

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232941

UNIVERSAL
LIBRARY



حمدی لا احصى حکیمی را که کمال حکمت و وفور عنایت و قدرت مابهیت اشرف الشان فی المهر خاندان خود
 خلعت وجود پوشانیده که والله خلقکم و ما تعلمون و شقائق عقل و حواس در سر لیستان ابدان انسان
 بشکافتید که و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قليلا ما تشكرون و صد و دو حواس را مخزن جواهر علم
 و حکمت گردانید که یوفی الیکم من انشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و مرض عالم دانش و شرف
 شربت شانی هدایت و درایت چشاند و منزل برین القرآن مایهوشفا و رحمة للمؤمنین و صلواتی آنها
 برخاتم و مهتر انبیا محمد مصطفی که اشربوا و امر او حافظ صحت ایمان برابر و ادویه نوای تریاق سموم
اشراست و برآل و اجاب او که الطبای دار الشفا و دین و اصحاب حفظ و یقین اند اما
 چنین عرض دار و خادم الفقرا المتهبما والله بداه الله تعالی که چون کلام حضرت سید الانام
علیه التحية و السلام که من کتم علما نافعاً الحجة الله تعالی یوم القیامت بلجام من النار ارم بود باطوار
 علمی نافع مردین و مبدن را و این بیچاره را بعضی از تجارب طبی که مشتمل بر فواید جزیی حاصل بود
 لازم نمود آرا اطاعت لافره الاعلی و فوزاً بطلب السعادة فی الآخرة و الا ولی مثبت نمود فلما
 اشتعال سالک این رساله موسوسه بخلاصة التجارب در او ان سنج و تسعیه و در سطر شست

مدوی را از اتفاق افتاد مشتعل بر میت و هشت باب بعون الله الملک المطلب باب اول
 در بیان آنچه در متن آن موقوف علیه حفظ صحت در دفع مرض است بر وجهی چون طبیعت و مزاج و علائق
 با تیه افزه طبیعت و تغییر تبدل مزاج و اخلاط اربعه و اعضای مفردة و بعضی از مرکبات اولیه این مفردات
 و ارواح و قوی افعال بدنیه و اسباب حدوث کیفیات در بدن مطلقا و دالالت بنفس و نفس قارون
 و بر اثر و عرق بر حالات بدنیه مطلقا اما طبیعت بدانکه طبیعت آنچه چیزی را گویند که بالذات مبداء اول باشد
 و حرکت و سکون آن چیزی را که این طبیعت در او حاصل بود یعنی اجسام طبیعیه از بساط فکلی و عنصری و
 مرکبات و اسطقات و اطلاق و ترکیب در عناصر و در مزاج در مرکبات اگر چه بخوری باشد و در علم طبایع
 بسیار واقع است غایت طبیعت ظاهر است و اکثر طبع نیز یعنی طبیعت مستعمل بود چون جسم آدمی را چنین مبداء
 حاصل است جمله اموری را که بمنزله مواد توانید بودن مر این جسم را مثل ارکان و اخلاط و ارواح و اعضا
 و ما بطله صورت توانید بودن مر این جسم را مثل مزاج و قوی افعال مبداء مذکور منسوب سازند یعنی حیل را
 گویند بعضی طبیعت انسان را قوت مدبره بدن گویند جهت مبداء مذکور و هم طبیعت را بعضی بر غش و این شکم
 اطلاق نمایند بستانه بعضی طبیعت انسان را گویند قوتی است که از نشان می باشد حفظ کلمات لا چنانچه مست بر بدن بقدر
 طاقت بشری اما مزاج بدانکه مزاج کیفیتی را گویند حاصل آمده از کیفیات عناصر بر وجهی که آن نشان است و هوا و خاک است
 و چنانکه تصورات را ماس بعضی را بعضی فعلی و انفعالی در میان آن اجزا واقع شده باشد چنانچه نفس کیفیات فاعل بود یعنی
 تاثیر کننده و صورت کیفیات متغیر بود یعنی تاثیر پذیرنده کیفیات طبیعیه حارست حرارت برودت رطوبت میبخت و ملک که
 اگر حاصل است در رطوبت داخل است و کیفیات مرکبه نیز چهار است گرم خشک سرد خشک گرم و تر سرد تر و مزاج متدلی
 جمله عناصر حکمت و کیفیت برابر یکدیگر افتاده باشند موجود است و بر آن بر استحال آن در تب طبیعیه مذکور
 که کیفیت متصل آن مقیاسی بود و مزاجه متحرکه را که مقادیر اخلاف کی بمواز آن معلوم گردد و اگر افزه طبیعت
 فاما اعتدال که مشتق از عدل و تقسیم بود یعنی فراسیده مرکب را از عناصر حکمت کیفیت قسطی که لایق
 حال او بود و در مزاج آن موجود و هشت اعتبار یکی باعتبار نوع قیاس یا خارج چنانچه مزاج انسانی که نسبت
 با هر فردی الیق است در دیگر انواع افزه دوم باعتبار نوع قیاس یا داخل چنانچه مزاج پند نسبت با هر فرد
 از اهل هند الیق است بدو از مزاج انسانه که در فردی اتم است الیق است بدو از سایر افزه افراد سوم
 باعتبار صنف قیاس یا خارج چنانچه مزاج سایر اصناف انسانی چهارم باعتبار صنف قیاس یا داخل

چنانچه مزاج بندیت چنانچه در فردی از مهنودانم باشد الیق است بدواز مزاج سایر افراد اهل سنجیم باقی
 شخص قیاس با خارج از نفس از دو داخل در نوع و صنف او چنانچه مزاج زید مثلا از ان حیثیت که زید است
 الیق است بدواز مزاج شایع در گسترشتم باعتبار شخص قیاس با جوال نفس فی چنانچه مزاج شخص فصل
 احوالی الیق است بدواز مزاج سایر اوقات او هتتم باعتبار عضو قیاس با سایر اعضا چنانچه مزاج عضو معین لایق
 بدو لایق است بدواز مزاج سایر اعضا هتتم باعتبار عضو قیاس با جوال نفس فی اوقات چنانچه
 فهم شد و اقرب از مزاج بتجدد حقیقی معروض مزاج انسانست بواسطه تعلق نفس لاطبقه کاشرف الکسطن
 واعدل اصناف انسان ساکنان جالی خط استوی اند بواسطه تساوی لیل و نهار و حر و بر آفتاب و ببرد
 ساکنان اقلیم رابع اند بواسطه تعادل فصول انجا در انسان اعدل اعضا و پوست سر انگشت سبابه بود
 پس پوست سر انگشت دیگر انگشتان پس پوست باقی اطراف انگشتان پس پوست راحه پس پوست
 کف پس پوست باقی دست پس پوست باقی تن باقی اعضا می مفروده و مرکبه ابعدا از اینها بعضی یک
 کیفیت عالی و بعضی بدو کیفیت عالی و الله اعلم و اما علامات ثانیه از مزاج طبیعیه حاصله بدانکه دلائل
 طبایع و از مزاج بسیار است از طبیعیه و غیره و مشترک بینما چنانچه غفریب بین گردد انشاء الله تعالی
 لیکن آنچه دلالت آن بر مزاج طبیعیه ثابت و معین است پوست و شحم و طمس و موی و بعضی امکات نفسانی
 و اصحاب تجارت چنان یافتند که سرخی لون تن و کم نمی و گرمی طمس بسیاری موی با سبک باشد
 و بندر و تهور و کثرت غضب از گرمی مزاج بود و سفیدی لون و بسیاری پیه و شرجه و سردی طمس و کم
 باریکی و سپیدی و زردی موی و بلادت و دقا را از سردی مزاج بود و سیاهی لون و عدم پیه و شرجه
 و خافت و سختی گوشت و درشتی طمس و وجوده و شحم شکسته موی و ثبات نیات و تحفظ و قساوت
 از خشکی مزاج بود و ترخ و سفیدی لون و غلبه ک گوشت و نرمی طمس و سبکی موی و سرعت
 زوال صور در رفت و لغت از نرمی مزاج بود و در سرخی لون و باتیر گه خوش آینه و پاپ
 گوشت بر پیه و سبکی و نرمی و گرمی طمس و غلبه ک و سبکی موی و شجاعت و مرد
 از گرمی و نرمی مزاج بود و سنج سیاهی لون و کم گوشتی و نر پی و گرمی و درشتی
 طمس و سبکی موی و با اندک وجوده و خجل و خنده و در گریزی از گرمی و خشکی
 مزاج بود و کم گوشتی و لون و بسیار تنی سردی نرمی طمس و اندک نرمی و همواری و سفیدی

برای و ملاهت و وجود و کاملی از سردی و گرمی مزاج بود و سیاه زردی لون اشتری و تیره‌ی آن خونی و
 مقداره گوشت و سردی و درشتی و قسبه در هر شکلی و غلظت موی جبین و سوزن طبع از سردی
 خشکی مزاج بود و متخنی نماید که هرگاه این لایل متفق واقع شوند و کیفیات مدلوله غالبه گهای ملتی خواهند بود
 و الا حکم بر قرب اعتدال در کیفیات مدلوله غالبه باید کرد و حکم لوان و موی چون باختلاف هوا
 بدان مختلف میگردد و احکام ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمات این لایل بتقریب معلوم گردد و بدانکه بهترین
 از مزجه مفروده انسانی گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر چه در جوانی گرمی و خشکی بر روی
 غالب کند لیکن بر روی دیر پدید آید و در آن سن زود ضعیف نشود و بدترین از مزجه مفروده انسانی
 خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در مالیدن ضعف افتد و در جوانی از غلبه خشکی بد
 شود و از مزجه مرکبه انسانی بهترین گرم و تر بود زیرا که جوهر طبع روح و حیوة است و بدین جهت قوت و
 وی بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکو پدید آید و بدترین آن سرد و خشک باشد زیرا که بر طبع مویست
 و قوای او متکامل بود و پیری بر او دیر پدید آید و الله اعلم و اما تغیر و تبدل المزاج بدانکه هر شخصی
 مزاجی بود و بد رجحان بقدر خواص او حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و اعضا و همچنین بر عضو
 از خواه مفروده و خواه مرکب مزاجی حاصل بود و بد رجحان می برد و قضا می مصالح بهینه چنان که بحث میکنیم
 انشاء الله تعالی پس هرگاه که مزاج شخصی لایق بوی و یا مزاجی عضوی لایق بوی از آن رجحان مقرر بطرف
 یا تغیر یا میل کند خواه بیک کیفیت خواه بد کیفیت القدر که تغیری و افعال طبیعی پدید نیاید آن را
 تغیر المزاج گویند و اگر این تغیر بتدبیری واقع شود آن را تبدل المزاج گویند و اگر این تغیر بسبب تغیر در افعال
 طبیعی شود آنرا سوء المزاج گویند و اگر این تغیر بتدبیری و بسبب این اگر کیفیت رویه اخلاط بود آنرا مادی گویند
 و اگر آن نباشد آنرا سانسج گویند و اگر چه تدبیر این تغیر پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغیر المزاج و تدبیر المزاج
 باعتبار کیفیات از هشت بیرون نباشد و اقسام هر یک از سوء المزاج همچنین بود و لیکن اینچنینکی کیفیت
 غالب بود و از انحراف نامند و بد کیفیت غالب بود و مرکب نامند و آنچه صاحب آن در دنیا مستوفی خواهد
 و آنچه از اسباب خارج یافته مختلف نامند و هر سوء المزاجی را علامت چند خاص بود و چنانچه معلوم
 انشاء الله تعالی و بعضی مزاجی را که از اعتدالی حقیقی اطراف دارد اگر چه طبیعی بود آنرا از سوء المزاج سانسج
 شمرده اند و لیکن ثبات تخصیص کرده اند و بعضی غیر سن جوانی را نسبت بآن هم از سوء المزاج سانسج ثابت

عده کرده اند و الله اعلم اما اخلاط اربعه بدانکه هر غذای معنی هر ما کولی و مشربانی که تغذیه بدن را لایق باشد
 چون وار و شود بر بدن تا آن وقت که جز تا بام بدن گردد و او را چند استیالت و فضع در چهار محل از بدن
 واقع شود که هر یکی بعضی تغذیه کننده اول معده دوم در کبد سوم در عروق چهارم در تمام اعضا و این چنان
 بود که ردنی اول چون معده اند از برای حرارت معده بمحض حرارت اعضا که در کردوی اند از آنجا چون
 جگر از جانب راست و شتر این که از سر پرست از جانب چپ عضله شکم از پیش و حجاب که از دامن مجاری
 گرم میشود از طرف بالا اندران کول اثر کند و اگر از آنجا چون کشکابی غلیظ سازد آنرا کیلوس گویند و گوارین
 و هضم معده این بود و در بعضی موضع دهن نیز ممد و مبدل این هضم باشد بعد از این آنچه از این کیلوس برخیزد
 و لطیف تر بود جگر آنرا بخود در کشد از راه رگهای باریک و جای تمامی حرارت خود در آن اثر کند و طبع هضم
 نیکو یابد و اندرین طبع سه بهره شود بهره از آن بچونگی شود که از وی بقعر معده در و دمای بالا یعنی متصل
 و آن عروق را ماری سفین گویند و این کیلوس چون بجگر رسد بعضی که از آب الگبد گویند در آید و
 شاخهای باب در جلد اجزا جگر را گنده شود که بر بالا ایستاده و آن صفرا بود و بهره از آن بمحرقه
 مترتب گردد و آن سودا بود و بهره تمام دماغ بیا لوده ماند آن خون باشد و اگر در طبع جگر بقعر ایستد
 چیزی از آن غام نماید و آنرا المغم گویند و این کم باشد و تولد المغم بیشتر از معده بود و اندر رود بالا این بنا در موضع
 افتد چنانچه تولد صفرا بیشتر از جگر باشد بنا در رگها و معده افتد و تولد دم اندر غیر جگر نباشد و بعد از این هضم خون بمحض
 دیگر اخلاط از جگر برگی که بر جندب طالع او از آنجا در آورده که از آن استنبت است منقسم شود و جدا اول آورده آید و
 از آنجا بسوا جدا اول در و د و از آنجا بموضع سوا در و د و از آنجا بعروق لطیفه شریکه که نهایت عروق است منتشر در جلد
 و اعضا در و د و جلد این عروق طبعی هضمی دیگر یابد تشابه مناسب مزاجی با هر عضوی درین تبارا حاصل گردد و بعد
 از افواه این عروق با بعضا شتریم گردد و غذا دهد و از اینجا نیز بعضی هضم دیگر یابد و کمال قابلیت قبول صورت عضو درین
 از او بسبب صور بران غایض شود و بعد از این کیلوس است تا این غایت آنرا کیلوس غلیظ خوانند و در بعضی از غذا چیزی را گوارنده مانند
 آنرا فصد گویند تا فصد هضم اول که در معده واقع است نقل بود که در معده اندر آن است فصد هضم دوم که در جگر
 و باب واقع است بیشتر مای بود که با غذا آمیخته بدو آن میشود و گرده و مانند منجذب گردد و بول است و بعضی از صفرا
 و آن بمر و منجذب شود یا بعضی از سودا بود و آن بسیر منجذب گردد و فصد هضم سیم که در رگها واقع است و فصد
 هضم چهارم که در اعضا حاصل است بعضی تخلیص رود بطریق بخار و بعضی بقعر

چرک از راه مشام تن برآید و بعضی های بود که از خون جدا گشته رجوع بقدری بعروق جگر باز آید و از آنجا بطبع
منجذب گردد و بمشامه رود و بول شود و بعضی از منفذ گوش بینی چرک دیگره پدید آید و بعضی بخدا ناخن و مو
گردد و بعضی با دهنی گردد و بعضی طبعی نیکو و با و عیبه آن منجذب گردد و بعضی شیر شود و در اقسام پستان بیال آید
و بعضی حیض شود و از راه رحم منفع گردد و بعضی در اعضا محتبس شود و با ماس ظاهر گردد و بدانکه ازین اخلاط
بعضی طبیعی بود که طبیعت با آن بر حال لائق خویش نماید و بعضی نا طبیعی بود که طبیعت با آن از لائق حال خود گردد
اما خون طبیعی بطبع گرم و تر بود و در رقت و غلظت قوام معتدل باشد و شیرین و خوشبوی و سرخ بود و لیکن آنچه
در آورده و جگر باشد سخت سرخ بود و آنچه در دل و شریانین باشد سرخ و خشان و تنگ قوام بود و نسبت خون
کمبدهی و گرم تر بود و زیادت حرارت دل و خون طبیعی از غذای قریب با اعتدال بیشتر خرد و نفعست و آنست
که بدن غذا تمام یعنی بدل یا تحمل اغلب از او گیرد و از آن بر درش نمود و نیت یابد و اکثر بران زنده اند که جوهر
روح از وی خیزد و اندر ششها من پیری تن را گرم دارد و بجزارت قوت های طبیعی و حیوانی را یاری دهد و جوهر
خود پوست و لون را را رونق و از جهت این منافع بزرگ افضل اخلاط باشد و تولد خون در بسیار و در سالها
نمودگی و از پس شاد و سیاه حرکت های معتدل و غذای گرم و تر حیوانی بیشتر آید و خون با طبیعی که این منافع
نمساند و در اوصاف مذکور مختلف باشد خواه در جمله و خواه در بعضی دو گونه بود یکی آنکه مزاج آن بخود
متغیر شود و چنانچه گرم تر یا سرد تر از آنچه باید شود یا بعضی پذیرد و دیگر آنکه بخیالط و غلظت فاسد متغیر شود
چنانچه گرم تر یا سرد تر و این مخالطه مفسد گاهی بعضی هم از دم متغیر باشد و بدی بوی و لون فزایدان
گواهی دهند و گاهی صفراوی فستونی دهد و تلخ طعم باشد یا سوز و رقیق قوام و در شنی لون بدان گواهی دهد و گاهی
سودای فستونی دهد و ترشی طعم و سیاهی لون غلظت قوام بدان گواهی دهند و گاهی طعم فزاید و قلیه
طعم و لون بدان گواهی دهد و باشد که شور تر و غلیظ تر از جمله باشد اگر حرارت قوام باین غلظت بوده باشد و اگر
حرارت ضعیف بود و ترشی بوی بود و بوی ترشی دهد اما بطن طبیعی طبع طبع تر بود و بهر دو معنی تری یعنی بله و
سهولت قبول اشکال ترکیب سرد بود و قیاس با گرمی خون و صفرا و اما قیاس با بدن اندکی مایل بسرد
باشد و بلون سپید و بطعم مایل بجلدات و بقوام قریب بخون معتدل بود زیرا که خونی باشد تمام نالوده
و بلغم را مفرغی و خزان خاص چنانچه جهت صفرا زهره و جهت سودای سپر و واقع است نباشد بلکه
همچون در عروق تن پراکنده بود و تولد وی اندر معده کم حرارت و از غذای سرد و تر اندر ششها و بعد

از انراط سکون و تسطن بیشتر افتد و منفعت و آسنت که هرگاه بسبب غذا بدین ترو بدیدر حرارت صلی
 و قوت باضمه اندران اثر کند و آنرا غذا اعصاب گردد و نخی از وی با خون غذا اعضا که در اجتناس آن است گردد
 چون باغ و غون از رطوبتی که در با اعضا نیکو بچسبد و بنگاه دارا گرم نرم تر دارد و تا بسبب حرارت که از حرکت و کثرت
 بدیدر آن خشکی و نازمانی در آن نباید نشود و بلغم باطبعی یا مستغنی بود یا متغیر بقوام و طبع و یا متغیر بطعم و طبع و یا متغیر
 بحد و متغیر با متغیر قوام و یا چهل گونه بودی سخت و نخی یا بدین تنگ قوام و یا ناک از انرا می گویند دوم آنکه غلیظ غلبه
 بسبب آنکه در بنگاه منفذ مانده باشد و حرارت لطایف آنرا تحلیل کرده و همچو کجی در آب غشسته شده که از جیبی نیدستونم
 از رطوبتی که شافی مطول نگردد و پدید آرد شود و بقوام باطنیه که اخته مستغنی شده آنرا از جا گویند چهارم آنکه قوام و مختلف
 بر دو قسم است یکی آنکه اختلاف اجزا و آن مشابه بود و همچو مخاط و آنرا مخاطی گویند دیگر آنکه مستوی القوام
 باشد ولیکن بعضی اجزا از اجزای عوض در جسم قابل همچو آب مثلا اسرع از بعضی دیگر باشد و آنرا خام گویند
 اما تغیر طعم وی نیز از چهار گونه بیرون نباشد یا حامض بود یا مالح یا عقیص یا سیج اما سبب ترشش وی
 چند چیز بود یکی آنکه بلغمی بوده باشد متغیر در رقیق و سوسا با وی مختلط گردد و آنرا ترشش سازد و دیگری آنکه غریز
 غریزی ضعیف بود و طبع آن نتواند کردن و آنرا تحمل و قابل برد خاری سازد و بدان ترشش گردد و از اینجاست
 چنانچه از حال سیوه کبابی مره که حرارت ضعیف لفعج آن کند مشاهد میگردد و دیگر آنکه بلغمی رقیق حلو بوده باشد
 و حرارتی غریب و آن اثر کند و آنرا بچوشاند و از آن غلیظان حرارت غریزی آن تحلیل پذیرد و برودت
 بر آن مستولی شود و ترشش گردد و چنانچه از حال عصارات در صنف محسوس میگردد دیگر آنکه برودت و آنرا از
 بران مستولی شود و حرارت غریزی آن اطفاء کند و ترشش سازد و چنانچه از حال عصارات در صنف محسوس
 و طبع بلغم ترشش مطلقا مایل بسور و خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم و چیز بود یکی آنکه بلغمی تغیر
 بوده باشد صغری محرقه با وی مختلط گردد و با اعتدال و آنرا شور سازد اگر چه طعم صغری شور نیست لیکن غلظت
 مائیت با آنرا از ضعیف یا بلغم فی الجمله سبب شوری آن میشود و چنانچه از مراد آب بر زمینها سوخته
 تلخ طعم در نیک را و از جوش نیدن نوره و خاک تر در آب میگرد و و اخلاط زیاده از اعتدال سبب
 تلخی میشود و آن نیز است در صنف صغری غیر طبیعی بلغمی غلیظ را که بکثرت اختلاط صغری رخسته
 تلخ گردد و نیک تر شود دیگر آنکه حرارتی قویه ناریه غیر منضجیه در آن نیک اثر کند و آنرا شور سازد و چنانچه از حال
 در آب بچوشاند و طبع بلغم شور مطلقا مایل بگری و خشکی بود و اما سبب غفومت که آن دمان را

به یک شین بود و در جگر باشد یکی مختلط سودا عصفه دیگری ملکه سردی بر و سندی که در و خلیل
 انرا با رصیت و غفوصت پیدا کند چنانچه از حال میوه در ادا نمود مشاهد گردد و در حرارتی بنفوذ در آن
 اثر نکرده که انرا ترش کند یا قلیح دهد و طبع بلغم غفص مطلقا مایل بود بر سردی و خشکی لیکن در رصیت
 جمود مانده زیاده از حاض باشد اما سبب بیزی عدم مختلطه آتست با دی طمی چنانچه معلوم شد
 و عدم تعفن و سائر متغیرات مذکوره طبع سبج در غایت برودت باشد جفت فسدگی که از طول آن
 پیدا کرده و در حاضی از همه صنات بلغم فزون بود و حله در سفیدی لون قند بوی مشارک آید که غصن
 که در بدی بوی مختلط بود اما صفر طبیعی طبع گرم و خشک باشد و در طوبت جسم و فی فصلی بود چنانچه
 تری جسم سودا بطعم تلخ و تیز و لون زرد مایل بسرخ بود همچو شکر عفران و جوزان سبکتر از خون باشد
 و بقوام تنگ تر بود و تولد طبیعی اندر جگر معتدل باشد نوعی از صفر طبیعی بود که اغلبا از اجرام گویند بجهت
 سرخی لون وی آن صفر شای با خون آمیخته و طبع و طعم از حاض فنی و تر باشد و لون تیره تر و بقوام
 و وزن بیشتر بود و تولد صفر از خوردن چیزهای گرم و خشک اندر تابستان و از پی تعبها و غضب فراط
 بیشتر باشد و منفعت وی آنست که خون را رقیق سازد و در مجاری تنگ اندر برود و کجی با خون
 غذای اجضا شود که مزاجش مناسب آن باشد چون شش مزهره و کجی از حاض و با معار و
 و آنرا از فضل و بلغم لریج بشوید و عضلات مقدر را بجا بخت بر خیزد و دیگری مقادست مایه و
 خارجی نماید و اما صفر اناطبیعی انچه بنفس خود متغیر شده باشد یا متفن بود یا محرق و این سوخته صفر
 چون بسیار نباشد انرا اگرانی گویند جفت مشابهت در لون کبریات تازه و چون سخت انرا زنجاری گویند
 جفت مشابهت لون زنجار و این صنف از غایت حدت و لزج و در ذات کیفیت مثل سبوم بود و تولد آن
 نوع بیشتر از رصیده و در دمای گرم باشد و اظهر آن بود که صفرای می سوخته گردد و کراتی شود و کرات
 سوخته تر شود و زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم سوخته گردد و لطیف آن صفرای بود سوخته
 و کثیف آن سودا بود سوخته و انچه مختلط غلط دیگر متغیر شده باشد اگر آن مختلط بلغم رقیق باشد انرا از
 گویند و لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد انرا صفر کجی نامند جفت مشابهت در لون و قوام
 برزخ و تخم مرغ و تولد این صنف بیشتر اندر جگر بود و آن مختلط سودا سوخته یا کجی از صفر سوخته بود و آنرا
 صفرای محرقه گویند و این صنف دوم در ذات کیفیت و خواص برتر از صنف مختلط سودا بود و صفرای محرق

در لون مائل مجوده بود و جمله اصناف صفرا در حرارت و بسبب حرارت مرقه توأم مشترک هستند
 و اگرچه در لون مختلف باشند لیکن هر یکی را درین عرض غلبه تفادق بدرجه لاین حال نمود
 چنانچه تحقیق آن بر آنکه یا منجی نخواهد بود اما سودا طبعی لطیف سرد خشک بود بلون سیاه و بطعم شیرین
 باشد و خالی از غوصتی نبود و وزن گران تر از جمله اخلاط طبعی بود بطغوام غلیظه تر و سفت او آنست
 که خون را متسانی و غلظی بدید آورد تا درین رسیدن آن با عضا قبول صورت عضوی و انعقاد را
 شایسته تر باشد و از تاثیر محمل دور بود و نهاد اعضا را نیز بدان پایداری و استواری باشد و
 فعل آن شبیه فعل النجم بود در شیر و نریختی از آن با خون عدا اعضا کرد که مزاجش مناسب آن
 بود چون استخوان نیز قدری بلغم معده آید و از تقویت نماید و دغده کند و اشتها طعمی چمنی باشد
 و توله سودا در فانی از غده سرد و خشک و کشیف و اندر سن کمولت و از عقب آبها عرق بریشتر باشد
 اما سودای طبعی بیشتر از احتراق اخلاط اربعه بدید آید و جمله احتراقی را مره گویند و گاه بود که از درون
 خون با طبعی حاصل گردد و گاه بود که از بلغمی بخت فشرده بدید آید بواسطه بروی از خارج بدن یا از
 داخل و توله این صنف بیشتر اندر جگر سرد بود اما آنچه از احتراق خون حاصل شود شور بود و باندک
 شیرینی گراید و آنچه از احتراق بلغم رقیق حاصل گردد نیز بومایل بر شوری و آنچه از احتراق بلغم غلیظ
 حاصل گردد بر بومایل بر ترشی و آنچه از احتراق صفرا حاصل گردد در غایت تلخی وحدت بود و آنچه
 از احتراق سودای قویست حاصل گردد و لغایت تر بود و ترش باشد چون بر زمین آید همچو کرم که بر
 و گشس پیچ بر آن نشیند و بر مجاری بگذرد و آنرا بسوزد و بخراند و آنچه از احتراق سودای غلیظ حاصل
 گردد بدان روآت وحدت نباشد و ترشی آن بی غوصتی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر غصص بود
 مائل بجموضت یا ملوحه تاز و فاسد و فساد این اصناف آن بود که از احتراق صفرا یا از احتراق سودا
 رقیق حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فردود تر در روآت و فساد
 نمون با طبعی باشد و دم محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود و در
 فساد لیکن در قبول علاج و تحلیل عاصی تر از جمله اصناف بود و تمامی این سوداها در لون و قوام
 قریب به یکدیگر باشند و لیکن در کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب ماده هر یک بود و غیر
 بعد از توقف بر مسائل سابقه بر آنکه یا منجی نخواهد بود و بدانکه برودت بلغم طبعی زیاد بود و از روآت

سودای طبیعی در رطوبت بلغم طبیعی زیاده بود از رطوبت خون طبیعی و بدوست سودا طبیعی زیاده بود از رطوبت صفراوی طبیعی و حرارت صفراوی طبیعی زیاده بود از حرارت خون طبیعی و کما و کمند خلط صفرا و سودا و کما و کمند و بلغم را از رطوبات نامی بدو غذا و مقدمات دم و باد شناسند و خون را ماده روح و حیات و قوام بدن دانند و باد را از فضلات دانسته بعضی آنرا هم خلط نامند و بنابرین در استفرغات تحلیل از تعلیل دم منع نمایند و الله اعلم اما اعضا مفرده و بعضی از مرکبات اولیای این مفردات که جمله اینها اساس و مقوم بدن اند باینکه تن آدمی چیز نیست ترکیب یافته از استخوان غضروف و رباط و عصب و عضله و تر و عشا و گوشت و پیه و شره و ورید و شریان و پوست و آنچه در اصل خلقت از مینا دارد و در در رحم متولد شوند بعضی بواسطه و بعضی بلا واسطه با خلط طبیعی و رطوبات صالحه پرورش یابند غیر از گوشت که آن از مشتق خون متولد شود و چنانچه حرارت طبیعی ترا عقد کند تحلیل رطوبات زیاده آن و غیر از پیه و شره که از رطوبت و جری خون متولد شوند بدان نوع که رطوبت برودت طبیعی آنها را عقد کند اما استخوان بطبع سرد و خشک بود و منفعتی از روی کلیه نیست که همچو آسیای و قوام بود و بدن را و عمادی مراعضای نرم ذی حرکت را چه ظاهر است که حیواناتی که استخوان ندارند مثل کرم و زحافات بغایت ضعیف اند از این جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره بودن آن جهت است حرکات و استطاعت افعال که از عظام منافع بدنی است و همچنین محو بودن استخوانهای قوی جهت نیکو یا قتن غذا و خفت امری واضح است و نیز اگر جمله یک جسم بودی چون آفتی بعضی از آن همه تن از آن مضرت یافتی و این استخوانها بعضی بمنزله سرد و عا و نگاهبانان غلافی از بعضی اجسام غریزی بدن را چون قحف معز را و مهرهای پشت و منخران و استخوانهای سینه و پشت و پهلو و هر چه در دل و غیر آنرا از احشاء و بعضی بمنزله خدام اند چون استخوان دندانها و لحن و موضع غذا و بعضی بمنزله سلاح اند جهت دفع موزی چون ناسن که از دوطرف مهره پشت برآمده و بعضی بمنزله متصل اند اجسام را که بعد محتاج اند چون عظم لامی و مصلات خنجره و زبان و بعضی بمنزله قالب استون اند که خیمه بدن بپا دارند و چون ساق دران باز و گوشت و مهره پشت و گردن مجموع استخوانها تن سوزی عظم لامی و عظم شامیه که در فک است زیرا بعضی استخوانها جهت تنگی عقد و ربط و لیسیت و چل و هست پاره پس بعضی متصل بیکدیگر گشته و در دهم مربوط گشته هر جمله به دربار و مفصلها بود و ازین جمله هفت پاره استخوانهاست سرست

دوباره از آن استخوان قنچ بود و از چهار در آن کلیله و لایحه سیمی و قنچری هر یک با چهار حد پدید آید چهار باره از آن دوازده
سست که یکی استخوان پشانت و دوازده استخوانی که گوش و یکی استخوان پس و یکی باره از آن استخوان دندی است که حامل
وقاعده و دماغ است و همیشه استخوانها سر و پیوسته است و چهار باره از مجموع استخوانها صد و شصت است از هر صد و شصت
و چهارده باره از مجموع استخوانها فلک لایین و دوباره ازین اصل بینی است و دوباره از مجموع استخوانها
فلک زیرین است و سی و دوباره از مجموع استخوانهای دندانهاست که بر هر دو فلک
نهاده است و هفت باره از مجموع مهرهای گردن و دوازده دگر مهرهای پشت است و پنج
دگر مهرهای کمر که هشت و سه دگر مهرهای سرین است که شصت مردم بر آن است و از آن عصب
گویند و جمله سی مهر بود و بیست و چهار باره از مجموع استخوان پرهای پهلوی است و جمله آنها بیست
پشت باز بسته است و هفت از آن از جانب راست و هفت از آن از جانب چپ است و
سینه هم پیوسته بود و هفت باره از مجموع استخوانها سینه است و دوباره از مجموع استخوان جز گردن
و دوباره از مجموع استخوان شانه راست و چپ است و دوباره از مجموع استخوان سرهای کف است که آن را
قلع الکف خوانند و دیگر حیوانات را نباشد و شصت باره از مجموع استخوانهای ستیبار برستی سی باره چنانچه
بازو یکبار ه ساعد دوباره خرده و دست هشت باره و استخوانهای پشت دست که آنرا مشت گویند
چهار باره و استخوانهای هر انگشتی سه باره و ابهام خرده متصل بود و چهار دیگر مشط و دوباره از مجموع استخوان
تنی که هشت و شصت باره از مجموع استخوان پایتبار بر پرهای سی باره چنانچه ران یکبار ه ساق و دوباره
و آئینه زانو یکبار ه شتالنگ یعنی کعب یکبار ه پاشنه یکبار ه استخوان که بر کف پا است آنرا زورقی
گویند یکبار ه استخوان مسدی زردی که بر جانب چپ و چپ قدم نهاده است یکبار ه خرده چهار باره اگر زردی را
داخل می دارند و سه باره با کعاره از زردی دارند استخوانهای پشت پای که آن را هم مشط گویند پنج باره
استخوانهای انگشتان چار و سه باره هر انگشتی سلوی ابهام سه باره ابهام و دوباره و جمله اینها مشط مبر
گشته اند و تفصیل نهاد و هیات هر یکی را از کتاب تشریح باید طلبید اما محضوف که بعضی جایهای آنرا
فرجه گویند و آن نرم تر از استخوان و سخت از باقی اعضا بود و بر سر استخوانها و دید و دوام گوش و بینی و چرخه
و قصبه شش و پلک چشم بر آنست بطبع هم سرد خشک بود و صنعت می از روی کلیه است که واسطه باشد
میان استخوانها و اعضای نرم چون عصبه و غیره تا پیوند نرم با صلبت بریج و نیکواید و نیز در اعضا سخت

سترخوها را نرم دارند تا از صلابت لغت در حرکت گوشت و پرده و پوست که متعلق آنهاست نغزند و از رو
 نشود چون غضروفی که بر سرشان است و عضلات را ششها و همچنین غامض را حفظ کند تا در حرکت
 بیکدیگر رسوده و کوفته نشوند و نیز اعصابی باشد در او تا عضلاتی را که گفته بر استخوان ندارند چون غضروف
 جن در عضلات آنها را تیز و قایم بود و بعضی اعضا چون غضروف منجری مرفم معده و او نیز در استخوان
 ضروری بدنی کوفتی و آسیمی نرسد با عضای صلب نرم چون غضروف گوش بوقت خواب بسته و در
 نخستگاه در بین شستن آمارا که شبیه است بعصب در سفیدی نرمی و کشیدگی و صلابت در
 انفصال ولیکن حس ندارد و از سترخوها رسیده آنها را استخوان دیگر یا عضله دیگر ربط کرده بطبع هم
 و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه قسمت که بستن بعضی اعضا صلبه به بعضی بدان حکم و نگه
 و نیز شقوق و دندانها آن باشند و دندانها عصب بیکدیگر پیچیده و مؤلف گردند از آن جهت سر عصب
 و تری پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و قرح و خشو آن از گوشت آنگذره گردد و لبشای پوشیده
 و از آن عضله پدید آید و نیز لیفا از آن بر نیز و بخود در هم یافته شود و بالیفهای عصب نیز یافته گردد و
 از آن غشای پدید آید اما عصب که آنرا می گویند بطبع هم سرد و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه
 که حس حرکت ارادی اعضا حساسیه متحرکه را بوسیله آن پدید آید زیرا که نفوذ روح خاصه فی حسی روح
 خاص قوه حرکت از دماغ در اجزاء عصب تولی بود یعنی اعضا که عصب در جرم آن داخل نیست حیث
 دارند و نه حرکت باراده چون جگر و سپرز و امثال آنها و نیز گوشت را با اختلاط عصب قوی در جرم
 پدید آید و نیز از یافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار باط غشاء استخوان گردد و با نهایت ششها
 بار یک آورده پوست تن متکون شود و منفعت قوه عضله از آن رباط معلوم شد و جمیع اعضا
 حس حرکت از دماغ و از تجاع رسته اند در بدن پریشان گشته و در پوست نهایت رسیده اند
 و تنها در تن آنها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب راست دماغ با تعلق بیرون آمده و
 یکی از جانب چپ در مقابل آن با یکدیگر جفت جفت مگر یک عصب فرد که فرد نهایت
 همه است و مجموع سی و هفت جفت و یک فرد بود و هفت جفت آن از نفس دماغ رسته است و اکثر
 آن از منفذهای استخوانها سر بطرف چشم و گوش و صدم و در حلق و بینی و غیره بیرون آمده و
 درین اعضا اندر قبضه و شش و حلق و دل و معده و احشاء و حجاب پراکنده باشد شده اند

و هفت جفت از او اکل نخاع که در مهرهای گردن بیرون آمده و دوازده جفت از او اسط نخاع
 و از مهره های شصت بیرون آمده و پنج جفت هم از او اسط نخاع رسته است و از مهره های قطن که گاه
 بیرون آمده و سه جفت از او اخر نخاع رسته است و از مهره های عجز بیرون آمده و سه جفت دیگر از او
 نخاع با نهایت آن رسته است و از مهره های عصب بیرون آمده و یک فرد از منفذ مهره آخرین که
 منفذ نخاع است بیرون آمده از سر نخاع رسته است اما آنچه اعضا حس فقط اند در طبع و قریب
 باشند و بدین سبب حکم آنها در ملوسات صحیح بود و این اعصاب چون حاکم افتاده اند بجزیم
 و لطیف مخلوق گشته اند تا نزدی قبول اثر کنند و آگاه سازند و آنچه اعصاب حرکت فقط اند قوی و
 مخدق شده تا اند کار خویش عاجز نیایند و آنچه مرکب اند متوسط واقع اند در صلابت و لین و انجم
 اعصاب که از دماغ رسته اند جز اعصاب بروی و احتیاج حس حرکت نیایند و باقی اعضا حس
 حرکت از اعضای یابند که از نخاع رسته اند اما عضله که بعضی بزرگ آنرا هم یک گوشت خوانند
 بطبع مایل با اعتدال بود در گرمی و سردی و منفعت وی از روی کلیه آنست که گرمی و احساس
 کند بعضی اعضا را و نیز تحریک اعضا بر حسب اراده فعل او تمام میشود چنانچه هرگاه مردم خواهند
 که عضوی را سوی خویش آورند یعنی بمباد از نزدیک سازند قوه محرکه که بمیانجی عصب و عضله
 عضو حلول کرده است جهت حرکت آن عضو آن عضله را بتشنج سازد یعنی اجزای آنرا بهم در
 و کوتاه گرداند تا و ترا و بدان عضو پیوسته است کشیده شود و آنرا انقباض گویند و هرگاه بخلع
 این اراده کند آن عضله را نرم گرداند تا و تران بجای خود باز رود و عضو بر نهاد خویش باز آید و اگر
 عضوی باشد که بخواب مختلفه حرکت تواند کرد آنرا عضلات مختلفه باشد که چون قوه محرکه بر وی
 اراده آنرا بجانجی تحریک نماید با انقباض عضله موافق آن حرکت از جانب آن مخالف عضله
 آنرا منبسط گرداند و علی هذا القیاس هرگاه بود که بعضی از عضلات بی اراده نیز تحریک عضوی
 اصلیت مانی نماید چنانچه حجاب حاضر که از عضلات سینه است آلات دم زدن را در حالت
 نوم و غشی تحریک کند بر این منتهی است مجموع عضلات که جهت این منافع مخلوق گشته اند و بر
 قسمت یافته اند و بیست و نه عدد بود و نزد این ابلی صادق پانصد میجد باشد از آنجمله
 تمام پیشانی بود و در عضله رخسار از سر و گردن و یکی و چهار عضله خاصه لبها و دو عضله بینی و یک

عضله هر دو چشم و پلکهای آن از چشمی دوازده دوازده عضله یک پیرین سبی و دو عضله هر دو
 پیچیده از آن خاصه سر و بیست و هشت عضله حنجره و لحن و عظم لامی شش ازین خاصه عظم و
 خاصه حنجره و باقی از حلقوم و عضله زبان دوازده عضله کتفا از هر کتفی شش و بیست و شش
 عضله حرکت بازو از کتف هر بازوی را سیزده عضله و پیچیده عضله ساعد هر ساعدی را
 نه عضله بیست و شش عضله خورده و مشط و انگشتان دستها از هر دستی سیزده و دوازده عضله
 باسطه و آلات تنفس سینه که حجاب از آنهاست و هشت عضله فالبه سینه و آلات تنفس
 هشتاد و هشت عضله میان استخوانهای پهلوی از درون و بیرون طرفین چه آنها در نوع واقع
 شده اند و چهل و هشت عضله بیست و هشت عضله شکم و چهار عضله قصبه چهار عضله غده
 مردان اما زنان اود عضله بود و چهار عضله مقعد و یک عضله شانه و دو عضله حرکت رانها از
 هر سرین یازده عضله و پیچیده عضله حرکت ساق از ران هر ساقی رانه عضله و بیست و هشت عضله
 قدمها از هر قدمی چهارده عضله پنجاه و دو عضله خرده و انگشتان هر پای را بیست و شش عضله
 و تفصیل نهادن این عضلات را بسط عظیمست و حواله تحقیق آن کتب تشریح اولی نماید و اما در
 اکنون طبیعت و منفعت آن از تقریرات سابقه فهم شد و اما غشاء که از ابرو گرفته گویند و بر سطوح ظاهر
 اعضاء و در احشا گسترده بود و تکون طبیعت از تقریرات سابق معلوم شده و منفعت آن از رو
 کلیه آنست که نهادن اعضاء را که بدن پوشیده باشد بر حال خویش نگاه دارد و منع آن سطوح
 از افتادن فی الجمله بکند و وصل بعضی اعضاء را که از عضوی دیگر آویخته شده چون کرده محکم
 و نیز اعضاء را که چستی ندارد بوسیله غشاء مصاحبت او را که مودی کنند و نیز واسطه شود میان
 جسم نرم و صلب یا نرم از صلب متضرر نگردد و چون پردای دماغ و نیز جدا کنند بعضی اعضاء را از
 تا و از لام شریک نباشند چون غشاء منتصف دماغ و نخاع و نیز منع حرارت زیرین از تحمیل
 یافتن فی الجمله بکند چون صفای شکم و نیز منع وصول بخارات که بعضی اعضاء شریعت بکند
 چون حجاب حاج که میان شش و الت غذا واقع است و نیز منع بعضی اعضاء از ملاقات فضله
 غذای آن بکند چون غشاء عنکبوتی و تحقیق اغشیه بتقریب بیان اعضاء مرکبه و معالجات
 واقع شود ان شاء تعالی و اما گوشت آنچه غیر غده نیست بطبع گرم و تر بود و منفعت آن از رو

کلیه آنست که خلل و خشو اعضا را بر سازد تا بر صغی که لایق آنها باشد محفوظ ماند و نیز بدن را گرم دارد و جمیع حرارت طبیعی در بدن حفظ آنرا از تخرق بکند و نیز کفایتی منع ضرر سقطه و ضرب از بعضی اعضا نماید و نیز منع نفوذ حر و برده خارجی از باطن بکند و نیز منع ضرر ملاقات صلب از بعضی اعضا نماید گوشت پشت عروقی را که بر آن میگذرند و نیز همگی گاهی بود بعضی اعضا را چون گوشت ران هر شکل را نیکو دارد و اما لحم غدوی که در پستان و خستین و شیب زبان و غیره واقع است بطبع تر بود و با گرمی جهت ترکیب آن و اما پس که آن بعضی بر پرده و اعضای عصبانیه میشود و طبیعت سرد و تر بود و منفعت آن از روی کلیه آنست که بدسومنه خورم دارد و بعضی اعضای خشک فزاینده را که ملاقات آنهاست تا جفاف و حرکت و تعب مفراط بداند راه نیابد و نیز اعانت نماید بر هم نمودن قبول او در حرارت را به چربی جسم و حفظ بلز و جفت آن بر وخت توام و اما شر که آن بر عشاء عضلات می باشد و بر روی گوشت ظاهر است بطبع سرد و تر بود و منفعت وی از روی کلیه آنست که اعضا را بایسته ملاقاتی را نرم دارد و طراوتی در بدن پیدا و در از کجاست حر و برده خارجی و مصادمات فی الجمله صیانست نماید و اما وید و عرق که آنرا رگ گویند خصوصاً آنچه غیر چسپنده بود طبیعت آن گرم و چسبناک باشد و گرمی آن کتب از خون بود که در ایما اندر دست و الا جهر آن چون شبیه است باعضا عصبیه برودت بر آن انسیب باشد و منفعت آن از روی کلیه توزیع خونسنت بر اعضا و انتشار قوتها طبیعی در تن و جذب همضم غذائی الحمله و مجاری بودن مفضلات را و اخلاط را جهت صلاح و بر و جمیع آورده از جگر رسته اند بعضی از جانب مقعر جگر و بعضی از جانب محدب وی و اصل جمله در عرق است و اما آنچه از جانب مقعر رسته آنرا باب گویند و پنج وی را نذر درون جگر پنج شاخ بود هر شاخ شاخهای بسیار کرده همچون درخت در زمین و در اجزاء جگر منشر شده و یکی از شاخها بر زهره رفته و آنچه از جگر بطرف معده بیرون آمده هشت رگ از وی برخواست و بلغت یونانی اینها را ما سارینین گویند و هر یکی از اینها شاخها زده اند بعضی بقعر معده و در دهان پیوسته و بعضی بسپرز و ثرب فم معده رفته و آنچه از جانب محدب رسته آنرا چون گویند جهت کشاده تر بودن جوف آن و پنج آن نیز نذر درون جگر شاخهای بسیار باریک کرده و در شاخها و پنج هر یک نذر درون جگر بسم اتصال یافته اند و در هر یک کشاده شده و آنچه از محدب جگر بیرون آمده و

شاخ نشسته و از هر شاخ رگهای بسیار بزخم بسته شده و رگهای کیشاخ به نیمه بالا این بدن بسته
 به توسط غشا و حجابها و عضلهها و غیر آن جدا اندامها اندرونی و بیرونی آن نصف برانگشته شده اند
 و رگهای شاخ و رگ نیمه زیرین بدن آمده به توسط مذکورات و همچنان اندر همه اندامهای اندرونی
 و بیرونی این نصف برانگشته شده و حمله آورده و غرض مخلوق اند الا کیشاخ از اجوف که بطرف راست
 برآمده و در حجاب بسته گشته و در غلاف دل شاخها برده و بدن اندر آمده است و این را
 درید شریانی گویند جهت مناسبت با شریانی و نوع بودن و آسمانی اقسام شعبان عروق
 از اقوی یا ضعف یا بر عروق لیف شعریه در بحث اخلاط مذکور شد و آسمانی عروق فصدیه
 در بحث فصدیه مذکور گردانند انشاء الله تعالی و تفصیل درود هر دو رگ بهر عضوی از کتب تشریح
 باید جست و الله اعلم و اما شریان که آن رگهای چنده بود که بطبع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن هم
 مکتب از خون روح بود که اندر رگ جاریست و الا جهرا آن چون شبیه است بر باطیات برودت
 به و انساب باشد و منقعت دی از رگ کلیه توزیع روح حرارت غریزی بود و بر اعضا و منفعت آنها
 و انقباض آن در نبض معلوم شود انشاء الله تعالی و اصل جمله شریان و شریانیست و آن هر دو
 از تخلیف السیر دل رسته اند و انجا که از دل برآمده اند منشعب شده اند و در اعضا متفرق گشته اند
 از آن و اصل آنچه کوچک ترست و از ررق اجزا دل برآمده و منبع نرم مخلوق گشته و به و غشا شود
 شده است و این را شریان دریدی گویند بمناسبت یک طبقه بودن دی و این شریان شعب خود
 از دل شش اندر رفته باشد جهت استنشاق دل نسیم را بواسطه آنها و غذا یا نفث شش از
 دل بواسطه آنها و اما اصل بزرگتر که از سطو آنرا او طی خوانند انجا که از دل برآمده و شعب شده است
 و از هر شعبه شاخهای بسیار بزخم بسته است رگهای کیشاخ به نیمه بالا این بدن برآمده است و
 در آن اعضا متفرق گشته و رگهای کیشاخ نیمه و رگ نیمه زیرین بدن فرو آمده اند و در آن اعضا
 متفرق شده است و دو شاخ ازین هر دو اند از برای دل برانگشته شده است و این جمله دو طبقه
 مخلوق شده تا روح حیوانه و حار غریزی که قوام حیات بدانست و در ظرفی مستحکم باشد و معتمد
 باشد از تحلیل محل تفصیل درود شریانی بهر عضوی از کتب تشریح باید جست و اما کتب
 بطبع قریب بمعنی بود جهت تعادل گرمی عروق و خون با سردی عصب و شاهرگ آن

آنست که از ادرک کیفیت متاثر نمیکند و چنانچه بسیار بود که خون معتدل در گرمی از عضو
 بر پوست فرو آید و از آن آگاه نمیکند و چنانکه لختی سردی هوا اندران اثر کند و بنا برینست که
 حکم نفس را به تخصیص سرانگشت سبابه معتقد داشته اند و منفعت وی در حفظ و صیانت
 اعضای ظاهری و سطح ظاهرین و ادرک امور مجلس واضح است بدانکه گرم ترین این اعضا
 گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن ورید پس از آن جلد کف و
 سرد ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن ترس از آن
 غشاء پس از آن عصب پس از آن شرح پس از آن جلد و برترین این اعضا شرح بود پس از آن
 پی پس از آن گوشت پس از آن عضله پس از آن جلد و خشک ترین اعضا عظم بود پس از آن
 غضروف پس از آن رباط پس از آن ترس از آن غشاء پس از آن شریان پس از آن عروق
 پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن جلد مطلقا و الله اعلم و احکم اما در
 بدانکه روح نزد اطباء جسمی لطیف بخاری که از لطافت اخلاط تخصیص خون طبیعی متکون گردد
 چنانچه اعضا از کثافت آنها متکون میشود و روح سه قسم بود اول طبیعی و محل آن جگر بود
 دوم حیوانی و محل آن دل بود سوم انسانی و محل آن دماغ بود و بنابر و مولد روح مطلقا
 باشد و این جهان بود که لختی از خون طبیعی نضیج از جگر بدل اندر آید و در جوف امیر دل
 دیگر یابد و لطیف گردد و جوهری شود بخاری نورانی پس سسی از آن در دل و شریان بماند
 و آن را روح حیوانی گویند و آن با خارجری از طریق شریان با اعضا قسده جسمی بگرداند و آن را
 روح طبیعی گویند و آن با خون از طریق عروق با اعضا رسد قسسی بدماغ اندر آید و آن را روح انسانی
 گویند و آن از طریق اعصاب با اعضا رسد و هر یک از این اوصاف ارواح عامل بود از انواع
 قوای بدنی چنانچه تفصیل بعد ازین مبین گردد و جهت احتیاج این حواله در حرکت از مباد
 بمقاصد بحرک و احتیاج آن کیفیات که قوتهای حالت اند درین محال محاملی در انتقال از مباد
 بمقاصد و الله اعلم و اما قوای بدانکه قوت نزد اطباء با هیات است و جسم حیوانی که بان افعال حیوان
 بالذات صادر گردد و جمیع قوتهای بدی بمناسبت ارواحی که حاصل آنها اند سه قسم اند طبیعی و
 حیوانی و انسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعیست و قسم بود اول قوت متفرقه

و غذا باشد از جهت بقای کمال شخص و این تصرف اگر برای غذا دادن بدن بود چنانچه جوهر
 قابل از غذای بالغه تحصیل نماید که آنرا گوییم خلط گویند و آنرا بر اعضا بچسباند و با جراثیم
 برین اعتبارش قوه غاذیه نامند و اگر تصرف بر آن از دیاد بدن بود و طول و عرض و عمق یستی
 که مقتضای تنوع برین اعتبارش قوه نامیه خوانند دیگری قوت مستصرنه در غذا بود بلکه در طول و
 بایه از جهت بقای نوع و این تصرف اگر بر وجه توا لید منی بود چنانچه جدا کند از اشجاء و خلط
 بدن جوهر منی را بدین اعتبارش مولده مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل گردانیدن امرجه
 ضروری بود در منی چنانچه در هر جزوی از آن مزاجی که لایق عضوی از اعضا بود در جنین پدید آید و در
 بدین اعتبارش هم مولده دانند و اگر مغیره اش اولی خوانند و اگر تصرف بر وجه تکمیل شد چنانچه
 در منی مستقر در رحم تخلیط اعضا و تشکیل و تجویف و ملاسک خشویه و مقادیر و امثال اینها و آن
 خالق اشاء مقدس تعالی پدید آورد بدین اعتبارش قوت مصوره خوانند و تنوع ابوعلی میگوید
 که نوعی از قوه طبیعیه هست که عامه فعل آن حفظ نوع است و آن تصرف است در ام التماس
 چنانچه حاصل سازد از اشجاء بدن جوهر منی را و بعد تصویر کند آنرا باذن خالق تبارک تعالی
 و مسکن این نوع و مصدر افعال این انشیان است و بدانکه فعل این قوت صورت صورته با استخدام قوت
 نامیه تمام میگردد و فعل قوه نامیه با استخدام قوت غاذیه تمام میشود و فعل قوه غاذیه با استخدام چهار
 قوت دیگر تمام میشود که آن قوت جاذبه یا منفع و ماسک و مالین و ماضیه یا تجلیج و دفعه ماضیه
 و بصیرت و فعل این چهار قوت با استخدام کیفیات اربعه مفرده بدنی تمام میشود خواه تحریر
 و این قوای اربعه مخدومات کیفیات در هر جزئی از اجزای بدن حاصل اند و استخدام کیفیتی از
 کیفیات هر عضوی در محل لایق بر حسب اقتضای طبیعت میباشد اما قوت حیوانیه که محل آن روح
 حیوانیهست قوتی است که آماده میگردد اند اعضا را از برای قبول قوا نفسانی و طبیعی حیات
 بدون این قوت نمی باشد لیکن بهیچا دیگر میباشد چنانچه در عضوی مفلوج بقوت نفسانی
 و در سن و قوت بقوت نمود و در وقت القطاع حیض بقوت مولده و در سوراخ المزاج صعب که
 در عضوی از تن چنانچه قبول غذا نمیکند بی قوت غاذیه اما قوت نفسانی که محل آن روح نفسانی
 بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بدنی و آنرا محرکه گویند و دوم قوت ادراک معقولات و محسوسات

ظاهری و آنرا که گویند وقوه محرکه را دو مرتبه است یکی باعث بودن بر حرکت و دیگری
 یا توهم مرغوبی یا مهربانی بدین اعتبارش شوقیه و زو غیه نامند و باز شوقیه نسبت به مرغوب
 مطلوب شهویه گویند و نسبت به مهربوب و مکر و ب غضبیه خوانند و دیگری فاعل بودن حرکت
 کلمات را چنانچه متشخص گرداند عضلات را در جذب بماء و دار خانامید در خلافت انجمانچه در
 بیان عضلات گفته شد و قوت مدرکه را هم دو مرتبه بود یکی ادراک امور ظاهری و آن حسب
 مدرکات خارجی پنج قسم شود اول مدرک الوان و اضاء و اشکال و آنرا قوت بصر گویند
 و موضع آن در بدن و دو عصب مجوف بود که از این و ایسر مقدم و ماغ رسته بطرف چشم
 آمده و بهم مختلط گشته اند در قرب عین و باز متفرق گشته و این پنج چشم راست و ایسر چشم
 چپ اند را که ادراک با صره بران وجه است که ششج مرئی واقع میشود بر روی که غضبیه
 ازان مملوست و آن روح ازانرا بجل تقاطع و اختلاط عصبین مذکورین میرساند و قوت مدرکه
 آنرا درمی یابد و وجه دیگر در کتب تفصیل مذکورست دوم مدرک اصوات و آنرا قوت سمع گویند
 و موضع آن عصبی است که بر نهایت سماخ که آنرا سوراخ گوش گویند گسترده شد و ادراک آنچنان
 بود که هوا متکیف و متعوج از کوفتها بدین عصب رسد سوم مدرک رواج و آنرا قوت شم و شام
 گویند موضع آن و عصب زایده است بر مقدم و ماغ رسته است در نهایت منفذ بینی بجانب
 و ماغ شبیه به دوسرستان و ادراک آنچنان بود که هوا متکیف از ذی رایحه بدان ایستادن
 چهارم مدرک طعوم و آنرا قوت ذوق گویند و موضع آن عصبی است بر جرم لسان مفروش شده
 و ادراک آن چنان بود که رطوبتی لعابی که از لحم همد در زمان حاصل میشود با اجزای ذی طعم
 مختلط گشته بدان عصب رسد و متکیف شده و ادراک آنچنان بود که رطوبتی بی اختلاط رسد
 پنجم مدرکه حر و سرد و طب و یابس و خشونت و ملاست و صلابت و دین بماست و موضع
 آن پوست است با گوشه‌ای که در تحت آنست دیگر ادراک امور باطنی و این نیز بر پنج قسم است اول
 مدرک جمیع صور خرمه محسوسات یعنی بر چه حواس ظاهر دریا بنده بد و رسانند آنرا حس ششم گویند
 و محل او در بدن مقدم بطرف اول از و ماغ دوم حافظ آن معانی صور مرئیه در حس ششم و آنرا
 خیال گویند و منصوره نیز گویند بحسب استحضار بعضی صور بعد از غایب شدن و آن نیز

خواه ایدست مرض مشترک را و محل آن موخر بطین اول بود از دماغ سوم بدرگ مجاز خریه که قابله
 بهمان صورت مذکور و آنرا و هم دوایم و متوجه خوانند و بعضی تخیل نامند و محل آن دوده نیست که
 در مقدم بطین وسط دماغ است چهارم حافظه و آن معانی خرسه بدرگ و هم آنرا حافظه گویند و بعضی
 متذکره هم گویند جهت یا و آوردن بعضی صورت محل آن بطین موخر دماغ پنجم که کسب کننده بعضی
 صورت با بعضی دیگر معانی یا بعضی دیگر با بعضی صورت یا بعضی معانی یا تفصیل کننده اینها و آنرا متضرر
 گویند و بعضی آنرا تصرف در معانی با استخدام نفس الحقه متفکره خوانند و نظیر تصرف و صورت
 با استخدام و هم تخیل خوانند و محل آن موخر بطین اوسط است از دماغ و اطباء از قوی خرسه اصل
 تقصیر میکنند چنانچه حسن مشترک در خیالی را یک قوه دانند و دوم حافظه را یک قوه دانند و متضرر
 یک قوه دانند و محل هر قوی را باختلال آن قوه از اختلال بهمان محل شناخته اند و ملود حسن گفت
 این قوی چنان الهام رسیده که برای این قوی مذکور قوی دیگر در حله بدن است که بدان قوت
 طبیعت لحظه تعطیل و فراغت میطلبد و را مور بزرگ تخصیص قوه و ادعایانیه و تسمیه این قوت بمعطله
 مناسب بود و همین قوت است نفس حیوانه که چون غلبه میکند بر دگری قوی تعطیل کلی و در کتب
 مدنی با بهتمام لازم می آید و مرگ حاصل میگردد اما افعال طبیعه بعضی مفرد اند که بسبب قوی تمام میشود
 چون دفع بدافعه و مضغ بهاضمه و جذب بجاذبه امساک با سکه و بعضی مرکب اند که بد قوه تمام
 میشود و یا به بیشتر از دو قوت چون از در او بجاذبه طبیعه که در معده است و بدافعه را دیده که در عضل
 از در دست و چون تغذیه بقوت محصله غذا هر چه بدن را و بقوه ملصقه غذایی بدن و بقوت مشتبه
 غذا بدین و الله اعلم بالصواب و اما بحساب حدوث کیفیات در بدن مطلقا یعنی طبیعی و غیر طبیعی
 بدانکه سببها که تن مردم را گرم کند و دوازده نوع است اول غر در تنها معتدل و دیگری مائل از غذا و
 از دو آدم حرکتی معتدل و قریب متعجب چون ریاضات و صناعات غیر شامه و مائل بشقت سرد
 مایلین با معتدل قریب بشقت جوارم ضا و دوار و دوار و در غنهای معتدل و گرمی مائل از رطوبت
 بکار و تن و محمد بنیادش از در تن جسم گرم با معتدل و دیگری مائل بشقت سرد و گرمی مائل بشقت سرد و گرمی
 معتدل بشقت سرد مائل که پوست را محکم کند و حرارت از در تن بماند و تنم سرمای که مسام را بپند
 حرارت را سختی جفت کند و هم بعضی اعراض نفسانی معتدل چون غضب غیر ممتد و فکر ممتد

یازدهم گرم گرفتن و از دهم عفونت و با بسج حیوان که زهر گرم دارد لگن گرمی عفونت و بسج طبیعی
 چنانچه حیوانی که از افراط جلد این سبب مذکور افتد و اما سببهای که تن را سرد کند باز زده نوع
 اول تبهاجت تحلیل حرارت غریزی و اگر چه در اول حال لختی اشتیاق آن میکنند دوم بعضی از
 اعراض نفسانی چون جبن و غم غیر معتد سوم سکون مغرط جبت فرد و مانیدن حرارت غریزی
 و احداث رطوبات فضلیه و خامی اخلاط چهارم خوردنهای سرد پنجم خوردن با افراط جبت آنکه چون
 نیک میخورد حرارت را فرو گیرد و مگر کند ششم ناپختن غذا از جبت آنکه ماده حرارت و حار
 غریزی گسسته شود و تحلیل یابند هفتم هوا سخت گرم جبت بسیاری تحلیلات و کم شدن
 ماده حار غریزی و یا خنج شدن مواد گرم از سبب هفتم بسیار شستن در گرما و آبهای
 گرم هم بدین سبب نهم بسیار رفتن در سرما جبت فرد و مانیدن مراد حرارتهای لختی و دهم
 استعمال ضادات و اطلیه و ادویه سرد از خارج یا زود هم سده از جبت بسته شدن راه
 مواد گرم کننده این طبیعت بود که در یک عضو افتد همچو مفصل که از افراط بعضی از این سببها
 مذکور افتد و از دهم افراط استفراغات جبت افراط تحلیل سیزدهم خامی اخلاط چهاردهم
 غلبه اخلاط سرد و رطوبات فضلیه یا زود هم گرم کردن حیوان که زهر آن سرد بود و این سردی هم
 نامطبیعی بود اما سببها که تری فزاید بازده نوع ست یکی دعت و سکون با افراط جبت تحلیل
 رطوبات و جمع شدن آنها دوم بسیار رختن بر بری معده جبت همین سبب سوم قله استفراغات
 و تحلیل چهارم استفراغ صغیر پنجم استبقار اغذیه لذیذه غیر یاب جبت حصول رطوبات ششم
 خوردن مرهبات و فواکه با افراط هفتم تدبیر با دمان معتدل جبت حفظ رطوبات و تقویت اعضا
 و ترطیب هشتم گرمی معتدل بعد از طعام ترجبت جذب رطوبات بجلد و عدم تحلیل آن نهم
 هوای تر معتدل در سرد گرمی و دهم ضادات و طللهها سرد جبت منع رطوبات از تحلیل و یخ کردن
 یازدهم دی معتدل اما سببها که خشکی فزاید و بازده نوع ست اول خوردن ابدان غله
 شور دوم خوردن غذا و دانههای خشک و قابض با افراط سوم کم خوردن تر یا چهارم بسیار
 حرکت متعجب محلل و تحمیل غلبه استفراغات ششم بخوابی با افراط جبت تحلیل یافتن رطوبات
 و خامی هفتم کم یافتن غذا جبت قلت بدل هفتم افراط غم معتد نهم استعمال کمادات و ادویه

در دو غلبه از خارج و در غلبه باها قاض یا در هم سرای منفرد که یکبار بعضوی رحمت
 منخ از کشیدن غذا و از دهم سه و این هر دو خشکی ناطبعی بود و اسباب حدوث مرکبات
 این کیفیات مرکبات این اسباب بود و در اکثر این اسباب حدوث کیفیات اربعه بلکه شایسته
 موجب حدوث فضلات اخلاط اربعه امری واضح است و حاجت تبصریح آن نباشد و انکه
 اما دلالت حالات نبض بر حالات بدن مطلقا یعنی صحتی و مرضی بدانکه نبض حرکت و ضعیف
 اوجیه روح را گویند که ان شرایین است جهت تعدیل روح و سیم و اخراج فضلات آن و تقصیل
 اینمضی در بیان احوال و امراض قلبیه کرده شود و این حرکت که صورت نبض است مولف بود از
 انقباض که آن حرکتیست تقیم شریان را از محیط مجرور و از انقباضی که آن عکس انقباض
 و از دو سکون که در میان این حرکت واقع است و اطلاق اسم نبض بر محل انکه شریانیست در
 اطراف شایع بود و شناختن حالات بدن از حالات نبض از ان وجه بود که چون فاعل نبض قوه
 حیات بود و ماده آن روح حیوانیست و خونی که حاصل آن روح و حار غریزی است و منبج اینجمله
 دل است و حاصل نبض دعاء روح و حار غریزی خاص شریین اند که از دل رسته اند پس بواسطه
 نبض خبر دهنده بود از حالات روح و حرارت غریزی و حاصل منبج انها بالذات و خون حامل جمیع قوا
 بدنی روح است و قوام حیوة و تن بدن و بجزارت غریزی است پس بیشک حالات انها خبر دهنده
 بود از احوال و قوتها و زندگی و از ان احوال کیفیت تولد اخلاط و کیت و فساد و صلاح انها بتوان شناختن
 و از انها کیفیت مزاج تن و اعضا را و در ضمن تفصیل احوال نبض اینمضی بفر تفصیل باید و حالات
 کلیه نبض که آنرا اجناس ده ادگویند باستقرار حالت بود و در تحت هر یک از ان انواع بود
 اما حالت اول مقدار جهنده از شریان نبض بود بر سه عدد تحت این جنس سه نوع بسط بود
 هر قطری سه نوع چون طویل و قصیر و معتدل بینما بحسب طول الة و عرض و ضیق و معتدل بینما
 بحسب عرض الة و شایسته و منخفص و معتدل بینما بحسب سمک الة که آنرا عمق گویند و تقیاس معتدل
 در معرفت این انواع و غیره اگر چه مقدار نبض معتدل نوعی یا ضعیفی باشد لیکن چون وسطه
 ادراک پوست سر انگشت ثان است ازین جهت در تشخیص با ملاحظه آن نسبت اضافی
 بمقدار یا صانع نیز میکنند چنانچه طویل آنرا گویند اندر درازی رگ سر هر چهار انگشت را از

دست معتدل در کوی چکی و بزرگی از آن صنف آگاه سازد و قصیر از آن گویند که سر انگشت را پیش آگاه
 نسازد و معتدل بینما آنرا گویند که از سر یک انگشت بیشتر و از سر چهار انگشت کمتر آگاه سازد و در میان
 آنرا گویند که در بینما از عرض سر انگشتان خیلی فراگیر و ضیق آنرا گویند که اندکی را فراگیر و از او دقیق تر
 نامند و معتدل بینما ظاهرت و شایسته یعنی عمیق آنرا گویند که در انبساط چهاره سر انگشتان را
 که گویا مخصوص خواهد کرد و آنرا مشرف نیز نامند و مخفض آنرا گویند که در انبساط سخت اندک نماید
 و معتدل بینما ظاهرت و چون این انواع تسعه را باید که ترکیب کنیم بیشک بحسب هر قطری خاص آنرا
 مذکوره خالی خواهد بود مجموع این بیست و هفت قسم مرکب ثلاثی از ضرب سه در نه حاصل آید برین
 اول طویل عریض شایسته و این را در عرض اطبا غلظت گویند و دوم قصیر دقیق مخفض و این را صغیر گویند
 سوم عریض شایسته قصیر و این را غلیظ گویند چهارم مشرف عریض معتدل و طول و قصر و این را
 نیز غلیظ گویند پنجم طویل مخفض ضیق و این را دقیق گویند ششم مخفض ضیق معتدل و طول و این را هم
 دقیق گویند هفتم طویل عریض مخفض ششم طویل ضیق عمیق نهم طویل عریض معتدل و در عمق
 و هم طویل ضیق معتدل و در عمق باز و هم طویل معتدل در عرض و هم طویل شایسته معتدل
 در عرض سیزدهم طویل مخفض معتدل در عرض چهاردهم قصیر عریض مخفض باز و هم قصیر عریض
 معتدل و در عمق شانزدهم کوتاه تنگ معتدل و در عمق هجدهم کوتاه شایسته معتدل و در عمق و عرض
 هجدهم قصیر مخفض معتدل در عرض نوزدهم قصیر معتدل در عرض ضیق بیستم قصیر معتدل در
 عرض و در عمق بیست و یکم ضیق عمیق معتدل و طول بیست و دوم عریض معتدل و طول عمیق
 بیست و سوم عریض مخفض معتدل و طول بیست و چهارم ضیق معتدل و طول عمیق بیست و پنجم
 شایسته معتدل و طول و عرض بیست و ششم مخفض معتدل در طول و عرض بیست و هفتم
 معتدل را قطار انگشت اما حالت ثانیه کیفیت کوفتن شریان بود در انبساط سر انگشتان را
 و این سانسیم بود قوی و ضعیف و متوسط بینما اما قوی آن بود که کوفتن او بقوت باشد و اگر
 بر لختی فشارند حرکت او باطل نشود بلکه چنان نماید که در می آید در گوشت سر انگشت و آنرا از خود
 دفع میکند گویا ضعیف مقابل این بود و متوسط ظاهرت و افضل احوال نبض در هر جنبی حد
 اعتدال طبیعی بود اما درین جنب که افضل قوی بود جهت دلالت بر دفور قوت اصلی که مطلوب

کلی است و لازم نیست که هر جنسی قوی عظیم بود و بر کس زیرا که بسیار بود که قوت غالبه باشد
 و لیکن آنکه از جهت صلابت نیکو مطاوعت انبساط نگند و انقباض قوی بود عظیم نباشد
 و بسیار بود که رگ نرم بود و سببی که آنرا فرو گیرد نباشد و باندک قوتی انبساط تمام کند لیکن چون
 بسرا انگشت آنرا تلخی فرو گیرد و کوفتن آن قوی نباشد با وجود عظم اما حالت ثلث زمان حرکت بود
 و این نیز سه قسم باشد سریع و بطی و متوسط بینهما اما سریع آن بود که زمان حرکت او تخصیص در انبساط
 کمتر باشد از زمان حرکت انقباض معتدل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت
 انقباض معتدل و متوسط آنکه زمان حرکت او در زمان حرکت معتدل و باندک در احساس حرکت تقیاب
 جهت صعبیت او را که آن اختلاف کرده اند و در اکثر احوال این را که ممکن نباشد لیکن اینجا که در
 نرم و گوشت ان موضوع کم باشد و انقباض قوی و صلب و بطی الانبساط بود ظاهر باشد نزدیکی اجتناب
 نیز چون حرکت است از یکی از این اقسام نشه برون خواهد بود و بمقاله انبساط تلخی معین گردد لازم
 که در این حالات ادعای قوت بود با حالات انبساط فلذا چون حالات هر دو را بهم ترکیب نموده ملاحظه
 کنیم نه قسم حاصل گردد اما حالت رابعه توأم شریان بود و این نیز سه قسم باشد صلب نرم و متوسط بینهما
 اما صلب آن بود که چون سر انگشت در حال انبساط اندکی بر دشتارند و زبان نبرد و فرو نشیند و نرم
 نیکو فرمان برد و متوسط ظاهر است و فرق میان صلب قوی آن بود که باز نکوشند شریان در حال
 انبساط با سر انگشتان اندر انقباض صلب نه با قوت حرکت باشد و انگشت را از خود دفع نکند و در سکون
 بر صلابتی اندر که باقی بود و اندر انقباض قوی بخلاف این باشد و ادعای این جنس را اجناس سطحی
 که حاصل انقباض سبب آن شریان است اما حالت خامسه زمان سکون بود و میان حرکت انقباضی
 و انقباضی اینجا که حرکت انقباضی محسوس بود و چنانچه در اصول این علم بیان شده است که میان هر دو
 حرکت متضاده لابد است از سکون و اینجا بعد از انبساط بود و آنرا سکون محیطی و خارج گویند جهت بعد
 از مرکز موج شریان اینجا بعد از انقباض و آنرا سکون مرکزی گویند جهت قرب مرکز موج شریان
 و اینجا که حرکت انقباضی محسوس نباشد معتبر زمان سکونی بود که میان و انبساط واقع است این
 حالت نیز بر سه قسم بود متواتر و متفاوت و متوسط بینهما اما متواتر آن بود که زمانی که بین سکون
 و در احساس حرکت شریان نمیشود کوتاه تر بود از زمان سکون انقباض طبیعی و این امتداد نیز گویند

و متفاوت آنکه آثر آن طول بود از زمان سکون نبض طبیعی و این را متراخی و شکافت و متحلل هم گویند
و متوسط آنکه قریب بسکون طبیعی بود و چون این سکونین لازم صورت نبض اند بدان سبب این
جنس در اجناس نبض داخل گشته و قریب میان نبض متواتره و وسیع است که در متواتر زمان سکون
سخت کوتاه بود و خواه زمان حرکت کوتاه باشد و خواه نه و در سریع برعکس اما حالت ساده
لمس شریان نابض بود و این نیز بر سه قسم است حار و بار و معتدل مینما اما نبض حار آن بود
که لمس آن گرم و تری بود قیاس با لمس نبض طبیعی گاهی که مانعی و سببی جمعا از خارج و غیره باشد
و در اکثر حالات این ملاحظه را دخلی هست و بار دیگر آنکه اندکی از آن مقیاس فرود تر باشد و معتدل
آنکه در گرمی از جانب افراط قریب بمقیاس بود و داخل این جنس در اجناس نبض تحت است
که حرارت اله عمده الحکمت ظاهر است و درین تاویل جای تامل است و اگر نبض را کاجا تعیم
کنند این اعتراضات مدفوع بود اما حالت سابعه مقدار طوبی بود که در عرق نبض است و این
بر سه قسم بود و متملی و خالی و متوسط مینما اما متملی آن بود که رطوبت جوف آن زیاده از مقدار
طبیعی مقدار محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد و متوسط ظاهر است و چون اختلاف
حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است ایچنین در اجناس نبض داخل گشته اما حالت ثانی
استوی اختلاف بود در پنج حال ازین اجناس مذکوره که آن ماسوی لمس مقدار رطوبت داخل
و این دو قسم بود وی و مختلف و تحت هر یک اصناف بود اما استوی آنرا گویند که کوفتهای آن
سر انگشتان را بیکدیگر مانند باشد در احوال خمسة معلومه و مختلف در مقابل این بود پس اگر در جمیع احوال
بیکدیگر مانند باشد آنرا استوی صحیح مطلق گویند و بهترین مضمرها این باشد جهت دلالت بر عدم
اسباب غیر طبیعی اگر در جمیع متشابه بود آنرا مختلف مطلق گویند و بدترین مضمرها این باشد جهت
دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی اگر در بعضی متشابه باشند و در بعضی دیگر غیر متشابه آنرا
متشابهیه مستوی در آن حال گویند و نسبت با غیر متشابهیه مختلف در آن حال نامند و هر یک
ازین استوی و اختلاف گاه بود که در دو سه انقباض و انقباض سکنت آنها واقع باشد و
گاه بود که در تمامی یک نبض واقع باشد و این قسم اخیر گاه بود که در تمامی اجزای شریان که در
انگشتان است واقع باشد چنانچه احساس بر یک انگشتان موافق احساس دیگران باشد

و با آنکه هر یک بوجه دیگر احساس کنند و گاه بود که در یک جزو از آن شریان واقع شود چنانکه اول آن
و آخر و وسط از آن در شیب یک انگشت یکسان محسوس گردد و با آنکه بوجه مختلفه محسوس
و بی الحکمه اختلاف نبض منقسم بدو قسم بود منتظم و غیر منتظم اما منتظم آن بود که در میان اختلافات
آن ترسی واقع باشد چنانچه اختلافات با فرط و تقریط و در هر حال از احوال خمس اگر تدریج واقع
باشد بوسط مستقل شود و بجا نبین برسد بفات و این را منتظم متصل خوانند و اگر غیر تدریجی باشد
در تحت دوری و احدا متعده و محفوظ بود و مثل آنکه نبض سریع بود و یک نبض بطی و همین ترتیب بود
میکنند و یا آنکه بعد بطوی نبض دیگر سریع بود و یکی بطی و باز باول خود کند و بدوم نقل کند و بترتیب
درین قیاس کن باقی حالات را در همچنین قله و کثرت ادوار عدد نبضات را و غیر منتظم آن بود که
این ترتیبات معلومه در وی نباشد و گاه بود که در بعضی حالات اختلاف منتظم افتد و در بعضی
غیر منتظم و اینجا منتظم و غیر منتظم بالسته پیدا یابد چنانچه در ستوی مختلف درسته شد و چون این
انتظام و عدم آن را در جمیع اجزای شریان در بعضی از آن خمس ملاحظه کرده شود شعب بسیار
تحت اختلاف پیدا یابد و از نبضهای مختلف بعضی اطباء اسمی نقش کرده اند مناسب وضع وی از آن
یکی در ذنب الفارست و این چون در نبضات متعدده افتد چنان بود که نخست نبضی توی یا سریع
یا عظیم یا غیر آن آغاز کند و تدریج ضعیف یا بطی یا ضعیف و غیره شود چنانکه کوی مغر و طیست و یا
برعکس آن از نقصان بزیادتی ترقی نماید و این قسم اول از سه حال بیرون نباشد یا در اول
بجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب منقضي گویند و یا بجدی رسد که میتوان یافت و
از اینجا بتدریج باز گردد و بحال ابتدای او و این را ذنب متر ارج و عاید گویند و این از سه حال بیرون
نباشد بحال اول باز آید این را تمام الرجوع گویند و یا زیاده بر حال اول شود این را زاید الرجوع گویند
و یا بحال اول نرسد این را ناقص الرجوع گویند و یا در منزل بجدی رسد از صفرو یا ضعیف و یا بطوی
و غیره بران حکم تدریج شود و آنرا قاری ثابت گویند و آنچه بعد منزل دفعه ترقی کند بحال اول و یا بعد
ترقی دفعه تنزل کند بحال اول آنرا قاری گویند مطلقا و ذنب الفار چون در نبضه واحد افتد
اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که انگشت اول انبساط آنرا عظیم یا کوی یا سریع یا غیر آن دریابد
و دوم کمتر و سوم کمتر از آن و چهارم کمتر از آن و یا برعکس اگر در یک جزو نبض باشد چنان بود

که مبدای انبساط آن جزو در شیب یک انگشت زیاده یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر
انبساط ناقص یا زیاد گردد اگر چه مسلمی است و این شق ثانی بود از ذنب الف
که باز از حد ترقی متناقض شود بتدریج یا بقصان مبداء و رسد و آن جهت
او را تشبیه کرده اند به ذنب الفار که از طرف زیاده جسم متصل باشند و در
حد القبال در نبض منشاری و او را لازم بود دیگر منقطع است و این اندر اجزاء
نبضه واحده افتد چنانکه استدای انبساط را مثل سراسر انگشت اول
در یابد و نزد دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام آنرا در یابد
و دیگری مطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانبساط سراسر انگشتان یا
بکوبند و سنوز از آن تمام باز نیامده دیگر بکوبند یعنی مطرفه که بر سندان زنند بدست نرم داشته
لیکن آنچه حرکت دوم در وی باشد کمتر از اول بود بدین اسم مخصوص باشد و آنرا ذوالقوسین
نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی زیاده باشد از اول آنرا غرابی گویند جهت مشابهت به حرکت
آه بوره و دیگری متخلل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه آنجا که حرکتی متوقع باشد سکون بجای
آن افتد و این را ذوالفقره گویند و دوم آنجا که سکون متوقع باشد حرکتی بجای آن افتد و این را
واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطرفی بعد تمامی حرکت اول بود در مطرفی و عام
آن در واقع فی الوسط و متخلل در نبضات ظاهر گردد و دیگری در تقسست و این چنان بود که شریان
با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری مستقیم و ملوئی است و آنچنان بود که رگ
با حرکتی که میکند گویا بر خود بی چید همچو رشته کشیده باشد و دیگری موجی است و این نبضی بود که
دو پس و متواتر و حرکت آنرا و اندر طول باشد شبیه موج بود چنانچه بعضی اجزای آن بر بعضی مقدم
و بعضی تا یک حرکت و بعضی متخلف و بعضی مشرف نمایند و دیگری منشاریست و این نبضی
سریع و متواتر و صلب در شقوق و غور و تقدم و تاخر و لین و صلابت اجزاء چنان نماید که گویا
چون دندانها را نه همواریها دارد و دیگری دودی است و این نبض بود شبیه موجی در حالت
مذکوره لیکن آن جهت صغریا و اثر شبیه بود به حرکت کرم بسیار باری و چنان نماید که گویا سنج
و نباشد و دیگری ثقی است و این نبضی بود شبیه بدود در حالت مذکوره لیکن از غایت صغری

و تواتر و ضعف هر یک مورچه ماند اما حالت با سحر وزن نبض بود که آن عبارت است از اعتبار نسبت میان بعضی
 و این دو قسم با حسن بوزن بر دی الی وزن اما حسن بوزن آن بود که زمان حرکات و سکنت آن با یکدیگر متناسب
 افتد متناسب طبیعی ملائم و این را مستقیم الوزن میگویند و در دی الی وزن آن بود که زمان حرکت و سکنت آن
 با یکدیگر متناسب باشد اما غیر طبیعی و منافی بود فی الجمله تحقیق این نیست که حرکات و سکنت اثری باشد بر
 احوال که سواد لغات اند و سکنت آن که مابین رخسار و لغات اند و هر گاه کیفیت لغات که آن صدا اما
 او را راند در مراتب بلندی و پستی که آنرا حده و فصل گویند متفق واقع شوند همچنین او را در
 و ایفاعات آنها که زمان حرکت و سکون او را درست طبع از آن متولد گردد و آنرا ملائم و موزون
 گویند و هر گاه آن نسب تالیفی و ایفای غیر متفق باشند طبع از آن متنفر گردد و آنرا منافی و غیر
 موزون گویند و در نبض قوت و ضعف و سعه را همچنین است که بلندی پستی نغمه و سعت و بطول
 و تواتر و تفاوت همچنان است که ایفاعات آن پس هر گاه نسبت قوت و ضعف و طول و عرض
 و عمق نبض و همچنین نسب زمان حرکت انبساط و انقباض و سکون محیطی و مرکزی آن بر مبرای طبیعی
 چنانچه لایق سن و فصل و صنف و شحمه و بله و غالب و تدریج است و واقع باشند وزن آن
 و درست و طبیعی بود و اگر غیر از آن باشد وزن آن بد و نادرست و نامطبیعی بود و آنچه در بعضی
 موافق لائق و در بعضی مخالف باشد بغالب باز خوانند و نبض بد و وزن سیه گونه باشد
 یکی آنکه وزن وی مشابه وزن نبض سنی باشد که نزدیک بود بسن صاحب آن چنانکه کودک را مثلاً
 وزن نبض لائق حال جوان حاصل بود و بر عکس و این را مستقیم الوزن و متجاوز الوزن گویند جهت
 گردیدن نبض از آنچه لایق بحال وی بوده و برین قیاس و تجاوز وزن نبض لائق فصل بوزن نبض
 لائق فصل قریب و تجاوز وزن لائق وزن و وزن لائق فسر به برود بوزن لائق فربه محو و
 تجاوز وزن نبض لائق اهل بلد بوزن نبض لائق اهل بلد اقرب و دوم آنکه وزن وی مشابه وزن
 نبض سنی یا فصلی یا بلدی البعد یا طبع باشد چنانکه کودک را مثلاً وزن نبض لائق حال کودک و
 بر عکس حاصل بود یا بوزن نبض لائق صنف و صنف مشابه وزن نبض لائق حال بر عکس
 باشد یا وزن نبض لائق اهل سر و سیلاب مشابه وزن لائق حال اهل کرم سیر باشد و اگر
 و برین قیاس سن و در تباین در صنف و شحمه و تدریج و این را امیانه الوزن خوانند و سوم آنکه وزن

آن هیچ وزن طبیعی انسانی شبیه نباشد و این را خارج الوزن گویند ولیکن ناموزون مطلقاً
 نگوییند جهت آنکه هیچ بنض خالی از وزن نباشد بزعم اطباء و بدترین اقسام موی الوزن این
 قسم بود کسی را که اصول دست و دست و از عظم او را با جبر باشد تمیز میان این بنض و احوال بنض
 بر دو آسان بود و مخفی نماند که این اجناس تسعه را چون با یکدیگر ترکیب نموده ملاحظه کند اصناف
 بسیار در بنض پدید آید اکنون چون اقسام بنض توضیح بدهیم بدانکه سبب اصل بنض سه جز بود
 اول دل و شش و این دو آنچه در شش را میسر است و اینها را آله گویند دوم قوه حیوانی و آنرا
 فاعل گویند سوم جذب هوا از راه مسام جهت ترویج روح و بیرون کردن بخار دخانی
 بعد از آن جهت تعدیل روح چنانچه بتقریب معلوم گردد و آنرا حاجت گویند و آنچه را که
 داخل اند در تقویم بنض اسباب ماسکه نامند و تفسیر بنض از حد اعتدال نوعی یا مصنوعی یا
 شخصی حاصل نشود و الا تخیر سببی از این اسباب ماسکه از حد اعتدال لائق و اسباب تغییرات
 آنها و اگر چه بسیار اند لیکن مجموع آن بسبب نوع باز گردد نوع اول اسبابی بود لازم چون سالیاری
 و نری و مادگی و فصلها و شعله و بلد و اینها را اسباب لازم طبعیه گویند نوع دوم اسبابی بود
 غیر لازم که از خارجی پدید آید چون بیماریها و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبیعی خارجی
 از طبع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان طبیعی و غیر طبیعی بدان معنی که هرگاه آنرا چند
 باید و در آنوقت که باید و چنانکه باید بکار دارند موجب حالت طبیعی گردند که تدرستی عبارت
 از آنست که هرگاه برخلاف این بکار دارند موجب حالت ناطبعی گردند که مرض عبارت
 از آنست چون ضروریات سسته که در حفظ الصحة مذکور گرد و اینها را اسباب متوسطه و ضروری
 گویند و بالجملة سبب افراط حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی خواه غریزی و یا نقصان
 جوهر زجاج و یا کثرت بخارات و دخانی بواسطه حصول حاجت یا قلت حرارت بود سببی از این
 اسباب لازم یا غیر لازم یا متوسطه و سبب تفریط بواسطه سببی از این اسباب کثرت
 و یا قلت بخار دخانی و یا الفت روح و یا بخار و دخانی بحدت جنف و سبب صلابت
 آله با بروی نمید باشد یا تند و در عرق نجا بهی چنانچه در اوقات مجذباتها واقع میشود و یا
 قلت رطوبت غریزی و غریب بواسطه حصول سببی از این اسباب کثرت سبب

لیکن الیه عدم برد و تمدد بود و کثرت رطوبات نرم کننده بواسطه حصول سببی ازین
 اسباب مذکوره و سبب و فور قوت حیوانی غایبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریبه
 و مدد یافتن جوهر روح بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره و سبب ضعف قوت حیوانی
 قلت حرارت غریزی بود یا غلبه حرارت غریبه و نقصان یافتن روح بواسطه حصول سببی
 ازین اسباب مذکوره و سبب غلبه رطوبت حامل روح و در اثر این سبب قلت آن را استلا
 و غلبه بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره فی الجمله و اضعفت و تفصیل جمله این مطالب
 عنقریب معلوم گردد و ان شاء تعالی و بعد تحقیق این مسائل بیاید دانستن که سبب طول نبض کثرت
 احتیاج و د فور قوت و مطاوعت آله بود و تخصیص اینجا که گشت و سختی پوست مانع باشد
 از عرض مشوق و سبب قصیر عکس این بود و تخصیص اینجا که تخلل گوشت و لین جلد مانع باشد
 از ضیق و انخفاض و سبب عرض خلأ عرق بود و چنانچه طبقه بالاین شریان بر طبقه در زمین
 نشینند و با بسیاری نرمی آله و سبب ضیق استلا بود و باشدت صلابت آله و سبب
 شوق شدت حاجت و مطاوعت آله بود و سبب انخفاض قله حاجت و عصیان آله بود و
 تمامی مرکبات این اعضاء متغیره چون عظیم و صغیر و غلیظ و رقیق و غیر ما هم از اینجا معلوم گردد و
 اعتدال چون از باب تغیرات نیست و ظاهر است که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود
 احتیاج تصریح آن نباشد و مخفی نماند که هر تغیری را چون جمله اسباب آن حاصل باشد
 بحد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود بمقدار آن ظهور یابد و اما سبب
 قوت نبض و فور قوت حیوانی بود و سبب ضعف نبض ضعف قوت حیوانی بود و سبب
 سرعت نبض شدت حاجت است زیاده را آنچه موجب عظم باشد چنانچه ترویجی که بعظم نم تواند
 حاصل کردن بسرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت انبساط اسرع و سبب فور
 قوت به جذب نسیم باشد و چون حرکت انقباض اسرع بود سبب فور حاجت باخراج
 دغان بخار عفن باشد و چون هر دو حرکت سریع بود و سبب د فور احتیاج بمجر نقصان روح
 باشد و سبب بطور قله حاجت بود و ضعف قوت و یا کثرت قوت که بعظم مستغنی گونا
 از سرعت و سبب صلابت و لین هاست که معلوم شد قبل ازین و سبب تواتر

یکی است حاجت شده بود زیاده بر آنچه مقتضی سرعت بود چه ترویجی که به سرعت حاصل شود
 بتواتر حاصل گردد و دیگری ضعف قوت از احوالات سرعت و عظم و سبب تراخی ضعف
 منوط بود و قلت حاجت و قوت غالبی که بعظم مستغنی گرداند از سرعت و قوت و سبب
 حرارت و برودت طمس و خلا و استلا آله بسیار پوشیده نبود بعد از معرفت دلائل مذکور
 و سبب استومی در هر حالتی بودن اسباب آن حالت قریب با اعتدال طبیعی و سبب
 اختلاف بر خلاف این و ظاهر است که این حکم از روی کلیه است و اما از روی جزئی سبب اختلاف
 با غلبه ضعف قوت بود در حین کوشش طبع یا مریض یا بر دمی که خواهد و در وقتی که خواهد تحریک
 آله تواند کرد و احوالش ناپدید شود و با قوت و احتیاج با اشتغال طبیعت بمثل غذا و سرکه
 یا سسی و یا اعراض نفسانی و یا خلطی غالب در استلارات گفته که چون خلط بد در مدد بسیار
 کم است کند اختلاف لازم بود و باشد که خفان پدید آید و نبض خفانی شود و سبب ذنب الفار
 ضعف قوت باشد لیکن آنچه زاید الرجوع باشد دال بود بر قلت ضعف و اشتغال طبع و حد
 قوت و آنچه تمام الرجوع بود دال باشد بر قلت ضعف و اشتغال با حدوث قوت همچو قاری
 مطلق و منتظم متصل و موزون حسن الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد دال باشد ضعف
 و حدوث از دیوان و آنچه منقصی بود و سبب آن کمال ضعف باشد دال بود بر قوت
 سقوط تمام آن در قرب ملاک افتد و قاری ثابت متوسط بود و ضعف میان منقصی و تمام
 و در سلی قوت و چندان بود که در ذنب الفار چه از ضعف بنیاد میکند و چون لغایت قوت یسر
 بتدریج آسایش میطلبد لیکن احتیاج در ذنب کمتر است و بنابرین هر یکی را بر دیگری فضا
 از وجهی و سبب ذوات معتین و غزالی بسیار حاجت و توانائی و قوت و صلابت آله باشد
 چه بمقداری که قوت بر سبب تطکیف میکند آله فرمان نمید و بایک ضرب را با انقباض و دفع
 اتمام میکند لیکن در غزالی احتیاج بیشتر باشد و سبب ذوات معتین و مانده شدن خون
 در استراحت طلبی آن بود در شنای تحریک و گاه بود که عارضی که نفس و طبع را یکبار
 مشغول کند بداید و فرقی در حرکت افتد و سبب واقع فی الوسط شدت احتیاج بود
 و سبب فرغش در قوت و حسن و صلابت آله شدت حاجت بود و زیاده از آنچه

در ذی القریین و غزالی است و کوشش طبع با غلبه علت بار قه و منجر گشته و سبب
 ملتوی همین است لیکن در ملتوی آن چون تشنج بود در حرکت بر نتواند آمد و بر خود سبب
 موجی ضعف قوت بود که تمام رگ یکبار را نبض نتواند کردن جز جز را در تحت کشان
 میجنبانند و گاه بود که قوت سخت ضعیف نباشد لیکن اجزای شریان بسبب غایت
 نرمی اندک اندک بر یکدیگر تقدم کند در حرکت و شقوق و سبب منشاری اختلاف
 اجزای عرق بود در صلابت و لین و با اختلاف اجزای رطوبتی که در عرقست بفقو
 و نضج چنانچه اجزای عرق و بختی ملس نرم نماید و غیر عرق و خام سخت نماید و یا در می
 در اجزای عصبانی که لیف عصبانی که عرق پوشیده است بسبب آن عرق
 پیدا نماید ملس و سبب و دومی و داخلی غایت ضعف قوت باشد که هر جزوی بوضع
 جند و سبب رومی و وزن انجا که نقصان در زمان سکون باشد زیاده ای حاجت بود
 و انجا که قدر در زمان حرکت بود ضعف قوت باشد و یا عدم حاجت چون این دلایل
 بوضوح پیوسته بایند دانست که نبض لائق صبیان پیرایع متواتر و معتدل در عظم بود
 و لین جهت کثرت حاجت ایشان ترویج بسبب غلبه بخار و دغانی که از پیوستگی مضمحل
 مختلفه متوالیه در بدن ایشان پدید می آید و جهت توسط قوت و غلبه رطوبت و نبض
 لائق جوانان عظم و قوی بود و معتدل در لین و صلابت و سرعت و بطور و مائل بتفاوت
 جهت و فور قوت و کثرت حاجت در سگی اندامها و اعتدال رطوبات نبض لائق کمال
 متفاوت بود و مائل بصغر و بطور نسبت بان نبض جوان جهت ضعف فی الجملة و قلت حاجت
 بواسطه بر لازم و نبض لائق پیران صغیر متفاوت بطی بود جهت غایت ضعف و
 و قلت حاجت و باشد که بسبب غلبه حاجت رطوبات غریبه لین نیز باشد و هر
 هنگامی اختلافی باشد و نبض لائق مردان بغایت قوی و عظیم بود و بطی متفاوت
 جهت و فور قوت حاجت بسبب گرمی مزاج و بیشک تیمم عظم و قوت کامل را
 در نکی نسکو مطلوب بود و نبض لائق زنان در جمله این احوال ازل بود جهت نزل ایشان
 در جمله اسباب نسبت بامردان و بیشک سرعت متواتر اندک عظم کند و نبض لائق طفلی

متوسط بود میان نبض مردان و زنان و از اندک اختلافی باید که خالی نباشد و نبض لایق
 صحیح گرم مزاج قوی بود جهت و فور قوت و حاجت و اگر با مطاوعت اله باشد عظیم نیز
 گردد و نبض لایق صحیح سرد مزاج ضعیف بود یا بطبی یا متفاوت جهت قوت و حاجت و
 نبض لایق صحیح تر مزاج عریض بود یا مویجی جهت غایت لین آله و ضعف قوت فی الجمله
 و نبض لایق صحیح خشک مزاج دقیق بود و وصلب جهت قوت و یس آله و قوت و طوب
 نبض لایق باقی از صبحیجه مرکبه بعد از معرقه مفردات ظاهر بود و نبض لایق و جتین که مزاج
 یک نصف تن او سرد بود و یک نصف گرم بود از هر شقی مناسب مزاج آن بود و اختلاف لازم
 بود و نبض لایق مردم لاغر عظیم بود و باطنی جهت عدم مانع طول و عرض مشوق و جتین عظیم
 و نبض لایق مردم فربه بایل تضعیف بود جهت وجود موانع عظیم لیکن قوت نبض مردم لاغر گرم
 مزاج بیشتر از قوت نبض فربه کوشین بود و قوت نبض فربه کوشین بیشتر از قوت نبض
 مردم فربه بسیار بهتر باشد زیرا که مزاج فربه بسیار گوشت بگرمی بایل بود و مزاج گرم به
 اقرب بود و از مزاج سرد و نبض لایق فصل ربیع قوی بود و معتدل در باقی حالات جهت
 اعتدال اسباب فی الجمله از جهت اعتدال هوا و نبض لایق صیف سریع متواتر ضعیف
 ضعیف بود جهت کثرت حاجت و ضعف قوت تحلیل مغط از حرارت خارج و نبض لایق
 فصل خریف فی الجمله ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت استحاله مزاج عرضی بحسب
 و بر و مختلف متوالی و جهت مخالفت طبع این فصل با طبع حیوان بقوت حرارت و غلبه
 یبوست و نبض لایق فصل شتاء متفاوت و بطبی و ضعیف باشد جهت قلت استیلاج بطن
 بردها و بنم در شستن گوشت و پوست و گاه باشد که گرم مزاج را حرارت حاجت بردها
 در بدن مختل شود و جمع آید و برودت را از غور مانع آید و قوت زیاده شود و نبض قوی
 گردد و حکم نبض را در امتزاجات حکم نبض لایق اوایل فصل یلی فصل موخر از آن باشد و حکم نبض
 در بلاد معتدله ربیعیه حکم نبض لایق ربیع بود در بلاد چهاره صیفیه حکم نبض لایق صیف و
 بلاد بارده شتویه حکم نبض لایق شتاء در بلاد بابیه خریفیه حکم نبض لایق خریف و
 لایق صاحب تدابیر گرمی فساد سردی فرا و خشکی فرا و تری فرا جمله برین قیاس معلوم

اینست بیان نبضهای طبیعی که مولزین نبضهای غیر طبیعی تواند بودند و چون از پیش معلوم شد که
 اعدل از هر چه مزاج نوع انسانست از اینجا بعد از لایق نبض نوعی مفهوم گردد و میزان مقیاس
 کلی خود آن بود بدان که اختیار جستن احوال نبض از عرق ساعد بحیث آن کرده اند که این قی
 مجاری دل واقعست و نسبت باب بسیاری از شرائین ظاهر است بدل نزد دیگرست و از غلظت
 چنان معلومست که شریانهای صدری و گردن بواسطه بودن آنها بر اعلاهی قلب و غلبه صعود بخار
 بجانب انقاد در گوشتهای بسیار پوشیده است چنانکه دیگر شریانها و نیز در کشف آن لحنی و اسکیما
 زیاده که موجب تغییر نبض باشد واقع نیست چون عرق صدر در تجربه تراشیدند و بی آنرا واضح فستاد
 والد اعلم و اما دلالت حالات نفس بر حالات بدن بدانکه سبب اصل دم زدن بر سه چیز
 قوت حیوانی فاعل حاجت او حال هوا و اخراج دقان قلب و آلتی که تقبیه حلق و حجره و شش و مجاری
 و عضلهای سینه است و هر گاه حال یکی از اینها از مجرای طبیعی برگردد حال دم زدن نیز از مجرای
 طبیعی برگردد و هر گاه اینچنین بود وضع طبیعی باشند نفس نیز طبیعی باشد پس تغییرات دم زدن نیز
 اراده خیر و هنده بود و از تغییرات اسباب بواسطه مغیرات لازمه و غیر لازمه چنانچه در نبض مذکور
 شد و بدین جهت اکثر احوال بدنی چنانچه از نبض شناخته میشود از دم زدن نیز شناخته شود و چون
 میان حرکت آلات تنفس و حرکت شریانی تناسب و توافق و ایمنی نیست پس میان تفاوت نبض
 و نفس ملازمه کلیه نباشد بلکه اینچنین با هم واقع شود اتفاقی بود چه معتاد آن بم گرم گرفتن رانها
 در آن اثنا و نبض بسیار پدید آید و در نفس تغییری نشود و نیز بسیار بود که در بعضی سوره الموالجا
 نبض متغیر بود و نفس طبیعی باشد و تغییر حال دم زدن تغییر حال اسباب ثلثه چنان بود
 که هر گاه یکی از اینچنین ضعیف باشد و اگر چه باقی برقرار طبیعی باشند دم زدن ضعیف باشد
 زیرا که باضعف حاجت فاعل و آله هر چند قوی باشند تحریک باندازه حاجت کنند و باضعف
 قوه آله و حاجت هر چند قوی باشند تحریک باندازه قوت میسر گردد و باضعف آله قوت و
 هر گاه حاجت بسیار بود و قوت قوی باشند تحریک باندازه قابلیت آله میسر گردد و از او آله
 مطابق دم زدن عظم بود هر گاه حاجت بیشتر گردد و هم با قوت باقی دم زدن سریع شود
 و چون اینجا سخت غلبه گردد متواتر شود و باشد که ضعف قوت و قلت مطابقت آله

حاجت در تواتر افزاید و صغیر بوده باشد که بدان خنبرد و سیرج و صغیر بود و هرگاه حاجت اندک
 و قوت ضعیف باشد دم زردن لطیف و صغیر بوده باشد که قوت غلبه کند و بطبی و عظیم شود و باشد که
 متفاوت بود با جمله نفس در اکثر احوال شبیه بود به بعضی از حرکات سینه و پوست شکم و منفذینی
 و در آمدن و در آمدن هوا کو تشنگ و بودن نفخ و عدم آن تمامی کیفیات نفس را میتوان شناختن و
 دم زدنهای مختلف و نا طبیعی دلالت آنها جمله تقریب بین گردانند الهی اما دلالت
 حالات بول بر حالات بدن بدانکه بول که از او لیل و نهار نامند چون فصد همگامی و عروقی
 و گذر او برگردیده و مثانه مست و در آن موضع نیز کمیتی دارد پس بالذات خبر دهنده بود از حال آن
 و مجاری و همچنین از حال اخلاطی که در آن اعضا و مجاری با آن مختلط بوده اند بواسطه آنها از ذکر احوال
 بدن از امر جبه و کیفیت اعضا خبر دهند و اشهاد او ظاهر بود و دلیل طبیعی مرکب بود از مائیه غلبه که
 از کبد و عروق بکلیمه و مثانه منجمد گشته و از تسلیلی از آثار اخلاط و از فعلی که از عروق آن جمع
 کرده و آن گاهی در آتش میزند و گاهی بر آب است و گاهی در میان آب قرار یابد و جمله آنرا
 گویند جهت قابلیت ترسب و حالات کلیه بول که انما را اجناسی که گویند حکم است و بهفت
 حالت بود اما حالت اول رنگ دلیل بود و اصول رنگهای آن چهارست بعد و مناسبت است
 اربعه زرد و سرخ و سیاه و سفید و از ترکیب اینها رنگهای بسیار پیدا آید و یکی از این بطرا چند
 مرتبه است اما مراتب زرد و سفید است یکی تبی است که مثانه است رنگ کاه یا به آبی که از کاه پاک
 جدا شود بعد از حجاب در دست معتدل و سبب آن در اکثر اوقات برد مزاج بود که صفرا کم متولد شود و
 بهضم آنرا لازم باشد و گاه بود که باره المزاج را بلغمی بسیار مجاری بول میل نموده با آن منضم گشته
 باشد و رنگ او را کم ساخته و گاه بود که محدود را از جهت میل صفرا بجانب اعالی رنگ آن
 دوم از چست که شبیه است رنگ پوست ترنج و سبب آن اعتدال حرارت و برودت
 مزاج و همچنین توله صفرا با اعتدال لایق و تنگی بهضم آنرا لازم بود لیکن اگر بقوام ترسین باشد
 در اخلاط ناگواریدگی و خامی بود و طبیعت این بولون جهت آنست که سختی از صفرا لایست که
 بمثانه منصب شود و از زهره فاشانه و آلات بول را بلغمی بیاض کاهاند که زردی آن اندکی مایل
 بسرخ و در خشانی بود و سبب آن زیادتی حرارت و غلبه صفرا باشد سوم نارنجی

که حرمة آن بیشتر از اشقر است و سبب آن افراط حرارت بود چنانکه نارست که رنگ آنی بود
 که از زعفران گیرند و سرخی وی زیاده از نارنجی بود و پنجابی با آن باشد همچو شعاع آتش و سبب
 شدت حرارت بود و چنانکه سرخ ناصع است که بلون شعر زعفران بود و سرخی آن باوه
 از نارنجی باشد و سبب آن شدت حرارت و غلبه صفرا باشد و جالبیوس بول
 صغی معتدل آنرا یافته است که میان نارنجی و نارسی باشد و شیخ بول اترجی را یافته است
 و محمد ذکر یا میگوید که بسیار را دیدم که روز اول که تب پیدا آید بول اترجی بود و بر آن
 حال باند و بیشتر از روز چهارم ملأک شد و بدین جهت میگوید که مراتب تجربه معلوم شده
 که اندراب زرد حرارت بیشتر از آنست که اندراب سرخ و اندراب میل بسرخی و اشقر
 در خشنا اگر کم تر از جمله یافته است و بعد از آن ترنجی را و آنچه میل بسرخی است فردا نماند
 یافته و حق آنست که آنچه با اشراق و شعاع بود کم تر از جمله الوان باشد چه اشراق
 نمی باشد الا از حرارت صفرا و اما مراتب سرخ چهارست اول اصعب آنست که سرخ
 تمام سرخ نشده باشد و حرمة و شقوة است و سبب آن در کثرت حال غلبه حرارت بود و لیکن
 آنچه از ترکم صغیر حاصل شده باشد گرمی بآن بیشتر بود که با آنچه از قوت حدت دم حاصل
 شده باشد زیرا که گرمی از صفرا زیاده بود اگر گرمی خون دوم و ردی است که بلون سرخ
 بود و سبب آن غالباً غلبه خون باشد و حرارت اول از حرارت اصعب سوم اقل
 یعنی غیر که حرمت آن بسیار می و غیرت میل بود چون رنگ پشت بازی و سبب آن
 غالباً غلبه خون سوداوی بود و حرارت بیشتر از حرارت ردی و یا بلغمی غرض بود و اگر
 اقل از مرتبه اول چهارم سرخ قانی است که رنگ خون طبیعی بود و سبب آن نیز
 در اکثر حال غلبه خون و کثرت حرارت بود و بسیار باشد که سرخی بول بسبب ضعف
 کبد و یا کرده و یا عروق رباریش مجاری و یا بحجت و صوب و شدت و عفونت
 خلط پیدا آید و آنچه از ضعف کبد باشد بآبی مانند گوشت خام در آن است با شند اما در
 سیاه نیز چهارست اول میل بزردهی است و سبب آن سوخته شدن صفرا و یا خون بود
 و سبقت بدی بوی شاد آن باشد دوم میل بشقوة است و سبب آن غلبه خون سوداوی

باشد سوم باین مختصر است و سبب آن غلبه سودای صرف بود چارم باین سفیدی
 و سودای آن بلغمی بود که بمجوده ماده بلغم حاصل و تقدم عدم بوی قلیت بولن شاهد آن باشد
 و آفتد این جمله صنف اول بود خصوصاً که بران حال بماند و گاه بود که در حین بجران بول سیاه
 شود و بسبب حرک خلط سودای که از کوشش طبیعت و وقت بجران علامات آن شاید
 آن بود و گاه باشد که از فرط مردن حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف شاید
 بود و اما مراتب سفیدی و دست یکی سفید حقیقی که بولن شیر بود و سبب آن غالباً یا غلبه
 بلغم بود یا برودت غالبه و غلظت و مخالطت شاید این دو بود یکی که اخشن پیه و شرح
 بجرارت غالب مجوده آن در قاروره شاهد آن بود و یا که اخشن اعضای اصلیه در بول شاید
 دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بلورین نه مفرق بصر چون کاغذ سفید بود
 آن غالباً یا عدم تصرف طبیعی در آب بجهت بردن راج و در اینجا نفع طبع پیدا و استن و دیده
 که منع نفوذ ساین بود و در وقت شاهد این هر دو بود و گاه باشد که سبب میل هوا و مواد بلغم
 بولن سفید شود و این در امراض گرم با خلط اخشن یافته و گاه باشد که سبب بجران و مرض بلغم
 بولن سفید شود و چه ماده با دراز شدن دفع گردد و گاه که سبب ریشی نشانه و آلات بول دلیل سفید
 شود و مخالطه ریم بدان شاهد بود و گاه باشد که سبب حدوث سنگ بول سفید شود
 و گاه بود که سبب گرمی کرده و زود بیرون آمدن آب بول سفید شود و علت ذیابیطیس شاهد
 آن باشد اما رنگهای مرکب ظاهر هدهست اول فسق است و سبب آن احتراق صفر باشد
 دوم کرائی مالدیت و سبب آن زیادتی احتراق صفر است سوم زنجاری است و سبب آن
 شدت احتراق صفر است و از اطر حرارت خود جمله را لازم چهل و دوم آسمان گونیست و سبب آن
 برد و انجماد ماده بود و یا خوردن زهری چشم سبز نیلگونست و سبب برد و انجماد خلط بود و چشم
 زیتیست که آسبیه بولن روغن زیت و یا شبیه بقوام آن و یا مجموع بود و خالی از جری باشد
 و سبب آن که اخشن عضوی از اکثر حرارت و یا استقران ماده جرب بود و بسیار باشد
 که از اکثر جماع در آب جربی پیدا آید و غالباً هفت قسم از خوانی است و سبب آن احتراق در
 صفر و سودا بود و هشتم که درت که مشابه بولن و قوام شراب کنده بود و سبب آن آماس احشا

و حاصل باشد نیم کدورت که شبیه بولون قوام خود آب باشد و سبب آن نیز همینست
 که بخورشد و هم فالی است که بشدته گوشت ماند و سبب آن تقریب معلوم شد
 و بر آنکیا مخفی نماید که حکم برین اسباب کا هی صحیح آمد که لون بواسطه سبب یعنی از وارد
 خارجیه نباشد چنانچه مثلاً خوردن غفران و صبر و خیار شنبه در نیمه و زرد چوبه و شراب
 سرخ کهن آب را زرد کند و خوردن تره آب را سبز کند و خوردن آب کامر آب را سیاه کند
 و تره و بستن جنابر دست و یا آب را سرخ کند و حیض و نفاس بخاطر آب را سرخ کند و چون
 خوردن روناس شراب در اکثر حال آب را بلون خود مایل سازد و بسیار خوردن آب تر بهای
 لون را کم نکند سفید کند و افعال عیفه و کثرت احتباس بول لون آنرا به زرد و سرخ مایل
 اما حالت ثانیه قوام دلیل بود و این بر سه قسم است برقیق و غلیظ و معتدل اما سبب وقت
 قوام عدم نضج بود چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری که جسم اجزاء
 غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب و تر بهای چه در صحت و چه در مرض و یا تضعیف کرده مجاری
 بول که جذب نکند مگر رقیق را و یا سردی و خشکی مزاج و یا سیل مواد بجانب غیر مجاری و یا تغیر
 رطوبات رقیقه و اما سبب غلظت یا عدم نضج باشد و تقدم بول غلظت باشد آن بود و یا غلظت
 و امتداد بود و یا نچته شدن خلطی در غایت غلظت و دفع طبعیت آنرا و عدم تقدم بول غلظت باشد
 آن بود و یا ضعف و بطلان اجزای آن باشد و اما سبب اعتدال قوام نضج ماده باشد چه در
 و چه در مرض اما حالت ثالثه صفا و کدورت بول و توسط در آن بود اما سبب صفا نضج ماده
 بود و تابع بود آنرا اعتدال و استوی قوام و سکون و ترتیب اخلاط و اما سبب کدورت
 عدم نضج بود بیشک ماده ریجی با آن بود که اجزای ارضیه را که مخالط است نگذارد که متز
 گردد و زهره وارد آنرا و گاه باشد که سبب کدورت سقوط قوت باشد بحسب حرارت
 غیر ری و گاه بود که سبب آن درمی بود باطنی و گاه بود که سبب بدی مضه باشد که سبب
 ناگواریدگی اجزاء و غذا نیکو متمیز نگردد و فرق میان غلیظ و کدورت آن بود که غلیظ مستوی القوام باشد
 و کدورت مختلف القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ بصبر کند همچو بیاض منضج بخلاف کدورت
 که منع نفوذ بصبر جز تعریف دی بودی و تنقیص نصف نتواند شدن نسبت کدورت

قلت اسباب آن باشد و ابتدای نفیج اما حالت را بعد بوی بول باشد و این منبت قسم
یکی بوی است و سبب آن یا بر دماغ خامی خلط بود و عدم تقدم منقحی شاید آن بود
و یا سقوط قوت و عجز طبیعت از مقاومت با مرض یا تقدم منقح و بقای حرارت شاید آن
بود و دوم منتن یعنی گنده بویست و سبب آن عفونت غالبه بود در عروق و یا حدوث
قرحه در مجاری و تقدم آثار نفیج و علامت قرحه شاید آن بود سوم ترش بوی است و سبب
آن استیلا حرارت غریبه بود در خلط بارد و یا قوت حرارت غریزی در می شایه آن بود و گاه
باشد که سبب غلبه سودا باشد و لون شاید آن بود چهارم شیرین بوی است و سبب
آن غلبگی خون بود پنجم تلخ بویست و سبب آن گرمی و خشکی مزاج و غلبه صفرا بود ششم
مایه بویست یعنی بوی مایه خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلا حرارت
غریب بر طوبت نفیج باشد هفتم تیز بویست و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود هشتم
بوی معتدل است که منقح آن بدستور منقح بول اصحاب بود در سن لایق و سبب آن نفیج است و عدم
اسباب غیر طبیعی و این احکام نیز گاهی صحیح اند که از خارج چیزی که مغیر بوی باشد وارد نشده
چنانچه مثلاً خوردن خردل بوی بول را تیزی سازد و اکثر آنچه بوی غالبی دارد و چون زعفران
و جوز بو و عصاره برگ شفا و دانه شهابه آنها بوی بول را شبیه بوی خود میسازند اما حالت
خامسه کفک بود که بر سر آب می ایستد و سبب حدوث وی مخاطت بود و یا باشد با رطوبت
و استدلال بدان از چند وجه بود اول از لون وی اما سبب زردی و سیاهی غلبه صفرا
و سودا باشد و منذر بود و بیرقان و سبب بی رنگ کفک نیز در بول زرد گونه مرضی بود
و سبب لون دیگر ما واضح باشد دوم از بسیار وی اما سبب آن غلبه نفیج و خامی خلط
باشد سوم از بزرگی وی چهارم از دیر ماندن وی و سبب این هر دو لزوم و غلظت
مواد بود و قلت و کمی جمیع این وجه دال بر نفیج باشد اما حالت سادس مقدار بول بود
و این سه قسم باشد قلیل و اکثر و معتدل طبعی معتاد اما سبب قلة یا بسیاری تحلیل سبب است
از تعب سابق و یا از حرارت حاصل و یا از خوردن چیزهای خشک و کم خوردن آبها و تریا
و یا کثرت اجابت شکم و یا سده که مانع خروج غلیظ باشد و تمدد موضع سده شاید

و سیل مواد مائی بجانب جلد چنانچه در استسقا با ضعف قوت بهضم و دفع و دفع
 و اما سبب کثرت یا بسیاری خوردن آب و ترید و یا استفراغ فضول و درج
 بقوت طبیعت و حصول خفت و راحت متعاقب آن شاید آن بود و با که اختن اعضا بود
 و حرارت محرقه شاید آن باشد و سبب طبیعی ظاهرست اما حالت بسیار سوب بود و استدل
 بدان از بهفت وجه باشد اول از جوهر رسوب است و آن هفده نوع بود نوع اول طبیعی
 که سپید و متشابه الاجزا و متخلخل متصل بود مشبه بر رسوب کلاب و سبب آن بهضم و دفع
 طبیعی باشد نوع دوم خراطی است که اجزای آن از کثرت عرض شخم بتر است چون ماند
 و این یا سفید بود و سبب آن تراشیده شدن و ریش نشانه باشد و یا سنج بود و غیره و
 آن تراشیدن ایش کرده بود و جلد اینها بواسطه حرارتی زاید و یا ماده حاده مفسد بود
 نوع سوم فلسی است که شبیه بود بفلوس ماهی و این یا تیره رنگ مکه بود و یا نیلگون و
 هر دو تراشیده شدن اندامهای اصلی باشد و بدترین اصناف رسوب است نوع چهارم
 تخالی است که پارهای آن کو چکت از خراطی بود لیکن سطر تر باشد و سپید گونه بود و
 بسبب سطر و سبب این جرب نشانه یا عروق بوده با که از ترش اعضا لیکن اینجا از گراش
 او کن بود و حرارت و ضعف غالب باشد آن بود اینجا جرب باشد کده بود و تقدیریم
 و خارج بن قضیب شاید آن باشد نوع پنجم قشوری است که به پارهای پوست درون
 و سبب این اینجا و یا جرب ریش نشانه و کلیه بود نوع ششم صفاحی است که شبیه بود
 خود و در شخم فرون بود از قشوری سبب این اکثر سبب خراطی باشد و گاه بود که
 آن سوخته شدن خون باشد اندر جگر یا اندر کرده و سدرخی و تریگی شاید آن بود و یا اندر
 دلون آن بغایت تیره باشد و سرخ و خلاص صاحب این بول ممکن نباشد نوع هفتم
 کرسنی است و اجزای آن بزرگتر از تخالی باشد و سرخ بود و بغایت شبنم شبیه گند
 و سبب این یا سوخته شدن خون باشد اندر جگر و کرده و یا سوخته شدن اجزای جگر
 و یا اجزای کرده بحیت حرارت عظیم اینجا از جگر آید سدرخی آن سیاهی زرد و آنچه از گنده زرد
 گراید و نا و آب سیاهی مایل باشد و حال صاحب آن هم بغایت بد بود و حق آنست که این جمل

اصناف خراطی اند نوع هشتم سولقی است و او را دیشی نیز گویند و اخراجی آن خردتر از خراطی
 بود نسبت با یکدیگر مخالف باشند و صغرو کبر و سبب دی یا گدازش گوشت بود از خراطی
 قوی که نخست آنرا همچو زردابی کند انگاه خشک گرداند و همچو پستی سازد و بلون زرنج سرخ و یا
 سوخته شدن خون بود و سرخی لون و تیرگی شاید آن بود و یا گدازش اعضایی اصلی باشد پس بول
 از کفی و ضعف شاید بود و یا جرب مانند باشد و شاید آن مذکور شد نوع نهم لحمی است
 که بسیار می ریزد گوشت ماند و اگر بدست بماند و پرازد هم جدا شود و سبب این بیشتر گدازش
 گوشت کرده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم دمی است یعنی جرب و سبب این
 بیشتر گدازش پید شده بود و آنچه با آب آمیخته باشد از غیری حاصلی کرده از دور تر آید و گاهی
 استفراغ فضل جرب باشد نوع یازدهم دمی است و دهه ریم را گویند و سبب آن بر
 قرص بود در مجاری بول نوع دوازدهم مخاطی است و سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت
 رطوبات خام بود در تمام بدن و یا در آلات بول که بقوت طبع منفع گردد و گاه باشد که بحران
 عرق النساء بود یا بحران جمع مفاصل بود و سخت متعاقب آن شاید بحران باشد و مخاطی بی نیت بود
 و در اخراجی آن از هر دو متفرق شود همچو مخاط بخلاف دمی و آنچه از مخاطی لطیف باشد در وقت
 نضج پدید آید یا میز جرب باشد نوع سیزدهم شعری است که در طول بشع ماند و سبب این بسته شدن
 رطوبات است پس طبع بود در مجاری ضعیفه بقوت حرارت عاقله و آنچه سرخ بود از گدازش آید و آنچه سفید
 بود از آلات بول آید و گاه بود که در ازای شیری باشد و جالینوس گوید که این نوع رسوب را
 خطر نباشد نوع چهاردهم رملی است که بر یک ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ گرده
 شده بود و یا بسته شدن اندر آنرا آنچه سرخ بود از گدازش آید و آنچه سفید گدازش آید
 نوع پانزدهم رمادی است که بخاکش ماند و سبب این بسیار ماندن بلغمی یا دهه باشد و عضو
 تابدان جرب لون او کشته بود و اخراج آن از هم گسسته و گاه بود که حرارتی در آن نیک از گدازش
 و آنرا چنین ساخته نوع شانزدهم علفی و موی است که با خون آید و یا خون بسته ماند و این با
 کبد بود و نیکی مزاج رسوب و خون با بول شاید آن باشد و یا جاحت نشانه مجاری بول بود
 و تمیز خون از بول شاید آن باشد نوع هفدهم غیری باره است و سبب این ضعف معده

و نگاریدن طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار خوردن شیر و غیره شود و سبب دوم
از کمی و بسیاری رسوب آنها سبب دیگران غلبه فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کمی غلظت
این باشد و چون بغایت کم بود دلالت بر عدم نضج کند و یا بر عده که مانع نزول آن بود و حوائج
واضحی و مردم را غرض اکثر رسوب کم باشد و بسیار بود که در امراض جوانان صفای صورت بر روی
محسوس نباشد و اگر اندکی محسوس شود غمام وضع بود و چه سوم از کیفیت رسوب است
مثل لون و بوی و سبب آنها از مباحث سابقه فی الجمله معلوم شد و بتفصیل تقریر میسر گشت
ان شاء الله تعالی و چه چهارم از موضع رسوب است مثل استخوان تشابه اجزا را گویند و سبب
آن در رسوب محمود تمامی نضج بود و در غیر محمود عجز طبیعت از تصرف در آن و مثل ملاست
که آن اتصال اجزا را گویند و سبب آن در رسوب محمود عدم ریج و تنگی هضم بود و در غیر محمود
عجز طبیعت از تفریق آن و مثل تشتت که آن عدم ملاست را گویند و سبب آن در محمود و غیر محمود
عکس سبب ملاست بود و چه پنجم از مکان رسوب است و رسوب باین اعتبار سه قسم بود یکی غمام
که بر سر آبست و آنرا اسباب ضعیف طایفی نیز گویند باعتبار قوت و غلظت و سبب این علت نضج
و تضعیف باد بود و در رسوب آدوم متعلق که در میانگاه آب قرار یابد و سبب آن نضج فی الجمله
و قلت ریج متصعد بود سوم راسب که در ته آب نشیند این عدم ریج و نضج نامست و مخفی نهاند که در
رسوب نیک استدلال برین وجه صحیح و تمام بود ولیکن در رسوبهای بدترین و جوه بدست نیامد
بلکه راسب از آنها اکثر سبب حرارتی محرق باشد که نقل را تحلیل لطائف کرده و اذیت آن انداخته
و یا بجبت بردی که اجاد و کثیف آن کرده و متعلق اکثر سبب ضعف این اسباب مذکوره بود و گاه باشد
که با وجود قوت اسباب مذکوره با دمی قلیل سبب تعلقی آن شده باشد و غمام اکثر سبب غایت
قلت آن اسباب مذکوره باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندران کثافت اثر کرده بود و احوال
لطائف آن نکرده باشد و آنرا بسبب آب برآورده باشد همچو تصعید ارخته و غیره و گاه بود که با وجود
قوت اسباب با دمی بسیار باشد که افعال را بر سر آب آورد پس ازین دلایل واضح شود که کثیر
اقسام از رسوبی است که بعد از نضج غمام که انما ریج قوی یا فراط حرارت تصعید نموده باشد
و بهترین غمام بود که از غیر ریج باشد بعد از نضج که نه از ریج بود و از رسوب نیک بهترین راسب بود

پیشین که در وسط قاروره بود پس غلام و جبهه ششم از زمان به نهم ششتم در سوب آمدن بود
اما سبب زود به نهم ششتم به سبب در آمدن رسوب قوت طبیعت و یکی نفیج و لطافت غلط بود
و سبب دیر به سبب در آمدن و دیر به نهم ششتم بخلاف این باشد ولیکن باید که به جهت مغرطی بود
و جبهه ششم از بیانات اختلاف رسوب یا بول است اما آنچه بحث آمیخته باشد و هیچ نمیگردد
سبب آن در کبد و اعضای بالائین باشد و آنچه باینست که در سبب آن در قصب و اعضا
قریب بدان باشد و آنچه متوسط بود در تیز و عدم تیز سبب آن در واسطه بدن باشد و چنانچه
سایر احوال بدان اشتداد نمایند اینست فی الجمله بیان اسباب حالات بول بطریق استدلال
احوال از آنها تحقیق اسباب مرکبات اجناس اینها تقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی و بدانکه
بول لائق حال اطفال سپید شیرگون بود مناسب عمرش مزاج ایشان بول لائق حال کودکان
غلظت تر باشد و سحاب مضطرب پراکنده باشد که تیره بود و جمله بواسطه ضعف قوت مزاج ایشان
باشد در جد کردن رسوب از آب و غلبه فضلات خام در بدن ایشان از جهت پرخوردن
و حرکات بی ترتیب از اینجا است که گفته اند که بول کودکان در احکام اعتمادی نیست و قلت
سبب تولد صفای صایغ و بدبوئی کشنده در بدن طفل و کودکان واضح است و بول لائق حال
جوانان معتدل القوام بود مایل به ناریت و بول لائق حال کوهل مایل به سبک و رقت بود و باید
که بواسطه بسیاری فضلات که در تن ایشان پدید می آید غلیظ گردد و فی الجمله غالب آید و بول
لائق حال پیران سفید رقیق بود سبب سردی مزاج ایشان و ضعفی شبانه و اندر بیشتر وقتها
با وجود سپید از شبیه سیاهی خالی نباشد و هرگاه بول پریخت غلیظ شود علامت تولد
سنگ باشد و بول لائق حال زنان در جمیع احوال غلیظ تر و کثرت بولی رونق تر از بول مردان
و مراد از بی رونقی کم صفائی و کم درخشانی است و جمله بواسطه آنست که هضم ایشان ضعیف است
ایشان بیشتر است و منافذ دفع فضول کثرت و تر و با بودن فضول ایشان از منفذ بول هم بیشتر
و فرق میان بول زن و مرد آن بود که بول مرد را هرگاه که بجمند تیره شود و تیرگی آن سیل سوی
کند و بول زنان از جنس باین تیره نشود از بهر آنکه ثقل بول ایشان با آب نیکو پختن بود
و اگر اندکی شود تیرگی آن سیل نقر و سوئی کند و اندر بیشتر حالها بر بول آن نفس بود و بسیار

که چون مرد جماع کرده باشد اندر بول دی تلقی چون برشته اندر هم شده و این عیار از سوز
شعری بود و طریق گرفتن بول جهت ملاحظه نمودن چنان بود که نخست شیشه سپید نازک
صافی بر شکل مشائه بزرگ چنانکه تمام بول اندران کنج بدست اندرانزد و آن شیشه را قار و در
میگویند انگاه از پس آسایش خواب تمام و هضم شراب طعام دران بول کنند و مدت یکساعت
بخوشی تقریباً از اینند تا قرار گیرد و خیر و شر آن تحقیق و ضوح یابد آن هنگام طبیب عرضه کنند
چنانچه حرکت نکند و باید که شیشه را و آب را از گرد و باد و سردی و گرمی که مفرط و حرارت آفتاب
حفظ کنند تا بسبب تاثیر آنها در دلیل تغییرات پدید نیاید بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت
برای اعتقاد باشد و متغیر نشود تا قریب شش ساعت تجویز کرده اند و حق آنست که بعد از هشت
آب متغیر میگردد و احوال آن معتد نبود تا قریب هشتی هنوز قرار نیافته باشد احوال آن معتد
نبود و مخفی نماید که این در جملة احکام مشروط است بعد از مغیرات خارجی و داخلی مثل صواب و اعراض
نفسانی و تعبها و جماع و تحلیلات مفرط یا مستفراغات و غیره و کثرت احتباس و شباهه آنها
و اما دلالت حالات بر از بر حالات بدن بدانکه بر از چون فضله هضم معده است و گذر او بر معده
واقع است و آن موضوع کثی نیز واقع است پس لذات خرد میهنده بود از حال معده و امعاء و جنین
از حال بعضی اخلاط که دران اعضا با آن مختلط گشته و بواسطه این احوال از اکثر حالات بدنی خردید
چنانچه تقریب مفصلاً معلوم کرد و انشاء الله تعالی و حالات کلیه بر از که از اجناس اول او
گویند نه است اما حاکمت اولی لون بر از بود و از جمله ألوان دی طبیعی نارنجی خفیف الزامه
باشد زیرا که الفال چون از معده با معانز دل کند و مدتی انجا مکث نماید بر حسب اقتضای طبیعت
تا بقایای لطائفی که در دی باشد از ماسار یقا بجز منجذب نشود بر سمیل مصد سلطوبات لنجی
که بر سطوح امعاء لایده شده است تا مضرت الفال را از امعاء باز دارد و در دمار مانع اید از آنکه
فساد و تعفن الفال که بکثرت حاصل شده فلکذات منجذب صغیر از زهره برود با منصب میشود و امعاء
مخلوط گشته امعاء المذغع آگاه میسازد تا دفع فضل کنند چنانکه در بول معلوم شد و از خواص الفال
کیلو سیمیه سفید گون با آن صغیر این لون پدید می آید پس از فراط بر از درین لون بی شبهه بواسطه
حرارت فضل صغیر بود و تفریط و بیاض آن بواسطه بر در فراج و تصور هضم و با غلبه بلغم و سده

در مجاری انصباب صفرا و آنچه بدهد و قیج ماند سبب آن دبیله باشد در امعاء
باشد که سبب کم ریاضت کردن فضل شمعیده و قیج شود و آن نافع شود و دفع ترل
کند دنی الجمله اکثر اسباب تغییرات لون بر از اسباب تغییرات لون بول بود تعیین
بشود و آن نمود جمله مشروط بود بعمدم ورود صواب خارجیه اما حالت ثانیه بوی کز
بود این بختن یا بیشتر بود از متن بر از طبیعی و سبب آن یا زدن عضو می باشد و یا کثرت
اخلط عفن میاید میضم و یا غلبه حرارت و یا خوردن منتنات و یا خوردن مقدار متن طبیعی و
سرعت خروج بود و بواسطه زلفی در امعاء بر ترشی مایل بود و سبب آن غلبه ترش باشد
و اما حالت ثالثه مقدار بر از بود و این بیشتر بود از مقدار طبیعی و سبب آن کثرت فضول
غذائیه و غلبه قوت دافعه باشد و یا کمتر بود و سبب آن غلبه قوت جاذبه جگر باشد یا
ضعف قوت دافعه امعاء و یا غلبه احتباس آن در روده و یا خوردن کرمان از امعاء
رابعه قوام بر از بود و این یا رقیق بود و از قوام طبیعی عسلی و یا از معهود و سبب آن یا ضعف
بود و یا ضعف جاذبه که سبب سده ماسار یقا و یا فرو آمدن نزلات از سر مجده فاسد
ساختن غذا و فرو لغز اندیدن شیل از هضم تمام معده و مص ماسار یقا و یا زود بیرون آمدن غذا
سببی دیگر شیل تناول مزقات و یا خشک تر بود و سبب آن یا تحلیلالات باشد بواسطه
و یا حرارت که کشف رطوبات کند تخصیص مکه و گرده و یا کم خوردن آب و ترشیا و یا خوردن
غذای خشک یا بسیار رفتن بول و یا بسیار ماندن فضل در امعاء و یا خشکی مزاج و یا از القوام
و سبب آن یا لزجت غذا باشد و یا خلط لزج و یا که اختن عضوی اصلی و غلبه متن و سقوط
قوت شایان بود و یا مختلف القوام بود مختلف از رقیق و کثیف و سبب آن کشود
انقال یا بختیسه بود و بواسطه متعجی و محدث اسباب ترقیق بعد القبض بعثه و لغز اندیدن
انقال خشک را و اما حالت خامیست بر از بود و استدلالات از انتفاع آن کند چنانچه نقلی که
شبه بود بزل گادی در بوی و خفت اجزا و سبب آن غلبه باد باشد از جهت قلت
حرارت تضییع کننده و اما حالت سادسه وقت خروج بر از بود و این یا زود و تر واقع باشد
از زمان خروج بر از طبیعی یا از مدت معناد و سبب آن بسیار آمدن صفرا با امعاء باشد

فرورد در معرقات یا دفع طبیعت بود چنانچه در بحر آنها و خفت متعاقب آن شاید این بود
 و یا ضعف ماسکه و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات و ضعف هضم و یا رقت فضلات
 و ضعف متعاقب آن شاید آنها بود و سبب اندکی آن یا ضعف قوت دفع بود یا تهامی
 قوت ماسکه و یا خامی خلط و یا غلیظی فضله و یا تنگی مسام و یا قلت رطوبات و سبب نبودن
 آن یا استحصال جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب بر روی که از خارج می آید و یا قوت طبع نبود
 دفع و یا قلت رطوبات بغایت و یا توجه طبیعت بشغلی داخلی و یا خامی خلط و کثافت آنها
 و اما حالت ثانیه لون عرق است و این یا زرد بود یا سپید و یا چرکن و یا خونابه مانند اما سبب
 زردی غلبه صفرا بود و سبب سپیدی غلبه بلغم و رطوبات بود و سبب چرکی غلبه سودا بود
 و سبب بودن آن بلون خونابه ضعف قوت ماسکه و گرما بود و گاه بود که خون سخت غلیظ
 و فاسد بود و غذائیت نداشت و اندامها آنرا قبول نکند و طبیعت دفع آن طلبد و عرق همچون
 باشد شود اما حالت ثالثه بوی عرق است و این یا ترش بود سبب آن ترشی بلغم باشد
 و یا تیز بود و یا تلخ و سبب این هر دو غلبه وحدت صفر باشد و یا کثرت بود و سبب این
 عفونت اخلاط باشد و یا کم بوی بود و سبب آن خامی خلط و یا ضعف قوت باشد
 و یا خوش بوی بود و سبب آن پاکی بدن باشد و اما حالت رابعه طعم عرق است و یا
 طعم همین اسباب بوی آنها باشد و اما حالت خامسه کیفیت عرق است و این یا سرد بود
 و سبب این در تپهای حاده عجز طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع و نفع خلط خام
 و غلبه و عدم وفای قوت بمدت لایق برای طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریبه و اندر
 تپهای آهسته خامی خلط و وفای قوت بمدت طبع و تحلیل آن در غیر محلی ضعف حرارت بود
 بواسطه سردی و سردی در حین کشادگی مسام و یا گرم بود و سبب آن در جمله احوال قوت
 طبیعت و گرمی مزاج و اخلاط باشد و اما حالت سادسه قوام عرق است چون لزوجت
 و سبب آن لزوجت مواد بود و شل غلبه رقت و سبب آن رقیق مواد بود و یا تنگی مسام
 بسبب کثافتی عاثره از بر روی و یا از دوائی و اما حالت سابعه قوت و ضعف بیرون آمدن

عرق است و سبب قوت آن غلبه قوت دافعه بود و سبب ضعف آن غلبه قوت ماسکه بود
و اسباب ترکیب این احوال هم مخفی نخواهد بود و زیاده و نقصان بتقریب حاصل گردد و دانش را مدد نماید
و شرط صحت و اعتماد این دلایل هم بهمانست که در دیگر انواع دلایل گفته شد و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان حفظ الصحة

که اعظم مقاصد طبی است بدانکه صحت عبارتست از میث بدنی که بواسطه آن انفعال بدنی
بسلامت باشد یعنی بر وضع طبیعی صادر تواند شد و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارتست
از ندادن و دادن و طبیعت و مزاج صحیح را بنده بر حکمی در استقرآن میث مذکوره تا حالت ناپی
بالنسبه الیه را قبول کند بسلامت و اشتیاق این باب تبرکاً و تعظماً بفرایده و فوائد کلمات و اشار
حضرت خداوندی ابوی پناهی خلعت برکات بدایه میشود قوله تعالی قال رسول الله صلی
علیه و آله وسلم المعدة بیت کل دار و الحمية رأس کل دواء بدان سعدک الله تعالی فی الدارین
که معده خانه علتها بدان سببست که طعامهای مختلف و آبهای مختلف در وی بهضم میشود و
طباع مختلف و کیفیت متضاده در وی جمع می آید و بهضم مختلفات و جمیع متضادات بوی
دشوار میگردد بدان سبب اکثر مردم را معده ضعیف و علیل باشد مگر کسانی را که خوردنی کمتر
یافته باشند و آنچه خورده باشند نیکو بهضم شده باشد و بهضم پسندیده عادت کرده باشند
اما هر چه بهضم وی معده را عادت شود دشوار نباشد پس در معالجه جمیع اعضا عادت را تقدم
باید کرد و چیزی که در تندستی عادت بهضم آن نکرده باشد بیماری بهضم نکند و صبر باید از معالجه
بدان عادت بمرتبه ایست که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او فایده نرشد و انواع ضهار
بعادت زهر خوردن از وی دفع گردد که غیر از بهضم هیچ دوائی دفع نتوان کرد بدانکه هر غذا که
غلیظ تر باشد و جوهر وی متین تر خورنده و عادت کننده از اعمار دراز تر و مرض کمتر بود زیرا که
از قبول آثار ضد و تعبیر بعید تر باشد و غذای شربت لطیف اگر چه زود بهضم شود معده را ضعیف
کند مثل کشتی گری که با کودکان کشتی کویر کم زور شود و خوب بازی که با کهنه باز با زد کم با
شود و سخت کمائی که از نرم کشیدن و کاهلی نرم کشش شود و اگر چه غذای محمود و فصل محمود
حاصل میشود لیکن زود متاثر و متغیر میگردد و موجب مرض میشود و متطیان و صحرانشینان

از تراک و اعصاب را ز دیگران می بینند که قوت بسیار و عمر بامی و از دارند و اکثر اوقات تندرست
 می باشند و سریت خواران را و کسانی را که بعد از لطیف معتادند می بینند که ضعیف
 اند و بامراض گوناگون مبتلا و از غلط فاشن خود هیچ تنبیه نمی شوند با وجود که در دست
 که هر چه لطیف است زود متاثر از غیر میشود و هر چه کثیف است دیر متاثر از غیر میشود و همین
 دلیل ساخته اند که هر چه کثیف است دیر و بدبضم میشود و آنچه چنین شد مولود و مدخل
 بد و علت گردد و حال آنکه این سکه نسبت با غیر معتاد است اما چون عادت شود نیک
 و زود بضم شود و هر چه چنین باشد مولود غلط نیک و مد و صحت شود و بسبب کثافت دیر
 گردد و دیر تحلیل پذیرد و موجب عمر دراز شود انشاء الله تعالی سکه هر غذا که فراخن محکم
 بود بهتر بود اما چون عادت نباشد بدبضم شود و زیان دارد و هرگاه عادت شود نیک
 بضم شود و سود دارد و عادت باین هم دخل تمام دارد زیرا که اجزای صلیه بدن و روح
 از غذای بد و مادر است و عادت مرضه نیز دخل تمام دارد و عادت را تاثیر بسیار است مثلاً
 کسی که هیچ رنجی و مشقتی در ریاضتی نگشیده باشد او را باندک حرکتی تحلیل مواد بسیار شود
 و ممکن که بمرض انجامد و کسی که مشقت بسیار کشیده باشد هرگاه ترک حرکت و ریاضت نکند
 بیمار شود و کسانی که خوردنی کمتر یافته باشند هرگاه نعمت بسیار یابند و بدان طریقی که
 در کلیات طلب گفته اند حفظ صحت نکنند با انواع مرضها مبتلا شوند که اطباء از علاج آن عاجز
 و این هنگام اگر کسی نظربعادات مریض کرده علاج کند بزودی صحت یابد و این حیران
 مانند و ندانند که بسبب مرض چه بود و بچه صحت یافت فلند اقال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم العاد و طبیعه خامسه بدانکه در طب اصل جمیع معالجات تجربه است پس در حفظ صحت
 نیز متبع و تجربه بهتر معتد تر بود از باقی استدلالات و هرگاه از احوال مردم با خبر می شویم اصحاب
 اصحاب ریاضات را می یابیم یعنی معتادانرا که بحجت ریاضت و عادت اندک مشقتی بر نفس خود
 حل کرده باشند جمعی که از حقیقت این سکه خبر ندانند گمان برند که اگر سنگی کشیدن را
 و این باطل است چه بیا صحت عادت را گویند اگر بکس سنگی و تشنگی کشیدن عادت کرده باشند
 مریض باشند چون دیدیم که اکثر مریضیان مسیح میباشند و دستم که ریاضت غلط

صحت است و غذای اصحا غذای تاضان بود و اکثر غذای ایشان غلیظ و پرقوت میباشد
 و کشتی گران زورگران این سگله را نیکو میدانند و چون در عقب تر تاضان نیز افراطی واقع شود
 بیمار شوند و در مخاطرات افتند زیرا که ثقب مغرط بیرون از عادت است و غذای این طایفه
 بغذای چرب و قلیه برنج بریان گوشتهای بریان فربه و نانهای قلیه و بورانی و کبابهای
 نیم خام و کما چهای و قاقاقهای است و قروت بود و شیرین نم خوردند که حرارت برافروزانند
 و بیم تب باشد و شیرینی خود اکثر مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ نتوان کرد آنرا که
 بسالهای بسیار عادت کنند و بیمار بیاکشند و اگر جان بسلامت بزد صحیح شوند چون عادت
 شده باشد موجب حفظ صحت گردد و اکثر غذای اصحابی که غیر زورگرانند نانهای جو و فطیر
 یا گندم یا جاورس و گاهی غیر فطیر بود بادوغ و ماست و پاپیر و آشهای بدنی و بارغون و کبر
 فاقق کرده و یادوغ و قروت و آشباه آن فافهم دوغ و ماست جمیع اصحاب را موافق بود و چنان
 طبع حیوانی اکثر مردم را مناسب آید و کسانی که کلبت نظر کرده اند مقلدان دوغ و ماست و کبر
 و سایر ترشهارا منع میکنند خود اکثر مریض باشند و کلبت حفظ صحت بطریق ایشان
 نباشد و این غذا که عد کردیم بحسب تجربه اکثر مردم را حقیقت اینها معلوم گردد و جمله غذای غلیظ
 و این هنگام بحسب این تجربه رشیع اگر کسی گوید که حفظ صحت بغذای غلیظی باید کرد صحیح بود
 لیکن قبل از تمسیدن مقدمات این سخن بس عجب مینماید فافهم و اتبع و میوه خواران کم است
 باشند و اکثر جاها که میوه بسیار بود بیماری بسیار بود اما اگر کسی بیک میوه یا دو میوه عادت
 کند بر جیل ریاضت خورد یکمن که مدو صحت گردد مثل انگور که در بعضی ممالک سال بسال
 و خرپزه و انار تخصیص خرپزه خوب که نفع بسیار دارد و خواص نیکوش بسی است اما هر میوه که
 هر سال نگاه نتوان داشتن عادت را نشاید اما علاج مرض را شاید بحفظ صحت و او میوه
 خشک را چون همدسال نگاه میتوان داشتن اگر عادت کنند زیان ندارد اما آنچه مشک
 میوه خوار و شیرینی خوار صحیح طویل العمر کم یابست و عرض از شیرینی خوار و میوه خوارند
 که گاهی خوردن چاین خود اکثر مردم را میسرست و حاصل غذای صحیح نان بود و آش آرد و
 در بنجیده اما صحت برنج خوار اکثر از صحت جو خوار و گندم خوار بود و در بعض و اما عادت کردن

چون زرنج و رس و بلاد و امثال آنها حافظ صحت را جازاست بلکه اورا ناجاست از غذا
 که در او تخدیری و یا امساک قوی باشد بکسر و غیر آن چه تحلیل بسیارست و چنانکه غذا
 بدل می یابد تحلیل قوی بر آن نمی یابد پس چیزی که حفظ قوتها کنندین نوع مذکور تواند بود و اصل
 سمومست پس جوز مائل پس جوز بوا و اما اشتها لیکن برکیده و اقتصاد اولی باشد سبیل
 عادت و هر غذا که حافظ صحت خورد باید که هنوز اشتها یی شتی باقی بود که بس کند و آید کریمه
 نگردد و اشربوا و لا تسرفوا برین معنی شاهدست و کم خواران باختیار بغیر افراط و اتم سدرت
 باشند و حمام حافظ صحت را مضرت و خواب روز بسی زیان دارد و شب بسیار صحت
 هم زیان دارد و خواب و بیداری هم بر سبیل ریاضت و عادت باید و جماع هم زیان دارد
 بلا خلاف سکنه آنچه گفته اند که در رستان طعام گرم بالفعل باید و در تابستان سرد
 باید حقست که طعام سرد کرده خوردن اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند که الوان الطعمه
 طبیعت را متعیر سازد راست اما آنچه گفته اند که دفع مضرت حلو بجا مضرت حاض دفعه بمالج
 و مالج تبغه و حامض کنند بعینه همان جمیع الوان الطعمهست و مضرب بود و آنچه گفتند که بزیر
 در صحت همچو ترک بر نیزست در مرض یعنی معتاد که در مرض ترک بعضی عادات کرده باشد
 باز بر سر کار خود رود در صحت و پرنیزی که در مرض فرموده بودند ملازمت نکنند بلکه هر چه
 کند و آنچه گفته اند که غذای صحیح صفاوی مبرد و مرطب بود که هر خطی را غذای مخالف فرموده
 چون التستی که صحیح را معتاد حفظ صحت باید اصلا التفات بدین سخنان ننمای چنان سکنه
 در دفع مرض مناسب بودند در حفظ صحت زیرا که مردم گرم سلب گرم فراج اند و سندان اکثر
 اودیه حاره خوردند و ایما حفظ صحت بدان کنند و باقی گرم سیراب بر خور و امثال آن خواست
 مینمایند و این خود از شهر اوست و مردم ترکستان و کوستان سیراب سرد سیراب اکثر
 بدوغ و ماست و سکر و امثال آنها مشغول اند و حفظ صحت بدینها میکنند تدبیر مشرب و خانیان
 که آب در وقت تشنگی خورند و بی ضرورت نخورند و بعد از حرکت های عنیف جوان جماع و غیره
 نخورند و اگر میسر بوده باشد آبها که مردم از فرموده باشند بهترست که خورند و اگر تابی که معتاد
 بود بهترست هوای هوای قوی را ملازمت کنند بر سبیل عادت و از هوای سیست

و عطف بر بلاد طواعین بر پیر واجب است اللهم دفقنا لهذا و شراب مسکر در حفظ صحت هیچ نفع ندارد
 زیرا که از خمار شدن و سرخیزد و مرض چگونه حافظ صحت تواند بود بخود باشد من العلف تدابیر که در
 آثار حرکت و احتمال اندک تعب مشقت در حفظ صحت مددی بزرگست و این مایه قند ابردم مقادیر
 مثل سوای معتدل و پیاده رفتن و کمان کشیدن و غیره و حرکت بر سیری و عقب طعام زیاده بود
 چنانکه بر گرسنگی اما از عادت غافل نباید بود که بعضی را عادت چنان بود که سیر خورند و سوار شوند
 و بسیار تیارند همیشه صحیح و پر قوت باشند و بر سیری از طعام جماع مضرب و معتدا و غیر معتدا را
 لیکن معتدا را کمتر خورند و بر گرسنگی و تشنگی بهم مضرب بود و آنکه در اجماع کردن ضرر نکند هم یافت میشود
 بلکه ترک جماع مطلقا در مضرب بود آگاه باش تا در هیچ طرف مبالغه نکنی و بعضی ریاضتهاست که
 مفیدست معتدا را لیکن با خطرست مثل چکان زدن آسپ تا ختن در کشتی نشستن و بر مواضع
 چون نردبان و بالای درخت رفتن و از ریمان تعلقی با د خوردن و سیاحت و ذوق آبهار کردن
 و بر روی بخ دویدن و از بلند پلایچیدن و امثال اینها و هر حال ترک اینها اولی بود و آنجا که ضرر
 واقع شود احتیاط بسیار باید کرد و در حفظ صحت مدد بزرگست و اسلام ای سعادت مند چون
 طالب فطن در برین سبلی که حضرت مظهر العارفان فرموده اند نیکی نایل نماید و بطریق حکمت عمل آورد
 مقصود حاصل گردد و از طول و عرض تدابیر اطباء فارغ شود و خیر الکلام ماقول و دل و اگر مزید بدین
 خواهی بد آنکه حفظ صحت میسر نخواهد شد الا بقوت مزاج صحیح و کمال این حال حاصل نشود الا با عادت
 فرمودن طبیعت بحفظ قوی از تحلیل منفط و اخلاط و از قبول فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود
 بقراط حکیم از آنچه گفته که الطیب خادم طبیعت است که ما دام که این کلامه طبع را حاصل
 نشود باونی سببی تغییر گردد و از آن برودی تصریح و چون این سبب نیکی فهم شد دانسته شود که آنچه
 اطباء فرموده اند که تنقیه کنند باستقراغات در عایت مزاج باغذیه و شراب متضاده و تبدیل
 طبیعت باشد جمله آن عادت فرمودن طبع است بجز وضعف بلکه تولید و محرکات اخلاط بر وجه
 غیر طبیعی چه محسوس است که مردم چون در از تکاب امور شایسته مثل کمان سخت کشیدن و با خصم
 پر قوت کشتی گرفتن و حمل اقبال نمودن امثال اینها هر کار بخودی خود اشتغال نمایند چون عادت
 شود مسموکت صادر گردد و از آن هیچ وجه کلفه و وحشتی در نیاید چون بعد دیگری باشد

نهان تواند مرکب شد چنانکه اگر شوند تعب و خست یابند و همچنین چون بسز تر استیدن و چنانکه ازین
 و در کردن عادت کردند هرگاه از مهر عدانگی گذشت و خستنا چون صداع و غارش و غوغه
 پدید می آید و اگر بدینا عادت نشده باشد زیاده و خستی ندارند پس بنی قیاس کن عادت قصد
 و حجامت و قی و اسهال و غیره و تناول غذیه و کشیده متضاده و ادویه مغیره مزاج را و خنثی
 که هر شخصی را مزاجی لایق حال می واقع است و تبدیل اعتدال شخصی لایق حال می جهت حفظ
 صحت موجوده وی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل ارکان شتم باشد و موجود
 و نمیتواند بود و آنچه از عدل در قسمت شتم بود و هر شخصی را نسبت بحال خود واقع است خواه صحت
 صفراوی بود و خواه دموی و خواه بلغمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد و تبدیل این
 از مزاج صاحب او اگر چه با حسن نسبت با معتدل حقیقی نفع صحت حاصله لایق می بود و حفظ
 ماکمل با آنکه مزاج معتدل در ایا رجوع باصل میطلبد و حفظ وی ممکن نباشد و در این سلسله را تحقیق
 خواهد شد انشاء الله تعالی اما اگر طبیعت بد آنچه معلوم شد قادر گردد و فطر از خود بخود راه نهد
 بلکه اگر بسبب قوی از خارج انحرافی در سطح پدید آید بزودی دفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم
 قوی مزاج معتدالتحقق میکنند که نه هر بالقوت مزاج بی تریاق دفع نمیکشند و در عفونات درمی آید
 و مضر نمی یابند پس آنچه اطباء فرموده اند در دفع مرض و دفع حالت نا طبیعی از فردی خلط و غیره
 یکبار شود نه در حفظ صحت و آنچه قبل ازین از کلام حضرت مطلقه آنجا فهم کردی از حفظ صحت
 با دویه مقویه سکه و یا مخدیره عادت فرمودن طبیعت بعجز و ضعف و غیره چه آنها ممد و حافظ
 قوی مانند دفع مرض و مغیر مزاج بکیفیت دیگر باشد آنکه درین تقویت و اعتدال مذکور عادت یافت
 واجب بود اول هوا خوب که احتیاج بدو همیشه است زیرا که روح چون جوهر لطیف سهل التخلل است
 اگر کیساعت با متشنق هوای لایق تعدیل نیابد و بخارات و دخانه که در سطح روح درود
 متولد شده آن هوای مخالف با روح از راه مسام آنها را جدا سازد و بر نفس بر نیارد و بشک
 مزاج روح فاسد گردد و خلل در قوی و حیات پدید آید بلکه از راه حدت و حرارت آن اذخه روح
 بسوزد و تحلیل رود و جس و حرکت باطل شود چنانچه از حال متوقفین مشاهد است و عللا
 خولی هوا که قوت مزاج و طول عمر ساکنان آن موضع و قلت و قورع امراض و عفونات

در وی بود چون هوای بهستان و فاس و جبال رستمدار و بعضی از جبال و حوالی رستمدار
 و گرد استان باد و غیره و بعضی از خراسان و ماوراءالنهر و امثال این مواضع چون
 مشاهده نمایند اکثر جایگاهی که هوای بخار خنک غلیظ داشته باشد آن علامات مذکور
 در وی پدید می آید و چه ظاهر است که روح را قهلی و راحتی که از هوای خنک میشود و از هوا
 گرم نمی شود و نیز مردم را قوتی که در صین خنکی هوا باشد در صین گرمی نمی باشد و فردونی تو
 و طول عمر اهل جبال در اکثر مواضع نیز معلوم است و هوای لطیف همچو غذای لطیف زود از کیفیات
 ردیه متاثر میشود و تغییر می پذیرد و بلاشبیه مزاجی که نشو و نما و پوشش در وی باید بهمین حال دارد
 اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوا لطیف جمع شود ملازمه آن بهمین گوید و رعایت بها
 نسبت باین چنان باید که در صین اشتداد حرور و قبل از عادت بکرمی و سردی و تن را از آن
 حفظ نمایند تا بواسطه افراط حرور و گها بخورند و در گرمی نفس شده روح را گرم نسازد گرمی تا
 و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و یا بواسطه افراط بر خون و گها فسرده نشود و آن هنگام
 مجال حرکت روح نماند و از آن حالت ناطبعی پدید آید چنانچه تحقیق آن در امراض که در انشاء الله تعالی
 و افراط و تفریط خود در جمیع احوال از حکمت و درست و مضر اما نسبت با غیر معتاد اطهر است و با
 هر چند که عادت واقع باشد تن را از دراک حسد و برد در زمان قریب حفظ باید کرد که توار و امور
 مختلف البته تسخیر سازنده طبع و غیر مزاج است و حافظ صحت چون اعتیاد تدبیری است پس خدا را
 چنین حالات واجب فلک از مواضع گرم چون حمام و غیره بیکبار هوا بغایت خنک نقل کنند
 و بعکس شبیه بدین حالتست هوا فایز را که روز بغایت گرم است و شب سرد با وجود آنکه
 نقل و بحالتین دفنی نیست اما چون روز مسامات جفت حرارت هوا گشاده بود و آنچه تحلیلی
 سرمای شب چون بتن رسد و مسامات و احصاء جلد واقع شود و آنچه محقق گردد و از آن
 حالات ناطبعی پدید آید چنانچه تقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی بحسب این اختلاف اکثر جای
 امراض درین فصل بیشتر از فصول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت و اسافل از سرمای
 فایز واجب بود و نقل از هوا اسحاق و اسحاق بیکبار امر بعکس بود زیرا که درین صورت روح متعفن و
 و متعفن بود و در عکس و متعفن و در سرمای جاری و جاری تا آنکه بجا تن را مفید بود و امراض نیز درین

فصل کثرت افند و حدیث استقبال بر دایره ربع فانه فیعل باید انکم کما فیعل باعضا کم مصرع است
و جمع که بخوردن فی و مقویات گرم عادت میکنند ایشانرا حالتی همچو سباع پدید می آید که از سرما و
عظیم بود راحت یابند و اگر که با هر چه اندک بود حضرت یابند و آنرا که مقویات خشک معاندند
بر عکس و از اینجا واضح گردد که تاثیر اختلاف هوا و افرات کیفیات آن در مزاج غیر معناده و تقویت نماید
نیافته واقع و بیشتر است در استرآباد شخصی را دیدم که زمستان در میان آبساختن شش و چنانکه
سیخ را سوراخ کرده در گردن افکندی و چون در شهر سیر کردی در صبح تا دقایق کوچی بسته بر لبه گز
و مرد و بدست و ظری بر آب در گرد دست و شستی و آب بر سر ریختی و بر وجه خود را با دزدی از رویا
ریش این بسته آویخته بود مع ذلک اظهار گرمی هوا کردی و چون هوا گرم شدی فیصل دیگر چند جا به
و پوستینی پوشیدی متصل خود را با تش گرم کردی و چنان نمودی که میگز دسا لما بود که بدست
گذرانیدی تند است و خوش حال بود و آنرا عادت هوا متعفن و مختلط با بخار و اذیت را در مزاج عادت
نمودن بموهم است و اگر حکمت میسر گردد از آن حضرت نباشد و ادوی حذر بود از خنجر و همچنین از
استشفاق هوا سخت گرم که مضرت دل است و اگر چه بعد از العاده بسیار ضرر نکند و دوم آب
گوارنده خوش که بعد هوا کثرت احتیاج بدو واقع است چون تین غدا یا بعد وقت دقیقه گذریا بدو
آن در معده و غیره نیکو واقع شود و از فساد و سوخته شدن محفوظ ماند و تریق فضول تین
جست دفع شدن تسهولت و تسکین لمیب حرارت و تطیب بدن و اگر چه گوارندگی و
طبیعت آب بضم و ذوق توان بر یافتن اما آنچه آزموده و پسندیده بود معتقد باشد چه آب بسط موجود
و مرکب اجست اختلاف تراکیب با اجزای ارضیه خواص مختلف است و خیر و شر آن بر همه قساص
و غایت خوبی آب هم کیفیت قوت مزاج و طول عمر شاربان عدم آن تولید امراض منسوبه بدان بود
چون ترشیده و غیره خواه آب چاه باشد خواه آب کاریز خواه آب نهر خواه آب چشمه خواه آب
باران و برین خواه آب صطرح و حوض و بالجملة آن نهر که از دور آید و تیز و در بر سنگریزه گذرد و علما
خبیث برکنار آن نباشد اگر نیک خاصیت بود و رعایت آب چنان بود که از پی طعام گرم آب
سرده خورند و اگر صبر نتواند که در جبهه گرمی معده آهسته آهسته اندک اندک جمع کنند بلکه قوت
که غیبت آب باشد چیز باید خوردن اعتیاد بدین نوع اسلم بود و همچنین در شامی طعام گرم هم

نخورند زیرا که معده را سرد و میسازد و با ضعیف میسازد و غذا را خام میگرداند و بر هم میزند و
 مردم گرم معده و جگر را که ترشگی طاقت ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند مضرت نکند بلکه
 رساند جنت و تقویت با حرارت معده و جگر و دل و ترک مضربود و بعضی هستند که قبل از طعام
 نادم که آب سرد بخورند اشتها طعام پیدا نکنند و این از غایت گرمی جگر بود و معده بسبب
 یا خارجی و غیر این چنین کسانی اجتناب سرد شدن معده مضربود و عند الضرورت تسخیر برود
 در جگه هیچ قصوری ندارد و بحفظ دندان و اعصاب هم مناسب و اولی بود بعد از حرکت کتای عینیت
 چون جماع و غیره و بر ناشتار و بر سر سوه تر و بعد حمام گرم و بعد سسل قوی و در صین خواب کردن
 و در واسطه خواب و بر عطش گاه و بغیر ترشگی آب به تخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد از جماع
 چون اعضا گرم شده و مشتاق بر گشته و بسبب تفرغ رطوبات منی جذب اعضا
 مرطوبات را بیشتر و قوی تر گشته و منافذ گشاده شده آب را بخورد و زد و گشاد تعدیل نایافته و لطفاً
 حرارت غریزی از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از حرکت کتای عینیت مطلقاً و بعد حمام نیز لیکن حرکت کتای
 عینیت اضر باشد جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی بعایت و اما بعد سسل قوی چون فواید
 عروق گشاده و جذب بیشتر است و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تعدیل نایافته است
 میسر زود تر رسد و بیشتر بود و دیدم حکمای هند را که سسل خورده را چون از فراط اسهال میشد و یا
 سسل بخون آوردن می انجامید آب سرد و دغ سرد کرده کاوی میخوردانیدند و حال تسخیر
 از آن اصلاح می آمد و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و دوائی داما بر داشتاجت انکه
 نفوذ او با بعضا میسر بصرف تسخیر بود و بر معده و بر هم زدن اخلاطی که بعد از تحلیل
 منصب گشته واقع شود و از آن حشته باید پدید شخصی در قاین بود بصددال فریشت و اگر اوقات
 سند است و با قوت بود و فراژی گرم داشت و داب او آن بود که هر شب چند عدد پنچ کاسنی را
 شکسته و نیم کوفت در کاس آب آگندنی و بر پوکی بیرون نهاده و تا سرد شدی غلی الصبح
 بر داشت و صاف آنرا در کشیدی و نفی عظیم یافتی و تدبیر کلی او در حفظ الصحت همین بود و همین
 تعدیل داما بر سر معده جهت اجتماع و تحریک رطوبات مفسده در معده و بر ساختن مضم و باختر
 بیضیه بسیار کند و اما در وقت خواب کردن و اشامی دقات خواب از جهت تحریک رطوبات صحو و خلط

می‌مفسد بدیع زیاد از مقدار حاجت مگر وقت که خیر گرمی یا خشکی فزاید خورده باشد و تا
 تشنه شده که آن هنگام صبر مضروب و آب عطش کاذب جبت آن که هر چند آب خوردن با عطش
 قوت گیرد و از آبها وارد زاید جهان نوع و شتهای مذکور پدید آید اما بغیر تشنگی جبت آنکه جری اعضا
 مشتاق آب نیستند جذب نمکند و مکث بهم آن در معده رطوبات را برهم زدن و معده را سست
 کند و فساد بهم و سستی مزاج پدید آید و بسیار باشد که بهیضه منجر گردد و جبت یافتن آن خلط را در
 دریم زدن و فساد معده آنرا که بحیث ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معده و مگر
 و دل غالب بود از خوردن آب سرد در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد و در همان شخصی را دیدم ملاکر زده
 که او نهال بود و منظم نهال او آن بود که مدعوی آب غلبه خوردی بهر محل که فرمودندی چنانچه
 بدان رسیده بود که قریب یکجیک استغاث آب در کشیدی و اگر گاهی بتابیدی بعضی را در کردی و با یاد
 دفع شدی و شتهای طعام بسیار داشت و هم او را قصور نبود از آن فعل مضرتی نمی یافت و حکما
 هند را سال مرطبات بر بدن تخصیص آنچه سرد با فصل و غیر معذمی یا قلیل التغذية باشد کفایت میکند
 و در حفظ الصحة عادت بتقلیل استعمال انار را کنی بزرگ میدارند زیرا که سبب تشنه و بخت و طبع
 قابل عفونت و فساد و تجرید مطنی حرارت طایفه و غریزی نه بهی که مردمی که فی الجمله سودا و بلغم
 پیدا کردند و با وجود کسب نا طبیعی در مزاج ایشان پدید آمده اکثر دراز عمری باشند و از بی طعمها
 خشک شده و غلیظ آب سرد خوردن مضرب باشد بلکه غذای غلیظ را زدن و سبک و هم گرمی و اندک خصوصاً آنچه
 معطش باشد چون نیر و کشک و امثال آن و از بی شیرینیا اگر عطش غالب میشود صراولی بود
 زیرا که شیرینی رطوبات را لطیف و ترقیق میکند و قایم مقام آب نیگردد و هرگاه آنچه در انداز
 غلبه اشتیاق طبع و محبوبیت و وقت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای آنرا با هم منضم نیافته
 معروق منجذب شود و از آن فساد آب تولد کند و درین فعل هیضه بسیار واقع شود و آنجا که معتزلی
 اندک و نایب بکار دارند مناسب و دیرین ترش و سبکین حرارتش زیاد باشد و اگر با آنها تسکین شود و از آن کثرت
 و در صحن خشکی هوا هم از شتراب با نجات بنایت سر کرده اجتناب نمایند تا بواسطه جمع بردخار
 و داخلی بحرارت غریزی اعضای ریه قصوری نشود و بر عطش صادق صبر کردن بجز مضروب
 و افکار رطوبات نافع واقع شود لیکن مردمی که تشنگی عظیم کشیده باشند نشاید که آب سرد و یکه

در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان بغایت ضعیف گشته به مجردی که آب بسیار خورده باشد
 که بقیه حرارت بدن فاسد بیکبار زغالی گردد و ایشان را اول مضمضه و غرغره بسیار باید کردن
 و اندک اندک تجمع نمودن و بالجملة ایراد آب و انقباضات سرد بیکبار و غلبه بر بدن با جمیع مضرب و
 و اکثر مرضی را در بیم وقوع حالات مذکوره باشد خواه معتاد بکوبی و خواه غیر معتاد و اما استعمال آب سرد
 از بردن در گرمای بغایت مفید بود و جهت منع اخلاط از تحلیل مفرط و تعدیل حرارت دل و از
 متن و که در آن ظاهر آن است که بسیار سرد نباشد چنانچه تن را از آن نفرت بود و کثرت در
 بسیار واقع نشود که سده مسام کند همچو هوا سرد و از آب گرم آب سرد و برعکس نفس کردن
 بیکبار همان حکم دارد که در همان کور شد و در زمستان استعمال آب گرم مناسب بود و در
 بشر طین مذکورین و در حمام نیم گرم زیرا که از آب گرم نفق مسام جلد و تحلیل لایحه مشتق میشود
 و بدن را از آن راحت می رسد و کثرت آن سبب تحلیل مفسد بود و در فایز و بهار استعمال آب سرد
 مناسب است لیکن در بهار مائل بسردی و در فایز مائل بگرمی و در محل محفوظ دیر در بخلاف تابستان
 که در وی زرد زرد استعمال آب مناسب بود و طبع حیوانی خود مقتضی اینست چنانچه از اکثر حیوانات
 این حال مشاهدست و اما استعمال آب مایل بکوبی و آبهای که ادویه نافه در آن جوشیده باشد
 از خارج بدن مر آن اکثر اوقات حافظان صحت را بغایت مفید بود و جهت منع عفونات و تقویت
 اعضای ظاهری و شمع چنانچه در بحث معالجات بتقریب معلوم گرد و انشاء الله تعالی سوم غذا
 بر قوت که بدل یا تحلیل شود و غذا چهار قسم بود یعنی آنکه اثر او در بدن بجا نماند فقط باشد بآنکه حاصل
 از او خطی که قبول صورت عضوی تواند کرد و چون نان گوشت پخت و امثال آن این را غذا مطلق
 گویند دوم آنکه اثر او بجا نماند و کیفیت هر دو بود و آنرا غذا ادوای گویند چون کاهو که کیفیت تر میکند
 سوم آنکه اثر او بجا نماند و صورت نوعیه هر دو بود و آنرا غذای و خاصیت گویند چون تخم کاهو
 که لازم صورت نوعیه اوست تغیر میکند چهارم آنکه اثر او بجا نماند و آنرا غذا ادو خاصیت دو گویند
 چون خر که بجا نماند بدل شود و خاصیت تغیر و دفع عفونات میکند و کیفیت تن را گرم می سازد و پنجم
 مراد از غذای مطلق غذاست نه غذای مطلق و مراد از بر قوت کثیر غذاست یعنی اکثر اجزای خود
 مستحیل شود و ضعیف در مقابل این بود و اغذیه قویه بمحضه از صدر باب معلوم شد و بعضی دیگر

بمقرب معلوم خواهد شد انشا الله تعالی در عایت غذا چنان بود که چون اختلاف احوال قوای بدنی در
 ضعف و قوت و تفاوت استعداد آلات قابل حرکت و حامله قوت با از هضم و دفع غذا
 و اسباب آن غیر محسوس همان عمر از بدو طفولیت تا آخر شیخوخت متشابه و مقررست پس نیز بر این
 غذا از ابتدای نشو و نما که غایت ضعف قویست تا محل قوت که کمال قوتست تدریجی باید باشد
 قوت و غلظت غذا باید که بمقدار قوت هضم بود اول از غذای معتاد ابوی منضمه و اخرا از آنچه معتاد
 و معتاد اصحای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاده کردن باز یاد افعال و ریاضات
 بتدریج واقعست تا چنان شود که در کمال قوت بدنی کمال قوت با ضمه حاصل شده باشد و غذای قوی
 غلیظ را نیکو هضم نماید و در هضم اغذیه دیگر چه گاه مختلف و یا بیشتر واقع شود عاجز گردد و طبع را
 متغیر سازد و مرد از غذا غلیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که تغیر قبول صورت محسوس
 و تحلیل کند و بعد از این چون بر ارباب کسولت بنیاد ضعف طبیعی شود بهم تدریج نخلطیف غذا و تحلیل
 تا چون بغایت هر مرسد غذای او قریب غذا اطفال شده باشد و بسیار مردم دراز عمر کنند
 که اکثر اوقات تندرست بوده اند و غذا ایشان از اول عمر تا آخر عمر برادر نیه و گاهی بی رغبتی و نا
 وودغی و یا کستی و یا نسیر که مقرر بوده و مراعات حال غذا بتقلیل و تکثیر میکرد و نه تکلیف
 و تلطیف و این نوع خود را خلق را واقعست و طرق عام و مجربست و باید که غذا بر اشتها صافی
 خورند تا طبع آنرا نیکو تلقی نماید و بگوید و بر بالای طعام تمام هضم نیافته و بی اشتها بوس طعام بخورد
 که چون طبع از هضم سابق باز نراخته است از هضم آن عاجز آید و فاسد گردد و فساد کند
 و حدیث من اكل طعام بشهوة حرم الله تعالی حکمة علی قلبه شیر بدین معنیست و بر اشتها صافی
 صبر نماید که در اخلاط به بدل غذا بمعدّه منجذب گردد و اشتها را باطل کند و طبع را متغیر سازد و
 صفرا منجذب گردد و از جهت قبول انجذاب در حین ثوران حرارت معدّه به تخصیص هر گرمی بود آنچه
 دهن و تبوع و زوال اشتها بران گواهی دهند مگر وقتی که بگرینگی کشیدن معتاد باشند که
 آن هنگام مراعات مضرت نرسانند و بر اشتها کاذب طعام خوردن حکم بی اشتها دارد
 و تجاوز از معتاد بغیر معتاد خبر بر سبیل اعتیاد تدریجی نتوان که از آن مضرات کلیه بدید آید چه معدّه
 چون هضم آن و طبیعت بقبول آن معتاد نباشد نیکو هضم نشود و بدن آنرا نیکو قبول نکند

و طبیعت آنرا تلقی ننماید دیدم که بسیار که آنرا در پی خور و لوبخش گرفت و در آخر اسهال را که دیدم
 که برنج خور و لوبخش گرفت و شخصی را دیدم که شیرینی کم خورده بود و دیدار آن مضره و نیز آنرا
 عادت داشتند هرگاه شیرینی خور می فرستاد و تن و هارش پیدا کردی و امثال این
 حال بسیارست و در صین غده بول و غایط هم خری نباید خوردن تا طبیعت میان دو حالت
 متضاده متخیر نگردد و مضم بد نشود و مدت طعام خوردن را بسیار دراز نباید کردن که حکم او را
 طعام بر طعام پیسم مضم گردد و طعام کثیف را ناخائیده فرد بر بدن عاخر کنند و مضمه و موم کم
 بوی بسیار خائیدن طعام عادت فرمودن معده بود و مضم خربای نرم و بضعف و مضطرب و خفیه
 طعام خوردن مضم ناهموار افتد و مضرب و خوردن الطعمه مخلقه بود چون فردا از زبان طویل
 واقع شود و طبع را شیر سازد و مضم بد افتد تخصیص کم اختلاف طعم و قوام آنها بسیار بود
 که از جمیع الطعمه که با الخاصیه یافته شده باشند که از جمیع آنها مرضی در بدن حاصل میشود
 چنانکه از جمیع مایه نازله و شیر فالج و جذام و از جمیع عسل و خرزه و شربت شیرین و خرزه و مضمه و از
 جمیع دیو اس شیر در مفاصل و اعصاب و از جمیع است و تخم مرغ برص مہق و کلف و از جمیع
 و انار فساد معده و از جمیع سوخت و شیرین و از جمیع دغ با غوره در مفاصل و لکهای پیل
 و از جمیع شیر و بیضه لکهای پلید و از جمیع است و با قلائی تر در شکم و از شیر و شراب
 نفوس حذر واجب دانند و بسیار دیدم که مردم از جمیع اینها خند میکردند چون معقوله
 بودند هیچ ضرر نیافتند و بسیار دیدم که غیر معتاد میان اینها جمع کرد و مضرت یافت و اعتدال
 جمع این مذکورات بر سبیل حکمت تدریجی و غیره حکم اعتدال بسوم دارد و نیکو بود جدا باشد
 که با ضرورت اتفاق افتد و چون عادت بود و مضرت نکند و آنچه جمع آنرا این حالت باشد
 حکم طعامی داشته باشد که از اجزای مختلفه بخته باشند بلکه در اکثر خوشها جمیع مختلفات
 غیر مضر واقع است و در دیک معده هم جمله خلطی و فرجی می یابند و میو وضع پیدا میکنند و معده
 تصرف در مجموع میکنند در هر یک علیحدگی لیکن آنچه الطیف است اول منجذب بکشد میشود و از بخت
 در جمیع لطیف و کثیف افراد از او تقدیم لطیف لازم داشته اند و مضم درین وجه هموار افتد
 و باید که در جمیع اعتدیه معتاد را با غیر معتاد اعتدالی پیدا نمایند زیرا که طبع از هیچ چیز خالص متکلف

نگردد که از محتوا و فلفله از آن تلقی کند و از غیر محتوا چون متنفر بود نیک تلقی نکند و بهضم مختلف نیست
 و ضرر کند و باید که قطع طعام شبها شود نه قطع اشتها بطعام تا بهضم سریع بود و معده یقوت
 و این عایت بیشک با مسک زمان صحت بود و مردم گرسنگی کشیده را نشاید که طعام سبکی
 بمقدار خواست خوردند زیرا که حرارت غریزی و قوت های ایشان ضعیف شده تاب آن باز نیاورند
 و از آن بیم ملاکت بود و بد آنکه غذای خشک کرده در گرمی هوا بجهت آنکه معدل حرارت فاضل قلب
 و کبد و معده است محبوب مرغوب است بود و همچنین غذا فی الجمله گرم در سردی هوا و جهت تقادوم و
 بابر نفس خارج و هرگز طبع از محبوب مرغوب مضرت نیاید چنانچه از معتاد و این کن بزرگست
 در حفظ صحت و دفع مرض و خلل کردن این مضرات کلیه آورد و مناسب آن بود که حافظ صحت
 چون صباح از خواب برخیزد و بخوردن دو اعلی الرق معتاد نباشد سه لقمه نان خشک یا سقو
 که بجای آن بود بخورد و بعد از آن بهیات دیگر استعمال نماید و حکما همسند را درین باب بسیار گفته
 زیرا که معده همیشه همچو دیک در جوش بوده و اخلاط بد و میل کرده اند و صباح که از خواب بیدار
 و حرکت آغاز کردند چنان است که آتش دیگر آتیز کردند و سبکیا بر بردارند آن بخارات چنان
 مرتفع گشتند و باغ را مشوش کنند و چون چیزی اندک خشک بمعده رسید جذب طو بات
 فاسده میکند و اخلاط بدان توجه می شوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخارات تکلیف می یابد
 چنانچه لخمی آب امثال آن بر جوش دیک مطبوخ زنند و چون اندک است از آن حشمت متولد
 نمیشود و با منی سینه را نند که تحریک رطوبات و تشویش معده کند و منع و دلک نافع است
 این تدبیر از رختین صغیرا و غیره بمعده در حرکت کردن نباشد تا اگر چه معتاد آنرا تا فاتی فاش
 کنند لیکن این عادت نیکو بود و این تدبیر در مخالجات نیز بسیار کار می آید و مخفی همانند که چون
 تغیر کیفیات و فضول از مغیرات و فسادات طبیعت است بجهت اختلافات و تبدلات مضاد
 و تولید و تحریک اخلاط بر پنج غیر طبیعی و طبیعت بدین سبب طالب انقدیه و اشربه مضاد و ضد و مخ
 خود است پس در فصلی غذای بکار باید داشت که مناسب و معتاد طبع و مضاد مفاسد هوا بود
 چنانچه در بار که محل حرکت اخلاط و از دیا و خون است بجهت گرمی و تری هوا غذا می سکون و تفریق
 و قلیل المقدار خوردن از مثل دفعه ما و گوشت بره و نان ماست و شور یا پودر و ششابهها

و بعضی میوه با بهاری چون ریواس و شمشیر و امثال اینها نیمه یکو بود بشرطی که اندک خورند
 و در وقت لائق یعنی وقتی که بر معده گران نیاید و گرانی یا بواسطه پیری از طعام و شراب بود یا بواسطه
 خلط معده و تحریک خلطی مفسد یا تولید آن در صیف که محل کداختن و بنط شدن خلط و در وقت
 صفر است جهت گرمی خشکی هوای غذای خشک و تر و سرد کرده بهنج درخت و غیره نایل شود
 خوردن چون نان و دوغ آب بهنج و امثال آن سرد کرده و خیار انگنده و آتشهای قاتی در بعضی
 میوه های تابستانی چون بادنگ میهند وانه و شفا لوانا و منجوش و سیب و آمردانگی در وقت
 لائق مناسب بود اندرین فصل و چون هضم ضعیف است بسبب قلت حرارت درون و ضعف
 و قوی جهت اشتیاق هوای گرم غذا کم خوردن و بدفعات او بود و بعضی مردم گرم تر رخ بر میهند
 که درین فصل در عین گرمای روز و شفت دروغه و امثال آن رخشان چکان و حرا
 میباشند و اگر با قوت و تندرستی میباشند و معزیز میشوند ازین نکته نیز غافل نشایند چون
 لیکن اعتیاد بطریق مذکور اولیست و در خریف که محل تبس و از دیا و سود است بجهت سردی
 خشکی هوا غذای نرم و چرب و چاشنی کرده و هم خشک باید خورد چون قلیه لغا و ماهیچه و کله
 و باد نجان که محبوب است و امثال اینها و بعضی میوه چون خرزهره و انگور شیرین و انجیر و ارور
 و سیب شیرین و نار و امثال اینها اندکی در محل نیکو بود و در زمستان که محل سست مسام است
 و حقیق نخوره و تولد بلغم و تراجم و مواد است جهت سرد تری هوا و غذای غلیظ و گرم کرد
 بگرمی نایل خوردن چون هریسه و کباب و جگانی و قلیه بهنج زعفران و امثال آن قوت هضم بخوبی
 کثرت حرارت درون نیکو بود از هضم آنها عاجز نیاید تخصیص بعد العاده و اگر چه مقدار اکثر فصول
 هضم اینها تواند لیکن درین فصل بهتر و انفع بود و شیرینها فی الجمله درین فصل جهت ترقیق با غم
 محدثه زائیده در معده مناسب آید حق آنست که در جمیع فصول از انچه ممد مفاسد است هوای آن
 فصل بود و اگر چه مقدار باشد بدان اندکی خدر کند چه این رعایت بمنزله علاجی بود و مراد
 مفاسد هوا را بلکه جانچه در غذا مراعات فصول لازم است مراعات اوقات مشابهه روز
 نیز لازم بود چنانکه در طرف صبح که محل حرکت صفا است مسکنات صفا و سردی را بعضی خورند
 و در چاشت و پیشین که محل حرکت دم است مقویات و مطفیفات دم خورند و در طرف آخر روز

که محل حرکت بلغم و سودا مقطعات و لطافات و معدلات بلغم و سودا خورند و سلام حرام
 دوائی مقوی که بالخاصه اعم از آنکه بکیفیت نیز مؤثر باشد یا به تقویت اجزای صلیب بدن و حفظ
 جمیع قوتها و منع حرارت و رطوبت غریزی از تحلیل مفروط کند و مقادیرت باکیفیات مغیره
 طبیعت از واردات خارجی و داخلی نماید و شرح ادویه مقویه و بعضی از طرق استعمال آنها
 در باب ترکیب و موم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بالجملة رعایت دو امقوی جدا و مت مرتب
 و عدم استعمال ضد آن قبل العاده الشایسته و استعمال در وقت مناسب و عدم استعمال درین تحلیل
 مفروط و شبانه باید کرد پنجم خواب بیداری که لابد است جهت آسایش تن و دماغ و قوی
 و تدبیر همت بدنی چون مضمم و غیره و تعدیل مزاج بتعطیل تحلیل و رعایت آن چنان باید
 که هرگاه خواب طبیعی غلبه کند بخند تا نیکو و راحت باشد و خواصی روی را دفع نکند تا کوفته
 و مانده نشود و خواب شب و بیدار روز را عادت کند زیرا که شب بخت تاریکی و سکون خلق است
 آرمیده تر بود و خواب متفرق تر آید و از بخت راحت بیشتر بد و نیز چون شب خنک است
 خنکی نفس با حرارتی که در خواب با ندر و نسیل میکند بهتر تقاوت نماید و نیز بمناسبت اد
 سادی و جری عادت طبیعی سکون چون اسل و اخلاط در طرف شب بیشتر باشد و در واضح گفته
 لیل و نهار دراز گذاردن آنجا مختارند و حاکم احتیاج طبیعت و مدت خواب کمتر از بیداری باید زیرا که
 در خواب حرارت بدرون بیشتر مائل گردد و بشهادت طلب و نار و این حالت جهت تکمیل مضمم
 بکار آید و زیاده بر این سبب تحریک حرارت نا طبیعی و اخلاط گردد و نیز آنچره طبع که از اعاده
 در حالت نوم بدماغ متصاعد میشود و دماغ را آسایش میدهد و تن از آن راحت می یابد چون نا
 واقع شود بخارات اخلاطی که بمعهده حال الخلو منجمد شده بدماغ صعود کند و مضرت رساند و تن
 افنای رطوبات صلیبیه البجمه و تحلیل روح نیز واقع شود و از آنجا واضح گردد که بر خلو بدن و احتیاج
 بعد از آب خواب نشاید کرد و اصحاب با صفت را خواب بیشتر فائده دهد و بیکاران را بیدار
 زیرا که خواب غدا اعصابی که مانده یافته آسایش یابد و تن را تعطیل بود و از زیاده تحلیل و تن
 بیکاران خورنده منتسب بود جهت قلت تحلیل و در بیدار چون تحلیل بیشتر بود طبع را با اعتدال آورد
 و از اینجا واضح گردد که از هر مفروط تحلیل روح و ضعف قوی بنهایت حادث شود و مضرت آن عظمی

و از بی طعام گرم و خشک غلیظ چون کبابی برابر از رو یا سرد و خشک غلیظ چون میز شوره میگویند
 مقدار که طبع بصدرق محتاج آب بود خواب نباید کرد تا حرارت و سپس طعام با حرارت خالی در
 جهت خواب بدوشده افشای رطوبات بدن زیاده از خود احوال طعام در معده و سپس بکشد
 و ما دام که طعام از قمع معده فرو نشود نباید خفت تا بهضم مختلف نگردد و اگر متاض یا صبر نباشد خواب
 غلبه کند چند قدم حرکت کند انگاه بخسپد و گفته اند که جهت نیکی بهضم قبل از انهدار طعام با سهل
 معده اندکی بر جانب راست باید خفت تا غذا بشکوفد معده قرار یابد جهت میل بنا و تقر معده
 بجانب ایمن و بعد از آن بر جانب چپ باید خفت تا غلبه حرارت جگر بسبب اشتغال او بر معده
 در پشت با حرارت معده ضم شده طبع غذا را در معده نیکو تمام کند و انگاه دیگر بر جانب راست
 خسپد تا میل کیوسن جگر اتم بود و بهضم اسرع گردد و در شکم خفتن را هم معین بهضم داشته
 جهت حقن حار غریزی و میل حرارت بیشتر بجانب معده و اینجمله نسبت با کسی نیکو باشد که
 در بهضم یعنی محتاج باشد نه جهت اعتیاد و بر پشت خفتن را بد داشته جهت میل فضول بطرف
 خلفا و ضیق مجاری نفس و غیره از جانب پیش و ازین میثیت هم وقوع کابوس و سکت و فالج
 و نزول نرالات و غیره بود و مرضی از جهت ضعف اعصاب بالضرورة بر اصلا اعتقاد میکنند و حق
 که اعتیاد بر خلاف این میثیت باید کرد چرا که مردم که چنین خسپد تخصیص کبابین است بود و خواب
 چنان بیند که کسی مسبب گلوئی ایشان گرفته و یا میگردد و یا بر سینه او خفته و بخوابد که او را خفته کند
 و یا بغایت گرانی میکند و او بخوابد که سخن گوید و یا حرکتی کند و دفع آن از خود نماید نمیتواند و عا
 ماند و امثال این خفته ها و این سبب حقن انجره رودیه بود در مجاری دماغی بواسطه این
 میثیت و در کابوس نیز همین نوع حالتی مشابه گردد و ذره نفس نیز از گردن وضع واقع
 و اما بر میثیت دیگر اگر بر یک وضع عادت کرده باشند تغییر آن جهت نفع بهضم محتاج نباشد مگر
 آنجا که سبب کثرت میل مواد به بجانب بعضی اعضا در آن طرف بزرگ میگردد و خلقت متغیر شود
 چنانچه در اطفال مشاهد است بلکه گاه بود که افعال اعضای داخل از آن جانب چون جگر و سبزر
 و معده بسبب میل مواد و انجره قوی تر گردد و از آن جانب مخالف ضعیف تر آن گاه تغییر
 عادت واجب بود و بقطع نظر از اینها عادت بجهت این میثیت النسب بود تا بهر وجه بداند که

و همچنین بالبنیهای بلند و پست نیز و باید که بر دغدغه بول و غایط خواب نکند تا خواب سنگین شود
و جسم مضرت نرسد ششم حرکات و سکناات بدنی و قوای نفسانی آثار عایت حرکات
و سکناات بدنی که لابد است جهت تدبیر مهمات مزاج و دفع فضلات اغذیه مجدد ادان طبعیت
تحلیل آن باغاش حرارت غریزی بحرک اعضا و جهت آسایش طبع بتخلیل تحلیل زاید ضر
و مجال یافتن برای تصرف در مطلوب تدبیر اهم چنان باید که ریاضت حرکت بعد از هضم و پس
از خلوص تام واقع شود تا هضم و تحلیل معتدل افتد و بر سر دو حالت مخالف مذکور سکون اولی بود
و بهر حرکت متعقب معتاد که مشغول گردد مادام که طبع از آن نشاط میکند و رنگ در روی فروخته شود
و کوفگی و ماندگی و کسالتی از آن در نمی یابد و از آمدن عرق راحت و خفت می یابد نیکو بود چون
طبع از آن میرنجد و با وجود عادت بتکلف در آن شروع میکند و عرق و تحلیلات زیاده می شود
و در در عضوی و ماندگی در می یابد سکون واجب بود چه حرارت غریزی اگر چه از حرکت بر می آید
و تا اثر خود تمام میکند فضلات را بعرق و غیره دفع میسازد اما از افراط آن رطوبات بدنی و روح
و هم حرارت غریزی تحلیل منقرض می یابند و از اینجا واضح گردد که در عین گرمی هوا اعتدال است
بهر وسلاست تر بود و در خشکی هوا حرکت و ریاضت و در حین احتیاج باخراج بول و غایط
و امثال آن حرکت متعقب مثل دویدن و جهیدن و زور عظیم زدن و شباهه اینهاست یارک
که جسم بس فضلات و قصور عضو باشد بلاشبهر و باید که بعد از تساهل او و به قویه مقویه مادام
که احتیاج تمام حاصل نشده باشد حرکات متعقب نکند تا بواسطه کثرت حرارت و تحلیلات
و غفلت طبع از بازگوشیدن باقوت و افساد می کلی در مزاج پدید نیاید و بعد از سهولت
در حین ضعف قوی و اعضا هم سکون از تعقب لازم بود زیرا که از تعقب سیم بود که روح بیک تحلیل
پذیرد و یا قصوری عضوی واقع شود و اگر چه معتاد بوده باشد و دلک اعضا اگر چه از ریاضت است
که واقع گرفت بعضی تعبهاست بتخلیل مواد مانده کنده مضرب و مقوی بدن است جهت جذب
مواد صالحه بعضو چنانچه مشاهدست از مردی که ملازمت و لک میکند که غریبی شوند و افراط آن هم
ضرر بود جهت زیادتی تحلیل مضرب و بدانکه هر عضوی و اگر ریاضت قوی فرمایند قوت او در
زیاده گردد و در تخصیص در آن معتاد چنانکه مقدار فیصله که از آن بصورت صادر توانستی شد بکسوت

صادر گردد و پنج نوع قوت های بدنی نیز که کثرت ریاضت قوت می یابد چون حافظه از کثرت حفظ
 و تفکر از کثرت فکر و تخیل از کثرت تخیل و امثال اینها سبب کثرت توجه روح و حاد غریزی
 بدان عضو و محسوس آن قوت بسبب دوام ریاضت چنانچه مقتضای اتمام طبیعت است و هر
 عضوی را ریاضتی است مخصوص بدو چنانکه سینه و خنجره را خوانندگی و چشم را دیدن و گوش را
 شنیدن و ذائقه را چشیدن و شامه را بوئیدن و علی بن الحقیس اعتقاد در جلد ریاضت
 بر سبیل ترقی تدریجی می باید از اقل بکثر و از اضعف باشد تا محکم قوت و حفظ صحت گردد و از
 مضرت آن بخلقت و اخلاط و قوی رسد چنانچه بتقریب محسوم گردد انشا الله تعالی
 اما رعایت حرکات سکنت قوای نفسانی که موقوف علیها اند و حرکات و سکنت بدنی
 چنان باید که رفع افراط و تفریط و بلکه حد اعتدال اینها که خلق نیکو عبارت از آنست نفس را
 معتد و متعاضد سازند تا بسبب بی اعتدالی آنها نظام حرکات بدنی و اعتدالی مزاج
 مختل نگردد چه هرگاه در قوای نفسانی که صور و کیفیات ارواح اند از تسام امور نافع ملامت و یا
 ضاره منافره واقع میشود نفس را بتبعیت آن ادراکات و الفعالات کیفیتی چند عارض میگردد
 که از اعراض نفسانی خوانند چون غم و شادی و غضب و سرخ و ملاکت و تجالت و غیره چنانچه
 در حکمت مبسوط و نفس توجه و تحریک قوی در هر حالی بر وجهی میکند چنانچه در غم و خوف که از
 ادراک منافر حاصل میگردد و توجه قوت حیوانی بجانب درون و اعماق بدن میسر نماید
 بر باطنه و در غضب شادی که از ادراک منافر در اول و ملایم در دوم حاصل میگردد و توجه قوت
 حیوانی بجانب خارج و ظاهر اعضا میسر نماید مقاومت و مواضع و مواضع و مواضع و مواضع
 یعنی ایها که از ادراک هر دو حال مذکور معاً حاصل میگردد و توجه قوت شدید است تا حیوان
 بر باد مواضع و بلا تشک در هر دو حال روح حیوانی که مل قوی است با آن متوجه می شود
 و چون روح جوهر لطیف سبیل التحلل است و تحریک او بجانمی براسه میسر نیست
 و مضافی لطیف که مناسب بر روح و حامل حرارت غریزی است در دل مصاحف
 و بدل یا تحلل او میگردد بر اینه با و متوجه شود چون درین دو حالت افراط واقع شود
 بلاکت فحشاء و یا حالتی نا طبیعی دست دهد زیرا که در حالت اول افواه قلب بسبب

برین تنظیف از مسافر و حفظ روح از ان بهم کشیده شود و روح با آنچه مذکور شد در درون
 متحقق گردد و این حق چون دفعی و قوی واقع باشد موجب انطفای روح گردد و غلبه
 حرارت داخل تحلیل متحقق لطیف کند و چون دفعی و ضعیف واقع باشد حرارت زاید به تحلیل
 روح نکند اما گاه بود که حس و حرکت جهت حق جاعل باطل گردد و غشی افتد و گاه بود
 که روح را گرم سازد گرمی باطبیعی و از ان حمی تولد کند و اما در حالت ثانیه بسبب تقرب
 روح بلام و نسل آن با تعارض یا مسافر و توجه بدفع ان افواه دل کش ده تر گردد و جهت
 اخراج روح و روح با آنچه مذکور شد بطاهر تن مایل گردد و این میل چون قوی واقع باشد
 قلیلی که در اعضا می رسیده باقی مانده بود و جهت منع خلا و برای حفظ متحمل شود چون
 مد دنیا بد ضعیف گردد و باطن را گرم نتواند داشت و باطن سرد شود و آنچه بطاهر میل کرده بود هم
 جهت مد دنیا تن تحلیل رود و فحاشه واقع شود و چون دفعی و ضعیف واقع باشد تحلیل تمام
 واقع نشود ولیکن فی الجمله بر دطاهر و باطن ضعف روح و قلب پدید آید و غشی افتد و تا
 بدین حرکت گرم شود و حمی پدید آید و اضطراب دل در حین ادراک احوال و شواق
 محسوس است در سایر کیفیات نفسانی نیز همچنین از افراط تغیرات مزاج و افعال ظهوری یا
 و اگر معلوم است و اما افراط سکون قوی که تفریط اعراض است چون موجب تعلیق روح است
 قوت تحلیلات بیشک شمر ملاوت بود همچنانچه غلظت دم که ماده روح است جهت قوت
 حرکت بدنی و کثافت اغذیه و همچنین شمع جوهر حرارت و مضرات افعال قوی بود و یکم
 جهت غلظت حرکت و استنشاق هوا و ترویج بر وجه لایق نتواند و گرمی باطبیعی پدید آید
 پدید آید و هرگاه این حرکات و سکناات بر وجه اعتدال شود از جمیع این آفات محفوظ بود و این
 حال ملکات فاصله که تنذیب اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق مستوفی است
 هفتم دفع رفع فصلات داخله و خارجیه و حبس انما مثل غایط و بول و منی و عرق و مخاط و من
 الط و موی سر و چرک تن در رعایت آنچنان بود که هرگاه تعاضای غایط و بول سکون شود و دفع
 چ از نگاه داشتن انما بم قولنج و حبس بول و آفت مجاری آنها باشد و چنانچه تقریب بول
 و مانند که تعاضا بر نایب است تا در حین دفع طبیعت کو یاری دهد و ناقص نگردد و چون غلظت

میل اخراج نصف نماید که در طایع یا در غده کاذب عادت نگردد و نیز مبادا که مواد بی ضرورت
 بدان کلات میل کنند و از این حشمتی چون در دم و غیره تولد کند و برود غده کاذب ضرر نماید که
 و خود را مشغول داشتن طایع آنرا فراموش کند و آن غده خود تحلیل پذیرد و اگر در تحلیلی
 ریاضتی مرغوب کنند تا زودتر تحلیل یابد شود اولی باشد و باید که اخراج بول غایط مقدار
 که طبع اقتضا میکند از برای خروج همایشده کنند و در نیمه کار باز نه ایستند و بقایا را
 حبس کنند که از آن مضرت بجاری رسد و جهت ماندن بقایا در غیر محل خود از گذر نامحلول
 و غایط و دفع آن بر مضر بود و در حین اخراج بحجت امداد عنف بران اعضا نکنند و میل بمقدار
 شفقت طبع نمایند و بول در سوراخا نکنند که مبادا سمیتی از حیوانی سمی که مادامی می باشد
 باسفل رسد و بر موضعی خداوند علت بواسیر و غلتهای مسمی خون و مسمی رص
 و مخدوم صاحب سبیل و رم و تب و بانی در شباهه اینها نشیند که بدان علت مبتلا گردد
 و بدانکه اکثر مردمی را که در ثقل ایشان بیشتر اوقات یبسی بود و بی طبیعتی تند است و در اکثر
 باشند جهت قوت معده و امعاء نیکی بضم و اگر چه از کثرت تناول غذایه داد و دیه قایضه
 باشد و اما برود غده جماع صبر اولی بود و ناممکن باشد بغزویت و حفظ منی عادت باید کرد
 زیرا که تولد منی از غنویت که همایشده جهت تغذیه اعضای رئیس که دل و دماغ و کبد
 و تاخیر و تقلیل غذای آنها سبب ضعف آنها گردد و فساد آن بقوی و دیگر اعضا رسد و از
 که از اخراج بسیار خون بمقدار ضعف نکند که از اخراج اندک منی و آنرا که شبنم صادق بود
 با فراط بلا محسوس از اخراج و او عیبه منی معلوم باشد و طبیعت با احتلام دفع میطلب اخراج البته
 لازم بود و استفراغ آن بمباشرت با مرغوب کند تا آنچه صرف میشود طبیعت بحجت رغبت الله
 تولید میکند و بسبب قوت قوی العاش حرارت غریزی مینماید و مع و لک تسخیر
 مبالغه نشاید کرد که تعب آن حرارت روح و بسبب ضعف تن آورد و آنکه معاد بوده و با بسبب
 چون در منی آن افراط کند استلانی و گرانی در تن او پیدا یابد و یکمن که منی در او عیبه و مجاری مجاری
 رسد که دماغ و مستغن گردد و بخار دانه از آن بدل و دماغ و ارواح رسد و در اعضا
 و سوراخها و تیرگی و اس و تپ و غشی و صدام و دوار و امثال اینها پیدا یابد و غیر معاد

بدین حد مضر نباشد و از جماع مجاری و حایض و زنانی که معاد به اشتراک بوده باشند و در
 از آن دور مانده و از جماع معلوماً خد کنند تا از تقاضای محل به آلات مضر نی نرسد و باشد که
 ماده رویه با حلیل منجذب شود و سبب فساد کلیه و جگر و مجاری گردد و سبب امراض ازین صورت
 بیشتر در و ترافقه جمعی کمتر را دیدیم که از جهت مجامعت با فواحشی که آتشک دار با ایشان
 جمع شده بود بی آنکه فواحش را واقع باشد مرض آتشک پیدا کردند با وجود که این مرض سریع
 نیست و بر طهای بدن امتلاهی معده و عروق جماع مضر بود جهت حدوث یسین ضعف جزا
 غریزی سقوط قوت در اول و انصباب در اعضا و حدوث سده و ضعف بهضم در ثانی لیکن در
 بخلاف بیشتر بود و در حین اخراج منی جنین بعضی نشاید کردن و باید که آشتن تا آنچه طبع استفرغ آن
 میطلبد بکند تا از ماندن بقایای آن در مجاری فساد نشود و در حین تقاضای بول و غایط طبع
 منی مضر بود مجاری قوی بواسطه تدافع لذت و دغدغه و اخراج منی آنقدر که تن از آن رنج
 و سبکی و صفای خواست میل استراحت بعد از آن واقع میشود بسیار ضرر نکند و چون بخلاف این بود
 سخت مضر باشد و تفصیل اشکال نافه و ضاره مجامعت در مطولات مذکور است و قوت مزاج
 و تن عزبان نسبت با کده خایان فری واضح و مجرب و که خدا یان تن تندرست و دراز عمر بسیاریم
 واقع اند و اخراج عرق به ریاضات حرارت فصل داخل حفظ صحت و معدل مزاج و آنچه بحکم
 وادویه تسخین پودا و تعبها واقع شود متعقی بود داخل علاج و اعتدال که آن مفید و مطلوب است با اعتدال
 حرکات متعینه معاده بود و مخاط آنچه در بینی جمع شود و اخراج آن به میدان باید کرد که آسان تر بود و
 نفس کشاده گردد و اگر دیگر فاصله در دماغ بود مجال استفرغ آنهم بدید و آنچه راه نفس کشیدن
 و از دهن بر آوردن منفذ بینی را نیکو پاک سازد و اگر آنچه بکام اقرب بود که خروج آن از راه دهن
 و در حین میدان و غیره عفت نباید کرد که مبادا تفرق اتصال در منفذ و حوالی دماغ واقع باشد
 و در حین فروردن طعام و آب و غیره نشاید بینی میدان که ممکن بود که از آن چیزی بیخفت
 و دشت کند و مخاط را فرو نیاورد که چون فاصله دماغ است بهضم آن مفید بود اگر که
 بدان معاد و متن نهی از خوردن باید کرد و شوی و امثال آن تا چشم را بوی بداد
 بهم نیارد و دماغ را مضرت نشود و نیز بر آزار آن با کلمه با صلاح عضو نشاید کردن زیرا که نسیل

مفرغی است مدولی را پس دفع فضلات از آن نافع بود و منع آن مطلقاً مضر باشد و از آن
در محل باید که هوای آن نجاسیت گرم باشد زیرا که موی همچو پوششیست عضور او چون هوای سرد
بود مسام آن منقبض که موی دور کرده اند بسته شود و مزاج آن را طبعی سازد جهت حقن بخار غریبه
و زود زود موی نباید سرد که دماغ را مضر باشد و از موه متحد در نباید که رانید تا از صناع غایب
وحشت نیایند و اگر بالفرض در تاخیزی افتد آب گرم اندکی بنج موی را تر باید ساخت تا لایه
و شستن تا تسکین یابد و اگر اعتیاد نگاه داشتن موی شده باشد نیکوتر بود و جهت حفظ
دماغ فاشستن آن بهر مدتی جهت دفع حرک و حیوان لازم بود چنانچه دایست و از آن در حرک
جهت تفحج مسام بدن مناسب بود و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت اینست فی الجمله
طریق حفظ صحت و بر آن کیا مخفی نماند که این تدبیر سببه حافظ صحت بمناسبت پرورش گوشت
سببه سیاره واقع است هوا از تربیت شتری و آب از تربیت زهره و غذا از تربیت آفتاب
و دوا می متوی از تربیت مریخ و خواب بیداری از تربیت عطارد و حرکت و سکون از تربیت قمر و
و جسم فضلات از تربیت زحل آبی سعادتمند نظر حکمای یونان اتباع ایشان بر رسانیدن
مزاج شخص است بمنتهای اجل که آنرا طبعی بخوانند و آن تا صد و بیست سال بود بلکه حفظ کنند
هر سنی را از طفولیت و شباب که ولت و شیخوخت بر آنچه لایق آن سن بود بتدیل اسباب و در آن
زیر که کون حیوان را تخصیص آدمی از طوبی یافت اند که معارن بود بجراری که فیض و تدبیر دفع
فضلات او کند و تدبیر تحلیل آن نیز ننمایند همچو تحلیل سراج مرد بین و آن طوبیت و حرارت غریز
یعنی اصلی مادر زادی که قوام اصل حیوان بدانهاست و آنچه از طوبات غریبه بدل یا تحلیل بدن میشود
تا بمقام آن طوبیت نمیشود زیرا که آن طوبیت اصلیه قبل از طبع درین بدن در او عین غذا و نمی و نم
و با طبع یافته و طبع این طوبات بهم درین بدن بود فقط پس آن طوبیت بر حسب مقتضای طبیعت بدل
نمیکند تحلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که باعث روح حیوانست منطفی گردد چنانچه چراغ از خورشید
روغن فوت طبیعی واجب شود این بر تقدیر عدم ضعف مزاج اصل و مقتضیات خارجی بود و سبب
استقرار درین زمان و این محالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود دم در دو اسباب مفسده خارج
و داخلی بیشتر ازین نیافته اند هر چند که مراعات نیز نموده اند اما حکامی هستند را چون عقیق

بطول حیات چنانچه صریح نص کلام الله شایسته است بلکه مافوق آن نیز حاصل است و تقویت مزاج
 بتدبیر حکمی خود مجمع علیست نظر بر ایضا و اثبات کمال قوت انسانیت که آن مدت جماعت
 فوق المبلوغ بتدبیر قوی حکمی چه هر چند تدبیر بهتر و قوی تر بود مزاج محکم تر و ثابت تر باشد و اعظم
 تدبیر ایشان ریاضت دم گرفتن است و در اینجا چند فایده ملحوظ بود یکی آنکه چون روح همواره محتاج
 بتجدیل سخونت و اخراج فضلات و خانیه باستنشاق هوا بشش در نفس و از سبب استنشاق
 مضطربست هوا پس بدین عادت روح را قوتی در قبول حرارت دل و در مخالطه او خنجه
 و عدم احتراق و صاحب را قوت احتیاجی دلی اضطرابی پدید آید و دیگری آنکه چون روح همواره
 لطیف سهل التحمل است و در صحن کت اعضا بیشتر تحلیل میرود پس بدین اعتقاد و
 آلات تنفس دل و اعضا اکثر ساکن اند تحلیل کمتر افتد دیگری قوت تضر از هوای مفسد استنشاق
 دیگری کثرت طبع رطوبات فاضله دماغی بسبب از زیاد حرارت قلب بتدریج و صعود بخروج
 از آن بدماغ دیگری تقویت قوی و اعضا چه مقرر است که از کثرت توجه روح بقوی و اعضا
 متوجه الیه زیاده میگردد و بدین عمل البته روح را توجه تمام بداخل میشود چه از توجه بخارج جهت
 تعدیل و بر بامضی حصص که او خنجه قلبی است و از برای ادراکات و امثال اینها باز پرداخت
 و نه بینی که تا دم گیرند در صحن زور کردن اتمام افعال شاقه و بدین فصل روح را متوجه بدان عضو
 که از لذت میسر میگردد و ایشان را در میان اذیتها کلی باشد و تدبیر دیگر منع افراط تحلیل
 اخلاط و قوی و ادراج و حرارت و رطوبت غریزی بود و تقطیل محملات خارجی و در غلیظ
 ادراکات و احساسات و افعال شاقه و اخراج منی و استفرغات و اخلاط جهت
 قوی و ادراج و متانت اخلاط و تدبیر دیگر عدم آیراد مخلفات و غرایب بود و بر بدن از
 اغذیه و اشربه و ادویه باطبع تخیر نشود و اجزای اصلیه را از آثار غریبه آفت کمتر رسد
 و تدبیر دیگر اعتیاد بود بدوامی مقوی که در آن تخری و یاسگری با وجود تقویت قوی و اجزای
 اصلیه باشد تا از تحلیل مضطرب کند و تدبیر دیگر تقطیل غذا بود بجات جهت قوت احتیاج
 ببدل بواسطه قوت تحلیل و تدبیر دیگر استعمال غذای مقوی باشد که جوهر آن از نقص و فساد
 و ورش با الحاصی تقویت مزاج خواه نباتی بود چون ترنج مرکا بادویه و چون خمرهای مدبر

وامثال آن خواه حیوانی بود چون مار و غراب و لحوم با قوت و بیض و کینیات و ادویه آن جمله در بر باد
و قوری بعضی از اینها در برید و تدبیر دیگر تقویت و دباخت معده و اسهال بود با احتمال ترش
وامثال آن اغذیه چرب و البان از عقب آن چنانچه در ترسیب جلود قریب بدین حالی مشابست
سارطوبات مجاور معده و دارده از خارج و ضعیف و ارغای آن کنند چه هرگاه معده قوی بود اکثر
احوال مزاج برقرار باشد و تدبیر دیگر استعمال ادویه مقویه جلد و اعضای ظاهری و مانع اخلاط از قبول
فساد بود از خارج بدن از مطبوخات و میاه و معادن و عصیر نباتات و سفوفات و ادویه آن در بر
و بخارات و غیره و تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود از تغیرات هوا بر اندود و روغن که حر و طرا و معتدل
و طبع البینه لایقه فی الجمله و تدبیر دیگر تسلیل خواب بود بعبادت زیرا که غلبه آن مبطل نواید نفس و مانع
حبست و گاهی که اندک خواب بخیز کند همچنان شسته بخواب روند تا مواد بسیار بواسطه تسلیل
و خواب گران نشود و بلا شک چون تحلیلات بحجت تطل نذکور اندکی دافع است بدین سبب بسیار
تنج و مانع و اعصاب تحطیل خواب کمتر محتاج گردند و تدبیر دیگر استعمال ادویه دافع و مانع مضرت و قوی
بدن بود و تدبیر دیگر توجیه فرمودن قوی و روح بقوت مزاج و منع مضرات بود و شرط
آن عدم تکلم و احساس ظاهری بود در چنین نفس و تدبیر دیگر ترتیب طلسمات و تماشیل مناسب بود
در اوقات لایقه بدان تاثیر افسون بند بایان در دفع سحر و در دماغی صعب و تنب و عدد و قصد مکرر
و تاثیر طلسم و نیز بخ ایشان در دفع خصم با وجود شهرت آن نیز برات شایده گردام و کلید شریف
خواص الا شیاء حق است و بلا شک چیزی که طبع را بر دفع تب و در دهم باری تواند بود
تقویت طبیعت را شایسته بود و بالجملة حذر از جمیع محملات روح و قوی و غیر از او اخلاط صلیحه
بافراط و از استقراغ اخلاط نصیحه واجب دانند تخصیص از اخراج خون غنی و در حفظ منی مبایسته
بیشتر دارند چه آنرا بدل یا تحلیل قایم مقام رطوبت غریزی میدانند پس تصنیع مضجع و بستر
باشد مزاج را و چنان عایت آن کنند که اگر احوال ایشان را احتلام افت آنرا از جا
بشویند و بخورند تا ضایع نشود و همچنین حذر نمایند از ابر و اغذیه و اشربه که مضجع بدن
و از هواهای متعفن و مست و مفرط در حر و سرد و از آبهای بدگوار و عایت تنج ایشان
و این تدابیر را چون منع مرض کمول است اگر چنانچه سبب تغییرات از آنها را آن خری

پایند و در دفع آن بند بر حکمی ملجئ نمایند و بزرگترین تدبیر ایشان جهت اینست افکندن آن
 همچو مار که هر سال پوستی می افکند و تازه می شود و در از بی عمر را از این فصل دانسته اند و
 خود ممکنست و فی الحکله واقع و از جمیع کثیر از حکمای ایشان شنیدم که چون این تجلب کردند و
 ایشان که باز بر می آید سپاه بر می آید و این علامت عود شبابست مرقوت حرارت و دود
 غریزی و در آن اوقات ادویه مقوی مزاج و مسود مشرب خاصیت دلون از داخل پوسته
 بکار دارند و از جمیع کثیر از کبار ایشان شنیدم که بعضی از حکمای ایشان هستند که چون در امکا
 خود قصوری دریابند از طرف پشت رو دمی خود را بعضی بیرون آورند و باز گردانده آنرا
 با بهای ادویه مناسب بشویند و با دویه دیگر آنرا بسایانند و تیار کرده آنرا بخود باز کنند و
 هستند که نفس افسار گیرند در درون خود و آنرا حرکت دهند چنانچه بعضی رو را که خواهند
 سازند تمام دم را با نجای میل گردانند و در داخل آن در بند توجه و آنرا بزرگ کنند چنانکه
 درم کرده باز بجال اصلی عود نمایند و من جگی را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود را
 چنان حرکت میفرمود که از بیرون پوست شکم او کسی پیدا شستی که چیزی مجتمع گشته پوست را
 بلند داشته بطرف میبرد و در آن چین شکم او قراق عظیم میکرد و اشال این را به اعمال ایشان
 بسیارست اینست فی الحکله بیان حفظ صحت و آنچه در درگاه ابواب بین گیرد و کیمی را برین حاصل شود و

باب سوم در بیان تدبیر اطفال

و سرانجام قمان متراضان بنوع و اعراض مغرطه نفسانی و آبها بد و هوا که مضر دستفرغات
 بد آنکه مولود را قبل از آنکه اعضای دستعد حرکت و نهوض شود آنرا سن طفولیت گویند مزاج
 گرم و تر بود بجهت و فور حرارت و رطوبت غریزین لیکن چون رطوبت غریزی او بسیارست حرارت
 غریزی طبع و دفع اجزای بدن کمال نمیتواند کرد و از بجهت اعضا و جوارح اطفال نارسیده است
 و نیز بجهت همین و فور رطوبت اصلیه نشود و نمونان درین سن بیشترست و حال ایشان
 نه داخل صحت است و نه داخل مرض چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کودکی بود و مزاج او
 گرم و تر باشد آتاری که از مرتبه اول بود بواسطه زیادتی تحلیل و این بعد از بر خاستن حرکت

باز داده بود تا بر آوردن دندان بعد سقوط عظم شدن اعضا و غایت آن تا هشت سال باشد
 و حال که در کان فی الجملة داخل صحت بود چون ازین مرتبه گذشت سن بر عرج جلود و مزاج
 همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه ثانیه بود و حرارت مشتعل تر ظاهر است و این تا صین
 بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن رهاق بود و او همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر
 از مرتبه ثانیه بود و این تا صین بر آوردن موی روی بود که غایت آن تا هفده سال است
 و چون ازین مرتبه تجاوز گذشت سن جوانی بود تا قرب چهل سال و غایت نشو و نمو تا سی سال بود
 و از سی سال تا چهل سال الوتوف گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک باز که
 حرارت غریزی اشتعال تا طبعی نیست چنانچه چراغ در عتال و روغن بارطوبات بر آید
 و درین مرتبه بخت گلی تمام می یابد بخت کمال قوت حرارت غریزی و باز بر دافق غریزین نشو
 و نمودن و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کمولت بود و نقصان رطوبت غریزی درین
 اوقات واقع می شود و سبب نقصان حرارت غریزی می گردد و بتدریج چنانچه نقصان
 روغن بعد از اشتعال چراغ و مزاج کمال نسبت شان بسردی و خشکی مایل بود و این تا
 شصت سالگی باشد و بعضی اوقات کمولت از سی پنج گیرند و این چهار مرتبه داخل حیات
 و بعد ازین سن پیری که آنرا شیخوخت گویند درین مرتبه نقصان کمولت و حرارت غریزی
 از یاد می باید و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف می شود تا آنکه این رطوبت بنوعی نقصان
 یابد که حفظ آن حرارت نتواند کرد و آن موت طبعی بود چنانکه از پیش دانسته شد و غایت
 این تا صد و بیست سال بود و مزاج شایع سبب این نقصان مذکور در غایت بر دوش
 لیکن بخت حصول رطوبات غریبه با آنکه ستمه از سوسی مضیم در بدن ایشان مزاج ثانیه ایشان
 سرد و تر باشد نسبت با مقتضای طبعی و حال پیران نیز از قسین صحت و مرض بیرون بود
 جهت ضعف بهر حال ناقمان و نقصان رطوبات غریزی غیر از حرارت غریزی او است
 حرارت غریبه و حرکات عینیه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است و همچنین نقصان
 حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از برودات و محملات و غیره و چون این سبب
 بوضوح بیست مختص گردد که کمال اهتمام حکما در حفظ صحت و تقویت مزاج در سبب انسان عمر

بجز صحت رطوبت و حرارت غیرترین است از نقص و استفا و تحلیل زاید و محمود و بلا سبب و برکت
 اطفال و مشایخ و ناقصین که ضعیف القوی اعضا اند ایستام بیشتر و بهتر باید آماند بر اطفال
 و کودکان باید که چون طفل متولد شود تن او را از خشکی بوا حفظ کنند بلباس و غیره انگاره رود
 ناف او را که تحت او که از استیمه گویند متصل است بدو انگشت نرو و شهادت آنرا آهسته گرفته
 بماند از طرف شکم بطرف جفت تا چیزی که در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس آنرا بسیار
 نرم بافته و بروغن جرب کرده بپزند و از دو محل یکی نزدیک ناف و یکی بقرب شبری دور تر و از آنجا که
 ناف بندند بسیار محکم ببندند تا المی بطفل نرسد پس از بیرون بستن دو دم بمقدار عرض دو
 انگشت آنرا به تیغ تیر برند و با لجامه چنان یافت اند که چون بر کلیه نهاده آنرا قطع کنند طفل
 دزدی کم کند و بعضی این روده ناف را کمتر از شبری قطع کنند و آن نیک نباشد زیرا که
 بتجربه چنان یافت اند چون از شبری زیاده قطع کنند آن طفل با قوت باسکه خفایه بیشتر بود
 و کمیز بر خود کم کند و چون از شبری کمتر قطع کنند کمیز بسیار بر خود کند و تا نیک نرگ نشود ترک آن
 نمکند و نیز بتجربه چنان یافت اند که روده ناف را چون یکوازیاد و خلط پاک نکنند و نمکونه بندند
 در خصیصه و زنا طفل با و پیدا شود و در شانیه و یا رحم و یا معده علت پیدا کند و بعد از این باید که یکسره
 بر تمام طفل نیک بپاشند و لحظه نیک و او را پیچیده در آن حال بگذارند تا تن وی نکند
 شود و عفونات کمتر قبول کند بجه و در ظرفی که ده باب نیم گرم بشویند و در اول نخعی او را در میان
 آن شوراب ریخته اند و از آن آب شور بدر و آن چشم و گوش و بینی او برسد بعد از آن آب پاک بپاشند
 و بر دارند و خشک سازند و تن او را در خر قهای نرم بچیند و گرمی بر تن او در قریب گرمی جسم بپاشند
 چند آنکه با هستگی بهواسی بیرون معاد شود و بعضی هستند که بچه را اندک سوده بر تن او برین بپاشند
 و بچین آن شسته در خر قهای چینی یک شبار و در شیب از آن بشویند و بتجربه چنان یافت اند
 که آن طفل را اعضا کمتر جوشش کند و کمتر عفونت پذیرد و اگر در اول نیم آب بشویند هم شاد بود
 طفل را بعد از نمک به آبها میشویند که در آن اندکی سماق و قسط و دانه و طبله و امثال آن جوشانند
 و این نوع تدبیر در پرورش ایشان ازین وقت باز بیشک منافع کلیه دهد در حفظ الصحة برایشان
 علی الخصوص که آن او و در خواص یکو بود در تقویت اعضا و قوی و اعتدای حکمی واقع شود و در

در حین بن دندان خوردن که آنرا غنقد گویند بعضی اعضای او را که در وقت ولادت مرده یافته با
 و نا بهمه آورده و از موضع مقر و تغیر یافته بدستکاری هموار کنند و بعضی که باید بتخصیص و بطن
 او را و پانته و دستهای او را بر آن شکل که می باید است کنند نگاه ببندند و بجا بکشد
 که آفت و آلام آن بن طفل نرسد و هرگاه باز میکنند می بستند همچنین دست و پایی او را کشیده هموار
 باید بست و ما دام که اعضای ایشان بغایت نرم و تر و اعصاب ایشان سست و قوی ضعیف است
 در خوابانیدن به پشت باید خوابانیدن تا یکطرف تن قوی تر نشود و گوشت کمر مانند و از وقتی که در
 واقع شده باشد تا همان وقت از شبانه روز شیر نباید داد اگر نالعی نباشد تا طفل حرکت
 او که بکند و خود طلب صادق نماید و معده و خلق او بچسبند و گوی باید و تجربه چنان یافت اند که
 اگر ت اول چون شیر شش هکام بوقت قرار مردم دهند آن طفل خاموش و کم آواز باشد و چون در وقت
 سیری مرضه و خلق دهند کم حرص بود و در اول که شیر میدهند می باید که کام طفل را بر دارند و بجا
 یو که انگشت شهادت را بشیرینی آلوده کنند و بر کام او نیکو مالند نگاه شیر میدهند و تجربه
 چنان یافت اند که کام طفل را بچیزی که بردارند در دست عمر از آن کم مفرت باید و چند گس را دیدم که
 کام ایشان را بقرب سوده بانبات برداشته بودند چون عقرب ایشان را گزیدی المی نماندند
 و باید که شیر از ابتدا اندک اندک بوی دهند و بتدریج زیاد میکنند تا به شیر خوردن در آید
 و هر چند کم که از آن زمان باز عادت کند و وقت شیر دادن هر ثوبت آن بود که خود طلب کند
 و گریه آغاز و قبل از شیر خوردن اندک گریه او را مفید بود و در هر یک بعضی دانیان استند که
 بعضی اعضای لطیف او را که می دانند که قابل علتی بدست مخصوص بدان عضو داعی بر محل
 می نهند و از آن علت من میشود چنانچه بر پیشانی و سر جهت صرع و جنون و بر صدغین جهت امراض
 عین و امثال دوزخیت که اگر بعضی عروق و شریانهای را که مکرر احتیاط و باجوه فاسد با اعضا
 شریفه واقع اند و در محالجات امر به قطع و داغ آنها میکنند بحکمت آنرا داعی و یا قطع و میکنند
 جهت بیم امراض آن اعضای بیکوود و باید که طفل را در موضعی قرارند که تحت گرم و سرد و سخت
 روشن نباشد و بدر یافتن هوای خشک تن او را بتدریج متعادل سازند و هر روز دو نوبت با
 سنوبیت و شب یک نوبت طفل را از غنقد و ما بعد از آنکه بخوابد درخت درخت

تا مبادا که اعصاب بپشت او گرفت یا بدو یا اعضای او را حدت بول بسوزد و در حین سستی کشاد
 قبل از افتادن روده ناف احتیاط باید کرد تا آنرا کو فی نرسد و اگر رگی چرب هر بار بر پا
 او نهند و یا آن محل دسل را چرب نند بمرهم پید و زرد چوبه بیکو بود و تا هفت آن و ده شکر
 نیفتد بعد بر نوات او اندک سرکه با سفیداب یا سر و خشک یا کل سائیده با خاکستر که باشد
 تا رطوبت آنرا جذب کند و آن محل خشک و مستحکم گردد و در این حین روغن از آن محل دور دارند و در فصل گرما
 هر روز تمام تن او را با آب فاتر بشویند یا یکروز در میان در سر یا یا سمد و زیا پنج روز لیکن در محل گرم
 و بعد از آن خشک سازند و روغن چرب کنند و در غداق یا مهد بنند و در حین غسل احتیاط کنند
 تا آب گوشه از نو و این غسل زود زد و تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای باشد که در و علقها
 مناسب نافع جوشیده مثل بنکاد و حله و خاثر بنجین و امثال اینها بهتر بود بعد چله هفت بکنوب
 غسل یا استحمام معتدل و درین مذکور مناسب بود و این بهین روز و زود نریه را تا چهار ماه مناسب بود
 بر روغن تازه گاوی و گوشت کد و باد نبه تاره و یا بهیه تازه یا باد نبه را دو ماه بر روغن بنفشه یا باد نبه
 آن بعد از آن نریه را هفت هفت و اگر دانی واقع شود که تجربه نیست باشند که نفع رسانند
 داشته باشد و حافظ صحت بود ادولی باشد و بعد سه روز از ولادت در مهد تن اولی بود
 حفظ از مضرت آلائش قیامد که بعد از غسل اندر گرداگرد خم کردن و در پس گوشها و کش را نهاده و نگه
 طفل برگ مورد سائیده یا گل سرشوی خیم کرده بپاشند تا خواب نشود و در سر مالک تنها کافی بود و در حین
 روغن مالیدن باید که اعصاب عضلهای او را که بر دو طرف مهرهای پشت است تا کردن او چرب
 کرده بگشت نر نرم نرم بالنده تا کوفتگی داندگی و شخی که بجهت ریاضت غلبه اعتماد حاصل شده
 بر طرف شود و بسیار اطفال را دیدیم که گریه کردند چنانچه نزدیک بود که بیوش شوند و شکر
 و هیچ وجه خاموش نمی شدند چون این تدبیر کردند شکر رفتند و خواب خستند و عوام این
 را پشت گویند و درین حال شکم ایشان را شانی فرو آوردن بغایت نافع بود و باید که درین
 جنبانیدن مهد جهت خواب آمدن غسل غف نکند تا کوفتگی نیابد چنان حرکت ریاضتی است
 در ایشان که باید که بطرف شش جبت او ذری بگویند معتدل زیرا که طبع ایشان بغایت لطیف است
 و در آن صحت ملائم لذت تمام نمی آیند و از غیر ملائم نفرت و بهتر آن شیر که طفل خورد شیر است

بشرط صحت و جوانی و بهتر آن بود که مادر متعادل باشد و بدو مقرر حافظه صحت است و نوزاد که ترا ملاحظه
 طفل را اندین زمان باز که مال قوت مطهر حاصل شود و این اصل عظیم بود و اگر مرضه خنجرین بود مادر
 بچنین باشد آن مرضه اولی بود و شیر یکجا صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر ضعیف مزاج بود و حکما
 بعضی در مرضه یکی اخلاق را نیز بشرط کرده اند و این بغایت تدبیر نیکوست و محفوظ ماندن
 شخص از مضرت افراط اعراض نفسانی و شیر جوان بهتر از شیر کهنل بود و شیر مرضه و این
 بغایت طفل را مضرب باشد و در اوایل ولادت چون مادر را تقوی عظم رسیده و شیر او اقل تا غلبه
 فاسدست شیر تندرستی باید داد و شیر سپری جبت دختر و شیر دهمتری جبت بهتر است
 و بعضی گویند که نخست باید که طفل شیر غلبه مادر خورد تا اجزای صلبیه و اعضای او بدست
 بینه و همچو بایه شیر را و بهتر فریب شود و این نیک است که لیست مادر باید که تا هفت شیر خود را میدهد
 و میریزد اگر از سرخ میکشند آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین نوع اعمال باید کرد و بعد
 از آن شیر چون بزرگ نیکی و دوام معتدل آید چنانچه معروف ایشانست طفل را شیر میدهد
 و مرضه را باید که مطلقا در وقت شیر دادن نخست سر پستان را الحقی بماله و شیر اندک
 بیرون کند انگاه در دهن طفل نهد و بدست اندک پستان را میفشرد تا او را در کلیدن
 مدوی باشد و کام و زبان حلق او کوفت نیاید و اگر روان غلبه باشد اندک اندک پستان
 در دهن او میگردد و بیرون می آورد تا شیر در گلوئی طفل نماند و در منقذ بینی او چسبند
 ازین فعل نفعی عظیم بدورسد و باید که تا یکسال و بیشتر طفل را یک هفته از جانب راست
 و یک هفته از جانب چپ تا وضع جانبین او متساوی باشد و هرگاه که طفل از گریه شیر خوردن خسته
 شود معلوم شود که گرسنه بوده و اگر خاموش نشود و شیر نگیرد و بیشک او را الهی باشد و یا
 دشتی در مزاج بزودی تدارک باید کرد تا از زرد گریه دشت بیشتر نشود و علاج مشکوک گردد
 و دیگر کم بعضی طفل از غلبه گریه غشی کردند و بعضی فسق و بعضی نوسه پیدا کردند و بسیار
 گریه طفلان مانند سببی تا اتمام جمله ولادت بود و گویند عورات که جمله میدارد و بعد جمله
 سبب قوی گریه میکند چون جرع و کوفت اعصاب امثال آن و بعضی تا چهار ماه گریه
 میکنند باینکه سببی و لیکن سبب گریه جمله اش ضعیف بود و جبت عجز مرضه و قوی دشتی

و قصود مراعات روز که شش بیشتر ایشان را رنج میدهد و قی شش لطیف را منع نمیدارد
 مادام که از افراط آن مضرتی عظیم نباشد زیرا که معده ایشان پاک میشود و زرد و زغریه میشود
 و خوب می بالند و دیدم چندین سال که افراط میکردند مرضه سرستان و حوالی آنرا عجب کم
 در جامه میالند آلوده میکرد و طفل از آن بکشد یا شیر و بوی آن می کشید و قی کم می کشید بسیار
 قی کرد و ایشان نفع آن تا چهار ماه بود و بعد از آن علاج افراط لازم بود و باید که منفذ بی طفل را
 بمواریه برفق پاک کنند و اگر مخاط بسته باشد شیر بر آن دوشند و نرم کنند آنگاه رفع نمایند
 و همچنین گوش چشم را از سوج پاک میدارند و اگر یک گوش سپیده باشد بیشتر دوشیدن آن م
 سازند و پاک کنند و هر روز سرمه کشیدن او را جهت صحت چشم و قوت باصره مفید بود و بعد
 هر روز طفل را چند نوبت دست و پای کشاده باید داشتن تا حرکت بدست و پا میکند و قوت
 در دست و پای و نشاطی در وی پدید می آید و نیز حرارت او قوت طبیعی می جنبند و هضم بهتر می شود
 و تعلیق تعویذات و عقیق بر ایشان جهت منع مضرت حشم و همچنین سوختن سپند و نمک کشیدن
 افروخته به بیت ایشان دفع مضرت و جامه های کهنه پوشانیدن لازم بود و این را گوی
 دانند و در تربیت ایشان که بغایت مجرب است و مدت شیر دادن با طفل تا دو سال بود و از آن
 و نیم کمتر و از دو سال بیشتر مضرتی بود زیرا که قبل از یک سال و نیم هضمه ایشان را قوت بیشتر از آن باشد
 و اصل اعضا ایشان هنوز پرورده نشده باشد و خام بود و بعد دو سال غذا بیشتر خواهند هضم و قی
 بود و به هضم شیر عادت بصنوع هضم کند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آنکه شیر
 خواهند کرد اندک اندک از اغذیه معتاد بوی چنانیدن تا در حین باز گرفتن شیر لغذای دیگر
 کرده باشد و همچنین در غذا بتدریج افزایند و در شیر دادن بتدریج کم کنند تا از ترک معتاد یکبار مضرت
 نیانند و هیچ غذای کثیف و مستحکم بدیشان نشاید داد که هضم نکند و تولید شده و سنگ در ایشان زود
 واقع شود و ممکن بود بر عطسه سر زدن چیزی از آن در بینی ایشان جهد و باشد چون طفل را مجتهد و دستهای عظیم به
 و پستان واقع است در این زمان پستان پیش ایشان می افتد و باید کرد و گاهی پستان بسیار کهنه
 از آن خائف گردد و گاهی بخیزی تلخ غیر مضر اند که بسیار است اما از هضم آن نفی عظیم نماید و از زراق آن بسیار
 متاثر گردد و دواعی نفسانی مضرت کند و بخیزهای مرغوب او را مشغول دارند و چون در ترک شیر

کرد از جهت نفرت شبها که وی در خواب باشد اندکی او را بیا کالانند و شیر دهند و در وقت
 چند آنکه از شیر نیکو مستغنی گردد انگله نام باز گیرند و اگر بر این طاعت شهرهاگر سینه شود خیزی مناسبت
 و آن مقدار را در اسیدار دارند که طعام الحقی از معدده او بگذرد انگله اگر خواب بکشد و چون
 تشنه شود در شب آب بنهد و اگر انار شیرین بجای آب خورد بهتر باشد و غذای طفل و کودک
 مدتی متفرق چندین نوبت باید چنانچه طلب کنند و اگر از شغل تعب این بهر دوازده طعام
 بدیشان باید نمودن و مایل ساختن هر گاهی که دانستند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان
 و از غیبت آن و همواره ایشان را بمیوه های مناسب الحان خوش و ترغیبات ملائم مشغول باید ساخت
 تا بفکری که نباید پیر و از بدترین نوعی جهت از شیر باز گرفتن بهار و فایده است و اگر ضرورتی
 بود در آخر زمستان و او آخر تابستان نیز توان اما در هر دو وجه صیفی و شستوی مضرب بود چه در زمستان
 اسهال عظیم پیدا کند و در زمستان حجت استیلای تشنگی و شرب آب سرد و بر معدده و
 پیدا کند و مضرت تابستان بیشتر بود و اگر جهت ضرورتی در تابستان از شیر باز گیرند باید که نوزاد
 مسکن عطش باشد و آنکه مایه قابض خشک کرده بر ساعت بنزد و پسند چون دفع و آب شیرین
 و آنجسم خیار و بادرنگانه سیده و شیر که خرقه و بورانی خرقه بپاست و پلا و خشک و ما و آن
 و است غذای مناسب بود ایشان را بدهند و همچنین بر دنیه بپاست و در وقت فاتی کرده
 و مرغ جوان کباب با پلا و خشک و افشند و مرغ بزرگ شک و بانار دانه آلود بهتر بود و ایشان نردان
 با گوشت بر فارد برنج دانه که نفع است هم نیکو بود و از جرب بسیار و شیرین و طبع
 حذر کلی فرمایند و باید که محض نرمی سلا و خانبند بر گیرند و در میان نشاسته و در سر که دانه
 حل کرده بر آن محض طلا کردن جهت تشنگی طفلان نافع است و شهادت و با اوین است
 و در میانهای روز او را در دوغ گاوی سرد نشانند و تن او را بدان شستن نیکو بود و اگر در روز
 از شیر باز گیرند باید که غذای گرم کرده و لذت و کم فاتی دهند و از چیزهای خوردنی سرد و کوه و آب
 سخت سرد حذر فرمایند و شیرین غدا نمی نیکو بود ایشان را همچنین بر سینه گوشت کباب
 زمان سیده و شباهه اینها و از فواکه در گریه دهند و آنه و نارنج خوش و خربزه و شفت و بوی و
 مناسب آید و در سر انار شیرین سیب شیرین بی شیرین امر و شیرین نیکو بود و در هرگاه

در طبع طفل زخمی دریا میوه ها و غذای قایض دهند و کودکان با امراض ضروری است که
 اطفال و جوانان باید کردن و در تنزیل اخلاق ایشان که شیدن تا از آفات اعراض محفوظ
 و با او تلطف و ملائمت باید کرد و رضای او بداند لایق باشد و ممکن گردد و بخشخص در این
 مشغول دارد و او را بتفرج بعبارت فرحان باید داشت تا نیکو باشد و از دودین او را منع نباید کرد و گوشت
 که افراط در عرق تحمیل شود و از جیدن و زورگری و تعب مانع باید نمود تا از آفات قصور و غش
 و حرارت محفوظ باشد و از آن جهت تقویت گرمی و آمو و شیرین جنت تقویت معده و سبب
 جنت تقویت دل ترشی ریواس و دوغ و قراصما و امثال آن جهت تسکین حرارت تعبهای ایشان
 و خیار و بادرنگ و کدو کا بود امثال آن جهت ترطیب تبرید مزاج ایشان فی الجمله کاهکاهی مناسب
 و چیزهای گرم و خشک مطلقاً مضرب و در خیره دهند و از جنت پاک شستن کرده و نشانه ایشان
 ملائم بود و تخم خیارین با اندک بادیان و مشک کوفته گاهی بدیشان خوانند جنت همین معنی
 بغایت نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال و کودکان از هر چه طبع ایشان عفت تکلیف شود
 خند و اجبت دانند علی الخصوص اسیر قویه زیرا که مزاج ایشان در غایت نزاکت است بواسطه
 قرب با سدا و ازادانی نالهای مضرت بسیاری یابند و شیر خواره را ملا حظ حال وضع
 بیشتر کنند که بسیاری از امراض ایشان بعلل مرضه و رعایت شیر فقط بطرف میشود و در
 و اطفال علاج مرضه از مسلمات مجربات اطباءست فی الجمله آنچه تجربه سوخته در علاج امراض
 ایشان برین نسخ بود ام الصبایان این صرع تحقیق بود کم تشنج که اکثر طفلان و بعضی کودکان در آن
 و بیشتر مطوبان ایشان را بدین و اکثر از بخار صفر افتد و از برجش اندین بلغم اندر دماغ و بعضی
 آنها بعد قوا تر ام الصبایان گویند و اکثر کسانی که این مرض در طفولیت داشته باشند و به در بیشتر
 اوقات عمر از صرع ایمن نباشند و گویند کسی را که این مرض در طفولیت نشده باشد در اوقات دیگر پیدا
 کنند و اگر در اوقات دیگر نشود در حدین حلت بران رود علاج بگیرد سقر و جذبه ستر و زهره برابر
 نیکو با هم سخی کنند و مقدار سه جبهه لنان در آب یا شیر مرضه بخوراند و باید که مرضه از افتد
 و ترشیهای با و انگیزه تر می خورند و باید و اکثر آن بود که از یکبار و از سه بار در گذرد و از پنج بارین در گذرد
 علاج با تمام تر باید کرد تا مرض متکثر نگردد و بسیار افتد که صفر لغی واقع شود و آن هنگام مکنات صفر را

و مفتحات مناسب آن باید و آنچه بالخاصیت نافع بود در جمله مفید آید دیدم که چند طفل را که
 مرض از سبب نوبت و بیشتر هم تجاوز کرده و مهره مرجانی و آب آتش سرخ کرده و بر نزدیکی
 و دوا بر وی اواز پیشانی داغ نهاده در صین مرض و بسوزش آن بهوش آمدند و دیگر عودند
 و بعضی پیشک گو سفند و غیر آن هم داغ کنند مفید آید و چند نیز درون گوشش و منقذ
 و بر کفهای دست و پای مالیدن بغایت مفیدست و غیر اینها خرگوش نمیدانگ نادانگی و آب
 حل کرده دادن بالخاصیت نافع آید و طریق آن در سه سال گفته شود و در سه رازی ماه آن
 مرض با قوت و حرکت بیشترست و از نیمه طفل را که این مرض مکرر واقع شده باشد و هنوز
 رفع آن معلوم نباشد و گاهی طفل بان مندر بود و در اوایل ماه البته چند باید بویانید بلکه بر مبد
 و لبس او تعلیق نمودن و اندکی هم خوراندن مناسب باشد و بسیار باشد که در سه
 ماه گریه بیجت و بدخوی کنند و اندک غفلتی در ایشان پیدا یابد و خرخره غشی اندک نه بطریقی که در گریه
 می باشد بیجت مقرر پیدا کنند و در قرب این علامات ایشان را صرع پیدا یابد و رعایت در وقت
 ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج طفل را از روشنیهای بسیار خیره کننده و چیزهای
 دوار و کشتی و شنیدن آوازهای بلند و بر آوردن بر مقامهای بلند که با اینها بر آید
 و اعراض نفسانی و سهر و نوم با فراط نگاه دارند و او را بعد از خواب پیوسته مشغول دارند
 او را در این اوقات بیشتر مالند و مرضه و مریض را از گوشت بز و گاو و اسب و گوسفات و چیزهای
 بخار انگیز بر نیز فرمایند و اگر مرضه یک در میان جب الشفای یا حافظه صحت خود
 بسیار خالص بکشد و از هر چه شیر او را غلیظ یا آهناک گرداند و یا فاسد سازد حذر لازم بود و از
 جلع چهل نیز دور باید بود و علاج ام الصبیان قلیل و خلیل صفر و تعدیل مزاج و بر سبب از
 و گرمای صفر انگیز باید کرد و اگر طفل خود باشد تنقیه مزاج مرضه باید کرد و غذای معتدل
 دادن و دوا زهر حیوانی در شیر یا دوغ هر دو نافع آید و داغ پیشانی طفل مفید بود
 و همچنین بتن اطراف و چهره بر ساقها نهادن و چند مالیدن و طباب نرم بر کف پایهای او مالیدن
 و مع ذلک تدبیر این مرضی داشتن عظمه متواتر اگر از جهت درمی بود در نواحی داغ علاج
 بتبرید داغ بطلان مبر و در تریج بمصارف و در غنای مناسب چون آب که دی ترد آید که در غنای

و آب برگ شنبلیله بر روغن بنفشه بادام و کدو آسیخته باید کرد و اگر از جفت درم نباشد بادام
مسحوق و منخول را با شوره در بینی نهد و منده نافع آید و گوشت آبی که از گرد و گوشت
حین کباب کردن چکه در بینی اندیم گرم چکانیدن فایده دهد و کدو کی عطر شده است و آید
سه شب بار و زرد یک بهلاکت شد و هر جفت علما جفا طلبا میکردند مفید نبود شخصه فرد
که قدری قند و زعفران را با هم کوفته بخور کنند و بینی بران دارد چنین کردند تسکین یافت
تشنگی و این درمی ست گرم که در پرده منفرجه بر آید و علامت این علت آن بود که چنانچه
منفرجه محل نرمی سر فرو نشسته شود و در و بجلق چشم فرو آید و چشمها و اکثر تن او زرد
و هر چند آب خورد سیر نشود و از بیخبت لبطاشش موسوم بود علاج تسهید و تربط باغ
کنند چنانچه که وی تر و خیار تر را بتراشند و با آب برگ غلب الشعلب و آب برگ خرفه و شنبلیله
در روغن گل و آنکه سر که بهم زنند و بر سر او می نهند بیشتر بر سر آن محل نرمی سپیده
بیضه مرغ بار و روغن گل خلط کرده طلا کردن هم مفید بود و هم کشاسته با سر که قلیل در روغن
و غلب الشعلب بار و روغن گل تنها هم نافع آید و بخت تر و یا خیار کوفته ضماد کردن مفید آید
و بطل اندک طباشیر با تخم خرفه بریان کرده و ساییده خوراندن نیکو بود و تن او را بطبخ خیار
و باد و غ کاوی تازه با آب بپزند و آنه شستن مناسب و دبا بکرفت دست و پایی است
باشد و غده طفل در موضع همه مرطوب و مبرود و باغ باید چون قلیه مرغ بکند و در آن
و امثال آن در موضع اجبت تسکین و ج طفل اندک حب الشفای یا حافظ الصحت در طن
شب بر بالای طعام باید خورد و گاه بود که ایشان را در می گرم در جرم دماغ افیت و علاج آن هم
بدین نوع باید کرد و بعضی از آنچه در امراض دماغ مبین میشود باید مرعی داشت تسخیر و کرانه
آنچه از بیس بود چنانچه از عقب حمیات و یا استفرافات افتد و آن اندک اندک باید
علاج آنست که روغن بنفشه بادام نیم گرم بر سر او همواره میمالند و اذام او بد آن
میکنند و در مواضع که هوا آن ستیری و گرمی مایل باشد او را میزدند و موضع چیزهای گرم
میخورد و اگر طفل خورنده باشد بدو هم میخورند و تدارک تب و استفرغ بدو میکنند و با
از خشکی طبع و بخوانی و گریه بسیار افتد و علاج آن شیان خنک و خاموش کردن طفل

و مخدر خوردن مرصعه و خواب آوردن طفل چنانچه بعد از این واضح گردد و باید کرد و آنچه از رگ
غلظت است علاج خشک ساختن نزال طفل و مرصعه باید کردن و شلیات نیز در گرم کردن بکار بستن
میگو بود و غذای مرصعه نان و عسل مناسب است و یا بخود آب برابر و بجای آب عسل آب طفل را
رود غنمای گرم و خشک مالیدن مفید بود و تسبیحی که از ترنیت است و تب باقی باشد مهلک بود
و آنچه از پیچید عصب بود در اضطراب طفل و آنچه از ضعف هضم بود و از درد بوقت دندان
بر آمدن جمله را همین نوع علاج نافع بود و علاج عصب بر آمدن دندان در قسم اخیر لازم بود و مرصعه
جسته الشفا یا حافظ الصحت هر روز بر بالای طعام درین اقسام مفید اند بچوبالی و بدجوب
چون سبب بایل واضح نباشد علاج آنست که در اجند بید تر بپاشند و اگر اندکی بخوابد
هم میگوید و بلعها و لجهها مایم خرن ادر استغول دارند و اندکی ترسانیدن او را بسیار مفید و اگر
احتیاج زیادتی تدبیر افتد شکم او را بشیانی نرم سازند و دلک اعصاب را جوهر مرصعه
در ضایعوی خاطر او کنند بدانچه ممکن بود و آنچه بدو موافقتی داشته باشد حاضر سازند
و حب الشفای بزرگ و حافظ الصحت مرصعه بکار دارد و بعد ساعتی شیر دهد اگر احتیاج زیاد
شود بطفل نیز اندکی بخوراند در شیر حل کرده تخم خشخاش و گندم و شالیزاد و تخم کاهو
بریان کرده و در کیسه کنند و بوی آن بطفل بپاشند تا خواب آورد و نزد بالین او نهادن همواره
مناسب آید و میالین سر و شقیقهها و دو طرف مهره پشت او را بر و غن تخم خشخاش یا زعفران
چرب کردن خواب آورد و همچنین شیر تخم خشخاش در طعام خوراندن و اگر احتیاج
افتد با دعی و تعویذات نیز توسل نمایند نافع آید و بسیار بود که بدخونی و گر عیبت از
گرفت تا تمامی خواب بود و علاج آن بآلیدن نرم و تدبیرین و خواب آید و کند تر رسیدن
در خواب که جت آن باشد که در بیدار از چری ترسیده یا آزار بخواب بیدار آن خوف را
بجمل از دیرون بر بند کافی بود و اگر از جت امتداد بود که بخارات غلیظه و داغ ادر از ریح دارد و در
میتب می آید و علاج آنست که مرصعه عذرا لطیف خورد و حافظ الصحت بکار سیدارد و بطفل را
نگذارد که زود بخواب رود و اگر میشه نباشد و خواب مطلوب بود و در آنکه بخت
تا لختی مدد هضم و تحلیل شود و مصطلک غایت طفل اندکی یا نان خشک که فست خوردن

نافع آید و تعویذات را در نیابت تاثیر کلی باشد و گفته اند که بطور اعلی را و پوست پیشانی را
 بر طفل تعلیق کنند ترسیدن خواب و بیداری را کم کند با لحاظ صبیحه و اگر بر ناستخار روز یکشنبه
 انگلیس بخوانند مفید بود آنرا که قریب بکافورس حالتی می باشد بوقت خواب چند بیدار بماند
 و علاجها که در مصرع گفته شد یعنی بخار داشتن و گاهی قبل از خواب شیاف صابون شکم او فرواده
 ترسیدن از چیزها در بیداری علاج آنست که اگر او را ممکن باشد بر آنچیز ترسیده دلیر سازد
 و آن آشنایان را بفرماند و در اول حال برنج پاک را شستن آن آب را دادن نافع بود و خوشبو است و
 خرچک بانبات و خرفه بریان سوده خوراندن نافع بود و تعویذات بدستور مذکور مفید بود و شغل
 او را چندانکه فراموش کند آنرا لازم بود و آنرا که حمی از خوف پدید آید علاج حمی خوبی بکار دارند
 کبوتر و می چشم یعنی ازرقی آنچه غیر موردی باشد علاج آنست که در مدت چهله طفل به سخت خنده
 مشک و زعفران را بر آب هم نیکو سحی کرده بیل در چشم او کشند و اگر بشیر مادر نرم کند هیچ
 شاید و از موم شیاف کوچک خسته و در آن مسح و مشک و زعفران کرده در نایده در هفته دو
 استعمال نمودن مفید آید و بعد چله اگر زایل نشده باشد که تا ششکه زایل می شود و بسیار
 که بگوید دارد و چون بزرگ شد بخود زایل می شود و بسیار بود که علاج نکنند و همچنان بنا
 و در اولاد من اینچله تجربه پیوست و اگر بعللاج او می استیاج افتد و یا خود در چله علاج نیافته باشد
 فذق را بسوزانند و بار و غنایت سحی کرده بر محل نرمی سر کودک بکالند و مکرری سازند نافع
 و عصاره غنایط و عصاره پوست اندک شیرین اندر کشند نافع آید بشرط مداومت و البته
 و همچنین اومت سر سبز و کلاب یا زعفران مشک سحی کرده گویند اگر مین مغلظ تر فرو برند
 کشند چند نوبت عظیم نافع آید بپایان محلی نافع گیرند سر سبز اصفا که درم مشک زعفران و آب
 غیر مشقوب از هر یکی یکدرم مشک و کافور از هر یکی دانه ای دوده چلغ زیت و دو درم حله را سحی
 و حل نیکو نموده به هفته چند نوبت بکشند سطرسی ملک چشم و سفت که بر جده افتد
 این هر دو علیه بیشتر از غلبه گریه افتد علاج هر دو آنست که آن غلبه شکستند و در
 چند نوبت و از گریه حسب الامکان نگاه میدارند و آنچه سبب آن گریه نباشد بعللاج او محتاج باشد
 هر صبح ببول گرم می بشویند و بعد از آن غنایط را بر کشند سطرسی درین طرف شود و در روز

اندک صمغ سلق یا چهار بار نبات سوده اندر کشند سیدیه را بر دوش چشم بپاشند
 چون زیاد از حد و خواب مفرط اطفال و کودکان بود مقدّمه شد باید علاج آنست که بر جگر
 ببول گرم خوش بشویند و محل اصفهان کشند و برگه را اگر چشم از زیره و نوتیای شسته سق
 خشک مالند و از گردوبوی لعل و بوی جوز تر و بوی خرنوب و شامه خط کشند و اگر از درد و جوب
 که از آب چشم دبئی آوازند مفید بود و در چشم که آزار میگرداند علاج آنست که تا سه روز
 تمام هیچ دارو نگذارد چشم او گرداند و غذای مرضه و طفل خورنده از شیر یکد و باجه و آنچه حری
 باشد زنده و اگر بسیار چشم بهم چسبیده باشد شیر مرضه و غیره بر بینه پاکیزه و شسته
 بر چشمها طلاء کنند و شیر ذقری بهتر از شیر لیسک بود و مینه کنه و دکر داده گرم بر پشت چشمها
 بستن جهت درد و صعب درم بلکه با بغایت مفید بود و بول گرم شستن عظیم نافع آید و بعد
 زیره و مغر جوز با هم نیکو سحق کرده با آب بن کف دست کرده آنرا بسیار بر سر کشند و چومر می
 سازند بر روی بینه کشند و شیر بر آن دوشیده بر پشت چشم او بندند و شبها و روزها
 در درد و درم بر هم چسبیده را عظیم مفید بود و تخصیص در سرما و در درم ریخی بسیار را دیدم که بدین
 صحت می یافتند و اگر فرید بدین احتیاج افتد و او ای الرمد سپید شود که در علاج رمد غرور
 بکار دارند و بر نیز همان نوع دارند تا ممکن باشد هیچ دوا قوی گرد چشم اطفال و کودکان خورد
 نباید گردانند که گرد چشم ایشان بغایت نازکست و بیم مضرت های دیگر با آب رفتن
 از چشم بیدار و بی افتادن چیزی در و چون سبب این رفتن آب در گوش و گوشه
 غسل و غیره از یک چشم آب آمدن بدان شاید بود علاج آنست که فستیده از عینه خشک
 در گوش او نهند از آنجانب و او را هم بدان گوش او بپاشند تا آبها منجبت شود و باز گرد
 و اگر با پشت چشم منقذ گوش طفل را بر بدن نهند و به نفس کشند تا آبها بیرون آید و بگوید
 و اگر آرد میده در آن منقذ نیکو بکشند و بر آن چسبند نیکو بود بهرون خوش خانه چشم
 علاج آنست که خضصک با شیر مرضه سائیده و برین کرده بر پشت چشم او طلاء کنند و بطن
 با بون سر و چشم او میشود و چنین باب بلور و ج لب طلاء و محل غلام با گلاب کشید و مفید آید و
 و موهنه و الحله از موهنه معده بکار میدارند و از خوردن و آشامیدن و بطن فرار بر سر میکنند و اگر

چشم را بسته میدارند مانند خمری بیهوشی این بوقت غذا خوردن واقع شود که بطل
 یا سرفه و غیره چیزی برآید مینی در جلد و پانده طفل از آن تواند بیرون کردن نفس و آن غده کند
 و متعفن گردد بخار آن دماغ او را ریخته دارد و از سخت همواره متوحش باشد و بدخوی و بیدار کند
 و دست بر مینی خود از آن جانب باله و پنجه و غیره نیکو میل نکند زردی لون بدخوی ضعف
 و مخافت پیدا آید و باشد که از وحشت آن تب نرمی لازم بگیرد و نباید نفس از طرف بی نزله
 و دست بدان مالیدن هر ساعت بر آن وحشت در آن جانب گواهی میدهد علاج
 آنست که مینی او را تمام از بیرون و درون چرب کنند نیکو و بوقتی که در خواب باشد او را شست با
 خوابانیده چند قطره روغن در منفه های مینی او بچکانند و بعد در وقت بیداری چیزی منقش
 بویانند تا عطسه کند اگر بدان بیرون آید فها و الا او را به پشت خوابانند بدست دهن او را
 محکم بگیرند و باد از دهن خود در منفه مینی گرفتار او سخت بدست و متعاقب در منفه مخافت
 سخت تر بدست تا باز در نفس ل و باد و مسیده آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد از
 کردن منفه کشاده مینی او را بگیرند تا دهن بکشاید و در منفه گرفتار نیکو بدست و آنچه باشد
 برآه گلوئی او باز گردد بسیار طفل را دیدم که تب نیز بدست بسیار کرده بود و بدین تدبیر از
 مینی ایشان برنج یا نخود یا دانه نار بیرون آمد متعفن شده و همین علاج بعد چند روز صحت
 آمد و بسیار باشد که مینی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره هم اندر رو بچکانند و همین
 باد اندر دهند و آنچه بیرون آید کودکی دانه انار با گلشت در مینی خود فرستاد نفس باز
 محکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آمد آخر بطریق اول بیرون آمد در همان روز در دگوس
 علامت این سبزی رنگ باز بود و بچپیدن سر و گردن و گرمی گوش و گرمی و اضطراب
 و راحت یافتن از دست نهادن بر آن بر آنجا منجم ابانیدن علاج آنست که آنچه ظاهر بود از
 سوراخ گوش او ببارد و نمک بلرزد و سوده و باهمد گیر را بر آنجا منجمه فستق دم نکند و بگذارد و باد
 خائیده نرم در مینه رفیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب نیم خشک بادیان را
 بمقدار شنبلیلی یکسر درگیر کنند و یکسر در آن از بزر بزر سوراخ گوش او دارند چنان که بخار او
 در رود و آب آن نرم مفید بود و شیر دوشیدن در گوش نافع بود و مضره حبش شفا و علاج

بر شرب مکیونیت و هر روز مکیونیت خوردنیکو بود و اگر بسودا قوی استیاج افتد تسلیه از کافور
بر باد آلوده گوش در ناک نهند و بن درو باد بن خفیم گرم دیدار و غن کافور و نیم گرم بپسیدیم
آمیخته اند چکانیدن و بیرون گوش اولی که چرب است و در و خارش گوش مانع بود در و غن باد
کوبی فستیده بچسل آلوده نیز مفید اند و صبر در آب حل کرده و یا د عصاره کشنیز تر و یا د عصاره
حب الشعلب بر بر و ن گوش در حوالی مشفد و بنا گوش مالیدن بسی نفع بخشد و دای قوی است
گوش ایشان نباید نهادن که بیم کری و آماس بود و گفته اند که طبع با بونه را در آقا که بکشند گرم
سوراخ گوش امدادی بر لوله او نهند تا بخار گوش او در رود و تسکین یابد یا لودن پلییدی
از گوش آنچه بعد از در و بود و علاج نباید کرد و آنچه بعد از در و هم نباشد چند روز مهلت باید داد
تا لحتی مواد فاسده دفع شود پس از آن علاج کند علاج آنست که فستیده را بچسل میالیند
و به از زوت سوده و بخیه اندر گردانند و در گوش او نهند هر شب از وزی چند نوبت تا جگر را
پاک کند و ریش را بچسل آرد و اگر در شیب سوده بگردانند و نهند نیم یکو بود و کوبی تسلیه
پنج از وزی گوش در در و چرمای پزانده چون آب بنیز و روغن کرچک نیم گرم و شابه آن بنیز
او میچکانند یک بار روز را کشوده کیفیت چرمای آمد اندک در زبانی بودی که قدری قرمزی را
در آب حل کرده و بار و غن گل جوشانند چند آنکه آب فستیده هر شب از وزی چند نوبت در گوش او
نیم گرم میچکانند و گاهی قطره چند روغن باداچه کوبی نیز میچکانند سه روز تا تمام صحت یافت بسیار
آزمودیم نافع آمد و آنچه بعد از در و بود و آنچه بیدر و بود و نرم نشسته بوقت بر آمدن دندان اگر اطفال
که دندان بر آردند گوشت بن دندان و منبت آن تنورم گردد و لغایت درد کند و بسبب حرارت
و مشغولی طبع اخلاط تر قیق یابد و هیچ بهضم نیکو نر دازد و اسهال پدید آید و بسیار بود که سود
بتشع و کرازه در چشم و خارش آماس کرده شود چون آن دندان تمام بر آید اگر از این عرض
منیع گردد و گاهی تب نیز آید علاج آنست که خیرای را که بسیار باید خائیدن بدیشان نهند
تا ماهه تحلیل نیاید و گوشت منبت دندانها را بمنزله خر گوش و به مرغ بماند و بدان نرم می دارند و
بر قی تمام بر آن محل میمالند و روغن بنفشه با دام که باب نیم گرم بهم آمیخته سرگردان او را بدان
چوب کنند و گاهی قطره چند روغن بنفشه نیم گرم در گوش او اندازد تا جانب بچکانند و غسل با روغن

یار و غن شبت خلط کرده و همچنین غسل با صمغ بیوسک که از البطم گویند خلط کرده برگوشتند و دندانها
 او را بالیدن نافع است باینکه شبت بر سر او ریختن در محل گرم مفید بود و در عارض آورده اند که تا یک
 از انجانب بکشد و بر انجانب روی طفل تعلیق کنند دندان و در آید جفت تقویت اعصاب
 و قوت احساس جمع هر روز طفل را اندکی حب الشفا یا حافظ الصحت باید داد و اگر از ان اعراض مکرر
 چیزی بعد از بریدن دندان باقی بود علاج آن بدستور خودش باید کرد اما سن گوشت بر دندان
 بعد رسیدگی دندان بسیار لطوبت و رسیدن بخارات سهل بود از معده و بدنی صمغ
 علاج هر طسکه در درم گفته اند و انگشت نیک بران بالند اگر خون از ان براید
 بهتر بود و مخففات چون بلبله سوده و فلفل سوده بران پاشیدن شهما فایده بخشد و مسیدی
 و گمان که تباری سلع گویند ریشی بود که بر ظا هر پوست لب در داخل و بر ظا هر زبان گوشت
 دندانها بداید و با سوزش و اندک درد و ضربان بود و در حین جنبانیدن آن عضو دیار رسید
 چیزی قوی طعم بدان این اعراض زیاده کردند و بلون شیر سفید و سرخ بود و سفید از بعضی
 تر شک گویند و این هر دو اسم باشند و آنچه زردی نایل باشد سوزاثر دوم تر باشد و کم
 نیز بود و آنچه سیاه افتد کاهی بنجر با کله شود و مهلک باشد علاج آنچه غیر سیاه بود آنست که
 در حین خواب کردن آرد جو بریان که آنرا است گویند بران پاشند و بگذارند و اگر آنرا فرورد
 مکرر کنند و همچنین گل سرخ سوده با کشنیز خشک سوده با قند و یا ترنجبین پاک ناکرده سوده
 عظیم نافع بود و کورا و تسنیر دیدم که شب ترنجبین پاک ناکرده سوده عظیم نافع بود و با خشک
 و بهتر شود و سکر از ان زایل شود و نیز جوان آن در سه روز یا پنج روز باشد بسیار بود که علاج
 سه چهار روز را صحت یابد و بقیه مسحوق پاشیدن و همچنین اصل سوسن مسحوق مفید اند
 و خوراندن شراب شاه قوت و همچنین شراب و قرا قوت که آنرا شام گویند بسیار
 و شستن آن بوسل آب و بعد از ان پاشیدن دوا الفع آید و پاشیدن پوست بلبله زرد
 مسحوق با ترنجبین بسیار نافع آید بیان سفوفی مجرب بگیرند و ترنجبین در نزل مرغ
 خانگی و یا زبل خشک آدمی و خاک تر پوست قوره پنجه و خاک تر موس سحر
 و جله را سحق نیک کرده بعد از غسل محل عرض محل و شباه آن بوقت خواب

بر آن سپاشند و در قلاعما گهنة عظيم بنفید و مرضه و طفل از غذای گرم مطلقا خذ کنند و اگر
 بشقیة حاجت آید در اطفال مرضه را تنقیة خلط سبب فرمایند و در کودکان بحاجت زبولو
 و شرط اذن و لمین و شیان تنقیة کنند و اگر عللاجی با قوسیه محتاج شوند و یا قلع سبب
 بود از عللاج قلع غیر اطفال آنچه مناسب بود بکار دارند و روم حلق در میان نرمی و در
 این مرض بسیار افتد و چیزی فرو بردن بغایت دشوار باشد و گاه بود که این روم بعضیها
 و بهر نای پس گردن رسد عللاج آنست که طبیعت او را بشیان نرم دارند و بعد از آن
 رب شاه فوت میدهند و مرضه نار و سماق با گوشت کبوتر میخورند و خوردن شیر طفل را
 نافع آید و شیان آن هم مفید باشد و روم ملازله و نوزترین سبب این اکثر بلغمی بود که
 از دماغ بدانجا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی رطوبات دماغ را بگذارد و بطریق
 رزله بدانجا میافرد و آید و در رمی و درم نوزترین را کل و گوش گویند علامت آن ورم است
 و دشوار کمیدن و فرو بردن شیر عللاج طلا کردن چنگیهاست چون خا و سرکه و آباجا
 و آب کاسنی با آتش بنیز و غنث الشعلب بر محل نرمی سر در پهن کردن مرضه از پهنی بلغم
 و تدبیری که در ورم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر انگشت عیسل اندک شب سوده تبا لا
 و بد انهامی مانند تالعب بسیار بیاید بسی مفید آید و اگر سخت توی افتد بعد سه روز با انگشت بر آن
 زور کردن و از آنزکانیدن تا اخلاط آن دفع شود تدبیری کامل بود و اندک سلم استبرخا و آنها
 بر دشتن آنها بود و عیسل و شب سوده یا بر دغن و شب سوده و باز و بسکه سوده بر با فوج
 طلا کردن مفید آید و نشسته و سرکه هم نافع بود و زکام چون سرکه مانا گاه بسره و شیان
 او رسد یا آنکه از مسکن سر و خوش هوا یکبار بهوا حقنه گرم نقل کنند و یا بگل تازه
 یکبار بد رسد او را زکام زود افتد عللاج آنست که سر ایشان اگر گرم دارند و هوا گرم را
 تعدیل کنند و بوی خوش و گل و غیره دور دارند و کفهایست و پاریهای ایشان را بر دغن
 گادی در شب چرب کرده بر تش گرم کنند و حب الشفا در شیر حل کرده یا در میان نان غش
 پنهان کرده شب و صبح اندکی دهند و مرضه نیز همچنان بکار میدارد و بسیار بود که خوردن
 مرضه کافی بود و بعد از نرسختن ماده استحمام فرمایند و در غذا تعلیل کنند و لوغای را

بسیار بود که اورا چون تب آید ماده بخته گردد و ز کام نیک شود و آنکه مرطوب بود و ز کام خور
 افتد مرضه فصد کند و اگر حتی ساج افتد در روز دوم آخر در سراسر ای گوش طفل یا کودکی را چند
 و نخی خون بر دارند و درین با جسیل نیکو مرعی دارند تا خون عظیم نکند سرفه انچه از رفتن
 دخانی بود در حلق علاج آنست که اندکی دوشاب یا عقیده مویر آب در آب سرد خور
 و اگر آنکه نه باشد نبات و شکر و ترنجبین و عسل هر کدام بدهند و شیر میغیده بسیار
 بود که شیر مرضه کافی باشد و انچه از رفتن کرد و بود حلق علاج آن شیر و غذای ای جز
 کنند و قدری روغن بادام خوراندن نافع بود و جرب کردن سینه و خلق مناسب است
 و انچه از میس و خشونت قصبه بود و خشک سرفه برین گواهی میدهد علاج آنست که بعب
 دانه آبی شیرین با نبات سوده به سم خلط کرده میدهند و همچنین لعاب تخم کتان با نبات
 و طریق لعاب گرفتن جبت این حال آنست که دانه را در شیر مرضه و آب نجیسانند
 و چون نیک خیسیده شود آرد را بچوبی شیرین بزنند تا لعابی غلیظ پدید آید آنگاه آرد از ته
 سفت بیالایند و بکار دارند و ششم همی شیرین را با مغز بادام و کثیرا یا صمغ عربی کوفته
 و با عسل آب شسته یا با شکر سرخ و رب السوس یا با نبات و رب السوس اندک اندک
 خوراندن نافع بود و در شیر سرشته هم نافع بود و شیر مرضه با نبات و کثیرا و شیر برنج با نبات
 یا شکر یا لوده نباتی یا شکری با روغن بادام شیرین جمله غذای سیکو بود ایشان را و انچه
 که آثار صفرا را بر شایگانگی اندک ریش توت یارب آو یا لوه قهمل از غذا دهند و مرضه را
 و اف صغرا میخورند انچه تیز در شست نباشد و انچه از کثرت نزول رطوبت بود و تری سرفه و
 بینی و مرطوبی مریض بران گواهی دهد علاج آنست که گاهی گشت بوسل آوده در بن زان
 بمالند تا نخی کند و رطوبات نخی از حلق و کام و دهن او بیالایند و تقلیل غذا مرعی دارند و انچه
 یا حافظ الصحت مرضه هر شب بکار دارند و مریض را هم در عسل انخی حل کرده دهند و پنی
 دهن گوش مشقیقه و کف دست و پا او چند بید تر آب سیده بمالند و هنگام سحرگاه
 محل حرکات تزلزل است طلوی مغز بادام عسلی دهند و بر سینه او موم و روغن بادام میمالند
 و قدری چشم نرم گوشت را نیکو دو کرد و لاده پیوسته بر سینه او میبندند و در سحرگاه نفس او را

گرم دارند تا بهرامی خشک بقصبه او رسد و از سخی کردن منع کنند و منفع غنایت و سرفه
 طفلان را عظیم نافع آید ماس برنج با شیر بادام و ادین بسی مفید بود و جهت کم خوابی
 خشکاش غنایت نافع آید طفل و کودک را و همچنین رشته با شیر خشکاش بادام و طعنا
 خشک چون ملا و خشک مرغ کباب نان و حلوائی مغزی سرفه کردگان را نافع آید و همچنین
 حب السعال خوشه باد و زین و شکر و نارچیل با هم کوفته خوردن گزگین که برگ مورد
 دارد و درین نگاه داشتن کو دکان را بسیار نافع آید تسبیح کم گفتن در او اخر زمستان است
 و تسهات در ری هوامه سرفه شد در اطفال و کودک چنان بود که چون سرفه کردند بی تانی
 و ضعف نکردند سرفه کین یافتی و چنان در درمینه ایشان گرفتگی که طفلان دوریه
 بر سینه خود نهادند و فمالیدند و بعضی ازین معالجات مذکوره میگردند نفی زیاده
 در ایشان پدید نمی آید جهت بعضی موانع و بسیار تلطف غذا کردند و برین خشک اثر نیکی
 نمی شد بلکه گاه بود که غذای غلیظ بهتر می آمد و بعضی بهلاکت نزدیک شد یکی فرمود که صند
 که در میان سبزه چشم گو سفندست بگیرند و خشک سازند و با نبات سخی کرده و شیر مرغ حل
 کنند و برناشتای باد و از آن صند بپزند و در شب با شکر هم همین چنین تدبیر لغایت نافع
 و بد و سرفه صحت یافتند و برین میگردند و بسیار طفلان بدین علاج نیگ شدند و کو دکان
 چنانچه سال را دیگری فرمود که بوقت خواب مقدار با قلمی بدو دفعه و سه دفعه بلع کردند و سحرگاه
 حلوائی مغز بادام یا حلوا مغز جو میخوردند باندک روز ازین مرض خلاص شدند و بعضی را از تعب
 تب آمد و برین میگردند و آن حرارت تب ماده را نفع میکرد و قطع مینمود و بقرن بجران صند
 و صحت یافتند از تب سرفه و بعضی را آب پیاز نخته یک شق صبح بناشتا میدادند و سینه
 جرب میشدند و و شمش و دوداده می نهادند بهین صحت می یافت و اکثر این علایج ابرار تجربه
 خرخر و تنگی نفس که در شبها پدید آید و بجالی ماند که بوقت اواخر گرمیه عظیم بدید می آید کو دکان
 علاج آنست که طعام مدتی نهند و فی الحال با غسل گرم قطره قطره میخورند و دهم گان
 و غسل رشته اندک اندک لع میفرمایند و از استنفاق هوا خشک نگاه میدارند و بهنگام گوش اول
 بر دهن گرم کرده پیوسته چرب کنند و اگر حکمت آورد که گرمی نکند مفید بود و گرمی در اول عظیم

دیگر گفتن نبات در دهن و گاهی حلاوی مغز بادام عسلی خوردن که دوکان آید و دیدم چندین طفل
 و کودک را که بخورد لعق تخم گمان و غسل و خوردن طعام نرم و چرب دشتن سینه و حلق خوش شدند
 و دیدم طفلی دو ساله را که این مرض شد و بدین علل جابر طریقی می شد و غذای او شور با
 برنج بود و چون به مرغ شنب چهارم در گوشتش پیدا کرد و در آخر شب تب کرد از مصوبت هیچ
 پلیه لعسل آلوده در گوشتش انداختند در دستکین یافت و به تب موده که بر قصبه درخت بود
 نخته شد و در روز عرق کرد و صحت یافت و دیدم کودکی را که شب مغز خورده بود آب
 بر بالای آن و جای گرم نخته نیم شب چنان تنگ شد نفس او که قریب بملاکت رسید
 و شیرینی هر چه بدو دادند ضرر کرد و مقطوع الطبع شد یکی قدری رب شاه فوت بدو خوراد
 بهتر شد و همین مداومت صحت یافت بزودی و چند جای دیگر که بسبب قریب بدان بود از دیم
 و عظیم مفید افتاد و دیدم کودکی را که در انبار کا که بسته رفته بود و باز میگرد چون از انبار روان
 آمد این مرض او را طاری شد و قریب بملاکت رسید حضرت فرمودند که چند سائیده بر
 و گوشت کفای دست و پای و شقیقه او مالیدند و اندکی هم بدو خورانسیدند و سینه او را چرب
 کردند و شور بای حرب بی قاتی بدو دادند بوقت غلبه اشتها صحت یافت و حضرت از او
 مقدمه صریح تشخیص کردند جهت تضرر دماغ از عفونت هوای کاه انبار چه در استیاطی و صرع
 اطفال قریب بدین حالت روی نماید چنانچه اشارتی بدان سبقت یافت در صرع ایشان
 فواق چون شیر خوارهای کوچک را پیدا می مریضه ها گویند که روده و معده فراخ میکنند
 دارند آنرا و بیشتر بکسری از شیر و برشته پدید آید و بسیار دیدم که در آن عین چون زیاد
 واقع شدی مریضه رشته ماری از لباس او کند و آب بن تر کردی و بر سر تنی او
 فواق او ایستادی و بسیار دیدم که کودکان و اطفالی را که او را که داشتند در عین فواق سخنی
 گفتند که تخم دی و یا خجالتی و یا خونی و حزنی در ایشان پیدا آمدی مثل نسبت دزدی و تفصیل
 باب و یا خیزی و عجب شنیدنی و امثال آن طبع ایشان بدان مشغول شدی و فواق
 بر طرف شدی و این از تجارب مشهور است اگر بدینها امل نشود علاج آنست که در آن
 چند بیدستر اندازد آب حل کنند و بپزند و جوش بپزند یا شکر سائیده هم نافع آید و چند اندر سرکه

و کتاب عمل کرده فوق قوی واقع را دغ کسند و انجاستی خوردن چیزی بای خشک افتادن
 خوردن نافع بود فی مضره اگر بطوبت بلغمی آید علاج آنست که بنیدانک قرضل سوده و در
 سیب شیرین یا در آب پی شیرین مندر پوستی که خلط پیرون بسته است آزار است
 با آب سیب یا پیرون را دغ نافع آید و پودنه دشتی کوفته اندر شراب نفع داد و مفید بود اگر
 حاجت آید ضامی از گل کسرخ و قرضل و بلیمه سوده و شراب پی سرشته بر مفیده آید
 و اگر صفرغ نیز آید علاج بخوراندن رب آبی ترش در غوره در رب ریواس شربت ترشک
 و مزیدن سیب ترش و میوه های ترش و کوبی کنند و شراب پیرون و شراب نفع
 اندر ترش و انار دران و آشی که از اینها دران باشد جمله نافع آید و بنیدانک فا در هر حیوان و یارود
 گل ارمنی در آب سیب یا پی یا امرد یا دغ مسکه گرفته یا شراب نفع جمله انواع افراط
 و عشیان را نافع آید و جارش فو که در شراب مصطلک و کنجین اطفال را بغایت مفید باشد
 صبیبه بود در که که ضعیفه در معده او بود هرگاه از مرخیات و مضغفات معده چیزی خورد چون است
 و بنیدانک و انار ترش و امثال اینها بیضه کونه پید اگر دی و عشان او را بشویش داشته
 و هر لحظه که ردی و اول بلغم آمدی و بعد از آن صفرای زرد و بعد از آن صفرای سبز و بعد
 از آن صفرای زنجاری و کراتی و بیوشی عظیم کردی و هیچ نواشتی خوردن و ترشها خانی
 فرموده اند تسکین او ندادندی من او را نفع سبز چند شاخی با سه لقمه نان خشک تکلیف اند
 صحت یافت و کرات در نفع سبز با خشک پلا و میب ادم هم نافع بود و چند کرات در او را بر
 آن تب آمدی و همین علاج صحت یافتی و نفع با وجود گرمی و خشکی بیج صفت تب و
 زنجاری نمیکرد و منع این نمیداد و گاهی اندک مرغ کباب جهت ضعف معده میدادم با نفع و
 نافع بود و بسی جان این تجربه کردیم و ندیکه سوزش جو شیدن خون بود اندر حوالی دل و جگر و
 بخارات گرم از آن اندر فضای سینه نبض عظیم و قوی ممتل باشد و سرعت و تواتر گراید و
 کمتر از آن بود که در غب معده محرقه و لول از گلگونی بسته گراید و لی آثار نفع نباشد و از آن جهت
 خالی نباشد و متنی نمائند که هر انتقال را بطور علامات مستقل الیه ستوان شناخت و بعد از آن
 که داب اگر واضح است و از بیاض که در سیر حیات خواهد شد مزید توضیحی حاصل گردانند

علاج آن سبب درتست بفضد کامل از اکمل یا با سلیق و بهیج حال فصد را از روز اول دوم و سوم باید
 نشاید آنگه و خون چندان بر باید داشت که بعد غشی رسد و آنجا که قوت و فصل و سال مساعد بود چنان
 خون بیرون باید کرد که بعد غشی افتد زیرا که ماده بفضد مرتفع شود و حرارت بعشی بسبب آنکه غشی مزاج
 قوی را خنک میسازد و چون غشی غلیظ بخت است مهلت جهت نفع احتیاج نباشد و گاه باشد که
 بعد از غشی قی افتد و یا اسهال صغریا عرق کند و صحت یابد و آنجا که از فصد کامل بدفعه مانعی باشد غشی
 دم بدو دفع و سه دفع و در روز و سه روز باید کرد و آنجا که فصد جایز نباشد حجامت و شرط اذن
 و امثال آن باید شناخت و اگر مانع فصد نموده باشد مهلت تا رفع آن باید داد و همچنین حجامت
 و شرط اذن را نیز موقوف باید داشت و درین صحن تلقین برقی بسی موافق بود و امساک و تغلیظ
 و بعد رفع مانع سرعت در تغلیظ دم واجب باید شناخت بسبب آنکه چون این مرض از امتدادی است
 و خون غلیظی عام و غالب است از تاخیر استفرغ آن بیم باشد که مجاری روح بسته شود و بیمار
 بفتات میرود یا برض مهلک درگرم متقل شود چنانکه قبل ازین گفته شد و بعضی گفته اند که اگر
 مرض هفت یا ده نیز گذشته باشد و قوت بر جای باشد استفرغ دم باید کرد و حق آنست که
 استفرغات نظر با قوت مزاج است آنجا که قوت باشد هر وقت که استفرغ واجب شود باید کرد
 الا در روز بجران و اگر ضعیف باشد در اول نیز نشاید هیچ استفرغ کردن و بتعادل مزاج و تقویت
 تدارک باید نمود که بسیار کس را دیده اند که در ضعف قوت و اوقات بجران و کهنگی مرض فصد کرده
 و ملامت شده اند چنانکه یونس گوید که آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد اگر در احشای آفتی نباشد
 و تخمه نباشد علاج آن آب سرد کنیم و آنچنان بود که چندان آب سرد کرده خوننده که مریض بلزد
 و رنگ لب سبزی مایل گردد و حرارت زایل شود و اگر در احشای آفتی باشد و لیکن مضرت تب
 بیشتر از آنست با بیم بود که بدو بی منتقل شود هم علاج آب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد
 بکم کردن امتداد و بتدریج کشادن سده مشغول شویم و اندر تغلیظ امتداد و تفتیح سده و دوا که خشک بکار داریم
 محمد ذکر ما گوید بسیار باشد که اندر تب های حاده آب سرد منفرط دهند و تب اندر حال
 ساکن شود لیکن بعد از آن تبی آهسته باز آید و باشد تا چهل روز و بیشتر و بدینار و ناراحت
 و یا عرق پدید نیاید زایل نشود و سبب آن باشد که بجران پس آنگه و ماده را غلیظ و فسرده سازد

و یا باغنی شسته شود و عفوئی در آن آویزد و عقی آنست که چون از حرارت بی همصرت کلی باشد
 تسکین آن واجب بود که از درازی بیاری خطری کمتر از آن افتد که از گرمی وحدت و انجا که در
 احشاء آسانی بود استغراق نموده و اگر از آب سرد دادن گریز نباشد با کجین کم ترشی و با جلا
 سرد باید داد تا ماده بسیار غلیظ و آماس صلب نشود و در جلاب تمهیدهاست خنک و نرم باید داد
 و آب بیشتر تا بصفاستجیل نشود و خنکی بیشتر بد و انجا که فصد کامل کرده شود و هنوز حرارت
 لخمی باقی باشد غذا و دشر بهای ترش و خنک کرده باید داد و گوشت و هر چه خون در آن
 باشد دور باید داشت مگر وقتی که قوت ضعیف بود که انجا که گوشت چوبه مرغ یا خروس نصبت
 و طبیعت را نرم باید داشت بمشل معصور انارین یا شیر خشت تنها یا با ترندی و اندک شکر و
 اینها و از هر چه خون را بر جوش انداز شیرینها بمخصیص ترنجبین در جمل حمایت دموئی
 خدر باید کرد و اطفال و کودکان خرد را شیافها خنک کافی بود و هرگاه بعد فصد آنها حرکت
 و غلبه صفرا ظاهر گردد استغراق صفرا بمقوعات مقوی یا خود بمصور انارین یا لبیک زردی
 و اگر بجهت تبرید و تقویت بفواکه احتیاج افتد آلوئی و آمرد و سیب سیرین و انار و سیب
 و قرصیا و بی و مغز بادرنگ اندکی جایز بود و اسلام و اما بمطبقه بیشتر تعفن خون از
 خوردن میوه های تر باشد که آنرا رفیق و آبناک سازد و بدان سبب عفوئی پذیرد و گرم شود
 و بر جوش و چاشنی شیر انگور و یا رطوبات خام با خون جمع کنند و حرارت غریزی آنرا نماند و اگر
 و حرارت غریب اندران اثر کنند و خوراکیها گردانند چنانچه در اسباب مطلق تعفن اشارت بدینجا
 سبقت یافت و بسیار باشد که اندر طبقه خونی که در عروق حوالی دل و جگرست عفوئی بیشتر
 پذیرد و از آن صفرا عفن بدید آید و بخورده منتقل شود باشد که از غلبه حرارت دم صفراوی بدماغ
 پر شود و بسرم گرم منتقل گردد و باشد که حرارت خوراکی بر جوش و طبیعت آنرا بر جاب
 پوست مایل سازد و بصبره و یا آبله منتقل گردد و باشد که از جهت کثرت مبالغه در علاج بمدا
 جهت تعفیج حرارت بدی غرض منتقل شود و جالینوس مطبقه را نکست و بر آن رفتست که چون
 عفوئی اندر خون اثر کرد لطیف اوستجیل بصفا عفن میگردد و پی که لازم آنست پی مست
 و امیه صفراوی لیکن چون از صفرا دموئی حاصل شده در او نرم از غلبه صفرا و در دست

جبه غلبه انتشار و قرب عهد طبع بدم علاج آن قریب بعلاج حُستی و موسی است اگر این
 خالی از وجبی نیست لیکن تجارب مذکور بقراط چنانچه بیان کرده ایم ترجیح یافته است
علامت این غلبه که حرارت آن از اول تیز باشد قریب بحرارت غب لازم و با
 دانگی و گرانی و تن بدید آید جبه امتداد دم و عفوئت و طبع که عبارت است از اندک گرمی
 خلاف عادت و کلالتی و صداعی هم بر آن مقدم بود و هیچ سر را در زنگنه جبه غلبه
 خلط و در عروق و همچو غب لازم قراتش فی الجمله ظاهر بود و تشنگی و صداع و اختلاف نبض و غیر
 طبع تن و تغییر لون ظاهر زبان در اواخر بد رشتی و سیاهی این جایست از آن بود که در
 سونوخس جبه تعفن خلط و سینه چشم و رو و امتدای رگ ها قریب بدان بود که اندر سینه
 و بول تیره بسرخ مایل و ناخوش بوی باشد و هیچ عرق نکند الا در وقت بحران جبه غلبه
 خلط و غلط آن و باشد که در وقت اشتداد حرارت او لامناک در پوست ظاهر باشد
 جبه تحلیل یافتن اندک رطوبتی از حدت حرارت در متناقض نقصان مرض و علامت
 نفع بزودی ظاهر گردد و اگر چه از اول ضعیف افتاده باشد و بسیار بود که در چهارم بحران بگوید
 جبه قوت طبع نخست خلط و تریاید اگر آن بود که بحران هفتم کند بخیر باشد جبه حدت
 و غلبه تعفن و متشابه بسیار افتد که تا هفت روز بر کمال باشد و بحرانش دیر تر افتد و بیشتر بود
 که این تب چون بحران کند نقای تام حاصل نگردد و اندک حرارتی باقی بود لیکن بزودی
 پذیرد و هرگاه در روزی از روزها بحران این تب لرزید آید نشانه سلامتی و زایل شدن این
 مرض بود با تمام و گفته اند هرگاه اندرین تب سبات پدید آید و شکم بادگردد چنانکه اگر در سینه
 او طبع کند و بیمار بی آرام باشد و بر بستر میگیرد و از اجابت طبع آسایش نمی یابد و برین
 خشک زند سبز و پهن پدید آید نشان قرب مرگ باشد علاج تحلیل دم است بقصد ایجاد
 و یا شرط اذن و لیکن قصد تا حد غشی کفاف بود و ترک غذا تا قرب شب باز و اگر توانست
 بغایت نافع بود و الا تحلیل از اندکی لطیفه میدهد و لطیفه حرارت و قلیل صغیر بگوید که در
 سوناخس مذکور شد میکنند تخصیص غذا با شربت یا شربت نرم و بلین بلید زرد و آب انار و یا
 شربت مقوی و بسناد یا شربت خنک نرم چون شربت زرد آلو و قتیق و امثال آن و اینها است

و چیزی نمی خنک کرده آن نفع حاصل نشود که در صورتی که خست آنکه خلط عفن چون برود شود فسرده
 و بر نفع یابد و اگر بلغمی با آن هم گشته تعفن نیز در قصه صعب گردد و طبیعت از نفع عاجز آید بلکه اینجا عتد
 بیشتر نفع ماده باقیه است و نفع دم باید کرد و اگر ماده رقیق شده آنرا آب سرد و امثال آن خلط ترسان صحت یابد
 غلیظ بود آب در نشاید و بلکه ترشیه نیز کمتر باید داد و بعد از ترشیه های معتدل و رقیق تر قوی و تطیف آن باید کرد و اگر غلیظ
 که مانع مهلت اندک باشد از مولدات عفونت دم چون قصور بود و اذیت قضا می آن مراض عفونی را نفع
 نباشد بعد یک شب باز رزگنده اولی بود زیرا که خلط چون عفونت نفع می طلبد آنرا چون غلظت نفع بسیار
 محتاج نیست و مهلت نیز بیشتر نمی طلبد و لیکن اینجا که تخمه بوده باشد تاخیر تا دفع واجب بود و بعد قصد
 در استفراغ صفرا نیز یک شب باز رزوری افلا مهلت باید داد تا قوت باز آید و اثر نفع بهتر ظاهر گردد و در آن
 استفراغ معوی و سهل افندنه مضعقت و بیشتر ازین مهلت نتوان اینجا که حرارتی باشد از گشت چوبه مرغ دان
 گزیر نباشد اینجا که غالب بلغم و شکایت بداد و آشوب متفرقه که عیاض دانه در آن جوشیده بود و اندک تر نیز سبزه را نفع
 نیکو بود و تجربه پیوسته است که آبی که خاب بسیار در آن جوشیده باشد و صاف کرده و خنک است
 بجای آب کاهی دادن در حیات دموئی عظیم نافع بود و عطش و ضعف را کم سازد و غذا را و ترشیه را
 خنک و کافوریات که در غب نمرود میشود جمله مفید آید و اینجا که اعراض صعب پیدا می آید مثل صداع و
 دغقان و سهر و رجات مفروط و آفت و درد احشا و افراط عرق و قی و اسهال و کرب و فشان
 و غشی و تشنج و تنگی نفس و عطسه مفروط و شباهه اینها اگر چه بجایانی باشند علاج هر یک از اینها
 که در مجلس مذکور شده اینجا لایق وقت بود باید کرد و در بحث محقره هم بعضی همین گردد و در جمله
 اوقات حرارت مسکن را و بهر آنرا خنک باید داشتن الا در وقت بحران بجز آن که آن هنگام موافق
 معتدل باید داشت و تن را پوشیده تا عرق باز ندارد و این رعایت در جمله حیات باید کرد و چند
 عرق بعد افراط رسیده باشد و گفته اند که در مطبقه بعد تنقیه و در وقت انحطاط اگر
 مریض در حمام لحظه مکث کند و بعد از آن در مسج چند آن بخسپد که عرق نیک کند عظیم نافع بود
 و بدین تدبیر بسیار کس ازین مریض بر روی رسته اند ^{۸۹} در مسج متوجه برات بودیم ده روز
 از نوروز سلطان گذشت به قصه ایسفراین رسیدیم در هوا اینجا اندک تعفن پیدا شده بود
 و مولد شپ مطبقه و حصه گشته و خلق بسیار در رستان بدین مراض تلف شده بودند

بعد یک شب از روز که آنجا ساکن شدیم هفت شب نهار از خواب که هموار بودند وقت چاشتگاه
 گرانی در تن و سرد صدای میداشده بعد ظهر تب آمد بنایت گرم در وقت عصر حله را
 فصد کردیم و خون تا حد غشی گرفتیم خفته پدید آمد بعد از آن بوقت خفتن بر یکی از حلقه
 بزرگ خوراندیم چنانچه گرفت ایشان را و پدیدان گفتن آغاز کردند جمعی را برایشان موکل تمام
 که نگذازند که ایشان بسیار حرکت کنند و خود را از جای بیفکنند و تصور شود و بهر حله که بود
 تسکین ایشان کردیم تا خواب کردند علی الصبح حله بهوش آمد مصحت یافته الحال نقل هوا
 کردیم و ایشان پیاده به چهار فرسخ آمدند و هیچ تشویشی دیگر نشد و در نهیهای امتلا به
 عفو این طریق علاج بسیار بکار داشتیم و انفع ازین بنافتم تخصیص حمت مردم غیر مظهر
 و اما غلب لازم شده و آن بنوایب عجیب است که چون ماده آن در عروق
 مخصوصست در نواب غلب از جنس خود دیگر مددی یابد و اندکی که تحلیل یافته بود عوض گیر
 و حرارت و اضطراب بیشتر ظاهر میشود و اکثر انقضا آن در هفت روز بود علامت
 این تب متوسط بود میان علامت مطبقة محرقه و جالینوس مطبقة را از جهت کثرت مناسبت
 و مشابهت لغب لازم از جمله آن عدد کرده است و فرق میان این جمی و مطبقة آنست که در
 تب هیچ گرانی تن نباشد جهت خفت ماده و صداع و طمخی و همین که تب و بهر قلوباسه و قلت
 اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخار آن و بول اکثر رقیق تاروی بود و کمین
 که اندک عرق گاهی پدید آید از جهت رقت ماده و تب همچنان باشد و علامات استلاب
 پدید نباشد و در روزهای طاق اشتدادی ظاهر شود و بیوشی گاهی طاری گردد و فرق میان
 این تب و محرقه در میان علامات محرقه همین گردد علاج آنست که نخست تب تسکین حرارت
 و تعدیل و تسکین صفرا کنند بمثل سکنجبین در آب بنده و آنه و لعاب اسفول و حلیم خیارین
 یا شراب لیمو اما با شراب آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشماب و آب سرد و آتش انار
 و آتش زرشک و آتش قمر و تلین طبیعت کنند بر روز دوسه مجلس شراب بنفشه در آل و
 یا تمر یا بانه که شیر خشت درین آبها یا در سکنجبین قند یا در معصور انارین اگر بدینها مقصود حاصل
 نشود بشما قمارم و خاک مد کنند مثل شک و بنفشه و شاه آله آوی رسیده غالب پنج

خنک کرده خوردن آن هم مفید آید و بعد طوراً از نفعی که در مطبقة گفته شده به بینند اگر
خون غلیبکی دارد فی الحال قضا کنند و خون بمقداری آرد و نصفه تقصیر نکند و بعد فصد در آنجا
قوت و تسکین صغیر کنند بشریت و غذای لایق و چون قوت باز آید بعد بنار و زنی تقریباً
اسهال صغیر کنند تا بیست مجلسی بدانچه مناسب است و از لطیناتی که اینجا و در مطبقة مذکور شد
و اگر بعد نفع در خون غلبه نباشد و سخته و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال بهمال صغیر
مشغول بایشد و اگر بقی نیز صغیر الحقی دفع شود مفید بود و آب سرد در هر ساعت تجرع کرد
صغیراً نفع دهد و تسکین جرات نماید و عرق مجبباند و غذا تا دوش بهای خنک کرده عظیم
مفید بود و اینجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت چوبه خرد و در آتش داخل بایند
و کباب آن انداز بزرده یا اندک خشک پلا و دافشده آلو بچ سر کرده یا افشده بسکین سر کرده
مقدار عظیم نافع آید و آتش آلو باندک نفع و چغندر در زیر زده و بعبار نیکو بود و چغندر آتش
و اگر زیادتی علاج محتاج شوند از حقیقت علاجهای محرقه بکار دارند اما محرقه صغیر و
انتقال فکسل اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجرانی لقی باشد یا با سهال یا بر عاف یا بر عرق
یا به دو حال یا زینها و این تب چون پیران را بدید کمتر خلاص یابند از جهت ضعف و بعد
مزاج از مرض و آنچه در فصلهای سرد افتد بدتر باشد و در اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گذرد
و محرقه چون بنوتهای جفت استند او باید سخت بشد و بجران بدین تب بیشتر از دهم بشد بود
و در ششم و آنچه از ششم بگذرد امید خلاص بدید آید و آنچه از ششم بگذرد غالب آن خیر بود و آنچه
از چهار دهم بگذرد و از دهم بگذرد کم ضرر کند و آنچه از هفدهم بگذرد اگر خطای در دینار نکند پنج
خوف نباشد جهت سرد شدن ماده فی الجملة و مقاومت قوت تعلیل سبب دل با آن
علامت این تب آنست که باطن سوزان تر از ظاهر باشد جهت غلبه مضرت و عفو
کبد و جگر رسد و بدان سبب تشنگی و اضطراب عظیم بود و هر دو کرب متشنش شدن و تلوار
و غشی و عجز عین و اختلاط عقل و سقوط شهوت طعام اینجا بیشتر از دهم باشد و قشر
کم ظاهر گردد و از اولی هیچ و از ساق و لرز نباشد و در غیر وقت بجران عرق کند جهت مطبقة
در عروق و وقت بجران عرق البسته و اما بدید آید نگاه گرم تر شود و عرق کند و لقا تمام

جهت قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده سیکار و اکثر در او اخروض لون زبان از زردی و درشته
 بسیاری گراید باشد که سخت سیاه شود و متقوق در لبها پدید آید جهت شدت امضا
 فاسد و علامات امتلائی دهم هیچ ظاهر نباشد و بول بدستور تهیای عفونی تیره و بدبوی باشد
 و بدستور تهیای صفراوی ناری بود و اکثر آن باشد که صفراوی به برادر دفع میشود هر روز چند
 مجلسی و اندک سوزان سخت بدبوی و کم راحت و کدکان اندر محرقه بسیار سبات پدید آید
 یا حالی که بدان ماند جهت کثرت صعود بخارات تر و بدبوی و شیر خواره اندرین تب شیر
 نخواهد و آنچه بمزد در معده او ترش گردد جهت تسبیل تعفن و حرارت از دل و جگر و البقا میگردد
 که کسی را که در محرقه عرشه پدید آمده باشد اگر سخن بهیشتانه آغاز در عرشه اوزایل شود از جهت
 گرم شدن اعصاب از صعود بخارات و تحلیل یافتن موادی که سبب عرشه شده بود
 از اعصاب مرا حلا ش درین تب بغایت غریب مینماید مگر آنکه بسبب ضعف قوت و
 باشد از غایت شدن خلط گرم و آن هنگام از آن از بهیوشی تب نماند و چون واقع شود
 برگاه خستلاط ذهن مقدم بود بر عرشه بهتر بطون شود جهت تسبیل عصبها ماده مرض را بکم
 گوید که چون در محرقه سعال پدید آید تشنگی زایل شود جهت میل رطوبات لبش از گوشت پخت
 که نزدیک است بواسطه حرکت او بسرفه و گفته اند که اندر محرقه چون ناگاه راحتی پدید آید بی آنکه
 بحرانی ظاهر بوده باشد استفراغی یا اشتعالی دلی آنکه بشرتهای خشک و موافق تسکین کرده باشد یا
 از هوای بهیشتان تر رفته و نبض که سریع بوده باشد آهسته شود و قوت ضعیف باشد نزد
 بمیرد و خدر شدن اعضا و بسیار طلبدن دل در محرقه عظیم بد باشد و مجربست و اکثر نبض
 صاحب محرقه از اول عظیم بود و با فتره و بیسریعت و تواتر و در عجب لازم بی فتره بود و با فتره
 علاج هیچ تدبیری واجب تر و نافع از تسکین حرارت نیست و طریق آن تبرید مسکین است
 و بکار داشتن غذا و شرابهای خشک و سرد کرده و آب سرد غالب و نهادن طلیها و ضلحا
 خشک سرد کرده متقوی بر سینه و جگر و سر چنانچه دروق و غیره معلوم شد و اینجا جهت استعاضا
 نفع هیچ تقصیر درین ابواب نباید کردن و از دوری مرض تبرید بسیار نباید رسیدن که خطر
 مهلت عظیم است و بسیار باشد که جا بطلان کم تجربه تقصیر کنند جهت طلب نفع و از حد حرارت

دل و دماغ و معده مریض بریان شود و شنج خشک و عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و باقی
 حادث گردد و تدارک نتوان کرد و در غایت مزاجت دور خلط عفن از حوالی دل مبالغه و تیر
 بدین مرتبه حسیاج نیفتد و اینجا قبل از ظهور آثار نفیج کافور یا ت بناید داد و اقتصار کردن بر دادن
 سکنجین و شربت صندل و لیمو و شربت ربوای و انار و آلو و تروسیب شش حله با گلانک و لعل
 اسفند سرد کرده از سر بلند تا خفش و بعضی با آب بنده وانه و یا شیر و تخم خیار بن و یا شیر و تخم
 سر در کرده سر ساعت از سر بلند تا خفش و در اشنامی خواب نیز اگر ضرر باشد و همچنین بر دادن کشکاب و یا
 در چاشنگاه با مقدار ضرورت لازم بود چنانکه اثر نفیج پدید آید و سنجین که ترکیب آن از شیر و تخم خیار
 و شیر و تخم کاسنی و خرفه که از آب بنده وانه گرفته باشند و از آب آلو و تروسیب که سرکه و اندک صندل
 بمقدار کفاف باشد عظیم نافع و هرگاه اثر نفیج پدید آید و حرارت و اعراض همچنان بر جای باشد
 قرص کافور در سنجین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده و بعد از آن دیگر شربت های سرد
 مذکور و آب سرد بکستور مطبوعه اگر در احساب سیارافتی نباشد و الا تدریجاً سرد کنند و بکنند
 و در دارند و بهمان طریق مقدم عمل کنند بترتیب اعتدال و برسی سیار کسی که حرارت این پ
 غالب بود و اشتها نداشتند و تنگی عظیم داشتند و اجشامی ایشان بسلامت بود و بعد نفیج
 و بعد هفتم دوع آب ریخ سرد کرده میدادم و معتاد نمیر بودند با نان اندکی و گاهی بی نان
 و تبرید عظیم می شد و بعضی را اندک فراشتا باز پدید می آمد و بعد از آن هر روز بهمان محل اندک فراشتا
 باز پدید می آمد و تب بر حال خود بود و فقرتهای ظاهر پیدا میکرد و از چهارده روز مخیر میگشتند
 و بهفده و بیست و هجده صحت می یافتند و با طباشیر دادن دوع اولست جهت منع آن از
 خفش بعضی کسان که بعد از آب گیلانی معتاد بودند خشک پلا و با چوبه مرغ کباب و افشره سرکه و غیره
 بیخ سرد کرده بعد هفتم میدادیم و اگر سرفه داشتی بخوراندن آب عناب سرد کرده عین عطش
 و سرفه او میکردیم و افشره آلو که ترشی میفرمودیم مفید آمد بعد سیزده روز بخوراندن
 جالینوس اندک محو بوقت صبح حرارت طعام فرموده است جهت آنکه هم سقوط حرارت
 و این بغایت تدبیری نافع و آرزو هست و اینجا که بیمار را اشتها طعام نباشد بنگرند که اگر در
 فم معده او خلط باشد معده را بخوبی مناسب از سفر جلیات و ترشکات و ضما و خشک

تقویت کنند و اگر در فم معده خلط نباشد طعامها خوش بوی گرم گرمی که شہوت طعام را زیاد
نزد او بپزند چون مرغ بریان بزیر و کشنیز و پیاز و ناروان کوفته گند و نان تازه پخته
و امثال اینها و اگر اندک از ان مرغ بجز بهتر بود و مزیدن آبی در عود و قاصیا و امثال آن کم
نیکو باشد و اندک فشره نیز بسیار مد اشتهای بود و گاه باشد که مریض نیک آگاهی از
حال خود داشته باشد و آب و طعام بدان سبب طلب نکند آهنگام او را باید آگاهانید
و آواز دادن و خلطه نزدیک او نهادن و بر پیشانی و بین گوش و بینی کفهای مست و پاک
او بخنی مالیدن تا واقع شود پس شور بای مناسب بد و خورائیدن و جرعه آب سرد آسایش
و باشد که جبت آگاهی به احتمال سستی خنک یا تیز احتیاج آفت و مناسب بود و بعضی
بعظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از آن سهل صفا و حق آنست که اندر اینجا بقصد جراحت
نشان کردن که در مطبوعه و غب لازم زیرا که بسیار باشد که صفرا را بدین عمل حدت زیاد شود و
غالب گردد و مجال نضج استفراغ صفا اند به و خطائی واقع شود پس فصد وقتی حسب گداز
که علامت استلای دم نیز ظاهر بود و قوت قوی و آنجا که چنین نباشد استفراغ صفا باید کرد
بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیاده باید سسای کلی داخل باید ساخت و سایر
ملینات قوی که گرم نباشد بهم نیکو بود پس سهل رخصت نباشد و بعضی اندک سقمونیا در ملینات
مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و از جرعه قویه را مناسب است و بعضی تأخیر در
فرموده اند آنجا که طبع هر روز بشفتت خویش و در مجلسی اجابت صفا میکند و این خلط
جبت اندک این فصل دال است بر غلبه خلط بد و میل کردن طبیعت بدفع آن و لاشک چون
مدی نباشد بزودی طبیعت از ان عاجز آید و تدارک نپذیرد و بلی هنگامی که مریض از ان عاجز
عظیم حاصل شود و طبیعت از ان ریا بد از علامت که خلط کم قوت و نیست و همان مقدار تقاضا
میشود و اگر دنگند جایز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نباید کرد و بعد از ان
قوت استفراغ کمتر باشد و آنچه از هفت بگذرد و قوت نیکو بود و ششم استفراغ کنند و آنچه
از هشت بگذرد و قوت و فاکند در دهم استفراغ جایز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد
به استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر حال است بر همان نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله خف

شده است و اگر قوت صفت خود استغفار نشاید که در هیچ مرضی در درجه آن استغفار جایز
 چنانچه بیشتر اشارتی بدین شده و در حیات لازم حادثه در ششم نیز شاید نوبت دفع بر آن
 بر خطر در آن محققین بدین مرض سبب آنست که چون طبیعت سخت مشغول است بدفع مرض از بدن
 عاجز آید و استغفار اگر موافق بحران باشد با افراط کند و اگر مخالفت با طبع و اعظم شوش سازد و بخاک
 که طبع کساده باشد با افراط دفع ماده میکند و استیاج افتد بدین روش از جهت بهم ضعف کلی
 از طبع شیر مسک باید داد و سکنجین و خلیات در باید داشت و دفع انجمن نافع بود و شیر و خربزه
 و قهقهه های ترش قابض نیز از هر طبعی لازم که خدر لازم بود و غذا آس زرشک و سماق در این
 آن سبب است که چنانچه آتش آلوده و شهابه آن انجا که قبض باشد و اگر سهواً بخون آید و کند بدفع
 و فادر هر حیوان سکنین باید داد و همچنین بطین از منی و مخوم و قوابض خشک و سلاقیات و انجا که تشنج
 خشک افتاده باشد سینه گردن را با بومردغن که اندوختن نبشته باوم و یا خطمی ساخته باشند چنانچه
 و تراشه که دی تردرگ خورده بار و غش کل گرفته بر سینه گردن با و ملا یا ضماد کردن و غذا
 رقیق و مناسب دادن و انجا که افراطی در قیافت و از تهوع غشیاں برنج باشد و سیم سقوط قوت
 شراب انداز که پودنه روان کرده باشند باید داد و آب سبب ترش و آب آبی ترش که اندک پوست بر
 بسته اند و آن جو شیده باشند مفید آید و ضماد قابض که صندل و گلکان آب گگ مورد و آب
 سبب ترش و آب بهی ترش با آن ضم کرده باشد بر معده نهادن نافع آید و بشیان خشک ماده را
 به شیب و بل ساختن نهیم بود و اگر باقی سو و آید اسفنجی بس که بزرگ کنند و معده او نهیم
 و اگر تهوع و غشیاں باشد و قی نباشد سکنجین و آب نیم گرم قی باید فرمود و انجا که افراطی در عرق
 و سست که در علاج عرق نافع مذکور شد مرضی دارند و اگر زیادت از آن حاجت آید روغن برگ
 و دیگر قوابض بر مفاصل و پشت او باید مالید و اطراف او را اندر برت و بیج نهادن و بمر و جابا
 و هوای خانه و جامه بتن را خشک داشتن و در طبع فوکه قابض و تبا تهای قابض سرد کرده استن
 و آب سرد غسل کردن و آبهای قابض بر تن مالیدن نافع بود و سقوط کبر با و جلا را و آب
 بر تن مالیدن و صمغ حل کرده بر تن طلا کردن مفید آید و انجا که در رجات افراطی شود از علاج که در
 افراط رجات غیر بحرانی مذکور می شود بکار باید داشت و صمغ ذره میگوید که سمن دیدم که بکار

عافیت باز می شود و استند داشت از دست این جانب فصد کردم و مقدار بیت درم خون شد و تمام شد
 بایستاد و بسیار باشد که اندرین تب سبب غفلت نام بدید آید و چاره نباشد از آنکه بیمار بسیار
 میکند و آب از بلند با او سخن میگوشد و اگر بزرگتر بیری احتیاج است اندکی تیزاب رومی بر پیشانی
 و کفهای دست و پاهای او مالند و بستن پاهای از پنج ران تا بدم چنانکه اندکی او را بر بخاند مفید آید
 و با فلفله نیز نافع آید و بشیافهای خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و بر مهره گردن میان دو
 شمشیر حجامه نهادن مناسب بود بی شرط و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و با فلفله و بدان سبب
 دماغ متعش شود و قوت ضعیف گردد و طریق بازداشتن آن آنست که چشم و بینی مرطوب رها کند
 و تکلیف اروغ آوردن کنند و گردن و حنک او را سخت بمالند و بر و عنق بنفشه چرب کرده
 و قطره چند از آن نیم گرم اندر گوش او بچکانند و خر قهای گرم کرده و نمک گرم کرده بر پوسته
 بر پس گردن او تمکیم کنند و از دود و گرد و بوی سبک عطسه آورنده احتراز فرمایند و اسفنج بحری
 و طین خالص و سویق می بویانند و بسیار باشد که هرگاه تب تیزتر آید شد صغیر بر فم معده بیمار ریزد
 و غشی آورد و باید فی الحال آب سرد و گلاب سرد و مسینه او زنند و صندل و گلاب کا فور و عرق شمشیر
 بویانند و او را بگذارند که بقاء باز آید و شکم و معده او میمالند و اطراف او را نیک بمالند و مسینه
 و بدین تدبیر آید و رانیک فرود کشند و گاه باشد که حاجت آید که لحظه و همین بینی بیمار را بگریز و حرارت
 باززدن او باز گردد و قوت را برانگیزاند و اگر قدری سبک بخین با آب گرم در حلق او ریزند که باز دود
 حاصل گردد یا ماده از فم معده فرو رود و طبع اجابت کند تا بصلاح آید و یا لقی باز گردد و فم معده
 پاک کند و اگر چنین میسر نباشد مقدار سه درم سنگ شراب ریختن با آب سرد آسخت اندر
 حلق او ریزند و در حال که بوشش آید پست جو با ناردانک آسیده دهند و دوسه نقره نان اندر شراب
 ریختن دهند تا قوت بدو باز آید بعد از خبری مصلح حرارت خمر دهند و اگر این عادت غشی داشته باشد
 گرم تر شدن چند نقره نان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب لیمو یا اندر دودغ یا آب انار ترش یا اندر
 آب سیب ترش یا اندر آب بهی ترش داشت آن دهند نافع بود در منع آن و گاه باشد
 که بیمار را شهوت کلی بدید آن هنگام چاره نباشد از آنکه حلوائی سازند از زرد آبلیمو و روغن کاج
 و منتر تخم کدو و تخم خیار و بادرنمک بسند و آنجا که بیمار از صلاخ برنج باشد علاج صلاخ صغیر

کنند و خفته معتدل و نرم خفیه آید و آنجا که بسیار از سر و برنج باشد پیوسته حسب حال خشک و
 و همین نگاه دارد و لمعات خشک بحد مفید بود و آنجا که از یخوایی بسیار برنج باشد شراب خنک شش اند
 که شتاب باندازد و گاه بود که شش غلیظ منقطع نیز از این بایل شود و از جمله علاج یخوایی آنچه بدین مرض مناسب
 بکار باید داشت و باطل بودیدن متواتر و طلا و ضماد های خوشبو بر سر کوفت دستها و پایها و بکار
 نهادن یخوایی و شش غلیظ هر دو رافع بود و آنجا که از خشکی و همین زبان برنج باشد بلعها پیوسته
 میشوند و دانه آبی و بزرقطونا و آلوی بخار و قمر بندی می بخ در دهن داشتن و بدینها غرغره کردن مفید
 و اگر از جوی در دهن چسب باشد بمسل آب بشویند و اگر ز زبان بخار بخار بسیار شسته باشند
 تواند گفتن اول لعابها بمسل آب کرده مدتی در دهن باید گرفت و بدان شستن و بعد بانکه تیرا
 فاروقی در چهار برابر آب کرده رکوز زبان آید آن شستن اگر کج نموده باشد و متعاقب آن لمعات
 در دهن که فنجان و لاجر و دست لعابها نافع نباشد و مسود روی زبان انیز بهین طریق رفع بخار نماید
 که مستقر گردد و بخارات خفیه آن بدماغ پر شود که دماغ را مشوش زده و اینست فی الجمله بیان سایر
 اعراضی افراط بخارها و اگر چه اکثر اینها در دیگر امراض حاده واقع می شود علاج اکثر بتقریب مرض نیز مذکور
 خواهد شد و لیکن چون درین تب ازین حالات بسیار واقع می شود اینجا بطریق علاج هر یکی کردن
 مناسب بود و بسیار دیده ام که کسی در ادایل این مرض استفراغ نیک واقع باشد و اگر چه عملی بود بدین
 علاج کمتر محتاج گشت و السلام اما غلبه این تب چون یک روز دیگر و دیگر در سینه از
 سالتز بود و از دیگر تبها صفراوی و از منطقه و از تنه های بلغمی مطلقا زیرا که اینجا بیمار قریب سی و شش ساعت
 اندر آسایش بود و اندر اینها این فرصت نیابد و ماده این تب چون صفرا خالص است و اندر گوشت
 و مایل به پوست واقع است امید عرت قبول نفیج و تحلیل اینجا بشیرت است و از جهت دفع خلطها
 و مبالغه در تیرید ماده بلغمی و بی استفراغ بسیار باشد که این تب بغیر از صله منتقل شود و بدو کشد
 و بسیار شد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی و فاجعه و با ستم منتقل گردد و سبب مهلت یافتن این تب
 تب بدت مذکور آنست که از صفرا از جهت کمی در خارج عروق بصیرت میشود اگر چه از جهت رطوبت
 جسمی سهل غفلت بسبب مهلت میکند بجهت پیوست طبع حفظ آن بسیار نمیتواند کرد و گساریدن آن
 بقرب دوازده ساعت میسر میگردد و اتفاقا بدان مقدار زمان واقع می باشد و علامت

این تب است که اندر آغاز هر نوبت سرمائی به پشت برآید جفت آنگه حرارت ناری چون کجی بنسب بعضی
 رطوباتی را که مصاحب عضلات است بگذارد و کجی نماید و عضله را برودت آنرا که بسبب
 مجاورت درمی یافتند دریابد و این سرما را چون زیاده شد و مجدداً زانیدن نزدیک گردد
 فراشت و قشر بره گویند و اندرین حال بیمار چنان پسندارد که پوست و عضله او را بسوز
 میرنجانند بواسطه حرکت تجارت تیز و احساس این عضله حدت آنها را بدست این
 حالما اندک بود و بعد ازین سرما سخت قوی گردد و چنانکه نیک بلزاجی جفت گزیدن ماده
 اعضای حساس را و کوشیدن قوت دافعه عضله با آن غور حرارت غریزی بیاطن از برای
 حمایت دل در رفع ماده این اناقض گویند چه گویای انداز و اعضا ماده را از خود بدست این
 نیز دراز نباشد و زود تب پدید آید و سرما ها کن گردد و جفت گرمی و لطافت خلط در نوبت
 اول و دوم و سوم لرزد و سرما قوی تر باشد جفت حدت و خامی خلط و بعد از آن ضعیف تر
 جفت نقصان یافتن حدت و خامی ماده منفع بیشتر ظهور نوائب در طرف صبح که محل حرکت
 صفاست واقع شود و گرمی این تب سوزان از گرمی تپهای دیگر باشد چنانچه برتن او چون
 دست نهند تیزی تب دست را بر بخاند و سبب ظاهرت چون زمان نیک بران دست
 دارند تیزی حرارت آن موضع کمتر شود و جفت تحلیل یافتن ماده لطیف حتی بعد حرارت گفت
 حین لرز و غیره اگر طعم دهن تلخ بود جفت صفا و لولک سرخ ناری قسین بود و اگر قوامی باید
 بسی غلیظ نباشد و بسیار باشد که اندر روز اول یا سوم اثر نفع اندر وی پدید آید و جفت
 اندر چهارم و یا هفتم پدید آید و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و متفاوت باشد جفت
 غور حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب چون تب پدید آید بعظم قوت میگردد جفت
 خفت ماده و مختلف باشد جفت تعفن خلط و لیکن اختلافش کمتر از نبض دیگر تپهای عفونی باشد
 و کساریدن هر نوبت بعرق بود بیشتر از دستور دیگر نائیب با جفت لطافت و رقت ماده و
 آن به پوست و هرگاه که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه گویا سوز
 خواهد کردن و درازی نوبت غلب اکثر تا هفت ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد و
 و دوازده ساعت بسیار درگذرد جفت سرعت تحلیل ماده و آنچه چهارده و یا زودتر است

خالصه نباشد و او را برین تب اگر تکلیفی و خطی نشود از هفت بیش نباشد و در چهارده روز تمام
 تمام کند بسیار باشد که هفت نوبت در هفت روز بگذرد و گاه باشد که یک نوبت بگذرد و نسبت کامل
 منق و یا اسهال تمام منق که اتفاق افتد از مد و طبیعت و نزدیک این تب متناسب باشد و بیقراری و
 تشنگی در اینجا در اوقات اشتداد حرارت قریب محرقه بود و خشم و ضج و ملالت و نا فرمانی و
 آن اینجا بیشتر از دیگر تبها باشد و اگر صدای بود و سر پیچ گرانی نکند و بسیار باشد که صاحب غلبه
 در نزد یک جگر خود احسا سس نمکیند و بر آن تمام این تب یا لعرق باشد و یا با اسهال و یا بقی و یا با در
 علاج این تب خفنی بود و از آنچه در علاج محرقه گفته شد و قریب بود و علاج غلبه لازمه و در دفع اعراس
 نیز قریب بدانها باید لیکن چون اینجا رزی نوبتی و آسایشی هست چند چیز مرغی باید دانست
 در نزد یک نوبت و در ابتدای آن در حین سرما در زرد اشتداد و نزدیک حرارت تب هیچ چیزی که غذا
 نباید داد و جهت آنکه طبع مشغولست بدفع خشم و باز پرداختن بهضم نتواند پس غذا اسبب گران باری طبیعت
 گردد و نوبت دراز شود و باشد که منفذهای اخلاط را تنگ سازد و اندران خطری بزرگ بود و نیز چون
 بهضم غذا ضعیفست خلط خام از آن پدید آید و فسادات دیگر از آن متوقع بود و بعد از اخلاط حرارت
 خصوصاً بوقت اشتداد غذا و شربت مختار اند و مگر می آنگاه در حین آغاز نوبت اگر شربتی از تخم
 یا در آب بنده و نه بر آتش مدتی کند تجویض گاهی که غشیانی هم می باشد عظیم نافع آید و بسیار را دیم
 که بدین تبریز دوی از مرض خلاصی یابند و دیگری آنگاه چون در ششم بجهان تمام نشود و در ششم
 یا در هفتم یا در دوازدهم بکینی لایق اسهال صغیر بقدر مناسب کند و بسیار کس را شیر خشک و سنا
 در آب آلوده گلاب داوم و مسیت مجلسی کمتر و بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را از بعد آن
 بنوبت اندک بردی و حرارتی بکینوبت و دو نوبت می آید و بر اعانت غذا و کم خوردن تمام صحت می یابند
 که بعد از سهیل چیزی نمی که بلغم فرا باشد که بکار و از دیگر بیم حدوث غیر خالصه و می بلغمی بود و این
 سکنجین بزوری معتدل و اصولی عظیم نافع آید و ساده مضرب بود و محمد ذکر ای گوید که داکی و نیم سکنجین
 مر با در مسیت و دم سنگ گلاب حل باید کرد و سحرگاه روز آسایش در اوایل این مرض دادن و در فصل
 گرما و بلاد حاره تا یکبار از صفرا پاک کند و تدارک سقمونب بشراب همی باید کرد و در نوبت این تب غلبه
 و اگر چه ضعیف بود و بزوری منفع گردد و این شربت اقوا با مردم رسیده و بقویت را شاید و مگر می

آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و سردیها و ترسها و ترسها مضبوط
 که در غیر وقت حرارت ضعف آوردن آنها بسنی ظاهر گردد و نفع بدوری کشد و ممکن که غلط
 متولد گردد و وحشت زیاده شود و درین تب چون مجال آسایش است آب سرد
 غالب و بردات بسیار احتیاج نیست و دیگری آنکه در نزدیکی نوبت تن خود را پوشیده
 و خود را بامری مرغوب غیر مضبوط مشغول گرداند و اگر چنانچه تن نتواند کرد بدستوری که
 مذکور شد شمرتی ملین که تعدیل صفرا کند مثل محصورانار ترش با اندکی شکر و یا نخل
 بخورد مفید آید و در اشتیای حرارت اگر سخت غالب باشد شمرتهای خشک با طباشیر
 و بی آن باید داد و در انحطاط حرارت اگر بای اندراب گرم نهند لحظه باقی وحشت حرارت با
 از سر فرو کشد و گفته اند که روزهای آسایش باید اسکنجین سرد کرده خورد و از پس آن
 کشکاب بدو ساعت خورد و از پس آن چهار ساعت شمرتی دیگر اسکنجین خورد و از
 پس آن بدو ساعت فروزه خورد و یا زیر باجی مناسب در من آتش مار که از پنج خورد
 و نفع و حقیقت در تب تودخنه باشد بی گوشت عظیم نافع یافتیم در عصر چهارم و ششم و در
 روزهای نفع و دیگری آنکه روز نهم غذا باز گیرند و کشکاب یا انار آب محصور و نفع
 کند اگر مانعی نباشد تا نوبت به نهم بچران سبک کند و بخیر بگذرد باذن الله تعالی و دیگری
 آنکه چون نوبت از نفعت زیاده شود بحسب الشفا چنانچه دستورست علاج کنند و در
 نفع گوشتند و به بینند تا در چهاردهم ماده بکدام طریق دفع میطلبند از آن طریق او را داد کنند
 و بر خلاف طریق میل ماده هیچ دفع نکنند که آن عظیم مضبوط بود و گفته اند که در تب
 بعد نفع و استفرغ را به حد دل در روزهای آسایش عظیم نافع بود و الله اعلم و اما
 غیر خالصه چون ماده این تب مختلط است و نوایب و اوقات آن بطریق غیب خالصه
 منظم و مضبوط نباشد و تفاوت درجات و نوایب آن مناسب اختلاف و قابلیت ماده باشد
 چنانچه صفرای مختلط هرگاه زیاده از بلغم بود قابلیت نفع در آن بیشتر بود و نوایب آن بهم
 نزدیکتر بود و حرارت بیشتر کند و باشد که نوایب خالصه ماند مدت آن کمتر باشد
 و اگر صفرا بلغم سادی افتد غلط فسرده تر باشد نوایب آن دورتر افتد بواسطه غیر

ماده غلیظ سلیس و بیشک مدت آن بیشتر باشد و گاه بود که نوازش بنوایسد و بماند چنانچه ششها
 عظیم میشوند و این تب انتقالی بسیار واقع شود علما معتقدند این تب آنست که مدت سرما دراز
 کمتر باشد که در خالصه بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبتهای آن بی نظام باشد
 یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر است و مدت سرما و تب و آسایش نیز مختلف باشد و از رنج و
 خالصه بدین اختلاف است یا زیاده و عدد نوایس آنرا حدی معلوم نباشد و باجماع بیشتر از هفت
 نوبت بود و بیشش ماه بسیار کشد و دوری این تب بسیار پدید آید و اکثر در فایز افتد و از حد بسیار
 دیگر بسیار را دیدم که قریب به یکسال این تب داشتند و غلبه شبیه نوبت غیب آمدنی گاه
 که غلیظ کردند و در تدریج و گاهی که رهایی کردند و در تدریج شبیه نوبت ریح و در اواخر
 چنان طبع ایشان با آن خوی کرده بود که بسیار از نوبت آن مقرر نشدند و بعد ظهور حرارت
 بصرای و مهات خویش پرداختند و گاه باشد که اندر اواخر این تب سپر بزرگ شود
 و تب هیچ اندر نوبت چشم و اندر در دیار پدید آید یعنی برآمده و همچو آما سیده نماید نوبت پاهای بسیار
 و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و بتأزی این را تر بل گویند و در چنین تب
 اندکی گران باشد جهت صعود بخار صفرا غلیظ بدماغ و آثار نفیج درین مرض پدید آید و در آخر از
 نوبتهای عرق کمتر از خالصه کند جهت غلظت ماده و بدین سبب طول در اکثر اوقات غلیظ و درین
 باشد و کم رسوب حرارت این تب کمتر از خالصه بود جهت خشکی ماده و تب بدن و سینه
 اندرین مرض نه دوگذاخته نشود و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت بود و متفاوت
 و باخر مختلف گردد و زیاده بر نبض خالصه و لیکن اندر وقت عظم و قوت چندان نباشد که اندر
 خالصه و این تب بسیار باشد که در نوازش سینه بلند و یا بشتر اغلب و فوق میان این و عینین
 بطول مدت مرض و بعضی اعراض خاصه باشد و میان این شطر اغلب بعد م تفاوت مدت و نوبت
 در کوتاهی و در درازی عدم اعراض شطر اغلب این علاج نخست باید دیدن تفاوت آن
 از خالصه بچند درجه واقع است بر حسب اعراض و لازم اگر بسیار در تب باشد علاج خالصه بکار
 باید داشت یا زیادتی رعایت جانب نفیج المته و اگر بسیار دور بود و در تبها و ترشیها
 نشاید که ماده را فسرده سازد و نفیج را پس افکند و طبع را ضعیف کند و غذا غلیظ نماید

نشانید گرفت که طبیعت ضعیف گردد و قوت نایمت نفیج و فاکند و حرکت ضعیف و استقام را غلبه
 باید شناخت زیرا که خلط صالح بدین فعلها گراخته شود و با غیر صالح بیامیزد و منتشر گردد و طبیعت
 تحلیل یابد و کثافت بماند و بدو علت و طول مرض شود بلکه شبهه و چون این مرض نایمت در او
 در دفع آن بزودی نشاید کوشید بلکه بنفیع و تعدیل مزاج و تعلیل خلط فاسد برقی بعد از نفیج
 مشغول باید بود و در اعانت قوت بواجبی نمودن **طریق** تدابیر فی الجملة آنست که بنفید اگر دیسین
 و سخت نگزیند و علامات استسای دم ظاهر بود فصد کنند با اعتدال بعد طور آنار نفیج و در غیر روز
 نوبت و بحران قوی بعد از فصد بعد از شربت های جالی و بگرمی مایل نفیج خلط می دهند مثل کلاب
 که اندران بخود و اندک بادیان یا سقر و شباه آن بخفته باشند و آتش حلیم جو که در آن خود و آتش
 شبت و زیره و کشنیز و جوهر مرغ بخفته باشند مثل سکنجبین بزوری و اصف و نفع شرف و شباه
 و بعد از نفیج تمام تکلیف بلام دفع خلط فاسد باقی کند به دستور و اگر فصد اتفاق نیفتد و یا تا بدین حد
 باید داشت بشیافها و حقنه های معتدل و با شربت های ملین مناسب در اوقات آسایش تا بحال
 نفیج باشد و غلبه خلط بسیار بر ضررت نرساند و غذای مناسب خلطین باید داد و شمای بی قاتی
 کم چربی و با جوهر مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب سرد با اعتدال و هند وانه شیرین بخورند
 و اگر بول ناری نبض سریع باشد سکنجبین داده باشند و تخمها چنانچه معلوم شد در خالصه و شباه آن در
 اوقات حرارت و در گدازه های لایق دادن و آتشها که قاتی ناروان و فیل نفع خشک داشته باشد
 نیکو آید و صبا حاکشکاب مذکور قبل از غذا باید داد لیکن در اوایل مرض و در غیر روز نوبت
 به فصد هم مباشرت به و اخذ به منفضحه مناسب بود و دستور منع غذا و شراب دادن اینها همانست که در غذا
 مذکور شد و در تمام اوقات مرض ازین دستور تجاوز نباید کرد و اگر در هر چند روز طعمی که کفی را نشاید خورد
 و قی کند بوقت آسایش و تا قبل از نوبت به پنج شش ساعت بسیار نافع بود و درین مرض استسای
 خلط مندی بخلوس چهار شنبه زنده زنده بنفیع مناسب حل کرده یا اندر شراب کل کر و دیار گلاب گرم
 کرده بیکو آید و حب چمان اندر شراب لیو حل کرده بمی مناسب باشد و بسیار بود که خلط عسیر و ناقابل
 و حاجت آید که بر سرهای استخوان بپلوه و صده ضماوی نمند که گرم کنند و خلط را بپزند تا استغراق
 مثل ضما و لا در انشال آن و ترش است لایق و آزمونده در زنده این مرض آنست که چون

حاکم شمس البدر شکم کم خورده آید و بسبب حرارت و صداع رخورده و خشمگیر شصیه بنواست و عین آید پس
 ششوما که گفته شد در خلاصه جهان ترتیب باید داد و شکم را در اوقات آسایش شایان و خستگاه
 نرم و آستن در ترکیبی برشته صغرا و کثر بلغم را فرود آورد و اخشربها و جهای ملین بعد از تضع نیکو کبابی
 داشتن و در غذای چاشنی کرده چیزی که منفع باشد و جای داخل ساختن مثل جباری و اسفنج
 وزیر و کشنیز و نفع و مغز بادام و نخود و پیاز و اشباه اینها و در کشکاب نخود و اندک بادام کردن
 و در حلیم جو نخود و شربت کردن و بل از نوبت بچند ساعت فی بکنجین در شربت حل کرده کردن
 و گوشت خرد و سبب چه در غذا باید داخل ساختن و بدین سیل چندان دارا نمودن که از مفسده روز گذرد
 و ماده خشک گردد و طبیعت با آن خوی کند و نوبتهای آن بر وقتی مقرر قرار باید یعنی اوقات هر وقت
 پیشتر و پستتر و دو بنوبت غیب یار بیج آید و یار هر روز در وقت معین و این هنگام غذا و شربت
 منفع و جای نیکو نیز باید داد و هر چه خلط را خام میکند و بلغم می فراید و در آستن بعد از تضع تمام و بقای
 ملین مناسب قوی دادن و بعد تقیه و قرار مزاج نوبتها را بحسب الشفا و حافظ الصحت و نفع شربت
 و سکنجین بزور و اصل و امثال اینها و مشغول داشتن طبع گذرانیدن اگر بلغم و صغرا برابر باشد حرارت
 نرم تر بود و آن اعراض معلومه کسر و اگر شصیه بنواست ریح آید اینجا در ادایل حال بقذای معتدل فی قاع
 مثل آتش جو و نخود و پیاز و شوربای برنج و ماش برنج در رشته عدس جلد جوچه مرغ و اسفناخ
 وزیر و کشنیز حفظ قوت باید کرد و تعدیل خلط بخوردن گلکند در سکنجین حل کرده و اشباه آن در
 صبا جهای روز آسایش نمودن و در روزهای نوبت اگر توانست غذا کثرت خوردن و قی بدستور کردن قبل
 از نوبت یا بعد از طعام بچهار پنج ساعت اگر میسر باشد بنوبت نیامده باشد و الا شیانهای مایل بگری
 فرود آوردن و چون از چهارده و گذرد غذای جامی و پزاننده دادن بوقت اشتها می مثل خود آب
 جوچه مرغ و اندک دارچینی و اسفناخ و جباری و امثال آن و شربت نفع شربت و اشباه آن جوچه
 با اندک نان دادن و بعد تضع تقیه بحسب صفا و در آنچه لایق مزاج باشد کردن و یا امثال آن و بعد
 از خواب گرفتن بلباس بحسب الشفا و غیره و نوبت را گذرانیدن و اینجا بحسب احتیاج افه تضع
 در ایام لایق فصد کردن و لیکن درین باب سیلا بسیار باید نمود که در تپهای تا نوبه فصد را
 بیشتر از منفعت است بجهت آنکه موادی که در خارج عروق متخلف است بفسد پاک نشود بلکه

اخلاط بارده را فسخ کرد و بر دو خامی زیاده میگرداند و اخلاط گرم را حدت می افزاید پس با دام که
 بیم آن نباشد که از غلبه دم فساد عظیم متولد گردد بقصد جرأت نباید کرد و تجویز فصد را در نایاب
 مخصوص بدین تب باید شناخت و ملاحظه که اینک مرض جبت ارسال منضجات بسیار است
 که چون ماده این مرض مختلط است در ازل غلبه بیت و نوایش غیر مضبوط هرگاه در ازل مرض منضجات
 و گرمیها داده صفر را بیشتر ب حرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با اخلاط داخل عروق
 سرایت کند و تب لازمی پیدا شود و لیکن چون مرض کینه شد و ماده سرد گشت تخفیفی نیست
 و طبیعت با آن غمی گرفت آن هنگام گرمیها و منضجات بزودی تحلییل آن میکند و محال آن فساد
 نمیدهد و ملاحظه قرار گرفت نوایب بجهت استعمال حب الشفا و مخدرات برای آنست که چون محل
 حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قسرب آنحال طبع را مستعمل میسازند از انشاک
 فعل مقرر اخلاط و بخارات را در آن چین سکین میدهند چنانکه آن چین بگذرد و حرارت غریزی
 اخلاط مجتمعه تحلییل کند و گذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر نگذرد بر حسب اقتضای طبع
 مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات پدید می آید تا باز در محل نوبت می رسد انشاء آن صورت
 نمیکند و چون محل نوایب مقرر نیست هرگاه کیفیت مخدر بطرف شده ماده ب حرکت آمد و فصل خود
 تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط
 غالب شد بتجدید سکین آن شکل بود و ممکن که از مخدر تغلیط یا بدفعیرد و فسادات دیگر از آن بطور آید
 و لیکن کسی را که تنقیه نکرده باشد اما مرضش کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت تنقیه دیگر
 نباشد و بی تکلف مخدرات و محملات بکار باید داشت و دستور استعمال حب الشفا
 و مخدرات آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقداری دهند که دانند که مقدار آن
 البقیه میگیرد و کمتر از آن نیک نمیکرد و بیند اگر مزاج مریض ضعیف است آزا با مقوی که غذا
 محض نباشد دهند مثل شربت سیب و اشباه آن و اگر زیادتی نفع و تحلییل و تعدیلی محتاج
 در سکینیات منفع حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل یا در شراب بنیان
 دهند و اگر مریض مخدری معطاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از آن معطاد او دهند مقدار
 که مخدر کند اگر مخدر آن مضرتی نداشته باشد همچو سیون که مخدر آن مضر بوده و الا بجهت الشفا

و امثال آن خنک بر اولی باشد و آنجا که مریض از همت گرفتن حبس خیره امساک مضر باشد باید که
 قبل از آن غذای مناسب اندک بدهند آنکه غذا بکار دارند و آنرا که تب بعد از ظهر آید صلیح غذا
 باید داد و چهار ساعت پیش از نوبت مخدر و حاجت بنده او دهن مکرر نباشد و در آشنای گریختگی
 حبس هیچ چیز نباید داد و اگر خشک حب و امثال آن مضر است می کنند و مریض نازک مزاج باشد در آتش
 گرفتن مخدر شریقی است و نرم کننده باید خوراند و آنجا که با وجود تخمیر سرما و لرز و حرارت پدید آید در
 آشنای خلط واجب است از بیکسنت سرما و لرز و حرارت چیزی بکار داشتن و در آشنای آسایش
 تدارک بیش و حرارت کردن بدینچه مناسب باشد و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا وقت
 نوبت آسایش باید حبست و دست و پای و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب و ترها
 و سردیهایی مانع و ترشیدها حذر کردن هرگاه نوبتی بدین تداوم بگذرد سه روز دیگر نوبت در دست
 مانع و غذا و غیره باید داد و آنگاه چون صحت مزاج قرار یافت بتدریج از پریزیرین آید آنرا از غذا
 بکار دارند و با شرب و اغذیه علاج کنند آنجا مشغول داشتن طبع بلغمها و صنایع مرغوبه لازم بود
 و بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید تخصیص معتاد و از بسیار کسر دادیم
 که در وقت ابتدای لرز و در یکبار در آب سرد انداختند و غیره زستان لرز بر طرف شد و اندک
 حرارتی ظاهر شد و بزودی رفع شد و بنوبت دیگر نیز چنین کردند و صحت یافتند و جمله جوانان بودند
 با قوت و مرض کمند و سبک شده و بسیار را دیدیم که بوقت است که از بیمارستان شخصی بسوی
 پرآب چنانچه ایشان غافل بودند و عقوبت ایشان محکم بر می انداخت چنانچه صحیح کرده اند و نوبت آن
 مریض از جای حبست و مرض الطبیعت فراموشش کرد و حرارت غریزی بیکبار بدرون توجده
 و ماده علت را تحلیل کرد و سرما و لرز و حرارت او بدان گسسته گشت و صحت یافت و بسیار را
 دیدیم که این تب بنوبت ریح می آمد و قبل از نوبت بدو سه ساعت ایشان را قنبل بندی می نمودند
 و بسل سرشته دادند و آب ترها و غذا هیچ ندادند و نیک ایشان را گرفت و نوبت گسسته
 و بسیار را دیدیم که اختراع شروع قبل از نوبت بدو ساعت بی آب دادند تا معی کردند و آنرا در روز
 آب و غذا قبل از نوبت تا وقت گذشتن نوبت منع کردند و صحت یافتند و تب ایشان بنوبت
 غیبی می آمد و بسیار را حافظ الصحته دادم بدستور حبس الشفا صحت یافتند و بسیار را دیدیم

که این تب بنوبت غصین می آید یعنی هر روز و کهنه شد و بود بهین محالجات مذکور و صحت یابند
 و بسیار دیدیم که ترنا سو دادند قبل از چند نوبت بچند ساعت و اگر آب منع کردند از
 گسته شد و تب اندک آید و گریه دیگر مکرر کردند صحت یافتند و بعضی هم تدریجاً دل
 بسیار ترنا سو که بری ستعل بست بگیرد و در مغز را بر یکی یک جزو درج جزوی سیر خام
 بستانی و جملہ بالیکه در دماغ نرم بکوب و اندک آب بران زده آنرا نیکو سرشته ساز و بوقت
 ضرورت همچنان آب تازه میخیزان شرابی از سه درم بوداده درم و بسیار از دینکه در قاف
 سیر و انفعاع بود و چاشنی کرده دادیم قبل از وقت نوبت و بر آتشهای نیکو دیراب صبر نمود
 و نوبت بخیر گذشت و صحت یافتند و بر سر نوبت آن آزموده ام نافع بود تخصیص در آب کرد
 و بسیار از کنجبین اصول برناشتا بانان و بی نان داده ام و در آب صبر فرموده صحت یافتند
 و در نوبت مختلفه نیز آزموده ام و بسیار از قبل از نوبت ملا و چوب با عسل داده ام و در بالای آن
 حب الشفای بزرگ و نوبت ربعی و غبی بخیر گذشت و کوکوی سرد و مطبخه خارشبت و کوی
 و عسل آب داندکی گلاب سائیده و کوکوی ناخواه و کوکوی زیره کوفته و عسل شسته و سابه
 و عسل شسته و جذبه ستر فقط در آب سائیده و عسل در گلاب برشت کرده و کجین
 و شیر آب شکر کینه کا و جملہ را بسیار آزموده ام و درین تب با اکثر نوبت آن مفید آید قبل از نوبت
 خوردن بعد از اینگی مرض بدستوری که معلوم شد مکرراً کوکی این مرض کشیده بود و بزود صحت
 یافت بعد از چند روز و چنان واقع شد که هر شب بوقت خواب اندک حرارتی بی سر پاید اگر
 و صبح گاه گذشتی حضرت مظهره العالی فرمود که هر نماز شام سه لقمه نان با انفعاع
 سین خوردی و آب خوردی و خواب کردی چنین کردی صحت یافت و بر پیری نشست
 و تخفیف نمیکرد و غذا می خورد و آب مقبّر بود و من بر بسیار کسی که بعد از ارم
 چنین تبی میداشتند آن تجربه کردم و صحت یافتند باذن الله عزوجل و بدانکه کس را
 که در علاج تخلیحات و نقصانیت کرده باشد و تهیج اندر پشت چشم و اندر
 دوی پدید آمده و سپر بزرگ شده مراعات جانب سپر و جگر و نخ
 و بسیار باید کرد و کسین حرارت بواجبی نمودن و تدریجاً عن الضرورت با احتیاط تمام

کردن استغفار اوقات بد فعات در حق نمودن و چون قهرم در پایا بدیده باشد تا در کسب حیات
 باید که کشید و بسیار دیدم و آن مودم که طلب یار برگ بید کوفته و یا کاس سنی کوفته بر پایا
 نالیدن و پایا در میان آن داشتند و خاتاب برگ بید کاس سنی شسته بر پایا و دستهای
 جفت آن درم بنایت نافع است و غذای خشک مقوی معده و قرص گل اندر کنجبین هر صبح
 بر ناست تا خوردن و بدانکه در رفع تبهای گفته خواهد نایب و خواه لازم تو سل با دعیه بسیار کشتن
 گاهی است که عظیم مغیبه آید و در نایب بیشتر اثر ظاهر میگردد و بسیار را دیدم که بدین طریق
 صحت یافتند و بی آن نیست که اعراض نفسانی و توجه خاطر مریض را نیز درین گاهی دخل
 چنانچه در آمدن نوایب خصلی دارند و ادعیه و اعمال که از نهند بان در بیناب نافع دیده ام نیست
 اما افسوس نهایی تب بنده نیست انداؤن تار سنگ لون بر برگون پر کپال آگنی جو گنی
 دینه بند هوکان جی کر با لاده ده و هنت دور و تخت تره لون و اگر هر نیت اپی کلا و نیت
 کر کلا جرت کیان در آن جای بیو آتی تریسید پتی کلا و اگر گری سید گو کر را و سبک سونا
 و گری آو اؤن اچی بر نیت اچمال را آا اچند پزانی اچمال کس سات پز ایک جرابند هون دو
 جرابند هون تر جرابند هون هر جرابند هون پرابند هون جابند هون تار آابند هون اچرا پنی کی سار
 لره جیت پند خرو میری بکت گو کی سنگت و طریق بستن تب نوبت بدین افسوس ناست
 که پیش روز نوبت قدری ریسمان از چشم بره سیاه بکنده جین نیت و دختر که آزار شسته بشین
 نیت بستن و بوقت غروب آفتاب تخصیص عصر چهارشنبه در محل خلوت کیه را از اینجا علف
 که کید اگر ترکان از بد رفاق گویند و در رمی آزار نو چک مانند و آن علفی است که باران خا به است چک
 و کرد شبیه ستوان بیون در حیرگاه بروی حیوانات بسیار می چسبند برگ آن علف شبیه برگ بادجان بندند و در
 حیوانی است که گویند جاک جاک میری کاجکا لاک دام مریض بر بند نیت گفته است تب اورا و قدری
 نمک در پا آن علف بدین نیت بر بند و سنگی بران باقی ریسمان بند و بکنده تا صبح روز نوبت انگه صبح
 ان طلع چنانچه هنوز سعی کرده باشند آن علف را از پی بکنند دم گرفته نیت مذکور درین حین سکرک همان انگه را
 بگویند و آن ریسمان را از محل بستن و لایه از نیت کسستی تب یعنی گفته و سه تو کنند و قدری این علف بر بند و
 این ریسمان ستور بران نبند و افسون دوم را می خوانند چون بلفظ حدیث بند چوه

و پسند قبل از آن نام محمود بر بند مثل آنکه گویند محمد کلایند گاو درین قیاس در عین تمام میز میان
 ریمان را بر میان او پنج گره زنند و افسون را بر آن منطلق و باز از هر طرف سر ریمان
 همین افسون خوانده و نام محمود برده و دمیده جدا گره زنند و بعد این را بر گردن محمود بندند
 و در عین بستن هر دو دست را بخوانند بنام محمود و در وقت آخر ریمان مندر گره زنند و دست
 بخوانند و هر بار یک گره زنند و در وقت دادن نزد محمود بخوانند انگاه طاسی پاک را بر آب
 کنند و کار دی برین بولادین بران میکشند و افسونهارا میخوانند و بعد تمام افسون بر آب
 میدهند و سر کار در ابعثت کرت بر زمین میزنند نزد محمود که کرت این عمل با آب کند انگاه
 ازین آب اندکی بردوی محمود بدست چپ بپاشند و اندکی بخورند و بدین کار دنی الحال میخ
 سیاه را در آنج کنند و برای محمود آنرا تصدیق نمایند و طریق بستن لازم کند نیز همین نوع بود
 ولیکن اینجا ریمان از پنبه سفید نو باید کرد که دختر بکر نیست محمود رسته باشد و اگر همین نیست
 چیده باشد اولی بود و آنرا سه تو باید کرد و بدستور مذکور عمل نمودن و شطراتا نیز این ادعیه
 خواندن است و از آنرا دانند که رفتن و نفس پراستدن چنانچه دابست و چندین جا که
 این عمل مفید آمد و استاد می دانستم که جهت تنهای کهنه میفرمود تا دختر بکر با دابست
 محمود می شکست چنانچه مغز در آن درست باشد و هوای بیرون نمید و آنرا در شالین
 مریض میب گذارند و علی الصبح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن نگفته برکت
 از آن می نوشت که بسم الله و بر دیگری می نوشت که بسم الله و بر سوم می نوشت که بسم الله
 الله الله و همین ترتیب هر صبح ناشتا بیا یکی ازین میخورد و صحت می یافت باذن الله
 محمد که هر گز اتپی کهنه می بود تخم مرغی می آورد و در صبح چهارشنبه قبل از غن کردن
 بر آن تخم مرغ می نوشت بسم الله جابرنا الرحمن طارنا الرحیم البرص با بتم تب خلاص بر شالین
 را بر دستپ میبختی محمد رسول الله و سخن علی ولی الله بعد از آن ریمان که بکر رسته بود و همین
 سه تو بر میان تخم مرغ می چپند و در شب خاکستر گرم می بخت و بی آنکه در روز
 آنرا همین روز بر نهان میخورد مریض و سپیده آن تدابیر چنانچه چشم میداد به نیت کردن
 و پرستهارا در آب روان قوی می انداخت بهمان نیت و ریمان را بر باز و راست مریض

بنیت بسته شدن شب مریض را صحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقة بلغمی چون
 سبب صحت و دشواری بلغم صفراوی محرقة است که با آن آسخت میگردد و قابل فساد است
 ازین جهت بعضی این جمعی را از انواع صفراوی حد کرده اند و اکثر احوال و علامات این جمعی صفراوی بود
 ویران را این محرقة بیشتر افتد و جوانان آن محرقة و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در حرقة
 صفراوی سبب گشت لیکن اینجا چون غشی نیست تر افتد رعایت قوت و حمایت دل و فم معده باید
 و استغفر فیه بدوای که بلغم شود آورد و کردن و استحمام در او و بعد استغفار فیه مفید آید و مراعات
 اعتدال در اخذ ویه و اشربه بارده بعد استغفار فیه لازم آید و طلاهای مناسب بر دل و فم معده بگذرد
 اینجا بیشتر بکار دارند و همواره ملاحظه نفس زدن بسیار باید کرد و منع غشی بواجب و دن و اما حتمی
 بدانکه اکثر تبهای بلغمی که در کان مرطوبان بیکایوان بر خوار ویران صاحب تخمه دارد و ترش و اسیب
 نزله استلای و کسافی را که بر استلای طعام حمام زنده یا حرکت عنیف کنند افتد و همچنین غلظت
 که آبها سرد یا شور که بر آلامیوه خورد و یا شترتهای ترش نیک سرد کرده و یا مضعفات معده با آن
 و بر سر آن حرکتهای عنیف کنند و هیچ یک از تبهای بلغمی از ضعف و الم معده خالی نباشد و چون تبها
 بلغمی اکثر یا عرق باشد یا با سهال و چون این جمعی تشنگی از تعفن بلغم شیرین افتد و گاهی از تعفن بلغم
 ترش و گاهی از تعفن بلغم زجاجی پس بیشک حدت و لین و طول و قصر و اعراض آن بحسب مراتب غلط
 سبب وی خواهند بود و چون این تب بعد چهارم بود جهت غلظت ماده و قلت حدت آن و اکثر
 میان بنیت و سلیقه و بسیار باشد که در او و آخر باستسقا بار گردد و علامت این تب آنست
 که هیچ سردی دراز نکند و گساریدش سخت پوشیده بود و مشابه با تب بق و فرق برین تب بود
 مگر در وقت بجران هیچ عرق نکند مگر در وقت نزایل شدن و گاه باشد که صفراوی مزاجان را
 اندک زمانی که بوقت ظهر یا بعد نیم شب در گردن و سینه پدید آید جهت تخلیل یا فتن اندکی بخارات
 بهر و حرارت نیم روز و یا جهت خلوصه در نیم شب و حرکت حرارت داخل در گرم ساختن معده و جگر
 فی الجمله بول در اکثر احوال که رنگ بود و کم ترش ظاهر است و گاه باشد که بسبب عفونت بعد
 اوایل سحر مایل گردد و بر صافیت که آید و بر بلغمی بود و شکی کم باشد و بسیار بود که سرفه و خنده و
 و ضعف النهار و در اوایل شب و بعد از ترشها خوردن حرارت بیشتر محسوس گردد

علاج این تب بغداد و شربت های معتدل باید کرد و مسوده را به گلشکر و قرص گل و سفوف مقوی
 تقویت کردن بعد غذا و اگر ترشی جهت تقطیع بلغم احتیاج افتد سکنجبین که انگارند که سکنجبین
 یا بادیان جو شیده باشد دهند و آنجا که سرفه باشد ترشی دوز باید داشت و به بکاهد شستن نبات
 و کزکلبین اندر دهن تسکین سرفه دادن و اگر بحسب السعال احتیاج افتد انجلی مخدری بود مناسب
 باشد و آنجا که دماغ قوی بود و صداعی نباشد استغراق بلغم باید کرد و بعضی گاه بکاهی بعد طعام و آب
 بهقی مناسب یا با سهال برفق بعد ظهور نفع میسر که سخت کرم و تیز نباشد و حبس جان
 در صلیع مناسب بود و ادویه بول کابل اصول عظیم نافع بود و اندرین تب بکوبهای و داروهای پزاننده
 و لطیف کننده آن دلیری نشاید کرد که اندر بلغمی نایب زیرا که بسیار بود که اندر وقت مزایه چون
 ماده لطیف گردد و نیز زبده باغ برآید و بسام باز گردد و همچنین سردیها نیز آن دلیری نشاید کرد
 که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کند و مرض بدوری کشد و فساد آن حجگر بازدم و به اشتقاق
 کشد و انگاه علاج مشکل گردد و آنجا که صدغ باشد نهفته و شیان شکر فرد آورده مناسب بود
 و از تداوم که در غلب غیر خالصه جهت تب مذکور شده و از انچه در نایب بلغمی بعد ازین مذکور می شود آنچه
 مناسب بود بحال احتیاج بکار باید داشت غیر از مخدرات در فایز مسنده احدی و تسکین سفر
 عراق اتفاق افتد و فرزند من عین الدوله در سن چهارده بود در لزه خیزه دماست و دروغ و
 بسیار میخورد و گاهی با ناهاب شور میخورد و معده او ضعیف شده بود در کاشان بریان خورد
 و است لاکردن شربت لیون پنج سرود کرده با آن دافع شده بود و آب سرد و حرکت عینف
 بعد از آن کرد و در گرامی لخته سپید کرد و چون هوای موضع گرم بود و عینف حرکات سفر واقع
 شده در او ایل بگری دادن رخصت ندادم و تا هفت ماهش برنج دهند و آنه و گاهی آب
 تمایا آومید اندن شبها و نیم روز و بعد غذا و آب گرم تر میشد و آخر شب و صبا هاجم میبود
 و بیج عرق نمی کرد و بعد هفت سرفه مید کرد و با نضر و بهوای که تر نعل لازم بود و کجا و شتر او را که نعل
 بر دیم از کوفت راه و تب در اعضا پیدا کرد چنانچه از حرکت شتر برنج بود گاهی لحظه بر چارپای اول
 سوار می کردیم و گاهی کجا و بدین جیل به نظر قسم و جهت تسکین سرفه لازم شد که کلبین در
 دهن گرفت و گاهی نبات و این خود جهت تب هم مفید می آمد اندکی جوین نیم رسید و کجا

خشک نظر دریافت همدوانه و ترشی باز گرفتیم و باغات نیز کمتر میدادیم و اندک سیب سبز
 تجویز کردیم و نیک بود و هیچ غذا غیر مایع میل نداشت با الهی در شبان روزی دو نوبت اندک
 از آن میدادیم و جهت تقویت معد و بر بالایی مایع کفی سفوف مقوی میخورانیدیم بزور و تشنگی
 کم داشت و آب گرم میخورد و بدین تدابیر تقاضای عظیم در دردت پسر فرقه او شد و شبها
 بعد نیم شب اندک عرقی در سینه و گردن او پدید میآمد و هر چند فرسخ پاوار و شبگیر آهسته فرستادیم
 روزی از دهم در صفا نزل شد و او را آنقدر قوت بدین تدابیر شده بود که سوار یک فرسخ
 و دو فرسخ یککلفت میتوانست رفتن و تب در اوایل روز کم ظاهر شود و بعد پانزدهم پسر بزرگ
 و طعاهای قوی تر میخورد و اما بمیوه کمتر رغبت مینمود و ملازمه سفوف بر باطعام و آب می نمود
 بیست و سوم صحت تام یافت و الداعلم و اما حمی موه اطبیه بدانکه عفونت بطنم در خارج خود
 بیشتر در جایهای خالی افتد چون باغ و معده و اشباه اینها و اقل اوقات ابتداءات
 این تب پیچیده روز بروز و اقل اوقات افلاح آن مابین چهل و شصت روز بود جهت خانه
 و غلطت و غلبگی خلط و اسهال این جمیع آن بود که فزات آن تمام بود و با نوبت عرق نیکو کند
 جهت دلالت بر رقت ماده و قلت آن و تخلخل بدن و از آن صعود و انحطاط این تب بسیار
 بیشتر از از آن صعود و انحطاط غلبه علامت این تب مطلقا آنست که در هر شبان روزی
 یکبار بگیرد با سردی و نافض بیشتر از دیگر تبهای سیه اکثر اوقات مدت و شستن این تب تا بمیوه است
 بود و مدت آسایش شش ساعت و یک نهار و سبب جلالت آنست که چون بلغم غالت
 زودتر جمع شود به محل تعفن از جهت رطوبت زودتر قبول عفونت کند و حفظ حرارت بیشتر
 از دیگر خلطها نماید چون خلط سردست و غالب مدت حرکت آن بسبب حرارت عضلات
 احساس بردان کند و دفع آن طلبنده و زمان سرما و لرز متعده شود و چون کیفیات بلغم
 مختلف میباشد این تب نیز بحسب سبب درین حدود و نافض طول و قصر متفاوت بود
 چنانچه سبب تب هرگاه رطوبت زجاجی یا ترش باشد سرما و لرز قوی بود و سرما و نافض زجاجی
 پائین تر قوی تر از جمله تا لیکن سبب ظاهر نباشد نخست دست و پا سرد شود و اندک اشک از اجها
 سردی باید تا جان رسد که گوی جلالتها اندر میان برست و شو عاری گرم شود و در او انجم

گاه سر را عود کند زیرا که گرم شدن از اشتعال حرارت غشوی بود بعد قبول تمامی خلط غشوی را و خلط
سرد و تر و غالب تیج قبول غشوی میکند و اندک اندک نه بند تیج متصل بلکه دفعات و گاه باشد
که سر با اندک داشت بود جهت حرکت اندک صفراوی با آن بلغم و در او و آن سر را و از این مرض غشوی
بود جهت فتن و انتشار یافتن ماده سرد و هرگاه سستی بلغم مغز بود و اندک از غلظت فراش کند و تشنگی بیشتر
از سایر اصناف بود جهت دخل صفراوی محرقه گاه سبب بلغم شیرین بود سر را و ناقص کمتر از جمله باشد
و بسیار بود که در نواصب اول سر را زیاد و تشنیه و ناقص پذیر نیاید و اندرین مرض مطلقا حرارت
تب حاد و هموار نباشد و کف کرم بر هر محلی که بر تن او نهد چند آنکه کف بران می نمند که گرمی پنهان
فهم گردد و حسن نیز چنان در یابد که گوشتا چری گرم از قشر تن او همی بالا آید و بطا هر می رسد و اندرین
از اعراض صفراوی کم باشد و گرفتار این تب با کسل و سبابت یعنی غشوی بود جهت نرمی گرانی
خلط و رنگ روی اندرین تب سبزی سپیدی گراید و باشد که اندک سرخی گاهی پذیرد آید جهت
اضطراب طبیعت و حرارت و نفوذ ضعیف و صغیر و افتاده و متفاوت باشد تا آخر متواتر و سخت و مختلف
و بول در اکثر احوال سپید و رقیق باشد و در او اختیره شود و باشد که بسنجی گراید و طعم درین
ناخوش بود و تشهوت طعام نباشد از ضعف و الم معده که لازم می بلغمی است و بدین سبب
وغشی اندر ابتدا و انتهای این مرض بسیار افتد و بسیار باشد که در او آخرین مرض سپید بزرگ شود و
پهلوه منتفخ گردد و باشد که تب سبج و آماس اندر چشم در و در پشت یا بیاید یا آید علاج این تب
علاج غب غیر خالصه بود لیکن اینجا بشرتها می منفعج حاجی بیشتر جرات توان کردن و از ترشها بجز
سکنجبین سده و غیره هیچ نباید داد و آن نیز اینجا که ضرورتی جهت تقطیع بلغم و غیره افتد توان داد
و برقی قبل از نوبت اگر توانند مراومت توانند نمودنی الحاح بسیار و لیکن فی بعد غلظت از مرضی باید
بنیاد نهاد تا مبادا که قبل از آن چون منهدم در بخانیده شود آماسی پذیرد آید و غلظت پیش از آن
بشش ساعت یا پنج ساعت یا چهار ساعت توان داد و بنده اما دوا می منفعج و گرم اینجا بیشتر
وز و در درجات باید کرد که اندر غلظت غب غیر خالصه در جمله تدابیر اینجا ملاحظه خلط بلغم باید کرد تا از
که ام صنعت است و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بلغم ترش و زجاجی را و دوا می قوی تر و گرم تر و طبع
باید داد و با جملہ ریاضت اندک بر سر سنگ و دلاک متاد می و نقل بکمان گرم و خشک است ال اندرین مرض

عظیم نافع بود و طبع غذا و ادویه لازم بود چون بنوشد و مرغ و ماهی و تخم و میوه و عسل و روغن
بعد نفع واجب شود برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ بعد چهاردهم و خود آب بگوشت کبوتر نسبت یک
و بعد هفت سبزی آب با روغن و شویب آب و طبع با دیان و امثال آن بسیار باشد و کفایت
نم معده و تضادات مقوی مناسب واجب بود و سفوف مقوی و کل ایکنی و اشباه آنها
بر بالای طعام و آب نیکو بود و در آخر روز بر بالای طعام کنی مقوی ترش و مهارس عظیم نافع باشد
و او را باء الاصول که سرد است و اسهال محب چنان بعد نفع بسیار مناسب باشد و زعفران و نوبتها
بمعجون حافظ الصحت در غسل آب بسیار مناسب تر از حب الشفا باشد و گاهی غذای نان
و عسل مفید آید تبخیرین با معجون مذکور و در اوقات سرد مردم پیر و سرد مزاجان غیر جان و
صاحب ماده سخت غلیظ را هر روز بعد از آنکه استفرغ قوی کرده باشد و دانک تریاق فانی
یا نیم درم مشرود و بطوس امثال آن هم بسیار نافع آید و آنجا که هیچ اندر شیت چشم درو
و اما کس در پای پدید آید هر روز زناشتا قرص کل جالینوس در آب بادیان و کنجبین کم ترشی
باید داد و در او خونی تا سیب حمام و آن زن که اندران قوت اطفال و با بوند و آنجوه باشد بسیار
مناسب بود و گفت اندک یک شقال زعفران و سیب که در غسل شسته قبل از نوبت خوردن
غلبه نرزد و طول برد نافع بود لیکن بعد نفع و تقیه اما اگر گاهی که حرارت غالب میباشد بدن نفع
گرهها و ادون جرات نباید نمود و در بستن تب و تابر و کسور هانست که در غب غیر خالصه معلوم
و اکثر ادویه که در آن مرض آنرویم اینجا نیز نفع آن مجرب است و سکون در مسکنی که گرمی خشکی مایل با
مناسب بود و الله اعلم اما حمی غشی خلطی آن بود که بیمار در نوبت بیوش و بقوت
و بی طاقت باشد و سبب این در بیش تر وقتا بسیاری و پراگندگی بلغم خام مخمی بود که
قوت طبیعت نمر کند و ضعف فم معده نیز اعانت آن کند و آپسین بود که از ماده تب نخی سبب
دل و حوالی آن که فم معده سخت بواسطه مجاورت سبب کند در روح از بر آن سرد شود و قوت بسیار
جهت مقهور گردد و در هیچ قسم نیز در ضعف ممد باشد و غشی افتد لیکن چون طبیعت بدر در
خونی زود تسخیر طبع آن ماده میکند پس از غشی نماند و بعد طور حرارت نبض از صفو
و قاعا و می که سبب غشی است نخی قبیل سرد و آن آید و سبب گرا تا تبخیرین و تقیه خلط

این تب همان در مایه غلیظی مذکور و لون صاحب آن بر یک حال نباشد گاهی بر صاف می رود و گاهی
 کبود می سیاه می یابد و گاهی سپیدی گاهی سبزی گراید و گاه باشد که رنگ بسیاری او در یک
 ماند که شاه قوت خورده باشد و لون چشمهای او سبزی و کبودی مایل بود و بوقت بیجان
 علت جعوظ کند همچو چشم مجنون و سر را می پهلوی در و دفع نباشد و بسیار بود که هیچ
 اندر چشم دردی پیدا آید و قی ترش اندرین مرض بسیار افتد علاج این مرض سخت دشوار
 زیرا که اگر غذا از میگیرند از جهت غلبه و خامی خلط طبیعت اصلاح آن کند قوت بدان
 فراموش شود و اگر غذا تقویت میکند چون بضم بدست مدخل می شود و اگر استفراغ سبک
 میکند ماده غالب خام دفع میشود و حرکت می آید و دشت بیشتر میکند و ممکن بود که منافذ روح
 و نفس را سد کند و اگر دای قوی ارسال میکند طبیعت جهت ضعف احتمال آن نمیکند
 و ممکن بود که از تحریک چنان خطای عظیمی افتد و دفعه پس هیچ چاره نباشد غیر از آنکه اندک
 غذای تریا قی منصف بدفعات دهند و دای که بالخاصه حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت
 معده نماید مثل فاو زهر حیوانی در شراب سیب و بهار سن کنی مقوی به رسد و حافظه الصلحه اند
 عسل زنجبیل حل کرده و جدا راند و فعل خلوی اشتباه اینها بر بالای غذا و قبل از وقت
 بکار دارند و قبض شکم را گاهی بشیافهای تیز و حقنهای گرم کشانیده بکشایند و آب
 بر عسل آب که اندران قوت لطافات باشد و ترک دیگر غذای اندر او ابل اگر مانعی نباشد
 بسنیکو بود و جالینوس گوید که تحلیل ماده این مرض تدبیری به از دلگشت یافتن و آنچه این
 که نخست را بنهواس قهای پای او را از بالا بریزد و میالسند بکرباسی خشن بعد از آن از کتفها
 تا سر دستها بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و همین ترتیب دیگر عمل میکنند
 تا غایتی که نزدیک باشد که بیمار از تاب آن بهوش گردد و چنان سازند که اگر در دگر آب
 ممکن باشد یک نیمه اندر آبش بود و یک نیمه اندر خوار بوقت تشنگی آب کی تخمین نزدیکی
 آن نباید خورد و اندر ضعفها اندر شراب ریجانی مفید آید و رعایت مسکن در حرکت بهمان سمت
 که در مطلق مواظب معلوم شد و آنرا که قی کردن آسان بود امیدوار باشد که اگر قی را بدست
 مداومت نماید خلاصی یابد و انجا که اندر اخشا آساید امید خلاصی نماید و شش اندر قانون آورد

که ممکن بود که این تب از صفراوی غلبه یافته و آن هنگام از سوزش احشای و صفراوی بی
 خالی نباشد و اکثر علامات صفراوی باشد و لیکن این نادانسته و اگر افتد علاج آن ببلعج غلب
 غیر خالصه نزدیک بود و اسلام و اما حمی نهاری آن بود که نوبت آن مقرر بر روز یکشنبه و شب یکشنبه
 و اما حمی لیلی آن بود که نوبت آن مقرر بشب یکشنبه و روز یکشنبه و هر دو غیر باشند
 و در از گشتن و نهاری از جهت طول وقوع در حرارت و بیم باشد که بدق منتقل شود و نیز از این خبر
 یافته اند و اکثر علامات و علاج این هر دو همانست که در مواظبه مطلق گفته شد و اما مواظبه
 آن بود که اندرون سخت سرد باشد و بیرون سخت گرم و سبب این بطنی زجاجی بود که اندرون
 و بخاری از آن عفونت نمی پذیرد و بظاهر میرسد و گرم میسازد و باقی از جهت حرارت عفونی بکرت
 آمده و لیکن عفونت نپذیرفته و گرم نشده و حس اعضای باطن سردی آنرا درمی یابند و از آن
 مستضرر میباشند و مدت نوبت آن از چهار ساعت بود تا به بیت و چهار ساعت و بسیار
 که نوبت ربع و یا نوبت غلبه آید از جهت غلظت و قلت ماده این تب دور کشد و میران ازین
 مرض کم خلاص یابند و علاج این مرض ببلعج غشی خلطی و مواظبه نزدیک است و لیکن دیک
 و گرم کردن ظاهر اینجا جایز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندازد سرد و غوطه خوردن اگر نالی نباشد
 و از فصل و سخته و عمر نیکو بود و دم گرم رفتن قدر امکان تخویف مفید آید و فضل گفت غسل
 و سیر غلبه طعام بیفتان و چند بید ستر و غسل آب نافع بود و اسلام و اما مواظبه سرد
 آن بود که بیرون تن سرد باشد و اندرون گرم چنانچه میسوزد و سبب این اکثر بطنی بود که اندرون
 عفونت پذیرد و گرم شود و از جهت غلظت از آن بخاری که تحلیل نیابد که بظاهر رسد و گرم کند
 و مع ذلک حرارت غریزی دفع آن باطن سبیل کرده باشد تخصیص که در ظاهر نیز بلاغم خام
 باشد و ظاهر را سرد میدارد و عفونت نمی پذیرد تا گرم نشود و گاه باشد که از ماده مرض بخار
 غیر متعفن بظاهر صعود کند و اندک گرمی کند و از خالطه سرد باز د سرد شود و در دهر ظاهر گردد
 و علامات بلغم اندر بطنی ظاهر بود و مدت این تب از شرط الغلب در از تر باشد علاج این تب
 ببلعج مواظبه باشد و لیکن بگویم اینجا آن جرات نتوان کردن و دلت ستادی گرم داشتن
 عظیم نافع بود و اینجا باشد که سبب این تب صفراوی سخت غلیظه باشد که اندرون و بیرون

در چربی از آن تحلیل نیاید که بطا پرید و گرم کند و حرارت از بدن توجع در بدن باشد و میرود
 و اینجای علامات صفرا ظاهر بود و علامت این قریب تحلیل غلبه فیض المصداق و دلک اینجای غلبه
 و اندک اعظم و اما تب ربع آنچه لازم باشد چون وجود آن نادرست است و خارج علامات و علامت این
 محال علامات و معالجات باقی تها می سوداوی بود و اما ربع دایره از تقص خلط طبعی و غیر طبعی میرود
 همچو حیث لغبی و از هر خلطی حاصل شدن خاص و در ربع و بیشتر حدوث آن بعد تها غفونی مرکب
 باشد حیث تر مدخلات غیر متفرقه فاسد فاسد نگاه باشد که بعد از درم محال بدیداید و اکثر تها
 کم خطر بود حیث طول آسایش و یکین در از کشته غلبه چنان تبعت ماه بگذرد بال رسد و باشد که ماه
 سخت خام باشد نادر و از درم محال بدارد و آنچه سخت در از کشته و یا خود با درم محال بود در اکثر تبستفاد
 و اسلم ربع آن بود که از درم محال خالی بود و تبسم حیث کندن حرکت ناقص می و از درم محال تبستفاد تحلیل کرد
 حرارت مر از آن بسیار مضای می سوداوی چون صرع و مانیو لیا و شنج خلاصی بد و هر ربع که صفت
 زود تر از ربع خرفی زایل گردد همچو مواظبه حیث کث و کی مسام و تحلیل یافتن و پخته شدن ماده با عا
 بره ای صیف علامت ربع دایره آنست که نخست اندک سردا و از کشته پس حرارت هموار درم
 بی نمناک از بخار تر جبهت و خانیات ماده و هر نوبت سه بار و از زیاده میشود تا وقت انتهائات
 هر چند ماده سرد و غلیظ نبض ترقیق می یابد نفوذ او و نفوذ بخار از متصاعه میگردد و اعضا بیشتر
 میشود و هرگاه تمام نبض یافت نکایت کیفیت و شرا و تمام کسری یابد و سر با این گاهی تبستفاد
 چنانکه پس دارد که می شکند و چنان بدرد آید که زمانها بیکدیگر نزد جبهت رسیدن ماده و عفن بخشی
 محیط با تبستفادها و عصاره دفع ماده غلیظ مدت نوبت ربع خالصه بسیت و چهار ساعت
 باشد و مدت آسایش میان نوبتها چهل و هشت ساعت بود و سبب این آنست که
 چون خلط سودا آنکست و غلیظ و در جمع گردد و در محل تقصن و بواسطه سبب برود و قبول
 عفو نت کند و حفظ حرارت نیز بسیار نتواند کرد و بیشتر این تب اندر فایز آمده و نوبت بیشتر
 به اول شب که محل حرکت سودا است گیرد و در طرف شدن نوبتها می آن بعرق بود و کثر از عرق
 و بیشتر از عرق نایه لغبی و نبض مختلف باشد و بصلابت بگراید و اول غلیظ و خام و سپس نرم بود
 و در انتها بسیار گراید و آنجا که ماده سودا محترقه باشد نبض خرمی و عظم مایل بود و اول غلیظ باشد

و در حق تشنه بود و در آن روز و آنجا که صفای می باشد نهضت سرعت و در آنجا که
 و تشنه بود یا ناقص باشد و او در آن روز و آنجا که تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد
 و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد
 که تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد
 بجگو و معده نیز باز در دست خط لون بول در آخر سیاهی گریه علما ج چون زمان این مرض در وقت
 و زمان آسایش و این سیاهی و خط لون عاصیست تدبیر آن بوقتی باید کرد و در اول انقضای
 متعده و آنچه ضد هر مرض باشد و غلظت یال در باید گذشت و استغناغات قوی نباید کرد و در
 غلط و چیزهای گرمی و تشنه که در او در باید داشت و در خانه طبع بر آن نباید کرد و ضد صا که هم اندر طبع
 افتاده باشد و همچنین تشنه که در او در وقت آن نباید کشید و اتمام در دفع مده در این
 بیشتر باید کرد از جهت سیس غلظت مده و در تعدیل مزاج به چیزهای یال گرمی و بسیار طوبت
 باید کشید و اولی آن بود که در روزهای نوبت قبل از جدوت مطلقا هیچ غذا و شراب آب و ترها
 نخورد و اگر لطافت نداشته باشد قبل از نوبت شش مفت ساعت قبل از نوبت شش مفت
 شود و در روزهای آسایش غلظت مناسب مقداری که خواهد بکار دارد و آب سخت سرد و در این
 مضر بود و در وقت حرارت کمتر ضرر رساند و لطیفات و چیزهای پر خام و باد انگیز همه مضر بود و در وقت
 و سردت و هر چه برقی اخلاط را دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خمر و شراب و میوه و غذای
 طبع آن با سودا صاحب خمر گوید که آنجا که مده سخت غلیظ باشد هر باید و جهت در دم سنگ
 کنگبین مده دم کنگبین سده سرشته دهند و بویز منقهای دانه برون کرده با منقز پسته و بادام
 تنخل کنند هر گاه خواهد و تخم و آب برغ فرجوان یا زیر یا چوب مرغ بوقت آسایش بکار دارد و در اول
 و در شب گوید که بسیار تبهای مرغ بدن تدبیر ایل شده است و در اول این مرض اگر برانند
 غلبه نرم و تشنه طبع حاجت آید و تنهای معتدل نرم در هفته کی نوبت در غیر روز نوبت و
 شبهای نرم نوبت معتدل مثل شکر و بنفشه و مرغیاز شنبه و شباه آن بکار دارند
 در هفته یکدکرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر می کردن را ملازمت کنند نمودن عظیم نافع بود و هر گاه تشنه
 نفع نیکو بدید و ماضی نباشد استغراق سودا به هلمات لایقه واجب بود و شش اندک

و قدری تخمین با گلکند آمیخته صبا حار خوب است و یا تخمین افتیرنی با گلکند سرشته گاهی
 طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نفع تحلیل سودا انگیزد و پیشتر بازه بی شک
 با غسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از بر نوبت و بعد از تنقیه تخمیر بحب الشفا و امثال آن
 دادن لازم بود بدستوری که در غب غیر خالصه مذکور شد و اگر ترکان تداوم کرد در نایب بلغمی غب
 غیر خالصه مذکور شد اینجا نیز نافع آید تخصیص کما در سودا بلغمی شد و حب الشفا درین باب نیست
 و باعث بر ساختن حضرت آنرا جهت تبیع بود برادر ایشان امام الدین جعفر کمال الشبیبی
 و الطبا عیراق از علاج آن عاجز شده بودند ازین داد در نوبت خوردن و صحت یافت و بر سبزه
 نداشت در فانی حضرت را ربع پیدا شد و چهار ماه کشید و او ای آن در آخر وقت قرار یافت
 و غذا نخورد و پنج فریه بودی قلیه پولا و چوب گوشت بره فریه و شوربای سبزه گوشت گوسفند
 فریه و جوان امثال اینها و گاهی اندک سرکه گری کم ترشی با طعام واقع شدی گاهی گلکند با تخمین
 صبا حار خوردنی و از خشکیها و میوه کاسر و تر و آب خنک و دوائی گرم و خشک خدر کردند
 و تنقیه نیز کم فرمودندی چون نواصیت شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار با قلاهی مرکبی را
 با دودانه لفل سخی کرده یکاشق آب گرم را میخوردند جهت منع تخلف خلط و دست و پاها و تن را
 گرم نگاه میداشتند و آن در طعام و شربت در صبح اندکی میخوردند با بسکری خلط موده تا اخلاط
 زود در حرکت نیاد و دقت بر جای ماند که سن ایشان از شصت و دو و تجاوز بود و دیگر تا وقت
 دوا امساک مینمودند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در بسیار ریهها
 خفیف از مودیم و نافع آمد اصل درند بر این مرض آنست که نخست بگویند تا ماده مرض از کولام
 حاصل شده و در غذا و شراب تنقیه مراعات جانب آن کنند چنانکه اگر ماده از صفرا محترقه
 باشد در تطیب آن مبالغه کند و در خشک آنچه خلط را از نفع منع نکند مبالغه کردن در استعمال
 دفع خلط موه محترقه نمودن اصلاح بگویند و ای نمودن گوشتها بی اعتدال مطلقا دور داشتن اگر
 بلغم باشد تدابیر معتدل کردن ترشیهها و سردیهها مطلقا دور داشتن و شیرینیهها
 بکار داشتن و غصه و زردی و امثال آن و غذای نفع استعمال نمودن معاینه تریا
 منفع معوی بکار بردن و استغراق کمتر کردن آب سخت سرد خدر نمودن و اگر از غلبه دردی خون

باشد حتی خون از باسلیق و با از صافن باید گرفت انگاه افندیه و اشربه معتدل معتدل
 بمقدار لایق بکار داشتن و اگر از سودای طبیعی باشد چیزی نمی گرم و تر بکار باید داشت و
 نفع سودا محض کوشیدن و سیج عنت نکردن در جلد برقی مرض را کهنه باید ساخت انگاه بزغ ان
 دستور کوشیدن اینجا که آفت سپرز سبب آن شده با علاج سپرز اول باید کرد و بسیار را
 دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ریح ایشان مانع ایل شد و جالینوس گوید که بسیار تبه های ریح را
 چنان علاج کردم که از بعد نفع تمام سهیل سودا و اودم و از پس آن چند روز شراب سبختین میدادم
 و از بعد آن روز نوبت تریاق بزرگ میدادم سود مندا و غذا بدستور مقررند و بود و بعضی تر
 را دیدم که محل بنض ابر با عذقیله داغ بدستور بکنند و ریح کهنه بدان ایل می شود و می را اندر ریح
 موضع که دوشاب پزند نشاندند و در شب باز روز و خود را گرم نگاه داشتند و بوی بخار دوشاب
 و بخار و هوای آنرا دریافتن بسی نافع آید و مجربست با وجود که علاج ریح در فایز صفو دارد لیکن آنچه نفع
 کهنه باشد ممکن العلاج بود اندر فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نوبت باشد و اینجا که دوشاب
 پزند و غلبه بادیهوای آن نیست و در ریح لازم گویند فصد از عروق که سود را دفع کند انفع آید
 خلط فاسد در عروق و در از نیز بعد نفع اینجا بسی نافع آید با اصول معتدل و در ناسه چون
 که بقصد وادار رقیق دفع شود و غلیظ در خارج عروق بماند و مرض بدتر و دراز تر گردد و اندرین
 بوقت حاجت احتیاط بسیار کردن و الله اعلم و اما تب حمس و سدس و سبع و تسع
 جمله در علامات و دستور علاج قریب اند بر ریح و البقرط گوید که تسع را مدت دراز تر باشد از
 و سبع را مدت دایر باشد از باقی و مدت بدترین جمله این اصناف خمس بود جهت آنکه
 بسیار باشد که مقدمه سهیل بود و گاه باشد که تریج آن بدید آید و بر آمدن اینجمله هم بعد از
 تخصیص اتغال حمایت بیشتر باشد و چون مقادیر ثواب و از آن فصل آنها طول
 مرض بواسطه فرمان برادر خلط و عدم آنست و نفع را نه باعتبار اخلاط مقرر پس منع وجود
 امراض جالینوس را و چه نباشد حساب ذخیره می گوید که اندر خوارزم غلامی داشتم و او را تسع
 پیدا شده بود و مرا در اول چنان می نمود که مکرر نوبت میکند و مرض نوحه ها می نمود آخر
 تشخیص کردم و فراغ اگر کم بود و او را در روز بعد روز نوبت صبح کفین شمشیر و غم خرفه

میدادم و بر اثر آن بعد چند ساعت کشکاب فقط در روزهای دیگر کشکاب با بنجین سه ده وادی غدا
 زیر بایج و یا شور با بنجین و گمشته به یا مرغ ده روز پیش از روز نوبت بروز نوبت
 وادی با زیر بایج مزد بر بقر با دام و در وقت تب جز بنجین اندک با آب سیخ نهادی و آن
 جهت آنکه آب تنها نخورد و قبل از آنکه نوبت آن روز امساک فرمودی و از اخلاط معجزه
 حی ساختم و بعد روز نوبت بد و روز مقدار و در دم سنگ از آن وادی و این جب دو یا شین
 نهادم بدین طریق علاج صحت یافت و این تدابیر جمله مناسب بود و الله اعلم
 و اما مظهر الغیب گاهی مرکب بود از غلبه لازمه و جمیع بلغمی لازمه جهت تعفن هر دو خلط در
 عروق و ظهور اعراض هر دو با یکدیگر باشد و گاهی مرکب بود از غلبه و انزه و جمیع بلغمی و اثره جهت
 تعفن هر دو خلط در خارج عروق و گاهی مرکب بود از غلبه اکثره و جمیع بلغمی لازمه جهت تعفن صفرا
 در خارج عروق و تعفن بلغمی در عروق و این قسم را بعضی خالصه نیز گویند یعنی یک نصف آن
 خالصه است و گاهی برعکس این قسم بود جهت تعفن بلغم در خارج عروق و تعفن صفرا در عروق و مقدار
 هر تبی را از صنفی از این حدی مقرر نباشد و گاه باشد که این تب مدت نه ماه بیشتر باشد و گاه
 باشد که بمرض حاویا بدق و یا به بیماری مزمن انتقال کند جهت بدی تدابیر بسیار باشد که بعد
 میست روز علاج پذیرد و مخفی نماید که چون این مرض از دو ماده مختلف فی الغایت و اتمست طبیعت
 در تدریج آن تخریب عظیم حاصل بود و اسلم اصناف شطر الغیب آن بود که از نائتین افتد و اقر اش
 نوائب ظاهر و با مهلت باشد علامت این تب آنچه بد و انحصاست و اگر چه از اینز لایست
 و از قراین دیگر آنست یک روز نوبت دراز تر و آهسته تر بود و آن نوبت بلغمی باشد و یک روز مسکتر
 و گرم تر و آشفته تر و آن نوبت صفراوی باشد و در مرکب از نائتین بخت ظاهر بود و در رسوم باول
 و چهارم بدو و پنجمین طاق لطاف و جفت بخت متشابه بود و در مواظبه و مرکبات و گرفتار
 و تشابه بدین صریحی نباشد و بسیار بود که اندر یک نوبت دو بار یا سه بار سرافراست باشد
 اختلاف تعفن نادره و تبین و باز گوشه شدن با یکدیگر و بسیار باشد که بیمار بیدار در که تب با تها رسید
 و از نزد سرافراست آسود پس یکبار یا دو بار دیگر از این اعراض خود گذشت جهت تحریک و تفریق
 صفرا بلغم را و تخلیط و تسکین بلغم صفرا را و غلبه کردن بلغم در زمان نوبت این تب بود و گاه

و تسبیح و استغفار بر بخانه بسبب این اختلاف احوال همچو ترکیب از ملازمه و فایده باشد و تسبیح
و اعراض تا تسبیح نوبت خویش پدید می آید و میگذارد و لیکن اگر کسی بطنی باشد تسبیح نافض پدید آید
و اگر شش پدید آید تسبیح ضعیف بود و آنجا که ترکیب از لافز تسبیح باشد اعراض هر دو متداخل بود
و احوال در بعضی بر نقطه جمیع حرکت خلطی دیگر بر وجه دیگر باشد و لیکن اصلاً نافض پدید نیاید و غلبه
هر خلطی را از غلبه اعراض قوی هر یکی توان دریافت و در تسبیح یک از این اصناف عرق تمام باشد
و مردمی را که صفرا در بدن ایشان بسیار پدید می آید و عفونت می پذیرد هرگاه در تداوم بر طوبی
مبالغه می کنند البیان را این تب بسیار دزد و پدید آید و همچنین مردمی را که در ایشان قله
طوبی بسیار دزد و دلدور در تداوم بر گرمی در مبالغه کنند این تب بسیار فایده و غیر مکرر از تسبیح
اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود و علاج طریق اصول در
علاج جمله اهتمام تمام است به استفرغ لیکن قبل از نضج تمام قی باید فرمود و اوقات لایقه یعنی که
از هر خلطی نفعی دفع کند و اگر قبل از نوبت یعنی آن خلط استفرغ کند نیکو بود و باید نرم نگاه داشت
طبیح را بمغن شایان محدل و لیکنات خفیف که از هر خلطی نفعی دفع کند اما جان باید که غلط
و دقیق هر دو دفع شود و اگر تسکین حرارت احتیاج بسیار بود او را دوان باید کوشید و غمی که
مانع از نضج نشود و بعد از نضج باید سهال صفرا و ملغم کردن لیکن اگر غلبه ملغم را باشد آب لبلا با
با شربت گل بکوبد و نیکو بود و اگر غلبه صفرا باشد سنا و شیر خشک و نضج مناسب بود و اگر بر
خلط غالب باشند فلوکس خیار شنبه را با آب سرد یا مغلی ترش و اندک ترید مناسب بود و اگر
دغدغه آنکه در مطلق غلب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت قند
صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و نضج بلغم بکار باید داشت و اگر در تفرق بعد از
تمام و بعد از استفرغ بملته نیکو عظیم نافع آید و بدستور ماسیاتی مرغی باید داشت و جانینوس قبل از
نوبت یعنی چند ساعت کشکاب با اندکی فلفل ساییده فرموده است و نافع نیست و من هر دو
که در فصل غایز در در شیطر الغب داشت از ماسیاتی مرغی بیشتر رنج می داشت بعد از نضج
که فلوکس آن ظاهر شد و مفرق شده بود در صبح نوبت بلغمی به سه ساعت پیشتر از نوبت شربت
کشکاب با نیم مثقال فلفل ساییده دادم و دیگری تسبیح ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهیچ نماند

و آنجا که مرکب غیر ثابتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج بسیار باید کرد
 و در استخراج برقی تمام غنی نشستن در غلط که غالب با طریق نفع و در برقی آن بیشتر کردن
 و اگر مساوی باشند حد وسط نگاه داشتن غایت بر عایت قوت هر چه تا مریز باید نمود و فرض کلی کاف
 اند را و از این تب از لازمتین نافع آید و مخدرات کاهی که تنی لازم باشد نباید داد و اگر دقتی
 نیک گفته شده باشد انگاه حافظ الصبحه و امثال آن نافع آید و اما مرکب از
 غمین ناپسندین از سه ربع و چهار خمس روز هر یکی نوبتی بدارد اگر چه خلط هر یک
 از این مرکبات از یک جنس است لیکن چون از هر خلط قسطی چند در مواضع مختلفه تعفن می پذیرد
 و بر بعضی اوقات مقرر مخالف وقت دیگری اتفاق افتاده هر یک نوبت خود آید و اگر نوبت
 یکی بر طرف شود نوبت دیگری با آن فاصله ظاهر شود و تشخیص هر یکی بعلامات آن باید نمود
 از تدابیر سابقه فصل کیفیت هوا و سینه و سن و بول و نبض و سایر اعراض مخصوصه هر
 علاج هر یکی بتدابیر معلومه مفردات آن باید کرد باز یادتی اهتمام در مراعات قوت بطن
 بودن مریض هر روز اندر تب و بعد از نفع و کهنکی مرض چون بخد ری رفع نوبت یکی کرده شود
 بهمان ستور هر روز آن دو باید داد و رفع نوبت دیگری نمودن اگر چه ممکن بود که بر فکری نوبت رفع
 شود جهت قادر شدن طبیعت تحلیل ماده فاسد و اگر از آن بعضی مشکله بود اهل بار نفع
 باید کرد و نواصب غلبه را که دشمن نافع بیشتر بود و مریض می زند و قوتی با تن او باز آید
 و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام از آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غلب
 خالصه و غیر خالصه و شرط الغلب عظیم بود لیکن در علاج بیکد گیر فربشند و اما مرکب از غلب
 دوروز آید و دیگر از آسایش و اما مرکب از خمسین دوروز آید و دوروز نباید و باشد
 که نوبت غلب آید و اما مرکب از سه خمس دوروز آید و دیگر از نباید و برین قیاس بود
 در سبب غیره اگر ترکیب واقع شود و علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجا
 ربع باشد و اما مرکب از حمی دق و حمی خلط علامات آن در بیان حمی دق و حمی
 معلوم شد علاج این تب آنست که خلط فاضل فاسد را برقی است فراخ گفته بعد نفع
 قانون علاج دق مری میبارند و آنجا که دق یا حمی سوداوی افتد که از خلط بلغم افتاده باشد

و گفته بود علاج آن سخت مشکل است جهت آنکه باد و جو و سبب غالب بر هر یکی فضا و تیرگی بادی
و همچنین چون باجمی بلغمی بسبی قوی اتفاق افتد و در پیرین مجامع خروشن بخواص اشیا چاره نباشد
و اما مرکب از غلبه لازمه و دایره علامات و معالجات این تب قریب علامات و معالجات
مفردات آن باشد چون طبع و لایق تخیل بیشتر واقع است تدبیر یا طر و با تمام تر باید کرد و علم
و اما جمعی عفوئی و باجمی بدانکه هرگاه هوا ملک متعفن شود و آنرا با خوانند چون هوا با اشتیاق
بدل رسد مزاج روح را که در دست فاسد سازد و در هوا که در دل است جمله آنرا متعفن گرداند
و حرارت عفوئی از آن در بدن منتشر گردد و جمعی بدید آمد و بدوام سبب لازم می باشد جهت این احوال
بزدوی دپلاک کند چون سبب غلام است مرض نیز غلام گردد و اگر تخریطی آنکه باید بدید کسی که بد
یاک باشد از اخلاط بد و مسامات او کشاده شده و مزاج او قوی بود و بر تیرسی که دفع آن فساد
باشد مشغول بود و بسیار باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات نیز نیرانت کند و حیوان بسیار
نماک گردد علامت این تب بعد حدوث و با آنست که ظاهر ترین سخت گرم نباشد و در
باطن حرارتی سوزان می باید و تاسه اضطراب عظیم باشد و دم زدن از حال طبیعی بگردود
و عظیم می باشد و بعضی را نفس تنگ شود و باشد که ناخوشبوی گردد و در عرق لبرج و بدبو
باشد و نبض ضعیف و متواتر باشد و بول رقیق و بزرگ بدبوی باشد و گاه بود که بول اسود گردد
که سبز بزرگ شود و گاهی همچو استسقاء بدید و خشکی زبان و عطش بسیار بود و در دل غم
دردی می باشد و غشایان یا سقوط شهوت طعام گاهی بدید آمد و بسیار قی صفراوی کند
و گاهی قی سودا و نیز کند و باشد که گوشت بدن ندها و دینشش گردد و باشد سرخ و خشک
رنجه دارد و سقوط قوت و غشی و اخلاط عقل گاهی ظاهر شود و خواب کم گردد و هوا شراب
تمدد کند و طبع نرم و کفکناک سودا و بد رنگ و بدبوی باشد و باشد که بزغای سرخ و
برتن او بدید می آید و باز پنهان شود و با خردست و با سرگرد و غشی افتد و باشد که
بیشتر نشخ و کراز بدید آمد و از اول تب گاه بعضی اعراض بقوت بدید آمد و بعضی مردم را گاه
که به این علامات دست و در بسیار باشد که بیمار از حرارت خود آگاهی کم داشته بود و بعضی آب
و نبض نیز بسیار از وضع طبیعی و در شب و در روز دپلاک شود و اطباء در این حال چاره

و اکثر این محمودین نفس بر بوی شود از این مرض خلاص نیابند جهت استحکام عفت در رطوبات
 و حوالی آن اعراض مذکوره نیز چون قیوت و غلبه گردد امید خیر نباشد علاج این تب نیست
 که نقل هوا کنند اولاً انگاه بدستوری که در حفظ الصحه از تدابیر هوای دبابی گفته شد
 از خدا شربت و دوا مرغی میبدارند و عوض موینها گرم کافوریات اندر ترشیهها
 میخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که با ضعف اعراض قویه بد نیامده مبادرت کنند
 بخشک ساختن بدن بستر فراغ رطوبات زاید بفسد و سهل سبک دیاطین قوی و احتمال
 غذای ترش خشک کننده تن و تریاقی مثل مرغی که آنرا آب غوره و لیمو دیاتریج و سماق
 بریان کرده باشند و زیره و کشنیز خشک آنرا آلاسیده و بانار دان کوفته آنگاه و خشکه
 ملا و او شده یا طعامی دیگر که رطوبت و تریاقی و ترش باشد و قرص فوراندر تها دادن داند
 و دغ بی مسکه نافع بود هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مخموم شربتی اندر ترشیههای مذکور با
 کلاب عظیم مفید آید و آب سرد با فراط مناسب بود و بغیر فراط نیکو نباشد در ترشیههای مذکور
 صبر کردن عظیم مضرب بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بزور طعام باید خورد و چنانچه امتلا شود
 و خلونیر نیفتد و تدبیر مسکن و بوسیدن تریاقات بدستور که در حفظ از بهواسی دبابی گفته شد
 اعظم تدابیر بود لیکن گرمیها و بخارات گرم در باید داشت و در تقویت جانب دل بد آنچه
 ممکن گردد تقصیر نباید کرد و آنجا که سر بای پهلویست شکم طریحیه شود دست و پا سرد
 گردد و خواب نباشد و اندر دم زدن سینه بر می فرازد و سهو میکند چاره نباشد از آنکه او را
 بخیزی گرم بپوشانند تا حرارت را بطاهر تر نکشد و نجی او را بسالند و الک لک و طریق استغفار
 آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از بی آن تریاقی خاک کافوریات و شیشهها
 بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استغفار آن کنند بلیات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی
 قلیل المقدار و اینجا انتظار فصد نباید کشید که مجال تنگست و غرض قلیل رطوباتست برفع
 سبب و احتیاط عظیم در سهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیفست فسادی کند و اینجا
 اعراض بد ظاهر شده باشد استغفار نتوان و توسل بتریاقات غلظت معتدل باید کرد و بزعم
 کرامت اول حال هر صبح بعد فصد تمام اگر صبح شام معصوراندر ترشیهها شربتی

مغیر غوره که حب الشفا می ترک اندران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لایق درشت و در
 بهترین تدبیری باشد و اندک علم علامت و باقیست که حیوانی که از کزک الطبع باشد مثل لک
 و پرستو که امثال آنها بجای مانعی دیگر ایشان خوشتر کنند و از آن ملک آن نمایند و مفضل و حیوان
 که از عفونت متولد میشوند بسیار بدیدارند و حیوانی که در زیر زمین میباشند چون موش و غیره
 همه بر روی زمین گردند و بجای سرسیمه و موش باشند و میل سود را خامی و نکند و در هیچ محل
 دم زد و خوش آینه شب و روح او تقبیر راحتی نیابد بلکه نافر باشد و چون بر بلندی برآید
 و اندر هوا نظر کنند چنان نماید که دود ناکست و غلیظ و تیره و بر سر عمارت همچو دود و در جمیع
 لی آنکه دود باشد و شواهد وقوع آن سبقت تیزات هوا بود و در حرور و متولد بغیر محل در زیاده از
 و عادت فصل و وقت و غبار ناک هوا و غلظت و تیرگی و طوبیهای سجیل و ممتد با تعال
 حرور و غلظت ظهور شهب و سارک و سرخها خصوصاً در اوائل خریف و ایلول و تغییر احوال
 فصول از وضع خصوصاً صیف و بسیار تیرگی هوا اندر آن فصل و بسیار زرع نباتات
 و قابلیت هوا ملک وقوع آن بار در قبل ازین شرط بود و الت اعلم

باب هفتم

در بیان حصیه جذری و سایر بزرگ و درجهها و جذام و سرمازدگی و سموم زدگی و کوفتگی و قرحا
 و سوزنچگیها و عرق منی و ریش بلخی و جلاستها و بیرون رفتن سر استخوانها و شکسته استخوانها و سایر
 و علامات و معالجات این امراض اما حصیه بزرگ بسیار بود که اندر ظاهر پوست تن بیک
 بدیدارید باجمی مطبقة و از پوست برداشته تر نشود و هیچ آب نگردد بخار و دفرجه و خشک
 پیدا نکند و در اوّل ظهور سرخ و آن شبیه بود و نشانهای گزیدن یک و سبب این مرض دفع
 بود مرغون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و این مرض از جمله امراض و بائست
 که آنرا آخذه و دارده گویند یعنی چون در جا بدیدارید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند و محبت

مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و اندر بدی هوا
 مردمی را که چون صفراوی اند در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در تن
 هر کسی را که نوبت البت پدید می آید و دو نوبت بهم دیدم و زیاد از این نادر بود علامت
 این مرض آنست که تب مطبقة سخت گرم باشد و تشنگی غالب بود و تاسه بجد کند و فشانها
 مطبقة ظاهر باشد و آنجا که طبیعت قوی بود اندر روز از تب برور کند و الا در هفته برور کند
 و آنجا از هفته در گذرد و هنوز هیچ برور نگردد باشد اکثر با خطر بود دیدم شخص قوی مزاج را که دو روز
 اندک تملکی بود در روز سوم از سر تا پای حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و برپیزی نداشت
 دیدم چند کس را که اندر تنکای هی فراشانی کردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبه سرخ برور کرد
 بدستور و سلامت یافتند و هیچ محصور اندر دپشت و پایها خالی نباشد و در روزی از
 مناسبت هوا و تدابیر مثل غلبه خوردن انگور شیرین و دو شتاب نیم سوخته و خمر و گرمها
 و شیرینهای دیگر و زنجبوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و حصبه آنچه بلون سیاه و یا
 و یا سبز بود اکثر کشنده باشد بجهت غایت احتراق ماده و آنچه سرخ و اشقر بود اسهال
 جوان کشمیری را در ری حصبه سیاه سید شد و نزدیک بهلاک رسید حضرت اورا سه عدد و آنهم
 با مغز گوز دادند بخورد و صحت یافت و تجربه چنان فایده که بول محصور اکثر سرخ و غلیظ باشد
 چون لحظه نبیند بریده شود همچو بول خربانه و سلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان
 خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و تمامی قوت و میل ماده بخارج و توانا و عزم
 دال بود بر سقوط قوت و یا بر درم خجالت و ظاهر شدن حصبه و زرد پنهان شدن و اختلاف ظهور
 بر زرد و خای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده بدرون این اکثر هوا
 مندر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که لون آن نفیض بود و دیگرگاه تشنگی و کرم عظیم
 شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه سیاهی یا سبزی گراید بهلاک نزدیک بود و بهوشی آنرا
 که قصد نگردد اندرین مرض سخت بد باشد و بسبب هم که مہلک زود منتقل شود و اسهال
 زرد و کماز زرد ناقص بهم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و دو فور قوت و بعد از دیدم اکثر آنرا
 که بحرانی شانی باشد و مجرب است در عاف اندرین مرض بحرانی نیکو و اکثر با سلامت باشد

و بر کاه محصور اسببال خون احوال بد باشد تخصیص در داخل یکین مکن بود که اگر قوت سر جاب باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و احتیاط دوی بوده باشد بخیر خلاص باید تخصیص در اول و در آخر خون
رود و پاک گردد و اگر از آنرا بجز قوی بعضی علاج کنند آناسی در حشا تو که کند و پاک سازد علاج حبس
که قصد کنند از اسهال و اگر نباشد از قیال و غیره انجمی بنده خون یک سر دانه
و اگر قصد نتوان یک سر گوش در گدازدن بینی درگ پیش از نند و قلیل خون قوی مزاجان و
بمقداری که بخشیش رسد و صفراوی را جان را جانیز بود و اگر صفرا و سباده است بکین صفرا کنند
فصد اگر باید بهتر باشد و اولی در فصد زد و دم بود بعد اول بعد سوم بعد چهارم و ازین
تجاووز نباید کرد مگر آنکه استقامت سخت ظاهر بود و هنوز اثر بر ریه حبس پدید نیامده باشد و الا فصد
حبس جانیز نباشد و بعضی تمایز الدم را بعد ظهور نیز اندکی است فراخ دم جانیز داشته اند بلکه
و بقدر قلیل ماده تسکین جارت کنند بکشاکش افراط جمع آب سخت سرد بکسور جمادات
و با سایش و خشک ساختن نفس اگر بدین تسکین تو فست بها و اگر حرارت می افروزد دم گرم
پرسیده آتشی کند و باز دیگر بخورد پس اگر بدین سر عرق یا آذوقه را ظاهر شد امید دارد و که رنگ
خواهد شد و هم بدین نوع تسکین دهند و اگر حرارت دیگری افروزد تسکین کافور یا اندک کشاکش
و بخورهای و نار و زرشک یا و امثال آن باید کرد و اگر دانند که ماده قویست و هوامد و کله مرص
و البته حبس بر دهن خواهد آمد بکشاکش و بچ اندک کاهی و آغیان او ضم کرده ببادرت و آتش جوشان
که کشنیز سبز اندران یا چیزی دیگر نباید داد و زرشکها و سرشها و سرشها و سرشها و سرشها و سرشها
و ممکن بود که ازین حال ماده با بعضی عیسای کند پس انجمه را قبل از منقسم و بعد از دم موقوف باشد
و شیرینی اگر چه مضر در دست لیکن چون ماده است تخصیص آنکین نشاید داد و طریق علاج که بر محصوران
تجرب کرده ایم دبی خطر بوده است که در اوائل فصد و یا قلیل دم فرمودیم و بعد از آن جهت تسکین
و تقویت کشاکشاده سرد کرده و آتش جو که اندران عیان باشد که کشنیز سبز جوشیده باشد
و او هم و آن که ازین غذا نفرت شده به سرخ اندر آب جوشیده و حخته داده ایم و آب سرد و آب
جوشیده و آنکه بچ و شفا تسکین جارت کرده کاهی آب آلود جهت تسکین صفرا و آب غلبه
کرده و کاهی که سخت بدین شده اند و سرد کرده شیرین کرده و اگر شراب نرم و دهن محل نمودیم

و اولی و چند دانه نذر او می کشیم و تمام غذا را بشویم و از آب جو نیمه فرموده ایم مخصوصا بعد از روزی که
 و بدین ترتیب قیصر پنج محصور بی را خطائی نرسیده بسیار از حصنها بدین صحت یافته اند و خطا
 بر روز دیگر میشود و مقرر است تا پنج صبح و طبیعت بسیار دوان اجتناب است باید که تن را در اجتناب
 دارند و در هر صبح یک سوره می بینند و اگر قوت داشته باشد که در آب گرم شستن در شستن برادران
 تا بخار آید و تن را در از هر دو سوره که در آب سرد و صواب بود و در آخر چند در آب غلاب بپوشید
 آب دوان هم می خورد و در اگر قبل از بروز طبع نرم شد و منع برز کند و یا هم حدوث اسهال یا
 مزیدن بی ترش ربا نی خریدن ناردان در شکم افری بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در
 و ترشی بناله کردند و حصه بخور گشت اما اگرانی در زبان ماور گوش پیدا کردند و بران ماندند
 که اگرانی سرد و صداع و یا بهشت و خلقت بسیار شود و اشتداد هم شد و فصد نشد و حصه نیز بنور
 نگرد و اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید اگر اشتداد هم شد و فصد در داخل شده
 ماور از اندام باشد و یا بهشت و حیاض و یا شوی و یونانیدن کافور و خلط های خشک لیدن ترش
 بر کفهای دست او بعد بر روزی که ضعفی باشد و غذا قوی تر خواهد بود و جبهه خروشن با یاد
 پنجه یا کباب کرده قنبری اندری هوا مولد حصه در اطفال و کودکان چنان بود که سر و دست
 پیدا میکردند و بعد یک روز تب مطبوعه قوی پیدا آمد و بوقت شب هنگام سر زدن تب بیشتر میشد
 و اکثر اوازی می گویند بود و در پنجم حصه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد و چنان تجربه شد که اخیر صحت
 پیدا و نافع بود و بر روز حصه را نیز مد و دیگر در ششها مضرب بود هم سر و رانیم ترش و غذا نافع بعضی را
 شود و بای پنج بود و گوشت گوسفند اندران شده و حکیم گندم گوشت اندران جو شده و بعضی را
 آتش جو سله و بعضی را نوغان پنج و بعضی را کاشن پنج و دیگر جو بهار و سر و بهار و سر و بهار
 نمیدادند و بعضی کودکان بمقدار سیوه انار طبعی اندکی میدادند و بدین پنج تدبیر حله صحت یافتند که در
 و در یازده بحران هم بمرق بود و چون ضعیف بود حاجت بنقیه نمی شد و بیشتر احتیاج
 کودکان سخت مکرر دم رسیده را باشد جهت شستن بخیصص که در بزرگ و فشرش می بود و
 و صحت بر محصوران میگردد استند که چانه پاک پوشند جهت آنکه اگر نیکو پیشین جهت بروز حصه
 و علم و اما جدی که اگر آنکه گویند برای بسیار بود که اندر ظاهرین پیدا آید و در پنج

از پوست بر داشته تر شود و معنی پیدا کند و اکثر آب که در نخته شود و با خاریدن و دود کردن و حک کردن
 بر سر خنده پیدا آید و در اول ظهور نیز بزرگتر از حبسه باشد و سبب این مرض دفع طبیعت بود و در فصل اخلاقی
 که علیها یافته باشد و فاسد شده و این مرض نیز مخصوصه از جمله امراض بائی و آورده است و چون طبیعت البسه
 جهت پاک ساختن خون از فضل و طوایف غلیظ خیره از اجزای سید با فاسد از امتیاز خست دفع نماید
 اکثر آن غلیظان بجهت تاشیر و حرکت حرارت مفسد این مرض هر کس را تخصیص نمیکند و کی البته
 پیدا آید اگر در دردی پدید آید و بزرگی البته پیدا کند و از یک نسبت بیشتر کم بدید آید و بهر مدت عمر
 و تا دونوبت چند کس را دیده ایم و دسته نوبت هم دیده اند بر سبیل ندرت و جمیعاً را بهفت کردیم
 که شش ماه یا دو ماه با وجود که سه کرت در حبسه آید بر آورده است و این مرض حبسه را که رشدن این حبسه
 که هر یک نسبت اندک پیدا شده و طبیعت کار خود تمام نکرده باشد باز تجویف سببی متمیم طلبه و یا با
 خارجیه قویه دیگر یا اتفاق افتد و پیران را هم آید شاید که سبب از هوا و بائی و ملاقات محدودان
 و امثال آن غالب نیست که سبب همان باشد که کینوبت یا دونوبت دیگر بر آورده باشد **علامت**
 این مرض آنست که تب آن طبقة باشد با ناسه عظیم و در دشت غالب باشد که جهت کثرت ماده فاسد
 شریان بزرگ که نزدیک مهران باشد و ترسید اندر خواب بسیار و از خواب استن و از بیداری با درستی کم
 به پشت باز کرده و گراتی سر و سرخی چشم و دیدن اشک بکیریه و خاریدن بینی و گرفتگی آواز و بخیله
 از خواص آید بوده باشد که در و گلو و تنگی نفس یا سرفه هم بدید آید و تن گران است بود و آنجا که طبیعت
 قوی ما و ما و قابل در دوم سوم آید بنیاد بروز کند و بعضی اطفال را دیدیم که در او اخر و زاولی
 و زود سخت یافتند و آنچه در چهارم بدیدید و ریخته شود و آنچه از هفت روز بگذرد و بروز کند باشد
 با خطر بود و علی آن از غلبه ماده بود و حدوث آن براعضا باطنی بد باشد و آنچه اندر روز یکایک ظاهر شود
 یا مستلزم بود و آنچه اندر روز یکایک بدیدید یا گاهی برون آمدن و باز پنهان شدن نیک نیست اگر با وجود
 و یا خفای این نشانه بود و حکم باید داد که غشی خواهد افتاد و آنچه بدیری بیرون آید و قوت ضعیف بود
 و محل این سبب را سیاه میشود و چهلک و دو بهترین آید آن بود که اندک کرد و در اگر بکشد و بزرگ باشد
 نزد و نه که دو و چون ضعیف شد و تب را اثر ظهور آن اخطا باید و تسخیر قوت گیر و دایره
 بهتر از نوزاد باشد و در بهترین روز که از آن و سبب سیاه و سبب

و بعضی آید چون در خلج خون و اکثر با خطر باد آید که بعضی بزرگ و بعضی خرد باد و یا بهر دو رود
در یکدیگر میبویسته باشد و یا غالب باد و آید اندر میان یکدیگر میباید ریخته می شود و در سردی
می آید و یا بر اثر نهایت پخته باشد و قوت ضعیف و یا تب بیشتر و اضطراب غالب باشد و پیوسته
و اینجا که نخست بیرون آید آید و انگاه تب بگیرد و خطرناک باشد و خطر این بیشتر از این است که آید بیرون
هنوز تب نخست نماند باشد و اینجا که آید بین باز میشود و در نیم می پیوندد و تا سه سجد با دست شکم ناکند
بلک نزدیکند و اینجا که آید که کوه کنی آب باشد و می طرقد و بسیار سخن بهشتانه گوید برگ نزدیک باشد
و همچنین اینجا که نفس متعذر تر شود و آواز بگیرد و تا سه سجد بدید آید و رنگ آید بسبب بی ریه سیاهی گزاید
و بشیر سردی شود و دلیل سببش غلبه آید بر ریه و سینه شکم و کمی آن بردست و با نشان
خلیط ماده پدید آید بول الدم بزود و پس از آن سیاه شدن بول تخصیص که قوت ضعیف باشد
و اسهال خونی یا صفراوی با آن بایز شود هیچ امید سلامت با آن نباید داشت و اندر حصه شیر این حال
بسیار کشد و اکثر این کسانی که در آید هلاک شدند یا بخناق هلاک شدند و این بیشتر بود و یا بسبب اسهالی
فقط جهت سقوط شدن قوت و بسیار باشد که آید با خرفلغونی یا یا شر اگر در و یا دیسله از داده آن قوت
کند علاج آن قبل از بروز بعینه علاج حصه چنانکه مذکور شد باید کرد و الا در غذا و شراب و فواکه زیاده
در آید چون ماده آنهاست که غلیان یافته هیچ چیزی که خون آنها را سازد نباید داد بلکه همه چیز را که
بسردهی دارد و خشک باید داد مثل مسقط جو یا پست عدس اندر آب نارتش اندر عصیر غوره یا آب
ریحان و آب آه یا اندر حلاب ملا و عدس و شربج غلیظ سازج بی روغن اندرین ملک رسید
و از ترشی خدر سیفر باید و بغایت مناسب آید و ما کو دکان سیوه خوار را قبل از بروز و بعد از بروز
اندر المی میدادیم و یکم می آمد و ترش خواران آتش سنج با ناردان گاه گاهی میدادیم و همیشه بود
اندر ما و را و انهر ملا و خشک با خرمایه هند و بسیار نافع می آید جهت تری هوا اینجا و در اکثر هواها
تر قوی این غذا مناسب است اما در هوا گرم خشک این شیرینی بقدر احتیاط باید کرد که در غلیان نشود
بهر حال آنقدر که ترشی اندر حصه جرات توان کرد و در آید نتوان آنقدر که ترشی در آید و ترشی
توان کرد و در حصه توان شش ظاهر است و جمیع مجدد و از آن فصدیم نافع آید و فواکه قوت ضعیف باشد و چون گزاید
بدرست که گزاید که ریخته یا ملا و خشک می آید خصوصاً که طبع شیر نرم باشد و اینجا که استعمال ممکن

حاجت اید رب لمیلد با شکله مناسب باد و انچه را در آب انار ترش کرده دادن هم نیکو بود
و مصور انار ترش بنبات هم نافع آید و تسکین حرارت اولی بود و انجا که در اولی تسکین
و تخلیط خون در روع و منع ماده از غلیان گوشند غرا نیدن شراب طلع و شراب یس
و آب فواکه قابض نیکو بود اما بعد ظهور انار بر دوز آن اندامهای را که مضرت ابد اند
عظیم است مثل گوشه چشم و بینی و حلق و شش و روده و بند کشادگان از آن حقیقت باید کرد
زیرا که در چشم و درون گوش بیم نقصان بصر و سمع بود و در بینی راه نفس را بگیرد و در
حلق خفاق آورد و در شش بیم سسل و ضیق النفس باشد و در روده متعجب کند و در بند ناحون
بزرگ و غایر افقه تباه کند و در سیر حفظ چشم آنست که سماق اندر گلاب ترکند و بسا لایند
و اندک کافور اندران حل کنند و چشم اندر میچکانند در شبان روزی چند نوبت و آب کشنیر
و آب تخم انار ترش در چکانیدن نافع بود و ماز و بگلایه اند چکانیدن سخت قوی بود
و حنظل مصبر و شیان مامیثا و اقاقیا برابر در زعفران قلیلی جمله را با آب کشنیر ترش
بر پشت چشم طلا کردن نافع آید و هرگاه آله اندر چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده
باید چکانید و اگر این تدبیر نافع نباشد و چشم سخت سوزخ بود آب کمانه بنط که ترش نباشد
باید چکانید و بعضی گفته اند که لفظ سفید اندر کشیدن سخت سودمند بود و اگر در سیمیا
چشم اند بزرگ آمده باشد سر صفا مان و کافور با کشنیر تر حل کرده بر سیمیا اندر کشند
و سر صمد و گلاب نیز نافع آید و با کافور انفع آید لیکن بهتر آن بود که رفاده بر پشت چشم نهند
و نمحه از سر بخته باز ده چشم را بالا آن نهند و بنده تا چشم را فرو نشسته دارد و بعد از آن
دار و چکانیده باشد هر روز چند کرت دارد و کند و چنین بندهند و تدبیر حفظ بینی آنست که بر
سر که تنها با گلاب به بینی بر میکشند یا صندل و شیان مامیثا و رب غوره و امثال آن که
سحق کرده با سر می کشند و در می چکانند در دهن گل یا روغن مورد یا اندکی کافور اندر چکانند
و در اندرون بینی طلا کردن نافع بود و تدبیر حفظ گوش هم چکاندن نفتیه آلامیده و کوبیده
نهادن بود و تدبیر حفظ حلق آنست که از اول قواضی کوره از غذا و شراب بکار دارد و بعد از آن
در پشته قوت غرغره میکند و آب سرد و طبع سرد و گلشن و گلاب آغشته غرغره بس مفید است

و تدریجاً شستن است که اگر انگبین طبعی و تخم آبی پیوسته در دهان بیدارد و در شب توت بخورد
 و تخم کدو تخم خیار و بادام مقشربانبات و کثیرا بر سائیده و بلعاج اسپول ششتری
 از آن پیوسته در دهان شستن نافع آید و تدریجاً بند و کشادها است که صندان و شستن
 همیشه و محل از منی و گل سرخ و اندکی کافور جلد را بجلاب سائیده و سرکه بر آن چکانیده بر بند ماطلا
 میکند فکر آبله بزرگ بر بند گاهی بر آید بسوزن زین بشکافند و طوبت آن بپایردن کنند
 بر سر هم اصلاح آن نمایند و تدریجاً حفظ رود و آنست که چون آبله اند را خطاطا افتد شراب مورد
 و قرص طباشیر و رب آبی و شاه توت و امثال آن میدهند و غذا بستورند که در آنجا که آبله
 دیر ببرد کند و بعد احتیاج باشد ترشیهها و سردیها را باز باید داشت و بدستوری که در حصه
 رعایت کردن غنا خشک و انجیر خشک و خرماندکی گاهی تغل فرمودن نان سرد و زاجان را بکوبند
 و غذائی که از اینها بچته باشند بی روغن گوشت بهتر باشد و اگر ناچته باشد غذا خوردن هم نافع بود
 و طبیح انجیر و عناب باندکی رازیانہ خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان با آب آلو باید داد
 اگر طبع نرم باشد و اگر عدس مقشربخت درم و لک مغسول پیچدرم و کثیرا درم جلد را در نیم
 بپزند تا بنیمه باز آید و از آن میدهند ماده را زرد و بیرون فرستد و آنجا که خارش رنج میرسد
 بلسته نرم دیار پر مرغ باید خارید و ستهای مرض را در ستهای نرم باید کرد تا بناخن شرار از تخم کند
 و بجز با مشغول باید داشت تا خاریدن را سختی فراموش کند و آنجا که آبله در بخت گردد و بعد
 احتیاج باشد به بنید که هرگاه تمام بیرون آمده باشد و نبض و نفس بحال طبیعی قریب شده
 و اضطراب ناسه کم گشته طبع با بوند و اکلیل الملک و بنفشه و خلی و بوس کند و اندر شیب
 دامن او میدارند تا بخار آن آب گیرد و بچته شود و چندان باید داشت که از حرارت آن ضعف
 پیدا آید بلکه چون طاقت نباشد مکرر بملت میدارند و هرگاه از بروز بخت بگذرد و آبله روی
 نهد و در خشک شود و انجیر سخت بزرگ بود بسوزن زین بشکافند با سته و آب آنرا
 بلسته نرم بر چندین و بزرگ گل خشک یا برگ مورد یا برگ سوسن یا برگ گز کوفته و بچته نرم بر آن زین
 سردی هوا چوب گردوست پیاز و شاخ و پنخ سوسن خشک و خانه باید بست و در دیوارهای سرد و چوب
 نه بنیاد و در کردن در گرمی هوا چوب صندل مورد و زرد و در کردن و اگر پوسته ریش گردد

کل سرخ و بک و صبر و کندر و انزروت و دمل و لایوس بوده و نرم خنده و لایوس
 و سنگ زخم و سفید بای بعضی از اینها پیش از آنکه آید بخاک که غالب بر آب و در یک
 آنکه بیکار و در میان چینه کینه نرم کرده و دود و دود دیگر سرد و صندل داده و خاک و
 کشته ناریش نکود و فاند و در میان یک سخت نرم باید خواب و در گرد و سر و بشیریکه گرمی سر و از آنجا
 کشته عظیم نافع آید و در میان آرد و از زن و آرد و جو هم نیکو بود و در میان سجد و برگ
 و سر و دگل خشک و شاخ و برگ سوسن خشک هم نیکو بود و در میان گل سرشومی شب نیکو
 و در یک بستر نرم آینه سخت مفید آید و نمک آب آید و درخت زرد و خشک شدن آنرا یاری می
 و نمک اندر طبع این بیکه آنگاه که بوی بوی که زخم شود و مرهم کافور سود دارد و دود و دود و زرد خشک
 کردن و اصلاح آرد و در این در جمله اوقات دفع عظیم و برگاه آینه خشک ریشه پدید آرد و اگر در
 می بریزد و در شیب آن طوبی نیست و روغن نیکو بر آن باید چکاند تا زود بقیه و اگر در شیب آن
 تری باشد و خشک نمیشود و هیچگاه که دستور است آنرا به بخار آب گرم نرم باید ستانگاه با چینه
 و دیدن ناخوری آرد و آنکه اگر عمقی دارد و در دگر از صبر فرو و زرد و جو به نرد و سنگ سفید از زیر
 و اقلیم کیمی سارند و بر آن باید تا آنرا آرد و اگر عمقی ندارد و با پوست برابر است شب نیکو
 سوده بر آن باشد و بگذارد تا در یکا بر خشک ریشه بر آرد و باز بهین نوع ملاحظه میکند تا تمام رطوبت آن
 زایل شود و اصلاح آید و بر عزم آنست که در او اگر که بعضی نقش قوت بحال اصلاح باز آید و اگر
 جهت دفع رطوبات زانده آید و در اصلاح آنکه هم آید و رنگ قدیمی به نیکو نافع بود و آنجا که
 اسهال پدید آید از اجزای غذا و بر آنچه مکنج و نیم بریان کرده باید بخت و سفوف الطین و برقی قلعین
 باید و او قبل از آنکه کاف غذا و بر عزم من فادرم حوصا اندر رقی قابض سوده مناسب بود و حوصا
 از نرم شدن شکم معده نیم اندر آید و حوصه لاجی باید کرد که حضرت اسهال اندین هر دو مرض عظیم
 و اندرین ملک خشک ریشه می آید و راناسات سوده و خورد و اطفال تندست میکنند و آفت بود
 موله آید و از ایشان باز می آید و اگر آید بر حوصا آرد و اندک و کم معطر می باشد و آنکه حقیقا
 در نیست میان حوصه و جد و احواض و علامات همچو احواض و علامات آن همچو احواض و علامات
 اینهاست لیکن در بعضی وجه است از اینها و اندر موله حوصه اطفال و طبع طبع و آنکه در

تری فراوانند نافه و اندر هوا سوله آید اطفال صفراوی دانند که تدبیر خشکی فراوانند و علاج
 آن قییم بجلج حصبه و آبله بود و اندرین ملک آنرا کور آبله گویند یعنی آبله نیست که آب نمیکند
 و خشک نشیه قوی برمی آورد و سه نوع دیگر بشره اندر ملک سی دیدم که علامتا و اعراض آنها
 غیر از وضع و هیئت و قریب حصبه و آبله است یکی را تنفک گویند جهت مشابهت بخار و آن
 بشرط غالب رخ بود و ستریز هیچ خار نرم و از پوست برآمده چنانچه دست که بر تن مالند
 درشتی آن محسوس میگردد و لون آن اندکی از لون تن بسرخ گراید و اندکی بنیارد و هیچ آب نمیکند
 و هیچ بزرگتر نشود و خشک نشیه نشود و بخود تحلیل پذیرد و باخ دفع شود و دیگر را خشک شاک
 گویند هم جهت مشابهت و آن بشرط غالب بود و خورد و سفید هیچ دانه خشکی تش و اندک
 از پوست تن برداشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و خشک نشیه نکند و بخود تحلیل پذیرد و باخ
 دفع شود و دیگری را مر و آید گویند هم جهت مشابهت و آن بشرطی غالب و متفرق بود
 شبیه بر و آید پس ریزه و از پوست برآمده تر نماید و از اول حال همچنان برز کند
 و بخار و هیچ قدر آب نگیرد و صفائی تر از آبله رسیده بود و هیچ خشک نشیه پیدا نکند و بزرگتر نشود و
 هر سه نوع کم خطر شهند و بر ذرا این نوع اخیر گاهی زود تر افتد و گاهی برتر و اما بر ذرا آن و نوع دیگر
 در اواخر تبها و اکثر بعد چهارم افتد بابت بحران ناقص و جلد باقر برز کند و علاج این بر
 بدستور علاج حصبه و آبله نیکو آید و اندر تب جلد چون بر ذرا بنهادر واقع است اشتباه
 به تب بلغمی و صفراوی نرمن بسیار واقع شود و حتما عظیم اندر تشخیص باید کرد و الله اعلم
 اما سایر بشره بدانکه بشره عبارتست از مطلق و درهای کوچک که در پوست ظاهر شود و ب
 جلد غیر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن
 اولاد یا مساعت بر رفع و منع آن از داخل و بر بشره که ماده غالب آن خون بود یا صفرا آن را
 گرم گویند و آنچه غیر از این باشد آنرا سرد خوانند و از انواع بشرات که عموم دارند نسبت
 با ظاهر بدن آنچه اطباء باغایت یافتند و از جمله اعراض عذر کرده و علامات و معانی
 آنها را بیان نموده پانزده نوع همیش نیست سه نوع از آن حصبه و آبله و شاک
 که مذکور شد و دوازده نوع دیگر حمزه است و خمر و شری و سفوف و صفت

و نبات اللیل و بطم و جرب و لول و مساریه و فغانه و فغانه و مرجع این جمله به دو بازده می شود
 بلکه بازده نوع چنانچه بعد از این واضح گردد و چهار فروع دیگر یا قیسم که در کتب مذکور نیست
 آنست که با حقیقا گفته شد و مکنون و اگر ارغشی و اندک علت که اندر فزونی پیدا شود و از بخار و
 و عربستان رسید و در سینه اربع و تسعایه در آرد و با بجان پیدا شد و بعد آن در عروق و عروق
 و غیره منتشر گشت و اکثر مردم درین حال که غیر با بر آورند و در می آورند و شرح آن بعد شرات کرده
 انشا الله تعالی اما حجره حجیم دو قسم بود یکی موسوم به حجره شب و آن بتره بود و هم سخت گرم و سوزان
 و با درد و دل و دل و است کم دارد و بر هر جا که پیدا آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی گوشت فروزد
 و خشک نشه سیاه بر آورد و چنانکه جایگاه بی را که داغ کرده باشد و بدین مناسبت از آتش پاره
 نام نهاده اند و گاهی یکی بتره بیش پیدا نیاید و گاهی متعد و متفرق بر آید و ابتدای آن با جوش
 باشد اندکان محل و بزرگی سطح ظاهر آن اول مقدار سطح نصف نخودی بود یا اندکی بزرگتر و لیکن
 حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و بسیار با که هیچ بتره اول پیدا نیاید
 و آن محل نخست بخار و بسوزد و سخت سرخ شود پس از آن بلون صاصی گردد و یا برآمد و بسیار
 که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و در حوالی آن تنها صعب گیرد و با که هلاک کند و در سبک
 و قرب آن این ضعیف بسیار افتد و ماده این بتره صفر و سودا و اخراقی غرض باشد علاج آنست
 که اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد و در خون غلبه نماید بود فصد کنند تا حد غشی و اگر
 غلبه نباشد فی الجمله خون کم کنند بقصد یا سحج یا تخصیص بر حوالی اگر مانعی نباشد و بعد از
 استفراغ صفر و سودا اخراقی کنند بمسبلی که اندر تریاتی نیکو بود و چون تقلیل خون مانعی
 مانعی باشد بمسبلی اختصار لازم بود و بر محل علت ضامه های محلل محففت معتدل و گرمی
 و سردی بخار دارند و در شب باز در وقت و سه کرب و چهار کرب مثل صمغ که از عسل بیشتر
 و برگ لسان الحمل و نان تنک بسیار سیوس خسته باشند و اندر ترش منجم و پوست که
 اندر سر که نخته باشند و نیکو ساید و بازوی اندر سر که نخته و نرم ساید و عسل و گلاب و آب
 و ترشی سید هندی و گاه بود که احتیاج افتد بلکه محل علت را بسترخ یا چند و خونی یا سید و ترشی
 کتد نافع بود و زولوا کنند و بسی نفیاد و اندرین ملکای یا از این نوع مناسب که اندک به آن

سرخ کرده داغ میکنند و بر هم مصالح مینمایند و در دو سورتش در آن گاهی عظیم می شود از داغ و کم کسی را
 طاقت آنست اما در خطر اندازد بکند اندیش بر بنی آید بعد داغ و کسی را که طاقت سوزش در دماغ
 اولی آنست که به تیز افروختی بد بران داغ کند و چندان تیزاب گرم کرده بران میزند که حاصل
 سوزش میشود و بکثرت آید و اینجا که این مرض بحرانی یافت این عمل واجب بود و طریق آنست
 تیزاب بقریب معلوم گردد و اینجا که جمره بر لب یا قصبه یا قصبه یا مانند آن بر آید و باد و آب
 خشک کند و محتاج باشد که قلع طار و قلع سبز از هر یکی بست درم بوره بخردم و آب بپاشند
 و طلا کنند و خشک بزنند تا بکین شسته طلا کردن نافع بود و مرهم کوزه فقاغ طلا کردن عظیم مفید آید
 در محلها موم از حوالی علت گل ارمنی در سر که حل کرده طلا کردن سخت مفید آید و پوست تازه خرگوش
 بمواریه محل علت بستن عظیم نافع بود و قسم دیگر موم بود بنار فارسی و آن بزره بود در آب
 با خارش سوزش صعب و درد درم حوالی و بیخ خورد کند همچنانکه از سوزش آتش بدیدی آید و در
 مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص فارسی غالباً بجهت آن کرده باشند که اولاً این مرض اندر فتنه
 بدی آمده باشد و اهل ذریعته سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند چنانچه ارمنی دانه
 میگویند و اندر حوالی این بزره بر نای خرد از جنس او از غیر جنس او بسیار بدی آید خصوصاً در
 عفونت آن هر جا که رسد و خشک نشسته سیاه کند و حوالی پوست را حتی بخورد و بسوزد و اندک
 پهن باز شود و این بزره نیز در سالهای دبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تنهای کم
 مهلک پدید آید لیکن ماده این بدان گرمی و سودا دیت و عفونت نباشد که اندر قسم اول
 و بعضی این درد و قسم را جمره گویند و بعضی هر دو را نار فارسی و آتشک گویند علاج
 این قریب بعلاج قسم اول باشد و بشق و داغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آنرا بپاشند
 برای لغتی سبز و آب آنرا بخورند و مرهم کوزه فقاغ و یا مرهم سنفیداج بران طلا کنند
 و بر حوالی آن گل ارمنی بسره حل کرده مانند عظیم نافع بود و سوخته مغز شقاو و سفال آن
 بر محل علت طلا کردن هم مفید بود غلامی آخوخ را بر نای جمره پیدا شد و تمام سرخ و حلق
 درم کرد و یاد دره سوزش عظیم تب کرد حضرت او را از چیزها و گوشت پرین فرمودند و غذا
 ترش میدادند و بوقت خواب محصورانار ترش شربتی تمام و در بالا آن حب الشفای بزرگ میدادند

و بعد و آری آب لسان الحمل سخی کرده در شبان روزی چندین نوبت بر محل مرض و حوالی آن طافند
 بهین علاج اعراض بدان طوط شد در سه روز بعد بهریم اسفیداج خشک شد و جهت
 آنرا با صلاح آوردند و این علاج بسیار تجربه است و الفع ازین نبود و اما نکته هم قسم بود
 یکی موسوم بود بهم عام که نمک است و آن شرابی خورد بیکه گز نزدیک و در هم بوسته میگرد
 و بهین باز میشود و با خارش و اندک درم محل باشد و بکس گرم بود و سوزش هر بزره آتشی میجو
 سوزش گزیدن موزر و باشد و ازین جهت آنرا نمک گویند و لون آن بصفت مایل بود و پست
 کرد باشد و بیج آن بهین بود و گاهی افت که بیج آن باریکتر از سرش باشد و بسیار بود که نمک
 افتد و یا زرات متفرقه و بعضی که از نمک باشد ریش گرد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و سوزش
 ماده صفراوی آن و بعضی باشد که تجلیل رود و بی اندک ریش گرد و از جهت قلت رطوبت
 و قوت طبیعت و گاهی که حرارتی سخت و پی بر اثر این مرض بدید آید و اکثر بزرگانی که بر جلد بدید
 و بهین باز شود متفرج میگردد و نحو زیاده دارد و از خارش سوزش خالی نیست آنرا از نمک شمرده اند
 قسم دیگر موسوم بود بجادر سید جهت مشابهت آن در جوهر و کردی کجاست درس و لون آن
 بسیار بی گزاید و قوام آن بصلابت مائل بود نسبت با نمک جهت اختلاط ماده صفرا این ملغم
 و سودا و هم بدین سبب گرمی ملغم سوزش و خارش این کمتر بود و تجلیلش عسرتر از نمک بود
 علاج هر دو قسم استفراغ است اولاً به سوز که در جرم مذکور شد و اندر سهیل جادویه
 ترب با انقباض جهت تقلیل سودا و ملغم لازم بود و غذا اندر نمک ترش در تاقی باید و اندر جادویه
 تر تاقی چاشنی دار یا ساده اوید که در بزره و ریش تن اطفال مذکور شد جلد نافع بود و آنجا که
 ریش خورنده بدید آید اوید که در جره گفته شد بکار باید و اقواص اندر خوردن در غل مزج
 و یا در غر قابض حل کرده طلا کردن مفید بود و همچنین عصاره قار الحمار ملغم و مراره و طبل
 در بول گا و حل کرده یا در بول گاو گان و اگر در ابتدا ظهور بزره نمک یا جادویه بر سر در اندر
 عرض آن تیز فارتی بدین بند و چون خشک شود و بکزنند و جان رعایت کنند که تیز
 از غیر سر و اندر اطراف تجا و زنگنه عظیم نافع آید و نگذارند که دیگر دشتها بدید
 تجلیل و منع نیکو کند و آنجا که این مرض بخوانی افتد این علاج واجب گردد و آنجا که هنوز

راشسته باشد بطلاکردن صندل و فلفل با بسم سخت کرده و به طبع برگ پیوسته بنفشه بود
 در روغن عوب گل و چوب کلک بر بزره زدن هم نافع آید و اما شری
 بشرط بود بسیار دیرین مشبه به نفحات مجعنه و متفادت در کوچکی دزیرگی و کم کردافتد و با ناسه
 و کرب و خاریدن صعب بود و لون آن مائل بسرخ باشد و اکثر دفعه نید آید و در شرب اعراض
 میان زیاده باشد و ماده این مرض با خلط بخاری حاد و موی باشد که در جلد تحسین
 گردد و زیاده حرمت لون و حرارت لمس آن و سوزش و سرعت ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که
 در جاشنگاه نیز اعراض آن زیاده گردد و یا خلط بخاری گرم بود که از بلغم بورتی حاصل شد باشد
 و قلت حرمت و حرارت لمس و سوزش بطور ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که نرمی همچو عرق آن
 می تراید و اشتد الیس این قسم بیشتر بود علاج آنجا که علامات خون ظاهر باشد نخست
 تسکین مادی که بطلاکردن آب غوره و امثال آن و خوردن دافع و ترشیهها و افشاندن
 بایج و معصورانارین و بخور کشنیز خشک و شیب جامه و بعد تسکین بحال فصد یا حجامت
 کردن و بعد از آن تمکین صغیر نمودن و اگر حرارتی غالب باشد قرص کافور و طباشیر اندر
 دافع و ترشیهها باید داد و اگر مدت دراز گردد نقیص صبر اندازد آب کشند و آب برگ غنث الشعلب
 باید داد و آنجا که علامات بلغم بود استغراق بلغم کم کنند به بلید کابلی و ترید و امثال آن و کلنگین
 اندر کشنیز صبح هر صبح مناسب آید و غذای بی قاق باید داد و اگر سنگ کشیدن اندکی مناسب
 بود و یکدرم کبابه سوده باشد درم سنگ شکسوفت کرده نافع بود و اگر آجر نو در آب نهینند
 و از آن آب بخورد سود دارد و تخم پنجه کشست سه درم کوفت و حنجه در سه اوقیه شیر عرشیده آید
 نافع بود و در هر دو صنف گرما به دعرق آوردن و مسام کشدن مفید آید و حب الشفا بر بالا
 طعام بسیار نافع آید و شیخ گوید که پودنه و طباشیر از هر کدام دو درم گل سرخ نیم درم کافور و قراط
 جلد راستی کرده و مخل کرده و در آب انداختنش را وزن هر دو صنف را نافع بود و مجربست و همچنین اسهل
 بز ناشتاند زرشه تنبی آتاسیدن اگر با شری غشیانی بود آب گرم و غیره یاری باید کرد تا فانی
 تمام کرده شود و بعد طبع نرم باید داشت و در جلد احوال نرم داشتن طبع اولی بود و خوردن
 بقایای حیض را در غیر محل پاکی بطلاکردن که و قوابض هرگاه منع کرد و روزه گرفت او را

بعد که در این مرض پیدایش رواج بکار داشت از خارج بکین تین پس سهل صفر اولی
 اندک نافع بود ولیکن مرض باقی بود و هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و اما
 سخت مضر بودی و هرگاه طبع نرم بودی بهتر شدی و چون روزه میداشت از غذای مقرر
 و چوب پر بنیمیک و ناگاه پیش از موعد باز حیض او کشود و بیان صحت یافت اما سرفه
 و قسم بود که موسوم باشد هم بسفوف و آن بترشای متفرق بود که بر سطح تن پدید آید
 بابل محتر و بعد از آن شود و خشک تر باشد پدید آید و گاه بود که بعضی گوشت را بخورد و او را
 غور کند و بعضی پهن باز شود و از خارش اندک سوزش و درد خلی نباشد و بیشتر بر پوست
 سر پدید آید و قرح که از آن کجاست و کلی گویند نوعی از این بود و گاه باشد که هیچ ریم نکند
 و گاه باشد که شوره بر آرد و بسیار باشد که اندر رستان از این نوع جوششی پدید آید
 و بزودی بر طرف شود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسلم آنرا به بند و همچو میل داغ نماید
 چنانچه بعضی کلان را واقع است گاه باشد که اندک ریمی از آن می تر آید به قوام مثل سوسن و دیگر
 سقوف بود متفرق و آنرا شهادت گویند درد و سوزش و ریش آن زیاده از سقوف باشد و این
 بر روی و در گاندها بیشتر از آن است که بر سر و باشد که پوست را بخورد و ماه و این خطی حاد
 که بیشتر از صفرا و بلغم شور و ماده سقوف خشک خلط سوداوی باشد که بر طبعی حاد آمیخته شده باشد
 علاج آنجا که ریش پهن باز نشود و می کنند و ریم رقیق و سوزان از آن می تر آید نخست استفراغ
 کنند و نگاه قواض بدستور اندر سر که در دغن گل حل کرده طلا میکنند و اگر خون غالب باشد
 اول تخم خون کم کنند بقصد قیای طرا و آن درک پس گوش درگی که بر پوست سر است
 درک پیشانی اگر علیحد سر و روی و حوالی آن باشد و اگر با اعضای سبیش باشد فصدان
 انسب بود و بایلیق نگاه سهل دهند و حجامت حوالی علت هم نیکو بود و علق بر علت
 انگیزن تدبیری بس صواب بود خصوصاً بعد تنقیه و اگر ریش پهن باز میشود و در طبعی غلیظ
 از آن ظاهر میگردد و نخست استفراغ بلغم باید کرد و نگاه طلاهای مناسب و آنچه سبب
 در طوبت ندارد و شوره میکند اول استفراغ صفرا و سودا و بلغم مالم باید کرد و بیش طبعی غلیظ
 یا هضمیون صبر و سفتی نگاه طلاهای لایق انگیزن و چوکی که بر روی درگاه است جمع کرد

و آب بپوشیده بدان که را مالیدن مفید بود محمد زکریا گوید که در علاج سحغه و کرم و کشتهای
 اعتماد بر سر که دمنگ باید کرد و همچو گوید که لطلق سحغه را بهتر از این دوائی نیست سفالی تیز کند
 یکجز دمنگ نیم جزو هم سائیده بس که ترک نشند و طلا می کنند و حق آنست که کسی را حاجت
 سوزنتر ~~سحغه~~ که دمنگ باشد اگر تیزاب بدر فاروقی بکار دارد چنانچه دستور مالیدن آنست
 و از پی آن موم روغن سیاه چند آنکه یکدفعه چرک آن کشیده شود پس م زنده و چند روز بر آب
 و بار در گدا و دست تیزاب و روغن با مهلت بیناید تا ریش بصلاح آید بهترین علاجی بود مطلق
 سحغه را غلامی اخراج را سحغه را کر پوست سر بود و موی را اکثر باطل کرده بود بدین علاج مرض
 رفع شد و از اکثر مواضع موی رفته موی روئید اما متفرق و این بس عجیبست و دوا
 طلا کردن موم روغن نطفه بصابون و آب گرم شستن کسی را که طافت تیزاب نباشد علاج
 بی بدست و سحغه اطفال را زود با صلاح آورد و کف گوشت جوشیده درین علت مالیدن
 مکرر نافع آید و بس مجربست و آنجا که ریش ضعیف تر باشد تیزاب کاری موم روغن نطفه و آب
 و غلیم نافع آید بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سحغه غالب بود بجام و بخار آب گرم آن محل را نرم
 باید داشت و خراشیدن آن محل روغن آن برون کردن و مومی که از مرد اسنگ و زرد چوبه
 و روغن زیت و سرکه سازند طلا کردن بهم مناسب باشد و همچنین مغز تخ نشقا و پوسته
 مالیدن و مغز تخ نادام و شمش همین حکم دارد لیکن اگر مرد اسنگ و تو بال مس خسته
 و خا و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و عفون باشد گل ارضی و کافور اندک
 و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصحح خلط بکار داشتن و داروهای که در ریش اطفال مذکور شد
 بهم جمله سحغه را نافع بود و مرد اسنگ و نار پوست و زرا و زطویل و زرد چوبه برابر با و چند
 خاکوفته و سیخه در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سحغه اطفال را نافع بود و ساق ابرو
 خشک کرده و حق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید بود و سحقه آنرا اگر در روغن بریان کرده
 طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل یا سخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زرد چوبه
 با غسل طلا کردن و سحغه مودنی علاج و اصلاح تمام پذیرد و مع ذلک تیزاب
 کاری را اندر آن اثری نیک بود بر خلاف دستور در بعضی اشخاص با سحغه بر تمام سر

چنانچه بود هیچ علاج اصلاح نمی یافت استاد علاء الدین که چند جراح ساکن بر این شهر بودند
 و ظلم پوست سر را بر پشت و پوست تازه را بر گای آن نهاد و در دخت و بست و بر پسم و طلا با
 بر محل وصل می نهاد و ضاها می رویانند و می بست و غذا می مناسب جراحات می خورد
 مدتی را آن پوست را یافت و بر رویه از سلطان حسین پادشاه استواری در آن باب بسته و
 از عجایب است اما حصف بنور بسیار بود سوزاننده و سخت که چک و سکنج
 و سوزن آن همچو سوزن خلدین غلام باشد و از نجات بعضی آنرا شوکیه گویند و این
 بنور بر اعضای بسیار عرق و قلیل الغسل و اعضای که چرک آنرا نیک و در آن زنده پیدا
 تخصیص در هوا می گرم و گویا که ماده آن افعال عرق است که لطایف آن مخرج میکند و آن
 در جلد متعین می ماند و گاه باشد که خونی مثل خشک نشسته در پوست پیدا می آید یا خارش و سوزش
 اندک خصوصاً آنجا که عرق ریخته باشد و هیچ دانه با آن ظاهر نشود و علاج آنرا که این
 بسیار می افتد و خطی فضلی غالب است تنقیه کنند اولاً و بعد قلیل اخلاط حاده غسل کنند
 محل را با آبهای سرد در غرض تسخیر آبهای گرم و خشک تن بآرد با قلا و عدس و درون خربزه بمجموع
 کرده نافع بود و همچنین بکلی سرشوی و لعاب خطی مزوج بحر است و خدا در آب کاسنی شربت
 نهادن بسیار مفید بود و غذای سرد و تر و خوردن آنرا و آلود و امثال آن و اندر مسکن خنک
 استراحت کردن و تن را خنک داشتن و منع عرق کردن با استعمال دوا و غیره جمله نافع است
 و طلا کردن روغن گل یا مورد یا سکه تازه با کثیر اخلاط کرده سخت نافع آید و آنجا که فضلیکم باشد
 حاجت به تنقیه نیست و اعتسالت و طلا تا و منع عرق کافی باشد و گاه باشد که مرض قوی تر
 در طلا سر که در روغن داخل باید ساخت و گاه باشد که متفرج گردد و بر همه سفیداج و امثال
 علاج باید کرد و اگر سخت ریش منفسه شود علاج ریش سفید و امثال آن باید کرد اما نبات اللیل
 بنوعی خالص یکدست هر رنگ تن باشد که اکثر به سطح تن پیدا می آید یا خارجیدن و در شتی پوست گاهی
 که در شبهای سرد و سرمای به پوست تن رسد پوست را درشت سازد و مسام را بپسند
 تا نباتات بهضم غذا و غیره در جلد متعین گردد و بنابرین بتازی آنرا نبات اللیل خوانند و اگر چه از خای
 آن محل در اول لذت می یابند لیکن بعد خارجیدن درد و سوزش آن تشویش دهنده علاج

انجا که خلط فسد بسیار اندر تن نباشد مسام را گشاده سازند بجام و تمر نبات و مسکن
 آبار و با قند اندر طبع چند و طلا کرد و با خاد آب کرفس در حمام و با صبر و در مسحق کرده اندر تن
 از سر حفظ فرمایند و غذا دو روز بگناه خورد و بگناه بسیار بخورد و در بالای طبع حب باشد
 بکار دارند و نه شربت و میوه و غذای خشک مسدود کند و گشاده سازند بجام و با قند بسیار بود اول
 تنقیه کنند بدستور و انگاه مسام جلده را گشاده سازند بطریق مذکور و انجا که ماده آن خلط
 بعدتی بود و خارجش آن برین دو انگشت نشود بعد از تنقیه بلغم برقی و اسهال و طبع بسیار
 با طبع خشم خصل و اندک آرد حلیه در کرم آب شویند هر روز بعد از آن آب کرفس و سرکه و گلاب
 طلا کنند و غذای مفتوح و جالی میدهند و خفیفی از علاج جرب و حکم بکار میدارند و اما بطریق
 که در پای پدید آید شبیه بلغم در لون و بوی و بطعم با فاسیان بن دین و شک گوید
 و ماده این از جنس ماده دوالی بود و علاج آن بمساج دوالی و علاج بشرطی سوداوی نزدیک بود
 و به فصد از عروق با پی تخفیف تمام باید و اما جرب که آنرا اهل کرفس گویند و دفع بود و در
 و آن باشد که اثرات آن در حین خاریدن و غیره طبعی اندک می تراید و خشک خلط این باشد
 و مرض مشهورست و ماده که تر بلغم شود بود که با خون آمیخته شده و اندر جلد تبس گشته و از بخت
 مستقر بود و ملوده که خشک صغیر نیست بنایت محرق که مخاط خون شده و در پوست ریخته
 و از بخت تری فرزند و چون حدی در هر دو ماده واقع است با بخت خاریدن درین بعضی عظم
 و اندر هوای عفن نمناک دریا کنار این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور
 و تیز و مسخ و شیرین غصص چون دو شتاب انگور و خیار و اشباه آن و از خوردن مغز و زیت و بادام
 که جو ششها بسیار بد باید و در غایز جرب خشک بیشتر افتد و از اعضا جرب تر میان
 انگشتان بیشتر پدید آید جیت ضعیف محل دفع جگر بسیار باشد که جرب ریشهای
 شود و خراجی و باشد که بسفوف و قوبا منتقل شود علاج نخست اسهال صفراوی محرقه و یا
 باید کرد و سهلانی که درون صبر باشد باید واد و سهیل حب النیل کرد و دادن هم سخت مانع بود
 و موجب است و بعد تنقیه اصلح مزاج باید کرد برین و تدبیر و طریق آن نقل بود است و اصلح
 مسکن بضمع ماده و ترک جلع و چیزهای که مده ماده باشد و استعمال غذا و شرابهای

خاکستر خربای که منزه بشل کا بود و سقلاخ و گد و دهنده و نه داشباه این مفید آید و طعم
 آن کم نمک و چربی بگوشت مرغ و کاهای باناروان مناسب بود و گوشت بز غاله نیز مناسب
 باشد و ملازمت حمام سبک عظیم نافع آید و مداومت حب الشبه نافع آید و ملازمت
 چهار سن و سهون زینق عظیم نافع بود و گوشت که نقع صبر بکیرم یا کیمشغال در آب کاسنی
 یکشمار روز تر کنند و بر ناستا بخورند و سه روز پنجین بخورند و سه روز آسنا و شش
 و غذا بدستور بخورند چند آنکه درم پانته شغال بدین مرات خورده شود عظیم نافع بود و گو
 را افغ آید و حجامت ساقها کرمای فاحش را مفید آید و بعضی عصیشاه ترجیح بقند
 میدهند و نافع می آید و اگر از رکی که میانی انگشت نزد شهادت از هر دو دست بیکبار فصد
 عظیم نافع بود و بسیار کس بهین صحت یافتند و دیدم که برگ شلغم را کوفته و در
 گد اشتند و بعد از آن در حمام بروند و مالیدن هر جای که گرم بود متنی باین طوره خستند
 و بعد از آن آب گرم شستند صحت یافتند و بعضی بکر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر
 بدین تدبیر تا زایل نشود و بعد از آنکه گد شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد
 چه بسیار بود که زود و دوام بران نماند و بخارات آن مجبک باز رسد و سوراخ قند و درم بدید
 و این مجربست و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فصد ایست که از جگر دفع می شود
 و بنا بر مناسبت تمام میان جگر و دست بیشتر بدست و میان انگشتان با و لا ظاهر شود
 بمان دوامی مالیدن بگزیند زینق کشته و اشنان در گزین خشک سفید سبک و درم سنگ
 و گوگرد و سفیداب از زیر راستارست و جگر را سحق و قلع کرده در روغن کنجد همجو مرم ساق
 بر محل علت در حمام طلا کنند و بعد ساعتی بطبع چون رخت شوی بشویند و اگر ریش چنگ
 بسیار بود با سر که در روغن گل آمیخته طلا کنند و مگر می تخم ربوای حببت درم مخمر
 دانه زرد گوی تلخ مثل آن سیاب کشته بیت درم نمک پنجدرم جلد را کوفته و سخت بر سر
 بشیند و با خرات و با آرد کنجد طلا کنند و اندر حمام و مگر می گوگرد سیاب کشته زرد آرد و طلا
 بار کوفته و بخت در ماست جلد و شسته طلا کنند و مگر می زردی زرد و زرد آرد و طلا
 و عدس و درم سنگ و گد شش و با دام تلخ از هر یکی جزئی کوفته و بخت با روغن ترب

یا کجند بچهره سوزند و طلا کنند دیگری لایق کوفت سیل مکرر طلا کنند و بشویند
 و دیگری گوگرد سیاه کشته را اندر بوم روغن زنند و بدان که کینه چوینند
 و هر روز در حمام آب ایشان یا چون یا صابون بشویند و دیگری شیطرح تازه کوفته
 با جذرات در حمام میمالند و اگر سخت بیسو زوزه میشویند و آب بر غشت و قی
 مقدار ضرورت تنها مالیدن هم نافع آید و دیگری نوشادر سحق را بار و غن گاو
 در کباب کر خشک میمالند و بعد چندان ساعت میشویند و دیگری آب کینه
 و جذرات گاو زینند و شب بیکباره زنند و صبح از آن زرد آب بر کینه بمالند
 و بگذارد تا خشک شود و چون در هم کشد قیاق جذرات بمالند و چون بطرقه زرد و آب
 از آن رو حمام زنند و بر و غن جرب میدارند تا به صلاح آید و گاه باشد که در مالیدن
 انواع کینه از آب آن حرارت و تب شو پس بر مالیدن احتیاط کنند و مبالغه نکنند
 و دیگری هر وقتی را نرم بمالند و در روغن گرم اندازند و به کینه خواهد کرد و خواه خشک
 و بعد سه روز یا بیشتر حمام زنند تمام به صلاح آید و بدانکه اسباب تولد جکبه یعنی خلط
 تن بی شره از جنس اسباب تولد جربست لیکن ماده جرب اقوی و غلط بود و حکم از
 سه مسام و جمع آمدن شوخ بر تن بسیار افتد و از ضعف و اضع و بدی هم نیز افتد چنانکه
 پیران و بعضی بیماریان را در او اثر بیماری و در تقاضای او افتد و حکم کاسی که ماده آن
 بغلطت مایل بود یا سبوسه می باشد و اگر چه حکم از قسم ثرات نیست اما چون مناسبت
 بسیارست میان جرب و حکم تدابیر از آن تدابیر جرب ذکر کنند و تدبیر پرد و در تقاضای
 یکدیگر نزدیک باشد و اما در استعمال دودیه از خارج در حکم آن مبالغه نشاید کرد و گماند بر جرب
 و بد و انمی حادث است بیاج نیوفته و آب کرفس اندر سر که و اندر گلاب و روغن طلا کردن
 و طبع حله با طبع حفظ طلا کردن و تخم خشخاش کوفته اندر سر که و روغن گل طلا کردن
 و آب انار ترش و غوره و روغن گل طلا کردن و آرد باقی و تخم خربزه کوفته با عسل کرفس
 و بوره طلا کردن و بعد شستن بوم روغن گل جرب و شستن کافی بود و در استعمال عسل
 تاخ آید به تیزاب فاروقی نرم ساخته شستن و بعد روغن گل جرب کردن و انفع علاجات

حربه و حکم را و انجا که ضعف چشم و قوتها بود نخست علاج ضعیفها باید کرد و انجا که سبب
 و گرفتار جلد بود غسل و تدبیر صلاح باید کرد و بعد از آنکه حربه و حکم بحرانی را زد و علاج
 نباید کرد که اندازان خطر عود مرض و انتقال بمرض اخر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید و حربه و حکم
 را و بی بخت شدن ندارند علاج نیز با کاری اولی بود زیرا که ماده را یکبار تخلی می کنند و محلی
 سود و حرکت نمی دهد و حکم را در زادی و حکم سیر را علاج و صلاح تمام کم میسر گردد و آنچه پس از
 و در علاج مطلق حربه و حکمهای که نیست غسل است آب معدن گوگرد و زاک و آب دریا
 و اما تلول را انچه از وی سخت بلند آمده باشد و لغتی کوز شده باشد آنرا قوی گویند
 و ماده نایل غلیظ سوداوی بود و تحیل از بلغم و یا از زوئی که اندر عروق صغیر محقق شده باشد
 و گاه باشد تلول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاه باشد که یک تلول بزرگ
 پدید آید و سبب آن جمله شود و چنانچه اندکی که با عضای مجاور می رسد لغتی را با ماده خود
 تحیل می سازد و دست در پنج غالی می شود و باشد که متفرق بر آید علاج جمله چنان است
 که در نایل المفال گفته شد نافع آید و تخم حنظل با شب طلا کردن مفید بود و در هر روز
 سه که و نمک مالیدن و شستن نیک بود و طلا کردن کفک بول که از زمین شوره بر خیزد
 و طلا کردن منی آدمی بعد از آنکه تلول را لغتی خراشیده باشند و آردده و صلابت آنرا لغتی
 و در کرده نافع بود و اگر زرنیج زرد را با مویزدانه بیرون کرده کوفت ضما کنند و سه بار روز
 بگذارند پس بکشایند اینچ بر دارد و اگر چربی باقی مانده باشد تکرار کنند و طلا می نوره محمول
 چند ساعتی پس نافع آید و شونبیکو سحوق به بول شسته طلا کردن عجب نافع آید و در هر روز
 اندر موز کوفت طلا کردن قوی بود اندرین ملک بعضی تلول را با بن تابیده داغ
 میکنند تخصیص در او ابل غلیظ مفید آید و انجا که یک تلول سبب دیگر باشد
 باشد علاج آن سبب علاج دیگر باشد و انجا که نایل غالی پدید آید و زباده می شود و آن
 سوداوی باید کرده غذای مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد حذر کردن و
 پیرس و کشی نافع آید و حربه است و اما مسمار به بشر بود و تلول مانند بسفیدی
 که در آن آن کرده و مطهر و طرث سیخ آن با ترک اندر گوشت و پوست

همچو مار و ماده این هم از جنس ماده تولد بود و همچنان که تولد غالبی شود این غلبه
 دیگر نفع و یا بد علاج آنست که اگر تواند از ایدستکاری بیرون آوردند و الا از اسیر باشند
 و صفی که کوچک را از سرب خالص بران بسته میدارند تا با الحاحه آنرا تحلیل کنند و اگر اندر دست
 و نوبت در درمکار در آب صابون شسته بر آن بنهند عظیم نافع آید و تنزاع فاروقی زن
 عظیم مفید بود و غسل بلا دریم قوی بود و در اینچ چنین بسیار گشته و خاکستر باط
 و نمک قلیات را با آب پیاز سرشته طلا کردن و یکش با زوز بران گذاشتن نافع بود و جادو
 کردن چنانچه در مالوک اطفال دانسته شد نیکو بود و مخفی نماند که هر دو آئی تیز قوی که
 بر شرات زنند باید که حیات یاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نشود
 در شین کنند و اما لفاخه بثره بود که رطوبتی ندارد و ماده آن بادی بود در سب
 پوست و یا مادون ظاهر عضو متبیس گشته و اما لفاطه بثره بود که رطوبتی در جوف
 آن باشد و ماده آن با متی بود که از خلط غلیانی شمر گشته یکبار بجانب پوست و غیره منفع
 شده و در آن محل محتبس گشته باشد همچو آید که از سوخته شدن غیره بیامی شود
 و یا خون قسین مائی بود که اندر شیب پوست جمع شود همچو آید که از کوفته شدن عضو
 یکبار پدید می آید و حرارتی و خارش با اینها نباشد و استعمال لفظ فاخه بیک معنی در کلام
 قوم بسیارست علاج آنجا که ریجی باشد و زیاده می شود چیزهای محمل ریج باید خورد و قی
 مسام کردن و از مولدات با د خذر نمودن و آنجا که خلطی باشد و زیاده می شود تنقیه باید کرد
 و دستور خرمای سکن غلیان دادن و گوشت و چربها کم خوردن و در ادل ظهور آن سبب
 سحوق بثره که ترک کرده طلا کردن نافع آید و همچنین فواض مثل پوست انار اندر سر گشته
 کرده یا انکاب جوشانیده و آنچه بزرگ باشد باید شکافت و آب آن بیرون کردن
 و محففات طلا کردن و خابستن و اگر ریشی پیدا کند بریم صلاح کردن و اما از منشی دانسته
 که اندر خراسان با بکره و رنگ مشهور بود و بجهت کثرت مشابهت اکثران بجدری بد در بیت
 نه و جمیع اعراض آن فاع پدید آید بعضی را آبلهای بزرگ و غالب دریم میوستانه یکبار چید آید
 آب گیر و دقت بزرگ شود و سوزش نکند و ریخارد و دردی نکند و بعضی زنده و در آنجا که

بعضی را در اول حال شبیه ظاهر شود و بعضی را در آخر شبیه شکست پیدا کند و در
پیش و در پوست مانعی میخورد و بعضی را اندک آب گریه و زود در پیش گرد و در محل آن موثر
و در در حرارت عظیم کن همچو جره و گاهی بسفید شکست اگال باز گردد و گاهی بکشد و بیشتر
اولا بر پوست سر بود و یا بر بناگه و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید و در سر و در اندام اول پدید
پس نوزد باقی باشد و بعضی را نه بکشد و نبست بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند و بعضی
در بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص پاتها و گاه باشد که بر اثرات اندک و متفرق بوده و اعراض
آن غلبه حرارت مزاج است و اعیا خاریدن و در دردها حاصل بر تبه که حرکت شکل تواند کرد و در در
در دردها حاصل بیشتر رخ دارد و آنرا که دانه کمتر بر آید و در دردها حاصل بیشتر بود و گاه باشد که در
بود چنانکه بیمار خواهد که خود را پلاک کند و گاه باشد که زنی را یا پاهای بی پیکار
همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود در دردها حاصل پاهای ورم کند و هیچ اندر پشت چشم دردی پدید آید
و در دستهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانه غالب آید و تا آخر درج نباشد
و بحران تمام آن چنانچه بعضی دریافتند از چون تخلیص نشود و در هفده ماه بود و قبل از آن چون علاج
نیکو کنند تخفیف نیکیابد و بعد چند روز دیگر دانه و یا در ورم خود کند و بعضی را که مزاج قوی بود
و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر رخ بدارد و بسیار بود که قبل از
ظهور شره حرارتی و تبی و سستی مدتی پدید آید و علاج و استفرغات گاهی کمتر میفود و بانی
پیدا می آید پس نگاه شره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و در دردها حاصل پیدا شود و بعضی
از انام شره ظاهر شود و در زنی را که مدتی که گلوئی او در ورمیکند ناگاه آنکه فرنگ بر آید و بسیار
باشد که اول شره ظاهر شود و ناگاه از این اعراض بعضی پاهای پدید آید و مرض از جمله اعراض
مسری بود و لیکن بسیار سریع السرایه نباشد و از جماعت با تشنگی دارد و زود تر از اعضا
پدید آید و از رسیدن بخار تن در حام و یا رسیدن عرق و الایش فوطه و لباس او زود
از علامات نفس او پدید آید و ماده این مرض خلطی بود و بعضی مرکب از اخلاط فاسده لیکن
بطنیت و سودا ویت اخراقی بران غالب بود و این خلط بعضی را که در بدن بیشتر غالب
تر یا به آنرا بعضی نزد و جنبش خود استجیل سازد و گاهی فساد داده بعدی رسد که در پیش آن خلط

و مجوز و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با عرض پدید آید و بثرات بر طرف شود و در درون
درم و بدی چشم باقی باشد تا مدت بحران تمام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر می شود و کسی که اکثر
مرض تخلیطات کند در علاج تقصیری نماید دو سال و سه سال و چهار سال و بیشتر اندرین مرض
بماند لیکن بی دانه و یکم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تمام مذکور در گذرد و بسبب
صحت یابد و بعضی را که اخلاط بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند و علاج نیکو باید
زود و ملاک گردد و علاج نخست تنقیه باید کرد بدستور و غذای تریاقی کم ترشی بکار بردن
و سکن حرارت بکافوریات و غیره نمودن و گاهی که ترشی و سردی خوردن در درد و اعراض
دیگر افزاید باید دانست که خلط بلغم عفن بورقی و دشا به آنست و از سردی و ترشی
خدر کردن و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صغیر و تحریق است و ترشیه های تریاقی بکار باید داشت
و آنجا که بثرات یک یک پدید آید بهتر از آب مدبر رفع هر یک نمودن عظیم نیم نافع آید و در اسهال
خوردن و بوسیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شستن با
و گرمیها که حاد کنند و در غرض شسته خلط باشند لازم بود و همچنین از هر چه بادا اگر بود
و خمر درین مرض عظیم مضر بود و در هر ماه چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیار شستن
اندر مغس مناسب و یا شیر خشک اندر معصورانار و نفوق سنار حل کرده باید داد و با
نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل درد از
مفاصل مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن مورد که مرکب اندران حل کرده باشند مالیدن
نفع تمام بخشد و در دانه روغن مغز تخم شفتالو و زرد آلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ گل
و صندل و انار و بنفشه چند نوبت در شب و اما آن مرض که بسیار دانه بود و گردن بی غلظت
و محل علت را بطبع اشترخاد گل کسرخ و مورد گرد که اندک سحر که اندران باشد هر روز
شستن و تجویف در اگر مانع بود و در جگلاب سیده بر محل زخمها و در دلاک بدن نافع
و چون از مباحث اشتقاقیه باشد هر شب جدوار سیده باب در احلیل باید چکانید
و بر پر مرغ مرده و ستادی و بر ضیحا مالیدن و در دانه و و اما زرد آلو و آب سیده میماند
بر دانه و بر بنفشه کفایت کشتال و در دانه و شفتال و سکنجون کرده بخوراند و قی و اسهال

واقع میشود و عظیم مضییعی آید و بسیار را بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن حدود
 صاحبها در کلاب آید و همچنین فاذر حیوانی و گل مخموم و گل ارمنی در شربت آبی و یا در لعاب
 مناسب و حب الشفا در معصورا نار حل کرده و حافظ الصلحه و تریاق کامل و اشباه آنها
 پنج این علت را برکنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و لطیف
 اکثر آبله داران را مضر بود و لادوغ آب کاوی تازه در گریه بعضی گرم فرا جان را و شربت
 پسی از اندر طعام بسی نافع آید جمله را و اکثر آنچه در جدری نافع بود اینجا نیز نافع آید جربها و گو
 نازک اینجا بسیار مضر است ننگ و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مضییعی آید و گوشت خاز
 در شود و ای این مرض بود و بالجمله بدین تدابیر تعدیل مراعات مزاج کنند تا وقت
 بحران تمام و آن هنگام مری که آنرا داروی آبله فرنگ گویند بهالند بستورش تا صحت کامل
 حاصل شود و آن اقوا علاجهای این مرض است و اگر علت غالب بود و بدین مدت مذکور
 ندهد و علاجهای سابق بسیار مؤثر نیفتد یا میسر نشود چاره جز آن نباشد که داروی
 بهالند تا تخفیف یابد و آنها خشک گردد و بریزد و در کمتر شود و انگاه علاجهای دیگر می کنند
 و چون در علت طغیان یابد باز داروی مقرر را تکرار عمل کنند بعد از یکماه و دو ماه تا آنکه بخت
 بحران رسد و صحت تام یابد و بطریق استعمال آن و آنست که بر تمام مفاصل از آن
 بهالند و بعد از آن مریض را بر خوت غلبه بیک پوشند یک شبانه روز چنانچه غرق
 کنند و در آن اثنا بجای آب غذا و شربت جهت دفع حرارت و تقویت مزاج
 صندل و کلاب تخم ریحان با نبات یا عرق بید و اسپنول دهند و در ضعف مزاج
 اندک گوشت آب هم جایز بود و بعد عرق بغداد تقویت کنند و روز سوم ملین شیر
 و سنا با فلوین خیار شیرین بدستور مذکور دهند و نیک عمل و امید صحت کامل
 انگاه بود که بعد اسهال که دستور ملین است خون بکشایند و یاری خون آلود و جند
 واقع و از بوقت افراط بغا و زهر حیوانی در دماغ مسایده و یا جدار و شربت
 مسایده خوراندند تا اگر کنند و تا همچنین استخراغ هنوز نقای تمام حاصل نگردد
 بجزار عمل تمام باز احتیاج افتد و بعد مدتی مریض از شهر و ولایت و علامت و گریه

که بعد دارد و در صحت تمام خبر بد نیست که در دین همین تمام بر جوشد چنانچه زبان درم کند و
 نتواند گفتن و چیزی نتواند خوردن و گاه باشد که بقی طین را دفع کند و آن نیک نباشد اما گاه
 که رعاف افتد بعدتی بی آنفی در دماغ و این نیز بغایت امیدوار باشد و آنجا که در سینه
 بر جوشد خلطه سازند از عصب غیب الشعلب و کشنیز تر و سرکه و شربت صندل و گلاب
 و می جوید و بدان دهن می شود و در غره و مضغه میکند و تجوفا شور بای مناسب و نیز
 و بعد نقاز دارد و سهیل اگر ریشمی باقی بود بصلح می آید و از دانه می که در ناله بد و ناله
 مذکور شد طلاء کنند و من بعضی دم بلغمی مزاج را در هر ماه و سه نوبت سهیل چنیال میدم و بسنی نافع بود و
 بعد سهیل را دست معجون یا فربودم صحت یافتند و بعضی اطباء را دیدیم که بعد روغن آبله بالینند و
 و عرق میفرمایند در آن اشغالی لطیف و پرقوت از هر قهاسینه که بکوبند در روز و یک نوبت شربت
 و بعد از آن طین میدهند طین سحاح از خطری نیست و مدت این مرض چون در است بر فنی و مدارا تنقیه
 بد فحاش و بر سینه یا رعاف قوت واجب و اسلام و اما و رجهها بداند که بر تفرق اتصال که در عضو
 پیدا آید پس اگر سبب جمع احتباس خلطی یا باد یا بخاری یا یائستی اندر خلل یا توجیف آن عضو بود تا جمیع
 آن عضو بیشتر از دست و منقضا اصلی و طبیعی گردد یعنی بزرگتر و برآید تر شود و آنرا درم خوانند و بقا
 آماکنند و از اینجا واضح گردد که بثره مطلقا آماشی باشد و آماش مطلقا بثره بود و بزرگ آماش است
 از شش بیرون نیست زیرا که ماده آن نیست یا صغریا بلغم یا سودا یا مائیت یا رحمت و آنچه ماده آن
 افتد منسوج و غالب و سبب جمع و حبس ماده درم در اعضا یا سابق بود چون ابتلا و فساد و غلط
 و دفع طبعیت بدان محل و وضع و عضو و قابلیت او و قبول خلط فاسد را و یا لاحق و
 باد و چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت
 و جاف یا ماسک خارجی و عضو و اکثر اطباء بر آن رفته اند که درم در اعضا بغایت نرم چون درم
 در اعضا کی بغایت صلب چون استخوان نمی باشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و در
 قول شیخ است و بر آگاهی که ماده غالب آن گرم باشد از آن گرم گویند و آنچه ماده غالب آن سرد
 و سرد و خنثی چنانچه در بثرات مذکور شد و دیگر طبایع نسبت کنند بحیث فاعلیت این دو
 کیفیت و عدم فاعلیت دیگر و انواع آماشها که عمومی دارند نسبت با ظاهر

و اطباء آنها را همه از جمله امراض عکس کرده اند و علامات و معالجات آنها را بیان نموده و سفید
 چون فلغمونی و دل و طاعون و خیارک و حمه و ماشه و اسلحه و غدد و او دیم و خازیر و سراط
 و سقر و سوس و کبر و نفخ و تبسج و استسقا و مرجع جمله فی الحقیقه نیازده نوع بود چنانچه واضح
 و اما فلغمونی بدانکه فلغمونی درخت یونان کرم و طهیب را گویند و اصطلاح اطباء
 جاری شده که فلغمونی ورم دموی را نامند جهت وجود التهاب حرارت در جمله و در ارم
 و اگر چه در ارم صفراوی نیز یافت می شود و بعضی فلغمونی ورم دموی را گویند که در اعضا
 ظاهری افتد و خون آن فاسد نباشد و سر آن برآمده نبود و اینجا مراد آنست و آنچه
 در اعضای باطنی افتد هر یکی با سمی علحه موسوم بود چون کرم و برسام و ذات آب
 و ذات الصدر و درم و ذات الریه و خناق و اشباه اینها تحقیق هر یک محل خود کرده شود
 انشاء تعالی و ماده فلغمونی هرگاه غنی غلیظ بود اما س اندر گوشت و پوست هر دو با
 و بغور و تمدد بود و در وضربان بسیار کند جهت ملاقات شدن در هرگاه خون رقیق بود
 ورم اندر پوست باشد و ضربان نکند جهت آنکه شریان اندر پوست نباشد و طبعش
 گرم باشد و لون آن سرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مایل شود چون انگشت بر
 سختی نشاند سرخی آن زایل نشود و گاه باشد که با آن پی سخت کرم بدیداید و بسیار بود
 که ماده آن بدشود و عضو را تباها کند و آنچه ماده آن نیک بود و زود بخت گردد و سه که تفت
 آن بزودی بصلاح آید و باشد که تحلیل پذیرد و دریم نکند و هر درم که بخت نشود و در وضربان
 تسکین یابد و محل آن از خاریدن خالی نباشد و چون ماده دم اندر فلغمونی بی اختلاط خلط
 دیگر کمیشد ممکن بود که صفراوی که با آن آمیخته بود و تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و با
 که طبعی رقیق با خون آمیخته باشد و اما س همچو تهی نماید و رنگ سرخ و مجلس گرم بود
 و هیچ صلب نباشد علاج اینجا که سبب آن لاحق بود و استملاتی درین باشد
 فصد شکو باید کرد و اگرگاه تحلیل ماده و اخراج آن از عضو مشغول باید شد بضامه و کما دما
 و طلا با محلی مناسب و به دستکاری از افکندن علی و سنگا فتن درین که درن محبت
 کردن و یا بستن عضو موقوف و کرم داشتن آن و اشباه اینها آنچه را می طیب علاج مینید

و تخفیف غذا و منع امتلا لازم بود و اگر امتلائی نباشد بزجبا صلاح ورم مشغول نباید بود
 و اکثر این نوع ورم تحلییل زایل شود و طلا کردن صندل سنخ و زعفران برابر یک ششتر
 در این ورم راز و دشمنان و همچنین نیم پاره بروغن نیم گرم آلتیسه نهاده برباعت
 سبب آن سابق بود هم در ابتدا فصد باید کرد و هم استفراغ خلط غالب بعد الفصد و هم تحلییل
 طلا و ضماد و از امتلائی سخت پر خدر بودن پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضوی شریف
 خسیس منفع گشته چنانچه از دماغ به پس گوشها و از جگر بکشت آنها و از دل به بطنها که مغازج
 و امثال اینها به هیچ حال دوائی سرد و رادع استعمال نکنند که بیم رجوع ماده بود بدن اعضا شریف
 و دخت آن بیشتر باشد چه بدین حرکت فساد آن خلط زیاده شده است و طریق علاج این
 بهنگام استعمال مرخیات بود مثل روغن در آب گرم طلا کردن و ملحات محلول و امثال آنها تا بعد
 ماده از عضو شریف با تمام واقع شود و انگاه آن ماده را تحلییل و هندیا اخرج کنند و چون که خلط
 آن باشد و اکثر آن باشد که ماده کبرین اعضا رنجته شود بخت گردد و سر کند و زردشگافتن آنها
 در اول بخت صلاح باشد و اگر چنانچه اول دفع طبیعت بعضو شریف اتفاق افتاده باشد و
 در عضوی که گوشت کم دارد و حجاب نزدیک است و یارک شریان و عصب بسیار دارد و یا مفصل
 انجا از مرخیات و محلات جاذب هیچ بکارشاید داشت زیرا که ماده بدینجا بسیار میل کند
 و ضرر آن بسیار شود و حجاب و بندگاه و عضو شریف را بیم آفت بود و در دفریان در اعضا شریف
 شریانی و عصبانی عظیم مولم باشد و طریق علاج استعمال رادع بود و اولاً تا میل ماده بسیار
 باز دارد و بعد قرار ماده بصورت رنجته رادع را با محل منضج و مرغی باید استخف تا از سبب طلاق
 رادع انچه رنجته شده غلیظ و مستحکم گردد و دو خام نماند و در اخر همه منضج محل محض بکار داشت
 تا ماده زود بخت شود و منفع گردد و اگر دانند که جای بختن ماده نیست و بدستکاری اصلاح می نبرد
 اولی آن بود که بعد بخت شدن اگر پوست قوی بود و سه نمیکند هم باید شگافت تا ماده فاسد
 جای نگردد و محل آن کشاده بشود کسی که با این نخواهد که بشکافد به تیزاب فاروقی شکافد
 یا بدار و دای تیز و به تیزاب بهتر و اسرع شود چنانچه سوس گوید هرگاه آماس بزرگ و با
 ضریان صعب بود امید تحلییل یا فتن آن نباید داشت و زرد آنرا باید زانید و دیا و شکاری

نمودن زیر اگر از همت آن سیم باشد که صلیب بود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عصور را تبا کند
 و درمی که رنگ آن تغییر شده باشد خردشکاری دوائی نباشد و دوجه آنگه آن عظیم نافع بود
 و درمی که بر گوشت غلیظ افتد مادام که نیک بچته نشود نباید سگافت زیرا که مدت سیلان بیم در دوا
 آن دراز گردد بسیار دوائی را در مناسب شیاف یا شیاف فلفل افاقیا صندل سرخ همه را
 برابر بپزند و آب کش نیز تر بشیند و طلای کند بسیار دیگر می که تکیین درج کند عصاره کشنیز
 و آب که وی تازه در روغن گل موم سفید از اینها قوی و طی سازند و طلای کنند و همچنین عصاره کشنیز
 و عصاره غلب الثعلب عصاره لسان الحمل انجمله مخلوط و تنها بار روغن گل دوائی مناسب باشند
 و مسکن درج و ضربان بسیار محلات مناسب آرد جو با بونه اکلیل الملک حلبیه بزرگ کتان خطمی
 خجازی خوش نظردانه غلب الثعلب سیده اینها را کمید کردن و بچته اینها را خدا کرد و در دوا و اینها را طلای
 کردن عصاره اکثر اینها را و لعاب تخمها را طلای کردن و بچله و جو تخم لیل نیکو کند پوست درخت
 سیخ بشکالی در ظرفی کنند و آب غلبه اندران ریزند و در تنور گرم یا تون حمام بنهند کیشب الگاہ بردارند
 و لعابی که از آن حاصل شده بر پینه بکند کرده طلای کنند محلی بس قوی بود و بسیار در بیماری
 بدین تحلیل نموده ایم تا غایتی که بر درم پی دست ستوران طلای کنند و تحلیلی و صلاح آن کرد
 و تیزاب فاروقی حاد بر محلی قوی بود کسی که طاقت سوختن حاد آن نداشته باشد نرم تر از
 مکرر طلای کنند بسیار دوائی سوراخ کننده عسل بلادر و زفت تر بر دراهم سنگ اندازند
 کنند و بر سر آتش بنهند تا آینه شود الگاہ از آن قدری بر محل که صلاح باشد بنهند
 و نیم روز بگذارند سوراخ شود دیگر می آهک آب نارسیده بایه بپوشد و بنهند دیگر
 زبل کوبتر بلعاب استخوان تر بنندی که کوفته و جوشانیده باشند بپوشد و قدری نرسد
 ضم کرده بنهند دیگر می تیزاب فاروقی فقط اندک اندک گرم کرده می بنهند دیگر می
 رنگار با خاب سر شدند و بنهند و باید که هر دو که استعمال می کنند از خارج اندر گرم
 سر شده بنهند و اندر سرانیم گرم کرده بنهند اولی اندرین مرض آن بود که هر دو در
 اندر محصوران از ترش خوردند بر اشتا تا تسکین اخلاط و دفع تعفن کنند و اما خراج درمی بود
 بزرگ با سطر می محل وalm و ضربان و حرارت ملوک که با حال بخت شود و دریم کند و ماده آن

خونی باشد فاسد و مفسد و آنچه از خون سخت گرم تولد کند میانگاه برآمده تر بود
 همچو دل بزرگ و بطن سخت گرم و بلبلان سرخ بود و ضربان و الم آن عظیم باشد و زرد و تر و نخیله
 و سرگند و آنچه از خون غلیظ تر و کم حرارت تر تولد کند پهن بود شبیه بعلغمونی و رنگ تیره تر
 از اول و بدان حرارت و ضربان و الم نباشد و دیر تر نخیله شود و چون سرگند زخم آن ده
 و اکثر آن باشد که چند جایی سرگند و با جرحه بایکی آید و هر جراحی که بر اعضای بسیار حس افتد
 الم و آفت آن بیشتر باشد و هر جراحی که سر با اندرون دارد که بدرون کشاده خواهد شد و ظاهر
 و ضربان و الم جمله در ابتدا نخیله شدن بیشتر شود چون تمام نخیله شد الم و ضربان نباشد و خارید
 لغتی پدید آید از ابتدای نخیله شدن و علامت خراج که در باطن افت است که در احشاء بقر
 ورم المی و تمددی یابند و نبض صلب باشد و تب و گریه و پی بی ترتیب در او ایل تپها از اش
 می باشد و مدت تپها و فراش در اول مرض دراز تر بود و هر روز کوتاه تر می شود و گرانی در
 محل الم بیشتر میگردد و الم کمتر میشود و هرگاه الم تمام بر طرف شود و گرانی غالب بود و فراش
 و تب ساکن گردد و آن نخیله شدن ماده بود و هرگاه محل خراج سوختن و مضلیدن کیو و نیک
 بلزانه و تب در دو معادوت کند و ضعفی پدید آید و محل فرو نشسته شود و آن باشد
 که خراج سر کرده است و بعد از آن اعراض جمله تسکین یابد و بر هر محلی که ریم گذر و سوزش
 در آن محل در یابد و باشد که به بول یا بقی یا با جابت ریم پدید آید و هرگاه ریم بسیار یکبار
 از خراج بر دو قوت ضعیف گردد و باشد که غشی مخفیان تولد کند و باشد که هلاک کند خواه ورم اندرون
 سرگند خواه به بیرون جهت آنکه ماده که اندر خراج متکثر بود و روح و قوی جمله متوجه صلاح آن بوده
 و آن همچو مری و متعلق و نایبی شده و روح و قوی را پس برگاه جمله آن یکبار بیرون رود
 تحلیل عظیم در روح و قوی واقع شود بمشایعت آن و جراحی که اندر سینه کشاده شود و ریم
 در رفسی سینه نخیله شود و حال همچو حال خداوند خاق پدید آید و باشد که هلاک کند
 و از خراجات باطنی آنچه در اعضای شریف باشد و ریم آن اندر تجویفی کشاده شود که فضل
 آن عضو از آن تجویف پر دخته می شود چنانچه خراج معده را سر اندر داخل معده کشاده و خط
 و ماغ را سر اندر منفذ یعنی امید خلاصی توان داشت و خراج اندر مغاصصل کم افت و جهت آنکه

اینجا خلط غلیظی است مگر آنکه بخوانی آفتد خصوصاً اندر ذات الریه که خلط آن بسیار مفصل
 دفع شود و هر خراجی که پدید آید و باز گردد و نیکو باشد و هر خراج که بر جملهای گوشت داشتند
 بهتر باشد جهت سرعت قبول نفیج و اندامی و هر خراج بخوانی که محل آن کشاده تر شود و او
 جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجی که کم صلابت بود بهتر باشد و زودتر بخیته شود
 و چنانکه در رم را بلسان انگشت فرو فشاردن بتوان در یافتن چنانچه بر گاه از کل حالی که در اثر
 داشت فرو داد و محل آن نرم تر شد و در زیر پوست در صحن غمره اصبع بران چیزی نرم تر
 از پوست حرکت می کند بقیه که دو که چرکست و بدانکه ریم سفید همچو که ناخوش بوی نسا
 و لیل قوت طبیعت و غلبه او بر علت بود زیرا که رنگ اندامهای اصلی سپیدست و بلبا
 نفیج مستلزم استوای قوام و قابلیت خلط و عدم تقصیر است پس مادام که طبیعت قوی نسا
 ماده علت را برنگ اندامهای اصلی نتواند ساخت و تا بر مرض غالب نیاید تصرف اندر جمله
 اجزای ماده آن نتواند کرد و از تقصیر که سبب بدی بوی است منع نتواند نمود و علاج
 نخست تنقیه باید کرد و دستور انگاه رعایت قوت کردن بغدادانی نیکو که مفسد ماده علت نسا
 و نیز اندین خراج مشغول بودن و چنان رعایت کردن که دوائی که محل علت می نهد
 آن کمتر از عرض خراج بود تا خراج باز پهن نشود و جای بسیار را بخیته و خراب نکند و میانگاه
 و محل برآمده خراج را سعی باید کرد تا زودتر بخیته شود و در آبست دار و اوع با منضج ضم کرده
 استعمال باید نمود تا جذب و میل مواد و خام ماندن و در بخیته شدن حاصل نشود
 و بعد از آن منضج بی راع بکار باید داشت بپایان طلاهای مناسب منضج بیازر کسل اندر مار
 و اندک روغن موسن بچوبشانند و همچو مرهمی ساخته بکار دارند بر آنند نیکو بود و همچنین
 عصا ریحانی با انگبین سرشته و زفت رومی با شوق خا و گلس انگبین که آنرا مرهم گویند
 سرشته و موی که از رنگار و یتیاخ و زفت و موسن روغن زیت سازند بر آنند و سوراخ کنند
 و همچنین مرهمی که از پیاز و کرنبخته و مغز پنبه دانه و خیر ترش و خردل و زبل بکوتر سازند و همچنین
 مرهم و اخیسون که اندر لعاب خردل حل کرده با صابون انجیر سرشته باشند و همچنین یک قطعه
 و نوشا در لعاب خردل سرشته و همچنین زرا ریح سوده و بگین لطیف یا باز سرشته و یا روغن کرب

و موم مرهم ساخته و دانه ای قوی در غلغله نونی مذکور شد اگر استیاج افتد از آنها بکار دارند و هرگاه
سوراخ شود چرک و جراحت از آن بر می آید مناسب اصلاح کنند و اگر در بعضی بعد تنقیه در وقت شب
یا حافظه الصلحه نماید تا بخنجر خلط محل علت و قلعش آنرا منع کند و قوت را نگاه دارد و اگر در الم را کم
و صاحب را از آن آگاهی باشد بهتر بود بلکه واجب باشد و هرگاه ببیند که خراج عظیم افتاده و قوت
طبیعت تمام خسته شدن آن و فانی کند و یا سیم آن بود که تمام بپزند آن آفتی اندر آن عضو
تو که کند باید که تمام با نخیست آنرا بشکافند و ماده آن را برون کنند بهتر بچ و احتیاط نمایند
تا آنکه جرح بعضی شریک که قابل جراحت نباشد زرسد و اینجا که ریم تمام رسیده باشد و پوست
قوی باشد و بضرورت شکافند باید که ریم آنرا بدفعات برون کنند و نگذارند که بیکدیغ فیرد
که سیم ملاک بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غلیظ شده در محل علت و جای
و اصلاح بپزند آنرا بجمعه نباشد اگر چنانچه لخمی بسد تیغ آنرا بپایند چنانچه در حجامت میکنند
تا لخمی ماده آن دفع گردد و بچرب انگاه محلات از مرهم برافکنند مناسب بود و علتی بر آن
بر حوالی علت عظیم نافع آید و اینجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد و جز علتی افکندن و دستکاری
چاره نباشد و طریق دستکاری و صلاح آن بجر احان استاد متعلق بود و اینجا که مزاج
اندر باطن باشد پنجم تنقیه باید کرد بدستور و غذای لطیف دادن بدستور و تسکین حرارت
بچربی محبت دل و لها نمودن و از چیزهای سرد که ماده را خام کند دور بودن چنین مختار
و ترشیهها مطلقاً دور داشتن که حرارت غالب بود که اندک ترشی و خنک کردن و اگر
تدبیر بخشن ماده کردن بخوردن منضجات و غذای لطیف مناسب شکل شکاب بشور با نمکی نرم
و ارچینی و اسفناخ و پیازان در آن کرده باشند و بخواب که گریب و پیازان در آن بخت باشند
بغایت مناسب بود و همچنین باج فرسین از آرد جو به سفنخ و زرد جو به و دنبه تازه مار
پخته و حوصی که از آرد جو یا شناسه جو و روغن بادام و صمغ عربی سوده سازند و بخت
درم نافع بود و تمر فرسین سپید اندک اندک جهت پخته ساختن ماده خوردن مفید بود و اگر
بامداد و دانه مبر و دانه زعفران سوده اندر آب نیم گرم بپزند و زرد بخت شود و کشته
و باید که غذا و شربت اندکی دهند و مرهم را و آخر مرض و حین دفعه تجویز نکنند و هرگاه

درم کرد بگزیند اسپنول پنجم سنگ بگذرد گل از سینه غنیمت خبازی و تخم خلی
 چهار درم صمغ و کتیرا و نشاسته و تخم خرنوبه از هر یکی سه درم سنگ جله راسائیده غیر از
 اسپنول شربت سی درم اندر آب فائز و اندک روغن گل حل کرده بر هفت صبح و سه درم
 شام گاه میس دهند و تریاق فاروق و شرودیلکوس گویند که مفید بود هر روز بکنند
 دادن و اگر دردی در محل علت پیدا شود بگزیند تخم خیار سی تخم مرو و کتیرا از هر یکی برابر
 و جله را کوفته و بختیه بروغن گل یا بادام چرب کرده سه درم صبحا و سه درم شام صمغ
 اندر سه اوقیه شیر خرنوبه در بشاند و اینجا که درم اندر اسافل بوده باشد لعاب حله و لعاب
 تخم کتان و کتیرا و صمغ عربی و زرد تخم مرغ و روغن گل حقت کنند و از علاج قروح
 و امعا و مثانه بکار میس دارند و مخفی نمایند که خراج حقیقت از اصناف سفوفی است و مراعات
 که در تدبیر اینجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه و غیره باشد کور شد جله را با دست
 اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در زانیه در بیشتر باید کرد و اینجا اهتمام در حلیل
 علما می اخراج راتب گرفت حضرت او را بر ناشتا حاشا الشفای بزرگ در معصودانار دانه
 و او به پوشش شد و اینجا بود هر روز چون شنبه شد عرق کرد و خراجی بقی باقی او را
 و در آن صین اندک بخود آمده بود و از در آن می مالید تا عصر حضرت عصر تیزاب گرم کرد
 بسبب بر میانگاه آن خراج می نهادند قطره قطره و آن لحظه بزرگتر میشد چنانچه در غت
 نجومی مقدار نصف اناری برآمد مخرومی و همچنین تکرار تیزاب میکردند عقی دیگر سوراخ شد
 و مقدار یک کاسه خون غلیظ و چرک کوبه به آسم خسته از آن بیرون می آمد و تب و درد و جوش
 همه بعد از آن روی بکین نهاد و صبل خوش بود و آن جراحت را بر هر سه اصلاح فرمود
 و اما دمل درمی بود مشهور و داده آن ماده خراج باشد و سبب آن بیشتر بدی
 و حرکت و استقامت بر استلاب و تخصیص مردم فربه را بسیار بر آمدن آن سندر خراج بود و بدترین
 آن بود که خوران بسیار باشد علاج چون حقیقت دمل از اصناف خراج است تا بر آن
 خفیف بود از تدبیر خراج ظاهری و جهت هر دلی به تدریج حجت نباشد بلکه در اول
 او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیست حجت کم بدید آمدن دمل عدم استقامت

سه در کردن دل عظیم نافع بود و بعضی میگویند گفت اندام این مرضی است که از تمام بد بد می آید
 و از حجام خوش می شود و جواحت دل انگاه خوش شود که چیزی که همچو ریشه و سبیل در درون
 آنست درست ببردن آید و آن هنگام که در بدار و نهادن احتیاج نیفتد و خاریدن محل
 در او اندک که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تر متعبد
 که وقت نرم و انداز آب همچو مرهم نخته نیگرم مکرار بر دل نهند و آنرا بنزد و زود بصلاح آورد و گاهی
 باشد که تخم سبیل خمر ترش شده و روغن کرچک بهم شسته نیگرم مکرار کند که روغن و دوشاب
 بهم شسته مکرار نهادن و لعاب تخم مورد و لعاب تخم آمان نیگرم مکرار کند که روغن و دوشاب
 روزه و از خائیده باشد ضما درون مکرار و پیاز خفته در شیب آتش است که عظیم نافع بود و
 اول تا سه روز را در آب جویان و آب غلبه یا آب کشیز تر طلا کردن اولی بود و اگر در دل سخت
 گرم نباشد و در یخچه می شود از زکی که بدان پیوسته باشد لعنتی خون بیرون باید کرد و اگر سخت
 بر دل کردن تا ماده آن تمام دفع شود و کسانی را که دل بسیار پدید آید شود ریاضت بعد از بضم طعام
 کردن سود دارد و از طعامهای غلیظ و گوشت و شیرینیها پرهیز لازم بود و گوشت یک هفته بر روز یکبار
 طبع پنج روز ناسل نشامیدن منتهی آن بکند و کسی را که دل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آن
 آنرا نیکو حفظ کند که بر جایی سائیده نشود که وحشت آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ آب
 چسبانیدن که گرد بر گرد آن کاغذ چسبیده باشد نه بر سه آن عظیم مفید بود و هر دل که بزرگ آید
 رطوبت آن چنان پاک می باید کرد و احتیاط نمودن که نجسلی درگزسد که بسیار باشد که از بوی
 آن دگری بر آید بر آن حوالی که آن رطوبت گذشته و مجربست و بدانکه بعضی دل را که ریشه در آن
 باشد از او بیدار گویند و بعضی دبیلد دل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده و اگر جگر از آن
 یکی گردد و بعضی دبیلد برادر ام و موی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر درمی که
 پخته گردد و کشته اطلاق نمایند و اما طالعون آماسی بود که در بغایت سوزان با جگر
 و ماده آن تسخیل گشته و همچو زهر شده باشد و عضو را تپا کند و رنگ آن عضو حوالی آن
 بد شود و باشد که اندک خونی یا صیدی از آن ترشح کند و سمیت ماده آن را راه شریها
 بدل باز دهد و خفقان و غشی آورد و آنچه در گوشت پس گوشت در بغل و در پستان افتد زود مکن

از جهت تراب آنها بد باغ و دل و آنچه رنگ آن تیره و بسیار بی مایل باشد هم کشنده بود و آنچه
 در اعضای دیگر افتد یا لون آن سرخ بود یا زردی گراید امکان خلاصی از آن باشد مطلق
 اندر سلهای و با و اندر هوای بد و ملک ششهای که هوای آن زود عفن می شود بسیار افتد
 و شش هوس است و این مرض سریع السیر است و بقاءیت بسیار کم دیدم که در اول حال بر آورد
 بود و بدروع و خوردن تریاقات ازین خلاص یافت بود و دفعی را دیدم که کشتن و دفع و خوردن
 تریاقات خلاص یافته بود و مجال نفع کم کسی را دست دهد و تحلیل گاهی بگذرد و تجربه نیست اند
 که متعده در آن بهتر از مفرد بود و آنچه رفع شود بر سلهای دیگر بدیدم بهتر بود و علاج
 نخست نقل بواکنند اگر ممکن باشد و الا تقویت دل بخورانیدن کافوریات و غیره از تریاقات
 خشک چنانچه در حفظ از هوای و بای و در تب و بانی مذکور شد باید نمود و دستور تدبیر که در آن
 مباحث گفته شد مرعی داشتن و خوردن جد و اسباب کافور اندر ترشی بهترین تدبیری بود و مطلقا
 جد و در کشیدن و سرکه اندک سائیده بهترین طلاء بود و چیل از بر و زاندر و با ازین طلاء بوبیدن و چشیدن بر لب
 و کشیدن پس گوش و غیره مالیدن متصل منع بر آمدن طاعون بچین مملکت و گویند طاعون را بریده با گو
 کوفته و بر دهن بریان کرده و خوردن منع بر آمدن ضرر آن کند مطلقا و مجرب است و حق آنست که این مرض را
 هیچ تدبیری چنان نبود که مریض از زود فسخ کند بعد از آلا طعام ترش تر باشد و آب قنبرگ اندر معصوره
 حل کرده دهند و چون بگیرد او را محل مرض را به تنزاع فاروقی بدر بسیار جد و اسرار کند بدستوری که
 در خارج گفته شده در دل و دماغ او طلا یا خشک تر یا عطری بهند و با تدبیر جوش نیست اما طبیبان چون
 مرض کشتن جایز نیست و در هوای و بای ملک کردن غیر جمل نیست الحمد را الحذر و اما خشک
 و این مرضی بود در اشکال هیئت بادرنگ کوچک که اندر بچوکران افتد و اندر بغل نیز گاهی افتد
 و در زرد عوام نیز بهین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بوزم همین مواضع باز خوانند و از اول مردم
 شمرند و این درم در اول باد و سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود
 و لون وی در اوایل از لون تن دور نباشد و بسیار تحلیل گذرد و بسبب این نرم یا دفع طبیعت بود
 از عضوی شریف چنانچه معلوم شد و یا الی بود و عضوی فرسوسی آن که از مواد که روی بدان عضو
 آورده باشد و گذر آنها برین محل باشد نمی بخت نرمی و ضعف فراخی محل اندرین مقام همانند

و این قسم عرض بود و اگر آن باشد که بخود تحلیل پذیرد بعد گدازن الم عضوی مازون که سبب بوده بر
یکروی استخوان آنرا صدمه گویند و گاه بود که در زیر هر دوروی عظم و استخوانها بسیار
که استخوانها بعضی از درازا شکسته شود و بعضی از پهنای آنجا از درازا شکسته شود و گاه بود که
درزی باشد که گداز شده باشد و آنجا از پهنای شکسته شود و گاه بود که تمام گردش شکسته شود و آنرا
دوری گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یکروی و گاه بود که بعضی با درازی
لحقی از پهنای شکسته شود و باشد که بعضی باینهی لحقی از درازا شکسته شود همچو شکسته و گاه بود
که شکستگی شاخ شاخ شود و گاه بود که استخوان ریزه گردد و گاه باشد که نیک خرد گردد
و از آن آواز خشخاش می آید و هرگاه استخوان تمام پاره و ریزه شود جایگاه شکستگی از پهنای
در هم افتد و باشد که بعضی پاره مادر غشای که بر استخوان پوشیده است و در گوشه که
بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پیدا آید و اگر شکستگیها ناهموار از قعر
خالی نباشد و هر عضوی و جدائی که استخوان آن تمام شکسته شد و دو تو گردد و صغیر
شکستگی آن بود که استخوان گرد شکسته شود و از پهنای شکسته و در زیر بسته گردد و هر استخوان
که محکم تر شکستگی آنی بر خیزد گردد و از استخوانهای شکسته خرد استخوان اطفال باز نزدیک بهت قرب
ایشان پیدا و تری و نرمی اعضا و استخوانان جوانان و پیران اگر چه باز نزدیک است گردد و بدان
که لحامی همچو غضروف بر حوالی انجلیگاه پیدا آید و آنرا افراهم گرد و محکم کند و آن لحام را اطباء
گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو و شوارتر بسته گرد و پس استخوان ساعدین
که شکستگی از اندون بود و استخوان ران و ساق زودتر و آن تر بسته گردد و مردم صغیری و
و شک مزاج دیرتر بسته گردد جهت قلت از دجت در خون ایشان و استخوانهای کم مغز هم دیرتر
گردد و چنان تجربه یافته اند که اگر غضروف بینی اندر ده روز بسته گردد و استخوان پهلوی
در بیست روز و استخوان اندسی تا چهل روز و استخوان آن اندر پنجاه روز و بعضی تا شصت
و چهار ماه هم رسد استخوان منہ و لحقی در سه هفته بسته گردد و چنان گردن در یکماه و استخوان بازو
در چهل روز و استخوان ساق هم چون استخوان آن بود و هر شکستگی که بر بندگاه درست شود و هر
آن عضو بدان سبب دشوار گردد جهت پیدا آمدن بندهی و کرمی بر استخوان و صلب شدن بندها

و در تنها باید که آن نرم شود و آنچه بر بندگاه استخوانهای کوچک درست شود صلب تر گردد و همچنان
 هر چه در بندگاهها یافت که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر باشد و کثرت دگی و پستی کثرت
 بندگاهها است تا آنکه علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ رخسار بظاهریست
 پدید آید از زهر آنکه چون شکسته درست گردد طبیعت از آن ماده که انجا آمده کرده بود در آنجا اصلاح
 و تغذیه متغنی شود و بظاهر دفع کند و کسی که طریق شکسته بستن اندک را نمیراند و مستحضر العلاج
 هر شکسته که در روز خمی تصور می‌عصبی می‌نمود و خلعی و دثلی با آن نباشد آنرا بطریقی
 که در روادی گفته شد باید کشید با احتیاط و سر استخوان دندانها را با یکدیگر برابر کردن و بست
 هموار داشتن و بنظم خود باز بردن انگاه ضامه و زفاده و غیره بر نهادن و بستن و در جملہ روادی دیگر
 کشیدن بمقدار ضرورت باید که اگر زیاد کشند و زوری بیقاعده کنند ممکن که مورت و جی مملک
 و یا آماس تب و استرخامی عصب شود و اگر کم کشند استخوانها بجل خود مقابل نشوند و نظام
 خود باز نتوان فتن و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و در جبر کشیدن تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل
 صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماسی پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نپذیرد
 و باید که بند را ز دور و نکشند که بسیار هوا در یافتن نگذارد که در شب محکم گردد و در بستن سخت
 محکم نمند که بسیار بود که عضو را محکم نمند و دیگر کشید عضو میزد و بوسید شود و آن هنگام جز
 بریدن و بود و نگذارد چاره نباشد و باید که گاه اندک حرکتی فرمایند آنقدر که احتمال کند
 تا طبیعت عضو کسلان و مرده نشود و در حرکت مبالغه نکنند که مانع بسته شدن بود و از پیر
 که خون را لطیف کند و یا ماده و شند را تحسین می‌دهد مثل طعامهای گرم قسین و حمام و آب گرم
 و تعبها و جماع و خشم و هوای گرم و دروای گرم و امثال اینها بر پیر باید کرد و آسایش و آرامش و خواب
 خوش و طعامهای مغزی و غلیظ چون بر لب و کل پاچه و شیر چرب و حلیم جو گندم و پنیر کشیده
 و بریان بزغال و اشباه آن اختیار کردن و گفته اند که سکنجبین که اندران خربق یا غده حقون کرده
 اندک اندک فریدن ماده صالح را بعضو ماثون کشد و بسته شدن یاری دهد و خوردن فاذر
 هر حیوانی در میان درین ابواب سخت نافع بود و موجب بسته شدن استخوانها است
 که آنرا باید بگذرد و بسته نشده باشد و محکم نگشته باید دانست که انجا آمده است که از آن
 و در

نمکند پس آن موضع را بر فوق تمام بناخن بپایه خارید و گفت دست بران مالیدن چند آنکه آن موضع را
گرم کند و ماده بخیل بپذیرد و خون تین با بنج میل نماید و بعد از آن و ششند محکم بر فید و بپایه
باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها از آن بر بنج زدن سبب حاجت آید که بند را بکشند
و هرگاه این حال بود تخته نشاید بست و بر فاده گفتا باید نمود و بسیار باشد که شکسته را راست
کرده باشند و بسته نگاه در وی عظم تولد کند آنرا باید کشد و شکین در کردن پس درگاه
بستن و گاه باشد که استخوان راست کرده را از همگر بریشان باید ساخت و بی نظام گذشتن
تا بیمار از رنج و آلم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکسته که از دراز بود آنرا محکم تر باید بست چنانچه
شکاف وی فراهم فشارده شود و اینجا که سه استخوان شاخ شاخ شده باشد و آنرا ششاید
گویند بقوت تمام و آبها و بر سبها آنرا نیک بپایه کشید باشند تا بیمار بر یکپا گردد و هر یک بجا
خویش بتیش باز نشیند و درین صین بست نیک باید مالید و راست داشتن انگاه و عضو از
کشیدن بپایه شکسته باز گذشتن و بستن و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و عصبها
سیخده و در زیاده می شود آن موضع را باید شکافت و آن را بر سر درن گرفتن و اگر نتوان بر درن گرفتن
زود اید آنرا باید برید و چون شکاف جراحت را فراخ باید ساخت و صلیحت عضلهها و عصبها و ششاید
آنرا نگاه باید داشت و اینجا دانست که آفتی تولد میکند مصلی باید که شست و اینجا که استخوان نیک
شده باشد جلد را اگر ممکن بود بر درن باید آورد و اینجا که همچو ششایش از او زیدید لکن از اندام
بر درن زفت امیدوار بود که چون به بند بر جوالی آنها و ششاید بسته گردد و جلد را فرود کرد و اینجا
باشکسته جراحتی و قصور عصبی با خلع و یا و فی افتاده باشد طریق جراحی و در وادی و مجری حکم
باید داشت چنانکه مبین گشته و تاخیر چهره در جهت جراحت نشاید که وزیرا که ناوقت در ششاید
جراحت موضع صلب گردد و راست نتوان کردن مگر بکشیدن صعب و از آن در وی عظم
تولد کند و باشد که خطری بزرگتر افتد و گاهی که چنان تقصیری شده باشد و بیم خطر عظم را راست
کردن عضو میند اولی آنست که بگذارد تا همچنان که بزر وید زیرا که کوزی یک عضو بهتر از خطر آن
ملاحظه باید که در اینجا که کوز رسته را خواهنند که باز بشکند و راست به بند و طریق منع آماس
بعضه و او دیه و ششاید و ملین طبع و غیره و طریق روغن و منع از جراحت و علاج عصبها

و گوشتی که اعضا جمله به آنست که در مباحث کوفتها و جراحات در وادی گفته شده و استخراج
 الیق و امتزاج آنها بر عاقل مخفی نخواهد بود و همچنین اوقات استعمال آنها بدانکه طریق بر بدن شش خطیست
 که خمی نرم سوراخ کنند با نواز شش خطیه و آن محل خلیه شش خطیه هستند و شش خطیه را بعد از
 سوراخ ببردن آورند آن مقدار که ممکن بود و یا پس پوستی بر آن شکل بر زیر نمائند و شش خطیه را
 هم بدین پوست برون آورند و دست بر پوست دهند و فشارند بطرف اصل شش خطیه بیک
 فشار بر آن اصل نشیند و آنرا از اصل بزدارند و منشایغایت نازک تیزی باید و طریق
 بستن بر فاده تخت و غیره آنست که چون عضو را کشیدند بدست هموار و نظام اصلی داشتند
 اول رفاد می گمان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نهشتند و بعباصه بچند پس بیک
 مضبوط بر آن ببنند و تا چهار روز بچین بپوش میدارند و بعد از آن چهار تخت نرم و هموار
 از چهار طرف آن بر بالای رفاده نهشتند و اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد و بعباصه
 بند نامی عصابه را را چنان ببنند که تختی بر جایگاه در رفت از دو طرف و باقی بر جایگاه کسترند
 و اگر دو جایگاه شکسته را سخت تر از حوالی باید بست و شکسته بزرگ را بسته عصابه باید بست
 یکی بر رفاده تا آنرا از آنست اگر دو جایگاه را سخت تر و دوم تخت تا محکم نگاه دارد و فصول را
 از جایگاه شکسته باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام جمله و بند عصابه بستن را از دو سو
 بطرف بالا پدید و بند عصابه دوم را بر عکس بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه حمله را فرار
 و پهنای عصابه در زور شکسته هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و هلو بقرب یک شبر
 باید و عرض عصابه ساق و ساعد از سه انگشت بود تا چهار انگشت و از انگشتان کمتر در برنمایند
 در باقی و اینجای مجتهد حلق بود و هر چند عضو شکسته بزرگتر بود تخت ویر باید نهاد و اگر
 زرد بستن کوفت کند و غذا برسد مگر آنجا که برسد که عضو کور شود و آفت آن بزرگ شود
 و اگر چه روز نخستین باشد تخت بر باید نهاد و تحقیق آن بجز بایر متعلق بود و بعد بستن هم
 ویر در بایکش و در فاده تخت بند هم بیشتر باید و ابقراط سیگوید که بسته را روزی می باید کشید
 در روزی تا بیا بر نخورد و خارش و خجندند و هر بار که بکشند بر همان گونه که بسته بود بکشند
 و شکل بند و نهاده تا دختها نشاید گردانند تا آنچه بسته میگردد تبا نشود و عضو شکل بخوبی

نگردد و چسبیده نشود و در و نیز چون هفت بگذرد در چهار روز یکبار باید کشاد و یاد هر پنج روز
از بهر آنکه پس از هفت از آماس و خارش همین شوند و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند
تا غدا بدان محل هفت راه یابد و اندر در درخت شتاب نباید کرد و اگر چه گمان افتد که بخت
جیت آنکه ممکن بود که هنوز و شنبه محکم شده باشد و عضو پیچید و کوز بماند و بسیار بود که در
یا بمیت روز نخت بسته دارند و لیکن همواره احتیاط می کنند تا اگر لون پوست و حال گو
متغیر شود بتدریج آن مبادرت نمایند و بعضی مجربان هرگاه که بند بکشاید آب نیک فایز طول
کنند تا ماده و شنبه بدانجا پیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم پیش از آنکه به بند نطول
تا عصبها نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن نخ نیز بکنند زیرا که گذاردن
محکم شود و اینجا که ضما و باطلار آن خشک شده باشد و در ذوق است و خواهند که بکشند
اندک روغن طلا کردن جایز بود تخصیص کافی را که مزاج تر بود و اینجا که با شکر جراحی رسیده
رفاده و نخت از جایگاه جراحات دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحات را بر
که از اند و بر حوالی آن رفاده و نخت هار بنهند و ببنند بر شکل موافق و جراحات را بر بنند
مرهم می بنهند و رفاده کرد جراحات را بچرخانی که منع آماس میکند تر می دارند و اینجا که محل کوکلی را
در غیر جراحات بیم آماس باشد هم رفاده آنخل را بموافق آماس باید آلاست و بعضی
رفاده بر حوالی جراحات بنهند و نخت را بستند چنانچه مرهم بدانجا فرود شود و مرهم و چرخ از وی
بیرون آید و بر بالای جراحات بنند چنانچه جراحات نرسد و لته بر روی آن چسبند آماس
و هوای گرم و سرد و جراحات نرسد و بعضی در منع آماس و دفع خارش قیر و طی فرموده اند
لیکن اینجا که جراحات باشد استعمال قیر و طی و روغن نشاید که بیم تعفن بود و در حلال احوال زخم و شکستگی
از سرمای مغط و گرمای مغط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه بپزدن کردن آواز پر حذر بود و اگر
تعفی ناکاه در گوشت آن محل پیدا آید در اصلاح آن باید مبادرت نمود چنانچه در جراحات و غیر
و البته شد لیکن اینجا که سیاط تر باید و در طول ضما و تر یاقات و مصلحات عظیم داخل باید
چون خواهند که بندگاه و شنبه صلب نازم سازند گاهی که تعیر آن اراده کنند به راست و شستن عضو
تا بارشکستن و بستن نگیرد و در مواد و نوبه از هر کی جزوی روغن و وزن و انگبین و بعضی شیوه دیگر

بهم شسته نیکرم ضما می کنند و یکم ری خشم بیدار بخور پاک کرده و نیم کوفته بانیم وزن
 روغن گاو و چهار یک وزن او را بکین شسته و بعضی سکنج یا جادوشیر یا جادو الخند بیهوش
 اضافه کنند و جنبه در شخیرت و طبع پنج بسکال طلا تویم باشد و بعضی این تراکیب را که مقوی
 و با شبنم است را بید و در او رام صلیبه محلات بسیار نذ کو رگشته و اگر حسیاج افتد از اندام
 بکار دارد و چون استرخای اندر مفاصل از کشیدن ببقاعده افتاده باشد بضما دمای فاضل
 تدارک باید کرد و اهل و جز سر و زعفران و مرور اسن دار چینی و اقا قیا اندر طبع و شسته
 ضما دی از نو د بهت و گاه باشد که در کسر و جرمی بحد یا جگر رسد و تدارک آنها بمقویات و صلی
 لازم بود و از انچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بکوش مسین خواهد شد و ضما دی که درالم فیتن
 معده از این احوال مجرب است اینست سیب پخته و پاک کرده چناه درم گل سرخ ده درم اقا قیا
 مصطک و برگ نور و از هر یکی پنج درم زعفران جوز سر و از هر یکی یک درم همه کوفته و آب لسان الحمل شسته
 و ضما دی که درالم یافتن جگر مجرب است اینست صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه خشک از
 هر یکی پنج درم آرد جو سه درم زعفران یک درم کافور نیم درم جمل کوفته و بگللاب و روغن گل شسته
 و یکم ری سفات و گل ارغنی و برگ مورد جمل کوفته و بگللاب و روغن گل شسته و بد آنکه
 گاهی که مریض را از کوفت و تعب کسر و جر حرارتی و تبی پدید آمده باشد انجام مراعات الم کسر
 بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود اگر مراعات آن خلیکها داده شود کوفت و الم را زیاده
 و مکن که چون زخمی هم باشد آن خشم خراب شود تخصیص از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم
 پیشند بد باشد و آنجا که مرض دیگر چون عرشه و اختلاط عقل مسدود سکه و اشباه آن
 از تباه شدن استخوانهای سر افتاده باشد چاره بزران نباشد که پوست سر را بشکافند و آن
 استخوانهای تباه شده را انچه توانند ولی خطر باشد بیرون آورند تا آن اعراض بطرف شود و اگر
 خطری نلکن بود در بیرون آوردن مبالغه نکنند و بسیار گسان را استخوان سر بیرون کرده اند
 چنانچه برده رافقصانی زرسیده و رعایت آن جراحت کرده اند و گوشت بر آن موضع رسیده است
 و درست شده و محبت یافته اند بهر حال چون و شنبه قوی بر استخوان سینه و شکسته آنرا اگر چنانکه
 نشه باشد بیرون کردن لازم بود که از جمع آمدن صمدید و مترا من گردد و در استخراج آنها

احتیاط عظیم باید کرد تا وقتی نفسشای دماغ نرسد و از بهی اسی سر حفظ آن واجب تر بود
 جراحی هم احتیاط باید کرد که زنده و ضار و غیره بران باز نشوند و در اول حال که می شکافد پوست را
 صلیبی باید شکافت چنانکه یک شکاف آن شکاف شکست که بود یک شکاف که شکاف کسر و شکاف بود
 گوشت که شخصی جراح استاد بود که استخوان تباه شده سر را بریدی و استخوان سرگ یا بریدی
 بجای آن وصل کردی بچیت حمایت مغزو پوست را بر بالای آن بدوختی و مراعات کردی و در وقت
 و محکم شدی و این از عجایب است اما انجا که این امراض مذکور از جهت آفت غششای بود
 که از اندرون قحف است یا از آفت غششای دماغ اصلاح آنرا محال نباشد و اگر بر استخوان سر در
 که از اصبع گویند پدید آمده باشد و آن همچو سوی باریک پیدا بود و از باید تراشید چنانکه
 آنرا نماند مبادا که سبب تباهی شود و محل آنرا نیم بدستور مذکور شکاف باید کرد و بعد از آن
 پوست را باز و ختن و اصلاح کردن و اگر اصبع بدان روی دیگر رسیده باشد اندر تراشید
 افراط نباید کرد و انجا که از شکستن بهیضت نفس سر و خشک و خلیدن و درد درون و
 خون پدید آید بچیت رسیدن آفت بحجاب و غششای درون آنرا بدست راست باید داشت
 و دستن بدستور باشد که بدرون فرو نشسته باشد و از ابلبس نتوان دریافت آنرا نیز شکاف
 راست باید کرد و بعضی بجهت آتش آنرا بر آدرند بعد تنقیه تا اولی آن بود که کپاسی خام را بر سرش می
 خانه مرغ و قفل از زرق سوده آلایند و بر روی پوست انخل چسباند و سه روز همچنان بگذرانند
 تا رانجا نبک خوشک شود و پرده پهلور را باز کشد و بر آدرند و اگر بخود باز نیاید آنرا باز از روی آن شکاف
 درست بکشند تا پرده پهلور هموار شود و اگر کشد مگر کنند و بعد از آن چند روز آنرا بسته دارند و اگر
 حاجت تنقیحی و رعایتی باشد ضمادی یا طلسمای بکار دارند امینت فی الجمله بیان طریق کسر
 و جبر و هر که این دستور را نیکو بداند او را علاج آن آسان باشد و چون جبر از قسم دستکاری
 پر خطر است از استاذ ما برمی باید دید البته و آموختن نباید از تفصیل در هر کسری که می خواهد در دست
 قانون کلی اختصار نمودیم تا اگر استاد حاضر نشد و ضرورت افتد فی الجمله ملاحظه توان کرد و الله اعلم بالصواب

در بیان احوال دماغ از ترکیب وضع و مزاج و غیره در علامات افزاینده طبیعیه و امراض دماغی و
 و علامات و معالجات آنها آثار ترکیب وضع و مزاج دماغ و منافع این حالات
 بدانکه دماغ عضو است مرکب از مغز و پرده و جوئی چند که از روح مملوست و عروق و شریانینی که به
 پرده اندر آمده و جمیع دماغ در طول یعنی از پیش سرتا پس سر بدو بخش راست بود و بخش
 محاسن یکدیگر اند و جدایی بخش اندر پیش دماغ پیدا تر بود و اینجا که دو فرقه است که محاسن
 بدانست و نخاع که از دنباله دماغ رسته به چنین منقسم بود و اگر چه آن محسوس نشود لیکن بانا و توان
 و اکثر مغز شکن شکن همچو پار باخوش به هم شسته و آنرا از زیر گویند و غشائی که بر مغز دماغ پوشیده
 و است یکی نرم تر و لطیف تر آن محاسن مغز بود و دیگر غلیظ تر و صلب تر آن محاسن نخاع بود
 و بر باطیات بدان استوار شده باشد و بعد از آن که بدو اندر گذشت لغشائی قریب مربوط گشته
 نه ربطی که سخت او را فرو گرفته باشد بلکه اندک فرجه بود تا دماغ را مجال انبساطی باشد و شش
 رقیق که وقایع است مردماغ را رابط و ضابطه جمیع عروق و شریانین در آورده بدماغ است همچو
 و جمله اول اندر وی بافت شده اند و بعد از آن بدماغ اندر رفته و جمله آورده و شریانینی که لغشائی
 و دماغ اندر آمده اند نخست در فرو سوی دماغ در شیب بطن اوست در هم بافت شده و بنا
 آنها در یکدیگر کشیده است و از آن حال فی الجمله گشتا و گشتا تو میزدند بدایده و غلغل و فرجه
 آن بگوشت غدوی مملو شده که آن حفظ اوضاع آنها میکنند آنرا طبیبان معصره گویند و شکله
 هم نامند و خونی که در گشای دماغ میکنند نخست اینجا گرداید و اندر تو می آید آن بگردد و مزاج دماغ
 شود تا غذای او گردد و تمام دماغ را در طول سه تجویف است که آنرا بطون گویند گوشت و غشای تجویف
 به بخشی از آن متمیز باشد و بطن اول است که اندر پیش سر بود و آن بزرگتر از جمله باشد و
 اعانت کند بر استنشاق و دفع فضل دماغ بطعنه و بر توزیع روح حس و بر افعال قوتها
 مصوره باطنی و بطن میانین که چکتر از بطن اول بود و بطن مؤخر که چک تر از آن بود و این کوچک
 شدن نوعی تدریجی بود که چنان نماند که نخاع دنبال دماغ است و این جزو اعانت نماید بر افعال
 حافظه و بر توزیع روح محرکه و بطن میانین همچو دیگر نیست میان آن هر دو و نهادی طولانی افتاد
 و هوایی که اندر این تجویفات است اطبا آنرا روح خوانند و درین دلیلهای هم متصل شوند و هر چه

مجز و مستقیم در آن افتد برین جزو میانین بگذرد و مجز و باز پسین سپرده شود و بهنگام باز آوردن
 به پهنین باز آورد و محصل در آن اول پس از دینا برین بطن میانین محصل تفکر آمده تا در هر چه بسیار
 و بازمی آورد و در آن تصرف کند و نیک از بد جدا سازد و سقف اول این بطن او سطر را
 باطن آن گری بود و آن جزو دماغ که قاعده این سقف است و باقی این جزا که بر دو طرف تجوین است
 آنرا دو گویند از بهر آنکه دراز افتاده است و بجز که لقی با ضی و انقباضی که آنرا برای تعدیل روح
 واقع است کوتاه و دراز واقع میشود همچو کرم و آن فی الجمله در اطفال که میان سر ایشان نرم است
 محسوس شود و هرگاه منقبض شود آن بر دو قاعده که بر دو جانب تجوین است بهر که محسوس شود
 و کوتاه و قوی کردند و تجوین بسته گردد و هرگاه منبسط شود از هر که در و رشوند و دراز کردند و با یک
 و تجوین کشاده گردد و این دو جزو در آن فخذین گویند جهت مشابهت بفعل آن در تقارب و تباعد
 و این قاعده یکپاره است زیرا که نیست همچو سایر اجزای دماغ و از اینجا حرکت آن بقوت و تمام بود
 و جرم دماغ آنچه در طرف پیشین بود نرم تر از جمله بود و هر چند بطرف تجاع می رود صلب میشود
 جهت منفعتی که در بحث عصب در باب اول آنست شد و فاصله دماغ اندر دو مجری واقع
 یک مجری آنست که از ایدین طبعینش فرسوی آن استخوانیست بشکل کفک که آنرا مصفا گویند
 فاصله پیشین پیشتر بدین منفذ فرو آید بطرف بینی و یک مجری دیگر از میان دماغ آمده است و
 هر دو غشای دماغ و اندر غده که میان غشا و صلب استخوان است کشاده شده سر او فراخ و پهن
 تنگ بود برسان قمع و از جهت آنرا قمع نامند و فاصله بخش میانین اغلب بدین منفذ فرو آید
 بطرف کام و آن بخش نخستین نیز نختی بدینجا دفع شود و بخش باز پسین از مجری خاصه است و آنکه
 که چک است و فاصله آن بیشتر بطرف تجاع دفع شود و منفعت دماغ چون توزیع روح حساسه
 و محرکه است بر اعضا از طریق اعصاب که منبع اینها نیز دماغ است بنابراین سر و مخلوق است
 تا از ادراکات و غلبه تکرر و تفکر که می ناپذیری زود بدو راه نیابد و یا حرارت غریزی که پیوسته
 از دل بدو میرسد متعادل باشد و در مخلوق شده است تا از غلبه حرکات خشکی طبیعی بدو
 راه نیابد و نرم مخلوق شده تا در ادراکات و قبول استحاللات فرمان بردار بود و روحی که حکم
 اوست و محتاج است حرکت از او و دیار و تعدیه بعضی اعصاب بر وجه لایق آن کند

و چرب لزوج مخلوق شده تا عصبها که از وی روئیده کسند و شکسته نباشند و مژ و مژ
 شده تا نفوذ روح در او سهولت بود و حرکت دود را شایسته تر باشد و بخش مخلوق
 شده تا اگر اقلی یکطرف رسد طرفی دیگر است بود تا تن از منافع آن بالتمام محروم نسازد
 و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین تقریرات معلوم گردد و قوتهای دماغی چون دریا بادل
 مذکور شد اینجا حاجت بکار او نباشد و بجای این منافع عظیم که از دماغ بدین تقریرات
 معلوم شد ریاست او را مسلم باشد و اما **علامات امراض مختلفه طبعه دماغ**
 خداوند دماغ گرم را از هوای تابستان و حرارت آفتاب تابش و گرما به و از طعام و شراب گرم و آب
 چرب و گرمی که تخصیص محل سرخ زرد و صدام و زرد و خیزد و رنگ روی چشم او مایل بسرخ باشد
 و در گهای چشم او ظاهر بود و موسی و نخست سرخ باشد پس سیاهی گراید و زرد و اصل شود
 و فضل دماغ او زرد بچینه شود و زرد و دریا بنده باشد و از ریهها و غریبهها زرد و دیگر دانه
 که در وی طیش و سبکباری بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد را زکام و زرد
 بسیار افتد و سفیدی چشم او صاف و زرد گهای او باریک و خواب او گران باشد و موسی او
 نخست مایل زردی باشد و جود نباشد و در موسی او زرد و سفیدی پدید آید و حرکت چشم
 آهسته باشد و چشمها بکافی کشاید و رای و غمیت او ثابت بود و همچو غمیت پسران و خداوند
 دماغ خشک را اجزای بینی از فضل پاک باشد و زکام و زرد که افتد و حاسه های او قوی بود و بخواب
 تواند کشید و زرد و اصل گردد و علمها در فهم کند و آنچه کند و نگاه دارد و موسی سرد و جود غلیظ
 و سیاه باشد و خداوند دماغ تر را حاسه پاکند باشد و زرد و زکام و سیلان بطوبت از بینی
 بسیار رود و بسیار خسید و علمها در فهم کند و زرد و فراموش کند و از زاری و غمیت زرد و زرد
 و موسی او سبک بود و کم رنگ و دیر و دیر اصل شود و خداوند دماغ گرم و خشک شتابزده باشد
 و از زاری برای می گردد و حاسه های او تیز می باشد و مجرای بینی او پاک باشد و خواب سبک باشد
 و موسی سیاه و جود بسیار باشد و زرد و اصل شود و رنگ روی چشم او مایل بسرخ باشد
 و خداوند دماغ گرم تر از گرما به و با جود از همه شربت و دوا و غذای گرم و تر بچینه و پیوسته
 مستعد ببارهای سرد باشد و حاسه های او کمند بود و بسیار خسید و بسیار خواب شود

بنیده موسی اوبسرحی گراید رنگ روی او درخشان و تازه باشد و رگهای چشم او ظاهر بود
 و مخاط اوبسار باشد و خداوند داغ سرد و خشک را رنگ روی تیز چون سبز سیاهی باشد
 و در لون او رونق و تازگی نبود و هیچ طعام و شراب و هوای سرد او را موافق نیاید و اندر جوار
 حاسبه های او تیز بود و لغتی سبکسار باشد و بروزگار حاسبه های او کند می شود و زود انزیری
 بد و پدید می آید موسی او ضعیف باشد و بزردی گراید و خداوند داغ سرد و تر کسلان بسیار
 خواب و بی فهم و بد دل بود و او را زکام و نزل بسیار افتد و مخاط اوبسار باشد و موسی او
 رنگ و کم رنگ بود و پسری بد و زود پدید آید مخفی نماید که مراد از این افروزه مخاط لایق داغ
 افروزه متغیره و مبتدله فی النجسه بود در جانب تفريط و افروزه موافقه آن متغیره و مبتدله فی النجسه
 باشد در جانب افراط و تغیر مزاج اعضای رئیس بنجمله بدن سرایت میکند و علامات ثابت مزاج
 طبعیه که در باب اول مذکور شد هم با این علامات مشارک باشند و استدلال با خلق
 و اعراض نفسانی اینجا النسب بود و علامات افروزه غیر طبیعی بتقریب امراض مهین گردانند
 و اما امراض دماغی و اسباب علامات و معالجات آنها صدراع
 یعنی در سردی و آنکه سردی را سبب آن یا سوء المزاجی بود یا سوج و یا مادی و یا تفرق
 الصالی و عضو یا سرد و یا بهر که چنانچه در ادراک واقع است و در اعضا در اک کردن آنهاست
 سنائی را از آن جهت که منافست و دریا بسته آن یا عصب بود یا اعضای که عصب است
 و هیچ سوء المزاج بطب مومل نباشد جهت آنکه بطوبت کیفیت الفعالیه است و در ایلام
 و خشکی نیز کیفیت الفعالیه است لیکن چون در هر سه گشته است از شکافی که در عضو از آن می شود
 تفرق اتصال که موجب الم است پدید می آید و سبب مطلق صداعی گاهی تغییر احوال جزای می شود
 فقط و گاهی با تغییر احوال اعضای که مشارکتی دارند با دماغ و صداع گاهی مرض بود و گاهی عرض
 اینجا بیان کرده نمی شود صداعیست که مرض بود و این مجب طبعی و اسباب و انواع
 منقسم بود باصناف مختلفه اما صداع گرم بهما ده سبب سابق آن حرارت آفتاب
 بود که بر سرد روی تابید با حرارت آتش و یا حرارت گرما به یاخن گفتن بسیار و یا خیزی
 باواز بلند خواندن یا بوی چیزی گرم و تیز یا خوردن طعام گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت

علامت آن که خواب نیست و بودن درد بسیارانی سرد خشکی چشم و رقت بول در آن
 از این اسباب مذکور به علاج آن حذر کردن است از اسباب مذکور به بونیدن
 صندل و گلاب بر کاه کل که بر ریخته و عرق مشک بید و بنفشه تازه و سیوف و طلا کردن
 سرکه و گلاب در روغن گل بهم آمیخته یا بار و غن بنفشه با دام یا بار و غن سیوف بر سر آنجا
 که در بیشتر محسوس گردد و بونیدن نخله سرکه و آب کشینز و عرق مشک بید و بنفشه
 کردن کوفته برگ بید و برگ ابی و برگ کوک و برگ رزو و غنب الشعلب و گلاب و سرکه
 در روغن گل ششتر هر ساعت یعنی چون گرم شود و دیگر خشک بنشیند و باید که آنجا از خشکیها
 بر سر می نهند بر پیش سر نهند که مقدم دماغ است و از پس سر دور دارند که با عصاب
 حرکت مضرت نرسد و بعد سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه کنند
 و خشکیها بجز بمقدار حاجت بکار ندارند و آنجا که خواب کم باشد سرکه ارضاد و طلا دور دارند
 در روغن بزرگامو با خشکاشن اضافه کنند و در علاج صداعی که از حرارت آفتاب افتد
 سرعت باید نمود که از تاخیر عسیر گردد و باشد که بخارهای بسیار عین باند و بجانب دماغ
 برآرد و بدین سبب از علاج آن از استفراغها گزینیت و آب نیک سر و دوشتر نهایی
 خشک چون پست جو باشد که و اسپخول اندر جلاب خام و آب انار و فوره با چون افشند
 و فوره غوره و امثال آن از ترشیهایی مقوی و طویه خیار و کدو و ریواج و سنبله از سفناخ
 و کوک و امثال آن همه صداع گرم را نافع آید و نطو لهامی خشک و منوم مفید بود و خشک با کاسنی
 ششتر بر سر بستن بسی مفید آید اما صداع خونی سبب این آن اشتداد حرارت
 دم و صعود بخارات آن بود و بدماغ علامت آن گرانی چشم و اندامها بود و ماندگی
 یافتن بی سببی از بقیهها در یا ضنها و غنودن بسیار و شیرینی طعم دهان و سیل خواب سر
 چشم و پری رگها چشم و غیره و خاریدن جایگاه فصد و حجامت و اشتداد بعد غذا و ششتر
 علاج آن مبادرت بود و فصد قیال یا کحل دیابت طافون و یازدن رگ پیشانی و بعد از آن
 اگر حاجت تنقیه بعلیجات و امثال آن کردن و غذا و شربت وضاد و طلا و سوساق بکار
 داشتن و اگر تسکین نیابد فصد صافن کردن و بر ساق حجامت کردن و حجه آتش نهادن

و بشیانی خنک گاهی کم او فرو آوردن نافع بود و بوسیدن کا نور عظیم نافع آید و هفتها موند
 اما صدراع صفراوی سبب سابق آن بردن آمدن بخارات صفراوی بود و نافع
 علامت تشنگی بود و تلخی زبان درشتی زبان بخوابی و نبض سریع داشتند
 بعد استعمال کریمها علاج آن تلخ صفرا بود چهار شربت مقوی برساند مطبوخ فواکه
 و نفع آن با ولعوق خیارشور و امثال آن و غذا و شرابهای خنک و طول و شمر و مصلحات
 سرد و طلا و ضماد و کور حله مفید بود و در مواضع خنک و تر مقام کردن خواب پس نافع آید
 و بشیانی تشنه شرش کم فرو د آوردن و قراصیا و اقال و در نزد خرمیسه و کسب و بهی خوش
 و انارین و اوان مفید بود و آنجا که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند کشنیز خشک و بنفشه گلشن
 بر آب کوخته و با شکر آمیخته با دوشبانه گاه و در دم آب سرد بمهند اما صدراع
 سرولی ماده سبب سابق آن از مقابل معلوم گردد علامت آن سید قحطی
 بول بود و عدم گرانی در سرد نبودن نخ طاب باشد که اندیشه های فاسد که از جنس
 از عونت و زیاده شدن از چیزهای سرد و فرای علاج آن تهین سرد است و روغن سدا
 گرم کرده و بسیار بود که همین کفایت باشد و اگر زیادتی تشنه حاجت آید روغن سدا
 با دهن راحه اضافه کنند و کمید بنک و کا و رس با نجا لیکو آید و بوی مشک و مرزنجوش
 و برنج و غیره و امثال آن عظیم مفید آید و سر که بر خاک تر گرم بخنک و در سرد طلا کردن
 نافع آید بغایت و سهوی گرم و آفتاب او را موافق بود که اگر خلط در بدن کم باشد و شراب
 اسطوخودوس تنها و با شراب لمبو دادن نافع باشد و غذا نخواب که در صحنی و زعفران
 و زیره و زنجبیل و پیاز و کشنیز در آن باشد گرم خوردن و دمان و عسل و با قلاب عسل
 عسل و ششهای گرم ترشی که سیر و یا گندنا و یا صند در آن باشد مناسب بود و طول
 طبع با بوند و اکلیل الملک و مرزنجوش و پوست خنخاش اسطوخودوس و ضماد جرم اینها
 نافع بود و شوی که از سیب از دمنیان آن با زعفران و عنبر و مشک و گلاب مطب
 کرده بر کشنیز کردن همواره عظیم مفید بود و طلا می روغن زنبق که اندک قرفل و ج
 باشد و طلا می خنک پس نافع باشد و بچین طلا می سرکه که دلاکه سرخ بدن سرشته و طلا

خوردن کردن
 پسینی نافع

پوشش در بند می و اینجا که بسیار سرما زده باشد ملا خطه نیک باید کرد و غذا کمتر دادن و مطیع
 نرم داشتن شبیان صابون و خوردن گلکند و گلنگین و طعماهای نرم و گرم و در مقام گرم کردن
 و تمکید رنگ و ریزه کردن و از بهای سرد و آب سرد و از جمیع و حرکتهای متعب بدنی و نفسانی
 خذر کردن اما صداع بلغمی سبب سابق آن بر رفتن بخارات بلغمی بود بدماغ علامت
 آن گرانی سرد و چشم است و کلماتی و بسیار رقتن و نرمی و همواری صداع و اشتقاد بعد
 خوردن و استعمال سرد و بهای و تر بهای بودن از بینی و بسیاری آب دمان سپیدی و غلیظ
 بول و تفاوت و بطوئی ریش و باشد که از جهت در رفتن بخار خون بدانجا کشیده باشد و در
 چشم و روی را سبز ساخته علاج آن نضج و استفراغ بلغم بود بحسب جنال
 و هری و امثال آن و محققه و شبیان صابون و اشباه اینها و غرغره و عطسه آوردن و
 گرم نکردن بر سر طلا کردن و در گوش بینی چکانیدن و سایر تدابیر همانست که در صداع سرد
 گفته شده باشد که بشارکت معده افتد و غشای و آروغ ترشش بدان گواهی دهد و قوی
 بسی آنرا نافع آید خصوصاً که بعد طعام بلغم انگیز و آب سرد و غلبه افتاده باشد و اگر نه
 زایل نشود و سسل بنزند و بسیار باشد که او را باطل شود و آن هنگام آب گرم بسیار بر
 باید ریخت و در روغن گرم یا فقط سیاه گوبوش اندر چکانیدن و بجای آب غسل آب شویب
 که بغسل چاشنی کرده باشند دادن و طعماهای نرم و گرم از نذورات بکار داشتن اما
 صداع سرد و ادوی سبب سابق بر رفتن بخارات سوداوی بود بدماغ علامت
 آن و سوسا و کم خوابی و تیرگی چشم و رنگ و روی باشد و گرانی سرد اینجا کمتر
 از بلغمی بود و اشتباهی طعام بیشتر باشد و مزاج و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد
 و از چیزهای خشکی فرا بیشتر بود علاج آن نضج و استفراغ سودا است بحسب حرات
 و دهنه و بلبلجیات و فلو س خیار شنبه و امثال آن و ترطیب دماغ و تدبیر خواب کردن
 و سایر تدابیر که در صداع سرد و ساده گفته شد مرعی باید و اما صداع خشک
 بی مایه سبب سابق و لاحق آن از تقریرات سابقه چشم علامت آن
 خشکی بینی چشم و لمس بود و میل از ادوی و قدرت از گفتگوی کم خوابی و خیالات سودا

و تشنگی با ناخوشی از طعام آب زیاده شدن از چیزهای خشکی فزا علاج آن ترطیب و باغ
 بجزئی تر می فزا از هوا و غذا و شراب و دوا و تعطیلات و غیره و با الحاح تر است که و خیار کو
 بار و عن نبشته ضما کردن مفید بود و حمام فاتر و تمیج بمالعه عظیم مفید آید و طلای شیر خام
 خور و آدمی بسنی که بود و غذا می چرب و نرم معتدل و شرابهای نبشته و میو فرس
 دهند وانه و خربزه شیرین و انار شیرین نافع آید و نطو لهایی خشک کهنه و طعمب کوبیده
 و از استفرغات و تحلیلات و تبها خدر واجب بود اینست فی الحاصل بیان علاج صداع
 ساده و مادی مفروده و علاج مرکبات هم از اینها مفهوم گردد اما صداع اعیان
 سبب آن سبب اعیان بود و ماندگی عصبها و عضلهها و دماغ از کثرت ملاحظه و فکر و بسیار
 اعتمادی بر اعصاب عضلات کردن در خواب غیره بیشتر افتد علامت آن آنست که در درج
 دروا اعیان بود و از اندک ریاضت متعب و خوردن چیز گرم و خشک بیشتر شود علاج
 آن علاج اعیان بود لیکن الحظ این علاج سبکتر بود از علاج اعیان و مالیدن رگهای
 و تدبیر بنهایت نافع آید و رگ خواب که در گردن است و بعضی آنرا رگ حجه گویند گرفتن آهسته
 چنانکه صاحب آن قدری بهیوش آهسته آهسته مالیدن و دست باز داشتن نافع بود
 بنهایت و بسیار را دیدم که بدین علاج صحت یافتند فی الساعه اما صداعی که از باد
 غلیظ خیزد و بجهت تمدد و تفرق اتصال و باشد که کیفیت ردیه با آن باشد
 علامت آن آنست که رگهای دین منتفخ گردد و در ریه صاحب بگرازی و خلنه کردان باز جای
 و سکه انداختن می بود بسیار با که بطریق و دوا و سرد و در ایشان با و انجا که بشارت معده در دروا
 که مافوق است آغاز کند و باشد که ناقصا و مخلوم و مابین تقنین فرود آید و تصور اول
 معده بدان گواهی دهد و همچنین زیاده شدن از خوردن و چیزهای نفتخ و غلیظ علاج
 آن نخست تنقیه معده است با طریقات و سهیل رب هلیله و تنقیه دماغ بمطبوخ
 افیتون اسطوخودس احتقان بدوائی محلل چون طبع با بوند و شبت و درخت کبک
 بهم میخشد و بعد فراغ تقویت دماغ و تحلیس بحاران بوسیدن شونیز و مزخوش و
 چندی استر و مشک بخور بادیان منع بخار از دماغ بخوردن کشیز خشک باشد سوده

و سیب و آبلیمو و زعفران و سماق و طعام پر شیر و زیره و بشه اطراف و بعد
 کشدن و در آب گرم نهادن و استخام هر بار دوازده شتا نمودن و روغن بادام تلخ انداختن
 گوش و بینی چکانیدن مفید بود و سفوف مقوی و حافظه الصلحه و معجون مشک و اسبابه
 ریغایت نافع بود بعد از طعام لطیف و مالیدن و خوردن چند بیدستر درین باب آیت
 اما صداع که از ذکا می حس و مانع افتد بجهت سرعت ادراک مودی از آن
 بان کیفیت منافی باشد اگر قلیل بود علامت آن منفرشتن مریض و زیاد شدن
 آن مرض بود از بویهای قوی و زرد دریا و ضعیف آمدن عقیان از هر بوی ناخوش
 و چون بی بخار غشی در صبا جهاد و در وقت تاخیر غذا از وقت بیشتر گردد و در طول الم که گردد
 علاج آن استعمال غذای غلیظ بود مثل کله پاچه و هر چه و اسبابه آن و تخم حرس
 بخورائیدن و ضام کردن بخدرات از خشناشتیات و اسبابه آن و حب الشفا و زین
 آیتی است و گفت اندک شراب نیلوفر و گوشت ترنج نافع است اما صداع که
 از ضعف و مانع خیسند و بجهت قبول مودی و عدم رفع آن بروج لایق
 علامت آن فتور حواس و بملات بودن فی الجمله و زیاد شدن در علوم و
 و در طول الم علاج آن تعدیل مزاج و تقویت آن بود بشمومات و بخورات که در
 دیگر صداعها مذکور شد اگر بروغنی مقوی سر را چرب کنند و قریب سوده بر بالای سر
 پیش سر بپاشند تقویت نیکو حاصل شود و سر غالب بر بخار غلیظ بونی و شستن غلیظ نافع
 علاج دیگر بگریز بگرسند و قلب کنند و پیاز و کشنیر و زیره در اندک آبی بپزند و بخورند
 شود و آب کم شود و روغن گوسفند اندکی بر افکنند و به پیاز دیگر بار بکشنیر و زیره و
 آنرا سرخ کنند و در آخر اندک زعفران و مشک در افکنند و همچنان بادیک در پیش
 نهند و جامه بر سر در بیک پوشانند چنانچه هوای بیرون داخل نکند و سر دیگر
 بر اندازند و چندان مکث کنند که عرق بسیار از وی برود و چند قطره از آن بعد از شستن با هم
 و هرگاه سخت بتنگ آید بر دارند و هرگاه که خواهند مکرر کنند و چهار نیز گرم ساخت
 استعمال توان کرد در بیک روز و تقویت و مانع بوجه دیگر بتقریب موم گردد اما اسبابه

اما صداع که از افراط جماع افتد بحیث حدوث یسیر و یا صعود بخارات بدماغ
از حرکت جماع وقتی که بدن پاک نباشد علامت آن وقوع سبب مذکور بود و باقی علامات
یسیری عیانی علاج آن دعت و آسایش و غذا کم طلب و دکان معتدل غسل با آب سرد
بود و علاج یسیری و اعیانی و چرب کردن گردن و مذکر و تحصیبا عظیم نافع آید به سیه و موم و صبح
دو او غذا گرم و تیز نشاید بکار داشتن و خیزی حالی از نو که و غیره همه مضر بود و چیزها
فی الجسد مغزی و معتدل و میوه های مقوی جگر دلد و گرده بسیار مفید آید اما صداع
که از خمار خمر و بحیث صعود بخارات فضلات خمر بدماغ علامت آن وجود
بقیه آثار خمر در تن آن بود علاج آن تسکین بخار بود بخامض نو که و غیره و تلین طبیعت بتقویت
خک و حامض بعد تقویت دماغ بتدبیر بر وزن گل و انجا که است لاکم بود و اشتها صادق
پدید آید مزه های که در صداع گرم گشتند مفید باشد و ترشیه های تیر چون سرکه که
مضر بود وقتی در اول مفید باشد بغایت در در آخر خواب و استحمام فائز نمند و البته
و اما صداع که بمشاکت عضو دیگر افتد بحیث مشاکتی که آن عضو را یا
بویکم آنرا در یابد یا بخارات ردیه از آن بدماغ بر آید علامت آن تقدم قصور احوال عضو
مشترک بود و اما آنچه بشرکت معده بود علامت و علاج آن فی الجمله معلوم شد در مجرای
و آنچه بشرکت جگر بود در بجانب یمن مایل بود و آنچه بشرکت سینه باشد در بجانب
چپ مایل باشد و آنچه بشرکت گرده باشد در دوقفایمیل بود و آنچه بشرکت مراق بود
در در حاق یا فوخ باشد بواسطه محاذات این اعضا یا این بواضع علاج آن تقویت
دماغ بود و اصلاح این اعضا بدانچه در علاج امراض آنها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
اما صداع که از گرم معده و غیره افتد بحیث بر آمدن بخارات بدماغ
بدماغ علامت آن ظهور علامات گرم بود و زیاده شدن بوقت گرسنگی و کم شدن
بوقت سیری و بدی و پریشانی خواب و زردی و سفیدی رنگ و اختلاف لیدن سختی و بدبوئی
علاج آن تدبیر گرم بود بدانچه در مجلس مذکور کرد و تقویت دماغ و منع بخار و خون جامع
درین باب اطریف کشنری بود پیوسته فریدن کشنر خشک و سفوف و ارضی و فند

و کشنیز خشک سوخته هم نافع آید و کشنیز بسیار در طعام نریت خوردن و هم
 بلیزک و در منه ترکی با مویز سیاه و نارودان کوفته بر ناستا خوردن و حافظه
 هم درین باب عظیم مفید بود اما صاحب دایع که از گرم دماغ خستید و در
 در مقدم دماغ متولد گردد و بحکات اعصاب را بر بخاند و تجارت بد نیز از آن حادث شود
 علامت آن آمدن بوی بد بود از بینی و احساس حرکت چیزی در مقدم دماغ بود
 خارش و گرانی در آن موضع و زیاده شدن درد در حرکات و جوع علاج آن استغفار
 بلغم بود که ماده گرم است بعد تنقیه دماغ کردن بسعوطها و قطورهای مثل رسین و زیتون
 فقط و فلفل قطره و عصاره برگ شفتالو و طبخ ترش کبچین با صبر و طبخ در منه ترکی و اگر
 نخست آب کشنیز بچکانند و بعد ساعتی دیگر دوا که ذکر کردیم بکار دارند بهتر بود
 جهت آنکه گرم از بوی کشنیز مست شود و از او نتواند که نریت و بدبوی گرمی و خشکی فراوانست
 و اینجا که از وجع حرارتی باشد بدبوی خشکی و سردی فراوانست و دستمال مخدرات از داخل
 و خارج نافع بود اما بیضه و خود این بر دو قسم مینویسد صدها بارد و فرسین بود که بجز این ارضاقه
 سبب آن اگر ترش دماغ بود و مول او اخلاط در دیارده و گاهی بعضی ارضاقه دماغ نیز واقع شود
 و این قسم خارج محبت علامت آن است که تمامی سرد را در دفر رسیده باشد
 و بدین جهت بکلاه خود موسوم بود و بادنی سبب از حرکات و غیره زیاده گردد و از
 روشنائی و سخن گفتن متنفر بود و تاریکی و تنهایی و به پشت باز افتادن دوست دارد
 و اینجا که ماده در پردامی دماغ بود در جبهه مافرو آید و اینجا که ماده در پردامی سردی
 محل فحش بود احساس آن در خارج توان کرد و لمس کردن در دفر زیاده کند علاج
 آن نیز آب کاریست تمام سرد را بعد تر کشیدن به نیزاب نیم نرم و بعد از آن بقطره و موم
 چرب کردن و نیز بیل نرم سائیده با قرفل در آب کاجی واریخته طلا کردن گرم گرم
 بر تمام سرد گرم نگاه داشتن عظیم نافع آید و تنقیه و تمکین و غذا و شیریت و تنطیل
 که در صداغ بلغمی گفته شد جمله اینجا نافع آید و تمکید یک روزه بنایت مفید بود و اگر
 شیرین بعد طعام مناسب با آب سرد و هر چه سرد بود عظیم مضر باشد و نقل

بهر ای گرم مضید آید و تقویت دماغ تقلید یونی مذکور در اشباه آن و تقویت مسده بمقربا
 واجب بود و دوا مت حافظ الصحة و حب الشفا بمرتبه تخدیر عظیم مضید بود و گفته اند
 که خاب بر سر بسترن شبها نافع آید بپایان تخصیص بعد المالدین حجر مصری و اما شقیقه
 این درونیم سر بود سبب این همانست که در بیضه گفت شد لیکن اینجا ضعف
 در یک شق بود و ماده این اکثر در عضلات صدغ و پیشانی بود و از باد غلط و خلط گرم
 و خلط سرد و جلافت علامت این بودن در دست در یک شقیقه و گاه بود که
 بنوبت باز آید و گاهی در آن بمرتبه رسد که لمس نتوان عتلاج آن همچو علاج
 خود بود و تخصیص اینجا که گفته شده باشد در اوایل که از ماده گرم افتاده باشد و علامت
 غلبه خون ظاهر بود در یک پیشانی درگ بینی و گوش و دهن و مخرات دادن
 مسالنه در او عجمی مسلسل بکار داشتن چون آب کشنیز تر با آب غلبه شعلت میخست
 تنها و یا با سرکه در روغن خلط کرده و تیزاب جامع النفع بود درین باب قبل آمدن
 نوبت آن است فراغ بسبی مضید بود و بعد از آن تقویت دماغ و اگر فرس شود دل باید
 تا علت انتشار پدید نیاید و گویند موم روغن زرارچی مالیدن چند آنکه آنکه کند
 موضع دروچین خردلیات و اشباه آن از مقرحات نافع بود و بعد از تفریح
 تدبیرین مصالحات واجب بود باید و التبت که تدبیری که عام بود نفع آن در جمله
 صداعها پاشویه بود بمجملات جاذب چون طبع با بونه و اکلیل و پودنه و خطمی فطره
 و نخاله و برگ بید و مالیدن تیزاب نرم بر سر و نیز بر کفهای پای و دست و
 اطراف محکم و بعد کشدن در آب گرم نهادن و محجمه آتش بر ساقها نهادن و خواب
 کردن و طعام خفیف و کم خوردن آب با گلاب آسخت بمناصفه خوردن کم کم و نیم سر
 بلکه ترک آب و اقتصار بر گلاب و نارنجی و جلا قند و گلاب و خمیر ریحان یا سسل
 یا شویت آب یا هندوانه یا غریزه شیرین تخصیص با شبنمی و بوسیدن چند بکستر
 و تلئین طبیعت بلیفات و شیاف و حقنه معتدل و ملاک کردن چیزهای مقوی بر سر
 خواه گرم و خواه سرد و همچنین روغنهای آنجا که با صداع نزله باشد که اسجار روغن در

باید داشت بلکه هر چه تری فزاید و کمید بسنی یکواید و ترک ترشی در اکثر صداعها اولی بود
 بعضی مردمان باشند که چون اندک طعامی صفراوی خورند فیهل گرمی فزا کردند و
 ایشان را صداع پدید آید و چون اندک ترشی خورند فی الحال سکین می یابد و خذر
 از بویهای گرم و عطر چون زعفران و لیخه و قسط و حماما و اشباه اینها از افادیه در اکثر
 صداعها لازم بود و همچنین از طعامهای بخار انگیز و شرط اذن درگ پیشانی نافع آید و
 همچنین بالیدن اعصاب عضلات کردن و دوشها و بسیار را دیدم که بهین صحت یافتند
 با وجود صعبی صداع دیدم شخصی را که صداعی صعب فرمن داشت و درد در میان
 سر نزدیک یا فوج بیشتر بود و بسی اطباء علاج کردند مفید نبود حکیمی هندی فرمود که
 ضفدع را گرفتند و جوالی در شکم او را سوراخ بسیار کردند و بر میان سر او تراشیدند
 بستند چنانکه شکم آن بر میان او بود گدازشتند ساعتی درم کرد از آب تراشیدند
 و دیگری را همچنین بستند چون پنج عدد بستند صحت یافت و چند جای دیگر هم آزمودند
 نافع بود دیدم شخصی را که او را بسیار صداع شدی و اگر کید و روز تبه اسیر نیک شد
 باز پیدا کردی چند سال چنین بود یکی فرمود که در حمام رود و زرده تخم مرغ را بر روی
 کیسه حمام ریزد و خام و سوراخ گوشش بر آن نهاده خواب کند و یا همچنان بدارد و
 چند آنکه گوشش او تمام آنرا جذب کند بعد از آن بر جانب دیگر خسیه و زرده دیگر گوشش
 جذب کند همچنین کرد صحت یافت و در حقیقه نیز از جانب در تجربه کردیم نافع بود دیدم
 شخصی که در سر عظیم داشت و در هر چند وقت او را پدید آمدی و مدت ها نگاه داشتی بسی
 مضطرب ساختی او را و هیچ طلا و نطول و دوا و غذا نافع نیامدی شخصی مجرب فرمود که دو فستق
 بزرگ ساختند و بر سر نرزد شقیقه نهاده و تا سه مرتبه بر آن گردانند و بر سر او بستند
 سخت ساعتی را تسکین یافت و هر گاه پدید آمدی همین نوع علاج کردی چند جای دیگر هم تجربه
 پیوست و بسیار شد که صداع فرمن گردد و هیچ علاج او را نفع نکند الا که داغ باید کردن
 میان سر او را بر صدغها و بل بستن که از مضرت رذیلهها را حفظ کند و دیدم شخصی را
 که صداع فرمن داشت بزنجیر بستند و اطباء صحت نمی یافت یکی فرمود که صبر تا آب حل کرده

طلا کرد و قیلهای بدن آلاسیده در گوشه نشین نهاد و درون گوشهها را نیز بدان طوطی کرد و صحت
 بسیار جایها از مودیم مفید بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از مدت
 نرید العسر و حافظه الصحة و حب الشفا و جوز بوا و بلادر و زرنیج تقویت مزاج نمودند این علت
 دست از ایشان باز داشت و آنچه احیاناً شدی زود در رفع شدی و چند صداع کنه صعب را
 بعد از مدت رس بر بالای طعاعهای نرم غلیظ و گرم علاج کردم و الله اعلم و مرا گاهی صداع صعب
 افتادی و بسی مراعات کردم و خفشی یا قسمی لیکن تا خواب نیکو شدم بکودی رفع شد و خواب شب
 و کم خوردن معنی بودی از جمیع عللها و آخر الامر چنان خجسته بشد که حدوث آن از خوردن و
 در طریقی و بسیار آن آب بسیار بلای میوه در طرف شرب بیشتر بودی و یک نوبت از صعوبت در
 که بخلقوم سر فرو آمده بود انگشت اندر حال پیش کردن فرو بردم و بر قصبه فرو فشار دادم
 نافع بود و تکرار کردم و در ساعت بر طرف شد و بعد از آن به همین نوع علاج میکردم و این بسیار
 عجیب است و غریب و چند نوبت مرا این صداع فرسود واقع شد و بالین بر کف
 گردن و کتف و دوش و خط از نهوای سر و دوا و دست رس و ترک ترش و شیرینی صحت یافت
 اینست فی الجمله بیان صداعها و علاج آنها و الله اعلم قراطیس بدانکه درم گرمی که از گرم
 و تیز اندر غشاء دماغ افتد آنرا سرم گویند و گاه بود که درمی را که در جرم دماغ افتد
 از چنین خلطی آنرا هم سرم نامند و مکنون از آن موسوم بود و بشقا قلو س و چون لازم
 این نوع درم و نامی است بدانکه گفتن آنرا با سرم فرانطس که در لغت یونان عبارت
 از نندیان موسوم ساختند و این از قبیل تسهیه شمی است با سرم لازم دی و این در لغت
 بسیار شایع است و چون سرم در لغت فرس آنرا سرم را گویند مطلقاً گاهی بی این
 بر جله اسر که بر دماغ می افتد اطلاق مینمایند و ماده فرانطس صفرائی بود حاد با محرق
 و یاغونی یا صفرا میخست تیز و قسیت شده و این مرض را مقدمات است که جله آنها
 خبر دهند و اندر وقوع آن شش تپهای گرم یا خشک طبع و فراتر نکاری امور قریب العمد
 و اندوه مندی بی سبب و سردی زبان و چشم و روی و استلای رنگهای گردن
 و چشم در میدان چشم اندر دشمنی آفتاب و غیره و در دوسه لازم با گرانی و بنجاری و در

خوابهای شوریده رقیق بول و عدم رعا ف بعد از آنها و این علت گاهی سبب درم نواحی سر از
 افتد و گاهی سبب درم غشائی که بر جمیع پوشیده است بوسیلۀ عروق که از درونهای سر
 سر بدرون آمده و آماس گرفت و گاهی سبب درم سینه افتد بوسیلۀ مشارکت حجاب
 و عضله های سینه و گاهی سبب انتقال ماده ذات الریه افتد و گاهی سبب درم معده
 و یارحم و یا مثانه افتد بوسیلۀ مشارکت در اعصاب این درم گاه بود که در غشای
 رقیق افتد و گاه بود که در غشای غلیظه افتد و گاهی در جرم دماغ افتد و گاهی در گلبان
 از درون سر بدرون آمد و گاهی در غشای رقیق و جرم دماغ هر دو بجا و ثبات انتقال و گاهی در
 غشای جزو مقدم دماغ افتد و گاهی در غشای جزو مقدم میانین افتد و گاهی در غشای
 جزو آخر افتد و گاهی در غشای دو جزو افتد و گاهی در تمامی غشا افتد و نیز
 جمله درم عام بود جهت عموم مضرت آن جمیع افعال نفسانی و آنچه از غشا بنحرم سر است
 کند هم بغایت بد بود و بیشتر از چهار روز مهلت ندهد و آنچه از چهار روز بگذرد رسید
 نجات بدید آید و آنچه انتقالی بود از سر تمام هم سخت بد بود و اکثرکافی که بسبب این
 به آفت نفس بروند بسیار باشد که قرائط سیلان خون بواسطه زایل شود
 و گاه بود که صاحب این مرض دیوانه شود و ازین علت خلاص باید و بسیار بود که قرائط
 بلیس غش سبیل گردد و سپران بواسطه ضعف ازین مرض که خلاص شوند و بجز کمال
 این مرض بعرق غالب یا رعا ف بود و کمینوع مرضی هست که خداوند ان بی ظهور است و علا
 آماس دماغ سخت متحرک و سقرار باشد چنانچه خواهد که بدیوار بر جسد و صخره و تشنگ بود
 و تشنگی برو غالب و نفس او تشنگ باشد و اگر آب خورد و جملتی او فروزد و در این اذ
 و روی زبان او سیاه شود و چشمهای او باز مانده بود و حرکت های او سست شد
 گیرد و قوت او بیکار باطل شود و در حال بیدار و بعضی روز نخست میزند و بعضی روز چهارم
 گروهی اطبا آنرا از قرائط سیلان شده با وجودیکه بدون تب دلیل نبودن درم باشد
 و شیخ گفته که هسنا علت این شیخی است یا آنفی دیگر اندر عضو ای از اعضا دم زدن و
 مشارکت با دماغ آفت آن بدماغ باز دهد و مرا این هر دو سخن بعید نمایند جهت آنکه این مرض

بی آنکه عقب آن امراض افتد هم باشد و بزعم من چنانست که ماده سمی در جرم دماغ و یا در غشای
 آن و یا در دل و دماغ هر دو حادث میشود و از احتباس خونی و یا استحاله خلطی و یا
 خارجی موجب تسمیم و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و ملامت میکند
 چنانچه اندر دماغ و از غلبه وقوع این مرض مشابهت و البته اعظم اما علامت مطلق
 قرانیتس تب لازمست بی نمناکی جلد و کشته او آن در پیشینگاه باد و صداع صعب
 لازم و گرانی سرد و گاهی سخن بهیسانه گفتن و گاهی خاموش بودن و دم زدن و غشیم
 و بی نظام و خواب مضطرب و در خواب نعره زدن و بدان بیدار شدن مضطرب و بکسل
 آواز دادن و باشد که آواز شگلهای منقطع شود و باشد که زبانش آماس گیرد و در زبان
 زبان رقت بول و سیاهی لون زبان بعد از زردی و تقطیر بول بی اراده و انجا که بول
 بود امید بر نباشد و چشمهای صاحب این مرض در او ایل خشک بود و در او از انگشت چشم
 دمعه بدید آید و نبض در درم جرم دماغ موی بود و در درم غشای منتاری دگانه باشد که قرص
 گردد و آن مقدمه غشی بود و باشد که از تشنج تشنج گردد و انجا که درم اندر غشای خرد مقدمه باشد
 فساد و در تنخیل او بیشتر بود و زیر از جامه دگانه از دیوار بر میزند و دست پیش چشم همیدارد
 برسان کسی که کس را ندیا مگس گیرد و انجا که درم اندر جزو میانین بود اندیشههای اوتیه گردد
 و بنیان بسیار و سخن بهیسانه گوید و انجا که درم اندر جزو موخر بود هر چه بگوید و نخواهد داشت
 کند چنانچه اگر آب خواهد که خورد فراموش کند و انجا که آماس در غشای سیرینی و عود
 بود که از در زکام سر آمده اند صداعی بود که گوئی در زبانی سر بکشایند و انجا که ماده آس
 خون صفراوی بود در گهای سر او منتفخ باشد و فعلهای او با خنده بود و قطرات رعات
 گاهی ظاهر شود و دمعه میباشد و حرمت غالب در رخساره و چشم او ظاهر بود لیکن اگر صفرا
 باشد زردی در بشرة او غالب بود و حرکات او مضطرب باشد و خواب نکند و گرانی
 کم بود اگر خلط سوخته بود کوسن ملالت و خوف بار و غالب بود و خواب او مشتوش و خیالات او
 فاسد باشد و آنچه بمشارکت اندام دیگر افتد یکبار ناگاه پدید آید و علامات بسیاری
 اندام قبل از آن باشد و انجا که آماس غشای آماس جرم دماغ مودی شود علامت

آنست که بیمار بپوشد و خنق بقا از افاده خسته و کاسه سیاهی چشم او ناپیدا باشد
 و سر بهلوها او طرغیده و شکم او قبض شود و خنجا اندازد و اها پدید آید و آنجا که بشیر غس باز گردد
 علامت آن آنست که نبض بطی و نرم شود و سیلاب اجاب پدید آید و چشمها بدور انداخته و از کار برد
 دارد و چون علیل را اختلاط عقل او با کیه و خنده بود کم خلاص نماید و آنجا که تشنج و قوی از بخار پدید آید
 در ساعت هلاک گردد و آنجا که عروق مقعد متشنج گردد و یا در اقل و در می پاید و یا پنهان پدید آید و علیل بیچاره
 خود را در می باید و تقریر میکند عظیم امیدوار بود علاج آنجا که فرانیطس مشارکت عضوی باشد جمعی
 صفراوی لازم مخرقه و غیره صداع حار مطلقا چنانچه مذکور شد باید کرد و با مساجد در جذب مایه باطل
 و اگر تیزان بارد قوی تیز و کفهای دست و پا مریض مانده چنانچه پوسته قوی از آن دارد و بر سر او
 تیزاب نیم نرم مکرر مالند و مهلت دهند و نه بین کنند بر دغنه های محلول مستدل بعد از آنکه
 راداع و ملعبات و آب کشنیز و شباه آن بکار داشته باشند و ماده فی الجملة خنک است
 و با سافل مایل گردانیده بختنه و غیره خفت با استفراغ حاصل کرده بغایت نافع بود
 و مکن وی با خوش هواردشن و بل نقش باید و در روز اول هیچ غذا نباید داد و برنجین ساق
 و امثال آن اقتصار باید نمود و بعد و در کشکاب رقیق باید داد و بعد سه روز یا چهار روز
 کشکاب غلیظ و آن مگر آنجا که از نا خوردن آنند که ضعف میشود و طبیعت مریض کران نمی آید
 که آن هنگام غذای خنک از کشکاب و غیره بیشتر از روز سوم توان دادن اما آنجا که اعراض قوی
 بود و بر طبیعت تر و خفت و غذا بیشتر باید و آب سخت سه روز از صاحب این مرض دور
 باید داشت و آنجا که بول کردن فراموش کند مثانه او را بر دغنه شبت نیم گرم چرب باید کرد
 و انگشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که ماده فرانیطس خلط محترق بود در تشکین
 و خنک ساختن ماده اول اقتصار نماید که دو بعد بلینات خنک استفراغ نماید
 و خنک که از آلود و سپستان و عتاب و نیلوفروش بهتره و مویز و بیخ حلی
 و برنجین و حلیب نر خیارین و کشکاب و خبازی و بابونه و در غنغنه
 با دام ساختن باشند بکار داشتند و بشیانی که از برنجین و غنغنه
 و خطمی شیرین و شکر و انجیر و مقوینا و قراقرود و زهره کا و ساخته باشند

که با سبکی کم نرسد و آوردن باقی تدابیر بطریقی که ایستاد مرعی داشتن و آنجا که ماده خون
 صفراوی بود و سخته مقتضی قصد قیفال استوفی باید کرد و الا حجامت ساقین میان دو شانه
 در گش گوشت و رگ پیشانی و بینی و زیر زبان زدن و بعد از آن تسکین فرمودن بعد کورت
 و در خشک ساختن ماده اعتدالی مرعی داشتن و باقی تدابیر که بدان ایستاد بدستور حجامت
 آوردن و آنجا که اضطراب و درد عظیم بود بریزاب کاری و غیره تسکین بگیرد و چاره نبود
 چرا که مخدومی بدو بخورند آن مقدار که او را از درد بخیر سازد و آنگاه مجال باشد و اما
 تجلیل مشغول شوند و آنجا که مرض بشرکت اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در حمله
 باید که انچه بر سر می آید و می نهند جهت درم نخست را و عیای محض بکار دارند تا انچه
 بخارات متوجه بود باز ایستد و مدد علت منقطع شود و بعد از آن سختی قوابض زیاده کنند
 تا عضو قوت یابد و بعد از آن مبردات بی قابض بکار دارند و قلیلی از خشناش اضافه
 کنند جهت خواب اگر ضرور باشد قلیلی با بونه جهت تعدیل آن و تحکیم فی الجملة
 و بعد از آن محملات معتدل بقدر ضرورت استعمال نمایند و نیزاب خارج ازین تدابیر است
 بهر وقت که توان بکار داشتن و بعد استفرغ و تسکین حرارت اولی بود و الله اعلم
 شفا قلوب این فلغونی جرم دماغ بود و سبب آن احتباس خون عفن شده و غرض
 علامت آن تب گرم لازم و اضطراب صداع صعب بود چنانکه گویا در زبانی سر
 کشاده خواهد شد و چشمها سرخ باشد و بیرون خواسته و خفتن بیمارانی نظام قائم
 بود بر ضلالت عادت بیشتر بقفا باز خسد و باشد که بسبب مشارکت عشا که از تو که کند
 و باشد که مشارکت معده فی و غشیان رنج دارد و اکثر این مرض در سیم بکشد و انچه از این
 بگذرد امید خلاص دارد علاج آن همچو علاج قمر نهیست خونیست لیکن انجا قصد مبالغه
 باید کرد و خون فاسد بسیار بردن کردن بدفعات در روزها متعاقب و بعد از نصب
 قیفال اگر اعراض در و کمتر نشود رگ پیشانی و رگ زیر زبان باید زد و اگر زیاد
 احتیاج افتد حجامت ساقین کردن و سایر تدابیر بدستور که در رسام فهمیم
 مرعی داشتن و الله اعلم حمزه و قوبابی دماغ این هر دو مرض هم درجه نهم

افتند لیکن آنچه داده درم آن صفراوی صحیح بود آنرا حمزه گویند و آنچه داده درم آن صفرا
محرقة باشد آنرا قوبا گویند و کودکان را این مرض بسیار افتد علامت آن
تب سخت نیز بود و صداع قوی و اندرون سر شکرش بسیار در یابد و پوست رو اکثر
اوقات سرد شود جهت غلبه میل حرارت باندرون و باز یکبار گرم و تیز گردد و رنگ
چشم و روی زرد باشد و دمان و زبان خشک بود و سبات اینجا کمتر از غلغوفنی بود
لیکن سایر اعراض معتبر باشد و اطفال را یا فوج و نشینه و چشمها غور کند و نبض صغیر
گردد و هیچ نمناکی در بدن نباشد و اکثر این مرض در سوم هلاک کند و اگر از آن بگذرد
خلاص شوند علاج آن علاج سلم صفراوی بود باز یادتی در تطیب و تسکین
اطراف و جذب اینجا پیوسته باید و کودکان را سبیه خایه مرغ بار و عنبر
آسیخته و سر در کرده بر سر طلا کردن و چون گرم شود دیگر سرد ساختن نهاده
مستقل و همچنین طلای آب کش نیز تر و آب برگ خرفه و آب کودی تر بار و عنبر گل آسیخته
و سر در کرده عظیم مفید آید و الله اعلم صبارا این دیوانگی صعبست که با قریب
افتد پس تحقیق مرضی بود مرکب از مانیا و فزانیطس چنانکه قزانیطس مرکب است از
مانولیا و درم و تپ و ماده این صفراوی سوخته بود یا سودای سوخته و گاه باشد
که اول جنون پیدا آید و انگاه درم حادث شود متعاقب آن علامت نیست
که هر چه بشنود جواب مناسب آن ندهد و فراموش کار باشد و حرارت تب غالب
باشد و چشمها سخی بود و دیگر آبکشاید و هر طرف مضطرب نگردد و بعضی را چشم
زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی حرکت کمتر کنند و ندیان بیشتر گویند
و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آیند و هیچ گویند و چشمها کشانند و گاه باشد
که خاموش زیر از جامه و گاه از دیوار کردن گیرند و بیخوابی و آشفتگی و غیره که در قزانیطس
گفته شد جملا اینجا باشد مع الزیاد علاج آن بعینه علاج سلم صفراوی بود با
زیادتی در تطیب و جذب ماده با سافل و اطراف و گاهی حاجت افتد با آنکه مریض
بمید تا از اضطراب و حشمت بترسد و دست بعلاج او توان کردن و الله اعلم

ایشیر غس آن نرمی بود بلغمی که اغلب اندر مجاری روح دماغ که آن عروق و شریان است
 بدماغ و حجب آن درآمده افتد و بیسج در جرم دماغ و غشا نیفتد بواسطه کثرت حجب
 خلط و مغز و صلابت حجب و لیکن از مجاورت این درم دماغ و روح را مضرت رسد
 و ممکن بود که بعد از بلغم لزج را حجاب دماغ تشریب کنند متورم شوند و اما از بعض
 بلغم حدی پیدا کنند و در آنها نفوذ کنند و این کم افتد اما جمعی ایشیر غس بر جله این مذکور است
 الخلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن درم سودا بود هم بدین اسم موسوم دانند
 و آنچه ماده خالص نباشد لیکن غالب بلغم یا سودا بود هم داخل بود درین اقسام و اما
 جله را سرسام سرد خوانند و ایشیر غس در لغت یونان نسیان را گویند و تسمیه این مرض
 بدین اسم بواسطه لازم بودن نسیانست مراین درم را همچنانچه در تسمیه تطهیر
 معلوم شد علامت این تبی نرم و لازم بود و صدای خفیف و غنودن و نفس
 بدیری زدن و گرانی بر خواب و فراموشکاری مسپی در زبان و کسلانی در حرکات
 حتی در چشم کشادن و ذهن بدم نهادن گفتن ضروریات در جامه خواب بنشین و رفتن و کم
 نبض یا تفاوت و یا موجی بودن و یا بطور و شبیه بودن بول ببول خروگاه باشد که
 بول باز گیرد و دم زدن ضعیف و بطی شود و اگر نخست سودا یا ماده آن مسخته بود و صلع
 سخت یا ندیان وضوح چشمها باز کرده دارد همچو چیزی که کسی سخت در آن تخیر بود
 و تقدم احتیاج سر یا گرانی و کسالت و غفلت و غلبه فراموشکاری در خواب دیدن بارانها
 غالب بعد از تبار بر طرب و خوردن جزای بخار انگیز و غلبه مستی و تخمه مندر بدین علت بود
 علاج آن علاج صداع بلغمی است با رعایت اعتدال در گرمیها جهت تب و غلبه اقسام
 نبض ماده و استغراق بلغم بعد از آن و مناسب آن بود که اولاً بر سه طلائمی رافع
 مستحل نبند از سرکه و کلاب و روغن گل آمیخته و بتدریج که میهای محلل داخل سازند از آنجی
 در صداع سرد گرفته شده و در اول بحر جرم تبرز فاروقی اضافه کنند که با خالص دفع عظیم
 بخشد و حتمه سیر و اول از غلبه اصل کس و موز و اخیر و بیج با و یا صلیب که چرخ سازند و بعد از آن اصل
 و بسفایح اضافه کنند و در او اخر مریه سازند اصل که واصل کفش و اسفود و س و فودنه و مری و نسیان

و انیسون و نمک هندی است باه آنها و اگر از تقویت کنند شیخ خلط و بوره و ترید و سهره
 و غار لیمون و امثال اینها یکی یا دو و از اینها اولی بود و در استفراغ و سبب چلپال و هر یکی و باه
 آنها مناسب بود در جذب ماده بدستور مذکور سابقا سعی باید نمود و تیزاب کاری
 و بعد از این تدبیر بقوی و نقطه و بدین الراحة عظیم نافع باشد و در مدت دادن اکثر
 مفید آید و بیمار را نباید گذاشت که بضرورت خواب کند و اگر غنودن و خواب غالب
 او لایب یا گامایط و قطعاً نگذاشتن که غافل شو و غلب او را ناکشیدن موی سر او
 و خواندن و جنبانیدن و تیزاب نیز بر کفهای دست و پای او مالیدن بسیار سبب است
 و سهره سبب باقی بماند که سبب غنودن را گویند و سهره بیداری را و هر یک از این
 دو نوع مرکب باشد از قرانیتس و لیسر غس جهت بودن ماده مرکب از بلغم و صفرا
 نه ترکیب نام مزاجی بلکه ترکیبی اخلاطی و محل این دو در محل قرانیتس و لیسر غس بود و خا
 و البته شد و چون صفرا غالب بود علامتهای قرانیتس ظاهر تر باشد و انجا
 نهان و چون بلغم غالب باشد علامتهای لیسر غس ظاهر تر بود و انجا نهان غنودن
 بسیار و اگر بیدار شود و غافل باشد چشم بپزند و دیگر چشم فرازنند تمام بطریق نوبت و خا
 گاهی بلغم طغیان کند و افعال سبب سهری ظاهر تر شود و گاهی صفرا طغیان کند
 و افعال سهره سبب سهری ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقاً باز گرفتن بول و براز سخت است
 و سرنه خشک و سهره سبب سهری زرد و بکشد و خیزی بگلو اندر ماندن و حلق نشدن و از غنودن
 از بسینی بیرون آمدن در جمله عظیم بد باشد و در سبب سهره گاه غلبه بخار بلغمی و سهره
 متبجح و رنگ رصاصی بود و در سهره سبب سهره گاه بود که از جهت غلبه در دو جهت
 صاحب آن هر ساعت بر چند در بخود بول کند بی اختیار و نبض صاحب سبب
 و سهره از نبض صاحب لیسر غس قوی تر و از نبض صاحب قرانیتس ضعیف تر باشد
 علاج این مرض مطلقاً مشترک بود میان علاج قرانیتس و لیسر غس و گاه بود که
 که یک فاشن تیزاب در چهار برابر آب آمیخته دادن عظیم نافع آید و الله اعلم
 حقیق که از ارغونست گویند نقصانی بود که در سفر افتد چنانچه تدبیر اعمال ضروری بود

از صلاح نتواند کرد بطریق که قبل از آن اورا میسر بوده سبب این سوء المزاج
 باد که برطن اسط مستولی گردد یا سوء المزاجی بود یا بسبب سوء المزاجی بود و سبب
 که جوهر روح را کم و غلیظ و سرد سازد و قوت آنرا ضعیف کند و جمیع اعضاء را
 علاج تعدیل مزاج دماغ بود در سافج و در مادی تنقیه دماغ و بدن بود و تعدیل مزاج بدن
 به تقلیل و تلطیف غذا و تقویت محل تبدیلیات با دمان مقوی و طلا و ضما و دملطوبها
 و شموها و غیره و در جمله ملامت طلای قیوی که از روغن بلادر با چهار برابر روغن
 و موم سفید بمقدار کفایت ساخته باشند و طلای دهن را راحت نافع بود و در وقت
 خوردن بلادر و حلوائی آن در اطریفات بسی بنفید باشد و خوردن غذا که در آن در آن
 و مصطک و کند روز عرفان مشک و عنبر و زیره و زنجبیل بود و قرص عود و عنبر و مشک
 و نار جیل با شکر و معسلات نافع باشد و در سن زنجبیل در بینی میدن یا درون
 بینی مالیدن نافع بود و عادت فکرهای دقیق بقوانین حکم درست و گفت و شنود مادم
 محقول در معاملات نیکو بود و الله اعلم **سیان** این نقصان قوت ذکر صور متعالیه
 و سبب این در علاج در اغلب احوال بچوب سبب و علاج جمیع بود اما محل مختلف باشد و گاه بود
 که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره در بر و موخر دماغ و آن هنگام علاج خفیف بود
 لیکن در فرق میان سافج و مادی سیان همچنین از جمیع بعلاجات افزون باشد بر سابقه و غیره
 آسان بود و الله اعلم **مالینجولیا** این تفسیر کما بنا و فکر باشد از مجرای طبیعی به بد
 و خوف بموقع بجهت سوء المزاج سوداوی که از داخل مکر و مظم روح نفسانی بود و بدن
 سبب روح نفسانی که جوهر شرف و نورانی است از که و رت و ظلمت حاصله جوهر خورده متغیر
 و گریزان و توحش و ترسان باشد چنانچه از ادراک ظلمت خارجی و این سوء المزاج سافج بود
 یا مادی و ماده آن یا نفس دماغ یا در تمام بدن یا بشرکت عضوی از اعضا اما آنچه در
 نفس دماغ حادث شود چنان بود که سودای طبیعی غالب یا غیر طبیعی جمع گردد و مغز آنرا
 فراخورد و آن کیفیت دماغ و روحی را که در بطون دیست مکر و مشوش دارد و سبب
 حدوث طبیعی گاه باشد که حرارت دماغ بود یا حرارت دل یا سرد و تا بدان جهت سودا غیر طبیعی

در دماغ خونی که در بعضی مجاری دماغ بود استحیل تغییر طبعی بنکائف و غیره بی احتراق غالب
 زیرا که آنچه خلط آن نیک محترق باشد از المایح لیا گونید بواسطه آنکه اعراض آن از المایح لیا زیاده باشد
 چنانچه پسترمعلوم گردد انشاء الله تعالی و بدترین احوال المایح لیا این بود که بجهت استحکام
 ماده در عضوی زایل شدن بسیار بود که این صنف از انتقال صرع افند و آنچه ماده آن اندر تمام بدن
 باشد چنان بود که بسبب سوء المزاج که بسیار زیاد میسر بود و انگیزه حبس استغرائات
 سودای متعاده سودای غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب از آن بدماغ متعاده
 گردد و روح نفسانی را مشوش و مکرر دارد و این اثر احوال بود و خصوصاً که از درد
 خون و کثیف آن افتاده باشد و آنچه بسبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فضول غذا
 و بخار معا در مرق که عضلات شکم متراکم گردد و یا اخلاط آن بواسطه حرارت جگر
 و امعا و یا سده سوختگی فی الجمله پیدا کند و استحیل بسودا گردد و بخاری نظم از آن بدماغ میرسد
 و این المایح لیا ی مرقی و المایح لیا نافه و نفخه مراقبه مانند جهت غلبه نفخ درین صنف اما سوء المزاج
 ساذج یا اندر دماغ بود فقط و یا اندر تمام بدن اما آنچه در نفس دماغ بود چنان باشد که از آنچه
 رطوبت غذا رسد بطبع سودا آرد و مزاج روح روشن را بظلمت و کدرت استحیل سازد
 و سبب این غلب سوء المزاج سودای بود که در دل پیدا یابد بواسطه اتصالی که روح حیوانی
 با روح نفسانی هست بواسطه آن مزاج دماغ را استحیل طبع سودا اگر داند و گاه بود که سبب
 باشد از اسباب سردی و خشکی فزاینده سبب درین صنف بی مشارکت دل نباشد
 و آنچه در تمام بدن بود هم غلب بسبب تقدم سوء المزاج دل افتد و یا مشارکت آن بداند
 سبب قوی در المایح لیا غم منفرد و یا خون منفرد بود جهت بودن این دو عرض موجب دل
 عظیم در احوال دل و دماغ و روح اینها بسیار باشد که در هر معده و رحم و ماسا ریف و سیر
 و باب الکبد و مرق و غیره سبب المایح لیا شوند بجهت حبس و احتراق اخلاط و صعود و
 از آنها و برفخ آنها مرتفع شود و گاه باشد که اقتباس طبع و حیض خون بواسطه
 سبب شوند و بکشد آن آنها نیز مرتفع شود و مردمی رسیده که دل و جگر ایشان گرم و دماغ
 ایشان تر بود و تخصیص دم الشغ و آنان که سبب بکشد و خشک اندام باشند و حیض ایشان

متحرک بود و سیاه و پیوسته بلکه بر هم میزنند و با نیکان هم میفشارند و موی ایشان بسیار سیاه و غلیظ
 و بر تن سخت سرخ و یا گندمگون سبزی مایل باشند و سینه و کتفها فراخ و لها سطر دارند و در گری
 کشاده استعدادی مض باشد و همچنین آنها که بسیار نکامی دقیق کنند و سخت در سنگی نشانی
 کشند و خشکی فراخورند و مردان را بیشتر از زنان افتد و او که گیاره بیشتر از بلیا افتد و که هزار و ستر
 بیشتر از جوانان افتد و در فصل خریف و صیف بیشتر افتد جمله جهت مناسبت طبیعت و قدرت
 بهار جهت حرکت اخلاط بیشتر بحالت آید و باشد که میجان آن باد و بارید می آید و این خض
 بامرضی که چیز اسفل افتد چون بواسیر و دال الفیل و دوالی بسیار منتقل گردد و مرتفع شود و گاهی
 بصرع منتقل گردد و دیدم که بنافع و جذام نیز منتقل شد و علامت ابتدای حدوث آن آنست
 که بعد وقوع استعدادات مذکوره و یا سببی دیگر از انجمله فی الجمله سببین شد سهری زیاده می باشد
 و ملاکها بی تقریب سیاق اللسان غالب و غصه می موی و قبض شکم فزون از عادت و او را در وقت
 بی محل و هر اسیدن از اندک چیزی یا سخت از تاریکی نفرت کردن متعذر بودن بسیار بفرقتن
 و بر اه افتادن چشم غالب فیک آگاه نشدن از حکایتی که گویند با او دران صحنه سوختن دماغ و
 بینی و چشم و اطراف و آسایشش و صفای فتن از خوردن ترهها و خشکیهای سرور کرده و ترهها و از اند
 شکم و تنگ آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا و در خواب تاریکیها و دود و بسیار دیدن و باخود
 ناگاه بلند سخن گفتن بدی مضم و سوزش فم معده و قی بودن ترش و ترش طعمی و سوزش و گرمی
 میان سروگاه بخارات بس در روی برآدن چنانچه پندارد که از خود خواهد رفت لب زبان و گنگشتن
 بی تقریبی ظاهر و چیزهای تیره و سیاه و تیره میجو دود و خطوط و بخار و تنور زمین در پیش چشمهای
 نمودن چنانکه تنگ احساس چیزی دیگر نتواند و گاهی بخاری در سر و دست و روی او
 حرکت کردن شبیه بحالت مورچه و غلبه خیال یافتن کنج و قسمت و خرج آن و گرفتن سلطنت
 و ساختن کیمیا و خرج آن بسیاری میل حرکات مضحک و از خود و تنه بودن و مگر گرسنگان
 و کوهها و غلبه خوف و از قصد مردم و از افتادن خانه و درخت و شباه آن و علامت
 استحکام آن آنست که اکثر این جاهها غلبه کند و سخنان نامربوط گوید و کارها ببقاعه کند
 و حقد و لجاج او بسیار شود و همواره اندیشههای بد و قصد نکند بی جهت و گریزان و ترس

و عکسین باشد و اویم بیدار و کسی قصد او میکند و زود از چیزهای اندک برنجند و سخت برنجند و در آن زمانند و اویم برنجند و گمان زود مردن بردوشش برودن غلبه کند و ضعف عظیم از جمیع اندکها
 و حتمی اجزاء و اعضا و آواز گوشش و سر که آنرا طنین دومی گویند او را رخساره دارد و دو او و چشمها
 حامض بسیار باشد و چیزهای سیاه پیش چشم میدود و همچو کس از ازم و نهی کسی سخت
 گریزان باشد و بد برد و خلاص گیرد و استعجال در اموری که صبری طلبد و صبر و نگاهایی در محل
 که تعجیل میخواهد میکند و اویم در آرزوی آنچه مقدور او نیست می باشد و گاهی بیخاریات
 چنان بد و برمی آید که چشمهای او خیره می شود و یک نصف مردم را می بیند و گاهی یک شخص را
 دوسری می بیند و گاهی نمی بیند و لحظه هر چه میخواهد فراموش میکند و بعد از آن دست و پا
 و بعضی اعضا رومی و غیره در خواب رود و چشم او بکشد و لحظه دیگر را آن نیز بهتر شود
 و اکثر ترس از چیزهایی که هیچ وجهی ندارد و بر غالب شود چون افتادن آسمان
 و شباهه آن و در محلهای جنبیناک و در کارهای هولناک جرات نایم توقع کند و گاهی حیوانات
 با مردم در نظر او متمثل شوند تا نبوده و بالایش حکایت غضب و جدل کند و با کسی
 و خوشحال بود و سخنان بترتیب گوید و تدبیر صواب کند و اکثر آن است که مایل به کار
 که قبل از آن مشغول می بوده بعد از مرض همان بر تصور او غالب باشد و از آن گوید و باشد که خود
 از آن تصور کند چنانچه مرغ فرودش در آگاهی مرغ تصور کند و حرکات مرغ را تقلید نماید و کوزه که
 خود را کوزه داند و از دیوار سنگ خد کند و شباهه اینها و اینها را که اندک تیزی می باشد و از سوز
 گاهی واقف بر هر که گمان طبابت بر ندازد و علاج پرسند بزاری و چون مقرر کند نکند و گاه باشد که
 سخن و اخبار پنهان و احوال آئینده شنوند بی آنکه از مردم کسی گوید یا داند و بگویند آنرا بداند
 و درین علامات مذکوره اشخاص متفاوت اند بعضی هستند که بسیار مرض برایشان است و اینها
 و خود آنرا هیچ درمی یابند و عمری طویل بآ آن میگذرانند و سوء المزاج متحقق بجهت این حالت
 جمعی این را نامیده اند و در اکثر این مرض از قسم سوء المزاج ثابت گردد اما آنجا که ماده غنی بود
 غم و ترس کمتر باشد و امور مضحک خواهد داند و رنگ او سخت تیره نباشد و بسرخی زرد آنجا که
 صفرای ما داند تشنگی و تندی و زردی روی و طغنی دانه اکثر اوقات بدانند و بود و آنجا که

باد بلغمی بود کسالت و آهستگی و کم نخنی غالب بود و خواب بیشتر آید و رنگ دی سپید تیره
 مکی بودی مایل بود و آنجا که سودای محض بود و خف و سک و غم و دل و آن شباه آن برده
 و رنگ او گرفته باشد و آنچه بشکرت تمام بدن افتد بسبب حدت سودای عام از تدا بسود
 جگر یا سپرز یا و جس عادت آمدن خون بواسیر و غیره یا جمود اخلاط از بردی خارجی اشتغال
 آن بدن انتهائ نمایند و آنچه بیشتر کرمات مراق بود بی درمی جشام حاض و دوار طمین و اختلاج
 روی و بر آمدن بخار و آنچه پست دارد که سست می شود و متمثل نشدن صفرا و ضعف و
 معده و تراوش کم و تند و اندک در مراق از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت درمی بود علا
 ورم بدن گواهی دهد و آنچه از پی حیات افتد مزاج و حال تب بدن مشعر باشد و این کم کسالت
 گذرد و علاج آنجا که سودا مزاج سافج باشد تدبیر کلی تبدیل مزاج بود بمیان و دوام و در س
 بخوردن غذا و شربت ها و میوه های تری و فرا و مفرجات سرد یا معتدل و شراب مغز و
 و نقل نمودن بهوای سرد یا تر گرمی مایل و بالجملة خدر کردن از هر چه خشکی فراید و مداوت
 نمودن بر آنچه تری فراید چنانچه در ابواب سابقه مبین است و اندرین علاج تجویز توان کرد
 و نه تغافل بلکه اصلاح و ایمنی متصل و تدبیری باید کرد و در فربه کردن بدن مریض کوشید
 و شغل های فرج آورد و کشت و تفجج شکار و مواضع خرم و گلزار ها و سبزه ها و صورت های
 مطبوع و سماع اغانی ملائیم و ترنمات نیکو و دیدار اعزه و اکرام و انعام جمله و ای این مرض
 بود و از بشارت ها و خوش آمد ها مانول بسیار متاثر گردد و دفع بلغم یابد و همواره سر
 و کف های بای را چرب و روشن بر و غن بنفشه با دام یا نیلوفر با دام یا روغن کدو و سبزی
 و اگر دایا در قی از دونه تازه بر کهن پاهای بسته دارد و عظیم نافع بود و بسی مجرب است و آنجا که
 ماده باشد باین تدبیر تنقیه معتدل و زود زود باید کرد بلیات خنک و مسهل های
 سریع الحکته سبک فصد صافن گاهی که دم غالب بود و یا سودا در عروق همین شش شده
 عظیم نفع بخشد و همچنین فصد با سلیق اگر در احشاء افتی هم باشد و همچنین هم فصد
 و چین و عرق پیشانی اگر ماده در دماغ فقط بود و تیزاب کاری و بعد از آن تدبیر هم بنگا
 نافع بود و آنرا که طعام در معده ترش فاسد میشود قی بعد طعام در هر سه روز یک نوبت

بحقیقت سودا بسیار نیکو آید و مداومت گلغند و قرص عود عظیم مفید بود بر سر طعام
 و همچنین میوه های شیرین در میان دو طعام صباح و شام جهت منع حرکت بخار و تغلیظ روح
 نفسانی تا در آن غلبت خود بسیار نکند و قتیق سده و خواب آذردن مداومت نمودن
 یا حافظ الصحة مناسب بود بر تبه تخمیر و شبها بوقت خواب یا بر بالای طعام اخبر در زانو
 و جهت اصلاح عصف و تبدیل مزاج مداومت زرنیج و یا مهارس و یا کسی صافی تخصیص انجا
 ضعف و درد معده باشد عظیم موثر افتد و ملازمت حمام فائز بی غلبه کث و بی ضرورت
 جنابت بسی مفید بود بر سیکر و در مراقب با وجود این تدابیر مذکوره گاهی چیزهای که نفخ را
 بشکند مثل زیره و داجینسی و مصطکی و قرفض و زبیل اندر طعام ایشان باید انگند
 و اصلاح حال جگر کردن و مستغویات انجناخه در امراض جگر بسین است و همچنین تقویت دل
 نمودن بغایت در هر تریس و مراقب طلا و غذا و نخل نفخ و مانع تولید آن دان انچه در او درام سر مذکور
 و انچه در سر کفیا نیده و بدست مالیده باندک دغن کل طلا مفید آید از موده و همچنین عصب کبک سینه و کشته کل
 سودا باندک یون طلا کردن بر وجه درگرا خشک داشتن و همچنین طلا جودار در آن کش نیز تر دکلات سده که در اگر
 مداومت مالیدن تیزاب نرم و تهرمین بدین و در نمایندند بر سر کمال بود و چون
 نفسا در مراقب غالب باشد داغ سوختن بر جانب راست مفید آید و کبر سر که چاشنی
 و کنجین عضلی قوت که ترشی و کنجین شربت و نیاری جمله درین قسم و انچه از دست
 سیر زانند نافع بود گاهی خوردن و انجا که توری در مراقب باشد طلا های مذکور و حجا
 نافع بود و به تیزاب تحلیل آن انفع بود و در جمله شرابها و غذا و میوه های سرد و تر
 دادن و در هوا می چسین بودن بهترین معالجات است جهت آنکه بر طوبت که ضعیف است
 که سبب کلی آنست نیز مانع تولید باد و بخار است و مستحیل بسودا نمی شود و قطعا و
 سایر بخار است ثنابرا نیست که ماخولان و مطلق سودا از چنین خوردنها تازه و کشاده
 میشوند و تسلی می یابند و لختی با هموش می آیند و از خدا ان که عکس و انجا که سبب ورم
 و رحم یا غیر آن کما سی و اشباه آن بود علاج آن امراض کافی بود و آن خارج بحث باشد
 و همچنین موردی که ان خود علاج پذیر نیست ازین بحث بیرون بود و ماخول حقیقی را گاهی

جماع کردن مفید باشد جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی بخارات که در
 گشن طبع برغوب و فراموش کردن مرض و تسکین حرارت بخار گرم و سوب
 لیکن باید که فراوان نکند که بیش از اندازه خواست نیست کم نکند که تعب عظیم و کراهیت حاصل شود و مرض افزاید
 نکند که بدل یا تحمل ویرید آمد و مام غوب زود ماده منی حاصل گردد و زود ضعیف نشود
 و باید که بعد طعام و شراب و میوه کند جهت آنکه برخلو معده و بدن بسبب حرکت بخار
 شود و برپری معده و تری بدن این حشمتها نباشد و طوبات در بعضی مجاری
 و مکن که در پاهای و جمعی پدید آید و ماده از دماغ بدینجا متوجه گردد و یا انتقالی افتد
 و ماؤن بود و عضوی سفلی بهتر از ماؤل و بی نیز بود و خواب هم بعد از خوردن
 و خشکیها و سیری بغایت مناسب آید جهت بر رفتن بخارات تر دماغ و همچنین
 دلك و حرکت معتدل و پاهای فردا و خسته نشستن جهت جذب ماده و در گریه آب
 غسل کردن و سرآب سرد و فردا در اندر سایه یا در وقت کمی حرارت روز
 مفید باشد و پیش بر و سینه و کفهای دست و پای را خشک داشتن نافع آید
 و همچنین گرم و نرم داشتن پشت و پس سر سبب اعصاب را و بر کفهای دست و
 اکثر تشبهها خناب کشنده سرشته نهادن مفید بود و اگر گاهی بر سر نیز بزنند
 نسکو بود و خد کس را دیدیم که بخار بسیار با ایشان بر می آمد یکی و مود که عصب
 و عضلهها بغل ایشان راست میمالیدند بدن مداومت آن حال بغایت کم شد
 بخاصیت آن نه بطبیعت و چندین را دیدیم که سنگبک بچته که آنرا بعضی موشنگ گویند
 بدستور با قلاچند نوبت خورند و این بخار از ایشان کم شد بخاصیت نه بطبیعت
 مجربست و باید دانست که هر چه در آن قبض و غفوصت و درشتی باشد درین مرض
 مضر بود بواسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا و خشن و خشکی مایل باشد و از دیادیا
 هر چه نیک گرم با فضل و سودا با فضل و یا مری بود هم بد شد جهت ضعف دماغ و دل
 و جگر و معده و ماؤل و همچنین هر چه در آن طعمی غالب بود مضر باشد و ضد اینها
 مفید باشد حکامی هستند در علاج مطلق سودا از خوردن هر چه در آن سیاهی

منع کنند که آنها بالخاصه مد علت شود و در سوء المزاج ثابت این موضع بر تمام طمع نباید کرد
 و گوشتش در تقبیل و منع از دیوان باید نمود **اعذیه نافعیه** بخود آب گوشت مرغ فربه
 شور با برنج بگوشت طفلی فربه رشته گوشت بره مرغ قلیه برنج چرب و گوشت پلا و چرب
 بروغن بادام یا مسکه تازه یا دنبه و فالوده قند یا عسل بروغن بنفشه بادام و گلاب
 و مغز پسته و خشخاش و مری بروغن بادام و خشخاش و مغز پسته و پنیر تازه یا عسل یا
 شربت سیب یا شربت به یا خرما خیسبانیده و قیاق تازه با اینها و شیر و قند در پاره
 ریخته یا نان سیده تازه با گوشت فربه و نازک و ماست شیرین گاو و دکل و یا چه در
 آن و مغز کله با قند و روغن شیرین و مطبوخ مرغ و گوشتی که کند ناوشت نیز سبز و کاهو
 مسادی در آن باشد و هر سه گوشت گو سپند یا مرغ و حکیم کشک جو گوشت فربه اندک
 شویت و آردنی که فائق آن از ابکامه و عسل یا قند و مغز بادام ساسیده باشد بشرط آنکه
 کم فهم شود و وصفه ای در مزاج بود و یا فائق آن از ناروان و مغز بادام و سوز سرخ با
 و ترشی یا اگر صفتی بود و احتراقی بود از ابرار یا دسبزه با وجوب آب که در بعضی از این اطعمه کنند مرزبه
 و کشنیز تر یا خشک و کاهو و پیاز و چغندر و کدو و خیار با درنگ و سفناج تا آنکه گریز فخر
 و سلمه و شلغم و زردک و بخت و خبازی و تره باید کرد **شده نافعیه** شربت سیب
 و فواصیا و نارغذ و صندل با عرق کاسنی و عرق بید و عرق گاو زبان و عرق کاسنی
 و در بای اینها و قند و نبات یا اینها و تخم اسپغول یا ریحان و قرص عنبر و عود و مصطکی و
 و شهاب ممزوج و افشله از سنگجین قندی با اندک نفع سبز و مقدار آن کشنیز
 سبز کوفته و آب بمقدار کرده یا از آلوی نخته یا اینها و یا از ابکامه و قند و یا از غوره
 حلواهای مفید ریحان و کدو و ترنج اندر شربت قند روده و ریچال هند وانه و ریچال
 خیار و ریچال خرفه و ریچال کشنه زرد آلوی شیرین و حلوائی ترنجبین بادامی و حلوائی بنفشه
 لوزی و حلوائی سپید مغز بادام بادام شیرین مفید و خرفه بریان و قند و فطالین و نبات
 و دوشاب مفید میوه های مناسب خربزه شیرین انگور شیرین انجیر سیب شیرین و امثال
 نار شیرین میخوش معتدل یا مخلوط با شیرین و گلاب ده زرد آلوی شیرین قوت بیدانه شیرین

سوزی شیری کلیلایس نیک پنجه بادام فندق پسته خرما خیار بادرنک هندوانه شیرین
 کلاب زده ملینات و مسهللات لایق آب پنیر فلوکس خیار شیردر مطبوع
 خاک شیر خشک و ترنجبین یا شکلی جبت صفراوی در نقوع فو که حب چبال حب
 هری حب سنک سیلانی جلد و مطبوع افیتون حل کرده تیزاب فاروقی با جبار بار
 و آله علم عشق نوعی بود از مالخولیا و آن اکثر عزبان بوجوان بیکاران را افت نجت
 بسیاری قوت شهوت و حرکت نمی در بدن ایشان و مجوس متعفن شدن آن در جگر
 و صعود بخارات بداران مانع خصوصاً که غلبه فطر معشوق و اندک خیال جذب او بخار بیشتر
 سینماید و در احراق و بیس می افزاید علامت این عجز و خشکی چشمها بود یا غلبه کیره و بی
 از جهات ضروری و تهیج پلکهای چشم و بیخوابی و لاغر شدن بی چیتی ظاهر و در نفس زدن
 و بر کشیدن آه هر ساعت بی اختیار بی ترتیب و بی نظامی شمایل و هیئت زردی لون شیره
 و میل خلوت و زمره و نرم و شنیدن ابیات پر درد و عاشقانه و مضطرب شدن از آن و بطو
 و التحاض نبض کم خوردن بی اشتها بودن و بی تشنگی بودن و باشد که می غلبه کند
 و عرض مالخولیا ظاهر گردد و باشد که احراق ماده شود و اعراض جنون پدید آید علاج
 اولاً وصال معشوق بود و اگر زنی باشد و در نکاح و آوازند تمام بصلح آید بتخصیص بعضی
 و اگر برخلاف این بود مجرب و معاجبت کلام بسیار دیدن او مانع بود و مراعات غذا و غیره است
 که در مالخولیا مذکور شد و اگر مصاحبت نیز میسر نباشد تدبیر متفرساختن او کند از عشق
 چنانچه عجزان و پیران را بر انگیزند تا جنت او زرد او میگویند و دیگری او را رغب میازند و یکی را که
 ممکن التزویج باشد بچرازند و بدو مینمایند و میگزینانند چنانکه بر در حلص شود و از آن خیال برود
 انگاه از او تزویج کنند تا دفع ماده مبنی عفن واقع شود و بعده تطیب مانع و اصلاح بکنند
 و بالجملة اگر میسر شود او را مجامعت مطبوعی فرمودن و بکارهای مرغوب و لعبها و شکار و انعام
 و صحبت مردم مذهب و دوستان دیگر و ظرفا مشغول داشتن بزدی علاج پذیرد و اگر بدینا
 نشود چاره نباشد جز آنکه مدتی او را بمسکات و مخدرات غافل دارند شاید که تفادوی کند انگاه
 علاج بدستور مالخولیا کند و آله علم جنون دیوانگی چهار نوع بود صبارا و قطرب و تابی و دار
 الکلب

اما حساب را معلوم نمود اما قطر نوعی از مایه خولیا بد بود که از خلط خست افتد تخصیص او حرکات صاحب آن چنان که
قطر باشد و آن جانور است سیاه همچو مگس و جمعی از آن سوسیه بر آب شسته به طرف و حرکت آید
بدین جهت بدان موسوم شده و این چنان بود که از غایت خوف و وحشت هیچ یک
قرار نگیرد و دیگر را پسند از و فرار کند و به طرف کرزد و نداند که گجارد و در شب بیشتر حرکت کند و در
گرمی و نداند که گجارد و اما مایه بلغمی و آن چنان که میزند و صاحب آن را چون غمی و دان باشد
در مضرت مردم و حیوانات دسکاه کردن او هم بجا که در کسب مانده بدین جهت بدان موسوم شده
و سبب آن صرف سودای سوخته بود و سودائی بود که از صفرائی سوخته حاصل شده اند
و مانع جایی کرده و اما دار الکلب یعنی در دسک صاحب آن چون کاهی غضب کند و کاه
ملا تمنت نماید همچو سبک بدین جهت بدان موسوم شده و سبب آن سودای خست بود
از خون که اندر دماغ جایی کرده و مایه خولیا کاهی مقدس خون بود و بسیاری کاه بوس با کرمی دماغ
و سرخی که قهقهه است بودن از خون و همچنین بسته شدن خون در پستان زنان مانند
بجد و مایه دار الکلب علامات اندر قطرب نفرت و وحشت از خلق بسیار بود و با وجود
حرکت و سبقراری مذکور متغایر و خراپها و خلوت طلبد و بر پاهای او گاهی بواسطه بسیار افتاد
و بر خار و چوب سنگ زدن و غیر آن ریشه پدید آید و مندل نشود از جهت رذالت
الخلطها و چشم و بینی او خشک و در مایه بجهت حدت و رذالت خلط اضطراب بدو
و کینه و بسیار گفتن و غضب و تعجب و شغب غالب باشد و در دار الکلب حقد و بد خو
بدان مرتبه نباشد و گاهی آرام گیرد و اندک خنده کند و لطیفه گوید و حرکتی مضحک کند
علاج جمله علاج مایه خولیا بود با مبالغه در تبرید و ترطیب و اولی آن بود که مریض را مقید سازد
و بنزد و تحلیف کند تا نخطم تسکین یابد و در علاج فرمان بردار که هر روز بعد طعام بر کفهای پای
چوب بسیار زنند و سر او چوب کنند نیکو بود و تخم برنج در آب نافع آید و گفت اندک اگر نیم گرم
افنیون بدو بخوراند ممکن بود که در روز بصلح آید و اگر نشود مکرر سازند و تا که گرم توان داد
و اگر بعد از آن که سر او را دروغن مالیده اند تا ستم قدری بر سر او زنند هم نیکو بود
و در قطرب و غیره میان سرداغ کردن نافع بود و ید هم شخصی را که دار الکلب ناله داشت

در اول بهار پیدا کردی و در تابستان غلبه کردی و در فایز بحال خود آمدی بی علایج مقرر و چند
سال برین حال بود چون سیری بنیاد کرد زود تر از آن خلاص میشد و در پیر تر پدید می آمد و کمر طعنا
سیک و دو چنان شد که کاهی سالی بود که مجنون نمی شد و دیگری را همین مرض همین وقت
آمدی قبیل از ظهور نوبت هفته سر او در کردی شخصی فرمود که قبیل از ظهور نوبت
سیان سر او داغ نهاد آن نوبت سبک گذشت حضرت فرمود که چون آخر فایز شود
در سه هفته دوازده حب خروغ پاک کرده مقشر بلع کن هر شب روغن آنرا گرم کرده بر
تمام سر بمال و خواب کن تا بهار و چنین میکرد و بهمین وجه مذکور بطرف شد و بهار چون نایب
و تا آن مداومت میکرد صحیح بود **سبب** خواب نا طبیعی و گران و دراز باشد که صاحب
بدشواری بیدار گردد و چون بزور بیدار گشت فی الحال دیگر خواب رود و بیدار شدن او
خواب آلود ماند **سبب** آن با فراط خلل روح بود بجهت تعب مرضی و یا ریاضتی
و یا الهی که برای استراحت مابقی روح در درون جمع شود تا بدل رسد و یا بسته شدن
مساکل روح و مانعی از رسیدن صدمه و غریبه بفضلات صانع تا نفوذ آن بخارج جهت
ادراکات موقوف ماند و یا رسیدن سرمانی از خارج که عصبها را خدر کند و گذر روح در آن
موقوف ماند و در داخل جمع آید و یا رسیدن رطوبتی از خارج که اعصاب را مستحرج سازد
و برین نشانه گذر روح اندران دشوار شود و یا وقوع خدری که روح را غلیظ سازد و از
نفوذ بخارج و ادراک مانع آید و یا فتور قوت غلیظ بجهت اضطراب طبیعت از تعب ادراکات
و میل بمبدا و یا از استیلائی ماده سمی یا سمی و یا حصول برودت و یا رطوبت فراجی مانع
آمدن از نفوذ روح بخارج همچو برودت و رطوبت خارجی خواه سافج بود و خواه مادی و اندک
مادی از برودت و اثری بلغم افند و شناختن وقوع آن از هر سببی ازین اسباب کور
بقدم آن سبب و یا بعلا مات آن سبب چنانچه در کتاب مبیین است آسان بود
و فرق میان سبوت و مسکوت نخست ظاهر بدان کنند که مسکوت را نتوان گامانید
و نهانید بخلاف سبوت و سکت ناگاه افند و سبات بتدریج و مسکوت را
دم زدن دشوار و یا خمره بود و سخته سبوت بسخته خواب کرده ماند و سخته مسکوت

بهیچ مجنون و مجتهد و سودا مایل بود و میان سبوت و غشی بدان کنند که غشی را نیز نتوان گفت
 و نهائین و غشی اغلب یکبار افتد و سخته او بزودی گراید و میان سبوت و غشی ظاهراً در میان
 که اگر مانیدن و نهائیدن او بمرشد مدخلی کرد و سخته او بزودی و تیرگی گراید و علت
 قرب موت سبوت آن بود که اگرگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او بالا میسر کند با تمام
 و تنفس کم شود علاج آنجا که سبب افراط تحلیل بود بتدریج در ساندن بدل تحلیل
 اصلاح باید کرد و او را اگر مانیدن متصل چنانچه در لیس غش گفته شد و تقویت دماغ نمود
 و آنجا که سبب صدمه و ضرب بود اولاً کوفت آنرا بر طرف باید ساختن انگاه آگاهان
 و آنجا که سبب سرما و تری خارجی بود بحکامات گرم و خشک کننده اصلاح باید جست
 و آنجا که سبب وقوع مخدر و سم و اشیاء آن بود علاج بدستوری که در محققین است
 کردن و آنجا که سبب بر مزاج بود علاج صداع سرد مناسب باشد و آنجا که سبب
 رطوبت مزاج بود علاج لیس غش مفید آید و گفته اند که سقوط مکرر و عصا در دماغ بود
 و آگاه سازد و در باز آردون قوت فاوهر حیوانی آتشی است و در آگاهیدن تیزاب کبر
 دست و پای و بر سر مالیدن در سن در بینی کردن غلام روحی باز ده ساله داشتیم او را
 همیشه شد و بعد روز دیگر سبات فوی افتاد حضرت یکها شق تیزاب فاروقی در جاد با
 چهار برابر آب ضم کرده بدو خورانیدند بر سر و کفهای پای و دست و پیشانی قدری زایل
 مالیدند لحظه را قدری بهوش آمد و قی بر او افتاد و سهال سودا و دوسه نوبت قی صفای سینه
 و سیت محال سهال سودا کرد و صحت یافت سهیل بخوابی طبعی با فراط بود که حساب
 هر چند خواهد که خواب رود و خوابش نیاید سبب آن یا سوء المزاج گرم و خشک بود که روح را
 بخارج تحریک نماید از جمیع در داخل و میل بمید و مانع آید بواسطه گرم ساختن روح و یا بواسطه
 خلطی متکثر در دماغ یا متعصب بدماغ که بحدت روح را گرم تر سازد و بخارج مایل گرداند و بواسطه
 هم مانع خواب شود جهت آنکه میسر نیز سبب گرمی روح بود و سبب بخوابی پیران بیشتر
 این باشد و سرفه خشک با این هر دو نوع گشته بود و یا فکری با خوف و یا با
 جهت غلبه توجه و تحلیل روح و حدوث میسر و یا غلبه روشنائی که روح بدان میل نماید

بشکلی که از انیت تخصیص که پیشی هم در داغ باشد و یا در دی سخت که طبیعت را بدفع ضد مشغول دارد
 در روح بدان متوجه باشد و با سایش نتواند پدید آید و ختن و یا فساد و هضم که طبع را مشغول دارد
 و بخارات مضطرب از آن داغ صعود کند و یا خلط سوداوی که بخار آن داغ را خشک و روح را مشغول
 چنانچه در المخلو یا معلوم شد و شناختن حدود آن از هر سببی از این اسباب مذکور
 بقدم آن سبب ظهور علامات آن چنانچه در کتاب همین است میسر گردد و علاج آنجا که
 سبب آن سوز المزاج گرم و خشک بود و تشنگی مفرط و حرارت و سوزش چشم و خشکی
 بینی و دهن بدان گواهی دهد و یا بخار سوداویس آن باشد و بعضی اعراض المخلو یا بدان
 گواهی دهد علاج بدستور علاج المخلو یا باید کرد یعنی تبرید و ترطیب و استعمال منومات و تعدیل
 مزاج با ستمام و تطیل بعد تنقیه و تدبیر دلک بعد از حمام و نقل و هوا و بکار داشتن مخدری بر بخار
 مخدر و دخر مزاج و اشباه اینها و آنجا که سبب بورق و خلط باشد و طوبت چشم و بینی و گوش
 مخاط و نفث و اندک گرم شدن چشم بخواب و زود آگاه شدن و بدون آرزوی خواب و غفلت
 بدان گواهی دهد تعدیل خلط بقذا و شسته بهای مناسب باید نمود و تنقیه بقی و حقیقه و سهل کردن
 و کفایت و حسب الشفا و حافظه الصلحه و افیون و دخر بقدر احتیاج بکار داشتن و علاج بخوابی
 بپیران دشوار تر بود و در فتن و اجتهاد بیشتر طلبه و اگر نظولی از بابونه و کشک جوس از زنده و سب
 بکار دارند و در غن بابونه و اقحوان هر شب اندکی به بینی بر کشد و بر سر و ناف و مقعد و خصیه
 با لاده و در گوش بچکاند و پیوسته بپوید و از پس کر مایه یا صفت معتدل کند و بعد از آن طعام
 مناسب خورد و آسایش جوید مفید باشد چنانکه کینوس در پیری هر روز جهت خود قلیف میزند
 از گوشت نازک فربه و کوک و دار چینی در آن میسوزد تا خواب آورد و میگوید که من سیرم
 و مرا خواب سود دارد و مالیدن دغین مار بر سر عظیم مفید بود و در باقی اصناف رفع بهمان
 سبب کافی بود و در جمله غذا که کوک یا شیر خشک در آن باشد نافع بود و جهت الشفا
 و امثال آن عظیم منفعت بخشد و سماعهای خوش معتدل تخصیص نواختن خواب و آواز
 آب روان و آواز حرکت در خان از باد معتدل و آواز باد شنیدن از خانه درون تارک و استماع
 حکایات و قصص و حرکت ارجحه جمله خواب آورد و اگر اطراف در بطن را بعد تعدیلات مزاج داغ

به بندند و در شب بر او حکایت گویند و او را به تکلیف اسماع آن بسیار نمایند تا طول شود و منومی در آن
 اشک بدینند و چون بینگی بنیاد کند بخوابند و شد خواب بنوازند لحظه و یکبار بر خیزند و اطراف آن
 بکشایند و چراغ بردارند و هیچ آواز ننگند و تشویش نبینند خواب رود و الله اعلم **شخص** که آزار
 آخذه و جود نیز گویند علی بود که یکبار رخص حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حالی که باشد
 هم بر آن گذر چنانچه اگر ایستاده بود همچنان بماند و اگر نشسته بود همچنان بماند و اگر بیدار بود چشم گشاید
 بماند و اگر در خواب بود چشم بر هم نهاده بماند و اگر دست کار سے دارد همچنان بماند
 و جهت تسمیه **شخص** که باز ماندن چشم است و باخذه که گرفتن است و بگوید که فسرده شدن است
 از این حالات ظاهر بود و سبب این علت سوء المزاج سرد بود که بر دماغ غالب شود و از
 ماده سودای عسر و این ماده اندر خرد موخر بود و آفت همه اجزا از دهر و تمیز این مرض از
 بیشتر یہا بدان کنند که این ناکاه افتد چنانچه گفته شد بی شنجی و بی کف کردن و نبض اندر
 وقت بطلی و صلب بود جهت بر دو سبب ماده سودا و هر چند بجنبانند آگاه نشود و علاج
 نخست حقه قوی باید کرد از آن نوع که در شیر غس و او را کنیزند و اگر صابون فزیره کا و اندر
 طلیخ با بونه و افیتون که اخته و قدری روغن زیت و شکر آب آن آمیخته حقه نشاند
 نافع آید و بعد از این مجرب است آبی او نهادن و عضلمای صندغ و عصبهای پشت و میان
 انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سبب بینی او را محکم کردن و گوش
 او را کشیدن و عضلمای بغل و کف پای او گرفت و رنجانیدن و تیزاب نیز بدستور
 مالیدن جمله او را آگاه سازد و بجنب ماده و تحریک روح حساسه و بویک تیزاب مفید آید
 و بعد از آگاه شدن تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن و تنقیه خلط غاسد چنانچه در دیگر فسادات
 دماغ معلوم شد کردن هر چه مناسب است و از آب سرد و هوای سرد و سردیها هر چه سودا
 و خشکی آورد حذر فرمایند و بجای آب ماء العسل باندک گلاب دهند و دماغ پس
 و تیزاب کاری آن بسی نافع بود و دوار و سردی این هر دو علت را بفارسی سر
 نامند و هر دو یکدیگر نزدیک باشند اما دوار آنکه صاحب آن چنان پندارد
 که همه چیز با بر گرد او دور میکنند و اگر بر پاشی خیزد مغمی و سرد آن بود که صاحب آن

چون بر پای خیزد و یا نخی تمطی کند چشم او تاریک شود و سرد او ببرد و بیسم باشد که بنفید
 اکثر مقدمه دوار باشد و این سرد و چون بر سران غلبه کند مندر باشند بصریح یا کته
 جهت دلالت ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظ در دماغ ضعیف و تراکم آنها و حدوث
 سده که سبب آنها بود بسیار بود که دوار بعد از زایل شد و در عکس و سبب
 سرد بخار تیره غالب بود که سیکار در مقدم دماغ حاصل شود و در دوح با صره مخاط شود
 و مانع شود از وقوع شج بر او و حدوث این بخار گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارتی بخار
 اندر طوبی بلغمی مختص یا اندر عضوی دیگر بود مثل دل و معده و رحم و مثانه و کرده و سینه
 و مراق و یا پیدا غیر بمشاکت بدماغ رسد و سبب دوار در گردن روح بود
 و تبدیل یافتن صورت و اشباح حاصله دران روح علی الاتصال و سبب حرکت
 روح یا بخار دایر بود بار و آینه از ان نوع که در سرد معلوم شد و یا سوراخ مختلف
 باشد که یکبار در دماغ افتد و ارجح از ان گر خسته تنفر کرده اندر عروق و بطون دماغ
 دایر کردند و با بسیاری در زدن و چرخیدن بود یا بسیاری نظر بر چیزهای متحرک
 و دایر کردن چه روح با صره بقدر موافقت ان حالات دایر شود و بعد سکون صاحب
 و قطع نظر همچنان ان کیفیت در و باقی بود بحیث قسره الف یا ضربه و یا سقوط که بر سر
 و روح را بقسره دایر سازد و ازین حال سرد بشیر افتد و ماده اینها از هر غلطی است
 اگر چه بمشاکت باشد ولیکن بخار موجب سردی سودا ویتی نباشد و بخار موجب
 دوار صفرا ویتی نباشد و گاه بود که ناقه راد و ارافد بسبب ضعیفی قوت که به تکلیف
 حرکت روح او مضطرب شود و در کند علامات آنجا که سبب بخار نفس دماغ بود
 پیش از دوار گرانی سر و طنین گوش و تیرگی چشم و گندمی همه حاسه و ضربان
 شیانات صدغ و گردن بوده باشد و آنجا که سبب از عضوی دیگر بود ضعف قوت
 و افت آن شاید باشد و آنجا که سبب سوراخ مزاج مختلف بود دخت دماغ و تقدم
 حر و یا برد خارجی و یا استعمال خیزی سخت گرم کننده یا سرد کننده و مضرب و نرا
 و نافع اندن آب سرد بدان گواهی دهند و در باقی نفس سبب شاید بود علاج

آنچه از بنجار میگویند در دماغ افتد تقویه دماغ باید کرد بحسب چنانچه مقوی بصبر و غریزه های
 مناسب و معطسات لایق و تقویت معده نمودن با طریقل و کفنه و کتاب و سنوف
 مقوی و حافظه الصحتة واحد تخذیر درین باب بقیه تقویه جامع بود مانع حرکت بنجار و سکن
 و مخلط روح که مطلوب است درین مرض و غذای صداع بارد مغیب بود آنچه شیر
 و ترش نباشد و شد اطراف جذب ماده بنجار از دماغ بجهتها که در لیس غرس کفنه شد
 مناسب بود و آنچه از سوراخ مزاج مختلف افتد باریا و ضد اصلاح باید کرد و تقویت دماغ کرد
 چنانچه معلوم شد و در گرمی مزاج مخدر سرد و چون افیون و جوز ناشل و در سردی مخدر
 گرم چون حب الشفا و حافظه الصمته مغیب آید و غذای نیز در گرمی و سردی مزاج مناسب
 آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود بر سردی آن و آنچه از دور و نظر بر اویر و متحرک آید
 رنج سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود و آنچه از ضرب و سقوط افتد صلاح محل ضرب کوفت
 و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه بحرانی بود از علاج مستغنی بود از خارج بحث باشد آنچه
 از بنجار معده افتد اگر از خلط معده و اگر سنگی و صفراویت معده باشد چنانچه کمی اشتها
 و تلخی دهان و تفاوت مرض در وقت سحر و خفقان و اضطراب فم معده باشد و طبع
 صفرا مشکن برادر کند و صفرا و تلخین آن مناسب بود و اگر از غلبه اخلاط بد در معده
 باشد و بدی هضم و غشای دلی اشتهای و امثال آنها دلیل کرد و تقویه یقی و تلخین لازم بود
 و بعد از آن تقویت معده و منع بنجار از دماغ و اگر آفتی دیگر اندر معده باشد علاج آن کافی بود
 و آنچه از بنجار و آفت عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو اول باید کرد و انگاه تقویت دماغ
 و منع بنجار بکشت نیزیات و مخدرات نمودن و در جمله نظر از چیزها و در کشنده و بلند یا دایما
 بزرگ باز باید و کشتن و چیزهای که ماده را به اسافل مایل سازد و بنجار دماغ را تحلیل کند بکار آمدن
 از آنچه در صداها و غیره مذکور بود و واری که اریس خدر عضوی افتد زود علاج باید کرد
 که مندرج بکسته باشد و تیزاب که از سر و بدن بین بعد از آن انجام مناسب باشد و همچنین
 پیر از نیز مغیب آید این تدبیر و الله اعلم کالجوس این علمیست که مردم را اندر راستی
 خواب چنان خیال افتد که چیزی کران یا مریب بر سینه او خفته و او را میفشارد و نفس او

و زبان بی فرمان آواز و حرکت نتواند کرد و گاه بود که فریادها زند و بیدار شود و مضطرب و نفس را
 افتاده و این علت چون غالب شود اکثر مفرجه صرع باشد و گاهی مقدمه سکته دیانیاست
 سبب این بسیاری خلطهای غلیظ باشد اندر تن چون بلغم و سودا و خون و گاه
 که بخارهای غلیظ از آن دماغ بر می آید یک در بیداری بچرکها تحلیل می یابد و اما در خواب
 رفع حرکات دماغ را فراموش می کند و گاه بود که سرمای سرد دماغ رسد تخصیص در خواب دماغ را
 کشیف سازد و فراهم فشارد و گاه بوسی تو لوله کند و در خواب لون بخار هر خلطی چنانچه در دلایل
 مذکور شد مینماید و علامات هر خلطی چنانچه بدین شد هم فرنیست **علاج** آنجا که ماده
 خون بود فصد با سلیق یا صافن باید کرد و لطیف غذا و تقویت دماغ نمودن و اگر مصلح
 مناسب بعد فصد دماغ را پاک سازند مناسب بود و تقویت معده بعد تنقیه و تسکین
 لازم بود و در اخلاط دیگر تنقیه متوالی بر رفت باید کرد و وقتی بسی نافع بود در مفتت و دوش
 و گاهی خوردن جذبه ستر و بوسیدن آن اکثر اوقات مفید بود و غذای لطیف کم بخور
 چون خواب نافع باشد و بعد تنقیه تقویت دماغ و معده و منع بخار واجب بود و غرضه متوالی
 و احتقان نیکو بود دیدم چند کسی را که از غلبه مصاحبت مصروع و بسیار شستن این مرض پیدا کرد
 و یکی در سن چهل سالگی صرع نیز پیدا کرد و الله اعلم صرع این علتی بود که یکبار قوت حسن حرکت
 ارادی لحظتی از کار بماند بسبب مانعی و افعال اندامهای حس و حرکت بی نظام شود و در اکثر
 تشنج اندر آنها پیدا شد و صاحب آن اگر ایستاده یا نشسته بود بیفتد بدین جهت موسوم به
 که در لغت افتاد نیست گشته و اغلب کفک بر لب آورند و سبب این علت سده بود
 فاما که اندر بطون نفس مغرافه تخصیص در مقدم و آفت آن بحمله باز و چون دماغ بحجت
 حذر از نفوذی و دفع آن خود را بهم در کش اعصاب بدان واسطه تشنج کردند و این تشنج
 بود که بعد و گاهی که خواب که طعام فاسد را از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت و دفع آن
 تبوع و فوایق کند و همچنین شش نیز چون خواب که خلط حادثه را یا سودی را چون کرد و
 از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت و دفع آن بعد و هوا آنرا دفع طلبد و حرکت سرفه پیدا
 پس صرع دماغ را همچو فوایق بود معده را و سرفه شش را و عطسه نیز دماغ را از خود کردن از خود

و فراهم کشیدن خود افست مثل صرع فلند اصرع عطف بود دراز و عطف صرعی بود کوتاه و جهت
 کوتاهی عطف لطافت و اندکی ماده بود که طبیعت آنرا برز و دی دفع کند بجای مینی از سوس پیش
 و حرکت دماغ و هوا نمی تنشق بران یاری کنند و ماده صرع بحیث غلبه و ضعف طبیعت
 و باز رسیدن آن همه بطنها دماغ مدت تحلیل و دفع آن دراز گردد و سبب آن سده و یا
 باهم در کشیدن دماغ بود از رسیدن بخاری موزی از عضوی مشارک که بدان جهت مسا
 روح بسته گردد و افعال آن ناقص شود و یا از رسیدن کیفیت سمیه از خارج چنانچه از رجا
 بیش و مسح غریب تخصیص بر عضله و یا از رسیدن کیفیت سمیه از داخل چنانچه از حیض
 محبس و یا از منی مترکم و فاسد کشته در ادعیه منی و رحم و شباه آن و یا از رطوبتی قلیل
 روده لجه که اندر دماغ جایی یافت باشد و کیفیت ایند که دماغ را خود با دی غلیظ باشد
 که محبس گردد و جهت غلط در که نگاه روح و یا بر جوشیدن رطوبات بود و اندر دماغ و سده
 منافذ آن و یا غلبه بلغمی غلیظ یا رقیق یا سودای رقیق بود و ازین دو خلط بیشتر افتد
 و از خون سودای بلغمی نیز افتد و باشد که نادر از جوشیدن خون فقط یا از صفرا
 فقط افتد و حق آنست که این سده از بخار غلیظ است چنانچه رای قومی از سطو و بعضی از جویان
 برینست و حدوث این بخار نیز در عضوی دیگرست چه ناگاه افتادن این مرض و زرد
 آگاه شدن مریض و بحال اصلی آمدن دلیل نیکو بود بر معنی و تواثر صرع را جهت آنست
 که از بخار در هر نوبت چیزی اندر تجا دلیف دماغ باقی ماند بواسطه ضعف دماغ و سده
 محرکی و حرکت آید و دماغ و روح را بر بخاند و بسیار باشد که حسن دماغ قوی بود و بسیار
 ناموافق رازد و در مایه صرع تو که کند و صرع دماغی همین دو نوع بود و باقی از اعضا
 مشارک افتد و اکثر صرعی که ثابت شود سبب آن بخار سده باشد یا مرق یا
 سپر یا تمام بدن یا پاهیا یا دستها و باقی صرعها که از ذکا و حسن دماغ یا از بخار گرم
 شکم و یا از فساد منی یا حیض میانه وقت حمل و شباه آنها افتد برف ایستازد و بر تفع
 گردد و مرقی بدتر از آنجمله بود و طحالی نیز بدین فریبش و بسیار بالینجولیا و مانیا منتقل
 شود و بسیار بهت رنج زائل نشود و بهوش آمدن از صرع و شباه آن تحلیل بخار

و دفع خلط موذی بود و تا می این سده بدان معلوم کرد که حرکت کا می نیمی باقی بود
چنانچه مصروع احیاناً بی تشنج باشد و اندک دهن چپانند و نادانسته کلمه گوید و اگر سست
تمام بودی سکت شری و تمام حسن و حرکت مرتفع گشتی و بایست دانست که هر صرع
که پیش از بیهوشی و تشنج سالکی افتد در گذرد و اما بعد از بیهوشی و تشنج سالکی بر آن کم اتفاق
افتد و علاج آن باینست صعب بود بعضی اطباء طبع بر آن را منع کرده اند و من در نزدین
مسیدی را دیدم که بعد پنجاه سالگی صرع پیدا کرد و در شصت سالگی بر طرف شد
و چندین بار را دیدم که بعد سی سالگی صرع پیدا کردند و صحت یافتند چنانچه بعضی را
بعلاج وی اطلاع بود و در محالجات مذکور کرد و صرع کو دوکان بیشتر از غلبه رطوبت
باشد و تعلیل رطوبت و تغیر سن بصلاح باز آید و بسیار باشد که در قرب بلوغ
قبل از آن و بعد از آن صرع افتد و آن جهت قوت حرارت غریزی باشد که تدریجاً
زود قبول کند و بسیار باشد که تب صفراوی کو دوکان بصرع بجران کند جهت بر خاستن
آن حرارت رطوبات دماغی کو بسیار باشد که صرع با قلع بر طرف شود تخصیص کتب می
و با تپهای نایب که در آغاز آن نرسد صعب کشد و بعد از آن گرم شود و عرق بسیار
کند و ماده آن صرع با آن جای خود کند شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته اند که چون مصروع را
بر روی و پیشانی برص پدید آید تشنج تحلیل ماده باشد و بدان خلاص یابد و اطفال
کو دوکان را که بر سر و اطراف آن جوشش های بسیار باشد از صرع ایمن کردند و اگر
مصروع بوده باشند بجرانی نیکو بود صرع ایمن را و اینها را که بخار سبب صرع ایمن
از عضو مقرر بر می آید چون در آن عضو ریشی دالمی و در می حادث کرد و آن صرع
بدان بر طرف شود و هر صرع که ماده آن در جبهه دماغ بود و یا در شخ آن بدتر از آن بود که
در میان غشاء دماغ باشد و هر صرع که متواتر گردد گشته باشد همچو ام الصبغ
و همچنین صرعی که با آن غشی مقارن بود از رسیدن ف و فضا و بخار دماغ بدین محل
تشنج دماغ علامت مطلق صرع افتادن و بیهوشی بود و سیاهی چشم پیدا
و باشد که غایب شود تشنج و سست و بای می از ماندن دهن و گرفته شدن نفس

و خائیه شدن زبان میل از زبان به بیرون آمدن کفک بیرون از دهن و جستن عضله از دهن
در ابتدای گرفتن و گنج شدن دهن آوازی همچو ناله دراز کشیدن لرزیدن دست و پا مضطربانه و تشنج
و تیره شدن رنگ رصین کفکی نفس در آخر حال بهم لرزیدن کشیدن نفس فحاشات و نرم شدن اعضا
بتدریج و بهوش باز آمدن بعد از آن همچو خواب آلود و بعد لحظه بحال اول شدن نرسد بودن زبان اکثر
اوقات و سبز بودن رگهای زیر زبان و گندمی دهن و بوی دهن و آنچه از ماده سودا و افسه
از آن بعد از آن علامات بالخیولیا بعضی ظاهر بود از خون و حقد و تشنج خیالات ماطله و غلط کردن
و اشتباه آن اندر مرا و طحال نیز از این اعراض باشد و اندر این صفات تشنج بیشتر بود و چشمها
خیره و بغایت و دیر تر بهوش حال اول می شد که نفخها از جدا شود و بعضی از غایت ضعیف
مرض در وقتی که اندک نرمی اعضا و ادراک بدید آید ناله بسیار کنند و هر طرف خود را انگشتند و
که چنانچه شیب از جا بر در و از غلبه تشنج و سایر دلایل سور المرات این اعضا و غلبه سودا و آنچه
در بالخیولیا بعضی گفته شد شاید این صفات گفته باشد و آنچه از ماده بلغمی افتد این اعراض بسیار
نباشد تشنج کمتر بود و کفک بیشتر و زرد بود و در بول چیزی غلیظ و لزج همچو آئینه که داخله ظاهر باشد
و از کسل و جبن و نسیان سایر علامات بلغم نباشد و فحاشات و لعاب دهن و سخت بدک و غلبه
و قبل از نوبت بعدی صدغ و گرانی در سرد اعضا ظاهر کرد و انگاه صرع افتد و اندر حقد اضطراب و فریاد
و ارتعاد بسیار بود و در امتدادی معده بیشتر افتد جهت از دایا ضعف و قبل از حدوث خفغان و منع
و غشیا ظاهر کرد و در باشد که صدغ بیشتر ظاهر کرد و در هرگاه که طعام زیاده خورد و در کوبیدان هرگز
گفت او بدید آید و باشد که در بهوشی بر خود بر آید بول کند و باشد که متواتر کرد و هلاک سازد
و سایر دلایل فساد و تصوم مزاج معده شاید بود برین صنف و آنچه از تباهی خلط معده بود
اندر خلط معده بیشتر افتد و بشواید هر خلطی را بتوان دانستن و آنچه از خون سودا و افتد در تر
صرع خندان و تازه روی بود در سایر اوقات بهوش تر باشد و فکر او بقانون بود
در صرع او ساکن بود و کم تشنج باشد و سایر دلایل غلبه خون و سودا باشد
این صنف بود و آنچه از خون بلغمی افتد در اعضا ضعیف تشنج
اطفال و کودکان بود و سایر دلایل غلبه بلغم و آبینا که خون با

غلبگی شاید این صنف بود و آنچه از صفرا و بخار آن دخن صفراوی افتد فلق و اضطراب
 در عده عظیم باشد و تشنج صعب و قلیل المده باشد و زود بهوش آید و در حواس او
 قصوری و فتوری واقع نباشد و زردی چشم و روی و قلعنی و هین سایر دلایل صفرا
 شاید این صنف بود و آنچه از باد غلیظ و بخار افتد تقدم طغین و دودی و تمد و خفت
 و ماغ و سخی تشنج و زود بخود آمدن و نزدیکی نواپ و قلت اخلاط شاید این صنف بود
 و آنچه ماده آن اندر دماغ باشد که رانی سرد و زبان و تیرگی حواس و زردی روی
 و فراغت در اوقات هشیاری و لازم بودن دوا با وجود که معده سبک باشد و طعم
 مجیب و غلبه اضطراب در صرع و بعد از آن مدتی حرکات بی ترتیب کردن با سلامتی
 سایر اعضا شاید این صنف بود و آنچه از عضوی دیگر افتد آن عضو شاید بود و در
 صنف و آنچه از سیمی خارجی افتد تقدم لسع حیوانی و یارایچه کسی و یا خوردن کسی شاید
 باشد و آنچه از سیمی حسی افتد چنانچه ماده دومی یا منوی و شباه آن در عضو
 محتبس شود و سیمی در آن بیدار آید و بخار آن بواسطه عصب بدماغ رسد احساس بر آمدن
 آن بخار از آن عضو بطرف دماغ همچو حرکت موری یا همچی در شیب پوست و در وقت
 که بسر رسد چشم تاریک شود و صرع گیرد شاید این صنف بود و اعضائی که از آن بخار
 بر آید پایی بود و دست و پشت زمار و رحم و معده و ادویه بینی و آنچه بجهت حبس افتد
 تقدم عادت استفراغ آن و تقدم حبس آن و غلبه میل جماع و تیرگی حواس شاید این صنف
 بود و باشد که در اوقات صرع انزالی یا ندی واقع شود و آنچه بجهت حبس حبس افتد
 تقدم حبس و تیرگی چشمها دلیل بود و تفصیل این دو قسم در اختناق رحم کرده شود و آنچه
 از بخار گرم افتد سیلان لغایب از دهن و ظهور که دانه و شباه در برابر زود و سوار
 قلیل و لازم در اکثر اوقات و بدی و شکسته رنگ بشره و خافت با وجود خورش تمام چشم
 در حوالی نوبت مرع شاید این صنف بود و آنچه از بخاری بود که از همه تن برخیزد دلایل
 خلط غالب و پراکنده در بدن و عدم دلیل آفات سایر اعضا شاید این صنف باشد
 و آنچه از دکای حس دماغ افتد تیزی حواس و سلامتی اعضا و مقارنت را بخوبی عدم

بنوایب و تقدم سفر آن شاید این صفت باشد علاج آنجا که مرع از سودا یا از دم سودا
افتد یا از آفت مراق و طحال علاج بدستور بالینجولیا باید کرد و آنجا که سبب بلغم و یا از دم
علاج بدستور صداع سرد و بلغمی و بعضی از علاج این غرض باید کرد و آنجا که سبب خلط سرد
گرم بود علاج بدستور صداع صفراوی و بعضی از علاج ورا نیطس باید کرد و آنجا که سبب بلغم
بود علاج صداع ریجی باید کرد و آنجا که سبب آفت عضوی باشد علاج آن عضو و تقویت
دماغ باید کرد و بعد تنقیه و آنجا که سبب سستی باشد علاج آن بدستور که در باب عموم مذکور شده
باید کرد و آنجا که سبب بخار سستی باشد از احقان خلط و در اعضا انحطال را که بخار از آن بر می آید
دماغ باید کرد و در تیز کردن تحلیل خلط آن باید کرد و سهولت تنقیه دماغ و بدن کردن
و بالایی آن محل را پیش از وقت مرع محکم بستن نافع بود و اگر آن عضو را توان قطع کرد
تقطع آن بالاتمام مرض منفع گردد و دست را محصل و حجامت آن در هر هفته عظیم مفید باشد
و آنجا که سبب بخار و ضعف معده باشد قوی در هر سه روز مفید بود و ترکی حلهای ویا
و یا بلادر و یا حافظ الصحة و سفوف مقوی مداومت نمودن نافع بود و بعد تقویت دماغ
و خوردن شراب نرم هم مفید بود و دماغ بر معده بنهادن مناسب باشد و غذا
سبک کم بخار نکند و آید و همچنین گلفند و مقویات معده بر بالای طعام مفید بود و سایر
امراض معده را علاجش بدستوری که در مجلس مبین است باید کرد و تقویت دماغ نمودن
و اطریفات و تقویت و تنقیه معده و دماغ جامع النفع اند و آنجا که سبب فساد و خلط معده
باشد نخست تنقیه خلط فاسد باید کرد و بعد تقویت دماغ و معده نمودن چنانکه گفته شد
و در هر دو نوع از تخمه و مضوعات معده پر سبز واجب بود و آنجا که سبب بخار سستی باشد و یا
معتبس است فراغ آن نافع آید و بعد از آن تقویت دماغ ذکر ده و رحم باید کرد و بتداسیر این در
اصناف رحم اشارت نام واقع شود و آنجا که سبب بخار سستی بود و خلط غالب را دفع باید کرد
و فرج بدن را به تبدیل کردن و فرجه را با غرض ساختن و لاغرا فرجه کردن و آنجا که سبب سستی
حص دماغ باشد خشکاشیات و مخدرات و غذای خلیط جمله نافع بود و از یوههای
حذر لازم بود و آنجا که سبب اندر جو هر دماغ با غشاء آن بود بتداسیر اقوی باید کرد و در قوی

مرعی داشتن و در تقویت دماغ و تنقیه آن بسیار کوشیدن و علاج صداهای و سینه
و جزو نه اینجا بسیار مناسب بود هر ماه را مناسب آن و بعد تنقیه روغن باربر سر مالید
و بدان مداومت نمودن نافع بود و حکما میگویند که صرع بیشتر در دم بزرگ را از گرم دماغ
افتد و علامت آن بد بوئی مخاط و غلیظه تری دماغ باشد و احساس حرکت چیز
در مقدم دماغ و گرانی و خارش و دغده در آن موضع و حدوث صرع در خلل و در حرکت و علاج
آن بود که مسهلات رطوبات را کم کنند و چیزهای که گرم را بکشند در بینی بچکانند و دمنده بترش
و میان دو ابرو بطلا کنند و از او دیکه در صداع دودی دماغی گفته شد بهمان دستور
چنانکه آن اعراض برطرف شود و انگاه تقویت دماغ کنند و تعدیل مزاج و چون اکثر حشمتا
دماغ بی شرکت معده و دل نمی باشد در معالجات مراعات آنها واجب دانند و طریق کلی
در مراعات مصر و عین آنست که چون صرع گرفت اندامهای او را راست بدارند به پشت خوابانند
و اگر تشنج قوی می باشد انگشتان دست او را کشاده به دست گیرند تا بناخن آزرده نشود
و انگشتان پاها را راست بدارند تا ناخن بر زمین نهد و اگر زبان بیخاید بسته و در است بدارند
و بین او بهند و در آخر تشنج سر او را بکمرش تکیه کنند و بعضی از اعصاب و عضلات او را محکم
گیرند و ببالند چنانچه در شخص گفته شد و جذبه سست سرداب بپوشانند و بر پیشانی و درون گوشها
بمالند تا بسانیده نازد و تر بخورد و باید که همواره چند نفر او را بکمر درازند تا در آتش و یا
و غیره نیوقند و از بلند سوار و کسار آتش و جانی هموار او را خنجر نمایند و از چیزها که خورد
آن صرع را می بینند چون کرفس و گوشت بز و خمر و چیزهای سخت چرب و شیرین و غذای غلیظ
از گوشت حیوانات بزرگ و لبنیات و میوه های کم حلاوت و میوه های و چیزهای سخت ترش و شلغم و زرد
وتره و سیب و پاز و باقلای خشک و عدس و بویا و هر چه بنجار انگیزد و نیز طعم بود و یا سخت سرد و یا
سخت گرم بود بر سر کنند و همچنین از هر چیزی که بوی آن صرع بجنباند چون دود که در دوسوخته می
که روغن یا صمغ سیاه قطران که روغن بنفشه یا روغن بادام سرد و زرد میوه ای مردار تحفص آنرا که از
توکای حس صرع افتد و هم چنین از چیزهایی که حس برایشان میکند و بنجار دماغ را می جنباند چون دانه
چیزهای دوار و گفتگوی غلبه و آوازهای بلند و در آب روان از بلند بهانگه است و بسیار فکر و مسائل غریبه

در سفیدی در دست نالی قوی نکستین و از رسیان باد خوردن روزی یک بار سستن و بچین ازین
 که خلط را سخت در حرکت می آورد چون حرکات تعب بی عادت و بر استلا جانم که کم خواب روز
 و غلبه حرکت در کرمای غالب و در سر را غالب و همچنین از اعراض نفسانی مغفول تخصیص از غم و خوف
 و غضب و همچنین از بهر غذا نای بد و مولد خلط و مد آن و تدبیر جامع النفع درین مرض
 داغ کردن پیشانی است نزدیک میان دو ابرو یا بر میان سر بر محل یا فوخ یا بر پس سر که چاک
 و حجامت پس سر و میان دو کتف و ساقها و مرقاق و تیزاب کاری تمام سر و کفهای پاهای
 بعد تنقیه و مداومت روغن کاسی سر روغن مار و عقرب و صوم روغن نفع و کرچک و دهن
 بسرو راحت و روغن ضفیع و کرک بچه و کفزار و در هر هفت تنقیه بمسهل یا تلکین مناسب
 یا حقنه کردن و یک روز در میان یا دور و زنی کردن و حرکت معتدل بین الطعایین چنانچه
 فی الحجب باید کردن و مسام را کشاده داشتن و جذبید ستر و فانیان یا خود داشتن
 و بر معاصین بقوی یاغ بنجار بعد طعام مداومت نمودن و مرطوب را خوشدل ساختن و بظرافتها
 و صحتهای مرغوب مشغول کردن و غذای پر قوت و سبک سریع الهضم خوردن و از استلا
 و تخم و میوه در بودن و اطراف را بستن و نمجبه آتش بر ساق نهادن و نقل بهای صدیقه
 محل حدوث مرض کردن در جاهای بی هضم شستن و بکم خوردن آب و میوه عادت کرد
 و اکثر اوقات و لک معتدل از طرف بالا شیب کردن و هر روز غرغره بغرور مناسب کردن
 و در سرهای ماه جذبید ستر قدری خوردن و سه روز در سر ماه تا افسونهای
 که درین باب آزموده است خواندن و بر مرطوب رسیدن که طریقتش اینست که چون مرطوب
 از خواب برخیزد صبح بر ناسته او را بنشانند و چادری سفید بر سر او پوشند و غیر
 بخور کنند و در تر از دو چار و بی افسون که بدست گیرد و افسون میخواند و چاروب را از سر او
 باطراف میکشد و چون تمام میکند سه کت بر زمین میزند و افسون را بهفت کت بخواند
 و اگر روز اول سه کت خواند و دوم پنج کت و سوم هفت کت نیکو بود و بعد ازین
 بر قدری آب بخواند و بدین رو باشد و اگر طعام و بر شربت او اکثر اوقات خواند
 و دمنه هم بسنی نیکو بود و در وقت بیوشی اگر آب آغشته و دمیده بر او بپاشند مفید است

اوزالعق کردن میفرمودند بهین ترتیب چند نوبت بخیر که نشت وصحت یافت و بهین ترتیب
 یکسال مداومت نموده بعد یکسال سنگنجین را نیز ترک کرده خوش شد غلامی
 سی ساله زنکی را صرع پیدا شد حضرت او را بر طباح یک ششتری چند میخورانید و غذاها
 چرب ساده میخورد بهین در وصحت یافت و الله اعلم سکنه این علتی بود که قوت
 حسی حرکت ارادی بیکبار بالتمام معطل شود بسبب مانعی و صاحب آنرا حرکت جزو دم زدن
 زیرا که آن حرکت ارادی نیست و این مانع سده تام بود که بیکبار اندر مجاری دماغ افتد
 و راه رسیدن روح حیوانی بلباغ و راه رسیدن قوت روح نفسانی را با اعضا حسی حرکت
 مینهد و سبب این سده یا استلای دماغ بود از ماده غلیظه یا لزج بلغمی یا خون یا سودا غالب
 و یا بهم در کشیدن پر دماغ خود را از مودی که بیکبار بر او وارد شود یا از خارج مثل سرکه
 قوی و ضربه محکم و سقط سخت و یا بخاری عفن و یا از داخل چون بخاری فاسد سمی غلیظه که از
 غلبه احتباس منی و یا ملث مرتفع گردد و باشد که از غلبه خون رنجسته شدن آن اندر
 تجاویف دل و دماغ و بر ساقن آن تمامی رکها و ششها و مایه های بدن را سکنه مهلک و مریض
 واقع شود و آنرا اطباء قاطن گویند و گاه باشد که ماده فالج بر دو جانب دماغ را بکشد
 و فالج سبب سکنه گردد علامت خاصه سکنه اندر سبات گفته شد و آنچه مذکور
 بوقوع می گزانی سرست و غلبه دو اوطنین و کسلافی اندر حرکات و خیرکی چشم و اخلاج
 اکثر اندامها و بهیم سودن دندانها در خواب بسیار و استلای رکها و سردی اطراف
 و بول رنگاری یا سیاه و بوب نخالی بختی سابق و بیاید و استن که هر سکنه که دم زدن اندر
 آسان تر و با نظام بود اسهل باشد و آنچه صاحب آن بمیب شبیه کرد و دیا به بینی خرخر میکند
 و دندان محکم بهم در برده و کفک بلب آورده کم خلاص گردد و تقرط حکیم میگوید که سکنه هرگاه
 که قوی افتد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیف افتاد علاج بصعوبت نمیدد زیرا که چون
 سده تام اندر مجاری روح واقع میشود و روح بجهت لطافت از اختناق تام زود فاسد
 میگردد و ندید بر ایدان رسیدن صعب بود و فوق میان مسکوت و صاحب شیخوخ بدان کنند
 که اندر شیخوخ بر حال سابق ماند و در سکنه بخان باشد بلکه اگر استاده باشد یا شسته نمیشود

چشم مسکوت اگر قبل از آن کشاده بوده باشد بهم کید و فرق میان آن و عشی در
 گفته شود و چون اشتباه افتد که مسکوتی که دم زدن وی ظاهر نباشد زنده است یا نه
 پنبه زده بر بینی او نهند و قدری کب بر روی شکم وی ریزند اگر اندک حرکتی اندر او
 یا پنبه پدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آگیزد بروی او و دارند بتوان در فتن
 و شش نیانی در درون در میت بر جانب ظهر که دایما در حرکت است و نبض از جهت
 بر خارج وضعف زود از حرکت باز میماند و با دخال اصبع معلوم توان کردن که حرکت
 میکند یا نه و تا آن ساکن نکرد حیات منقطع نشود و بهتر آن بود که درون چشمها مسکوت
 نظر کنند اگر مثال انسان که از ارم دمک گویند دیده میشود زنده باشد و الا نه باشد
 علاج آنجا که خون غالب باشد و مسکوت سخت سرخ و مرطوب بود نخست فصد باید
 از فیصل برود و یا از دوا جین و برسا قما حجامت نیکو کردن و شکم را بجهتهای معتدل فرود
 آوردن و الا و بعد بجهتهای حاد اگر احتیاج باشد چون دندان بهم در نموده باشد بر مغز
 از روغن سومن و غیره چرب باید ساختن و یا یارچ فیهرا آلودن و بچای مغز و کردن تا
 باشد که قیافت و بعد قیافتن کردن ادلی باشد و مهربانی پشت و کردن او را بر روغن
 فریون گرم کرده نیک باید مالیدن و اگر خیزی بخلق او فرود در تریاق بزرگ طاشباک
 یا جذبه ستر یا حلیت یا سکنج در مار الحسل کرده حلق او باید چکانید و موسی سر را
 باید ستر کرد و دوا می حاد متفرج مثل فریون دبلاد و ذرا ریح و خردل و بیشش سیاه و
 اینها بر سر او ضا د باطله کردن کم کرده و عصاره زنجبیل و جذبه ستر و زهره کلک بهم
 در بینی او چکانیدن و نمک گرم کرده بر سر او پیوسته ضما د کردن نافع بود و گفت اندک اگر قطره
 یا نمک را با نش سرخ سازند و بر سر او می نهند چنانچه موسی سر او را بسوزد و عظیم شود
 این جهت آگاهانیدن بود و قریب خلط لرج و باید که اطراف او را محکم بماند و پشت بکوبند
 پیوسته و بخور مناسب به بینی او میدارند و اطراف او را در محلی که هوای آن معتدل بود
 اندازد که گرمی نهند و اندر حمام گرم بی آب بعد از تحفراغات می نشاند و آنجا که از بلغم لرج
 افتاده باشد در قی و حقه تیز و مالیدن نشستن به آن تا که گرم و متفرجات بر سر ضما د کردن و سایر

علاجهای مذکور سوای فصد و حجامت مبالغه تمام باید کردن خون را بحال خود گذاشتن و
 در آوردن و در سطحین و مرغ و ترقیق و تطهیف و مذهب و شکر کشیدن و قنطور و یون کبیر و تخم خنجر
 اندین حقنه مناسب بوده که بچوبی نرم یا دال بر سر او بسیار زنده بفاست مفید باشد
 و آنجا که از سودا افتاده باشد اگر در خون غلبه باشد فصد و وایین و یا بلیق مناسب باشد
 بعد هفت ماهی معتدل بکر یا بر تندرستی که اولان ذکر شد لیکن چیزیهای بسیار گرم و تیز و زود
 باید داشتن و در حقنه چیزیهای که سودا از دماغ بکشد داخل باید ساختن چنانچه در امر اضحی و
 معلوم شد و آنجا که از ضرب بر سر افتاده باشد فصد و سخت مالیدن بعد از آن و چیزیهای
 زردن آگانه نیدن و حقنههای معتدل بکار داشتن مناسب بود و آنجا که از سقطه افتاده باشد برین
 علاج مفید است و آنجا که از بخاری عفن افتاده باشد زیر یاقات باید در کلوی او بچکانیدن بویانید
 و سرکه پیازی و سیری علی الاتصال در درون بینی و گوشها و بر سین و کفهای و دستها
 و پاها و ادمالیدن و تیزاب نرم بر سر و دل او طلا کردن و عطرها و موافق بکار داشتن و
 و خرقه کردن و یا به کل مخوم و در محل کرده و آتش به آن و آنجا که از اسقال مرضی افتد مثل
 فالج و غیره آنرا علاج نباشد امیر الماس خواجه را در قراستند و کثرت شراب و غیره
 و بعد شبانه روزی که نفس تمام منقطع گشت او را بچیز و کفین کردند و در صندوق نهاده و قبر
 می بردند و مولانا احمد طیب قمی رسید و از کیفیت فوت او پرسید و دانست که سکنه است
 التماس کرد تا نفس او را بختانند اما آوردند و خلوت کرده بر سر یاقان برآوردند که
 هنوز اندک وقتی باقیست فی الحال خانه را گرم ساخت و علامان را فرمودند تا او را بسیار
 و بر سر و اطراف او بسی زدن تا بختی خون بچکد و آید انگاه از هر دو کی قیال فصد کرد تا اندک خون
 روانه شد بخان او را بمالیدند و آهسته میزدند چنانچه نیک خون بچکد آمد انگاه بر سر او
 چیزیهای گرم کرده می نهاد و بحد کورات می بویانید بعد مدتها اندک بچکد آمد و نفس ظاهر شد
 بعد سیف فصد حقنههای مناسب بکار داشت و از شراب و داد و دیه لایقه سحلی او اندک
 بچکانید مابینش باز آمد و بعد از آن مراعات میکرد تا تمام از آن علت خلاصی شد
 باذن الله تعالی و در این راه دردی سکنه و موی افتاد و هر دو رانی اساعته بفضله مالید

و جذب بویانیدن بهوش آورد و بعد از آن دیگر مراعات میفرمودم بحال خود آمدند که
 رسیده از دراز گوش افتاد و سکت شد شخصی او را درین حال رسید و دید فرمود که او را
 برهنه کردند و تا زمانه بسیار بر سر او زدند بهوش آمد غلامی هندی را بهیلا
 طپانچه محکم بر بنا گوش زد او را سکت افتاد و بعد سه چهار ساعت که با خبر شدیم دندان
 بهم در برده بود و کاهی اندک کفک بلب می آورد اما نفس او بقدر همواری آمد حضرت فرمود
 تا چند نفر او را میمالیدند محکم در محلی گرم و مشک میزدند از هر دو دست او را فصد کردند
 از آن محل که قیصال او ظاهر نبود در اول خون کم کم قطره قطره می آمد و بعد مدتی روانه شد
 و دو دشت خون از او گرفتند چون قدر بهوش آمد تیزاب بر کفهای دست و پای او
 او مالیدند هر ساعت دو دلتقه کبود بر دماغ او می داشتند تا ساعتی را نیک رفتند
 بعد او را بشیج دروغن کا و فرمود تا حقنه کردند سه نوبت بحال خود آمد شخص
 از آب بسرفه و افتاد و سکت شد منجری رسید و فرمود تا مردی پر قوت بجهای او را گرفته
 از زمین بردار و محکم بجنبانند او را چنین کردند بهوش آمد و قدس بر قی نزد
 آنست که اگر خون غالب باشد هر تدبیر که توانست خون کم کنند اول و بعد اگر بهوش
 نیاید سر او را بر تراشند و تیزاب فاروقی مدبر حاد حلیتی بر سر و کتفهای او دستمال
 و پایهای او می مالیدند و اطراف او را الک میکنند و مشک میزدند و دو دلتقه به بینی او
 میدادند تا بهوش آید و بعد از آن چنان مناسب با بقی خلط را دفع میکنند و اگر بدینها نرسد
 قدری تیزاب تیز بر کوز زبان او میمالند و قدری تیزاب نرم در حلق او قطره قطره میچکانند
 چنانچه مقدار یک دلتقه بحلق او فرود رود و چیزهای سخت گرم کرده بر سر او می نهند و
 رسن قوی بدون مینی او میمالند و هرگاه سکت شده کرد تا معیت و چهار روز او را دعا
 کنند تا از خود امن گردد بدان نوع که هر صباح ما را الاصول یار و غن سید انجیر یار و غن
 بادام تلخ و هبند و بر هفت سبیل مناسب بکار دارند و یا حقنه موافق کنند و غذا نخورند
 و شور باهی گوشت کجنشک و کبوتر بجه فرمایند و مداومت حب الشفا یا حافظ الصبحه میکنند
 در غیر این می در بلغمی رسن قوی میخورد و این تدابیر را مرض بلغمی بود و آنجا که خون غالب باشد

و فصد مناسب ندانند باقی معالجات مذکوره موافق آید و انجا که از سمیت بخار منی افتاده بود
بعد از افاقه دفع آن مناسب بود و انجا که از سمیت بخار طمث افتاده بعد از افاقه در
حیض طمث واجب بود و انجا که از برده موقوف افتاده باشد که کم کردن سینه بکمی است و باید کم
و در حمام گرم خشک نشاندن و غالب مالیدن و تعین بدینهای مذکور کردن کفایت بود و اعظم
فالج در اصطلاح اطباء سستی عصبها و عضلهها و تا در یک شق بدن و باطل شدن حس و
حرکت انبارا گویند چنانکه مناسب معنی لغوی فالج است که آن نصف ساختن چیزی است
و گاهی بر سبیل عموم سستی و بی حسی و بی حرکتی هر عضوی که واقع شود آنرا فالج خوانند
و این مراد است که خوابودن فالج و فلج و فلج سبک معنی میباشند سبب فالج یا آنست که روح
حساس و محرک در آن عضو نفوذ نمیکند و یا آنست که با وجود نفوذ اثر و قوت آنرا عضو قبول
نمیکند بجهت سوء المزاج منفردی که عارض آن شده و این سوء المزاج اغلب بار و میباشند
یا طبع جهت آنکه بر دوت تکلیف و اجساد و اجتماع اجزای عضو سد مجاری روح میکنند و نفوذ
یا رخا و تریل و زخم نشاندن اجزای عضو سد میکند و حرارت و یوست بخلاف فعل اینها
میکند لیکن در انوارا طبعی که تخفیف تمام سد مجاری کنند و این فالج سوء المزاجی و در یک
عضوی از اعضا افتاده در تمام بدن و نه در یک شق چون فالج نشانه و ذکر او شبها
آن جهت عدم اتفاق سوء المزاج اعضا مختلفه الطباع و دفعی نمیزنند و واقع شدن
جهت آنکه حصول سوء المزاج سبب فوج تمام را دقتی می باید و اما عدم نفوذ روح حساس
و محرک در عضو یا سبب قطع مجاری باشد از اینها و یا سبب سده بود که در بخار
روح واقع شود از غلبه خلط یا از غلیظی آن یا از لزو جهت آن یا از منقبض شدن
عضو یعنی بهم درشتن اجزای آن بجهت رسیدن سرمای عظیم بیکبار بعضو یا رسیدن
ضربه سخت و یا دفع شدی و خفقی حکم از خارج و یا مجادرت درمی و میل نمودن
مهره از مهرهای کردن و پشت و یا از غلبه غلظت جوهر عضو همچو پوست عقب و یا سده
که سده و انقباض هر دو مانع شوند چنانچه درمی که در تمامی منابت عصب افتد از سقوط
قوی یا در شعبه از شعبهای آن در فرق میان آنکه فالجی که بعد از ضرب یا سقوط واقع شود

بسبب قطع مجاریست یا بسبب انقباض از ورم بدان کنند که فالج قطعی دینی بود و در
 تدریجی و بیاید و استن که هرگاه سبب فالج در یک شعبه عصب افتد اعضا
 که حس حرکت بوسید آن میرسد مفلوج شوند و باشد که در عصب حرکت افتد
 و عصب حس سلامت بود و عضو مفلوج را احساس باشد و هرگاه سبب
 در یک شق نخاع از گردن افتد نصف بدن در طول مفلوج گردد لیکن رو سلامت بود
 از جهت آنکه اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رسته است و هرگاه سبب در یک شق
 بطن موخر دماغ افتد یک نصف بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و نصف
 پوست سر نیز خرد شود جهت رستن بعضی اعصاب آنها از این بطن و اگر سبب
 در هر دو شق بطن موخر باشد تمامی بدن غیر از سر مفلوج گردد و مراد از سر و زانو
 رقبه است چیت آنکه اکثر اعصاب حس حرکت سر و زانو از بطنین مقدمه دماغ رسته اند و هم
 بدن جهت حس و حرکت اعضای درونی هم سلامت باشد و اگر سبب در جمیع بطن
 دیگر افتد آن سکتة مهلک مذکور بود و این علت فالج از انتقال امراض چون قولنج و
 و حصیه و ارغی دانه و صرع و اختناق رحم و ذات الحجب و ذات الریه و دیسینس و خدر و تقو
 و اماس عضله گردن بسیار افتد و گاه باشد که بسبب شیمی عظیم یا بسبب خونی و اندک
 غالب و یا بسبب حرکتی عیفت رطوبتی فزونی که اندر تن ساکن بوده بجنبید و باطراف فرد آید
 و عضوی مفلوج گردد و در استلاب بدن فالج عام هم ممکن بود و هر عضوی مفلوج که رنگ آن
 بزرگ تن نزدیک بود و لاغر و کوچک نشود و قطع و انتقال نباشد علاج پذیر بود و آنچه
 برخلاف اینها باشد علاج آن مشکل بود و نبض مفلوج از بطولو ضعف و قرات و بی نظمی
 و نقادت و تواتر خالی نباشد تخصیص اندر سوراخات بارد و رطب و بول اکثر را
 سفید بود مگر آنجا که جگر دیکر و ضعیف باشد که بسرخی ناکل جهت قصور و تقسیم و تغریق خون
 و در غلطی و بی نبض بول مناسب بحال هر یک چنانچه در ابواب سابقه معلوم گشت که آنجا که سبب
 سوراخ مزاج عضو بود و فالج در عضو ظاهر می باشد مثل فکر و انگشت و دست و غیره بظنا
 و کما و مناسب و تبیین متصل بدین مسن و من راح و تعدیل مزاج بحد اتم که نمی گزیند

و باید در بيات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی باطنی بود چون مثانه و معای مستقیم و ششها
 بختها مناسب ضماد و طلا و کما و لایق از بیرون و تعدیل مزاج بنده کورات علاج کنند
 و بیان اینها در تفصیل امراض آن اعضا مذکور کرد و انشاء الله تعالی و آنجا که سبب سده باشد
 باید دیدن اگر از ماده دومی غالب است و سخته و فصل و سن و قوت مساعد باشند اول
 فصد کنند و سه شبارز را که ممکن باشد بیخ دهند و بعد از آن هر روز غذای می دهند
 که بجز بر لطیف بود و به اثر مقوی و مفتوح سده بر کشتهای غالب صادق و از بی آن دوا
 دهند که تفتیح کند سده را و خون را بخورد و بخاصیت و کم سازد و این فعل در سن پنهان
 و یا خود تفتیح کند و عصب را از آفات پاک سازند همچو بلادر و همواره چیزی که مقوی عصب
 و محلل ماده و مفتوح بود می مانند تخصیص من را حه و دهن سمن که درین باب آیتی اند و چون
 مرض در یک شق بود تمامی مهرهای کردن و پشت و آن یک است و یک پای و یک
 سرین را روغن و ادویه میالند و در یک کرم نهند و یکمید یک دریره کنند و اگر در شام شستن
 باشد جلد را تدوین و نگه دارند و در دست در یک کرم نشیند و غسل اندازد کرم معادن
 عظیم نافع آید و طلای تیزاب نرم بر مبادی عصبها از نخاع و فقرات و بعد بموم روغن چرب
 داشتن بسی مفید بود و اگر کاههای فی کند خوردن تیزاب نرم ساخته بخورش آن بود که
 که عظیم مفید آید و در هر هفته حقنه های متوسط بکر کردن نافع بود و در هر ماه حب جنیال خوردن
 مفید باشد و چون این مرض مزمن است در علاج هیچ تعجیل نباید کرد و جهت تنویر گوشت
 گرم لطیف چون کبودی بچه و خشک و اشباه آن باید دادن و در چربی و تجربیل و زعفران و سبزه
 طعامها داخل باید ساخت و چیزهای نفاخ و میوه سرد و پها و ترشیها و هر چه با عصاب و اثر
 مضر باشد و یا خون فراوان چون حمرد و باید داشتن و کل انگبین هر روز باید دادن و جد و انداز
 حباب و اما غسل کرم کرده سوده هم نافع آید و از سر ما آب سرد خوردن و در بخین بر پیر باید کرد
 و پیوسته موینها باید پوشیدن همچنین ناهنگامی که اندک تفاوتی بخیر دریا بند انگاه و در طریقی
 که نافع آید مبالغه و بد امت نمودن و چون فصد را مانعی باشد بجمامت و از غاف و شش
 اذن و غیره خون کم کنند و بکر سنگ کشیدن و اگر اینها را نیز مانعی باشد همین دستورها را اگر

و آنچه از غضب و حرکت عینیت و تهم عظیم افتد علاج آنهم بدین نوع کنند و اگر ماده سودا غلیظ یا نازک
 و در خون هم غلبه بینند با احتیاط تمام اول فصد با سلیق باد و آج آنجا نب کنند بعد همین
 تدبیرات مذکوره را بکار می دارند و از چیزهای خشکی فراوان سودا خدر میکنند و اگر در خون غلبه
 بینند تبهیل سودا چون حب سنگ سلیمانی و آتشباه آن بعد نضج و قرار ماده تنقیه
 میکنند همراه دوسه نوبت و بعد تنقیه سایر تدبیرات را بحمل لایق ملازمت مینمایند و بعضی
 قرار ماده این علت را مطلقا بعد هفت روز تعیین کرده اند و بعضی بعد سه هفته و بعضی
 بعد چهل روز تمام و درین فالج سوداوی اکثر از علاج مایخو لیا سبب بود و وقتی کون نیز از
 خودم کرده مدبر بر آنجا بیشتر منفعت و در جهت دفع شدن سودا و این صنف فالج از مایخو
 لیا بسیار افتد و علاج پذیر و آنچه از غلظت سودا افتد علاج آن معتبر بود و از آنچه از غلبه
 سودا افتد و اگر از ماده بلغم غالب باشد فی الحال که خدر غالب و سستی در یابد
 تخم ترب و پنچ خربزه کوفته در مالو العسل کرم بدیند وقتی فرمایند بمالند و بعد تا چهار روز اگر
 ممکن باشد غنای پیچ نیز بدیند و الا بر مالو العسل نیکو کم اقتصار کنند و از آب خوردن پرهیز
 ممکن گردد و در ایام این مرض منع کنند مکرر وقتی که تبهیل قوی خواهند داد که آن هنگام پیش از
 آب دهند و اگر ترشنگی صبر نباشد مالو العسل دهند و غلبه کرم آب و کرم و با ازار نیکو دهند
 مطبوخه کبوتر که ترشنگی داشته باشد و زعفران و دارچینی و فلفل و مصطکی و کبابه و مشک
 اندران باشد و گوشت حیوانات مزاج کرم تخصیص دشتی نیکو بود و گوشت روباه و کفتار
 و اسود بدین علت مخصوص باشد و سیر خام غالب در طعام هم مناسب باشد و
 برنجینه و ارمنیه و غیره نیکو باشد و نان خشک کار اندک جایز بود و بعد چهار روز که مرض محقق
 گردد و بنیاد تنقیه کنند بحقیقتهای بقوت مایل در هفته دو نوبت و اما این حققتین یک
 نیک میکند چند آنکه سه هفته بگذرد و بعد از آن حقتهای قوی کنند چنانچه در کتب سر معلوم
 شد و شایا فبا و فرجهای کرم مدبر بل و رطوبات هم مناسب بود و بعد حبس برود
 بر هفته از مسلمات قوی میدهند مثل حب چنبال و قیر وطنی و قوی و پیش روز سهیل
 قوی میفرمایند و قوی بلغم و غیره ایام سهیل بر صبح معجون خلایق و یا د و اسرار المسک و یا بلغم

بستور باید داد و در بالای طعام زنجبیل برورده و اگر بر سر قوی ماکنی مد اوست نماید
 نیک بود و اولی آن باشد که بر شرب رس در درون بینی مالیده خواب کند و در موضعی کرم خشک
 نشیند و مومینه بوشد و در میان ریک کرم کرده لثب شق مغلوج را نهاده خواب کند و در
 در آفتاب کرم نشیند یا در آتش پیوسته روغن صحن یا روغن راحه یا روغن شنبخته می مالد
 بر پس سر و مهرهای کردن پشت و بر تنای عضو مغلوج و از استعمال آب از خارج
 خواه کرم و خواه سر و الا آب معدن زجاج که نیک بود از میوه خوردن و از میوه ای سرد
 و تر طاز هر چه بلغم انگیزد و سرد یا تری فزا باشد خدر عظیم نماید و هر چه گرمی و خشکی میفرازد
 بکاهد و در شرب را درین مرض عظیم مضرواند چنانکه در معده مغلوج
 شود و سرد که کرد و سرد که بدترین چیز است بود اندرین مرض و تب لازم
 و نایب اندرین مرض نافع بود بشرطی که در سردی متری خوردن جهت حرارت مبالغه
 و تحریک عضو مغلوج فی الجمله لازم بود و این قسم بلغمی بیشتر از سایر اقسام افتد و اگر از ما و بلغم
 لزج باشد علاج همین نوع باید کرد و لیکن در سبلات و حقه چنان باید اندیشیدن که چیزی
 داخل سازند که تقطیع بلغم کند و بعضی مضرب باشد و اطراف لیمات و سفوفاتی که تولید
 و یا ترکیبی که سطوح باطن اعضا درشت سازند و از آلائش لزج و جفت بلغمی آنها را پاک سازند
 بکار دارند و چون اخراج بلغم لزج از دماغ و از نخاع و عصب و قریبسی مشکل است درین
 مدارا احتیاط و ملازمت علاج بیشتر باید کرد و از چیزهای خشکی فرا بگذرد و مجتنب باید بود
 و تیزاب تیزانجا بر محل سده مالیدن و بعد از آن تدبیر بر و عنهای مذکور مناسب بود
 و در جمله اصناف سدی تقیه های قوی مفید و نشستن در آبنی که در آن گهنا زنده
 و تخم خردل کوفته و زعفران و جند خوش نظر یا بنگا جو شیده باشد و روغن راحه یا قندیل
 و لفظ در آن غالب کرده و همچنین در آبنی که در آن بچه گرگ زنده و ضفدع زنده و کلایع سیاه
 بزرگ زنده جو شیده باشد و روغن شست چخته نصف آن کرده عظیم نافع آید و همچنین کلایع
 خام سوده و در آب همچو موم چخته کرم کرم بر پس سر و مهرهای مکرر مفید آید و همچنین
 دوائی آبله و فنگ بستور ش مالیدن و عرق کردن و کاهکهای نیم درم جند خوردن

سبی فائده بد خصوصاً با یکدیرم ایارج و گفته اند که هر روز یکدیرم ایارج با یکدیرم خرد خوردن
 مفید آید و مغز حیوانات با انبارهای مذکور خوردن بجای طعام غطیم مفید بود و در وقت بلوغ
 و فریون در نجیبیل و جندران باشد مالیدن نافع آید و آنجا که سبب افلیج بهم درشتن
 از جای عضو بود از سرهای سخت و یا از عارضی دیگر خنچه مبدین گشت اغلب آن باشد
 که برقع آن سبب و مدارک دشتبای آن مرضی مرتفع گردد و در سیر سیر ما خوردن کنگیا
 و اوام هم در انبش مقرر شده است و سیردن رفتن مهره چون از ریغ غلیظ باشد و یا از ماده
 نوزائیده علاج آن صعب باشد در دریا و در لاف و در بیان این کرده شود و گاه باشد که مخلوط
 خنجره و مری سخت گردد و چیزی بحقیق فرود و مجله آتش بر زیر نخدان اندام نهادن تا گرم شود
 و آنرا بر تنی آنچنین بستور حجامت اما خون بیرون نکرده و سکنج و جندبید ستر طارک
امیر شیخ جلال در روز گرم خورده بود و بر استلای بدن سوار شده و در
 شکار بسیار تاخته و در طبیعتی هم داشت چون بخانه آمد فی الحال آب سرد خورد و با طعام
 از بی آن دیگر آب سرد در ساعت استرخای عامی پیدا آمد مولانا عطارد طبرک در کتاب
 که یکی از استادان مصنف بود فی الحال او را آب نجفیت سرد تا کردن نشاند چنان
 که بر او افتاد و بعد از آن پیاله پیاله دروغ کادی بیخ سرد کرده بدو میخوردند تا باطل
 و چون از سرما سخت بی طاقت شد هلمتی میداد در سه شبان روز پیوسته بدن را
 میگردید و بیخ نمیداد تا تمام بحال خود باز آمد و فرقی که در تن سیر دفع میشد را با بود که در
 خواب میکرد و پیش از آن خراعی غریب است جوانی را از سن ده الی اقلیج عامی طاری
 شده بود و بلخی و بشت نه سال داشت و دستها و پاهای او لاغر شده و چنانچه
 مداومت مالیدن دهن را خود نمودند و در آفتاب گرم و در پیش آتش در خانه گرم میدادند
 دو سال این مداومت کرد و چنان شد که بر جاستی تا بهستی که دل از جوب بدست گرفت
 قدری راه رفتی و بدست چرمی فی الجمله گرفت و هر روز سه ذرع کپاس بافته
 و بهین قانع شدی و در کمال علاج گرفت و الا تمام بصحت آمدی **عجور فی جوانی**
 افلیج شده بود در انهر ویسی تدریجاً کرد و در وقت زیاد در آن نبود آخر الامر روزی در بهار

انجیرین

روان

و گوئی غلیظ که در میان آنها می‌رود و کلی سفید دارد و طبعی نیز چیده بود و می‌خورد و او هم قدری نازک
 و بخورد و نافع آمد چدر و زرد که از آن بچنان خام خورد و صحت یافت خواص لا شبتی بخورد
 پس می‌زائیده و گوشت غلیظ یافت و تب کرد هفت روز در سردی خورد و از جهت حرارت تب
 کرد و باز در هضم فلج از یک شش او ظاهر شد زبان او هم بیکار شد و بسی مجالجات کرد
 آنقدر اتفاقات شد که به بسیار سعی بعضی بخان شسته گفتی و بچند بسیار با خود کشید
 و راه رستی بعد چند سال حمل پذیرستی اما در سیده استقامت شدی و چون از انتقال فیما
 جسم بود علاج قبول نمیکرد و اندک علم خدر یعنی که از آنرا عولم خواب رستی غرض
 نقصانی بود که حادث شود در حس لمس او لا دگای نقصان حرکت نیز با آن اتفاق افتد
 چون عصب حس حرکت عضو یکی باشد و سبب این یا غلیظ شدن روح نفسانی بود
 که به آن جهت نیک نفوذ و فرج عصب نتواند کردن چنانچه از خوردن مخدرات مثل افیون
 و تنیک و غیره افتد و یا فسرده شدن خون روح بود چنانچه از رسیدن سرمای قوی بعضی
 و یا فساد و فرج روح بود چنانکه از لیسع عقرب در روز بعضی سموم افتد و یا غلیظ شدن
 و عصب که با نقیض نفوذ روح بود و یا سده بود و ناتمام در عصب از بلغم یا از سودا یا از
 خون و یا فشار ده شدن عصب بود از محاربت در می یا از شدی یا از ضربی بر عصب
 یا از اعتما و بران چنانکه از بسیار بالای پایی نشستن محسوس کرد و جالینوس گوید که مردی
 خشک مزاج گاه بود که در وی گرم می‌خورد و خشکی زیاده شود و بدان سبب سرنگشتان خدر
 شود آن خدر بد بکواند ماهر آید و آنچه در تب نامی محرقه بسبب تحلیل رطوبت اصلی و غلبه
 خشکی خدر از اطراف پدید آید از این نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خدر افتد
 چنانچه از حال غشی و نزدیکی مرگ واقع می‌شود و بسیار باشد که بخار سودا و غنی می‌سند
 و روح را غلیظ کند و از آن خدر در اطراف و زبان پدید آید چنانچه در المیونیا بدان اشارت
 و بسیار بود که خدر از انتقال ذات الجنین و ذات الریه و لثیه غلیظ افتد و بسیار مقدّم فالج
 و صرع و سکت و تشنج واقع شود و اکثر خدر بلغمی که لازم کرد و حرکت نیز کم تواند و حواس
 تیره بود و بغالیم باز کرد و گاه باشد که اندر هضم از جهت تیره و غلیظ شدن روح از

از حرکت بخارات روده خدر سخت افتد و ممکن بود که ماده خدر از رطلون دماغ افتد و حسن حرکت
جلد یکبارگی باطل شود و همان روز مریض هلاک کرد و موانع سده مخدر همان که در فالج گفته شد
علاج چون سبب حدوث این علت با سبب حدوث فالج قریب است و سده این
اتهام است و این مرض است غیر لازم حقیقی از تداوم فالج در رفع سده این کافی بود و سده
غیر سدی را تدارک بعضی در بحث مسموم گفته شود انشاء الله تعالی و بایستی را همان رفع سبب
از خارج کافی بود مثل رفع بر دوش و امثال آن و آنچه از بخار سودا و کمی او فتنه علاج آن در
مالیجی که آنرا فتنه مذکور شد و خدر میسبی به ترطیب تبدیل مزاج تدارک باید کردن و معضی بر رفع ض
و تقویت مزاج و کسانی را که خشک مزاج و کثیر الخدر اند سیر فی ساضن بعضی از تداوم
حمی و قیحار داشتن موافق بود و کسانی که مرطوب و کثیر الخدر اند با ثبات آن را تداوم لاغری
باید کرد و به طبعی که سودا و قیحی در ایشان نباشد و الله اعلم ریشه لرزیدن باشد که در سردست
پدید آید بی اختیار و این چنان بود که قوت محرکه اعضا بار آورده خارج آید از ترکیب عضو
علی الاصل بر این نهی که خوابند و قوت عضله نیز عاجز آید از ترک حرکت و اثبات بر
آرام و آسایش بدینجهت عضو میل طبیعی با سفلی حرکت طلبیده سبب مانع اتمام نتواند کرد
و از خلط اینجمله اضطرابی در رواج بخارات و قوت های عضوی پدید آید و عضلات آن لرزان
گردد و عجز نکند و یا بسبب ضعیفی نفس قوتها باشد چنانکه در دیگر بیماری غلبه پدید آید
و یا جماع بسیار کرده و یا از خیزی سخت تر سیده یا غم بسیار خورده و یا از خرمی عظیم در شرم
شده یا بر سر دیوار بلند برآمده این حال مشاهده گردد و بسبب ضعیفی آلت حرکت عضو
از سوز المزاجی سرد و تر چنانچه ازستی متواتر و بسیار خوردن آب سرد و میوه های سرد و
و قنای بسیار دنا گواردن طعام و امثال آن افتد و یا از سوز المزاجی دیگر چنانچه در فالج و خدر
سبب گشت و یا بسبب ضعیفی قوت و آلت سرد و بود چنانچه از لرزیدن حیوانی سنی افتد که
سم آن بصورت نوعی تضعیف روح کند و کیفیت انعام تضعیف آلت کند و عرشه پیران
هم ازین قبیل بود و عرشه که از خشم عظیم افتد هم در نیست که ازین نوع بود چه گاه بود که
طوبین فضلیه از عصب دیاخوا بوده باشد و بخارات غضب کداخته شود و در حرکت

در اعصاب و اوتار ریخته شود و مزاج عصب و اوتار را لغنی بگرداند و دست نشوند و از سبیل روح
 بخارج نیز روح و قوتها ضعیف شوند و سبب ظاهر شدن ریشه همین اندر سبب دست
 که اعصاب حرکت اینها چون بسبب و اقرب است نرم ترست و حرکت مختلف باشد که قصیری از ریشه
 و آلات زود پذیرند و بسیار سببی قوی می باید تا در عضوی دیگر احوال عارض افتد چنانچه در جوف
 و غضب عظیم لرزیدن از انوکاهی پدید آید و معتبرین ریشه آن بود که از جانب چپ بنایکند و چپ
 از طرف چپ حرارت غریزی قوت کمتر بود از طرف راست و همچنین آنچه گفته شود و آنچه پیرایه افتد
 و آنچه در سرد دست هر دو افتد اما آنچه از ضعف قوت افتد و بس و فو باشد و از جانب
 همین افتد سهل العلاج بود علاج چون عشته در اکثر اسباب حدوث قریب بخدرست همان
 تدابیر مرعی باید داشتن لیکن چون این علت را طول مدت و از قوی نسبت یا خدر واقع است
 مداومت علاج و تدابیر بر قوت لازم بود و اکثر عشته که از دوا و مستی افتد بترک خمر و تقویت
 و تغلیظ غذا بصلاح آید و ریشه که از غلبه جماع کردن افتد تدابیر آن در بحث تدارک منقرا
 جماع گفته می شود و اولی ترک جماع بود و تقویت دماغ و اعصاب و ادراج بطریقی که در حفظ
 مذکور است و باقی ریشهها غیر سدی مذکور را برفع آنسبب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر
 بصلاح آید بعد رفع سبب و اندر ریشههای مزمن سرد سدی اندک اندک جندبیکستر اندر
 با العسل هر روز بباشد تا خوردن و کر سبب و تشنگی فرمودن موافق آید و حلاوی بلاد ریشه
 و چون ماده این علت اکثر اندر لیفهای عضلهها و در وترهاست اهتمام در تقویت عضلات
 بیشتر باید کرد و دماغ بر مبادی جمله نهادن بسیی نافع آید و اندک علم لقوقه کردن تمام
 یک شق روی بود و از وضع طبیعی چنانچه یکطرف دوی کج دیدن باید نسبت با طرف دیگر و سبب این
 یا استرخا بود که اندر عضلات یک شق روی پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رفیق از دماغ
 بر لیفهای عصب آن عضلات و متریل ساختن عضلهها و فرو افتن ریشه شدن آنها و اعضا
 که حرکت از آن عضلات می یابند چون پوست پیشانی و در دوی یکک چشم و ابرو و لب و این
 قسم کمتر افتد و یا تشنجی باشد که اندر عضلات یک شق روی حادث شود از جهت متغلی شدن آنها
 از رطوبتی غلیظ که طولی آنها را کم سازد و عرض آنها را زیاده کند و تمد و یا فتن اعصاب روی با آن

و این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت اصلی و یا بر بیان شدن دماغ
 و تنجاع از حرارتی تشنج خشک اندر عضله یک شق روی پدید آید و نادر روی با آن مکرر و در جانب
 اندر آخر تپهای محرقه و از پس استفراغهای با دراط کاهی لقوه حادث شود و باشد که از پس
 عضله کردن اندر خاق سبب لقوه گردد و بجهت آنکه بعضی اوقات عضلههای روی و لب از جگر
 و استخوان سینه و حرک کتف رسته است و ازین لقوه اندر لبها پدید آید و در جمله قسمها
 علت آب دهن است نتواند انداختن و با دراست نتواند میدان و جفهای چشم و لبها
 از آنجانب نرم نیکو منطبق نتواند شدن و هرگاه این علت قوی و بیکبار نیست پوست روی
 از جانب دیگر کم بجهت متابعت قوتی در طرف منجذب مائل شود و چون اندک اندک و سبب
 شق دیگر هیچ متغیر نشود و گاه بود که میل شق مائون بجانب انشی روی واقع شود و این
 گرانی این شق بر شق غیر مائون و میل آن ظاهر گردد و این نادر بود و از آنجاست که جمعی گمان
 برده اند که جانب لقوه جانب صحیح را سیکشد و متغیر میسازد و خود برینها و طبیعی میماند و چون
 واقع شود فرق بدان کنند که طرف مائون از افت حسی بجا نماند و علامت خاصه قسم افت
 که حاسه تیره بود و یک زیرین چشم فرو آمده تر باشد و غشا و کام هم از آنجانب لغوی در
 او نیست بود و لعاب دهان باز نتواند داشتن و پوست اعضای مائون نرم بود و از نزد و گاه
 و علامت خاصه قسم تشنجی آنست که حواس بسلامت باشد و پوست رو سخت و در مجامع
 و خطها و شکنهای پیشانی ناپدید گردد و آب دهن کم ظاهر شود و پوست روی این شق بطرف
 کردن بیشتر مائل گردد و از پهلوی و از سرخه بطرف طول میل کرده باشد و صدای دراز
 تشنجی هم واقع شود و این علت چون کهنه و مستحکم شود علاج آن مشکل شود و آنچه از شش
 اسید و آن نباید و اشتن علاج طریق احتیاط در جمله آنست که هفته بگذرد و ماده آن فی الجمله دراز
 نیاید هیچ علاجی قوی که مخصوص لقوه باشد از سوط و قطره و غرغره و طوط و دانه آن
 و چنین با سنفراغات قوی تر مشغول نشوند که مبادا ماده آن غالب باشد و سخت بجنبه
 و بر مجاری روح بریزد و سست کند و سکت یا فالج یا فلج پدید آید اما بعد هفته چون قض باشد
 بحقیقت معتدل شکم فرو باید آوردن و غذا را بنایت کم باید ساختن از اول و آب را کم ساختن

و ترک کردن و بر عسل آب اقتصا کردن و از دیدن و دست زدن و آب روان و از هر هوای خنک و جای
 سرد و خنک کردن و از هر چه بلغم انگیزی و باد انگیزی پیریز نمودن و بعد و دو هفته هفته تنبیر بکار داشتن هفته
 یکم نوبت و غذا در استرخائی از جنس نان و عسل و نان خشک و غله خشک بگوشت کبک و طیور
 و آب و گوشت و کبوتر مناسب بود و در شنجی بخواب بروغن زیت که در آن دار چینی و زیره
 و کشنیر خشک کرده باشد و تمکید محل سترنجی بر یک و زیره طلا کردن آن موضع بخند بستر
 عظیم مفید آید و تدبیر محل تشنج و صده غما و مهرهای کردن بدین المراحه و در هفت ماه نافع بود
 و گفته اند که صاحب لقوه اگر بعد از حقه تنبیر مرکز و تقلیل ماده در موضعی نشیند که سخت روشن
 نباشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و تکلف صورت خود را مشاهده نمی نماید و خود را
 در دهن میسازد و غذا کم میخورد و گوشت آب و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار و دیار
 و یازده می پزند و کوفته و بروغن زیت آلوده بر سر و گردن و روی آرمها میکنند
 سخت نافع بود و حاشا و زونا و بود و دشتی و سترنجی میسر شود و اندر سر که جوشانیده
 از آن پسینج برابر و پیشانی مرضی طلا کردن مرضی را نیز بخاران و اشترن فایده و در این تدبیر
 تا چهل روز باید کردن و بعد چهل روز چون مرض باقی بود و سعه طهای مناسب بکار باید داشت
 و اگر از آن سر که اندکی کاهکاهی اندیشی ترک شد تا رطوبتی از راه بینی فرو آید بهتر بود و در دشتی
 در بینی مالیدن جهت استرخائی و غیره نافع بود و تنبیر آب نرم طلا کردن بر مهرهای کردن تمام
 یک شش روی در جمله مفید آید و سه ملاقات قوی مناسب بعد چله باید دادن هر دفعه ضایع
 مناسب بر مبادی علت نهادن بروغن عسل و اشباه آن صده غما و مهرهای کردن را در دشتی
 نرم داشتن و در استرخائی خردی بسر کرده مالیدن و فلفل سوده و در آب همچو
 مرهم خسته طلا کردن کرم کرم نافع بود و غالیه در روغن بان حل کرده مالیدن در جمله نافع است همچنین
 پیپیل سوده در روغن سداب و سر بر بخارانی داشتن که اندر آب آن یا بوزنه و مرزنگوش و سداب
 و قیسوم و مرمر جوشیده باشد مفید بود و محمد بن زکریا گوید که اگر طعام از ملتقو یا زکریا نماند تا آن که
 شود و در کهای اذخالی کرد پس سر بر بخارافنا به دارد که در آن طبع کزکد بود و مکرر بسیار
 انگاه بفتح قسط و دیار روغن سداب کرم کرده بر سر و صده غ و مالاند مفید بود و در نقل و در

خامه نافع بود و آنچه درند بسیارین علت آنز هوده ایم است که چون مرض ظاهر شود سه روز
 طعام و آب ندهند و تا چهل روز از او در خانه نشاندند که سخت تاریک بود و اگر احیاناً بضرورتی سرور
 آید لاجرم یا نه بگوید و دو بر پیش چشم آویزد تا روشنی نبیند و غذا بعد سه روز زمان غسل
 و اگر مانعی باشد آتش ششتر بویان خورد و بجای آب غسل آب و پیوسته جوزه بود و چون
 و آب آن فرو میرود جهت تشنجی خلطی تخم فروغ را بر میان کنند و سائیده بر روی پنبه بکشند
 تمامی یک شق روی کنند و جذبید ستر سائیده بر آن روی بپاشند و گرم کرده بر شق مائود
 طلا کنند و هرب تا صبح بر آن چسبیده بگذارند و صبح دیگری بر افکند و تا شب بگذارد
 و جهت استرخائی چند فقط بکلاب سائیده طلا کنند شبان روزی چند نوبت مایه جوزه
 یا جذب سخی کرده بر روی لته طلای مذکور نیز کرده طلا کنند و درین اثنا حقنه های تیز مناسبت
 بعد از سه هفته هر سه روز و چهار روز یک نوبت میکنند بهین علاج صحت یابند
 اکثر باذن الله تعالی و اکثر زهره کلنگ آب چقدر نیز مناسبت که بعد از یک هفته حل کرد
 در بینی عیسی چکانند و طبوبات بسیار دفع کند و فائده عظیم دهد و مجربست و انجا که از
 تشنج عیسی افتاده باشد در ترتیب و تبدیل مزاج باید که کوشیدن بعد از رفع اسباب پیش
 و انجا که از سبب ورم افتد نخست علاج ورم باید کردن و اما در اول حال لقوه پیدا شود
 که البته بفالچ یا سکه باز خواهد گشت جهت ظهور بعضی علامات و مقدمات دیگر ازین امر ارض بالقوه
 انجا بیسج مهلت نشاید دادن و فی الحال حقنه تیز باید کردن و غذا تسلیلی بخورد آب دوان
 و تیزاب کاری نیکو بر سادی علت و بر کفهای دست و پای و روی زبان کردن و بحسب حال
 یا قیر و طی اتوی بعد از سه روز تنقیه نمودن و بدین حیل سه تا مرامن نمودن و داغ بر حال
 پس و بر پیش سر و بر صدغین بر محل بستن سبب مناسب بود و تنقیه نیکو مزاج را نیکو
 مبدل باید ساختن و الله اعلم شیخ بهم کشیده شدن عصب حرکت و عضله شد
 چنانچه از انبساط عاجز آید و از حرکت انقبساطی عضو را هم مانع آید و بدینجهت عضو کشیده
 و کج بماند و این کاهی در جمله اعضای متحرک افتد جهت وقوع سبب در سبب راعصاب و کاهی
 خاص بمضوی افتد جهت وقوع سبب در عضله و عصب و این شیخ یا در اول نمودن

که عصب از آن بطرف مبدی که پدیدان شود چون رسیدن غلظت صفراوی حاد و مجبب علل آن است
 که در عضو متشنج و جوی سخت باشد و یا رسیدن برودی قوی که شفت باشد از خارج و یا رسیدن
 مبرودی از داخل چنانچه از خوردن مجذرات افتد و یا رسیدن سیمی بود و مجبب المعنی و یا
 آن و یا رسیدن بخاری سیمی از داخل مثل بخار منی و لیمت معتبس تحیل کیفیت سمیت و تقدم
 این حالات و آفت محل آنها دال بود بر آن و یا رسیدن بخاری غرض از داخل مثل بخار گرم معده
 و کد و دانه و غلبه انما و ظهور وحشت آنها بر آن گواهی دهد و یا وقوع استلای بود اندر عصب که
 طول آن را کم سازد و عرض آنرا زیاده کند و این از بلغم غلیظ بیشتر افتد و احیاناً از سود نیز افتد
 و علامت غلبه هر خلطی و افتادن مرض یکبار یا امتداد بر بدن و کسالت حرکات و گرانی محل مرض
 است بدان بود و یا وقوع خشکی در جرم عصب بود که اجزای عصب از جهت عدم خلط بهم مجتمع
 و در جمیع اقطار کم شود چنانچه بعد از پتهای محترقه و استفرغات قویافته و با این نجافت و خشکی
 پوست اکثر تشن و تیزی و گرمی بول واقع شود و تدریجی افتد و یا بادی بود غلیظ که در منافذ
 و مسام عصب افتد و آنرا در عرض باریکشد و کوتاه کند و این را عقال گویند و این هم
 دفعه افتد و هیچ گرانی نکند و برودی مرتفع شود و یا در اکالفت عضوی باشد که شکر قندی دارد
 با دماغ که مبدی را عصاب چون رحم تورم و متقلب و معده متورم و متضرر از درد و صفرا
 محترقه و گاه باشد که بجهت ترسی یا غم عظیم روح یکبار باطن باز گردد و عضلهها بتاجت
 روح تقلص کند و تشنج افتد و باید دانست که تشنج که از پس جراحت افتد علامت درک بود
 و هر الم که بعد تشنج در عضو تشنج پدید آید تشنج بسبب آن بوده باشد و انچه الم مقدم بوده باشد
 تشنج بسبب آن پدید آمده باشد و بسیار باشد که اندر تشنج چشم احوال شود و دردی بنح
 بر آید و دم زدن دشوار گردد و بواسطه کشیده شدن عضلههای حنجره و گردن و عصب جون
 و باشد که هیت آن بدن مانند میخند و خنده نباشد بجهت کشیده شدن عضله رخسار
 و گاه بود که طبع آب تا ختن بزرگتر بسبب کشیده شدن عضلههای شکم و ناله و گاه بود
 که بول همچون خون آید یا با فک و پدید آمدن با و نای بسیار از معده و شکم علامت بود
 تشنجی که بکند و علاج آن دشوار شود و انچه از پس افتد علاج آن مشکله از آن بود که از طول

و آنچه عام الفه علاج آن در سوار تر از آن است که در بعضی اعضا افتد علاج چون اسباب حدوث
این مرض قریب است با سباب حدوث صرع و از اعراض آن نیز واقع است مناسب هر
همان نوع تدبیر بکار باید داشت لیکن چون اینجا بهم کشیدگی در عضو دافع است پیوسته و فرجه
و نوبتی ندارد در آن می باید کوشید که عصب و عضله بمقدار طبعی خود باز آید اما در بسیاری
ترتیب علاج و تدبیرات متصل و سکن حرارت و تدارک استفرغ این مقصود حاصل کرد و در
امثالی استفرغ خلط غالب و نفوایت از خارج با دهن مناسب و از داخل بغذا و شربت
موائی و اندک و دستور جمله در ابواب سابقه مبین شده است و آنچه مجموعاً نافع یافته اند
که چون شیخ اندر همه اعصاب افتد صاحب آنرا بیکار اندازد آب بخت سرد عوط دهند و بر آید و بکشد
که جوان و لطیفی بود و فصل کرم بود و برین آویسچ ریشی نباشد و آنکه این علاج بر تنه او را اندازد
معدن کوکوه اندر طبع کفتار و یار و ماه و باد طبع عقاقیر چون بر آید اسفند و برگ غار و پونه و
وسعد و مرزنگوش و شبت و خوش نظر و یاد طبع پنج درخت بشکال باید نشانند و دروغ غن
و یار و غن و سوسن و یار و غن کفتار مالیدن و خداوند شیخ امتلای عام را و بعضی تشبیهای
تب آمدن عظیم نافع بود و گفته اند که اگر حلیت و چند ستر بهم مساوی شسته چند جوی بند
تب آورد و در حال شیخ بکشد و غذای ایشان نان غسل آب و نوداب با بزرگرم در شبان
نیکو بود و اگر قوت کم باشد مرق کوشته ها گرم اند که مناسب بود چون شیخ اندر عضوی خاص
تیزاب در بر مالند مگر عظیم نافع آید و بسیاری مردم را بدین علاج و اگر دهنه شسته کرده تازه بر آن عضو
ببندند و بگذارند تا بر آن کهنه شود پس بر دارند و مکرر کنند مفید آید و خداوند می تواند و چند ستر
و فرقیون و سوم و و غن کجده مفید باشد و در کرب خشک و در ریک کرم و زیره شستن نافع
و خداوند شیخ یا بس را اگر تب نباشد اندر از بنی نشانند که اندران بفت و خطمی و کدو خیار
و سر و روغن بنفشه با دهن و روغن نزم مالیدن و حقه های تری فرایده کردن نافع بود و غذا
شیر تازه با مشک و روغن با دهن دادن مفید آید و آنچه که تب هم باشد اندر از بنی نشانند
که اندران که و در بوز خیار و خربزه هندی و برگ بید و کشک جو و بنفشه و کونک جو شیده
و روغنهای تری فرایده نافع آید و غذا که آب با روغن با دهن و آب خیار و کدو می بخشد مفید بود

و در جمیع بای لعاب اسفند و آب برگ خرفه و که دی و زبر ستر طلا کردن پیوسته تا نفع آید صاحب فرمود
 که کند و لبلاب کوفته در کرمان بر سر صاحب تشنج خشک فرمودم مالمیدن نافع افتاد و الله اعلم
 که از نوعی تشنج بود مخصوص عضلهها و عصبهای کردن از پیش و پس چنانچه کردن رست
 بماند و نتواند التفات کردن و نتواند خفش از جهت کثرت اعراض بدین قسم جدا کند کور سیکرد
 و سبب غالب آن با وی غلیظ بود که در منافذ عصب گرز و دوزا کشیده دارد و باشد که ما
 اندر لیفهای عصب و اجزای عضله گذریابد و بسبب سرمای که بدان محل رسد لیفها و اجزای عصب
 و عضله را منجمد و بدینجهت در دوزا توله کند و حرکتها باطل گردد علل مات خاصه که از انست
 که هیئت روی چشم صاحب آن بهیئت روی چشم صاحب خناق ماند و گاه باشد که
 چشمها را زود بر هم میزنند و اشک میروزد و دندانها بهم در می نشیند و کردن کوتاه ماند و دوزا
 را نه بود و نفس زدن از حال طبیعی گردد و باشد که بهیئت خنده بر روی او نماید و خنده باشد
 چنانچه در تشنج مطلق گفته شد و باشد که عضله شکم و مثانه منجمد شود و تشنجی که قوت در
 باطل گردد و بول باز نگردد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و تشنجی که قوت با سکه آن باطل گردد
 و باشد که با آن رگی منجمد و بول خون گردد و باشد که عضله مقعده و معای مستقیم کشیده شود
 و تشنج را نگاه نتواند داشتن و باشد که بعضی را بسبب فساد کی تو لایع گیرد و اندر تشنج حالها
 همچون خواب یا کفک باشد و بسیار باشد که عصبها بسبب کشیدگی پیچیده شود و زهر
 از جامه خواب خود را بر روی او افکند و منغلطه و همه انواع از حیوانی و در دوزخا باشد خاصه در دنیا
 و دکتف و هرگاه عضله قفا و پشت کسی را سخت شود و آب من و شربت بد بخلی را در علاج
 و خارش اندر همه اندامها پدید آید و از خاریدن لذت نیابد و زبان گرامی کند و مقدمه که از انست
 علاج همان نوع باید کردن که تشنج مذکور شده و در تحلیل با غلیظ از عصب و عضله کوفته
 و ضماد و دروغهای گرم تر بکار داشتن و پیه خر کور و پیه شیر و پیه قنقار و پیه کا و کوی
 که اخه مالمیدن و شیر بر عضلهها و دشیدن از شیر آدمی و غیره و چون که از انست
 بجهت تشنج علاج کردن اولی بود و اگر حقنه نیز معارالسوز و شیر خرد و غش منبیا و کوی
 با حقنه کنند سوزش نبشاند و در جمله شیر خرد و در کردن مالمیدن نافع بود و تشنج کای

مفسد آید و اندک علم کند و راست ماندن عصب و عضله عضو متحرک بود چنانچه از انقباض
 عاجز آید و عضور از حرکت انقباض مانع آید و بد آنجهت عضو راست بماند و سبب آن غلبه
 ماده بود رفیق که نفوذ کند در جرم عصب بمسافات و لیقههای عصب آنرا فرو خورد و در حین انقباض
 عضو آن ماده انجا بنجمه کرد و بر همان مثبت و دخلل عصب عصب را همچنان بدارد فی اکثر در
 طول یا عرض آن نقصانی شود همچنانکه فستیکه که موم که اخترا فرود خورد و سرد کرد و داشت که موم
 بمقدار عصب پیوسته و عصب از ان بطرف منتهی در طول کریران شود و بران مثبت بماند و باز کشن آن
 دشوار کرد و داشت که پیوستی اند عصب آید و عرض آنرا کم کند به مجتمع ساختن لیقههای عصب و طول
 آنرا بر حال خود بدارد و آن یس مانع آید آنرا از انعطاف و هر سببی بعلامات خود متمیز کرد و چنانچه
 اکثر مبین شد در ابواب امراض سابقه و این مرض مخصوص باعضای آید بود علاج همان نوع مایه
 که در شنج مبین شده عورتی را در هر ات یکپای او شده شده بود و از انرا نوع غلیظه است از انقباض
 تشنج فرمودند نافع نیامده بود حضرت فرمودند که تیزاب فاروقی تیز بران و کفن دست و پا او را
 مگر چنانکه پوستی نیک از کف پا او بر خاست و بعد از ان روغن کاری زخم میکرد و در دو سه روز
 خوش شد و او را از زخمهای تلخ انگیز بر نیز میفرمودند و از چیزی بر خوردن نیز منع میکردند و اندک
 احتمال جمیدن سطح ظاهر عضو بود و سبب آن بادی بود غلیظه که در عضله محبوس گرد
 و بحرکت خویش عضله و پوستی را که ملاصق آنست بچنانکه سبب حرکت آن باد و کوشش طبیعت
 عضو بود در دفع آن این باد غلیظه گاهی بخار ماده غلیظه بود که بعد در حرارت قوی حاصل شده باشد چنانکه
 بعد از خوردن دمای گرم حیانا واقع میشود و یا بعد از غصه یا عصبی عظیم پدید می آید و گاهی بخار ماده
 غیر غلیظه باشد که بسبب در عضو محبوس گردد و از انقباض غلیظه شود و همچو آب چاه آب و این باد گاهی که موم
 افتد چنانچه اصحاب النجولای مراد مطلقا ان افتد تحلیل شکل پذیرد بسبب مدیافتن ماده و پیوست
 طبع آن جهت آنکه تحلیل فی کرمی نمیباشد کرمی مد تولد ماده پس آن میشود و هر اختلاف که در مرتبه افتد
 و دایمی کرد و مقدمه بالنجولیا و صریح بود و اگر اندر رو افتد و دایمی شود مقدمه لقوه باشد و اگر اندر
 سر پهلوی افتد و غالب کرد و مقدمه آس حجاب بود و اندر دیگر اندامها گاهی مقدمه تشنج بود و علاج
 انجا که ناباشک افتد تبدیل مزاج تفصیل سودا و اصلاح عضو مایه و عضو که شرکت فساد آن

باید کردن در محل اختلاج طلای محل معتدل و کثیر از طوبی باید گفتند و به هنگام نرم معتدل چون غرض تقویت
بسیار دیدیم که بخوردن خریای سرد و تر از میوه و غیره تسکین یافت اینجا که از بار تر افتد بعد از علاج لقوه استرخا و
علیج کردن و از ضامه و کما و غرغره و غذا و شیر بیت در دغکاری و شباه آن و اگر از انوش
اول بخورد درشت بماند انگاه روغن بماند بهتر باشد و طلای مناسب بران بماند که بران
بچسبند تخصیص آنچه در آن سرشیم باشد عظیم نافع آید و از هر چه باد انگیز بود حذر واجب باشد
و بدانکه حکمای هند اکثر امراض را با سیرک و سیرک است و سیرک را می افتد مثل صرغ و
ورغنه و لقوه و تمده و اختلاج سبب آنرا با غلیظ دانسته اند و در علاج اول تنقیه
خلطی که با از آن حاصل شده است کنند انگاه بماند و دوائی محل آن از خارج و خوردن
دوائی دافع باد کوشنده و غلبت سموم آن ده را از خلل اعماق و اعضا بیرون بریزد و اندک

باب نهم در بیان احوال چشم

از ترکیب وضع و قوت با صره و مزاج و منفعت اینها و علامات افزاینده مختلفه طبعیه آن و آنچه
نافع است بدان و مرضهای عین و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت
و مزاج چشم و منافع این حالات بدانکه چشم عضوی است مولف از طبقات و رطوبات
و عضلات و اعصاب و پردا و رگهای جوف و شریانها و ترتیب هر یک چنانست که
نخستین طبقة اندر شکر استخوان چشم کشیده شده است نخستین را که تماس
استخوانست طبقة صلبه گویند دوم را شیمیه خوانند سوم شکر خوانند و سه رطوبت
اندر میان این سه طبقة نهاده است نخستین را زجاجیه گویند جهت شباهت آن در قوام رنگ
با بکینه که اخته و کوبران از خونست دوم را جلیدیه خوانند از بهر آنکه صافست و روشن و فشرده
همچون و شکل گرد است همچو زاله و بدین سبب آنرا بر دیه نیز خوانند و درون و بیرون آن
اندکی پنبه دارد و اما اشباح دیدنی در وی نیکو پیدا آید و پشت او به حریم گراید تا اندر عصب
مخون که در رطوبتها در آمده است با اندام شنید و رطوبت سموم را بفضیه گویند جهت مشابهت
آن در قوام سپیده خایه مرغ و جلیدیه اندر میان زجاجیه و بیضیه تا از زجاجیه نیکو غلا

و بضیقه قوت فروغ آفتاب و جز با درخشان ازو لختی باز میرد تا بنزدیک بوسه چهار طبقه دیگر اند
پیش این طبوبت هاست نخستین راعنه کینه خوانند جهت مشابهت آن در وضع و لطافت آن
تبار عنکبوت دوم را عنیه گویند جهت آنکه بمیانگاه او برابر موضع دیدار نقبه ایست برسان نفیض
انگور که دنیا که او بر شمشیر و هرگاه آن نقبه بسته گردد بنیائی باطل شود و رنگ این طبقه آینه است
تا نور دیده اندروی محتدل گردد زیرا که افراط آنکه سیاه است نور را تیره دارد و فراهم آورد و نظیر آنکه
سپید است نور را پدید کند و اندرون این طبقه خلهای نرم است کحال آن آب که در چشم فرو آید
در تکاری در آن خلهای پنهان کنند تا محل آنرا نگاه دارد و نکند که دیگر بار پیش طبقه باز آید و طبقه
قرنیه گویند جهت مشابهت آن در صاف و صلی و شفاف و بشاخ سفید تر باشد و این طبقه چهارم است
همچو پوسته هر یک در مطبق و متر اکم شده و طبقه چهارم را ملحه گویند که بر آن کشت سفید است و جز
و بعضیها چشم آمیخته و بر طبقه قرنیه سخت شده و جام پذیرفته بدین چشم ملحه گویند اما عصبها
دو نوع است یکی عصب جس بنیائی است و آن مجوف که محل نور شد بر خلاف همه عصبها و دوم عصب
حرکت است اما عصب مجوف از کنار تجوین نخستین از تجوین دماغ رسته است و اندر میان دماغ کشیده
و از نزدیکی فرونی دماغ که از احلیت گویند بیرون آمده یکی سو چشم است و یکی سو چشم چپ آنکه از سو
راست رسته است بسوی چپ آمده است و آنکه از سو چپ رسته است بسوی راست آمده و بفرور
در میان مسافت بهم رسیده اند و میانگاه هر دو اینجا در هم پیوسته است چنانکه تجوین هر دو در هم
کشاده شده بدین شکل عین و کجی کشیده و اینجا تجوین فراخ تر شده است و تجوین هر یک پیش
از آن نیست که سوراخ را در آن بگذرد و از این اختلاط بازگشته اند و بنال چشم چپ آمده و بنال را
بچشم راست و از این اختلاط بعضی که آن ده اند که آن بر دشاخ از هم کشیده است و عصبها را از چپ است
و از راست چپ نور دیده که از اروج باهره گویند که قوت دیدن با آن است اندر این تجوین بگذرد و بر طبقه
جلیدیه در آید و بنزد تبابه محلی که این دو عصب مانده اند از مجموع النور گویند و سیم ظاهر است و چون آن
محل گذشتگی چشم چپ یکی چشم راست آمده اند هر دو عصب را به فراخ و بطور شده که در طوبی حاجیه
اندرا اند و طبقه شبکیه از آن مرتب شده است و شریف ترین اجزای چشم را طبوبت جلیدیه است
که قابل نور است و همه طبوبتها و طبقاتها از برای مصلحت این طبوبت حاجیه و طبقاتها که از آن است

بیک نیمه آن رسیده اند و در آمده در طوطی و طبقاتی که در پیش آنست که در نیمه دیگر او در آمده
 و از بهر صیانت او در میان جمله نهاده آمده و از دوازده عضله هر چشم پنج عضله بر یک چشم نهاده
 و از این پنج آنست که حرکت برداشتن یک بدن است و دو آنست که حرکت فرو خوانیدن
 یک بدن است و از هفت باقی یکی آنست که در اندرون چشم عصب مجوف را نگاه میدارد تا چشم
 بیرون نینزد و شش دیگر آنست که حرکات خاصه چشم بدان است و جفنها مرکب باشند از عشا
 عصبی و عشا عضلی و جلد و جفن اعلا عشا و دیگر بود شیمی و چون چشم از برای منفعت دیدن مخلوق
 شده است بنابراین از اجزای ترکیب یافت که قابلیت انعکاس و الطباع صور مرئیات تقابل
 و یا حدوث و خروج شعاع از بصیر بجانب مبصرات محاذی و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر جمعی بنوعی از
 قائل شده اند داشته باشند و اگر چه از این طبع لغایت مختلف افتاده اند لیکن طبعی که مجموع
 حاصل گشته در حرارت و طلوت لغایت اعتدال واقع است و بر عزم من آنست که اعدل اجزاء بدن مخلوق
 جلیبیه است جهت تعلق نور وجود انسانی که روح مجسم نور نیست بدو و محل و قابل شدن جلیبیه
 و چون ما را دیدن از اعظم مہات بذیت است بجهت این هم چشم دو گانه مخلوق شده تا اگر آفتی یکی
 رسد بدن از منفعت دیگری بالضیب بود و مع ذلک در البصار و در جهت حرکت هر دو متحد واقع
 شده اند تا یکی و دیده نشود چنانچه احوال را واقع است و سبب اتحاد ویت هر دو چشم صحیح
 آنست که آنچه روح با صوره درمی یابد مجموع النورین میرساند و با پنجه کیسان او را که کرده میشود و
 از جهت پیچیده شدن و یا تشنج عصب حرکت چشم و یا بسته شدن تجویف ملائمتین
 مجتنبین سبیل رطوبت جلیبیه بطرفی مخالف طرف دیگر ادراک حرکت در جهت مختلف افتد
 و مد آنکه چشم را مشارکت تمام است با دماغ و حجب دماغی و معدن و بدین سبب امراض آن
 بشا رکت این اعضا بسیار اتفاق افتد اما مشارکت آن با دماغ بران وجه است که با وجود
 قرب جوار عصب نوری که یکی از طبقات چشم شده از دماغ رسته است و رطوبت
 چشم از رطوبت دماغ و از غذای دماغ تغذیه می یابد و معدن نور با صوره هم دماغ بود
 و مشارکت آن با حجاب یا بران نهج است که از اجزای حجاب خارج دماغ که محیط قحط است
 و آنرا اسحاق گویند و از کوفت سفید رنگ طبقه متمم پیدا آمده از اجزای حجاب غلیظه که مخاط

متصل بدان طبقه صلبیه و قریحه حاصل شده است و از اجزای حجاب قیق که ملاقی مغز است طبقه ششم و سیم
 تشکیل شده و مشارکت آن با مغز بواسطه مشارکت دماغ با مغز پسید غصه جمع و مسامت دماغ و چشم نیز
 مسامتش معده واقع شده است و الله اعلم اما علامات از هرجه مختلفه طبقه چشم عبارت
 حرکت چشم با نفخت و ظهور رکبهای آن با سرخی و تیریدنی و راحت یافتن از ملاقات بجهت
 و زردی لون چشم و اشغلی دلیل گرمی بود و ضد این حالات و کم رنگی و سبزی دلیل سردی بود
 و نفخت و حرکت چشم بی سرعت و کمی بمص و راحت یافتن از ملاقات ترها و بهم فشردن
 پلکها و سیاهی لون چشم و از نزدیکی بهتر دیدن دلیل خشکی بود و ضد اینها و کبودی و کلیل
 تری بود و شبها نمیتوانست بصر بخانه هر جز را که بنید بی نقصانی ادراک کند دلیل
 اعتدال مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه بحکم مضر است دو بسیار است
 و که دو مواجبه با ملاقات هوای سخت سرد و سخت گرم و که بسیار و بسیاری بین
 در و غن در چشم کردن و نکالستن بر آفتاب و ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب
 چیزهای براق و درخشنده و سخت سپید در روشن مثل برف و بروشنیهای متحرک
 همچو عکس آب صیقلیده و بر چیزهای دوار و از بلند یا بر زمین و بر آب رود بزرگ سیل و بر
 نقشهای خورده و خطهای باریک و بر چیزهای الحجه سیاه و سفید و متعلق و بر روی خفتن
 دستی و نخدر متواتر و اطعمه و آشپزی به بکوار و چیزهای که بخار بسیار و دوزان دماغ
 و چیزهای تیز چون کند نا و پاز و سیر و اکثر ششینهها و کندن موی بینی و نعل و دانه و
 دیوی نعل و بویهای کنده و بوی خربزه و ششامه و پوست جوز و برگ آن و بسیاری
 استحام و جماع و رک زدن و حجامت کردن و بخوابی و خواب غلبه متوالی و بر امتلا
 خفتن و شب طعام خوردن و چیزهای که نم معده را بر بخاند چون سرکه و بعضی ترشیهها و آنچه
 از نیک سود و شور بود و سراب و میوههای سرد و تر و باد و روج و شربت و مخدرات و کوک و غیر
 و کندن عدس و باقلا و او شباه اینها و کوشتههای غلیظه و لبنیات غیر از خجرات کاوی تازه
 و پانچا که خشک و کل بسیار نبادن و بسیار رشیب افکنند و سر از جا بهای فردا و نخستین
 و بسیار مطلق زدن غالب غوطه خوردن آنچه چشم را نافع نیست بتن

توی دنبه تازه است بر کفهای پای و بستن حناباب برک بید یا کاسنی یا آب مزه زنگوش
 یا آب بادیان برشته بر پاهای دستها و مداومت چرب داشتن کفهای پای و مداومت
 سه مرتبه کشیدن و توتیا بر کرد چشم مالیدن و گاه بگاه توتیای غوره و توتیای شلغم و اینها
 کشیدن و در چینی و فلفل و قونقل و زعفران بادیان خوردن گاهی آب بادیان با مزه زنگوش
 یا کلاب در چشم چکانیدن و انداز آب صافی بسری مائل سرفه و برده چشم کشادن
 و در تارکینها نظر کردن بمیانغ و در خطهای خوش و جلی نکوستن و در روی ابون و در چرخ
 که دوست میدارند نکوستن و سیل زرین در چشم کشیدن و اگر ایام طبع را نرم داشتن
 و غذای سبک کم بخار خوردن و بسری کسی و طبیعی مایل و آب سرد جت یا ط خوردن در
 تشنگی صادق و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دفع گادی تازه خشک کرده
 در کما و در تشنگی خوردن و حذر از مضرات مذکوره کردن و بالین بر بلند ساختن و تقویت فرج
 بدن نمودن و حفظ نظر از ملاحظه بسیار در چیزها مطلقا کردن و لباس سیاه پوشیدن
 و دانه های سکن بخار و مقوی معده بعد طعام خوردن و مداومت بملجبات کردن و اینها علم
امراض عین اسباب و علامات و علاج آن بدانکه رمد که مشهور است
 بر در چشم آماسی بود که در طبقه ملتحمه افتد و در دضربان فساد آن بمجاورت یخنها نیز رسد و سبب
 اغلب خون بود یا خلط صفراوی و باشد که از ماده سوداوی و یا از بلغم غرض افتد و یا از مرکب این
 اخلاط و باشد که از ماده ریجی حار افتد اما علامت رمد خون در غلبه هوا بود و بستن
 شریانها که آنرا ضربان گویند و گرائی غلبه سرخی چشم و پلکها و برخاستن رگهای سر و صندغ
 چشم و بسیاری رمس و آب بینی و بهم چسپیدن پلک چشم و زرد و بخته شدن و مرموط
 و علامت صفراوی حدت در بود و سوزای و گرمی رمس و التهاب و سبک چشم و کم
 و خلیه در د با تفادات و اختلات و تلخی و بین و میل سرخی چشم و زردی و زردی رنگ
 و خافت و علامت سوداوی کمی درد بود و نسبت بد موی و صفراوی و کمی رمس و خافت
 و ازین جهت آنرا خشک در خوانند و پلکها آکس نکند اما با سوزش بود و رنگ چشم بر سرخی
 و تیرگی مایل باشد و عسر العلاج بود و این صنف کمتر افتد از جهت عدم حدوث سوء ادراک

و قلت وقوع آن باده خود انجا و آنجا احیاناً پدید آید مردم سوداوی را تواند بود و اما
 علامت بلغمی غلبه گرانی و تری چشم بود بی سوزش و التهاب و ضریان کمی
 سرخی چشم و لزجت رص و بسپیدی مایل بودن و سرخی پلکها و برج پلکها و در
 پدید آمدن خشکی رص و بعضی از علامات غلبه هر خلطی هم بوقوع آن شاید باشد و اما علامت
 رخی غلبه وجع بود با تندی و غلبه خفقت و کمی سرخی چشم و کمی رص و عدم علامات خلطی و اگر اندر
 پلکها پدید آید زود کم و زود زیاد گردد و هر ساعت در طرفی از چشم در غلغله آب پس کند و گاهی چنان
 بنزد آنکه مقلی از چشم خواهد ترکیدنی، هیچ ساعت آرام نگردد و بدانکه هر چه بی بزرگ فوارج بود
 در کهای آن سرخ و ظاهر باشد در اغلب اوقات مستعد این مرض باشد و این علت همچو حصه صدر
 اکثر مردم را در ایام عمر پدید آید بجهت در کودکی و از جمله امراض وارده باشد و زود و باطفال
 سرایت کند و گاهی بعضی را چندین نوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چند که مرضی بود
 باشد چون زلبی الامعا یا چیز پدید آید نزد وی از آن خلاص شود علاج آنچنینست که التفع
 نشستن است در مقام خوشن هوا و بکمی و تری مایل و تاریک و لخته کبود و سیاه چشم
 آونیتن و از مضرات مذکور بر خذر بودن و تاسه روز چهار روز دست چشم نزدن و دار
 نکردن بر شیر و تری که بر بنده پوشیده گاهی که بینی مطلوب باشد از آن طلا کردن و گاهی که بینی
 گرم استن چنانکه خشک است در رص پدید آید و غذای چرب و نرم خوردن مثل پاخته بریده و
 و نخود آب چرب پریاز و آش باد آن و خراش نوع هیچ غذای گرم و سرد و میوه نخوردن
 و طعام کم خوردن و کم خفتن و هر شام یا شبویه مناسب کردن و در اوج و شباه آن خفتن
 و بجا کایات نیکو ادا مشغول داشتن و طبیعت او را دایم نرم و مجیب داشتن با نیامای لایق
 و صفتی موافق و نفقهای طین معتدل و پنبه و دو کرد و او نمیکند کردن خصوصاً در سرد هوا
 یا شربت لعاب تخمها دادن و بعد چهار روز یا سه روز اگر تعجیل شود و او را لرز سپید
 چشم ریختن هر روز دو نوبت و بعد نفتم اگر سرخ در چشم باقی بود و او را لرز ریختن
 همچنان درین اوقات اگر پلکها بر هم چسبیده و متورم باشد جو زیره مدستور کرد و در
 اطفال گفته شده است بر شرب و بعد یا زده هم و چهاردهم اگر سرخ در چشم و سوزش و آید

دردی باشد و آبی میریزد و شبها می چسبند هر روز مهالک کشیدن میخوبت و اگر این اعراض طبعی باشد
 پیوسته طوطیای شسته و سوده بر کرد و بکها مالیدن و بعد تنقیه هر روز بحمام فاتر و آمدن ساعتی
 و آنجا لب بگرمی مایل بر سر بخنق و تنیزان نرم بر صحنین و گرد چشمها مالیدن در غلظی در دوا نچه
 بر سببی مخصوصه ناف است آنست که در دمای روز دوم فصد قیال کنند و اگر مانعی باشد سر
 کوشن بپا چند یار پس سر حجامت کنند یا بر ساقهای پای مکرر و بعد سوم ملین شدن شش و نفثه و کل
 در نفثه مذکور دهند یا شش یا نفثه و شکر شبان روزی دو کت شکم فرود آرند و شش یا نفثه
 و چشم کشند یا شش یا نفثه بر الیوم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تنقیه ملاست
 حمام کنند و اندر صفراوی چون بی بلغمیتی نمی باشد روز چهارم تنقیه کنند بکلیات صفراوی متوق
 بسنا و شباه آن و فلوکس خیار شنبه اندر مقل جامض یا بلید زرد اندر معصوم زار یا تر سین
 در عصیر آلوئی خسته یا مقشره منقوع و انشال اینها درین اثنا سکنات صفرا میدهند از تنقیه فو که در فاق
 شیرینی مایل یا مغز بادام کوفته و مداومت حمام فاتر بعد تنقیه و غذا کشاکش که در آن که دی خسته
 و روغن بادام افکنده بسی مناسب بود و شش یا نفثه در وی بلعاب بزر قطونا حل کرده کشیدن
 نیکو آید و اندر سوداوی تنقیه بدن و دماغ کنند بمسهلات سودا بعد چهارم و در تبیل مزاج گو
 و بر کفای پای توی و نبه پیوسته بزند و غذای چرب خورند و مهالک کم توتیا میکشند و اندر بعد
 سودم تنقیه بلغم دماغ کنند بمسهلات بلغم چون حب حبمال و انشال آن و نخود آب چرب دماغ و
 اندک کند خورند بر جوع غالب و لطولات محلل بکار دارند و اگر سهیل را مانعی باشد شیا فهای حاجت
 اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و نمیکند پنبه و دو کز داده و شباه آن پیوسته میکنند
 ریخی چیزهای شکنده با خورند و از چیزهای نفاخ و استلای معده بر صدر شنه و زیره و جود بزرگ
 و طبع محلات با و بعد سیم فلول کنند و نمیکند با و شکن پیوسته میکنند و محجمه التشنس ریال پس
 نهاده بسی مفید باشد و در جمله اگر تدریجی توانند کردن که زجر یا زلق از امعاء از آن بدیدند
 بسی نافع باشد چون بر نرم نشستن و چیزهای تیز خوردن و شباه آن و آنجا که از این انواع در وقت
 بمشارکت معده افتد و کمی در دآن در خلو معده و زیاده شدن آن در پری معده و فساد طعام
 در معده بدان کوایی و بد غذا کم و مقوی معده باید خوردن و در تنقیه مسهل باید دادن که بمعدنه نافع بود

و خلط باز معده باز دارد و معده را پاک کند چون بکسیله و حب چسپال و کل کرکر و لوبه طعام
 و آب مسکن بخار و مقوی معده بکار باید داشتن باز دوا و معاصین بی مخدر که انجا که درد
 صعب بود و با احتمال مخدر از داخل و خارج احتیاج افتد آن هنگام در طلا تا اندکی بنیون
 داخل باید ساختن و حب الشفا و اشباه آن بمقدار لایق خوردن و انجا که بمشارکت حجاب
 خارج افتد و تمدد عضلات پیشانی و خارش و غلبه آفت بکلیه بدن کواهی دهد و در نقطه
 باید کوشید بکلی چشم و در استقامت نیز بعد تنقیه و حجامت پس سر کردن و کما دایم محل
 و مقوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تنقیه نهادن و انجا که بمشارکت حجاب داخل افتد و چشمها
 را ابتدای وجع شاید آن بود و در تنقیه و طول و ضما و مناسب و احقان لایق و حجامت پس سر
 و ساقهای پای باید کوشید و انجا که بمشارکت دماغ افتد و تقدیم کرانی سر و صداع بسیار
 رطوبات چشم و بینی و احباب هن و نزله بدن کواهی دهد و در تنقیه و دماغ باید کوشید و سبب
 لایق و فصد فیضال و بعد تسکین نزله و نزول ماده نمودن با احتمال حب الشفا و حافظه
 و برش غشاء و اشباه اینها و دماغ شریان صغیر و تیزاب کاری سر و تنقیه و با شیوید
 مناسب غده ای نرم که اندران شیره خشخاش باشد خوردن و بعد تنقیه نیک تسکین
 نزله و دوار را بکار داشتن بسیار از سر که آزاد و اوار را بدامیض خوانیم از مروبات اهل
 بکیر تخم که از اجکت چشم بضم شین گویند و از امقشر ساز و با هم چندان نبات سفید و تخم
 انزروت و همچنین ان اسپغول سخت نیکو کن در داون یا بر سنگ سماق و حله را از دالایی
 سفت بگذران و نکاه دار و بعضی بی اسپغول نیز سازند و نیکو بود و تخصیص در سر و هوا
 بسیار از روی دیگر که آزاد و اوار را داحمر خوانیم هم از مروبات اهل ری بکیرند و دوار را بدامیض
 در بر گیرم از ان یکد انگ خون سیاه و نشان که از اطباء دم الاخرین خوانند و آن عصا بود
 ح بود و بسایه و نرم خجسته خم کنند و با هم بکیر باز از دال بگذرانند و نکاه دارند و طریق
 استعمال این در روی چشم است که مریض را به پشت باز خوابانند سر بر بالین بگذرانند
 بد و انگشت نزدیک بر درازند و بدن بکلیه بپاشند همچو غباری چند آنکه نزدیک بدن رسد
 که سرخی روی بکلیه پوشیده شود بغبار آن انگاه بکلیه را بگذرانند تا بجای باز رود و بر هم گزشت

پس کمتر نرم بر پشت چشم بندند چشم باز نکند و بدست مالند و نکارد چند آنکه دارور انگوته
یعنی دارو حل شود و هیچ اخرا می چشم بر بندد و با اشک برون آید انگاه بر خیزد و چشم اگر خوابد
در تارکی بکشد و بهتر آن بود که هر صبح و عصر تنگ ازین زرد و سفید بکار دارند و صبحا
اول غذای نرم و چرب بخورند بعد دارد و افکند و تجربه چنان یافت اند که در چهارشنبه جمعه
دارد و افکند و بینی نازد و بیان ممالک از مجرب ابل ری بکشد و غن باداشم سیرین و در طریقی
و بر سر انگشت افروخته بند و قدری پوست پیاز و قدری زردی چوب خشک کز قدری
پوست سبج بنویسد و در اینها زردی از نرم مسجوشان تا طعم و بوی اینها در روغن در آید و استیاط
ناروغن سوخته نشود پس از آتش بردارد و روغن را بیالای و قوتیای سوخته شسته و بر
گرفته بکشد و کف دریا نیم خرد و کوخسته ملتان خردی جمله سوده از ولای سفت کذرانیه در این
روغن بریزد آنقدر که بقوام انگبین شود و نیکو بچوب کز آنرا بر هم زن و نکاهدارد و بوقت حاجت
قدری از آن بر سر انگشت بردارد و انگشت زرد شهادت آنرا بر میسل برنجی قوسی می مال جانکند
میسل و مالیدن و خلط رنگ میل رنگ آن کبود نیکو شود و مال بسیار می و قوامی پیدا کند انگاه آنرا
در چشم مریض بکشد و میسل زردین ادلی بود اگر چشم را سرمای رسیده باشد بعضی روغن
با و ام مغز مرغ زرد الو یا شغالورا نیم سوخته و بر سنگ با انگشت نرم ساییده باید کردن از آن
و دالای خشک قلیله با آن برشته بر میل مالیدن کشیدن بیان شیاف و روغن کوبیده
کل سرخ تر چهارمقال زعفران و اسفنداج مغسول از هر یکی دو مقال افیون از زردت از هر یکی مقال
جمله را کوفته و نرم خمیه آب باران صافی بر شند و شیاف ساخته نکاهدارند و کوبیده
بسیده خایه مرغ بر سنگ صلیه کنند و قلیله ازین به نو بار یک بدان بگردانند و اندرین
چهارها نهند چنانچه بر حدقه بکشد و طریقی چنان است که بکها را تختی باز گردانند و قلیله در
و بگذارند آهسته تا بحال خود باز رود و آنرا بکشد و اگر دوارا بسیده حل کرده میل اند کنند
کنند اندر چشم هم شاید بیان شیاف بر السوی می مجرب بعضی اطباء بکشد مانیشا و انزروت
از هر یکی هفت درم زعفران و دو درم کبر اکیدرم افیون نیم درم جمله را سخی نرم کرده با آب باران
و نکاهدارند و بدستور که در شیاف و ردی گفتیم عمل نمایند و دعای واضع آن بوده که این شیاف

یکروز برادر را صلاح میکند و بساید و التماس کند که این مبالغه در تنقیه و استعمال شیانها و غیره
 از برای بدی بود که بسیار ماده باشند و خبیثت قریب بود و پنج والا اکثر ردای طفلان و مردم جوان
 و غش گوشت و شیرین خون و کم خلط فاسد و هوای راه تریبی که در علاج ردای طفلان گفته شد
 علاج کافی باشد و نامکن بود هیچ دوائی که سخت تیز یا گرم یا سرد یا خشک باشد چشم
 نباید رسانیدن که عضوی بس نازک و شریفست و زود آزرده میشود و تخصیص کاهی که در
 چشم دردی و ضربانی باشد بخورد و انای نرم مسکن سیح دو اکبر و آن شاید بر دهن و انجا که
 پلکهای چشم بسیار متورم و بر هم افتاده بود اول در سنگین ورم باید کوشیدن و بضماد کردن
 جوز و زیره بر پشت چشم و طلا کردن پیه زبا و رقیهای تازه برک علف بید که اگر از او بعضی جا
 نزار بندک گویند و در آب آنها بسیار رویه گوشت نرم محو هم ساخته و ببول گرم هر ساعت
 شستن و از با و سرمانگاه داشتن و همچنین نقطه لهای مناسب و غیر ذلک انگاه در روی
 افکندن جهت ورم و فیتلهای مذکور نهادن هم مفید بود و انجا که در درون پلکها نفاطه خونی یا
 درمی همچو کیه از غلبه ماده و وج پیدا شود تا آن سر نکند و خون آن بیرون نیاید اکثر این دواها
 مذکور نباید افکندن و این مرض را در روی گویند که چشم فلان و ج دارد و انجا خایه زرد و چوبه را
 که آن کردمای اوست در خمیر کلیمه نهاده در تنور بپزند تا کلیمه بخت شود و انگاه بر آردند و
 بسپیده تخم مرغ بپوشند و فیتله بدان آلائیده در چشم او نهند مکرر و آن نفاطه غیر از
 خون چندان از آن برود و ورم کمینی یابد و بعد از آن بدو سه روز در دریا در آن فکند و
 بسیار دیدم که فیتله زرد و چوبه مذکور را یا فیتله زعفران را بسپیده خایه مرغ آلائیده در که در روی پلک
 گویند و آنرا در صحرای کیرند و میگردانند و آنرا با تخم در چشم می نهند زودتر آن نفاطه را می کشاید و لیکن گاهی
 که ورم هنوز خامست از آن چنان در زیاده میشود و اگر طاقت تواند آردن و دفع آن سیگردد
 و انجا که هنوز ابتدای علامات رشدی که از طبع پنج مر شک و پنج زرشک گرفته باشند خشک شده
 آنرا آب برن بپایند و در کشند سنی نافع آید و تو تمای سوده خشک گردد چشمها پیوسته طلا کردن مایلند
 کنهائی را با چرب شدن چشم نافع آید و باید که هر دو که در چشم کنند و بر آن نهند چون بینند که در در اساکن
 همانا بوقتی دیگر که رسازند و تجربه نگویند و هرگاه بینند که در درازان زیاد شده شد فی الحال آنرا بر دارند

و دیگر بکارند و عوض آن چربی دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات فوید فی الحال
 باشد از جمله کورات و الله اعلم و گاه باشد که در درمطلای مناسب کنند چون عضو
 ماکوف است فی الحال در و زیاده شود با سوزش اما چون دست نکند ساعتی و تسکین گیرد
 بعنف تسکین نیکو یابند و ما میران چینی و قوتیای سفال مسادی چون صلابه کرده بر پشت
 چشمها مالیدن سوزش و تند و در دراتسکین کند و مجرب است و رو میخ ایسی که بود
 عظیم بد چنانچه ورم سپیده چشم بدان حد رسد که حدقه را بپوشد و چشم بریم نتواند باز
 و این مرض اکثر اطفال را افتد از جهت غلبه رطوبت مزاج و دماغ و ضعیفی چشم و قوتیای
 و باشد که از ماده ریجی افتد همچو کیسه از مابین سفیدی ملک پیدا شود و بر روی ملتحمه باشد
 و چشم بهم نهاده و گوشت عظیم باشد علاج همان نوع بود که در درم
 صعب گفته شد لیکن اینجا مبالغه و تنقیه بیشتر باید کردن چون از ماده کرم افتاده باشد
 در خون بیرون کردن باید کوشیدن بقصد قیال و حجامت نقره پس سرخا که ترنج
 در از زدن بیشتر فرو بردن از قاعده تا ماده بیشتر کشیده شود و بحجامت هر دو گفت و علی
 افکندن بر پیشانی و فصد شریان صدغی و بردن آن دماغ کردن بسی نافع آید و طریق آن
 آنست که پوست را از بالای آن شق کنند و دو طرف شریان را از محل قطع با ریشم محکم
 به بند و میانگاه را قطع کنند و بسری با تش سرخ کرده هر دو سر مقطوع را داغ کنند و خاک
 ابریشم بسوزد پس زخم را بهر نرم اصلاح کنند و ضما کشنده تر و زرده تخم مرغ و اندک زعفران
 جله بهم ساییده و با تش کرم کرده نهادن مفید باشد و اگر غلبه الشعب داخل سازد نافع
 باشد و موش شب پرا شکم کافت کرم بران بستن نافع آید و ضما و کل سرخ و عدس
 مقشر و برگ خشک و غلبه الشعب آرد جو و روغن کل جله با هم کوفته و نرم و نرم نخته نیکو آید
 و انچه از خلط سرد غلیظ با افتاده باشد بعد از استفراغ ماده غلیظ بخار آئین زیره نرم ساییده
 زرده تخم مرغ ریخته بر روی بیند کرده و کرم ساخته طلا کردن بر پشت چشم نافع بود و اگر
 خشکی با آن باشد پیچشم را نرم خراشیده با آب بسیار برکت دست مالیده و بهفت
 آنرا شسته تا چون برف سفید گردد و بوی آن برود و برینه کرده بر پشت چشم طلا کردن

نافع بود و بعد چند روز که درم کشیدن باید بدور ملک یا بعد تقیه در روزهای نیم افکندن نافع بود
 و اگر یک ریشیده باشد و در اغبر غایده دهد و در را چنان بر درون ملک بایستادن که بحدقه
 او لا و اندر اعلم قهوار این رمی باشد که از بسیار دیدن روشنی برفت اندر بواسطه غلبه میل
 بدانجا علاج کشیدن خل خام بود بمیل اندر چشم و فستیکه نرم جصل آلوده در درون ملکها
 نهادن و اندر تاریکی شستن و غذای نرم خوردن و شیرینی هم کاهی خوردن و سبزه بخارن
 گاه که به داشتن و لته سیاه بر پیش چشم آویختن و اندر حمام تاریک هر روز آب گرم بسیار
 بر سر ریختن و آنجا که سرمای هم رسیده باشد همین علاجها نافع آید و پنبه دود کرده استن
 بسی نافع بود و همچنین بطبیخ گاه که به شستن و اندر اعلم تکرر رسوای مزاجی گرم و تر بود
 که در چشم پدید آید و چشم کسی مانده که بنیاد رمد کرده و هنوز درم حادث نشده و برین حال
 مانده باشد که رگهای بر خاسته بود و سوخ بی رص و بی ضربان و وجع جیت قلت ما و
 آن و این از اسباب بادیه افتد مثل ضربه که چشم رسد و از سبب الم ماده بدانجا میل کند
 و یا گرمی آفتاب باشد آن بخارات سرد در حرکت آورد و بطایه ملتحظه کشد و یا سرمه بخشد
 که بخارات سرد چشم را حلق کند و گرم تر سازد تا بدان جیت بجمند نخستی بطایه چشم آید و یا
 چیز یا گرم که بخارات را گرم کند و نخستی چشم فرستد و یا خوردن چیز یا مسکه و مخدر که بتحرک تعلیف بخارات
 دماغ را گرم سازد و نخستی چشم میل کند و سوخ سازد علاج آنچه قطع است و تارک و حشت آن بر طرف شود و یا
 و نغمه و آنچه بدان را مل کرد و خفیفی از علاج رمد باید کردن مثل طلاک کشیدن و خضض میثاب را چشم و توتیا مضمول
 همچنان خشک بر کرد چشم مالیدن از بیرون و کاهی مهالک کشیدن و کاهی کلان چکان
 خصوصاً که بوی غسل سبب آن شده باشد و بجاها را هم بکلاب شستن و عرق شکن مالیدن
 نافع بود و اگر بعد ممکن کشیدن توتیای بر ورده بغم و یا غوره آن بر طرف شود و اندر اعلم
 قطره که آن را بفارسی ناخنه گویند فزونی بود و یا هموار از جنس غشاء که بر ملتحمه یا رغنشی که
 ستر چشم منت پدید آید و از قسم میگوید نام نباشد و این اکثر از کج انسی چشم آغاز کند و باشد
 که از کج چشمی آغاز کند و گاه بود که از گوشه انسی هر دو چشم بنیاد کند از جهت غلبه ماده
 که این ناخنه تدریج بزرگ شود تا حدی که روی حدقه را بپوشد و دیدن نتواند و لون آن یاسفید

یا سرخ یا یکدسب اخلاصی که سبب نمون آن شده باشد و از جمله آنچه سپید و سفید و زرد
 بدو علاج بهتر فرید و دوا در سرخ غلیظ آن دزری نباشد علاج در جمله بهتر از دستکار
 نبوده هر دوی که برای تحلیل آن در چشم افکند چون صدف بغایت تازک است مضرت آن
 قبل از منفعت رسانیدن نباشد بحدی که دوا می که بخا صیت جامع النفع بود که استعمال
 توان اما در ابتدا اگر تنقیه نکند و آنکسین زهره بترنجینه میکشند و کل دیشیان قیصر کار میدارد
 هر شب نافع بود و جالینوس آورده است که اصل سوسن خشک را به جو غبار سوده در چشم کشند
 ناخنه ضعیف را بر دوا و اندام سبیل برده بود غلیظ و بصری مایل که بر سطح ظاهر تمام چشم
 پدید آید و ابتدای ظهور آن از اطراف چشم بود و با بسترگی زیاده شود و سبب آن تنقیض شدن
 رگهای چشم بود از خون فاسد که در امتلاهی سر و ضعف مزاج چشم را بخا رنجته شود
 و اکثر باخارش بود و صاحب آن از روشنائی عظیم رنج باشد و چشم درین علت کوچکتر
 شود از جهت ضعف و خرج شدن غذای آن بسبب داین مرض مسری بود و میراث فقر
 نیز رود علاج آنچه قوی بود دستکاری باید کردن و آنچه ضعیف افتد بولی که میکشند از زهر
 براده نجاس قبری در آن میسوزند که باشد چکانیدن و شیان احمر حاد کشیدن نام بود
 و تیراب نرم که سیما بندانشته باشد و نفقه داشته باشد بران کشیدن چنانچه زده
 بحدی که زرد عظیم نافع آید و بر بیرون چشم مالیدن بهم نافع آید و آنجا که از عکس آن رنج باشند
 طبعی سماق که در کلاب جو شیده باشد کشیدن نافع بود و صمغ و سماق با هم وزن خود
 از زرد و چهار وزن نبات سوده کل کردن بسی مفید آید سبیل و جرب آردا و اندام علم
 استفاخ ملتحمه این همچو اما بعد از علاج تدبیرهای لطیف کردن و ضاد نامی محل و طلاهی
 بر پشت چشم افکندن و شیان خلوتی و شیان اسود کشیدن و سبیل را با طبع
 و بنفشه داشتن نافع بود و اندام صلاست ملتحمه این چنان بود که ملتحمه سخت شود
 و همه حرکتها می چشم دشوار گردد و ظاهر ملتحمه سرخ و طر بنجده در درمند باشد علاج
 سجا طلخ با بون و بنفشه مفید آید و طلاهی سپیده دزده خایه مرغ بار و غن بنفشه
 و پیله بطن هم زده و کشیدن شیان احمر حاد جمله بعد تنقیه خلط بلغم سودا و تدبیر لطیف

عظیم نافع بود و الله علم خاریدن ملتحمه سبب آن میل ماده حاد و گرم یا شور بود و بدانجا از
 دماغ یا غیر آن علاج از هر چه گرم و تیز باشد بر پهنر باید کردن و غذای ای چرب و نرم خوردن
 و هر باد و در که با آب بسیار بر سر باید ریختن و هر روز قی کردن و حمام کردن و توتیا بر آوردن
 بنوره و غیره کشیدن و الله علم جراحت ملتحمه که از زخم خوب و آشفته باشد و آشفته
 علاج اول فصد باید کردن بعد بعلین منع توجه مواد بدانجا کردن و اگر خونی بر آید
 آنرا پاک بناید ساختن و ساج منقول بالانکه شیان افیونی سائیده بر آن فرود
 باید کردن و در فاده بر پشت چشم نهاده بوضاحت بستن و اگر خون بسیار رفته باشد
 توتیای منقول باز رده خایه مرغ آمیخته باید بستن و علاج قرحه کردن بدانچه مناسب بود و اگر
 چنان باشد که زخم پاره از طبقه ملتحمه بیرون افتد فی الحال حجامت پس سر باید کرد و بنام
 و در را غبر پیوسته کشیدن و الله علم طرفه نقطه بود سرخ یا کبود و سرخی مایل که بر سبب
 چشم پدید آید و سبب آن یا ضربه باشد که بر چشم رسد و یا غلیانی بود از خون در آن موضع
 و ترشح آن از عرقی بجهت استعلام و یا سیلان خونی قلیل بدخول از حرارت حرکتی مفروط و یا کشنده
 سر بر کی از رگهای چشم بجهت زور و مقادیر تخصیص در حین فرو داشتن بر مجوز و رقی کردن
 علاج آنجا که سبب قوی نباشد خونی که از پنج بال کبوتر یا فاخته بفسد یا بکندن پرهای آن
 تازه و گرم در چشم کشیدن نافع بود و آب ترب کشیدن هم نافع بود و اگر در ابتدا موی داخل
 سازد مثل طین ارمی و طین قیولیا و سوده سنگ سلطان مهره نرم بهتر باشد و فساد
 را در بر پشت چشم نهادن هم مناسب بود و آنجا که سبب قوی باشد رگ قیفال باید زدن
 و یا حجامت پس سر کردن و کوشش انجامیدن نگاه دار و مای نیکو بکار داشتن و شیر و خر
 و شیان احمد لین کشیدن بسی نافع آید و ضماد اکلیل الملک و دم الاغ وین اصل سوسن و غیره
 و عدد سقش و زرد تخم مرغ و دروغن کل جله را بهم گرفته و گرم کرده بر پشت چشم نهادن
 بسی فایده و الله علم نفاطه که طبقات نپدید آید چون طوبیت آن در میان و پشت در دم یا از جانب خارج
 مجو کب و سیاه نماید چون میان شود و کبر قریبه باز آن ظاهر بود و رنگ عنبیه مخفی جهت آنکه بعد از
 شعل بصرای آن مایست چون شور و تیز و اکال باشد الم آن موضع بسیار بود و اگر طبعی نداشته باشد

الم کم بود عملی آنچه کوچک باشد دوامی خشک کند مثل تو تیا و کل و اقلیمیا آن
 کافی بود و کم ساختن غذا و مداومت حب الشفا و اشباه آن مفید آید و آنچه بزرگ بود و تنقیه
 و بستکاری بصلح آوردن چنانچه باید که جراح بموضع محلی را از حلقه کرد مسواک که آنرا اکلید گویند
 بشکافد و بطریقی که دره را از عقب قرنیه کاهی بیرون می آورند بیرون آورد اسکا و اصلاح نم
 کند بدینچه مناسب بود و الله اعلم قرحه که بر حد افتد حدت آن یا بقدر رمد باشد که
 بقیه مواد فاسده آن پرده سطح ظاهر حد و غیره را تحتی بسوزد یا بعد وقوع بتره خیمت هم از
 ماده آن و یا در عقب ضربی واقع شود که گوشت آن سبب تفرق اتصال نشخ شده باشد
 و مطلق آن از هفت نوع بیرون نباشد چهار از آن در سطح ظاهر قرنیه افتد فقط و سه دیگر
 در عرق قرنیه افتد اما از قروح سطح قرنیه آنچه دودی بر ظاهر مسواک عین نماید و گویا هیچ نفوذ
 در جرم آن ندارد و آنرا افام خوانند و اینجا سیاهی حدی در موضع قرحه بیشتر ظاهر بود جهت
 که در ت قیح اما سیج مانعی دیدن غنیه نشود و آنچه از آن کوچک تر باشد فی الجمله عمقی دارد و بلون
 سپید کند بود آنرا سیاب اسود خوانند و آنچه بر اکلید مسواک افتد آنرا اکلید و در مجمل چون بیشتر
 میان قریه و ملتو آنچه بر قرنیه حد است افتاده بسفید نماید جهت زایل شدن شعیف که تراول قریه از آن موضع و آنچه
 بر ملتو افتاده بسفید نماید که ماده آن ماستجیل باشد و با آن چشم زده شود و نماید زانو گویند و اینجا نیز
 رنگ طبقه غنیه محو نگردد و اما از قروح عرق قرنیه یکی عمیق بود محل آن تنگ شده باشد و از هر که خشک نشد
 پاک بود و دیگری را عمق کمتر باشد و محل وسی گشاده تر بود و دیگری با وجود عمق وسعت با هر
 و خشک نشد بود درین هر سه نوع محل قرحه سفید نماید جهت زایل شدن شعیف قرنیه تیره
 خایر و جمله قروح عین با درد و ضریان قوی باشد اما اینجا که ماده از قرحه بر فاده گشتند سفید بود
 در و بیشتر باشد و اینجا که ماده رقیق آید یا زرد کونه یا همچو بده بود در کمتر باشد و اینجا که سبزه
 مایل بود سخت کم درد باشد جهت سهولت ترشح دم لطیف عملی آنچه که قرحه بر جانب راست
 بود بر دست چپ خواب باید کرد و بر عکس غذا لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد
 گوشتهای عبور نازک مناسب بود و اگر اندک نان و گوشت خورد و آب شور با نود و تریب بخورد
 بهتر باشد و از میوه و چیزهای بخار آکنیز خور لازم بود و در استفراغ و نقل ماده باید که کوشیدن چنانچه

نخست فصد سیکو می کنند قیفالی و بعد از آن اگر قوت وفا کند در هر چند روز تعلیل خون
 می کنند بطریق نقل داده چون فصد صاف و حجامت پس و ساق پای از همان جانب
 و کتف همچنان و اگر مانعی در استخوان خون متواتر باشد بمسهل و ملین و حقنه و شبا به آنها
 تعلیل و نقل داده کنند و شیخ ابو علی در چهار روز تنقیه فرموده است بمسهلی که فضلات گرم
 و رقیق را برقی دفع کند مثل طبع فاکه و نفوعات سهله و چهار شربت مقوی و امثال آن
 و چنانکه فرجه بسیار روخ باشد تا از غسل کشیدن شیان اندر شیرین در شیر و در
 حل کرده کشیدن بسی نافع آید و آنجا که باقره از وجع زردی بگری باقی بود چکانیدن شیر
 و کشیدن ممالک شیان نشاسته اندر شیر حل کرده تنقیه بود چون قرچه از دوشاخ
 پاک کرد و رویا روخ نباشد محففات مثل شیان گذری و گذر سوده و شیان نشاسته
 بطریق کحل در شیر حل کرده جمله نافع بود و الله اعلم سمیده که بر حلقه افتد همچو بر شریق
 سیوج و ضربان و منع دیدن کند و بسیار این علت یا غلبه در چشم و دوری آن بود و بسیار
 صعب فزین که بجهت سیل مواد به سر نخنی از آن حلقه و بر روی آن مترکم گردد و یا قوی را
 غسل با فاسد سیاه و قوی و باشد که افکندن داروهای نامناسب در چشم این بد آید و باشد
 که از ضعف قوتها چشم و میل بخارات بدان این حادث گردد و چنانچه بعضی سیر از واقع است
 علاج آنچه سخت رقیق باشد بکشیدن عصا شقایق النعمان و عصا قنطاریون
 بار یک غسل خام قوام داده زدوده شود و بسیار بود که زبان درشت در آن مالند و خیزد
 و درستی زبان بخیری غرض در دهان گرفتن حاصل شود و آنچه قوی بود صنع و ساق و انزوت
 برابر با چهار برابر نبات سفید سوده کشیدن نافع آید و همچنین شیان اخضر کشیدن و بار یک
 خطاف یا کبوتر و غسل سوده کشیدن و فی بوسه یا چهار برابر نبات سوده در کشیدن بسی مفید بود
 و هر روز چند نوبت زبان در آن مالیدن خصوصاً که درشت باشد و نجابت نافع باشد
 و آنجا که رمد یا صداع باقی باشد نخست علاج آنها باید کرد و بعد از آن که فطین در حلقه نماند
 و همچنین با و مست نوی و دنبه بکف پا بکستن و بول در چکانیدن و اگر توانست که اعتدال حدت نیز از
 مرغی دارند چنانچه بحدقه مضرت نکند و از آن نیز آب بان سمید رسانند زود دفع گردد و صلاح است

و غذا نمانی و کم بخار و اندک رخ و در جگر لازم باشد و اندک سسلاق سبک کشش سرخ شدن گناه ملک شمر بود
 که نه شود و از فساد داده از شرکان بریزد و محل آن بسوزد و در پیش شود و بیشتر در زردی که چشم افتد و باشد
 که تمام ملک را از کبر و دگاه باشد که فرم کن و فساد داده آن غالب شود و بعد از آن نیز سرایت کند و بیانی اصل بزرگ
 و سبب سسلاق رطوبتی غلیظ تر که طبع بوره پیدا کرده و اکال شده و این علت از انتقال ماه و برید بسیار است
 علاج نیز از کایست چنانچه بر روز تیزان بار و در بر نرم بران میماند و یکدیگر زنده که بر غصه سبب غلط علاج
 و غلیظ و عفن مثل حب بی و تریدی و فیوضی رند و در آن نشان نیز کای می کنند بهتر شد و سطح این علت غاذر که در بر و دو
 ملک باز میگرداند نیز اب نیم نرم سس مالمید و پینه در درون چشم می نیاید و تا بعد از سه روز
 سوزش تمام می شود پینه برداشت و یکبار را هموار می کرد و صحت یافت بزودی و اگر تیز تر
 حاضر نباشد تنقیه باید کرد و آنرا فکندن زرده تخم مرغ و روغن کل سازند و ضامی که از
 کشنیز تر و غلبه الشلب و ترک مورد و سپیده تخم مرغ و روغن کل سازند و شایان سس
 در کلاب و سپیده خایه مرغ سوخته کشیدن و ممالک کار داشتن و آب دریا و معدن سستین روز
 در حمام آب گرم بسیار بر سر بخن و در انحطاط مرض مانجه که نه شده باشد بر ساق اول حجت نماید
 و بعد از آن رک پیشانی هر روز مینوبت زدن و سر کوشها انجیدن و زو کوکر فکندن و در حمام
 متواتر کردن و این طللا از خارج بکار داشتن مس سوخته نیدرم و زاج سه درم و زعفران و فلفل
 از هر یکی یک درم جگر را کوفته و نرم سخت در بول یا در شراب نمخت صلیا کرده بقوام سس نرم
 و اگر جرم تیزاب حاصل و سپیده تخم مرغ شسته طللا کند بسنی نافع آید و اگر ماده سخت و سست
 نباشد و تویامی سفال را با مغز بادام و عناب سسنگ صلیا کرده تا بقطر روزی چند نوبت
 بر بیرون ملک مالدن نافع بود و اندک سس لم بر و ه رطوبتی بود که در درون ملک جمع آید
 و غلیظ گردد و متحجر گردد و در بود و بدین سبب بیک موسوم شده است **علاج**
 طللا کردن از زروت و صمغ بلغم را که شمار است باندک سرکه سرشته بود و پیوسته و مجرب است
 و اولی آن باشد که اول از لختی بدو و انکشت بفتارند و بالند و نگاه طللا کنند از بیرون و باشد
 که از ماده سواد می افتد و آن کوچک است و سخت تر دیدنی مائل بود و بعضی آنرا عسکه گویند و
 تدبیر آن دشواری بود و بهتر آن باشد که اگر زیاد می شود و مضرتی نمیرساند با آن عرض شود

و الله علم سحره درمی بود و از همچو جوی که در سطرگاه مرکبان پدید آید و سبب آن باد
 بود سنواوی که تنج کشته و آن صلب باشد و یا غونی بود صافی که غلیظ گشته و آن نرم باشد
علاج تنقیه باید که درنقبضد و سهیل و بعد از آن برهم پیچد و دارد جو ضا در دهن خون
 کبوتر و اشباه آن طلا کردن و جرم تیزاب بوسل و سپیده تخم مرغ سرشته طلا کردن و کس
 سرکنده درم کرده طلا کردن و شیاف مامیثا و کل ارمنی باب کشنیر سوده طلا کردن جمله
 از خارج و الله علم سحر نایق جسم فرونی است از جنس کبر که در درون جفن یا لیسین پدید
 غشائی دروی پوشیده شده و یک را اوخته دارد و همچو عضو مسترخی و بوقت برداشتن
 تیز تمام برداشته نشود و سبب این بسیار میل رطوبات قابل شحمیه بود بدان حکایت
 عشاء شحمی می و عقد کردن حرارت و سبب کت خفگی آنرا و ضعف حرارت که از زود قوت دفع
 چشم و ازینجهت که دکان مرطوبان بیکار و مردم بسیار زلزله و زکام را بیشتر پدید آید و همچنین
 مردم بسیار را علامت آنخص بدن آنست که چون انگشت سجد و وسطی از هم کشا و
 بران نهان عتاد کنند شریان از میان انگشتان بدرخیزد چون دست بردارند زبانی بر زبان
 شکل مانند در شیب پوست همچو سله چینان بود و خداوند علت روشنائی آفتاب بخوابد که
 ورود اشک فرویزد و عطف فرو آورد **علاج** نیکوتر دستکاری بود آن بخطری نماند
 عیسی بن علی کمال در تذکره خود آورده است که شخصی را این علت بود و در ثا و رضایت شکار
 و دندمن او را بنزد راغب و ذر و راصفر و بطلامی صبر و افاقیا و حضض و شک و شیاف
 و اندکی زعفران باب مورد تر شسته **علاج** کردم و درین باب تیزاب کاری بر پشت چشم
 به تیزاب و بر یافوخ بعد تنقیه سهیل بسی مناسب بود و بشطیکه بدرد چشم نرسد
 و آنجا که بریدن مصلحت افتد و تمام را بریدن مانعی باشد بعضی را که کم خطر بود باید بریدن
 و بر باقی آن نمک بخیتن تا آنرا بکند از د و نخورد و لته بس که ترک کرده بران می هست تا خون
 باز دارد و جراحت بهم نباید و تخفیف رطوبات آن کند و دفع شود چه اگر آنرا بکند از انداز
 در و سخت و درم کرم و صلابه یک حادث شود و چون آن تسکین یابد جراحت را نادیده
 حضض و شیاف مامیثا و زعفران باشد اصلاح کنند و آنجا که ریدی و زلزله باقی باشد

تا علاج آنها نكنند دست بدان برند و الله اعلم توشه كوشتي بود فروني نرم و سرنج بر
 شكل توت از جفن آويخته گاهي بر جفن اعلى گاهي بر جفن اسفل گاهي از اندرون پلك گاهي
 از برون پلك و باشد كه رنگ بعضي بسياني نديده باشد كه از بعضي خون ترايد و ب
 حلقه خوني سوخته بود و كه بر جفن نخسته شود و جاي كيرد علاج نخست بفضه و سپس تر
 با ك كند و بعد از آن سفوف كشيزي و اطرافيل كشيزي بخورد و چيزهاي كه خون را كم مي كنند
 منع كند و ماده اورام دمي را تحليل دهند و ايندرا نچه خاص جراحت و اورام و بشو كفتند
 اما آنچه بر برون آويخته باشد اگر ريشمي بر پيچ آن بنهند و بگذارند تا آب هسته باريك شود
 و در هر چند كه محكم تر ميشد تا آب آخر كه سست شود نيكو بود و آنچه در درون بود و ببارد و نرسد
 به پشت كاري دفع بايد كردن و الله اعلم مكنه بادي غليظ بود و اندر جفن علامات آن
 كه خداوند علت هر كاه از خواب بيدار شود بپندارد كه در چشم او ريك است يا خاك علاج
 تدبير لطيف بايد كردن و هر بايد او كه با زدن و شياف طر خا طيقون كشيدن و ضماد خزر زره
 چنانچه در رد گفته شد بكار داشتن و اينجا كه مرض غالب باشد تنقيه كردن اول لازم بود و
 ممالك كشيدن مفيد آيد و الله اعلم خشكي ملكها اين علت چنان بود كه هر كاه صا عيت
 از خواب برخيزد چشم نوازند كشيدن تا زما تي خشك و ملكها را نملد و باشد كه با آن سرنج بود
 و از المي با سوزشي خالي نباشد و اندر كوشهاي چشم رص خشك پديد آيد و باشد كه ملكها
 در خواب بهم خيسيد پيوسته در پلك چشم خشكي هم شود و سبب بخفتن ماده غليظ رص
 مایل خشكي بود بر جفنها و باشد كه ماده آن دم سود او غير حاد بود و اغلب اين مرض بعد از
 گرم افتد كه آنرا با ليدن چيزهاي سرد و خشك علاج كنند علاج تنقيه خلط غليظ و با
 او كم بود و بعد از آن استحمام متوالي چشم را بر بنجا طبعها مملن و آشتن در و عناء گرم كرده بر سرد
 مالميدن و ضماد بنفشه و خطمي و اندك سركه بر سر نهادن و شياف احمد لين و ممالك كم تو تيا
 كشيدن و از غذاهاي غليظ و بكواري پرهيز كردن و از استلا ر خذر بودن تخصيص فطره سب
 و ريشه چشمها تيزاب نرمي مایل ليدن چند آنكه پوستها خشك از آن برخيزد و گاهي مایل گرم
 تا بستان مراد دهرات رمد گرم واقع شد و آنرا بطلاي ماميران و توتياي سفالي بآب سو

علاج کردند و من سوزش بسیار میکرد و هم دج نیز بود آخر الام حمام فغانای چرب و نرم قصد باد
 و تا بسیر خشک و تر و چرب کردن کفهای بای شبیه و هوای مرستان فایده واد و انجا که سبب
 بلغم غلیظ باشد بعد تنقیه آن طلای سحر که لاشق یا مصطکه یا کندر در آن حل کرده باشد
 فایده دهد و الله اعلم **استرخا** جفن این چنان بود که پلکی فرو نخیسته باشد و بجای خود
 نتواند ایستادن و سبب آن سستی و تری عضله آن باشد از خلط سرد و تر **علاج**
 تنقیه بدن و دماغ بود از فضلات بلغمی مبهم و چغندر و غره و عطسه آوردن چنانچه در ناله و
 اشتباه آن مذکور شده و بعد از آن با مینا و مرز عفران آب مورد سرشته بر پشت چشم
 نهادن و نیز آب بر پیشانی و پشت پلکهای معلول مالیدن چنانچه پوستها نیک از آن خیزد
 و دروغ خشک بچخته و دروغن مورد که زاج سوخته در آن باشد چرب کردن و الله اعلم
استفاح جفن این بر رسیده شدن جفهای بالائین بود چنانچه از خواب که بر خیزد
 بر دو پشت چشم برآمده باشد از آنچند دستور خواب ست و باشد که گناههای پلکها برآمده
 فقط و سبب آن بوی بضم و کثرت صعود بخارات بدو و از آن و یا غلبه حرکت بخار بلغم از جهت
 تقصیر حرارت غری و ضعیفی احتشاد و کودکان که اکثر حال اشتنا کنند و در وقت خواب آبها خورند
 این علت بسیار ایشان را واقع باشد **علاج** تقویت معده و احتساب و در وقت
 کم خوردن و بعد بضم خفتن و آب و تر بهادر قرب خواب و ایت ترک کردن در آخر روز حرکت معتدل
 سحر کردن شبها اندک جزو بود درین گرفتن تا روز و الله اعلم **خارش** پلک این در روز
 پلک افتد و در کناره و گوشهها آن باز اندک اشک ریختن **علاج** آنست که هر باد او اندر کرک
 خوش آب در آید و توتیای غوره پرورده یا شلغم پرورده یا ماق پرورده میکشد و انجا که از بخار از آنجا
 تنقیه دماغ و بعد مدامت نمودن حب الشفا و اشتباه آن واجب بود و طهارت که نمک در زم حمله
 و همچنین حرکت سواری و پیاده و کم خوردن آب و ترک کردن و از هر چه خلط را بر جوشاند و پس از آن
 کردن و اگر دو دلته در بینی دارند تا اشک بسیار برود و همچنین پیاز خام بپوسند و بخورند تا اشک بریزد
 نافع بود و زنجبیل خام در دهن داشتن و آبی که در دهن جمع کند ریختن بسی فایده دهد بسیار را و می
 که دماغ گرم داشتند در بهار از بوی گل سرخ ایشان از کام زلزله و حمله جگر حرکت میث و این

خارش چمن نخی میباشند چنانکه موسم میگذشت ز کام و نزل و حله جلد بر طرف میشد و در آن وقت
 بعد از آنکه کور تحقیق نمی یافتند و اندام موی را بیدگاه باشد که در درون چمن برآید و بگوید
 و گفتن آن چشم را بسیار بود و گاه باشد که بر محل مشک آن در درون برآید و آن نیز چشم را برآید
 و گاه بود که از بر درون مشکان برآید و بداند و سبب آن زیادتی ماده موسیت و ضعف دانه
 و با ضمه موضع آن یا غلبه قوت باشد که آن موضع علاج تقویه بدن دماغ باید کرد و منقبض
 خوردن موی را کنند و سرسوزنی قوی که با تشنه باشد و منقبض آن فرستادن آن
 شود و محل دماغ را مراعات کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیزی طلاق
 بعوض دماغ دارد و مای که در منع موی گفته شده بکار باید داشتند و اندام موی منقلب
 این یا موی فزونی بود که بر منبت مژگانها برآید و سر بر درون چشم داشته باشد و با
 مژگان بود که بکج برآمده باشد سر بر طرف درون چشم از جهت کجی منبت چشم از آن در کوست
 علاج همان نوع است که در موی زاید گفته شد و اگر ابره یک در نزدیکی منقلب فرود
 بر طرف برآمدن مژگانها تیز بالا و موی سر زنان و دود و سوزن بگذرانند و سوزن را
 برون آورند و آن موی و دوتوی را آنقدر بکشند که از پایان در پنج موی منقلب مقدار حلقه
 بماند انگاه سر موی منقلب را در آن حلقه در آورند و حله را بکشند تا از مخرج سوزن سر در آن آید و
 همواره مخرج او محکم گردد و راست شود و تدبیری نیکو بود و اندام موی سختین مژگان
 بعضی را چنان باشد که مژگان بریزد و یک غلیظ شود و ریش گردد و سبب این طبعی باشد
 تیز و عفن و آنچه ریش بکشد با ماده و در الشعلیه و یا خشکی مزاج عضو علاج آنجا که سبب عفن
 حاد و عفن باشد و سوزش و خارش باشد آن بود تقویه باید کرد و علقی را بکشند و شایان
 و اشباه آن طلاق کردن بعد از آن حصار منی دور کردن و تیزاب کاری تدبیر و حقیقاً کردن
 بقرص و طی لفظ و موم چرب داشتن آن قوی تدبیری باشد و آنجا که سبب و الشعلیه
 علاج مقرر آن کنند آنچه توان بچشم مفید بود و تدبیر نیکو بود و آنجا که سبب خشکی باشد
 تطیب مزاج بدن عضو باید کرد و چیزهای نرم و زکننده طلاق کردن و تیزاب کاری و سرمه صفائی
 کشیدن و استخوان سوخته خراشیدن و هندی لاجورد سوده کشیدن و دود کردن و حله را بکشند

سینه
میان
رغی

وزیادتی ندر اسرار باب نیت باید جستن و الله اعلم سید شدن مکرگان محل علاج نیست
استغفر بگویم ننگه ننگه بگردانده و شستی و بار و غن زیت یا سه بر بسایند و طلا میکنند و طلا
زنده را بستر و زنجیر بگردانند و یا سه بر زیر رشته نرم طلا میکنند و همچنین خاکستر بار
یا سه بر کلاغ پر سیاه رشته و زهره کلاغ سیاه فقط و سوخته زراج سیاه یا سه بر رشته
و محل بران میماند و سوخته چوب بر غوان بران می کشند و مداومت خوردن بعضی مقویات که در
حفظ موی کفست شده مینمایند و الله اعلم جراحت جفن اینجا که پوست شکافت شود
فی الحال باید دوختن پیش از آنکه غباری یار و غنی و غیره در آن افند و ارجس نافع آید و اینجا که
از پوست چیزی ضائع شده باشد نباید دوختن که سبب گردد و لیکن صبر و انزروت باید
تا ظاهر گوشت را بطبیعت پوست گردانند و بعوض آن بدارند و درست شود و اینجا که
جراحت گهن گردد و اندکی مرهم با صبر یا سخته باید نهادن تا خشک کند و بسیار نباید نهادن
تا گوشت برآرد و آنکه مرهم صبر و انزروت و قشور کند و دم الاغین و زعفران نهادن
تا تمام درست شود و رطوبتی که بسبب سخی باشد یا که در دو باقی امراض جفن را از آن
و ثللول و اما سصلب در خود شکسته و نموده و سفته و قلع و شش پای و دشباه نه علاج
از خلش استخراج باید کردن و الله اعلم و معه آمدن اشک بود و بمردی و سبب آن
یا نقصان بلندی فرونی بود که در کج چشمها واقع است از طرف بینی و یا ضعف مزاج آن
و یا ضعف عضله از عضلات چشم که آن فرونی را نگاه میدارد و یا کشادگی عروق چشم
و غلبه رطوبت فضله دماغی زیرا که اشک از رطوبت فضلی بود که از دماغ و سر در چشم
و فرونی بدان گوشه چشم فرو آید بسبب قوی انداختن بدن چون اعراض نقصان
از خارج چون طعمهای تیز و بویهای تیز و مجرای آن رطوبات یا رگهای درون محفست
و یا کپهای بیرون محفست پس هرگاه ضعف در گوشه چشم و عضله پدید آید ننوازند و حفظ
رطوبات منع کردن تابانی خست یا بپوسته می ترانید و همچنین هرگاه که رطوبات مجاری غایب
و مجاری وسیع لیکن هیچ حال توجه گوشه چشم نباشد و نقصان آن فرونی و ضعف آن
و ضعف عضله آن یا از اسباب داخلی افتد چون نخین ماده و اما سس کردن و متفرع شدن

و شلغم نفع و بیند و در کزاده بسن نافع آید و انجا که سبب درد بوده باشد و دوشاب سبب
 و در چکانیدن مفید بود و انجا که سبب غبار و گرد بوده باشد چرب کردن تمام نسبت چشم
 بروغن بادام نفع دهد و انجا که سبب بویهای عاود باشد از آن حد رنوخه کلاب بروغن چکانیدن
 و بویهای سیوهای نفع مفید آید و اندک علم غده زیادتی غالب بود که بدان زیادتی کوشه
 چشم بدید آید علاج استفراغ خلط فاضل باید کردن بعد داروهای که در علاج طفره
 گفته شده افکندن و همان نوع پرینز کردن و الله اعلم **عرب** اما کسی که چاک و متورج
 که اندر کوشه چشم بدید آید و این چنان بود که فصلهای که از چشم بر مصداق و اشک می آید
 در غده جمع آید و انجا مختبئ شود و متعفن شود و سبب آکس و قرصه گردد و با ضربان و درون
 و باشد که استخوان را بشکند و قرصه آن بدو زشت گردد علاج زرد استفراغ و منقعه تمام
 و در تحلیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و چنان مناسب باشد که علق بسیار بکنند
 و بعد از آن بر چال پس سر حجامت کنند و همچنین بر ساقها و سینه های کوشش بسیار چکانند
 و اشباه آن سهیل بخزند و امینا و صبر و زعفران و صدف سوخته انچه باشد آب
 طر خشق سوده طلا کنند و طلای نظرون و مر و صبر بهم برشته بسی مجرب است و گفته اند
 که خاصیت باشد آنست که او را بخایند و بر غرب نهند زایل گردد اگر کز ربا سر کین که بر سر
 و زاج سوده و سکنجبر که حل کرده بر آن نهند پیش از آنکه سر کند آنرا بپزند و بکند از دوا بخیزد
 شود و سر کند آنرا بفشارند و پاک کنند و نگذارند که چرک جایی گیرد که با استخوان مجاوران هم میرسد
 باشد و متعرج و عور گرفته در سوراخ غرب غشتن مفید بود و همچنین بر کمر و در خشک و مرور
 با هم گرفته و زرد و تخم شتر اگر ممکن بود که در اول بسر و بر بار یک تیراب گرم کرد
 زرد چنانچه چشم برسد چنانکه سوراخ شود غلظت نیکو بود و زرد و اصلاح آید و احتیاط آنست
 که قدری بیند چرب در درون چشم نهند پهلوی آن و محصل درم را افزاشته دارند و قطره
 در چشم بچکانند هر ساعت آب و روغن حاضر دانه را که قلیح چشم برسد فی الحال بشوین چشم
 و دیگر بار روغن در چکانند و بعد سوراخ شدن مرهم لایق تا حد و آب بکار دارند و الله اعلم
ضعیفی قوت بصیر خا نچه دیدنهای ابرو و چهی که هستند و دیدن بدان میسر است و در

سبب آن سوراخ المزاجی بود در تمام بدن صاحب آن از دور و نزدیک همه چیز را از بون بنید و ما
سوراخ مزاجی بود و صلب آن در همه چیز را از بونید و یا سوراخ المزاجی بود خاص جمله اعضا چشم و گوش و سوراخ مزاجی
یا بس باشد که از کم شدن رطوبات بدن که ماده روح اند حادث شده باشد چنانچه بعد از استغافات منقطه
جامع و تعبها طویله واقع است و باید که از غلبه رقت روح با صوره چنانچه نظر کنند در فصل آفتاب در شعاعها را
و صاحب آن چیز را از خیره بنید و شرب تر بنید و از نزدیک بقدری تواند دیدن خطوط بعین که تواند خواند و از دور
تواند دیدن و باید که از افراط غلیظه روح با صوره و صاحب آن از نزدیک بد تواند دیدن و از دور
فی الجمله بهتر بنید و بسیار باشد که از افراط غلیظه روح منجر شود بکرمی وحدت و رقت روح
والایشه آن از دور و نزدیک هیچکدام نیکو نتوانند دریافتن لیکن از نزدیک فی الجمله سبب تر بنید باشد
که از حدوث که در رطوبتی از رطوبات چشم افتد چنانچه قوام تمام بطنیه هرگاه غلیظه شود
اندکی از دور بد تواند دیدن و از نزدیک همه اندکی بنید و اگر قوام اجزای آن مکرر گردد و غلیظت
بمخاطات بلبلک البصار شکل باشد و اگر قوام جلیدیه مکرر شود فی الجمله غلیظت خروج شعاع و انعکاس
و انقطاع هر دو ضعیف گردد و همچو آب گردد آینه رنگ و اگر قوام زجاجیه غلیظه گردد همین نوع بود
جهت رسیدن غده که از آن جلیدیه مکرر شدن جلیدیه و باید که از تصور حال طبقات افتد
مشکل شده شدن ثقبه غلبه که از انقباض و انتشار گویند و تنگ شدن آن هرگاه که این هر دو
علت قلیل باشد ادراک چیزها مشکل گردد از جهت برپای شدن روح در انقباض و منقبض شدن
آن ضعیف و کم شدن آن در هر دو حال و اگر این حالها قوی افتد بینائی تمام خلل کند و بسیار
امراض طبقات و عصب مجوف هم برین قیاس موجب بصر شوند اما اینجا مرا وضع است
نوعی و چون چشم عضوی است کوچک و اجزای آن بغایت بهم نزدیک و طبیعت اندک است و برین
اسباب مذکوره بخصوصی صعب بود و اندران خدشی قوی باشد علاج اینجا که سبب
سوراخ المزاج عام بود تبدیل مزاج بسلیه بدن و تقویت دماغ و چشم باید کردن چنانچه در باب
سابقه و صدر این باب معلوم گشت و بدل یا تحلل رطوبات بخوردن غذائی مقوی حافظ صحت
حاصل باید نمودن و اینجا که سبب المزاج دماغ بود تنقیه دماغ بدستوری که در امراض دماغی
گفته شده باید کردن بعد تقویت دماغ و معده و چشم کردن و خوردن اطریفات درین

جامع النفع بود همچنین سبب رنجار قلبیه پرتی بسیار داشتن و آنجا که سبب سوراخ مزاج چشم بود
و صحت سایر اعضا بدان گواهی دهد و تقویت و تعدیل مزاج آن باید کردن بخیرهای نافع که
در صدر باب مذکورست با جنتاب از مضراتی که مذکورست و بعضی از ادویه مقوی چون مالک
و توتیا و زرد دره و بعضی تدابیر چون استعمال ملینات سبک و دنبه بر کف یا بهاستن غذا با
نرم خوردن و آشپاده اینها که در رد مذکور شد جمله ایجا مناسب باشد و آنجا که سبب
روح باشد غذائی باید خوردن که از آن خون غلیظ متین حاصل شود و از نظر در شغشها
و در سپیدیهها و در روشنیها حذر باید کردن و پیوسته نظر بر جامه سیاه و چمینهای تیره
و کینک باید داشتن و دما و دست کشیدن کحل مشهور نمودن و تقویت بدن کردن و اگر
روح با صره را تحلیل دهد چون بسیار نکوستن و در چیزها بدقت و در چرخها و دار و خورد و دور
بماند دیدن و دور بودن سفیدیهها و روشنیها را همین حال بود و بعد طعام حافظه صحت
خوردن عظیم نافع آید و در شبان روزی مکیوبت و همچنین اطرافیات نیز درین باب بسی مفید
و آنجا که سبب غلظت روح باشد دماغ را بمطبوخ سهیل پاک باید کردن غذا خوردن
که از آن خون لطیف حاصل گردد و اگر سودا و حمی در مزاج باشد از تدابیر الخولیا با این تدبیر باید
و بخارات سودا را بعد از سهیل بنفوعات و فو که لطیف تری فراتر گین باید دادن و کاهای چغندر
مناسب کردن و دار چینی و بادیان و مرزنگوش و باد و روح حل کرده و حنض تنهاسل
در کشیدن و شلغم کشیدن با آب رازبانه با آب مرزنگوش و شلغم بسیار خوردن و خنجر و بریا
کرده در چیزهای رقیق بسیار نکوستن و آنجا که سبب کدورت رطوبتی باشد اگر آن کدورت
از غلبه تری افتاده بود تنقیه باید کردن نگاه توتیا و کلهاسکار داشتن اگر از غلبه خشکی افتاده
تعدیل مزاج و تقویت و تطیب دماغ و چشم باید کردن و آنجا که سبب فراخی ثقبه باشد
انچه قلیلی واقع شده باشد چنانکه مانع ابصار نباشد بلکه مضعف بود و صاحب آنرا
در دیدن چیزها چشم از آن بود و سیاهی آن بزرگتر و غالب تر نماید و اگر از زور قی و امثال
افتاده باشد آسایش باید جستن در خانه تاریک نشستن و خوردنهای قابض که
مشک و عود و ورق زرسوق در آن باشد پیوسته کشیدن و همچنین کشیدن

نکته ای بسیار

باید که در چشم

و اگر از غلبه خشکی عنبیه باشد و کمی رنگ خشکی دماغ بدان باشد بود ترطیب دماغ باید کرد و شستن
 و خرمی بران دوشیدن و طلا کردن و از زرد و قهوه پرست نمودن و روغن بنفشه با وام
 اندر بینی و گوش چکانیدن و سر بر بخار شلغم و فلیک بونی و شاه با اینها دوشستن و اگر از زرد
 و سقط بی نقصانی در عضوی از اعضا چشم افتاده باشد فصد قیال باید کرد و در چشم
 حب الصبر بکار دوشستن و ضماد آورد و آب برک بید یارک خرد بر پشت چشم نهادن و در صبح
 شیان مامیشا و صندل طلا کردن و کلاب سرد در چشم چکانیدن و بر لبس سبب
 کردن بر چشم زرده تخم مرغ و روغن گل نهادن و به پشت خواب کردن غذا می بسک
 خوردن و اگر از غلبه رطوبت عنبیه افتاده باشد استغراق رطوبات باید کرد و در کوش
 چشم و صندل زدن و شیان زهر با کشیدن و گل بسین و در آب دریا و معادن دریا
 نشستن و غذا می خشک خوردن و اینجا که سبب تنگ شدن ثقبه باشد فی الجمله
 اگر از رطوبتی بود که بران استولی شده ثقبه آنرا بخنی فرا هم آرد و دهانه مشغور مال
 در تری تنقیه بقی باید کرد و زردگری و کمان کشیدن و دم گرفتن و در شش نمودن و به
 خشکی فرامدگور کردن و اگر از خشکی عنبیه بود که دهن آن بخنی فرا هم کشیده و در رطوبت
 باید کوشیدن و چنانچه دانسته شد و بعد از آن دوامی تر در چشم کشیده باشد در
 فراج حاصل شده دم گرفتن و زرد بر چیزها کردن و در تنگی ثقبه مطلقا چشم که مکتوب
 و در غلبه مرض جرش و مثالی از اشیا چیزی بنیده و سبب یا اینجا که سبب قصور جان
 بسیار طبقات یا عصب مجوف افتاده باشد هم قیاس بدین حالات مذکوره تنقیه و
 عین و اعصاب و عضلات بدانچه ممکن بود باید کرد و علاج بعضی حالها از ترجمه و غیره
 بیان یافته اما آنچه از روی کلیه درین ضعف نافع است اگر تر نباشد که در صدر باب
 مذکور شده و گفته اند که دو عدد جوز بابوست سوزانیده با شنی عمد و بلبله زرد سوزانیده
 و سمی کرده با شغال فلفل غیر محرق و نرم نجسته در چشم کشیدن بسی مفید بود و عصا
 انار میخوش را جوشانیده تا بضعف آید و نصف آن غسل صاف با آن غلط کرده و دو
 در آفتاب نهاده تا غلیظ شود و لته بران پوشیده چنانکه گردانید بعد از آن برداشته یا

اندک صبر و فضل صلاح کرده در چشم کشیدن نافع آید و گوشت افامی در مجون کرده خورد
 بسی مفید آید و مسام سر کشاده داشتن در روز و در چک آن دور کردن مداومت خوردن
 شلغم و التاج تخصیص جواهر دارد بسی نافع بود و همچنین درق مار با نبات سوده کشیدن
 و مهابس سرد رس مجون بلا در خوردن مفید آید و امد اعلم شکبوری
 سبب آن غلیظ شدن روح با صره بود و غلبه رطوبت اجزای چشم و یا غلیظت رطوبت
 بیهیه و اندر آفتاب بودن بسیار و اندر هوای گرم روز کشیدن و هوای روز و وقت آخر روز
 و هوای شب جلوس بران اعانت کننده جهت تحلیل کردن آفتاب و حرارت روز و روشنایی
 غالب لطایف روح و اجزای لطیفه رطوبات را و غلیظ تر شدن آنها از جمیع آمدن بخارات
 در طرف شب و کثافت هوای شب علاج دماغ را از خلط غلیظ بمسهل و غرغره پاک
 باید کردن و هر روز بر کس در درون بینی مالیدن غذای لطیف خوردن و تقویت دماغ
 بیهیه های لطیف کننده بخارات کردن و همچنین تقویت دماغ و معده بخوردن کس و کتی
 و حلواهای بلا در و حلواهای دار چینی و سفوف مقوی و از جنهای غلیظ کننده روح و خلط
 بر سر کردن و در گرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن در هوای گرمی خوش مقام کردن بپوسته
 سرمه روشنایی و شفاف مرارات کشیدن هر صبح و شام خون گرم خفاش و زربال
 بوم در چشم چکانیدن و اگر جگر تازه را بر آتش نهند بکار و انجیده رطوبتی که از آن خوش
 بر آید و از فضل و نفع نهدی را نرم سوده و بخت بران پاشیده بمیل آن رطوبت را نیم گرم
 و چشم کشیدن عظیم فایده بخشد و اگر از فضل و فنیل راستا است سوده بران پاشیده
 و از آن آب کشند هم بسی نافع آید و کباب بگز و جگر بوم و فلیه آنها که در چینی و سفره زریه و غیر
 داشته باشد و از اقلیه پوتی گویند خوردن و سر بر بخاران داشتن سودمند بود
 جوانی پانزده سال را استسقا زنی بنیاد شده بود و در علاج کردم چون ماده تحلیل یافت
 لختی بدماغ او برآمد و شکبورش فرومدم تا جگر نبرد از اقلیه پوتی میگرد و دستور و مظهری است
 و هر روز سر بر بخاران میداشت لختی بر سر افکنده و چشم کشاده چند اندک عرق بسیار از
 سرور و او میرفت و همانجا بمقدار حاجت از آن میخورد و بنده عرق را خشک خست و بپوسته

سر می کشید پسین صحت یافت جوانی دیگر ادرم سپرز بود ادرکچر داغ گردید بعد چند روز
 شکم بوری پیدا کرد ادرانیز همین علاج کردیم صحت یافت و سبب بر آمدن بخارات سودا بود
 دماغ و این نقویت نافع آمد و اندک علم روزگوری سبب آن غلبه لطافت و قلت
 روح باصره بود که دشمنی روز تفریق آن کند و کرم هوای روز تخیل و تفریق آن نماید این
 چشمهای ازرق و ابله را بیشتر افتد علاج چیزهای تری فرا باید خوردن در بر سر جزای
 مرطب دماغ طلا کردن چون شیر و خمری و لبنها و اشباه آن و از تحلیلات و مخملات و حنظل
 نیز طعم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زیان چشم طلا کردن و کل و کلان و اسحاق
 کشیدن نوعی که در ضعف بصر گفته شده مرغی داشتند و اگر از جهت نظر بر برن و سفید نیاید
 افتاده باشد علاج تصور بکار باید داشتند و اندک علم خیالات اشکال و الوان بود که در نظر آید
 بی آنکه موجود باشد و این کاسه ضعیف افتد همچو موی بافته مشک و یاقوتی بر تو و همچو خمر و اشک
 غبار نماید و این خود اکثر کسرا واقع باشد چون در هوا نظر کنند و این طبعی بود و سبب این
 بصر باشد که بخارات چشم باطلات روی حلقه و غلظت بعضی اجزای آنها را تصور بیند و اما آنچه
 غالب شود و سیاه تر نماید یا شال و دود بود یا همچو بخار که اگر آتش تنور خیزد یا همچو عکس آفتاب که
 بر آبها خود و غلظت یافته باشد و بر دیوار افتاده و از باد جینان بود و بالوان و یا آنچه نماید و یا ضعف
 چیزها را بیند و ضعیف را نه بیند و یا میانگاه چیزها بیند و یا خیالی از چیزها بنظر آید همچو سیاه
 در که زرد یا صورتهای غیر معلوم مهیب و ناخوش آیند و یا همچو کسها و کسها و مورثا نماید و یا
 در میان دود و بخار بیند و یا لکه های سیاه بیند این جمله ما طبعی بود و بعضی از اینها ممکن دریر باشد
 باشد و بعضی لحظه بدارد و بر طرف شود و باز خود کند بعضی زودتر و بعضی دیرتر مناسبت است
 و سبب این مرض یا تیره شدن روح بود و از بر آمدن بخارات تیره کننده از بهر خلطی دماغ بخار
 در الیخولیا کاهی می باشد و در وقت بعضی بخارها و در بام هم شادمان شود و اینها و غلظت
 در غیر مرض زودتر رخ شدن آن خیالها و ضعف دماغ و معده و قوت یافتن بعد غذا و نمودن بر سر
 بر خلطی که سبب بخار بود و دلالت کند و یا که در تن بود که در طبع یا چشم یا و طبقات آن پدید آید و یا بخار
 اجزای بعضی بعضی غلیظ تر شود و از بخار تیره یا از خلط یا از کیفیت آن جزا متفرق بود و چشم خالیا

و قرصه ثقبه و دشت در مد و سیده و غیره جمله سبقت بیان یافته اند و آنچه عرضی مرض بود باز آنکه
 مرض بطرف شود و آنچه که سیم نزول آب بود تا سیری خشکی فرا می باید کردن و از زرد کردن حرکات عینیت
 و شرب آب کردن بر خنک باید بودن و العلم فرو و آمدن آب ششیم این علت چنان بود که در رطوبت
 محتبس شود و در ثقبه غنیمت میان صفات قرصه و رطوبت بخصیه و این رطوبت کاهی سفید بود که
 بسیاری یا یکبوی مایل باشد و کاهی سفید نماید و کاهی همچو کج گشته و کاهی فتنه نازل شود و تمام مایه
 بتدریج نازل گردد و سبب قوی تر از این علت غلبه سردی و تری است بر مزاج چشم و ضعف مزاج
 و شد که ضرب بر سر سد و فطری در اعضا چشم و المی پدید آید و بد آنجهت رطوبات مد آنجا مایل
 و محتبس گردد در این اوقات عری را دیدیم که گشتن بر سر او زده بود و آب نازل گشته یکی
 بدستکاری آنرا علاج کرد و این آب کاهی تمام ثقبه را فرو گیرد و صفا آنرا بنیای تمام بطرف شود
 و کاهی در یکطرف ثقبه بایستد و بجز جهت چسبیده با یکطرف دیگر زرد صاحب آن از طرف دیگر
 تواند دیدن و نصف چیز را در نظر آید و دیگر داندین حد و نصف دیگر را ببیند و کاهی در وسط ثقبه بایستد
 مستحکم چنانچه از اطراف او حلقه کشاده باشد و صاحب آن از نرمی است مدور دایره بیند و از غیر
 همچو که سیاه در وسط آن خیال کند علاج آنچه بغایت رقیق و صافی و نو در آمده باشد
 و از ضرب ثقبه با استفراغ رطوبت مشغول بایستد و سهولات مناسبی خوردن از تر بهاد
 و غذای خشک خوردن تا سیری خشکی فرا کردن و ادویه مجففه کشیدن شیخ گوید من شخصی قیل
 واقف معتبر را دیدم که او را سفید که از امرواری گویند فرو آمد و خود با استفراغ مشغول شد
 که خوردی و از چیزهای تری فرا پر سیر کردی و بر قلبه خشک و سطنجه اختصار مینمود و سر مایه
 محلول می کشید آب زایل شد و نور بنیای باز آمد و آنچه کهنه شده باشد و یا از ضرب افتاده بود
 و سفید آنرا میل باید زدن چنانچه در محال آن مقررت در آن تاسک نکند و دست نباید
 اگر که بعد نقاب از خود کند و آنچه سیاه و یا تیره باشد اما رقیق بود هم ممکن باشد که بدستکاری زائل گردد
 اما آنچه سخت غلیظ و کدر بود و یا از رن مصف و یا همچو کج گداخته بود و علاج پذیر بود
 بدو رو به غسل زدن جهت آنکه از غلظت نیک سیلان میکند تا به میل دفع شود و محففات فساد
 او زیاده میشود و قوت محملات را تا بدان رسیدن فسادست و دیگر در صفت میشود و دیگر

در خیالات و در ضعف بصر گفته شده اکثر آنها در ابتدای این مرض و در کمی آن نافع بود و گفته اند
 که ایارج فیکر اداون در اول این مرض و در ضعف بصر و خیالات جمل نافع تواند مطبوع قطور یون
 النفع باشد و آن سود است **بیان** مطبوع قطور یون یکین قطور یون باریک سه درم
 تریب سپید خراشیده بیان تپی نیم کوفته سه درم بسفلیج نیم کوفته هفت درم موز و اندر بر
 کرده بنیت درم همه اندر نیم اب بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید بسیار لایند و بکار دارند **بیان**
 شیانفی که اندر است احوات در چشم کشند نافع بود یکین خربق سپید یک و نیم بلبل سفید
 نیم و قبیاشق یک درم همه را نرم سوده و نجبت آب بشنند و شیانف سازند و بوقت حاجت
 سوده در کشند و آب بنج پیاز با غسل آینه کشیدن هم مفید بود و زهره کلنگ و زهره کبر
 و زهره کهفتار و زهره شبوط کشیدن مفید بود **بیان** شیانفی محرب یکین زهره کبر
 یک درم و روغن بلبلان مقداری با ول میا نیزند و بوشنگ کنند و با روغن کشند و شیانف
 سازند و بوقت حاجت سوده بکلان کشند و الله اعلم بحجوظ بیرون خواستن چشم بود
 اندکی از محل خویش سبب آن با قوت فی بود یا قوت خنق یا صجی زادن و باشد که از
 ضرب تیری یا چوبی و اشباه آن هم واقع شود **علاج** آنجا که سبب زدن
 و اشباه آن باشد نخست فصد باید کرد و برگردان حجامت بشد طریقی شرط
 کردن چند نوبت و استفرغ بمقننه تیز و سهل کردن چشم را بسته داشتن درگاه
 بعضا به و بر بالای رفا و ده تخت از سرب با اندازه چشم ساخته بسن و بقفا
 با خفتن و طعام اندک و سبک خوردن و از گوشت و شراب و ترها و بادا کینز پزیر
 کردن و شیانف سماق اندر چکانند و آنجا که سبب در زادن باشد با این
 نداسیر در ملت نیز باید کرد و آنجا که سبب ضرب تیر و اشباه آن باشد **تقصیر**
 نشده باشد صاحب ذخیره کوید که من دیدم که شخصی صاحب تجربه آن چشم را
 باز بست و محجمه آتش بر پس سر او چپیدن نوبت نهاد و شیانف و
 و شیانف و امیران و شیانف نامر و زور را غلبه در چشم و
 کشید تا بر جاسه شد و قرار یافت بمقصور و الله اعلم

باب هم بیان احوال گوش *

از ترکیب و وضع و قوت سامعه و منفعت اینها و مرضهای گوش و اسباب عیالها
و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و قوت سامعه و منافع اینها
بدانکه گوش عضو است مؤلف از غضروف و عصب و گوشت و پوست در کها و شریانها
و برسان با دیان گشتی برشته تا هوایی که از او تشکیل میدهد بر سه سوراخ گوش تنگ پیچیده
برسان بلبلاب مخلوق شده است تا آوازهای قوی بیکبار بر عصب سمع مگوید و آنچه سازد در
اندر و گوش فضا است و عصب حس بر محیط آن فضا از جانب بینی گسترده است بمخ
و از اصماغ کوبند و در آن درون فضا هوا نیست ساکن و گرم مناسب لمس آن محل برگاه که
هوای سردی را از او از بیخند بر میست و نسبتی که لغات حروف کوبیده را و یا غیر آن را حاصل
و بر همان وضع تحریک آن کرده و بسور اخ گوش اندر آید این هوای کن را بر همان نسبت
بجانبند و این هوا با عصب حس مصادف کند و بدان شود حاصل کرد و همان است و
و بهیئت حاصله حس سمع چون از اعظم مهابت بدنی است و فضیلت و یک هم دارد که در
که کمال مرتبه انسانی است بر ششون موقوف است چه هر که که مادر را دست و پا میزنند
بیخ نتواند گفتن و هر چه ششوند و بداندند جواب دهند و باز کوبند بنابرین محل آن شنی آورده
تا اگر آفتی بیک رسد بدن از منفعت دیگر با نصیب شود و ادراک هر دو یک آن متوجه
شده است تا اختلاف آنها نفع از اطران زد و از غضروف مخلوق شده است تا در
و از صد مات و ضرب زد و کوفت نشود و ایستادن برای مصلحت مذکور میسر باشد مخفی نماید
مشارکت گوش با دماغ بسبب قرب مجاورت اعصاب تمام است و چرکی که در گوش جمع آید
فضله ایست از غذای صغیر که از دماغ در انجای می آید همچنین میان گوش و زبان بدان سبب که
گذرگاه مواد که زبان می آید بعضی بر گوش باشد و بدین سبب لال مادر را و گرمی باشد همچنین میان

گوش و آلات تناسل سبب شریان که در فضای آن واقع است چنانچه در وصایا گفته اند
 و اما امراض گوش و اسباب علامات و معالجات آنها که می گران گوش
 سبب کرمی و بدست آوردن که بی نقصان خلفت گوش بی فقدان قوت سامعه از اصل فطرت
 حادث گردد یا سده بود یا ناقص از اسباب داخلی چون غلبه حرک گوش بسته شدن
 از جرات خارجی و چون حدوث کرم در گوش از ماده عفنی که بگوش ریخته بوده باشد
 و چون حدوث غشائی یا ثولوی یا کوشتی زاید از بعد قرحه در منفذ گوش و چون نوع
 خلط غلیظ و مجری یا خارجی چون ماندن یکی یا دانه یا خاکی یا کلی یا پشه که از خارج
 در رفته باشد یا حیوانی دیگر و شباه آنها و یا سوز المزاجی بود و غرط یا غیر غرط و حسب
 و آن اغلب سوز المزاجی باردی باشد و این سوز المزاج که بی درفص عصب بود فقط در
 اشکرت و باغ افته و باشد که کرمی در گران گوش از دفع طبیعت افته و بر آنها با تقال ماده قلیل یا کثیر جمیع
 گوش و سرد باشد که از تصاعد مواد حیوانی گوش افته بیکبار کی دفعه چنانچه بعد سهال صفر او بدو ادویه کاغذی
 میشود و سهال او منقطع میگردد و باشد که از زور کردن بعنف افته همچو زور قی و شباه آن
 و باشد که بادی غلیظ در فضای درون صماخ و یا نواحی پرده معشی درون گوشش جمیع
 و از هوای خارج نیک متاثر نشود و با حس عصب رالحتی تیره کند و از جمله آنها آنچه قوی است
 و شکن کنه کرد و علاج آن مشکل بود علاج آنجا که سبب آن غلبه و تراکم حرک گوش
 و بسته شدن آن باشد و آنرا با دخال میل و عدم اسباب دیگر بتوان درختن گوش را بخار
 آب گرم باید گوشش بسیار و غن عقرب و روغن بنفشه با دام نیم گرم با اندک سرکه چکانند
 و بر جانب مخالف خفتن چند آنکه نرم گردد و نگاه بکده استحام بر آن گوش خفتن و یا گوش تراو
 حمام نهادن خفتن و زور کردن تا بر وزن آید و میل رسد و بعد پاک شدن تداو بر طبیب
 باید کردن و مراعات گوش پیوسته نمودن تا دیگر حرک در مجرای غالب جمع نشود و گفته اند
 که اگر فتمله سازند و از تخم سپیدان و بوره با هم کوفته در گوش نهند سه روز یکبار از بعد
 در کرم به لحظه گوش بر تابه گرم نهند و فتمله بیرون آورند و حرک حل شده بسیار سردی
 و آنجا که سبب حدوث کرم بود و خوردن و چیدن و دفعه درون گوشش شام آن باشد

چیزی نمی کشنده گرم کنیم گرم باید در چکانیدن مثل عصاره برگ شغالو و طبع ترس و طبع درشت
 در روغن در منته ترک در روغن عقرب جمله با عصیر شیرین تر و چون گرم بیرون آید تقیه فراج و اصلاح
 گوش باید کردن و تقیه مقدم بهم نافع بود دیدم سه پو شیده را که بسیار بود و تب لازم داشت
 بعد تقیه گوش او درو کرد بعد در و زرد و چنان صعب شد که بی طاقت شد و گریه بسیار کرد
 و در خواب شد ساعتی ناگاه از گوش می میانگاه گرمی ظاهر شد و تماشای شده بی آنکه دهان
 در گوش او گشاده از ابله گرفته و بیرون کشیدند و گرمی سرخ بود همچون گرم مسه
 و مقدار چهار انگشت طول او بود بار بکتر از گرم مسه همچون گرم سر چون او بهمان صفت یافت
 و آنچه درین باب آزموده اند آنست که در درم شراب و سرد درم عمل دیگر درم روغن گل
 و سپیده و دو خایه مرغ بهم نیکو بیا میریزد و نیم گرم کشند و پشم پاره بدان آلوده در گوش
 نهند و دست بران نهاده بران گوش خواب کنند یک ساعت و بعد از آن پشم بیرون آید
 لحظه را گرم براید و آنجا که سبب حدوث غشائی و یا ثولولی و یا گوشتی فرونی بود و در
 و آنرا بتوان دیدن خردستکاری آنرا تدبیری نباشد و موضع آن متعوس باید و در حتما
 بسیار باید کردن تا آفتی بعصب اصل گوش رسد و بعد بریدن و دوائی سوزانند
 بران محل طلا باید کردن تا عود نکند و صاحب را قبل از بریدن بهوش باید ختن
 بحسب الشفای بزرگ و گفته اند که روی سوخته و زرنج سرخ هر دو را به که سودا و اندک
 تا گوشت فرونی و ثولول را بسوزد و ریش کند پس علاج ریش کنند و آنجا که خلط غلیظ
 از قره و غیره در منقه مانده باشد و تقدم و رج و قره سبب آن ظهور ریم و عدم علان
 و یکبار سباب بدان دلالت کند چیزی غلیظ کثیف کشنده باید چکانیدن چون عصاره سداب
 با عسل آمیخته و جذبه ستر اندر روغن شبت حل کرده یا اندر روغن بادامچه کوبی و پانز
 اندر بیل یا اندر زهره حل کرده و طبع اهل اندر که که جوشیده چند آنکه سر که ساه
 شد مباشر و طبع خرق و جذبه ستر و بوره اندر خمر جلد نیم گرم این دو را با جبت شونج
 نیز نافع بود و اگر با خلط غلیظ تقیه از قره و غیره مانده باشد هم این دو را با مغف آب آنجا
 سبب حدوث درم بود تدبیر درم باید کردن از هر نوع مناسب آن و علاج آن جلد نکند

خواهد شد و اینجا که سبب آن ماندن سنگ و اسهال آن بود در مخدر و غن باید چکانیدن
 یا آب خمر یا سرکه بعد ماسوره بزرگ بر همان نهادن بدین آنرا کشیدن و کل و اینجا باب نرم شود
 چون بران گوش خفته نور کند بیرون آید لالی کا فخر تاج چشود و اینجا که سبب فتن حیوانی بود
 در گوش یا احساس و حرکت و دغدغه بران شاید بود همان تدابیر گرم نافع آید و اگر قطر آن اندر چکانند
 زود آنرا کشند و همچنین عصاره جرب پیاز با اندک سیفونی یا اندک صبر جله نیم گرم پس کشند آنرا با خط
 بس بیرون باید آوردن و اینجا که سبب سوء المزاج سافج باشد در تبدیل مزاج عصب حس
 باید گوشید چنانکه در بار دروغنهای گرم کننده میکر کرده باید در چکانیدن چون دروغن تر و غن
 شبت با اندک جند دروغن عار و دروغن قسط مر و دروغن بادا می کوبی و از سر دیها و میوه و دیها
 سر و لبیات پر خدر بودن و دما دست خوردن جدها را بس با بلادر یا کسی کردن در حاکم حیات
 مزاج باید کردن بدستور حمیات و عصیر غلبه و کشیز تر و دروغن کل با دمی دیافنه باید ادم حله
 با هم در چکانیدن و بران نصف سطلای خشک افکندن و در یا بس گوش بر سخار با نرم در
 و کشیز تران بار و دروغن غنشت در چکانیدن از چیزهای خشکی فراد در بودن نگاه باشد که در
 سابقا بود به جهت اصلاح آن و اما نمی بینا سبب و متعاقب در گوش کرده باشند و مزاج عصب
 قصور یافت بود و یا خود کراتی قلیل بوده و جهت آن و اما می نامنا سبب افکنده باشند و کرمی ^{آید} بر
 از قصور مزاج عصب از آن و اما و اینجا تحقیق آنها نموده ضد آنها و مصلح با در اسال نمودن و با هبلت
 تعدیل مزاج تمامی اعصاب گوشیدن چنانچه در امراض عصب مقرر است و تدارک مخدرات که در جمیع
 استعمال کرده باشند و غنهای گرم بود یا جند بیکتر و اینجا که سبب سوء المزاج بادی باشد اگر با غن بود
 و این شیر شد استغفار غن بلغم بد فحاش باید کردن غذای خشک و کم خوردن و شرابها بکار داشتن
 بعد تنقیه و اگر از خون باشد نخست فصد باید کردن و بشرط از آن و حجاب است شیب گوش که در غن
 معتدل خوردن بعد و غنهای که در بار و گفته شد بکار داشتن مخلوط با کشیز یا غلبه ^و غن
 بادا می تنها مفید بود و اگر از صفرا باشد نخست اسهال صفرا بطبیعت فواید و غنشت و دیو فرید فحاش ^و غن
 آنکه ترید مزاج بعد از آن و شرابها یا خشک بدستور حمیات صفراوی نمودن و اینجا در سوء المزاج حار
 در گوش چکاندن چنانکه بدین بعد تنقیه و من کرمی را شنودم که از سوء المزاج مادی می غیر مادی بود

بلندی که بر کنار غضروف کوشش است از جانب روی برادری منفذ را بر پیله یا بر یک توده داغ نماید
بدستور و بعد از آن که کوشش ایشان بدستور صحت سابق کشود و نیک میشوند و در آنجا که
بیشتر ضعف دماغ افتد نخست تنقیه و تقویت دماغ باید کرد و انگاه اصلاح کوشش نمودن
و آنجا که سبب بحران انتقالی باشد و تقدم مرض حاد چون بعضی امراض دماغی و تبها صغریه
و وقت بحران بدان ایما کنند بعد از حصول قوت فراج بحال اصل خود تنقیه خلط سبب باید کرد
بدانچه مناسب بود و تقویت دماغ کردن انگاه روغنهای نافه مذکور آنچه لایق حال بود انکند
و دماغ مذکور هم نافه آید و آنجا که سبب برآمدن خلط مراری بود باعالی و نواحی آن کوشش
آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صغریه و دشت آن دال کرد و بران تقویت
و تعدیل فراج بدن و صغریه باید کرد و طین صغریه برقی دیگر بار نمودن مقویات شکم را در کوشش
چکانیدن و اکثر آن بود که این قسم بخودی خود بعد تعدیل اصلاح آید و اگر ممکن کرد و دماغ مذکور
و آنجا که از زودتی در شباهه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بدان اشتها نماید سکین مواد و اسهال
باید کرد و این نیز اکثر بخودی خود بصلاح آید و آنچه شکم کرد و همچو دماغ سابق عمل باید کرد
و آنجا که از زود غلیظ افتد و وقوع سودا ویت فراج با بلغمیت قلیل کشود و کوشش کا پی بیکار
کران شدن بران دال بود غذا با باد شکم باید خوردن و اسهال سودا و بلغم باید کرد
و کوشش بر بخاطر طبع بالونه و مقصود استن قلم که در کوشش در زیره و در یک کردن تنقیه دماغ
برقی نمودن روغنهای مصل با و با جذا میخته در کوشش چکانیدن و تخصیص دهن را راه و خرباشی بخار
و معتدل از شر به و فوکه باید خوردن و الداعلم ششودن آواز نامی در وقوع یعنی آوازها
که از مخرج وقوع هوا گیردنی نباشد اما آنچه با و از تند و آواز باد که در کوزه و گاجیچ و آوازها
و آواز کس در زبور که در ظرفی مانده باشد و آواز اب روانه شباهه اینها مانند انرا طنین کوهند و دو
و عوام آواز سر مانند جهت ادراک آن میرد و آنچه بمانک طرف ردین و صینی مانده چیزی بران زنند
با و از درگاه از دور جا آنرا عوام آواز کوشش خوانند جهت ادراک آن در کوشش اطباء بر سبیل نسیم
طنین و دی گویند و سبب غالب این علت بخاری بود یا مادی در تجویفهای سر و حوالی کوشش که
بجست خود قوی یا دیوارهای سر را یا آنچه حادی ثقیله کوشش است بگوید و بواسطه مجاورت

از ان متاثر گردد و از اصرامخ در یابد و این بخار و باد کاهنی در نفس دماغ و نواحی سر متولد
 گردد و ظهور و علامت غلبه ماده و سبب بخار باد در دماغ و احساس کردیدن بخار
 در درون دماغ و نواحی سر متولد گردد و ظهور و علامت غلبه ماده سبب بخار و باد در دماغ
 و احساس کردیدن بخار در درون و هر روز جای بجای رفتن آن شاید آن بود که گاهی
 از عضو دیگر بدماغ برآید و بیشتر از معده برآید و وجود عدم و کم شدن در زیاده شدن
 در خلط و پیری معده بدان استنباط کند و باشد که از مراق و یا طحال میاروده از بخار گرم
 و غیره و یا از زهره و غیره برآید چنانچه در مایه خولیا و غیره اشارت بدان شده و باشد که از
 گرم اخلاط بخنبد و بخارات از آنها پدید آید و با عالی فرستد چنانچه در آغاز نوبتهای تب گاهی
 افتد و باشد که از غلبه کسکله رطوبات بگذارد و بخاری از ان بخنبد و بدماغ برآید و تقدم
 جوع مفطر بر ان دال بود و باشد که سبب این علت قوت حسن سمع و دگر گوش و صحت
 و قوت مزاج و احساس لیسیل آن بوده باشد که ضعف دماغ و قوای حساسه بود که از
 ادنی حرکتی متفصل و متاثر گردد و خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی از آن
 هست ادراک نتواند کردن و مخلوط از قرح سبب داخل و خارج احساس افتد و چیزی دیگر
 شنود غلط و این مردم متفکر و سودا و مزاج و نافع ضعیف و پریشان دماغ را بسیار
 و در ذکاوت حس نیز این نوع غلط و ادراک غلط متصور بوده باشد که حیوانی در گوش حرکت
 کند و آن هوای سکن را تحریک نماید و دخول حیوان و عدم دلائل دیگر و یا علامات گرم
 گوش بران دال گردد و علاج انجی که سبب بخار و باد نفس دماغ باشد اول تنقیه
 بدن کنند انگاه تنقیه دماغ نمایند و بعد تنقیه مداومت خوردن مقوی چون شکر شالیان
 نماید تا طبیعت و مزاج و قوی را برقرار بدارد و چندین یادیدم که آواز سرگینه بعد تنقیه معلوم
 پرورس بعد سالی بر طرف شد و عذر از جزئی که بدماغ مضرب بود و بخار بسیار بدماغ
 فرستد از اغذیه و فواکه و بقول واجب و دو استحام در روغنهای معتدل بر سر مالید
 و در گوش چکانیدن نافع بود از انچه در طرش گفته شد تخصیص روغن مورد بادامی و انجی که
 سبب برآیدن بخار بود و از عضوی می گرفت آن عضو را باید کردن انگاه تقویت دماغ

و کوشش فقط باستمال ادیان مداومت خوردن مقویات مخصوصه بانهما و انجا که سمیت
 بود و طریقی که در گرمی گفته شده مرعی باید داشتن در جمله این انواع در حرارت آفتاب نشستن
 و گرمای بسیار داشتن و حرکت عتیف کردن و گرمی کشیدن و طعامهای بخار انگیز
 خوردن و در نهایت جفتن و فی و آواز بلند کردن و چیزها در هم خوردن و ادخا کردن و در
 جماع و مطالعه مبالغه نمودن و صدایای بلند شنیدن و قبض شکم مضر باشد و در قلیه
 پوتی داشتن و از آن خوردن و مرغ مسمن معطر خوردن و در یاقین خشک بو نهندن و هوا
 گرم و در بغیر غفن بودن و حرکت سواری معتدل کردن و خود را بجزایای دلکش مشغول
 داشتن و در آب خشک غوطه خوردن و گرمی هوا و در حمام قاتر آب فاتر غسل کردن و لحظه
 در سحر و هوا مداومت خوردن نمودن و استماع عقیده و الصدا علم و در کوشش
 سبب آن با سوزن المزاج بود و یا مادی بود در حوالی پرده کوشش محقق شده بعد در نجه
 میدارد و یا آماسی بود که حادث شود در درون کوشش یا درین کوشش از ماده گرم میزد
 یا از ضربه و سقوطه یا از رفتن حیوانی بود بزار یا و مورد است یا به آنها که در درون پرده کوشش
 برنجانند و یا گرمی بزرگ بود که بحکمت رنج میزد و در رفتن آب بود در کوشش بوقت
 غسل و هر سببی ابطلات خاصه آن نیز توان نمودن علاج انجا که سبب سوزن المزاج
 عصب جشید است که در گرمی و گرمی و سوزن المزاجی گفته شده مرعی باید داشتن
 بعینه دارو یک در سوزن المزاجات در کوشش نهادن و چکانیدن و غیره منفعت آنها مجرب است
 و روغن کل مست و روغن زروع که بول در آن جوشیده باشند و تنهای آن فستیل و فستیل
 آلوده در روغن بادامچه کوبی و در روغن کل که آب پنج ترب در آن جوشیده باشد یا مرکبی یادار
 او لاصل کرده شده چند آنکه برود و روغن بماند و در ماد فستیله کاغذ حریر و کاغذ بغدادی
 و روغن ذرا بر و فستیل و فستیل و زعفران و سوده و آلائیده و روغن که بکشد و در
 حل کرده باشند و درین راحت و شیر و بکشد و آب سیاه بچخته و در روغن کل یا عصیر
 غلب الثعلب آمیخته و جوشیده و کوشش بخار طلیح خار خشک و غلب الثعلب داشته و بخار
 آب گرم که سببی بر زمین نهد و بریند و آب گرم بر آن ریزند داشتن و نمک یک و در روغن

در یک کمیدینه و دو کز داده و بخور چوب بادیان چنانچه در وج اذن لطفاً گفته شد و شش
ایضاً سفیده خایه مرغ سوده چکانیدن و همچنین سپیده دروغن کل با هم دروغن کل و
آتش نیز سپیده با هم ضم کرده و دروغن کاوی نیم گرم و صبر بر برون کوشش مالیدن
و انجا که سبب باد باشد هم علاج بدستور پیش می باید کردن و بخور چوب بادیان با قیاس
و انجا که سبب آس کرم بود در درون کوشش کشنده بود در نهفته بجهت غلبه قهر بر باغ
و احداث تشنج و غشی و سبب نام تخصیص جو ان را که حرارت مزاج و قوت حس بیشتر
چاره خرقه قلیل داده و تسکین درد و تب نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال فصدل
کنند و بعد سرهای کوشش بپا چند بدستور بر سر کردن و گفتا و ساقهای با سبب
بدفعات حجامت کنند و شرابهای خشک و آتش جو و کشکاب بدهند دروغن کل مانند کرم
جوشانیده فاسر میچکانند و بعد و در زلعاب پنج بشکال بار دروغن کل میچکانند و اگر در در
باشد دروغن کل و سر که بار دروغن تا توره میخته قطور کنند و لعاب مذکور و دروغن با بونه با
اندک سر که غلبه الشعاب بر برون کوشش طلا کنند و با عصیر تا توره ضم کرده بهتر بود
و بر سر و نهایی کوشش از حوالی سر و کردن و بنا کوشش تیراب نرم طلا کردن مکرراً مفید آید
و مریض را بمخدرات چون حب الشفا بهوش داشتن تا الم از ادنیاید چنداگر مادی سبب
تدبیر قوی است و انجا که فصد را مانعی باشد یا خون غالب نباشد و صفرا غالب بود تا صفرا
باید کردن بدفعات و کلیات معتدل مثل نفوق میوه های خشک و شیر خشک و همچنین شکر
بسناد و بعد از آن روغنهای مذکور چکانیدن و همچنین غلبه الشعاب منخل اندر دروغن تا توره غذا
مذکور و شرابهای مناسب بکار داشتن چنانچه در حیات حاده گفته شد لیکن قبل از نهج
همه چیزهای معتدل باید خوردن که با اس مضر نباشد و نهج را پس نمکند و اینجا نیز بخور
مخدرات در شربت خشک تخمیر کردن واجب بود اگر چه مخدر نهج را پس نمکند لیکن مصلحتی از گزرا
مرعی میدارد و انجا که اس سر باشد و عدم تب و قلت آن و استسک در د و سردی دل
بران شاید بدو نخست استفراغ خلط سرد باید کردن و بعد روغنهای محلول چون روغن بانو
و سوسن و یا انشال آن باید چکانیدن و سوراخ کوشش میو سسته بر بخار طبع پنج یا نه

در جمله نافع بود و همچنین ارسال مرهم شافی در گوش انجام که عتیق کرد که سر خواهد گردن در آس
 سوداوی بعد تنقیه در قطور آب غلبه شکر داخل ساختن مناسب بود و چون آس
 محکم کرد و صدف سوخته با عسل در مقدار بخیرستن تا اثر تحلیل دهد و جرم تیزاب با عسل هم
 مناسب بود و آنجا که آس بحرانی بود همین تقویت طبیعت باید کرد و تدریجاً روغن زیتون
 آس و هیچ چیزی که رادع بود یا سخت جاذب استعمال نباید کرد و روغن زیتون
 بلسان چکانیدن در جمله اورام سرد و سوزناک سرد نافع آید و همچنین روغن خرما و گل
 اندران پخته باشد نیم گرم و جمله روغن و قطور که بکوشش ریزند نیم گرم کرده باید تا زودتر
 اثر کند و بعضی ضرر نکند و آنجا که سبب آس بریدن گوش بود در چال بنا کوشش مصلحتی
 و پس کوشش آن غلبه از قسم درمهای روغن بود که در کج فعل و کشان افتد و آنچه بحرانی بود
 محلات جاذب طلا باید کرد تا ماده را تمام بداند و آنجا که آنکه آنرا زیتون یا تحمیل نمود
 بدستوری که در اورام مقرر شده و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد نخست تنقیه باید کرد
 آنکه بتدریج آس بدستور مشغول بودن و آنچه عرضی باشد برفع مرض مرتفع کرد و
 درین جمله پوسته روغن کل در درون گوش چکانیدن و شیر و شبنم تا کوفت آنرا
 از درون گوش باز دارد و آنچه از ضرب و سقوط افتد بعد فصد کامل عصاره برگ مو به روغن
 جوشیده فادر گوش باید چکانیدن و ضماد برگ تازه مو به کوفت با روغن گل گرم کرده بر
 محل ضرب و کوفت بکار داشتن و پوست تازه کوسفند گرم بر درون گوش کشیدن و کوفت
 و نمک کردن از آب بر مراعاتها که در کوفت مبین شده بحج آوردن آنچه در خورد و مایه
 جهت آوردن خواب سکین در دوا و عظیم نافع آید و جمله اورام و غیر اورام و ترک گوشت و غذا
 غلیظ با انگیز و گرم و خشک در جمله اورام مفید آید و آنجا که سبب فتن و بودن و تولد جوانی بود
 در گوش بدستوری که در پیش گفته شد علاج کنند و آنجا که سبب فتن آب باشد در گوش
 و کرانی گوش و تقدم سبب عدم سبب دیگر بران گواهی دهد و باشد که در می از آن حادث کرد
 از غلبه در دوا باشد که از چشمی که از آنجا نبست اشک که هم رو به چیت تدریجاً خارج آب باید کرد
 و طریق آن یکی دستور عام است که بران طرف نمک کنند و دست بخت بماند یا بران پایستاد

گوشن بکف دست نهند سرخس کرده و بر چند بهمان پای و دهن بر گوش نهاده
 و طریق دیگر آنست که چوبی مجوف از بادیان یا شبت بمقداری که در گوش کج بگذرند
 بقدر شبری و یکسر آنرا در آن ثقبه گوش بخلانند با بستن چنانچه هوا داخل نتواند کرد
 انگاه بر سر و دیگران بلبته پاره بروغن زیت چرب کرده و پیچند و آبش در گیرند و بگذرانند
 تا سوخته شود و چند آنکه نزدیک گوش رسد انگاه مرشید داشته بیکبار از آن سر
 کشند آب با آن بیرون آید و اگر ابریشم از خون بحری که در صدفی بود پس در زیر
 هیچ صدف لو لو و گشت آن دراز و باریک باشد و اندر دریای مشرق در روم و قزوین
 یابند فقیه سازند و در گوش می نهند جذب آب کرده شود اما بر ساعت بیرون
 و خشک ساختن و دیگر بار ارسال کردن در روغن گل نیم کم نختن در گوش و باز بیرون کردن
 بر ساعت نیکو بود و الله اعلم فرجه گوش آنچه بظاهر گوش پدید آید از شیب
 بثره و جراحتهای و اما سهامند ستوری که در آن مباحث مقرر شده علاج کنند و آنچه
 در درون بود اگر بعد از در و بسیار ورم پدید آمده باید گذاشتن تا آنچه پالودنی است
 بیالایند و مدتی هیچ و دانایند کردن جز شقیه بدن و تلین طبیعت و تقویت مزاج
 بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظه و باد انگیز و سردیها و از هوای سرد محافظت
 نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز لحظه و اگر بیم بستن چرک نشد
 بود در روغن بادامچه کوبی یا بادام تلخ کاهی بچکانند و اگر که نه کرد و فسیله غسل آلوده و
 از زوت سوده در گردانیده می نهند و شیاف یا مینا بسره که و سپیده بخای مرغ
 سوده کاهی میچکانند و اگر اندک دردی باقی بود با اندک سی دارد و روغن مرکب یا دیگر
 و کاهی روغن بادامچه کوبی و اگر قرحه کننده باشد و رطوبت غالب و بدبوی از آن سرزند
 قطران تنها با روغن آسخت میچکانند تا پاک گردد و در او اخرا این فاسد استعمال
 رویاننده و مصلح خون شیانفی و باسیلقون و اسفیداج مفید آید خارش در و بن
 سبب آن یا سبب مطلق حکه باشد یا بسیاری و دغغه حیوانی بود چون کرم و
 و یا حرکت باد و بخار از کرم چنانچه در غارشن گفته شد علاج آنجا که سبب بخار ترزا

باشور بود و روغن باید چکانیدن و اگر غلبه شود استفرغ خلط نیز باشور باید کرد و آن نگاه
 روغن کل و بادام و ششیان و امیشا و اندک سرکه باید چکانیدن و آنجا که سبب غلبه
 حرک با و غده حیوانی بود تدبیر حرک باید کرد و آنجا که سبب حرکت بخار از کرم
 بود تدبیر نزله و تعدیل مزاج باید کرد و آنجا که سبب چیزی جهت خاریدن در گوش
 نباید کرد که اطبا گفته اند که گوش را با آب نمک باید خارید و آن کودکی را که گوش پر از آمد و چرخ
 بسیار رفیق آخر چشمت سست یکس را بنجام کرم پشید و ششوش میدا و کیا نیست که در آنرا کرم کاکبک کشند
 و اکثر از اینجبت که سفید نگاه میدارند قدری هم سائیده در گوش او کردند که مریط طرف شد و محبت

باب یازدهم در احوال بینی

عضویت مرکب از استخوان غضروف و عصب و عضله و پوست و عروق و شش
 و عروق و چنانست که نیمه بالایی آنکه نزدیک است استخوان است و نیمه فرودی که در میان
 رخسار است غضروفست و حرکت دو کنار بینی بد و عضله است که با عضله رخسار است
 و مجرای بینی از سوی بالا با استخوانی که آنرا مصفاة گویند میرسد و از استخوان برگشته
 اندر هر دو غشای دماغ برابر این استخوان منفذی است بویها از آن منفذ بدماغ رسد و حس
 بوییدن که آنرا قوت شامه گویند در آن دفر و نیست که در نهایت این دو مجرای است و آنها
 حلقتان گویند چنانچه در باب اول بدین اشارت شده و از هر دو منفذ بینی در منفذ
 نهایت گاه کشاده است نفوس بدان و منفذ از قصبشش بینی گذر و از بینی
 درآید و صفای او را نیز بدین منفذ باشد و مخط ازین راه بدین حلق در رود و هم اندر
 مجرای بینی بکوشد هر چه بینی منفذی سخت نیک کشاده است و بوی دوا که در چشم کشند
 از آن دو منفذ بینی رسد و طعام آن از جهان را نفوس بکام و زبان رسد و هر دو
 به بینی از ابتدای که بطرف بیرون است تا نهایت کام فرائح مخلوق شده است و طوطی
 و خم دار بادی که تانفس آسان بود بمقدار لایق هوا درآمد و انتهای آن منفذ که بطرف

انگاه همین دستور را مرعی داشتند و انجا که سبب کام بود علاج ز کام باید کردن و انجا که
 سبب بتن شمع بود در بینی شبیر دهن بینی باید دوشیدن و آب گرم بتن
 کردن و حمام زدن و بعد جنبیدن بر دوش میرون کردن و انجا که چیزی در بینی مانده باشد
 بدستکاری باید برون آوردن و در امراض اطفال اشارتی بدان شده و انجا که
 گوشت فزونی بود تدریجاً بعد از این مذکور شود و انجا که سبب کرم دماغ و منتهی بینی بود
 بنوعی که در صداع گرمی گفته شده و در کرم کوش علاج باید کردن و انجا که سبب
 غلیظ بود و در سفد صفاة بخور زهره و بخار سداب و سقر و پودنه که بسکه رسوده باشند
 و قطره پیل و سپیده و هزار اسفید و چند بیدستر بر دهن با دام تلخ سوده مانع بود
 و همچنین یکدیک و زهره بر مشافی و خوردن با دشکن و انجا که سبب حدوث
 آماس باشد بر فغان بر طرف شود و تدریجاً آماس بینی هم بر وجه آماس کشین بود
 و الله اعلم و در ام ادراک بوی بد و لذت یافتن از ان و ادراک بوی
 در وقت بختیدن زدی روایح طلیه فی انکه در خارج موجود باشد سبب این
 یا خلطی بلغمی عفن بود در معده یا دماغ و یا در غیشوم که نهایت بینی است از درون و یا در
 زایدترین حلتین که حس مرض پیوسته ادراک تن آن میکند اگر بوی آن غالب است و از
 الف از ان لذت می یابد همچو دباغان و کناسان و الا در حین توجه با دراک شوموی دیگر
 توجه حاسه و محرک بخارات ان و امتزاج و غلبه کردن بوی آن بر بوی شوموم اگر چه
 عطر باشد ادراک آن میکند و با قرحه عفی بود در بینی که متن از اشی ششود و با بخاری بود
 کند بوی که از معده و یا از شش و یا از دهن به بینی میرسد از خلطی عفن که بر سطح آنها
 یا در اجرام آن اعضا جای کرده باشد و یا قرحه در اندام حادث شده باشد بد بوی و پیوسته
 بوی آنرا درین باید علاج انجا که سبب خلط بلغم عفن بود در معده یا دماغ یا
 غیشوم یا زایدترین و ظهور علامت بلغم و کدورت حواس هم دلائل دیگر اسباب شاید آن باشد
 تنقیه دماغ و بدن باید کردن به سملات مناسبه بعد از ان پیوسته مشک بویانیدن
 و بطرسات اگر مرض سبک بود عطسه آوردن بالسه ماده را به فحات بکند و با زود

کوساله یا شراب یا بول خر ماهه نشوق فرمودن و بغیر از مسقوفهای حاو دماغ را پاک
و سقوط ریش لسی مفید آید بعد از شستن بینی و همچنین فستق که اگر آید در بینی و شستن
دوائی مقوی و منقعی دماغ و محل غلج خوردن و غذای کم طوبت و کم بخار و گرم بخار
چون بیکو تر بریان فکله آن در معده بوقد غسل و گوشت دنبه و راسو و خارشست و مغز
کله مرغان یا فلفل سوده و شکر و اشباه اینها و آنجا که سبب قرحه و ناصوری و عفن بود
در منفه بینی هم عست است فراغ و تنه بدن باید کردن و غذای سبک تر باق خوردن
انگاه بعد از ریش شستنی شستن شستن آن بول خر ماهه و دخر آب لسان الحمل و نبات
نافع بود و بعد از آن فستق از سنبیل و صبر و کل و قرقفل بکله آب خربزه سرشته بینی
نهاده و مفید آید و از جمله علاجهای که در ریشها گفته شده آنچه مناسب بود و بکار آید
و اگر فستق را به تیزاب کم کرده بدان محل توان ساندن آنرا بدان سنج طافت شود و شستن
باشد عظیم نافع آید و آنچه در قرحه گوش گفته شد از قطران غیره هم مفید آید و جدا در آرم
کرده با زرد و تخم مرغ و گل و ادک انزروت هم میهم و آنرا بر پیش طاک کردن عظیم نافع باشد
تجصیص بعد از شستن مذکور و آنجا که خون غالب باشد فصد فیعال و مشروط اذن حجامت است
و فصد کردن درون بینی نافع آید و آنجا که سبب بخاری کننده بوی بود که از عضوی دیگر بدو سر
علاج آن عضو بستوری که محلش سین کرد و باید کردن و الله اعلم و دوام دارا که بوی خوش
و طیب بی آنکه در خارج موجود باشد سبب آن سوخته شدن غنی بود و در دماغ در سیدن
بوی آن بشام و این حال چون در امراض حاده واقع شود علامات سهل دیگر با آن قرین بود و سهل
قرین باشد چنانچه در علامات خیر و شکر گفت شد و اگر غریزان بود اصلح ممکن باشد علاج
نخست رک درون بینی باید زدن و تنقیه دماغ کردن و سبب که خلط سوخته را دفع کنند انگاه
پیوسته چند یکدیگر بویید در بینی سوط میکنند خدا الله بوی آن در باید و الله اعلم حفاف
و خشکی کردن درون بینی و دفع بوی که آنکه هیچ طوبت محسوس نشود و تشنگی و درم شستن
آن رنجه دارد و سبب این یا حرارتی مفراط بود و در بدن که رطوبات نازله را تحلیل کرده باشد که
نسبی سیلان رطوبات کند چنانچه در حرکتهای غنیف و تبهایی گرم بدید و یا سبی بود و مفراط در

که اندام رطوبات کرده باشد چنانچه بعضی از مردم سوداوی اصحاب تب شیر خشکی فراوان است
میسی بود منفرد تمام بدن که اندام رطوبات کرده باشد چنانچه مدقوقان را واقع است دوم
در مجوی رطوبات غالبی و زرد خشک شود و محکم بسته گردد به سبب این جهت رطوبات بود
می آید و رسید حرارتی بدانکه نشف تری آن کند از داخل یا از خارج و یا گرد غبار و غلبه
آنرا غلیظ و خشک سازد علاج در جمله ترک تعب کردن در هوای سرد و ترساکش شدن
در آب سرد نهادن در عصکیر سینه و بر پیش سرطانی خشک و نرم کردن مخاطات کفنی
و لعابها شسته شهاب بر پیش سر و پاها و کمر نهاده بستن بر و عنقه تنه میخورد و کد و بانگ
آب بخضم کرده در بینی چکانیدن و لحظه بحام فادر آمدن و غیر حرارت مفرط و خیار و باد
و امثال آن پیوسته بویین و از باد و گرد و غبار و کرمها پر خدر بودن و غذای سرد و تر
میوه ها و غیره خوریدن و غیر تب غسل آب سرد کردن زیر ناف و در بدن و در غلبه سودا
از وجبت است و تعدیل خلط مانع بود و والد اسلم خشک شسته یعنی این همچون خشک شسته بود
که در ترش است یعنی بدید آید و در غده کند چون از اینجانبند و بکند خون تراشیدن گیرد و مروج
شود و ماده سبب این خلط محرق غیر حاد بود و از قسم ماده قوی سالم علاج تخمست تنقیه باید کرد و مسهل
که خلط محرق دفع کند انگاه پیاپی از رایت نرم کرده بر رو آن طلا می کنند و همچنین لعابها از درون
برون مرهم بر و عنق کل که در سنگ و سفید در آن بابران لیدین و خاک کوبی و در ریا و باها شسته
و قطعاً آنرا بدست نباید کافتن که ریش و جاحثانه کرد و در اصلاح پذیرد و سایر مراعات که در جفاف
گفته شد جمله اینها مانع آید و والد اسلم شتقاق بینی این طریق کی بود که در کان بینی
بدید آید و بر بینی و لب پائین از کوفت آن درم کنند و باشد که کوفت آن بکافی
رسد و یک چشم آتاس کند و درون چشم سرج کرد و در پیشه بر آید و بلکه روزی سبب این
سور المزاجی خشک بود چون مزمن گردد به علاج چندین علاج تعدیل مزاج باید کرد
و قویای سمفال را با مغز بادام و عناب بر سر سنگ باب صلی که درون یا بجمه مزمن کردن
در آن طلا کردن پیوسته یعنی چون خشک گردد از طلا کردن و غذای چرب و دان و انار
کوشتن و فروز و اینها شسته و نرم و سفید و سیدر که از دی تری پالاید و در تنقیه بینی

و آن با بعضی بسیر گویند و باشد که فزونی سخت و تیره رنگ پدید آید و کام ترا با مس سخت کند
 و گمان افتد که مکر یا سورت و آن سرطان باشد و فرق آن باشد که با سوز نرم بود و اوس
 علت سرسام افتد که مرض تولد کند و باشد که دراز گردد و سوز از بینی برآرد علاج آنچو با بوی
 جراحان بدستکاری بردارند و اصلاح جراحات کنند و اگر انار را با جرم ملج بگویند و بچونند
 و صاف و ظرف مسی کشب بگذارند و فیه بدان تر کرده در مردنوش در گردانند
 و بر بسوز نهند و در زنفند و ادست اندازند و بکند و بعد تنقیه بفسد و سهیل مدولی بود و
 مسح دس نباید کردن و تنقیه تا لطیف غذا و تیزاب نرم و با جرم آن و با غسل
 اصلاح کردن و اندک علم خارش در و ن بینی سبب آن بخاری تیز بود و به
 و دماغ برآید و بسیار باشد که مقدمه زکام و نزله بود یا مقدمه رعا ف و یا مقدمه آبله و
 و دوائی که بخار معده باز دارد بکار داشتن و غذائی که بخار و خشک خوردن و بینی
 در و ن و در و ن بر و غن کل و با دم جرب داشتن و اگر خون غالب باشد مصفا
 کردن و رک در و ن بینی کشادن و آنجا که سبب بقدمات مذکور بود تبیین آن امر
 باید کردن و آنجا که از بقیه ماده قرحه و جراحی باشد نطول آب کرم و بدان شستن و دون
 بینی مفید باشد و اندک علم عطسه متواتره سبب عطسه در گفته شد و سبب توان
 قوت دماغ و ذکا و حس آن و تواتر رسیدن بخار حاد بود و مبدء اعصاب در بطن اول و این
 ابتدای نزله و زکام و آماس بودند و برات آن قریب بتدبیر صرع بخاری باید کردن و روغن
 و روغن بیدانجیر بوسیدن و همچنین فلفله سرکه و عصیر کشنیز تر و کلاب و یا عقید و همچنین بوسیدن
 سیب زهری و اسفنج بحری و بر پس کردن بمحله نش نهادن و بلبه کرم مکس و آن محل کردن
 و روغن نیم کرم چکانیدن و سبب بر بخور و فند و زعفران داشتن و چشم و گوش مالیدن
 مالیدن خوب بجز نای مرغوب مشغول کردن و ترسانیدن بجز نای که آواز می کند و نفس
 از چشم و دهن فراخ باز کرده در چهره بکشد و اگر سیتن و آب کرم بسیار بر سر بخورند
 نافع آید و آنچو مقدمه زکام و نزله باشد تدبیر آنها باید کردن و آنجا بویله شامه افیونی و گاه
 و کل سرشوی حبسیده و خوردن حب الشفا در کسسته کشیدن و حرکت در خلی هوا کردن

مانع باشد و انجا که آتاسی در نواحی دماغ بود فصد باید کرد و تفصیل غذا و نیز تحکیم لاس
 و انجا بوی تیزاب ناردق و امثال آن مفید باشد و همچنین بوی پیاز پنجه و بوی کزنجهر
 و خوردن شور با نمک و سر بخار اینها داشتن و مردود و چوب کن و اندک علم ر عاف
 سبب خون آمدن بینی یا دفع طبیعت بود ماده مرض را در جراح و یا امتلای بدن از خون
 که غلبه تمدد و دیگر در منفذ بینی از دماغ گشاده شود و یا طبعیدن رکی یا شربانی بود از شکم
 دماغ بر سبب بدین ضرر یا سقطه بصر یا بینی در جوشیدن خون از شریکها دماغ سبب امتلای
 در دماغ و کشادن سر از غلبه تمدد و حرکت غلیانی و باشد که از خارج حرارت اندک در عروق آن از غلبه
 خون می آید و اما امتداد حرارت بینی در منفذ هم پدید آید جزا برده هم کشد حرکت غلیانی در دماغ و سر رکی کشاید
 و قطره قطره خون چکیدن گیرد و باشد که از غلبه استساق کرد و استساقه ان در دماغ
 و فصد خشک خارش کرد و و باندک مدتی بکشاید علاج انجا که سبب دفع طبیعت
 بود در وقت ریح شاید ان باشد قطع آن جایز نباشد تا طبیعت کار خود تمام کند
 بلکه اگر به طبیعت در دفع ضعیف باشد و بعد و حاجت آید چنانچه در بخاری بدن است
 شده و اگر افراط واقع شود و مانند طبیعت کار خود تمام دارد و از امساک عاجز است
 بیم سقوط قوت است انگاه باید بستن بتدابیر و دوائی که بعد ازین مذکور میگردد و انجا
 که سبب امتلای دمای بود علامات امتلائی چنانچه در باب پنجم مبین است بران
 دال باشند هم قطع آن مادام که خون بمقدار لایق باز نیاید و رنگ در روی بجهت صفائی نکردد
 و از جرمه و انتفاخ بغض و کسالت بر طرف نشود نشاید کردن که بیم امتلای ماده بود
 بعد از دفع امتلا منع باید کردن تا ضعف و حشمتی دیگر حادث نشود بتدابیر و بخار
 که بعد ازین مبین میگردد و انجا که سبب پی یا سقطه بود آنچه از شریان آید علاج پذیر نباشد
 الا ماشاء الله جهت حد و ثضع بزدی التجار یا پذیرفتن شربانی در وضعی که شد
 آن میسر نباشد و از اثر و البیعه بود و ساخته خون شربانی در فصد گفته شده
 و آنچه از ویرید آید علاج آن نیز صعب بود هم جهت بعد که لیکن بخشی باز آید و در
 بعلاج باید شتافت و انجا بخورانیدن فادزهر در دماغ یا عصا ره خروانه و سکه خروانه

موسیای با عصاره خرزبه بسی نافع آید همچنین اطراف بر سر از خارج و طلای کج غلیظ
 بر کرد سر در خون که ابرسل یوز در اعراف گفته شده همین سبب صحت کرد و آن بخود
 بایستد و غلبه آن بد میدان حوالس دفع شود و اینجا که سبب شیدن خون بود از سوز ^{الطبع}
 گرم و تقدم صداع قوی و التهاب سوختن در آن سر و چشم بر آن کواهی و هندی در تعدیل مزاج
 باید کوشیدن چنانچه بمرات مبین شده و آب سرد خوردن در درین گرفتن و بر بختن
 و التهاب سرد و تو بر سر نهادن و در وجه خشک داشتن و آب برف و میخ بریشانی بر
 بالای لته نهادن و شعله غلط و پاپیاد آب بک داشتن لحظه و همچنین چربیهای خشک کرده
 قابض بر سر و صدغهای بیشانی طلا کردن و در مقام خشک ساکن بودن و هوای زک
 داشتن و غذای قلیی و خشک کرده خوردن و بعد از دفع اعراض سوز المزاج و از اطراف ^{سبب}
 منع آن مناسب بود و میسر کرد و اینجا که سبب از حرارت خا ج و پس منفذ
 کوکان و جوانان را بسیار افتد هرگاه با فراط انجامد ساکن باید بر
 و سر را خشک باید ساختن و اغلب همین قدر کافی بود و اینجا که سبب
 کشدن خون بدغات و همت و بعد که کشدن خشک شده و جفا منقذ آن باشد
 کرد و بعد ایستادن بویسته میرون و درون بینی را چوبی و داشتن و همچنین تمام سر را چوب
 باید داشتن بلکه کفهای دست و پاها و خصیها را نیز و شبها قطره چند روغن در گوش
 چکانیدن و از حرکت عنیف و غضب و هوای خشک و گرم حذر کردن و در آب سرد غوطه خوردن
 و کاهی در حمام آب فاتر در آمدن بیان اعمالی که درین مرض مطلق نافع نیست نهادن و همچنین
 بر پس کردن و بعد از آن بر جگر اگر خون از پیش آید و بر سپهر اگر چپ آید و بر برود اگر از
 هر دو جانب آید و بستان خصیه مردان و پستان و خزان و بستان بازو و رانها و همچنین
 سنگ بر سر بر سر و در آرد سر دشتان و آب سرد بر سر ریختن و در درین
 و تحت او برسانیدن در مقام سخته بخار و خشک ساکن بودن و از حرکات عنیف و غلط
 و کویه و خنده بلند و سوز و اعراض یسائی گرمی فراختر کردن و از قیال اینجا نب
 قصد باریک کردن و خون آن مقدار برداشتن به عان بایستد یا غشی افتد و بدان باز آید

و شبان پنج درمینی و در منف نهادن بیان دوائی که در مینی دمنده خون را بنده و گافند
 حریر سوخته که در اسباب دفاق کند بکل از مینی سوخته سنگ زخم سوخته که سوخته بزرگ خر توله
 خشک نرم سوخته پیشم خر گوش سوخته پیشم سوختن زیر دند تراشه درون خیار نرم سوخته
 نسج عنکبوت سوخته اسپنجی که اندر زخم یا وقت آغز نشستن حی خون شبیا و نشان بیان دوائی
 که در مینی چکانند بخاصیت نافع آید عصاره سرکه کبریا. یا نرسار عصاره بادروج عصاره خر توله
 مرد اسب یک در عصاره سیب ترش سوخته عصاره نفع کند عصاره خیار عصاره که
 عصاره تخم التیس خون ضعیف بیان دوائی که بر سر و پیشانی و صدمه غماطله کردن مفید بود
 کاج بسمه که سرشته یا باین عصاره ماری مذکوره سوخته افاقیا و کلنار و ماز و و صندل و گافند
 در این چند بانه بالعمدی شسته یا بصارای مذکوره باید که کج را بقدر یک انگشت و بیشتر
 بود در وقت پیشانی را پاک کنند بیان دوائی مرکب که در درون مینی تا اقصای انداختند
 در این باز دوازده مرتب افیون و انکی غبار آسیا و کلنار و مازوی سوخته نیم درم جمله بصار
 در وقت الحار شسته و خای عنکبوت در دافزوده بیان دوائی که بخورند نافع بود و بیشتر
 دو دانگ فادره حیوان در دوع سائیده یا در عصاره خر توله دو دانگ موسمی یا در عصاره بادروج
 یا خر توله شسته بترشیده برف در دوع در دافزوده غوره یا سماق حب الشفا ترش نموده
 افیون نیم خودی کل مخموم در عصاره نفع یا در عصاره خر توله مرد اسب یک در آب سبک
 و آب خیار و بادونک سوخته نیم درم و پیترمایه حیوانات در عصاره خر توله بیان دوائی نافع بود
 پاچه بره بسماق خخته برنج بوی داده بسماق و اندک نفع یا پودنه خخته پیترمایه کشک باش
 بوی داده ماش و عدس بزرگ یا سماق خخته یا سمج که پیترمایه نفع گرفته باشند بقی
 سماق بزبان و در دوع بی مسکه خشک پلا و در مرغ و کباب بجا ازان کنده و امثال نیما از آن در آب
 موسمی فرموده اند و باید که در صحن خفتن جنین در مینی نهاده احتیاط کنند که خون از راه حلق
 در زرد که معده ازان بآید و نبض ضعیف شود و غشی افتد و بی اختیار کرد و در باخوردن محلیت
 و جمل بر عارض مضر باشند و اگر از معده بگذرد و بروده اندر در و در شکم پیدا آید و بقی
 احتیاج افتد و آن نیز در عارض مضر بود نیست فی الجمله تا بر عارض و بسبب این که در مینی

بیان چکان
 مینی را بکوبند و افکند

شسته
 جندی بون
 بگردا کویند

کین جادو

در مینی
 شسته بترشیده
 برف در دوع
 در دافزوده
 غوره یا سماق

حاصل شده است الا آنرا که شریان شکافته بود و او را علم شخصی را جهت تقصیر سر برید
 حکیمی هندی دواي تیز در دماغ از منقذ مینی و میدیه بود او را راعان شد و سه شبان زردون
 اندک اندک میرفت و هر چند آب سرد و اشباه آن بر سر او میخیزند بازنی ایستاد همان حکیم
 فرمود: عصاره علف بکم که در اکثر نهانی باشد آن را بسیار ترش کنند و بریشانی طسلا کردند و در
 بینی می ریختند و سردا اندک میداشتند بهمین باز ایستاد و زکام و نزله اصطلاح
 بران جاری شده است که ایچ از رطوبه دماغ سیلان نکند و توده قوت و افه بر راه مینی
 فرو آید یا اینکه سده در نهایت منقذ مینی از آن واقع شد و آنرا زکام نامند و آنچه سیلان نکند
 و راه حلق و سینه فرو آید و دران مجاری سده کند و یا نکند که نامند و علامت خاصه مطلقه
 زکام دشواری نفس زردون بود از راه مینی و غنه کلام خصوصاً میم رایه گفته
 حکم جردون حلق و علامت زکام و نزله گرم سخی چشم زردی است

منزلی که در دماغ
 عظیم در دماغ
 بسته شدن
 بزرگ آن نهانی
 برکت نام کل
 آن زردون
 آن مدد در
 سوم گرم و
 چهارم مطلقه
 قوت

شوری رطوبتی که می پالایند بر راه حلق و مینی و دغذغه کردن آن بری می را در
 و تلخی نفث در صفراوی و سخی و بزی آن در رموی نخس و التهاب سرد و کسک در
 یافتن باز خوردن خشکیها و دهوای خنک و پری معده غلبه آن از کربها و دهوای گرم و خلوصه
 و علامت مطلق زکام نزله سرد کرانی سرد روی بود و توده پیشانی و مقدم دماغ و غلیظه و
 سفیدی و زشتی زبان یا یکجای یا بدطعمی و سردی رطوبات نازله و دغذغه منقذ مینی و توده آن
 و زیاده شدن کرانی در پری معده و از خوردن سردیها و تریها و دهوای خشک و کسک
 و راحت یافتن از خلوصه و دهوای گرم و دواي گرم بر سبب جمع آمدن فضلات رطوبات
 مذکوره در دماغ یا سوراخ المزاجی بود که در دماغ که بخارات زائده بدان جهت بخوشی کشند
 و از ضعف مارض آنرا نتواند که زیدن و تحسین کردن و یا سوراخ المزاجی بود که سبب
 زیانمندی پری دغذغات کرانی رود و به سبب المزاجی بود مرکب از اینها و از خارج کرانی
 و امتثال آن در سوراخ کرانی رطوبات دماغ را که باز در وسیال سازد و یا بهیاتی ترشیغ
 سرد رطوبات دماغ را بجنبانند و بخارات آنرا بکشد و یا سوراخ مزاجی که سبب
 آنست که در رطوبات بخارات تحلیل نیاید و جمع شود و یا بهیاتی ترشیغ که خدا

چنانچه دانسته شد و از بخت شیخ گفته است که زکام را درست میدارم بر این مذهب
اما از سرسام خون میکشم فلیندادر بختن ماده نزله ام بلیغ لازم بود و در تقویت
دفع آن کوشیدن واجب علاج و زکام شش معالج از رعایت
لازم است تقلیل ماده آن خون باید که چون خلط غالب باشد و سخت کرم در ریه
روز فصد از قیال و خون تر را و بعد از آن شکم را نرم دارند و بلیغ نرم مناسب اگر
خلط سخت کرم باشد تا سه روز صبر میمنت دهند انگاه فصد کامل کنند و بعد از
بلیغ نرم شکم فرود می آورند چون یبسی که از بختن در بر ماوشان و سفتان و تخم و چغری
و پنج سوسن و عناب و خیارشیر و شیر خشک سازند اگر خلط غالب و سرد باشد بعد
سه روز سهیل دهند که از ترید و صبر در ب السوسن و مصطکی و تخم پاپون
باخته باشد حب حبیل و حب البلیل و استقیل طلوی بغایت یکو بود

بالا کسر
شکل جاد
بج صبر
الاولا گفته

نظمی دارد که خلط را بر حجابها میکشد و دفع نمیتوان کردن و دوم تعدیل مزاج و ایمان بان
که در حاد ترید مزاج کنند با سخم و متعاقب و حمام فاتر و بوییدن زنته و کشتن زنجفر
غذای خشک و تر چون مرغیات و مرغیات و اسفاناغات با ماش مقشور و عناب و بادام
و کشک و کبکشت بزغاله خورد سال با کشنیز سبز و اسفناخ عظیم نافع است و بتدین بر
و درون مفعول و کهنای دست و پای و مهرای پشت و ذکر و خضیا و بسکون و مواضعی که در
آن بسیار خنک نباشد و باشد که بزایدی تبرید حاجت آید و انجا خوردن نارنجوش
کلاب زده و هندوانه کلاب زده باشد چاشنی کرده فانی سکنجبین و مغز بادام با طعم
و ناریل کم ترش و شایب خرقه اندکی مفید آید و در بارد تخمین مزاج کنند بجمید کادرس
و لته کرم است و ان بر سر و گردن و در مقام کرم نشستن و تا حد عرق آوردن و بخوردن
غذای لطیف کرم چون غسل و برین مصداق کوشتهای لطیف کرم بی عنوان و
تشنه کشیدن بسیار و کبر سکن کشیدن و بر ریاضت معتدل و با سخم و عرق آوردن
بظهور ناراضج و بوییدن مشک و عنبر و شونیز بریان و لته کتان که بود کرده بخورند و سکنجبین
و کبر کندر و مرزنگوش و بخار سر که بر سنگ آسیاب نافع زخمه و شش نیر و صاب

در تمام بطاؤون و سر بخار شلغم و بلغم با بونه و ششابه آن و شستن بمخچین بخار فکیده بوته
 برادویه و خوردن آن بهانجا سوسم منع سبلان ماده لولماع بخور انیدن شربت شش
 و خشخاش بوی داده و با قند سائیده برشته خشا و حب الشفا و حافظ الصحنه با
 کشکاب و آتش جو در حار و با سخته شیرینا در بار و نمزغره فرمودن بطبیخ شش
 و غایب عیس در حار سر کرده در بار و گرم کرده **در هفت** مدخل توام ماده چنان سهو
 بلغم و تنطیر رقیق و لطیف غلیظ بخور از **در هفت** خشخاش با آتش جو و کشکاب در حار
 و شرباب و فاد جلاب بود و **در هفت** سوسن بکنجین غصلی علی کم ترشی و شراب لمبو کم ترشی
 و حلوی علی منز با دام **در بار و پنج** سوسن کل ساختن ماده نزل از طرف قضیه و حلوی بر آینه
 بود و در وقت **در هفت** سوسن ان و پالوده که از سوسن آب جو و قند بانیات بچسته باشند و
 روغن مادام که و کشکاب با بجن نفشته و روغن **در هفت** و حب السعال بر بالاس آن
 و مد آنکه در مطلق تر کام و نزل بالین بلب کردن و لطف با بخسیدن و کوشش خوردن
 بتخصیص کوشتهای کشیف و غلیظ و همچنین روغن و چیزهای غلیظ و سخت گرم و بزرگ
 و کلور و شور و سخت ترش و میوه با آداب سرد و مرخیات غیر جالی خوردن و در بار و
در بار و و هوای خشک برهنه کردن و در مقام حکم ساکن بود و داد خال و امتلا
 تمام و بسیار بر بنشیب افکندن و جماع بسیار کردن و حقه نیز کردن عظیم مضروب
 و همچنین بوبیدن کل سرخ و مشک و امثال اینها کسی را که حس ذکی و دماغ گرم
 باشد و اما تشنگی کشیدن و اندک کرسکی خند صا بعد از نهدرات **در هفت** و در دو
 سر ستردن و چک آن پاک کردن **در بار و** گرم **در هفت** و بنه در کوشش در
 بتخصیص در ششها و گاهی نظره بر روغن مورد و دیار روغن مر که بکوشش چکانیدن و چیزهای
 نرم و لغزنده که مرغی باشد خوردن و با نشور با می که در آن شلغم و اسفناخ باشد
 خوردن در مقامی که هوا س آن گرمی مایل باشد ساکن **در هفت** ن

در هفت سوسن
 و غایب عیس

در هفت سوسن
 و غایب عیس

در مقامی که هوای از غیر زمستان و تابستان و در زمستان در مقام یک گرم گریز
و ششما از غیو فی بوسیدن و کفهای دست و پا به بار و غن کا و جرب کرده بسیار بر
سرکش داشتن و سر بر بخارش هم و قلیه یونی داشتن عظیم مفید باشد و در سر
که بغایت معتدست که چون بدن نیت نمیشد و در لیس و مرطوب بود و در سینه و نقل
و در لیس مرطوب بود و قوت مناسب است فراغ باشد غنست است فراغ خلط
به سبب کنند بعد حب الشفای بزرگ و الحاح کبیر و هر روز یکینوبت و هر یک یکینوبت
خورند و غذا بدستور که گفته شده بکار دارند و همین نوع ملاحظه میکنند کم میخورند از غذا و
چندانکه ماده بخته شود و بعد از آن بحاج متعاقب داند تا پاک شود و در آنجا که با استفراغ حیات
نیاید یا مانعی باشد همین حب الشفا خوردن و سایر مراعاتها کردن کافی است
حفظ الصحة عظیم نافع آید بلکه اولی بود و در حار ترش قیام نمی تمام جز
قوی مرض را بدین نوع علاج شده است و نباید دانستن که اکثر مردم کبر سدا و مرد
که سودا ویتی در مزاج و دماغ اقم باشد که مردم کثیر الریاضه و باء را که مفید بود
و آنرا زدودن علاج نباید کردن بلکه بتدبیر و دین مرضی خن آن یعنی کهنه و لازم ساختن آن
مناسب بود و صاحب نزله سرد را چون تب آید پیش از آنکه با اعضای درونی بخت
نافع بود و زرد ببلع شغول باید شدن و الله اعلم

باب دوازدهم در احوال دمان

از ترکیب در دفع و قوت و القیه و نافع اینها و امراض اعضای که اجزای آن باشد و اسباب
و علامات و حالات آنها اما در دمان و قوت و القیه زبان بدانند
و در عضو نیست منتی از چنانکه مرکب متعین چون لبها و دندانها و گوشت منبت آنها
و نهایت وی برنج منعقد و متسل بود از برون و درون سطح داخل دی و در دندان از
حساب دندان و عضله و پوست لب همه دی بمقعد به هم آمیخته بود جدا نباشد همچو

دیگر اعضای منفعت بها جله چیست تکلم که از اعظم مہیات بدست و جهت تکمیل حسن صورت
 سر و بدن و امداد و اعانت برایش میدن و خوردن امری واضح است و اما دندانها
 برای آدمی از جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر ابر بر فلکی مشا زده عدد دشت اندیشہ
 دشت چنان از عصب حس بدانها پیوستہ شدہ است در پنج انہا برکنندہ کشتہ تا عصب
 آن اوراک و منافذ بطایع کند و برای اصح مراد خلة منقذہ از تنم در ویدر متکون بود
 و در جنین ولادت اگر چه همچون سایر اعضای اصلية ظاہر ظاہر نباشد لیکن پنج آن
 در استخوان با فلک الما دہ نہادہ باشد تا در وقت حاجت بر طبق حکمت الہی در جمل
 ظاہر گردد و در غلبہ احتیاج و کمال قوت و ضعف با قوی مبتدل گردد و چنان عضو می بود
 نہایت برابر غالب باشد و قابل نقل و تبدیل بود و در بزرگ شدن اعضا
 نہتن ہفت و ہشت سالگی جای پنج دندانها فراختر گردد و در خائیدن انہا
 پنج بماند و غذا نیکو نیابد و بہ ترتیب انچہ ضعیف تر بود می افتد و طبیعت عوض آن
 انشا میکند و دلیل کہ بعضی نوشته اند بر آنکہ دندانها از تخم مادر ویدر نیست بہت آنکہ
 اگر بودی همچو استخوانها بایستی کہ در رحم متکون گشتی خالی از ضعف نیست چہ من دیدم
 کہ کوکی متولد شد جز استخوان سرد و ہر دای کردن و پشت سپح استخوان نہا
 و ہفت سالگی بہ آہستگی استخوانهای دیگر در بدن پدید می آید و از جلد انسان انچہ بہت
 خائیدن بکارست بہتر و بزرگتر مخلوق گشتہ است چون کہ سہما کہ از انبار کسی اہرنا
 و انچہ بہت قطع بکارست بار کثیر و نیز تر مخلوقی کہ از الله گویند کوششی بود کہ رنج عصبانی
 و منفعت آن جلد حفظ داشتہ گشتہ است چون دیگر با کوشش پنج دندانها درین
 بیات آن ظاہرست همچو منفعت دندانها بہت خیر بہ صورت انشا و تحریک ادا می فرود
 و اما از زبان کوششی است نرم و سفید نسبی در روی پوشیدہ رکبای بسیار در
 دشر یانی در کوشش او پرکنندہ کشتہ شرح نمودن آن طولی چون آن رکبای باشد
 و اندر اصل دی قطعہ کوشش غددی مخلوق است بہت اپتاک لعاب یا مطعوم
 گردد و مہم سہولت بخن و اوراک طعم شود و اندر غشای دی نصیبی تمام از عصب است

و حسن فوق که آنرا قوت ذایقه گویند بدان قائم باشد و گوشت زبان در میان بود همچون زبان
لیکن بسبب آنکه هر دو اندر یک غشاء است بر دو یکباره سازد و غشاهای آن نیز از میان و شایع
واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان در تری در میان او و
و منفعت زبان جهت سخن گفتن و قطع مطعومات و یکی اکل و شرب که منافع قوت
حیات است و ظاهر است و اما نام که از خاک گویند گوشتی بود صفاتی نوی بر روی
استخوان پس کسوده شده و بر آن استوار گشته است لہات مخفی نماید که چون تیز آید
از اکثر حیوانات بسخن گفتن است و اکثر امور بهش رسد و در ضمن تکلم مندرجست صحبت
تتمیم این جذین عضو مخلوق گشت و منخرج هر حرفی بر حسب از طریقی آشفته تیز تر آید
آفت بعضی از منفعت دیگر با با ضعیف باشند و با وجود این نفع منفعت او در ضمن اعطای
واکل و شرب جهت بقای حیات که منوط به دهن است بهترین منافع سه گانه فی الحقیقه
دهن در جامعیت منافع بر اکثر اعضا شرف دارد و دهن را با تری و معده بواسطه توجع
جمله بیک سطح و با داغ بواسطه نشاء و اعصاب و چشم بواسطه منفذ نفس مشارکت تمام
و اما امراض اعضای دهن و اسباب معالجات آن طریقی که
سبب آن سوز و الم را می بود یا بس و اکثر آن از جهت آتش هوا است علاج کثیر از دهن
گرفتن و بزبان لعاب آرزو پیوسته بر لب و محل ریش شده آن المیدن نافع بود و همچنین
لنگی که از خیار با درنگ گیرند بوقت بریدن آن و بر عهد گیر سودن و همچنین لعاب اسفند
و بهی المیدن و خوردن و هر سبب ناف و معده را چرب کردن بر دغنی نرم و غذا را چرب نرم خوردن
مفید بود و یا چوبه نیم شب خوردن سببی نافع آید و اگر حرارتی و سوزشی با آن باشد کشک جو
و اسفناخ با گوشت خروس و چوبه مفید آید و حفظ آن از هوا بجنبانیدن کاغذ و شهاب آن
بر بالای آن واجب و پوستی که در دهن در آن باشد چسبانیدن نیکو بود میان
موی که طلا کنند نافع آید بگردان مفید اچ از زیر و دمازوی کوفته و نرم نجسته و نشاسته
کنند و کثیر از نرم سوده و نجسته جمل برابر و در دوم روغن کل بسپارند و طلا و بر بالای آن بوسه
زدن پس بمانند و بکدام از اینها در دهن بگویند و هر یک از اینها که از خنده کردن و شهاب آن

باشد و از استقبال باد در سیدن کرد و آب سرد نکاهد و هر روز نیم روز بجام فاخته
 در آید تا حد غرق گشت کند و آب نیم گرم بریزد و دواهای گرم و خشک را از چربی سخت شیرین و
 شور و سخت ترش بریزد نماید و الله اعلم لجام این ریشی بود خشکی مائل که در کنجهای لب
 پدید آید و از سوزشی و بهیم کشیدن خالی نباشد و گاهی بود که از تاب آن اطراف روی که در
 حوالی آنست درم کند و دهن کشاد و دلیر سخن گفتن و خائیدن متعذر کرد و بسیار
 که چون در خانه یکی را پدید آید با کز اهل آن مقام سرایت کند و ده آن دم سوخت و در اضطرار
 یا بسوء آئین آن پرست کردن است از شیرینها و گرمها و کم خوردن و خشکیها و غذا
 بیش شیرین خوردن و پیوسته از راه بیته تازه که اخته حرب دشمن و اکثر علایجی
 طر قدین لب مفید بود و بواسیر لب این علتی بود که لب سطر شود در میان آن شفته
 ظاهر و با بخورند و بخللات و مرهمهای خورنده از دافع کنند هم شاید و الله اعلم
 ورم لب سبب آن یا باد شقاق بینی بود یا د شقاق لب و علاج آن علاج سبب آن باشد
 و باشد که سوز را مزاجی بآن ماده راه یابد و اندک ماده در خلل آن راه یابد و پیوسته نمود
 بی کیفیت و وحشی دیگر علاج این آنست که جانوری که در خانه نمیکند و دهن پشت بر آید و
 و بسیار دست و پا که آنرا بعضی جای خر خدای گویند بکینند و سوزنی در اسافل آن فرو برند
 و بخت رند و طوبی از آن بیرون آید آنرا که بران درم میمانند و بسیار را باین دوا علاج شده است
 و الله اعلم خوره که بر لب افتد سبب آنکه که در لب پدید آید خلط بود نیز که بر آنجا برزود
 سوداوی خالی نباشد و اغلب از دماغ بر آنجا دفع شود و در عفونات هوا بسیار واقع شود
 علاج این فریب بعلاج ریشها ساعتی و جمعه نمار فارسی و بعد تنقیه تیراب کاری بعد از
 اصلاح برهم جدواری عظیم نافع و معتد بود اگر گوشت دندان بر پدید آید همین انواع علاج فایده
 و علاج قلع سیاه هم سیکو بود و این طوبی بود که خونی را که غذای آن میشد و فاسد سازد
 و این سترخی و متزل و ناقص گرداند و افند و معویه کم افتد علاج بکیند کند و زرا و
 مدحرج و دم الاغ و بن و کرسنه و ایرسا جمله را سوده و خیت بسکنجین غنصلی سرشته
 بران با کشت میمانند و شب بران طلا کرده میکند و ازند و بعد تنقیه طوبات بحب صیال این

این دوا
 بسیار فایده
 دارد

انفع آید و پیوسته ببلبله با جز بویا فوغل در دهن دشتن آب آزار و درون و کاهمی بدان
مضمضه کردن و ریختن فائده دهد بیان دوا می موجب جو بریان کشنیز بریان مغز بادام
بریان فوغل بر دهن کاه بریان کرده مرداریدر ریزه جمله برابر سوده و خیمه هر شب بر سرخ دندان
باشند و خواب کنند و کمری فوغل و خارا سوده و نرم خیمه هر شب باشند
و خواب کنند و کمری برکت تبزول و خا و بلبله زر و مجموع یا میکک سوده باشند
والله اعلم **س** ت لشتن گوشت بن دندانها سبب استر خا و زمل
غلبه رطوبت غیر فاسد و غلبه بخار معده بود علامت آن آنست که بر دندانها
استوار نباشد بدستور سابق و عام بزکتر نماید علاج انچه اندکی بود علاجی که در
نقصان گفته شد نافع آید و کافنی بود و اگر بسیار باشد بالیدن انگشت به لبه زخم
خون آنرا بیرون باید کردن و متقیه رطوبات بسبیل کردن و محافظت منظم بازوی بیم
و فوغل نیم سوخته و مسد و کلانار و دار فلفل و شب سیانی سوخته و بلبله و برکت تبزول و برکت
و خاکستر پوست هند و انه و تخم درون بار کل و افاقیا و اشباه اینها میکک یا دو و بیشتر
هر شب بر سرخ دندانها پاشیدن و خواب کردن و صبا جابکلات و طبلخ سماق و در دهن
و مقویات معده خوردن و حافظ الصحه هر شب با نگاه بکار دشتن نافع آید گوشت بیخ دندانها
سبب این سستی و ترل و کشاکی مسام آنها بود علاج این علاج ترل بود و الله اعلم
قلاع بیان در امراض اطفال شده و این اثرات انچه سفید بود که برنگ مشهور است
سبب آن بلغمی باشد شور و سوزش و حرارت دالم آن کم بود و بوقت جنبانیدن
ظاهر شود و آب در دمان بسیار آید و انچه سرخ بود سبب آن خون باشد حادث و سوزش
دالم و تعب این بیشتر بود و انکی و آب دمان غالب شود و نه بدان حد بلغمی و انچه بزرگ
مائل باشد سبب آن صفرائی و دمار و سوزش و حرارت این فرون از جمله بود و انچه
بسیار مائل باشد سبب آن سودا و بود و محترقه حار و از درد و سوزش خالی نباشند
و آب دهن کم بود و این صنف بدتر و فرمن تر از جمله بود و سرخ اسلم و سریع الزوال تر از
باشد و سیاه اگر تا کله تنقل شود علاج نیکو نیابد ملاک سازد علاج

در جمله اصناف غیر سیاه چون ضعیف واقع باشند بیری که در قلاع اطفال گفته شد کافی باشد
 و چون بثرات آنها غالب شوند و بزرگتر میشوند و در هم می پیوندند نخست استغراق آن خلط
 باید کردن انگاه و اما از خارج بکار داشتن و از گولی خوردن خد نمودن چون جمله فی فضا
 بخارات معده نمی باشد تقویت و تنقیه معده کردن اما در موی فصد فیقال باید با حجامت
 نقره و شیب بخندان فصد و چهار رک دهن ترک گوشت کردن و حب الشفاغذای خجک
 خوردن تخمین بپاک سوده با آرد جو بریان و سفوفی که در قلاع اطفال گفته شد شبها و روزها
 بکار داشتن کافی بود و در بلغمی بعد تنقیه بلغم شور غذای خشکی مائل و بهیمنی معتدل مائل
 و خود آب بریاز با دویه گرم چون زیره کشنیزه و اگر دویه مسقر دار چینی خوردن و با بلغم
 آب شهور و آب خرن و مسکه و به طبع تخم تره و مسکه شستن دهن و مضمضه کردن
 و بعد از آن غسل آنرا شستن و سفوف مذکور در قلاع اطفال پاشیدن هر صبح و شام و بعد
 طعام کلقتند و خوردن حافظه الصحه کاهی سفوفی که از خندا و امیران و سعد و شب یمانی سازند
 پاشیدن تمام بود و در صفراوی بعد اسهال صفرا به چهار شربت و یا آب هفت میوه یا به
 و معصومانی این دهن و ششج بریان و با آبکامه شستن غذای دافع صفرا خوردن و مضمضه
 بطبع پوست انار و کلاب مسکه و یا طبع برک مورد در مسکه و اندک شب یمانی کردن و سفوفی
 که از کافور و کلندر و بلبله زرد و سماق سازند و پاشیدن صبح و شام و کل سرشوی و کثیرا
 و اسپغول پیوسته در دهن شستن مفید بود و اما قلاع چون سیاه افتد و قلیل و کثیرا
 فی الفور با سفوف سودای احراقی باید مشغول شدن و بعد تنقیه به نیراب نرم غیر سیاهی
 مضمضه کردن و همچنین گرم آب در مسکه غصص حل کرده یا در کنجش غصصی و غذای تلخ
 سودا خوردن و بر بالای چهارس نوشیدن و سفوفی که در صفراوی گفته شد شبها و روزها
 بکار داشتن و در تعدیل مزاج کوشیدن و طبع کز زر دهن پیوسته داشتن نافع آید و سفوف
 مذکور در قلاع اطفال در او اخر کاهی مفید آید و الله اعلم لعاب و ثمان سبب آن یا
 حرارت و غلبه ترها بود و در فم معده که بسبب بخار بدین تصفیه می یابد و یا غلبه رطوبت
 در معده سرد یا بد غلبه بخار کرده یا حرارت عارضی باشد که از شوق و رغبت حادث شود

سهمی حکم بطبع
 نسخ درشت بطبع

بمطبع انشایی بخار کثیر

در قلاع و بخار سیاهی

در وقت یاد کردن شیهها و غیره رطوبات حوالی کام و زبان بدان گداخته گردد و یار رسید
چیزی که مرقق آن رطوبات و یا جاذب رطوبات دماغی بود به دهن از ادویه و غیره و این
بر دو قسم از علاج مستغنی باشد علاج انجا که سبب حرارت فم معده باشد و مضرت
یا فتن از دو اما و غذا ای کرم و بیشتر شدن مرض تخصیص در شب بدان شاید بود و فصد یا سلیق
باید کردن و تعدیل مزاج بعد از ای خشک و مداومت حب الشفا فی بزرگ در معصومان از این
بر صباغ یا بر شام و انجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی مضمت و منفعت یافتن
از غذای خشک بدان کوبایی دهد و هر سه روز یکموبت بعد طعام تمی باید کردن طعامهای
خشک خوردن و آب و میوه ترک کردن و مداومت کنند بمندون انجا که سبب غلبه رطوبات
دماغ بود و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی دماغ بدان استهاد کنند تنقیه دماغ بمسهل
مناسب باید کردن و بعد از آن تعدیل مزاج انچنان در باب ششم و غیره مبین است و به سبب
خیر بود و دهن داشتن نافع آید و همچنین مداومت حافظه الصحته و انجا که سبب کرم معده
باشد و لعاب آمدن از دماغ خواب روز و کاهی آب در دهن بر نشدن و مول شود و شکر اندک
بر آن شاید بود و نخست علاج کرم بدستوری که در مجلسش مذکور است باید کردن بعد تقویت
معده نمودن و اطریفل کشنیری و حافظه الصحته خوردن و غذا ای خشک در طرف شش و دغ
کرم نافع آید و مداومت فورنج در دفع کرم مد باشد و در جلد این انواع از استلای معده و آب
مکرر و میوه حذر لازم بود و اندک علم بدیویمی و همین که آنرا بنجر گویند سبب این رطوبتی بود
و این عفونت یا اندر نسبت دندانهاد لثه بود یا اندر نفس دندانهاد باشد و یا اندر تمام
سطح دهن بود یا در تمام تن باشد چنانچه اندر حیات و بائی افتد از بعضی سموم و باشد
که صفرای عفنی یا بلغمی عفنی اندر معده باشد و منن عفونت آنها بدین رسد و باشد که هر
دویش میاد و طی آن باشد و بخار آن همراه نفس بدین گذرد و باشد که از خوردن چیزی که
افتد و این قسم از علاج مستغنی بود علاج انجا که سبب عفونت نسبت دندانهاد و گوشت
آنها باشد و ترل آنها و زایل شدن بوی نخط مسواک و خلال و شستن بر آن شاید بود
علاج استرخاء مضمضه بخل غنصل و طبعیخ کن نافع آید و انجا که سبب عفونت دندانهاد باشد

بمسکری و فون
مفده یصف
صعکلی مست
بکار الجواب
بعضی قویا مینوی
جائیل

و تغیر رنگ آنها بزرودی یا سیاهی یا سبزی یا بادنجانی و گرم خوردن بران اشباه و نمایان
یکی یا دو یا سه بود و نخواهد باید کردن و در اکثر اینها باشد اسهالات باید شستن و به شستن
غیر سیاهی نرم مضمضه کردن و زردی دندانها را با پنجه ممکن شد تراشیدن و از شیرینی خوردن
بر پهن کردن و پیوسته چیزی خوشبوی فایده تر یاقی در دهن داشتن درین جمله نافع بود و بخا
که سبب آن در تمام سطح دهن بود و زایل شدن لحظه بغرغره و مضمضه نیک آب و ششابه
و زنج و دیگر و یک و دوی بود و رطوبات تمام دهن در اکثر اوقات امساک بران کو اخیست
رک باید زدن و سر کو شها انجیدین و بر ششید زخمه ان عجامت کردن یا فصد قیال کردن
بعد غرغره و مضمضه به تیزاب نرم مذکور کردن و پیوسته نیک اندرانی و ملیله در دهن داشتن
و آب آن ریختن و بار خا درک و مایات سبز چون سبزه پیوسته در دهن داشتن و آب آن
فرد در دهن در باب این اند بعد تنقیه بدن و در جمله اینها تنقیه دماغ و معده بخصوصها نافع بود و بخا
که سبب عفونت خلط بودند و معده دغنی دهن و زردی رین و کی اشتهای و غلبه تشنگی
و زردی بشیره و زبان بر صفراوی و سیرک دهن و غلبه آب دهن و کی تشنگی داشتند و سبزه
زبان بر بلغمی کوهی و دهن تنقیه معده و دماغ باید کردن و مداومت اطریفات کردن و در
مداومت کنند نمودن و در صفراوی بر زشتا میوای خوشبو و لقع آنها خوردن و طعمها
خنک بخار داشتن در بفته کیوبت کی کردن و در هر دو قسم و همچنین چیزهای خوشبو
خنک و صفراوی در دهن داشتن و آب آنرا خوردن و بران سیاهان چیزهای خوشبوی که در دهن
گیرند و آب فرو برند ضدل کشنیز خنک مفرر و زردا کو کشته تنقیا و سبب کشته او
کشته بهی ترش کشته کل ارمی نو که عطر کل سرشوی کل سرخ خنک و ششابه اینها سیاهان
چیزهای گرم خوشبوی که در دهن گیرند و آب فرو برند بار خا درک چون سبزه و عاقر قرقا تازه
برک تنبول فلفل جوز بواجت کشته زیر زبان که معمول و مصنوع است در صینی کات
عنبه مشک ایر ساع و لادن سلق مصطکی سنبل پوست نرخی پوست نارنج کلاب و الک
و اشباه اینها و آنجا که سبب مرض باشد علاج مرض باید کردن و اندک علم اینها
ضعف مزاج دندان و رفتن آب این حالتی بود که از ملاقات چیزی می آید

نارسیال و نیکو

بکسر و نیکو

در دهن و نیکو

در دهن و نیکو

یا کرم با فصل و همچنین از شیرینبها و ترشبهها و از خائیدن چیزهای محکم و حشمت عظیم باید دانست که
 که در دیگر و دوسو الفراجی سبب این بود که از غلبه در و چیزهایی که در آن کیفیت غالب یا طبعی
 قوی از این کیفیات و طعوم استعجاب شده بود و یا از در و دواهی و کسی که با لحاظ صفت
 مضعفت آنها باشند و کند دندان که از غلبه خائیدن چیزهای سخت و یا ترش و یا عفت واقع شود
 هم از این بود موجب آن تضرر یافتن در کندی حصول اختلاف اجزای آن بود در بلند و پستی
 از این واردات علاج ضعف مطلق یکی خدر کردن است از هر چه دندان مضرت چون نمک کرا
 بسیار و غذاهای بخار آلوده خوردن و همچنین شیرینبها تخصیص خائیدن و مسکه و چیزهای سخت
 سرد و گوشت ماهی و فاد از هر حیوانی و کند نا و تر یا قهوا و مضع چیزهای عکس تخصیص شیرین و چیز
 سرد بعد از خوردن کرم و برگس و چیز لطیف و کافور و چیزهای سخت دندان سگستن و خائیدن
 و در شب آب خوردن و بعد از تعب ریاضت چیزی لطیف که در معده بسوزد خوردن و کل و کلنگین
 و کل خوردن و سموم دندان رسانیدن و دیگری مکنک شدن است هر چیزی که دندان ناست
 چون غلیظ بر بالای لطیف خوردن و خلال دندان کردن بعد طعام به تخصیص بعد گوشت خوردن
 و مسواک کردن و مسواکی که سر از ریشه ساخته باشند به تخصیص از چوب ارک و یا ریشه درخت
 جوز یا ریشه درخت زیتون لیسکن احتیاط کند تا گوشت دندان آزرده نشود و وقت
 خواب بر دغن با دامن مضغه کردن و کاهای بسوزات که در زینت دندان گفته شده است
 و مله زرد یا کاهلی یا قرقفل یا کات یا فوفل یا جوز بودا در دهن داشتن اکثر اوقات و کات
 تنبول یا اندک الکب و پوست تخم مرغ کاهی خائیدن در ریشه علف تنبول بردن آنها مالیدن
 و شب به تریاق فاروقی یا دغن بلسان مالیدن و یا با جاقیر ادا و است بلا در کردن
 و غذاهای نرم و آنچه در آن سیر کردن باشد خوردن و فلفل و دارچینی و شباه آن
 و طعام کاهای خوردن و بجای که تر سرخ گوشش با اندک نمک طبرزدیم سوده دندانها
 شستن و همچنین شست سوغه و با مرمغانی سوده و بطبع پنج بنوع با اندک عسل در بر
 علاج کند دندان خائیدن مغزهای تلخ بود و دندان بر مغز نان کندی نهادن و بخی
 پنجه نبضی نیم کرم و خائیدن برگ خرفه و تخم آن و برگ با در و ج و موم زرد و نمک با اندک

بمیان دندانها

دانشجو که از این
 مسواک سازند

بمیان دندانها

عسل در دهن گرفتن لحظه و از هر میوه ترش که گذشته باشد برگ درخت انرا خاکیدن
بسی نافع آید و امده علم سپیده دندانها بی محل سبب آن یا بسیار بی محل
باشد و برنج آنها و فریبی دندانها و ترل کوشش بیخ آنها بدان کوهی و بدو یا سور انرا
بود خشک چنانچه بعضی ناقه انرا افتد و یا خورده شدن کوشش بن دندان بود یا رسیدن
کوفتی از خارج بدان علاج آنجا که سبب بسیاری رطوبت بود تنقیه باید کردن چنانچه
و اشباه آن و آبهای قابض مضمضه کردن و قابض سوده برنج آنها پاشیدن و اگر آنچه در
امراض گفته شده نافع آید و آنجا که سبب المزاج خشک بود تعدیل و تبدیل مزاج بود باید کوشش
و بغیر کوشش در غنای پیوسته آنرا چرباشتن و ملعبات در دهن داشتن آنجا که سبب
خورده شدن کوشش بن دندان باشد علاجی که مقرر شده جهت نقصان نشد کردن آنجا
سبب رسیدن کوفتی بود از خارج پیوسته عقیق سوده و برنج آن باید کردن و در جمله
از جنابین دندان بدست و غیره و از بسیاری کفشت و چیزی سخت و یا غالب بدان جان
و از مفسدات دندان خوردن خدر واجب بود بیان سببی نافع در جمله قرن ایل خسته
نمک اندرانی بعسل سرشته و سوخته و عقیق از هر یک جزوی سوده و نرم نجسته شبها
برین دندان بپاشند و از دوطرف غالب با کشت محکم کنند و در خواب کنند و روز بقوا بعض
مضمضه میکنند و امده علم کرم دندان سبب آن رطوبتی بود که در دندان جمع آید
و متعفن گردد و قابل حیات گرمی شود علامت آن خورده شدن دندان بود و باشد
که گاهی در دیرد علاج بگیرند تخم چ و تخم کندا و تخم پایز نرم بایند و یا که اخته پیه بزیض
کوهی یا حوزیکو برشند و جهات متوسط سازند و بر کشت افروخت نهند و قوی سین برزد
آن فرو کنند و سرانوبه قلع را بر دندان معلوم نهند چند آنکه بخار آن نیکو بدندان رسانند
باشد و بخور چ حفظ تخم آن هم مفید آید و اگر تریاب بچوب باریک بدان چمن رسد
دفع کرم نیکو کند و امده علم در دندان سبب آن انواع سور المزاج بود و الا
و ماده فاح مولم یا در نفس جوهر دندان باشد و سلامت لثه و احساس و حج و طول
دندان بران شایه بود یا درین دندان و عصب بود و تورم لثه و ایند یافتن از مس و نقد م

وعلق بر محل درد افکندن و طبعی خشک خوردن و بعد از آن طبعی خار خشک و غلبه شعله میگویم
 پیوسته در دهین گرفتن و بعد خطه ریختن و حب الشفا بر یک بعد طعام خشک بکار بردن
 تا نازد و اگر غالب باشد لخمی بنجر سازند و اگر نزله باشد بنده کنند اگر بخداری طلاء کردن
 جهت دفع ناقص حاجت آید نیم خودی افیون در لخته کرده بران دندان گرفتن و چون طلاء
 غالب شود ریختن مناسب بود و اگر در روغن گل کرم حل کرده پنبه بدان تکرار کنند و بعد از آن
 نهند نیم میگو بود و گاهی افیون سوده بر سر و از بیرون آن طلاء کردن نیم نافع آید و اگر فلفل
 سوده و اسبابه آن از مخدرات قویه هم مفید آید و جهت ماده سهیل خوردن و غذای کرم
 بکار داشتن و طبعی شست و با بون و نجیل نیک کرم کرده مضمضه کردن و در دهین داشتن
 از آنجا نب و از بیرون نجیل را همچون مهم نمیته طلاء کردن و از آنجا نب اگر نگاه داشتن
 و بکا و کسوف نمک تکیه کردن و روغن کرم فخر ساخته در گوش چکانیدن از آنجا
 درد و حافظه الصحه مقدار خرد خوردن و با دیان با شست سوده یا عاقر قرحا و فلفل
 سوده یا قنفل سوده یا مشک یا لوش در در پنبه کرده در دندان گرفتن و اگر سختی در آن باشد
 ماده زیره سوده و افیون سوده و فودنه سوده و طبعی اسپند در آن جانب گرفتن و از آنجا
 بهم تکیه کردن و چیزی نایاب خشک خوردن نافع باشد و طبعی برک غناب و برک زیتون و برک بنجر
 و برک خنفل کرم کرده در دهین گرفتن هم مفید بود و آنجا که سبب سوء المزاج کرم بود چیزی
 خشک در دهین گیرند و بر برون روی هم طلاء خشک کنند و کافور یا افیون در پنبه کرده
 در دندان گرفتن نافع بود و همچنین کشتن خشک و طبعی برک خرد و کشتن و غلبه شعله
 کرده و چیزی نایاب خشک کرده و سرد و تر خوردن مفید باشد و آنجا که سبب سوء المزاج
 سرد بود بر عکس آن عمل باید کردن و اینجا همه چیز نایاب کرم و کرم کرده در دهین باید گرفتن
 و در روغن جند در گوش چکانیدن و جند بر برون روی از آنجا نب طلاء کردن و درین
 دو قسم هم تریاب زرد و عظیم نافع بود و کندن کم فایده دهد و داغ کردن روی دندان بخور
 گیرانده و پست کرده با همین سبب نیم نافع بود و آنجا که سبب سوء المزاج خشک بود و غناب
 در دهین گرفتن و بر آنجا بر روی طلاء کردن و آب روغن کرم در دهین داشتن و غذای چیزی

نیز
 طبعی
 نازد

خوردن نافع بود و تیزاب اینجا نیز فایده دهد و این قسم کمر افتاده جهت رفع دندان کرم خورد
 قابل تفریب باغات تیزاب زدن و یا نوشاد در دران نهادن و یا لکن بنوع بار و سر شسته
 دران نهادن و یا سیر و زرع سبز درختی نهادن و یا داغ باهن کردن کافی باشد و گویند
 چون جگر با سام ابرص دران نهند در و انرا ساکن گرداند و او را علم نقل اللسان
 این مرض چنان بود که صاحب آن در سخن گفتن بدستور عاجز آید و این بدو نوع بود یکی کند
 اداسی سخن مطلقا بر دشوار باشد دوم آنکه آغاز تکلم کلمات در بعضی حروف چون ف
 دیات و یام و یا غیر این بسیار در ماند تا او کند سبب این استرخاء عضله آن بود
 از رطوبتی دموی یا بلغمی و باشد که بشکست دماغ افتد چنانکه در لثیه غشج واقع است
 و دیدیم که از بعد حبس و ابله از غلبه سردی و ترشی خوردن این مرض واقع شد
 حکایت ده ساله درشت کلام از بام بلند افتاد و بهوش شد بکسر عضو کهنه و بلند
 تا باز زده شانزده روز هیچکس را نمی شناخت و هیچ سخن نمی توانست گفتن و بعد از
 چون شناختی هیچ سخن درست نتوانست گفتن و بعد چهل روز یک یک کلمه شکسته گفتی و بعد
 سالی بعضی کلمات را درست گفتن توانستی و بعد سالها اکثر سخنان گفتی لیکن در بعضی جزو
 آغاز کلام ماندی و بمسلاج هیچ تفادقی نیافتی و گاهی را که از کودکی باز این کراتی
 پیدا آمده باشد و بران بزرگ شده باشند هم علاج پذیر نباشند همچنانکه کراتی زبان
 مشطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل دشوار بود جهت غلبه رطوبت
 جرم لسان و غلبه نزول و مرور رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از غلبه جفا
 در تپها و از مرضهای دماغی و از آماس قرحه و تشنج و غیره بر رفع آنها مرتفع گردد
 علاج اینجا که سبب استرخاء رطوبت دماغ دموی باشد و حرمت و حرارت زبان
 بران دال بود تقلیل غذا و تریها و ایسا بر سبیل عادت مناسب بود و قوا بعض خشک
 دهن داشتن پیوسته و آب ریختن فایده دهد و مداومت بلا و نافع بود و اینجا که
 سبب رطوبت بلغمی باشد و غلبه آب و طمان و غلبه کراتی و سفتی بران اشتها نماید
 بعد تقیه بلغم مداومت کشی کردن و غذا ای خشک خوردن و تریها ترک کردن و غرغره و

بقول بعض کرم چون جز بواگردن خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهان و آتش و آب شستن
 و شیرینها خوردن و از ترشی دور بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حمیات از غلبه تریزیم
 در بین نوع تدابیر تدارک باید کرد و مضمضه تیزاب به تیزی مثل لسی فائده و دیگر تخصیص ماست آن
 هر روز و الله اعلم خشک شدن زبان سبب آن یا حرارت و یسوست تعبها باشد و یا حرارت
 تپهای حاره یا حرارت بکر یا غلبه خلط کرم در معده و یا غلبه خلط لزج در فم معده یا اندر
 دماغ و اندودن لختی از آن سطح زبان را و یا غلبه مرد و بر روی زبان از جهت بسته شدن
 راه بینی و جمله را به علامات خاصه آن بتوان شناختن علاج آنجا که سبب حرارتی باشد تبدیل
 مزاج و تسکین باید کرد و خشکیها و نفوعات فوکه و ملعبات خوردن و در محرقه بعضی تدابیر مذکور شده
 و آنجا که سبب غلبه صفرا بود و در معده تلخی در دهان و زبان بشود بدان شاید باشد اول
 ملین صفر باید کرد و بعد از آن بلعابهایی خشک شستن و آب پنول در گنجین خوردن و آنجا که
 سبب خلط لزج باشد تنقیه باید کرد و پس از آن را بسکجین آب خربزه و آب شاه آن
 شستن و چیزهای زردانیده در دهان نگاه داشتن و آب آنرا بچتن و آنجا که سبب مرد و بر او بود
 تریز کام باید کرد و کثیرا و نبات و آب شاه آن در دهان شستن هم مفید بود و الله اعلم شش
 شدن زبان سبب آن یا غلبه خشک بود و از اسباب مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بخار است
 که بر آن میگذرد یا غلبه خوردن ریشمهای سخت ترشش و قابض عصف علاج آنجا که سبب
 خشکی بود و از حرارت چنانچه در تپهای باشد همان نوع مذکور علاج کنند و آنچه از گرمی و خشکی بخار
 یا بکر باشد تعدیل مزاج آن باید کرد و پیوسته بزرتقونا و تخم پی و آب شاه آن در دهان
 و غذا با چه چتن و حلیم مناسب بود و از ترشیهها خذر لازم بود و الله اعلم تشنج زبان اسباب
 مطلق تشنج از پیش گذشته در باب ششم علامت آن و دشواری تکلم و کوتاهی زبان و در آن
 در حرکات علاج در استقامت تنقیه باید کرد و برپس کردن ضامداً محل نهادن چون ضامدی که
 از کلیل و بابونه و مرزنجوش و خشک دشت سازند و مرغره کردن بطبیع حله و آنچه در روغن بابونه
 در دهان گرفتن و اگر حلوانی سازند از انگبین و آرد حله و روغن سداب یا جوز یا معرر و اگر
 تلخ و کرم برپس کردن اومی نهند نافع آید و تا ممکن بود که سنگ کشیدن و جهت میسب ضامداً

و خطمی و بالونه و پیوسته یا مرغ خاکی و موم و روغن بنفشه با دادم ساختن و شیر و روغن که در دو
 با دادم خوردن و مضمضه و غرغره بدان کردن و پیوسته آنرا با روغن و آب در دهی و شستن و با علم
 آماش زبان سبب آماشها و علامات هر نوعی مگر سبقت ذکر یافته و از خوردن بعضی
 سموم هم این حال افتد خصوصا علاج آن علاج انواع آماشها لیکن موضع طلا
 و ضما و عین معین است در اینجا اهتمام تحلیل نوده باید کردن و اگر مصلحت برانیدن باشد
 و بمضغیات تحرک بدهد بشکاب و روغن اندک غسل مضمضه باید کردن و پیوسته در زور باد
 قلع نافع آید و تیزاب نرم در او امل مالیدن و بدان مضمضه کردن بسی نافع بود و جو آسانی
 را زبان درم کرده بود و از خوردن دهن آمده و از سخن کردن و چیزی خوردن باز مانده بود
 فرمودم تا تو روغ را میکفت و شکم میشکافت و گرم بران می نهادی بمجنین چند روز تکرار کردیم
 کمتر شد یک شش روز را چنان شد که شور با بخورد و روز دیگر همین تدبیر حکیم یافت و پنج
 از سموم فقه علاج باید کرد و این علم ضفیع اللسان این همچو غده سخت بود که در زیر زبان بود
 و جهت تشبیه بصفیغ آنست که لون آن آمیخته است از لون زبان و سبزی رنگهای شیب
 زبان بدید آید و جهت تشبیه بلون ضفیع علاج پیوسته نوشاد و زنگار و زاک و سرکه
 بهم سرشته بران می باید نهاد و اگر بدنه تحلیل نیابد رنگ زیر زبان زنده و دار و اما که تحلیل
 سرطان و خا زبرد و شبا به آن گفته شد می نهند تا تحلیل یابد و دستبساط کنند تا بکل نرود
 و از غذای غلیظ پرهیز میکنند و بعد از علم بر جوشیدن کام سبب آن غلط بود که می گویند
 که از دماغ برانجا نرود و از خوردن جو زعفران و شیرینیا بسیار فایده و اکثر با خارش و اندک سوز
 و درد بود و علاج گرفتن چیزی با می خشک بود و در دهن از لعابها و غیره با خوردن غذای خشک
 و باشت که بقصد و سهیل خشک حاجت آید و از خوردن مذکورات سبقت خذ باید
 و غرغره بس که و کلاب و عصیر کشنیز آمیخته و یا به رب انار و شاه توت در اکثر نافع بود و با علم
 خارش کام سبب این اکثر بلغمی شور بود که از دماغ فرو آید و در مقدمات نزله بسیار
 افتد همچو خارش گوش و یک چشم علاج غرغره باید کردن بس که و کلاب و روغن گل
 آمیخته و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و غذای جرب و نرم خوردن و مقدمه را علاج با علم

بنفشه و زعفران
 سبب از جوش
 باغی و جوش
 و بعضی ضفیع
 را نیز گویند
 از کف

باب سیزدهم در بیان احوال خلق و الهیامی آواز و دوم زدن چون لمبات و لوزین
و خنجره و قصبه شش و حجابیت از ترکیب و وضع و منفعت اینها و امراض این اعضا و اسباب
علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و منافع اینها بدانگونه است که در درون
دست است از سوسوی پیش مهر که قصبه و مری اندر آن نهاده است از اخلق نایب و لطیف
که از املازه گویند کوشی است نرم و مغزولی بر نهایت کام و مجری نفس است که کفایت مجازی میسر
بقتضای رقیق پوشیده شده و منفعت این است که انحنای مضرت هوای سرد و گرم
و دود و غبار کردار از خنجره قصبه شش باز دارد جهت رسیدن آنها اول بد و در
فرو بردن طعمه غلظت و می بلغزد و بکلی رود و براه بینی بعد نفس نوبتد و هر که املازه آذرد
آوای از غیر کند و لوزین یعنی دو مغز بادام وضع و نافع و نیست از گوشت غلیظ عصای
همچو غده مخلوق گشته و از سوسوی نهایت زبان برد و طرف برآمده همچون دو گوش
که بکلی فرو آید اندر میان این دو بگذرد و همواره تاب است بکلی در درون و این هر دو چون
مهر کوشش از خنجره و غصه و نفست یکی را درونی گویند و آن بر نهایت زبان پیوسته است
بوقت طعام خوردن سه سوسوی مهر کردن آورد و مجری طعام را پیوسته و دوم را قدام الا سم
گفته اند برابر در قوی هشته است بهنگام کشدن خنجره پشت آن سوسوی مهر کردن را
گویی گویند میان والدی لا اسم له مفصلی است هر دو بوقت طعام خوردن سوسوی درونی اند
و از افرو گیرند و پیوسته تا طعام و شراب بجمعی آواز فروزد و بوقت سخن گفتن از پشت در
دور شود و خنجره کشاده گردد بدین سبب که چون مردم در حین طعام خوردن ناگاه سخن
گویند چیزی اندر قصبه افتد و چون شش مقدار منفذ دیگر ندارد که چیزی بدان راه برود و بگذرد
قوت و انقباض و انقباض آنرا بر فلکند و این عضلین بغضا و عضله و عروق استوار و فرمان بردار
و اندر میان غضروفهاست حلقه حلقه برهم ساخته بعضی حلقهها بزرگ و ناتمام و بعضی کوچک
و تمام و ناتمامی حلقهها قریب به بخشی بود از سه بخش و این حلقهها بدو بخش یکی بود از اندرون
از بیرون اما غشای درونی حلقهها تر و دلیس تر بود تا از ماده نرله زود متاثر نگردد و غشای
بیرونی لطیف تر و با گوشت آمیخته تر بود تا بکلیت انقباض و انقباض آنرا نتواند شدن و همواره

جهت ترویج روح بیشتر تواند رفتن ازهاست آن امری آزرده نشود بوقت فرو بردن طعام
 فرو نشیند و جای ببری باز بدیدین سبب دم زدن و فرو بردن هرگز بایم جمع نشود
 و در رازی قصبه بدرازی هفت مژه کردن بود و از اینجا که چیز کردن است چون فرو آید
 بشش اندر آید و بخشش شود جهت دوهری بودن منفعت خلق قصبه از غرض
 آنست که پیوسته منفذ در آمدن هوا برای تسکین لمب حرارت دل و مدد روح و اخراج
 بخار و خالی آن گشاده باشد در خواب بهیوشی عقب نفس زدن که موقوف علیها
 باطل نشود و شش مرکب بود از گوشتی تخیل و غضروف قصبه و عروق و شریان
 و غشای رقیق که پوشش دیست و منفعت تخیل آنست که در کشیدن هوا آئمه که
 باید بدو تواند درآمدن و تخی از هوای تازه در اجرای آن ذخیره ماند تا در او از کشیدن
 بدو بدو در دم گرفتن ضروری روح را فی الجمله مروح دارد و بحقیقت شش همچو
 مروح است زیرا که بحرکت انبساطی بمحنت عضله حجاب بر دوق اقباضی طبیعت
 حیوانی جذب هوا نماید مثل سفنج و از راه مسام آنرا بدل رساند و دل روح را بخشکی آن تازه
 سازد و بحرکت انقباض هم بمحنت عضله حمایت بر دوق اقباضی طبیعت بخار است
 سوخته دل را ستانده هم راه نفس اخراج کند و اصل شش بدو بخشش شود و از دوق
 آنچه اندر فضای جانب راست است بزرگتر بود جهت آنکه دل بسختی بجانب چپ انقباض
 مایل باشد و جانب راست جبر شش غلیظ بود و تساوی لازم بود و بخشش راست از
 شش سه شعبه است و بخشش آن چپ دو شعبه است و مجموع کرد دل اندر آمده اند
 و حرکت شش ارادی نیست چه در سکنه و غشی و خواب از کار خود باز نمی ماند بخلاف
 سایر افعال ارادی و مزاج شش کرم و خشک واقع است جهت غذا یافتن از خون
 صفراوی که از دل بدو آید و مقبول بخارات دخانه و لمراد مجاوره آن و دوام حرکت تعدیل
 مزاج ان هوای تنفس است و بقبول رطوبات دماغ و مجاوره غضرن و حجاب است
 که آنرا حجاب عاجز گویند جهت دفع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات
 آنها از دو عضله مخلوق گشته است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ هر یک از

مهره و دوازدهم رسته از مهرهای پشت و از آنجا بر دندانهای آخرین پیوسته
 استخوان سر پهلوی برآمده است و در بابت استخوان سینه بدو پیوسته است و فضا
 تاخیر کردن بدین سبب در بخش و حرکت هر موی از شش اندر بخش ازین فضا واقع شود
 و ظهور از این مونت این اعضا چنان بود که هوای که در شش است بر حسب اراده حجاب
 و عضله های سینه بحد بطرف و دهن بینی و در قصبه از آن دوی حاصل شود چون
 کمانه قصبه که از آن انزال مار کوین جهت تشبیه قصبه بمار رسد آواز خود
 و چون در کام که همچون قبه است مرجحه را و در منافذ بینی و دهن که همچو سوراخهای
 سجد صد کند و بتصرف حنجره اندران و فوق اراده کم و زیاده کرد و لفظیات و لغات
 خوانندگی بدید آید چنانچه از آنکشت نهادن بر سوراخهای فرار و بمجونت حرکات
 خلق و زبان و لبها و دهن مردان هوای مخرج که آواز شده بر خلق و دهن حروف حاصل
 شود و سخن بدید آید و تنگی و فراخی قصبه و حنجره باشد و متحقق نماید که چون منافذ
 از تکلم و نفس چنانچه کرامین گشته است افضل و اتم منافع بدنی اندا عضمای که
 برای این امور مخلوقند اشرف و رئیس اعضا باشند تخصیص شش و قضیه این
 از اعضای ریسه و شکر کای آنها عذ کردن تا آنکه جمعی برانند که هوای آن جز در ریه
 نیز میشود جهت معقولی برای آن معلوم نیست و الله اعلم و اما امراض این اعضا
 و علامات و معالجات آنها آما سیهات سبب این فرد آمدن ماده زلزله
 بخلاذه بیشتر از طوبت و حدت دم باشد علامت آن آنست که ملاذه او بخته و بزر
 شود و یا درد و یا بغیر نفس زدن و چیزی فرد بردن دشوار باشد و در آن صحن در درازا
 کرد و نیز خلط آن از لول آن و از سینه و سن تدابیر بول و غلبه رین و کمی آن آسان توان
 از دلایل دانستن عللاج آنجا که ماده غالب باشد و مرض قوی بود نخست خلط سبب
 کم باید سخن چنانچه دستورست و تخصیص در قلع مذکورست و بعد از آن پیوسته
 غرغره فرمودن در دومی و صفراوی بر ب شاه توت و پنچ و طبع ساق در کلمات
 خروث با عصا کشن نیز بخته و سنجین با آب گرم سنجیت و طبع ترک مورد و کلنا رنج

این استخوان از آن است
 که در شش معلوم نمیشود
 آواز خود را

و بلبله و ماز و نار پوست دراز بلور و امثال اینها در بلغمی و سودا و بطبع عاقر قرحا و قزل
 و بلبله و ماز و ویشب جوز بوا و قرفل و زرد چوبه و اشباه اینها در غسل آب گرم قطع آید
 و غرغره غسل مفید آید و اگر در ابتدای مرض فی الفور زجاج سفید رسوده را در روغن کاهند
 و با کشت بر ملازه می مالند نافع بود و تخصیص دمی را و همچنین تیزاب به انگشت برد
 مالیدن و سفوفی که از ساق و انگزه و ایرسا و کلنار و صندل سفید و بلبله و شب بانی ساخته
 با کشت تر کرده بر آن زدن و بر ملازه مالیدن مفید آید دمی و صفراوی را و سفوف
 نوش در و عاقر قرحا زنج زرد یا سسرخ و بلبله و فلفل و دار فلفل و قرفل و بار نار و قزل
 و حوض فلفل و اشباه اینها مجموع یا بعضی از اینها ترکیب کرده همچنان با کشت مالیدن
 سوداوی و بلغمی را نافع آید و غسل برشته مالیدن بسی مفید بود و تیزاب زدن در اول
 نافع بود و گفتند که سرکین سکی که او را سه روز استخوان داده باشند و حطاب
 بر آن مالیدن عظیم سودمند و مجرب است و اگر با این ادویه مذکوره خم کرده بمالند بهتر باشد
 باید کردن تا دوا که غرغره کرده اند محقق در زرد و غذای صفراوی و دمی آشن
 و کشنیر سبز و ماشن برنج یکوشت مناسب بود و خشک پلا و فلفل ساق و غرغره
 سفید آید و غذای بلغمی نان و غسل مناسب و مفید آید و مجرب است که غذای سوداوی
 حسوئی کم ترشی و شیرینی و آنج و دینه مفید آید و در ورم کرم حب الشفا در مصور نار
 خوردن جهت سدن زرد و در ورم سرد حافظ الصحة در غسل آب بسی مفید آید چون اس
 ملازه بجلایهای مذکور تکمیل و تجلیس نیابد و نخته نشود و با کشت از آباید طر کانس
 و تیزاب نیز سوراخ کردن نیکو بود بعد از آن بغرغره های مناسب اصلاح کنند و اعظم
 استرخای لبات سبب آن نزول رطوبات و باغ و صعود بخارات معده بود
 علامت آن فرود آید و خن آن و فرا حمت خجوه بود بی درد لیکن کرانی که علاج
 آن همان نوع است که در ماسن بلغمی ملازه گفته شد و بسل و بقولض محقق بر آن
 آن مکرر کافی بود و الله اعلم ورم کوزنقین سبب علامت ضعیف این مرض است
 نوع بود که در ماسن گفته شد این کاهدر یکطرف افتد کاهی در هر دو طرف

بلغمی و سوداوی
 و اشباه اینها

بخاش

و این قسم دوم چون قوی افتد و از بیرون خلق همچو نیم طلوعی ظاهر بود بلون پوست آنرا
 ذبیحه گویند و اعراض قوی آن قریب با اعراض خنق باشد و اسباب آن اسباب
 بود و علاج آن هم حقیقه بود و از علاج خنق و ضعیف آنرا و آنچه از یک شق افتد علاج
 آن قریب بعلاج ملاذه بود چون نیم نخت که در دزد و دگر کاندن آن صواب باشد
 و مجربست و از بیرون خلق هم ازین دو عالمی قایلض محصل در ابتدا اطلا و ضما کردن
 نافع آید و البته دوا را از بیرون یکسانند و بگذرانند تا بران جای خشک شود و مفید بود
 و حافظه الصحت و طلسم نگار داشتن بسی فایده بخشد و در غشکم شکافه بسی آید
 شخصی بود که دست بر درم ملاذه و لوزتین که صبح ناشتا مالیدی و از بیرون خلق
 هم انگشت زبر و عن چرب کرده از شیب بطرف گوش بالا لوزتین مالیدی چنانکه
 دستور برداشتن لہات و لوزتین است از درون و بردن مریض صحت یافتی و آن شخص دلا
 او موش و دمای کشتی را بطریقی که در خازیر گفته شد لقیل آورده بودند و این صحت
 از آن فصل در دست اینها حاصل شده بود و مجربست و یکن که طلامی خون موش از برون
 و بر یا فرج هم عظیم نافع آید و بسیار اتفاق افتد که شیب کسی نشسته صبح از آن
 مرض بیدار آمد باشد و آن بخوردن مرطبات بر طرف نشود و بسیار افتد که کسی را که
 آید و خود را نگاه دارد و در کلوس پیدا کند و آن نیز بخنکیها خوردن صحت یابد و الد عالم
 خنق این صعوبت دم زدن بود و به شولوی فرد بردن چیزها و سبب آن غایت بسیار
 و عضله های خنجر مرست و اما کس را با طما و غشای آن و اما کس غصه که آن را
 صفائی بر خشک چسبیده در شیب لہات محاذی سر قصبه الریه و مادہ این اما کس اکثر
 خونی حار بود یا صفرا کاهی بلغم نیز بود و سودای کمتر افتد جهت آنکه سودای خلط غلیظ
 و قلیل در یقین آن یکبار از عضوی بر عضوی نتواند بودن و این مرض اکثر اوقات یکبار
 بیدار آید و آنچه از سودای نادرا اتفاق افتد هم از امثال درم حار ممکن بود بعد از غلیل
 لطائف مادہ آن و باقی ماندن کثافت آن مادہ و باعث که سبب تشنج دیار سدن
 زدری بگردن مهره از مهرهای آن از جا برود و بیشتر آید و مراحم آلات از در این معنی

این صفت
 از کتب
 قدسی
 است

و این مرض حادث شود و باشد که بسبب تشنج و از خوردن دمای زبان کار چون
 و خرق و غیره این مرض حادث شود بواسطه ضعیف ساختن اینها قوت محرکه تشنج
 شدن اعصاب عضلات آلات تنفس و فرو بردن چیزی علامت مطلق این مرض
 بیرون دیدن چشمها بود بقدری تیرگی رنگ در روی و باز ماندن دمان در بیرون
 زبان شبیه بچهره شخصی که ساعتی خلق او را فشارده نگاه دارند و او از مریض با و از
 مرکوم و صاحب نرله ماند و بسیار امید خلاصی نتوان داشتن و هرگاه که نبض منقطع
 میگردد و اطراف سر و رنگ روی زبان سیاه و یا رنگ روی سبز شود و نفس منقطع
 گردد و مخاجعین بسیاری گراید مرده باشد و خلاق کلبی که همچون سگ دمان باز گردید
 و زبان دراز بیرون داشته بود بد شد و شناختن خلط سبب آماکس بعد ظهور
 رنگ زبان و متفان ارواح خمیس استقراعات معاده چون خون حیض و طمث بطعم
 دهن و بقلک کثرت وجع و التهاب و بحس عدم آن و کلبی و بسیاری آب و دهن و
 و کثرت عطش و بیسن و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود چنانچه مراراً
 مبین شده اما آماکس چون در عضلات حنجره نفس زدن دشوار تر از فرو بردن چیزی
 بود و اندرین قسم چون ورم اندر عضلات خارجی آنکه به بیرون مایلند باشد سهولت بود
 چون آماکس در عضلات سر می باشد فرو بردن چیزی صعب تر از تنفس بود و علامت
 بیرون شدن مهره فرو رفتن آن موضع بود در کردن و عدم آماکس از لمس آن الم
 بسیار بافتن و کج نمودن کردن از آن محل فی الجمله و آنچه از رسم افتد تقدم خوردن آن
 علامت آن بود علاج آنجا که سبب آماکس موی صوف باشد یا مرکب از خون و غیر آن
 نخست تعلیل خون باید کردن بقصد قیغال و غیر آن لیکن باید دیدن اگر امتلا تمام بدن
 از دم غالب بود و مانعی نباشد چنان خون باید برداشتن که نزدیک بخشی شود اما
 بخشی نرسد که غشی با تنگی نفس مهلک بود و بعد ازین غرغره بخمکهها کند چنانکه در
 ملاذه و غیره گفته شده اگر بدین علاج صحت یافت فیما و نم و الا بحاجت ساق و در
 جانب کردن و فصد رک زیر زبان و دیگر بار ماده را کم باید ساختن و همچنین رنگ غذا

بجز سر مریض
 دمان را گویند
 تشنج اول گویند
 تشنج دوم

آنقدر که تواند بسیار را دیدیم که تنقیه پیشتر پنج نخوردند و بجهت نرم طبع فرد باید آوردن
 و اگر خری حلق فرو رود و خیارشیر و شیر خشک در آب کشیده و غلبه حل کرده شیرینی
 باید دادن بشرط آنکه کسی باشد که او را از اینها قی نمی آید و بعد از تمامی عمل اطراف او را
 بطبع بایونه و اکلیل و استباه آن بنشیند و غذا کشاکش دهند که عذس مقشردانند و کمی
 خشکاش کوفته در آن باشند و اگر زان لغزنی باشد سنجیدنی است و اگر خاق عظیم بود
 بعد از شربت حاجت آید و نتواند فرو بردن شیشه حجامت بر مهره دوم از مهرهای
 کردن او باید نهادن تا منفذ نفوس و سخره غذا نخفت کشاده باید انگاه چیزی از قسم شور با
 باید خوراندن و بعد خورده شدن شیشه بر دشت اطراف را محکم بستن و مالیدن
 جهت میل ماده مناسب بود و شیاف و دهنه معتدل شکم فرو داد و درن عظیم مفید آید
 جهت ورم ضاموی از برگ کشیده و لسان الحمل فاردجو و عذس و خطمی و بنفشه و مالونه
 و روغن کل برگ را که در کردن و دقا باید نهادن و بر محل ورم از برون جد و در عصاره
 و لسان الحمل و غلبه سوده طلا کردن و همچنین تیزاب نرم طلا کردن نافع بود و در غرغره
 شیر تازه کاوی مفید بود و خیارشیر نیز داخل کرده غرغره نافع کرد و در اگر توبه انفع آید در اوایل برنج
 با سنجیدنی مناسبت جهت تسکین جارت در غرغره برشته قوت یا غلبه غلبه نافع بود و اگر تنقیه
 سوزنی که از دوده حمام و سیاه و نمک اندازی جمله برار خسته باشند یک شب ترک کرده برداشته اند
 درون بران تمام ورم مالند مکرر نافع بود و از موده است و اگر دوزخ را شکافته تازه مازده
 بر کوبندند چنانچه تمام ورم برسد عظیم مفید آید و لسان قوی نیلی که افنی بدان خفه کرد
 باشند در حلق مخنوق بستن عظیم فایده دهد و بعضی از اهل تجربه گفته اند که سرکین کرک که
 سفید و خشک شده باشد و یا سرکین سکی که چند روز استخوان خورده باشد فقط
 باشد شربت سنجیدنی مانند فر یا بنفشه لغز فرو بردن مرخص را و از برون با شیج یارب خروت
 آینه طلا کردن عظیم مفید و مهره که آنرا گرم الوب کوبند و کاغذ بدان مهره زنند در کردن
 صاحب خاق آوخته و از آن آب کشش دادن و سوده انرا بر برون ورم مالیدن
 نافع آید با ناخته سمج دست مالیدن پوشش گشته و بعد روز دوم اگر کشیده و غلبه

باطبخ کل داریس آمیخته تلوس خیارشیر در آن حل کنند و بدان غرغره کنند صواب بود
 و بعد سوم آب بادیان و قدری سخته اضافه کردن در آن غرغره مفید بود و اگر میبند
 که آماکس سخت میشود خیارشیر اندر شیر تازه حل کنند یا انگی بوزه اندر شیر خشک
 یا تخم ترش اندر طبع حله و انجیر خشک دیدن یا غرغره کنند و غرغره که تازه با عصاره
 رب کرک رب و مسخته و تخم گتان در در شیر بجه نرم کنند و پزائیده و همچنین غرغره لعاب پنچ
 اشکال دیا شیر جد در باطبخ ترسندی و اگر درم عسیر تر کرد بوزه یا انکه با کرک خطن
 یا سرکین خرکوش یا جند بیدستر یا نوش در بادوده حمام پیل یا خورل یا بنار اسفند
 در شراب خروتن یا در گنجین حل کرده بدان غرغره میکنند و طلا می آنها از برون و همچنین طلا
 خر و تیزاب در لعاب اشکال حل کرده بسی مفید بود و اگر آماکس نرم نشود و نمیکند و در
 قابض چون کزنج و شب و غیره بماشوره در دهند و یا بارب جوز آمیخته غرغره کنند و حله
 غرور و طلا و ضاد و غذا که درین مرض بکار دارند باید که فایز باشد و اگر میسر شود که با
 فشاردن آنرا بطرق کاند یا بقطره تیزاب تیز بدان رسانیدن بسر خوب اگر بدان نمایان
 باشد هم نیکو بود لیکن در حینی که سر کند سرفه باید داشتن و احتیاط کردن تا اختلاط
 بعلی در زد و بعد آمدن خلط بر دغن کا دیار دغن بنفشه آب گرم آمیخته غرغره کنند
 تا آنرا بشوید و همچنین بزرد خایه مرغ خام در دغن بادام در آب گرم دیا باطبخ آب
 و اندکی نشاسته و اندکی کثیر از غذا اندرین وقت سبوس آب بر دغن بادام بقوام آرد
 مناسب بود اینجا که قصد کامل را مانعی باشد خون بدفعات سیردن باید کردن بقصد
 و غیره تا راه دم زدن بدین تدبیر لختی کشد ماند و سخت تنگ نشود تا محال تحلیل و دفع
 باقی باشد در اثنای آن استفرغات همین تدبیر مذکوره کردن صواب بود و اینجا که
 علت باز آید تادن خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود قصد صافن و حجامت
 مناسب تر بود و کشادن آنها اگر میسر شود صواب بود و گرم خوردن و از لطیف و نرم کنند
 خوردن حله مفید آید و اینجا که آماکس صفراوی باشد بعد تنقیه موده صفرا بملینی که مذکور شد
 همین علاج بکار باید داشتن و غرور شراب خشخاش و طبع سماق یا غوره اضافه کردن
 صواب بود

قشنگی اندر
 است که در
 سحر از جو
 در درجه
 از بوی کافور
 ۱۲ غرغره

و اینجا چون درد و حرارت بیشتر است در دلکین باید که ششیدن بعد از طبع سوخته
 طبع را بنفحات نو که با مصلحات آسخته و بشایفهای خشک فردا آوردن نفع تمام نمیشد
 و اینجا که ششیدن فایده ندهد که در دومی بلکه ممکن بود که اگر سسخته و ششیده ماده را بر آورد
 که وقتی که خون هم غالب باشد که آن شکام بر اندک غذا اقتضار مناسب بود و اینجا که اما
 بلغمی باشد بعد تقیه بلغم حبب حبایل و شباه آن در رب جوز و انشال آن حل کرد و همین
 ترتیب در دومی که دومی مرعی دارند لیکن مصلحت جهت نفع لازم بود بمقداری که مصلحت
 در آن باشد در عدد را منصفیات و محملات بلغم باید کردن و ترشیهها که ترش
 و آب جوز عاف فرحاد یا بعسل و آب ترب و یا به دو ادر الخطیف لطیف و مسخه حل کرد
 غرغره باید کردن و لعق زبانه های مذکور در غسل باب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن
 اینها از بیرون هم نافع بود و همچنین دوامی که در عسر شدن خاق گفته شده غذا
 را بعسل خوردن و اگر سسخته کشیدن بسی مفید آید و اگر بلغم شور بود و بعینه تدابیر دومی را
 قصد و حجامت جمله نافع بود و اینجا که اما سس سوداوی باشد حقنه تیر مناسب بود
 و تنقیه بعد از آن با یارچ در مطبوخ افیتونی یا به حبس سنگ سلیمانی در مطبوخ مذکور مفید
 و غرغره بجلاب کرم و مار العسل کرم و مسخه کرم نافع آید و اگر به طبعج اکلیل و بابونه و تخم کتان
 و صلبه و افیتون و شبت و تخم مروا بعسل یا مسخه آسخته غرغره کردن بهتر باشد غذا
 را بعسل و کشکاب که شبت در آن بچته باشند نافع آید و باقی علاجه دومی را از
 غرغره های ترش غیر از تقیل دم چون بسین بزرغ و شباه آن جمله موافق بود
 که سودا از دومی خالی نباشد و مسخه بران دلالت کند آنچه بعد از نفع بود قصد سلطنت
 کنند و اینجا که سبب ببردن آهن مبره کردن باشد تدبیر بجای بردن مبره باید کرد
 اگر به کشت فشار دادن از درون میسر با جان کنند و الا بالائی که شبیه است بران
 به میان لکام تیرگی بر کمافی نزد در کرده چنان که ترسه آن چسبید و اگر بجای ببرد
 و بچیرهای قابض از برون چهره طلا و ضما و بکار دارند تا محکم گردد و آنچه کم بود با الزتیم
 آماسی در مجاری باشد بکشد ماز و نار پوست و درک مورد و سریش گفت در آن

در این جا که سسخته و ششیده

در دومی

در غرغره های ترش

از مریخی جزوی و همه را گوشت و حیثت بسیرتیم مایه که اخته بسیرتند و بگردن
 تا مهره را بجای باز آرد و شیشنه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز بگذرد دست پیا
 جلد نشوید امید خلاصی باشد لیکن گردن کج بماند و اگر بعد چهارم روز هم آماسی بود
 یا مستلای بینند فصد کنند و بجهت شکم را فردا آورند و دوا سی که مناسب بود
 بکار دارند و آنجا که سبب سیم باشد علاج آن بدستوری که در مجلس مبین است
 کنند عورتی ترک را نزل شده بود بحمام رفت در حمام دو و بسیار بود و در غور
 و خاق شد اطباء ایما میفرمودند شربت نارنج و لیمو میدادند بتر میشد حضرت فرمود
 تا دو شب دوا می را باب قابض شربت کره چند نوبت دادند صحت یافت و دیگر
 در سرفه و غشی مبین کرد و بترات حلق آنچه بر فری بود از کد شستن طعام و غیره
 المی اند حلق و پس گردن میان دو کتف باید و آنچه بر حنجره بود در قصبه بود از سخن گفتن
 بلند کرد و الم باید و سبب بترات حلق همان سبب بترات دهن بود **علاج**
 ترک با سلیق باید زدن و طبع را آب میوه و خلوس خیار شیر فرو د آوردن باید و
 و شبانگاه کشکاب بار و عن بنفشه بادام دروغن کل بادامی و لعاب اسفنج و شکم
 یا ترنجبین دادن و از آب سرد و ترشیها و خلکیها پر سیر کردن تا زود نفع پیدا آید و غرض
 پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار داشتن و اگر تیره بزرگ بود و کهند کرد و حلق را
 میخورد اندک اندک موم دروغن باید دادن تا فرونی برد و از آن در دسکین می باید
 و بعد از آن هر ساعت اندک مرهم کافور باز رده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند
 و بر دیان و شیر که بر جاد و در آب لاله لعل سائیده چند نوبت هر روز بخوردن
 تا در سج فایده دید تمام و الله اعلم **حسین زلو در حلق** آنکه بتوان دیدن
 بنک و سکه و انگره اول باید غرغره باید کردن انگاره آنرا لیمو شش با کلین باید
 کردن پاره نشود و سراد بماند که از آن آماس و قرصه و غشی و امثال آن بدید آید
 و آنچه بتوان دیدن تقدم شرب آن بر زلو و دغدغه کلو و سوزش و کراچی آن
 و احساس حرکتی در آن جاد نفع الدم رقیق و حدوث غم و کرب را نشان دهد بود

بلطف شام علی
 است از اینندی
 لال سالک

بشکرم چون که بدان
 نوری را که کند معنوی
 از این نوری گویند
 بقیه دل از این نوری
 خای نوقالی آنست
 کبد آن آس که در آن
 می گویند ۱۱۸

علاج آنست که غرغره کند لبر که و نمک و خردل یا یا بهیاز خام یا یا سنین و شکر بپزند
 در سرکه فرغار کرده و در آفتاب یا که با کرم بسیار مکث کند تا نشسته شود بغایت نگاه
 طحلب تازه تازه در دهن بر کرده میدارد و اندک بخ آب آنرا میریزد تا زوایای طحلب
 و هوای بخ بر آن میل کند و بر آید و اگر سبده فرو رود شیخ ارمنی و قیصوم و افسنتین بخوبی
 ترشش و مغز بزرگ کابی و ترشس از هر یکی جزو یکجو اندر سرکه مفروض یا با بید و یا با
 بخورد و اندر طعام سرد و یا زوایا بونه و خردل و کزنب میدهند و همچنان در آفتاب یا که با
 تشنگی عظیم می کشند و طحلب و بخ در دهن میدارد تا زوایا میل کند و بر آید یا نزد یک لبر
 بکینزد و اگر بعد از دوام تشنگی پاره بزرگ از طحلب فرو برد بخ یا با آب طحلب سرد در دهن
 گیرد و بعد از ساعتی می کشد زوایا بر طحلب چسبیده بر آید و اسد اعلم مانند خار و شباه
 آن در حلق اما لقمه آنچه در اعلا می ماند فی الحال مشت چند لبر بر قهای او با
 زدن تا بزور ترشس و زور ضرب بر دهن جهد و اگر فی الحال غشیشته حامی بر جبهه دوم
 گردن نهند تا لثی و لمبی اندک در کله می او چکانند و بدست آهسته آهسته بر حلق او
 بکنند که نیکو فرو رود و آنچه در او اسط ایستد مالمات رو غنها جز می باید خوردن تا از
 فرو نماند و اما شوک و شباه آن را چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن
 باید متعاشش گرفتن و اگر نماید آب غالب بیکبار در کشیدن و لقمهای بزرگ خوردن تا
 بر کنده شود و فرو رود و تخصیص لقمه بزرگ از صمغ درختان سیوه از صمغ عربی و
 اگر بدین فعلی هم نشود تخلین و الم آن بر آن دال بود طعام غلیظ باید خوردن و فی کمال
 بر آید و اگر بدین فعل هم نشود لقمه بزرگ که از گوشت کا و یا صمغ یا نجس خشک که
 پوست آنرا کنده باشند باید گرفتن و در سیمابار یک محکم بر آن بستن و داون تا فرو
 چند آنکه از خار در گذرد نگاه آنرا بیکبار کشیدن تا خار را گرفت برارد و گفته اند که مقدار
 اسفنج را رسیان بندند و مریض فرو برد مقدارند که آنرا نگاه آب بخور اند و اسفنج
 آب گیرد و بر آید و آن موضع را هم نرم کند آنهنگام بیکبار بکشند تا خار را ببارد و اگر سوزنی
 در مانده باشد باید که هیچ چیز بمحلقه فرو نبرد و روزی قطعا کند یا بیشتر جای نکند و عندا

اندک آب و شور با آب پیستک تجرع کند و پیوسته سنگ متفایط پس را در اقصای دهن نگاه دارد
 و اگر متفایط پس بر قوی باشد بمقدار لقمه از ارباب سیما محکم بنهند تا نزدیک سوزن فرو برد
 و با پیستک بر دهن میکشد تا سوزن بخاصیت منجذب گردد و اگر استخوان نیز در سر حلق و در سر
 نشسته باشد و نتواند کشیدن گفته اند که دندانها را تمام در خمیر کبرند و سه مرتبه بجای
 زنده را در دهن گیرند و نفس پیوسته باز میکشد تا نفس مرغ با استخوان رسد و بکند از دماغ
 و اندک علم مخفوق شدن صرف آنرا که هنوز حیات باقی باشد و بهوش باشد
 علاج آنست که او را انگون در آویزند و هر ساعت باز در بطن را بر بینی اسب بنهند و بخان
 سازند که نفس آید و بینی و حلق مخفوق در آید مدتی باشد تا با بهوش آید و غفلت کند
 در خمیر چغندر از آن شربت بخلن او رسانند و اسب در بینی او دهند و در کام او بزنند
 و موهای سر او را بکشند و او را گرم دارند و تا به گرم در میان سر او بنهند چنانکه دهن و بینی دیگر از
 بدست نگاه دارند بهوش آید چون بخود آید از آن شربت بد و بخوراند و غده چسبک بکند
 و اندک علم بطلان آواز و تغییر آن بدانکه از جمیع آلات او از و نفس آید و از تنفر کرد و همچنانکه
 از زکام و اگر چه این امراض ضعیف باشند تا بطلان آواز از حد ثافات و امراض قوی
 اندر حجاب و عضلهها رسیده حلق و حنجره پدید آید و جمله اینها عرضی باشند و در مرض طوطی
 و آنچه مرضی باشد سبب غالب آن نقصان رطوبت لزوج بود که اندر ریان غرضه و نهایی حنجره
 بهین مصلحت آواز مخلوق شده است و نقصان قوی دیار در دو جانب چنانچه اندر تب محرقه
 و بعضی تقاضیهها و اندر تعب حرکت که ما دانزد و دو کرد و انفرط کریم و بعد از سهلات قوی و بعد از
 فریاد کردن بسیار است بدست علاج ترطیب مزاج حنجره و تقویت قوی بدلی باید کردن
 بر طبابت و بمقویات چنانچه مراراً معین شده در ابواب گذشته از مذابیر سوء المزاج و تابیر
 ناقباً و اشباه آن و اکثر لمعات بانبات سوده خوردن و تخم پی و نبات در دهن و شستن قوی
 که از عیالها عقد کرد بانبات و از تخم گمان کوفته باشد که سازند و پیوسته در دهن داشتن
 فایده دهد و بسیار باشد که سبب حدوث سوء المزاج سرد یا تر در حنجره رطوبات غلیظه را
 غلبه کند و آواز را یک مرتعش شود همچو آواز سگ بچه و یا قوی ترعش بود یا تره کردن

که بر یکدیگر افتد علاج دم گرفتن بسیار بود و کبابه کشیدن و احتمال اندک ریاضت
کردن و بقدر که سنک و تشنگی کشیدن و آبک و زیره گرم کرده کا هی بر حلق بستن
و زنجبیل پرورده پیوسته در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و همچنین باره غلبه
و چند دانه فلفل و خربزه شیرین و کرنب و غیره بجای آب خوردن و غذای لطیف و سیرین
و کم طوبت بکار بردن و بخوردل و خمر غره کردن و اگر طووبات معده نیز غالب باشد
قی کردن آب ترب و عسل و خردل بسی فایده دهد و بحسب صیال تنقیه کردن سیکو بود و در
حافظه الصحه در عسل آب جل کرده خوردن جهت تخفیف طووبات ^{بسیار} بهم مفید آید و اکثر عللها
خفیف اینجا موافق اند و گفته اند که خداوند اواز مرتضی بعد از عللها مذکور در اکثر اوقات
به پشت باز خفته باشد و تخته کران که از سرب و غیره بر سینه او نهاده بکلفت سخن گویند
و الله اعلم تنگی نفس که آنرا ضیق النفس گویند آنچه عرضی بود از اسباب خفای آنرا پس
شش و حجاب بعضی حشا چون جگر و معده و سپر افتد و همچنین از ریخته شدن مواد بفضای
چنانچه در استسقا واقع است و از بعضی مسخحات نیز افتد و باشد که از استرخای عصب
حرکت عضلات صدر افتد و آنچه مرضی بود سبب آن یا تکلفی باشد که در شش پدید
از رسیدن هوای سرد و خوردن طعام و آب سرد و حرکت انبساط و انقباض شش
چنانچه باید سیسر شود و خشکی در هرحا راحت یافتن از هوای گرم و بر تخفیف یافتن از خوردن
آب گرم و روغن گرم نرمش دادن بود و باز جهت غالب شدن بخار و خانی القلب
شش برای اخراج متواتر گردد و انبساط چنانچه باید و شاید از مرور این بخارات
ضیق من فذ و بس شش پدید آید و حرارت دل و تن و سوداویه و احساس
و خانیه و آلات تنفس راحت یافتن از هوای خنک و غذای خنک و چیزهای تری فرا شاید
باشد و یا سوراخ مجرای یا بس در شش حادث گردد و انقباض و انبساط از جهت
ضیق مجاری دشوار گردد و دو مقدمه موجبات پس شش از غالب رفتن و دود و گرد
در حلق و غالب دم گرفتن و حرارت دل و غلبه استنشاق هوای سرد
و خشکی دماغ و مزاج و تدابیر خشکی فزا و خشکی حلق و دهن بران دل گردد و باشد

که از امتلاهی شریان بزرگ که بر پشت میگذرد و یا از امتلاهی قسم اجوف که بر بالای
 این ضیق پیدا آید از جهت فراغت آنها مرشش را علاج آنجا که ضیق مرضی است
 علاج آن علاج مرض سبب آن بود و آنجا که از برداشته آن پیدا آمده باشد
 مغلی مسکری گرم یا عرق سوسن خردن نافع بود و همین حلق و بر دغین سوسن و غن بیان که اندک مغا
 و کثیر ای سوده در آن کرده باشند مفید بود و دهنه دو کز داده بر سینه و حلق پیوسته
 بستن مفید آید و ملازمت هوای معتدل و هوای حمام و اجتناب سرد و بهار سرد کننده
 فایده دهد و دم کردن فتن بسیار و پنج پنج در دهن داشتن و آب آنرا فرد بر دهن بسنی نافع
 و همچنین نمک کردن بر میان شانهها و آنجا که بسبب غلبه بخار و خانی بود از حرارت
 دل استغراق سودا باید کردن و غذا مارا تشعیر و سکر دادن و تعدیل مزاج دل و قوت
 آن کردن بفتح یا قوتی و عرق قهط و داشباه آن و از موالدات سودا و از ترشیهها
 سخت ترشش دشور پرز کردن و شربت قند و عرق کا و زبان نافع آید و نبات
 و عرق کاسنی و عرق سوسن و کلاب با هم جوشیده و خنک شده بسیار نافع باشد
 و همچنان انار و مس و نیشکر و مورد و قرص کا فور و نقوع پنج کاسنی لمود و خرزبه فانی
 شیرین و شراب صندل و عرق بید و قرص کا فور و نقوع پنج کاسنی و داشباه
 و بعضی مردم مرطوب سودا و دمن الخمر را این حال بسیار دست دهد و از فصد
 بسلیق و مداومت جد و ارباق بید و تقلیل خمر خفت عظیم باشد و کاهنی ضیق
 مقدمه قولنج بهسم واقع شود بسبب صعود بخارات روده از قوتش بخاها و آنجا
 که سبب سودا مزاج یا بس بود در شش خوردن خسو یا چرب و غنهانی معتدل
 و عاها جمله فاسد ساخته و خدر از اعمال خشکی فزا و از خوردن چیزهای سرد و یا گرم محله
 نافع آید و همچنین تدابیر تری فزا اگر مفید بود و آنجا که سبب امتلاهی عرق ظهر غری
 باشد از دم فصد نیکو بصلاح آید و همچنین تغذیل غذا و اندام علم عسر نفس
 آنرا بگویند حالتی بود که نفس صاحب آن شبیه بنفسی مختوق
 میگردد و ضیق اول بنفس و بجزه از دغدغه و آن بخربینی و احساس موده در آن موضع

حرکت نفس نزد برآیدن ماده باندک سرفه و تخیل باشد تا بر سطح نهایی
 قصبه در خلل اجزایه از فرجهای آن چسبیده باشد ضیق آخر نفس و کراکی سینه و محل
 شش و بیرون آمدن ماده بعسر و سستی رخسار و عدم علامات مقدم بر آن
 دال بود یا ماده در عروق شریانی شش بود و این قسم بد باشد و بسیار نادر و در تحقیق
 و خناق قلبی بواسطه منع ماده نفوذ و سوار ایدل و بطلان ترویج و این ماده گاهی در شش
 متکون گردد بواسطه حصول سوء المزاجی بارد در شش و تهیج روی و حدوث تدریجی
 این علت شش بدان بود و گاهی از دماغ بر شش ریخته شود و علامات نزله بعضی
 اوقات دماغ چون صداع و ثقل سر و تهید و حدوث مرض فتنه بدان گواهی میدهد و سبب
 مرض بادی بود غلیظ در کمرهای نفس که مزاج همی نفس که در دوفت صدر و تحقیق
 از استعمال چیزهای باوشکن و پیریز کردن از چیزهای بادانگیز بران دال بود اما سبب
 و خانی سوداوی بود چنانچه در ضیق گفته شد و علامات سودا و حرارت قلب و تحقیق
 و زیاده شدن از حرکت قلیل و خوردن کریمها بدان اشتها و نهامد و باشد که از
 حدوث حرارت غریبه در دل این عسر پیدا آید و باشد که سبب پرشش حده
 از غذا تنگی یا سستی نفس پیدا آید بجهت فزاحت معده حجاب را و ازیل شدن
 آن بعد گذشتن طعام بران باشد بود و بسیار بود که ربوبه ذات الریه منتقل گردد علاج
 آنجا که سبب غلیظ بود از نزله تدبیر بدستورش باید کردن و تقویت و مسهل بلغم داد
 بعد نضج نام و در اوایل جهت نضج هر روز جلاب بعرق سوسن و عرق کاذبان جوینده
 دادن و غذا سبوس آب کند می باشد که بقوام آورده دادن با حوسمی که از آرد با قلا و سکر
 ساخته باشند یا با قلائی تر غالب در جلاب قند یا در عسل آب جوشانیده یا کاجی
 قندی که تخم مرد و تخم ریحان و اندک حلیه و اندک بادبان در آن باشد و اگر ارد کند
 و ارد با قلا در کاجی نصف نصف باشد و اولی و اگر ماده سخت غلیظ بجای عسل و نان
 و قلا و ده عسل بار و عن بادام شیرین مفید تر آید و در او اسط شوری با جوجه مرغ
 و شور با جی خرد سن و تخم حصیص خرد و سیر که بمنقاشش مقشر و نخود و با قلا و اندک عسل

در آن شب باید دادن هر روز در طرف صبح و در طرف شب از همان غذا با مقدم دادن
 و از آب تا نمک بود مریض را حذر کردن خصوصاً در طرف شب آب سخت سرد قطعاً نشاند
 و در اواخر گوشت کبک و گوشت جوان و گنجشک شباه آن بود که در مطبخ خسته باشند و زرد
 و کشید و در چینی و زعفران و زنجبیل و سقر و فلفل و امثال آن در آن کرده نافع و بعد از آن
 آن که در آن بمقتضیات بلغم تخصیص قلیلین و کجا عظیم سودمند بود و کاهای با و از بلند قرار است
 باید کردن بعد از آنکه لغوات خورده باشند مفید آید و بعد تقیه لغوی که از غصص مشو
 و ایرسا و فرسیون و زعفران و طب یا یا لیس و رب السوس و غسل ساخته باشند بکار داشتن
 عظیم نافع آید و همچنین کوفته و بعسل و روغن بادام سرشته تخصیص کوکان را و همچنین لغوی
 مغز بادام مقشره و مغز بته و تخم ما جو اندک زوفای خشک حمله کوفته و کلایی که عرق سیون
 در آن جوشیده باشد سرشته و جی که از اجزای سازند و نبات سوده و اندک افیون و لعاب
 بهی اضافه کنند شبها و روزها در دهن داشتن سودمند بود و هر شب یک حب بزرگ از صفت
 در جلایی که در آب لعابی باشد حل کرده دادن جهت بستن نزل و خشک کردن ماده قصب
 بسی فایده دهد و اگر بدین علاجهها نکشاید طبع مله با اندک غسل چاشنی کرده هر صبح باید دادن
 و مله اعلف است که در کوه پاپار دید شبیه به نبات مله مشهور اما بر کهای آن سبز تر از
 برگ مله کمتر آن باشد و ازین چوب بر نیاید باشد و شاخهای آن غالب و بار یک
 شاخهای مله بود و کل آن به سم سرخ تر و کو چاک تر از مله بود و لیکن در تلخی قریب
 بیکدیگر باشند و طریق طبیح و خوردن آن آنست که مقدار دو درم از آن را یکدرم
 از خشک آن را نیمکوب در یکمین آب بجوشانند تا یک شربت و از جامه آنرا اضافه از اینست
 بپالایند و شب بگذرانند تا نه شبن شود و آنگاه صبح از سر آب آن مقدار یک تاق
 باد و قاشق با اندک غسل چاشنی کرده بیانش بعد دو سه ساعت غذا خورند و نفع
 عظیم یابد از ضیق و در بود و در انصباب مجرب است و آنجا که سبب غلیظ
 باشد که در شش متولد گشته علاج همین انواع بود لیکن بعضی تدبیر نزل
 تدبیر گرم ساختن شش باید کردن بدم کردن بپار و حرکت همچو آواز زیر

سر
 آواز
 صفت
 کردن ۱۲

۲
 بضم اول
 در دهن نهاده
 مله قاطعه ۱۲
 بجز الحوا ۱۲

و کما که شیدن و تکمید گفت و آخر کردن میان نشانهها و خدرا از چیزهای خشک سهل و آسان
 و آنجا که سبب آن باد غلیظ بود در مجاری نفس بخیر یا با دشمن و خدرا از باد آنکه از صلاحت
 نمودن و تقویت معده لازم بود و دامت آس و بار بلا در فایده دهد و اگر را بطبع پیدا
 در عرق با دیان مفید آید و غذای که در امراض بادی مذکور است جمله مفید بود و آنجا
 بکاز منوخته سوداوی بود و خون بسیار نباشد بعد از نفع به سهل سودا باید دادن
 و غذا مذکور جمله موافق بود لیکن عوض عمل لعاب بیهی و کثیر و نبات دادن باشد مفید
 و همچنین لعوق انار المسی در رب شراب نار شیرین با عرق کا و زبان یا با الشعیر با قند
 و جلاب قند و عرق کا و زبان جمله نافع باشند و در تقویت و خشک ساختن دل
 ببطری خشک و عرقهای غطر خشک و شربت های کافوری و بنغازی خشک نرم و تر که میا
 و بطلای خشک بر میان شاننا سفر مرغ و ایی ترک حرکات و آسایش جستن در
 هوای خشک و تبلیس سودا سعی بلین باید کردن و آنجا که حرارت غریبه در دل باشد و تبرید
 مزاج با لافه عظیم باید نمودن و هوای مسکن را خشک خوش ساختن و نقل هوای درین
 جمله بسی منفعت بخشد و اصلاح حال سپرز در سوداوی شبهه باید کردن و اگر دم
 سوداوی غالب باشد فصد با سلیق چوب نافع آید و در غلبه فصد با سلیق سرد و لازم بود
 و البته اینجا فصد قبل از تنقیه منفعت عظیم دهد و تفصیل این اصلاحات در امراض
 آنها بسین گردد و اهل تجربه یافته اند که گوشت را سو و شش رو باه و شش کور خورده
 در جمله این مرض نافع بود و اگر خشک آنها را سوده چند مثقال هر روز با کنجبین غنصلی دهند
 بسی نافع آید و گفته اند که مر و سیخه و قسط و زعفران جمله برابر سخی کنند و شراب بپوشند
 و قرضها سازند و بر روی انشت افروخته بخور کنند و خداوند ربود و آزار بدن بگیرد و بار
 نافع آید و بلین مله ایاچه و بلین گفته شد بعد گفته شد سوداوی بسیار نفع باشد و
 را این مرض گفته شده بود گفتیم تا بهر شب مقدار با قلابی مرکبی فرو می برد و غذا می خورد
 نرم بخورد و بگوشت مدتی را بهین صحت یافت و الله اعلم نفس الان تصاب این
 باشد که صاحب آن نمار است نه لیست یا بنشیند و ناکردن را راست بیالاز نیست

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

نفس تنگ نشدن این نوعی بود از ضیق صعب بدتر از ربو و سبب این خلطی عظیم و غلبه بود در مجاری
 و باشد که سبب اناس شش یا حجاب یا غشای سینه این حال پیدا آید **علاج**
 آنچه عرض شد بر مرض باید کردن و آنچه از غلبه خلط غلیظ افتد علاج ربوی مزین باید کردن
 و نرم داشتن طبع پیوسته در جمله ضیقها نافع آید و همچنین حریره که از شیر خر سازند
 و جگرش را دیدم که جیت بود و انتصاب بر چال پیش حلق دهر و طرف قصبه داغ نهاد
 فایده کرد و الله اعلم **سعال** حقیقت سرفه همانست که در صرع گفته شده و سودات
 شش که سبب حدوث آن میشوند یا ماده نزل بود و یا دود سخت و یا کرد غلبه که با هوا
 نفس بقصبه شش در رود و یا خلطی که اندر شش بواسطه سوء المزاجی پیدا آید و سرفه شود
 چنانچه در ربو گفته شد و یا کیفیت غلبه ماکولات و مشروبات از طعم و غیره که بمجاوزه دری
 و حجاب قصبه شش و حشت یا بنید یا سوء المزاجی گرم ساده بود در شش که مواد و غذا
 که بدومی آید گرم سازد و از ان و از بخار علنی متجدد و متوشش باشد یا سوء المزاجی سرد
 بود که مواد شش را سیریزد و از هوای سرد و قلیل و حشت یا بد و سوء المزاجی خشک
 ساده بود که اجزای شش را ملخی فراهم کند و از ان در انبساط و حشت یا بد یا سوء المزاجی
 مادی بود که از مواد آنها برنج باشد و جمله آنها از تجد و نقل خالی نباشد و یا ریخته شدن
 و یا میل نمودن ماده حار تر شش بغم معده که مجاوزه شش را رنجه دارد چنانکه در ابتدا
 بعضی تپا واقع شود چون حاده در ریح و غیره و یا آماسی بود در اعضای بالا چون حجاب
 سینه و فم معده و جگر بجهت تمد و یا ترشح ماده انباشش متوشش باشد و یا تپا
 بود که در درون شش پیدا آید و شش از ان برنج بود از اثرات السعال کوبند و باشد
 که خارجی در شش پیدا آید و یا افتادن چیزی از ماکول و یا مشرب بود در راه قصبه و بر سرد
 آمدن مرتفع شود و جالینوس گوید شخصی را سرفه عظیم بود ناگاه به نفث سنگی از قصبه او
 بیرون افتاد و بهمان سرفه او تسکین یافت و تا روز خنده و آواز بود که شش بر ان
 آزرده شود و تسکین مرتفع گردد **علاج** اینجا که سبب نزل باشد بدتر نزل باید کردن
 بفضه و فبال که گفته شده **علاجی** کامل بود و اینجا که سبب رفتن دود بود و بختن هوای خشک

و خوشم خوردن شربت دوشاب آب سرد و نان در آن شربت ترد کرده و حذر
 از ترشیهها و دود و غبار علاجی کامل بود و اینجا که سبب فتنه کرد بود به خلق بهای خوش
 و خوردن و آشامیدن روغن مسکه که اخسته و شیرینج داشته و اینجا که سبب فتنه کرد بود به خلق بهای خوش
 در مینی بر کشیدن و آشامیدن علاجی شافی باشد و اینجا که سبب تولد ماده مغنی بود و درش
 و بودن رو به مقدم بر آن کواهی دهد علاج ربوی سرد بستوری که گفته شده باید کردن
 و اینجا که سبب کیفیت غالب بود یا بر ارضه آن کیفیت تدلرک پذیرد و اینجا که سبب
 سوز المزاج گرم ساده باشد و گرمی نفس و راحت یافتن از هوای خشک مضرت یافتن
 از هوای گرم و خشک قصبه و حلق و دهن و غالب شدن در کرم و اعظم نفس نفس بر آن
 دال بود در تبدیل مزاج شش باید که کشیدن بسکون و قرار در هوای گرم و خشک و پنهان
 طلا تا خشک و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و خلیه ساخت سرد کرده خوردن از غذا
 و غیره و در لرا خشک ساختن و لجا بهار خشک است میدن و جوی از لجا بهای خشک و زرخیز
 و نبات و اندک کافور و افیون ساخته باشند پیوسته در دهن و داشتن و بوییدن که شیرین
 و افیون و تراشه گد و دلازد و دو کز و بلند آواز داشتن و خواب بسیار در گرمی و خرد کردن
 و اگر ماده باشد نخست استفراغ ماده باید کردن و نگاه همین طریق مرعی داشتن لیکن
 اگر دم غالب بود فصد باید کردن و اگر صفرا غالب باشد بیشتر خشت و سنا بفلوس
 خیار شیر در غلی حامض یا در نفوعی نرم یا بهر دو مطبوخ عناب و سفستان و اگر تخفیف
 ماده کردن در هر چند روز یکینوبت غذا از جنس آتش جو بگوشت خرد و س جو به باز غلا که
 که و یا بقول طب و شیرین خشنک شش در آن باشد مناسب بود و اینجا که سبب فتنه کرد بود
 سرد ساده بود و خلط و دلائل سوز المزاج گرم بدان باشد باید دم بسیار نگاه ماده
 تا شش گرم شود و یا بر خلاف سوز المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در صفت گفته
 بدان کواهی دهد همان علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد رفی
 تمام و حیل استفراغ سودا باید کردن و از چیزهای سودا کلزیه در بودن و خفیه از علاج
 نافع آید و اینجا که سبب سوز المزاج تر بود از جهت تری عضو مجاری در رطوبات نزل و غیره

خرف نفس کردن دلیل نبض بران دال بود تدبیر خشکی فرا بکار داشتن و چون مواد رطبه غایب باشد
 هر در سه چهار روز ملین و استفرغ بلغم و رطوبات باید کرد و اینجا که سبب شدت و مجادله
 عضوی دیگر باشد بعلاج آن عضو و آن مرض فیه بطرف شود و اینجا که سبب رطوبت
 باشد تخفیف فصد و استفرغ خلط خار باید کرد و غذا و دشره پها خشک بکار داشتن
 و تدبیری که گفته شد غیر غرغره و دیگر جمله اینجا مفید باشد بمان تدبیر
 که در اکثر سر فهای فزمن نافع آید و بدان که هر مرضی که گهنة و فزمن گردد و شود و هیچ
 تدبیری سردی و فزانی نیاورد و تخصیص در سرد کننده که سبب کثرت غیر طبیعی شش
 و قصبه بود و ترخام بد اینجا پیوسته اندک اندک مایل باشد و شش از کثرت رطوبات
 برودتی غیر طبیعی حاصل بود تدبیر سرد و سبب دور مرض گردد و مع ذلک چون در اصل
 حرکت شش مقتضای طبیعت است نه بر حسب لیاوه رطوبتی این عادت حرکت او جهت
 ادنی سببی چون هوای سرد مثلاً و یا رطوبت زایل گرداند فلهذا تدبیری که جامع بود در کم کردن شش
 و منع حرکت متعادل بکار باید داشت و آنچه در این ابواب بسی آرزو است یکی دم گرفتن است
 چنان است که از سحرگاه تا شام از جامه خواب بر نباید خواستن و سخن نباید کردن و سردی را
 از هوای سردی نگاه باید داشتن و مبنی بر بالین نهاده بر و خشن و مالیه غالب بر و نهاده داشتن
 و دم را آنقدر که تواند گرفتن و تا بهیست که گذاشتن و اگر بغفلت سر و حرکتی کرده باشد و یا بطن
 نزله فرومی آید و دغدغه در سحر میکند حب السعال یا شکر سرخ یا سفید یا خلط مغزور یا مغزور
 در دهن گرفتن و باز آنکسین بلوطی که در اکثر سر فهای است تا بهیست که آب آنرا فرو بردن و بهیست
 محافظت دم کردن و اگر خلط معده مد آن باشد از اینها احتیاط باید خوردن بسیار سردی
 بد فزمن را بدین طریق علاج شده و منفعت خواب خوب هم قریب باین است بشرطی که بمنزل
 واقع شود تا منع ریختن مواد در خواب برش هم کنند و بعد خواب سر نه غلبه نکند و دیگری
 مسکنات و مخففات اخلاط است و معدلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن چون
 حب الشفا و حافظ الصحه و بر شفا و مزید العمر و اشباه آن لیکن طریق استعمال آنها
 اگر چه خوردن بمقداری که اندکی کیف سازد و با آن طعامهای غلیظ نرم و حریب خوردن و چون

در
نیزه ۱۲

که اندک سرخ قلم در آن باشد چون پاشیده بر آن قند بر آن سوده بپاشند و بکمالی خردا و کاجی
و یا عسل و نان و حلوا می مغز بادام و نان و فرفری قندی که روغن بادام بر آن کرده اند و زیر پاش
کم نمک و شکر و نار جیل و شیرینج و شکر و یا نمز یا عسل و فرفری که آرد برنج و آرد
نار جیل سوده و در آن مساوی بود و نان که آنکین است شباهت اینها و هرگاه کیفیت خشک
و تیرگی و اسهال که بسبب حب حاصل شده بود کم شود جی دیگر بخورد اگر چه نیم باشد
باشد تا بگذرد که گشته ناشش حب خورد و مواد در حرکت آید و به شش حب نماند
عادت مقرر میل کند و بسیار را بدین تدبیر صحت حاصل شده و دیگرکی استحال
دارد و بای مقوی شش است با نهایت چون شش که در خردش چارک و شش رو با
و گوشت را سو و طریق النفع در خوردن آنها آنست که خشک سازند در سایه خشک و نرم
بپاشند و اندک نبات سوده اضافه کنند و بزبان شات از آن سفوف میخورند و یاد
تخم مرغ بر شش نیم تخم سازند و ازین سفوف بران تخم صبا جها بجای غذا خوردند و تخم
کو سفند و حب سفیدان با نبات سوده چنانچه در سرفه اطفال گفته شده هم نبات
سفید آید و همچنین زده نیم برشت که مرکبی بران تخم باشد بسیار حب السعال چرب
بگیرد مغز بادام شیرین پوست کنده و مغز تخم که و صمغ و بادام از هر یکی یک درم که بر او نشا
و نبات از هر یکی دو درم و مصطکی یا کند را از هر کدام باشد نیم درم رب شوشن بخرد
افیون چهار دانگ جمله را سوده بلعاب تخم بپاشند و جها سازند مقدار غذای خشک
کرده در دهن میدارند و تخصیص ششها و بکری مرکبی دو درم میوه تر یک درم رب شوشن نیم
نبات و نشاسته و مغز بادام مقشر از هر یکی سه درم صمغ یک درم و نیم افیون چهار دانگ و نیم
جمله را سوده بلعاب تخم گمان بپاشند و جها سازند مقدار خودی باید دانست که
سرفه و نزله از امراض دارد و اند چون رمد و حبسه و آبله و سرفه همچنانکه از هوای تری و فراخی
از هوای عفن نیز گاهی می آید و سبب نفوذ روح و شش از هوای متشنق عفن و
جذب نوبت این مشابه کرده ام در سیرات و نوبت هوا اندک تعقیب میدارده
مولد سرفه عام می نزلد و مبر تبه بود و در سرفه که منقطع نشد باقی نیامدی و ضعف میگردی

و اطفال بهوش نشدند و بسیار مردم از کویک بزرگ بهین غشی و در سرفه هلاک شدند
 در کرت اول آخر الامر نجیبیل خام سوده در آب کرم حلیمی هندی فرمود که آتش میدند بهین
 کینهقال بیشتر اکثر بدین علاج صحت یافتند و در کرت دوم کمتر مردند و بهار بود و علاج
 بفسد و ملین کردن و بخوردند نجیبیل سوده و بلع مرکبی شبها و در دهن گرفتن بلبله
 و هیچ کج و خور بود و ادر چینی و نمک طبرزد و پوست نار شیرین شبها و آب آن را فرمودند
 و بعضی چهار ناله و خوردن غذای تریاقی غلیظ و کم ترشی بدقی مدید واقع می شد مراد
 از مردم مرا این سرفه واقع شد و بعضی جاهای مقدم سابق تخفیف در دو ماه و تا نقل هوا
 از مردم نکردیم مرقع نشد و در رمی غلام چرخ صفراوی مزاج را در زمستان سرفه کهنه فائز
 تشویش می داد و چنانچه شب خواب نتوانست کردن و از مسکات نزل و مخدرات
 کاهی می خورد و غذای مقرر و منفعتی نیکو نمی یافت و اورا دامت انار میخوش بار دمای
 آن فرمودیم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر انار میخوش را در شیب آتش می پختند
 و میخوردند صحت یافتند و در آن فائز هوا اندک بعضی داشت کسری را سرفه شدی چنانچه
 تعفن مقدم گفته شد حضرت اورا بحسب الشفا بهوش ساختند و در شبانه روز بهیچ غذا
 و آب بدندان و بعد و شبانه روز قدری شربت عسل بدو دادند و غذای نرم توانند
 فایده تام شد سرفه تسکین تمام یافت بود و بعضی قوی دیگر محتاج نشد و چندان
 کس را دیدیم که جهت سرفه ای کهنه بر چال پیش کردن داغ کوچکی سوختند و فایده عظیم
 یافتند و چند کس را دیدیم که بزرگی که در حال شیب نرمه کشت است بهیچوی استخوان
 چانه زیرین و چون انگشت بران فشارند سرفه آید داغ کوچکی سوختند و سرفه ای سخت
 داشتند صحت یافتند و آنجا که سرفه اسهال اتفاق افتد شربت مورد و اطفال لعین
 باید فرمود اگر بی نیر آن باشد و رمی هم بهین شربت مفید آید و از مودیت و اللهم
 نفث الهم غوی که با آن رطوبات خلق و قصبه و شش است بسرفه و غیره بر آید باز
 دماغ آید از بینی یا از لوبات یا از نوزتین یا از خلق و خجره یا از قصبه یا از سمری یا از شش
 یا از عرق سینه یا از حجاب بسبب گشاده شدن سرری یا جراحی یا امی یا از ریح

از کویک بزرگ

بسیار سرفه
استخوان

خون شش از عضوی مجاوره و شاه این حالات از افات این اعضا علامت آنها از دروغ
 با مخاط نیز گاهی ظاهر گردد بی سرفه آید مجروح اخ قف و آنچه از بینی آید جراحات منفذ نفس بدن
 گواهی دهد و یا مخاط بیش تر آید و آنچه از لهاات و لوزتین آید اما سرفه جراحات آنها بدان
 استهاد کند و آنچه از خلق و سرری آید خون با آب آمیخته بود و بی سرفه و بی غشخ بر آید و یا غشخ
 و قف غالب تر آید و آنچه بسبب رل بود علامت رل بود و آنچه از حنجره آید غشخ
 ظاهر شود و بعضی از امراض دموی انحل و یا زور آید و غیره بدانند که در و آنچه از قصبه شش
 بر آید یا سرفه باشد لیکن آنچه از قصبه آید یا بلغم بود و کم رنگ و بی اندک باشد و بسبب ضعف
 بر آید و آنچه از شش و نهیات قصبه آید یا سرفه عظیم بیدر بر آید و کم رنگ و کفک باشد
 و گاهی بایستد و باز آمدن کرد و آنچه از شکاف رگها از شش یا از سینه آید یا سرفه سخت و در
 بر آید و سیاه رنگ و غلیظ و با اندک کفک بود و غالب باشد و دفعه پیدا شود و اگر از کشش
 سرری در نزدیکی قصبه باشد خون آنرا کم تر بود و اگر سبب کشادن دهن رگ تری خون
 یا تری خطی بود که با خون آمیخته است بی تب نباشد و تدابیر گذشته بران گواهی دهد و اگر
 سبب امتلائی خون بود و ظهور آن اندک اندک و بیدر باشد و از دفع آن اندک رگ یا
 و آنچه بر سبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب و غیره نبش آمده باشد اندک اندک و قف
 و در دموی آن عضو و در وضیق نفس بران گواهی دهد و آنچه از اما سشش بر آید علامت
 ذات الریه بران باشد بود و آنچه از قرحه آید با چرک در نیم ظاهر شود و مثل این بود و خطر این شتر
 از آن باشد که از عروق شش و سینه آید جهت صعوبت التیام قرحه شش گفته اند که انجا
 از شش خونی آید بی قرحه چون بایستد متی بی حاکسی و باز آمدن کرد و دلیل آن بود که شش
 ریش گشت و این کثرت از آن می آید علاج انجا که سبب ضعیفی مرض بود چون اسهال
 و فرجه جراحات و زخمها بدستور که در مجلس مبین است عمل باید نمودن و آنچه از ریه یا طلق
 رگ کشاده شدن دهن رگی از امتلائی یا حدت دم و شاه آن افتاده باشد در آلا
 آو از یا نفس نخست تدبیر تسکین و منع خون جذب بجانب مخالف باید کردن و طلق آن
 اگر چه در جراحات و فصد و رعاف و غیره مذکور شده لیکن در این اعضا بخصوصا حجاب بود

که در جمله اول افصد فن دکن کنند فصد بار یک تا خون سیل با سا فل کند و قوت بر جا
ماند و بعد از آنکه بسیند اگر خون از دماغ و یا خلق و یا حنجره است از قیال بد فعات
خون بگیرند و اگر در شش و سینه بود از با سلیق بد فعات خون بستانند تا
منبع آن اس شود و قوت ضعیف نشود و بعد از این اطراف را باید بستن و باید
و شیشه بر نهادن و پاها در آب گرم داشتن و با شویه کردن بخاژن و حقنه کردن
تا باقی مانده تباه با سا فل باز گردد و در جمله اینها از سخن بلند کردن بسیار گفتن و چشم
و صورت که آن قلی و اضطرر است از غم و بفارسی غصه گویند و از صبح و عصر غصه
و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور خصوصاً کشک و سیر خشک و از چیزهای
مفتوح خصوصاً سخت کرم و یا شیرین از چیزهای خون فزایی رقیق و نفوذ کننده مخصوص
خمر از بویهای تیز و گرم و خشک از خوردن مطلق شیرینها و ترشها که تیزم و از
مرغبات ترش غیره جز در پیر و واجب بود چون بدین تدابیر تفادات کلی پیدا یابد
بعضی از دوائی مناسبتش و قصه و خلق و حجاب و سینه که جهت بستن خون در رعا
و غیره مذکور شده بکار باید داشتن در اصلاح و تقویت عضو با دق و کوشیدن
بیان دوائی که بواسطه مشترک النفع باشد بیاشامند و غرغره کنند شراب النجار
در عصاره لسان الحمل که با دق و سیاه و شان و صمغ عربی بریان کنند از هر یکی نیم درم
در عصاره مذکور یا در عصاره الحیمه التیس حجریا دهر حیوانی یا سعدنی در عصاره مذکور
یا در روغن خالص غیره شادنج عدسی مغسول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره خرفه
یا عصاره عصی الاغی یا در عصاره خیار و سیب شومیاتی در یکی از عصاره های مذکور
طین مخموم در عصاره های مذکور طین ارمی در عصاره های مذکور یا بنیر یا بنیر کوش در عصاره مذکور
و اگر حرارتی باشد و غلیانی شعیره از کافور یا یکی از اینها صمغ کنند و اگر افراطی باشد و در
قیراطی افیون اضافه کردن نافع آید و اقراص که با در عصاره یا در روغن در بر اعضا مفید است
بیان لغوی مشترک النفع خیار و دم الانوین و که با و بس و طراشیت از هر یکی یک مثقال
کثیرا و شسته و صمغ عربی بریان کرده از هر یکی درم افیون ربع خردی جمله را نرم

سرا
آواز
بلند ۱۲

و بشرب آب الملسی رشته و در جله بجای آب عصاره خر توله نافع آید و عصاره خس نیز در آب
سفید بود و اگر آب خالصه سادنج عدسی رشته یا کل ارمی طباشیر اندراب کشت بکنند و از آب
سیند بیان غذا می مشترک النفع محض نیم برشت تنها یا از جوس کور بران شسته و شست
بر خاکه که از انجا در برک خر توله و کشیز خشک یا تر و نار کل با آن چاشیده باشد که شکاب بقلعه الحما خ توله
و لخته الیتس و عذاب در آب چاشیده باشد و دم الاخوین سوده بران شاشیده
یا بره یا زغال که بسباق و خرفه پخته باشند یا بعد من و لخته الیتس و بقلعه الحما پخته باشند و
پخته تنها هم مفید آید و انجا که سبب نزله باشد یا تدابیر مذکوره موسی سر زرد و زرد و باد
سرد و خردن و ضامی از عسل یا دسر کین کبوتر بر سر نهان و پیوسته سر را خاریدن
و بجز آلات سر شستن و تیزاب فاروقی بی سیاب در زم کرده بهترین تجویز بود و در حلقه
یا حافظه الصحتة در عصاره مذکوره خوردن مفید آید و انجا که رکی در سینه از ضربی یا زور
شکافتنه باشد بعد فصد و تدابیر مذکوره ضامی که از طین ارمی و خاک کندر و بازو و
و که در آسیا و پوست انار در برک مر و اطراف روز چوبای رطب سازند همرا گوشت
چون عصیده ساخته در روغن یار و روغن مرو با آن آمیخته بر سینه نهان و عظیم سودمند بود
و اگر سبب شکافتن رگ سرهای سخت بود که بسینه رسد بکینه ملک شاخ سه درم و تخم کتان
یک درم نیم سنبل سه درم کند و کل سرخ از هر یکی چدرم که بر این چدرم و نیم جذبی ستر یک درم و نیم
اقتای سه درم فاذ هر حیوانی دو درم جمله را با دروچ فادر ساخته و امثال اینها بخورد مفید است
و اگر سبب شکافتن شدن رگ بادی بود غلیظ غذا می باد شکن باید داد و معجون
و فلونیا و تریاق بزرگ ناما رسیده در عصاره پودنه نافع آید و انجا که سبب کشادن
دین رگ بود از امتلا خوراز و در بازتاید داشتن تا آنکه استفراغ دم جسد
انگاه تدابیر مذکوره کردن و غذای سه روزه ترک کردن صواب بود بعد از آن که خوردن
تا طبیعت تمام قرار یابد و انجا که سبب کشادن سر رگ تنزی خون بود یا تنزی و
بود که با خون آمیخته است بعد از فصد شکاب سرطانی مفید بود و کافور در جوس داخل
ساختن لازم آید و اگر بعد از فصدان سبیل مناسب دفع خلط حاکننده انگاه

بپستن خون بر داند اولی بود و اگر کثرت در سر رک بسبب خشکی از رطوبت و سستی
 تقلیل رطوبت بکم خوردن و سهل لایق اولای باید کردن انگاه تقویت عضو نمود
 و حواس بکار داشتن از خارج و داخل و اندک علم ذات الریه این درمی بود چاره
 در شش پدید آید از ماده گرم یا از بلغم شور غرض و سبب حدوث این اغلب ناله گرم
 و از سینه بمیان دو کتف بدرمید و ضربان اندر زیر کتف یا اندر تر قوه یا اندر زیر
 یا اندر جمله اینها نبض موجی عظیم یا ستواتر و سرخ بر آمدن رخساره بمقدار یک دم
 سر رک در حدت تب و بر میدکی رویها و سیات و انتفاخ عینین و غلظت پلکها و گران
 حرکات چشم نسبت به عادت و استلای رکهای آن فظهور رطوبت غلیظ از مجرای سینه
 بر روی زبان و در بلغمی سرخی روی و حدت تب و اضطراب کمتر باشد و اگر آن تحمل
 علت و آب دهن بیشتر بود در جمله جزئیات نتواند نکیه کردن و این علت اغلب
 در تنقیه ملاکی و انتقالی آن بدتر باشد و گاه بود که طبیعت قوی بتدبیر خوب ماده آن
 بطریق بخار نفث تحلیل پذیرد و فظهور رطوبت پخته برده بران دال باشد یا منتقل شود
 بذات الجنب و این اسلم از عکس باشد و کمتر شدن ضیق نفس ظهور و خلیه پهلوی
 حاصل شدن نبض بدان گواهی دهد و باشد که اسلم منتقل گردد چون از هفته بگذرد
 و تحلیل و انتقال نکند منتقل تقیح و باسل گردد و خلاصی از این مشکل بود و لزوم تب
 بعد تنقیه و بودن درد و تمدد در معالیه شش هم شاهد این حال باشد و گاه بود که بعد
 بریم کردن متعجب شود و چرک در فضای سینه ریزد و عرض و موجی شدن نبض بران دال
 و گاه بود که ذات الریه صلب شود و زیاده شدن تنگی نفس سرفه خشک تر بران دال بود
 و باشد که خراج گردد و باشد که اندر شش خداوند علت رطوبت بسیار ریخته شود
 و حال از همچو حال مستسقی گردد در حین خفتن بر جوانب ادراک تواند و شش او سخت
 کند و نفس او عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب شک در شش تولد کند
 و از جهت تخریب مواد حیثه و یونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که برده
 سنگ پاره بار آمده است همچو زاله و اسکن در گفته است که من دیدم که برده

سنگ برآید چو سنگها که از شانیه بیرون آید و بعد از برآمدن سنگ سره او از اکل شد و بوی
 گوید که من دیده ام که سنگهای خرد و درشت همچو خشک برآید بسره صعب بعد چهار یا پنج
 و هر یکی بوزن سه قیراطه پس از آن سره کمتر شد لیکن علت بطل بازگشت و مریض بد
 بپاک شد علاج قانون تدبیر اینجا آنست که بکنند در اکاس غنی و در اکاس که از خون
 و صفرا باشد که از کدام جانبست و آنرا بسره شدن رخسار در تب از آن جانب
 بیشتر و بکافی جانب ورم و به بیشتر آمدن رطوبت از دهن در عین خفتن بر آن جانب
 نتوان تشخیص کردن و همچنین بعد طلاء کردن لته آب و کل تر کرده بر سینه مریض بکاف
 زد و تر خشک شدن از جانب ستورم پس اگر ورم از جانب راست شش باشد از آن
 راست فصد صاف کنی کند و بعد سه روز ازین فصد بایستی چپ کند و اگر قوت قوی باشد
 ازین سه روز دیگر بایستی جانب موافق کند تا ماده تمام پاک شود و اگر فصد کحل نتوان
 این فصد جانب موافق را خیر لازم بود و اگر ورم اندر جانب چپ باشد بر عکس این بخور
 عمل نمودن درین مرض عمداً کل بر فصد کامل و بعده بر حقنه بود و استعمال سهیل نیک است
 تجویض که تب کرم بود و بعد و گرانی نزدیک چپ کردن نیما باشد اما در مرکب اگر حس
 گرانی دهمد در شراب سیف نیز همی باشد بعد فصد بلیات موافق تعدیل و تقبیل خلط
 ممد و تعدیل مزاج مناسب بود و در نرم داشتن شکم در جمله بخور ایندین چیزهای نرم و بی
 شیر خشت و به داخل کردن بفش و شکر در کشکاب و شیان بسی نیکو آید اینجا
 هیچ شربت خشک تقابض نتوان دادن بلکه همه چیزهای ملین منضج و منقی معتدل و لغت
 آورنده مناسب بود و اگر از جهت گرمی تب بشدت خشک حاجت آید شربتهای حلا
 وتری فرا چون آب خیار و آب هند و اندک کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن
 بایز بود و اگر ورم از جنس خون باشد کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن و این را چون
 یا اندر رخسار دیگر ورمی مزاحمت افتد و جوش زیاد کرد و در اول ضما و از سوم عقیده روغن بنفشه باید ساختن
 و بعد از آن به مرغ و لوباط خطمی و لوباط کشکال بآن باید آمیختن و بتدریج بابا بوند بنفشه و بهنج سوسن
 اضافه کردن و به عقیده غنی بر سینه بکار داشتن چون ماده سخت خام باشد ضما و اگر نسبت خسته

یعنی الحار است

یعنی سیاه است

در یک باد میان نخست و جلد را باید کوفتن و ساختن و در جمله کما و سکرین تازه تر کافیه
 و بانگ و سبوس و کل خشک نافع آید و آب گرم تنها دروغن نبشته گرم تنها دروغن
 و سبوس یا از زن تنها گرم کرده در فلغونی تمکید کردن مفید آید و در استعمال ضما و کما
 احتیاط باید کردن تا حرارت بخار آنها بر روی بیمار رسد که طاسه و ضیق النفس تولد کند
 و ما دلم که ماده آماس خام باشد غذا از جنس کشکاب و کندم آب و سبوس آب و
 با سفناخ و خبازی و با قلا و سنج هر دو ماش مقش باید دادن و اگر درشتی در سینه شود
 صوما از آرد با قلا و کرسند و آرد خود و جندروس پزند و با الکبیر و بهند و مار العسل و
 سینه را پاک کند و لوق کرب و تخم پنبه دانه مقشر کرده اند روی نخست و سرشته پاک
 کننده است و لوق اسفیل باشیره خرفه آمیخته سخت موافق بود و باید دانست که
 بروقت آماس کشاده خواهد شدن تنگی نفس در گانی سینه و در درزیادت کرد و در
 گرم تر کرد و آن روز که کشاده شود و نیک بلزاند بوقت ابتدای ظهور این آثار روزی چند
 متواتر از ضما و کور بکار باید داشتن تا زودتر کشاده گردد و اگر در آن ایام بر بیلوی که آماس
 است خواب کند هم بر کشاوی اعانت نماید و خرا اندر شراب زرد فاکشکاب پنجه دادن
 هم موافق یافته اند و انجا که ماده بلغم عفن بود علاج بدستوری که در ذات الحجب گفته شد
 باید کردن و در نفع بیشتر کوشیدن و اند اعلم ذات المصد ر این علت
 ریخته شدن ریم بود اندر فضای سینه و سبب آن یا انفجار آماس شش و خجا
 و غشا و غضلهای بر سینه بود یا حدوث قرصه موضع علامت اندک بود از راه کله
 پاک شود بطریق نفث جهت فرستادن طبیعت ماده ریم را بشش و هر چه در
 چهل روز پاک نشود اندر جرم شش نفوذ کند و ریش سازد و علت سل تولد کند
 و اگر ماده چپ باشد اجزای سینه را تنبیه کند و پاک سازد و گاه بود که مرض طویل کرد
 و یاها آماس بنیاد کند و آن دلیل ضعف حرارت غریزی بود و بد باشد و گاهی اتفاق افتد
 که طبیعت قوی دفع شود و دفع آن با دراپشتر یا جهت اجتماع جذب کرده تا دفع حکم عدم
 جذب امعا علاج تدبیر این علت قریب بتدبیر ذات الریه بود لیکن انجا چون ریم اکثر

بطریق اور دفع میشود یا بطریق اسهال مدار و مای که لایق هر حالی و وقتی باشد از در
 و سببها و علتات برای امداد بکار باید داشتن و الله اعلم سل این ریش شش بود
 و سبب آن یا نزله تیز کمال بود یا تنفخ شدن آن اس شش یا کد شدن رخم شش
 از عضوی مجاور بران چنانچه در انتقام ماده ذات الحنج بعضلات سینه و شش
 واقع است علامت این ریش لزوم تب و قیست داشته و آن در طرف شش
 بعد طعام و تقدم سرفه کهنه و یا ذات الریه و کد شدن مدت بجران آن که هفته است
 و یا ذات الحنج و کد شدن مدت بجران که چهار ده است و ظهور نفث الدم و چرخ و بیم
 سرفه و کد شدن مدت پاک شدن ریم که آن چهل روز است و کد اخن تن بدستور
 وق و باشد که در شبها یا در اوقات گرمی روز اندک عرقی کند و باید داشتن
 که این مرض بعد نکلن دغور که علاج پذیرد و جهت مانع بودن حرکت سرفه و حرکت
 از ورشت شدن جراحت آن و انچه اطباء در علاج آن نوشته اند جهت تسهیل شاید
 اعراض کنند و مدار کردن طبیعت با آن در مدت دراز و انقلب این علت کسانی را
 که بر دسینه ایشان تنگ باشد و کردن دراز و حلقوم سردن آمده و کتف گرفته
 خالی و بطون پشت بلند برآمده همچو بال مرغ و کس را منحنی خوانند و اکثر این مرض پس
 از بزره سالکی یا سی سالگی افتد و یا آنکه این مرض در هفت ماه هلاک می سازد و گاهی
 که ماهه مفسد و کم جراحت و کم غور باشد احوالنا هملت دراز دهد و باشد که ازین
 جوانی تا بکهنه مدت مدارد و شنج کوید سر پوشیده را دیدم که بمیت و سه سال کنبری
 درین علت هملت یافت و گاه باشد که بعض کسان را اگر چه در شش ایشان رخم بود
 لیکن بسبب آنکه پوسته رطوبتی لزج از سر ایشان شش فرو می آید سرفه و ضیق النفس
 پابند او نگذرد و حال ایشان بحال سلولان شبیه شود و اگر چه آن از جنس ذات الریه
 بود و در سلول کویند و انچه از ریش شش علاج نبرد آن بود که ریش از غشاء
 درونی وی تجاوز نکند و باشد و همچنین انچه اندکی سطح ظاهر گوشت را فرا رسیده باشد
 و غده کهنه باشد و عروق را فاسد کرده و مع ذلک ماده که هوا از هزار بصیف

منتقل شد اسهال پیدا کردند و چند روز یکبار نمی شناختند و دست بجایه و دیوار می زدند
 و حرکات بی اختیار میکردند و از ضعف قدرت آنها هیچ فعل نداشتند و همین فرجه رفتند
 علاج قانون کلی بهمانست که در علاج نفخ الدم وذات الریه و حمی دتی گفته شد و اگر کسی
 به مجففات درست میتوان کرد اما اینجا مجففات چون سبب زیادتی سرفه و نافرمانی بیم
 جهت بدون آمدن میشود و استعمال آن بی توان کردن اما اگر دوائی باشد که بخاصیت کشش
 در تری برساند و صاحب علت دم بسیار تواند نگاه داشتن بدستوری که در سرفه گفته شد
 سرفه را مدتی بحسب نفخ منع تواند کرد و یکم که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب
 مداومت آشامیدن سریشم باهی حل ساخته بدستور با اندک شکر طریز در هر روز و سه نوبت
 نافع یافته اند و همچنین خوردن سومیای سبک بجه و شش و گوشت با چه پنجه از آن همچنین مداومت
 خوردن فادر جویانی در شیر خرسوده و همچنین حقنه کردن بر روز بر زرده تخم مرغ و سومیای
 سبک بجه یا سومیای انسانی یا معدنی و آبی که با چه بزغال یا سبک در آن جوشیده باشد بسیار
 و در صحن حقنه حبس نه لازم بود تا بسیار بزرگ و شیش گفته است که غلغله خوردن و کلکین و یک
 غذا با نان خوردن هیچ آن این علت را خنثی میکند و حتی از ابلغوتی اصلاح کردن نیکو آید و جد
 در لغوقات خشک و غیره جهت ادراک درونی و جراحتهای عظیم نافع بود و همچنین حقنه کردن اما
 با مصلحات بهتر بود و الداعلم ذات الجنه و شوصه و برسام بدانکه ذات الجنه خاص
 ورمی بود که در اندر حجابی که خارجست میان آلات تنفس و غذا و شوصه آماسی کرم بود و اندر
 عضلهای درونی سینه یا در حجابی که در شیب حجاب خارجست بر سینه پوشیده و این را
 ذات الجنه و غلغله گویند و برسام یعنی آماس سینه و آن ورمی بود که در حجابی که اندر
 سینه و اضلاع بدان پوشیده است و آن حجاب را سبتین نیز گویند و جمله این ورم
 بر سبیل تقسیم در ادوات الجنه و برسام گویند و گاه باشد که این ورم کرم در بعضی حجابها
 پیدا آید که اندرون سینه و اضلاع را پوشیده است تا اندر عضلات خارج سینه خنجه
 توان احتباس کردن و اینها را بر ذات الجنه و برسام گویند لیکن خالص نباشد و
 این ورم کرم یا صفر بود یا خون صفرائی و یا خون و صفر است و داخیا نام از این صفران

رقیق باشد دشوار و نادر از سواهی صفرائی هم افتد و ما غلبه این مواد نزل برین حصار نرزد
 بواسطه برودی و کثافتی درین جاها باشد و سبب کرم گردن از هیچ جهت در سر این مرض
 بیشتر افتد و باشد که با انتقال ماده از درم عضو مجاور و یا از انتقال ذات اخص در
 پدید آید و این باشد علامت مطلق این مرض در محل درم بود و سخت خلدن
 در درگاه کرم باشد خاصه در وقت نفس باز کشیدن یا درم زدن و در سبب درگاه
 خود تمام بود و در اول سرفه خشک و تب کرم لازم بود و تشنگی و تواتر نفس زدن و بلو
 تمه داند محل درم و بلو و نبض صلب و فشاری مظهر نفث یا سرفه در او آخر و برآمدن در
 بحالی و خلدن آنرا که عوام خلک گویند تر قوه و میان کتفا و تشنگی و دیوایی و کشتی زبانی سرگاه
 که در نفس استنشاق در بیشتر شود و درم در عضلات با سطر بود هرگاه که در نفس در زاده
 درم در عضلات عالییه باشد و تمه در دگر گوشت تر بود و کجمن خلک در صفرائی زباده باشد نفث
 تمیز بر خلطی از لون آسان بود و سایر دلایل اخلاط هم شاید با و همچنین است و تب نبض
 برج و عدم تفاوت بسیار در اوقات دلیل صریح بود بر بلغمی و صفرائی پیوسته و درم تر قوت بسیار
 دانستن که درین مرض ذات الریه معتدترین دلایل در تنه اولافات از بعد مرض حال سلا و ملاک حال نفث بود
 اما دلالت آن بر اوقات چنانکه نبودن آن و اندک رقیق بودن دشوار برآدن ابتدای مرض
 و زیادت شدن آن و از رقت به غلظت میل کردن و از دشوار برآدن آسانی تبدیل شدن
 و از سرخی بزروری کرا سیدن تر آید مرض بود و بجهت و همواره شدن و آسانی اندک سرفه غالب برآدن
 انتهای مرض باشد و مابین حال دکم توام شدن تب و برج اخلاط مرض بود اما برستلا چند آنکه زود
 پدید آمدن آن و بجهت شدن آن و آسانی برآدن دلیل خیر بود و علامت نفث سفیدی بود
 و ملاسه سطح پوست و استوای توام آن بی لزوم بود و هرگاه نفث در روز اول پدید آید توقع
 ماده مرض و بجان در نفث باید داشتن و این مرض اگر چه سخت کرم بود لیکن چون قوت توام
 هیچ خوف نباید کردن هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفث در سیم یا چهارم پدید
 و در او آخر چهارم نفث پدید آید توقع نفث بیست و ششم بحران یابد و از سیم باید داشتن و اگر ظهور
 نفث از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد و نفس از حال طبیعی بسیار دور باشد

و دیگر اعراض مدار قلت اشتها و خواب و کثرت عطش و امثال آن بسیار نباشد نباید دریا
 که مدت مرض دراز خواهد بود و انقضای آنرا در چهل روز و شصت روز توقع باید داشتن تا سلا
 عایت اگر خطی و ضعیلی نشود اما بر موت چنانکه منوخر شدن ظهور آن از چهارم مابدی عرض
 مذکور به و کمی قوت و ماندن آن بر لون سرخ یا زرد یا شقر یا سفید شدن یا لزجت
 و دثوار بر آمدن یا تغییر لون آن بسیاری خصوصاً مابد لوبی یا بسری و حرکتی یا همچو جها
 بر آمدن در جلد دلیل ملاک بود علاج آنجا که ماده خون و صفرا بود به سوز روز اول باشد
 که ماده سخت در حرکتست قصد باید کردن از باسلیق جانب مخالف درم و چون با عیش
 نیک برداشتن اگر قوت قوی باشد و اگر از ضعف ترسند بدو سه مرتبه بردارند و چنانچه
 از قیصال جانب موافق بردارند و اگر یک روز از مرض گذشته باشد که ابتداء بقصد کنند
 مابیکه در آخر روز دوم خون از باسلیق بگیرند پس از آنکه موافق جانب بردارند و چند آنرا نیک
 نیکو بگردانند و اگر در چاشت سیم قصد کنند هم شاید تخصیص که صفرا غالب باشد و در
 روز دوم را بهتر یافته اند و درین ایام غذا از جنس شش مقشر و سفناخ و خبازی و
 سبزی مناسب بود و چون نفث ظاهر شود لعوق سفستان جهت سهولت آن باید داد
 و یکشنبه روز از آن منع نماید کردن و بعد یکشنبه روز که دانند که ماده و کم باشد آنرا بخور
 که نفث الدم گفته شد چون طین ارمنی و امثال آن باز باید داشتن و روز دیگر یعنی قوی
 بمقدار قوت باید دادن و بعد از آن بغذا و شربت های جالی نرم تقویت کردن و جلد
 تدابیری که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود هر یک محل خود و اگر ملین دادن محل
 نباشد بجهت غیر حاد هم تنقیه مفید آید و صفراوی صرف بعد نصف قلیل قصد معتدل باید کرد
 و ملین قوی بعد یک روز دیگر بقیه ماده را دفع کردن و غذا و شربت اندک خلک کرده معتدل
 طبع جالی و ملین و منضج و منقی دادن و اگر ماده رقیق بود و در اول و نصف در خواهد بود و در
 خشمی شش ناشی از خشم در آتش جو باید دادن و باقی تدابیر ذات الریه صفراوی
 و ترتیب مذکور در عی داشتن در انفجار و بعد انفجار تیر همان تدابیر که در انفجار ذات الریه
 مذکور شد بجای باید آورد بیان اشربه که درین مرض گرم جهت تشنگی و حرارت مغز

و درم ناخ یافته اند بمصیص در اطل باو الشیر یا مصلی حلو طبع غاب و سفتان و وزیر
 و وزر جمی عرق موسن با شراب نبشته سرد کرده اگر حرارت و تشنگی غالب باشد و الا فادرا
 و عرق موسن که تخم خیار را در آن شیر و کزنده باشند با جوجه خروشن کاشن نقش
 بر بیان کرده غذای مفید باشد و جهت تحلیل اسهال فادر هر در بعض دوا داخل رختن
 در و اخر توان و اما در غیر اسهال اغذیه که نافع یافته اند همانست که در ذات الریه و سوس و صفا
 نذ کور شد **بیان** تئینهای که مناسب یافته اند بعد نصیج و نصید خیار شیر پازره و نیم
 نبشته سی درم با عوض خیار شیر پزشت پازره درم اگر اسهال قوی خواهند و اگر اسهال
 از شیر پزشت و خیار شیر هر دوی درم با صفا اضافه کنند و مکرری سفتان
 و غاب از هر یکی مسیت عدد و آلوی بخاراده و بر نبشته و سنای یکی از هر یکی شش درم
 اول میوه را نیک بچشانند و در آخر علفها را دوسه جوشی دهند و صاف بیالایند
 سی درم از آن را با مسیت درم یکم تر شراب نبشته دهند و لعوق خیار شیر پزشتی هم نافع است
 و اما در درم لغبی و سوداوی حقه نیز باید کردن کرا و بعد از آن ضادمای بر اینده و لیکل کننده
 بکار باید داشتن و آب کرم جرحه حرقه داد و کجین عسل با آب کرم آمیخته یا با قند کاسکاهی
 دادن و غذا کشاکش از کشک جو و خود و کشک کندم و خود و یکدم تخم سم بادیان و پنج درم
 پنج پنج اندران بچته باشند مفید آید و همچنین شور بانی که در وی جقذر و کرن و شست و خود
 بچته باشند و جوی که ارد حله شسته و آرد با قلا و آبکین و سکه ساخته باشند و مایه شوی
 و کند نامی بچته بر اینده و پاک کننده است و اگر ماده بس غلیظ باشد و نفث تنگ شود و با
 باز آیتد بکیرند زوفای خشک و خردل کوفته مقدار سه درم و اندر مار العسل بدینده و گاه باشد
 که تنگی نفس غلبه کند و بدان حاجت افتد وزن با قلا زکار یا بکین برشته بدینده و سوزان
 آنرا میض نیم برشت خوردن زائل کند و در لغبی غدا کم خوردن مفید بود و از سردیها و ترهها
 و سردی فرا زدر واجب باشد و انراط در ترطیب هم مضر بود و در سوداوی ترطیب غلب
 مفید باشد و لعوق خیار شیر پزشتی تمام فایده بخشش و انجا که ازین ادرام در عضلات
 خارج سینه یا در حجاب اصلا عاقد از دستور علاج فلفله فی جرحه و دستور این درم مدلی مگو

آنچه مناسب باشد بکار باید داشتن و بعد تنقیه بضایع و طلاهای ملین زود اصلاح نماید
 و کم خطر باشد و دیدیم که زنجبیل سائیده را در او آخر بقوام مرهم بآب آمیز کرده محتاط
 بر آن طلا میکردند بزودی بصلاح آید و از جمله اعمالی که نفع آنرا در انواع این مرض محجوبه دارد
 یکی مالیدن رگها و عضلهها و طرف سینه است از بالای پستان بازو و یکی تر قوه تخصیص
 محلی را که در سرفه حدی کنند و بعضی گویند که کشش نیزند و همچنین مالیدن و طرف
 مهره های پشت را میان دو شاب تاسر دوشن تخصیص محلی را که درد تمد و خلیه
 بدان بیشتر رسد و طریق این مالیدن بر آن بیشتر میدارند و مدتی اندک اندک بیشتر
 زور می کنند و بنوعی انگشت را بر آن میدارند که بجهت از آن و با سه شش انگشت از آن بر میدارند
 و انگشت و عضو را دم میدهند و دیگر میگیرند چنانکه اعراض دفع درون تفاوتی پیدا کند
 انگاه مهلت میدهند و شبان روزی چندین مرتبه چنین می مالند ماده این علت درین تعلیل
 بسیار تحلیل می یابد و دیگری تمکید کردن است خصوصاً بعد از این مالیدن بکامادی که از شش
 کوفتند و سبوس جو و کل سنج و السم که آنرا ترکان کلکه گوئی گویند جمله را کوفته و بنگلاب
 خمیر کرده و بچاقوی بر تابه گرم ساخته باشند بر محل در و از سینه و میان شانه ها سر دوش
 و دیگری داغ کردن است بفتیله چنانچه دستور است بر محلهای که در مالیدن گرفتن آنرا
 تخصیص کرده شد و داغ بیکبار کی از پیش میان تر قوه و پستان و یکی بر مجاذی
 از قفای پهلوی مهره و سر میانه نزدیک سر دوش و حاکم آن انگشت بود چنانکه در این
 و آن اکثر که ناخوش شدن داغها ماده مرض نیز تا تحلیل و استفرغ یافته باشد بسیار
 دیدیم که بدین علاج بی استفرغی صحت یافتند تخصیص بر آن که مانع استفرغ
 و در میان استفرغ داشتند و در میان آنرا که این معالجات شایع است شخصی
 مرطوب را مدتی مقدمات مایحوا اندکی پدید آمده بود و در سر زستان بقرودین رفت
 نزد امیر ملا طیب بعللاج رفت بعد بر سر زرا حخته گرم و تیز فرمود و عملی شد و حکم او را از آن
 حرارتی وضعی پدید آمد و سبب ذات الجنب شد چنانچه آخر روز دیگر تب و تند ظاهر شد
 طیب چون حال جان بد و مرض مشخص شد غذای او بر بامش قشرد و استفرغ مقرر شد

و کمید ابر سبوس و بنفشه و نمک آب تر کرده و در روز سیم اثر نصیج دید از رگی که ظاهر تر بود از جای
 موافق فصد تامی کرده و غلظت قرار بود و آخر همین روز سیم نفث الدم پیدا شد طبیب
 امید داشت و بشارت امید خلاصی و اوجیت سهولت بر آمدن ماه صبح چهارم لعوق
 سفستان یک لقمه واد شیب تخیم طین ارمنی در آب کرده داد و خون را تسکین
 پنجه می آمد و در بقدر نیکینه یافته بود صبح پنجم یعنی که باز ده مجلس عمل کند و از آن پنجمین
 و شیر خشت از هر یکی ده درم و طبین غاب و سفستان حل کرده و چهار درم سنای که
 در آن طبین اضافه کرد و چهارده مجلس عمل شد و مجلس پانزدهم مریض غشی کرد و آب سرد
 او زدند و کا به کل بویانیدند بخود آمد پس هال حکم منقطع گشت و آن روز دوازده شب غذا
 همان داد و ششم جو خور و کس اضافه کرد جهت ضعف و شب هفتم عرق کامل شد و صفت
 در شتم استحماس معتدل فرمود و بر سیر را بتدریج شکست و بسیار را بدین نوع علاج کرده شده
 شش پیچیدنی الاصل را در فصل مرستان در برهه ذات الحجب شد و او را حس سینه
 کهنه چنانچه دستور بعضی بر آن است هم واقع بود حضرت او را فصد کاملی فرمودند و کمیدند که در
 و محله گرم جهت اولعین کردند و طبین غاب و بنفشه جهت تشنگی پیوسته با و بخورانیدند و غذا
 بمقتاد اصلی باهی شور شیب تشنج پنجه و پلا و خشک کیکلی داشتند سر که میدادند و سیر
 حب الشفای بزرگ با و بخورانیدند و بعد فصد همه روز و شب و در انبات در وین دان
 و آب آنرا با پیوسته فرود بردن مقرر فرمودند چون چهارم شد نفث الدم پیدا شد و کا بهی
 چنان سرفه پیدا کردی که از درد و ز در آن ضعف کردی و هر شب باز وزی چندان خون
 بنفث بر آمدی که حیرت شدی مردم را و تدبیر این چنین مقرر بود تا چهارده روز بحران صحیح
 و یافت و این علاج خالی از تعجبی نیست زمستانی در کوه طواریس هوا بعضی پیدا کرد
 و مولد ذات الحجب جهلک شد و هر که را به جسونای شیرین علاج کردند اکثر ملاک شدند
 و آنجا که شبها کمتر است مردم آن جا را با هم عادت اینهاست حضرت هر که مقتدا
 مرض در می یامتنند فی الحال فصد کامل میفرمودند و غذا شور با مای برنج و اسفناج میدادند
 هر صبح یک انگار بزرگ نیم ترش را با پنجهای درون آن عصر کرده و پالا میده بخورانیدند

اعراض بسیار ظاهر نمیشد در هفت صحت می یافتند و هفتاد نفر بدین نوع صحت یافتند
و یکپس بدین علاج نرد گئیرک و غلامی سفید را دیدم که سوخته شده بود و ماهی
آماس بود اما ماده ضعیف بود غذا ای نرم می خوردند و در کم نمی شد و جگر آن هیچ نمیکرد
شخصی تجویز پیل خام را سوده و بستوری که در بالا گفته شد بخت پیوسته بر بسینه آنها نهادند
بهین علاج درد کم شد و درم تحلیل پذیرفت و صحت یافتند و این مرض غالباً در بزرگسالان و اطفال
باب چهاردهم در بیان احوال دل از ترکیب وضع و مزاج و حرکت و منقبض
و منبسط و مختلفه و امراض قلبی اسباب و علامات و معالجات آنهاست
اما ترکیب و وضع و مزاج لایق دل و حرکت و منافع اینها بدانکه دل عضو
مرکب از گوشت و عصب و غضروف و ششانی که از دی رسته است در کجای است که از یک
بدن اندام است و خوشی که اندامهای اوست چون غذا و از اجده بضع کامل خارج می شود
در روح حیوانی که بخاران خوشست و غشائی که غلاف دلست اما گوشت دل کوششی است
سخت ممتاز از گوشتها می دیگر و صغیری شکلست و طرف بزرگتر او که قاعده است
بطرف بالاست بانها و نیز از این طرف رسته اند و باطنها که دل را بر جای خویش میدارند هم
بدین طرف بالا پیوسته اند و آنرا بر جاق قصبه استوار کرده و غضروف او قوی تر از
همه غضروفهاست و هم اندر این طرف است جهت آنکه بنیاد دلست و غشائی بیرون دل
هم صلبتر از غشائی دیگر اندامهاست بسبب آنکه حامی عنوی لبس شریفست و از آنکه
منه خالی نیست و این غشائی از دی روست و اندکی بخود فرو می افتد و در آنجا حرکت بسیار
دل دردی نشود و نشود و تجویفهای دل بمناسبت بطون دماغ سه است و در بزرگتر
و یکی کوچکتر از آن دو که بزرگتر از دیگری که بر جانب راست واقعست بزرگترست و از آن دیگر
که بر جانب چپ واقعست جهت آنکه چون ماده غذا نخست از جگر اندر وی می افتد و بنشیند
در وی جمع شود تا برای وقت ضرورت دل آماده باشد و این نسق را شقاق دل گویند
و آن کوچک در میان این هر دو واقعست همچو دلیزنی که منقاد آن در تجویف بدان اندام
گذاشته است و قاعده این نجادین نیز از طرف بالاست و لیکن قاعده نجویف بزرگتر

فروترست از قاعده دومی دیگر تاراه غذا از جگر بدو نزدیک تر باشد و گوشت
 طرف چپ سخت ترست از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشترست از خون و
 خون آن که آن را حار غریزی گویند لطیف ترست پس چنین اولی بود با بصل
 مانع تحلیل و حافظ آنها باشد از طرف بالای دل که قاعده است در پاره گوشت
 غلیظ رسته است بر شکل دو گوش در راه اندن نسیم هوا از شش بدل بران
 ترویج دل این دو گوش بود هرگاه که دل حرکت انبساط کند سرد و منبسط شود نسیم
 بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند سرد و منقبض شوند تا نسیم که گرفته باشند بدل
 اندر شود و رعایت دل بدر شود بآذن الله تعالی و بزرگترین رکبای دل در پاره شریانی آن
 که از جانب راست از طرف جگر و حجاب بدر اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو
 و بانی رکبای رسته از دل بخون نسیم رسانیدن از راه مسام اندر خرد و ترانده و ششج شریانی
 فی الجمله در باب اول سبب کشته است دبیان روح حیوانی هم در آن باب و باید دانست
 که دل چون ششج حار غریزی و مسدود شود و معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا در
 متکون گردد و قبل از جمله در حرکت آید و بعد از همه اعضا در مرت ساکن شود و بطبع از جمله اعضا
 که متر بود با طبع و لطیف ماده روح دافشای آن بخارج چنانچه لایق بود و تواند کرد و تجارت
 کلیله بر دوت دماغ و اعصاب برابری که سبب اعتدال خراج است تواند بود و در
 دو حرکت بود یکی انبساط از برای هوای خنک دریافتن و یکی انقباض از برای اخراج اذخالی
 چنانچه مکرر امین کشته در سکون بود که میان آن حرکت لازمست و جمیع شریانها که از
 رسته اند همچو خادمی اند و آنرا در رسانیدن روح حیوانی و حار غریزی بحجیم اعضا و در ترویج آنها
 فی الجمله بدر یافتن هوا از راه مسامات بدن و اطمینانست که حرکات و سکنت و ششج اینانی
 بود یا حرکات و سکنت دل زیرا که مانعت نزع متصل را با اسلی که سپس ماده جمله اعضا
 و قوت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی باید و اینجا چنان سببی ظاهرست
 و نیز چون از قبض دل شد میان منبسط شد و نخی از بخار دغانی بدان اندر آید و مزاج روح
 شریانی را فاسد سازد و اما حرکت شش در انبساط مقدم بود بر حرکت دل از انقباض

سو خراب باشد و اگر چه از تقدیم و تاخیر بسیار ظاهر نباشد و گاهی که در دم لحظه گرفته شود و روح
 فی الجمله با بقی هوای بود که در خلل شش باز مانده و متحکک شده و از هوای طویل که از راه مسکن
 بشرین میرسد محل دل بجهت ریاست و شرفیت که از تقریر آن معلوم شد تبویط اعضا شریفه
 در درون سینه بود تا از آفات محفوظ باشد و الله اعلم اما علامات امراض مختلفه ^{طبیعی} دل از
 غیر طبیعی اما طبیعی بدانکه خداوند دل کرم از سینه کشاده بود نسبت بدانچه مناسب بود
 و موعنی بر تن از خصوصاً بر سینه و کتفها بسیار باشد و نبض و نفس و با وجود سکون عظیم بود
 و از هوای خشک فرخان شود و غضوب و غیور و مستور و مندر باشد و تیر فم و خداوند دل
 سر در این مایل به سر و از حد لایق حال برخلاف آن حوال بود از عطر کرم که سخت خان شود
 و خداوند دل تران نبض نرم بود با وجود حرکت و لغب و کیفیات نفسانی راز و در و راز و در و
 ترک کند و رطوبات فضلیه در بدن او بسیار جمع شود و خداوند دل خشک را حال برخلاف
 این احوال بود و خداوند مزاج مرکب را حال مرکب بود از این احوال هر یکی مناسب اجزا شود
 تغیر مزاج اعضای رسیه بجله بدن سراسر است میکند علامات ثانیه که در باب او گفته شده هم
 با این علامات مشارک باشند و استدلال باعراض نفسانی اینجا نفاست صحیح بود اما ^{طبیعی} غیر
 خداوند کرمی دل را التهاب تشنگی باشد که از هوای خشک بهتر از آن تسکین باید که از آن تسکین
 سریع بود و طول و معنوم و سخت دل و بی سبقت باشد و خداوند سر و دل را نبض و
 صعبتر و متفاوت و به تطویل بود و در اخلاق برخلاف آن باشد و از هوای کرم و عطر کرم
 و کرمیها منفعت یابد و خداوند تری دل را نبض نرم بود و کسلان کند فهم بود و از رطوبت
 و فضلات بدی متضرر باشد و خداوند خشکی دل را حال برخلاف این بود و مرکبات را نیز
 از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبیعی و غیر طبیعی و رای اعراض آن باشد که
 اینها اکثر بعد از آنکه نبوده باشند پدید آیند و تبدیل یابند و آنها از اصل چنان باشند
 و تغیر تبدیل پذیرد و یابند برند در بعضی دلائل و اعراض با سوره المزاج عام غیر طبیعی مشار
 باشند و الله اعلم اما امراض دل و اسباب و علامات و معالجات آنها
 بدانکه اندر دل همه انواع سوره المزاج پدید آید و علاج پذیرد اما اسی و تفرق الاتصال

و بثره را احتمال نکند جهت تخلیل یافتن روح از وجع جراحت و از فساد داده و الم برده و
 ارواح در سده اما س که گفته اند که هرگاه بر دل بثره آید و از بینی خون سیاه برود و بیمار
 زود بپلاک شود و اما در پرده غلاف دل ممکن بود که مطلق تفوق الاتصال و بثره پدید آید
 و علاج قبول کند جالینوس نقل کرده است که خروسی و بوزینه داشته است و بنا
 ضعیف میشده اند و هر چند مراعات نمیکرده نیک نمیشده اند و در اکتان بثره غلاف
 خروسی اما کسی یافته چند عدد س بر پرده دل بوزنه در می نیسته و چند با قلابی و دیگر
 امراض دل آن بود که از سده افتد و سبب سده یا امتلای خلطی بود یا بخار غلیظ که
 عضوی بد و بر آید و تنقیه دل چنانچه بقصد میسر کرد و سهیل نشود و سده امتلای آنرا
 بقصد با سلیق راست تدارک باید کرد و سده بخار آنرا بقصد با سلیق چپ و از
 سهیلات که جهت تنقیه دل دهند از ادویه قلیه معتدل باشد و یا که مایه آنچه موافق باشد
 باید آمیختن یا قوت دهنده را بدل رساند اما ادویه معتدل قلبی یا قوت مستور جان
 و فیروزه و لعل و درق زرد و سیم و سبب شیرینی و سان الشور که آنرا بفارسی گویند
 و اما ادویه گرم قلبی درونج غوطی است و جد و دار و قاف و زهر حیوانی و مشک و عنبر و آب شیم
 و زعفران و زرنباد و عود و بهمن سفید و سرخ و سنبل و بادرنجوبه و تخم آرد و پوست کیمو
 و ترنج و قاقله و کبابه سافج هندی و دارچینی و کبر باد و خرما اما ادویه سرد قلبی کاویا
 و کشنیز و صندل و غیره و بید مشک و مروارید و لبد و کل سرخ و طباشیر و کل مخموم
 و ترشی ترنج و لیمو و امراض قلبی اگر چه از این انواع بود که مذکور شد لیکن چون عرض
 اعم و اقوی از جهت امراض خفقان و غشی است بنا برین ملاحظه این هر دو را بزرگ مخصوص
 ساخته اند خفقان این را طبعین دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل پدید
 بر احتیاج اعضا یا با بجا و اعضا چنانچه در اوائل نوا یب تنهایی باشد برای دفع
 موزی از خود خواه مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلب میکند غشی انجام
 و غشی هرگاه متواتر گردد بپلاک انجامد و سبب خفقان یا سورا مزاجی بود یا سافج
 یا سورا مزاجی بود و مادی اندر دل داده آن خلطی بود و از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها

آسخته یا مادی باشد یا بخاری دغانی و باشد که غنی و فقیر در دل رنجسته شود و در
 و نفس از آن اختلاطی عظیم پدید آید و از پی آن زود غشی افتد و یا سبب به با تمام می بود
 در شریان و ریدی که هوای کامل از شش سبب آن بدل نتواند رسیدن و بجا نرسد
 هم بتمامه منفع نتواند شدن و یا ضعف مزاج قلب بود و یا قوت حس دل باشد و یا
 در د چیز غریب و مضاد بدل چنانچه از خوردن سموم آزاد و گردیدن جانوران بر زمین و
 افشد و یا رسیدن بخاری عنق از کرم یا از رحم و غیره بدل باشد یا غلبه خوف و یا
 غلبه شادی و یا رسیدن بخاری سوداوی از مزاج و غم معده و یا سپر زود و علت
 آنچه سوراخ مزاجی بود علامات آنها همان است که مراراً مبین شده و آنچه از باد بود عدم
 سوراخ مزاج و عدم افزودنی اختلاط و عدم اسباب دیگر بدان گواهی دهند و آنچه از بجا
 دغان افتد علامات آن چنانچه در ضیق النفس گفته شده بدان اشتباه ننمایید و آنچه
 از سده افتد اختلاف نبض در صغر و عظم و قوت و ضعف و عدم علامات امتلاک
 بدن بران دال بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد متاد می شدن و از پی کیفیت مثل
 گرمی و بخار طعام و عظیم تله شدن از قبیل اعراض نفسانی مثل غمی اندک و فرجی اندک باشد
 آن بود و آنچه از قوت حس دل افتد هم همین باشد علامت آن لیکن و ضعف قلب نبض
 بود و از قوت حس دل نبض قوی باشد و این قسم چنانچه از اذنی سببی پدید آید
 از اذنی علل زایل گردد و آنچه از در و چیز غریب و یا مفاد همان وقوع سبب علامت
 آن باشد و آنچه از بخار کرم بود علامت کرم بران دال باشد و آنچه از بخار عضوی افتد
 آفت آن عضو بران اشتباه ننمایید و آنچه رسیدن بخار سوداوی بود از علامات مالینجولیا
 بعضی بدان دهند و آنچه از اعراض نفسانی افتد همان حال بران دال گردد و گاه باشد
 که غم معده از جهت بریدن خلطی مفید از معده بیاورد و یا بخاری تیز از خلیج کسند
 جهت قرب الموضع بدل چنان گمان افتد که خفقان است و نباشد و فرق آن بود
 که از تعاقب دیگر از خفقان البته سسته در قوی فهم شود از تواتر آن خبر دهند و چیز دیگر
 نباشد علاج آنجا که سوراخ مزاج کرم ساده باشد نقل باید گردان هوای سرد و تر

و پیوسته صندل بوسیدن و کشنیر سبز و افیون و کافور و کل خشخاش و اشال اینها و
 کرم باید داشتن و سینه را خشک و کاهی از خارچ و ادویه غلبه خشک و خشک کرده طلاطلا
 که بدر ساختن و غذا نمی که خشک باشد و کم بخار خوردن و تخصیص آنچه ترشی ترنج یا لیمو یا
 انار یا غوره بخت باشند و با و می آبی در آن انداخته با دانه و کاه می گرمی خشکی فراوان
 نفس را گرم کند و در بودن و همچنین از غذا و شسته بهای کرم و شیرین و دو دانه می گرمی
 و نیز طعم و کاهی از میوه های خوشبوی شیرینی مایل چون سیب و آمل و بلخی و انار
 المسی و بهی و خربزه فابری و جسدی و انکور کلابی و از شر بهای مقوی قلب چون سیر
 لیمو و حاضرات و صندل و از عرقهای بید مشک و کاه و زبان و کاسنی و از قرضه
 کافوری و لیمونی در صباها و بین الطعاین و بوقت خواب اگر معده خالی باشد
 مناسب آن وقت باشد بخار داشتن و علامت خوردن افیون و جوز مائل و همچنین
 که از این اجزاء و از آنها غالب باشد عظیم فایده دهند و اینجا که ماده گرمی باشد
 تنقیه باید کردن لقصه یا سهیل یا بلبلین بدستوری که در مقدمه گفته شد و بعد از آن
 چون از سوء المزاج کرم چیزی باقی مانده باشد بهین دستور الف عمل نمودن و در قوی
 گفته اند که بعد از فصد کامل و باز آمدن قوت بتن در جماع مبالغه کردن نافع آید و اینجا که سبب
 سوء المزاج سرد و ساده باشد تدبیر آن ضد تدبیر سوء المزاج کرم ساده باید کردن
 و بالجملة دم کردن اینجا عظیم نافع آید و همچنین بوسیدن عطرهای کرم پیوسته و مداومت
 رس قوی و سیر خام و خمر و زرنج و بلا دریات و مفرحات با قوی و شای و دوا
 بسنی مفید آید و همچنین زنجبای زعفرانی و قرصهای عود و عنبر و اشباه اینها خوردن اگر
 سرد باشد تنقیه باید کردن و کعب صیال و اشال آن بعد از آن همین طریق مذکور را مری
 داشتن و اینجا که سبب سوء المزاج یا بسبب کمال اعتدال در تدبیر مری باید داشتن
 و اگر سبب حدوث خشکی گرمی بوده باشد از علاج دق شیوخه لختی که لایق بود این
 تدبیر خطا کردن و از کلیات خارجیه مطلق دور بودن الا عند الضرر و در ترطیب بدن کوشیدن
 و آنچه در ضیق النفس بخاری مفید آید و شکم را نرم داشتن پیوسته بخاری خشک ملین

عظیم نافع بود و انجا که سبب سده شریان دریدی باشد بجانب چپ و سهلات
 مفتوح و مناسب قلب تدارک باید کردن چنانچه در صدر صحبت با کثر ایماش و تنقیه
 تقویت دل کردن بمقویات مفتوح و مداومت خوردن رسن با کلاطهای مناسب
 بغایت موافق آید و سده که سبب درم عضوی مجاور افتاده باشد تدبیر و نرم
 انجا که سبب خفقان ضعف قلب بود تقویت باید کردن بغذای مناسب تنویر
 عطر سور المزاج و بختن بشهیههای عطر لایق از تفاحی و سفوفی و بفرحات یا قوتیه
 و بقرهای خوشبوی دهبوهای موافق در تقویت مزاج برکشید بدستوری که در
 حفظ الصحته مذکورست و این تدبیرات را بر فرق و مدارا و مهلت زمان و طولی کردن تا
 بقرار باز آید شخصی را این نوع خفقان بود سه سال علاجها میکردند نیک نمیشد یکی
 فرمود که چقدر ریخته را که بدمش ریخته باشند پوست باز کرد و بتابهای گرم و رقیق
 بریدند و نبات سوده بر تمام در قهای آن پاشیدند و کد اشتهای از آن ببردند
 بغایت شیرین آن را بر نداشت تا بخورایند نافع آمد و چند نوبت مکرر این عمل کرد و صحت یافت و دیگر
 هم آزمودیم نافع و انجا که سبب قوت حسن دل باشد مداومت و مخدرات نافع بود و انجا که سبب درم
 و ادجاع لیشوع باشد تدبیر بچشم پتور باید کردن همچنین آنچه سبب بخار گرم و منی و طمط و اشتباه آن
 پدید آید و انجا که سبب غلبه خوف و یاس دای باشد تدبیر افراط اعراضی و نفسانی
 بدستورش باید کردن و در خوف همه مقویات قلبی خنک بود و درش دای مقویات
 قلبی گرم یا معتدل و انجا که سبب بخار سوداوی بود اکثر معالجات بالخواص یا مناسب
 باشد و نرم داشتن طبع با آنکه در جمله امراض قلبی مانع است اینجا النفع بود و مفرحات
 معتدل و خنک در شرابی که مانع بخار بود آمیخته بسبی نافع آید بیان شراب معتدل
 موجب بکیرند معتدل سفید نشان کرده و نرم سوده و بختیه چل درم که را خشک
 پنج درم اندر ضد درم اب غوره یا اب ترشی لمیود ده بطرز در بکشد و بچوشند و بخور
 و کفک بردارند و یک درم زعفران شاخ در خرجه بسته در افکند و هر ساعت رو
 میالند و با خلیف رند و در افکند پس نیم مثقال کافور و ده درم طباشیر

در آن فکند و بخواهم آورد و نگاه دارند شوی بخیزم در قدری شیر و تخم خرفه و آب
 و با آنها بکارند بیا آن فرص کا فوری مجرب که در اکثر مرضها بغایت کرم هم نافع آید
 بگزیده طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم کدو
 و تخم کاسنی و تخم خشخاش و از هر یکی دو درم شاد ده صندل سفید سوخته چهار درم
 سلطان نمری بریان کرده سه درم رب السوس و کثیرا خشک از هر یکی یک درم
 زنجبین ده درم زعفران دو دانگ کا فور نیم درم چهل را کوفته و بجیت بلع آب پیچ
 بشند و قرصها ساخته در سایه خشک کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت از شیر
 بیک درم یاد و درم دهند و الله اعلم غشی که از بعضی از خود رفتن دل کویند حاجت
 که با آن بیکار حال معطل شود قوه حس حرکت اعضا و سبب تحلیل یافتن روح حیوان
 باشد و معروض نفسانی است با فراط و یا خفشدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خنق روح
 بالتمام باشد فحاجه هلاک شدن لازم بود و داخل مرض نباشد و فرق میان غشی
 و مسکوت آنست که در وقت غشی افتاده سستی از دل مفهوم گردد و در غشی اغلب بدن
 سختی باز شود و در سکت سختی بهم نشاند و غشی را چون آواز دهند جان بیدار گردد که از
 جای دور آواز میرسد و در سکت این حال نباشد جهت کمال آفت و مانع انجام سکت
 آفت بنفس پیشتر شد و غشی را آفت نبض و لون منته عظیم متغیر و شبیه بلون موتی گردد
 و لون مسکوت قریب بعضی باشد و در غیر بخفوق تشبیه گردد و ظاهر بدن و اطراف
 منشی زرد سرد شود بخلاف اطراف مسکوت و سکت بی تقدم دشتی در من
 در اعضای سرد نباشد بخلاف غشی که اینجا که از امری خارجی افتد چون سکن
 بخار بد عفن بد باغ و ضربه و سقوطه و امثال آن و غشی بسیار مکرر افتد و سکت کم آید
 و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود تعب و اعراض نفسانی و تعب
 بدنی بد بود و ضعف و قوای تن و دو جهات تجارت حاد حاره ساعد از اعضا و لذت
 عظیم و سوء المزاجات قلبی که در خفقان مذکور شد و سبب خفه شدن
 دل یا غلبه میل آن باشد بدرون دل بحیث حذر از نمودن شل بخاری عفن

که با نفس بشش در روند و بدل رسند و یا کیفیت سمی و یا عرضی غمی و یا فرجی و یا نحو
 و اشباه آن و یا وقوع سده بود که منقذ روح و حرکت آن و یا نخست شدن و یا
 زاید بود در جوف آن بواسطه امتدادی و این قسم هملک علامت آنچه از غشیل
 باشد تقدم اسباب محله بدان اشتباه نماید و آنچه از خفت شدن روح باشد تقدم
 و تفارق اسباب خفتن کنند و مذکور به بدان کواهی دهند در جمله نبض ضعیف و صغیر و بطی
 گردد و اینجا که غشی بر سر ریج افتد نخست رنگ و روی بگردد و نبض صغیر شدن که حرکت
 چشم ضعیف شود و پیش چشم غلظتی با خیال رنگ دیگر پیدا آید و اطراف سر شود و
 عرق سرد کند و باشد که همه تن اندک عرق کند غشی خافتی را علامات استلادان کواهی
 که اگر پیش از غشی باشد و پس پیدا آید سبب آن فساد فم معده باشد و غشی که از پس
 کافی افتد اگر هم بدین سبب بود چه در آن حین خلطی بد فم معده بر آید و تفصیل
 و بمجاورة دل را بر بخاند و باشد که سبب غلبه ضعف از جهت خرج شدن چون صالح اند
 و هرگاه اندر غشی رنگ روی پس بری مائل گردد و سده اندر پیش او خفته بماند چنانچه است
 نتواند کردن چون کردن دسر او را رهاست کنند فی الحال میرد و هرگاه غشی را اسباب
 باد هم سابقه ظاهر نباشد و مباشرت عضو هم نیفتاده بود سبب اندر جرم دل باشد
 و آن نزد دهاک کند و توان غشی چون قوت از سبب است در دل یا روح یا سبب
 مقاومت نتواند کردن دهاک نزد دی لازم آید علاج اینجا که مدت غشی را طولی
 و سبب آن دوامی بود نخستند بر سببش باز آمدن مغشی باید کردن و بعضی از
 در مجت فصد مذکور شده و اقوامی ندایری بود که در سبب و اشباه آن مذکور
 آنچه مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کردن اسرع از سمومات عطریه در تقویت
 هیچ نباشد و در اخبار داکا هیدن اسرع از دلاک قوی و تیراب هیچ نباشد اما
 از روی کلمه در غشی گرم همه عطری سرد باید بویانیدن و ادویه غلیظ سرد بکار آید
 و در سرد بر عکس این در جمله در تبدیل مزاج باید کوشیدن و اینجا که سبب اعراض
 باشد بعد از فاقه هنوز آن عرصی باقی بوده علاج آن عرض در مجلس باید کردن و تقویت

و بدن بگذا و سببهای لایق بودن و انجا که سبب ضعف قوتها باشد از مرض علاج
 آن مرض و تدبیر افاقه بدستورش باید کردن و انجا که سبب ضعف استفراغی بود تقو
 بدن بگذا و سببهای لایق و عطرها باید نمودن و غشی و بعد افاقه و انجا که سبب ضعف حرکت
 باشد آنرا بوی طعماهای خوب خوشبوی از کبابها و شحمیات و بچکانیدن گوشت آب که بخورد
 خمر گرفته باشند در طلق مغشای تقویت و تدارک باید کردن و بعد افاقه اندک اندک بگذا و سبب
 و آردن که قوت صحت و تحمل باز ندارد و اگر ضعف از تشنگی بوده باشد بچکانیدن آب شربت خنک معوی در
 وی و آب سرد و بر سر و بر سینه آوردن و هوا خنک داشتن و بویانیدن عطرهای خنک اصلاح باید کردن و انجا
 سبب سیدان غشی بخار از عضوی چون رحم و غیره علاج عضو باید کردن بدستوری که در مجلس گفت
 لیکن در امتناع رحم بوی عطرها در باید داشتن و چیزی نمی که بعد نافع است بویانیدن
 و اشتغال بر سر که و منیر سو و و اشتباه اینها و انجا که سبب غلبه لذت جماع باشد باید
 باید بودن و تخلیط روح کردن بخدرات تقویت کرده نیز بودن و انجا که سبب سبب الیها
 بنوعی که در خفقان مذکور شد عمل باید نمودن و انجا که سبب رفتن و دو غلب یا اگر غلب
 در حلقه و قصبه علاج همان است که در سرفه گفته شد و لیکن اینجا در چنین غشی از درد
 و شتاب آب کرده در کلوی او باید بچکانیدن و در حین کرد شیر جرب یا روغن باد
 در حلق او باید بچکانیدن در روغن بنفشه و اشتباه آن در بینی او قطره کردن و در سرفه و غل
 و سینه او مالیدن و انجا که سبب اشتیاق بخاری متعفن بود جد و اریا فاد از هر حوی
 و غیره باطین مخوم در خرمل کرده در کلوی او قطره کردن و بدان حقه فرمودن و سر که
 پیازی دیاس که یا صندل یا باکلاب و کشنیز سبزید و بویانیدن و همچنین که
 انکور در آن حل کرده باشند و سر که سیر و کاه کل و کلاب و سر که بر آن ریخته و لخته آنها
 بر بینی او مالیدن و بر میان سر و سینه او طلا کردن و او را انخست مالیدن و نیک جنبانیدن
 در طول چابی غله بود و سر او را پوشیده بودند و حیوانات بر بالای آن فیل و س
 بسیار کرده بودند و خواستند که آنرا پاک سازند جهت ذخیره غله سر از کشت دند
 در وقت که آنرا پاک سازد هنوز بیک چاه نرسیده بود که مرد رفیق داشت هر چند آرد

جواب نداد اینها نیز بعد لحظه در رفتند تا حال او باز دانند این همه در بر لغزه چند بودند
 و بهوش شدند مردم را از لغزه ایشان خبر شد آمدند که آنها بر دارند هر که در رفتی
 بهوش شدی فرمودم تا سر که بیاری غالب گردد و در کنار نامی چاه نشاندند و باز
 در چاه بختند و ریمان در میان دو کس بستند و نهامی سفت را بدان سر که
 آلتانید بر بینی و دهن آنها بستند و آنها را در می آویختند و بمجمل آن سه تن را
 بر سیکشیدند و مع ذلک هر کدام که کیبار در رفتی بود نفس زدن او بسیار ظاهر شود
 و آن دوی دیگر نفس میزدند و در دیر که کشش تمام ازین تریاقات مذکور بعمل در
 ناکامی او میچکانیدیم و می بویانیدیم و طلا میگیریم بر سر و سینه ایشان در بین تصویب
 ناخین گاه و پیوسته دوش و میان ایشان دلق و رکبا ایشان را میمالیدند این
 و شخص اندک بخود آمدند و لغزه گاهی میزدند و کسی را نیکو نمی شناختند تا صبح که خواب
 کردند و غذا خوردند بحال خود آمدند آن یکی که اول رفته بود چون چیزی در حلق او
 غیرت هلاک شد هم در اوایل شب و آنجا که سبب سده باشد همان نوع که در
 خفقان مذکور شد تدارک باید کرد و آنجا که سبب همی باشد علاج بدستورش باید کرد
 غشی که در پیضه واقع شود علاج پیضه بدستورش باید کرد و اگر خفجه اندک شک
 و مشک و مقابل اندر اب الی یا ماء اللحم کرده اندر حلق او بچکانند و بعد نافه هم مالیم
 یا اندک از آن هند بسی مفید بود و آنجا که در غشی تنوع و فواق پیدا آید بوی طعم
 از دود در باید داشتن و پر غشی بحلق او در باید فرستادن و جنبانیدن و قی آوردن
 و بجز بای معطس عط آردن و عضله های او را محکم مالیدن و با دوازده مالیده آگاهانیدن
 و چون نفسی تبدایی که مذکور شد بهوش باز نیاید و زنده او هر لحظه متغیر تر گردد و غشی
 ضعیف تر شود امید خلاص نباید داشتن و مردم ضعیف المعده را چون غشی افتد در او
 و امثال آن در خر حل کرده در حلق او باید بچکانیدن و فم معده او را بر دغن مصطکی
 و شباه آن جرب داشتن و الله اعلم باب یازدهم در بیان احوال مر
 و معده و ثرب و صفاق از ترکیب وضع و منفعت آنها و امراض این اعضا

در غشی
 در غشی

و اسباب و علامات و معالجات اینها اما ترکیب و وضع و منافع اینها
 بدانکه مری عضو نیست مرکب از گوشت و غشایا و نه کبک که غذا بد و شربیانها که مرارت
 و قوت حیوانی بد و آرد و عصب حس آن اما غشای یکی از اندرون آن پوشیده است
 و یکی از بیرون و لیفهای غشای اندرون فی اواز دار است و کار قوت جاذبه و اندامها
 لطیف دراز باشد و لیفهای غشای بیرونی اواز پنهان است و کار قوت دفعه همه اندامها
 لطیف پنهان باشد پس فرو بردن طعام که آواز در داد گویند بمجاونت هر دو لیف با
 وقتی بمجاونت لیف دفع که از بردن است فقط بنابرین تی کردن دشوار تر از فرو بردن
 و مری بر استی مهربانی کردن فرو داده است از پس تخته الریه و در عصب دماغی باو
 همراه آمده اند و اینجا که برابر مهره چهارم رسیده اند اندکی بطرف دست راست میل
 کرده اند تا راه شدیانی که از دل بالای آید خالی باشد پس همچنان برابر شش مهره
 فرو داده است تا نزدیکی حجاب پس حجاب فرو داده است در باطنها بد و پیوسته شده
 و مری و آن در عصب او هر یکی بر باطنی ازین رباطات استوار شده اند و از یکدیگر
 جدا ایستاده تا هرگاه که معده از طعام و آب ممت کرد و اندامها را فرو بکشد و هرگاه
 که مری طعام فرو برد و و آخر می شود این عصبها در کهای دیگر را که اندر حجاب بد و پیوسته
 نفشارد و مزاج سم کند و مری اینجا که حجاب فرو داده است بتدریج فراختر شده است
 و اینجا بگاه را که آغاز فراختر شدن است فم معده گویند و جرم معده مبری پیوسته است
 و ترکیب هر دو نزدیک یکدیگر است و غشای درونی مری و معده بغشای اندرون
 درین پیوسته در یک سطح واقع اند و بدین سبب که اندر دمان اندک از قوت مضمت
 و چیزی که انرا اینجا بیند فی الحال اثر مضمت اندران پیدا آید و از جهت است که چون گندم خا
 بر بوبل نهند آنرا پراند و اگر بخت بر بند اثر نکند و غشای رود با هم نشاء معده پیوسته تا
 مقعده در یک سطح باشند و مری فراختر از روده است و غشای درونی هم قوی تر از
 غشای روده است جهت آنکه مری موجب طعام ناکواریده است و روده موجب کواریده
 و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه اندر دمان او اکثر از دراز است و بعضی مورب نبوده است

و در هم بافته از برای نگاه داشتن آنچه لطیف درازا جذب کند تا آنکه هضم و کار معده
 با تمام رسد جد قوت با سکه بر اندامها لطیف مورب باشد و لیفا پاره بینی او همه از هضم
 تا بعد تمام هضم انتقال را دفع کند طبیعت هر یک را بجل خود کار فرماید و در مری به هیچ
 مورب نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت با مساک نیست بلکه مضر است که کاهی چیزی
 دردی بخفت باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل یا نرگی آنست و مشکل معده که درست
 و پشت او که ملاقی مهرهای پشت است پهنی گراید تا ملاقات هر دو با نام باشد و طبقه
 معده را آنجا که قوا درست کوشش بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند چه قوا در اینجا
 دل و جگر که او را گرم دارند و درست و شاخی که از عصب حس از عصب ساق نمیشد
 بفهم معده آمده است و اندر وی گسترده شده تا از نقصان غذا و حاجت هضمی بداند
 از اگر سنگ گویند خبر دهند باشد و این حس که سنگ بقدر حق تعالی جواز در هم معده
 نباشد چرا که در دیگر اندامهای این بودی آدمی در کسکه بجاقت شدی از خارش
 و سوزش بر اعضا و ششهای در کاجوف از دل و جگر بجانب معده رسیده
 و شاخه زده و در همه یک بافته شده اصل شرب که آن پرده است و بر معده با معار
 پوشیده است از این رکبا بود و از بعضی شاخهای صفای که از پرده شرب درون عضلهها
 شکم بر همه احشا پوشیده است و رطوبتی جرب و لزج که اینجا میرسد و بر آن بسته
 پیوسته شرب آنست و منفعت آن حفظ حرارت است بر معده و امعاء و غیره و اصل صفای
 از سوی بالا از حجاب سرشته باشد و بتوره بدن را پوشیده و زیر شانه اندر آید و اینجا
 و منفعت تنگ در کشتهای ران پدید آمده است با اندازه آنکه رکبا در باطنها که بنجای مردم بود
 اندر وی گذریافته هرگاه که کمی از منفعت با بر دو بسبب فراخ کرد و در و در شرب بدن
 منفعت فرو و آید یکبسه و خایه آنرا قوت گویند و در دما همین صفای بر بناد خویش که از
 بعد و عضلههای شکم و پوست و شرب منفعت معده را که ثقل طعام از وی بر و ده آنا عشر
 ابواب گویند از بر آنکه تا طعام هضم نشود این منفعت فرازم آمده باشد و بسته چون هضم
 شود این ابواب گشاده کرد و قوت دفعه کار خویش تمام نمک ابواب همچنان گشاده

باذن الله تعالى و منفعت مری و معده از برای گذشتن با کول و مشرد و طبخ غذا تحصیل کند
 و تغذیه بدن که از اعلا علم منافع بدنی اند از آن واضح ترست که به بیان محتاج تر باشد و مع
 تقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مری و اسباب علامات و معالجات آنها
 و شواذ و فرو و برون طعام و آب که آنرا اصحوبت از در اذنا مند سبب این پاشکی مری
 و درازی آن بود از اصل خلقت و این حال بعضی مردم دراز بار یک کردن گفته را افته
 که سر قصبه ایشان قوی بود و در پیش حلق بسیار آمده بیرون و یا ضعف قوت جاذبه
 و قوت دافعه باشد و یا ضعف قوای تن بود چنانچه در آخر بیماریها کاسی واقع میشود و باخ
 خشک و طوبات مری باشد و یا مرضی بود از امراض حلق و یا پیش آمدن سینه کردن
 از محل غلیش و یا چسپیدن زلو و کسند بر درون مری بود جمله را بعلامات آن چنانچه
 مبین شده بتوان شناختن آنچه خلقی بود علاج پذیر نباشد و آنچه عرضی بود و علاج
 مرتفع گردد و آنچه سبب آن ضعف قوای مری بوده بنده تا موجب آن کدام یک یا رسوا
 در تبدیل آن کوشیدن و حدوث سور المزاج مری اکثر از فردر ماکولات و مشرد و
 و خلطهای بی طوبات نزلات باشد پس شناختن هر سور المزاجی بملاحظه حالات و
 ولاحظه ملاحظه حال نزلات و مانعی ممکن و سهل بود اما در سور المزاج کرم مری روغنهای
 یا عصاره کشنیز و کوک پیوسته باید بر پس کردن طلا کردن و شرابهای خنک و گسار
 بکار داشتن و آب یخ تجمع کردن و منع نزل کرم بستورش کردن و اگر خشک هم با آن
 باشد پیوسته موم ردغن بر پس کردن باید مالیدن و چیزیهای جرب و نرم و خنک
 آهسته آهسته خوردن و اگر خلط کرم با آن باشد اول تنقیه این بقصد قیال و طب
 باید کردن بعد از این عملها را بجای آوردن و اگر جی خشک بلعها سرشته در دهن خود
 نگا دارند و آب هسته آب آنرا فرو می برند مفید آید و همچنین میوه های خشک و تر
 چون کشته شمش و مثقال آن در سور المزاجی سرد و بخلات این همه ماکولات
 و مشروبات کرم بکار باید داشتن و روغنهای کرم مالیدن و روغن راحت و مثقال
 مالیدن بسی مانع آید و اگر جی بزرگ از زنجبیل و عسل و مثقال آن ساخته و خشک

هر شب یکی فرود در جهانکه در مری یافتند مدها و تری بر بالای آن بخورد و خواب کند
 غظیم مفید آید و مدت اشق در وقت غظیم نافع بود و در سور المزاج ترند اسیر خشیان
 باید کردن و از ترها خوردن و در هوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن خد نمودن
 و قلیها و غذای خشک و شور خوردن و به پس کردن نکید کردن کما درس شتاب
 و اگر جی بزرگ از حافظ الصحه و امثال آن هر شب روز خوردن و در سنگ و سنگ
 کشیدن و بزنان غسل اقتصار کردن و ترک آب و مویه و حبوبات اولی بود و در نجبه
 میسر کرد و غسل آب بجای آب و انار لیس بجای آب نافع بود و مدت کشی فایده
 و در سور المزاج خشک بخلان این اعمال باید کردن و غذای چرب و نرم و لغاسات
 باید خوردن و محملات در داشتن و از ریاضات بر خذر بودن و پیوسته حلق و گاه
 کردن را بر و غن بنفشه بادام چرب داشتن و اگر سودا غالب باشد و بفهم معده پیوسته
 میریزد علامات بدان کواهی دیدن تنقیه سودا نیز باید کردن بخیرهای کم کم قبض بود
 دیس نیارد و دهم معده را پیوسته بخیرهای که منع آمدن سودا کند ملازم است باید
 و لختی از علاج ضعف معده سودا و بکار داشتن و پیوسته جهای نرم و چاشن
 در دهن گرفتن و آب آنرا با هسته فرود بردن نافع بود و آنچه سبب آن ضعف
 قوای تن بود در تقویت بدن باید کوشیدن و در اصلاح مزاج و آنچه سبب آن
 خشکی رطوبات مری بود که در سور المزاج یا بس ساده گفته شد باید کردن و آنچه
 سبب آن چسبیدن زلو و داشباه آن بود در کلو دهم معده و علامات از طوبی
 اندر قی و اندر بر جوشیدن آب بفهم معده در آمدن بحلق و دهن در کانی حمل و احسا
 افعال آنها در آن موضع بدان کواهی دیدن مزاج آن سعی باید نمودن و طریق اخراج بود
 سبقت بیان یافته و اگر چیزی باشد که بخورند و آنها را بکشد و مضری باعضای
 درونی نرسد نیکو بود و گویند شخصی را سرفه نموده بود و هر فی را بر آن بدیده آمد و در آنها
 غذا هیچ نداشت و سورششی در فم معده حله و محافظت و اسباب سرفه چنانچه
 هیچ ظاهر نبود شیخ ابو علی بعد از تفحص احوال مقدم از چنان تشخیص کرد که کبد بطن

بنفشه
 لبلب
 دیکر جانوران
 بی چسبند
 عبارت

و برغم معده او استوار شده است و بجای دره ششش را می رنجاند پیش خبر او فرمود که
 سبک بجای را هم بخت آدرند و بدو خورانیدند و بعد ساعتی بدو گفت که این گوشت
 سبک بجای بود که بعلط بخت بتو دادند مرض ازان تقفن عظیم شد دنی کرد کنه
 بر گوشت پاره چسبیده بود بخت مجبئی که کنه را با گوشت و خون سبک میشد
 بیرون آمد و او صحت یافت و اگر پاره گوشت خام سبک بجای برشته می گشت
 فرود چند آنکه بفهم معده و محل کنه رسد و لحظه مکث کند نگاه آنرا بکشد و بدو راورد
 لیکن که کنه بران چسبیده برآمد و الله علم سوره المزاجات ساده از معده
 علامات کرمی این تشنگی بود که بهوای خشک نسکین نیاید چنانچه عطش قلبی نسکین
 می یابد و طعام لطیف را زرد و تباها کند و طعام غلیظ را بهتر دزد و گوارد مگر از غلبه حرارت
 و آروغ در دناک بود یعنی با آن لوی سوختگی در می یابد و از آب دهن میجو طعم باهی خام
 ادراک کند و هضم او افزاید اکثر از اشتها باشد و از آب خشک و بهوای خشک حیات
 دهاشد که بعد طعام شیرین آروغ ترش آید در دناک و دهن با آن تلخ بود و همچنین بعد
 سیخوابی نیز چنین حال گاهی می افتد علامت سردی قلت عطش و نفرت از خوردن
 سرد و بالفعل و مضرت یافتن از خوردن سرد و بهما مطلق و بودن اشتها از هضم
 و در نیک هضم شدن لطیف کرم و در هضم شدن کثیف بلکه هضم ناشدن و در
 باو و قراقر بعد غذا خوردن تخصیص آنچه اندک خلط هم داشته باشد و بسیاری چشما
 و نرمی طبع باشد که طعام ناکواریده آید علامت خشکی کمی آب دمان در طو بابت
 و افراط عطش بسیار بود و میل چربی دراحت یافتن ازان و تشنگی کردن پوست
 سر انگشتان و مضرت عظیم یافتن از جوع و عطش و غذای خشک و تسکین یافتن تشنگی
 از آب سرد و خنک و خنک کردن آب در معده بوقت حرکت اندک بصد این علامات پس
 بوده باشد که اغلب احوال در خواب و بوقت سخن گفتن آب از دهن رود و این بر
 قسم اخیر مفرد کم واقع شوند و علامات سوره المزاجات مرکب معده مرکب این علامات
 علاج هر یکی را بصد آن تبدیل باید کرد و ناسبه به ناسبه سلبه و اسیر

این علامات
 تشنگی و عطش
 و نفرت از خوردن
 سرد و خنک
 و در نیک هضم
 شدن لطیف کرم
 و در هضم شدن
 کثیف بلکه هضم
 ناشدن و در باو
 و قراقر بعد غذا
 خوردن تخصیص
 آنچه اندک خلط
 هم داشته باشد
 و بسیاری چشما
 و نرمی طبع باشد
 که طعام ناکواریده
 آید علامت خشکی
 کمی آب دمان در
 طو بابت و افراط
 عطش بسیار بود
 و میل چربی در
 راحت یافتن ازان
 و تشنگی کردن
 پوست سر انگشتان
 و مضرت عظیم
 یافتن از جوع و
 عطش و غذای خشک
 و تسکین یافتن
 تشنگی از آب سرد
 و خنک و خنک کردن
 آب در معده بوقت
 حرکت اندک بصد
 این علامات پس
 بوده باشد که
 اغلب احوال در خواب
 و بوقت سخن گفتن
 آب از دهن رود و این
 بر قسم اخیر مفرد کم
 واقع شوند و علامات
 سوره المزاجات مرکب
 معده مرکب این
 علامات علاج هر یکی
 را بصد آن تبدیل باید
 کرد و ناسبه به ناسبه
 سلبه و اسیر

موجب کیفیت باطل آنها تا اثر تمام بود در مزاج آنها و این مراعات زودتر نتیجه دهد
 سود المزاج مادی در معده علامت مادی صفراوی تلخی دهان
 بود برناشتا و بعد غذای لطیف و شیرین قلیح و سوخت شدن غذای شیرین
 در وی و حدوث صداع در اکثر اوقات متعاقب آن از روی لون بشیره و لاغری تن
 و مضرت یافتن از گرمی و شیرینی و غلبه رغبت خلیها و ترشیهها و میوه آبدار کم ترینی
 خشک کرده و منفعت یافتن از آنها و باشد که آروغ کاهی بوی بلی تباه شده کند و کاهی
 طعم خود خام خیسیده و کاهی بوی آب سیاده و کندیده کند و کاهی بوی مغزهای عود و اگر
 بوی زنجار کند معده است و گرم باشد و صفرا احتراقی در معده بود بر کسکه و خشکی صبر
 نتواند کردن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه زنجار صفرا و کاه باشد که دوار و سبید از
 غلبه کند و اورا غشیان و قی بسیار افتد تخصیص در صین بخین صفرا بمعده در بر معده
 از غذا تخصیص ضد ماده این اعراض سبک گردد و در خلو معده سوزش فم معده و تشنگی
 غالب شود و علامات مذکوره از گرمی معده و هم با این حالات شب علامات تلخی
 بسیار رفتن بطوبت لرج و غلبه بود از دهن در خواب و بیدار و ترش آروغ و طعم دهان
 و بسیار بد آمدن بلغمهای لرج کشیده در و باشد که آب دهن و بینی با غلبه سوزی
 بود و از آنچه تشنگی کا ذبی رنج میدارد و این قسم لی ترکیب کم باشد و علامات تری
 هم با علامات بلغمی یا باشد و اغلب طعاجهای که خورده شود ترش گردد و چیزها
 خشک اغلب نافع آید و حرکت متعبد فایده دهد و شکم نرم باشد علامت سوداوی
 غلبه اشتباهی کا ذب بود و ترشی و طعم دهان و در اغلب احوال بانگ تلخی و تبوت
 طبع خشکی بشیره و مضرت یافتن از ترشیهها و راحت یافتن از غذای جرب نرم
 و از چیزهای گرم و ترد معتدل سوزش و خشکی کردن بلبکهای چشم و خشکی بینی و چشم
 و خیالات غلط و ترسیدن در خواب بدی هضم و سوزش فم معده در کسکه و کم شدن
 آن بعد طعم تخصیص مناسب و علامت تبوت معده هم با این علامات ظاهر در دقتی قوی
 که بناگاه بخود کنند یا غیر مقوی سودا سیاه یا سفیدی لون سودا و اوان دران بدید بود

و بدانکه سود المزاج و سود در معده بنا به جهت قلیت گوشت و خون آنجا و عدم مزاج در حوائج آنجا
 سایر اخلاط علاج بهترین تدبیری در جمله تحت تنقیه هر خلطی بود از طریق بمسح که مناسب
 آن خلط باشد چنانچه در باب ثالث بعضی از آن مذکور است و بلغم در قی زود و تر از صفر آید
 و صفر از زود تر از سود و او بعد تنقیه غذا و آش و شرابهای دوا که تخرج خلط موزنی و معدی مزاج
 باشد و اگر قی را مانعی باشد و ماده از تعلیلات بصلح در نیاید و تسکین نگیرد و کینیا
 و سهله لایقه تنقیه باید کرد و بعد از آن تقویت معده نمودن بمقویات مناسبه
 چنانچه تقویت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با لجمه در صفر ادوی بقصر فو که در
 و شیر خرد و دودغ و سایر اغذیه و اشربه داد و بیه که در تحریک اشتها محرور از اجا
 گفته شده تعدیل و تقویت معده منافع باشد و در سود و بوعی که در تب سیر یا بنحو لیا
 مراتبی گفته شده حقیقتاً از آن موافق آید و آنچه در علاج او جماع و ضعفها معده گفته میشود
 اغلب آنها علاج این مرض باشد و الله اعلم و در معده سبب آن سود المزاج
 بود و ادوی بیشتر از صفر افتد یا از سود و جهت آنکه فساد معده آنها مزاج معده را کیفیت
 حاده و جدت و لزج یا خوردنی باشد که در او این کیفیات غلبه سرد و مشروبات بود و چنانچه
 آب سخت سرد که اکثر مردم بر نماشد در کشند معده ایشان فی الحال در دگر دیا و ذکا حی
 معده بود که از ادوی کیفیت معلوم گردد و یا بر آید آن فضلات اخلاط باشد بلغم معده عضو
 دیگر مجاوره یا بمشاکت چون جگر در رحم و یا بادی غلیظ بود که در جوف معده حادث گردد
 بایستد و بید و ایلام کند و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث گردد و در برتر باشد
 و الملس بیشتر باشد و مادامی بود که در جرم معده پدید آید و این قسم عرضی بود و بسیار
 باشد که وجع معده امتداد یابد و بواسطه جهته سیل مواد بمحل متالم اما پس پدید آید و بسیار
 باشد که از این اسباب بر جمله پردائی بالایی نرسد و قولنجی یا وجع یا رشود علاج
 آنجا که سبب سود المزاج صفر ادوی بود و علامات چنانچه دانسته شد سابقاً بدان که ای
 دهند نخست ملاحظه باید نمودن تا ماده صفر اندر رفم معده هست یا اندر قعر معده هست و از
 معده ماده را تشریب کرده است یا نکرده و صفر از عضو دیگر بواسطه سده یا ضعف معده

و در فم معده بر می آید و یا بسبب کمی معده میل بدانجا بیشتر میکند و یا از اسهال خلقت منفذ
 از زهره بقعر معده و می کشاده است و صفرا از آن منفذ بیشتر از مقرر می آید مع ذلک الحاله
 ملاحظه باید نمودن تا ماده سخت رقیق است یا نه پس هر حالی را مناسب آن باید تدبیر
 کردن چنانچه ماده اگر رقیق و اندر فم معده است و حدوث وجع در خلط معده طرف صباح و
 آن بعد طعام مناسب و احساس الم در فم معده و زرد در بدن خلط بقی و تسکین وجع عقب آن
 بدان کواهی دهند بکنجین یا آب سرد و اگر زرد زبانه شتاقی باید فرمودن و بعد از آن
 در ظرفهای صبح زود تر غذای لایق و یا شیرینی موافق دادن و معده خالی از مسکنات
 صفرا نکل داشتن اگر هم آلودگی بخارا باشد که پیوسته در دهن داشته باشد و آب آن
 فردی برند و ترشیهایی مقوی معده انفعاله تخصیص ناردان و آب بی و غذای و شرابها
 که در امراض صفراوی مزارا مذکور شده در بطلان اشتها خداوندان معده گرم مذکور
 همه موافق بود و همچنین ادویه که مقوی را اینجا بیان شود و بعد تنقیه جمله نافع آید و اگر ماده اندر
 تمام سطح معده آلوده است و در دوازده خلط با امتداد کثیر و غشیان و تبوع و کم نشدن وجع
 با وجود حدوث قی و در بر و آمدن خلط در قی با وجود مقی مناسب بدان اشتها و کندن غذا
 رقیق و پنجش و مرغی و غده پی باید فرمودن و اگر بدین نشود مقی تمام آن غذا ختم کند
 و اگر بدین هم پاک نشود تعین کرد که جرم ماده را بشرب کرده است پس اندک ایارچ
 یا مقونیا در کنجین باید دادن و بعد از آن آب غالب فاطر خوانیدن و قی فرمودن و در
 تسکین طبع غذای مناسب دادن و روز دیگر آب هبل یا لیم صفرا دادن و همچنین
 در هفته یکنوبت این عمل کردن و غذای شربت و دودای مقوی از آنها که جهت
 قسم بق مقرر شده از شتهیات دادن چنانکه طبع قرار گیرد و اگر ماده بی در فم معده
 باشد و حدوث درد بعد غذای لطیف و تبوع پیوسته بیدفع خلط و سستی و بلوا
 و دشوار بر آمدن ماده در قی با وجود این مغبه بران دال کرد و تنقیه مبهل خلط غلیظ
 صفراوی باید کردن چون ایارچ فیکر و اشتها آن بعد از نفض بخوردن مطبوعات
 مناسبه قبل از آن و بعد تنقیه همه غذای چاشنی کرده و شرابهای زاننده معده

والحرارة وبقوى معدة باید دادن چون اشتها می ناردان و مویز و مغز بادام و نعناع
و کشنیز داشته باشد و نفخ مشرف و امثال اینها و اگر صفر السبب بود و یا غلبه
گرمی حکم و غلبه آن بجهه می آید در ریخ سده و صلاح جگر بدستور که در مجلس سبقت
باید کوشیدن و اگر از منفذ زهره می آید آزار سد کردن ممکن نباشد لیکن پیوسته به تنقیه
و تعدیل خلط و خالی نگذاشتن معدة از چیزهای خند و معدل صفر امراض باید نمودن
اگر سبب گرمی معدة صفر بسیار بد و مسهل کند علاج سوء المزاج حار نخست ملاحظه باید
نمودن بدستورش باید کردن و آنجا که سبب سوء المزاج سودا بود و علامات سودا
چنانچه سبقت بیان یافتند بدان گواهی دهند نخست ملاحظه باید فرمودن بان
از مرق می آید و بودن درد اغلب در طرف شب و بعد غذای سرد و خشک شیر بود
و مسهل در دران بجانب مرق از طرف راست و عدم آفت سپرز در فصول بر شیر بود
بدان گواهی دهد و یا از سپرز می آید و آفت سپرز بران دال بود پس از مراد باید
که در اینجا مرقی گفته شده آنچه لایق بود بکار باید داشت و در جلانی بد سپرز
بدستورش نمودن و بعد صلاح آن تنقیه معدة و تقویت کردن در جمله امراض
سودا و خشکی فرا پر حذر بودن و در ترطیب کوشیدن بشیر طری که از حامد معدة نشود
حضرت راده سال در معدة مرق بود با انواع محالجات که در کتب مسطور است مشغول می بودند
میکرد اما تمام بطون نمیشد چوکی اند تغیر با کیتی جایی مقوی رس ساد چند نوبت ازان داد و در شب
بر بالای طعام و قبل ازان اسهال سودا و چند برقی ازان واقع شد و تمام صحت یافتند و هرگاه
ایام اندک کوفتی در معدة و قصور مضیم در می یافتند باز چند روزی اعاده میکردند تا تمام
ازان امن شدند و چند جای دیگر هم این تجربه شد نافع آمد و هر اهرم این نوع در د
هفت سال و بعد اومت سپرز رس که بر بالای طعام آخر از طرف شد و الفع اوقا
خوردن این و در این مرض طرف آخر روز و اول شب بود و بر بالای طعام مناسب
و ترک آب و افتقار بر خیزه شیرین بدل آن در غیر وقت امتدای معدة اطعام
بسی نافع آید و چند در معدة ریخی را هم بعد اومت رس علاج کردم و در صفر او

هم بسیار باشد که بعد تنقیه نیکو بر بالای طعام ترش سیرین مهارس خوردند و نافع آید
 بنحایتی که در احوست و تقویت اعضا و در بلغمی که مادر از بلغم شور و یا ترش آید همین
 دو اما بعد تنقیه بلغم بقی مکرر بر بالای طعام کم قاتق و یا زبانه تابی نافع باشند ^{بخصوص}
 کسی که مقوی بر بس و صبیال و بداند که بعضی کسان باشند که چون طعام خورند بعد چند
 در دغلبه کند چنان بقرار شوند که تا قی نگذرد چیزی ترش بر نیاید قرار گیرند و سبب
 بودن خلط سودا باشد در قمر معده که در وقت مبهم طعام بیامیزد و منتشر گردد و نفی
 معده بر آید و در آغاز کند و قی را در اینجا بعد خوردن طعام و پیش از حدوث و عظیم
 نافع بود و اگر مقوی مناسب بود که ماده را بکند و یا طعام برآرد بسی نیکو باشد و بعد از آن
 اندک چیزی لطیف باید خوردن و بر بالای دو مقوی بکار داشتن و تنقیه بسیار ^{است}
 عظیم نافع آید و آسان بود و بهتر این باشند و بسیار بود که کسی بر بالای آن نامناسب تنقیه
 اصلاح کند شخصی را اندرون پیچید شبیه پیچیدن ناف اما در حوالی معده او را کشانند
 چون درد زیاد میشد قی میکرد و شکمش هم گاهی حرکت میکرد و بدیهانی الجمله تسکین فست
 و بسیار سست بود و هیچ اشتها نداشت و زیاد لاغر میشد حضرت ادراتوب
 کسی دادند صحت یافت و اینجا که سبب خوردنی نامناسب باشد از حرایف بخوردن
 مصطلحات کیفیت آن و بقی دفع کردن آن اصلاح باید و این را دادمی نباشد و بکار از سبب
 مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و ثقل طعام و از آب سرد پدید آید همین حال دارد و رفع
 این بقی کامل شود و بسیار ضد بر معده چندین کرات نوجوان را دیدم که از
 خوردن بریره معده درد گرفت و بخوردن چربیها و شیر منهای معتدل و شیر تازه
 و میوه های شیرین صحت یافتند و چند دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلو با لود ^{معده}
 سخت بیدار کردند و مدت ها در آن بماندند بواسطه تغیر مزاج معده و حدوث خلط مولم ^{از آن}
 و قریب با عواض و جع سودا و ظاهر میشد آخر مداومت دارالمشک و حافظه ^{الصحة}
 کردند صحت یافتند و اینجا که سبب ذکای حس معده باشد از عدم علامت
 سودا مزاجات و غیره از مذکورات و متاخر شدن او از اندک کیفیت بدان باشد

در اوست مخدرات مقوی معده چون حافظ الصلحه و زبد العمد و شباه آن نافع بود
 چیزی که طعام بسیار غالب در شده باشد نباید دادن و آنجا که سبب بر آمدن
 فضلات اخلاط منوی یا غلطی یا غشی یا غیر آن باشد باصلاح فراج آن اعضا
 مجاور و مشارک و تنقیه آن فضلهای صحت حاصل شود و آنجا که سبب با غلبه بود
 از معده و غلبه آردغ و در و بعد طعام و سبب معده و قراقر و حرکت با در معده و شکم
 و عدم علاست خلطی مولم در معده بدان گواهی دهد از طعمهای نفاخ و بر خوردن
 دبی ترتیب و هر ساعت خوردن حذر باید کردن و غذا را دودانی باوشکن استعمال
 باید نمودن و بعد طعام مناسب و دوائی لایق حرکت معتدل کردن و همچون کوفته
 دریناب بسی نفع دهد و نمکد چیزی های شککننده با وفایده بخشد باید دیدن تا سبب
 تولید ریج چیست اگر قصور مضم بود علاج ماضمه باید کردن بدستورش و اگر خلط با
 تنقیه آن نمودن و اگر بدنی اعتد بود تغییر کردن و آنجا که بغیر الاتصال ریجی بین الطبیقین معده
 واقع باشد و غلبه تدر و خفت محل و ضعف بعض قوتهای معده و کمی آردغ و بول
 سیل آن و صعوبت بر آمدن آن و عدم علامات دیگر اسباب آن گواهی دهد و بر دق
 و تحلیل آن بکادات باوشکن و استعمال اغذیه و اشربه شکسته ریج باید کوشیدن
 و یکن که بر آیدگی محل چیزی محسوس شود و در جلد اوست چهار س و کبی و حافظه
 و سفوف مقوی کوفنی نافع باشد و آنجا که سبب در معده باشد علاج درم
 باید کردن بدستورش و الله اعلم اما سبب معده سبب آن اغلب خلطی
 گرم بود که جرم معده آنرا فراخورد و درم بدید آید و کاهی از خلط سرد هم افتد و باشد
 که از کوفتی عظیم که از خارج بدورسد درم کند علامت آن بر آیدگی و کراخی محل بود
 و تب لازم و تاسه و غشیان و درشتی زبان و هزال و بطلان اشتها و سایر علامات
 اخلاط سبب درم با این علامت ادب و دانه از ضربه افتاده باشد بعد آن
 و تعاقب درم با آن دلیل بود علاج آنجا که سبب خلط گرم باشد نخست قصد
 باید کردن تا ماده کم گردد و از دبیله المین شوند لیکن شفا دت ماده نرس غذا را کم و لطیف

و خشک و محمل باید ساختن چون قدری کشکاب یا انار آب و آب با شراب بنفشه و با شراب
 نیلوفر باید دادن و تحلیل درم مضامدات و تیزاب کاری کردن بدستوری که در او درام
 گفته شده و از منقعی و سهیل بر خذر بودن و منع قی اگر منیو و حکمت کردن با چنان سنگین
 و سنگین و تحلیل درم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی یا آب خیار شیرین و قدری
 روغن بادام شیرین و شراب بنفشه باید دادن و اینجا که تلینی زیاد باشد چون بنصف است
 بعضی خیار شیرین و روغن و شراب بنفشه قرص طباشیر با عرق مذکور و امثال آن باید داد
 هرگاه شکم حبس شود و دیگر تلین مذکور دادن چند آنکه نفع پیدا آید و کوشش بعد تقدیم اگر
 میل کند اندکی توان دادن و باید که ضما در اقبل از غذا دادن بدو سه ساعت بزرگ است
 و بعد غذا چهار ساعت نهند تا در برضم فصولی نیفتد و اینجا که سبب ضربه باشد غلب
 سحر و فصول مرعانی که جهت ضربه بوده باشد یا اغلب در سقط گفته شده بصلاح آید و اینجا
 که سبب خلط سبز باشد در ابتدای اغذیه و آشربه و ادویه محله بکار باید داد
 و بعد نفع کامل خلط معتدرا و آمدن احتیاط تمام صاحب اعراض کوید درم
 و موی نخست فصد کامل باید کردن از با سلیق یا اکمل و تا چهار روز کشکاب و آب انار
 اقتصار و آب همان نوع مذکور دادن و طلای آن درین باب از عصاره برگ مورد
 و صندل سوده و موم روغن کل و عصیرانی یا سیب جله را با هم در دادن صلاح است
 باید ساختن و ضما در آن از ابی در زیر آتش بریان کرده یا سیب در زیر آتش بریان
 و تراشه که در وساق خرفه بران کوفته باید مرتب کرد و این در شربت اوزار آب انار
 و شیرین و آب ابی و آب سیب باید فرمودن و بعد چهار روز باقیم بر روز شربت
 از آب کشیزه آب غلب الثعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم خلوص خیار شیرین و در
 زعفران و اندک روغن بادام شیرین باید دادن و ضما دی از اردو و صندل سوده
 تراشه که دی در عصاره غلب الثعلب و اندک زعفران بکار داشتن و غذا فرار و از
 هشتم تا چهاردهم شربت از عرق غلب الثعلب و عرق کاسنی و عرق بادام
 کرفس مقدار چهل درم یا چهار درم خلوص خیار شیرین و در اندک زعفران دادن

و غذا و آب برقرار و اگر طبع را نرمی باشد زیاده از مرارت قرص طباشیر بعضی خیار
 یا روغن داخل باید ساختن و یا قرص کل و یارب کل و یارب سنیب یا رب
 دادن و ضماد از غلبه الشلب و کشیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد اکلیل الملک
 و بابونه و پنچ ترمس و موم روغن کل باید بکار داشتن و بعد چهارده روز که حار
 الحی تم شده باشد با بابونه و اکلیل الملک و قفاح یا فخر از هر یکی سه درم مصطکی و کبریا
 از یکی دو درم اندر قرص کل زیادت کند و بشراب انگوری بسپارند و افزایند
 و معرق غلبه الشلب جوشانیده و جای کرده بمقدار لایق دهند و اگر قوت ضعیف باشد
 مع البیضی شیرین قدری توان دادن و بعد هشت روز که ماده تحلیس کرده باشد
 و تب آهسته شده چوبه مرغ خاکنی توان دادن و در رشته دماش برنج و آتش چوب
 که از محلات مذکوره در آن جوشیده باشد چون اماس نخته خواهد شد آن چوب
 کردن و تحلیل خواهد رفتن نخست در زیادت آرد و تب کمتر آید و اگر نخته شدن آن
 ظاهر شود و درد تب آهسته گردد و اماس بر حال خود باقی ماند خنجه بلبل معلوم
 یاری باید دادن تا کشاده گردد و این تدبیر چنان بود که شیر تازه و آب گرم میخورا
 و بدست معده را میمالند و میچکانند تا کشاید چون کشاده گشت و کم شدن دم
 و اعراض سک و ظاهر شدن ریم در برابر آن گواهی دهد جهت پاک ساختن محل
 و درم از چوب مار العسل کرم باید دادن و آنچه خشک و مویر تنقل فرمودن و اگر حرارت
 غالب باشد حلاب دادن و اگر دیر کشاید مقداری خردل کوفته اندر مار العسل
 دادن و اگر ترسند که تب معاد دت کند خمیر ترش لهاب کرم کداخته و اندکی لب خیار
 اندران حل کرده با اندکی روغن بادام باید دادن بسیار شربت بی پزائنده کبر
 اب انجیر و ادویه لهاب تخم کتان و لعاب حله از هر یکی ده درم زعفران سوده و دانه
 صبر و انگلی و نیم اینجمله یک شربت بود و اگر تخم مرو و تخم کتان و تخم خطمی ساد بکوبند و شباه
 سه درم با چهار لوقیه شیر خمر بزنند و بدهند پزائنده و کشاید و چون ریم دفع بود جز با
 دمانده بکار باید داشتن از آنچه در بحث ادراهم جراحت اکثر آن مقرر شده و تدبیر دلائل

که در آن صحت مبین نشد و جمله را ملاحظه باید کردن که این نوع امراض ما خطرناک است و
 که خون دریم بقی آمدن گیرد امید سلامتی نشاید داشتن اما در ورم صفراوی
 اگر دم غالبی باشد هم فصد باید کردن و خون کمتر از دموی برداشتن و اگر خون کم
 بود اندکی باید گرفتن تا ماده فی الحال با آن بختی کم گردد و بعد از آن تدابیر را انداختن
 و تبرید فراخ بمبردات و ترطیب بمطبات لایقه و تسکین بهیب حرارت شوق بلغم خون
 چنانچه در بعضی تپها و درهما از غلط عاده صفراوی متضرر مقرر شده است و اندر کمال
 عصبانیت یا آنچه در دموی مذکور شد اول بکار داشتن و اندر کشاکش که در سرطان
 بختن و یا آب انار ترش دادن و یا آب خیارین و خیار ترش و شیر خرفه و یا
 شراب غوره یا شراب پی و امثال آن دادن و ضماد از طعلب و لسان الحمل و مرکب خرفه
 و آرد جو و خطمی ساختن و آب سر و با احتیاط دادن و تسکین غشش بهویانی خشک
 و تجرع آب انار منجوش و شیر و شربت مذکور کرده باید بودن بیان فرصت گل
 که در دهن دارند نافذ بود و بوم و عطش نکند و کل خشک شش درم زعفران و سنبلی
 از هر یکی یک گرم اصل سوس مسحوق و مغز تخم خیار در تخمین از هر یکی سه درم کشن
 و صمغ از هر یکی نیم درم جمله را کوفته و بخت آب کاسنی یا شیر و تخم خرفه و صمغ
 یکمقال سازند و برنج خشک ساخته در دهن میدارند و آب آن فرو می برند و بعد چهار
 تدابیری که در دموی مذکور شد کردن و درین قسم اگر چه احتمال میرود که لازم است
 اما احتیاط آن می باید کردن که از مبالغه نفع داده و ریزش عورت زائیده را بعد
 درمی در معده پیدا شد و آنجا در محمل از ادویه محله بیشتر حله و پنج بشکال یا
 دیگر ادویه کم بود منفرودم تا غالب از آنها میجوشتانید حد ادا و نبوت لعاب آنها را
 در شبان روزی چندین بار طلا میکردند و تخم منوط خطمی نیز را با پی که دنبه و اندک زرد
 در آن کرده بود و طلا میساختند و از آن روزی که نبوت میخورانید و کجای آب انار منجود
 و او اخر خرفه هم کاهی بشکر شیرین کرده میدادیم بهین در دهن آن ورم تحلیل یافت
 و در بعضی عظیم ضعیف شده بود و بعد از آن بمنجوعه تقویت کرد و صحت یافت و بکار

کسر ناکا
 از آن که
 بجهت او ضعیف
 و در آن کجا
 نباشد

قسمت از غذا
 مختلف آن
 پیوسته آن
 غایت

که مریض پیش از وقت دفع و درم کرم سخت لاغر شود و چشمهاش کمال درخشند و او
 وقتی بیدار شود تنب آهسته باشد و بول اندک اندک آید و معده سخت باشد چنانکه
 نهند و درخشند علامت آن بود که درم و سبیل قوی واقع باشد و اگر با این حالها
 در دکنه و اطراف سرد میشود دلیل بد باشد اما چون و سبیل محقق گردد در دفع آن
 باید که کشیدن تاز و دخیجه گردد و سر کند جمله غذاها و شرابها و دواهای نرا نشاند
 که در بحث اورام و ازین بحث مذکور بود و از خنکیها و چیزهای که دفع را پس انگشت و
 و خرد باید کرد و دواهای ضا و طلا را نیکم نکند و تیزاب کاوی فایده نیکو بود
 بیان دواي مجرب بکیرند طلح حقوق بکیرم و نیم درم خرمس فرود حله از هر یکی خردم
 جلد را سائیده با ساد قیه شیر خریا شیر بز کرم کرد و بخورد نافع بود بیان
 ضماوی مجرب بکیرند طلح حقوق خشک یک اذیه بر زمره چهار اذیه حله کوفته نشسته تازه
 کرم بشنند و بنهند هرگاه درم نرم شود علامت آن بود که بخت شود از این کرم
 باید فرمودن تا مریض قوی جامه خواب فروخید و معده را بر زرش لختی فروشارد تا
 بدین مدد بطور که درم دی براید انگاه تدبیر رویانیدن به ستورش کند و انجا که آهس
 کرم صلب گردد و بخت تحلیل باقی اجزای لطیفه آن و باز ماندن اجزای کثیفه آن و صلاحت
 محل و سکون جمی و طول مرض کرم بی تحلیل و بی دفع و خشک و طاقت بدن و خیال
 و دسواس بدن کواهی دهند مریض را شیه شتر بعضی آب و طعام باید داد
 و کاهیی خیار شبنم اندر مار الاصول حل کرده و روغن بادام یا خرما بر افکنده و او
 سودمند بود و اقراص سبل در تفتیح دادن نافع آید و کاهیی غذا اندک منزهان میده
 در با قلا اب عسلی که زیره و بادیان در آن جوشیده بود دادن مفید باشد و کاه
 عسلی تخمه دار هم نافع بود ضماوی پزاشنده اکلیل الملک با لونه و حله و حب الف
 از هر یکی جزوی اشق مقل از هر یکی ربع جزوی انجیر خشک فربه بست عدد انجیر را از هر
 پزنده تا نیک مهر اشود پس او دیه را سائیده با بکین بر شند و صمغها را در آن شیر
 حل کنند مجموع را ضم کرده پیوسته بر می نهند نیکو کرم کرده و تیزاب کاری بسی نافع باشد

و سایر علل چهار از معالجات او را مصلح باید استنباط کرد و اما در ورم مطنی اگر
 نباشد و در روز اول غذا و شرب و آب آلود باید گرفتن تا رطوبات اغلب بیل رود
 و بعد از آن دستوری که در مطنی گفته شده مرعی داشتن انچه مناسب وقت و
 تمام وقت روز و مضایق معتدل باید دادن در عیاد مناسب کم بر کردن و بخت
 بدیر که مکرر کردن و در تحلیل بجللات قوی کوشیدن چه این ورم کم صلب کرد و از دریا
 ماده آن عسر کرد و دینرب کاری قوی کثیر احوال نافع بود در و غنهای محلی قوی مایه
 بعد بخت چون راحه و آشفاه آن و بجای آب ماء العسل خوردن یا شیر شسته و یا قمر
 بسی نافع بود و انچه که در مری از این انواع در می پدید آید هم بدین نوعها علاج باید کرد و انچه
 ریش و شیرات معده سبب این ماده بود و تیز و سوزانده که اندر معده تولد
 کند از خوردن نهایی گرم و تیز که از دماغ بر بخار نبرد و باشد ماده نیز از عضوی دیگر
 آید و باشد که از خوردن چیزی سخی نیز چون ذرا ریج و بلادر و امثال آن واقع شود
 یا از چیزی سست گرم با غلب چون روغن داغ کرده و یا سوزاننده چون تیراب و آب
 آن حادث کرد علامت انچه از ماده حادث یا نزل بودش بدان تب گرم است
 و یا چیزی بوی دمان بخلاف عادت و خشکی کام و زبان و قلت اشتها و سوزش
 و الم محل از درون ارتعاش معده و اعضا نیز کاهی و قی بسیار در آخر اندر قی و اشتها
 که از سر ریش بر خیزد پدید آید و باشد که بار بار باز بر کرد اما اگر قرصه و بثره اندر مطنی
 باشد الم آن اندر م و سوس سینه یافته شود و گاه باشد که نفس تنگی کند و اطرا
 سرد کرد و غشی افتد و پوست قرصه اندر بر از اغلب اینجا پدید آید و اگر اندر و سوس
 معده باشد هر گاه ثقل طعام معده فرو آید الم اندر حالی نان یابد و پوست ریش اندر
 بر از بیند لیکن این پوستها اندکی نازکتر بود و هر که خواهد تا محل وجع را تحقیق کند چیزی که
 در آن خردل و سرکه باشد بمریض بخوراند و ملاحظه کند علاج نخست فصد باید کرد
 خصوصاً که دم غالب بود و هر روز دوغ ترش کاوی مقدار ده سیر یا یکدرم بطن
 و یکدرم کل سرخ و یکدرم نوز الحماض میدهند بکبرند شیر کاو و ده سیر آب نفع

در غنهای محلی
 در غنهای محلی
 در غنهای محلی
 در غنهای محلی

با سیر عصاره غوره پنج سیر بیاورند و سنگ باب میکنند خد انکه انهار دو و مقداره
 و آن شیر را با آب انار ترش میدهند بوقت حاجت و انجا که نزله سبب بوده باشد
 تنقیه دماغ و سوز نزله باید کردن بدستورش و اگر ماده از عضوی دیگر آمده باشد
 آن عضو و تنقیه ماده بوجه لایق باید کردن و اگر ریش کهنه و غفن شده باشد
 حلاب و مار العسل و اندکی ایارج فقیر ایا اندکی جود و ارجیت تنقیه محل و اصلاح خلط
 آن باید دادن پس دوغ ترش با آب نار ترش با کشکامیه دهند غالب تا قی کند
 انگاه متعاقب قی دوغ ترش و طباشیر و کل ارمنی و کل سرخ باید دادن و اصلاح
 آید و طعام تریاقی فرمودن و اگر با استفراغی خاصیت چهارشنبه اندر آب کاسنی
 باید دادن و اگر بخود اسهالی بدید آید طباشیر در رب آبی یا رب سیب یا در
 کشکاب بسی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در قی و بر اظفار
 و فاد زهر خجده و در کل مختوم یا مثل آن در آب لسان الحمل باید دادن و جمله عصاره
 قابض یا مثل تریاقات خوراندن مفید آید و علاجی که در قی چون مذکور شود مفید
 و غذای قی قابض ترش تریاقی مانع باشد و انجا که سبب ریش و بنره خوردن و زخم
 و بلادر و امثال آنها باشد علاج بدستورش باید کردن و انجا که سبب خوردن روغن
 داغ و باغ و تیزاب و اشباه آن باشد و آن جمله مری و معده باشد علاج آن خوردن
 شیر کوه سفند و روغن و مرهمهای مناسب بود پیوسته و کم که جمله غذای مغزی
 و اعصاب و فاد و دمای بر صمغ و سریشیم نافع آید و خریدن کل سرشوی پیوسته بسن فایده
 اینجا و در ریشهای عفن وی و اندک علم تخم بر کاه طعام در معده کنده شود و چنانکه
 غشائی که از حلق بر آید بوی تخم مرغ نخته و چربی کنده کنده که جان چربی خورده
 و یا تیز و ترش شود و چنانچه در دهن طعم آن یابند و فم معده نیز سوزش از در قی باید
 و چنانچه اضمحض بدن کوهی دهد از انخمه گویند و این حال از صحت بسیار دور باشد
 لیکن مقدمه امراض کلی شود همچو چنانچه غالب سبب نوع اول حرارتی و میسود
 که بخندارسد و آنرا از قبول مضغ باز دارد و لختی آنرا بسوزاند و متخیر گرداند و بفساد

و این حال معده کرم را که تشنگی بعد اکل غذا کنند و یا گرمی بر بالای طعام یا میوه خورد
بسیار افتد و سبب نوع دوم مخالطه یعنی ترش یا سودای بود یا غذا بود و معده
که بر هضم اعانت نکند و غذا بسیار در معده بماند ترش شود علاج اول آن بود
که در جلد مبادرت کنند بالتام یا بیشتر آنچه میسر شود و بعد از آن تقویت می نمایند بمقوی
مناسب فراج معده و اگر قوی را مانعی باشد یک جام آب نیک گرم و ثلث آن کباب
باید خوردن و نیم درم مصطک سوده قبل از آن باید خوردن یا مقوی دیگر که بسیار
قابض نباشد تا آنچه اعانت نکند معده را بر دفع و کداختن آن و سورت اثر
لحمی بشکنند و سطح معده را از آن بشویند و افعال را فرو نزنند و بعضی رطوبت
را باو را دفع کنند و مادام که معده از این طعام فاسد پاک نشود در حجت جوع نیکو
پدید نیاید نباید هیچ غذا و شربت و شراب و آب و میوه خوردن و اگر مردم بسیار
نخه را اصلاح کنند و معده کندیده از گرمی و خشکی را این شل نیکو نباشد و ترشی
معده را خود حرکت دامساک در سبب و اشتباه آن زدود بصلاح ارو و صبیحه را
دیدم که چنان عادت کرده بود که چون معده او کندیدی طعام خوب غالب بر بالای آن
خوردی و آنچه با هم هضم نیکو شدی و از آن مضرتی نیافتی و اگر چه این حال رسمیست
لیکن این حال بمشابهت است که آب غالب خوب در میان کباب کننده در رود و جمله را خوب
سازد و آب کرم که فرموده اند آنجا که قی نشود همین نقل کند و میوه خوردن و شیرینیا
بغایت بد باشد و اگر دوا می صلاح بعد خوردن طعام بر بالای آن خوردن اعتدای پیدا
و در سه حال نخه بسیار فساد و اخلاط و امراضی پدید آید چنانچه بتخصیص که ادخالی بر آن
واقع شود و اکثر سبب مرضهای کودکان پر خوار ازین بود و خصوصاً در فصلی که انحصار
جلد و کثافت بشده در آن واقع باشد چون فاسز و صاحب معده کندیده را حرکت
و آنچه زیاده مضربود عت و خواب را استراحت در هوای خوش دامساک بعد از
نذکور عظیم مفید بود و او را در اولین دفع آن کند و در هر دو قسم بعد اصلاح تا سه روز
ملاحظه کردن لازم و کانی را که این مرض بسیار می افتد بعد اصلاح فاسد در تقویت

و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید گوشیدن و ترتیب تمام در اکل و شرب مرعی داشتن
و بالجملة کانی را که معده کرم و خشک باشد آنچه خوردن بسر دی مایل و بغایت ترد است
خنک با طعام مناسب بود و میوه های کم شیرینی مفید آید و هیچ چیزی که سرلیق
و لطیف و رقیق باشد نشاید خوردن که زود متغیر گردد و تحیل کیفیت بد شود و بلبله
فقط در دهن داشتن و آب آن فرو بردن اکثر اوقات عظیم مفید بود و کسانی که معده
سرد بود و بخلاف کوه عمل اختلاط نمودن و فریاد اعمال در صلاح معده از مباحث دیگر
معلوم گردد و الله اعلم فواقع که بعضی جایها از اشکنجک گویند حرکتی بود م
و معده را غیر طبیعی مرکب از شش انقباضی و تمدد انبساطی جهت دفع موزی و حذر از
و این موزی با کیفیت غالب حری و یا بر دی بود که از خارج یا داخل نفهم معده سرد چنانچه
بعضی مسافران در هوای بسیار سرد و بعضی مجومان را در تبهایی سخت کرم واقع میشود
و یا کیفیت حاده باشد که از زود چیزی حاد بر نفم معده نوعی حاصل آید چنانچه از خوردن
او به حاده و از گذشتن صفرا و بخاری در قیها بران واقع می شود و کیفیت حاده باشد
و باشد که از ترشی و زخمی دارد و هم بدید آید چنانچه از خوردن آبی ترش می افتد و یا
باشد غلیظ و لزج که بر نفم معده چسبیده بود و بشکل و بر دانه رنج میسازد و یا مادی باشد
غلیظ که در معده حادث شده باشد و تحلیل نمی پذیرد و چیزی را بر نفم معده بر می آورد
و ایند امیکند و یا ماندن چیزی خشک بود در نفم معده که بجرم آنرا میسازد و یا سوراخ را
سرد بود چنانچه در ضعف حرارت غریزی بعضی مریضان و پیران کبود کان را افتد
و یا سوراخ را چنانچه خشک بود که نفم معده را شش سازد چنانچه از عقب تپهای محرقه اجپا
بعد از استفرغهای مقوی واقع میشود و این قسم چون استحکم نکند و امید خلصی
و یا آماسی و المی باشد در معده یا در جگر یا در غیر آن که ماده بد از آن نفهم معده بر آید و ایند
و اگر چه بعضی از این اقسام عرضی بود و بعلاج بر قوت باشد لیکن چون این عرضی است
که در اکثر بدتر از مرض می باشد و در اکثر احوال بعلاج باشد تدارک آن بدستوری که بیکر ار
میان یافته کردن لیکن چون با استعمال نشی یا سهیل حاجت آید از مقویات نفم معده

با آنها باز باید اگر گزرت تحلیل باشد تقویت بنوعی که جهت ناتیقان و سترخان مقررت
 باید کردن و اینجا که سبب حرارت تب و یا آماس باشد در تسکین داشتن و خوردن
 و حقنه لایق اینجا موافق آید و اینجا که سبب خوردن چیز پادیز باشد خوردن آب گرم و در
 شویباری چرب طلمای خشک فایده دهد و اینجا که سبب خوردن ترشی زحمت باشد بهترین
 علاج بی آن و شرابها فایده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طعام سبب باشد بقی دفع آن
 باید کردن و کلکند و آشپزخانه آن خوردن و اینجا که سبب باد سرد باشد دم فرو کردن
 در محلی گرم و استحمام فایده بخش و همچنین خوردن شور با نمای گرم و اینجا که سبب ماندن
 لقمه بود بکشدن جگر شود و آب آنرا بکند راند و اینجا که سبب باد غلیظ بود از علاج دفع
 ریجی بکار داشتن و اینجا که سبب کندی شستن صفرا می زنجاری بود کسبجین و شاپان
 قی مستونی باید کردن با غسل لقمهای کلان خوردن مفید آید و غسل آب گرم در کشیدن
 اندک اندک و بخیل پرورده با هسته خردین و خوردن نافع بود و قی کردن بصلاب
 و خوردن قلع ان کند و کبسی و سرش برناشتا خوردن دفع آن و اگر نخستی فم معده آنرا
 فراخورده باشد باز تند اسیر قویتر باید کردن چنانچه بعد قی سهیل بلغم غلیظ باید داد
 و مداومت کبسی یا چهارس نمودن و یا حلوا می بلارد و پیوسته جوزبوا در دهن داشتن
 و آب آنرا فرو بردن بغایت نافع آید و از معاین مناسب هم در وقت خواب بعد تقیه و
 طبع جبهای بزرگ فرو بردن بس مفید باشد بشرطی که در فم معده مدتی بایستد و میم
 جذبید ستر در سر که حل کرده آشامیدن توان بلغمی را بر دمر دمی در ری بود و او
 تب ریع داشت و درین اوقات که تب کم شد فواق عظیم پیدا کرد و هشت روز داشت
 متصل چنانچه از خواب و سخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظ بی توانست خوردن و در آخر
 نیز رقیق بی ازاجت خوردن از صعوبت آن وضعف کا می که غالب میشد غش میکرد و در آخر
 بهلاکت رسید همین در سر که فرمودم که سه روز ناشتا میخورد بهتر شد و روز چهارم در
 دادم و غذا شور بارنجی ساده چرب میخورد و میفرمودم و اول حال تا به روز واکثر شب
 مصطک می خائید همین روز چهارم تسکین یافت و در شب پنجم عرق کرد و صحت یافت

و بالجمله در اکثر قواها در گرفتن و جبهه قوی کردن و از چیزی محجب رفتن و حرکات غلیظه و ریزه
 دنی کردن و رسیدن آب سرد و بیکار بروی و تن و دین انگشتان پای راست
 و خون و غم و فرغ با استحمام و عطسه کردن پس مفید بود و الله اعلم کذب صیبا
 بفارسی از روغ کوبیده و آن تعجبی بود که قوت معده آنرا تحلیل دهند و از راه خلق برآرد
 سبب بسیاری آن با غلط بلغمی سوداوی و ضعیفی معده که تصرفش در غذا
 بکمال نبود و بدان سبب از آن بادنا تولد و یا عدم قوت کواریدن اندر قعر معده بود که
 با دانه رنده بهمانه تحلیل نمی یابد و یا روغ بر نمی آید هم ملاک باشد که استفسار طبیب
 توله کند علاج آنجا که سبب ماده غلیظه بود و در معده تنفیه باید کردن و بقی مسهل
 ایام را چاق و یا حب هر سه دارد و اشباه اینها بسیار بود که و دای قوی و دانه از دانه
 خلط چون کسی درس خورده شود اصلاح کند و آنجا که سبب ضعف معده بود در دفع
 سور المزاجات آن باید کوشیدن و حافظ الصحه مداومت نمودن تخصیص با آنچه ضد
 سور المزاجات تنفیه عظیم مفید بود و آنجا که سبب خلط غذا افتاح بود بکشدن آن با
 شود و اگر با دانه رنده و معده و معده را میرنجاند و بر نمی آید چیزی بای با شکن باید خوردن
 چون کوفی و سفوف مقوی درس و اشباه آن و حرکت معتدل و استحمام مفید بود و الله اعلم
 غشیان و تهوع و قلع بداند و لشور و آبش کشتن معده که آنرا غشیان کوبیده
 و حرکت معده جهت دفع چیزی از راه کلوی دفع کند که آنرا تهوع کوبیده و اضطراب معده
 با کرب و خفقان و دوار و سرد و تغییر لون شده و شکل مختلفه بلغمی قوی از اقلق و تعصب
 کوبیده آنچه از اینها دیرکانه بماند و یا زود عود کند سبب آن خلطی بود و روی در معده
 مثل صفر یا بلغم یا سودا و اخراقی یا رطوبات فضلات حیضی و طمشی و اشباه اینها و این
 یا در میان طبقتین معده بود و معده آنرا شرب کرده باشد و یا بر سطح معده آلوده باشد
 و یا اندر فضای معده ریخته باشد و یا اندر قعر معده ایستاده باشد و یا بلغم معده باشد
 از معده یا از عضو دیگر و حوال در چهار ماه اول این حال بود و علامت این ماده بدان
 اشتها و کندی و طعم آب و دهن شاید قوی بود و باشد که این حالات از سور المزاجی

سازج افته و عدم علامت اخلاط و تقدم اسباب سوء المزاج بدان گواهی دهند
 و این سوء المزاج اغلب کرم بود جهت ضمیمت آن با مزاج فم معده و آنچه از پی خورد
 افته ناکاه سبب آن ناموافق خوردنی افته و یا معده بکیفیت یا کمیت یا ارخاچه
 از خوردن چیزهای لذیذ بری و بغیر معده برآینده چون آب چقدر و در تب و امثال آن
 افته و از خوردن بعضی چیزهای تیز و یا نرم چون مسکه و آب افته و بعضی مردم با
 که ایشان را از بعضی چیزها مثل مخاط و چرک قرحها و کاسات و اشباه آن انقباض
 بر تبه باشد که اگر بنید یا نام آن بشوند قریب بدین حالات ایشان را دست دهد
 و باشد که اگر از آن اعراض نتوانند قی نیز کنند و بعضی هستند که از بعضی بویها چنان
 تنفر کنند که این حالات ایشان را دست دهد شخصی را دیدم که اگر بد گفتندی که جزوات
 و دوشاب در همدگر کنند میخوری او را غشیاں عظیم شدی و بسیار باشد که از پی
 اغراض نفسانی چون غم و خوف ازین حالات پدید آید و باشد که سبب کرم
 از معده تهوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و غشیاں مقدمه
 بحران واقع شود و اینجا که سبب سوء المزاج سازج و اعراض نفسانی بود و تبدیل
 بعد موافق اندر جی سرد و مخدر بحران بود از علاج تا که شستن بحران ستغنی بود و اینجا که
 سبب درم بود علاج درم باید کردن و اینجا که مقدمه بحران بود و اینجا که سبب
 نامناسب و یا غلبه و یا مودی بود بقی و ارسال ضد آن تدارک آسان باشد و اینجا
 سبب ماده بود که از عضوی مجرده میریزد اصلاح آن عضو باید کردن اگر سبب
 حمل بود چنانچه حوامل رامی باشد تا چهار ماه علاج پذیر نباشد و سعی در آن مضرب بود
 لیکن چون بسیار خون کند و قی نیز می آید تسکین باید و آنچه در تسکین غشیاں تهوع
 حوامل مجربست خوردن ماهی شور و قنجد بود در زیر خاکستر بیان کرده و کباب کنند
 کوسفند که آنرا هزار خانه گویند بر ناستاد بار کوفته بوسل آمیخته و دار چینی و یا جوز
 در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و با غسل سائیده لعنی کردن هم نافع آید لیکن نیز
 کرم سرد مزاجان را مناسب باشد و کرم مزاجان را بغیرند که در شکم سست باشد

و مر بای ترنج و بهی خسته و قرص عود و مصطکی در شراب غوره و رساس کفایت شراب
 انار مناسب آید و جمله ترشیه با غشیان باز آرکنند نیکو آید و زردک خام خوردن
 عظیم فایده دهد و بیاز خام و درک ترب و تره تیزه و اشباه اینها از قبول با نان خوردن
 هم لحظه استگین دهد و غذای خوشبوی و خوش طعم و کبابهای ملیج بزبره و کشتیر
 آلاسیه کباب نیکو بود و آنجا که سبب بند شدن استفراغی بود از حیض و طمث
 و خون بواسیر و غیره و حمل نباشد اولاد بآید آن استفراغ معقول لازم بود نمودن
 بقصد باسلیق با صلف و استعمال طلا و قهناد و دوائی کشنده از شیب و بالا
 انگاه تقویت معده کردن بادویه و اشربه و اطعمه مقویه و آنجا که سبب صفرا بود
 و معده آنرا شرب کرده باشد یعنی جرم معده آنرا قدری در خورده باشد بتوان دریا
 نخست قی صفرا بآید کردن بمقیات قوی انگاه مابقی آنرا بتلین و اسهال دفع کردن
 پس تقویت معده بجزئیای صفرا شکن نمودن و اگر صفرا اندر فضای معده بخت
 یا اندر قعر معده است و غلیظ است و قی افتادن بی مقی و گسین نیافتن و زینا شدن
 و غلبه قلیق بر آنها کواهی دهد بسهل و ملین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای
 و گرمی مایل خوردن و غذای حاشنی کرده بکار بردن و صباها حافظ الصحه در
 شربتی مناسب چون شراب فواکه و کنگبین عسل خوردن بسی مناسب بود و ضماد
 صندل و لادن و کافور و کل تاب و فواکه مقوی معده سرشته نهادن و طلائی آنها
 کردن مفید آید و کواهی جهت مناسب خلط جاذب آن هم نفع عظیم بخشد و اگر با و
 اندر فم معده بود بقی کردن بکنجین و همواره فریدن فواکه مقوی معده و بخوش قرض فواکه
 و بخوردن کباب مرغ بریان بنار دان و کشتیر آلاسیه و بلا خشک و اشبه غوره و اشباه
 اینها تدارک زود پذیرد و آنجا که سبب بلغم شور بود و عطش قلیق و ظهور غلبه در
 بدان اشتها دکنده و بلغم قه و خام و عدم تشنگی و بزمی که آب در دهن و بینی
 و بدی هضم طعام و غلبه کی آن در قی بدان کواهی دهد و بلغم ترش بود و علامت
 آن ظاهر باشد نخست در قی بمقیات مناسب مبالغه نمودن و از چیزهای بلغم فزا

حذر کردن و قلبیهای خشک بر مقدار کم خوردن و کرسنک کشیدن و حرکتهای تلذذ
 کردن و بر بالای آب درس با کبسی با قلابی و اشتباه آن بکار بردن و یا پیوسته
 خوردن و در دهن داشتن و بخیل پرورده شبها خوردن بهم نافع آید و نان و عسل
 که بغیر ترش بخیزه را که کند و اگر ماده قوی بود سهیل بلغم باید دادن و حبس النسل
 نسکو آید و اینجا که سبب سودای محترقه چنانچه اصحاب مراقبا را کاهی واقع می شود
 و رتقیه سودا باید کوشیدن و بعضی از تدابیر بالحوایا مراقبا را خوردن آنچه مناسب
 و احتقان در جمله فایده و تدابیری که در اوجاع معده گفته شده اغلب آنها در این
 مفید بود هر صنفی را از صنف مناسب آن علاج باید بستن و بعضی از تدابیر منع می شود
 تدبیر این امراض بود و اندک علم افراطی در حرکت معده باشد جهت دفع مودی
 و دفع کردن او چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افراط ان بعینه اسباب غثیان
 و تهوع باشد **علاج** در جمله احوال و تدابیر هم بدان النوع است رعایت
 باید نمودن و بالجملة آنچه حاکم و دانی قیست خصوصا بعد لتقیل ماده خوردن
 دوائی قابض و معطر بود خواه مفرد و خواه مرکب همچنین آنچه اشتها می طعام آورنده
 باشد و گاه بود که بخوردن مقوی و آوردن ماده قی معده پاک شود و دیگر مسهل کنند
 و حقنه مناسب بسیار بود که ماده را مایل با معا کردند و قی را باز دارد و شد اطاف
 و ضاد دای قابض و عطر نهادن بر معده و نیک مالیدن رکهای دوش و پشت
 و بعد تنقیه مجرر شیب معده قویب ناف نهادن و آنچه در افراطی الحفال گفته شده
 جمله نافع آید و همچنین آنچه از علاج مسافران بگفته شده و آنچه از علاج غثیان و تهوع
 سبقت ذکر یافت و خواب کردن عظیم فایده دهد و جهت تبیل حرارت بدن
 و جهد می باید کردن در تنویم خوردن مخدرات در تواضع این مد کند و اگر سختی افتد
 خسد آن تخت را میخسباند برفق تمام نسکو بود و قی بسیار که از پیضه او فسد علاج
 بمحلش مذکور خواهد شدن و آنچه از خوردن سهیل افتد بجمع آب سبخت گرم
 و غالب نسکین باید فوطا حوانی را علاج نماید که در مکره ضعف خونی ناک آورد و آنچه

کبسی نام
 از قلابی
 از قلابی

شناسایی و باد خوردن از ریسمان اوخت و از چرخ زدن افتد بسیار بدور
 نمکند و استراحت و چیزی نخوردن از اسکیس دهد و باید دانستن که هرگاه معده
 تشریب کرده باشد مادام که ماده را کم نازند هیچ ضما و طلای قابض بکار نبرد
 داشتن و در جله مادی ابتدا علاج بجهت مناسب باید کردن یا بملینی اگر دانست که
 پاک میشود و رعایت قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تنوع بسیار قوت
 و قی قلیل زود و ضعف و خش آرد و تریاق الطین حدید و فاد زهر درد و غ کا و با شتر
 قابض سائیده درین باب مددی عظیم رساند و در جله انواع این غذائی که مریض
 و شربت های آب چون قرضها و ابها قوام دار باید دادن و از چیزهای بسیار تر در جله
 و مرقات اجتناب کردن و چیزهای که مریض را سخت مشغول گرداند و یا عظیم تر
 جله نافع بود و الله اعلم فی الدم قی خون یا از مری باشد یا از معده یا از حکم
 و اسباب آمدن خون ازین اعضا یا خارجی بود چون ضربی بر شش و او از کوفت
 بتندی قوی و چسپیدن زلو و سبقت این اسباب بحصول دلائل دیگر شاید
 این احوالی نبود و یا اسباب داخلی بود چون استسلا یا عروق خون بچشتی که محل کجاست
 آن نمائند پس اشکافد سر عروق را در آن موضع در ظهور استسلا و غلبه گرمی دم و تدابیر
 سابقه بدان گواهی دهد و چون ضعف مزاج عرقی درین مواضع از غلبه لین یا بیس یا
 باد قی سببی منشق گردد علامات بیس دلین در آن عضو و عدم امتلا و عدم گرمی خون
 و تدابیر تری و خشکی فرا بدان باشد و الله اعلم یا بواسطه رطوبت ماده و لین عرق
 و ضعف قوت ماسکه آن وحدت و حرارت خون خارج و گرمی محل و صفرا و بیت مزاج
 و غلبه حرارت مریض و انبانی خون خارج و تری و سردی محل مزاج مریض دلیل آن حالا
 باشد علاج طریق تدابیر این علت محافت که در نفس الدم مذکور شده لیکن
 تدبیر منع قی نیز لازم بود و از قی مدد مرض نشود و در استسلا یا اگر جهلت دهد و ملاک نشان
 از هر دو دست و هر دو پای یکبار فصد باید کردن و خون تا قوت و در طلب برداشتن صابون
 میکوبد دوستی داشتند در خوارزم بجام مریضت بمن رسید و نبض بمن نمود دیدم استسلا می نمود

عنه و تدابیر غلبه خون کو اهی میدادند گفتیم بحمام مرد و فی الحال فصد کن قبول نکرد
 بحمام رفت چون از حمام بیرون آمد قی الدم آغاز کرد و مرا خبر کردند تا رسیدیم ملاحظه شد
 اگر بعد از تسکین خون نخعی اندر معده بماند و بسپزد و اعراض آن چون غش و سردی
 اطراف و عرق سرد و ضعف نبض بدید آید مغز خوش یا پیرمایه آن یا نمک اندر
 باید خوراندن تا آنرا حل کند و سمیت آنرا طرف سازد و الفخه آهوبره و زغال دبره
 نیز نیکو بود و باشد که طبیعت بقی از دفع کند بعد الحل و باشد که بر از خارج کند
 و بعد حل شدن آن حقنه موافق کردن اولی بود و مزیقات خوردن یا مقنی جهت دفع
 آن اگر مانعی نباشد و قوی را جایز بود و مفتحات قوی خوردن جایز نباشد و قضا
 چوب انجیر سیم نجاصیت مفید آید تخصیص که با الفخه خورند و تریاق الفضی و سدر و لعل
 هم موافق بود و محمد ابن ذریا کوید مردی را دیدم که بر قی باره همچو کشت بر انداخت و از آن پنج
 حشمتی درو پیدا نیامد من بفرس چنان در یستم که او را در معده همانا که نا صوری
 بوده و اصل آن نا صور بار یک شده بود و بزور قی کنده شده بیرون آمده و اندام
 آرزو ثامی بد چون از زوی کل و نمک و انگشت و کج و برن و پوست تخم مرغ و زرد
 مانع و تیز در شش غرض سبب این حال خلط پیچید و غده کنده بود و اندر من
 و فم آن چنانچه اکثر حوامل را این صورت واقع میباشد تخصیص در ماه دوم و سوم و ایشان
 از او یا لان و کتا گویند و این حال بیشتر حوامل را در این صورت واقع میباشد چون
 از چهار ماه و پنجاه بگذرد بر طرف شود و همچو غشیان جهت خرج شدن آن فضلات رجمی در
 چنین واسطه رسیدگی آن باشد که در بعضی این خون شود و بماند در تمامی عمر ایشان
 و آنرا علاج دشوار باشد و موجب این هم عادت بر آمدن مواد بود از رحم بفرم من
 و آن قلیس و کاه کاه بود و بدان سبب از زوی بدیشان هم کم و کاه کاه بود و خلط
 اوقات اوائل حمل و بعضی کو دکان باشند که ایشان را عادت کل خوردن بسی شده
 و بران مانده باشند و هیچ و جازان ممتنع نشوند علاج نخست تسکین و غده ایشان
 بخوراندن مطلوب باید کرد و چوب سیم چیر در صین غنیمت باز و می ایشان بجای آن مطلوب نیست

بلکه بعضی باشند که اگر دیرتر مانند ضعف دل برایشان استولی گردد بواسطه میل بخوار
 سهل ازان ماده روی بدل از جهت نیافتن مطلوب و بعد ازین تنقیه خلط و تقویت معده
 باید نمودن و تنقیه بدفعات و رفتن کردن طریق اولی در تنقیه حاطه قی بود یعنی مناسب
 و اگر در رفی بمل مضر باشد تا تقویت معده نمایند بکوارش عود و کوارش فواکه و در
 و مصطکه و میبه و امثال اینها و حب الشفا و حافظه الصحه با مثراب پی در بناب حاطه قی
 و طعاهای که در آن اندک سیر و خوردن یا اندک فضل و در ارجینی باشد ایشان را مفید بود
 و مرغ و کبوتر کباب و قلیه های بنیاع و ناروان و زیره و کشنیر و بایز و تربیب کرده بخوبی
 بنجابت مناسب بود و چیزهای گرم و تیز و دانه های پر قوت از حوامل و در باید دانستن
 و مسهل خلط و طین قوی هم بدیشان نشاید دادن و غیر حوامل را تنقیه بقی و مسهل بدفعات
 باید کردن و غذا بهمان نوع که مذکور شد دادن و افشک و خشک بلاء و کباب بطحج و قهوه
 بناروان کننده و زیره و کشنیر و ناروان بران مالیده بسی مفید آید و نقل بدان مکیدن
 و مزیدن استخوانهای اینها و نقل بدانچه در کین غشاینها و قهوه مذکور شده مانع بود و همچنین
 تنقل بجزای بریان کرده از خود پسته شور و شباه آن بی نیکی بود و اطرافیات کوارش
 مصطکه و فواکه و کبسی و معجزات فلافی و اشربه نعناعی و نیز شور با مغر جوز و پازان
 فواکه فامضه ترش و قروط جمله مفید بود و اطفال و کودکان معتاد کحل را ازان بیاید
 کردن و پاس داشتن و به تنقلات مذکوره بنوعی مشغول ساختن که بدان نپردارد
 و اگر در اول حال را به ازین نوع نقلها مخلوط کرده دهند بآهسته آهسته که آنرا کم سازد
 تا رقلها قرار گیرند و دران اثنا بملیات مناسبه تنقیه خلط ایشان کند بسی مناسب بود
 و آنرا که از خوردن کحل کنار جگر آماس هم پیدا کرده باشد و آنرا بلبس از خارج بتوان رفتن
 و بسپیدی لب و بقلیت اشتها و باریکی کردن و کمی قوت هم توان ساختن و نفیج سدا
 سعی باید کردن و هیچ وجه نباید گذاشتن که کحل خورد و محملات و سنگینیات را روندی
 و غیره و درانافه آید و طریق نفیج سدا و کندی مجلس مسین کرد و انشا الله تعالی و بعضی از اصحاب
 تجارب گفته اند که غیر حوامل را خوردن مغر با دام تلخ یا حیاله آن و خوردن روغن شیرو

یک سکوره آرد و ذوق کل خوردن را بر دوا کند و علم نقصان و بطلان شههای طعام
 بدانکه شهوت غذا و نوع بود یکی طبعی و آن در جمیع اعضای آن باشد بلا احساس
 دوم نفسانی و آن خاص بود بضم معده و اتمام این بقوت حساسه باشد که از دماغ معده
 و اورامی اکا یازد و در حین نایافتن غذا بدین حاجت و باعث برتنیه و طلب غذا شود و
 ثقیل بهم باشد که از اطفال لقمه معده آید و مجموعه خود را از دغده میکند و معاصی غذا
 میسازد پس سبب نقصان و بطلان شهوت غذا یا در جمله بدن باشد چنانچه بعد
 از سوز المزاجات مفروط و در امتلا رآن بدن و در تعبه و ضعفها و از مشغول بودن طبعیت
 بدفع مرض و یا به غرض نفسانی و در حین شایده خیزی نفرت آورنده چون طعام برکس
 و در غلبه سردی و گرمی هوا و در وقت نیافتن شراب و دوائی محتاج و چون افیون
 و شایه آن واقع است و یا در معده باشد فقط چون چنانچه در سوز المزاجات سازج
 و مادی فم معده تخصیص سوز المزاج کرم و در تخمها و در حین اشتیاق به ترههایی خشک و آب
 و در غلبه کرم در معده و افساد آنها بعد و اسهال و حرکت واقع است و یا در معده و فم
 باشد بیش از حرکت عضوی دیگر چنانچه در حین حصول سده در مجرای که میان سپرز و معده
 می افتد بجهت نیامدن حصه سودای مدفوع و باعث بر شهوت از سپرز بر فم
 معده در وقت خلوت و همچنین نقصان و بطلان شهوتی که می افتد در حین وقوع اسهال
 در جگر و یا در مری و یا در عروق که میکشد غذا را از معده و یا در مجاری آنها و تقدم
 بر حال ازین مذکورات و حصول هر سوز المزاجی چنانچه علامات اینها بسین شده است
 که داند تشخیص مرض را علاج آنجا که سبب مرض دیگر بود از امراض تن در روح و اعضا
 شاکر و مجاور سوز المزاجات اعضا نخست تدبیر آنها باید کردن بدستورهای کرد
 محشن بسین است انگاه تقویت معده نمودن و اگر علایج مشترک النفع باشد او بود
 و آنجا که سبب سوز المزاج معده باشد تدبیر آن بنوعی که سبقت بیان یافت باید کرد
 و آنجا که سبب امتلا باشد ترک غذا و شراب مدتی و حرکت ملایم نافع بود و اگر امتلا رآن
 باشد تنقیه باید کردن بوجهی که النسب بود و در آن اثنا تقویت معده نمودن و یا

و اندک اندک بغذا خوردن در طریق دفع امتلا جمله در اعیان و بدانچه مناسب بود از تدریس
 ناقمان و بعضی ضعفهای مرضی و مردم سهل خورده هم سبقت بیان یافته
 و آنجا که سبب چیزی متغیر بود بجز بهر کشتهی تبدیل باید کردن و آنجا که سبب تعدی
 بود چنانچه اکثر ترکیان و شارب النحران بدن النحر را واقع است بلکه بعضی هستند که مترا
 دیگر نیز از آن سبب پیدا کنند چون دانند که که منجر به ضعیفی میشود دهقان علاج کنند
 و بتدریج و حکمت آن عادت را از ایشان بیرون برند و بحسب الشفا و حافظ الصحة
 و مفرحات آنرا تبدیل فرمایند چنانچه عادت اینها آن مضرت نیابند که از ترک آنها
 و فایده از اینها بیشتر یابند و آنجا که سبب تخمه باشد دفع آن بدستوری که سابق
 مذکور شده باید کردن انگاه مشتهیات دادن و آنجا که سبب سیل ترها و خلیهها
 قبل از غذا از آن باید دادن و از این قبیل بسیار باشند که ما و ام که آب یخ یا سنده و
 سرد یا ناریخوشن بخورند غذا نتواند خوردن و سبب این گرمی و صفرا ویت معده
 و خوردن گرمها چون خمر و معجونهای گرم و غیره و آنچنین مردم را تدابیر سردی و
 مفید آید و بسیار مردم باشند که اشتباهی طعام دارند و چون طعام حاضر شد
 رغبت ایشان بر طرف شود و سبب این ضعف قوت جاذبه مری و معده بود و علاج
 این مریض تقویت عصب حدت بمقویات دماغ و معده و مصلحات مزاج عصب لطفها
 این اعضا و آنجا که سبب گرم معده بود علاج گرم بدستورش باید کردن و آنجا که سبب
 سده عرق بود که سودا از سپرز بغم معده بدر میگذرد و میرسد تفتیح آن بخورانیدن
 چیزهای ترش مقوی باید کردن چون که دسبب از سبب که و شلغم نچنه که از سرکه و آب
 نهاده باشند و خردل در آن کرده و آنرا شلغم آب گویند و جمله کاهها و انجدان سرکه
 و غوره با زرشک یا مطبخت یا دوانی و اشباها اینها و ایارج فیکر و مقوی با فستق
 این سده را بکشاید و معده پاک کند و مداومت چهارس بر بالای اغذیه مذکوره غظیم
 سفید آید و قتیق سده ماسار فیا در امراض کبدی مذکور کرد و بیان ادویه که نفع مژاد
 در صین مرضی معده نسبت با نزرجه مختلفه غظیم مفید بود و کبشی مقوی ریح صیال چهار

الملک

سر در شش شاهی سفوف مقوی حافظ الصلحه فرید العزم بلا درسته زرنج جد و از ناز در هر پنج شش و در
 و نوش داردی قنب هندی لطیف لکثیر او شبا ه اینها لکین در هر فراهی استعمال در و فانی
 باید کردن جنانچه در امر جاده در طرف آخر در زربالای غنهای خشک در شش باید داد و
 بارده برناشتاد و در طرف صبح بر بالای طعاهای تری کرم باید دادن و بران حرکت فرمود
 و در امر جاده خشک بر بالای طعاهای تری زربالای غنهای خشک درناشتاد باید دادن و بران حرکت فرمود
 باید دادن و در امر جاده تری بر بالای قلیهای خشک درناشتاد باید دادن و بران حرکت فرمود
 و چتری در تر خوردن بسیار آنچه اشتهای مردم گرم مزاج را و صاحبان معده های
 گرم را بجنبساند و غشیان و تنوع ایشان را فایده بخشد و تقویت بعضی قوای معده ایشان نماید
 آب سبب دشتاباه آن بهی سنجوش نارسنجوش بعد در سببش مردم در شش و دفع
 و خیار و یخ دران باشد جزوات خشک کرده در شش فعال صماق و اصیا نموده بوشی
 که از این ششها پزند و در کرده باشند مرغهای بنار دران کباب کرده یا خشک ببلای و در
 زرنج الو نیم خام سکه که چهار قرص فواکه قرص لمبوی ترش که اندک مصطکی دران باشد بک
 ترب شلغم آب و شلغم سکه زیتون پرورده بنار دران سکنجبین سفر جلی ابکامه فالتکامه
 چاشنی کرده بلیله پرورده آله پرورده بلیله پرورده زرنج و ترشی آن هوای خشک بو
 صندل و خیار با درنگ دشتاباه اینها و ضا دای خشک بر دل و معده نهادن اینها
 مردم سرد مزاج را بجنبساند و تقویت بعضی قوای معده ایشان نماید و بتغیان بلغمی نماید
 و کلکین قرص مصطکی قرص عود قرص عنبر قرص زیره که لکین زرنج بیل پرورده مرابی به
 سیل مرابی که در از چینی قرص جوز و الپیل بادیا لکین ببول طبیع و قرص در کلاب خوانند
 خاندن مصطکی با کند زرب محمی است تره تیره شاهتره پیاز قون قلیه دبیانه
 برافرا مزج شمن کباب مرغ زیره و دار چینی مالیده شلغم آب که ترش بسیار خردل شور
 با پیاز و مغز و کپای برافرا خود آب پر دار چینی و پیاز و سیل بری و عطرهای گرم که
 گرم و خشک شراب نفع عرق بونع بود و دشتی زرنج ترش سکنجبین بزور می
 بسکه نفع بسکه شست بسکه سیر بسکه حله چاشنی کرده پسته شود و ببلای

بغیرت
 در کتب
 ۱۲
 بولوار

نان و عسل و نان و ریحان که هند خانه و زردک و مغر جوز در آن باشد حلوائی گذر حلوائی
 و زنجبیل حلوائی بلادر حلوائی نانوره حلوائی مغر با دام شیرین حلوائی با بقیت قلیه
 و زعفران شیرین حلوائی عسل کرم کاچی عسلی پر تخمه دارد و اشباه اینها و ضما دای کرم قاب
 بر معده نهادن و اما آنچه جهت مردم خشک مزاج و معده های سوداوی در تحریک است
 و تقویت مناسب بود جمله امراض سوداوی تخصیص ربع و المیخولیا بزرگوست و
 آنچه معده تر و متزلزل مناسب بود در ضعف معده مذکور گردد و الله اعلم بصعوبه
 اکثر مردم ضعف معده که گویند غرض ایشان ضعف قوت با ضمه معده باشد
 و خداوند آنرا معهود گویند اما بحقیقت ضعف معده بصعوبه هر قوتی از قوای ثلاثه که غیر از
 است بر بدنی هضم اعانت بیشتر از عکس آن بنماید بنا برین بعضی از بیان آن اقسام
 علی الانفراد و الاصاله به بیان این قسم که نقصان الهضم مستغنی کردند و مراد از این
 ضعفها آنست که مانع مرض مقرر از جمله امراض اعضای مشارک و مجاور و امراض
 معده نباشد و بدانکه با ضمه را که می و تری و ایما قوت و هضم که بسیار از حد اعتدال
 بیرون شود زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت صفرا حاصل آید و ماسکه را خشکی مایل
 بسودی مد و کند مگر بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت
 بلغم آید و چون بلغمی واضح شد بلاشک هر قوتی از کیفیات ضد مقوی خود ضعیف شود و اگر چه
 آن کیفیات بسیار منخوف از حد اعتدال نباشند لیکن به ضعف تفارق پدید آید و از اینجا
 واقع گردد که هر چه در کیفیات اربعه مرتب با اعتدال باشد جمله قوای معده را بلکه قوای
 تمام بدن را فایده بخش جهت بودن معده بمشابه حوض بدن و او در دهه ساریقه متصله
 بدان بمنزله جد اول و انباری که از حوض باطراف میرسانند اما علامت ضعف قوت
 جاذبه آنست که طعام از فم معده دیر گذرد و کرانی کند و متوحش سازد و باشد که
 اختلافی در فم معده حادث گردد اما علامت ضعف ماسکه آنست که معده
 طعام را فرو گیرد و چنانچه بیشتر آب می بوده و صاحب علت چنان پندارد که اگر اندک
 حرکتی کند آنچه خورد و هضم باز پس خواهد گشت و بقی بر بدن و این حال بی غشیا از تمام

و یا خود آنچه خورده زود از معده با معارود و براندازش شود و نیکو بهضم یافته و علامت
 ضعف دافعه آنست که طعام با وجود لطافت دریا از معده بگذرد و دفع کند و بوی طعام حبسا
 یافته شود و حقیقت این بدت چنانست که طعام هر چند غلیظ بود در معده صحیح بلا مانع
 نماند و زود ساعت و باز زود ساعت برشته تر نماند و از شش مفت ساعته بیش در معده صحیح
 نماند پس هرگاه طعام لطیف بیش از چهار ساعت برده میل کند دلیل ضعف ماسکه بود
 و چون بدت ماندن غذای غلیظ رسد دلیل ضعف دافعه بود و غذای غلیظ برعکس این باشد
 و علامت ضعف ماضیه علامات ضعف این قوی بود و علامت ضعف حرارت حرارت
 معده و آنجا که تصور حرارت غریبه یا اعضا سبب ضعف ماضیه آنها کرد و چنانچه در مضمثانی
 یا ثالث یا رابع فتوری شود یا در جمیع مضموم فساد آنها بمعده نیز باز در هیچ نکه فساد مضموم
 ماکثر آنها مضرت رساند علاج آنجا که سبب ضعف معده ضعف قوت جاذبه معده
 بود باید دیدن اگر چنانچه این ضعف از خلط صفراوی است غالب که در معده ریخته و نفهم معده
 برمی آید و ریخته میگرد و وقوع غشایان و قوی و بیقراری از بهای هولو غلظت بدن را از روده
 و خفقان بدان علت کواهی و نخست تنقیه خلط باید کرد و بقوی و تحفه و تلین الکاهه و تقوی
 معده کردن بغدادی لطیف و کم خوردن چیزهای معتدل و با شکن و بکار داشتن و تقصید
 کردن معده بقواض کرمی و خشکی مایل چون مصطک و کلنار و سنب و قوخل و صبر و انبتین
 و آب پنجه و آب برگ مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاجی سرد و تر سازج بود تبدیل
 سوء المزاج بدستورش باید نمودن و تقویت بمقویاتی که قبل ازین تقریر مقرر شده کردن
 و آنجا که سبب ضعف قوت ماسکه بود باید دیدن اگر آن ضعف از غلبه خلط حاد حار
 باشد در معده که بدان سبب طعام را قبول نکند و دفع آن بقی و علامات آن چنانچه دراز
 مذکور شده و حرکت خفقانی معده و قلع بلکه از تعاشش اکثر اعضا بدان اشتها کند نخست
 تنقیه باید کرد و چنانچه مقرر شده و بر رب سفرجل و کنجبین آن و مقویاتی که جهت تحریک
 شهوت محرور مزاجان گفته شده تقویت کردن و وضادات مایل بسردی و مقوی
 بکار باید داشتن و اگر از غلبه خلط سرد بود که سطح معده را آلوده است و غذا

می لغزانند و زرد ناگوارنده از راه امعاء بیرون می کنند و یا آن خلط غلیظ در فم معده ایستاده
 و زرد فم معده و وسیل قی و نفرت غذا بسیار و حرکت خفیان معده بدان استنها نامند
 نخست تدبیر باید کردن چنانچه در فواق و غیره بین شده و در دوت کتبه عضوی و فی
 بسی آنرا بخوردن و جز بوا و کسب و قرفل در کباب مرغ داخل هست و یا در کلاب جوید
 و چهارس و معجون الحجب و مداومت اینها اصلاح باید کردن و در پهلوی چپ و یا با خوان کردن
 و غذا نان خشک با نفع است یا کجین ترش بزوری یا البته لی و یا عسل و یا خشت ع تر
 و ناظر خون و یا رب هب شیرین و اشباه اینها مفید آید و اگر تحلیل سطح معده و
 جرم آن باشد و ضعف قوت قی و عدم علامت سوء المزاج و الکلام و ثفل طعم بر
 و بعضی می دانند که رباتیه در معده بران کواهی و بد بقویات مذکوره تقویت باید کرد
 و مداومت خوردن پلیجات چنانچه پیوسته پلید سیاه یا زرد در دهن دارند تنها یا با جز بوا
 یا با جند قرفل یا سحوق آنرا کسب بیشتر ضم کرده خوردن یا با کس یا جوشانیده در کلاب
 یا بعضی ادویه کرم طبع آنرا بر نشتا خوردن تخصیص در قدری بشیرین یا شراب مورد و
 غلیظ نافع بود و پوست سنگدان مرغ صحرای را خشک کرده رسانیده با نیم مثقال اطفال
 یا در شراب مورد خوردن بخایت نافع بود و نیم در نفع خشک سوده در شرابی قابض کمی
 و مضادات قبض کننده مثل بلبله و شبت و مورد و سنبل و قرفل و مرزنجوش و کل نمرخ و زیره و
 کوفته و آب مورد سرشته نهادن بسی نافع آید و غذا هم چیزهای قابض رخت کنند
 باید دادن چون شربت هب که نفع در آن باشد با نان تنگ و نان کاردکنار و یا آرد بزر
 در آن باشد و آشپهای تیره و طی که سیر و مغر جوز و نفع در آن باشد و چیزهای گرم آب قلهها
 خشک پراثر از شیمیها و اشباه اینها و کم خوردن ملازمت خوردن حافظه الصحه و شفا
 در معصورانار شیرین هم بس مفید آید و آب آهمن تاب و سنگتاب هم نافع بود و از چیز
 پر رطوبت و مرخیات معده حذر واجب باشد و آنجا که سبب ضعف قوت و دفعه
 بود بناید ویدن اگر بیش از کت سوء المزاج کبد یا امعاء علاج مشترک کردن اگر
 بی شکر گشت بند ریخ مزاج معده سیتور کردن و اگر از جهت بدی غذا و بی ترتیبی است که

دفع آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن و این قسم با روشنی را ثباتی و دوامی نباشد و تقسیم
 اسباب و علامت هر حال بدان گواهی دهد و با کلمه آنچه دفعه معده را قوی کند
 آب نو که و کنگبین ساده بود و تیزاب و فلوکس خیارشنبه در آب کشته و پس
 بر درده و نفوق نو که خشک و طعناهای چرب نرم چون آشتهای الو و مکره اسفناخ
 و چند دران و روغن بادام بران بخشیده و یا مغز بادام سوده دران رخمیه بخشد
 و کنگاره بادام و فالوده روغن بادام و چرب کردن معده روغن مصطکی بادامی
 و آنچه که سبب ضعف قوت یا ضمه معده بود ببايد دیدن اگر موجب آن حرکتی عینیه
 و یا غذای نامناسب بود کمتر آن باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی
 ببايد دیدن اگر خشکی غالب است علاج دق شیخوخته کردن و اگر بروی غالب است
 قریب به علاج استسقا کردن و تداویری که در ضعف آشتهای سرد و غثیان فواید
 گفته شد بکار داشتن و چیزهای قوی و مرطبی را پیاز و یا دارچینی و زیره و مشک
 و تخم کدو از گوشت کبوتر بجمه و آشتهای آن باشد بسی مفید بود و اگر با ضعف هضم
 معده ضعف هضمات دیگر یار باشد تداویات قویتر باید کردن و در الفاشر حرارت
 غریزی همه تن کوشیدن بمفرحات و تفریح و ضرب ممتد و حرکتی معتدل
 در هوای گرم و در قریب با اعتدال و غضبههای معتدل و مداومت ممارست و آشتهای
 و یا بویانیدن عطریهای گرم و دیدن محامیب و دوستان غریز و غذای معتدل
 و انداز بوقت خوردن طعام و شربتهای مقوی و شادمانه و پاک و بکیت عدد و
 این مقویات است تسبی و اگر خلطی بد درین ضعف به ضمه سبب شده یا اول
 تنقیه کنند انگاه بقوت مشغول باشد و الله اعلم اشکلی کا ذب منفرط
 آنچه غیر عرضی بود سبب یا غلبه گرمی شش و دل و تسکین یافتن آن به هوای خنک و شیر
 از آنکه آب خنک بدان گواهی دهد و یا غلبه گرمی معده و تسکین یافتن آن با آب شیرین
 به هوای خنک بدان آشتهای خنک و یا خشکی مری و فم معده و معده بود و فایده یافتن
 از خواب بران دلالت کند و سایر علامات سوء المزاجات معده در اول باب

بتفصیل مذکور و یا غلطی و یا غذائی بود که بواسطه شوری و لذت آن طبیعت مشتاق
 آب شود و تا آنرا بشوید از معده و فم آن و از عروق و علامت بلغم شوری و تقدیم
 شوری غذای بدان دالی گردد و یا بواسطه لزوجت آن طبیعت خواهان آب شود و تا آنرا
 حل سازد علامت خلط لزج چون لزوجت برآرد و مخاط و تقدیم خوردن غذا
 لزج بران دلالت نماید و یا بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب ترقیق آن شود و آب غلیظ
 آب دهن و بینی و تقدیم اکل غذای غلیظ بدان شهادت نماید از جمله این احوال چون
 مقصود طبیعت بسبب حرارت یا بیس یا نافرمانی خلط و غیره بیک آب و در آب
 حاصل نمیکرد و لاجرم هنگام حصول طالب و چون این طلب نه از جهت تطیب
 بدن و تقدیل قوام اخلاط فاضله تن نیست صادق نباشد و اما آنچه مرضی سبب آن
 شده باشد چون عطش در تهیای صفراوی و در برودت کبد و در سوء المزاج
 روده صائم و غیر آن تدبیر آن مرض بود چنانچه در مجلس مبین و با افراد بیان محتاج
 نباشد علاج آنجا که سبب تشنگی غلبه گرمی شش و دل باشد بویها
 خوش خنک چون بوی خیار در انزاد رنگ و بوی امرد و بوی و سیب صندل
 و سیبوفرو و بنگ و داشتن نفس درون دل و طلای عطرها می خنک بران عود
 و اسایش دیر نمودن و عیش خانه بخوردن قرص کافور و شراب صندل در عرق گاو
 و عرق بید و شیر و خرفه و دوغ و دغ و آب سخت سرد و میوه های سرد کرده
 خوش بوی و اشباه اینها تسکین مناسب بود و همچنین تشنگی در اشتیاق هوا
 گرم در فصلهای گرم بسیار افتد بتخصیص که حرکت دران هوا واقع شود و اخلاط نیز
 گرم گردد و بدو حرارت دل شود و اطراف را از آب سرد نهد و آن بلکه غسل دران
 عظیم فایده دهد بوقت گرمی و تشنگی هوا و آنجا که سبب گرمی مری و معده بود بویها
 اگر از سوء المزاجی است علاج آن بدستورش کردن و مداومت خوردن شیر و خرفه
 با آنکه قند هر صبح و خوردن بورانی خرفه در سافج بی تنقیه و از امدادی بعد تنقیه
 عظیم مفید بود و همچنین میوه های ترش و آبهای سخت سرد و پنچ و برن تنباغ

و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن دوائی کرم یا حادست مصلحات آن دوا را باید
 خشک ساخته بخ و غیره و اگر با این کرمی سوء المزاجی خشک بهم باشد کشکاهای حرکت
 بر دغن با دوا می بار و دغن کل با دوائی و آب کدو آب خیار و لعاب تخمهای خشک و معتدل
 باید دادن و از هر چه کرمی خشکی آورد حذر باید کردن و کثیرا در آب انارین و اندک روغن
 با دوا مختلط نافع بود و همچنین شیر که با شیر خرفه برابری نبات آنرا فایده
 سازند و بار دغن کل با دوا می خوردند و خواب ربالای آن شیرتهای خشک را طوبت بود
 آنها را بقدر تن رساند و عظیم مفید بود و غالب خوردن خربزه شیرین فایزای و آب هندو
 با قند بسی مفید آید و همچنین دوغ شیر بسی تسکین دهد و آنجا که سبب خلطی شور بود
 فم معده و غیره اگر تعفن نیافته بصبر کردن بر تشنگی و کشکاب سده خوردن تخصیص
 نیک کرم کرده یا با قدری فلفل سوده آتشامیدن و آب نیک کرم بر ناستا خوردن یا
 رسن یا کبی خوردن بعد از غذای مناسب عیش و سجون خلط چون کشکاب سده
 و اشباه آن علاج باید کردن و اگر متعفن بود تنقیه باید کردن بقی و سهیل و بعد از آن
 کشکاب کفایت دادن چون حب الشفا و در معصورا مار میخوشد یا با شیر خرفه
 و قند چون حافظ الصحته و رب زرشک و غیره آنجا که خلط غلیظ و لزج بود تنقیه باید بعد
 از آن مار العسل و جلاب با عرقها دادن و قمر تازه بغایت نیک بود و همچنین خربزه شیرین
 و رسن و کبی و اگر خلط در فم معده بود بعدتی دانی چوبهای مسکن عیش در دهن داد
 و آب آن بتدریج فردردن عظیم منفعت رساند و همچنین بزرگ انزاف و بردن بیانج
 مسکن کبیر فلفل و زنجبیل و فلفل از هر یکی یک درم تخم خیارین دو درم بار خاروک خبدرم
 تخم ریحان سه درم جله را کوفت و نرم نموده و بعسل شسته چهار سازد و آنجا که سبب
 عیش خوردن غذای غلیظ لطیف و شور و لزج بود چون ماهر قدید شور انرا نشاند
 سرکه با بخ فایده دهد و اکثر میوهای غلیظ آبدار خصوصا خربزه فایزای نافع بود و بکشدن
 آن غذا از معده این تشنگی زود برطرف شود و اگر بدکار شود بقی دفع باید کردن و اگر
 و آب با قلی از شور یا تشنگی آورنده بود خصوصا در رمضان الله اعلم شهور کل

این از روی کاذب مغرط بود که هر چند غذا خورد بر طرف نشود همچو اشتهاهای
 و سبب این علت یا خلطی بود ترش و غلبه در فم معده که پیوسته از اسید
 و دغده میکند و یا نزل بود ترش که از سپرز بغم معده میریزد و بدت از اسید زد و دغده
 میکند و یا غلبه تحلیس و تحلل بدن بود چنانچه بعد از استفرغات و راز و غلبه بسیار
 در از تحلیس کننده واقع شود و یا غلبه حرارت معده و اندامها و شودهای بیرون بود
 که قوه ماسکه را در جمله اعضا ضعیف سازد و سمات را کشاده گرداند و غذا
 اندامها را پیوسته تحلیس میدهد و عوض آن میطلبد و یا غلبه ان کرم باشد در معده
 که آنچه از غذا بعهده رسد میخورند و میکندارند که با ندامها رسد و بدین سبب پیوسته
 اندامها غذا طلبند و فم معده از ان می آکامند و این قسم وقتی تواند واقع شدن حرکت
 کرمها و رطوبت معده سبب غشیان و نفرت نشوند و یا بحقیقت کرسنکه این قسم
 و کرسنکه بعد تحلیلات مرض اگر چه غالب بود از جنس کرسنکه از سبب
 باشد مگر آنکه از بیخالات قصور قوی از قوای راجعه که جذم غاذیه اند واقع باشد و
 بهره باید از ان نمیرسد و نیزت این حال دراز گردد و مقصود یا بعلاج اینجا ازین
 قسمین این قسم بود و آنچه بعضی جوکیان را و بعضی مرصیان را بعد دمای سمی و غیره
 در ریاضات ناری در وجود پیدا کند که هر چند میخورند و جو دایشان میکند از د و بیخالت
 میشود و ثقلی و ثقلی از ان زیاده پدید نمی آید خارج ازین بحث **علاج** اینجا که سبب
 آمدن سودای غالب بود بغم معده و غالب بودن ثقل و بهضم نیافته بیرون شدن
 و لاغری شدن تن و سایر علامات سودا از سوزش معده در طول وقت سپرز و غیره
 این حالات بدان کوهی دهند نخست تنقیه معده و سپرز کنند بفضله بایق اول
 و بطبوخ افیتونی و شباهه آن انگاه غذای چرب کم مزه مثل دنبه کم بخت غالب
 دهند و همچنین سگریات و آنچه ضد طبع سودا بود از طعم و خمر و میوه و شسته تها و اگر
 در سپرز درمی بود بعد فصد و سهیل در صلاح آن سعی عظیمی کم کنند به ستوری که
 و مجلس بین میکرد و سودا را از معده بر نهاده و محجه آتش بر سپرز باز دارند

و اشربه و اغذیه و ادویه مناسب قبض و لیکن طبیعت دهند و داغ کردن سپرز به کچر و غیره
 هم مفید بود و کوراجوی بری و کسبی و صیال قوی یا مطبوخی مناسب در تنقیه معده
 از سودای چنین قوت تمام دارند لیکن درین علت اتهام در تنقیه با بقا قوت
 و غذا گرفتن تن فی الجملة جائز بود ولیکن در ضعف قوی و تن جز تقویت نتوان و این
 جوع سودای بعد از پتهای برقع گفته که با درم طحال بود بسیار بدید آید و اینجا که
 بلغم ترش و سردی معده و فم معده بود و علامت آن چنانچه مراراً مبین شده
 یا بدی هضم و نجافت تن و سستی بران دال بود نخست تنقیه باید کردن به قوی و سهل
 ایارج فقیر و اشباه آن و تدابیری که در فواق بلغمی و سودا المزاج سر و گفته شده
 جمله موافق بود و جی که در عطش گفته جمله موافق بود و امثال آنهم مناسب باشد و از
 موالات خلط سبب در جمله حذر واجب بود و اینجا که سبب نزله سرد بود و در معده
 ترش میشود بعد از تنقیه داغ و معده و سرد نزله همین نوع تدابیر که بدان اشارت شد
 باید کردن و اینجا که نزله جار بود و تدبیر آن بدستورش باید کردن و معده را با استفراغ
 و غیره از آن پاک ساختن و ملینات خنک اینجا موافق تر از قوی بود و حب الشفا و
 امثال آن خوردن یا اشربه بعدل و مقوی فم معده و مناسب ماده درین باب ^{النفع} با شفا
 بود و بسیار فایده بخش و اینجا که سبب غالب تحلیل باشد از استفراغات
 دراز و غلبه بسیار بهای محلل مدت در تقویت قوتها باید کوشیدن بغذای جرب لیند
 خوشکوار معتاد و شرابهای قابض کم ترشی و حب الشفا هر شب از روی
 دو نوبت باید دادن و در گرمی هوا و آب سرد نشاندن و روغنهای خنک بر تمام
 مالیدن و در مقام خنک ساکن بودن و از تدابیر افراط استفراغ مقدم و از تدابیر ^{نار} نافع
 آنچه مناسب بود بکار داشتن و اگر بعضی مخدرات معتاد بوده باشند همان فرمودن
 و دودغ و فادر هر دران سائیده صبح خوردن قوت عظیم دهد و اگر قوت فتوری در پند
 بتخصیص در جاذبه و ماسکه تقویات بمقویات مناسب آن چنانچه در ضعف معده مبین
 شده باید کردن و از محملات و هر چه سبب مبین و تحلیل شود از حرکات در اعراض

تفنی حذر کلی واجب بود و انجا که سبب تحلیل و از ستوالی تمام من بود و تفتیش
 بواسطه حرارت معده و اندامهای و هوای بیرون و علامت سوء المزاج خام و قریب
 و عرق بسیار و کمی نقل و عطش غالب فقط ساختن بدن از غذا چنانچه باید بدان
 و هیند تبدیل سوء المزاج کرم بنوعی که در ارامت قرار شده باید نمودن و تغییر هوا کردنی و سایر
 که در تحلیل استفراغی گفته شد بکار داشتن و در سرد مسامات آب بسیار و در
 بنوعی باید کوشیدن که موجب فرید حرارتها و بیس نشود و در تقویت قوت ماکه
 سعی باید نمودن و درین هر دو نوع تمیج بدن بر و غن سور کردن و در آب خنک مکرر
 غوطه زدن و عطشهای خنک بوسیدن و ضمادها و طلا یا قابض خنک بر معده نهادن
 و شراب حامض اترج و شراب ریناس و غیره و امثال آن خوردن و غذا از بیس
 مطبوعات ترش بنار دان و امثال آن از گوشت کوساله و بز و بزیه و از سبزیها و خوردن
 انزله با سازند و اکثر آشپهای ترش بکار داشتن و مخدرات بر بالای آن خوردن
 مفید بود و هر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود مضرب باشد و انجا که سبب
 کرم معده بود علاج کرم بکشتورش باید کردن و اندک علم و بدانکه هرگاه این
 مرض لغایت مستحکم گردد و بدان منجر شود که همه اندامها کرسنه باشند و معده
 تمام نخواهد و طبع نرم بود بدین جهت تا قوت برود و بیمار بهبودش میشود و در
 این راجع البقری نامند بجهت بسیار پدید آمدن این علت کا در او مردم
 که در هوای سرد حرکت کنند هم این علت کاهی پدید آید و علاج این مرض لغایت
 مشکل بود و جهت احتیاج بیمار با استفراغ و تنقیه معده و مانع بودن ضعف و تشنج
 اعضا و عشی ازین اعمال و آنچه بعد جوع کلب افتد بد نباشد و طبیب را در تدبیر
 این علت خرمراعات قوت نباید زد و بپلاک نشود چاره نباشد و تقویت او بداند
 نیز بدبسیار شود و همین گوشت آبهای بر قوت و بعضی تخم گرفته در حلق او قطره
 باید چکانیدن و بعضی از علاج عشی بکار داشتن و ممکن بود که رسا کبشی
 صیال یا فاوهر در غسل آب کرم با اندک ترباق فاروقی در آب کل و یا شربت

حل ساخته و در اندام عظیم رسانند و تخصیص در عشتی او به سبب وقوع آن اغلب از بودن
 بلغمی غلیظ لزوج بی طعم در فم معده و کرافتی کردن بران و میرانیدن قوت شهواتی را
 بفاسد ساختن مزاج آن دانند علم باب شانزدهم در بیان بعضی
 امراض که اکثر اطباء این ممالک تخصیص از بعضوی معین مناسب ندانسته اند و بعضی
 بعضی امراض ذکر آن کرده اند و چون بعضی دیگر را اغلب حکیم های هندی و ایرانی و از اهل
 معده می دانند بنا برین نادر یا بی جدا در این سوره المزاجی یا بس باشد که بریدن
 غلبه کند و در صورت بمذقوقان مشابه گردد و بعضی از احوال پیران بر مرض طاری
 شود و اگر چه دقت ضعفهای پری نباشد دیدن مناسب بدین اسم سرسام
 و باین سوره المزاج یا بس کاهی کاهی سردی هم غالب رسیده را این مرض
 افتد لیکن بزایدی مناسب پیران را بیشتر از جوانان افتد و جوانان را بیشتر
 از کودکان و اسباب و نوع این مرض پنج بود یکی آنکه در صین کشادگی
 مسامات و تحلیل قوتها و حرص اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکت های عشتی
 و حمام واقع است آب سردی غالب بیکبار در کشیده شود و بدان جهت اعضا
 سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت غاذیه از فعل خود باز ماند
 و میسر بر د حاصل آید و دوم آنکه بخار رطوبات بدانجا نب دل شود مزاج دل را سرد
 سازد و قوتها بدان جهت ضعیف گردد و تغذیه بدن از وضع طبیعی بگرد و فساد آن تمام بداید
 سوم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر طبعی بر یکبار در و جلیل رود و حرارت غریزی بسبب
 و کمی ماده مرکب ضعیف شود و قوتهای فتور و تصور باید و ضعف قوی عادت گردد و چهارم
 آنکه استفراغ قوی افتد و بدان جهت مواد حرارت غریزی ضایع میشود و بر د و سبب
 و ضعف قوی عادت گردد و پنجم آنکه در علاج بیماریهای گرم تدبیرهای سرد میکنند
 با فراط تا مزاج بیکبار بگردد و بر و ضعف اگر کسی آنرا علاج تواند کردن مرکب را باز
 تواند داشتن و حکامی هند اکثر اوقات آنرا ممکن العسلج دانند و بسیار هم علاج
 کنند و ایشان سبب این علت بر د و میسر معده و بعضی عروق را شناسند

بجهت تشرب که در حج آنها ماده سوداوی را و علامات مرض آنست که هضم
 دشمنه و چهره مریض خشک و بدن بی رونق باشد و اغلب رنگ او از زردی مله‌سری
 گراید و آمار غذا بر بدن پدید آید و قوت هر روز ضعیفتر شود و باشد که طعام را بعد
 از خوردن بقی برافکند یا غیر هضم به براز برون آید و قسم اول اغلب بود و در
 بعد قوتان ماند و بر هر جای ظاهر او دست نهند در غیر سه ماسه در نماید و نبض از ضعیف
 و لطیف و متفاوت بود و بول سپید و رقیق باشد و مدت این مرض باشد که سال
 و بیشتر هم کشد علاج اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فرازی بود بمقدار قوت و سبب
 مقتضای وقت بر بدن ایراد کنند و بدان عمل در مانند چنانچه در کلیات و در زیر
 تطبیق مدقوق مجوم مذکور است و از جمله اعمال آنچه تجربه نافع یافته اند آنست که در
 اوایل مرض بیمار بعد از هضم طعام بمقداری که او را میزبان در کباب معتدل رود و بمقدار
 که عرق نیکیو بنیادگند شده بکشد و بوقت بیرون آمدن تمام تن را چرب کند
 بر دهن زکسی و بهوسن یا چیزی امثال آنها و یا در آئین مریض غیر محل نشیند و بعد
 خود را نیکیو خشک نموده بدین نوع روغن چرب کند و ترتیب و تدبیر و او غذا و نمک
 مریض چنان باشد هر صبح تریج مربی یا زجیل برورده باشد تا قیل و مربی با غسل آنها را
 قدری که خواب بخورد و بعد از آن لباعثی چهار پنج زرده تخم مرغ هم سرشته بانبات
 سوده خلط کرده لعق کنند و بر اثر آن چهل درم یا پنجاه درم شراب انکوری بیاشاید
 و بعد دو ساعت ازین محام یا آئین در آید و بعد از آن تریج کند و بعد ازین اعمال استراحت
 نیکو نماید و پس از استراحت و باز آمدن قوت طعام خورد و از جنس خود آب دشوار
 برنج و اگر از گوشت بره فربه بخت باشد و عوامل آن را چینی و زنجبیل و خولج
 و کشنیز و اسفناخ کرده باشند و از جنس ضما و بامی علی مغز بادامی و شاه آن و بعد
 طعام اگر شراب معاد بوده باشد از صد درم زیاده نخورد و کفرس و بسد و تریج و شاه آنها
 شوند و احقان درین مرض نافع بود و بتخصیص از طبیع سرد و یا بچه کوسفند و سستور
 احد استعمال آن بکیند سر بره و دست و بامی آن یا یک کرده و بکوبند و با یک مشت خود

و یک شست کشک کند و دوده درم شبت دوده درم بابونه دوده درم خشک دوده و عدد
 انجیر سیاه فرباندر پنج سن آب بنزد تا دوپهر برود و بیا لایند و مقدار ده سیرانه
 شور بباستاند و دوده درم روغن کاه و دوده درم روغن کاه و دوده درم شیر نریب
 تازه و پنجدرم روغن بان باندکی موم که آخته بهم بیا نیند و حقت کند سه روز
 هر روز هم بدین مقدار و دوا پنج روز فرود گذارند و باز سه روز میکند و پنج روز جملت بند
 چند نوبت چنین میکنند نافع بود و بروغن مداومت خوردن فاد هر حیوانی در شتر
 مقوی بسی نفع بخشد و بعد از قوت گرفتن بدن فی الحمله ازین تدبیرات و غذا قبول کردن
 تن دوائی قوی تر بر بالای طعم خام خوردن چون دوا را لشک و تریاک بزرگ و اشبابا
 آن بغایت مفید بود و اگر باقی باشد در معده چیزهای که دباغت آن کند چون اطریاف
 و پرورده هلبه و امثال آن باید دادن و اگر تنی زود می افتد و نمیکند از در طبیعت
 در آن تصرف نماید از سنگنات تنی انچه مناسب بود پیش از طعام و متعاقب آن
 باید خوردن و از جماع استقراغات و تعبها و هر چه خشکی فراید در باید بودن آب
 سرد خالص مضرت کلی کند و البته در بر بدوای مناسب و کم سردی باید استعمال نمود
 و شراب بعد از طعام خوردن اکثر اوقات مقوی بود از آن بهچنین دعت و آسایش معتدل
 شور با می نذگور بشطری که نمک و تخواب کم کرده باشند و اما طریق حکمای هند نیست
 که غذای هند معین است و دوشش طعم و مقوی معده فی الحمله دهند سود و سودا را
 بی آن دوائی قوی سمی که ضد سودا و مقوی معده باشد و در آن قوت نافذ بود که درم
 معده و عروق در آید و قوت سهله داشته باشد که ماده سبب مقدم مرض
 براند و بیرون فرستد و قوت محو که حرارت غریزی و اجزای دافعه و مصلحه عضو داشته باشد
 که بدانها تقویت اعضا و ادراج کند و دباغت مصطوح معده و عروق و امثالها
 چون کورا چوبی بری کسی مقوی پر لعی و صیال و چهار سس مقوی فیصله از سر به
 مدبر و حلوائی ملاوری و اشباه اینها از هر چه تجلیل و سیس آرد منع کند و بهچنین از
 مرزبات و مرزبات معده و از چیزهای تیز و شور و تراب و از چیزهای نفوذ کند و محرک شود

و شبیه آن چون خمر در هرات جوانی ترک میخوار و ملازم حکام را که در سن پانزده
 ضعف معده پیدا شده بود از حرکت در کربا و آب سرد خوردن و اخرا لام بدان میبرد
 بعد ساعتی قی کردی و اندک غذای قوی و پیوسته اندک اندک کدختی و در قریب سال
 چنان که اخته بود که دندانهای او را از بیرون پوست لب توانستی شمردن و در سن
 بدان مرتبه بود که از پهلوی دیگر پهلوی مدوی توانستی کشیدن و سخن درشت و بلند نتوان
 گفتن و خواشیدنی جمله اطباء به وقت شیخوخه در مرتبه ناله تشخیص نمودند و بوقت او
 تا تنفیر احکم کردند و همه از علاج ادا استنکاف نمودند و نزد پادشاه وقت با اتفاق
 قرار دادند که ممکن العلاج نیست بعد از آن حضرت مظهر العالی فرمودند تا حاضر شدند
 و مقامی خوش هوا جهت او تعیین فرمودند و در وقت عصر به جهت درویشان بیخ چرخ
 و آتش نار بار بحضور آوردند حضرت از دسوال کردند که هیچ میل بدین طعام داری او
 تبسم کرد و تصور کرد که با او مزاج میکنند چه طلب او را جهت ضعف معده و قوی اثر میسازد
 و کشکاب با ایاز و امثال آن داده بودند حضرت فرمودند که برستی بگویم و معالجات
 بنوعی دیگر است از هر چه ترا رغبت میشود بطلب گفتن فی الجمله بدین طعام میل دادم و اثر ندانند
 و دو قاشق از آن آتش ترش و سه قاشق پلا و خورانی ندانند بعد لحظه خوابانیدند تا
 قرب نماز خفتن زدند و او را کبسی مقوی بر بس و صبیال شربتی دادند و شب خواب کردند
 بعد از صبا نان از بهان غذا بهان مقدار دادند و آسایش کرد و کم تشنه شدی و اگر
 شدی اندک آب نیم سرد و مریدی و خوردی و عصر و بعد از آن رسیده بود قاتی آن
 دو شب بدان میل کرد و بدان عادت بیشتر داشت هفت هفت قاشق از آن
 باد و ادنی قلیه و بوقت خواب همچنان کسی دادند تا سه روز همین نوع غذا میدادند
 و همین شب بت شب چهارم بچوب کبسی جی از کورا چوبی برمی دادند سحرگاه او را
 اسهال شدند جد و ارباب سائیدند شربتی بد و خورانی ندانند اسهال برطرف شد
 داشتها نیکو شد و غذا از بهان انواع میب دادند و شب پنجم هیچ ندانند و شب
 ششم و هفتم باز کبسی دادند و شب هشتم جی کورا چوبی برمی دادند و بعد از آن کبسی

میدادند و یک شب هیچ دو آنمیدادند و هر تنه یک کوب کورا چوبی تری میدادند و کاهپی در
 او اسطر روز چون بشیرینی میل کردی اندک غسل بانان بد و دادی همچین تا باز ده
 و قوت او در سیم چنان شد که از پهلوی به پهلوی غلطیدی و بعد شخصی راه رفتی و تا هفتم
 چنان شد که بعصاره راه رفتی و باندک مدد بر خاستی روز پانزدهم کمان غلوه انداختی
 و مرغان را زدی و کمان خود کشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بقدر گوشت گرفتن
 به پید آمد و بعد پانزده روز در روز کسی ندادندی و چنان در مقدار طعام و مراعات
 فرمودی که امتلاهی داد خالی نشود هرگاه اندک ضعف در معده دریافتندی اگر
 روز بودی که بر بالای آن غذا کسی دادندی و بعد بیست روز جهت رفع تشنگی و طب
 بدن خربزه در میان روز اندکی دادندی خربزه شیرین سرده و بعد ازین دو آب پی
 اقتصار فرمودند در دوسه روز یک نوبت و بعد سی روز خیسلی بر زم آمد چنانچه چهره
 از بجهه ناقه بان میانه گوشت ماندی و از کمان سخت تیر انداختی و در سیم او را بنور حمام
 مستدل فرموده اند و بعد از آن یک نوبت در هفته بحمام رفتی و لحظه بیش کشت نکردی در
 چهل سوار شد و بدین آن باد شاه رفت در صورت قریب بحال صحت اصلی و طب
 بکرامت قائل شدند و بعد از آن هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغفات معده
 و ایما بر حذر بودی و هرگاه اندک ضعف در معده یا نستی بتقلیل غذا کسی اصلاح آن کرد
 و چندین سال بر همین پنج گذرانیدی خربه و خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد
 باذن الله تعالی همیشه این حالتی بود که مواد فاسده غذای که قابلیت هضم از ایشان
 رفته بیکبار حرکت کنند و انفصال جویند و طبیعت از روی عنیف در عجب واضطرار
 و دفع آنها طلبد بطریق اسهال یا قی یا هر دو در هیچ حال از غشیان خالی نباشد اما آنچه
 بصفه ایستند تر بود بسیار آسایش کند و آنچه بغم داشتند باشد با معامال شود و این مرض از
 امراض حاده بود و مدت خیر و شر این سبب شش بازو کم رسد و بسیار باشد که چون
 اخلاط فاسده غالب بیکبار در حرکت آید طبیعت قهر کند و فجا و فکسازد و اینجا که
 طبیعت بر آن غالب شود بدن را تنقیه عظیم از آن حاصل شود که از هیچ دوا آن حاصل

نتواند شدن از این جهت است که شیخ ابوعلی فرموده که ما هیضه را بحیث پاک شدن بدن
 دوست میدارم اما از مرک مفاجات می ترسم و بسیار هستند که ایشان را علیت
 بسیار یافته طبیعت ایشان با آن مقادیر نماید و بدفع آن معاد گردد و اینچنان
 گمان را از آن خطر کمتر بود و بدین ایشان بدان پاک نشود و اما مرد می را که این علیت کم بود
 باشد تا ایام بزرگی چون واقع شود قوی و با خطر بود و به تخصیص مردم قوی اندام سخت
 گوشت فریب می علی البدن را زیرا که این مرض را قهری بود که از طبیعت بیکبار با خلط فاسد
 ریخته واقع و آن مواد بعد از دفع میل کنند و صالح بهم باشد ایعت و نخلط فاسد میل کند
 و طبیعت حفظ آن جوید و درین حال متحیر گردد و بمشال میدان مبارزت از کرد و غوغا و
 در ستغیر و خون ریزش غیر با در میدان بدن حالات ظهور کند و مردم بر باد ضیق الهی
 را از غلبه حرکات اخلاط و بخارات و حشمت عظیم رسد و سبب این فساد مواد
 ناکواریدن طعام بود و استحیل شدن آن کیفیت ادویه سمیه و موجب این ناکواریدن
 یا فساد جوهر غذا باشد بواسطه چیزی مضر که در آن بوده باشد و باور استحیل شدن آن
 از حرارت معده جوهری بد چون خنجره و غسل که با هم خورده شود و آب بر بالای آن دیا
 مختلط شدن آن با خلط غلبه در معده عروق و یا استحیل شدن آن با خلط
 که در معده باشد بواسطه مناسبت چنانچه در صین غلبه صفرا در معده خنجره شری
 و یا شربت خورده شود و با هر دو علامت اظهر این مرض همانست که در لغت
 معلوم شد اما گاه بود که بعضی را بحیث صعود بخارات بد بد باغ و زبان و لبا و روی دیا
 سرانگشتان دست و یا محسوس دیگر و یا اکثر اعضا جلدی پیدا کند و گاه باشد که خیر
 فراموش کند و گاه باشد که خیر را نیکو بیند و خیالهای همچو بخار تشنه و چیزهای سمیه
 در نظر آید و هر گاه قوی می افتد از تهوع و اضطراب معده و در آنجا نباشد و در اکثر اشک
 غلبه کند و اطراف سرد باشد و گاه باشد که اسهال یا زحری نشد و یا با چشمت
 و بعضی واقع شود و باشد که بعد هیضه جمی یوم یا جمی بد پیدا کند و گاه باشد که در سورش
 بد پیدا کند و استفراغات صفراوی بالوان و اسهال مالی تیز بدیوی را بر آن واقع شود

و آن هنگام حاصل صعب گردد و بستن آن مشکل بود و گاه باشد که مریض را آبها
افتد شبیه بکوشش پایه خام با کرب و ضعف و از قوت مرض بگذرد و غلبه بول کرم
زرد بد بوی و تیز و لزج بران دلالت کند و نفس ضعیف و صغیر شود و چشمها غور کنند و
صدخها در نشیند و بینی باریک شود و ناخنها کبود و اطراف سرد گردد و تشنج در عضله
بای و ران و دست پیدا آید و رنگ مریض بزرنگ مردمانده بود و این حال خطر عظیم
اما اگر باین حالها رنگ روی برقرار باشد و نفس بانظام بود هنوز قطع طمع علاج
نباید کرد و طبیعت با برکت ترسد و در تدریج جلت ندید ممکن بود که زود اصلاح مزاج کند
چیت مدکار طبیعت در تنقیه علاج بهترین تدابیر است که چون مرض مشخص شد
ردان آبی بغایت گرم چنانکه شکل توان خوردن بیاورند یا ربع آن ککلات ضم کرده بمریض
بتکلیف میخورند چنانکه از دهن بینی او بی اختیار روان شود و هر خط که آمدنی است
بر آید باز بچسبند پسندانمقدار که اثر قوت و مجال و تدابیر دیگر پیدا آید و اگر در تنج بددی از خارج
احتیاط باشد هم کند مثل اسال بر مرغ و انگشت و ترک اینغنی آن هنگام کم کنند که ندیده
که تحت بطاقت شد و بقاعی فی الجمله حاصل آید و هیچ حال در بستن استفرغات
از بقا سعی نکنند مگر وقتی که از افراط آن هم سقوط باشد و تن را نبوشانند بلکه خشک
و در کرمها خود را در آب سرد اندازند و بر تن ریزند تا منع کواکمش کنند و در درون کرم شود
و از خوردن غذا و حرکات پر خدر باشد بعد قواطیع در آسایش و خواب سعی کنند که
خواب بعد قواطیع و قلب اعراض بدترین سکنت و مقویات است اما اگر از قسم حذر
و خیالات و نسیان و خوف غشی چیزی باشد مادام که تمام قرار نیابد بختن و در رفع
آنها باید کوشیدن و گرفتن جوز بود در دهن و مالیدن اعضایی بغسل و اطراف و تن
بر کفهای دست و پای و روی و زبان اندکی مالیدن و عطرها و اسفوطها بوسیدن مریض را
ترسانیدن یکبار بصیحه و امثال آن و تعجب ساختن درین بابها بسی نافع و مجرب است
و آنجا که آب کرم دادن با فراط میسر نباشد آنچه میسر باشد برزور باید خورانشدن و قوی
آوردن و بعد از آن باقی مواد را شکرین مصلحات کردن نوعی که در افراط فی الحفال و غیره

گفته شده درین باب کلیه بخلاف غالب نیک گرم کرده با فضل دران جو سیده
 بسی نافع است و به تسکین آهیل جهت منجوشیدن این حالات بعضی در سقوط قوت
 زود می پیسج شیرینی بمریض نباید دادن مگر وقتی که ضعف دل بسیار باشد و خواستند
 که تقویت کنند و یا اثر دوی زود بدل رسانند بخاطر آن از شیرینی مرکب یاد و آ
 مقوی با مصلح جالی عند الضروره استعمال توان نمودن چون کلفه مثلا و اکثر ترشها
 مقوی معده بوقت حاجت بمقدار ضرورت مفید آید و آنجا که سوزشی در احشایا باشد
 و استفراغات صفراوی و یا اسهال مائی یا سرد و دید آید و بدین اسیر مقدم عمل نمود
 باشند و مهلتی پدید آمده باشد و قوت کردن عفت کشیدن نداشته باشد
 کلفه ده درم در پنج ساعت شایسته باید خوراندن بشرطی که نیک گرم باشد
 و اگر بدین سوزش و غیره تسکین نیابد فاذر بر جوانی باطین مخموم یا تریاق الطین قدیم یا
 درد و فاشق و دغ یا شربت رب بهی امثال آن سائیده و یا حل ساخته باید دادن
 و فریدن سیب ترش و بهی ترش هم نافع بود و اکثر تریاقات نیابند تا محل مستخص دادن
 آینه نباشد جهت کم دفع شدن ماده و حب الشفای بزرگ یا حافظ الصحه مقدار کنند
 کوچک در مصور یک انار ترش حل کرده باید خوراندن و خواب نمودن و اگر این را فی الحال
 قی کنند ساعتی گذاشتن و بعد از آن از تریاقات مذکوره و غیر آنها آنچه مناسب
 بدستور مذکور دادن و شربت ترش نعناعی و افشکه سرکه و غوره و نعناعیات
 اندکی مزیدی بهم بسی مفید آید و از غذا تا هنگام نقار هیچ نباید دادن اما اگر کودک
 باشد یاضعفی از بی غذائی دریا باشد اشتها فی الجمله پدید آمده باشد و از ابتدا
 مرضش با زور می گذشت باشد و مریض طالب بود و اندکی خشک بلا و با نعناع سیر
 باید دادن و از چربها و گوشت غلیظ حذر واجب بود و کباب چه مرغ که بنار دان و کشیز
 و زیره آنرا آلا سیده باشند اندکی مزیدن و چشیدن غظیم مقوی و نافع باشد و آنجا که
 علامات کلا ترش و اسهال غسالی و اعراض بد مذکوره پدید آمده باشد
 و رنگ و نفس نیک بود کلاب سخت گرم کرده جرعه باید خوراندن و به پرمخ

تنی را تحریک کن در آب سرد نشاندن اطراف را مالیدن و بعد اندک تنی از تریاقا
 چنانچه گفته شد دادن و بر کفهای پای تریاقات چنانچه گفته شد بسط بر کفهای
 پای تریاقات طلا کردن و البته آب بنج سرد کرده آنرا سرد داشتن و آنجا که غشی است
 تحریک تنی کردن اطراف بینی و گوش و میان شفت و اور سخت مالیدن و موی صنغ
 او کشیدن و شراب مشک و ماللحم در حلق او چکانیدن نافع بود و اندک مشک
 در کلاب حل کرده در حلق او ریختن عظیم منفید آید و بوی عطرها نافع باشد و آنجا که تنی
 افتاده و روغن کرم بر عصبها اطلاق کردن و بر طعن غیر طری مناسب و همچنین بر سبب نافع است
 و مبتسکین نهضیه اینجا اعراض بطرف شود و آنجا که فواق ریخته دارد تنفیه معده بقی کنند
 و تقویت فم معده بکلاب کرم و در نقل و فواکه مذکور و غیر آن تسکین آن کنند و هرگاه اعراض
 بد و هر هیضه تسکین باید ممکن بود هیچ نباید خوردن و استراحت و خواب باید کرد
 و بهتر آن باشد که جمیع از حافظه الصحه یا حب الشفا فرود برداریم بنواب هم تسکین خط
 اعانت نماید و اگر سنگی و سنگی کشیدن و حشی نرسد چون اشتباهی نیکو پدید
 و خواست که غذا خورد و همه اندک و مقوی معده سر اسیمه نباید خوردن و از آب سرد
 یکبار در کشیدن اجتناب کردن و تا هفته یا سه روز حرکتها می معتدل کردن و اگر یوس
 میل شود و آنچه بعد مضر باشد خوردن و از چیزهای بد بهضم و محرک خلط چون سر
 و تخم مرغ و خربزه و شیرینهای مضعف معده و شور با و خمر و آبها اینها هر چند بود
 و اگر جماع معاد باشد بعد هفته اندکی جایز بود و در غیر وقت استلامی معده و در غیر
 خلوت گسانی را که هیضه بسیاری و افتد اولی آن بود که بدوای قوی همچو کسی و برس
 و اطریقات و فلاغلی و زرنج و بلاد در دوار المشک و مجوس و سفوف مقوی
 و حافظه الصحه و فرید العمر و آبها از اقراص مصطک و عود و غیره و ادویه است نماید
 و جوز بوا پیوسته و بعد طعام و اگر از معده اچاناسب این خالی مغلی نقلی و جوشیدن
 طعام و میل بالانودن و با حشای بد ملا خطه کنند فی الحال آب کرم باید خوردن و
 بمقدار توانایی تنی کردن انگاه اگر چیزی از غذا فی لاسد مانده باشد از آن بدو

مناسب باید بصلح آوردن تا اشتباهی غالب پدید نیاید طعام خوردن جائز نباشد
و همه شربتهای شیرین و خربزه کرم تابستانی غیر خسر وی و هر سیه و جنگال و کلجیه
و حلوا و طعمهای بر دغ و تخم مرغ و غذای لذیذ و شور با می آبی قاتق و آب غالب
و سخت سرد و در غیر تابستان و بر سر میوه و شیرینی و میوه های آبدار و مرغی چون میند و آ
و آلو و شفا لوی بلو و زرد آلو قوت و لغوقات حلوی و گشتهای شفت لو و آلو و شمش
و غیره مضر باشند و بر ضعف معده اعانت نمایند و زعفران هم بالخاصه
بمعهده و اهل بیضه مضر باشد و جله آنچه در ضعف و بطلان اشتها گفته شد
نافع بود و همچنین اکثر ریاضات شدت مفید آید و همچنین در آب سرد
غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن و آب چشمها خوردن و الله اعلم
باب هفتم در بیان احوال بکر و مراره از وضع و ترکیب و مزاج و منفعت آنها
و علامات از مزاج مختلفه کبد و امراض کبدی و مراری و اسباب و علامات معالجات
اما ترکیب و وضع و مزاج کبد و زهره و منفعت آنها
بدانکه بکر عضو نیست مرکب اندر کها و از کوشی شبیه بخون فسرده و قوت مضمر
دوم که صفو کیلوس را خون گرداند از درین کوشست و قوت جذب و دفع و امسا
اندر عروق دیست و اندر بکر تجویفی نیست که کیلوس انجا جمع شود و طبع و دفع یابد
بلکه همه در عروق باریک که در جله اجزای ویست پریشان گردد و انجمله اجزای در جله آن
اثر کند و بکر آدمی از بکر هر حیوانی که بجنسه مقابل وی باشد بزرگترست و در درون بر مجاری
و اندامهای پهلوا از جانب راست او بجنه است بر شیب قصبه شش و بر بکر فرو نیات
زبان انگشتان با کف و بدین فرو نیها نخی گرد معده اندر آمده است چنانکه کیسی چیزی را
بتام انگشتان فرا گیرد و اینها را بتازی زواید الکبد کویند و اینها از بعضی مردمان
چهار تو باشد و اندر بعضی دو تو و اندر بعضی مردمان پشت بکر ماس بعضی پهلویست
و اندر بعضی نیست و بیمارهای بکر بشارکت پهلوی و حجاب باندازه این مناسب است
و اندر تمام بکر غشای عصبانی پوشیده است و منفعت وی آنست که کوشش بکر

در کبای آنرا بر نهاده و خویش بدارد و جگر را در اک المها بوسیله آن حاصل باشد
 و اتصال جگر بامعده درود نماید و بود و عروق بران گذر نماید و با عصاره و جگر را
 بامعده بواسطه این غشا و عروق با ریه و عین شاخ عصبی باریک که از فم معده
 بطرف جگر آمده شرکت تمام بود و مزاج جگر گرم و ترست با سکون خون در دس
 لایق تر باشد و منفعت جگر از بودن آن محل ریح طبیعی و طبعی کیدوس تحصیل دم
 و اخلاط و غیره تقسیم آنها را اعضا غذا و پرورش بدن چنانچه از تقریرات لاحق و
 بعضی ابواب سابقه مفهوم میگردد و از اعظم منافع بدنی است و ریاست بدن
 بدین سببها و این شک حاصل بود و اما مراره خریطه ایست بکثرت از لیف جذب
 و امساک و دفع یافته شده و برزاید بزرگتر جگر نهاده است در جانب مقعر در
 بعضی بدان پیوسته است و هم از جانب مقعر جگر منفذی است اندک و کمی کشا
 و اتصال عرق با صفرا از آن مخرج برده در رود و از زهره نیز منفذی است
 اثنا عشر که نخ می صفرا از آن عرق باین دو مخرج و آید و از اینجا بدگر رود و در و
 را از طوبیت های غلیظ بشوید و بر دفع فضل غالب دغذغه کند و یاری دهد و در
 اکثر مردم این دو منفذ بیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از زهره بقعر
 کشاده باشد و از مخرج صفرا بامعده و چون این منفذ کشاده افتد صفرا بیشتر
 و خداوند این معده از صفرای معده برنج باشد چنانچه در امراض معده گفته شد
 و این جمله بیماریها باشد که آنرا مواهبه الاعضاء الالهیه گویند و منفعت زهره از
 جهت حفظ ثقلات این خلط صفرا و پاک داشتن عروق از آن سببی خطر بود و الله علم
 و اما علامات امراض طبعیه جگر تا زکی رنگ روی و سرخ و سیدی
 و گوشت ناکلی تن و قوت نبض نشان با اعتدال گرمی و تری جگرست و زردی رنگ
 لاغری تن و خشکی بشیره دلیل گرمی و خشکی و بیست و لون رسا و تیره و سختی گوشت و کم
 نشان دمی و خشکی و بیست و سبک لون باریکی عروق و پنهان از او زردی گوشت و عرق کلیل
 سردی تری او و هم نشان کوبگی دی و کبای طبعی بر هم نشان ناکلی است و کوبگی نشان

هم دلیل بزرگی و کوچکی جگر باشد و اما علامات امراض غیر طبیعی جگر
 تشنگی صادق سخت و محبت آبهای سرد و لذت یافتن از خشمها و بخ آب و
 اشتهای و حرکت اشتها از آب سرد و میوه های خشک و التهاب حوالی جگر
 و راحت یافتن از خشکیها بخوردن و از خارج استعمال نمودن و متضرر شدن
 از گرمیهای بغسل و بالقوه و مدت و صفت بول و برآورد گرمی کفهای دست
 و کفهای پای و پیش سر بیشتر از سایر اعضا تخصیص در شبها و غلبه تلخی و
 وسعت نبض و زردی لون بشه و شش چشم میل گرمی و سپیدی لون بشه
 و لبها و زبان و بی رونقی رنگ و روی و کمودت آن و قلت اشتها و قلت
 تشنگی و متضرر شدن از سردیها بزودی و راحت یافتن از گرمیها و شش بینها
 و سردی اطراف تخصیص دست و پای و بسیاری تری دهن و کمی میل میوه
 و آب سرد و غلبه میل حمام و تابستان و بطور نبض و سپیدی بول و کم
 برآورد و کمی قوت تن دلیس سردی بود و آبناکی خون و تشنگی کی تن و غلبه بول و
 لزجت و غلبه کی براز و نرمی مفصل متضرر شدن از ترها و میل خشکیها و بیشتر از آن دلیلی نبض و
 برآبی دهن و سبزی آن و کمی تشنگی و تریل گوشت شرا سیف و درمیده بودن
 رمی و خشکی و کمی برآورد بول و صلابت نبض و مضرت یافتن از خشکیها و راحت
 یافتن از چربیها و نرمیها و غلظت خون و غلبه میل میوه های گرم و تر آب و شیرین
 و مضرت یافتن از آنکه تعب یافتن تندوی از جانب جگر بعد از آنکه تعب و جمع و کثافت جلد
 دلیس خشکی بود و دلایل امراض مرکب جگر این دلایل باشد و چون این امراض
 افتد این دلایل بقوت تر باشد و با امراض منجر بود و چنانچه تعیین شود و غلطی را بقلبان
 غلط شناسد و بعلامات آن داند اعلم مکتوب و ضعف جگر آنچه
 تابع مرض انداز امراض اعضا دی مشارک و مجاور و تابع امراض ظاهر کنند
 چون درم و قرصه و بشه و اشتباه آن نباشد از ضعف هر قوی از قوای چهارگانه
 آن واقع شود یعنی اسم عام بر هر یکی از آن انواع خاص اطلاق کنند و خدا

آنرا کمبود گویند و سبب این ضعفها انواع سوء المزاجی است که سادگی مادی و خصوصاً قوت و ضعف
 هر قوتی از مزاجی بهمانست که ضعف معده و بعد و بین شدن و ضعیف کردن بواسطه آفت اعضای
 مشارکت و مجاورت و یا از سده اشتباه آن خارج از سبب علامت مطلق کمبود است
 که رنگ و از سفید درونی میل شود و شعله بر روی کند و کمبود مایل کرد و وقت بهضم ثانی و جگر نرمی
 در جگر خود یابد اما اینجا که سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه آید
 و بول رنگین و وضع القوام بود و بی تدبیر جهت غلبه تاثیر ضعف جاذبه در قفس و اینجا که
 سبب ضعف ماضیه باشد چون اینها که بهیچ اندک در پشت چشمها و قفس اطراف
 چون پشت یا پاهای پدید آید و اینجا که سبب ضعف ماسکه باشد پوسته در حین
 بهضم دوم کراتی در کبد خود در یابد و غذا از کبد زودتر بگذرد و نیکو بهضم نیست
 و بدان جهت فضلات بهضمها بیشتر پدید آید و اینجا که سبب ضعف دفعیه باشد
 صفرا و سودا و اوسیت در خون فضا بسیار ظاهر گردد و رنگ باز و بول کم بود و
 در حاجت کم باشد و غیبت کم نشود و علامت سوء المزاجات مضعفات این است
 همان است که سبقت بیان یافت علاج اینجا که خلطی مفید باشد تنقیه باید
 فرمودن بقصد و مدارات و ملینات قویه و مسهلان بشرطی که مقویات از کبد از
 مصلحات مزاج با آن آلوده یار باشد و یا دوار بنفس و منا سب کبد بود و
 مزاج آن نباشد و بعد تنقیه تقویت جگر کنند بمقویات آن و از مضرات رخص
 باشند تقویت و خدر را بی ممتد اعتیادی با طبیعت ثانیه حاصل و اینجا که
 خلطی مفید نباشد تعدیل و تبدیل مزاج و جگر با نچه مناسب کافی بود و تنقیه
 جایز نباشد و تعدیل مزاج جگر بدواً میسر گردد که در آن عطریتی باشد تا قوتها
 آنرا تقویت نماید در منع عفونت اخلاط کنند و قبضی باشد تا جرم آنرا قوت دهد
 و منع تحلل روح و حفظ قوت آن کنند و فیتیجی باشد تا سده را از اغذیه بواسطه
 بهضم جگر پدید می آید بکشد و انضاج و ملینی باشد تا دفع مواد مخفه در عروق بسوزد
 میسر گردد اغلب در جگر سوء المزاج سرد و تر پدید آید و با لجمه آنچه جگر

بسیار نافع است و از اینهاست زعفران مویر با عجم یعنی دانه آن دار چینی تفاح
 افراسیاب زبانه ریوند چینی جدوار انار نار دانه و زرشک و قرص آن با آب کاسه
 و عرق کاسه و تخم کاسه شراب دیناری سکنجین اصولی کشکاب و زستق فندق
 کل لک عود سنبل مر قمل مورد جگر کرک خشک کرده سیخه افیون بزرالنج فلینیا
 حب الشفاغیا شرف سیر سر شیر بر آبی قمر شفا لوسفون مقوی جوز بواتو قمل
 کلقته قرص کل تخم خرفه نار باز زرشک مازنالمو که بمویر و مغز بادام کوفته حاشی
 کرده باشند شراب تلخ ریحانی و کسی را که جگر کوچک باشد و اشتها قوی و صفت
 غذای مستونی بدان جهت عاجز آید علاج او آنست که پیوسته طعام قلیل المقدار
 کثیر الغذای سر لعل الهضم خورد و یا بتفاریق خورد و صبح و نیم روز و عصر و بالا
 آن جوای که مصلح باشد خورد و آنچه بجزک بسیار مضرت تشنگی کشیدن است و
 حرکت عنیف بر بالای طعام و تر حلو و ادخال و بی ترتیب خوردن چنانچه لطیف و
 رقیق را از کثیف و غلیظ موخر دارند و آب سرد در غضب و عقب ریاضت
 و حمام و جماع بزنانشان و در میان خواب و بر سر شیرینی و حلا و تها سیر خوردن
 و طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و جمله شیرینهای مفرط و آشپکا
 کرم و کل سرد شوی و آبهای لای آمیز و هر چه در آن خاک با سنگ سوده باشد
 و آبهای بر د آب کرم و کبابها تخصیص خام و سوخته و جماع غالب غلو و بر آب
 و قنبنای کرم و چیزهای تیز و شور و محففات قوی و مبالغه در خوردن سردها و شورها
 کرم بر اثر کردن و ادویه مسهل کرم و تیز بر قوت و استحمام بسیار و انداختن
 سده کب سبب بسته شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت عنیف باشد
 متعاقب خوردن طعام تخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد
 زود تر سده کند و همچنین استحمام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آوردن
 این افعال قبل از تمامی بضم معده غذا را بجز که در برند و فضلات غیر منهضم انجا بماند
 و نفس این طعامها نیز بی این افعال کابی سده کند بجهت غلظت و متغلی مجاری کبد

و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده ریشش کند در جگر سده کند جهت سحر عت نفوذ
در جگر و جذب کبد مرآت قبل از قبول هضم کبدی و تمامی هضم معده و اغلب شیرینیا
این حکم دارند و کل چیزهای خاکناک و سوخته سده بد کند و پس طاهرست و گاه باشد
که خوردن آنها سوخت قابض بود چون آب بعضی معادن و میوه های بسیار قبض زور
و شباهه آن سده کبد آورده جهت درهم کشیدن جوانب عروق را و گاه باشد که
بواسطه غلبه لین که در جرم عرق پدید آید اطراف آنرا بهم درشاید و گاه باشد که
غلبه خلطی یا غلظی آن یا لزجت آن سبب سده کبد شود و این اغلب از ماده خون
افتد و سده کبد بیشتر در جانب مقوی پدید آید جهت آنکه کیوس از بنجانب جگر
اندزاید و عروق اینجانب نیک تر از عروق جانب محدب باشد پس آنچه خام و غلیظ
کیوس بود درین جانب بماند و مصفی آن مجدب رسد و آنچه در محدب واقع شود
سبب آن بسیار ری خون است غلیظ و ضعف قوت دافعه آن عروق و قوت جذب
و دافعه عروق جانب مقعر و ضعف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی با اتفاق افتد
که سده در هر دو جانب واقع شود بواسطه غلبه خلط سده و ضعف دافعه جمله
عروق کبد و گاهی را که در اصل خلقت عروق کبد تنگ تر از مقدار لایق واقع
شده باشد و آنها را که بسیار خوردنیهای کثیف غلیظ خشک خورند قابلیت قوع
این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقعر جگر افتد با سهیل باشد
و یا در اکثر بود و تحلیل سده که در جانب محدب دی افتد با دراز بود و آنجا که
سده محکم گردد هم حدوث اما سن بود یا پتهای عفونی و بسیار با سستقا
علامت علامت سده ده نوع است یکی آنکه ثقل رقیق و سفید و بسیار
جهت آنکه کیوس می یابد که تمام جگر اندزاید و بواسطه سده باز میماند و برود
خود می آید دوم آنکه در جانب جگر کراتی قوی می یابد پدید ر و اما اگر سده در مقعر
باشد کراتی بیشتر در ماسار بقا محسوس گردد و تغییر حال برابر با بیشتر
بود و اگر در محدب باشد کراتی بیشتر در نفس کبد مفهوم شود و تو اینجانب

تانی و کم نفع بود و اگر رنگ صاحب جگر بسبب قلت تولد خون بزردی و سپید
 گراید همچون رنگ ناقیان و زرد و لاغر شود و بسیار باشد که نفس خداوند سده
 بواسطه مشارکت جگر با اندامهای دم زدن شکلی کند علاج آنجا که سده درجا
 مقعر باشد قوی بود و فستیح آن بادویه مفتحه مسهله باید کردن بعد از آنکه چند روز
 منقجات داده باشند از مطبوخات و غیره ماده سده بخته ساخته و اینچاه را
 محض دادن مضر بود جهت بایل ساختن آنها ماده مجدب جگر منتشر شدن و
 سده در تمام جگر و اما سهیل سبب مشارکت مقعر جگر یا اسباب سهولت بی ضرر
 نذکور دفع آن نماید و سهیل نافع و معتد درین باب ریوندست در آب رازیانه یا
 کاسنی یا آب پیچا یا آب کرنس هر یک مخلوط بکنجین سده یا بزور چنانچه گرمی
 و سردی مزاج اقتضا کند و یا بارج فیهرا هم نافع بود درین عصارات با آنکه قوی
 و انسنتین اففع باشد و اگر بدین سهلات اندک آب خیارشبر دروغن با دام
 شیرین بیا میزند اشتها و محله بهتر کند و سهلات قویه را بهیچ وجه استعمال
 نباید کردن زیرا که سهیل قوی ماده را از اعضا دور میکند و همین بود جگر قانع
 نمیشود و باشد که ماده بسیار را از راه جگر بکشد و سده مانع دفع آن شود
 و در جگر بماند و سده بارده شود و از آن هم حدوث امراض عفونی و اسهال
 کبدی بود و در سده ضعف چنانچه اکثر کودکان را می افتد احتیاج به سهیل نباشد
 و بمفتحات بر منضج حالی و ملین و بغذای مقوی رمانی و زرشکی و شرابهای مقوی
 سفر جلی و رمانی و بزوری و اصولی معتدل در گرمی اصلاح یابد و معصور راز
 مناسب بود ایشان را و حب الشفا با آن عظیم نافع آید و کل سرف و
 آن دهمی اگر سده های جگر گرم را بکشد و همچنانکه زعفران قرص عود و
 و دار چینی اکثر سده های جگر سرد را بکشد و اکثر سده نوجوانان نیز بدین غذا و کنجیا
 سفر جلی و بزوری و راوندی و اصولی و امسال آن و معصور راز رین عرق کاسنی و جوز
 بی شیرین تخم کاسنی و خرفه و امثال آنها کثرت دهد که در دوا آنجا که سده قوی گفته شده باشد

پیش از سهیل فصد عرق با بصل از بای راست مناسب بود و آنجا که سده در جانب محبت
 جگر باشد بدرات مقوی و مفتوح تفتیح آن باید کردن چون نسکنجبین که از زور معتدل باشد
 یا از اصول معتدل و شیر و تخم خیارین و کاستنی در آن کرده و اگر گرم باید شنبهای سرد و
 داشتن و شراب و نیاری و نسکنجبین را وندی دادن و اگر قوی تر باید رووند از قاعده اصل
 شربت قدری اضافه کردن تا باندک تخم کثوث و یا نشتین و می از مقوی گردانیدن و اگر
 خشک باید مدتی قوی را در معصورا ناریا شیر و تخم خرفه و انشال آن باید دادن و شربتها
 و غذاهای نافع درین مرض مطلقا و همچنین ادویه مقویه و مفتوحه جگر و خوردنیهای مضربه آن
 جمله همانست که در ضعف کبد فی الجمله مبین شده و ترک نان و گوشت خصوصا فطر
 و سبوس دارد و ناست سده و گوشتهای بر قوت غلیظ و چرب و اربغایت مفید بود و
 شور باهای بر چینه و ماش منقشر بهتر آید و بسیار باشد که خرزهره شیرین بجهت قوت
 ادرار و تلین و جلاء لذت و محبوبیت طبع سده جگر را بکشد خصوصا سده گل خوار و تلین
 و اشباه آنرا باطعامی مناسب یا دوائی مصلح خورند اولی بود و بسیار باشد که سده
 گرم جگر را دوع گرم روغن شتری و زری بیخ سرد کرده بکشد و آنرا نیز در فراجی که بعضی
 باشد با مصلح باید دادن و طلا و ضامدای خشک سرد کرده از خارج سده های جگر
 گرم را عظیم نافع بود و گرم آنها گرم کرده جگر سرد را مفید آید و آنجا که سبب سده
 بیس و قبض عرق و یالین جرم عرق باشد بتدایر تری فرا بظرف شود و علاج لیکن دشوارتر
 بود و سوراخ مزاج طب آید بصلاح و حکما و هند و تفتیح این سده با غیر از مس و آنجا
 کل شود و دامت سرد و مس میفرمایند و بعضی را سهیل شربتی نیز میدهند عظیم نافع
 می آید لیکن در سده جگر گرم بر بالای آتشهای شش دهند رس را در سرد و نباتا
 و بر سر آن غذاهای گرم دهند و حب الشفا در معصورا نار حل کرده بر بالای طبع
 ترش درین ابواب عظیم نافع آید و سفوف مقوی با غذاهای مناسب آن هم عظیم
 و حافظ الصحة یا شربت مناسب بنایت قوی بود لیکن آنجا که بنقصیه محتاج باشد بعد از
 تنقیه از نهها باید دادن شخصی را سده جگر شده بود و بعضی را آثار سود القندی بنیاد

خون
 در
 سده
 جگر
 و
 شربتی
 که
 در
 آنجا
 که
 سده
 جگر
 است
 مفید
 است

چند روز صبح آب سائیده شربت نیکو خوروی و غذای مناسب بکار بروی
 بهین صحت یافت علام ده ساله بندی از ناک زرد شده بود و لبها سفید
 کردن او باریک و قوت او ضعیف شده و اشتها کم داشت و شکم او نرم و کمزور بود
 مولانا عزالدین طبیب یونی ادرار دید و تشخیص داد که کبد در انگل خوردن ران غلام
 کاهی خوردی سر انگشتان دست شیب پر کاهندی او فرو فشار و بلبلان یافت که کنار کاه
 محل اندک صلابتی دارد فرمود تا او را انگل خوردن حفظ میکردند و هر روز بخین ساده باریوندانی
 میخورد و یا شربت دینار در کجین ده میخورد و انار میخورد و پنج میخورد و یا شربت
 باد زنگ اشال آن بکار میبرد و کاهی بریسه یا غذا که بسیر کرد و دو شب و مغز بادام قاق کرده بود
 هر چه غلیظ و خشک بود بریز میکرده و کاهی خربزه هم اندکی میخورد بهین صحت یافت
 و بعد اعلم در وجع کربسب آن یا بادی بود غلیظ که بجهت ضعف و تضخم کبد یا
 غلظت و نفخیت ماکول پدید آمده باشد در شیب پرده اولین جگر مانده و
 به تمد و تجسس رنج میدارد و آن باد کاهی متحرک بود که به طرف میزد و این را ریح الکبد
 گویند در یک محل محبوس باشد و این ریفه الکبد گویند و کاه باشد که با در جگر
 باشد همچنانچه در سبزی باشد و علامت آن آنست که چون دست ران
 فشارند قراقراندک کند و باشد که آن بدست نهادن مالیدن متفرق شود تا با
 در سده قوی بود که با مستل و کرفانی تمد کند علقه جگر را و وجع تمد می محسوس گردد
 یا سوء المزاجی مختلفی باشد که در نواحی پرده جگر پدید آید و کیفیت غالبه ایلام
 میکند یا ورمی بود در مجذب یا مقعر جگر که متفرق اتصال ایلام و این با لیت بود
 علاج آنجا که سبب ریح بالغه بود و سبکی محل درد و تمدی خوردن چیز
 نفخ و عدم علامات دیگر و حرکت ریحی بدان کواهی و بد غذا نباید دادن و
 چنانکه ممکن بود چیزهای سخت گرم سازنده و کشاننده و تخلیل و تلافیف کننده
 بکار باید داشتن از شربتهای مقوی چون شرب ویناری و اصولی و بزور سب
 و ما را اصول با عمل و اشباه اینها و از سفوفات مقوی محل چون سفوفی که از بادام

دانند و کم و بیش و یا داناخواه و تخم کرم قاقله و قرقفل مجموع یا بعضی بقصد شیرین کرده اند
 و اگر بصل سحون کنند هم بسی نافع آید و درین باب قوی است از جمله ضادات مناسبه
 مثل ضامدی که از سنبل و میان کل و کادرس کف فته و با قرقفل سرشته و اندک مشک
 و عود خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استحمام بسی نافع بود و شراب صرغ فاتر سیاه
 بر ناستا خوردن فایده بدسترس سده نیز کند و اگر در حین شکی اشتها غلبه کند بقا
 لطیف محلل مغوی کبد باید دادن از انچه در امراض کبجی سبقت یافته و قبل از تسکین
 همین حکم دارد و رس بر بالای چنان طعامی منفعت عظیم بخشد باذن الله تعالی
 و انچه که سبب سده قوی بود علاج بدستوری که در سده سبقت بیان یافته
 باید کردن و انچه که سبب المراج مختلف باشد تعدیل مزاج باید کردن نوعی که مراد از سده
 اعضا مقرر شد تخصیص سوء المزاج معده و مری جالینوس گوید مرادنی و حج اندک
 در جگر بود و من آنرا با انواع کرم و نیکو نمیشد آخر الامر از بدبیر آن مایوس شدیم
 تسخیری کردم و خواص کواکب استعانتی جستم در معا خبان دیدم که از جبل الذراع شایع
 که بمیان خضر و بنصر آمده و قطع و دانع کردن نافع است چنین کردم آن علت بزودی
 زایل شد و این چند جای دیگر هم تجربه پیوسته و انچه که سبب سده ورم جگر باشد
 علاج ورم باید کردن فرب بدستورهای که در ورم معده مذکور شده اما سنجیده
 سبب آن اولاً سده باشد که مواد را حبس کند در جگر چنانکه اجزای جگر از آن فرود
 و ورم کند و ماده آن اغلب صفر بود و چون باشد که از خلطی بلغمی یا سوداوی است
 و این ورم با درد محب جگر بود یا در مقعدی و در تمامی کبد کم میباشد اما ممکن است و بسیار
 باشد که ورم کرم جگر دیده شود و ریم کند و باشد که صلب گردد و آن علاج پذیر نیست
 و باستقیا یا سهال منتقل شود و ملاک سار و باشد که ورم در برده جگر حادث
 و باشد که نفس سار یا قاع شود بی آنکه در کبد یا معده ورم شده باشد علامت
 بدانکه ورم محب جگر گاه باشد که بوزن دات الخبز مشتهر گردد بواسطه اشتها که در
 امراض چون سوزن و تنگی نفس برآید در ورم جگر کردن تب لازم و غرق بدن توان

که خداوند درم کبد چون نفس تنگ باز کشد کرانی و المی در شریس و بالایی آن دریا
 و خداوند ذات الحجب این الم نیاید و اعراض آن خود مذکور شده سابقا و اما خبر کند
 بالای و یا ستدیر نماید همچو ربع که در مس کا کمی انگشتان رجماری و درم از کنار این
 سبکوختی بغش از بند تنگ سس کنند و کرانی این درم بسوی پشت مائل بود و بول خدا
 اندک باشد و از تشنگی خالی نبود تا با خریز یا سیاه شود و اگر آما سس باشد و علامت
 ظاهر گردد و نبض صلب متساوی باشد و تشنگی بی اندکزه بود و تب سخت سوزان باشد
 و زبان سخت سیاه گردد و آنجا که آما سس در جانب مقعر باشد و نفس باز کشد
 الم کمتر یابد و سس کمتر بود و تشنگی بیشتر باشد و شهوت ضعیف تر بود و کرانی اینجا کمتر باشد
 بواسطه تکیه کردن اینجا نبض معده بهمین جهت در اینجا بیشتر بود و بجهت مشارکت اینجا
 با معده و اکثر از فواق و غثیان پنج باشد مگر هنگامی که درم اندک بود که اینجا این را ضعیف
 و آنجا که درم عام گردد و از اعراض سرد و شق لختی ظاهر گردد و الم و کرانی عظیم تر بود و علامت
 ممکن نباشد و این قسم نادراقتد لیکن ممکن بود که در سس مقعر فترات قوی محض داده باشد
 و ماده را قوت دهد و در تمام جگر منتشر ساخته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزا حمله کند
 از آن شرب کرده باشد و درم تمامی حادث شده و آنجا که درم در مقعر و اما سار لقا
 باشد با علامات مقعر ثقل و تمدد در بعضی احشائین بسیار بود و آنجا که درم در اما سار لقا
 فقط پیدا کند علامات آن همان علامات مقعر است لیکن تب کمتر بود و کرانی بمجده و اندک
 شکم باز دهد و تمدد در بعضی بیشتر از کرانی بود و گفته اند که هرگاه بیسند که در سس
 ظاهر نیست و بر از رقیق و کیوس می آید و از علامات سس درم کبد هم چیز
 پیدا نیست و تمدد می اندک در حوالی سس از جانب جگر میباشد و تب استه
 آن پیوسته می باشد حکم باید کردن و بآنکه درم گرم در اما سار لقا است و آنجا که درم در نفس
 غشا کبد باشد از هر جانب که باشد در عظیم بود و تب سوزان باشد و هم در جگر
 بود و تغیرات که در بول ویرا گفته شد کمتر بود و علامات سرد کنند از علامات ادرام گرم
 مذکوره نرم تر و آهسته تر باشد و علامات سوراخ بار و این ظاهر بود و اینجا

علامات سوء المزاج حاره با آنها در آئین کسبه مطلقا چون اسهال قبل از بضع پدید آید
منذر بود بموت و اغلب این مرض با استسقا ادا کند خواه سرد بود و خواه گرم و بحران
آئین جذب بار عاف بود یا بادار یا بعرق و بحران ورم مقعر با سهال بود یا بعرق
علاج اینجا که آئین کرم بود نخست فصد کنند و در دموی خون مستوی گیرند و در صغیر
کمتر و پسر فصد از دست راست کنند از کحل یا با سلیق فصد بید بحریل ورم
مشغول شوند و رعایت قوانین و اوقات که در ورم معده گفته شده اینجا نیز قریب
بدان ماند و قانون کلی در تدبیر این ورم آنست که در ابتدا آنچه بکار دارند از شربت
و اغذیه لطیفه قلیل المقدار و اطمینان و ضادات همه را دایم باید ساختن بدستوری که در
دیگر ادرام کرم مقررست لیکن اینجا چیزی که سخت سرد کننده باشد استعمال نشاید
زیرا که جوهر کبد کوشتی بغایت نازک و لطیف و از برد غالب زود منکشف میشود و
موجب تجزیه و صلابت ورم بود و آن حال مهلک باشد لیکن رادع با شرب
از غلغوفی اندکی سرد تر باید هر حال با هر رادعی که از داخل و خارج استعمال کنند
چیزی که لطیف کننده و کشاننده مجاری باشد بی تحلیل خلط باید کردن یا سبب
وقبض رادع منافذ تنگ تر شود و صفرا در آن محل مجبوس سازد که آن موجب
زیادتی ورم گردد و بعد از اوقات ابتدا در ترید با آن رادعها چیزی که تراننده باشد
و اندکی قابض بود مخلوط سازند تا لطیف و کشیف ماده را نگاه داشته تراند و قوت
عضو را هم حفظ کنند بعد از اوقات ترید در انتها همه محملات باید استعمال کردن لیکن در
تحلیل روح و قوت نیز واقعست جز قابض که حافظ الصحته بود یا محمل باید استیحت
و اگر چیزی باشد که در تحلیل و قبض برود باشد و مع ذلک عطریتی هم داشته بود
که تقویت دل و روح کند همچون مرکبی که زعفران و کلاب و آستین در آن باشد
بهتر بود و از محملات چیزهای تیز خوردن چون در دانه گریست دور باید داشتن و در محملات
هم مقویات بکار باید داشتن و باید که در ورم محدب از مسهل دادن بجز در
در ورم مقعر از مرزدان و اینجا که مسهل مناسب بود مبالغه در سهال نکند که

قوت آورد و آنرا که قبضی باشد شکم او را نرم سازند تا بخرامه مدالم نشود و آنرا که غلبی
 باشد فی الجمله منع کنند بقرص طباشیر و انشال آن تا با سهال نماند و هیچ وجه
 غذا و شربت انمقدار که طبیعت اندکی بار شود نشاید تجویز کردن و آب سخت سرد
 مضر بود لیکن تسلیل تجویز کردن و در صفر اوی سخت ضرر نکند بلکه گاهی فایده هم
 در ابتدا و ترید بیان آنچه در ابتدا بعد تنقیه بقصد تسکین بوقت حاجت بکار دارند
 اما اشربه عرق کاسنی با کنجبین ساده یا بزوری قرص زرشک کبیر
 قرص کل شراب دیساری کنجبین ساده با حلیب تخم خیار و بادرنک و شیر تخم کاسنی
 و تخم خرفه با مجموع یا با هر یکی نفوق زرشک یا نار دان یا تمر مندی یا آلو و نیلوفر یک
 از اینها با شیر تخم خیارین یا خرفه حلیب تخم کاسنی با عرق کاسنی و شیرین کردن
 بقند یا شراب نیلوفر و هر شربت مناسب درم جانب دهند چنانچه مراد ایشان را
 شده که در حدی مدرات اولی بود و در معری ملینات و گاه باشد که لعلت تیزند
 احتیاج عظیم شود و آن هنگام چاره نباشد از داخل با خن اندک کافوری در
 شربت یا در ضامدی و که وی تازه و سرطان در کشاکش بختن هم مناسب بود و باشد
 که سرفه ریخته دارد کثیرا و رب السوسن داخل ساختن لازم بود و کنجبین کمتر باید دادن
 و ترشیه را با جاشنی دادن و جهت غلبه تشنگی و حرارت طباشیر داخل سازند
 مفید آید اما اغذیه کشاکش ساده و محلی باب انارلس و اگر غذا کمتر خورد بهتر است
 و اما ضما و صندل سوده زرد و با کل سرخ کلاب سوبق جو جلد را با اندک سرکه بگو
 خلط کرده بیان آنچه در ترید و انتها استعمال نمایند اما اشربه عرق کاسنی مخلوط
 بعرق بادیان یا بعرق کرفس و این را بجای آب گاهی خوردن مفید آید با کنجبین
 مذکور و با قرصها هم مناسب آید اما اغذیه کشاکش جو محلی بشک سوبق محلی بشکر
 و اما ضما و آنچه در ابتدا گفته شد مخلوط باستین و زعفران و اگر در وقت اشتها
 صندل دور دارند بهتر باشد بلکه لازم بود و استین و زعفران بکلاب مرشته
 کافی بود و باید که مقدار عرض و طول ضما بمقدار عرض و طول محل درم باشد

از خارج پهلوی و در زیر پستان یا بل بطرف بغل راست یا گناره پر یا میان رانچه در
 انحطاط بکار دارند اما اشربه اما آب رازمانه که بزود و انبر یا ریس در آن
 خیسانیده باشند یا قرص زر شک بزرگ در آن حل کرده باشند مخلوط بسکنجبین
 اما آغذیه برک کاسنی که تلخ آب آن گرفته باشند و بر روغن بادام نجفه و بسرکه
 چاشنی کرده مزد ناردان زیر بایج ناردانی یا بسرکه و عسل و سفیده بادام
 چاشنی کرده و اما ضماد انستین و زعفران و عود و بطبیخ قرفل سرشته اما انجا
 بعد از نضج با سهال احتیاج افتد و قوت بر جای باشد فلوس خیار شنبه در
 آب عرق بادیان با کرفس و قدری روغن بادام بر آن ریخته باید داد و
 مطبوخی که در آن بسفاج و کل سفیده و تمر سندی ریخته باشند و اندکی غار یقون
 ساخت باید داد و با شیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری بسفاج پخته
 و صاف کرده با قدری ترنجبین یا با قدری شیر خشک و قدری ریوند و اذکن یک
 مناسب حالی و مطلوبی و تعیین مقدار اشربه و غیره مناسب حال بیمار را بطریقی
 متعلق است و اگر بعد چهارم تا هفتم هر روز شربت یا از آب شسته و غلبه الثلب و دو
 سه درم فلوس خیار شنبه و اندکی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین و
 و مریض را قبض هم باشد بغایت نافع آید و ریخته شدن و درم اعانت کند و اگر
 مریض را یلینی باشد نباید در کردن ملاحظه آن بسیار باید نمود و غلبه نشود و بلبلجا
 بجهت قبض قوی و سقوط نیا بجهت عداوت با مزاج کبد بالخاصیه در اکثر امراض کبدی
 تخصیص ادرام آن استعمال نشاید کردن و جرم کوشش تا به هضم نباید داد و بلکه
 نایستیم و در ضعیف و دغدغه مریض محالبیض نیم برشت اندکی تلوان دادن و قانون
 وقت نهان و مضاد و طلا برداشتن همانست که در درم معده کورشت و مخفی نماید که هرگاه
 و گرم بذر فیت و اثر درم و جمله اعراض مذکوره طرف شود بوقت انحطاط و انجا که آن
 و سلبه شود سخت نماید و مریض سخت لائغر شود و چشمها بچال در شینه و بول بسیار
 کم شود و در و واضطراب بیشتر باشد و آن هنگام اهتمام عظیم و بخت موده بزودی

باید کردن و منضجات قوی تر با آنچه مذکور شد ضم باید کردن و بیان آن در بحث اول
 مستوفی است و حال این مرض با خطر بود و آنجا که آمانس خفته گردد و سرباز کند و
 آن چنانچه در بحث خراج و درم معده مبین شده اعراض بدان گواهی دهند باید دیدن
 تا ریم براه امعاکش ده است و آن در راز ظاهر شود و یا براه کرده و شانه کش ده است
 و آن در بول پدید آید و یا در فضای شکم کش ده است و آن با وجود دلایل کش دادن
 در هیچ یک ظاهر نگردد و باشد که احشای صحت از احساس ناپدید پس اگر راه
 امعاکش ده باشد چیزی می نرم و ملین باید دادن تا طبیعت آنرا زدودن تر پاک کند
 و خیار شیر در آب کاشنی و انار با اندک روغن بادام دریناب نافع است و همچنین با
 عرق های مذکور و با قدری ترنجبین یا شیر خشت و شیر خر یا شکر یا با مویز و یا با تخم
 بهم مفید آید و اگر براه بول کشا ده باشد چیزی می ادرار کننده جانی و نرم باید دادن
 چون شیر و تخمهای مذکور و شراب بنفشه و شراب زرد فاقا و شراب حاشا و نبات و
 و اندرین شیرتها و شیرها و در مایه الاصول جراحی استبادی بود در فردین که کلاه
 ورمی یافت که آمانس خفته شد و سرخواید کردن آنرا می شکافت و این عمل چنان میکرد که
 محل ورم را اندر پیر یا معلوم میکرد و در موضع را بر پیش مایل میداشت و بعد از آن بیشتر
 داشت قوی بدرازی انگشتی آنرا بر محاذی ورم فرو می برد و نایزه بر آن ترتیب
 میکرد و اندک اندک آن ریم را بیرون می آورد و بعد پاکی در روئیدن محل و زخم
 سعی میکرد و صحت حاصل می شد و چند کس را بدین نوع علاج کرد و دیگرگاه
 در یابند که ماده تمام پاک شد و ببرد و باندن کنند و آنچه دریناب بغایت نافع است
 ازین نوعهاست مصطلکی و تخم کاشنی و کل محتوم از هر یکی مثقالی کند و دم الاغون و
 کل سرخ و طباشیر از هر یکی دو مثقال شیرینی سه مثقال با مایه العسل یا جلاب یا
 با سنجبین اگر حرارتی باقی باشد و آنجا که کل محتوم نیابند نیم درم فادر هر حیوانی داخل سازند
 یا دو درم کل ارمنی ضم کنند و غذا بسوس آب با اندک نشاسته و عمل بخفته
 و روغن بادام را بکنند گرم خوردن با اماهی که دهنه تازه برده و اندک زرد خویسته باشد

و خبازی یا خطمی در آن نچسته باشند و کم نمک بود و حریره که زرده تخم مرغ و حلیه در آن باشد
 و امثال اینها و باید که مریض درین ایام از هر چه زور و عنف اورد و در باشد و اگر آسان
 در فضای شکم گشاده باشد و این غلب آما سحجاب تواند بود و ن چاره همانند جز آنکه
 پوست پیغوله را در راست راجاج استاد بشکافد و عضله را نگاه دارد و صفای
 در و فرا به بندد و دردی سازد و مریض را راست بدارند بدست بران جواب
 بطرف شیب تا ریهها تمام بپالاید نگاه تدبیر و یانیدن هر دو جراحت کنند و اگر
 در صنف سوراخ کردن کشش را توان مریض را تخذیر کردن بخندری تا الم در نیاید
 ادلی بود و خطر این قسم از آنها بیشتر بود از آنکه اگر چرک را ببردن نکنند احتشار تباه کند
 و اگر ببردن نکنند عظیم دشوار بود و در و نیدن پرده نادر میسر شود و دوا مار و نینه
 جراحات و قوانین استعمال آنها در همان بحث مذکور شده و آنجا که آماس صلب کرد
 و علامات آن از صلابت محل و تسکین تب و لاغر شدن عضلهای مرق و زیا
 شدن کرانی محل درد و معقو استها و کمودت رنگ بشیره و کمی بول و تقدم آماس
 کرم در اغلب احوال و زایل شدن اعراض آن بران دالست کرد و تحقیقهای لایق نرم
 کننده و شربت های نرم کننده لعاب دار و طبع انجیر و میوه و نقشه و پنجهای محل و
 تخمهای زاننده و نرم کننده علاج باید کردن و اگر خلطی غالب یابند استفرغ
 آن کنند مناسب باشد و این درم کم علاج پذیر و تخصیص که سرطان باشد
 و غلبه درد زرد و ملاک کند و بهر حال از معالجات سرطان و ادرام صلبه انچه مناسب
 بکار باید داشتن و آنجا که درم سرد باشد همه ملطفات و منضجات و محلات استعمال
 باید نمودن و در اکثر احوال خیزی که قابض و خوشبوی با اینها یار باید ساختن تا
 قوت و منع ماده از تخرج حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود روع است قابض قوی تر
 باید و بعد ظهور آثار تفعیل تنقیه ماده باید کردن مبهل باید در دفع تحلیل بعد از آن
 باید مبالغه کردن و اکثر تدبیری که در درم سرد معده و در سه کبد و ادرام بارده شده
 است اینجا نافع آید لیکن استعمال همه دوائی مناسب کبد باید و انچه بنایت نافع

او خال آن در ضامه و اشربه سنبیل است و زعفران و روماس و کک و اسار و نیکو مارال
 باروغن بادام مناسبه نیکو آید **سپان** مطبوخی مناسب حب قرطم و بسفاج
 از هر یکی هفت درم است و نمون استین و پنج سوسن و خطمی از هر یکی چهار درم تخم خیار و
 تخم کاسنی و زرشک و تخم کرفس و غارلقون از هر یکی دو درم تخم را بچوبش اندر
 لیکن آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و سیزده درم لب خیار شنبه و بسیت
 شکو و نیم درم ریوند نرم کرده و بنیدرم روغن گل با آن خلط کرده بخورند و اگر بوقت خواب
 یک درم حب ایارج یا یک درم غارلقون حب کرده فرو برند و صباح مطبوخ خورند
 که عمل نیکوتر کند و آنجا که رجب صدمه یا ضرب برسد و از آن ورمی در جگر حادث آید
علاج آنست که نخست فصد کنند پس تدابیر آس کرم انگور بپزند و بدهند تا دفع آید
 و گفته اند که همچنان که در شراب انگور ریخته دهند النفع باشد و آنجا که سبب صدمه یا
 زوری بقاعده زایده بزرگتر جگر از قرار خود بجنبند و از آن دردی در سر سبب
 متعاقب آید **علاج** که راست بایست و سینه راست کند و برافرازد و
 نیکو بزرگتر از آن بجای باز رود و در ذایل کرد و الله اعلم سوء القطنه این بود
 که در جگر پدید آید و مزاج جگر از حال طبیعی یعنی بشه بد شود و این را سوء المزاج کبد
 نیز گویند و این مرض مقدمه استسقا باشد **علامت** آن آنست که رنگ رو
 بزرودی گراید و هیچ اندر پشت چشم و دردی و اطراف پدید آید و باشد که تهیج قوی تمام
 بدن پیدا شود و چنانچه هرگاه انگشت بران نهند همچو خمیر مایه فروشند و این در **استحکام**
 سوء المزاج افتد و تشنگی غلبه کند و باشد که اشتها زیاده شود و هضم بد باشد و
 و قراقر در شکم و سستی و کلافی درین پیدا شود و گاه بود که بسبب صعود بخار مایه بد
 بن دندان خارش گیرد و بچوبش و بزرگرم و بی ترتیب دفع شود و اگر جراحی با قرحه در
 پدید آید رویانیدن آن درد بعسرت میسر شود و بسیار باشد که خداوند ذات الیه را
 تر بهای آبناک اندر شش جمع شود و حال او همچو حال حب سوء القطنه گردد و فرق آن
 با عرض دیگر باید کردن **علاج** تدبیر سوء القطنه حقیقی بود از تدابیر استسقا کشد

و این خل غلب علاج پذیر بود مدت آن دراز باشد و قانون کلی در علاج سوراقتیه است که آن را
 با کل ترک کند و بجای آب انار ترش شیرین خوردن مناسب خلط و مزاج و تنقیه ریه فحاح و زردی
 کند و بسیار وقت بر آن مواظبت کنند و دایم مقوی کبد اعضا و مصلح و معتدل مزاج در آن
 مواظبت نمایند چون رس حلی شفا و حافظ الصبح و کل کلانه و دوا المسک و اشباه اینها
 و غذای مناسب معطر کار دارند و از شمن مرغها و اشباه آن شیرینها و فرصها هم از آن نوع
 چون گنجین و رومی یونمی و شراب دیناری و قرص عود و غیره و اشباه آن و اگر غالب مفسد
 ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن غذایه اثر بر معتدل مقوی معطر خورند و اگر خلط غلیظ باشد بعد تنقیه
 غذاها و شیرینهای مبلی منضج مفتوح لطیف خورند و ایما از داخل و امتلا بر خدر باشند و همچنین از سواک
 تر و سرد و در سبیل و ملین این مرض مطلقا باید که از خربهای خوشبوی مقوی بکار
 سازند چون عود خام و مصطکی و اشباه آن و بعد از آنکه خلط مفسد را بقی سهال
 بدفعات کم ساخته باشند تدبیر در کنند و در تفتیح سده کوشیده اینجا فصد
 کردن مکروهی که تحقیق دانست که سبب سوراقت مزاج بسته شدن خون حیض
 بواسیر است اینها کام نخست تصفیه خون کنند بمسهل سبک چون فیقرا و طنجیر
 و بعد از آن در آسایش خون از رکی که مناسب آن امراض بود بیرون کنند و در زمان
 آن مواد هم سعی باید کرد و اگر زنی فصد آن تدبیر همیشه با بقصد حرارت نکند البته گفته
 که درین مرض هر باید و شراب فستقین خوردن نافع بود و اینجا که ضعف معده ظاهر باشد
 در تقویت آن هم مجرب باید کوشیدن و گفته اند که اورا بجای آب و طعام اکثر اوقات
 شیر شتر نافع آید و بول شتر عظمی یا شتری که دوا خورده باشد یا بول بقدر دوا و قه
 بانیدرم سکنج یا قدری بیشتر هر روز داون مفید باشد و اگر صفرائی بوده باشد
 همیشه زرد نیز در آن کردن مناسب بود و پیوسته معده و جگر را گرم باید داشت
 بکمید ریک گرم و زیره متساوی و اگر سنبل و اشباه آن هم در آن باشد
 را دوی سوراقتیه حقیقی از بخار بواسیر و مشارکت معده بود مدت یکسال و فی الحکله
 علاج بیشتر کی جهت هر سه مرض میکردند و مرض در جبهه متفاوت می بود و آخر

در اطراف بعضی درم طاهر ایشان در تنقیه و تفتیح سده کوشیده و بر روی دندان
 شراب دیناری و حب الشفاء و امت میگردند و غذای محط مناسب میخورند و کاه
 و در الماسک و تریاق فرغانی می نوشیدند و در شبها و حب صیال میگردند و در میان
 اغلب بر بالای طعام صباح اما حبی ضعیفی که در دست مجلس تلفنی میشد نافع می بود و
 قبیل مسهل در سالی صد و بیست فوبت خوردند و عاقبت یکنوبتی از زیر کتبی تر خوردند
 و اسهال دتی بسیار شد و بقی صفرای می مغلطی لب برآید و آن مرض بعد از آن بهتر شد
 و رعایات مذکور و صحت تام حاصل آمد صمیمه را در قزوین این مرض شد حکیمی فرمود
 تا ترنهار از دمنغ کردند کباب بی نمک باسل جهت غذا میدادند و در او کاه می که آب
 میخواست اندازد طوسی یا عرق کاسنی اندک میدادند یا بمرج اندکی در هر روز
 یکبار ترنهار و باطبخ خار شتری می شستند و از آن بیخ هم قدری بد و میخورند
 علاج باندک روزی صحت یافت و دوائی چند جوان را سوراقتیه میدادند
 من ایشان را بر بقیه و هر ده روز یعنی از شیر خشت در معصوران تر شستند
 و از آب فقط بر نیز میفرمودند و کاه می بجای آب عصیر میفرمودند و کاه می بجای آب
 آب برک کاسنی یا آبی که در آن سنج کاسنی و سنج باوایان خیسانیده بودند قدری میدادند
 و از پی آن میفرمودند که در چینی در دهن نگاه دارند و آب آنرا بپوسته فروریزند و غذا را
 بکلی کیر و اندک روغن و بنه بخت میدادند و بر سر آن دار چینی در دهن گرفتن می فرمودند
 چون تابستان می بود تا آخر بهار کاه می جهت تسکین شکم اندک خربزه یا شنباقا و یا زرد
 شیرین خوردن تجویز میکردم و از پی آن بچیان دار چینی میخورند و بهین صحت یافتند
 و اعتماد تمام بر این علاج شده بود و اندک حسم استسقا بدانکه هر گاه که خورده شود
 از معده بجز که منجذب گردد و بجز اندران تصرفی که لایق باشد نماید و چون اقسام اخلاط
 بر اعضا بر دتی تدریج طبیعت بحقیقت بجز است از مقدار ضرورت ترطیب و تنقیه بدن
 با اخلاط با اعضا و خزائن بدنی فرستد و زواید آنرا براه بول و ساسم و غیره اخراج کند یا در
 خلل اعضا و فرجهای بدن باز نماند و برود و طوبت مزاج آنها را فاسد نشاند و بسبب کاه

در تمام پیدا شود و نتواند که تسقیه بدن بوجه لایق نماید و فضلات را اخراج کند
 بشک اعضا تشنه نشوند و از حرکات آب طلبند و آن رطوبات زائده در خل و فرج
 برشخ و غیره درآید و بماند و مزاج آن اعضا را فاسد گرداند و یکسروارت غریز
 آنها را اعضا ستورم گرداند و همچو خیر انگشت در آنها فرو نشیند و مدتی اثر آن باز ماند
 و این مرض را بواسطه آن عرض غالب که تشنگی است استسقا نامند و سبب آن
 ضعف موجب استسقا با انواع سوء المزاج بود چنانچه سابقا بیان شده
 و اغلب از سوء المزاج سرد و تر افتد و موجب این مزاج بیشتر آبهای سرد بود
 که بعد از حرکتها بی عینیت و حمام و رجوع و برناتشد در کشند چنانچه در حفظ الصحه و غیره
 بدین معنی ایمائی شده و دید بآیدن ضعف کبد و استسقا از سوء المزاج کرم و خشک خان
 بود که گرمی رطوبات بدن را بکند از دوشکی آورد و خشکی رطوبات غریزی را بکند باز
 و ضعف حرارت غریزی بتقلیل مد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا تشنه
 بماند و آن رطوبات که داخه و مائیت در بدن منتشر شوند و یا محبتس گردند و یا سبب
 سده و کبد بود چون مستحکم شود ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا بیان شد
 و یا سبب ورم کبد و ماسارفعین بود که سده بزرگست و یا سبب آمدن فضلات
 بود که کبد اعضای مشارک و غیره چون طحال در کرده و ماساریقا در روده و صایم
 و مقعد و یا آفتی بود در آنها که بالعرض فعلی حکم تمام نشود چون سده که در راه کرد
 افتد و مائیت دفع کند و قس علی هذا و این جمله اسباب سابقه باشند
 مرد قوع استسقا و اگر چه ضعفا بجز اسباب و اصل توان گفتن اما بحقیقت سبب
 و اصل مائیت و رطوبت که داخه محبتس و منتشر باشند پس استسقا مرضی بود و ما
 بارده غریبه و مطلق استسقا سده نوع بود زتی و لحمی و طبعی و زقی آنست که رطوبت
 مائی یا مائیت در فضای شکم جای گیرد میان ثرب و صفاق و این بیشتر باشد
 و یا میان ثرب و امعا و این کمتر بود و خداوند آن چون از پهلوی پسروی دیگر گردد
 از شکم ادا و از آید شبیه با و از شکم آید و بدین مناسبت باین اسم موسومند

و تحقیق وقوع این مرض از مائیت غالب و رطوبت کد اخته بدنی که از اسباب و سبب آن
چنان بود که هرگاه مائیت در طوبات مائیتی که از بخارج طبیعی خود بیرون شدن سلبید
راه نیابند سبب مانعی که از رسیده و غیر آن در مجاری بدن نمایند و تمین سلام آن اعضا
کنند و بطریق ترشح از مسام اعضا بیرون بدن سیل کنند و جمع آیند در محل مجوس
شدن در مجاری حرارتی که لازم احتقان مواد است در آنها اثر کند و بطریق بخار آنها
بخارج آن مجاری درون فرستد بسی مقطر کردند و جمع آیند و باشد که این مواد
در مسام یقینا مانند دیا در مجاری که میان جگر و دهست و یا در مجاری که میان کبد و مثانه است و آن
مجاری تقریبا تعالی قلیلی سبب واقع شود و مواد در فیه از آن محلها نفضای شکم فرو
و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که سنگریزه از کبد به مثانه افتد و از
کد مشتق آن در مجرای مجری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم ریزد و این علت بی
مقدنات دیگر پدید آید و باشد که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود راه نیاید
که از جگر بگذرد و به مثانه رود و از مقعر جگر بدین رکبهای که بنات مستقبل است
سیل کند جهت دفع از سه که منخج اصل بول چنین آن بوده و از بخار خارج
نیاید و بماند و با سبب در فضای شکم راه کند و جمع آید و سبب غلبه مائیت یا
ضعف قوت ممیزه است که آن مشترک است میان قوت دافعه جگر و جاذبه کرده
جانی را که با خون مختلط است در جگر دافعه جگر از بکلیه فرستد و کلیه از از خون
جدا کرده بخود کشد پس هرگاه در کار یکی از اینها قصوری پدید آید آب متمیز نشود
و چنانکه باید منفع نکند و چون بین آنرا قبول نکند باز گردد و در مجاری باز ماند و با از
شرب آب و امثال آن باشد و بخیمیزه از تفصیل آن دیا که اختن اخلاط و اعضا
بود بیکبار از حرارت مفرط و وقوع سده با آن در مجاری و بد آنکه بدترین
اقسام زنی بود زیرا که ماده آنرا را بی نباشد که بدان راه دفع آن توان کرد
و بطریق بخار و ترشح بیرون شدن این مواد غالباً از مسام روده و آلات
بول و امعاء پوست شکم امری بغایت صعب و بعید الحصول است و نیز

اکثر اعضا درین مرض سلامت اند و در تحسین این ماده استقامت باد و به قویه لازم
 از استقامت این دوا هم مضرت باعضای سالمه بود و رعایت جمله مشکل باشد
 و مع ذلک قوت بدن بقلا از جهت ضعف معده و حرارت غریزی چنانچه باید
 حاصل نمیشود و باضعف احتمال دوائی قوی و استفرغات قوی کردن مسیر
 نیست و هلاک ساختن مرض بخیرترین حقیقت حرارت غریزی بتدریج و پوشانیدن
 احتیاط و از احتیاط عقل هم پدید آید جهت فاسد شدن مزاج دماغ و روح نفسانی
 علامت استستقای زنی بدن رنگ و روی بود و کرانی اطراف و شکم
 باورم و دررم عضلها و بعض اطراف چون تمامی پاها و باریک شدن کردن بود
 پوست شکم براق و کشیده و بلند برآمده و آواز دادن شکم بوقت جنبانیدن
 همچو آواز خیک ایدارد باشد که بعضی را اندکیر هم آماس گیرد و آنجا که آب میان
 روده و ثرب باشد مرض بوقت حرکت چنان پندارد که روده ای او در میان
 آب میگرد و این قسم اغلب از الضداع عرقی باشد که آب از ان مبرجگر میرسد
 و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی امعاء و ثرب نیز واقع شود و اما قسم اول از ترشح
 افتد و از الضداع عروق حوالی کرده و مثانه و اشباه آن و هرگاه این مرض مستحکم
 شود سرفه پدید آید و از جهت مزاحمت آب بر بدن انگلی نفس نیز حادث گردد
 و بول اندک باشد و بعضی را در پشت دستها اندک ورمی پدید آید و اندر پشت
 و قها سرخ بود جهت قصور تیز منیر قوت ظهور آن از کمی آب و باشد که آن رنگ
 صفرا و حر بود و رنگ خون پس درین مرض آب سرخ و ایسا دلیل گرمی نباشد
 و آنجا که سبب ضعف جگر آمدن سودا بوده باشد بقدر معده و از آنجا برده صایم
 جگر رنگ روی سبزی و سیاهی زرد وافت سپر زردان کوایی دید و آنجا که سبب
 استسقا که از اش اخلاط بوده باشد از حرارت قوی محسب آماس اندر کمرگاه و کمر
 پدید آید و بول و براز صمدی و غسالی باشد و در اکثر استسقا که از گرمی افتاد
 این علامات ظاهر بود و آنجا که سبب آماس کبد بوده باشد با وجود آماس کبد

ابتدای ورم در پاهای ظاهر شود و سرفه خشک پدید آید و بعد از آن ضرب معده بولگد
 کند و ضعف زیاده شود علامت هر سوراخ مزاجی از اسباب سابقه هم با علامت
 این مرض ظاهر باشد همچنین علامات سده با آفات اعضای مجاور و مشارک
 کبد و ظاهر شدن یکی از مشانه و جمع شدن آب در فضای شکم متعاقب آن
 بی مقدمات دیگر دلیل شق شدن مجوی باشد و این تحقیق استسقا نباشد
 و بدانکه اندر همه انواع استسقا نفس تشنگی کند و شهوت ضعیف و تشنگی غالب باشد
 لیکن در بار نسبت با حار کمتر بود و آماس در بار دزد و تر از حار ظهور کند علاج
 بدانکه تدبیر مطلق استسقا دفع ماده مفسد و دفع سوراخ مزاج معده و کبد
 و تقویت دل و اعضاست و طریق تعدیل و تبدیل سوراخ مزاجات و تقویت
 کبد و دل و عروق و معده و احشاء و غیره و طریق استفرغات و دستفرغات اگر چه
 سابقا بیان یافته لیکن آنچه مناسب این مرض است بترتیبی که لایق بود اینچنین میگردد
 اما دفع ماده این مرض بسبب وجه باید کردن اول آنکه از آب و آشامیدن و
 و طعام دان و میوه آن مقدار که ممکن باشد مریض را باز دارند تا بیک تشنگی بدو
 منقطع گردد و خیسبی تجلیل رود هرگاه از تشنگی بی طاقت شود انار خوردن با عصا
 کاسنی یا عرق آن اندکی و چون جهت حفظ قوت بقذا دادن حاجت آید قدری قلیلی
 پلا و خشک سده دهند تا نشه نشود یا قدری کباب مرغ بی نمک با غسل یا قدری
 ملاوی که کل گیر و اندک روغن دنبه تازه در آن باشد و امثال اینها و غذای غلیظ لزج
 نباید دادن و ترشیها هم تا ضرورت نباشد ندهند و هم آنکه بقی و اسهال
 و ادرار و حقنه و شیاف ماده را کم سازند و چون ماده این مرض در خارج عروق
 در یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق رشح و بخار و غیره دفع آن نیز بدین نوع نمود
 پس بزور و با بر طبیعت عنف نشاید کرد و بیکبار و دو بار و سه بار طبع از آن بگذارد
 و بدفعات و مرآت استفرغ باید کرد تا نفوت بر جای ماند **بسیان** دوا
 که در دفع آن آب با سهال و ادرار مجربست بکینه زریونند نیم درم گت مفسول نیم درم

زعفران نیم دانگ جمله را ساییده در سی درم آب طبعشقوق و چهل درم آب اشنان فارسی،
 جالینوس گویند سه درم اشنان فارسی درای مناسب هم با سهال و نیم با بر
 دفع این آب میکند و مکرری قرص مازیون در آب طبعشقوق و با معصورانار ترش و اگر
 جبال و غاریقون و تربید و در ترقیه این مرض غیر مغال و اصل ساختن عظیم نافع آید
 سوم آنکه باقی مواد را تخفیف کنند بقرق و اوردن و از آن بر شکم بستن و در آب معادن
 زاج و کبریت شستن غالب باب دریا که مکره یا با آبهای مثل آن و طبع خاخرجین
 تن شستن و بسفر حجاز و گرم سیرات رفتن و بضامه مجفف بستن بر تمام محل درم
 بر شکم و اما سیرتداسیر چنان بود که بعد از استفراغات خبث الحیدر چری
 که رفع غلگه آنها کند بکار باید داشتن از اشریه و اغذیه مناسبه و تقویت احشای
 بجزئی که دباغت کرده است چون لطیف و خبث الحیدر که قرفل یا جوز بواو
 با آن ضم کرده باشند و تقویت سوتهای خویش از غذا و غیره کنند و در جمله او
 از عطریات داخل سازند و حرارت غریزی او را برافروزانند بمفرجات و حرکات
 معتدل و تفرجهای مرضی و غضبهای معتدل و فرجهای تدبیر سویت باید کردن چنانچه
 روزی در تعدیل جگر باید کوشیدن بخوراندن آب کاسنی یا کنجبین یا کنگدن یا
 وضادای مناسب بر کبد و روزی در تسخیر و نفع ماده کوشیدن بخوراندن
 آب بادیان و غلبه الثعلب و غیره و روزی در نرم کردن بشل عصیر ترب و آب کرفس
 و غیره و کاهبی تقویت احشا کردن بخوراندن چیزهای که با الحاضیه نافع یافته اند
 چون بول بز یا بول شتر عربی یا شتران و هر سه روز یا چهار روزی که درن مقفی
 مناسب و در هر روز دوانی که آب را با سهال و دار تو می دفع کند و این بعد
 از آن اصلاح حرارت آن بمثل شراب غوره و لیمو و غیره کردن و تسکین شنگی با آب
 و شیرین کردن و یا بعصیر کاسنی و بعد تنقیه ضما دمای مختلف بکار داشتن و تعریق کردن
 فی الجمله و غذای چاشنی دار زرشک و اناری و سرکه دادن کم و از آب میوه منع کردن
 سایر طاهر طبیب گوید شخصی را زنی کرم داشت و بعد اومت خوردن عصیر کاسنی

مشرب اصله زرشک
 کردن از چربی

با کنجش صحت یافت و بر چند کس دیگر از مودیم صحت یافتند سیخ علی کوید زنی را دیدم در
 کرم داشت و علت بروستولی شده میل او با ناز شد انقدر از نار عوض لب و کلاه
 عوض غذا خورد که اگر تقریر افتد مردم تعجب کنند و همین صحت یافت حال کنوس
 کوید دوستی داشتم او را استسقا زنی کرم افتاده بود و بسیار کم قوت شد من
 جهت حفظ قوت رخصت دادم تا از کوشتهای لطیف زنان خشکار و عدسیه و اسفند
 که از نازدان با سرکه و عسل و مغز بادام قاق کرده باشند و کم تر شوی بود و انجیر میل کند
 اندکی بخورد و از آب و تریها و آتش مید نیها مطلقا در امنع کردم الا در آن روز که او را
 و مدر خواستم دادن از زیر باجی مناسب اندکی قبل از آن و اندکی بعد از آن مید دادم
 بدان جهت بر و غلبه نمیکرد و مسهل او کاهنی این بود و همیشه زرد هفت درم شاه ترنج
 چهار درم فستین دو درم کاسنی و نافه سنبل و تخم کاسنی جمله دو درم این اجزا را کوفته
 در یکین و نیم آب جوشانیده و ثلث با ز آردده و صاف آنرا بسد درم شکر سفید جوشان
 این یک شربت بودی و کاهنی قبل از طعام سه حب با و میدادم که از سر و شرم و سر
 بمساوات عقد کرده بودم هر یک مقدار نخودی و یا جی که از سر و شرم و عسل و جوشان
 بودم میدادم و بعد استقراغ غایده گرمی و دشت آنرا بخورانیدن آب غوره بروش
 اصلح میکردم و بر جگر او کاهنی صندل طلا میکردم و بر نان و حوالی آن شاماد
 محلی از کل از منی و آرد جو و کادرس و سرکین خشک کاد و پشک بز و خاکستر بلوط
 و کرم جلد را بس که تر کرده به بول کاد و یا به بول بز یا به بول شتر میمالیدم و کاهنی او را
 خوردن انجیر خشک و شکر تجویز میکردم مدتی را همین رعایتها صحت یافت کوید
 جماعتی از مستقیان از هر نوع بیادیهای عربستان افتادند و انجیر شتر شری
 نمی یافتند مدتی همان میخوردند جمله صحت یافتند محزون بود در کیلان که هرگز
 استسقا زنی بودی در موسم خربزه کرب هر روز یک مثقال براده آهن نیم صلیبه
 کرده بر روی خربزه کربیه کیلانی غالب افشاند و خورانیده میچنین تا چهل روز و پس
 هر روز از آن اسهالی چند شدی و صحت یافتی و او را آب ندادندی غذا

پلا و کیلانی داوی و بایر بتبیر دران هوا تشنگی کم می شد و آنجا که سوراخ المزاج
 سردی در جگر بوده باشد علاج آن تر بود و مبالغه در تنقیه و تحلیلات بجز
 که سابقا مذکور شد نافع آید و صبر بر کسکه و تشنگی بهتر تواند کردن و بیشتر فایده
 یابد و معاجین گرمی فرا حسب الشفا و حافظ الصحه و امثال آن نیکو آید و اما بعد
 تنقیهای بسیار و در تحفیف مبالغه کردن بحد کورات هم مضرتی باشد صاحب خیر
 گوید شخصی را دیدم که این مرض بر او بغایت مستولی شده و مدتی از نظر من غایب
 شد و بعد از آن او را دیدم صحت یافته بود از کیفیت آن سوال کردم گفت
 چون بر جای بماندم و دل از خود برگزیدم بر سبزه راترک کردم روزی شخصی بخانه
 من آمد و او از کرد که بلخ قاق نمک سوده می فروشم مرا میل شد غالب از آن خریدم
 و بسیار خوردم اسهال بر من افتاد و چندان رفت که چند ندرد و بعد از آن استاد
 و شکم من بحال باز آمد و آن مرض بهمین رفع شد پس رفتم و از بلخ فروش تقصص
 کردم که آن بلخ را که گرفته بودی گفت از فلان محفل دانستم که از زمینی گرفته بوده که آنجا
 مازویون بسیار میباشد و آن لمخان از آن بسیار میخورند و آن قوت اسهال
 و فاده از آن نمزوده در رری جوانی سیاه جرده در سن پانزده شانزده را
 استسقای رقی پیدا شده بود چنانچه شیب ناف و بالای زمار او درمی بقدر
 داشت و در پشت پای او هم اندک پدید آمده بود و اشتهای او ضعیف گشته او را
 از آب منع کردم و او هم نشه کم می شد و بجای آب انار شیرین میدادم و غذا
 بلا و بکل گیر و دنبه پنجه میخورد روزی دو نوبت و هر بار اندکی در روزی یک نوبت و فرمودم
 تا رنگ نرم آوردند و ثلث آن زیره و ربع آن نمک سوده در آن کرده گرم کردند و برته
 پین کرده پیوسته بر شکم او می بستند و چون سرد میشد مکرر میزدند مدت یکماه را
 بدین تدبیر و درم از شکم او با پاهای او آمد بعد از آن همین تکیه بر پاهای او میفرمودم تا از
 پاهای او نیز رفت چون این درم زایل شد بخاری از آن بدماغ برآمد و شکم کوری پیدا
 و از آن نیز دوسه روز علاج کردم چنانچه در شکم کوری مذکور است و من آنرا سوراخ المزاج بار

تشخیص کرده بودم که از سودای سپرز واقع بود و گمانی هم قبل از آن در سینه را بود
 و کل گیر دروغن دینه اصلاح آن هم کرد و بد آنکه هرگاه سودا مزاجات جگر که اسباب
 سابقه اند مرتفع کردند در رفع سبب لاحق بید خدغه دلی ترکیب تدبیر سعی باید نمود
 که بزودی حاصل گردد و اغلب آن باشد که بجز ترک آب و اشتامیدن و تسکین
 عطش به با عذب و آب برک کوفته کسی و تسکین جوع به پلا و کل گیر و یا شش
 و برنج با عذسیه و به بستن ریک و زیره و نمک کرم کردن و بکم کردن ماده قهله
 که بکاه بصلاح می آید و من بسیار کس را بدین نوع علاج کرده ام و آنجا که سبب
 درم کرم یا سرد بوده باشد بیشتر تدبیر در اشتام و درم باید نمود بدستوری که شش
 نذکور شده و بنوعی که در جگر کرم کفیه شده تزیب توزیع ایام را مرغی باید داشت
 و مادام که درم مرتفع نشود راندن آب بر روی قوی نشاید و تلین و افتتاح نفوس
 بخار شنبدر و روغن بادام سی مفید آید و در ضادات مبادت کردن جهت درم بنا
 آن و هر یک جدا بکار داشتن اولی باشد و این استسقا در می شکل العلاج بود و این
 آنچه متفرج کرد و اگر اتفاق افتد که درم بطرف شود و هنوز قوت باقی باشد آن شکام
 راندن آب بمسهلات و مدرات که بسیار قوی نباشد و بدفعات یکن که فایده دهد
 و آنجا که سبب گردادن آب در شکم شکافت شدن مجری بول بود از کرده اغلب آن
 باشد که چون بران جانب خسد و ترک آب و ماعتات کنند و مدر بکار می آورند
 آیه از جهان شکاف بمر شانه آید و دفع شود و بعد از آن فکر و یانیدن عرق باید کرد
 بدستور شخصی را استسقای زرقی بود و شکم بغایت بزرگ شده و مرض متحکام
 یافته و از حرکت باز مانده بود و بر و کاخه خفته ناکاه از آن جافروفت و شکم او بزرگ
 و تمامی آبها رفت جراحی می آوردند و شکم او را بدو خستند و آن جراحت رویداد
 نمر و صحت یافت و این از عجایبهای عالم است و مرا حیان بیناید که همچنانچه در حین خفت
 شدن ریم قرحه جگر بقضای شکم مقرر کرده اند که اندر کس ران راست و دست راست
 نیکانند و صفای رانستند و جایزه آن ریمهارا بریدن کنند ایضا نیز اولی آن بود

برای شش

که چون از دیگر علاجات ناقصی نباید همین نوع عمل کنند و بعضی طبیبان نیز این تجویز کرده اند
 در مردم قوی مزاج کالبد داین نیز وقتی توان که آب میان ثرب و صفای بود و
 چون در داخل ثرب باشد ازین مکرک شاید و آنرا از محل دیگر از شکم توان کشادن که در غم
 بران عضله نیوفتد و اندک سوراخی در ثرب شود و برود تا آفتی بکشد و اگر نایزه از
 بولاد تصنیف کنند که سر را و بغایت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن لغایت
 تنگ بود و بر سر دیگر قوی آن آنجا بجهت بیهند تا هوا بدرون نرسد و شکم در میان
 بآن بستن نافع بود و مضرتی نرسد صاحب کامل گفته است که اولی آن بود که از پهلوی
 آن سره که محل خروج بول بوده در اصل سوراخ کوچک کنند به شیش و نایزه بران
 استوار کنند و اندک آبی بگردن میکنند و باز سر نایزه را استوار میسازند تا قوت
 با خروج آن غالب میگردد بخیل نرسد و این بسی بدبیر نیکو بود لیکن استاد ما هر میاید
 که چنان رعایت کنند که مضرتی دیگر بدین باید شخصی را این مرض مستولی شده بود
 و قوی بیکل بود و آماسی بنده که در انهای او رسید ما کاه بر روی ران او ریشی میداد
 و سوراخی و از آن سوراخ آب رقیقی می پالائید و همین خلاص یافت و آنجا که
 آفت عضوی مشارک یا مجاور بوده باشد اهتمام در اصلاح آن بیشتر باید کردن
 و طریقی از بخلش مبین شده لیکن بدستوری که در مردم کبد گفته شد همان نوع تجویز
 علاج مرعی باید داشتن و آنچه تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر افتاده باشد
 کشدن آن نافع بود و اگر بگردن کردن خون درین مرض مضرب بود اما مبالغه نکند و قصد
 صافن و غیره در آرتها جایز نباشد عورتی ترک در باد غیر راه بچگردد و در حلق آب
 بسیار بخورد و این مرض برادطاری شد و مدتی در آن بماند عربی فرمود که کبر ششها
 آوردند و در آب غلبه جوشانیدند و صاف کردند و آنرا در که دلی کردند باریک کردن
 و دهن آن تنگ و آن که در او در گوی کرد که دو انگشتی دهن آن بسیردن بود و او را
 فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه سر آن در دهن فرسج بود چنانکه اندک
 خنک شدی باز اعاده کردی روز سیم ران مساق آن زن روی پوست ترکید

باز
 کبر
 ششها

وز رداب و آب صاف از آن میرفت چنانکه درم بطرف شد و ابرو آب و آتش و نانی
 دادند و قیز و شیر شتر میخورد و بهین صحت یافت و اینجا که حیواناتی اتفاق افتد
 یا استسفا مطلقا علاج مشکل کرد و جهت مخالفت و درین صین ادلی آنست که بسینه
 تا که ام مقدم بوده در علاج مقدم کوشند و مراعات موخر هم فی الحکمه کنند و بسیار باشد
 که تپهای گرم خصوصا در منفی سبب حرارت جگر شود و با استسفا کشند و مردم
 کم دانسته تدبیر استسفا کنند و اگر سبب حرارت بر خیزد باشند و بسیار بزرگ و ملال شود
 شخصی چون ترک خراش پی شدد در راه خبر بزد در راه از جهت حرارت تپ حرکت
 آب بیخورد و غذای مناسبی نی یافت و اکثر اوقات نان میخورد و آب مسیت و ز
 کشید و آخر تمامی پاهای دستها و روی آدامس پیدا کرد و سرفه بر او غلبه کرد و آب
 اوسا قط شد و از غلبه ضرب سرفه پهلوانا و سینا در درون در محکم میکرد و در
 جهت عادت اصلی و حرارت او فرمودند تا آردنیه جهت او ترتیب میکردند فاقان
 خبرات کرده بجای آب اوراد و غ می دادند بدین تدبیر تپ بر طرف شد و درم کم گرمی
 تا تمام صحت یافت و الله اعلم و اما الحکم آنست که رطوبات بلغمی و ایتیت با خون
 در جمل ظاهر تمام اعضا در آید و تمام گوشت تن همه همچون قوام خمیر شود که چون انکشت
 بر آن نهند فروکشند و مدتی همچنان بماند و بدین مناسبت از اطعمی مناسب
 سابق این مرض اغلب ضعف جگر باشد و آن سبوق بود بضعف معده و این ضعیف
 اگر از برد باشد و سبب اقرب ضعف با ضمه رکبا و اعضا باشد بواسطه ضعیف
 مذکور و باشد که سکه از خارج بدن رسد و مزاج اعضا و عروق را بیدار و در تمام
 ثالث ابتدا بشود و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید و خرو آن تمام
 نشود و رطوبات آن موجب درم گردد و باشد که سدهای در منفذ رکبا حادث
 شود از خوردن گل و امثال آن و آن سدهای کیموس متین را از رسیدن اعضا
 باز دارند و رطوباتی رحیق آن بگذارد که از سدها و اعضا پاشان گردد و باشد که
 که اختر خلط و اعضا از حرارتی حادث گردد و از جهت سده در بعض مجاری راه بول

دفع نشود و با خون در بدن منتشر گردد علامت خاصه لخمی آنست که از ترقیف
 پنجم شد لیکن لخمی ورم در پاها پیدا آید بعد از آن در شکم و خصبها و بعد از آن در
 روی و دستها و بعد از آن در سایر اعضا و عریض و موجی بودن نبض اینجا
 لازم باشد و آنجا که بمشاکت عضوی دیگر باشد علامت آفت آن عضو هم
 ظاهر بود و هرگاه این مرض مستحکم گردد و غلبه کند بدن بچنگ بر بادماند و چشها
 ناپدید شود و باشد که بعضی جاها پوست از غلبه ورم تبرکه و زرد آبی گردد و این
 حال از غلبه کند و قوت باقی بود و ممکن که مفید باشد و چون آفت این مرض عام
 بجمیع بدن و جمله ریهها اینجا ضعیف اند علاج اینجا هم مشکل بود و ازین جهت
 بعضی بدترین اقسام این را داشته اند اما حسب تجربه بدترین جمله زرقی بود
 و بعد از آن لخمی و ملاک ساختن این علت بفساد مزاج اعضا ظاهر و خود حرار
 غریزی بتدریج علاج قانون کلی آنست که در زرقی مذکور شد لیکن اینجا که سبب
 باز ایستادن خون حیض بود یا بواسیر باشد و بول سبز و غلیظ بود و سخت
 فصد عرقی که کشیده آنها باشد باید کردن و اندک خونی برداشتن تا آنکه در استسقا
 مطلقا تحلیل خون بواسطه کمی و آب تنگی آن جایز نیست و این مرض را سبب
 یکی آنکه ماده سبب و مفسد لخمی کم میگردد دیگری آنکه بعلتهای سابق منفعت
 میسر اند دیگری آنکه همچنانچه بهر مزاج غالب چون برایش نبندد دیگر میشود و فرو می
 و هرگاه کمتر است بهتر است اینجا نیز این خون آنرا که در تمامی بدن منتشر است
 بحرارت غریزی اعضا همان نوع مضرت رساند پس کشت او بهتر باشد و باقی
 تدابیر همانست که مذکور شد در زرقی و مداومت حب الشفا درین مرض عظیم
 منفعت دهد و همچنین مداومت فی کردن و غرغره کردن و آنجا که تبی با این اتفاق
 افتاده باشد نه فصد نه سهیل قومی جایز باشد و بتجدیلات درازا که آن
 باید کوشیدن و بعد از اکل شدن تب همان نوع در زرقی عمل نمودن لیکن اینجا
 استفراغ جهت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جهت آب بسیار بیشتر

پس سهلات آن بدان قوت وحدت نباید و ایارج فیفر اکوشیدن اولاد بعد از
 بعلاج استسقا مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زنی نیز کوشد
 و درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن و در ریک کرم عرق نمودن و در تنور کرم تخصیص
 زودتر تنفعت و هدیه بود این ماده در قرحای ظاهر اعضا و درون پوست قرح
 بمسام و بنابرین دواهای محلول ماده و مقوی جلد و سطح ظاهر بسیار بکار باید
 و کباب سبک با غسل خوردن بسیار مفید آید و مداومت خوردن ریوند سوو
 و بغسل یا کنجین سرشته هر روز دوسه مثقال و بجای آب انار خوردن ریخ
 مرض را بکند طبعی مجرب یکی بود در فرودین امیر و نام او درین مرض مداومت
 شراب دینار و ریوند و بزوری میفرمود و بجای آب انار میساده
 و کاهی عرق کاسنی باب آمیخته و غذا نخورد و آب بردار جینی و زعفران و زرد
 و کشنیز و پیاز کبوتر و آشپاه آن میدادند و بعضی را میفرمودند که
 هر روز یک مثقال ریوند سوو را با کنجین حب ساخته بلع میکردند و این تدابیر
 تا به تنگی صحت می یافتند و چون فایز و رستیان بودی این اعمال بکنند
 تا وقتی که هوا گرم میشد تمام بحال صحت آمدند عورتی را در کوه پائیزی این مرض
 دست داد و مجرب فرمود تا عصاره سداب بستانی را می گرفتند و هر روز تمام
 تن او طلا می کردند و دوا فاشقی از آن بد و میخورانیدند و غذا پلا و خشک استور
 انجا می خورد و کاهی نان و غسل بهین تدبیر یافتند و تمام صحت یافت و کوهی
 سیزده ساله را در رسی در اواخر تابستان این مرض پدید آمدن او را از آن منع
 کردم و بجای آنرا محصور کرده فرمودم و غذا پلا و بکل گیر و دنبه میدادم و کوهی
 وزیره بر تن او می کردم چنانچه لته واسطه نباشد و شستن تن کاهی بنج
 اشتی و اندکی از آن خوردن میفرمودم و او نیز جان خود را غنیز نرسید است
 بالکل از آب و شور باها و میوه اجتناب مینمود و همین چهل روز را صحت یافت
 اما طبیبی آنست که بادی غلیظ در فضای شکم جانی گیر و همچنانکه آب در زنی

و شکم را ماسیده دارد چنانچه هرگاه دست بر آن زنند و از طبل و بدین
 آنرا طبل نامند و گاه باشد که اندکی ماده آن هم بآب اتفاق افتد آنرا شکم
 طبل صرف نباشد و سبب این اقسام هضم اول باشد چه هرگاه
 حرارت غریزی از طبع و استحاله ماده بسبب ریح عاجز آید بخران کند
 و بهمهارت اجزای ناریه آن باد پدید آید و سبب این اقسام تضعف قوت
 یا ضمه باشد و علامت آن باد و شایه بود و یا عصیان ماده باشد و قول
 هضم را و علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که حرارت غریبه و معده و حکم
 پدید آید و از جهت غلظت بخارج دفع نشود در خلل محلهای غذا و اخلاط در آن
 و در مسام آنها بفضای شکم آید و جمع گردد و بماند علامت خاصه طبل است
 که بتعریف معلوم شد و از غلبه و زور باد ناف بیرون خزیده بود و شکم گران
 نکند و از آروغ خفقی باید و بر ماسکد اطراف نباشد مگر آنجا که اندک ماده
 آنجا که هم بود که آنجا در شست با ما و جفنها اندک بهجی و تورمی پیدا شود و آن
 قسم از آن دو قسم سابق است و علاج آنچیز در دوج معده ریخی و در کثر
 جسا و در نفخه کلبه گفته شد اغلب آن ایجا نافع بود لیکن ملاحظه آن باید کرد که اگر
 گرمی در معده و شکم باشد محلات معتدل بکار دارند چنانچه آب بادیان و کرنس
 و خشک و طبعیخ بابونه و اکلیل الکک دهند بر شکم ضامی از صندل و عود لادن
 و مشک لادن نههند در غذا و شربت هم قریب بدین رعایت کنند و اگر
 سردی غالب باشد گرمی بیشتر کنند و در تمکیدات فحل مبالغه نکنند و ریختن
 کرده بستن بسی نیکو بود و در حقنه روغن سداب کردن و یاروغن راحه عظیم فایده
 دهد و خوردن شربت بهوال آن آهسته نافع بود و عصاره سداب و روغن آن
 و روغن راحه بر شکم قبل از تمکید مالیدن بسیار مفید باشد و همچنین مجسمه اش
 بر شکم نهادن و اندک علم بر قان زرد بکله تغیر و تبدیل فاحشی باشد که
 در رنگ ظاهر تمامی پوست تن و سپید چشمها پدید آید بزودی یا بسیار یا چو

اما آنچه زرد باشد اغلب تغییر حال زهره و جگر افتد و این چنان باشد که منفذی
 که میان زهره و جگر است و یا منفذی که میان مراره و روده است بسته گردد
 و صفرا از جگر بوعای خود نیاید و یا از زهره بخرج معاد خود مندفع نشود و با
 خون آمیخته و طبیعت اعضا از قبول و دفع آن بخارج عروق و طاهر بدن نماید
 و گاه بود که این سده جهت درم جگر یا عضوی مجاور افتد و باشد که از جهت
 گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردنیها و چیزهای سریع الاستحاله بصفرا خون
 و شریتهای صفراوی غالب متولد شود و از و عای خود فاضل آید چنانچه مذکور
 شد منتشر گردد و غلبه کی صفرا نیز بسیار شود و باشد که سوراخ المزاج گرمی در تمام
 بدن باشد و آن سبب تولد صفراوی غالب شود و زمرت آنها کاهی اتفاق
 افتد که اکثر مسامات ظاهری بدن مسدود شود و حرارت در درون غلبه کند و زمان
 صفرا غالب متولد شود و چون منفذها اکثر مسدود است و از هم ازین حالات قوای
 بیشتر پدید آمده نیکو در منافذ در نیاید و فضلات آن مندفع نشود و طبیعت بعضی
 از آن را بخارج بدن فرستد و باشد که این مرض بحران تب صفراوی بوده باشد
 از اثر سمیتی در بدن اکثر مواد استحیل بصفرا شود و طبیعت آنرا بخارج اندازد و علت
 آنچه سبب سابق آن بسته منفذی باشد که میان جگر و زهره است سرعت ظهور یرقان
 و بودن کراتنی در جانب کبد و طغی دمان و زردی لون براز و میل بول از زردی سبخی
 و سیاهی و تب صفراوی بران دلالت کند و آنچه سبب آن سده
 منفذی باشد که میان زهره و روده است سفیدی لون براز و ظهور یرقان بعد از تولد
 افتاده باشد یا از رسته شدن قرصه بتدبیر زایل شدن و سبب اندمال قرصه بران
 دال گردد و خلاصی از آن مشکل بود و آنچه سبب بق آن گرمی جگر در کهای آن باشد
 تشنگی و طغی دهن و بطلان اشتها و زیادتی در چشم و روی رنگینی براز و بول
 و زردی کف بول بدان گواهی دهد و باشد که پی هم بدان باشد و آنچه از خوردنیها
 گرم صفرا انگیز افتد همان تدبیر دسیل آن باشد و چون سده با آن نیا ضعیف

واندی بود و اگر آن تدبیر قوی افتاده باشد ممکن که پی نیز برایشان پیدا آید و غلبه
 دمی صفرا رنجبه دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیا پی زنده و آنچه سبب
 سوز المزاج حار تمام بدن باشد نخافت تن و گرمی آن سابقا و جمی لازمه و خارش
 تن و ظهور بشرهای صفراوی و رنگین بودن بول و بروز سقوط اشتها و غلبه تشنگی
 بران دلالت کند و آنچه سبب آن بستن مسام ظاهر بدن بود فصل سال عدم
 اسباب دیگر و گرمی مزاج بدان اشتها کند و اگر رسیده داخلی هم با آن باشد
 و یا غلبه صفراوی غلیظ و لایل آنها نیز علامت باشد و آنچه بحرانی بود جهان مرض را
 دال باشد و این قسم چون پیش از هفتم حادث شود بد بود و یا خوردن پی یا کزیدن
 جانوری سمی باشد تقدم آنها در وقوع آنها یکبار از پی آن لیس آن باشد باید اندرین
 مرض هر چند بول رنگین تر باشد امیدوار تر بود و آنچه بسیا پی که اید در وقت بحران غالب
 باشد بهتر بود و الباقی گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی همچو کرسنه در بول پدید
 در شکم غریزی باشد و بلی با تشهریه ضعیفی می باشد و سخن گفتن مرخص ضعیف بود
 تا چهارده روز هلاک شود و کمی بود و کمکی آن بسیار بود علاج آنجا که رسیده باشد
 تفتیح آن باید کوشیدن بدمرات و مسهلات و دلییات و اغذیه و اشربه و
 و آبرزن و غیره مانوعی که در رسیده کبد و جمی یوم استحصال و سد می بین شده و اگر آن
 رسیده از درمی باشد در حکم یا در عضوی مجاور که رسیده آن محاذی کند علاج درم باید
 بطریق که در مجلس مذکور شده و آنجا که سوز المزاجی در کبد یا تمام بدن باشد تعدیل
 و تبدیل باید کردن بدستوری که در مرار مبین شده و دلییات و دمدرات و مسهلات
 لایق صفرا را کم کردن لیکن آنرا که حرارت تغلب بود خبر در دلیت نشاید و دادن از غلبه
 استعمال که میباید تدبیر گرمی فساد اوقع شده باشد و اگر فصد را مانعی باشد سخا
 کردن بر فرد سوسوی گفت نزدیک حکم مفید آید و آنجا که بحران بود ببا دیدن آن
 صحیح است هیچ بلاج یرقان اشتغال نتوان کردن و کار را بطبیعت و باید
 و اگر طبیعت را یاری باید در اعانت آن فی الجمله توان سعی نمودن آنمقدار که در دفع

چنانچه بهای مقام را گرم تر سازند و سکنجین که در آن بنج کاسنی و تخم آن و تخم کله
 باشد میدهند و بعضی روغن مفتوح چون روغن بابونه و شبت و سوسن هر چه میکنند
 و اگر بخرانی بد و واقع باشد علاج سور المزاج حار کبد و تمام بدن باید کرد و در خشک
 مزاج بقرص کافور و شباه آن سعی کردن و بتلین با ده دفعات کم ساختن و اینجا که از کم
 افتاده باشد تریاقات مناسب آن باید دادن و علاج اگر سموم محلش مذکور است
 و بالجمله آنچه در یرقان بحرانی و غیر سسی واقع و اسهال است ترک غذای سدد و مولد صفرا
 و مقوی حرارت غریبه است و ترک گوشت و چربی و استعمال آب زن منفع جالی و سکن
 در بهای خوش و نظرد آب پر مایه و فربردن مایه خور دزنده متعدد و تعلیق سنگ
 یرقان بر جانب کبد با بستن بر بازوی راست و کشیدن در شیم و خوردن شرابها
 و غذای خشک نرم و کشنده و جالی منضج فی الجملة و تریاقات خشک یا معتدل
 و ادویه و تعلیق بتدریج و دفعات و تقویت کبد بمقویات معتدل و برپاشیدن
 خود هر روز یک شربت برنشتا گرم و گرم و شستن بر دوش کاوی بطبیخ خاکی
 کاوی که سده در مسام نباشد و کرا خورده باشد و باب خاکستر زرد سید و یا بنج
 نخاله جو جرم سرکه و برک سید و بابونه و کفنه اند که اگر یک گرم سلیمه در شراب کهن
 و بسیار را بفرمایند تا پاره بدو داده یرقان را بادر برون آورد و شش درم
 و کمتر ورق خشک چقدر یا عسل یا سکنجین بخورند سده بکشاید و بسی نافع بود و
 انار سیده هر روز برنشتا بخورند تا سه روز منفعت کلی بخشد و بعضی مجربان
 سکنبه کاوی و سرکه میدهند نافع می آید و بعضی دوش کاوی بی روغن و آتش زرد
 میدهند و فایده میدهد و بعضی شیر که خرفه بسیار بخورند و سودمند است
 عورتی یرقان زرد ضعیف و تب نرم با آن داشت لیکن تب قبل از آن
 پیدا شده بود بدت هفت و نابتان بود و روزی در خود ضعفه عظیم یافت چنانچه طبع
 از خود قطع کرد در آن حین انکور کشمش ترش شیرین حاضر بود و میل کرد و قدری از آن
 بر غایت بخورد و قوت عظیم دفعه درو پیدا شد بعد از آن هر روز از آن بخورد نافع بود

و تدا بر خشک میکرد به مدت بیست روز صحت یافت و این برقان بحرانی نبود بلکه تدا
 گرمی فزا چون خوردن نمیزد و شاه آن کرده بود و این پیدا شده عورتی را
 برقان زرد قوی شده بود و حکیمی فرمود تا هر روز قدری عرق کاسنی را قدر
 سرکه قریب نصفی داخل ساختند و دو درم سه کین خشک سک را که که نه
 و سفید باشد سوده بران میرختند و میدادند باز که روزی صحت یافت
 و بر چند کس دیگر آزموده شد نافع بود حضرت را در جوانی برقان زرد از
 حرارت جگر تدا بر گرمی فزا افتاده بود و علاج چند میکردند و زیاده نافع نبود و از
 بهفته تدا کرد مجربی فرمود که راج بلور را نرم بایند و ببرند و بد و انگشت خود بکینویت
 آن مقدار که براید بکینند از آن و در یک قاشق خجرات بپاشند و سیم روز سه
 آن مقدار راج بلور ختم کنند و هر روز یک مقدار اضافه میکنند تا بهفته روز
 بهفته مقدار رسد و غذا پلا و خشک با خجرات تازه کاوی میخورند چنین کرد
 بهفته را صحت یافتند و چندین جای دیگر از مودیم نافع بود و از آنها بعضی
 نداشتند و بعضی را تب که نه شده بود و بسیار دیدم که بخواص ادویه و طلسمات
 تقرب کردند و فایده عظیم داد اندر ملک شهر یار ری جماعتی هستند که ایشان را
 صفرا بند میگویند و در قریه و جاباد ساکن میباشند و همه ایشان زرد چشم
 و زرد چشم و صفراوی اند خاصیتی در ایشان نیست که چون بر قانی نان
 بخورد و از ظرف ایشان بخورد و از ظرف آبی غسل کند بتخصیص از جام مورد
 و در وقتی که دارند چیت همین امرفایده یابد و مجربست و کاهسی دعائی نیز میخوانند
 بر بادامی چسند که شب چهارشنبه در زیر سر مریض بوده باشد و مغزهای آنرا
 بندگان طاق پاره میکنند و بعضی بد و میسهند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی
 با آب روان میسهند و آن دعا را وقتی که بران با و امان میخوانند آن مغزهای را
 پس کردن مریض نهاده میخوانند و بران مریض میدهند و آن الفاظ فارسی
 مضمونش آنکه بسم صفراوی فلان ابن فلان را بحق محمد و بحق علی و بحق آل محمد

کودکی نه ساله داشتم چاشنگاه در باقلازار رفته بودم منم کل باقلا در در
 صحن بخاری سبی قوی که آزاری باشد و هر کودکی که در آن وقت در آن موسسه
 بسیار میکرد و البته از عونت کسی آن بر قان و تنب پیدا میکند و سحریت که
 این کودک بخانه آمد گفت سر من میگذرد بوقت حرکت و کسبی از رختن او باقلازار
 خبر نمود التفات نکردیم روزی دیگر زردی چشم و تن او پیدا آمد و اشتباهی اد
 کم شد و نبض منخوف شب سیم حرارت تب ظاهر شد و بر قان عظیم پیدا آمد
 صبح بکنجین داده دادیم و بول او غلیظ و رنگین بود چاشنگاه از سبب آن
 واقف شدیم حضرت اوراقه ری فایز هر در دوغ سائیده دادند جهت دفع
 سمیت و شین گاه راتپ غلبه کرد و بیوشی اندکی هم داشت حضرت یکشبت کار
 شیر خفه فقط جهت تسکین حرارت دادند از قریشین تا بعد از پشین سه نوبت بل
 کرد امیدوار شدیم و صفرا بند آمد و غذا بلا خشک و جوات فرمود و از آن نان و خجیر
 که خود آورده بود قدری داد آن عمل خود را بجای آورد و چه قبل از آمدن او با دام و زب
 سرا و نهاده داشتند روز چهارم اشتها نداشت چاشنگاه بیل قدری ملاوت
 دادیم جهت بی پردائی و بیوشی و غفلت و طلحه ساخته بودم از سر که و صندل و غیر
 و بوی آن اورا فایده عظیم داد و هر روز با مغز بادامی که صفرا بند داده بود برناشتا میخورد
 و عصر چهارم بهتر بود و در نیم روز گاهی دوغ آب سرد و گاهی شیر خفه میدادیم و زردی
 شاسگاه چهارم غذای مقرر اندکی خورد و آب سرد دهر گاه خواستی خوردی شب پنجم اندک
 عرقی کرد و صباح پنجم بهتر بود و اندک اشتهاهای داین روز در تب همان غذا خورد
 و بعد غذا بخود شکم آمد بغایت زرد و بول بعد از این کم صبح شد و ادرا بتفر جا
 مشغول میشد هشتم و سنگ بر قان و ماهی و آب پیوسته و نظر داشت و هر روز اجزا
 او کمتر می باشد تا یازده روز از چهارم گاهی که طبیعتش قبض بود بشیاف پنج فرو می اند
 روزی بکنوبت و در هفتم عرق بیشتر از پنجم کرد و اشتها نیکو شد و نصف النهار گاه
 نان و دوغ هم خوردی و حرارت در هفتم تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد

و در باز دهم پیر شکست و چو جگر مرغ خورد و جمع بخار در تابستان بمرمان آیدند
 و در راه کرمان خورده بودند و جمله را بر قان زرد بی تب طاری شده بود و مجرب می فرمود که
 بر کخیار را آرد آب بنجیانید و شب با آب آنرا صاف بالاسیده بر ناستا می کشید
 و و سه روز چنین کند جمله نیکو شدند بی علاج دیگر و از طعناها گرم و چرب شیرین بنجیر می کردند و الله اعلم
باب هجدهم در بیان احوال سپرز از ترکیب و وضع و منفعت آنها
 و امراض آن و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع سپرز و منفعت آنها
 بدانکه سپرز عضویت مرکب از گوشتی مختل و عروق و شش است بسیار در
 هیئت زبانت و در جانب چپ معده واقع شده و منفعت مختل و شش است
 که چون او دعائیست هر سودا که بوی آید جای باید و در بدن متفرق نگردد و فساد
 نکند و منفعت رک و شریان بسیار که در دست است که بجمارت عارضی یا بر دست
 سودا مقاومست نمایند تا مزاج آن فاسد نگردد و غشائی از خارج در تمام وی پوشیده
 شده تا آنرا نهاد خود بدارد و سپرز حساس بودیات بوسیله آن کند و او را با جگر
 بواسطه این غشا مشارکت باشد و از یکسوی ظاهر سپرز منفذ عرق بقعر جگر
 پیوسته است و آلت سپرز در جذب سودا از جگر آلت جگر اندر دفع سودا از خویش
 بیرون فرستادن این منفذ باشد و منفذ دیگر از باطن سپرز معده پیوسته است
 و سودا که جهت تحریک اشتها بفم معده بر می آید بدین منفذ معده آید و الله اعلم
 و اما سپرز امراض و اسباب و علامات و معالجات اینها بر قان سیاه
 سبب این یاسده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از جگر بسپرز می آید
 و بدان جهت سودا بمقر خود نتواند رسیدن و یا خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا
 بخارج بدن اندازد و یاسده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از سپرز باز گردد
 و یا خون در عروق مختلط گشته در اعضا منتشر شود و باشد که این سده از درمی بود
 که در جگر یا سپرز واقع شود یا در عضوی مجاور افتد و که زرا یکدیگر و یا ضعیف باشد که در
 قوت جاذبه سپرز واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع و لک در داخله جگر نیز

تصویری باشد و بدان جهت سودا باز ماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا غلبه
 تولد سودا بود و در جگر بواسطه حرارت آن و سوخته شدن صفرا و یا بواسطه غلبه
 بر دوت آن و فسرده شدن خون در جگر و تسخیل کشتن آن بسودا و بدین جهت
 از نوعی خود فاضل آید و منتشر گردد و این قسم عار بدترین قسم باشد و اغلب
 با صفرا مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن چیزهای سودا انگیز باشد و تولد کند
 و بعضی از آن با خون در بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که سیمی نوعی
 وارد شود بر بدن و با آنجا صیبه بعضی مواد را تسخیل بسودا گرداند و طبیعت از آنجا حاج
 دفع کند و باشد که از بجران مرض سوداوی افتد علامت آنچسب
 سابق آن شده باشد در جگرانی که میان جگر و سپرزست سقوط اشتها بتدریج
 با دلایل مطلق شده بران دلالت کند و آنچه از درم افتد همان دلیل بود و گاهی پی
 هم باشد و آنچه از ضعف جگر و سپرزافتد و سبب آن ضعف در آنها باشد و عدم
 آفات آنها و علامات سودا المزاجات بدان جهت و کند و مع ذلک رنگ تن بسیار
 سیاه باشد و کشته ها کم و بول سیاه گردد و دراز هم سیاهی یایل باشد و آنچه
 از گرمی جگر افتد و علامت سودا المزاج حار کبد و تب و میل رنگ تن از سیاهی
 بزرودی و رنگ بول از سیاهی بزرخی در روشنی و لیکن در آفتاب از سرخی بزرودی یایل
 بود و سلامتی طحال بدان گواهی دهد و آنچه از برودت کبد علامت سودا المزاج بار کبد
 و کمی لون سواد تن و بول و دراز و نبودن حرارت و ضعف معده بدان جهت و کند
 و آنچه از غلبه تدایر سودا انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلایل دیگر بران ال باشد
 و سیمی و بجرانی را بقدر رسم و مرض دلیل بود علاج آنجا که ورمی بود و نخست تدبیر
 از آنکه باید کردن بدستور شش و آنجا که اثر سیمی یا بجرانی بوده باشد دفع سبب
 مرتفع شود و طریق بد بجرانی همان نوع بود که در یرقان زرد گفته شد و آنجا که
 سبب سودا المزاج کبد باشد بدستور شش تعدیل باید کردن و در لیفات و سبب
 و سایر تدایر آن مستفرغات و معدلات سودا داخل باید ساختن و آنجا که

دستهای سپرز باشد نخست فصد با سلیق یا از اسلیم دست چپ باید کردن بعد از
 خذ کرت مهمل سودا دادن و با خرمن آب دادن و تخصیص پیرانی که از کجین
 بسته باشند و درین کا بهی کجین اقمیونی که بخل گیری ساخته باشند دادن
 بتخصیص با آب بادیان یا مار الاصول در صبح و چاشتگاه مفید بود و غذا
 همه مناسب و معدل سودا باید دادن با سر که کبر و اگر زیاده و تنی تدبیر حاجت آید در
 هر چند روز ازین سفوف بلبله دادن مفید آید **بیان آن** بکیزند بلبله زرد
 سه درم و بلبله کابلی دو درم استیمون یک درم انار ه فیقرانیم درم نمک نهدی
 ازین جمله یک شربت باشد و زیاده و کم کردن آن بمقدار قوت باید و اگر شیرتر
 با استیمون و بلبله و غار لیقون و نمک هند مقوی ساخته کا بهی که مناسب بود
 نافع آید و آب ترب ممزوج آب برک کر دادن مفید بود و انجا که حرارتی یا تنی باشد
 ادویه مسهل و سفوف و غیره را با آب غلب الثلب و آب کاسنی آمیخته باید داد
 و غذای چاشنی کرده بخل گیری و کجین استیمونی معدل موافق آید و انجا که سبب
 آفت جگر و سپرز بود و باشد فصد با سلیق امین باید کردن و تدبیر باید
 و الله اعلم و **ورم سپرز** اغلب ایمن رخ سودا بود و کا بهی از خون غلیظ که
 قریب الاستحال بود هم افتد و نادر از صفرا و بلغم هم واقع شود و انچه از خلط کرم
 افتد زرد و صلب گردد و اکثر آن ورم در طرف اسفل سپرز باشد جهت قه ما
 و خداوند این مرض را مطول گویند و عوام انرا استونه خوانند علامت این
 ورم صلابه و کرانی محل و برآمدگی آن بود در ظاهر تن شیب استخوانهای پهلوئی
 در و از سوی چپ بحجاب تا شانه دست و چپتر کردن و باشد که دم زدن بیفتد
 شود و هم نفیس بچکان اندر کرستن قوت ورم و فراحت آن بحجاب خون مطول
 بود جهت میل در دبهایی غلیظ سپرز و باشد که کفهای دست و زانو و پاها
 کرم باشد در غیرتپ بسبب میل حرارت غریزی باطراف بینی و گوشها اورد
 باشد جهت مزاج آنها و قبول بود بسهولت و بسیاری باشد که براسها

بزرگتر آید و گوشت بن دندانها خورده شود و دندانها بریزد بواسطه سیل خون سودا و
 پائین سیل بخارات بد از دم بسیار و هرگاه مطحول را اسهال خون افتد امید آن
 که بزودی تحکیل پذیرد اما اگر گرسن گردد بزلق الا معا و استسقا ادا کند از جهت آنکه مزاج
 سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطحول هر چند غلیظه و رنگین باشد بهتر
 و اگر ثقلی در سوبی متفرق در آب بسیند بهتر بود و هرگاه اندر سیل خون فشرده و پدید
 آید آس زایل گردد و گاه افتد که بجران این آس بر عاتق و گاه باشد که اندر گوش
 آس می کشد صلب بسیار بود که این آس طحال با آس جگر انتقال کند و این شلم
 باشد و اینجا که درم کرم بود از تب و تشنگی و سوزش محل خالی نباشد و در صفرا و
 این حالات بیشتر باشد و در بلغمی ملغم نرم بود و رنگ سفید سیاهی مایل بود و
 که صلب شود و مطحول ملول و مخزون باشد و فکرش برقرار نباشد و عقلش مختل بود
 و چون سپرز از دم بجایب بزرگ شود شکم بزرگ شود و نفوس تشنگی کند و جگر ضعیف
 گردد و رنگ سپیدی و زردی گراید و بدن نحیف گردد و گردن باریک شود و سورا
 راست نتواند نگاه داشتن و هرگاه سپرز کوچک میشود بدن قوت میگیرد و بهمان
 مقدار و سپرز را بدن این نسبت واقع است و گاه باشد که چون دست
 بر درم نهند و آنرا نیک بچسباند قزاقی در آن محصل بدید آید و سبب آن
 مادی بود که در روده مجاوران ایستاده باشد بواسطه مزاج مت و منع درم
 سپرز از او بدین جهت بسیار باشد که قولنج ریجی هم مطحول را واقع شود
 و از جهت غلظت ماده مطحول از مرض نزلات ایمن بود و گفته اند که هرگاه مطحول
 از در سپرز بنا که امید سلامت بود جهت دلالت آن بر سلامت میسر
 و البقره گفته اند که هرگاه اشتباهی مطحول باطل گردد یا براز خون سرخ ظاهر گردد
 و بر اعضا وی بزرگی سپید و قرمهای سیدر دیدید یا در روز دوم هلاک گردد
 علاج بد آنکه ترتیب تدبیر این درم بر ترتیب درم کبد نزدیک است لیکن اینجا چون تی و
 اسهال بصورت واقع میشود و محصل نیز از دوا بعد است و جوهر عضو از جوهر غلیظه

ادویه که اینجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله بقوت برآزانا و با وجود این طبیعت
 و مستدل تر باید تا ماده را یکثافت و سخونت غلیظ و محترق سازد و اگر ادویه تلخ و تر
 یا چیزی قابض است بخت مناسب باشد و دستور لایق آنست که اولاً از باسلیق
 و مستحب حبیل الذراع فصد کنند و چون قوت بتن باز آید ماده را با استفراغ
 بدفعات پاک سازند و در آن اوقات از آشربه و اغذیه لایقه آنچه مناسب
 وقت باشد بکار بدارند و در تسلیل غذا بمقداری که ممکن باشد بکوشند و آب
 آشامیدن و خوردنی خوردن در ظرفی که از پنجه و کبر تراشیده باشند بسپارند
 آید و اینجا که درم صلابتی پیدا کند تدابیر قویتر باید کردن **بیان آنچه درین مرض**
 مطلقاً نافع یافته اند سه درم تخم کاسنی و کشوث یک درم و نیم آلو و تمر بنده
 مقداری که اندک طعمی گیرد جمله را بجوشانند و در نیم آب تا شربت واری بماند و صاف
 بپالایند و سحرگاه که شغال ایاریج فیکرا و یک درم غار یقون حب ساخته بخورند و صباح
 مطبوخ مذکور را بر بالای آن بپاشند تنقیه سپرز نیکو کنند و دو درم غار یقون
 با سکنجبین خل کبری بچین تنقیه کند و اگر قرص ریونذ اضافه کنند و یا بنیر آب
 و سکنجبین ساده خورند اقوی باشد و چون حرارتی باشد با آب غلب الثعلب
 و آب کسی خورند و اینجا که اقوی باشد با آب کرفس و بادیان و اندک زعفران
 و نستین دهند و اصل از فرمغات اضافه کنند اما سفوفات بکبرند برک
 جرجیر یا برک بید یا برک کبریا پوست پنجه کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقداری سو
 با شکر بنامشتا خورند و اگر پوست کبر را با سکنجبین بزوری لعق کنند ماده را بطریق
 بول و بزازیرون کند و اما اقراص قرص توت قرص کبر بچاشت و قرص اشقی
 از طعام خوردن انسب باشد و اما معاجین پسیا و شان یک درم بچاشت
 مثل زوفای خشک میباید بچشمه به سکنجبین سرشته کثرت بود و فسیمون و دو
 پنجه کبر کوفته و بخت بصل سرشته شربت پنجه شغال تر یا بن کبر شربت منقر
 قنطور یون کبر سیر و ج مثل بصل سرشته شربت سه درم و بیشتر بنامشتا

و شبانگاه توان خورد و اما شش به سنگین عصب سنگین بر دور
 سنگین ساده خل کبری شراب دیناری شراب اصولی که اصل جوزمان در آن
 نباشد و در دم تخم خرفه در سه که کبری مزوج باب و داویه مار کرفس شراب
 شیرین کرده یا به سنگین جوش ساخته تخم ترب و در دم و نیم با سه که مزوج
 آب تلخ قوی و اما ضادات بکمرند سداب و فودنج و اسنتین و پوست
 پیچ کبر چله را در سه که سرند و کرم بر نهدی کرده بر سه پر بندند و کبر بخیر و قدری
 اکلیل الملک در سه که بچوشانند و برک سداب و بوره قدری کوفته بر آن
 ریزند و همچنان بنهند و اگر اشق داخل آنها سازند بهتر باشد و کرب
 و اسبقو تو قدریون که پنج کبر و می نیست هم شفقت بسیار بخش و بکمرند
 و بر کاغذی کنند بمقدار محل ظاهر در دم و خردل را کوفته بر آن پاشند و بنهند
 و چند آنکه طاقت آورد بگذرانند و بر ناستا این ضادات النفع بود و هر ساعت
 که سرد شود دیگر باید کردن و گفته اند که تا بویست و یکوفت آن ضادات مقدم
 دیگر اگر کردن بر ناستا اولی باشد و همچنین بعد حمام و آبرن و مالیدن این بخرقه
 در شب بسیار و صبا نهند محل بقدر دلک و اما اغذیه شور با می مرغ
 جوان فربه که خود مقشر و اندکی برنج و کل کیر در آن باشد و زیر تاج چاشنی کرده که
 کبری یا غصص و کرفس داخل ساخته و گوشت مرغ فربه یا بره فربه در آن
 جوشیده و بای که داشته باشد با سنگین یا خل کبر یا غصص یا برک ترب یا کبر که
 یا زنیون پرورده و سیاه پلا و مشهور که کل کبر در آن باشد و اشباه آنها
 از آنچه بالبو لیانند کور شد و از هر چه سودا انگیز بود چون عدس و بنیر و اشباه آن
 پر بنیر واجب بود اما میوهای خشک و تر آنچه خشک مغز پسته مغز بادام
 مغز جوز فانیند نشکر خربزه انکور شیرین انجیر تر مویز و آنچه خواهند در بلع طعمین
 خوردن نیک بود و انکور بعد طعام نیک بود و آنچه که درم بلغمی باشد ابتدا بر سر بلغم
 بلغم مشغول باید بودن و از داویه و غیره که اینجا نذکور شد آنچه مناسب دانند بکار باید دانست

و بعضی از تدابیر او را مسموم و فکیده را ملاحظه باید کردن بسیار آنچه خاصیت از ادرین مرض
 عظیم یافت اند شیخ گوید مطول در خواب دید که یکی میگوید هر روز سه حبه از
 بول خود گرم گرم بر ناست بخور تا صحت یابی ده روز چنین کرد و منفعت تمام یافت
 جالینوس گوید مرا این حال بود در خواب دیدم که یکی میگوید عری میان خنصر و قصیر
 دست چپ از جصل الزراع آمده بر دواغ کن چنین کرده در اندک روزی صحت تمام
 و این تدبیر بغایت مشهور و مستعمل و نافع است این بطایر گوید ثمره رودگان
 با کنجین بخورند چند روز منفعت تمام بخشد و همچنین خوردن کعب تبیس با کنجین
 بخورند مفید باشد و هم شیخ تعلیق پیاز غصیل مدت چهل روز بغایت مفید
 بود و بعضی از اهل تجارب گفته اند که رو باه و گوشت او خشک کرده و سوده با
 کنجین خوردن نافع آید و همچنین پیر از اسب خشک کرده و خفاش خشک کرده و
 با شکر بر ناست سه کف خوردن و همچنین خاکستر خاش بسبی مفید آید و گفته اند که دواغ
 نهادون بران از بیرون جهت قرب آن بکشد و بکند آشتن با چوب بسیار از آن رو دواغ
 بود و من دیدم عربی مجرب که هر کس را این مرض بودی جوالد وری را درش سرخ کردی و محل
 ورم را که شیب بره بملوست بدست چپ محکم بگرفتی چنانچه پوست و پرده و کنا
 سرز کوئید میان انگشت او در آمده بودی و آن جوالد وری را ازین جانب پوست
 بزدی و از آن طرف دیگر بیرون کردی و لحظه بکند آشتی تا نیکو بسوزد و مرض را
 دو کس و تنها و سینه و سر او را گرفته بودند تا بچند و سپردن و ستور دواغ شد
 و بعد از آن جوالد وری را کشیدی و مرض را شربت شیرین دادی و بسیار بستند
 که در آن صحن غشی میکنند از درد و مدتی حرکت از آن فرستی و مرض صحت یافتی و دیگر
 این مرض او را طاهر نشدی مجربی دیگر را دیدم که سپرز را بکچه داغ کردی حرکت بسیار
 از آن فرستی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر ماه
 پیش از خبری خوردن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مرض یادداشت
 کاغذ سفید ممبره نویسد و آنرا به چینه و در قاشقی جوین نهند و نامشستنی

بریک سران نهند و در بیض را به پشت باز خوابانیده و سه تهای او را محکم گرفته و پشت
فاشق را بر محل کنار سپرز از شیب بر پهلوی او چنانچه محل ورم آن محسوس است
بنهند یا بر روی پهلوی او عای سفامیخوانند و تا در انگشت آهسته آهسته میزد
چنانکه کنار طومار در گیرد و آب است که تمام آن بسوزد و آن هنگام در شیب فاشق با وجود
که در پهلوی هیچ اثری نشود در فاشق نیز حرارتی زیاده پدید نیاید پس بر بیض
و پوست محل بسوزد و آب که عظیم پدید آید با مراد تعالی و در بیض انگشت در آن جیر طاقت

حم	یا حبیب الله	عق
یا علی	طایس	یا بیکار
بریم	بریم	این را
بخی	یا الله	یا حرم

۱۳	۱۵
۱۸	۱۷
۲۰	۱۹
۲۲	۲۱

تیا در دو اضطراب و غشی کند و آب بر روی او
باید زد و او را بهوش آورد و آن شکل نیست
و بصورتی دیگر هم دیده شده و آن نیز همین
عمل کند و مجرب است و آن شکل دیگر نیست
و بعضی آن دو دایره چینی پسند و الله اعلم
و بعضی گفته اند که پوست پنج کبر را در زیر

یا بدیع

یا بدیع

بکار در نرم نیز تراشند و سوزانند و تیر گرمی آنرا بر تن کنند و همچنان بر ورم سبزه
کنند و من در هرات ضعیفه را دیدم که این علاج ترک طبیعی بد و فرمود او هنوز تنقیه
نکرده بود و مرض نبود چون دوسه روز این ضما و بست بیکار بادی در کام پدید
پدید آمد و منتشر شد و از سرتاپای بر داسید چنانکه پنداشتی با در پوست او دید
و مرضیه بد حال و دردمند شد و جمله اعضای او دردها عیا پیدا کرد و بر هر جای تن او
دست میفشازند و میگفتند آواز حرکت با و جل جل او می آمد بطرف بالا میل کرده
چنانکه بجلن میرسید جشای با آن بر می آمد و تفرق میگرفت و بعد از آن شش ماه سهیلا
میدادند در عایت میکردند تا صحت یافت و ورم هم با آن فصل بطرف شد اما
داخل ساختن آنرا در ضادات بعد تنقیه و کمین که مرض نافع یافتیم و الله اعلم
در دوسه روز با و می سبب حدوث ریج غلیظ در سپرز ضعیف و بضم و
و تدایر یا دکنیز بود و این باد در جرم او باشد نه در میان عشا و جرم و فرق میان این

درم ریجی و خلطی سپرز بدان کنند که اینجا هیچ کرانی نباشد و نمود بیشتر
 و از مساس دست فشاردن سبک در زیاده نشود و علامت غلبه خلط در
 دراز و سخته بسیار ظاهر باشد و خداوند آن حرکات سبک با و بول افکند
 بود و هیچ تپ اینجا نباشد و اگر تپی با این اتفاق افتد نافع بود در علامات ضعیف
 طحال و تدابیر سابقه هم بدین با و کوای دهنند علاج اینجا مبالغه در استعمال
 محملات قویه چنانچه در درم صلب مفهوم شد نافع آید و کمینک و از زن و خاله
 و سبوس و کم خوردن و کم راتفاق رقیق خوردن بر تشنگی صبر کردن و بجای
 آب کاهای شراب کهن خوردن و قرص خردل در رس و کسبی بر سر طعام
 خوردن نفعیت مفید بود و درین راه مالیدن کرم کرده بسی سود باشد و الله اعلم

باب نوزدهم در بیان احوال روده از ترکیب و وضع و منفعت آنها
 و امراض امعاء و اسباب علامات و معالجات اما ترکیب و وضع و منفعت آنها
 بدانکه روده مطلقا عضو نیست عصبانی و دو توی و بر هر توی آن غشای پوشیده
 با غشای مده در یک سطح واقع شده اند و لیغهای روده با همه از پنا واقع اند
 تا بر ثقل اعانت کنند الا در معا آخر که در بعضی از لیغ جذب بهم هست تا از امعاء
 جذب مابقی انفال کنند و همه را پاک سازد و جمله روده باوشش ضعف واقع اند و همه
 بهم پیوسته اند اول روده ایست راست و بقعر مده متصل و بواب دمانه است
 و این روده از قعر مده هست و فرو آمده است و هیچ خم ندارد تا عالی آن از بهر
 احتشای دیگر حال باشد و دفع او مر انفال را آسان تر بود و اندر هر شخصی طول این
 روده بمقدار عرض دوازده انگشت است بدین جهت این را اثنا عشری گویند
دوم بدو پیوسته است و آنرا اصائم خوانند جهت آنکه ثقلی اند روی جای نمی
 دزد و از روی بگذرد بواسطه رسیدن صفرای خالص از زهره بدو و شستن از
 از ثقل بر روی سوم بدین صایم پیوسته است و آن بر تودر توی بر هم نهاده

تا هر چه سبب است که غذا داشته باشد و یا نقل بد و آمده بود و در اثر از وی سر و دل
 اندر شکم و توپهای آن میگذرد و با هستی که تا نفول با ساریهای آن خصیصه را از نقل جدا
 کرده بجا میگردانند و نیز سبب جای یافتن نقل انجام می دهد تقاضای بجابت بر عواست
 هر ساعت رنج ندارد و این هر سه صنف از باقی اصناف بحرم لطیف تر و دقیق تر باشند
 و بدین جهت این معار را اوقات کوبند چنانچه باقی را که غلیظ ترند با آنکه هر یک نامی دارند جمله
 غلاظت هم خوانند و منفعت وقت و لطافت اینها آنست که چون حصه از غذا با نقل
 بد نهامی آید بیشتر از آنکه بد که معا حرارت اعضا درین رود و از خود تر و بهتر اثر تواند کرد
 و طبعی فی الجمله اینجا نیز حاصل باید که مد و طبخ معده گردد و بدین رود و با هیچ نشاید
 بواسطه قریب اینها با اعضای گرم و قبول حرارت آن اعضا را بزودی و در دردن این
 معار طوبی که طبعی با آن از امروج الامعا کوبند بیشتر است و آن رطوبتی است همچو
 امارت است که سطح داخل معار آلائیده است تا گذر افعال آسان تر باشد و
 سبب افعال کثیف و صلب بد آنها رسد و از گذشتن اجلاط پریش نشود و منفعت
 غلبه کی آن طوبت درین معا بخصوصها آنست که چون صفای صرف بیشتر
 میگذرد و نخواست اینها را چهارم روده غلیظ بدین اسعای قوی قوی پیوسته است
 و از محلی از وی در او اهل روده همچون اخریطه بسوی راست بیرون آمده است
 اندکی بطرف پشت مائل و او را یک منفذ بیش نیست و آنچه بد و در آید از راه هم با
 راه بر آید و بد که معار و در جهت این او را عور کوبند و او همچون معده دیگر است
 و منفعت این آنست که آنچه از بقایا غذا یا نقل مانده باشد اندر وی بایستد و
 کسب حرارت از مجاوره و جگر بخت تر شده بعروق منجذب گردد و اندر علت دقیق
 این روده باشد که یکین خایه فرد آید از هر آنکه بر یک بسو افتاده است و هیچ
 رباط پیوسته نیست چنانچه عور پیوسته است و از آن قولون کوبند
 و آن روده ایست غلیظ و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس بسو
 چپ باز آمده است و فرو بسوی کشیده تا نزدیک پخاله ران چپ کشیده باز بسو

راست بازگشته است تا بر ابرمه قطن کرازش هم فرد سوس دارد و اینجا که بسوی چپ کشیده
 چون نزدیک سپرز رسیده است نیک شده است و فراهم آمده و بدین سبب است که
 درم سپرز نگذارد که با داز رود تا با سانی بیرون آید و محتاج شوند که بدست باله
 تا بیرون شود و نام قولنج را از نام این روده اشتقاق کرده اند بسبب غلبه وقوع این
 اندرین روده و منفعت آن قریب است بمنفعت اعور ششم بدین پیوسته است
 و آن روده است غلیظ و راست که نهایت آن مقعده است و این را کلبه
 راستی بنام مستقیم خوانند و فراخی دی قریبست بفرخی معده تا نفل در وی جمع
 شود و در قضا حاجت یکبار فراغ شوند و هر لحظه اندک دفع نباید کردن این روده
 بر مهرهای پشت پیوسته باشد پیوستگی که آن را بر بنهاد خویش بداند و نفل اندر روده
 قولون و اعور عفن گردد و بوی نکر دزد و بر نهایت روده مستقیم که مقعده است چهار
 یکدومی در آمده است یکی از آن مقعده را فراهم کشیده دارد تا نفل هم را بیرون نشود
 و دیگری بر بالای اوست و در وقت دفع بر نفل قوت کند تا تمام بیرون شود و هر دو
 عضله دوم مردان را به بن قضیب پیوسته باشد و دو عضله دیگر بوریب نهاده است
 بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جای خود میدارند و برگاه درین روده
 سستی پیدا شود مقعده بیرون خیزد و اندک علم و اما امراض معده
 و اسباب و علامات و معالجات اینها اسهال اسبب بفتح شکم یا هوایی
 مضعفت قوتها و قوت کشنده مادم و کشائنده مساهما و یا استلانی بود و بعضی
 اخلاط روده در عروق تن قوت طبع در دفع آن براه معایا و دمائی باشد در اخلاط و
 و فرستادن طبیعت آنرا معده و امعا و یا قصوری بود در حال عضوی مخصوص معده
 و جگر و ماسار یقا و سپرز و زهره و دماغ یا در دو سه پهلوی یا ملنی یا فلفلی یا کروی طبع
 یا اثر و یا سستی بود بر بدن اما اسهالی که ازین نوع چیزها واقع شود مادام که خوب
 تغیر حال عضوی از قانون طبیعی نکرده و برخلاف قوت خود عمل نماید داخل بدین مرض
 نباشد همچنین اسهال که از اثر ارضی شوقی نبوده و همچنین اسهالی بیضیتی و عرض جوانی

و مادام که با فراط با نجاست و اخلاط صالحه را ضایع کردند و ندانند که سبب
 مرض معده را سببهای راجحان بود که چون معده بسبب موانع نتواند که در غذا
 نیکو تصرف نماید و کیلو سس مناسب حاصل کند طبیعت اعضا از آن
 منفرد گردند و آنرا بخود کشند تمامی آنرا یا بعضی را و آن بر معده کران آید و آنرا با معا
 دفع کنند و معاینه از آن نفرت کنند بجهت ناخوشی که بیرون فرستند و باشد
 که رطوبتی لغزاینده تمامی سطح معده را آلوده باشد و غذا قبل از اثر هضم فرو
 می لغزاند و باشد که اخلاط و مواد فاسد غالب معده آید و دافعه بعد طبیعت کلی
 آنرا دفع کند و باشد که آن مواد اخلاط از قبیل ریم و خون آماکس در جراثیم
 در ریش معده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض که طبیعت حکم آنرا از خود
 دفع کند و با سایر یقاها بزرگ دارند و با سایر یقاها آنرا با معا فرستند و امعا آنرا دفع کنند با
 که سبب مانعی جذب کیلو سس نکند و از معده هم با سایر یقاها با معا رود و اگر ریم و حر
 یا خون جراثیمی و یا شکاف عرقی در عروق آن مجتمع گردد هم بدین طریق اغلب من دفع شود
 و سبب مرضهای با سایر یقاها سببهای را هم قریب بدین تواند بود و سبب سایر
 و زهره را سببهای راجحان باشد که سودا در سپرز غالب گردد و بعد ششتر از مقدر
 ریخته شود و از آنجا با معا من دفع گردد و باشد که در معده با غذا مخلط شود و آنرا مستغیر
 گرداند و طبیعت از آن نفرت کند و قبل از اتمام هضم با معا فرستد و همچنین صفرا در زهره
 غالب شود و با معا بریزد از منفذ معین و یا بعد آید و از آنجا با معا رود و باشد که از زهره
 طریق من دفع گردد و سبب مانع را سببهای راجحان بود که نزله با معا فرو آید و طبیعت
 از آن تنفر کند و دافعه آنرا با معا فرستد و با افعال من دفع گردد و باشد که در معده غذا
 باشد و آنرا ماده نزله فاسد کند و طبیعت در آن تصرف نکند و با معا من دفع گردد
 و باشد که آن ماده حاد بود و مزاج بعضی امعا را فاسد سازد و دافعه پیوسته
 آن طلبد و سبب دوده را سببهای راجحان بود که قوت و امیال آن سبب
 یا مرض دیگر ضعیف شود و هر چه بد آید زود نکند و باشد که از ریش آن ماده دفع شود

و ما باشد که سبب آفتی اندک که در مجرای از آن با مواد بدینجا غالب میسبب کند و طبیعت
 آنها طلبید و باشد که سر رک از وی بکشد و خون منقطع گردد و اسباب علامات
 این اعضا که سبب این مرض اسهال واقع اند سوی روده سبقت ذکر یافتند
 و تحقیق هر یک از مجلسن باید نمودن و اما اسباب و علامات امراض اعصاب درین باب
 مبین گردد و دلایل مطلق استلزام اول باخبریم مذکور شد است و در زبان جنوب
 اسهال یا علامات درجی و فی باشد و آن نیز سبقت بیان یافته علامات
 آنچه از هوا افتاده بود اختلاف الوان توام بر از اکثر رفیق و کم بوی و لزج آمدن دور
 گرمی و اواخر روز بیشتر شدن با گرمی و سستی هوای ملک و عدم عادت مریض
 بدان بلکه عادت بضد آن و لزج عرق بدان گواهی دهد و اگر تعفی اندک در هوا
 تپی و باغی مانند باین علامات یار بود و ضعف مریض بیشتر از مقتضای مرض اسهال
 باشد و مریض را عمومی نیز واقع بود و این قسم را اسهال قلبی عمت بار توان کرد
 و آنچه از استلزام بود یا چسبیدن ناف بود پیوسته بنوا آب آید و این چنان باشد
 که نوبتی دور و زیاده روز اسهال کند و پس باز ایستد و مریض چنان پیدا
 که بر طرف شد دیگر بار باز آید و چند روز می باشد و گاه بود که یک هفته بر حال تندی
 باشد و گاه بود که سبب روز تندرست باشد پس نوبت اسهال باز آید
 و مریض چنان پیدا کرد که بتوان این مرض طاری شده و باشد که بر از الوان مختلفه
 باز گردد و جمله راحت و خفت یافتن بود و فرق میان آنکه ماده از جمله عروق نخب که
 رجوع کرده و از آنجا با ساریها و روده آمده و آنکه ماده در حوالی معده بوده و مجده بخفته
 و از آنجا که با معا آمده آنست که اول با کیلوس مخلط باشد و رقیق بود و دوم با غذا
 و ثقل دفع و غلیظ تر باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان باضمه بود و
 ما که افتاده باشد در نفل اندک هضم معده پیدا بود و چون سبب این ضمهها
 و یا بطلان بلغم غلیظ بوده باشد که سطح معده را آلائیه است و در را از غم
 حال لزج ظاهر بود و زودتر از مقدار و مدت لایق دفع شود و اگر خلطی دیگر چون سودا

و صفر اسبب بوده باشد و در براز پدید آید و سایر علامات غلبه هر خلط واضح باشد و اگر
 سبب منخ اتمام هضم معده بود تولد باد باشد و قراقرش کم و معده بعد غذا با وج شایه^{ان}
 شود و اگر قوت دوائی مهسل در سطح معده جا کرده باشد و از آمدن موجب بر فعل ساخته تقدیم مهسل
 و عدم دیگر اسباب دلیل آن و اگر کشش بره سببها بوده باشد چرک و پوستهای قرمز در براز
 با علامات آنها ظاهر بود و اگر اکس سبب بوده باشد دلایل آن واضح بود و اگر اکس^ش بوده
 ریم و خون در براز پدید باشد و بسیار افتد که ریم از عضوی دیگر معده آید و با معاندن^ف کرد
 و در براز ظاهر شود و باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد
 و علامت هر حال علامت ورم محل آن بود و آنچه از جگر افتاده باشد اگر از بطلان
 هضم آن بود اسهال کیلوس محض باشد و جدا از ثفل آید و اگر از ضعف ماضیه و یا^{ما}
 آن بود اندک اثر هضم جگر در آن پدید باشد و در ضعف ماسکه کیلوس در جگر اندک
 زمانی بماند و اگر از ضعف جاذبه بود برز غالب تر یا کیلوس آمیخته آید و اگر ضعف^{ما}
 سده یا ورم بوده باشد همین علامات با علامات آنها ظاهر بود و اگر سرد ورم کشا^و
 بود ریم خون بهم براز ظاهر کرد و اگر رکی در جگر اتفاقا طر کیده باشد یا سر باز کرده
 سبب سور المزاجی گرم تر از خون صرف و غلبه آید و اغلب اینها در آخر سیاه^ظ
 شوند همچو دردی شراب و در جگر علامت سور المزاج ظاهر بود و در شکم و روده
 بیخ افت نباشد و درد نکند و اگر اسهال و موی کبدی بکروز یا در و رص^ش شود
 و باز خود کند و اینجا که خون در جگر از جهت سور المزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن
 که اخته شود و با معاندن^ف کرد و در براز صدیدی باشد و علامات غلبه حرارت کبد
 با آن ظاهر بود و اگر صفرا^ی در جگر غالب متولد شده باشد و طبیعت آنرا اسهال^ر
 و معافر ستاده بود و علامات آن ماصفر اویه بر از ظاهر باشد و اگر کرانی آید و گاهی اند
 خونی بهم با آن یار بود گاه باشد که خلطی محرق اکمال در جگر متولد کرد و لجمی آنرا
 بخورد و چون خاثر از آن با معاندن^ف شود با التهاب و حدت در نواحی کبد باشد و
 بعضی از جرم جگر را بخورد و قطعه از آن جدا کرده طبیعت آنرا بوجی با معا^خرا^ج کنند

و در بر باز پاره کوشتی که با تشنگی بگذارد و در آب حل نشود با عروق صفه غا
 ظاهر گردد و بسیار دیده اند که قطعه بزرگی از این نوع در بر ظاهر شده در شخص
 زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین چیزی از عروق ضعیفه اختلا
 بعضی چنان دانسته اند که جرم جگر بجزارت غالب و صحت خلط اکال کداخته شود
 و بدخل امعا ترشح کند و اینجا باز منقعه گردد بهمان وضع که گوشت آن بخون بسته ماند
 و این صورت را در عروق مشکل توان کردن مگر گوشت که تخم مذاب از عروق با معا
 میزد و در عروق دقاق هم از آن میگذرد و بر تقدیر تسلیم باز با هم خون منقعه میشوند و بعضی
 چنان دریافتند که چون پاکبک بخارج امعا رسد طبیعت لیفهای آنرا بجهت دفع
 آن از هم بکشاید و منقعه اگر آن جرم بدخل آن در آید و بعد از آن لیفها برده بحال خود باز رود
 و این هم بعید و اگر هر دو نوع را امعا اعتبار کنند فی الجمله وجهی دارد و فرق میان
 اسهال معدی و کبیدی در بعضی مواضع اشتباه است که در مطلق کبیدی است
 با معدی خلط من دفع بیشتر باشد و عدد مرات آن کمتر بود و نقل آید غیر مختلط و لی
 باشد و هر مجلسی باشد دفعه دفعه بدتی در از ترا خارج باید و فرق میان اسهال طحالی
 و اسهال سیاه که از اخلاط محترقه و کشادن سده باشد آنست که خلط محترق
 سیاه نباشد و بقوام غلیظه از جمله بود و خلط سوداوی سیاه تر و رقیقتر باشد
 و بوی بزمکند و اینجا رسده آید متعفن و بد بوی باشد و گفته اند که اسهال که از
 اخلاط محترقه باشد چون بسبزی میل کند نشان قوت طبیعت و امید خلاصی بود
 و بعد از آن بزودی زود گردد و صحت پیدا آید و اینجا از ماسا ریفافاده باشد و هم
 قریب کبیدی بود لیکن چون اکثر رسده قوی بود هیچ اثر مضم جگر در برابر کبیدی پیدا
 نمیشد و در جگر هیچ گرانی در غذا پیدا نمیداد و نیز از زود علیه کند و اینجا از سیر
 افاده باشد باز سوداوی بودی متن چنانکه تقدم ذکر یافت و علامات و حش
 سیرز غلبه سودا بدان شاهد بود و گفته اند که هرگاه که اسهال سوداوی در
 است ای مرض که واقع شود بر زمین بپوشد همچو سر کشنده باشد جهت غلبه

و احتراق ماده و اگر بوقت بحرانی افت ممکن البر بود زیرا که در ابتدای آن بحسب طبیعت
 سوخته حادث شود دفع جز بر سبیل اضطراب طبیعت اخراج نیابد و بعد نفع بقوه
 طبیعت اخراج نماید و آنچه از زهره افتاده باشد راز صفر اوی بود غلبه حرارت
 مزاج و جگر و ندای صفر انگیزد و تا تقدم حمی غلب و مخترقه نماید این مرض مراری
 و دلیل غلبه کردن صفر بود و آنچه از دماغ افتاده زله و سیل و ظهور رطوبات
 بلغمی در راز و نبشته بودن اسهال در صبا جهاد و بعد از خواب دراز زود آمدن
 و بعد از آن بتدریج کم شدن و در شب کم بودن یا نبودن بران دلالت کند و باشد
 که ماده نیز کم زله سبب سحج امعا گردد و آن هنگام علامات زله کرم با اسهال
 دموئی ظاهر بود و نو آهش همان طریق مذکور محفوظ باشد و آنچه از روده افتاده
 باشد علامات امراض روده بدان اشهاد کند لیکن اینجا که سبب ضعف است
 و اسهال رطوبتی بود غلبه و لزج که سطح آزا الا سیده است بجهت کم آمدن صفر
 شونده بر روده در راز ظاهر گردد و این زلیق معده نباشد جهت تولد این بلغم
 در معده و آمدن از اینجا معا و اینجا که سحج امعا یا قرصه آن سبب اسهال باشد علامات
 آنها چنانچه بعد از این بحث مبین گردد تا ظهور خون دریم و پوستها در راز قرن بود
 و اگر سبب اسهال کشاده شدن سرک بود از عروق که در سطح اندرون امعا
 مستقیمست راز خونی بود صرف و کم کم ظاهر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم
 آفت روده در غیر سحج و عدم علامات سوء المزاجات مطلقا بدان گواهی دهد
 و اگر سبب باد بود اسیر باشد راز با قح غالب و قراقرق باقی دفع شود و در حركات
 بیشتر میل شود و با خون و بخون باشد و علامات باد بود اسیر یا آن باشد
 و گفته اند که هرگاه اسهال مائی همچون مرهم شود و یا غالی کرد و خطرناک بود
 و وقوع اسهال بیکبار بعد از امراضی آنکه بحرانی باشند بد بود و هرگاه سبب
 غذا دهند و بعد غذا در بطن او هیچ قوت پیدا نیاید دست از علاج او باز دارند
 علاج بدانکه منع اسهال مطلقا به هیچ وجه میسر کرد و یکی استعمال

قوا بضع و این کاهنی باید که دهن مجاری عرقی کشاده باشد و یا خراشی در سطوح
 شده و دوم استعمال مغزیات و این کاهنی باید که مجاری را قوت امساک
 رطوبات ضعیف شده باشد سوم استعمال غلظات و این کاهنی بود که
 مواد رقیق و سیال شده باشد تبها چهارم استعمال مخدرات و این کاهنی تا
 که در مواد حدی و لذعی باشد پنجم مائل ساختن ماده بخلاف جهت معا
 و این با تعریق بود اگر ماده رقیق و قابل آن باشد و یا بقی بود اگر ماده غلیظ
 باشد و یا مادر بود اگر ماده قابل آن باشد و یا به مجبه نهادن بر اعضای بالایی
 و بر شکم اگر آزمائشی نباشد و چون ایمنی واضح نباید دانستن که اغلب انواع
 اسهالها که ذکر کردیم حقیقت عرضی اند و فرض سابق را که از اسباب آن شمرد
 چون سدی و ورمی و زلزل و اشال آنها ولیکن چون این عرض در اکثر اوقات
 و احوال آخرت از آن مرض بنابرین این عرض را مرض عد کرده اند و علاج جهت آن
 مقرر ساخته و تدابیر آن را مرض را خرد علاج این داشته اند و علاج مشترک فرموده
 و بسیار افتد که طبیعت را اسهال قوی باشد با وجود رفع سبب مرتفع گردد
 و علاج دیگر علیحده محتاج باشد و یا آنکه آن فعل واقع شود و حشتهای آن خوب
 میل و تحریک مواد را منوضع گردد و در علاج ملاحظه و مراعات جمله احوال لازم
 بود و اصلاح این مرض از روی کلی خصوصاً بعد اصلاح امراض سابقه بتقویت
 بهضمها و قوت جاذبه و ماسکه بیشتر گردد و قانون تدابیر خاصه آن
 مرض آنست که اکثر جزئیاتی خشک که درین مرض السبب و اکثر جزئیاتی خشک
 که درین مرض میدهند از تخمها و دانهها و مغزها و اغذیه مثل تخم خشتا شنبلیله
 و مغز جوز و قروط مثلاً جله را با تشربیان کرده یا بوی داده بوی دهند و شیر
 نیز ازین تخم بریان کرده گیرند و میوهای را که اینجامیخورند همه را در شیب خاسته
 گرم بخشد چنانکه روی آنها نسوزد و اندکی دهند چون خربزه پی و سیب و امیر
 و نار و اگر بعضی را در حمیر گرفته بریان کنند بهتر باشد و آب و شیر و دوغ و اکثر اشیاء

خام را که استعمال کنند همه را سنگ تاب کرده یا آهن تاب کرده دهند و از مضغه
 احشا و معده پر خدر باشند و حرکت عنیف و زور نکنند و چیزی نای که تزویر کم کنند
 خلطها باشد نه اینکه که ضرورتی غظیم باعث آن شود و طریق علاج مطلق
 مرض آنست که با این رعایات مذکوره رعایت امراض سابقه قویه نیز کنند
 و تدبیر امر کب سازند اما اینجا که سبب حدوث اسهال بواسطه ضعف
 غیر معتاد یا متعفن باشد تبدیل آن باید کردن و اگر مسیر نشود و تعدیل آن بدستور
 که در حقی دق و حقی بانی و غیره گفته شده باید کردن و تریاقات قابض با غلظت
 دادن و مالیدن و پیوسته در آب همه و نشانیدن و بر سر او ریختن و باکتا نهایی
 تردد و لای برتن پوشیدن و بمروحه آزار بخشیدن و اطراف را بستن و اینجا
 سبب امتلا باشد در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاضلی باشد تقویه
 کنند و غذا را بحد کرم سازند و بر بالای غذا رس با کفند و شال آنها بنجور
 و آب کم خورند و در تشنگی لختی صبر کنند و با اندک کلاب آشیخته خورند و اینجا که سبب
 امراض معده باشد نخست علاج آن باید کردن بدستوری که در محلش مذکور است
 لیکن مرض چون اسهال است رفع اسباب آن مهمل و ملین و حقنه مدام که ضرر
 عظیم واقع نباشد از آن بپی نبود جایز نباشد و عند الضرورة مسهلات بار
 اولی بود چون پلیسه و کل و امثال آنها اگر مانعی نباشد و گاهی که سبب
 منع اسهال بقوابض محض بوارند شاید کردن که ورم را زیاده سازد و ترکیب
 در جمله احوال لازم باشد و گاهی که بسبب قوت داروی مسهل باشد که در
 سطح معده مانده بود تدبیر افراط عمل بنوعی که در بحث تدبیر استفرغات سبق
 بیان یافته باید کردن و قی کردن اینجا اگر قوت باقی بود و بنهایت نافع آید و
 فاذا زهر در دغ سائیده خوردن و گاهی که اسهال سوداوی بود نخست قصد
 اسهال موافق آید و بعد از آن معینات سودا و معدلات مزاج دادن مناسب باشد
 و خوراندن جدوار در انجبه مناسب بود و سخن کرده فائده تمام بحث در علاج

سپرز بدستورش لازم بود و اگر مجرب بر سر زانکند و کچک و آن
 معده میرزد و منافع میگرد علاج آن علاج مراری باشد و اگر کرد آن بخا بنی
 و زرقی علاج زرقی مرتفع کرد و در طریش در ضعف معده گفته شده سمان
 جی نافع بکیرند و مرقه و افیون و جذبه ستر از یکی یک جز باب مورد و حسانند
 هر یکی مقدار فلفلی شربتی از آن مردم رسیده را بفت حب باشد و کودکان را حب
 و ده ساله را چهار حب و بعضی حکمای قرقه تخم کرس کنند و اگر ضعف هضم از بادون
 معده باشد علاج و جرجی و غلبه جفا کافی بود و آنجا که سبب امراض کبد بوده باشد
 علاج آن بدستوری که در مجلس مذکورست باید کردن با ملاحظه در رعایت جانب
 اسهال در سه و درم از استعمال قوا بعض قوی و بی مصلح منفع و منفع و چیزهای سرد
 بالفعل بر جزر باید بود و چنانچه در درم معده تغییر یافته و خداوند اسهال غالی
 غذا بر کشکاب ساده نباید دادن و آن نیز در روزی دو نوبت توان دادن و اگر این
 شود و جارس منقشر با سبب جوخته کچک و در سبت جز آب توان دادن و اقتصار
 بخوردن بخیز منقی درین باب عظیم نافع است و شیخ نسبی از مجربان ازین تجربه کرده
 و خداوند اسهال دموی را سفوف الطین و آنچه در سبت خون زخمها و جراحتهای در
 چند جای تکرار ذکر یافته دادن نافع بود و آنجا که استلای هم در خون بود و ضد از
 عرق مخالف جانب کبد مفید باشد و من چندین اسهال دموی را در سردی
 بهوا بخیزه فانی شیرین بریان کرده با فراط خوراندن و غذا حاجت کرم کرد
 نیست علاج زنگی را در رستان شش روز اسهال خون و بلغم با اندک شکر
 بود قدری جوار بود و خورشیدیم بهتر شد و اگر کردیم صحت یافت و خدین
 دیدیم که بعصاره خر توله صحت یافتند چنانچه روز اول یک فاشق خورد
 و تا هفت روز هر روز یک فاشق اضافه کردند چون بر طرف شد و آنرا که اسهال
 از حرارتی و خلط حاوی افتاده باشد آب سخت سرد بر ناستاد و آن در یک
 طلا کردن و شربت های سرد و سرد کرده خوراندن و شربت خشنا شش و تخم کچک

و شیرۀ آن در آتش جود کشکاب دادن نافع بود و همچنین قرص کافور و قرص طباشیر
 حاوی دادن مفید بود و اگر در اسهال خون اطراف سر و گرد و روی زرد شود
 و نبض سقوط کند و غشی افتد و شکم برآمدنی خون معلوم گردد که خون در شکم بسته شده
 و علاج آن بدستوری که در بحث فی خون گفته شده باید کرد و در هرگاه خلط مخزن
 در جگر پدید آید و جگر را بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مفید است مقدار که توان باید گوید
 و غدا و شربت های لطیف خشک تر باقی باید داد و وجد دارد آب خرقوله و طین مختوم با
 فادر هر روز دوغ آهن تاب کرده درین باب نفی جامع ظاهر دارند و تخم خرفه بوی
 داده و بزرقطونای بوی داده از هر یکی جزوی در شراب ریاس یا شیرۀ صندل کشکاب
 گرفته دادن بسی مفید آید و جگر دلق را خشک کرده دادن و همچنین جگر سگ بچه
 بنجاصیت نافع بود و ضادات تریاقی بر جگر نهادن هم بسی مفید بود و مخدرات
 تریاقی دادن هر روز یکوقت نیکو بود و دشیان و قهنامی خشک تریاقی فایز کرده
 مفید باشد لیکن ادخال مخدرات در قهقهه و دشیان جهت این مرض اسهال
 مطلقا جایز نباشد و شیخ گوید که یکی را دیدم که شیان افیون برداشت و ملاک شد
 و آنجا که سبب امراض ماساریقا باشد هم بدستوری که در کبیدی بدان اشارت شد
 عمل باید نمودن و ضادات بر محلی که میان معده و جگر و امعاست افکندن و آنجا که
 اسهال از غلبه صفرا باشد که از زهره می آید نخست جگر را خشک باید ساختن و اگر
 صفرا سخت غالب باشد بطبیخ بلیله زرد و خرمای هندی استفرغی او را مناسب
 بود و بعد از آن تعدیل مزاج و تسکین اسهال بکشکاب سفوف حب الرمان دفع
 سنگتاب کرده و شراب خشخاش و اقراص طباشیر و کوارش سماق و دشیان
 آن و اگر قدری سست جو بگیرند و مقدار دو درم خشخاش با آن بیا میرند و آب اندازند
 ترش و اندکی شراب یا اندراب ترشی سماق یا اندراب دوغ آهن تاب کرده بهند
 اسهال صفرا ما ز دارد و کفک بغدادی سوده مقدار چهل درم اندر سبکاب کوشش کا
 یکش با زرد زرد کنند و بدهند نافع آید و ضمادی که از صندلین و فلفل و گل سرخ

در هرگاه
 خلط مخزن
 در جگر
 پدید آید

و باز دو کل نار و کل ارمنی داقاقیا جمله را گوشت بکباب باب برگ مورد با آب
 جو تر سرشته ساخته باشند بر جگر نهادن مفید باشد عورتی را بعد از استیطاق
 حل در تابستان در ری اسهال صفرا شد و در شبان روزی قریب بیست مجلس رفتی
 بعد سه روز بغایت ضعیف شد و هر لحظه غشی کردی بی حقیقت حضرت فرمودند نافه را
 حیوانی در دفع سائیده بدو خورانیند اسهال و غشی جمله برطرف شد و باندک مرگ
 صحت یافت و آنجا که سبب زلزله باشد سدر زله بدستوری که در مجلس مبین شده
 باید کردن و بعد خواب تی فرمودن و مغزیات جهت جس شکم بعد منع زلزله بکار داشتن
 و غذا و شربت و دوا از قوا بعضی غصص دور بودن و بر شش واجب زلزله بر بالائی غذا
 مناسب چون شیر شکتاب کرده دسته شیر تخم دارد و بالوده اطفال و بایچه بره نخته
 و اشباه آن نافع آید و آنجا که سبب لی الا معا باشد آنچه در تذکیر زنی معده گفته شد
 موافق آید و ضامدی که از کندر و مر و مصطک و صبر و داقاقیا و شب و لادن افیون
 و زبر البنج یا چند را بر آنها آرد و جو سماق و کل سرخ و کلزار و شک و عصاره لویه التیس
 و غصص و ماینها و عصاره مورد و جمله را بهم سرشته ساخته باشند بر شکم طلا کردن و گذشتن
 تا بارانجا خشک شود لبسی مفید آید و اگر چه تپ تیز باشد این طلا نیکو آید و آنجا که سرری در
 بکشد و اسهال خون افتد از اذیه که جهت بستن خون جراحتهای درونی مذکور شده
 استعمال باید نمودن و از داخل و خارج و از حرکات عنیفه بچذر باید بودن و آنجا
 بعصاره خرتوله بغایت نافع آید و ضامدی که شکم نهادن خون را به بند و آنجا که سبب
 بواسیر بود نخست علاج با دوا و بواسیر بدستور که در مجلس مذکور کرد و باید کردن و صبح
 او را بایچه کوسفند جوان خورانیدن با قدری از ترید آن و از آن حقنه کردن مفید آید
 و بسیار کس را من بدین دوا دست خوردن بایچه هر صبح از مضرت و دشت ان بابا
 و تحریک اسهال مضر خلاصی دادم و ازین جمله دوستی دهم شصت ساله و چندین
 سال و او را این مرض بود در شبان روزی سه چهار کت بیست و نوزده درستانی در
 پرات این مرض بر او غلبه کرده و بده نوبت و بیشتر رسیده و بسبی ضعف و تصور

دید آید و هر علاجی که در اسهال از قوا بضع و اذن مقرر است و از فائده لطفال دادن
 و خشک نشانیات و شیر بادامشال آن کردند فائده نداد بلکه قوا بضع مضار و بفسیر استغاثه کرد
 این تدبیر فرمودم بعدت یکسال فربه شد و بقوت و در باقی اوقات روزانه خواستی
 خوردی و اگر دوسه روز با پنجه نیافتی بار دیگر شکم بیشتر دفعه کردی و چون قطع
 بالکل ممکن نیست خبر تعلیل آن و تعدیل مزاج طبع نباید داشتن و بعد از باید گذرانی
 اینست فی الجمله بیان تدابیر انواع اسهال و جمله در علاج کودکان بقت ذکر است
 جهت مردم رسیده هم عظیم نافع بود و از موده است و استعمال هر دوائی مناسب
 مزاجی که بر محلی برای طبیعت با هر متعلق بود و آنچه در علاج سحج و قروح امعا کفیه میشود
 بهم معنی باشد در این تدابیر بعضی از اصحابی تجارب گفته اند که شش شغال بر
 صاحب اسهال که نه رافع بود جالینوس گوید پیر شورش که را چون بشویند و سق
 چند آنکه شوری آن کم شود بر روی انگشت افزوده بریان کرده بخورند نافع بود و اگر سوده
 سیس برشته از آب شراب مورد یا عصا ر قوا بضع یا شراب پی شیرین یا مرود
 بخورند نافع آید و گفته که معده شتر مرغ را خشک کرده و سوده و درم از آن بابت
 یارب اس و اذن نافع بود و تجویض اسهالی را که از سستی معده باشد و گفته اند
 که از گوشتها گوشت کبوتر بچه و گوشت دراج و کبک که از آن بار دوان و زیره و کشنیر کباب
 سازند غذای موافق بود و سهولین را لیکن در او آخر توان دادن اما در اوایل تا ممکن بود
 از گوشت و چربی و هر چه تری فراست حذر باید فرمودن و بعضی گوشت سگ
 پنجه در اسهال خون میدهند و عظیم نافع می آید و همچنین مویائی که از گوشت سگ
 ساخته باشند میدهند و مفید است و احقان به طبخ گوشت سگ هم از موده است
 و بعضی خونی را که از درون شکم کوفند بوقت شکافتن بیرون می آید از آن بریان کرد
 میدهند بسی نافع باشد و بعضی روده شتر را خشک کرده و سحج کرده با کرک کشین سو
 سفون میزنند در اکثرها نافع آید و مقل به کرک کشین بلوطی هم از موده است
 و همچنین بخرمای سنگ شکن و باری که در خاک درک میباشد سائیده و درختی خشکی همچنان

سفوف کردن در شبها و کاهبی در دوع با شیر سنگاب کرده خوردن عظیم نافع آید
 در اکثر آنها و بعضی آرد بلوط و رمان میکنند و میدهند بسیار فایده میدهد و آرد کنار
 نیز آرد موده است و بعضی زیتون برورده میدهند و نافع می آید و شیخ گوید بنیدرم از
 محرق بلخ چنانچه سیاه شده باشد دادن در انچه مناسب بود اسهال کهنه را البته
 باز دارد و شخصی را در عوالی ناف دردی بود و با آن شکمش رفتی و اشتها نداشت
 و علاجهای اسهال زیاد موثر نیامدی روزی دست خشک بر محلی در جگر نهاد راحتی یافت
 پس البته باب سردتر کردی و بران نهادی هر لحظه بهین مداومت جمله اعراض بدر برطرف
 شد و صحت یافت و چند کس دیگر را که چنین مرض داشتند بهین نوع علاج شد
 از انجمله غلامی که کس پانزده ساله را چنین حالتی پیدا شد و بغایت ضعیف میشد و فراموش
 تاج و برن بزاف خود در حین دردی نهاد بهین صحت یافت جوانی بود در ساه
 که هر سال در حدود بهار در اسهال دموی افتادی و شبها روزی بسیت مجاشین
 خون صرف آمدی و او چنان تجربه کرده بود که بعد سه روز از آنجوز بواسع علاج کردی و چنانچه
 هر روز یک جوز بواسع خوردی و آن مرض برطرف شدی و الله اعلم سحج و قروح معا
 بد که سحج مطلق بحقیقت تفرق اتصالی بود که در سطح ظاهر عضو منبسط شده باشد و از آن
 سطح چیزی بدان تصرف زایل گشته باشد و عوام از اسودکی ظاهر عضو گویند و بعضی
 اطباء این حالت را چون در سطح داخل اسهال درمی یافتند بعد این مجاز در میان قوم
 است بهار عظیم یافت به مرتبه که هرگاه سحج مطلق گویند این معنی متبادر شود و سحج ظاهر را
 بهر عضوی تخصیص کنند و این سحج هرگاه بیشتر غور گشته و چرک باز دهد قرحه بود و باشد
 که قرحه از وقوع درمی یا بیره افتد و اسهال خون که از قرحه افتد و دست نظار
 خوانند باطلاتی و انچه از اسهال غیر سحج و قرحه در پیش می آید از اسهال نظار یا در سحج
 خوانند و انچه از کبد آید از کبدی گویند و سبب سحج روده یا خلطی حاده بود که در
 بر معارطوبت صهر و چرک را که بر سطح آن پوشیده است و جمله از اطیبیان غشای مخاط
 هم گویند بتر است و بدست سطح ظاهر روده را بخراند و این خلط یا صفر بود و آن

مدت دو هفته ریش کند و یا بلغم قوی کند و آن در مدت یک ماه ریش سازد و یا
 سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد و گاهی که بسیار ترش و تیز باشد
 از دو هفته ریش نکند و آن مهلک بود و یا ماده نر که کرم بود که از دماغ بمعه و
 رسد و آن زودتر از بلغم مالج ریش سازد و یا سبب ریش و حاجی و مسهل بود
 که سطح امعاء را برود و این قسم اسلم از این اقسام مذکوره باشد و اغلب آن بود که
 در چهار روز زودتر از صلاح پذیرد و گاه باشد که ثقل خشک و درشت و نا هموار
 در زود و در تقاضا بگذرد و آنرا بخراشد و این از جمله اسلم بود و اکثر آن باشد
 که بمودی خود درود بصلاح آید بعللاجی و بدترین انواع سحج و قروح امعاء است
 که بعد از امراض حاده واقع شود جهت افراط خلط و ضعف حرارت غریزی و آنچه
 در امعاء و قاق افتد بدتر از آن بود که در امعاء غلاط بواسطه کم کوششی آنها و بی التهام
 پذیرفتن و بیم سوراخ شدن بزودی و هلاک کردن و از اینجا آنچه در صائم افتد بدتر باشد
 جهت غلبه رخیق صفرای صرف بران و وقوع عروق بسیار دران و نزدیکی آن بکلی
 و هرگاه قرصه بدان مرتبه رسد که روده را سوراخ کند و ثقلی یاری بفضای شکم
 ریزد و مهلک بود بزودی خصوصاً که در امعاء علیا واقع شود و مودی شدن آن
 بعفونت و اسقاط قوت بشارکت معده و اما ثقیه که در امعاء غلاط واقع شود
 و اگر با آن در شکم منفذی دیگر اتفاق افتد که آنچه از آن ثقیه بفضای شکم ریزد از آن
 منفذ بخارج بدن دفع شود بیکم که صاحب آن مدتی زنده ماند و اگر چنان نشود ثقلی
 در فضای شکم جمع آید و شکم مریض بشکم مستسقیه شبیه کرد و بعد از آن هلاک شود
 و شیخ گوید شخصی را روده از روده های غلاط سوراخ شده بود بسبب حر و اتفاق
 در مقابل آن در ران دی بواسطه درمی سوراخ شد و در پوست شکم هم سوراخ کرد
 و اتفاقاً از آنجا بیرون آمد و آن شخص زنده ماند و مدت ها در زمان مادر شیراز طبیعی بود
 قولنجی صعب را علاج میکرد و دران اثنا سهیلی را دوا عمل نکرد و حال مریض بدتر
 و از آن صلاح آن عاجز آمد جهت اخراج فضلات برپهلوی او از محاذی قولون برپهلوی

پوست و روده را سوراخ کرد چنانچه بعضی ازین نوع تدبیری فرموده اند و
 و قولنج بدان برطرف شد اما آن سوراخ دیگر مسدود نشد و در بعضی هر چه خورد
 رجوع از آن محل بیرون آمیدی و مدت ها آن شخص با آن حال زیست **علامه**
 انچه از خلط حادثه و غیره افتاده باشد تقدیم نرله و ظهور آن خلط در راز خون
 زاید پوستها در رازی مسهول بدان گواهی دهد و حدوث سحج را بوجی روده و ظهور
 خون پوستها در راز شناسد و حدوث قرصه را بطور ریم و حراوه و حرط که آن
 رطوبتی بسته و به پوست روده مانده است در راز در مانند سحجی که در معا و تقسیم
 افتد کاهی بوج نیز باشد و بوج رودهای بالائین بیشتر بود از بوج رودهای
 غلیظ کاهی که سحج و قرصه در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن
 طبیعت عصبه در آنها محل سحج راسده و بوج محل نتوان شناختن و همچنین
 بیات پوستهای که از ریش روده آید چه انچه از رودهای باریک اند تنگ شده
 و انچه از رودهای غلیظ آید اکثر غلیظ بود و همچنین به سده اخلاط مواد با ثقل چنانچه
 از دور تر آید آمیخته تر باشد و همچنین رسیدن ثقل به الموضع بعد از انحدر از
 بتخصیص ثقلی که ترشبی یا شوری یا تری داشته باشد و سحج سودای دراب
 احوال کشنده بود و ظهور سحج یا صدید در راز از امعانا در باشد و آن اکثر از انقباض
 و سبیل یا درمی که در احشاء بود کاهی که مدت مرور آن بر امعاء آن دراز گردیدن
 که فساد آن با معاسرایت کند و قرصه حادث شود و اسهال خون صرف که
 بعد از حدوث قرصه و جراحت روده افتد نشان آن باشد که آفت بقع
 رسیده است **علاج** اصل در تدبیر این در مرض حفظ غریزیت بدانچه
 ممکن باشد و مناسب علت و وقت بود و رعایت اعضای ریمیه معده
 که از دفع فضله و تقویت قوه و تعدیل مزاج منحرف بدستور لایق حال چه
 این کلیات همان حاصل شد بعد از آن تقویت معاد و اصلاح و قرصه سحج
 و منع اسهال بسبب هلت میسر گردد و طریق آن تدابیر آنست که نخست بنکد

ناموجب است و در مرض صیت از اذوق کنند و بسیار باشد که از ذوق دور
 بسیار این مرصها تخصیص صحیح بدوری کشد و مریض را تمکین نمود تا سه روز را
 و در و طعام باز باید گرفتن و بعد از آن غذای اختیار باید کرد که ماده آن کم
 و غذائیت آن بطبیعت باز نشود و طریقتش چنانست که از دویه قابضه را که جهت
 جس اسهال لابد است هم نرم سازند و در صره هفت کنند و در آب سیب
 یا بهی و امثال آن نجیب باندند تا پس آب استکه بدست بماند با طالیق
 در آب در آید انگاه از لعابهای مناسب که جهت اصلاح محل در کارست با
 بیامیزند و هر ساعت اندک می آشامند و گفته اند که مشغول ساختن و نشانه
 مریض را باستماع چشهای خوش و حکایات عجب و بملاحظه کلزار با و صمغ عربی
 سوده در آب سرد دادن نافع آید و در اغلب امراضه کافی باشد و همچنین عصاره
 کل سرخ تازه آشامیدن و بدان احتقان کردن و قرص کل که از کل سرخ
 و بزر خاص از هر یکی یکدوم و نیم صمغ و نشاسته و کثیری بریان از هر یکی یکدوم
 بلعاب اسفند ساخته باشند دادن و در صمغ و اسهال خون بغایت فایده
 و اینجا که وجعی هم باشد در معاتخم شاهنفرم و اسیموش بارتنگ و مرد جله بریان
 کرده در آب خیسانیده تا لعاب باز دهد و باد و درم روغن کل دادن نافع بود و
 ریوند چینی سوده در آب کوفته خر قوله و اندک شراب کهنه دادن در اسهال دم و
 فروح امعا خاصیتی عجب دهد و اگر ریوند سوده را بر روغن کل اندک چرب کنند و
 دوع سنگتاب یا در آب سیب ترش دهند عظیم نافع آید و دوج از اسهال فایده
 و اگر تپ نباشد با شراب کهنه سنگتاب کرده یا آهن تاب کرده دادن زودتر اثر
 کند و کشکابی که بهی دخم مورد دران جوشیده باشد و کل ارمنی سوده دران تخمه
 باشند دادن در جله مفید آید و همچنین شیر سنگتاب یا آهن تاب کرده که طباسیر
 و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و سوده بران بخمیت باشند دادن در جله
 مفید آید و همچنین پوست خشک مثل اسوده در شراب انجبار یا مورد ریخته و حق قود

و این مرقه گوید خوردن کل ارمنی مقدار یک پل بغدادی در یک روز بتغاریق اسهال
خون را مطلقا عظیم مفید بود و اگر آن نباشد کل سرشوی خوب هم قریب
منفعت رساند و احقان بدین کلها در شیر آهن تاب یا سنگتاب حل کرده
هم فایده بسیار بخشد و حقیقه که از طبع جو و برنج و ذره بریان و کلندر و زرد در
و خطمی و پوست خشخاش و تخم درک مورد و زرده تخم مرغ بخته و اندک روغن گل
یا قدری بیه بریا هر دو ساخته باشند بسی نافع آید و شیخ گوید بیه بریا نافع مغز
در حقه و اگر صمغ بریان کرده و دم الاغ و سفوف الطین و سیر و کبر با اضافه
کنند اقوی باشد و جمله حقنها در امراض رده های سفلی غلیظ فایده نیکو دید
خوردن مغزیات و حوالس در امراض معده و فاق علیا مفید آید و اینجا که سبب خلط
حاده باشد و خلطی باقی بود و قوت بر جایی مانده باشد تخت تقویه باید کرد
بعده دیگر علاجه اما در صفر خیارشور و آب کاسنی و غلب الثعلب و اینک عرق
باید دادن و در خلط مالج و سودائی مطبوخ بلیله زرد و سیاه و سوز و خارش
باید فرمودن و اینجا که سحج گردد و قرصه بزرگ شود جهت پاک ساختن گوشه
در و اینک کوشش صالح مار العسل و جلاب و ایارج فقیر اجنه نوبت باید خورد
انگاه دفع سنگتاب یا آهن تاب و شیر سنگتاب یا آهن تاب و ادویه
کشیف مطلقا فایده دادن و بهیچ غذا غلب و بیکبار نباید دادن و از اغذیه حسوسه
که از چند روزه و بیه بطایم مرغ نرسازند موافق آید و همچنین حسوسه که از جوارش متقشر
و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مطبوخ خشخاش بخته سازند و صمغ
و نشاسته بریان اضافه کنند و اگر حرارتی غالب بود حصورا در نفع سماق
باران بخته دادن مفید باشد و اگر حرارت تب نباشد برنج کوفته در آب پاچه
پزند و صمغ سوده بران پاشیده بدهند نافع بود و ریه های قابض اکثر اوقات
نافع آید و غیر کینه شسته و برشته چنانچه در اسهال گفته شد بکرم ازان وقت
غراب دادن نافع باشد و اگر کد انگ پنهانیه حرکاتش بدهند روز تا شب سودمند

بیه بریا

و در روزی دو دانگ بقاریق بدهند هم شاید و بیکار شاید دادن که بهم قولنج باشد
 و دو دانگ از جی که از انیون و مار و دثمة الطریقات جمع ساخته باشند دادن
 منفعت رساند و در شب باز روزی مکرر هم توان خوردن و حقنه که سابقا مذکور شد
 مفید باشد خصوصا که علت در روده های پیشین بود و در حقنها عصاره خرطوله و
 عصاره لحیة التیس داخل ساختن اولی بود و اگر روده خورده میشود و غلبه در روده
 متن بر از سیاهی آن دگر بودن از براز قرمز بران دلالت کند حقنه جالی نیز باید
 اولاً تشکین و جمع و سوزش آن بروغن کل کردن بعد رو یا نهند بیکار
 و اگر بیم پلیدی قرص بسیار باشد و جالی کافی نباشد گفته اند که نیدرم قرص زنج
 در عصاره های مذکور یا در کشکاب داخل باید ساختن و اگر مریض را طاقت سوختن
 آن نباشد اول او را تخدیر کنند بمخدری انگاه این حقنه کنند و صلاح سوزش
 بعد حقنه بر یخستن اندک روغن کل کنند و بعد از آن طین مختوم با حجر فاذهر و امثال
 آن در آنچه مناسب باشد بخوراند بعد از آن بادویه رو یا نهند که پیه بزدران باشد
 حقنه کنند و از آن جنس بخوراند و اگر در اوقات حقنه خواهند تا حقنه لحظه
 مکث کنند چون حقنه ریختند فی الحال سفنجی که آنرا بطبیخ قوالض تر کرده باشند
 معده مریض نهند و بکند از حقنه دیرتر باز کرد و اندک علم ز حیر این تقاضا
 برخواستن بود لحظه فلحظه جهت دفع ثقل با پیش ناف و زرد آمدن بر معده و شوار
 دفع و کرانی هر بار چیری اندک جدا شدن غلیظ و مخاطی یا بعضی با تخم بخصه بخر
 بخی خراطه و این تقاضا و نوع باشد حق و باطل و دغدغه آن میشود که ثقل بخوات
 که منفعت کرد و یا ریختن صفرای بود یا بلغم شوری بر آن موضع از اعالی و کرین
 و دغدغه کردن محل را بجدت و دافعه دفع آن طلبیدن و یا رسیدن سرمانی
 به نشگاه که به تکلیف آنخلها را در هم میکشد و گمان میشود که ثقل است و دغدغه
 دفع آن میکند و یا رسیدن صلابتی کوبنده بد آن موضع باشد از سواری امثال
 آن که غدیج محل کند و اما ز حیر باطل آنست که سبب آن ماندن ثقل خشک بود

در موقوفه و دغدغه کردن آن روده را بر شستی و نیامدن و کاهکاهی نرسیدن
 عصر رطوبتی از امعاء و آمدن باشد که بخشونت رطوبت غسانی را بر برد و فرود
 آورد و چنان نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بدین سبب بعضی طبیبان که
 بقوا بعض علاج فرمایند و آن بقولنج مهلک ادا کند علامت آنچه از درم
 علامات درم از حمی و غیره بدان کواهی دهد و چیزی جدا نشود و با قلیلی جدا شود
 از روز تقاضای شستن در و کرانی بیشتر شود از جدا شدن فضله راحتی و قرار
 نیاید و آنچه از ریختن صفراشد باشد بودن اسهال صفر قبل از آن ظهور و ج
 و تحس و لذت در محل و خراطه و خون تیره بد رنگ در راز و ریختن و سوختن مقعده
 از کد شستن آن چنانچه کویا بر نوزده شسته است و تسکین راحت یافتن از اسهال
 آب سرد و غلبه حرارت و تشنگی و قلت کرانی آن محل باشد آن بود و آنچه از
 بلغم شور افتاده باشد بعد از اسهال بلغمی و قلت تشنگی و بیرون آمدن راز با
 و تعاقب بسیار و ظهور خراطه با خون اندک و کمی و کرانی موضع در حمت یافتن تشنگی
 بدان کواهی دهد و آنچه از غلبه سردی خوردن یا از شستن بر سردیها و تریها یا با
 باد و هوای سرد یا از سواری پدید آمده باشد تقدم آن اعمال و عدم و کد و لا
 و بودن راز با بلغم و خون بد رنگ بدانها اشتهاد کند و آنچه از خشکی و خشونت
 ثقل افتاده باشد بعد از تری خشک کننده ثقل و ظهور تشنگیهای کوحک و
 نخود و بزرگتر در حال مرض یا قبل از آن و کمی اشتهای بودن کرانی در شکم و درد
 از فرو سوی و مقصودایی با اکثر اوقات بدان کواهی دهد باشد که آن معص
 تخلیج رسد و اگر این قسم بر صحر حق شسته کرد و دخواهند تحقیق آن کنند تخم خرو
 یا نذر قطونا و اشتهای آن بفرمایند تا فرو برد اگر بیرون آمد نخست جهت عدم مانع
 که ثقل یا بدین جهت است علاج آنجا که سبب معارضه استقیم باشد نخست رک
 با سلیق باید زد و اگر مانعی نباشد و بر فرو سوی که گاه حجامت کردن بعد
 فی فرمودن هر یک بوقتی مناسب و سه روز یا دور و زغذ ایا ز کفرن و تری

ورم کردن بقانون که در ورم معده گفته شده و ادویه جهت حقنه و شست
 و غیر هم از آن اجتناب اختیار نمودن و من دیدم بیک پناه سال را که آن
 مرض در فایز پیدا کرد و علاج میگردم غشی با آن بدید آمد و در مدت
 بیست و سه روز پلاک شد و هرگاه این ورم را بدستوری علاج کنند
 نزد تخلیس یابد و ورم سرد نیز درین محل ممکن بود که واقع شود و طریق علاج
 آن نیز همین طریق علاج ورم بارد معده است لیکن اینجا ادویه محله محققت و شست
 بیشتر مستعمل گردد و اینجا بخورانی بدن و ضاها کردن و اینجا که سبب آن
 صرفاً و کذا اشتن خلط کرم بود بر آن محل بیک و ز غذا ترک باید کردن و بزرقه
 تخم فربا بار تنک بریان کرده و بر دغن کل چرب ساخته شربتواری در شیر آب
 بهی خوردن و بوقت احتیاج غذا را بچه در زیر اطفال مذکور شد بکار آید
 و باجه بره و بزغال نارداران یا ساق نخچه هم نافع بود و کاهی که تپا باشد حصه
 که از کشک جو و سویق آن بر تابه بریان کرده سازند موافق آید و قوص طباشیر
 در آب سفرجل یا سبب نافع بود و شیان فی که از زرده خایه مرغ و روغن کل و
 مردار سنگ سپید مغسول سازند فایده دید بیان شیان فی اقوی بکند کند
 و زعفران و حنظل و صمغ از هر یکی جزوی افیون چهار یک جزوی جمله را بسند
 تخم مرغ شیان سازند و اگر افیون نخواهند و بدل آن سفیداب از زرقه
 و مردار سنگ شسته دوم الاخون داخل سازند با جزای متساوی نافع بود و آنچه
 کردن بطبیخ قوا بض کرم کرده مفید آید و بخور قوا بض خصوصاً بچ کمر در حمله نافع تر باشد
 چون بعد تقاضا فی الحال شستگاه خود را برد و آنها دارند و اینجا که سبب بغم شود
 بود و مغز جو بریان کرده سه ورم و ناخواه بکرم و کند رنجیدرم جمله را بگویند و در
 آب کرم بیاشامند بعد از آنکه در روز ترک غذا کرده باشند و غذا کشکاب و شرک
 دهند یا اماج که تمهائای بوی داده داشته باشند و به پیریز در دو چوب خسته
 و امثال اینها موافق آید و رس بالای این طباعها مناسب بود و اگر سبب

وانیسون را یک شباروز در آب کتند و صاف آنرا با قدری سیه و شراب کهنه
 خلط کرده و بنهند نافع آید و در طبیح بابونه و قیصوم و کل بنفشه و اکلیل و مرزنگون
 و برک کرنب شستن و بعد از آنکه مقعده را بر روغن گتان تمریج کرده باشند فایده
 دهد و انورید کوی کسی را در یک روز بدین علاج کردم و اگر تقاضا باشد و چیزی جدا
 گوارد را با سیه بزکوبند و یکی سفالین را در تنگ او نقبه کنند و آن دوا در شیب
 و یک دود کتند سرنگون نهاده و محل را بر آن سوراخ نهند مدتی فایده دهد و آنجا که
 سبب خوردن چیزهای سرد بالفعل باشد چیزهای گرم کتند و بالفعل خوردن
 و بنکیدات کرده پیوسته و غذای اندک گرم نرم لطیف خوردن فایده دهد و در
 کردن آبهای سخت گرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن سرما بود از خارج محل کتند
 و یک وزیره و امثال آن با فراط فایده بخشند و همچنین طلا کردن روغن بابونه و
 گرم کرده درین هر دو قسم بر دی اگر دو درم حب الرشاد بریان کرده و یا کوفته
 در آب گرم بدهند سودمند آید و رس و کسی خوردن بر بالای طعام بهم منفعست رسا
 و آنجا که سبب سختی مرکوب بود روغن کل و زرده تخم مرغ و مقل سوده بهم زده
 و نیکو گرم کرده بر مقعده مالیدن فایده دهد و معالجات که در زحیر اطفال گفته شده
 منافع آن جهت مردم رسیده هم آزموده است هر یک در محل که مناسب آن باشد
 و آنجا که سبب خشکی ثقل بود شکم را نرم باید ساختن مثل شراب بنفشه و کلغنه
 با لوبها و معجون بنفشه و طبیح و تخم خطمی و تخم بهی و طعامی حریب بی قاقق بود و خاز
 و استغناخ و طوخیه در آن افکنده باشند و گاه باشد که آب خرم خوراندن و در آن
 نشاندن کافی بود و اگر قوی ازین تدابیر خواهند خیارشبر بار و روغن بادام تلخ
 و رب السوس باید داد و حقنه نرم که مقل از روغن در آن باشد فرمودن و از هر چه
 خشکی فرا باشد خدر کردن و دیگرانکه در اکثر زحیرا گرم داشتن اسافل و کبکد
 بر شیب که گاه در چیزهای گرم و خشک بالفعل نشاندن و بر بخور و بعضی داشتن
 بعد فراغ کتف مدتی پهلای گرم کرده نیکو دادن و تمریج محل کردن بر غنای کمی

قابض و در آب کرم شستن بعد از آن و بر تابه کرم حمام شستن و غذای لطیف کرم کرده خورد
 و از چیزهای غلیظ و سرد با فضل پر چذر بودن و محل را نیز از ملاقات آن نگاه داشتن
 جهت عصبیه عضو نافع آید و اصلاح این علت بیشتر بشیاف باید کردن جهت کمی
 رطوبت آن و نزدیکی محل در درمی از خشکیها و کمید حرکت عقیف کردن و تنهها و سیر
 که اندرین مرض دهند همچنانچه در اسهال مدبر ساخته مفید آید اینجا نیز همان طریق
 مرعی باید داشتن و بجزینهای نرم و مغری و ماسک این مرض الصلاح باز باید آورد
 و چیزهای قابض درشت نباید دادن و زود در علاج آن بادویه و تدابیر تفریبه سعی نباید
 که بسی از اخلاط فاسده بدنی بدین علت دفع شود و بعد نقار بخارند و از بخت بیخ
 گفته است که زحیر را و دشق میدادم جهت تنقیه بدن لیکن از سچ میترسم و زحیر چنانکه
 علاج نباید کردن و در مازندران مجربی بود جهت تبریدی تا پنج پیازی
 بگیرند و چوبی بقوت دوکی در میان آن فرو برند چنانچه سوراخ شود و بعد از آن بر چوب
 مذکوره بپاکنند و چند قطره نفط سیاه هم در آن میان کنند و آنرا بر سرش بچسبند
 و چون میان پیاز را دانستند که بخت شد آنرا بردارند و رقبای اطراف آنرا دور میکنند
 چنانکه یکد و قوی میان آنکه دارد و دارد بمقدار ششیا فی بماند و آنرا بخود در دارند و لحظه توقف
 بلبغسم بسیار بکبار فرو آید و صحت حاصل شود بسیار را بدین علاج کرده بودی
 اندک ضعف معده که نه بود و روزی حرکت عقیف در سواری کرده بود و از عقب آن دفع
 و آب شور بسیار در کشیده او را فی الحال زحیر شد و در تقاضا کاهی اغلب غذا در دست
 و کاهی لبغسم و رطوبات محض جدا شدی و کاهی با خون چرک بد رنگ خراطلی آمد
 و کاهی براز منضم زرد و بالغم و خون آمدی حضرت بعد شش روز جهت او منضمی ترتیب کردند
 و از عذاب منقشه و پوست بچ کاسنی و پنج بادیان و قدری قلیل پوست بچ کبک
 و کل سبغ غالب تر سه روز هر روز صبح و شام ازین منضم شربت واری
 کرم بد و خورانی کردند و از آب سرد و میوه و غذای غلیظ و حرکت عقیف او را باز
 داشتند و آردینه چربی کرم با شور بار بخی کرم چرب بد و میداوند و کاهی استحام نم

میفرمودند بهین صحت یافت و من چندین شخص دیگر که هم ازین نوع زحیر داشتند
این منفع بعد سه روز میدادم دو وقت و غذا اما جی میفرمودم که خمیر از آن برزده
تخم مرغ و شیر و آب ترتیب کرده بودند و زیره و زرد چوبه اندک به بر باد و نیتا
در آن کرده و تخمهای لعاب دار تخصیص تخم خشک در میان بران ریخته و در پنجم نیتا
صحت می یافتند و از جمله غلامی هندی را در تابستان در ری زحیر قوی ثابت
افتاده بود بهین علاج صحت یافت و هر ا در تابستان در ری زحیر شد و روز
دوم خون و چرک بسیار آمدی با اندک بلغم و تشنگی غالب بود در باغی خوش
هوا در سایه بید و کنار آب ساکن شدم و خود را بشطرنج کبیر مشغول ساختم
و رخ کوفته میخوردم پیوسته نافع بود چنانچه در آخر روز کم شده بود گشتم
فی الحجب بصلاح آمده عصری از آن اماج خوردم نیکو بود شب باز ایستاد
و در سیم اندکی بود بهین نوع علاج تمام بصحت مبدل گشت غلامی هندی
نامینای فیونی را در ری ایام صیف زحیر شد و در تقاضا صفرا و خون بلغم اندک آمد
و هرگاه معده اش از طعام خالی بودی بچپش بشیر کردی و شبان روزی قهقهه
بشخصت مجلس تقاضا شدی و از درد و قولی سوزش مقعد بی طاقت بود و اگر
در خب قوله می نشاندند بقدر سکینی می یافت و گاهی طلای از زرده تخم مرغ و در غل
و مرد اسنک بر محل او که باز گشته بود میکردند فایده داشت بهکم داشت و تشنگی
غلبه مرض بد و مفته کشید و بقایت خراب شده بود ناگاه هوس اش آمد
کرد که فاتق آن قردوط بود قدری که خواست در آخر روز خورد و صباح را بوشش
شده بود و بر روز تقاضا آمدی قطره چند جدا شدی با سوزش تمام حضرت فرمود
تا جدوار آب بپزند و آنه سائیده بدو دادند و غلبه الشلب با آب کشنیز
بر بار و آلات طلا کردند بعد چند ساعت بوشش گیشود و در دایان فلش هم
کم شد و بعد از آن بر روز او را صبا جدا قدری جدوار آب سائیده مبدل
و غذا آردینه بقاتی ناردان و اندکی روغن و نمب میخورد و بهین علاج تمام صحت یافت

کرم شکم بداند که سبب تولد کرم در اسهال طوبی غلبه یبی باشد که حرارتی غریبه
 قلیل در آن اثر کند و آنرا متعفن و مستحق کون جلوه حیوانی خسیس کند و اندون
 در اسهال دقاق پدید آید و اغلب یب بشی باشد و گاهی یفت که بدتر از
 یب ذراع و بیشتر هم رسد بواسطه درازی ماده و اتصال اجزای آن و این کرم
 در اکثر مردم کمی بود و یا سه و باشد که بسیار گردد و اطباء آنرا بسیار تجویز
 کرده حبه گویند دوم کرد و کوتاه و سفید رنگ همچو کرم گوشت که قوی شده با
 سیم بهین و کوتاه سفید رنگ که آنرا حب القرع گویند جهت مشابهت
 بدان و این هر دو بهر دو نوع در روده در قوون و اعور پدید آیند و حب القرع
 غالب باشد جمل اندر غشای مخاطی قوی باشند چون حرطه و از آنجا اندک
 اندک بیرون آیند تا نفل چهارم خورد و در از و باریک همچو کرم سب که در
 اندر محاستقیم پدید آید و گاهی با نفل بیرون آید علامات آنچه هست
 میان جمله نرمی بر از است در اغلب احوال و کم رنگی آن و لعاب رقیق از
 دهن در اکثر اوقات و در شبها بیشتر بودن جهت غلبه سیل رطوبات
 بدرون و تری لبها در شب بهین سبب و خشکی آن در روز جهت خروج
 رطوبتهای زیادتی بخدای کرم و تحلیل و بدی خلق و ملالت دایمی و در خواب
 بهم سودن در میان روز خواب آوازها کردن و ناگاه در لرزیدن و بر جستن
 و سخنان نامربوط گفتن و در تلفظ حروف و کلمات غلط بسیار کردن و گاهی
 و گاهی سبید کردن خصوصاً در خلومعه از طعامهای گرم جمله سبب صعود بخارا
 عفن و سسی از آن بدماغ و دل بودن و غشیان و کرب و نفرت طعام در
 اکثر احوال و خلیدن رودها و چیدن ناف در کرسنگ جمله بواسطه حرکت
 کرم و آمدن رطوبات سیل از حرکت آنها بمعه و فاسد ساختن آنها و
 رطوبات طعام را در زردی و لاکروی و آنچه بکرم در از مخصوص است و غده غم
 و کزیدن آنست و سوزش و جیش رودها و تجربه چنان ملحوظ شده که خداوند

دراز را قبض بیشتر واقع بود و باشد که بقولنج کشد و باشد که از رسیدن بخانه
 آنها بدل خفقان و غشی پدید آید و از رسیدن آن لبشش و سرفه خشک تولد کند
 و صاحب آنرا خواب و بیداری بترتیب نباشد و چشمش کاهی سرخ بود و کاهی
 تیره و باشد که چشم کشادن نخواهد و گاه بود که گرم دراز و مواد عضن انجان غلبه کند
 که شکم بر آید همچو شکم مستسقه و آنچه حجب القرع و گرم کرد مخصوص است آنست
 که آرزوی غذا بر ساعت واقع شود و اگر چه از آن تغلف می باشد جهت خوردن
 که میباید غذا را در صحن خلوصه از آنها حرکات قارضه مودی در نزدیکی ناف پدید
 آید و تجربه چنان یافته میشود که صاحب حب القرع را اکثر شکم نرم بود و معده
 ضعیف و بیخ راز اولی آن نباشد و آنچه بگرم ریزه مخصوص است خاریدن مقعده است
 و باشد که حرکات آن در مقعده محسوس شود و چون غالب باشند اکثر بار بار
 بیرون آیند و اگر کشتباهی افتد که کدام حادث شده و تحقیق آن خواهند
 باید که بیمار را در کربا به بزند و صبر کنند چند آنکه اندامهای او گرم شود و تشنه گردد
 پس پاره پنج بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکتی انجامد پدید آید بداند
 که گرم دراز است و اگر فرو سوی ناف بلند شود و آنچه حرکتی پدید آید باید دانست
 که گرم هین یا گرم دست و هر گاه اندر تب اعراض میکرد و بیوشتهای بی سبب مقرر
 و تجلطی که موجب آن تواند بود پدید آید دلیل فساد گرم دراز یا حب القرع باشد
 زیرا که گرما بواسطه حرارت و گرم رسیدن غذا در حرکت آیند و امعاء فریدن گیرند
 بخار ایشان بدماغ بر آید و از آنجا بر فم معده ریزد و گاهی بدل هم رسد و طویات
 سیل ملافی آنها و گاهی هم معده آید و بسین کشتن ندیان و بیوشی تولد
 کند علاج دستور کلی در تدریج گرم مطلقا آنست که نخست از اسباب تولد
 ماده آن اجتناب نمایند چون بسیار خوردن طعامهای غلیظ و کثرت ادخال و
 استعمال طعام و بی ترتیب خوردن و کندی و میوه های خام و کوشتهای نیم خفته
 خوردن و شیر و هر چه دودغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بودن و در سر سینه

جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند بمستغقات بغم افکاه با
 ادویه که قاتل کرم باشد بکنج بالخاصیت از داخل و خارج قتل آن کنند یا استعمال
 ادویه که آنها را خاصیت است سازند بعد از آن شکم را نرم دارند بملینات مناسب
 یا مقول و یا کمسور یا بر از دفع شود چه عفونت کرم مرده مضرت بیشتر رساند و چون
 جمیع حیوانات غیر از آدمی بالطبع از خوردن سموم متجنب اند و بعضی از کرمها را مقام
 و مقری دور از معده واقع و تا دوا را بدین آن رسیدن قوت آن شکسته شده باشد
 پس در رسانیدن دوا به آنها چنانچه محصل مقصود باشد حلیتی نیکو باید کرد و
 طریق آزموده درین باب آنست که مریض چند روز متوالی شیر کوفته سفیدی بسیار
 خورد بانان یا بنی نان تاکرمان در خوردن محبوب مناسب ماده خود مشغوف و معطر
 شوند و با استقبال و ذرا گرفتن آن مبادرت نمایند بی توقف بعد ازین کرم کشی
 تا هنگام خوردن دارو بکشند تا کرمها غذا را بغایت طالب شوند انگاه دارد و کرم کشنده
 کرم با شیر یا میزند چنانچه مریض بوی آن نرسد و درین صین قدری کوفته بی
 کباب کرده ناچخته آب فقط دهند تا بمزد آب آن فرد بزد تا کرمها بوی آن بپاشد
 دهن باز کرده در طلب غذا ایش آن شیر را بد و بیات مند بیکبار بنفذه بینی او انداخته
 تا بوی آن قبل از وصول دوا با هوای تنشش بکمر از مشام داخل نرسد و مختصر
 نشوند و اگر قبل از فریدن کوفته لختی حرکتی متعب کنند بهتر باشد و بعد خوردن دارو
 اولی آن بود که نفس آهسته زنند و گاهی باز میکشند تا بوی دارو بنفلس آمیخته نگردد
 و آن هوا چون بکرم رسد مدوی بود دارو را و آنجا که بیمار دارو نتواند خوردن ندید
 حقه کنند و غذا چیزی که مناسب باشد میدهند و اگر حقه نتوان پیوسته ضما
 لایق بکار دارند در غذا چنان رعایت کنند که چیزی که کشنده کرم با هست کنند و با
 داخل سازند تا کرمها آنرا بایند و گاهی اگر نرسد بایند هلاک شوند و فسیله مناسب
 هم نهادن هم در آن اشد بهتر بود و آنجا که حرارتی باشد یا پتی ادویه بارده قاتل کرم
 استعمال باید کرد و اگر از ادویه طارقه کرم چاره نباشد آنرا با مصلحات مناسب

مثل بکنجین و آبکانه و دودغ و سرکه و آب کاسنی و طعنشق باید دادن و ادویه گرم
 کشنده گرم مطلقا در منه ترکیست و قردمانا و قسطا و بودینه و فنبیل و افیتون و زبر
 رایتج و صغیر و انسنین و تخم کزنب و کجا و شجره غرب و کینک دار و قفل و درمی و زبر
 بریان و سیاه تخم تخم تره تیزه و سیر و کبر و سعد و حاشا و تخم حنظل و غصیل و ترش
 و قطران و حب النمل و ما بودانه و روغن راحه و روغن مغر زرد آلو و تخم شفا و تخم ملو
 که در دار المرز از کولی گویند داد و پیر سر کشنده گرم شیر خشکست و این گرم را
 کند و برآرد و ساق و تخم خرفه و سرکه گبری و غصیل و عصیر برک شفا و و فلفل و
 طبع پوستان بیخ خروت غلاب و طبع پوستان بیخ انار ترش و غوره هم ترش بیان
 ترکیبی نافع بکینه انسنین و شیخ ارمنی و قسطا و مر و قفل و زرنک کابلی و بیه کابلی
 و لمبید و آله و تربید و سید و مشک طرایش و از برکی سه درم ترش و تخم سیاه از
 هر یکی یک درم غافش شش درم سرخس چهار درم همه را کوفته و بجسته با کبکین بسپارند
 و صبا با چند عدد انجیر خشک بخورند و بعد از آن این شربت مقداری جوی بخورند
 و چند آنکه توانند بر کرسنه از بی آن صبر کنند جمله که مهارا دفع کنند و یکری
 بکیند یا بارج فیرا و شیخ و انسنین از هر یکی یک درم تخم حنظل و دو آنک بلع هندی بی
 درمی اینجمله یک شربت بود همچنان معجون ساخت بکار دارند و یکری
 بکیند و بزرگ کابلی مقشر و خرمای دانه بیرون کرده و مغز جوز از هر یکی ده درم جمله
 بکوبند و بسپارند و بوقت خواب بخورند و بپسند و اگر این ترکیبات را بهمان
 دستورهای سابق بکار دارند اولی بود و اگر مغز و سیر با هم دهند هم شاید
 و از ترکیبات قوم تر یا قنبرک را بسی آزموده اند و آنچه آزموده ایم در احوال
 تخم ملو کست که از این پنج برابر آن انار دان و مغز جوز کوفته باشند و بناشتا
 در بالای اطعمه از آن خورند مردی بزرگ که کمتر از شش درم و بیشتر از ده درم
 نباشد و کوهکان را تا چهار درم و پنجه درم دهند و بسیار کوهکان بدین صفت یافتند
 و همچنین غوره که نیم شیرین شده باشد و بالای طعام غالب بخورد و مغز آید

و همچنین اوست کسی مقوی بر سر و صیال و چهارس و زربینج و بلاد در مرئی عظیم فایده بخشند
 و همچنین طعناجاتی دار که سیر و تخم ملوک بابرک آن داشته باشد و دوغ ملوکی
 و شیر یاست و شیر کوه و کی سه ساله را گرم معده تشوش میداد و شکمش بر کمره بود
 و تنی بسیار سیکه و فراق هم در شکم اومی بود و لاغر میشد و غذا میطلبید و شکمش با خود
 قبض بود و گاهی که شکمش آمدی گرمی دراز با آن آمدی حضرت فرمودند تا در پهنه تنوکی را
 با اناردان نیکو گرفتند و با باد بر مقدار خوردی بدو میدادند بعد چند روز بهینش
 بکشود و گرمی دراز چندان صحت یافت و صییه پنج ساله را اندرون و چشمتش
 و قبض بود و قریب شش زده روز و هر غذا که خوردی بعد لحظه نیکوتی کردی و گاهی گرمی
 دراز هم بقی بر آمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند غذا و اما الحمص از نذک بگشت
 و کردار و کشتیر غالب در آن کنند و بعد غذا اکثر اوقات هم کشتیر خشک با اندک نبات
 در دهن گیرد و با طعام اکثر پیر شتر و سر که کبر بخورد و قبل از طعام اندک شربت دیناری هم
 بدو میدادند روز دوم شش نوبت قی کردند و در هر نوبتی گرمی دفع شد و بعد از آن
 فرمودند که کشتیر خشک باب رک خوخ بر بالای ناف او طلا بیکر دند روز و شب و روز
 شبانی بعد طعام آخر روز عمل میکردند با نچه مناسب بود و اندکی نقل خشک دفع شد
 بعد از این تحقیقات چون غذائی الجمله هضم میشد و قوت گرفت در نه ترکی را با اناردان
 سخی کرده بدو میخورانیدند و شکمش کشوده و گرم بسیار دفع شد صحت یافت و
 در اخراج حب القرع چون مقام او دور ترست و جلد در کیسه اندام که با کیسه پیوسته
 نیاسند فایده نباشد و آن بقوت سهل مناسب میسر گردد و بعضی نگردد و او بند
 نافع آید ویدم مجوی را که چند روز طعامهای نرم مناسب با شیر برنج میدادند
 لذت آن قریب به نیدرمی از آن با شیر میداد و بزناشتا اسهال و تنی بسیار میشد و بعد
 از آن که مهابا کیسه می افتاد و از این جمله کشمیری بود قوی ترکیب و زرد رنگ از قوی
 افتاد از دغای بیشتر گرم که دانه و بعضی و دشت بران شکل شفا لورادر بهاران و بهار
 تازه نیکو بود در شیر لحظه فرخار میکنند و میدهند عمل بسیار میکنند و در آخر که گرم را

بیرون می آید و گرم دراز را هم بکشد و می افکند و اگر رعایت های که سابقا ذکر شد بجای آورند
 مقصود بهتر حصول میزند و دیگری حقنه قوی نافع بگیرند قطور یون و سرخس و افیتمون
 و بسفاج و قسط و مردقشر اصل توت سرخ از هر یکی سه درم جمل را بطبیخ کنند در آب توت
 و صاف آنرا با قدری روغن زیت بکار دارند و اکثر که چهار دفع کنند که محو و رطوبت بکیند
 پوست بچ درخت شاه توت و پوست درخت انار ترش شکوب و در بکین و نیم آب نشا
 شب در نور نهند تا نیکو بکوبد و پنج بر آب بماند صاف آنرا با پنج سپر یا کمتر عصر بک
 شفا بکار دارند بسیار ضامدی نافع بگیرند طر مس بری و صبر و تخم خنظل را بر
 و جله را بصیر برک شفا بکار آلو معجون ساخته چمت گرم بزرگ بر بالای ناف و جیت
 حب القرع بر زیر ناف نهند و اگر در معده ضعیفی باشد او را به آب شربابی یار آن
 سرشته نهند و اگر خلط کنند اولی بود و ضامدی که از تریاق بزرگ سازند در این آب شفا
 سودمند باشد و مجرب دیگری بگیرند شونیز بسوده و آنرا بطبیخ تخم خنظل خلط
 کرده بر حوالی ناف می نهند دیگری بگیرند صبر و اسنتین و تخم خنظل و قطران و زهر
 کاه و شونیز در سرکه بخت و ورق خوخ جله را آب سرشته می نهند و هرگاه ضامد خشک شود
 تازه میسازند بسیار طلای مجرب جهت اطفال بگیرند در منه ترکی کیمشال صبر بزم
 جله را آب برک شفا بکار سرشته بر حوالی ناف او بکشد و بکشد و چون خشک شود
 اعاده میکنند و شیاف و فیلد که ترتیب گفته هم ازین اجزا که در ضامدات و حفن
 مذکور شد نافع آید بشرخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکمای هند بعد از آنکه نقه کرده
 را معا از گرم پیوسته بر بنیز میفرمایند و از آنچه موله ماده گرم بود در هر چند گاه دیگر بکار
 که آن ماده را دفع کنند می نهند و دایم را دوامت میفرمایند که مقوی احشاء و
 و نافع تعفن و ضد مزاج گرم و مقوی حرارت غریز و حافظ رطوبات اصلیه باشد مثل کبیری و
 و زرنج و بلادروا و اطر بفل کبیر چه هرگاه طبیعت عضو مقتضی بتولید این حیوان شده خصوص
 حب القرع و مزاج معده و غیره مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند
 باز دیگر باندک سببی و اندک وقتی پیدا آیند پس اندک خطه دراز مضاد این حالات

چاره نباشد و آنجا که با کرم اسهال پیدا آید برک لسان الحمل خشک کرده با عصاره آن دهن
 که چهارضعیف کند و اندر اسهال آب سانی برآرد و طبخ سماق هم فایده دهد و فاذر سردا
 هم با این آبها فایده عظیم بخشد و خربزه کرم غالب و سدره بریان کرده هم بسی نافع آید
 درین اسهال و در غیر این اسهال هم و اما در خراج کرم خورد آنچه در علاج کرم اطفال کور شده
 جمله مفید بود و تخم خطل و قنطور یون و ملح جمله را سوده و بعصاره برک شفا گوشت
 فقیله بدان آلائیده برداشتن مفید آید و همچنین فیتله زبیره کا و دوشیانی که از نظر
 و شونیز سازند برداشتن فایده تمام دهد و مغز سوخته شفا لود و مغز سوخته جوز برداشتن
 و اطراف مقعده را بدان آلائییدن خارش و خورده شدن آنرا از کرم نافع باشد
 بیان حقنه که کرم پاک سازد بکند بورتق و تخم خطل و شونیز کوفته و خا و قطران
 و نقطه سیاه اندکی درشت بپوشانند و بدان حقنه کنند و غذاء در تبسیر و دیگر که بها کفیه
 همه اینجا نافع بود و جمله غذائی می لرزج و بر علف تخصیص بوزانیها و آنچه چقدر در آن بسیار
 بدین مرض مضرب بود و مضرت کفیه اینجا این که بها نسبت بخیات و حب القرع بسیار
 و علاج هم سهل بود و الله اعلم **مقصود** سبب در دروده در غیر سحج و قرحه و درم
 به چپیدن کا به کاه غیر از چیشی که در زخیرات یا بادی بود که در روده بند شود و اجزای
 روده را از هم می کشد و حرکت باد هر سوسى با قراق و عدم کرافى شکم در راحت فتن
 از خروج باد بران دلالت کنند و مولد این یا خلط خام باشد یا غذا یا وجوبات و میوه
 با دانکیز و یا سبب در ماده فصلی حاد و لافع بود از صفرا یا بلغم بورتق یا سوادى غلیظ
 و علامات آنها چنانچه مکرر اند کور شده بدانها اشهاد کند و هیچ کین کرافى نباشد
 کرم بود که روده را میگزود و در حرکات متعده میسازد و علامات کرم بدان گواهی دهد و اگر
 این غالب تر و قصور اشهاد درین بیشتر بود و یا بحرانی بود که طبیعت مواد را خواهد که اسهال
 دفع کند و با معاف رستد و این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و قرب بحرانی
 بدان گواهی دهد و گفته اند که هرگاه با مقص علامت احشا ظاهر نباشد و بول بیکبار
 سفید و کم شود و در دماغ نیز وحشتی نباشد و مرض کرمی بران مقدم بوده باشد

بی انحطاط دلیل آن بود که البتة اسهال خواهد واقع شدن و هرگاه منصف غلیظه
 بقولنج مشتبّه گردد علاج آنجا که سبب باد بود از مولدات آن خدر باید کردن
 و تقویت معده بجزئی بادی با دشکن مفوی کردن و حقیقی از تدبیر قولنج ریجی و دوج
 معده ریجی مرعی داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لاذع بود باید که تقویت
 باید کردن بدستور و بجهت این خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از آن بمقویات
 معده در روده و معدلات و موافق خلطها اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا
 سبب کرم باشد علاج آن چنانچه سبقت بیان یافته باید کردن و آنجا که سبب
 بحران باشد ترک علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود
 و آنجا که بقولنج مشتبّه گردد علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنجه در علاج حشیش در
 روده اطفال و کودکان گفته شده درین اقسام هم نافع بود لیکن هر یک مناسب
 صنفی باشد و تمیز آن واجب بود در صفاوی که شکم با آن نرم باشد و اشتها
 ضعیف آب پنخ بر شکم طلا کردن پیوسته و پنخ بران نهادن فایده دهد و الله اعلم
 قولنج این در دصعب بود در روده که بیرون آمدن باد و بر لزبطریق معهود مقرر
 دشوار باشد و گاه بود که چنان غالب شود و بکشد و بشیر حدوث این در روده
 قولون باشد بواسطه غلبه برد و غلظت شکتهای آن و گاهی در اعور هم افتد بواسطه
 محبوس بودن نفوس درین وحدت مخروج که در روده های باریک افتد و آن
 مخصوص بود باسم ایلا و س و مهلک باشد جهت افساد آن مزاج معده
 و امعاء و قبول نکردن و داد بان واسطه و بعد از آن از محل استعمال حقه و شای
 سبب این علت بادی غلیظ بود که در میان طبیعتین و د بند شود و آنرا از هم کشید
 و بیرون نمی تواند شدن و حرارت روده ضعیف بود و آنرا تخلیل نتواند کردن و با
 بادی غلیظ بود در درون روده محتبس گشته و منفع نمیشود و تهدید اجزا آن میکند
 و این هر دو قسم را قولنج ریجی گویند و تولد اینچنین باد غلیظ بسیار نگاه داشتن باد
 بود در درون و خوردن چیزهای غلیظ و باد اکثر و با سبب طفلی بود که در امعاء

خشک شود و بادق گردد و باز مانده روده را میسرخاند و باشد که بعضی سنگ گردد
همچو سنگ نشانه و این قسم را نفلی نامند و موجب این خشکی نفلی معلوم بود
یا بیوست مزاج تن باشد یا خراج شدن رطوبات با فراط عرق یا غلبه ادرار با هلال
و مبہل عاجز بود و یا بسیار باز ماندن براز باشد در روده بسبب عدم عشت
دفع یا ضعف آن یا منع کردن آن از دفع عمدا یا حار آتی زائیده بود در تمام بدن یا در
امعاء و جگر یا در کرده که نشفت رطوبات نفلی کند و وقوع این قسم نفلی در مجرای
از سایر اقسام باشد و بحسب تجربه حدوث این هر دو از خوردن کشک و پنیر شور
و سرکه غالب و کما و رس و برنج و فطیر و سماج سرکه و تر تیزه و خوردن ماست و باقلا
تر با سبب و سویق و شیر برنج با هم و ترشیه با افیون با هم و خوردن شرابی که آب
در آن بسیار کرده باشند و کندش کوهی و نان بلوط و فنجی ماست و ریوس و جاع
غالب کردن بر پیری معده از طعام یا میوه غلیظ و بر خنجه و ف و معده بر تقاضای
خروج براز و باد بیشتر از سایر موجبات باشد و معقا و غیر معقا در این احوال تفاد
بسیار بود اما سبب علت بلغمی بود غلیظ لزج که در درون روده جمع آید و راه
شدن نفلی را بگیرد و این قسم را سدی گویند و جملہ این اقسام را حقیقہ نامند
و موجب تولد این نوع بلغم در امعاء بیشتر غالب خوردن نان فطیر و گوشت
بزرگ و گوشت گاو و بز و خطائف و دودغ و شیر و سماج و سیب و امر و ترش
و بقول سبز چون جفند و اسفناخ و خبازی و امثال آن باشد و یکین که صفای مجرای
سد کند و گاه باشد که کرمان غلبه کند و جمع و چسبیده شوند و راه گذشتن نفلی
و یا تریه با نفلی چنان بخورند که خشک شود و باز ماند و این هر دو داخل باشند در سدی
و نفلی و یا در می بود در روده که درد کند و مانع گذشتن باد و براز هم شود و یا در می بود
در اعضای مجاری مثل کرده و نشانه و جگر و سپرز و رحم و عضلات شکم که بحسب
راه گذشتن نفلی و باد را گرفته باشند و اینجمله را در می گویند و اسباب ورم جنین
جای سبقت بیان یافته و یا چسبیده شدن روده بود بسبب زوری قوی که گاه

بدان رسد و آن را از وضع و نهاد بگرداند و کند تنگ شود و یا بغیرین رود و باشد
 از جامی مقرر سبب حدوث قرصه در تحت آن یا در جنب آن و راه کند آشتن نقل
 و بادوران محل تنگ شدن و این هر دو قسم را التواء می گویند و بسیار باشد که
 قولنج همچو امراض و بای در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی شخصی سرایت کند
 و از مقامی بمقامی دیگر رود و اما در کس اغلب پیری بود و بسیار افتد که قولنج بجز
 انتقال بغالچ یا با وجاع مفاصل یا بواسواس یا با لیمو یا با بصیرع و یا با استسقا
 بدر دشت باز گردد و جمله بواسطه قوت یافتن روده و رقیق شدن ماده قولنج
 و دفع کردن طبیعت آنرا بآن اعضا هر چنانستقی خاص مقتضی آن و مردم سوداوی
 بلغمی را قولنج بیشتر افتد و در اواخر زمستان و اوایل بهار هم این مرض بیشتر واقع شود
 علامات آنجه از صیقل و بین الطبیعتین افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد
 پهرسوی و عدم تراقر سبب و راحتی نیافتن از جنبها و خروج ریاخ و براز و تقدم تدریج
 بادانگیز و صعوبت و جع خاچه کویا بمشقت سوراخ میکند و عدم نتو شکم از محاذ
 آن بدان کواهی دهد و آنجه از جنس باد در جوف امعا افتاده باشد شکم سنگ باشد
 و از بیرون محل آن در حین سکون باد برآمده باشد و صعوبت و جع جان بود که کویا
 روده را می برند و صاحب آن از پهلو به یک پهلو غلظت و قرار نو اند گرفتن و تراقر شکم
 و حرکت باد قبل از آن بسیار بوده باشد و از جنبها و خروج باد خفت باید و در رد
 کاهای این سوی نزدان سوی تر رود و این حرکت امیدوارتر از سکون باشد و آنجه
 از خشکی نقل محتسب گشته بود سبقت ظهور نبادقی ملغم آلا سیده مکررا و تقدم سبب
 خشک کننده اطفال مولدات آن دراحت یافتن از دفع اندک نقل و کرانی شکم
 و برابری محل و در کجای نب ثابت بودن و جع زوال آشتهاد و یک نظام بودن
 درد در اکثر اوقات و کمتر بودن از آنجه در ریکی گفته شد و دلیل آن باشد و آنجه از
 شدت بلغم غلیظ افتاده باشد سردی اسافل و کرانی و تقدم تدریس و بلغم غلیظ
 و جع قوی و در یک محل مستقر بودن و بند شدن باد و نقل قبل از آن خمید و در ریکی

بهضم بدان گواهی دهد و باشد که در بلغمی هم بول سرخ گردد جهت وجع و استعمال
 دوائی گرم غالب و گرمی و تشنگی کشیدن و اگر موجب سده گرم باشد علامات
 آن بدان اشهاد کنند و آنچه از درم روده افتاده باشد برآمدگی محل مجازمی و پدید
 درد و احتباس شکم بتدریج و غلبه و اتساع آنها در ایام متعده و دلیل آن باشد
 و اگر درم غالب گردد بول هم باز گیرد و در درم گرم غلبه تشنگی و تب و ضربان و
 سوزش محل رنج دارد و در درم سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل
 او را مابین آنها یار بود و فرق میان درم روده علیا و سفلی بحلی وجع و بودن قی و
 ممنوع در ایام و س توان کردن و آنچه از درم عضو مجاور افتاده باشد علامات
 آفات آنها بدان گواهی دهد و آنچه از التوائی روده افتاده باشد حرکات غلیظه سابقه
 وقوع مرض متعاقب آن و عدم انتقال و تنزید وجع و عدم سبقت اعراض و یکسانیا
 بران ذلالت کند و در رقیقی و خرقی رختن روده بدان منافذ در اندران محل واضع
 باشد و بسیار افتد که در دقولنج بدر کرده حصوی شسته گردد و جهت تشابه بعضی
 اعراض فرق بدان توان کردن که مطلق در دقولنج در شکم محسوس شود و محل آن وسیع بود
 و اکثر ابتدا بر وجع آن از شیب ناف از جانب راست آن شود و در مرق بگردد
 و بجانب چپ ناف رسد و باشد که از جانب چپ بنیاد کند و باشد که در دقولنج
 فرو آید و یک خصیه بر کشیده شود و اندر دقولنج حقیقی هرگاه شکم فرو آید یا باد می
 شود و راحت یابد و اندر در کرده اگر حالات برخلاف این احوال ظهور یابد چنانچه در علما
 آن بید کردن هرگاه خداوند دقولنج ریجی و بلغمی را تسپ آید بیورم امید خلاصی بود و بزود
 و سردی و گرمی این علت را بطهور منفعت و مضرت از استعمال دوائی گرم و سرد
 بتوان شناختن و مردم قلوبخی را که مزاج روده و طبیعت ایشان بتولید این علت
 معاده شده است هرگاه این مرض پدید خواهد آمد نخست اعراض چند ظاهر شود
 که مندر بود و جدو ش حاجت باز پست گرفته و تقاضای بول و مقدار آن بیشتر شود
 در قضا حاجت دیرتر خلاص گردد و اشتهای طعام نقصان کند و تشنگی پدید آید

و آب در دهن برآید و در پشت با باد دردی اعیان می پدید آید و مصلحی سیدارد و آب
 سیخور و نیکو نمکوار و دغتها بسیار در معده و شکم می باشد و فراق میکند و دفع نمیشود و
 غشای رنجبه سیدارد و آرزوی چیزهای ترش و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی
 تعف و نفرت کند و در سردی استحکام مرض و جع و تشنگی غلبه کند و از آب سرد
 لذت حاصل نشود جهت بسته شدن دهنهای ساریها و رسیدن آن بحکم چاق
 باید و من قولنجی را دیدم که هرگاه قولنج دی آمد سه روز بیشتر دردی عام در اکثر بدن او
 پدید آمدی و با آن اوقات از دیدی و سردی در فستی پس مصلحی قوی پیدا شدی
 و بقولنج کشیدی و هر سال در همان فصل باز موبت پیدا شدی و گاه بود که بسبب
 رابدن بخاری بد اثر قل یا بلغم محتبس بدماغ و دوار و غلبه او از کوشش و فراموشی هم
 حد و مرض ظاهر شود و هیچ قولنجی بی ضعف معده و روده نباشد علاج
 بدانکه تدبیر نفع در دفع قولنج خصصی بعد از منع اسباب سابقه آن و استعمال حقنه
 و شیاف و سهیل از داخل و خارج و در هر یکی از اینها چند چیز مرعی باید داشتن
 اما در احقان چنان رعایت باید کردن که نخست چیزهای نرم گفته بکار باید داشت
 تا ثقلهای خشک داخل معار نرم و تر سازد و بعضی اطفال را دفع باید نمودن تا
 باقی را دفع کند و اگر بیکبار نتواند مکرر باید عمل کردن خصوصا که علت در روده می باشد
 و در شیاف نیز همین نوع مرعی باید داشتن و در سهیل چنان باید که سهیل را
 و کم جرم و بقوت دهند و بعد از آنکه حقنه راه را فی الجمله پاک ساخته باشند تا مواد و افعال
 بالتمام دفع کنند خصوصا که مرض در روده یا لایین باشد و بسیار از طبیبان جاهل
 در استعمال سهیل کرده اند و مواد را سهیل بدان موضع برد و راه دفع بسته بود
 غالب تر شده و ملاک ساخته و مولانا امیر طبیب قزوینی در جمله ثقلی و بلغمی و در ریحی بر آن
 معجون سفر جلی سهیل در آب گرم مقدار مقرر دادی و گفتی چون طبیعت بدفع آن مرض
 از آن محل مشغول است و او را در مقصود خود استعمال میکند و از آن بهی نیست و چون
 در اغلب نفع عظیم کردی و در مالیدن چیزها چنان رعایت باید کردن که بعد از آن

مد و علت بکار دارند تا باقی وجع را زود می کشین نوعی اند دادن و مخدر را خبر در وقت صبح
 و صبح و هم سقوط قوت استعمال نباید کردن و مقویات را در جمله اوقات بکار باید داد
 ولیکن بغذا ناممكن باشد تقویت کنند که انقال آنرا راه کدشتن نباشد و چون طبیعت
 بد بخ مرض موزی مشغول است بهضم نتواند پرداختن و اگر انباری عظیم حاصل آید و نیز
 طبیعت چون بغذا مشغول گردد از دفع موزی بازماند و مرض را قوت بیشتر شود و
 طبیعت را ضعیف و از بیخفت در اکثر قولنجها چند روز غذا ندادن و اندک دادن و چیزی
 کم جرم مناسب دادن واجب است و خواص بعضی چیزها را درین علت منفعت
 بجزیه است که گاه باشد که از دیگر علاجهاستغنی گرداند و هیچ علاج را آنقدر تاثیر ندارد
 و ازینجمله سرکین کرکی است که تمام استخوان خورده باشد و ریخار افکنده و علامت بود
 او استخوان فقط آنست که سفید دیگر ننگ باشد و خوراندن این زیل در شریک
 یا لعق فرمودن یا غسل یا سفوف کردن بادویه مناسب عظیم نافع آید و استخوان
 سفید درست مانند که در میان آن ماند خوراندن آن و تعلیق آن بر ران مریض هم
 بنایت فایده دهد و جالینوس گوید النفع بود و جرم روده گرک را خشک کرده با آنچه
 مناسب بود خوراندن هم نافع آید و همچنان کباب کرده خوردن هم قدری شایسته
 لیکن با چیزهای نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست ملنگ و آبل و کوسفندی
 گرک آنرا گرفته باشد و از کرک بسته بر یکی ازینها را بر مریض تعلیق کردن بسی فایده
 و اگر آن زبل مذکور را درین پوستها کرده تعلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در ظرفی
 از نقره کرده بسته اند و فایده داده است و اگر بر بامان که از لپشم کوسفند مذکور بسته
 باشند تعلیق کنند النسب باشد و عصاره سرکین خرماده که دود و برجم پیچیده باشد
 دادن در حین اشتداد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان زبل کرک و بعضی عصاره
 مذکوره را بقولنجی قبل از حدوث قولنج دادند و دیگر بار او را قولنج نگرفته و عقب سر دوم
 افکنده بر بیان کرده دادن و همچنین خاکسته شاخ ایل را آتش سیدن منفعت تمام دارد
 بتخصیص شد درد دروغن و نبه کرک بعضی از آنرا در زندگی کوسفند بوده باشد و خوراندن

و مالیدن در حقه کردن جمله نافع آید و مجربست و خراطین خشک کرده را بر شکم بسترن و بستر
 که از گوشت بدم بخت باشد دادن و بر شکم مالیدن نافع آید بجااست و مردم قولنج را
 که این مرض هر سال یازود تر نبوت بازمی آید چون در صین است و امهات آن
 آنها را رافع کنند و بکنند که بقولنج کشد و دیگر بار باز نیامد همچو فوبت تب لرزه و اگر
 آید در تر آید و محبت و آن شخصی را که سابقا ذکر کردم که قبل از مرض لرزد و در اعضا
 سدی حضرت او را قبل از قولنج بشرباب دیناری و حب الشفانجین کردند و بعد از آن
 مسهل جامی قوی دادند و دیگر بار زاید باز نیامد همچو فوبت تب بجهل فصل او را آن علت
 و اعراض پیدا نشد و در بها خلاص یافت و با الجملة آنچه بتدبیر ریجی مخصوص است آنست
 که از مولدات با دیر چدر باشد و هر دو اشی غذایی که بدو خوراند یا بنوعی دیگر استعمال نماید
 جمله محلل باد و مقوی معده و امعا باشد آنچه مراد در امراض ریجی مبین شده که با دین
 باشد نه اسیر قوی تر و بمالعه ترک کنند و بر بستر شکم بر فاده پهن بر محل و جج تخصیص
 بر بالای کما لبسی مفید باشد و دلک محل کف دست نرم نرم از طرف بالا بسوی
 هم در صین شکم بر غنهای محلل نافع آید خصوصا آنجا که درم سپرز بر قولون راه باد
 گرفته باشد مالیدن و جنبانیدن با خراج لازم بود و جالینوس گوید که مائع ترین خربا
 در قولنج ریجی ترک طعام و شراب است آنمقدار که ممکن بود زیرا که تحلیل ماده بدین فعل
 نمودن اسلم از آن باشد که بدوای کرم جهت آنکه ممکن بود که دوای کرم خلطی را که از
 و نتواند تحلیل کردن و در باد و بخار افزاید و وجع صغیر شود و اگر هر صبح بخورم
 تخم ترتره بیکوفته در آب با کلاب بجوشانند و ده درم فانیز و یکم هر و غن
 شیر کلور افکنند و کرم بخورد فایده تمام باید و سیر حام دادن درین مرض بمانان
 ناقصترین چیز است جهت آنکه با در آن کشند و تشنگی نمی آورد و امعا را تقویت مینماید
 و عفونت نمیکند جالینوس نقل کرده است شخصی را این علت در هر چند گاه طاری
 و چنان تجربه کرده بود که هر وقت که ابتدای آنرا دریافتی میان خود را محکم بربستی و بقیه
 سیر خام با قدری نان خوردی و بوقت خواب قدری شراب انگور که نه صرف نمایی

و همچنان میان بسته خواب کردی صبح که برخواستی آن امراض مرتفع شده بود
 و مہارس و سندروس و اگر ترکی و سعد و معجون کمونی و کوارش و نجدان و شبانه
 جلد در میان نافع اند بسیار بود که باد اندک باشد و مجھے التشنہ نہند آنرا تحلیل کند
 و غالب باشد تسکین عظیم مینماید و در صعوبت و جمع بدین عمل طبیعت را انقدار
 مجال حاصل می شود کہ حققت و شیان و غیر آن تسلیل نماید لیکن در این حققت
 استعمال دوا از بار باید داشتن و اگر خواهند تا حققت اخقی بیشتر کش کند بعد حققت دارد
 مجھے بار دیگر افکند و اگر بیا حققت کنند چنانکہ بروی در چسپد و اسافل بلند دارند و باو
 بخود در کشند و بعد لحظہ در اخراج کنند و باز تکرار کنند بسی فایده دهد و کمید است و
 مالیدن روغنهای بادشکن را هم اینجا اثری عظیم بود جهت قرب محل بدوا و قوت
 بود کہ در هر چند وقت او را نگاه این باد پیدا آید و چنان تجربہ کرده بود کہ ہر گاہ
 ظاہر شدی جوالی بزور بار از خاکستر شک کو سفند بغایت گرم کردی و بر زمین
 پس ساختی همچو بستہ شکم را بر روغن محلل چرب کردی بران جوال حصی شکم را بر ہنہ
 بران نہادہ خود را پوشیدی تا عرق نیکو کردی بعد از آن برخواستی صحت یافتی
 و آنجا کہ اطلاق میشود بزنی و در دہچنان باقی ست دہ سیر شراب کہنہ بزناشتا خوردن
 بتفاریق اندک اندک و بعد از آن اندکی نان در ماء اللحم مقرر اطبا ترید کردہ اند خوردن و خوا
 کردن نافع بود **بسیان** حققت نافع در مطلق ریجی بکیرند و درق سداب داخل و با بونہ
 و مرزکوش و تخم کرفس و بادیان و کاچرہ و قدری قفطور یون کبیرہ جو شانسند و صفا
 آنرا با اندک روغن سداب کہ در روغن خروغ کرفتہ باشند و بار روغن زیرہ یا روغن
 یا روغن زیت کرفتہ باشند استعمال نمایند و اگر قدری از روغن دنبہ کو سفند و اگر کرفتہ
 داخل سازند اقوی بود و اگر حققت را در خیلی کچہ کنند کہ از پوست کرک بود یا از پوست پلنگ یا
 از پوست کفتار یا از پوست کوسفند مذکور یا از پوست لیل النفع آید و اگر زیادتی قوت دوا
 خواهند اندکی جذبید ستر و حلقت در آن حل کردہ بکار دارند و یکری بکیرند و چھما
 محلل مسطور علفهای محلل مذکورہ و بعضی از غیر مذکور انچه لایق بود و جلد را بچوشانند

وصاف آنرا بکینند و تلث آن روغن زیت اکثنه بهاشش نرم میجوشند چند کنگره آب
 در روغن بماند پس بکینند ازین روغن مقداری که حقنه داشتند و قدری سبط در آن بکینند
 و دو درم کینج و یکدرم جاد شیر در آن حل کرده بکار دارند و یکری اوقی بکینند روغن
 را حرا و جند و حلیت بکار دارند تخمیل باد و تسکین و حج کنند و مجربست و یکری
 بکینند سی درم روغن صواب خردی و جند و جاد شیر و کینج از هر یکی یکدرم در آن
 حل کرده بکار دارد و تخمیل نکند و یکری که هم در حین صوبت و حج عظیم نافع
 بود بکینند روغن صواب سی درم و پنجدرم بذربلنج را نرم کرده در آن بچوشانند بااشش نرم
 و بعد چند جوشی بردارند و فترا استعمال نمایند و اگر عوض بزربلنج سه درم چند بیدر
 و سه درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکی بود و بدل دهن صواب دهن زیره
 و قیصوم توان کردن **بیان** شیبانی محلل و نافع در مطلق ریجی بکینند برک صواب
 و زیره و ناخواه و بوره نان برابر و جمله را کوفته بعسل بسپارند و لته پیچیده بر آن نیکنند
 آلا سیده بردارند و ریمان بر آن بندند تا لته را حفظ کند از بالا رفتن و یکری
 در وجع صعب نافع بود و بکینند چند بیدر و مر و زعفران و افیون برابر جمله را بعسل
 معجون ساخته بردارند تا همچنان بلته پیچیده بردارند ریمان بسته و اگر زبل کرک با
 عصاره زبل المحمل را درین چشما و شیا فبا داخل سازند نفع عظیم بخشد **بیان** گدا
 نافع مجرب بر کین خشک سبک پشک کوسفند پشک اشتر سبوس و نمک مشهور بر کین
 کاوی تازه تهنیا و یا سبوس و کل امیخته و خاکستر و استخوانها و سر کینا و ازین یکدر
 و زیره و ناخواه و تخم کرفس و طبله و تخم صواب و نمک فقط بر یک یک بعضی آینه کجا
 باید داشتن **بیان** روغنهای که خوردن و مالیدن آن در حقنه کردن بجا نیست
 آزموده است دهن را حرا روغن صواب روغن زیره و روغن مصطکی روغن بابونه روغن
 شبت که اصل آن روغن زیت بود یا روغن کرچک و من چند فوئنجی را فرمودم که زیره
 نیکو کوفته در روغن خرد میجوشانند و بر شکم میمالند بسی نافع آید **بیان**
 مطبوخی محلل باد بکینند زیره گردیا و انیسون و تخم کرفس و بادیان و ناخواه و ناخواه

از هر یکی چوبدرم و جمله را در آب بجوشانند بدستور و صاف کنند و چهار اوقیه فانیذ
 و یک اوقیه غسل و نیم اوقیه روغن بادام تلخ اضافه کنند و بدینند و اگر اصولی نیز اضافه کنند
 و بار روغن خروع دهند هم بسی نافع بود **بیان** اغذیه مناسبه شور بای گنجشک یا
 شور بای خردس یا شور بای کبوتر بجه که به بخود سیاه بخته باشند و سیر و شبت و افیون
 و نمک و سداب و فلفل و کر و یا و کندنا و بادیان و جمله با بعضی درینها جوشیده باشد
 همچنان یا به اندک نان شراب که نه بجای آب هم نافع آید و اسهال تدبیر قویج نفس مخصوص
 آنست که از هر چه بسیار جرم و قابض و مولد یس و مزاج نقل سفت خدر کند و هر چه بکار دارد
 همه نرم و کشانیده باشد و اسباب خشکی نقل را باز دارند و علاج مشترک کنند و در
 جمله اعمال تجو اصل شیا چنانچه در ریحی گفته شد تقرب نمایند و ادوی آن بود که جهت
 نرم کردن انقال که تحت شکریا فانیذ مقداره سیر در اندک آبی حل سازند و روغن سیر
 تازه و روی افکنده بدینند هر چند روغن تواند خوردن و دادن آن نافع بود و انگاه دیگر
 دفع انقال با حقان کنند **بیان** حقه لایق بکیرند تخم گمان و حلبه و بابونه و
 خطمی و سفستان بجوشانند و صاف آنرا قدری تلخ بپزند و زهره کا و و کبیر غسل و
 کبیر روغن کرچک را بکنند و فاتر بریزند و یکمیری که در حرارت و میو است مزاج مستعمل
 بود بکیرند سی درم برک چقدر خشک یا لیتق قبضه بنفشه صفت درم حلبه و تخم کاسنی
 و کاجره و تخم خربزه نیمکوب از هر یکی چوبدرم سپستان سی عدد در تخمین سی درم
 خیار شنبه دره درم جمله را بجوشانند و صاف آنرا مقداری لایق بستانند و الکامه سیر
 سرخ از هر یکی دو اوزه درم اضافه کرده بار روغن بنفشه بادام بکار دارند و در شیا
 یکی اکثر کشید در آب میجوشانند بمقداری که میخوابند و آنرا از زهره کا و مقوی مساند
 و بار روغن کرچک بکاری دارند نقل را میکشاید و اگر به آن نشود و چهارون را در آب میجوشانند
 و بار روغن کاجره میریزند میکشاید و بعد دفع انقال اگر تسکینی نشده باشد معجون سفرجل
 یا معجون تریسهل یا غیر آن آنچه مجرب باشد باید دادن و بعضی میکشاید صبر را در
 اوقیه غسل و روغن سیر و ادون نافع یافته اند و بعضی خیار شیر را در طبع آنخبر و موز و

دادن بار و عن که چنگ نافع یافته اند در اشنامی این آب شیرینهای مناسب بکار دادن
 مناسب و بعد تنقیه و تسکین فی الجمله اگر احتیاج افقه انگلی از غذای مناسب دادن
 میان اشربه لایقه شراب بنفشه بالعبابی و گمان در آب کرم و شراب آلو بالعبابی
 و با شراب کل مکرر در آب کرم و دوداقیه لعاب تخم گمان و علیه و حب الرشاد را گرفته
 باشد داقیه ترنجبین مسخیه و قدری وافر در عن کل بران رخیته از آنها شام و سحر دادن شکم را
 نرم کند و وجع را تسکین دهند و طبع سلق با نیدرم بوره بان دوداقیه دادن نافع آید
 اغذیه مناسب اسفیداج کند وجع را تسکین دهد و طبع جرب بکوشش فربه و آرد میشده
 و سبوس آب با شکو در عن با دام و نخود آب که بکوشش خروس پریا بد بخفته باشند
 و اسفناج غالب کرده و ترک غذا اکثر انقدر تا دفع وجع و دفع ثقل روی بود و آنجا که
 حقه کردن مانعی باشد نخست شیا فهای نرم سکم فرو دارند و بعد از آن شیا فهای
 حاد و بعد از آن مهمل میان شیا فهای لایق شکر سرخ و بنفشه و اشق و زهره کاوش
 زهره کا و آلوده صابون فقط شخم خطل و زهره و فانیسکین و مقل و جاشیر و زهره
 و زهره کا و شیر خشک و صابون و شخم خطل و شکر سرخ و نمک هندی و اشق و تخم سم
 و صطک و زمار سفید و پانید و میبه و بوره و مقل و زهره کا و آنجا که وجع صعب بود و
 حقه و شیان و طلا از مخدرات چنانچه در یکی گفته شد داخل توان ساختن و سرکن
 کاوی نازه را کرم کرده بعد جرب کردن شکم بروغن خروع مجس و جیست فایده
 بسیار بخشد و مجرب و مزج کردن شکم بلعاب جلبه در عن با دام بلعاب خطلی در عن
 اگر چنگ را با سداب و این روغننها با لعاب تخم گمان در عن کا جره نافع بود و بمزج
 و مرق امعا و جربا و لکه که روغن نرم در ان باشد خاصیتی عجیب بلعاب کرد و آنجا که سبب
 میس ثقل حرارت بدن و یا حرارت جگر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج آنها باید کوسید
 و جهت تدبیر کرم و یا سر و مطلقا شایه کردن و با وجود احتقانات و سببالات و
 شیا فات مذکوره و طعام و شرابتهای مناسب باید دادن و از چیزهای نرم خنک
 عضو کرم مزاج با آنها بیشتر فهم کردن و اکثر تدبیر آنها سبقت میان یافته و از

آنچه مشترک النفع است کثکباب و شکر و لعابها و سلق و اسفناخ و طبع فوکه ملین و نقوع
 و روغن کل و روغن بنفشه و حله و خیارشبر و زنجبین و شیر خشک و آب عسل
 و آب کاسنی و آب طبع خردس بر و آنجا که سبب یک یا بیش از اینس مزاج و ضعف
 و افقد و یا عدم باعث و یا غلبه استفراغ دیگر و غیر ذلک همین نوع که فهم شد تدبیر
 مشترک اصلاح آن باید کرد و اگر آنها هم سبقت بیان یافت اند مراد بر طبق
 سفری دراز در رمضان واقع شد و ضایع می بودم و بعد از آنکه باز آدم تدبیر کردم و
 بسیار واقع میشد و عصر به سبب خام خوردم و در بالای سیب خام جوز بویاجبت
 تقویت معده خورده شد و شبانگاه قولنجی قوی طاری شد و در پیشتر در شیب معده
 و بالای ناف و مراقب از طرف راست و اسهال یافتم میشد و سحرگاه طبع بلبله قند
 خوردم قی شد و در درجهان صعب شد که بی طاقت بودم صباح اطباء آمدند و اطفالها
 بدستور فرمودند مکررا اندک باز صفای دفع شد و صعوبت وجع بدان زایل میشد اما
 وجع تسکین نمی یافت و من جز به پشت نوعی دیگر نتوانستم خفتن و زانوهای خود کشیده
 و راست نمی توانستم کردن و هر چه میدادند که گرمی فعلی داشت فایده نیکو نگه
 ضرر میکرد و آخر الامر مرا بعد شین آنقدر فرصت شد که اندیشه کردم و دانستم که مرض
 از گرمی جگر پدید آمده فی الحال فضا و آوردم و از باسلیق راست فصد کردم در ساعت
 آنقدر تخفیف شد که راست ایستاده بمقام خود رفتم آنگاه قدر خجرات کاوی تازه خشک
 کرده چشمم چشم من روشن شد و نیکو آمد و غوغ ساختم و با نخ خوردم غالب و کل
 وجع آب کاسنی و کل خشک غالب بلبله کتان طلاسیک کردم و بمر و حار از خاک میداد
 و از پی خجرات مغر خیار و زرد آلو می شیرین خوردم وجع تابش با نگاه تسکین یافت
 و بحران با عیال کردش با نگاه چنان وجع اعیانی عام در تمام تن من بود که جمعی تا صباح
 همه اعضای مرا در دست داشتند تا آنکه من قرار میگرفتم و الا بی طاقت بودم و سحرگاه
 اندک خواب کردم و عرقی شد و صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن ملاحظه کردم
 تا قرار نیکو واقع شد و اجابت بدستور مقرر افتاد شخصی که بی قولنجی با عیال کنم

ده روز قبض شده بود دردی صعب پیدا شد و بعضی اورام بطبوع غلبه علاج فرمود
 فایده نداشت بعضی عصاره زبل الحمار و کافور بود از صعوبت وجع اورا از زامدی و تنگی
 و در صباها با قرصا و شیا فبا عمل میکردند و اندک ثقل بر حمت تمام دفع میشد و
 نمیافت آخر الامر شکمش بعد چند روز درم کرد تا معده و دردی در سینه اش میبود
 و نفس بد توانستی زدن بغیر استغاثه کرد فرمودم تا از عنب و سیستان و گل سرخ
 و قدری زیره و پوست پنجه بادیان و پوست پنجه کاسنی مطبوخی ساختند و در پنجه
 ازان ده درم تخمین و پنجه درم روغن بادام نهاده بدو دادند و برناشتا شفا نگاه
 شوربای مرغ فربه که اکثر استفراخ در آن پنجه بودند و پیوسته شکم اورا بر روغن کجک
 نیکرم حرب میداشتند و در شب بشیاف و بنفشه و شکر در زهره کا و عمل میکردند
 مفید بود سه روز و پنجین علاج کردم و گاهی روزی در وقت جهت حفظ قوت ازان
 شوربا تجویز میکردم و اگر اشتها داشت یکنوبت بتکلیف میخورشیدم از تنبلی و زردی
 و قبض با التمام خلاص شد جوانی مبتت و پنجه ساله قولنجی بود و در هر چندگاه اورا
 این مرض طاری میشد و منی در آن بماندی و هر چه خوردی فی کردی و آخر چنان شده بود
 که همراه اورا قولنج کفستی و ضعیف شده بود حضرت اورا غذای مناسب فرمودند
 بلبله سیاه و شکر میدادند و شربت راتی میکرد و اما فی الحکله شکینی در روز نداشت و باز
 عود میکرد و در شبها در غالب میشد و روغن نیم هم میمالید بیفایده بود و شکمش
 هم گاهی اندکی می آمد و شکین تمام حاصل نمیشد و در روز برناشتا فرمودند تا عصاره
 زبل الحمار خور و صحت یافت جوانی دیگر را ایضاً طاری شد و وجع قوی بود
 حضرت فرمودند تا چهار مثقال بلبله سیاه و نوزک را نیکرم در آب جوشانیدند و صفا
 آنرا سه سیر شکر نهاده بدو خورانشید و بهین فی الساعه صحت یافت و چند جایی دیگر
 هم آزموده ایم نافع و در بلغمی نیز نفع این تجربه پیوسته است و آنچه بدست بر قولنج میخورند
 آنست که تا کثرت شدن شکم و تخفیف ماده ترک غذا نکنند و حفظ قوت برق خردساز
 و مرق بدو و حسوی که درین شوربا ساخته باشند میکنند و مادام که لخمی ثقل و بلغم را

و یا بجهت دفع کند و بسبب جرات نمایند و بعد از آن مسهل سفر جلی و آب شابه آن در آنجه
 ماده بود دهند و اگر مرض اندکی بود قوی فرمودن بمقتی مناسب لغایت سودمند بود
 و در اعمال خواص آب چنانچه در رکبی گفته شد تقرب نمودن نافع باشد بسیار
 شیانی نافع بکیرند بوره و نمک هندی و یا غیر هندی و بایند و فایده مقدار می که گفت
 بود بر روی کفج آتین کرم بگذارند و او ویه را بدان بسبب شدند و بمقدار طول چهار انگشت
 مریض شیاف راست سازند و آنرا زهره کا و آلاینه بردارند و بعضی بطول پنج انگشت
 و شش هم فرموده اند جهت مفرغ شدن محل ماده بختس و یکری بکیرند بوره و هم
 حنظل و انزروت و شکر سرخ و شیاف سازند دستور و اگر بسقونی آنرا مفوی گردانند
 بهتر عمل کنند و یکری که در دشت را فایده دهد بکیرند بکینج و مقل و جاشیر و صابون
 و بوره و زهره کا و فایند و سقونی و شقاق و زخم میل و نمک هندی و برگ و تخم سداب و جله
 دستور شیاف سازند و اگر شیافی از صابون ساخته بوسل و زهره کا و بیا لایند و در آن
 هم قرب بدین منفعت رساند بسیار حقه نرم و قوی بکیرند از لعابها و از طبع بعضی
 نرم کنند و از طبع بعضی میوه می نرم کنند و بخاله و لوز و سداب پنجاه درم در آن
 یکمقال یکمقال بکینج و یکمقال مقل و یکدرم جاشیر و نیمدرم جند و ثلث در همی ملخ و دوده
 درم فایند و هفت درم مری و قدری روغن کرچک و پیه مرغ داخل ساخته بکار
 که تسکین و جع صعب کند و خواب آورد و تجرب این ذکر یا بکیرند زهره بکینج سفید
 یک او قیه با بونج نصف او قیه زعفران شاخ ربع او قیه جله را بچوشانند بدستوری که
 گفته شد و صاف کنند و چهل درم روغن بان را انگشت و نرم میچوشانند تا آب بود
 و روغن بماند بدان روغن احتقان کند و گفته اند که اگر بزهره بکینج و کنیز را متساوی
 صلایه کنند و روغن کنند دستور و آنرا ریزند هم نافع آید و اینچنانز احتقان بر روغن
 راحه سودمند بود و خوردن بر شش بعضی مردم را منفعت رساند و همچنین
 و کبسی و معجون بلادی نافع بود و عصاره زبل الحمار و سرکین کرک هم اینجا بسیار فایده دارند
 بخوردن و احتقان کردن و مالیدن و تعلیق کردن و بارها آزموده شده است لیکن بهر تشبیه

اثر آنها زودتر پدید می آید و ترخ کردن شکم بدین شست و خوردن و فشار الحار بار و غن خروغ عصا
 اینها و یار و غن زیره بسی نافع آید و بعد ترخ نمید کردن به بعضی کمادات که در ریجی گفته شد به
 بعد تنقیه بجایت فایده دهد و بسیار غلای معده بکند خرق و تخم انجیره و فستق از ریجی
 جزوی زهره کا و نصف جزوی تخم حنظل ثلث جزوی توبال مس و ماهودانه از هر
 جزوی و نیم جله را بصاره قشار الحار یا عصاره برگ کرک یا صلیبه کرده از نان تا قصب
 طلا کنند بسیار اثری نافع و مجرب غسل باب کرم کرده یا سده بجای آب غسل زایل
 در آب کرم حل کرده و در دم تخم زهره تیزه کوفته در غسل آب کرم کرده یا در جلاب معجن
 فلافلی در کلاب حل کرده و انجاکه صفرا می سده کرده باشد مسهلات صفرا را بیشتر با
 مسهلات بلغم غلیظ باید آمیختن و تا بیکرم توان کردن و انجاکه سبب سده کرم باشد
 علاج کرم بستورش باید کردن اگر از آن اودی و یا اودی و سبب در قولنج نفلی یا نیزه اولی بود
 بسیار تدبیر قولنج و رمی که از درم امعا افتاده باشد مخصوص است آنست که در درم حار
 نخت قصد با سلیق کنند انگاه فصد صافن تخصیص که بول هم باز گرفته باشد و خون باندا
 بکند تا قوت ساقط نشود و در سه روز غذا باز گیرند و شراب بنفشه در آب غلب الثعلب یا
 آب کاکج یا آب برگ خلمی می دهند و کشکابی که بنفشه و سپستان در آن جوشیده باشد
 بجای غذا کاهی دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت بعد فصد و تسکین بخار شرب
 و شیر خشت در آب انارین و آبهای مذکور نافع آید و چهار دم بزرگ و چوب و یک اوقیه رومی
 و شیر و شربت واری آب چوب سائیده دادن شکم را نرم کند و در درختک سازد و در
 تسکین درد و دام که در درم خفیفی و فصبی پدید آید هیچ مسهل نشاید دادن که در آن خلط
 عظیم باشد بواسطه سدرین بورم و بعضی این تعجیل کرده اند و مریض هلاک شده اند و آنکه
 بزودی هلاک نکرد در ایلاکس افتد و تحلیل این درم حقه اعتماد نکند و بسیار
 حقه لاین بکند و آب و خیار شیر و شیر خشت در آن حل کنند مقداری مناسب بکار
 و اگر در آب جوشیده و سفستان جوشیده باشد اصوب بود و اگر قدری آب غلب الثعلب
 و آب کاکج یا آن یا نیزه افق باشد و شیخ گوید که چنان دوست دارم که این حقه

بیشتر خوردن خیار شیر در روغن بادام روغن بشیر کنند ضمادی آن خورده بگزیند
 و خطمی دکانج و غنبل الثعلب و جله این بر کبارا بکوبند و قدری بنفشه خشک و خطمی خشک را
 کوفته با مقداری اردو جو دانه کی با بونه و اکلیل سوده با آن کوفته بر کهای تر بشیرند
 و می نهند و رعایت ترتیب تدابیر چنانچه در درم معده گفته شده اینجا نیز لازم بود
 و آنجا که درم سرد باشد فصد نشاید کردن و همه محلات در حقنه و ضماد و شربت
 استعمال باید نمودن و در تحلیس بفرغحت باید کوشیدن و کرسنگه و تشنگه اینجا
 بیشتر توان فرمودن و اینجا نیز رعایت تدابیر بدستوری که در درم سرد معده گفته شده
 واجب باشد آنجا که سبب حبس ثقل و باد درم عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو
 بدستوری باید کردن و مادام که درم آن عضو کم گردد و طمع دفع مجوس نباید کردن و
 سهل اینجا قریب بدانچه سبقت ذکر یافته واقع بود و آنچه تدبیر التوای مناسب است
 آنست که روده چون پیچیده باشد مریض را بر فراش راست بخوابانند و هر دو پا
 او را راست به بالا بردارند و او را نیکو بچسبانند چنانچه رو دای او بجنبایش در آید
 و بجای باز گردد و در ساکن شود و بعد کمان رجوع حسوی چرب بدو بخوراند و اگر همچنان
 باقی بود معلوم نشود که التوای ستیانه آن هنگام باید که بمریض حسوی چرب بخوراند
 و از پی آن سیما ب زنده و واقیه بدیند و بفرمایند که تا کامی چند برود پس بنشانند
 او را و بدست چرب کرده و شکم و پشت و تنی گاه او را از بالا به شیب کف دست فرو
 و او را می چسبانند تا سیما ب برون آید و یقین گردد که روده هموار شده و اگر تریق بد
 نوع بیرون نه آید او را به طرف باید خوابانیدن و گردانیدن و راست نشاندن اندک
 حرکت دادن تا برون آید و باشد که باب روده هم بقوت کرانی تریق داشود و اگر بدین
 نشود او را اکنون باید داشتن و حرکت دادن تا تریق از حلق او بیرون آید و این علاج
 و شول گردد و حرکت و بدست بجای بردن و حرکت کشیدن و تریق با آن گذرانیدن
 و در هر چند ساعت باز او را همچنانچه اول گفته شد چنانیدن و با بهار و شستن چاره
 و هر گاه روده بجای خود باز آید شکم را باز باید بستن بر فاده همواره مدتها آرمیده بودن دار

حرکت عنیف خدر کردن انجا که فتنی و خرقی باشد و راه را بدستکاری بجای باز
 باید بردن محل را بستن چنانچه در فتنی گفته شود و بعد از آن اگر فتنی از وجع باقی بود آنچه
 مناسب بود از علاج قولنج فرجی و فلی بکار دارند و اما در ایلا و سس همین بدن
 انواع علاج ممکن باشد لیکن چون انجا قی و تهوع و غشیان بسیارست و بدان سبب
 چیزی که نفع رساند و در معده مکث نمیواند کردن کا بهی احتیاج افتد که بطریق علاج
 همیشه و افراطی و تهوع تدابیر کنند نافع آید و چون محل آن از خفنه دورترست
 نایره مختصه آن باید که دراز تر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود
 بعد احقان بجهت بعد از دارو و کسوفت آن بجنبه منتشر گردد و کمان افتد که مضر
 و انجا که را باید کردن و ترسیدن و چون این وجع صحبت و حس محل آن هم بیشتر
 و رضاد و آشفته و خفنه از مخدرات داخل ساختن لازم بود و در آن اثنا که مجالی بدین
 تدبیر کشدن باید کردن و علامات سردی و گرمی را اینجا بیشتر ملاحظه باید کرد چنان
 آنکه درین امعا قولنج کرم درمی و غیر درمی بیشتر افتد بواسطه قرب باعضای کرم در
 آمدن خلط کرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفرائی محی درین امعا بیشتر تواند بود
 و بنابرین علاج سردی اینجا اکثر نافع آید و گرمی مضر بود و به تعدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر
 احتیاج افتد دیدم شخصی جوان کرم و خشک مزاج را که این مرض از کرمی افتاده بود
 بتدبیر سرد و تر بزودی بصلاح باز آمد و بعضی از طبیبان هم چنین فکری کرده اند و آنچه
 در علاج سابقا بیان کردم هم قریب بدین مرضی واقع بود اینست فی الجمله تدابیر قولنج
 و مردم قولنجی را لازم است که مدت ها بلکه سالها بر تدبیر که هند سبب مولد مرض میست
 مداومت نمایند و تقویت معده و احشای واجبی کنند تا امن گردند از حدوث این علت
 بلکه ناممکن بود و در اثنا که به هیچ فعلی که موجب آن باشد کند تا تسلیلی بعد از گذشتن
 از حدوث مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج روده ایشان قابل تولید این علت شده
 و طبیعت ایشان مقتضی آن گشته و بدان غوی کرده و هر گاه حالتی چنین در عضو
 پدید آمد باندک جتنی احداث آن میکند و به بسیار سعی از آن متنهی میکرد و تا انگاه که بعد

حال خوبی کند و عادت صحیح حاصل آید فلذا احکامی هند بمقویات چون چهارم من پیرو رس
 و کشیز و کبسی مقوی برس و صبیال و بلا در و حلوائی بلا در و محجون آن و زرنج مجرد و اناماد است
 میفرمایند و این مرض بدین تدابیر زایل میشود چنانکه با وجود مباشرت اعمالی که مولدات
 آن بوده هیچگونه آفتی پدید نیاید و کل قند و ترش ترشیهها و ترک قوابض و مداومت
 حب الشفا و حافظه الصحه و غذای حریب نرم که تیز نباشد چون ریخنیهای مهر و نخوداها
 کم زعفران و شیرید پاپیچ و اشباه اینها هم درین باب بنایت آزموده است و مداومت
 افیون و افیونیات در مرض بنایت مضرت جهت خشکی مرض و ادوی آن بود که هر سال
 چند نوبت تنقیه کند خطلی را که از آن جسم تولید مرض بود و بعد از آن بتر
 و تعدیل کوشند و اگر چه با مداومت آن ادویه قویه بنقیه کم احتیاج افتد و الله اعلم
باب بیستم در بیان امراض مقعده و شرح و اسباب و علامات و معالجات
 آنها و این باب بحقیقت ذیلی است معارجت بودن شرح نهایت بمجاستقیم اما این
 مقعده این اغلب کرم باشد و سبب آن در اکثر اوقات غنی بود و صفراوی یا صرف و
 حدوث آن ابتدا کم باشد جهت میل مواد کرم با عالی بدن فلذا اکثر بعضی مرض دیگر از
 امراض مقعده که سوچ و جاذب مواد باشد بدان موضع حادث میشوند شقاق و جراحت بواسیر
 مقطوع یا جراحت دیگر و قرحه در رسیدن ضربه یا صدمه بدان محل **علاج** آنست که
 فصد بلسیق کنند و بروغن کل و پسته یازه بهم آمیخته حرب میدارند یا بروغن کل و زرده
 تخم مرغ خام بهم خلط نیکو کرده و در صحن غلبه و حج آب کشیز تر داخل ساختن نافع بود
 و طلای ر و روغن کل و سفیده تخم مرغ آمیخته باشند و در مایون اسیرب صلاویه کرده
 چند آنکه سیاه باشد بسی مفید آید و همچنین طلای مرهم انخل بار و روغن کل آمیخته و حجامت
 میان سرین هم مفید باشد و هرگاه زمان ابتدا و تیز بکند و مرهم و باخیون طلا کرد
 سودمند بود و آنجا که مواد در آنجا جمع شده باشد و دانند که اگر ناتمامی بسنگام فصد
 مہلت میدهند و آن بعضی را زکشت صالح را هم می نوشتند و بناصوادا میکنند
 بواسطه آنکه عضوی فاسد است و ممراند فاع فضله و عصبی و عسیر الاتحام و تفتح

و بجهت کسر عروق و الم مواد بدانجا بیشتر میریزد پس چاره نباشد جز آنکه قبل از
تفکیق آنرا قط کنند به تیغ تیز و ماده آنرا بران وجه مندفع سازند و بعد صمغ
کنند و آنجا که درم صلب کرد و طلا و مرهم و اخیلون و مرهم شانی و مرهم الرسل
در روغن کل و مخ بیض حل کرده نافذ بود و ضامدی که از برک سلق نخته و حلبه کوفته
در روغن کاوی کهنه سازند نهاده و جع خراج آنرا نافذ آید و طلای کل سرشوی و زرد
تخم مرغ و روغن کل به هم خلط کرده دریناب خاصیتی عجب دارد و باید که از استعمال
قوابض و اخلا و خارجا جاذب کنند و پیوسته طبع را نرم دارند تا ثقلی بحکم خود رنجاند
و محل راه ماده نیز بدین تدریج کم کرده و از اغذیه که در ورم معا مستقیم و در ورم
معه دهند اینجا فایده بخشند و همان ترتیبها را اینجا نیز مرعی باید داشت و شتر به
که فلوس خیارشبر در آن باشد فایده نیکو دهد و آنجا که در ورم سردی در موضع الفا
افتد که از برک کرب نخته و پیه تازه کاوی نیم کوفته سازند طلا کردن مفید آید
و آنجا که مرجع امراض سابقه مقعه سبب آن شده باشد علاج هر دو به اشتراک
باید کردن و آنجا که مرض قوی بود و ماده غالب بعد فصد باسلیق اگر با بیض یا صندل
به هم بکشاید مناسب باشد و اندک علم شقاق مقعه سبب نکشته شدن
لب شرح با حرارتی و سببی بود و در آن محل که نشف رطوبت آن بشکافد و نایلانی که
و خشکی لمس آن و خون آمدن از آنجا بآب سرد و آل کرد و بران دیار و جی بود که در
انوضع که در هم کشد و شق کند و وجود ورم و برآمدگی محل و قوت الم شد آن باشد
و یا خشکی و یا ثقل غلیظ بود و قوی که در وقت بیرون آمدن بداند آنرا و باز جی که از خارج
بدان رسد بداند و درین هر دو جای وجود سبب دلیل آن باشد و یا ماده طلا
بواسیر بود که بدت بحد بدان محل کند و وجود بواسیر بعد هم سبب دیگر بدان جی
و یا قوت خونی بود که بدانجا مندفع شده باشد و برای جایی که در خون آنرا از هم کشیده
و شقی لازم آمده و سیلان خون مفراط از آن دلیل آن باشد و یا سده می بود که از خارج
بدان محل رسد و مزاج آنرا خشک و ضعیف گرداند و بطر کاند چنانکه در پوست دیگر اعضا

این حال محسوسست و تقدم وصول بر دو فصل بدان استباه دهند و باشند که دواوی
 خشک و غلیظ سوداوی بدانجا میسبب گفتار از آنجا فاسد کند و بطرکانند و تقدم اصلاح
 انحل بسیار و خاریدن و ترنجیده شدن و درد کردن علامت آن باشد **علاج**
 در مطلق این مرض شکم را نرم باید داشتن بخوردن چیزهای نرم کتنده تا جرم فصل
 سبب زیاده مرض نشود از سواری و نشستن بچیزهای محکم و خشکی فرا ده باید
 بودن و پیوسته بر چیزهای نرم باید نشستن و چیزهای سخت ترش قضا بپایند
 خوردن و شبها نماند را چرب باید داشتن اما از آنجا که سبب گرمی و خشکی محل
 باشد تعدیل مزاج آن کنند بخوردن شربت‌ها و میوه‌های مناسب و مالیدن دوائی لایق و نشستن
 بر بالای سبزه و در یک بید در وقتی که محل را بر دغنی خشک چرب کرده باشد و طلبای
 مرهم کافوری نافع بود و بسیار در آب سرد در آمدن فایده دهد و پیوسته تازه بزرابست نم
 کرده بر آن محل طلا کردن در جمله شفا قضا نافع بود و اگر شقاق کهن شده باشد از آنجا
 نباید خاریدن تا خون بسیار از آنجا نرود پس مرهم علاج کردن و آنجا که سبب
 باشد یا بواسیر علاج آن امراض بدستور باید کردن و آنجا که سبب خشکی ثقل باشد
 تدبیر هاست که جهت مطلق گفته شد و انقیص و آنچه در زوری خارجی افتد بعد منع حفظ
 بزودی بصلاح آید بی آنکه دوائی استعمالی کنند و آنجا که سبب استیلاهی خون باشد
 فصد عرفی که مناسب آن باشد باید کردن مثل صافن و مابض یا باسلیق و بعد از آن
 در آب خر قوله باید نشاندن و اگر خون بدینها باز نماند از جویس آن باید دادن
 ضماد کردن و یا مرهمی لایق بکار داشتن و آنجا که رسیدن سرما بود از علاجی که
 جهت عضو سرما خورده و طرفیه از برد خارجی گفته شد آنچه مناسب بود بکار باید
 داشتن و از خوردن آب سرد و سردیها حذر باید نمودن و آنجا که سبب خشک باد بود
 از علاج بواسیر غیر کهنان و علاج با دآن و طرفین لب آنچه مناسب نماید باید کرد
 و از خوردن چیزهای گرم و خشک و از مولدات سودا حذر نمودن درین هر دو قسم آخر در حمام
 روغن مالیدن بر محل و بر تابت گرم نشستن و در پیرون آمدن پسته تازه نرم کرد و طلا کردن

فایده دهد و در ثانی طلاق در سوم روغن که از کوبان شتر یار و عن کادی عور یار و عن کادی
 ساخته باشند نافع بود و اسد اعلم ریش **طاهر شرح** کاه بود که حوالی آن این خارج
 ریشی که غور پیدا یابد اغلب طولانی بود و از طرف نهایت ذکر افتد و بری اندک از آن صح
 میکند و سوزش آن آنچه میدارد و سبب آن اگر غایب تین بود که بر آنجا ریزد باید آنجا
 گذارد و باشد که بسبب خراشیده شدن آب کیر و دودی باشد **علاج** هیچ بهتر از **طاهر**
 کل سرشوی نیست و پاشیدن خشک نرم سوده آن بر آنجا هم نافع آید **پو اسیر** این صمغ
 با سورت و با سورد و نوع بود یکی با دغلیط که اندر تپی کاه و حوالی کرده و کراکاه و مقعد
 و ناز میکند و آنرا با دبا سورد کویند و تولد آن در کرده و نواحی آن باشد و دوم فرونی
 که بر مقعد آید از درون یا از بدن بر کنار لب آن یا بر سر و از جنس گوشت و شبیه
 این نوع را سبب اختلاف و اعراض اصناف بسیار پیدا یابد چنانچه بعضی را ردی سوز
 بالا بود و بعضی بر سر بدن مایل باشد و بعضی ناسفته بود که چیزی از دی بالا یزد و چون
 مددی نیابد که آنرا متلی سازد و در دکنده همچنان باشد که بحرم میر خاند و بعضی از این
 ناسفته را کاهی که مددی رسد متلی گردد و در دکنده و بتفلیج تسکین یابد و بعضی سفت
 که زرد آب و خونی از آن می بالا یزد و کمتر در دکنده و باشد که هیچ در دکنده و بعضی چنان
 سفته شود که با د و سفلی اندر وی گذاره کند و جمله آنها از سفت شکل بیرون نباشند
 یا همچون دنبه بود بزرگ و نرم و آن هیچ در دکنده و یا همچو خسل شاخ پنج تعدد داشته
 و آنرا خسل نامند و یا همچون انجیر گردد و پهن بود آنرا تینی کویند و یا همچون دانه انکور گردد
 و طولانی باشد و از جوانی یا از مایلی بار جوانی بود آنرا عنقه خوانند و یا خود بود و چون
 عدس و نخود و صلب باشد شبیه بسولول و آنرا قول کویند و یا همچو دانه خرما دراز
 و صلب بود آنرا هم از قولی دانند و یا همچون توت نرم و دراز باشد آنرا توتی نامند
 و از آنجمله آنچه بمطهر بود ماده سودا می آن غالب باشد و آنچه نرم تر بود ماده خون آن غالب
 باشد بترین از حنات نخلی بود بعد از این تینی زیرا که قلع سیخ آنها از محل شکل میسر گردد
 و نادر و صعب و خطر بود و در آن نیز از قلع آنها اثر کمتر باشد و آنچه همسایه مجرای پوی است

برتر باشد جهت فراحت کردن آن مجری را و زیاده شدن افت آن و با سوراخ
 افتد و اکثر مردم را از دو تاسه بیشتر نباشد و بعضی چهار تا پیدا آید و باشد که گاهی
 از مقعده تا نزدیکی کرده بر طول معارستقیم شش دانه پیدا آید و این از جمله افت نام بر باشد
 و از جهت تعدد بلفظ جمع خوانده شود و بهترین این جمله آن بود که بیدرد و گرانی باشد
 یا کم درد کند و ناسفته بود و یا اندک ریجی و خونی از آن رود و بر یک نسق می باشد
 حال اتقیم بعلاج زیاده کم محتاج بلکه رفع آن هم اکثر مضر بود سبب مطلق
 علت خونی بود سوداوی طبیعی یا غیر طبیعی که با سنجامند فاع گردد بلا دمی که هوای آن
 ردی و عفن باشد شیر و خرمای و مای شور بسیار خوردن این علت بسیار پیدا آید و در
 سوادوی مزاج را بیشتر و بر واقع شود و تخم و خونی بسیار و موله این علت باشد
 و موجب است و بر متوضای میسر بسیار نشستن هم این علت بد آورد و اهل تجارب
 خان یافته اند که اگر مردی را که در دماغ علت سوداوی هست از این علت خالی نیستند
 از باد آن یا از روانه آن و موجب این حال آن تواند بود که در اکثر ابدان مردم سوداوی
 قلیل بواسطه تداوم حرق یا مخلط آن حاصل میگردد و آن بجهت غلظت و عروق با
 سماند و از سمام آن تند فاع نمیشود و طبیعت دفع آن از افواه عروق میطلبید و بر کما
 حرارت آن مقدار نباشد که آنرا با عالی مایل سازد و لاجرم با سافل خواهد منفع
 تخصیص مقعده و حوالی آن که قابلیت مثل چنین مواد با انجا بیشتر دارد و چون در
 موضع حرارتی بدنی بدان رسد و آنرا استحیل بخار سازد و بواسیر از آن متولد گردد پس
 بعضی از آن در رود و با جمع آید و بعضی گاهی از عروق بفضلات در میرود و اگر از افواه عروق
 مقعده شیب جلد ریزد و با انجا باز ماند از آن اورام و بثور پیدا آید و اگر افواه آن عروق بسته
 چیزی فرو آید همچون و شید و گوشت مرده بدرنگ حاصل آید آن با سوراخ بود آن بواسطه
 فساد مای که در داده آن هست و مددی نیز گاهی بدان میرسد قابل آن مذکور باشد
 علامات اما با سوراخ چون قوی بود با قراقر بود در اکثر اوقات اند زمان و در
 و قضیب و خایه و گاهی زحیر کند و باشد که گاهی بکتف باشد و بسینه و باشد که

مکرون و شتر اسیف و پشت برآید و در و گیر و شکم اکثر نرم بود و برآز شود و باشد که
شکم باد گیر و در و ناف رنج دارد و باشد در و مفصل و زانو و تکیسه اعضا آورد
و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آزار در شستن و بر خاستن
سند کا با او از کند و قوت جماع ضعیف بود و از آن لذت نیابد و دغدغه و آرزوی
آن بسیار کند و در حین بیرون جستن مینی اندک دردی در مقعد و حوالی زنا لحظه
پدید آید و اگر بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود و گاهی مقعد هم چپد و اما
با سوراخچه از خون گرم صفراوی متولد شده باشد با خلیدن و سوزش
بود و آنچه از خون غلیظ پدید آمده بود خلیدن و سوزش آن کمتر باشد و اگر آن بیشتر
و ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود از بادی و دغدغه هم بیشتر باشد و بعد از جماع
ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتها و سوز و بضم اینجا بیشتر ظاهر باشد و بغیر
خواب جمله اعضا را بسیار کران و کوفت ناک یا بزرگ مسور بزرگی و سبب
کرایه و باشد که بسبب زنی و سیاهی زرد و رصاصی و نحاسی نماید و باشد که زرد
وی بگردد و با سوراخش در پیچ آن پدید آید و باشد که بسبب غلبه صعود
بخارات بدماغ زنجندان و مومی روی ریزیدن گیرد و اگر زرد اندامها ضعیف
و بدرنگ شود و زرد و سفید در وی بر دمیده نماید و در حرکات زود دست
شوند بجهت گرم شدن بخارات بد و زود رسیدن بدل و گاه باشد که از رسیدن
بخارات بد از بواسیر بدل و دماغ غشی و دوار و صداع پدید آید عمل حاج
بدانکه این علت کاهی که استفراغ ماده باشد اما آن بود از بسبب علتهای دماغی
بتخصیص سوداوی و هرگاه بعد از چنان علتی حادث شود اغلب موجب ازاله
آن گردد و من دیدم شخصی که صرع سوداوی داشت و با سوراخ سیاه با آن
پدید آمد و هرگاه خون از آن رستی مزاج او بصحت بودی و چون آن خون باز
ایستادی او را صرع کرفتی متعاقب و بقی قوی که کردی تسکین کرفتی و بکشد
آن خون تسکین و راحت تام یافتی و مردی را که این علت ضعیف افتد و طبیعت

ایشان با آن خوی کند قوت بدنی با مضرات جزویه آن مقاومت نماید و چندی کلی
 طبیعت بکندارد که غلبه کند تا آخر عمر بدارد و ایشان خبر بخند کردن از بولدات آن
 ماده زیاده از قانون طبیعی و تعدیل مزاج و خلط سبب تسکین آن در اماعات
 محل از بعضی اوقات احتیاج بدیکر تدبیری نشود و سعی در ازالای آن مصلحت
 نباشد و اکثر مجربان زایل شدن این مرض را بکلی نادر داشته اند و
 علاج برای تحقیق نمودن تسکین اعراض فرموده اند و اگر چه بسیار واقع شده
 که دانه‌ها بریده اند اما اسقاط کردن در طرف شده اما مادران بر طرف نشده و مشکوک
 بعضی از مواد می که بدانجا منفع می‌شده هم در بدن منتشر کرد و از آن ماده مصلحت
 دیگر بدیداید و باشد که بعد مدتی باز ماده را بخارج برزد و دیگر با کوباسه ستول کرد
 و بعضی را دیدیم که نیکو نبریده بودند و کردن بیشتر و بدتر پس بر هر تقدیر در
 اصلاح این علت مدارا در دفع مرعی باید داشتن و بر تدبیری نافع مداومت داریم
 لازم تا آخر عمر باید نمودن و تدبیری که جهت مرض مطلقا بیان کرده اند
 از ده وجه بیرون نیست اول تنقیه بدشت بقصد صافن و مابض یا با سلیق
 و صافن و حجامت میان سرین و استقراغ سودای بترتیب اعمال دفعی باشد
 که ماده غالب باشد و اعراض مرض استوگشته و یا بیم استیلا می آن بود
 که با سیلان نافع محتادی که می بوده حبس شده و در آن هم حدوث مرض
 دیگر باشد و یا استقراغ دم از طریق با سور مصلحت نباشد و قوت بدن کم بود
 و اینجا که سودای غیر طبیعی سبب باشد اسهال مثل طینج بلبله و آله و سپستان
 و آلو و خیارشبر مجموعا نماید و اینجا که سودای طبیعی سبب باشد تنقیه بمطبوخ بلبله
 و افیتون کفایت بود و و هم اصلاح حال طحال و کبد و معده و امعاست بدینچه
 در مجلس مبین شده و این مرض بی سور المزاج این اعضا نباشد و هرگاه علاج
 اینها بصلاح آید تولید و اختلاط ماده مرض بخون کم گردد و مزاج روده از
 قبول ماده آن استنباع نماید و دفع مرض آسان بود و لیکن تدبیر اشتراک

علاج لازم بود سوم محلیل ماده با سورت با ستمام متواتر غیر مفرط در تمام
 معتدل در ریاضت و در کل اسافل بدستور و سواری هسته غالب در اکثر اوقات
 و لاشک این تدبیر بعد از تدابیر سابقه مناسب آید و آنجا که مرض سخت بقوت نشسته
 منفعت این اعمال بهتر و زودتر ظاهر شود و دیگر رعایت غذاست بطریقی که مراد
 در امراض سوداوی تخصیص بالیخولب گفته شده و بالجمله حد را از مولدات سودا و از دست
 متواتر و شراب قوی و از سیر و پیاز و خردل و طرخون و آنچه موجب سوخته شدن
 خون باشد واجب بود و استعمال غذای لطیف و ترش کوشتهای نازک و زرد
 داشتههای چرب کم قاق و میوه های گرم و تر بر آب و فالودما و فربهای چرب و
 امثال اینها مفید باشد و بخاصیت خوردن گندمای پخته دروغن آن البته حزی که
 منع و تسکین بخاران و تقویت معده و احسانا مید و کلقتند و قرص مصطکی بکار دارند
 و حلوا می بلادر می که اذویه گرم و خشک در آن کم کنند درین باب جامع النفع است
 و بالخاصیت فتح آن مرض میکند و لیکن بسبب اعیاد و تدریجی از قلیل آن بمقدار
 لایق باید رفتن و همچنین مداومت زرنج بدستور و پنجهش درین باب خاصیتی عباد
 چه جسم برداشتن دانه است از محل بدستکاری و آن بجا حان است و آن
 و این عمل کاهی توان کردن که مریض طاقت طاقت کشیدن الم آن داشته باشد
 و از دیگر عللها تخفیفی که بر آن توان گذرانیدن نشود و در بریدن خطای دیگر نباید
 مثل رسیدن آفت باصل عضله و مثانه و باز بایستادن خون و درم کردن و خوردن
 و با وجود عدم این خطا نامی دانه را قطع کردن نشاید بسبب انتشار ماده از آن
 در بدن و بیم حدوث امراض بدتر و آنجا که صلاح در قطع باشد اگر نخست قصد کنند
 و مریض را بخدری مناسب نخدر کنند تا از او را که الم آن بقوت نشود و خون هم
 بسیار سیلان نکند اولی بود و حسن وجه در قطع دانه های بلند برآمده است
 که نخ ابریشم خام بر پنج آن بندند و در آن کنند مدتی پنج آن باریک و خورده شود و بپوشد
 پیرخی زیاد و مشتقی ششم ریزانیدن دانه های با سورت با دویه که کوشش را

میخورانند و میبنوشانند و یا خشک میکنند از آن خود یا بطعوض و این عمل کاهای
 باید کردن که قطع میسر نبود تا مصلحت نباشد و دانههای آنرا توان دیدن اما ادویه
 خورند که اینجا استعمال است و مجرب زنجار و نخاس است و دیگر بر دیگر غلات
 که آن مرکبی است از آنک در زرنج سرخ و زرد و شب و مرداق یا قیاحله سوده و
 نخل حمیری سرشته در سایه خشک ساخته و طریق استعمال اینها آنست که ازین
 ادویه بر روی مرهمی چسبیده بی روغن نیک توأم که بر نیمه رقیق یا بر ده تخم
 و امثال آن کرده باشند و قدری تسلیل بپاشند و بر روی دانه بپاشند چنانچه
 بغیر دانه بعضوی دیگر زرد و دیگر و زنگنه دارند و اگر مرهم بویفت از روی آن کر سارند
 و دیگر و زهر ملت دهند چنان این عمل میکند که دانه سیاه شود بعد از آن برک کرب
 پنجه در روغن کاه و کهنه مرهمی ساخته بر آن می نهند تا هم در دانه را تسکین دهد و هم از
 بیفتند و اگر بر با سورتی اندکی از اینها بپاشند آن خورده شود و گوشت مسجج از
 پشت آن ظاهر شود و اینجا که دانه ظاهر نباشد بجه بر درون مقعد بیرون باید کشید
 چنانچه برای قطع کاهای سم بدین عمل احتیاج لغت و ساعتی همچنان گذشتن
 یا فی الجمله تومی سپید کند و زرد باز جای برد انگاه محجم برداشتن و دارو زدن
 یا طلا کردن و بعد نطفه با حسیاط و چرب کرده باز بجای بردن و گذاشتن و اگر
 سوزش دارد المی سخت و پی پدید آید نباید رسیدن و محل را باز چرب باید دان
 و شور با می چرب و خشک دادن و بعد تخفیف آن اعراض دیگر مکرر کردن و مسج
 به نیز اب سمیایی قلع این دانه کردن اول از دیگر اعمال و هم بواسطه جمع بودن
 و جذخ تسلیل و تریاق است و دفع فی سیلان خون بعد آن درین دوا و منفعت او
 خود صلاح اکثر ادرام و بشور از آن ظاهر ترست که محتاج بتعریف بود لیکن این عمل
 برفق و مرورایم بسیار باید کردن تا جراتی قوی نیوفت و المی دیگر بدین سیاه
 اما ادویه که دود آن خشک کننده ماسور و مجرب است بلا دست و زرنج و پوست
 و پنچ خطل و پنچ هزار سفید و سورنجان و فرقیون و برک مورد و پوست مار سیاه

و خاترنجین علف خزره و ایرسا و بنج انگدان و مغر زرد آقوی تلخ و پشک
 مجموع با فردا یا مخلوط بعضی بعضی و اقوی اینجمله بلاد است و در بنج و فرغون
 و بوست مار و این عمل کا بهی مناسب باشد که دانه ها ظاهر بود و در وقت
 حاجت بردن خیزد و لحظه مکث کند و طریق این عمل آنست که دیک سفالین را ته
 بمقدار تخم بهین سوراخ کنند و پشک ششتر را با سه پنج کبر را در گیر اندنیکو چنانچ
 قریب با انگشت شود انگاه ازین ادویه برین کشش ریزند و دیگر ابر بالایی آن کول
 فرو کنند و دانه را بران سوراخ دهند چنانکه نیکو ازان دود و بخار بدان رسد
 انگاه برخیزند و هر روز چند کثرت چنین مکرر سازند حتی را نافع آید و اگر بر از مسور
 خشک سازند و هر روز بدیک در شیب این مکرر را دود کنند با مسور ثولوی را عظیم
 نافع آید و مجرب است و جارب کردن آن بطریق که در ثولوی گفته شده هم نجابت
 مفید باشد و اما ادویه که مالیدن آن خشک کننده با مسور و آزموده است به
 افغی است که قدری برک مرز بنجوشن خشک و نمک نرم سوده دران خلط کرده باشند
 و دارای آلبه فرنگ و دهن الفاصل که از مخترعات جوکیان است آلائیدن دانه ها
 بدینا پیوسته نافع آید محمولی بود که بسیار با مسور را خشک کرده بود عمل اوان بود
 که پیاز غنصل را در صین تازه کی گزفتی و شیری که در بنج آن میباشد قطره قطره بر آن
 با مسور زدی و مکرر کردی جمله دفع شدی باذن الله تعالی و انجا که با مسور دور بود و
 ظاهر نشود بکیرند مغر زرد آقوی تلخ را دروغن کشند و کنجاره آنرا نیکو در آب بپالند
 و بپالانند و پانزده درم ازین روغن در سفیاد درم ازان آب با لایسته بخورند
 و قاتر حقنه کنند مفید آید و مکرر باید کردن در ایام کثیره مجرب است و اگر قلیق
 روغنهای مذکور هم الحاق کنند انفع آید و در جمله این اعمال طلب دفع دانه ها نشاید کرد
 جهت همان مضرت که در قطع اقوی ان سعی باید کردن است قسم کشان سر با مسور
 جهت استفراغ ماده آن را این عمل کا بهی باید کردن که استفراغ معدا آن باز
 ایستاده باشد و با مسور مممتلی کشته باشد و در وی نمدهی در ان موضع غالب

و یا امراض دیگر از فساد مواد و بخارات آن در بدن پدید آمده بود و تا اسهالی است
 و جمعی در بواسیر پدید آمده مصلحت در استفراغ ماده بود از تحمیل جهت وجود بواسیر
 دفع آن از دیگر طرف و تا وقوع آن بحران مرضی دماغی و طریق این عمل آنست که بواسیر
 چند نوبت متوالی استحمام فرمایند و بعد بر دغنیهای نرم مناسب علت چون مغز
 ساق بره را چند نوبت مع امیل دروغی بمانشتر و در غن مخزنه و گوی و غیره شفا یابا بمقل ازرق
 آمیخته یا تنهاسرخ میکشند و بر تابه گرم می نشاندند و سوار بی سیفر مایند و اگر بدینها
 مفتحات فقط چون زرق کبوتر و تخم تره بند می بخشد و مقل و بخور مریم ذریه که
 طه لکند و یا بطریق شیاف بکار دارند متعاقب لخطه بلوطه بی قره و از صافن
 و مابض فصد کردن و ریناب نفی تمام دارد و چنانکه در تنقیه اولاد بدان اشارتی شد
 و بسیار اتفاق افتد که بجز فصد صافن بکشد و اگر به تیزاب فارقی بد بکشد
 اسهل و انفع بود شخصی بود که هرگاه او را حبس ماده بواسیر شدی در اعضا
 و تمه و محل پهلوی پدید آمدی و چون وقت کشودن آن نزدیک شدی او را صعب
 تب و لرز آمدی و تب کرفتی و در آشنای تب چنانکه زیرین او بطرف راست و چپ
 بی اختیار خان حرکت کردی که سخن بد نتوانستی گفتن در آن حین او را قدر
 فاد زهر حیوانی در کلاسوده دادم آن اعراض بدوی جمله تسکین یافت و مرض او
 مدتی بمسم نافع بود و بعد چند ماه باز اندکی از آن حالها ظاهر شد او را فصد بایست
 کردیم و رس دادیم مفید شد و بعد در حدود حبس مداومت رس میکرد و فصد نافع
 می بود و آن حالها جمله کم شد و اگر در سالی بکینوبتی واقع شدی تب و لرز از چنان
 خفک نبودی شخصی دیگر را چنین حادث شده بود که هرگاه خون بواسیر باز
 ایستادی جذر و زباد بواسیر در او از شب غلبه کردی و تا سر دوش او را زد
 و آخر زخیر انجاسیک و وجه محل بسیار شدی و از صعبیت آن حبس ماده بول
 سرخ و خون سیاه بواسیر در حین ترخیر قطره چند بار بار بلغم آمدی و او آخر روز
 کمتر بودی و درین حال حاضر شدند حضرت اکبر زناشتا شربت نصیاع شرف دادند

با قدری نان تازه فی الحال اعراض تسکین یافت و عصریه او را غذا بحتاج بدین وقت
 انار دادند شب بانه با سیر او بکشد و تا صبح با نروده مجلس از خون سیاه اطلاق
 بعضی صفت و بعضی آبیخته بالغیم یا راز و خفتی دقوتی او پدید آمد صبح او را
 معصومان را برین دادند و غذا بلا و بکل گیر دروغن کا و فرمودند و بعد قضا حاجت محل
 برود و کبر داشتن امر کردند و پیش او بدین اعمال کم شد عصریه او را از با سلیق
 فصد کاملی فرمودند و تسکین تمام یافت هشتم تسکین دادن و کوفت نیست
 بکلمات مناسب بیان مرهمی که بواسیر و شقاقی را که با آن بود دفع آید و
 تسکین و جع با علی مرتبه نماید بکیرند پیله بط پیله کبوتری بخرنی کا و سادی و باد
 بار مجموع کو بان شتر کبک ازند و با ملت مجموع خون کبوتر و ریح مجموع افیون و درنا و
 سرب یا صفر صلا یکنند و فاخته طلا میکند و یک کیر بکیرند کنند نار و بشویند
 و در لته پیچیده در شیب خاکستر کرم بپزند و برارند و در روغن کهنک کا و یاروغن
 مغر زرد الومی تلخ هم بریان کنند و درنا و نذ کور از صلا یکنند چند آنکه همچو
 مرهم شود و پس بردارند و نیم گرم طلا کنند اما چون دانه بیرون باشد بر پیله کو
 بران نشیند و اگر درون باشد پیله را بدان آلائیده بردارند چنانچه بدانه رسد
 و بکند ازند قتی و باز تجدید کنند دیکری بکیرند اکلیل و بابونه از هر یکی با پنجه درم زعفران
 یک درم افیون و دو درم مقل سه درم حلبه و تخم کتان از هر یکی دو سیر کل خطمی کبیر
 و مقل و افیون را در منجنج حل سازند و دارو باراکوفت و پنجه یک زرده تخم مرغ
 با آنها بمالند و جمله را با هم بسایند چند آنکه مرهم شود و بر کپاسی طلا کنند دروی
 آنرا دروغن کل چرب سازند و یک درم مجلس دانه نهند و دیکری که درم و ج را
 بزودی زایل سازد بکیرند موم سفید و اسفند راج و پیله بط و پیله کا و جمله را بکند
 و کند نا پنجه در روغن هم سرشته را با آن درنا و نذ هم مرهم ساخته و هم کرم می نهند
 بیان روغنهای که ترمج کنند و همچنان بمالند تسکین بدروغن عود کاری روغن کل
 که از روغن زرد الومی تلخ ساخته باشند روغن کچان شتر روغن کنند یاروغن بابونه

که ز روغن مغز شفا لویاز و آلودی ساخته باشند روغن مغز ساق شتر و گاو
 و اگر مقل و قدوری موم درینجا حل کنند بهتر بود و نیکو هم کرده بکار داشتن بسیار
 ازین که تلخ و تسکین ورم هم کند بکینه خطمی و بیفشه و جباری و خوش نظر و جلاله
 نیکو بچوشتانند و علفهای آزار دهنده است نرم کنند و سماجی مقصده وی را بروغنی
 ازین مذکورات چرب کرده در آن آب فاخته ساخته باشند و اگر با پیچ بسیار و مغز
 کله و استباه آن در طبخ کنند زودتر منفعت رساند و آنجا که دانهها مفتی باشد
 و بکین تخفیف افتد بدین مرمها و روغنها و طبخا حقنه کردن فایده تمام بخشد
 و بعضی از تدابیر سابقه چون فصد و قفح و انه و استحمام در وجه امتلائی علیت
 عظیم موثر باشند و آن اعمال چون بعد از این تنقیه واقع شود بهتر و زودتر اثر کند
 علاج دیگر بستن خونی است که از دانه با سورا از محل قطع آن رود و قطع کردن
 زرد آب با سورا و این حبس کاهی باید کرد که از محل قطع خون صالح با فراط رود یا زرد آب
 ماده با فراط منفع شود و بلا شبهه این هر دو حال مختلف عظیم آورند و باشد که سیلان
 ماده و مورث و جوی صفت در محل و حالبس همان است که مراد در سیلان خون از جراحت
 ظاهری و باطنی را انفاج افواه عروق گفته شد و استعمال آنها اینجا بعضی بخوراند
 باید و بعضی با حقیان کردن بعضی ضما کردن تا ختم کند تخصیص محل بریده را و
 بطریق دزور و بعضی از آن هر یکی چنانچه مقتضی وقت و محل باشد و تعیین آن بطیب
 مجرب متعلق بود و گاه باشد که در فراط سیلان بقصد و شد اطراف قبل از آن
 و احتیاج افتد و انفع بود و زرد آب و اسفناخ از زیره و مردانج و سادج و عدس
 و قلیلا و سیم حله شسته در مرمی مسکون ملا کردن باز دارد و هم رویانیدن جراحت
 با سورا محل قطع آنست بعضی مدلات لایقه از آنچه در بحث جراحات و ثور و فرج
 و ادرام داخلی و خارجی گفته شده مکرر و مقرر اند مال با سورا وقتی باید توقع کرد
 که سیلان خون شفع آن منقطع شده باشد بنفسه و بواسیر مندل شده و
 دستور این عمل از جراحتی بود و آنجا که با سوری در مقعد پیدا یا از آنچه در مجلس سبت

اختیار باید کردن زان پیشتر بدستکاری باید اصلاح باد با سور کاهی که با سور
 رنج دارد علاج آنهم ازین نوعها باشد که مذکور شد چه آن هنگام همچو عرضی بود
 درین مرض را و آنجا که بی با سور بود و اندک باشد علاج قوی استیاج میفقد و
 همین قدر مراعات باید کردن که زیاده نکرد و ترک مولدات ماهه آن نمودن
 و محذورات سودا خوردن و کاهها که بی مقصد و کرده را بر دهن کادی عور جز
 ساختن و همچنین به پی کرده بر دتر طبیب غیر مضعف معده کوشیدن و مداومت
 به دوائی مقوی چنانچه در با سور گفته شد کردن و آنجا که قوی باشد با رعایت
 این تدابیر نذکور فصد و تنقیه ماده سبیل لایق در هر چند وقت که قوی دران می باشد
 باید کردن و اصلاح حال کرده و مراقب بهتر نمودن بضماد و مداومت خوردن پانچ
 پنجه و نیز آن صبا جهادین باب نفعی عجب دارد و با طعام کاهی سرکه خیار خوردن هم
 منفعت رساند و زعفران و شهابه آن از گرمیها بسی مضعف و مضر باشند و نیز
 شیرین با فراط خوردن بجای آن و غذا و طعام کم خوردن این مرض را مطلقا سودا
 و اسهال آنرا بعبایت نافع بود و الله اعلم شخصی معتقد گفت مراد آنها بسیار بود
 و تشویش میدهد و مجوی فرمود که با خوک باده مجامعت کردن نافع بود و کیسب چنان
 کردم صحت یافتیم و الله اعلم خارش مقعد سبب این یا گرم خورد بود
 که آنرا سیکزد و دغده میکند و ظهور غلبه آن در بر زبدان کواهی دهد و یا خلطی بود
 بورنی یا مراری که غده آنرا میکزد و تقدم تدابیر مولد آنها بدان اشیاء دکنه و از خوردن
 علفهای پنج چون بورانی برک چقدر و اسفناج بجغزات بسیار افتد و یا قرحه بود و زور
 و یا مقدمه شقاق یا بواسیر باشد و این با سوزش بود و علاج آنجا که
 سبب گرم بود یا قرحه بدستورش علاج باید کردن و آنجا که سبب خلط زدنا
 تنقیه باید کردن و همچنین آنجا که مقدمه شقاق و بواسیر باشد تنقیه لازم بود
 و بعد از آن تقویت عضو نمودن بقره و طهای مناسب رادع و گفته اند که بی مقصد
 بسرکه و حجامت عصعص بسی نافع بود پس تازه را بدست نیکو نرم کرد و طلاک

بر محل خارش هم بغایت نیکو بود خصوصاً که باب کرم بسیار شسته باشند
 و مدتی در آب کرم نشسته و آبانی که کل سرشوی بسیار در آن حل کرده باشند
 عظیم نافع بود **سستی** شرح این صنفی بود که عضله که مقعده را فرا میگیرد دیدید
 و بار و ثقل رفیق بی اختیار شکمهای بیرون شود و سبب یا بسیار شستن بود
 در چیزهای سرد و تقدم آن غسل کواهی دهد و یا رطوبتی باشد در جرم مقعده که از اجزای
 عضله آن کند و علامات رطوبت و آمدن بلغم بار از بران اشتها دکنند یا
 که بعضی آن رسیده باشد از ضربه یا سقط و متعاقب بودن مرض آن حال
 دفعه شایان باشد و بعضی جا بهائیت که آب و هوا میست و کرم دارد و مرد
 که بدان معناد نیستند چون بدانجا روند از این طبیعت و استرخا مقعده ایشان را میستند
 چون آب خشت مانور **علاج** آنجا که سبب رسیدن سر با عصب باشد
 تنقیه رطوبت باید کرد و در عهده قطن نیز نمکات باید کرد و از سر محافظ نمود
 و آنجا که سبب رطوبت و استرخا عصب باشد تنقیه رطوبت باید کرد
 و در آنزلهای قابض مقوی شستن و مبعده روغنهای قابض محلول باید کرد
 بر یک کرم و زیره شستن و آنجا که سبب آسیب عضله بود علاج نتوان کرد
 و آنجا که آب و هوا مقتضی آن بوده باشد تغییر آن باید نمود و بعد از تقویت عضو
 کردن و اندک علم باز کرد و دیدن مقعد این مرض بود که بزور قضا حاجت
 مقعده باز گردد و بیرون بماند و بصعوبت باز جای رود و سبب این استرخا
 عضلهای برجای دارنده مقعده باشد و گاه باشد که مرض در می باشد و
 خارج بحث بود **علاج** آنچه در علاج خروج مقعده کودکان گفته شده جمله
 بغایت نافع و مجرب بود و قبل از ریختن قوابض بر آن شستن در آبهای قابض
 آنرا روغن قسط و مصطکی و مورد چرب کردن نیکو بود و گاه باشد که استیلاج
 بدست آنرا بجای برند و پنبه بنهند تا محکم بایستد و قرار گیرد و اندک علم
باب سبت و یکم در بیان احوال کرده از ترکیب و وضع و منفعت آنها

و امراض کلی و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و مزاج
 کلیه و منافع آنها بدانکه کرده عضویت مرکب از کوکشی سخت و اکنده
 و عروق و شریان و غشای که غلاف آنست و بعد و دماست و شکل هر یکی
 چنان واقع است که گویا محیط سطح ظاهری از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از
 مهره پشت تر با آنها اتصال یافته اند و جانب محذب اینها بسوی مهره واقع
 تا در حین پشت خم کردن باندام بود و کوفته نشود و منع آن نکند و کرده است از
 برابر کرده چپ نخستی برتر نهاده است از هر آنکه روده اعور چون نخستی بجانب راست آمده
 بر آن محاذات پس جای او بالاتر لازم آمده است باینچ یک بهم مزاحمت نکند و از
 بهر دو کرده منفذ نیست همچو هر کی آب که جلا از خون جدا نشود و بقوت میزه دافعه حکم
 و جاذبه کرده بدین منفذ بکیده آید و کرده بقیه خونی را که بدان آمیخته باشد و از آن
 بر رفته و بدین جهت غذای اینها صاف تر شود و چنانچه شایسته آنهاست و از
 جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طعام دمان ناخوش کند
 و گاهی از بخار آن خفقان غشی تو که کند و از هر کرده منفذی اندر میان کشاده است و آنها
 که کرده اند از اجزای اعضا که بعد اتمام فعل خود بدین منفذ بمشانه میفرستند
 و این منفذ را بر اینچ خوانند و مزاج کرده بایل سردی و تری است و از این جهت رطوبت
 او بیهیسه تر تواند بود و صفرائی که با آن آمیخته بود و گذر و نخستی حدت آن شکسته کرد
 که تا چون بمشانه رسد آنرا انسوزد و پوست کرده را حسن نیست وادر اک اولهما را
 بواسطه غشائی است که غلاف و حافظ است و منفعت او یکی همچو منفعت سایر
 عضوهای دو کانه است چنانچه اگر نژدگور شده بحقیقت دو بودن اکثر اعضا و اجزا
 بجهت آن تواند بود که مبداء اعصاب که معدن روح نفسانی است و اعصاب
 معدن روح حیوانی که تجلیف دست و شعبین واقع اند و اند علم و اما امر
 کلی و اسباب و علامات و معالجات اینها سوی المزاج گرم سبک
 بیشتر غلبه خوردن کر میها بود از طعام و شراب و دارو و خفتن بر تن و آب

در پنج ریاضت علامت اینست که بول زعفرانی و تیز و بی باشد و شکلی
غالب بود و لبهای او سرخ باشد و بول بسیار نگاه داشته و سخت
گرم شود و دغدغه کند و از گشتن آب مجری بول را کاهی باشد و شہوت جماع
شود و قطن گرم بود **علاج** تعدیل و تبدیل بود و فصد از شیر به و اغذیه بارده
رطبه غیر جالیه و باسترحت در هوای سرد و تر و با استعمال حقنها و حمامات
و طلای نامی خشک چنانچه در سور المزاج اکثر اعضای اشارتی بدان شده و چار دانه
بسیر که خوردن نفی نمیگردد و اگر آنرا نرم بگویند و از لته مثال بیالاسیدن و با
ترنجبین بستور سنجین سازند و صابونها از آن خورد مفید بود و گاه باشد که در
طلای آن کافوراندکی داخل باید کرد و فایده دهد و گرمی جگر و مراقب رانیز اینجا
اصلاح کردن صواب بود و آب سرد و تر ناشتا خوردن و بعد حمام در ستر
و بر خفتن اکثر از این نفقتهار حاصل شد **سور المزاج** سرد و سبب این ضد است
گرمی بود و از لبس زرد کردن جماع و حرکت سواری علیین و آب سرد خوردن و بزیرین
سخت خفتن بسیار احداث این کند علامت این اینست که بول سفید باشد
و شہوت جماع کم یا باطل گردد و پشت او همچو پشت پیران ضعیف شود و در وقت
حرکات و لبها سفید باشد **علاج** تعدیل و تبدیل مزاج آن بود بجزئی که
مناسب کرده و مداومت رس و قوی و بلاد و همچون آن و حلوائی مغز بادامچه کوهی
و حلوائی بار و رس و همچون لسان العصاره کوفته و عسل سرشته جمله از موده اند و
احتقان بشور بای سر بره و کبوتر بچه بروغن بادامچه کوهی یا روغن جوز یا روغن
پسته یا روغن بادام تلخ یا روغن نارنجیل مفید باشد و اینجا که ماده سبب این
سور المزاجات شده باشد اول تنقیه آن بوضد و غیره باید کرد و انگاه این علل
لاغری کرده سبب لاغری و کم پیچی آن یا بسیاری جماع بود یا بسیاری خورد
کرمیهایی که ازنده و در رات و چیزهای خشکی آورنده یا سور المزاجی باشد خشک
یا گرم علامت این لاغری بدن باشد بخت سریان جفا آن کند و ضعیف

بود یا دردی اندک و انقطاع شهوت و جماع و سپیدی بول در دوران و باشد که
 توت چشم ضعیف شود و صداع لینی می باشد و بول نگاه نتواند داشتن و کمرگاه
 و ایما سرد بود و علاج آنجا که سبب کثرت مباشرت بوده باشد از آن باز باید
 ایستادن و استراحت جستن و چیزهای مطبوع من از آنچه در بحث لاغری مفرط
 گفته شده اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال چیزهای خشک آذرنده باشد
 از مد و غیره تدبیر یضد انهار الم لازمست باید کردن و آنجا که سبب سوء المزاج یا بسنج
 در تعذیل و تبدیل مزاج تن و کرده خصوصاً باید کوشیدن چنانچه مراراً بدان ایستاده
 و حقنه سه و یا پنجه بره یا سه کرده درین باب خاصیتی عجیب دارد همچنین خوردن گوشت
 کرده حیوانات و پیه کرده در اطعمه و جمله چیزهای جالی و مدر و تیز و تلخ و شور و تریض
 سفید بود و اکثر مغزیات نافع آیند و تدابیری که جهت مزید کردن گفته شده بعد تعذیل
 مزاج کرده بغایت سودمند بود و مداومت طلای پیه کرده بز و غیره یا آنچه کرده بر میان
 برهنه بنده نافع آید میان باز کرده او را گردیدن مضرب باشد و بسیار بر پای ایستادن
 خصوصاً بر ناست اعظیم مضرت رساند و بر بسترهای نرم کتان خفتن فایده دهد و کم
 نرم داشتن پنجه های نرم خشک در غیر بار بسیار سودمند بود و پنجه های گرم و نرم
 در بارد مفیدست و احقان همین حکم دارد و اندک علم ضعف کرده این
 صفتی بود که کرده آبی را که بدو آید خون آلود نتواند کوارنیدن و خون آنرا بهجت تغذیه
 خود گرفتن چنانچه مقرر او بوده همچنان دفع کند بدردی و سوزشی و بول قبل از خضم
 غذا سفید باشد و بعد از خضم همچو گوشت برآید که آنرا غسال کویند و با آن شهوت
 و جماع و طعام کم گردد و اگر چه سبب مطلق ضعف کرده جمله مرضهای آن بودند لیکن
 سبب این بخصوص تحلیل توام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنچه
 سبب آن ضعف میزه کبد بود علامات ضعف هر یکی دون دیگری میسر گردد
 و سبب بزرگان بود علامت بزرگان سبقت مرض موجب آن بدان اشتباه کنند
 علاج اگر با لینی نباشد رک با سلیق باید زد و تدابیر فیه باید کردن که بحالش

مبین شده مرعی باید داشتن همچنین از تدابیر سوره المزاجات که سابقا مذکور شده بکار
 داشتن و ضامدای قابض بر کمرگاه نهادن و فادز هر حیوانی و موسیای بسیار داد
 و از مسهل و مژر سچ ندادن و از جماع و حمام و حرکات غیف منع کردن و آسایش
 فرمودن در هوای خشک و غذای او از عذسیه لبسات و غوره که باجه بره و پیر در
 پنجه باشند و اشربه از ربهای ترش قابض تریاتی و سوبق شعیر و گندم در آن
 و برها و قرص طباشیر و امثال آنها فرمودن و در وقت انتهائش شتر با فلویش
 و اقراض جلنار و اشباه آن بسی سوافی آید و آنجا که این مرض کهنه گردد و در اطراف
 درم پدید آید علاج استسقای لجمی پیش باید گرفتن و اسد اعلم با و جوا
 کرده علامت این آنست که در کمرگاه دردی و شمدی سیکرانی و در حین کسکی
 زیاده تر گردد و شب بر و بالاتر رود و مضمی با آن نیکو بود و گاهی مرفع شود و باز
 عود کند و فرق میان این و آن باد با سوز ضعیف بدان کنند که انتقال این بدان
 مرتبه نباشد و اغلب این نفخ مرق بود که بدین منتقل گردد و علاج این
 خدر کردن است از مولدات باد و استحمال محلات مد و از داخل خوردن و چنان
 کردن و مالیدن روغنهای محلل باد چون روغن زیره و سداب و نهادن
 ضامدای باد شکن از آنچه در امراض ریجی مکرر امین شد و اسد اعلم سنگ
 کرده بد آنکه تولد سنگ در اعضا مطلقا حرارت قوی باشد که ماده بلغمی
 لزج غلیظ که اندران عضو باز مانده است اثر کند و نشف رطوبات آن نماید و حجر
 گردد و من چنان دانم که در آن موضع بواسطه قابلیت فراجی و تدبیرات خارجی
 دخانی عاقد همچو بخاری که در معادن احجاران فصل میکند پدید آید و تولید سنگ
 کند و بدینجهت بعضی مردم را واقع شود و این ماده همچو کاهی از بوی هم خالی نبود
 و باشد که اجزای تریایی بسبب خوردن آبهای لای و اشباه آن با این ماده
 مخلوط باشد و بران عانت نماید و نادر آمده و خون بسم در او رام صلب و متحجر گردد
 و بسیار خوردن چیزهای غلیظ لزج و خاکناک و حجریات و الفخه و آنچه عاقد بود و گوشت

بطنیات و قلت اورا برین مرض اعانت کند و در سر آن این سنگ بتوجهی
 سیرانی که فریب باشند جهت ضعف قوت داغنه کرده و غلظت و لزوم جهت مایه
 و ضیق منقاد فلهذا در کودکان فریبی مزاج و کم گوشت و جوانان لاغر سنگ کم
 بدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جوانان و کهلان قوی اندام
 سخت گوشت را که رگها باریک بود و چیزهای غلیظ و در باهم بسیار خورند هم این
 طاری شود و در بلادی که آن هوای سرد باشد و برنج مذکور بود و خوش ایشان
 این مرض بسیار متوقع باشد و در بلادی که هوای آن بکرمی مایل باشد خربزه
 و خیار بسیار خورند اکثر آن مردم ازین مرض امین باشند و سنگ کرده بزرگ
 نباشد جهت تنگی منفذ آن و رنگ آن بسخی مایل بود جهت ضعف کرده از پربا
 از خونی که غذای وی باشد و سنگ اندر هر دو کرده بیکبار ممکن بود و بعضی مردم
 باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید این را و بیرون آمدن آن را هم
 نوبتی باشد میان شیش ماه و سالی و این مرض خواه در کرده باشد و خواه در
 و میراث در فرزندان پدید آید و چو سایر امراض متواترات علامت حدوث
 آن در کرده است که در بول چیزی همچو ریزه سرخ یا زرد متسبب شود که رانی
 متواتر و خلیدن در قطن و دردی در کرده بی تپمی باشد و بوقت استملا ی شود
 از نقل و باشد که همان جانب در ران حدری پدید آید و اینجا که در دیار سمرقند
 بعد ظهور علامات سنگدال بود بر آنکه سنگ در مجاری بول باز مانده است و چو
 آن وجه سکون یا بدحقق گردد که از مجاری بمشانه نزول کرد و بداند که چون سنگ
 نولد سنگ دراز باشد و جی که از آن اندک اندک زیاد کرد و بدست دراز باشد
 و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدا ای آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرو آید
 و بدانجا مایل بود بطرف پشت از جانب سنگ بدین اعراض از قولنج ممتاز بود
 و آنچه دلالت کند بر آنکه سنگ متولد میگردد آنست که بول غلیظ و کدر باشد و
 بیکبار رفیق گردد و یا بول سیاه بیکبار بیدردی و حیران مرض و تقدم مبالغی ظاهر

میگرد و تخصیص که صاحب آن پیرد قوی و یا سخت گوشت و بار یک باشد
 علاج اینجا که مقدمات از او را بپند نخست اسباب تولد ماده آنرا منع باید کرد
 و ماده آنرا بقیه های قوی تمام به مقتضای مناسبه بدفعات کم ساختن و از محل بازگردانیدن
 و بسبب مناسب بلغم غلیظ دفع کردن و کرده را تقویت نمودن و پاک ساختن
 از بقیه مواد غلیظ بحدرات و غذای لطیف دادن و اینجا که سنگ متولد شده باشد
 بهم بدین تدبیر لختی مدد از او لاکم باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و لیکن اینجا که بزور
 در زیاده شود قوی نشاید فرمودن که بجهت تولد درم بود و بعد از آن باید تدبیر زیر آید و
 اخراج آن کردن با دویه منقیه قویه مرده و لغز انده و نرم سازنده مجاری و ماده مجر
 مثل عقرب سوخته و حجر السب و دروغن عقرب و خرکوش سوخته و پوست تخم خر
 که بچون آن بپزدن آمده باشد و خاکستر شیشه سوخته و خاکستر شاخ گزنه بطنی
 سوده و سنگ کرده و مثانه در بول تیس و حبل خشک کرده و نبات خشک و قسط
 و حب بلسان و عود بلبلان و دروغن آن و حشمت و پیکسیا و شان و اسقو لو قندریون
 و سنک در میان آیینج یابند و دروغن زراعی و منقرعه و کلانج بر و موزه دوک و از این
 و کرفس و برگ تخم ترب خربزه و خیار و قنار و انکور و انجیر سفید و حل گری و بوره ارمنی و قنار
 و دوج و کاسنی و تخم خطمی و قوت و خبازی و خوش نظر و خون خشک و چینی چهار ساله
 که آنرا در اول صیف بکج کرده باشند و اوایل و او آخر خون او را کاندشته باشند و او
 آنرا گرفته و بعد بسته شدن ریزه ساخته و بر روی محجل بر آفتاب خشک کرده و از عصار
 نموده باشند و این بعضی بداند خوانده اند بسبب قوت و سرعت اثر و می ریزانند
 سنگ و شری از آن تا چهار درم بود و طریق خوراندن این دویه ریزاننده سنگ و خنجر
 محفل مطلوب شود و در اعضا باز نماند و قوت آن سنگسته نکرد و آنست که از حدرات
 آن مثل بزرگترین قوت قویه یا عنبر مرد آن از دویه قویه لختی بیامیزند تا آنرا از زود
 بدان راه برد و برسانند و چون همچنان چه زود می رسند زود می کنند پس چربی که از
 بعد وصول لحظه مکث کند تا تاثیر خود را تمام رساند با آن بیامیزند از چربی های لزج منع مثل

اگر در این
 سنگ باشد

و اشباه آن چون از قوت و جمع آن بهم حدوث و درمست از مسکنات خبر
 که بالخاصیه تسکین کند چون بزرگ رفس و با بتجدید تسکین نماید چون خشخاش بنم
 با آن لختی یا سازند چون بسبب درد قوت عضو ضعیف شده از مقویات نیز
 با آن لختی ضم کنند از جنس سیخ و سنبل و مثل آن و لادن جالی طبیعت سرد
 و دانه لایق است استعمال نمایند و کنگبین عنصل و کبری بزوری و قدری شیره
 خشخاش و صمغ باهم که جامع این مطالب اند و منفعت قوی را با اینها دانی
 نیکو آید و در مغز عکله و کلاغ تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدار آن تا نخودی
 بزرگ و طبیعت نیز از خوردن آن بسیار متفرقی شود و اگر از این ادویه ریزانند
 قویه چند تا با هم خستند شاید چنانچه در قرابا و نینها مذکور است و هرگاه از این خاص
 سطوبه در جسدی از اینها باشد ترکیب آنها منفی بود و از دخال چیزی گرم دیگر از خارج
 مثل مرکب روغن عرق و خشک و مغز عکله و پرسیا و شان و اشباه آن
 و تعیین مقدار هر دو این را از کتب ادویه باید جست و بعضی در سنگ مثانه
 گفته شود و مناسب حال هر شخصی را بطیبی ماهر متعلق باشد و حال امتحان
 منفعت دو اکثرا و بیشتر و دادن هم گاهی یا بنده اولی آن بود که چون این
 ادویه خواهند خوردن نخست مریض را در آئین مرضی نشانند تا مالای کمرگاه
 و بمرحیات لایقه نطول یا احتقان کنند تا مجموع انگاه و او بهند تا حجار
 نرم شده باشد و در قوت در ایاسانی بیرون تواند آمدن بیان آئین
 و نطولی مناسب بگیرند ملوخیا و تخم کتان و کلاغ پیر کشته و بابونه و اکلیل و خربزه
 و خطمی و خوش نظر و نماله اندکی جمله را بجوشانند و بکار دارند و اگر حقنه از این
 ادویه مرضیه و تنقیه مذکور ترتیب کنند و بکار دارند هم عظیم منافع آید و محمد ذکریا
 گوید که بسیار تجربه کردم بقصد و جمع تسکین یافت و بعد آن سنگ با سه
 بیرون آمد و اینجا که سنگ از کرده جدا کرد و در جای دیگر باز کرد و آنرا با حلاص
 در آئین و شکمید به آب گرم در روغن زیت مخلوط تحریک باید نمودن و تکرار نفیست

مناسب نباشد و به بلغم سنگ و منافذ بیرون خیزد و بغایت این تدابیر در مجت
سنگ شانه اشارتی نماند و انشا الله تعالی و مقرونی را که این مرض به پیوست باز
می آید پیوسته بمراعات حال کرده مشغول باید بودن و برقی کردن مداومت نمود
و گاهی سهیل بلغم و خلط غلیظ خوردن و از چیزهای غلیظ و گرم کننده کرده بر سر کردن
و همه چیزهای جالی و لطیف خوردن و هر روز بر بالای طعام معجون رما و عقرب پخته
آن بکار داشتن و آب سرد با طعام و بر ناستا گاهی خوردن و خربزه با فراطل
از طعام نوشیدن و بر بسترهای خشک تکیه کردن از جماع و حرکت متعب دور بود
و الله اعلم ورم کلی این اغلب دموی بود جهت بیشتر کندن خون بروی
از دیگر اخلاط و صفراوی و بلغمی و سوداوی صلب هم افتد بر میل مواد موجب دم
بدین مجلس اکثر کوفته شدن کرده بود از حرکت عمیر دیا از ضرب یا از سقط یا بستن
چیزی کران بر میان مانند همیان دیا از بسیاری حبس بول یا از زوری قوی برآ
چیزی کران باشد که از انتقال ماده مرضی واقع شد و این علت گاهی در بر دور
افتد و گاهی در یکی افتد و در هر یکی از این نوعین تا در تمام اجزای کرده باشد
یا در جانب ظهری آن یا در جانب عصبی آن دیا و داخل آن قریب بحسب تلخ
و یا در خارج قریب بغشای که غلاف دیست و باشد که عظیم درم بدان مرتبه رسد
که راه روده را سد کند و قوای پدید آورده اما علامات مطلق درم کرم تب لازم
بافزتها و سحابهای بی نظام و تشعریه بالتهاب و کرانی و تمد کرده دارد و در
خصوصا که درم بغشا و علاقه آن نزدیک باشد و هرگاه درم عظیم بود صا
آن پشت راست و سرفه و عطسه کردن هیچ نتواند و باشد که فساد داده
بدماغ رسد جهت مشارکت و اختلاط عقل پدید آید و آنچه بدبوی مخصوص
آنتست که حرارت دی تیز و کزنده نباشد و تمد و غلب کند در محل در دیا کرانی
و یا هر لحظه تشنه شود و به بول کردن کم برخیزد و رنگ چشم در وی سبز باشد
و تیره و برافروخته و آنچه بصفرای مخصوص است آنتست که تب دی سوزان

باشد و کرانی کم بود و سوزشی در محل باشد و تشنگی غالب بود چنانچه از خوردن
 آب متسلخی نکرد و بول اندک اندک و زرد آید و مجری را بسوززند و رنگ روی
 سرخ بر روی مایل بود و از آنجا که درم کرم و پسیده کرد و این جمله اعراض مذکوره چنانچه
 شود و بول بر سپیدی باقی بود و بسیار چنان بیدار که چیزی کران بر کرده و او گنجینه
 و هرگاه دبیده بخت کرد این اعراض بشیرج سبک شود و بول رنگین گردد و چون
 درم منفجر شود و زایل گردد و لرز قوی اولاد پیدا آید چنانچه در الفجا اورام باطنی گفته
 و چون بطرف شانه کشاده بود سواد و بول ظاهر گردد و در جمله در نخست بول سفید
 پس زرد گردد و باقی ماندن آن بر سپیدی دال بود بر وقوع دبیده یا صلب شدن
 در تخمیل یافتن لطایف آن و باقی ماندن کثایف آن و آماس صلب دمو
 از وجی خالی نباشد و بلغمی بافتلی جلیل بود و سوداوی را مطلقا حسن و وجع نبا
 و ریم که از دبیده و غیره با بول آید اگر سپید و هموار بود دکنه نباشد امیدوار است
 و اگر با خون آمیخته و دبوبی و بدبوام بود امید خیر نتوان داشتن و اگر از کرده سجا
 شانه بکشد و بجانب روده منفع شود از طریق جگر و ماساریقا و یا نوعی دیگر از
 وجود دفع طبیعت بد باشد و علاج دشوار نبرد و اگر لفضای شکم کشاید سیم
 بد باشد همچنانچه طریق آن در دیگر اورام دانسته شد باید سکا فتن و اخراج کردن
 و آنچه مجتمع شود و بماند و تمدد بان و بدن انجامد زود هلاک کند و اما علامات مطلق
 درم سرد کرده آنست که تب نباشد و کرانی بسیار بود و سایر اعراض کم باشد
 و آنچه به بلغمی مخصوص است آنست که افعال کرده دردی ضعیفتر باشد و نقل و تمدد
 محل بی التهاب بود و برخواستن به بول دیر دیر باشد و بول و باز سپید باشد
 و قوام بول غلیظ بود و از آب کرم و هوای کرم راحت یابد و پشت چشم دردی متبج
 باشد و گاه بود که تمام بدن متبج گردد و آنچه بسوداوی مخصوصست قلت کرانیت
 نسبت به بلغمی و حضرت زنگ بول مکی آن دو وجع آن با حس در جانب سپرد
 کرده و رنگ روی و منحنی ماندن پشت چنانچه راست نتواند کردن و لاغر شدن

را نهاده و رکها وضع شیب نیمه و باشد که غده‌ای در سر پنهان دهنه‌های ران حادث
 شود و این اورام از ابتدای صلب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که بسبب
 ورم ضعف و قوت‌های کرده اب از خون متمیز نشود و در عروق باز ماند و بستن
 او کند و در مطلق این اورام مریض را بر جانب عضو متورم خفتن دشوار بود و بر
 بر جانب مخالف آن خسید چنان پندارد که چیزی که آن را محل ورم آویخته است
 است و پشت باز خسیدن او را آسان باشد و درد ورم کرده راست از جانب
 راست و نزدیک جگر محسوس گردد و باشد که در ورم جانب چپ از نزدیک
 شانه دریافت شود و هرگاه ورم بام بود به هیچ جانب نتواند خفتن و درد
 از هر طرف محسوس گردد و باشد که در ورم داخلی آن بول با تمام باز گیرد و
 علاج آن بدینسر گردد و گفته اند که سفیدی و غلیظی بول با پی نرم می‌انگد است
 باشد یا مغلطی و منطی واقع شده بود یا آفتی و وحشی در دماغ و احشای واقع
 باشد مقدمه حدوث این مرض بود جهت تشرب کردن مواد انقامت
 علاج بدانکه اصل عظیم در تدریس این ورم حفظ آنست از صلب شدن
 و در تعدیل توأم ماده آن بغایت کوشیدن زیاد بر مراعات سایر اورام
 اعضا چون عضو معدن تولد سنگ است و سخت کوشش واقع است پس
 طبیعت آن تحلیل لطایف مواد و تعقیه گشای آن از بغایت قابل باشد
 باندک مددی آن فصل ظهور رسد و بموانع قویه از ان باز است هر چه مواد را
 افزوده یا کشیف گرداند کیفیت یا خاصیت آنقدر که ممکن بود احتمال
 آن نشاید کردن و اطباء درین باب تا بغایت احتیاط فرموده اند که اگر آب سرد
 که در دیگر اورام در صین غلیان حرارت اندک تجرع کردن تجویز کرده اند اینجای
 بزمیدن قطره‌های که از کوزه نوز باید رخصت نداده اند و آن نیز بشرطی که بغایت سرد
 نباشد و استعمال او به حاره محل لطایف و بارده خدا را از داخل و خارج هم
 قیاس باید نمودن و قوانین مراعات اوقات مرض و تنقیها و استعمال غذا و تریب

و دوا از خارج و داخل مناسب و هر غلطی و لائق هر شخصی همان نوع است که سابقا
 در ورم معده و جگر و غیره بیان شده و اما لکجه در تعدیل قوام و مزاج
 این ماده و اصلاح ورم چند رعایت باید کردن یکی آنکه اینجا از مدرات قویه مادم
 که تنقیه کرده و مثانه از بقایای حرکت قوه ورم احتیاج نیوفتند به جهت
 تحریک کردن آن مواد و در سائیدن محل مرض و مضرت یافتن از برخواستن
 بتقاضای بول هر لحظه و در کم دادن آب این مصلحت ترمعی بود دیگری آنکه مسهل
 قوی اصلا استعمال ننمایند جهت وقوع سده قوی جسمانیدن و دای قوی اخلاط
 بعنف تمام و از اعالی بدن با سافل مایل به اختن و حدش و گرمی دوا و حمله اینجا لا
 بدین مرض مضرب بود دیگر آنکه جز نای سخت و گرم و تریز طعم و سخت ترش یا شور مطلقا
 دور دارند جهت بساختن آنها کیفیت ماده سبب ورم را دیگری آنکه در تنقیه شفته
 جهت منافع مذکوره قبل از این مبالغه نکنند دیگر آنکه از حرکت که کو فی محل رسیده
 بغایت محترز باشد دیگر آنکه در جذب مواد ورم بجانب مخالف و تحلیل مایل
 آن با حقان ملازمت نمایند جهت قرب محل بی المسار قوت دوا و لیکن در ورم
 بسیار مطلقا بعد فصد با سلیق یا صافن یا مایض این تدابیر کنند دیگری آنکه پیوسته
 شکم را نرم دارند با شربه و اغذیه لایقه جهت رفع فراحمت نقل روده با لکجه و
 تقلیل مواد زائده مضربه و اما له ماده مرض بجانب امعاء دیگر آنکه با استعمال صفا
 و نظوالات و ابرنها و طلا با و اغذیه و اشربه و هر چه در آن کیفیت قویه با فصل
 بالطبع باشد از آن برهیزند و غایت اعتدال مرعیدارند چنانکه از صلب شدن
 ورم امن شوند بطور علامات نضج انگاه اگر تحلیل کردن نیست بدستور تحلیل کنند
 و اگر بزانید نیست بدستور بزانند و بعد الفجار تدابیر پاک کردن محل و دریانند
 آن بدستوری که در او رام داخلی گفته شده بادویه مناسبه باید کردن و در
 نرم ساختن ورم صلب بهم نوعی که در تدبیر او رام صلبه داخلی و خارجی گفته شده
 سعی باید کردن و اگر چه صعب بود و چون کرده را با مثانه اشتراک مناسبت

بسیارست و اکثر تدابیر هر یکی تدبیر دیگر بود تفصیل این علایجا و تعیین اغذیه و اشرب
 و ادویه را از بحث درم مثانه استخراج باید کردن و جمله را با قوانین تدابیر اوارام خط
 مذکوره سابقا خلط کردن و اسهال عظم قرصه کلی سبب آن یا سحجی بوده که از گدازتن
 سنگ پدید آید یا منفجر شدن درم آن باشد و یا که گدازتن خلط تر مهبج کندنده
 بران قسم کمتر افتد علامات آن ظاهر شدن خون و پوستهای سترخ نمک بود
 در بول و کمی بوی قویج و نمودن درد در قطن و خاصره پیش کشتن و تشنگی غالب
 باشد که درم کراهی بکفت رسد و اگر قرصه در مجرای سخت کرده باشد که از ویشا
 می آید درد با وجود سایر علامات دیوالی ناف و بهنگاه و پیوله ران محسوس گردد
 و در هر دو قسم بول بعبر برین آید و درد دران چنین بیشتر شود و چون قرصه در بول
 کرده باشد با وجود علامات سابقه تب کرم و قلقل و سوزش محل و صلابت باشد
 علاج در جمله تنقیه باید کردن بقی متواتر هر روزه بسیار باشد که این تنقیه مغنی
 گرداند از دیگر تنقیها جهت کم کردن ماده و بازداشتن نافع از سحج و اگر در خون
 زیادتی باشد از هر دو باسلیق فصد باید کردن جانب موافق که فصد درین ابواب
 تدبیری تمیز باشد بود و اگر در هر دو کرده قرصه افتاده باشد از هر دو باسلیق فصد باید
 کردن و اگر در مجرای افتاده باشد فصد صافن کردن اولی بود و بعد ازین تنقیها
 به نرم داشتن طبع سلینات مواد را بجانب مخالف مایل باید ساختن و اگر صغرا
 باشد سلینی قوی که تغریه دران باشد دفع آن باید کردن و از هر چه طعم غالبی از
 ترشی و شیرینی و تیزی و شوری داشته باشد دور باید بودن و همچنین اگر مولد
 خلط تیز قطعاً احتمال نکردن و گوشت کم و لطیف خوردن عند الضرورة بلکه سردی
 انقباض کردن اولی بود و ماسش مفسر که اسفناج و ملوخیادران به خیل بار غنایم
 موافق آید و از جماع و حرکات متعب که مانع رسیدن عضو باشد پرهیز باید بودن
 و اینجا که وجع صعب بود از مخدرات مناسبه چیزی باید دادن و در حقه قهر
 ماسکی هم اگر اندک داخل سازند مناسب بود و قرص کاکنج و شراب خشاش

وادون باشی خرا میخته درین سگین قنقیه قرحی بسی نافع بود و پنجسین سراب الو
 و شراب قراضیا باشی و تخم خشخاش و خیار و خرفه مجموعه و در مدرات وادون
 بتخصیص مدر قوی مبالغه کردن بسی مفرت رساند و بمقدار ضرورت پاک ساختن
 محل بانیستعمال نمودن و صبح جواب که اسفناخ و درک خطمی و کدو دران باشد
 وادون موافق آید و همچنین کشکاب و شکر باشد که جهت تنقیه جلاب عسلی با
 تخمها باید وادون کاهی که حرارتی نباشد و شیر خرباب و تخمها و شکر هم مناسب است
 و هرگاه محلی از جرک پاک شود و بدسیر رویانیدن باید کردن بخوراندن و ادویه رویان
 چنانچه در دیگر فروج داخلی گفته شده بتخصیص قروح امعا و ادوا و ام فحرجه اعضا وادون
 چهار ادویه هر بادا با آنچه مناسب مقام باشد و در واسطه شیرین بیان در اخر
 شیر کا و با قدری عسل باشد که آمیخته یا قدری از اثریه موافقه مثل شربت بنفشه و غیره
 و آنجا که جرک پاک نشده باشد باز ایستد مریض را در این موافق باید نشاندن
 و مجاری نرم ساخته از آن تحریک کردن تا بسته نشود و سبب مزید علت کرد و در
 تخرج موضع کلبه دار من و خوراندن مدرات نرم کننده اینجا استعانت و آنجا که
 و آنجا که مزاج گرم نباشد تدبیرات فی الجمله گرم تریم شاید کردن اگر ضرورتی باشد
 و از جمله از تقویت اعضای رئیس غافل نباید بودن و آنجا که قرحه منفرجه و در شرح
 مده با معار و اصلاح ان هر بجهت لایق نباید کردن و اگر در می هم با قرحه کلبه
 اتفاق افتاده با مراعات آن نیز باید کردن فصد که از محل دیگر نافع آید و انسد اعلم
باب نسیب و دوم در بیان احوال مثانه از ترکیب و دفع و مزاج
 و منفعت آنها و امراض وی و اسباب و علامات و معالجات اینها اما ترکیب
 و وضع و مزاج مثانه و منافع آنها بدانکه مثانه که مفرد و دفع آنها
 فاضله بد باشد مشقت عضولیت عصبانی و دوتوی و خریطه مانند و شکل
 بلوطی و قنصت میان کشاده و دوسه پر همچو مرغ و قوی اندر زمین آن انحصارها
 جاذبه و ماسکه و دافعه یافته شده تا کار وی بحمله آنها رفتن طبیعت بانجام رسد

و توی بیرونی او صفاتیست قوی تا هرگاه که آب غلبه روی جمع شود توی اندرون
 حفظ کند تا اجزای آن از همدگر باز نشود و منفذی که از کرده بمشانه کشاده شده است
 اینجا که بمشانه رسیده است راست در درون مشانه باز نشده است چنانچه آبی که از
 کرده اندرینها گذرد و بمشانه آمد راست فرو نبرد بلکه آن هر دو منفذ اول بدو منفذ
 که در میان صفای و عصب مشانه مخلت است کشاده شده اند و آن منفذها در میان
 هر دو طبقه آمده اند تا اینجا که نزدیک مجرای بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ
 یکی شده اند و توی اندرون کشاده آبی که اینجا بمشانه نرزد و این محل منفذ تویش
 باشد بهر آنکه از اندرون مشانه غشایی کوچک همچو پرده پیش ازین منفذ آویخته بود
 تا هرگاه که مشانه از آب پر شود راه بازگشتن آب بدین غشای بسته گردد و مشانه را از
 که راه بیرون شدن آب بول بدان بود و مردان را درین کردن سه خم است و
 زنان را یک خم و بدین جهت که مردان ویر پاک شوند از بول و بدان بود که برداشتن
 مشانه که آب بیرون می آید عضله ایست که لیفهای آن از پهنای آن دمانه برآمده است
 آلت بازداشتن بول و بیرون کردن بوقت حاجت این عضله باشد پس هرگاه
 که مردم خواهند که بقوت اختیاری بول کنند لیفهای عضله سست گردد و در
 مشانه کشاده گردد و مزاج مشانه بمزاج عصب نزدیک بود و منفعت خلق آن واضح
 و بالیقین از کبار منافع باشد همچو منفعت عصب آن آنست که قابل کشاده شدن
 باشد برای ضرورت جمع و احساس کیفیت بول نموده بزودی دفع را باعث نشود
 و اندر علم و اما امراض مشانه و اسباب و علامات و معالجات آنها
 سنگ مشانه این علت بیشتر کودکان را افتد از طفولیت تا بلوغ نسبت
 تخلیفات ایشان و یا مرضه در خوردن و آشامیدن و قوت مزاج ایشان در دفع مواد
 فضلیه با سافل و جوانان لاغر را هم که مجری قضیب تنگ بود بسبب تخلیفات و
 قوت رافعه کرده و حرارت قاعده این پدید آید و از زمان این سنگ نادرست چیست
 منجم بول ایشان از مشانه کوتاه و بزود برگردن آن یک خم بیش نباشد و این سنگ کما

بمقدار جوزی و کلان تر هم بدید آید و بزنگ خاکستر باشد علامت آن سپیدی
 بول است و دشوار آمدن و کاهی بند شدن و رسوب خاکستر کون و سپید و یافتن حکم
 و کرافنی در زهار و پنج قضیب و درد آنها و دست بردن مریض بر ساعت خود و اعراض
 قضیب و ایما و نبودن درد در مثانه جهت سعت کمر در وقت آرزودن آن سنگ
 نم مثانه را بسبب افتادن آن در دهن مثانه باشد که بول بدین جهت تمام باز گردد
 و بدان رسد که از زور آن و سیل تقاضای بول مقعده برون خیزد و در غیر این حال
 هرگاه مریض فارغ شود و از بول همچنان تقاضا باشد بجهت دغدغه کردن سنگ
 و آنجا که علیل نیست باز خسید و در دفع مثانه و غیره کم شود و باید دانستن که سنگ
 در مثانه میگرد و در حکم نیست در دانه آن و دید آمدن ریک وادی از فارورده لا
 کند بر قعد و سنگ و غلبه آن رمل دالالت کند بر نرمی جرم سنگها و کمی ظهور رمل
 و هدم آن حال باشد بر صلابت سنگ و عدم تعدد آن و باشد که باریکها رسوب
 نخالی بدید آید جهت تراشیدن آنها بنج مجری را و آنجا که بول بعسر برون آید
 باز تعلق سرینها و بالا کشیدن ز بار سنگ از دانه بستر خیزد و بول بکشد و
 همچنین بفرستادن انگشت در مقعده یا فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد
 و این احوال هم دالالت کند بر آنکه سنگ در مثانه است علاج نخست در تنقیب
 یعنی کردن مبالغه باید کرد در جهت تقلیل ماده باز گردانیدن از محل و کندن سنگ
 از دهن مثانه و عدم مضرتی که در سنگ کرده ممکن بود بواسطه کشادگی محل اینجا
 و شکم را بطنیات نرم باید دانستن و بشیاف آوردن و بنفشه خلط موجب سهیل
 مناسب کردن و غذای لطیف و اندک دادن و آزار و تریها که موجب دغدغه بول
 و کثرت آن شود در مثانه باز باید داشت جدا که ممکن گردد و موجب زیادهای حرارت
 مزاج نشود که مضربا شد و مدرات قوی بتغیبات که در سنگ کرده گفته میشود
 با مقویات و طینات چنانچه اینجا مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن بهمان
 نوع مذکور و آنرا پسند و دوام طلاء و طول و آبریزن موخر داشتن و چون اینجا

علت در نشانه واقع است ضادات و نطولات و طلاها را همه بر زمار و عانه بکار دار
 و بهین جهت رختن او و به مناسبه در احلیل و سیال کردن اینجا شایسته و
 نافع بوده آنرا بنام نشستن گاهی بود و گاه از این اینجا بسیار ضعف نشانه
 و جمله او و به که اینجا مستعمل بود که متر از آن که در سنگ کرده مستعمل کرد و زیر آنکه
 نشانه سرد از طبیعت کرده باشد بجهت قلت عروق و گوشت بیان ترالپ
 مجرب در زیر اندن سنگ و پاک کردن کرده و نشانه بکند عقرب سوخته سه دم
 و نیم و ضبط یا ناکیدرم و نیم زنجبیل بکندرم فلفل و دار فلفل دو درم و نیم خج کلج
 درم و نیم و جذبه ستر چهار درم جمله را کوفته و نرم بخت بهسل بسپارند
 شربتی از این طفلان را نیم دانگ و مردم رسیده را دانگی معجون عقرب شهر
 معتد این بود و دیگر می بکزند خاکستر کرب و خاکستر پوست تخم مرغ از چوبه جدا
 شده و حجر الیهود بمساوات جمله را سوده مفتد از کیمشقال یا بکندرم با آب خشک
 یا شیان کهنه بکار دارند این کثیریت بود مردم رسیده را و دیگر که
 بکزند مغز تخم خیار و خرزبه و کد و از هر یکی یک مجز و در از بانه نیم جز و دو کوهر بکیند
 سوخته نیم جز و جمله را کوفته مردم رسیده را سه درم از آن با شراب کهن و
 اشال آن بدهند و دیگر که بکزند زجاج محرق عقرب سوخته خاکستر
 کرب خاکستر خرگوش خشک که در میان اسفنج باشد خون خشک میشن خاست
 پوست بقیه از چوبه جدا شده حجر الیهود و صمغ عربی آلود و از هر یکی یک جز و فطر
 سالیون دو قطعه شکطرا با نخود سیاه مشع تخم خطمی فلفل از هر یکی یک جز و نیم جمله را
 کوفته و بسمل برشته شربتی از بکندرم بود تا مثقال مردم رسیده را و طبع خشک
 یا نخود سیاه و ضاد و نطول که اینجا مستعمل بود از نهان نوع باید که در سنگ کرد
 گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که هر صبح یک اذقیه آب برک تر
 آتش امیدن سنگ را مطلقا بریزند و همچنین فرو بردن سه عدد موزه و در
 خشک کرده درست و بهیست و پای و سر کین کبوتری که تخم کتان غوره باشد

ما وزن آن سنگ ضم کرده نیم درم در آب سرد دادن سنگ اطفال را بریزاند و یکدم
 سنگ بزرگان را نرم کند و سوخته عقرب هر بار دوازده قطره اطمی تا دو قطره مردم
 اندر طبع بر سپا و شان بخورند سنگ دفع شود و کو دکان را با قیر اطمی و هند و نیم
 از بوره ارمنی بسمل سرشته در آب ترب سه روز بخورند سنگ کرده و شانه دفع
 باذن الله تعالی گویند شخصی در طبع کرب می نشست و هر روز یک افعیه
 مغز تخم خربزه گوشت با شکم بخورد و غذای لطیف و نرم بکار میداشت بهر سنگ
 شانه ریخت و پاک شد و مالیدن روغن عقرب بر شانه از دمار تا کش را ن
 و در احلیل چکانیدن و بمجول بخار آتش بر سنگ شانه را بریزاند و در حقنه اندک
 کردن بر کمر گاه مالیدن مکرر سنگ کرده را بریزاند و اندکی در حقنه کردن و در کمر گاه
 مالیدن و اندکی از آن خوردن هم منفعت دهد و خوردن مغز عکله و یا مغز کلانغ پر
 خشک کرده مقدار خودی کلکی مردم رسیده را با قدری نبات سوده سنگ کرده
 و شانه را بریزاند و بغایت قوی بود عورتی را در هرات بول بسنگ شانه حبس
 بود و از این خورد و صحت یافت و مردی ازین غلب خورد و بولش کم شود و بعد از آن
 بی اختیاری رستی و طلاق کردن عقرب سوخته بریزد بر هم بغایت مفید آید
 شخصی را این سنگ بود و بولش بند شده چوکی فرموجب خروج کچا با پوست کز
 بریان و نرم و کرم شوند و بر پنبه کهنه پهن کردند و عقرب سوخته بر روی آن پاشید
 و بر زمار تا قضیب طسلا کردند کرم و هر ساعت دیگر کرم میکردند بهین سنگ پز
 شده و با بول بدون آمد و اطفال و کو دکان را خود بغایت نافع آید و بعد از آن
 در آن زن از چیزهای نرم لعابی ترتیب داده نفع آن عظیم تر بود و من چند کس را مدا
 نشاندن در طبع خطمی و خوش نظر و خشک و با بونه و خیرک و تخم گمان و مصفر
 گوشت و جزو آشتن بر روغن کتان و در احلیل چکانیدن روغن عقرب فرمود
 و ازین مرض خلاصی یافتند و کی ده ساله را در همدان بهشت بول بند
 شده بود شخصی فرمود که بیخ علفی که از آن حصیر می بافند کوفتند و عصاره آن

یک اوقیه باو خورانیند و غالب زان جوشانیده او را در آن میان نشانیند
 سنگ جدا شد و بمنفذ خروج آمد و در سخت گرفت او را و در سر قضیب او بازماند
 چنانچه پیدا بود سوزنی گرفتند و سر او را قلاب کردند و بدان قلاب انرا کشیدند
 و را آوردند خلاصی یافت و در ارجل چکانیدن منقرعک در طبیح خشک یا خمر حل
 کرده و همچنین سنگ یهود را بسی منفعت بخش و صلایه کرده انهار ارقبتند
 کاغذ بغدادی آلائیده در ارجل فرستادن هم مفید بود و مالیه روغن
 در آرنج و خورانیدن جل خشک کرده هم سنگ مثانه را آزموده است
 و بزخم من طلا کردن تیزاب مدبر نرم ساخته بر مثانه باید که بسی نافع آید انجا که
 از زور سنگ در کرده یا مثانه در می پدید آمده باشد مادام که تحسین آن نکند
 بدفع سنگ نه پردازد و انجا که از زور سنگ و جس آن در حسی و حی سخت شود
 شده باشد فلونیا و امثال آن باید دادن و در طبیحی مناسب یا بافیون سنگین
 کنند و دیگر ادویه سنگ را بریزانند و انجا که از کشتن سنگ بر مجاری پیچیده
 پدید آید و آمدن خون بدان کوهایی و بدنی الحال فصد باسلیق باید کردن تا زور
 از من شود بعد از آن تدبیر جراحت بدستور کردن در انجا که سنگ مجری قضیب باز
 و در پنج قضیب و کانی سخت و جس و عسر بول بدان کوهایی دهد و با کشت نیز
 توان یافتن و دانند که بیرون نمی تواند آمد باید که مریض را به پشت باز خوابانند
 و یکی پاهای او را بگیرد و برداشته به طرف جنب باندند چند آنکه سنگ بمثانه باز
 و اگر بر وضعی نامهور در افتد و بیرون نتواند آمدن پس نرمی اعطایا که او را در آن نشانند
 و نظیر کنند بیرون آورند باشد با کشت توان در یافتن نامهوری انرا و بدان
 عمل توان آنرا باز پس لغزاندن و ملا خطه کردن چند آنکه باندام در مجری آید و اگر
 بدینها باز نگردد عفت کنند که از آن بیم و درم بود و بقناطیر از بازگردانند و مفتحات
 و آرنج نرم بکار دارند تا ریزه شده بر آید و اکثر این اعمال خبر ما درم رسیده است
 و اگر سنگ بزرگ باشد و بدین اعمال چاره آن نمیشود و بسیار را خطرست چاره

خنکافتن نباشد و در آن نیز حذر آن خطر بود چه اطفال را قوت آن نباشد
 و زود باشد که کهلاز را هم بهم توله فلغمونی بود و اگر از آن برهند جراحت ایشان
 بیکن که اصلاح پذیرد و من دیدم یکی را که در جوانی شکافت بودند و محل شکاف
 رسته نشده بود و سالها زنده بود و جراحی استوار دیدم که سنک از شانه
 بیرون آورده بود مقدار جوز بزرگ و سیب کوچک و بعضی از آنها رسته بودند
 و ررم مثانه حدوث و ررم درین عضو کم بود جهت اختصاص جرم و ضیق
 عروق آن و آنچه واقع شود کرم بود و اسباب آن هم اغلب میل مواد بود
 و جهت کوفتگی و اسفال ماده حدوث و ررم سرد هم بسبیل مدرت
 ممکن بود علامت این کرانی و برآمدگی غالب بود و حبس بول و یا غیر
 و تب کرم و سوزان پاشنکی غالب و هذیان و سردی اطراف و سیاهی
 زبان و دردی لازم بانگس و هزبان و آنچه که ریا ح غالب باشد بول دراز
 هر دو باز گیرد و اگر غالب نباشد شکم بملین تواند اندکی آمدن و بول قطره
 قطره آید و بر پهلوی خفته نیاید و چون راست نشسته باشد فی الجمله
 بول تواند دفع کرد و اگر ایستاده بول کند آسان تر بود و آنچه که در سید کرد
 اعراض او نیز بود و اختلاف نظام تب افسری شاید آن بود و اگر تا هفته تصحیح
 پیدا نماید ملاک سازد در همان اوقات و آنچه بقضای شکم کشاید هم ملاک کند
 و در ررم بار و باز اعراض کرمی نباشد و کرانی حبس بول و باز رنج دارد و چون
 صلب کرد و سالها ضعیف شود و خرد در آنها پیدا آید **علاج رعایت**
 قوانین کلیه که در ررم کلیه گفته شد اینجا نیز قریب بدان لازم بود و قی اینچا پرفخ
 و اسهل باشد و تدابیر ضمار دواع بکار دارند و روز دوم ضمار نرم کنند
 بهنند تا صلب نشود و چون از روزها استوار گذرد و باز از مابض فصل کند
 و چون در ابتدای وجع سخت نباشد بخیرهای نرم و کرم چون آب نیگرم در مثانه کا کرد
 و پنبه بر روغن بنفشه فاتر کرده نمکیده کنند در مثانه بمغضیه و اگر وجع قوی بود خربا

نرم و در دارند و شراب غلب الثقلب با اندک خیارشبر بدین جهت تلین و
 وجع و با کشکاب که انزار خشک در آن چوشیده باشد مثل بنفشه و کدو و بیلوف و
 اسفناج و غیر آن بشکر شیرین کرده بدینند و یا شراب نیلوفر و یا شراب بنفشه و یا
 تخم پی با حلیب تخم خرفه و خشخاشن مجموعه در شراب آلو با لوبدیند بر کی
 مناسب مزاجی و غذای او را بر بختها قرار دهند و لعاب بزر قطونا با شکر زان
 و یا کشکاب با شیر زنان بر کمرگاه و انطول کرده در کلو سوره سورج قضیب او
 میریزند در مثاوی و اندکی خیارشبر غالب از اینها کرده بدان احتقان میفرمایند
 در مطلق و زنان شیم بدان آلائیده بر میدارند و ضما و انطول از خجاری و
 خطمی و آرد جو و بنفشه و تخم کتان ترتیب کرده بر قطن و خاصره در کلوئی و در عانه
 در مثانوی بکار میدارند و کاهای آزار بر روغن بنفشه با دایم و اندکی روغن بابونه
 میدارند و کاهای بعد تریح بدین روغنهای نهند و هرگاه از این برنج باشد تریح تنها
 میکنند و ضما و شلغم بخیه در مثانوی هم نافع آید و ضما دی از مغزنان سمید کجند
 مقشر و شیر و روغن بنفشه و بابونه ترتیب بغایت نیکو بود در جمله و چون از
 هفت که هنگام است ای ترید است در گذرد و بقدر کم شود محلات از نفیس
 آرد با قلا و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک جمله درین ضما دات و در حقنه اضاف
 کنند و بتدریج اخراجی بارده که آنرا کم میسازند چنانچه دستور است و شربت غذا
 و کشکاب بشکر شیرین کرده دهند یا شراب بلیون شیرین کرده جهت خفا
 که آنرا در اکثر امراض کرده و مثانه است و اگر حرارت بخفیف باشد و اشتها
 باشد اسفناج و ملوخیه و کدو را با مالش مقشر بخیه و بر روغن بادام افکنند
 باید دادن و چون بوقت انحطاط رسد از صافن نیز فصد کنند و حقنه و ضما
 محلل نیکو کار دارند لیکن در احتقان مبالغه نکنند که ضعف آورد بعد است آرد
 انحطاط باین مناسب نشاندن نافع بود و چون در انحطاط ضعف غالب باشد غذا
 اقوی باید طبیع و احتمال کند چوبه مرغ در غنای مذکور اضافه کنند اما از شوشت

خزانگی خوردن آن نیز بعد هم خورند و اگر درین اثنا که هنوز قوت قی
 بود و خلط را نفخ پیدا آمده باشد بمسحلی احتیاج افتد خیار شنبه در آب گداخته
 و اندک روغن لوز مناسب باشد و همچنین لب خیار شنبه در مغلاسی شیرین خل
 کرده در روغن بادام برافکنده دیار مطبوخی که از سنا و بنفشه و اسفناج و مغز کوفته
 خیار و تخم خرفه کوفته و آلو و عناب و سفستان و شاه تره ترتیب کرده باشد
 در روغن بادام برافکنده هر یکی مناسب وقتی و فراجی چنانچه رای طبیب اقتضا
 کند و آنجا که درم و بیله شود ادویه که در بیله معده و غیره گفته شده بکار
 باید داشتن و قریب بدان قوانین مرعی داشتن در شانوی و بعضی از تدابیر
 سرسام هم بآن قسم کردن و در نفخ و انفجاران سعی بلیغ باید کردن که مہلت
 مہلک بود و احتیاط باید کردن تا بدرون شکم کشاده نشود و این تدبیر با وجود
 صعوبت فی الجمله بدان میسر گردد که هرگاه در باینکه درم بخیه شد بحقیقت
 وضاد و طلا و غیره و انفجار آن نزدیک رسید از جریمای کشانیده مثل سرکین کوبتر
 و خمیر ریش و غیره از آنچه توان خوردن باید که قوی همراه کرده بدین تدابیر
 بحمل علت رسد و آنرا اندرون کشد و از آن در احوال بچکانیدن اگر راه دیر
 هم مفید باشد و آنجا که هنوز بخیه نشده باشد و در آن غلبه کند بکشد بکشد
 و اندک زعفران در روغن کل حل کرده طلا باید کردن چنانکه مہلتی جهت استعمال
 دیگر ادویه پیدا آید و مطلق این صلاح بسیی صعب بود و احتیاط بسیار در آن
 واجب بود و آنجا که درم سکه کند بخورانییدن مدرات قویه مثل بزخار و خربزه
 و شراب قراضیا و در کشکاب باید محصل را ازنده پاک کردن و چون حرارت
 قوی باشد کشکاب و عسل و تخمهای گرم تر مثل بادیان و غیره باشد بایستد
 باید دادن و بعد از آن تدبیر و بایندن بدستور کردن و آنجا که درم صلب گردد
 هم بدستور دیگر ادویه صلیبیه تدبیر باید کردن و تیزاب کاری قوی اینجا نفایت
 نافع بود و موثر است و اگر لول محکم گرفت باشد شکافتن از محل که برای شکافتن

بول ابرون می آورند کردن اگر بد بکشد بیری بیرون نمی آید و بعد از این اصلاح کردن
 و اگر چه منقبضه نشود لیکن با آن رستن به از آن که بی آن مردن و انجا که در
 سردی اتفاق افتد از ابتدای هوای تدبیر محمل باید کردن بدستوری که در
 او دام بارده مذکورست و دروغها که درم در تحلیل چکانیدن و در حقنه کردن سه
 مفید افتد و بشرباب نیم گرم حقنه کردن هم بسی مفید باشد و نیز آب کاری
 اینجا هم بغایت نافع بود و اسهال علم **عسر البول** سبب دشوار آمدن
 بول با ضعف و اضعاف مثانه بود بسبب خدر یا استرخای جرم آن از سوراخ
 رطب بار و بدنی یا خارجی و یا کوفتی بود که از خارج بدن رسد و از تالم ببول در حین
 دفع نیکو اشتغال نکند و یا بسیار نگاه داشتن بول بود که بد آنجهت لیغفاشی
 بهر طرف متمد شده باشد و در حین دفع بول عصران بواجبی نتواند و یا با
 غلیظ بود که مانع اشتغال مثانه شود و بول در حین دفع آن و یا در می باشد
 که مانع آید او را از ان فصل فی الجملة و ماسک شدن راه بیرون آمدن بول بود
 بواسطه سنگی که کوچک باشد و از مثانه تا کرده در آن مجری افتاده باشد
 و یا ورمی قلیل در آن محل حادث شده باشد و ماده غلیظی و یا بلغم لزجی یا خون بسته قلیل الحمی در مجری
 باز مانده باشد و یا گوشت زیاده از اندامال قریه و یا ثولول در آن مرید آمده باشد یا تبضی اجتماعی که
 اجزای جرم مجر بسبب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در خارج آن نخیده باشد
 و رخصت دفع آن بیکبار نرند و هرگاه بران صبر کنند بول نیکو دفع شود جهت
 عدم ضیق مجری و عدم ضعف مثانه و گاه باشد که از قرصه مجرای که میان کرد
 و مثانه است این عسر پدید آید چنانچه گفته شد و گاه باشد که در اعضای مجرای
 مجری مثل روده و رحم درمی و اشباه آن پدید آید و تنگی بسبب آن حاصل شود
 و اشباه ورم ثفل خشک و باد بود و گاه باشد که قصبه به بالا رسد و بمراقبت
 بواسطه استیلای بر در وی و بد آنجهت مجری تنگی کند عللاج اینجا که سبب
 خدر یا استرخای جرم مثانه بود از سوراخ راج بار و رطب و تقدم بسیار خوردن چیز

در روخت سرد شده باشد مثل خیار و خربزه کم مزه به پنج و غیره سرد کرد
 و بسیار خفتن بر چیزهای سرد و تر با فضل بر روی و بسیار در میان آب سرد ایستادن
 تا بیان جهت ضد و غیره بدان گواهی دهیم تخصیص که بعضی را که باید که باشد
 نخست منع سابقه آن باید کردن پس در دفع سبب لاحق آن کوشیدن
 بخورانییدن مدرات کرم یا مقویات غیر مدر مثل دارچینی و سعد و سنبل
 و سیخه و قرفل و لباسه و اشباه اینها و بخورانییدن تریاق کبیر
 و تریاق فوقانی و تریاق العوض و رما و الاصول یا حلوائی بلادر و بلا در بدر و
 مخصوصها و استال اینها و بالیدن روغن راحه و دهن سمن در روغن بزره
 و آنچه بدینها نزدیک بود در کرمی و نضج و خلیل و غیره و تیزاب فاروقی مدبر که
 منفعت آن و بیضاب عظیم است و بکرم و خشک داشتن محل و کاسی ریک کرم
 و زیره بستن و با حقیق کردن بدین نوع روغنهای مذکور و بقی فرمودن کاهی
 که خلط باردی زائید باشد و در آب کرم معادن نشاندن مکررا و بخورانییدن
 خایه خشک کرده خرکوشش و کوفته و در شراب کاهی و یا خایه دادن خروس
 خشک کرده و سوده در آب کرم و ناشتا سوخته آن تنها و بر عایت بعضی از
 تدابیری که در تلج و دیگر استر خایا گفته شده و هرگاه مثانه از بول پر شود و در
 بر سر بالا باید نشاندن چنانچه جهت دفع بول می نشیند و کف دست چرب
 کرده و بر زمار آهسته آهسته مالیدن و اندکی فشار دادن تا بول دفع شود
 و فراغتی جهت تدابیر پیدا یابد و اگر بدین فعل هم دفع نکرد بول را هر بار سرد
 باید کردن و آنجا که سبب کوفتی عظیم بود که از ضربت مثانه رسد فصد باید کرد
 و تا از ورم امین گردد بعد از آن دفع کوفت و در دآن به تمکیدات بدینچه مناسب است
 نمودن و چیزهای مانع ورم و مسکن و حج از آنچه از کوفته خارج است گفته شده
 دادن تدبیر کردن و اگر با این کوفت بعدین مثانه از محاشش واقع شده باشد
 علاج خلع مثانه چنانچه مذکور کرد باید کردن و آنجا که سبب کوفت با اختیار باشد

ترک آن باید کردن و روغن مقوی قابض بر زمار مالیدن و باندک تنها
 بر خواستن و آنجا که سبب بادشانه بود علاج ریجستانه از پیش
 باید کردن و آنجا که سبب ورم شانه یا مجری آن یا دفع سنگ
 در مجری باشد علاج بدستوری گفته شد کردن و آنجا که سبب
 ماندن ماده غلیظ باشد در مجری و سبقت قرصه مجاری شانه بدان
 کواهی دهد بقی اولادین را پاک باید کردن انکاه بحقیقه نرمی که فانیند
 و بوره در آن بود احتقان کردن یا بروغن بابونه فاکتر کردن تنها
 و بعد ازان مفتحات مدر دادن چون مایه الاصول و مایه البزور و آب
 برک ترب و غیره بر عانه ضامی از غلبه بابونه و اکیسل و اطراف
 کرب و سلق و پیاز و آرد با قلا و جو و نخود قری زبل کبوتر
 در روغن زیت ترتیب داده نهادن نافع باشد و آنجا که سبب
 آب کرم و روغن بابونه کرم کرده لسته تر کرده بر موضع تکمیل کردن
 و ریجانی دادن و بایک نخود مغز عکله آرد آبی مدر دادن و یا دودم
 از خرچنگ بر بیان کرده دادن درین ابواب خاصیتی عجیب ملاحظه
 افتد خصوصا در مزاج پیران و کودکان غدا همه نرم و جالی
 و در ترتیب باید کردن و آنجا که سبب در ایستادن بلغم غلیظ
 بود در مجری و لزوجت بول و آب دهن و بینی و علامت غلبه
 بلغم و تقدم سبب غلظت آن بدان اشهاد کند و همچنان بقی
 و غیره تنقیه باید فرمودن انکاه سرکین تازه کبوتر دشتی در پیغ
 شبت یا بول کوک حل کرده در اکیسل او چکانیدن و کین
 موش دشتی هم این را انفع بود در روغن عقرب برنج کردن و در آب
 مناسب نشاندن و ضامی که جهت بسته شدن خون نافع بود
 بکار داشتن و آب ترب در روغن بادام در آبرن دادن و پیروزس

بر بالای شور با سی نرم چرب خورانیدن و آنچه بخا صیت در میان
 نافع است فرستادن موی سه عدد و زبست یافت در آن
 که آنرا به نیم سوخت تخم نارنج آلائیده باشد و لحظه گذاشتن
 و همچنین خورانیدن ذبل کبوتر دشتی است در آب ترب یا کرفس
 و یک نخود مغز حله یا کلاغ در شراب و ذبل موش خانگی در شیر خر
 و خچر قلیل دان رخم را خشک کرده و سوده با یکدرم
 بلخ پندی در آب گرم و سه درم صلیب در شیر خر حل کرده و آنجا که
 سبب بسته شدن خون بود در مجده و بعد مبول اندم
 بدان کوا به ده علاج بدستوری که در محاش مبین شده
 باید کردن و آنجا که سبب روئیدن گوشت زاید بود بر محل قرص
 مجری یا آردن ثولول در آن موضع و عدم و علامات دیگر بدان دلالت
 کند علاج تدبیر کم باشد لیکن در ثولول بترک اغذیه مولده
 ثولول و تلکین محل و مداومت آنچه در ثولول و ثولول نافع است
 تدارک کردن ممکن بود و تدبیر لایق آنرا از محاش استنباط باید نمود
 و هرگاه بزرگی گوشت و یا ثولول بدان مرتبه رسد که مجری را بند
 کند چاره خزان نباشد که از شیب قضیب محلی را که جهت سنگ
 می شکافتند و محل سد را معلوم کنند و بر بالای سد منفذی و آن
 تا بول را بدان منفذ دفع میکنند چنانچه در منفذ از ورم مجری
 گفته شده و آنجا که سبب غشکی جرم مجری و در هم نشستن
 اجزای آن باشد نباید دیدن اگر موجب جفاف حرارتی متعصب
 عام است در بدن چنانچه در حمایت محرقه واقع می شود و در تدبیر مزاج
 باید کوشیدن در بحال طبیعی با بونه و بنفشه و خطمی و کدو و یا نیلوفر
 آمیخته باید پوسته بدستور فاساخته ریختن و اگر موجب

جفات سواری با فراط یا رسیدن بر دی کثیف کننده است
 به آن محل در تبدیل و تعدیل آن بفضه باید کوشید
 و آنجا که سبب عسر قرحه مجسری و یا درم اعضای مجاور
 باشد و یا جس ثقل و باد بود در انهدا یا بر آمدن خصیه
 بر زارند بر آن امراض چنانچه در محلش تبیین است
 باید کردن و اما در عسر بول که در کان انچه آسان تر و یا قشقر
 باشد ازین تدابیرند که در سبکانه توان داشتن و در اکثر
 اوقات هم تدبیرات قوی محتاج نباشند و انچه
 بدیشان بسی شایسته و نافع است مغز تخم خیارین
 و خربزه است با شکر سوده و پوست خشک خربزه سوده با شکر
 دادن و بالخاصیت مفید آید همچنین میثانه ابن عرس را خشک
 کرده و سوده و بانبات دادن و یا مثانه تیس خشک کرده و سوده
 با قدری شراب حل و دادن و یا نمز چنگ بریان کرده را کوفته
 با عسل با شکر خورانیدن بسی سودمند باشد و اگر که بوی ترنج
 بکشند چنانچه خون آن کرم بر عانه او چسبند و سینه آنرا شکافته
 همچنان کرم بر زار او بندند فایده دهد و شیان
 مشک طبرزد و شیان کاغذ آلائیده بسوخته و تخم
 مارنج نافع بود و چکانیدن مشک و جند بیدستر در
 روغن سداب و عنبره حل کرده در اعلیل لغایت
 منفعت دهد و گاه بود که بشیان پاریکی از مشک نصف
 در اعلیل فرستند و یا شاخ زعفران در نهند
 و بکند از نذ فایده تسامع دارد و شوره و مغز
 نیم سوخته و مارنج همین منفعت و اگر بسبب قرحه با علل

این یافتن و جست در زمار و پنج قضیب و کش ران و آمدن بول بامه بد
 و خون قلیل رقیق و باقشور سپید و غلبه درد در جستن خروج بول و اگر در
 مجاری هم باشد سوزش آب تا منق لبی رنجبه دارد و بهر حال
 بیعسر البول نباشد غلبه مده و قشور و خون و اعراض دلیل قوت مرض
 وسعت محل آن باشد **علاج** توانین تداسیر و اکثر ادویه اغذیه و
 دانه مشتمله برین علت نهانست که در قرصه کلیه گفته شده بعضی اعمال که بنویسند و در آن است
 است که اینجا در تنقیه و تفراغ بقی و قهقه نرم و شیان نم کوشند و استعمال شیر چاغی اینجا گفته شده
 هم بخورانیدن و هم در قطور و در حقنه بکار داشتن و غذا در او انرا کثر
 مزوره که مغز بادام بسیار و پاجیه بره در آن بخته باشد دهند و اینجا که
 مرض بسیار خفیف شده باشد و گرمی در اعضای اصلیه باشد او را
 شیر زنان بتخصیص شیر مرضیه دی باید خورانیدن و چون آنرا هضم کند کشاب
 سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که تب و پی بسیار با او رام و قروح
 داخلی واقع می شود و این ملاحظه در عایت اغذیه قرصه و درم کلیه هم واجب
 بود چون مثانه عضوی عصبانی و کم گوشت و مجر و مجمع آبی حادث واقع است در
 اندام آن سعی بیشتر از آن باید کردن که در اندام مال کرده و بد بخت در او
 که جهت باند مال آن بعد تنقیه از مده می دهند بتخصیص در سفوفات و اقوا
 از حبس دفع مجری دهند و لولو ماش بند می و دم الاخوین و کبر با عصا
 الحیه التیس و درق خر تول اضافه باید کردن و در قطورات عصاره الحیه التیس و
 و عصاره خر توله داخل باید ساختن و همچنین در ضادات زیرین عصاره
 و عصاره و درق مورد الحاق باید کردن و اند علم **حرب** مثانه
 علامت آن خاریدن مثانه و بن قضیب و پیو لپهای ران بود و با درد
 و سوزش آب تا منق و بودن بول بد بوی و بار سوب نخالی بود که باو
 رطوبتی صمدیدی یا خونی ظاهر شود **علاج** انچه در تدبیر قروح کلیه گفته

شده بعینه تدبیر این مضمض باشد چه بحقیقت این قرحه ایست که از شرهای خفای حاصل
 شده است و حجامی پیش سرین و سهیل صفر که با مغزیات باشد و بعدتی کلاب
 کرم دادن و دروغن کل درخت داخل ساختن و غذا اشتهای چاشنی کرده
 که مغز با دام سوده یا کبچدران باشد دادن و در آب همد وانه شیرین در
 طبع شلغم سرد کرده نشاندن و اندک کوکر دانه شراب غیر شیرین چاشنیده
 تجسیر فرمودن و در آب معادن نشاندن و از آن آبها و یا از آب هینکران
 اندکی خوراندن بدین مرض مخصوص و بسی سودمند بود اگر این علت در
 کرده نادر اتفاق افتد خارشش در کمر گاه بود از حرارت و تشنگی خالی نباشد و علاج
 آن هم بدین انواع باید کردن و اندک علم سوزش آب تا ختن سبب
 یا قرحه و بشره مثانه و مجاری بود چنانکه گفته شد و یا گرمی و تیزی بول بود از گرمی
 مزاج بدن و غلبه صفر یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خردل و نم شلغم
 و حروف و غیره و بیشتر افتد و یا برهنه شدن مجاری بول بود از رطوبتی عضو
 که جهت حفظ مجاری و ایما سطح آنها از کوششی غذای که بر دانه مثانه و اقتص
 می آید بسبب بیماری جماع کردن و کم شدن رطوبات بدنی و مشابه نمودن
 از رطوبات با منی بواسطه قرب مجری و اتحاد هر دو در سه قضیب و زنان
 این قسم واقع نشود و علامات هر قسمی وجود سببی آن ما تقدم سبب آن بود
 چنانکه زیر کی مخفی نخواهد بود **علاج** آنجا که سبب قرحه باشد علاج آن
 سبب بود آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر تیزی با آن بود
 تدبیرات آنرا نافع آید و طبیات صفر دفع آن کنند و اگر تب نباشد هم طبع صفر
 باید دادن و آب همد وانه و شیره خرفه یا قند و سکنجین و برنج و غیره
 سرد کرده خوراندن و غذا آتش جو بکش نیز سبز و چوبه خردس
 اسفناج و کدو فرمودن و در آب خنک و دروغ سرد کرده کاوی و آب
 همد وانه نشاندن و غلبه الثلب و آب کاسنی بر بنده طلا کردن و در آب

خشک فریضه آسایش فرمودن بسیار باشد که چون صفرا غالب نباشد پنهان
 علاجه‌های ملین بصلاح آید و غسل تنه‌ای باب سرد سکون دران منفعت بسیار
 دارد و تخصیص در تابستان و باب سرد و سنگین قندی و یا آب بند و
 و سنگین قی فرمودن غلیظ سودمندست و اگر مرض کهنه شده باشد با حمله
 این تدبیرات مذکوره لعابهای خشک در اشتباه غالب باید دادن و در
 کشکاب و اسفناخ و کشیز سبز با چوبه پختن و دادن با قدری روغن
 بادام که کل منفشه دران جوشیده باشد و در حلیل شیر خور و لعابها
 چکانیدن و در آنها نشاندن و از هر چه کرم و تیز کننده خلط است دور بود
 و بر پهنه کمر گاه حمامت کردن هم مفید آید و آنجا که سبب چیزی می‌گرم تر
 باشد ترک آنها باید کردن و شیر غالب خوردن با قند و بی قند و شیر
 و لعابها در چکانیدن و طعاهای خشک کم نمک چرب بکارداشتن
 و میوه‌های کم مزه پراب خوردن چون هندوانه و خربزه فانی کم مزه و انار
 خیار بادرنک و شفتالو و اشباه اینها و آنجا که سبب کثرت جماع و کم
 شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کردن و با استعمال مغزیات
 و مرطبات و فلاح مزاج و عضو باید کردن و ازین تدبیر آنچه شایسته و بایسته
 بود آن باید ساختن عورتی را این علت شد از بسیار نشستن بر زمین
 نمک بجزنی فرمود که کمشت آرد میوه کندم را با نمک سوده اشنان کاه
 بار و روغن و دو شاب بدستور کاجی نخت و خورد و صحت یافت
 اما خون صرف بوقت بول کردن سبب ظهور خون مرث
 غالب بی ریم در وقت بول بی آنکه در براز باشد اغلب کشادن سری رک
 باشد در حد و کرده و موجب انفتاح یا سستی جرم عرق بود از جهت
 غلبه کردن مزاجی تر بران و یا حرارت و حدت خون انوضع بود که قوت با سستی
 عرق از حفظ ان عاجز آید و اغلب سبب غلیان و حدت انوضع غلبه تر

کرده بود بمحنت حرارت کند و آلات بول و یا بادی بود که از حرارت کرده او
 در عرق حادث شده باشد و حرکت سر رک را در منفذ کرده و مثانه کشاده و تجربه
 این نوع را غالب و فرمن یافتیم و موجب آن باد بود اسیر دانستم و علت
 هر سوراخ المزاجی چنانچه مرار آمیختن شده ظاهر بود و درین دو قسم اخیر با سوراخ دلال
 خون بغایت گرم و تر باشد در ادل کم رنگ و سرد بود و الفتاحی که از ضرب و اسقاط
 و تمدد و غیره واقع شود چون آنرا امتدادی کم واقع بود خارج ازین بحث باشد
 لیکن در معالجات که اینجابدان اشارت میشود جهت آنها انچه مناسب باشد
 اعتبار باید کردن و بابت ابر اسباب آنها خلط کردن و انچه که سبب سستی عرق
 از رطوبت بود یا حادث خون داشت یا آن از تناسلی که در لغت الدم و قی الدم
 در عاف و امثال آنها گفته شده انچه لایق بود اختیار باید کردن و انچه که سبب
 باد بود در دفع گرمی کرده و دفع باد باید کوشیدن و بعضی ازین مذکوره را از تناسل
 که از جهت باد یا سوراخ گفته شد التفات نموده خلط باید کردن و در جملة حسیات
 باید نمودن که مادام که تقلیل مایه و جذب آن بجانب مخالف نشده باشد
 بقصد و غیره حواس قوی ندهند که مباد در درون بسته شود و از ان حشوها
 پدید آید و بعضی از اهل تجارب گفته اند که هرگاه که مشخص شود که دهن رک در جوف
 کرده از جمیع محل کشاده شده است هیچ تدبیری بهتر از داغ سوختن بران
 محل نیست یا ریش کردن آن محل بوعی که مدتی جرک رود و نگاه حواس نیز
 دادن تا مقصود نیکو بصول پیوندد و جوانی گرم و خشک مزاج کثیر الجماع ریح بر
 کوهستانی را که باد بود اسیر کاه بی رنج داشتی این علت پیدا شد و من آنرا
 از گرمی کرده او دانستم و او را مدت خوردن آتشیهای ترش چون غوره یا
 سماق یا رؤس یا زرشک یا کوبشت نرغاله و خردس و سرد یا پیچ که سفید فرمود
 و همچنین مداومت بالمیدن پیکر کرده بزرگراه او را که خدای دکارهای شاقی چنانچه
 گرمی خشکی نماز او را منع کردم و همه تدابیر تری فراگیری مایل یا بسردی مایل مقرر دانستم

در جگر و مرقا مداومت طلای خشک و مقوی مثل عصیر کاسنه و کل سنج
 سر در کوزه فرمودم و درین اثنا از علاج باد با سوره هم بعضی کردی همین تدبیر
 در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بطرف نشستی تخصیص در خشکی هوا باز از ترک
 علاج و خوردن چیزهای نفاخ و حرکتهای عنیف که لازم کو هستمانا نیست بدید
 در چهار ماه ادراک با سلیق فرمودی و بعد از آن تدبیر مذکوره زد و در اثر کردی
 و چون کم شدی مداومت خوردن فاد زهر و مویای در دوع فرمودی و نشستن
 در آب سرد در تابستان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین تدبیر صحت یاب
بسته شدن خون در مثانه هرگاه بول خون بیکار باز آید
 و از پی آن که بختی در سردی اطراف و عرق سرد و غثیان پدید آید باید دانست که خون در مثانه بسته
 جای نوس کوید که از بسته شدن خون در اعضای میان تهی درونی چون معده در دوه مثانه و سینه
 با این علامات مذکوره حمی بازه با نافع هم پدید شود بواسطه فاسد شدن آن خون فشرده حدوث
 سمیه در و رسیدن آن بعد از دل و این فشرده شدن خون هم طاری شود بواسطه فاسد شدن آن
 خون فشرده و کیفیت سمیت در وی در رسیدن آن معده و دل و این فشرده شدن
 خون در مثانه مخصوص بقسمی از سبیل بول الدم نیست بلکه هر وجهی
 که خون صرف مثانه آید و وقوع این مرض ممکن باشد علاج انچه جهت
 تحلیل و تقطیع خون فشرده در معده گفت شده و همچنین انچه جهت ریزانیدن
 سنگها که کور شد جمله علاج این مرض باشد و گاه بود که خوردن سنگجین
 فقط این منفعت رساند و انچه نفخ آید اینها عجب یافتن سوامی تدبیر است از الیها
 خوردن جگر خشک کرده خست و زهره سنگ لشت هر کدام از اینها را که یابند در
 آب خاکستر زرد یا قیصوم یا دطینج سداب یا در آب نخود سیاه و هرگاه بخور آید
 و او مدرات ببینند که نفعی مطلوبست حاصل میشود مبالغه نکنند که خطا بود و از
 تدبیر دیگر مثل ضماد های ریزاننده و قهقهه و ملین و محلل و اشباه آن تدارک ننمایند
 و اندر عمل مسلسل البول سبب بیرون آمدن بول فی اراده کشا و کی مجر

و غلبه خوردن مدرات بود چون خربزه و شراب حقیق یارودی بود که از خارجی به پشت و
عضله و فم می‌ماند رسد و در عضله می‌ماند عذری و صفتی احداث کند تا به سنجی رسد
آنرا و یا سوراخ مزاج یارودی بود و در بدن که این افعال کند چنانچه در فالج عام و اقمست و مایع
ماند بود چنانچه با بقایه کور شده و یا حرارتی منفرط بود در کرده و می‌ماند که جذب آن
غلبه کند و داغ می‌سوزد با آن جهت حرارت و میس ضعیف باشد و یا آفتی بود در عضله
و مانده می‌ماند بسبب کوفته شدن آن عظم و شدت آلت مجامع و یا از صعوبت وضع
حل و اشتباه آن و یا بسبب از جای رفتن فقره بضر یا صدمه فی الجمله و یا فشار
شدن می‌ماند بود از جهت حل یا از نبودن فعل غالب در رد و یا از درم اعضایی که
مجاور اند از طرف بالا علاج آنجا که سبب کشادگی مجری و غلبه استعمال
مدرات باشد تبرک مدرات و کم خوردن آب و قوالب در آبهای قابض معاون
و آبریزها نشستن بصلاح آید و اتقیسم شبیه بمبرضی باشد و آنجا که سبب
برودتی و ضعفی بود در افعال می‌ماند و عضله آنجا جهت بول کردن که در کان
در خواب گفته شده نافع آید و مداومت مالیدن روغن راحه و روغن سمن و روغن
زیره که از روغن کل گرفت باشند بزمار و درون مقعده عظیم نافع آید و
مداومت خوردن مقویات چون بلادر و بلادریات و رسها و کسبی حاشا الشفا
و حافظ الصحه و مزید العمر و جمله قوالب حاره تخصیص جوز بویا و قرفل بزود
اصلاح آن کند و پشت و اسافل را کرم و خشک داشتن منفعت رساند
و سرد داشتن و سردیها و تریها خوردن جمله مضر بود و از اغذیه برنج جز
زعفران و مصطک مطیب کرده و کباب مرغ زیره و نعناع و نار دان و سمن
کرده و کشته و قلیه و پیزی و برنج و سیر و کند ناد کر کم و ناخواه و دیگر
و اشتباه آن بغایت سودمند بود و غسل و زنجبیل پرورده و حلوان
مالیف و مغزهای کرم چون نار حبیل و جوز و پوسته منفعت رسانند
و سواری بسی سودمند بود و بخا صیت خوردن می‌ماند شتر ز خشک کرده

و سوده با تخم شبت و کرفس و بصل لعوق ساخته و همچنین گوشت زردباه و گرد
 خرگور و مثانه آن و دماغ و مثانه کوزن هر یکی بغایت نافع آید و قی کردن بسیار
 سود دارد بسی و در آب معادن و بر اطراف مورد غالب نشستن نیکو بود
 مجرب بود در مازندران جهت علاج این مرض حیوان را که بر سر دیوار
 و زمین که میسر و دلعابی غالب از در آن مواضع آلائیده میشود و آنجا
 از ازاله زن گویند بعضی جاها گرم لیز گویند غالب ازان کرفستی و
 شکم آنرا در کرمی و در ارچینی و فلفل و زیره و زعفران سوده مقداری
 بران بخستی و ازان بمریض خورانیست نیکو چندان صحت تام حاصل نشد
 و اگر چه مرض کهنه شده بودی و مجربست و آنجا که سبب فالج بود علاج
 پذیر نباشد و آنجا که سبب خلع مثانه بود رفع خلع مرتفع شود و آنجا که سبب
 حرارت کرده و غیره بود بر خلاف این مذکور است محل کردن نافع بود و این قسم
 کم واقع شود و آنجا که سبب کوفته شدن عضله باشد در تدارک کوفت آن
 باید کوفتیدن و کوفتگی صعب است وضع حمل و جمیدن فقره و اضلاع باشد
 و آنجا که سبب فشار شده شدن مثانه بود بحمل بعد وضع خود بصلاح آید
 اگر آفتی از وضع نرسد و آنچه از غلبه ثقل بود بدفع آن مرتفع شود و این
 قسم عرض شبیه کرد و آنچه از ورم اعضا مجا در باشد بر رفع ورم مرتفع گردد
 و اندک اسلم و یا ببطیس یعنی دو لای و این علتی بود که پیوسته صاحب
 آن آب خواهد و از خوردن آن سبزه نکود و همچنین آنچه پیوسته آب خورد
 چنان ببول هر لحظه بیرون آید بی تغییری زیاده و سبب این حال قوت مجا و به
 و دافعه کرده است و استیلائی سوراخ مزاج حار بروی و غلبه احتیاج آن
 نمیشدین آب جهت ترویج و تسکین و تعدیل و بدین جهت پیوسته در
 حکم آب طلب زیاده بر مقدار ضرورت اصلی و حکم جهت تنقیه او از
 ماساریقا آب کشد و ماساریقا از معده بستاند و چون زیاده مقدار آنجا

هر لحظه سیکرد و دفع آن هم هر لحظه لازم باشد و حال تشبیه قبل دو لایط ظاهر کرد
 بدین مناسبت بدین رسم موسوم بود و باشد که سبب آن ضعف قوت
 ماست که کرده بود بواسطه بر متخلخل شدن گوشت آن از حرارتی که از زنده و بد
 حفظ آب نتواند کردن ان مقدار که در آن تصرف کند و قدری خود از آن بگیرد و چون
 آب بمشانه رود و دیگر بجهت ضرورت تغذیه طالب آب بود و پیوسته آن لایط
 مذکوره لازم آید و بر سبیل مذرت حدوث این ضعف ماست که عطش و دفع
 بتفارت از برد کرده نیز ممکن بود و بعضی از متقدمان هم دیده اند از درین اقسام
 لازم بود که کاهی بول انغسالتی خالی نباشد و هرگاه این مرض دو اید اکنه
 جگر را ضعیف سازد و لاغری تن پیدا آید و باشد که بروزی بدق انجبا
 شبخونی یا غیر آن جهت رسیدن رطوبت و برودت آب به بدن و پس
 مزاج و غلبه گرمی کرده علاج اصلی اہم در تدریس این مرض تعدیل مزاج
 کرده و تقویت آنست و آنچه درین باب بسی منفعت رساند اوست نمود
 و خوردن ربہاست و دوامی سرد و قبض کننده مرکب و غیره و میوه های سرد
 و آشہای ترش غوره و ریواسی و لیموی و آشہای آن بکوشت و حرکات
 و بره و امثال آن و ما جو کوفته و کشنیز تر و برنج و نظایر آن و سکون در هوا
 خشک و نشستن در آب خشک ان مقدار که بکوشد و تفصیل این اعمال را از بحث
 عطش کاذب که از حرارت اعضا باشد باید دیدن و در ابتدا اگر یاغنی نباشد
 فصد با سلیق موافق آید و شیاف پنج برداشتن و طلاک پنج کرده بتخصیص
 آب کشنیز و کل خشک و همچنین ضماد های قابض خشک بر کمرگاه مراق و طلاک
 مناسب بود و قی فرمودن آب ہندوانہ بخ برا کفندہ ہم منفعت رساند و کفندہ
 اگر سہ بیضہ پنجہ را یکیش بانزد در سہ کہ نہند و بخورند نافع آید و انجا کہ مرض از
 سہ و اتفاق افتاده باشد تدبیرات بقصد اینها نافع باشد چنانچہ اعمال آن
 بطیب حاذق مخفی نخواہد بودن و مبالغہ در قی اینجا بسی مفید بود کفندہ اندک خورد

جوز بریان غسل درین بات خاصیتی عجیب دارد قطیر البول حقیقت این علت چنانچه
 ممتاز کرد و از عسر البول و سلس البول آنست که در چین بول کردن باراده و مقر لختی
 از بول در ادرار باز ماند و طبیعت همچنان بدفع مشغول باشد و عضو از ارسال آن
 مانع یا عاجز بود و بطریق چکیدن قطره قطره دفع شود و با آن امید از جس آن بقیه
 و دفع آن هر دو باشد و بجهت دیر از بول پاک شدن به تشویش و چکیدن
 که درابتدا واقع است و بی وقت و بی اراده داخل سلس البول باشد و اگر
 بوقت و اراده بود و داخل البول باشد سبب این یا اثر کردن سہامی بود
 از عضله فم مثانه و حوالی آن جهت کشف محل در برد و بیرون رفتن اکثر مواد گرم
 بولی از آن و این حالت در زنان بسیار پیدا آید و عدم دیکر اسباب بدان
 اشیاء دکنه و یا کوفت یافتن عضله و مجاری بول بود از زور و الحاح کردن
 بول گسسته جهت طلب دفع آن بسرعت بواسطه مہمی یا رفع آزاری که از غلبه
 نگاه داشتن آن در پری مثانه یافته بود و مدد کردن قوت دافعه در آن امر و یا
 حدوث حرکت بادی بود در مثانه و حدود مجری جهت فرصت یافتن از سبب
 خالی شدن مثانه و تحریک حرکت آب و عضو و عضله و آنرا مثل حرارت در آن
 جستن و بدان موضع جهت دفع لذت و توجه طبیعت و کسی را که باد کوایسیر باشد
 این حال بسیار اورا افتد و ظهور و جوی و تمددی اندک در آن چین در مثانه و حدود
 آن دلیل این بود و یا برخواستن قضیب باشد در آن وقت بسبب دفعه
 حدوث بادی بر خیزاننده و بدانجهت عضلات لختی بتجدد گردد و مجری ضعیفی
 کند و در چین کمتر شدن زور آب بول ارسال بقایا بستد ریج دفعات کند
 و باشد که غلبه حدث بول مجری را بر بخاند و بعد کم شدن زور بول از دفع مانع
 لختی متمنع باشد و بستد ریج سبب دفعات اخراج آنرا اطمینان نماید و این
 بحرقة البول اقرب باشد علاج انجام که رسیدن سہام بود و کوفتی و
 قبضی اندک از سہام در عضله و مجری پیدا آید باشد حفظ محل از سہام باید کرد

و بر چیزهای گرم کرده و تاجیه حمام بایستستن از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده
 خذر کردن و اکثر چیزهای گرم و تر و گرم کرده خوردن و بتخصیص شیرینها و شلغم
 پنجه نافع بود و همچنین چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آنها و آنجا که
 سبب کوفته شدن مجری و عضله بود و از زور آب در دفع یا بسبب ریختن
 قضیب باشد در دفع و غدغه در استامی آن باید کردن و از چیزهای بادکنک
 خذر نمودن و سیوهای در تخوردن و دفع با احتیاط و آهسته که کردن و مجاری
 بر و غن نرم داشتن و آنجا که سبب باد بواسیر و شباه آن باشد در تعویل
 باید کوشیدن و بر شانه و پهناهای باد شکن بالیدن و آنجا که سبب گرمی و تیر
 بول بود و علاج حرقة البول باید کردن و الله اعلم

باب بیست و سوم در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب و
 وضع و منافع و علامات امزجه مختلفه و امراض مخصوصه مردان و اسباب عللها
 و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و منافع ذکر و خصیه و ادعیه
 بدانکه ذکر عضو لیسیت مؤلف از عصب و رباط و عضله و شاخهای رگ اجوف
 و شاخهای شریان و اصل او را طیسیت که از استخوان زمار
 رسته است و اندروی تجاویف بسیارست و نفوذ آن وقتی پدید آید که این
 تجاویف پر باد شود و بر جوالی این رباط شاخهای که از شریانین واقعست زیاده است
 از آنکه لایق این عضو باشد و عصبهای آن از مهرهای سرین رسته اند و بدین
 و مجری بول و ممد دفع منی هر دو در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در حلقه
 سر قضیب بود و او را چهار عضله است دو تا از استخوان زمار رسته است و بر
 هر دو پهلوی او نهاده و بقوت نفوذ آن هر دو دراز شوند و دوی دیگر هم از
 استخوان عانة رسته اند و بدین قضیب پیوسته هرگاه که این دو عضله
 کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب راست بایستد و هرگاه نیک کوتاه شوند
 قضیب بجانب زمار میل کند و چون یکی بهم باز نشیند و دیگر بدان جانب

میل کند و هرگاه که هر دو از کار باز ایستند دیگر خسپیده باشد اما خصیه عفتیست
 مخلوق از گوشت غدوی سپید همچو پستان و اندر کیسه از پوست و غشا نهاد
 و بمحلیق بزرگ و پنج قضیب باز بسته است و بعد دو قاست در کهای بسیار از
 اعضای ریه و سایر اندامها که چون مرد را خصی کند اندر منقذ پیغوله ران
 و حوالی آن و اندر صفاتی که زمار پیوسته است بگذشته اند و بدین مضین بسته
 و بدیخت که چون مرد را خصی کنند تغیر در عقل و تدبیر حرکات آواز و قوتهاست
 او دید آید و معدن تولد منی بحقیقت خایه است زیرا که ماده منی که آن خونست
 در غایت صفا و هضم چهارم یافت و از بخش اندامها فاضل و از هر اندامی
 کیفیتی و قوتی مناسب آن اندام در آن حاصل شده چون از طریق عروق خصیهها
 آید طبیعت خصیه آنرا سپید کرد و از چنانچه طبیعت پستان ماده شیر را سپید
 میسازد و از آنجا با وعیه آید و قرار گیرد و اکثر مردم را خایه راست قوی ترست و کثیری
 که چپ بود و عارضی جسمیست موری که از ابتیازی سرچ کوهیند کیطرت این
 خاص خصیه بود و کیطرت دیگر بسو قضیب آید است و اندر محالین خصیه گذشته و در زیر مجرای
 بقضیب پیوسته و بدو اندر آمده و آنجا که هر دو متحد شده اند بوقت مباشرت با دو عروق حوالی
 آن انگیخته شود و با وعیه منی آید و بیرون جستن آب بقوت آن باد و منافع این اعضا جهت
 نسل و بقای نوع و تلذذ جسمی از آن واضح ترست که به بیان محتاج و جهت منافع بیشک نیست
 بدن او را حاصل بود و الله اعلم و اما علامات امراض مختلفه آلات تناسل
 بدانکه شدت شبق و بسیاری موی بزرگ و در آنها و سبزی در کهای دیگر و غلبه
 آنها و بزرگی آلت و خصیهها و تیز منی و سرعت انزال با غلبه شدت آلت و زود
 بالغ شدن دال بود بر گرمی مزاج این اعضا و ضد این حالات دال کرد در سردی مزاج
 آنها و تنگی قوام منی و غلبه که آن وضعف نعوظ و نفاذ دیسل تری مزاج این
 اعضا باشد و ضد این حالات و حدت منی دال بود بر خشکی مزاج اینها و الله اعلم
 و اما امراض مخصوصه بر جبال و اسباب و علامات و معالجات آنها

پدید آمدن باد و رطوبت که این علت چنان بود که بازمی در پوست نرم
 گردد و در زیر حشفه افتد و نجسیده دارد از کیسوی یا از همه جانب چنانچه گوئیم
 باد در آن رسیده اند و آنچه بر تمام کرد ذکر باشد شبیه بود به بیضه مرغ که
 خشک و سپید رنگ شده باشد ولیکن نرم و رقیق بود و هیچ در
 تمد و با آن بپسید باین غلب بر ذیق یافتن باد شقاق مقعده بود و آمدن بعد از آنجا
 و از مباشرت با بعضی زنان ناپاک از طلا کردن چیزیهای بر دهن جهت عظم هم علت
 افتد **علاج** آنجا که سبب باد شقاق بود بر و غنهای محلول مناسب مالیدن
 و تقویت شرج بر و غنهای متقوی خشک کردن چیزیهای محلول سودا و غیر نفخ خوردن
 بصلح آید و اکثر آن بود که بر رعایت غذا و حرج داشتن مقعده بهم بصلح آید
 و در دوسه روز یا هفتۀ آنجا که سبب مباشرت نالایم باشد روغن تریاقی در
 ذکر باید تقطیر کردن و مالیدن آنجا که سبب طلا کردن چیزیهای گرم بود عضو را از
 پاک باید کردن و بعضی آن اصلاح نمودن و در از شدن کیسه
 این حال اندر بلادی که هوای گرم و بسیار تر و سست باشد چون هوای گرم
 اکثر مردم غیر معتاد واقع شود و کاهی بدان مرتبه رسد که از زانو تا بگذرد و در
 نشستن و برخاستن در رفتن تشویش دهد و باشد که غلافه خصیه هائیز سختی
 مترخی گردد و خصیه هائیز فرو آید **علاج** مردم آنجا چنان یافتند
 که کات هندی را می ساینند و بر آن می پاشند و بله تر بسته میدارند بجای
 باز می رود و یا نقل بواد استعمال قوا بعض بر جلد آن و خوردن و بر بستن عضو بله
 بقوا بعض تر کرده انفع آید آنجا که بدین تدبیر بصلح نیاید مقداری که ضرر و ر بود
 انرا از میانگاه باید و دخن و زواید از بریدن بر هم اصلاح کردن و اندام
 و مردم خصیه این اغلب گرم بود و بسیار چنان افتد که مردم با سستی
 تحصیل آن اسباب و یا مباشرت تحریک منی کنند و بگذارند که دفع شود در
 موضع آن بماند و موجب درم گردد **علامات** آنچه در کیسه آن واقع شده باشد

بحسب انواع آنرا توان یافتن و آنچه در مضمین افتاده باشد وقوع آنرا در یکی
 یا در هر دو نفس تورم را هم با سانی احساس توان نمودن بلبس و غیره چون درم
 کرم بود سرخی و حرارت موضع و حی بران دال و تشخیص صفرا و خون با عرض
 آن کنند و اگر بلغمی بود لیس و بر محل دقت و ج عدم حی باشد آن باشد
 و ممکن بود که در بلغمی قوی و در درم جلد هم اندک حرارتی باشد جهت مشارکت
 تور این عضو یا قلب و اعضا و آنجا که درم صلب بود هم بلبس بتوان در یافتن
 و آنجا که ریجی بود هیچ کرانی نکند و گاه باشد که این ماده بواسطه سرفه بسینه متعلق
 گردد جهت کندن حرکت سرفه سودا را از اسافل و مایل ساختن بجای بسیار
 افتد که درم کبسه کاسه و فاسد و متفرج گردد و کبسه سفید و بیضیا بر سینه و علی
 بماند و باز کبسه دیگر شبیه بدان جلد از غشای صلب بر آنجا بر وی بیضیا را بسوخته
علاج آنجا که درم کرم باشد نخست بدن را پاک باید ساختن و استغراق
 چنانچه در دیگر ادوام دانسته شد و همچنین جدت ماده از محل تقلیل آن کردن
 بقصد و حجامت و ترک گوشت و تقلیل غذا و ملین طبیعت و شباه آن بعد از
 تجلیل درم و تقلیل مزاج اشتغال نمودن آن بود که است با بقصد صاف کردن
 از جانب موافق یا از هر دو جانب چون عام بود و اگر فصد را مانعی باشد قی فرماید
 و بر ساق جانب موافق یا هر دو حجامت کنند و یا بر روی ران بهمان دستبویا
 بر قطن حجامت کنند و شخصی بر مقابل کرده درین مرض حجامت کرده بود نفع عظیم
 یافته و بعد ازین شاید که جذب ماده بجانم بمقعد کند عمل کردن مفید باشد
 و ترتیب اکل و شربت و اکثر تدابیر همان نوع است که در درم مشابه و غیره گفته شد
 و ادویه که بر موضع نهند در ابتدا در غن کل است و سه که و آرد با قلا با خود و همچنین طلا
 که از سرکه و کلاب و عصاره کاسشی و کاهو کشنیز ساخته باشند و نهادن صفا
 که از سفید و آرد با قلا و آب غلبه از ندلسی آزموده و مستعد و نافع است
 و در اینها بطبع با بونه و خطمی و تخم کتان و با قلا کوفته فطول کردن و با فغال آنها نهادن

نافع آید و اگر بر کبهای از او کوفته بنهند مفید باشد و زیره را با مویزدانه سروین کردن
 کوفته ضماد کردن نافع بود و آنجا که درم بلغی باشد در انفتاح آن از ابتدا می باید
 کوشیدن تا صلب نشود و قی بسیار فرمودن و غذا کم و شیرین و کرم باید دادن
 و عضو را از هوا حفظ کردن و ضماد آرد با قلا و آرد حلبة بشرب تلخ سرشته مفید
 و همچنین ضماد آرد با قلا و جو و زیره و اکلیل و بابونه کوفته و چکانیدن روغن بنفشه
 در احوال و همچنین مشک حل کرده در روغن خروع سود دارد لیکن حتماً وسیع باید کرد
 تا روغن در مجرای منی در رود و در مجرای بول با التهام و آنجا که درم صلب باشد
 نخست استفرغ سودا باید کردن و از مولدات آن حذر کردن و معدلات آن خوردن
 و ضمادی از زوفای تر و شحم قمر و مغز ساق ایل و روغن کل و روغن بوسن بکار دادن
 و تصفیه برک بخت کرب و آرد حلبة و باقلا و بابونه و پیس مرغ مجموعه هم نافع بود و همچنین
 بضماد انجیر خشک و پیس و برک سیر و زنبق حله کوفته و روغن و عسل
 سرشته و ضمادی که از اشق و مقل و آرد باقلا در صبح ساخته باشند پس قی
 و آنجا که درم ریجی باشد تکیه کا درس و بوسن نافع بود و چیزهای بادشکن باید
 خوردن و از باداکنیز حذر کردن و آنجا که موجب و رحم بس منی بوده باشد در بکار
 التوضع اگر در اول احساس ثقل در مقدمه درم قبل از استحکام آن اخراج منی کنند
 بمباشرت جدای ماده و درم منفع گردد و بصلاح آید و اگر تنزیدی ازین قیاس
 احتیاج افتد از علاج او رام اعضا داخل و خارجی آنچه مناسب محل و مزاج باشد
 التفات باید نمودن و الله اعلم بزرگ شدن بیضیه این علی بود
 که بیضیه بی آما سیدن بزرگ شود بطریق فربهی چنانچه در پستان زنان گاهی
 واقع می شود و در حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و عظیم و عدم علامات آما
 علامت آن باشد علاج آنست که مخدرات و ضعفات قوت جاذبه و
 و محققات قابضه پیوسته بران طلا کنند مثل شوکران و زبرالج باب کشنیز سوه
 و صفی سرب باب کشنیز سوده و غبار سنگ سیاه باب کشنیز سوده و شهابه و الله اعلم

قرحه غذا گیر سبب این خلط حادی بود که از اعالی بدانجا منفع کرد و چون
 عضوی پوشیده و گرم است و اکثر اوقات از توی عرق خالی نیست مواد آن نیز
 بادی سببی زود عفونت پذیرد و مردم که تمیز منی را بیشتر پدید آید و از منی
 زنان ناپسته تمیز منی این علت بسیار یافته و چون عفونتی در بدن مدخوله بوده باشد
 این ریش سخت عفون بود و این ریش در درون سوراخ قضیب و در بدن آن و
 بر برود و بر پوست خارد و بر حوالی مقعد هر جا پدید آید با سوزش و اندک درد
 و در حین نفوذ در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دهد و آنچه ماده آن
 با عفونت غلبه سمیت بود عضورا بخورد و بدان رسد که کیسه را بپلکند و تا از بون
 آن خطر ملاک بود و چاره جز آن نماند که بیاید مجموع ایرد خصیه را بریدن و اصلاح
 جراحت کردن بمرهمها و اغلب آن بود که آنچه در درون سوراخ پدید آید بر بدن
 آن هم بر حلقه گاه پدید آید و خارش و سوزش درون مقعد و قضیب مقدمه
 قرحه آن باشد **علاج** نخست تنقیه بقی و سهیل باید کردن و اگر نوبتی
 با آن یابند ابتدا بقصد عروق پائین باید نمودن و برود و در کش و توتیامی مفسول
 بشیراب یا بشیر زنان سر رشته جدا جدا ملاک کردن و در راه حلیل چکانیدن و رعایت
 اغذیه و اشربه و استعمال سایر دوا با چنانچه در بحث علاج مطلق قروح ظاهری
 گفته شده نمودن و آنچه درین باب بسی نافع و سهیل الاخذ است بستن کل سرشوی
 نرم سوده است بران و هر لحظه تجدید کردن بعد تنقیه و رعایت اغذیه و اشربه مناسب
 و چون قرحه نیک تر باشد خشک آن بستن کل سرشوی سفید آید و چون کمتری
 بود کلر آب یا شراب سرشته بستن النفع باشد و اینجا که از عفونت وحدت
 رطوبات محل مدغول نیز نتایج شده باشد شستن عضو هر لحظه با پاهای تریاتی خشک و
 معتدل و بعد از آن بستن اول بود در قرحه داخل لعاب کل سرشوی در شیرین
 حل کرده در حلیل چکانیدن هم بغایت نافع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظ باشد
 و چکانیدن بشیر مرصعات یا روغن کل هم تعدیل و تنقیه نکند و تا بر قروح خفیه نهد

۵۵۶
 ۵۵۶
 ۵۵۶

محلش مذکورست و الله اعلم خارش قضیب و لیسیه سبب آن
 ماده رقیق حاد و وی یا غیر آن بود که از حوالی و اعالی به آنجا آورند یا غلبه خمر محل
 و عرق آن باشد **علاج** اما آنچه از جرک و عرق بود اگر آن شستن
 آب گرم منفع کرد و آنچه از خلطی باشد و کم بود هم تقطیع مسام و تلین باد
 و روغن و باستحمام زایل کرد و چون از ماده منوی باشد بجماع کردن تسکین یابد
 و آنچه غالب بود تقویه باید کردن انگاه با جمال مذکوره اصلاح نمودن و محبت
 برپهنه ران سودمند بود همچنین در آب معادن شستن و طلای کل سرشوی خیساند
 عظیم مفید آید و اگر به تدبیری قوی تر احتیاج افتد از تدابیر جرب و حکم التفات
 باید کردن و الله اعلم برآمدن بزمار بسیار افتد که اجماد و بیضه بزمار
 برآید و در زمار پنهان شود باید که عسل البول پدید آید و اخراج بول با در و باشد
 و سبب این سوراخ مزاج سرد بود و در عضو برد خارجی ممد آن باشد
علاج آن علاج که مایه است و آبرزن دروغتهای گرم نالمیدن و در بهای گرم
 سکن بودن و ضامدهای نرم گرم قوی نهادن و سوارسی معتدل کردن و اعلی
 گوید که قدما فرموده اند که در مجرب قضیب بی به نیست و با و بد مند چند آنکه بدن
 همچو خنک بر باد شود و بدان بیضه فرو د آید فشق این علتیست مشهور و اغلب
 در لبت زمار یا در حوالی آن یا در کیسه خصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود
 بر جال و مطلق قفق از سه نوع بیرون نباشد یا غشاک و باریطون شکافته شود
 آنچه در و آن مجتبس بوده قبل از شق بعضی بد و در آید و جای گیرد و عقبات
 و یا در عقب پوست و اگر مراق و صفات نیز شق شده باشد از افاق المراق
 گویند و با مجرب نهایت که آن از کشش ران از غایت تنگی واقع است در بالا
 انشین کشاده و چیزی از داخل آن بدان مجرب یا کشش ران فرو د آید و شینت بزمار
 و اگر افاق الارمنه گویند و گاه بود که اشباع زیاده بود و بکیسه فرو د آید از آنجا که
 و باشد که مجرب کشش ران و آن مجرب نکند که در داخل آن نهاده است بسجی

از هم بر نوازند و در آنجا در داخل انوضع محتبس بود و نمک بدان کشادگی بکبسه خایه فرو رود
 و آنرا هم قیله و آرد کوبند و فتنی که در پشت زمار یا بالاتر از آن افت جمله از اصناف
 نوع اول باشند و موجب این شکافته شدن غشها و رمجاری نهایت آن اکثر
 و مالی بود که بدان رسد بواسطه زوری که صاحب آن کند در برداشتن ضربای کرا
 یا از بلند فرو چمد یا در همواری چمدنی محکم کند و یا آن بود که از خارج کوفتی از ضربه یا
 بدان رسد یا بخارج دریده شود و پوست بر وید و آن شکافته باشد و موجب کشادگی
 مجری اغلب بسیار چمدین نرم نرم بود ممتد جمله بر بری شکم و در رطوبتی لغزاننده
 از طعام و آب و همچنین است با خفتن و دویدن بسیار و جماع کردن بقوت و غلبه فتنی
 یا بر بسوخته و یا فریاد های ممتد جمله بر بری شکم و در رطوبتی لغزاننده یا بادی که
 تمدید کننده بر آن مجری و آنجا بفتق اندر آید یا شرب بود و او را اصناف قیله و آرد و آنجا
 داخل آن روده یا شرب در روده هر دو باشد یا بادی بود غلیظ یا رطوبتی مائی یا بدو
 یا شیر آن باشد آنرا قیله الهام کوبند و بعضی آرد مطلق که کوبند این را خوانند
 و این فتنی قیله اکثر در یک جانب خصیه افتد و گاه باشد که در هر دو از احتباس
 رود های باریک یا وضع در آن محصل بسیار باشد که اعراض الی اوس از درد و کرب
 و قی بر جع و اشتباه آن ظاهر گردد و لیکن بستن و حفظ کردن فتنی اعلی آسان تر
 بود و مطلق فتنی انسانی را علاج مشکل بود زیرا که درست شدن پرده در درون
 بدیر میسر گردد و فتنی پیران مردم خشک لاغر درست نشود و ریجی و مائی زود تر
 از تری و اعلی علاج پذیرد و علامات آنچه ریجی بود سیج کرانی کنند و چون
 دست بر آن فشارند زود تپتی گردد و چون دست بردارند زود پیر شود و زود در کف
 و قراقرق شد و بسیار کند و گاه باشد که خصیه صاحب آن مقدار خلیه بر پا نشود
 و زمان را در کش ران اندکی بید آید و آنجا مائی بود که کرانی بسیار کند و در حالی
 شود و تا به پشت باز نچسبند خالی نگردد و پوست خایه با آن روشن و برافشانند
 و چون چسباند آرد از آب محسوس شود و سیج قرار کند و آنجا تری و مائی باشد

چون به پشت باز خسیند بجای باز رود و گرانگی کمتر ازین کند و باشد گاهی
 باد هم با ثقل همراه و از نیک و غیره بحسب استلا تخصیص اعورید بجای باز رود
 و احتیاج افتد که در آرنج نشاند و تریخ کنند نگاه به پشت خوابانند
 و بدست فشار دهن اندک اندک تا بجای باز رود یا بر پهلوی خفته را نهانیم فشار
 تا باز گردد و اینجا که باد هم با ثقل باشد بیدار نباشد و بسیار بود که معده هم
 با آن درد کند و اینجا که ثرب در روده هر دو در محل درآمده باشد چون بفشارند
 اول روده باز رود و نگاه ثرب و پس توان در یافتن غلج اصل
 کلی در اصلاح این مرض مطلقا و در بودن آنست از اسباب سابقه و فرود آوردن
 و جز بدان محصل داز مولدات موادی و بای دفع و اخراج آنها و نیک شدن
 مجری کش ران از گوشت و غشای و رویانیدن برده پاره باشد اگر ممکن بود و
 منع کردن در آمدن چیزی بدان بدیر بستن و فی الجمله طریق مفید در دفع باد آنست
 که پوسته چیزهای باد شکن در معده محل آن بضماد و کماد و طلا و غیره بکار آورند
 و در حلیل او از آنها چکانیدن و شیاف نیز از آنها استعمال کنند و در غذا
 و دوا همه از آن نوع دهند و بدست آنرا از محل اخراج کرده باشند از محلات
 باد و شکننده آن بر ممر رسیدند محکم چنانکه نزول باد بدینجا سهولت نتواند بودن
 و هر بار که چیزی در آید همین نوع عمل میکنند و در نیک ساختن مجری میکوشند
 و اکثر خصوصیات این درفتن کو دکان اشارت شده در بعضی از علل استسقا
 ظاهرا هم نافع آید و مداومت مالیدن دهن راحت و قطر آن بستن ریک زهره کم
 و در میان آن نشستن مفید بود و اخراج آن شق هم ممکن بود شخصی را این
 بود و خصیة او مقدار خرزبه شده بود و چون بر بالان سوار شدی چنان نمود
 که کو یا خرزبه در پیش گرفته و بدامان پوشیده است روزی چنین میرفت رنگا
 چاقی در دست باد و دوا شد گفت که خرزبه که پنهان کرده بد گفت این خرزبه
 نیست ترک گفت دروغ سب کوئی و چاقی حواله کرد او سر خود را باز کشید

چاقی بر خصیۀ فقی آمد و بطریقید و او از مرکب در افتاد و بهیوش شد و چون بهیوش
 جراحی آنرا بدوخت و اصلاح کرد و او خوش شد و طریق مفید در دفع مایه
 کم خوردن آب و شراب و چیزهای آبدار است و مداومت بپوشن مجففات بر محل
 و میر و بمهمات آب استغراق کردن و اکثر تدابیر استسقا زنی نافع بود و اگر
 آن بمنفع چنانچه آفتی از زخم حادث نباشد و اندک اندک که تا ضعف نیاید
 ممکن بود و چون آب غالب بود و زاین چاره نباشد و طریق تنک ساختن
 چند نوع است یکی آنکه داغ سوختن بر سر مگرش ران چنانکه اثر آن بجز
 وقتی نافع آید که آنچه فرو آمده بود بکسیه آنرا اخراج یا عاده کرده باشند و چون
 محافظت کنند که تا خوش شدن جراحت دیگر مایه چیزی کشاده سازند و اینجانب
 و این بسی صعب بود زیرا که از حرکت اندک در و در صین بول و راز کردن و بر سر
 نشستن چاره نیست، و این بافعال موجب نزول معا و ثرب و غیره میشوند و برین
 ممریادست بران گرفتن فی الجمله ضعیفی پذیرد و آن با داغ مشکل است و دوم استعمال
 چیزهای قابض و حاسکت بر مجری و ممریادست بران گرفتن فی الجمله از تضاد و طلا
 چون زفت و عسلک البطم و کندر و مازد و کلزار و سریش کشکران و سریشیم ها
 و جوز السرد و زاک و مکور و مومهای شک و خون کنه و زبل موش و جذبه ستر
 و جفت بلوط و برگ مورد و سفیده تخم مرغ و صمغ و جوز بواجمه کوفته و بجته
 و در سریشیم که اخته غالب خمیر کرده یا بدان نرم برشته برشته کرده و این مداومت
 بسی نافع آید لیکن اینجا نیز اخراج داخل شده از محل و حفظ آمدن بجز این که از
 ضیق ظاهر شود لازم بود و بسته داشتن اینجا بهتر میسر گردد و سوم بستن
 مرست و عمل این چنان است که بکینه تختۀ پاره مثلث از جوی کران یعنی ماست دو
 برین شکل  و رنگ روی آنکه بر ممر خواهد بود و موم بچسبند
 از کنار تا کنار چنانچه در وسط بچسبند بهموار پیدا کنند فی الجمله تا درش باند آمد بر نشیند
 و ممر را بهتر ضبط کند انگاه از او در کرباسی سه تو مضبوط کرده بدو زدن و دیگر

آن بند کراپی سپین و محکم بمقدار ذراع بدوزند و آنرا بعد از خراج کردن جز با او محمل از دو
 موی دار بر مبر نهینند چنانکه گوشه دراز بران برکش ران بود بطرف تشبیب چا
 ران و ذکر دوان دو گوشه دیگران از دو بر جانۀ بطرف بالا بود از زنار و اول دو بند
 بالایی را بر مبر نهینان بکند رانند و بر پس پهنه کرده زنند کشیده و بمقدار محکم بند
 فتوت بعد از آن بند زیرین از میان نذکر دران بطرف میانش بکند رانند چنانکه از
 مقعده اندکی دور باشد بران بند نهینند و نیک کشیده چنانکه ممر را گرفته و
 و بعد از این مریض در شستن و بر خاستن در راه رفتن ملا خطه کند که بند سپین
 از کنار سرین بمیانگاه نیاید که در طور اول محکم تر و بهتر دارد ممر را و هر دو گاه
 بند است شوند دیگر باره بکشد و محکم سازد و گاه کاهی که طعام منضم شود
 اطفال دفع شده باشد پیاده با آن بسیار باید کردین تا ممر از جواب گرفته شود
 و مواد بدن بدانجا میل کنند و پوست از برون آید زنند و بعد از آن رفق و احتیاط
 کردن تا در شیب چوب خوش شود و باز مکرر کردن و غذای نوج غلیظ از آن
 نوع که در کمر و جزو غیره مذکور شده باید خوردن و مدت از جماع و قبض بودن
 شکم و سواری بضرر و آنچه زور آورد و در باید بودن و بر پالان سوار نماندن
 چون بالضرورة بر زمین سوار شود یا بقضا حاجت رود بند زیرین را تنگ تر باید کشید
 و بدست چوب را بر مفرش رده داشتن چنانکه ممکن بود بر حذر باید بودن و در این
 شبها بند را اندکی نرم کرده در شیب چوب از ضام و طلا نذکر هم بکار باید داشتن و
 بعد از متهای مدید که اثر تنگی ممر ظاهر کرد و چنانچه فی لبستن تا زوری قوت نیاید بکشد
 کند و بعضی مہمات تعب آورنده فی الجمله اشتغال باید نمودن و چون تدابیر ممر تمام
 و نیک شود مدت دیگر بجهت احتیاط هم بسته باید داشتن و کاهی کشودن چنانکه
 امین شوند و آنجا که فستق در غیر کش ران واقع شود مرع باید ساختن و پی موی
 در لبته دوختن و چهار بند نهادن و لبستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که بکشد
 و رفاده و شباه آن هم مضبوط گردد و این عمل اختراع منست و بسیار ضعیفان که از

ده سالگی تا سی سالگی قبله الامعا داشتند بدین نوع بستر بصلح آمدند در مدت
 سه چهار سال که بران ملازمت نمودند با وجود که اکثر اوقات سواری مفرط و سفر کرم
 و که خدای متعال داشتند و مباشرت بهم با فراط میکردند و گاهی را که علت
 نوباشد زود نیک سازد تخصیص کو دکان و مرطوبان را و فریه با ختن بد
 و اوشامی این تدبیر بغایت ممد و معین بود و در ضیق مجری رعایت توانین محکم
 داشت چنانکه مجرا در حین حرکات و حفظ ممر ازید فرو آمدن روده و غیره بدان
 و در اوقات مهات کاهی که خوب لحظه باید بستر تجربه حاصل میشود و بجز بستر
 محتاج نیست و اندک کثرت احتلام بد آنکه احتلام واقع شدن
 انزالی است در خواب از مشاهد مباشرتی یا امری لذت آورنده و ابتدای طبع
 ازین حال است و هرگاه این امر در دیر اتفاق افتد طبیعی بود چون نزدیک افتد
 ضعف آورد و مرضی باشد و بعضی مردم را چنان افتد که در هر هفته یک شب
 این حال بکینوبت و در نوبت و سه نوبت واقع شود و بعضی را چنان باشد
 که در اکثر شبها بکینوبتی احتلام افتد و امثال این و سبب کثرت احتلام کرم و رفیق
 شدن منی بود از توجه بخارات بدنی بداخل اندر خواب و بر رفتن بخار از منی کرم شده
 بدماغ و دل و همچنین خیالات مناسب آن ضعف شدن دل و دماغ از وصول آن
 بخار و دفع طلبیدن ادعیه آن منی کرم را و ضعف با سکه بسبب ضعف کرده و آن
 آنرا که فرایح سرد و ترش و کرده ضعیف و دماغ و در خواب این ضعفها بر و غلبه کند
 و این حالت بر و بیشتر پدید آید و اغلب مردم کثیرا احتلام بدین سببها ضعیف میشوند
 که سریع الانزال میشوند و بعضی مردم ضعیف شهوت کم نفوذ کم قدرت بر جماع را چنان افتد که
 بمباشرت انزال نشود و یا بغایت دیر واقع شود و دفع ذلک در خواب متکلم شوند و جمله موجب اینها
 جو دمنی ایشان باشد و کرم و رفیق شدن آن از میل حرارت بداخل در خواب چنانچه بدان
 اشتراک کرده شد لیکن انچنان که کثیرا احتلام باشد علاج
 اصل در تدبیر این علت تقویت اعضای ریه و معده و کرده بود و آنچه در این

نفع آن مجربست مداومت خوردن پیردوس مجاری و کسی که الشفا ر حلو یا توره بلاد را و حافظه
 و دوار المسک فزید العرو نشد ارد و حلوای جوز نامل معجون الخبث و معجون نجفکشت و جوز کوب
 و روغن مصطکی و دهن لراخته و روغن نیره و روغن بابونه و مثال آنها مالیدن پشت و کمر
 و مذاکیر و درون مقعده تخصیص بوقت خواب و خوردن غذای کم نفع نرم کرم حرب
 بتخصیص شیر برنج و خرما و آنچه بدان نزدیک بود و ترک آب کم خوردن و در بوی
 از خوردن و استعمال کردن سدیها و تریها به تخصیص در طرف شب و کرم دانه
 پشت و اسافل در شب و در دهن گرفتن جز بواشیهها تا صبح و سواری
 کردن حدل و کثرت استحمام و مباشرت در هفته یک نوبت یا دو نوبت
 شخصی سی ساله بود و اکثر شبها دو نوبت و سه نوبت احتلام شدی
 و در پشت و کمرگاه دردی اندک هم داشت و در مباشرت بسی ضعیف بود و در
 حضرت شاه شمس الدین ادراد است خوردن بلاد در بالای طعاهای مناسبت
 فرمود و از تریها و سدیها و تریها و آب بسیار خوردن منع کرد تا فایده آمد
 او در اوایل کمبلا دریا کج کوفت تا نوزن مقرر خوردی و آب هست که زیاده کرد
 چنانچه سالی را بدان مرتبه رسانیده بود که روزی که بلاد ریافتی ده عدد خورد
 و ازین مداومت قوت عظیم پیدا کرد چنانچه بعد دو سه سال دوزن خواست
 و هر دو از دوشا که بودند و فرزندان پیدا کرد و سرعت انزال باقی
 عهد مباشرت سبب این اغلب ضعف قوت ماسکه ادعیه بود و سبب غلبه
 رطوبت و غلبه یافتن لذت و سستی کرده و معده و کشا و کی مجاری و
 خافی منی و تری و دماغ و فی الحمله جذب محصل بدخول فیها هم بران اعانت نماید
 و آنرا که این حال با ضعف نفوذ و قلت شدن الت افتد دماغ و اعصاب
 وی بسم ضعیف باشد و زنان بچکس را ازین دشمن تر دارند و بعضی را این
 بدان مرتبه بود که بجز در ساین محل قبل از دخول انزال شود و چون این حال با
 عدم نفوذ افتد صاحب را عینین کوسند و چون سستی مادرزادی باشد آن

عین حقیقی بودند عارضی و باشد که سبب سرعت رفیعی منی و حدت آن و قو
 و افقه بود بوقت بیرون آمدن سوختن مجری و تنگی قوام آن شاید آن بود علاج
 آنچه مجربست تنقیه رطوبات فاضله بدنی است بقی و غیره آنچه در کثرت احتلام
 گفته شد و آنچه از ضعف ماده گفته شود شخصی چند را این حال بود بیدار است
 اونیون و برشش عشا با مجون بچنگشت و لطفی و مالیدن روغنهای گرم تا نصف
 عظیم یافتند و چند شخص دیگر بیدار است حب الشفای بزرگ و حافظه الصحته
 همچنان و علوای تا توره منفعت عظیم یافته و بدان رسیده بود که از قلت
 منی و دیر جدا شدن برنج بوده اند و تقویت کرده و خصیه داو عیه در جمله این نوع
 امراض اصل کامل است و بعضی چنان تجربه کرده اند که چون در صین اقلت را بر
 اساک لحظه در مباشرت و ابتدای وقوع لذت خود را باز کنند و ترک کنند خنده
 نفوذ و خیال آن بر طرف شود و دیگر باریه استعمال نمایند و چون تقرب انزال شد
 دیگر همچنان باز ایستد از حرکت با نفوذ باز بقوت شود و مجمل میل انزال دیگر بار خود را
 همچنان منع کند بدین ممارست قوت عظیم در حفظ و منع آن منی حاصل شود و بدین
 فعل محبت عظیم میان زن و دشوی که آن موجب نیکی تواند و نظام امر معاشرت
 بدید آید و اگر چه این فعل هم حدوث و روم خصیه است لیکن بسیار هم بخیر گذرد و بدین
 که این فعل بعد تقویت مذکور کنند تا تقاضای واصلی باشد و الله اعلم
 خون آمدن با منی سبب این ضعف ماضیه خصیه بود که خون تمام منفیه
 ناخته باو عیه فرستد علاج تقویت کردن خصیه است و نهادن خبیثا
 در روغن مصطکه و راحت و امثال آن نافع بود شخصی مجرد سی ساله بود هرگاه
 او را احتلام قنادی پیدا شدی که امارت است که اندک صیغ معصفر با آن آمیخته
 و با آن دشتی دیگر داشت عذیوظ این علتی بود که صاحب این کشید الشبق بود
 بوقت انزال براز او بی اختیار بیرون آید بخلاف سایر اوقات عجم و علای
 هندی داشت که خدا ساخته و او را در صین انزال بول منی دفع شد

و میان او وزن به نهایت مفارقت شد و سبب غلظت سترخی شدن
عضله مقعده باشد از افراط لذت و در حالت دیگر هم ممکن بود که عضله مد مثلاً
از فوط لذت سترخی گردد و وسعت مجاری و زری شکم درین باب مد باشد علاج
در تقویت عضله مقعده یا مثلاً باید کوشیدن یا لیدن و غبتهای قابض در این
قابض و آب معادن غالب شستن و قبل از مباشرت بول و براز دفع کردن و خوردن
خوردن و مالیدن بر مقعده و مذاکره در وقتی که معده خالی بود و نزدیکی کردن و با اثر خوردن
اعتبار نمودن و الله اعلم کثرت لغو طبعی شهوت بدانکه موجب لغو طبعی
بادی بود که از بخار منی یا از بخار اغذیه و غیره یا از مجموع برکنجیده شود و بمنافه قضیب
و روح و خون از شرائین بهجت طلب لذت بدانجا بیشتر میل کند و از ارسازند
و روح و باد بمسام اعصاب و رباطهای قضیب درآیند و از ارسازند طول و عرض و
مدد سازند و شدت و استدارت و استقامت آنرا حاصل آید و عادت
بر جد و ثبات منوی در انوضع حرارتی غریبه بود که بواسطه غلبه منی و حبس غلات
و رغبت دفع و کثرت شغف و میل التذاذ و حرکت و توجه مواد گرم بدانجا
همیچ کدو و در آن منی اثر کند و بخاری از آن برخیزند این لغو طبع با غلبه شهوت و بر
غلبت صادق بود و مادام که آن منی دفع نشود قضیب شکست گردد و مگر با بی ارض
نقانی سرد کنند و حرارت باعث بر ایجاد بخار باز گردانند و روح و باد گرم
کننده محلل باد و اشباه اینها باعث بر تولد ریاح غیر منوی و آمدن قضیب
حدوث بخار است بود و در حین تبخیر طعام چنانچه دست و دست و تحلیل نبافتن
آن و باکیوسن مجکرو آمدن و از آنجا بگرفته و ادعیه منجذب شدن بسبب گرمی
جاذبه طبیعت که در انوضع حاصل گردد و بنا برینست که در اواخر خواب این لغو طبع
بسیار افتد و چون از خواب برخیزند باندک حرکتی تحلیل یابد و قضیب
گردد و بسیار واقع شود که چون که خدایان آن حال را در یابند مشغول را
غنیست شمرند و ناگاه در میان نهم از کار بازمانند و بدین نوع اغذیه که در این

رطوبت فضیله غالب باشد و باد انگیز باشند اعانت تمام نمایند و چون
 این معانی ظاهر شد واضح گردد که کثرت نفوذ بی شهوت ازین اسباب انفاظ
 راستی نباشد و سبب آن غالب تولد باد انگیز کنند و بود از رطوبت
 غالب غلیظ و لزج و غیر منوی که در حوالی او عیه حادث شده باشد مولد
 باد حرارتی بود از اعضای مجاور و مشارک او عیه بخار انگیز و قاصر از تحلیس آن
 و هرگاه در تحلیس اندک بود در اعضا دیگر متولد گردد از تحلیس آن و هرگاه
 این باد بقوت حرارتهای بدنی تحلیس پذیرد نفوذ بر طرف شود و هرگاه در تحلیس
 اندک بود دیگر متولد گردد و نفوذ آورد و تخصیص که از خارج و داخل دیگر مددی هم
 و باشد که باد بواسطه دینافی مراتبی سبب اینحال گردد و گاه بود که با نفوذ بیانی
 غلیظ باشد تحلیس نیاید و قضیب پیوسته ایستاده بماند و بدوام مدوام
 گردد و قضیب از آن متالم بود و این را تور قضیب گویند و تکاثف پوست ظاهر
 و کشادی افواه عروق متصله بدان داغند باد انگیز و بسیار بهشت باز
 خسیدن جمله این علت باشند و چون این علت گمنه گردد بغایت شنفخ گردد
 و اصلاح کند و موجب تمدد و ورم او عیه شود و شکم از آن جهت باد کند
 و عرق سرد پیدا آید و صاحب آن هلاک شود **علاج تنقیه خلط کثیف**
 یعنی مکرر سهیل معتدل و خشک ساختن محللای که حرارت بخار انگیز از آن
 می شود به افکندن طلا و ضماد های خشک بر عانه و قطن و بستن صفحه سرب بر
 و بخوردن غذای و شرابهای جالی و خشک به نشستن بر گل و کشیدن سبز و نیلوفر
 و سید و خشت بر آنها و بخوردن گاه بود بر کشیدن سبز و بوسیدن آنها و گاه باشد
 که آتش میدان بچنگشت و با بونه و طول کران بطبیخ آنها فایده نیکو باشد
 و ریاضت فرمودن اعضای بالا این نافه آید و از جماع و فک خیزائی که
 و چیزهای باد انگیز دور باید بودن و تحلیف و اعراض لفانی درین باشد
 فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بر تبه تخدر بغایت سودمند بود

بشیاهای خنک و نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف پنج نیک بود
 و آنجا که باد غلیظتر باشد و نفوذ پیوسته تر گردد دریناب و تجویف اعراض نفسا
 دریناب بسی فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بمرتبہ بخشد و بر غایت
 سودمند بود و بشیاهای خنک نرم سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف
 پنج نیک بود و آنجا که باد غلیظتر باشد و نفوذ پیوسته گردد دریناب مبالغه بیشتر
 باید کرد و آنجا که ماده سبب ریح از دوی خالی نباشد فصد هم نافع آید و بعد
 از آن قی بسیار باید کردن و بر قطن و حوالی مکرگاه و ناف محو آتش نهادن چند آنکه
 باد را بکشد و تکیهات باد شکن کردن و در عانه و منطقه سرکه و کلاب و عصا
 که موذی و خرنه و طینخ عدس طلا کردن حال نفوس کو شید یکی را از این علت از مادی
 بنجسم و دم افتاده بود و ارفصد با سلیق گرم و پختاشت و سیلو فرب و خوراسیم
 و شربت می موافق و با بونه بر قضیب او طلا فرمودم نافع بود و بعضی گفته اند غلبه جماع
 فایده دارد و کافوریات دادن و در آرنجی مناسب نشاندن هم مفیدست و چنین
 اعراض نفسانی و فکر جهات و بیکبار در آب سرد افکندن مریض اسود میند آید
 و بر قطن و عانه و بر قضیب هم تیزاب نرم مالیدن رفع تده آن کند اعوجاج
 بقوت نفوذ سبب یا قلیل الاسعا و کهنه باشد و اگر چه نیک شده بود
 زیرا که قضیب چون عضو عصبانیست قابلیت آن دارد که از این طرف مایل دارند
 مدتی میل کند و بدیجهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن پیوسته چیز
 گرانی محل بر قضیب تن فرموده اند و نافع یافت اند و یا سبب آن قصور
 فصد عضله راست کنند و آن بود از جانب مخالف میل و یازوری بود
 بنفس عصب آن رسد و گریه و گنجی پیدا کند شخصی عرب عورتی را تشنه
 پیدا شد و میل بر و غلبه کرد از غایت اضطراب آزارات محکم داشت
 و در می در آن پیدا شد و گریه در یک جانب آن و گنجی دیگر در آنجا نباشد علاج
 آنجا که سبب با فتنه و شکست بود و صلاح نتوان زیرا که مضرت اصلاح بیشتر

از مضرت کمی آن بود و آنجا که عضله از یک جانب سستی کند روغن های گرم تخصیص
 دهن راحت و آنچه بدان مانده باشد باید کردن و از سردیها خبر باید نمودن و شبها
 مقوی اعصاب استعمال نمودن و امثال این اعمال چنانچه در اینجا سابقه از
 جنس این تدابیر مذکور شده و الله اعلم شبق کاذب غالب از رو
 جماع تبرقانون طبیعی و یا عدم استطاعت آلت و قوت بدنی حب الزلزال غلب
 سبب باد بود و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته دغنه
 بموقع می باشد با نفوذ و بی نفوذ همچو حله و چون بیشتر واقع شود با آنکه نتوانسته
 بهم رسانیدن ضعف عظیم از آن بدور شد و مع ذلک اصل دغنه لختی باقی بود
 و دردی و تمددی در شرح در یابد و گاه بود که این حال بسبب غلبه منی حله
 آورنده و ضعف بعضی از اعضای ریه افتد و خاریدن در دغنه مجاری
 و مذاکره و ضعف و تسلی نیافتن و دلائل ضعف عضو ریه بدان دلالت کند
 علاج آنجا که سبب باد بود و شقاق بود و تدبیر آن بدستور کردن
 نافع آمد و آنجا که سبب تیزی منی بود گاه گاه استفرغ آن بمباشرت زنا
 تازه مکرر از اج باید کردن درین اثنا تقویت اعضای ریه کردن بدستور مذکور
 و بقی و بفضله حجامت سهیل باد و جاد را کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با
 وادویه و خلیه های مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تدابیر چون سبقت
 بیان یافتند حاجت تنگداری نباشد و الله اعلم ضعف قوی
 سبب قلت رغبت جماع و قلت اقتدار بران یا کمی ماده منی باشد جهت
 سبقت تدابیر کم کنند و آنها مطلقا و یا کمی گرمی و جدت مدغنه منی بود و بواسطه
 تبرید مبرده و یا برخصیه و اوامیه و خامی آن و یا ضعف قوامی بدنی بود چنانچه
 بعضی ناچارا واقع است و یا مشغول بودن طبیعت بود یا مری از جهات بدنی
 یا با عراض نفسانی چون غم و خوف و حیا و استخیا و غضب و فرح و غم
 و یا خشک شدن منی بود بواسطه اعتیاد ترک و اعراض از آن و یا ضعف مزاج

ادعیه منی بود یا ضعف کرده بود و یا ضعف دل باشد و یا ضعف دماغ بود و
 ضعف آلت بود سبب وقوع استرخاش قلیل از خوردن آب سرد و جماع
 در سیدن سرد و از شباه آن و باشد که دود یا بیشتر از این سبب موجب
 آن گردد و یا رسیدن سردی بود از خارج بنذاکیر و پشت و یا بستن وی بود
 با جمال سحر یا چنانچه مشهور و شایع است و اما چند جای ملاحظه کرده ایم و باشد
 که اگر است سیری فقط از مذلوله باعث بران حالات بود و این بسیار افتد و این
 که عید زکاتی گفته است در نه لیاقت خود کالسع بقوه ساق بیکانه علما
 کمی سختی و کمی و پرپی آلت و قلت مقدار منی و دیری انزال و سخت شدن منی
 کار دلیل قلت باد و منی بود و سفیدی و کم بوی و کم قوامی یا فیه دکی منی
 دلیل سردی و عدم جذب و برد خصیه بود و حصول نقابت و اشتغال
 با امور مذکوره خود دلیل باشند همچنین مجرد و زایده و مریض بودن خود علما
 جفاف منی بود چنانچه منع ارضاع بر خشک سپردال کرد و حسب التجربه و اما نشا
 ضعف ادعیه منی و خصیه و ضعف سایر اعضای رئیس و کرده همان علما
 که در سوراخرجات آنها مذکور شده لیکن شناختن این مرض مخصوصه
 و زانها چنان بود که هر که را ادعیه منی ضعیف بود آن ضعف محل درین مرا غلب
 سوء المزاج آنها شد لیکن شناختن این مرض مخصوصه از آنها که سرد یا تر
 یا هر دو نخط بدان در شود و انزال سریع باشد و رغبت کم کند و منی قریق و غلب
 و یا خام بود و آنرا که جگر ضعیف باشد منی و شهوت جماع کم بود و غلبه کردن
 نتواند و بعد جماع ضعیفی در خود یابد و آنرا که کرده ضعیف باشد با این جاهای مذکور
 در کسکه دردی و گرانی در کمر گاه او باشد و بعد انزال بیشتر شود که نشانه کرد
 و آنرا که دل ضعیف باشد شهوت کم بود و نخط شود و لذت نیکو نیابد و در وقت
 میل دست و پای او لرزد و باشد که گاهی او را جان و بهشت شود که پشت او را
 لرزد و دل طبعیدن گیرد و بعد از انزال خفقان کند و آنرا که دماغ ضعیف باشد قصب

سستی کند و اشتباهی مباشرت کم بود و لذت نیابد و سریع الانزال بود
 سردی بر دماغ غالب باشد در سکر هوا افتد از بر جماع نیابد و چون گرمی
 غالب بود در کرم قطعاً نخواهد و برنجاستن آلت در عین رغبت صادق و عدم فکر
 ضعفها و اسباب و یا هم خیر شدن با وقوع نشدت آن گاهی قبل از آن
 و ظهور اسباب استرخا و ضعف استرخای و تغیر در بردها و یا سبقت وقوع
 بقانون بران دال بود و وقوع مباشرت بدستوری قصور جای دیگر و باز ماندن
 بسبب شک زدن مقرر با وجود حصول لغو پیش از محل کار و بیکار شدن
 در محل کار بیکار دال بر بسته شدن به سحر و سحر و نفرت را و لیست حاجت
علاج جهت تحصیل این مقصود نخست رفع اسباب آن باید کرد و خانچه
 اکثر سببین شده بعد از تقویت بدن و عضو نمودن انگاه دراز دیا و باد و منی کوی
 از مضغفات با هر جزر بودن **بیان** آنچه داومت و ملازمت خوردن
 درین ابواب نافع است اما ادویه مطلقه رس مطلقا زرنج بلا دریا حلوا
 جوز مائل مفتح یا قوی معجون فنجکشت معجون قنب هندی برش غشا مثلث امتلی
 جد و در کلاب سائیده فاذر حیوانی در شیر سوده قضیب کا و جوانه خشک
 ساخته و نشا ره کرده و بر مج البیض نیم برشت افشاریده بنیر مایه حیوانات
 دودانک در خمیر حل کرده حب الشفا حافظ الصحه مزید العمر پنجهوش قنبی معجون
 شقاق معجون خصبة الثعلب معجون لعبه بربری معجون تخم حرز معجون افکند
 معجون کندنای صحرا می معجون جرجر مشرد لیطوس دوا المسک زنجبیل پرور
 معجون سقنقور معجون فلا سف حلوای جرز خصبة الثعلب پرورده حلوای زنجبیل
 خولجان پرورده زرنباد پرورده بوزیدان پرورده سورنجان پرورده مغش پرور
 اما ادویه مفروده جرجر حب صنوبر کرس کندنا تخم آنها و حب الزم دار صنی
 بسا به حبیب السقنقور و حب الثعلب زنجبیل شقاق اشتراغ خولجان بوزیدان
 تخم کز زرنباد سورنجان مغش درم خشک کرده که آنرا مالوی کوی بند نمک درون

شفقوز خشک کرده قرصه لعبه بربری کبابه حرف بهمنین قسط بنیرایه ششتر بنیرایه
 شتر عربی پیاز خام آب پیاز پنجه اما اغذیه دوائی و غیر دوائی
 باقلای تر و پنجه نخود تر خیسانیده نخود آب بدستور لوبیای تر و پنجه کج
 جوزستق حب النخضر افندق مغز سیلوفرا حبیل شکر مغسول نیشکر عسل عقیده
 موزی تخم مرغ خانگی حصیه خردوس تخم کنجشک مغز سر حیوانات حلال تخصیص
 بانگ شفقوز خرمای مغزی که از سر درخت خرما گیرند شیه کوسفندی نیک خوشید
 گوشت میش به پیاز و نخود پنجه قلیه و پیازی کندم آب گوشت کوسفند که
 نخود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خردوس چون گوشت بط گوشت
 قاز حصیه بط و قاز گوشت کنجشک کبوتر پنجه شیر برنج تخم قاز و بط کوکوی کندنا
 مغز استخوانها مرد شیرین حلوائی زردک شلغم بجز تر ب گوشت شش ماه
 کلی بریان کرده مرغهای سمن کبابهای کم زیره هر سیه دار چینی پنجه بارون
 کوسفند جوات کاوی و کوسفندی تازه محکم بسته و شیرین الکور تازه باپو
 ودانه خربزه شیرین کوکوی عسلی باقندی ساده از پنجههای مذکور غله برنج قلیه
 بغا سیاه پلا و ما زردانی چرب پر نخود و موز کبوشتهای مذکور قلیه برلیون
 و نخود و بورانی ملیون باقیمه پر نخود و لوبیا و قاتق جوات یا قروت کم نمک
 و گفته اند که اگر کسی پیوسته بجای غذا گوشت خورد و بجای آب شیر اکثر اوقات
 مایلی و کثیر المنی و شدید الاله باشد اما اشربه بنید موزی خمر نو بمقداری که
 سکنند بر بالای طعام در طرف آخر روز عصاره جریبان بنید مذکور طبع کز و جری
 و شلغم و انجیر با بنید مذکورات پیاز یا بنیر مساوات آمیخته و بقوام آورده مر با
 کز و مر باجی را و مر بای بالنگ میان انچه بالمیدن آن بر مذکور و غله
 و مقعد و مقوی و بزرک سازنده عضو و مصالح مزاج جمله آلات تناسل و
 شهوت بود و روغن بان روغن زنبق روغن کرم که در قرصه ساختن لاغز مذکور
 دهن سمن روغن قسط روغن راحت روغن غالیه و روغن تخمهای مذکور

چون کز رو کند تابش کوسفند بیان حقنه نافه بگیرند سرو پایچه کبوتر چرخ
 و کندم از هر یک جزوی جبر و مغاث و بوزیدان و شقاق و قلب الصنوبر از هر
 ربع جزوی جمله راشب و تنور نهند تا مهر اشود پس مالند تخت و سیالانند و شرور
 اضافه کرده بکار دارند تا شب خسپیده و سرین بر بالشت نهاده اگر سه تنفقور
 آن بسیار نهند بهتر باشد و اگر ازین آب غالب باشد و در آن نشیند فایده
 بیان افغالی که مہج و مرغ سبب ملاحظه حسنیه و ملاعبه با آنها دیدن صور
 نامه و آنچه بدان ماند و شنیدن حکایات ازان باب خواندن طرق این فصل و کلام
 مکرر و مجید و غسل آب سرد و صیقل آتجام سبک در شتافج ممتد و سوار
 معتدل فی کردن کاهکاه عادت بهضم نیکو و دلک معتدل تخصیص از دست فرو
 و دوامی بزرگ کنند و مالیدن بیان آنچه مضغ باه بود و ترشها خوردن
 تخصیص آنچه نیک ترش بود و چیزهای تیز خوردن و چیزهای شور خوردن و مستی متواتر
 و تجمه کردن متعاقب سردیه بسیار خوردن چیزهای بادشکن خوردن جماع غالب کردن
 و حرکات عنیفه کردن و فصد و حجامت بسیار کردن آب بسیار خوردن و تخصیص سرد
 و یا میوه های خشکی آورنده خوردن و چیزهای سخت بالفعل و یا سخت خدر کنند و یا سرد
 و یا خوردن ممتد تر رسیدن قوی بسیار کردن بسیار نشستن بسیار میان
 ایستادن و همچنان بسیار گردیدن و سواری بسیار کردن چهار کران برداشتن و چیزهای
 مرغی یا آبناک و رفیق بسیار خوردن و بر چیزهای سرد و جابه های نمناک نشستن و نشستن
 و چیزهای صلب نشستن و چیزهای کران بر میان بستن و داشتن و در زین نشستن
 و ایما گوشیدن اینست فی الجمله چیزهای که به تقویت باه مخصوص است و استحصال
 هر یک بحمل لایق و ترکیب و ترتیب هر دوانی را بطیب حاذق متوسط است و تا
 این مقویات در مزاج پیران اندکی باشد و در مزاج ضعیف آن موردی و اما در
 بیج نباشد و الت مفکوح بغایت سترخی اصلاح نپذیرد و زاهدانی که این
 فعل فراموش و منع کرده باشند و کم منی و حرکت شده و جهت نسل و مرامات

است خواهند که بر سر کار آیند بدینچ مباحث است و استمناء کردن این زعیانها
 کردن مفید بود و کسی را که رزنی بسته باشند باید که ایضاً صورت را بر منبه فولاد
 نویسند و در آنش نهند تا سرخ شود بعد مریض بآب سرد غسل کند و راغ صورت
 بول کند چنانچه نخستی شسته شود باذن الله تعالی کشاده شود صورت بپشت
 شخصی را شسته تمام مباحث بود و وضعی در افعال داشت یکی فرمود که
 مداومت باز هر حیوانی نافست هر صباح مقدار دو دانگ بیشتر خوردی مرتبه قوت
 یافت که از حال خود رستگار بود و خمار بی را وضعی در باه بخت دوام سستی و قوت
 چنان یافت بود که هرگاه نیم درم جدار با کلاب خوردی قدرت بر مباحثت یا
 دینی آن بخت بسیار بهم رسیده و از طعناهای ترش و معصومانان بهم فایده یافت
 و چندین ضعیف الشهوت که قریب بر تبه عینت قوت عظیم نمهند برین اطمینان
 بسی گواهی داده اند و بسی مردم را غرض ضعیف الشهوت سریع الانزال بعد از
 رس درین رخ و بلا دریات فریب شدند و در آن فریبی قوت عظیم پیدا شد ایشان را
 و چندین دیگر مداومت حافظ الصحة و حلوائی تا دوره قوت تمام حاصل کردند
 و بسی مردم کثیر الرطوبه بعد از مدت معجون نفی قوت عظیم پیدا کردند و بسی مردم
 ضعیف القلب بعد از مدت مفرحات مذکور و بوئیدن عطریات و خوردن غده عطر
 و بر قوت بصلاح آمدند و الله اعلم باب بیست و چهارم در بیان
 احوال تولد و پستان از ترکیب و وضع و منفعت و امرجه مختلفه رحم و امراض مخصوصه
 بزنان و اسباب و علامات و معالجات اینها و دلائل حصول حمل و قبله بر احوال
 حامل و منع کردن البستی اما ترکیب و وضع و منافع رحم و مذکوره
 بدانکه رحم که آنرا بفارسی زبد آن گویند مرکبست از غشای عصبی مانند حبس
 و گوشتی غضروف مانند که کردن است و عصبی طوق مانند که در درون است
 و حسن بسبب آنست و شر این و عروقی که روح و غذا بدو میرسانند و کل او
 همچو اکت مردان است باز کونه چنانکه گویند بسیار جسم بجای خریطه خایه است و کردن رحم

بجای قضیب و محل رحم درون فرج است میانه نشانه وروده مستقیم از نشانه
 دراز ترست و مقدار درازی از عرض شش انگشت تا یازده انگشت معتدل و آن بجا
 محکم بود در باطنهای آن بعضی بهر ای شست باز بسته است و بعضی بناف و حد و نشانه
 و محل رحم دو پوست توی اندر و بین آن چون دو رحمت به هم گریخته اند و دراز است
 و چپ چنانکه اگر توی برو بین او را باز کنند و در رحم پیدا آید و کردن کمی بود و منفعت و
 بودن و غشائیت آن همچنان است که در نشانه گفته شد و منفعت دو بودن تجویف
 آن همانست که در اعضای دو کانه مبین شد و گوشت غضروفی و کردن رحم شکن
 و شکن نهاده است دراز تر و کوتاه تر شود و تجویف رحم مدام که آن تمام بالیده شود
 تمام کشاده شود و غشای رحم هر چند فرزند بزرگ شود کشاده گردد و چون فارغ شود
 تا بهشتی که بهم باز نشیند قریب بحال اول زنان را نیز دو خایه است لیکن بیضیهایی ایشان
 کوچکتر است و در تر از بیضیهایی مردان پهنی مایل است و هر یک اندر غشای است جدا
 از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و ادعیه منی ایشان بهم برشان او عیه مردانست
 لیکن ادعیه ایشان از یکسوی تمام به بیضیه پیوسته است و سر دیگر آن به محل خروج منی
 سوی رحم است تا منی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود جهت تولید فرزند و منفعت
 ایشان تنگ بود و ازین جهت انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و یکبار فارغ شوند
 و بدین سبب است که از تنگداری جمیع همچو مردان ضعیف نگردد و برکناره خم رحم دو
 فرو نیست لیست و بین از راست و چپ نهاده از افزای الرحم خوانند و وقت
 مباشرت هر دو طرخیجده شوند و قسم رحم بدان طریخیجده کی با استقبال منی نشیند
 و دهن باز کرده تا آنرا فراد از مساس الت ملذذ کنند و دوشینگی که از ایامات
 از غشای رقیق بود که در محل بر منفذ فرج قریب هم رحم رسته است و در میان
 غشای مجاذی قسم رحم اندک متعدی بود که منافضات حیضی اخراج یابد و ایشان
 گوشتی بود غدغدی و متخلخل در درون پوست و در کهای بسیار از رحم بدان پوست
 باشد و فضله حیض در بستنی بدان عروق به ایشان آید و طبیعت کو برستان

از اسفید گردان و سیر سازد و چون تجوین رحم زنان دوست پستان ایشان هم
 دو تا دهر حیوان عد پستان بعد و تجوین رحم دی بود و بعد و بجه در شکم
 جهت تعد و آن تجوین بود در جمله حیوانات و منفعت آلات مخصوصه نشاء جهت
 تولید فرزند و پروردن و لذذات ضروریه از آن واضح ترست حاجت به تفرین باشد
 والد اعلم و اما امراض مختلفه رحم بدانکه گرمی تن مبس و اخل محل و حد
 و گرمی حیض و طمث و سرخی یا زردی یا تیرگی آن و غلبه موی درشت یا سیاه
 رغانه و محل و انهدا قوت نبض و عظمی آن و کثا دکی عروق تن و خشکی لب
 و زکینی بول و خشکی براز و کثا دکی نفس و غلبه سیل و خلیه دلیل گرمی مزاج بود
 و اضداد این احوال بسفیدی مایل بودن حیض و تن که توام و یا سودا ویت
 آن و بدی رنگ بشره و درازی پشت و سردی اسافل و در غیر سران نشاء سردی
 رحم بود و رقیقی و بسیاری رطوبات در محل و اسقاط جنین و در بزرگی دلیل گرمی مزاج
 رحم بود و ضد این حالات و سبب زکی و خشونت خارج محل علامت خشک
 مزاج آن باشد و برآمده مرکب آن مرکب این احوال دال گردد و والد اعلم
 و اما امراض مخصوصه بعورات و اسباب و علامات و معالجات آنها
 و شوارب و رفتن حمل و بجه نکر رفتن که آزار عقر گویند سبب آنها
 یا کمی زن بود یا کمی منی هر دو بدانجهت بتولید جنین و فائکند زیرا که تکون اعضای
 بجه با سر یا از ماده منی مرد و زنست و یا فاعطیعت منی بود چون غلبه سردی
 یا گرمی یا سردی یا رقیقی یا غلیظی یا غلبه آن یا خا می آن بود چون منی سرد و کدک و نرسیده
 تر مزاج و منی کثیر الجماع و مست و یا فساد مزاج منی بود چون منی مردم مستقیم و معاد
 بیعض سموم و آتش باه آن و خوف الاعضا بتخصیص اعضای رئیس و بدین جهت
 و انتقاد لایق که متوقف بر مزاج موافق است حاصل نشود و یا سودا المزاج رحم بود
 و بدانجهت منی و طمث فاسد شوند و تولید و تغذیه جنین را قابل نباشد و این
 اغلب از سودا المزاج بارد واقع شود و یا عدم دخول نطفه بود در رحم بواسطه سردی

در غم رحم از گوشت زایدی و یا فولولی یار و سیدن قرحه که انجا بوده و یا بواسطه گرمی
 غم رحم از مخافات منفذ سر قصب در حین انزال و یا بواسطه اعوجاج قصب و یا بواسطه
 بهم آمدن قسم از هر مایه بدان و یا بواسطه نرسیدن سر قصب بغم رحم از سبب
 کوتاهی و یا فریبی مرد یا زن و یا بواسطه استعلاء زن یا عدم میل و در جمیع عقد واقع
 نتواند شدن چه منی مرد که منظر قوت عاقله است مدام که رطوبت منی زن
 که منظر قوت منعه است مختلط نکند و امتزاج حاصل نشود و حالتی بسبب لفعیل
 انفخه در شیر بطور رسد چنین صورت بنزد و یا سبب ضعف اقتدار رحم بود و
 قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و باد داخل آن و ورم صلب کهنه
 در آن و سده منافذ تغذیه چنین و دام حیض و حصول رطوبتی لغز انده و در رحم
 و مزاحمت پی شرب یا ورم کهنه اعضای مجاور گرفته شدن از عظم و طول آلت
 و صعوبت حرکت آن و مشغول بودن طبع بدفع مریضی یا عرضی و یا سر شدن
 منی بود در حین بغم رحم بواسطه زیاده بودن درازی آلت از غایت طول مقرر
 آن که مقدار عرض یازده انگشت متوسط است و کسب منی و برودت درین
 مییافت و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم خستلاط
 هر دو منی بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شرط عقده است بواسطه سرعت
 نزول مرد یا زن و یا استعلاء آن بایل حرکت و یا وقوع حرکتی عین در حین جذب
 بازگشتن منی مرد بدان سبب بر هر نوبت مباشرت و شباه این حالات و بدانکه عاقله
 نسبت بد و بود اثر پیری دیر بد و پدید آید زیرا که تحلیلانی که ذکر را بود از کشیدن خلل اعضا
 آن و در و زادن او را نباشد و غذای او پرورشش فرزند در شکم و شیر دادن بوسیله
 نشود و لیکن امراض را قایلتر بود بواسطه باقی ماندن فضلات طمش در بدن و حال دود
 بر عکس اینها باشد البته ازین بحث بود علامات انچه سبب آن گمی منی بود
 سابقه از منقضات منی چون ریاضتها قوی و خوردن تریاک و فاقد انس و اشا
 این احوال بدان اجتناب کند و صاحب این احساسان نیز تواند کرد و انچه سبب

کیفیات غیر لایقه منی بود علامات سوء المزاج بدن یا عضو صاحب آن آلودن
 و خوام منی چنانچه در امر مزاج مختلفه این اعضا بدان ایامی شده بهر کیفیت کواهی می
 و کودک و پیری و سقم مزاج را علامت آفت عصبیهش بود و اسباب منع دخول
 منی چنانچه عند الحاصل ظاهرست دلیل آن حال باشند و انجا خفای سده باشد
 زن دانه سیری بخود بردارد و با آن خواب کند و اگر بعد خواب در حلق و دهن خود طعم و بوی
 آن دریا بد سده نباشد و اگر بخلاف این بود سده باشد تعیین آن بد بیکر علامات
 کنند و گفته اند که جهت تحقیق سده بخور خوشبوی کنند و قعی بران روی فرو
 کنند و زن بران نشیند و علامات چنانچه دنباله قمع بفهم جسم رسد و لحظه مکث
 کند اگر بوی آن در حلق و بینی و دهن خود دریا بد سده نباشد و اگر بخلاف این بود
 سده باشد و علامات بواسیر در بحث حیض گفته شده و انچه از باسور در فم رحم
 افتد هم بدست توان دریافتن و آنرا که بادی غلیظ در جسم بود در وقت مجامعت از
 آن محسوس گردد و در دم صلب بکهنه محسوس و ملووس شود و رطوبات لغز از اندام
 مباشرت بسیار دیده شود و زن آن حال را نیک داند و فراحتت پیه از بزرگی
 شکم بفهری معلوم گردد و عدم علامات دیگر اسباب هم بدان اشتهاد کند و طول
 و قصر و عظم آنست و مشغول بودن طبع بمرض و غم و خوف و سرعت انزال را دلیل دیگر
 بکار نیاید و همچنانکه استعمار زن را یا زن باید که آب هر دو را جدا بگیرند و در آب
 اندازند هر کدام که آب استند قصور از جانب آن بود و بول هر دو را جدا بر علف
 کاه بویا علف کدو ریزند از بول هر کدام که علف خشک شود و قصور از جانب او بود و
 خمول منی دلالت بر خامی و برد کند و خشکی علف دلالت کند بر گرمی جذب بول
 از آن مزاج اعضا دیدن معلوم گردد فی الجمله علامت نیک منی آن بود که سینه
 و لزوج و منی براق بود و کمس بران نشیند و از آن خورد و بوی آن مثل بوی
 طلع یا بوی یاسمین بدست مالیده تازه باشد علاج انجا که سبب کمی منی بود
 ترک اسباب آن باید نمودن و چیزهای که منی را زیاده سازد از مرطوباتی که در

تقویت باه گفته شد بکار باید داشتن و آنجا که سبب سوء کیفیت منی بود در
 مزاج تن و او عیه و آلات باید کوشیدن با استعمال اضداد آن کیفیت چنانچه در
 سور المزاج مبین شده و آنجا که سبب خامی منی کو دک باشد صبر باید کرد
 تا رسیده شود و منی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب سقم و یا اعیاد و
 و یا آفت عضوی رئیس و یا سور المزاج بدن بود نخست درازا آن بدستور باید
 کوشیدن انگاه او دیکه بر جل اعانت کند استعمال نمودن و دیدم چند مرد صحیح
 گرم مزاج را که بسی که خدا آنها متعدد کردند و فرزند نمی شد و در آخر در سن کهنیت
 زن مرطوبه خواستند بچه شد متعدد تا سن سیری و آنجا که سبب سد منفذ رحم
 بود بکوشش زاید و ثلویل ممکن است که رسانیدن بخور زبل آدمی ببلوغ قمع بد ان موضع مکرر
 و جاروب کردن چنانچه در ثلویلی گفته شد و نفی عظیم یابند و اگر گنجای منی در
 باشد نهادن میل سرب و یا مداران نمایند و بتدریج قوی تر ساختن میل چنانکه
 بحال لایق رسند سیری نیکو بود و آنجا که سبب گرمی رحم بود اگر خلقی باشد
 علاج ممکن نبود و یکم که گچ خوابانیدن او را و قضیب او بواب بدان رسانیدن فایده
 و اگر سبب صدمه و دوشه و امثال آن افتاده باشد فصد صافن مخالف و حجاب
 سا قها باید کردن و مع ذلک اگر در خون غلبه بیند فصد اکحل جانب مخالف هم مناسب بود
 و بعد فصد یا حجامت اسهال باغم بحسب کنج و امثال آن باید کردن و کرنب نهادن
 و از حرکت عقیف دور بودن و تا یک هفته و نه روز بعد سهیل هر روز مایه الاصول با دووم
 روغن کرچک و سه درم ایاره فقیر ادادن و لخته بروغن با آن نیکم چرب کرده فرجه
 ساختن و ضماد حلیه کردن و کرنب نهادن و از حرکت عقیف دور بودن و بر حجاب
 مخالف آن خواب کردن و آنجا که شب کوری پشت قضیب بسبی حادث چون اخراج نکند
 و غیر آن اگر دستکاری را قابل بود اندکی از وتر عضله آن بریدن و بر صفحه هموار بسته
 داشتن و بر هم اصلاح کردن مناسب بود و اگر قطع میسر نبود و نشاید آزار بر هم تا
 نرم داشتن و بر صفحه هموار بستن و ایما فایده دید و اگر چه دیر میسر شود و آنجا که سبب

سرما باشد بگویم کرم داشتن تن محل نفع یابد و آنجا که سبب کوتاهی قضیب باشد
 خلقی چیزی کران و ایما بر آن آوختن و دهن کرم مالیدن و بالین زن را بلند ساختن
 و با بهای آنرا چندان بطرف پهلوی او باز پس بردن که هم بیشتر آید فایده و
 و تبدیل زن کوتاه و باریک اولی بود و اگر کوتاهی از جهت فرجهی لازم باشد و الا بیک
 راکع بمالند و بیات تصاد داشته دخول کردن گاهی فایده رساند بشرط بطور
 انزال و آنجا که پیه شرب زن فراحت رحم کند همین بیست فایده دهد و الا غرض
 اولی بود اگر چه زنان این معنی را نمیکند و آنجا که سبب استیلائی زن باشد بجهت عدم
 اقتدار زوج بران در حین قرب انزال هم در دریا بالایی خود کشیدن و راههای او را
 محکم گرفت بخود نیک نزدیک آوردن داشتن برتها فایده دارد و آنجا که سبب اسیر
 رحم بود علاج آن موقوف به ازاله با سور باشد و آن معیر نشود و آنجا که سبب باد
 در رحم بود بطریقی که در علاج استسقامی طبیعی و یا در شانه و معده و غیره گفته شد
 رفع باید کردن و آنرا نهاده و فرجهای محل بعد بقلیل ماده مولد ریج بکار داشتن
 تا رفع آید و آنجا که سبب ورم صلب کبسه رحم و یا عضوی که فرا حسم رحم است
 باشد علاج مشکل ندرید و خواص شاید تحلیل آن تقریب نمودن چنانچه در بحث اول
 بعضی مبین شده لیکن که نفی رساند و آنجا که سبب سده منافذ سد چنین بود
 و در داخل رحم و آن دهن رکهای بود که شیمه بدان متصل میشود و او را در آن نهایی مفتوح
 باید نشاندن و فرجهای مفتوح بکار داشتن و در غنهای مفتوح بر زار و ناف و مکره او
 مالیدن و از تداویری که در تفتیح سده کند و غیره گفته شده و از آنچه در تداویری منع است
 و راندن نفاس حیض توان نمودن و آنجا که سبب دوام حیض بود علاج آن چنانچه
 بحلش مذکور کرد باید کردن و آنجا که سبب بطوبی لغزاننده در رحم بقی و سهیل تن
 از بلغم لزج و غلبه پاک باید کردن و در آبهای قابض کرم و معادن و غیره باید نشاندن
 و از دوامی کرم قابض و عطو چون سنبل و عود و سعد و قرقفل و برک مورد و در اسفند
 و مسک و غیره با فانی و شکر سرخ فرجه ترتیب نمودن و شبها استعمال کردن

و اگر ازین دو اما باز آنکسین کن یا بلوط سرشته نهند بسی سودمند بود و خوردن
 غذای گرم و شیرین و بر بالای آن از معاجین مقوی مثل حافظ الصلحه و مفرح شکم
 و فلافلی و آنچه بدینها نزدیک بود و یا از سمیات مقوی مثل چهارس و سرورس بدستور
 رعایت آنها و یا حلوائی جوز بواد و ارچینی و حلوائی که زنان آنرا پنجهیری گویند خوردن
 و از مولدات بلغم دور بودن تخصیص میوه و مرخیات و شیرینها و بر خربهای گرم
 و خشک شستن و از مواضع نمناک و سرد خذر کردن و علاجی تمام باشد و آنجا که
 سبب عظم و طول ذکر قوت مردود و تبدیل لازم باشد و آنجا که سبب اشتغال
 طبیعت بود دفع مرض از آنها کافی باشد و اکثر تداویر آنها نادر شود و آنجا که سبب
 سرعت انزال باشد علاج بدستوری که بجلش گفته شد باید کرد و آنجا که
 سبب کتبی عنیف باشد آنجا اختیاری بود ترک آن باید کرد و آنچه غیر اختیاری
 از مثل عطسه و سرفه بتداویر دفع سرفه و عطسه خود را بکار باید داشت **بیان**
 ادویه که با الخاصیه بر بستی اعانت نمایند و طریق استعمال آنها تا راه علاج را
 چون هفت روز بعد ظهر هر صبح کمینقال با غسل آب بیاض کنند و بعد از آن صحبت دراز
 مفید بود و بول فیصل در حین ابتدای مجامعت با اندکی یا پیشتر از آن یک
 شربت واری آشامیدن نافع بود و همچنین تخم سیالیوس را مقدار کمی گفته
 در غسل آب خوردن و گویند حیوانات دیگر را هم فایده میدهد و پیرمانه خرگوش را
 بعد ظهر یا مسکه حل کرده به ششم تازه بخود برداشتن و بعد از آن صحبت دراز کردن
 و همچنین برداشتن زهره آب و سیر و کرک مقدار ده انگب بی مسکه یا شیاقل
 سنبل و خصیه الشعلبه جذبه بستر و حب البیان و حب بلسان برداشتن مفید
 و مرکب نافع آید و علفی که در بهار نامی روید و کل زرد دارد و چون آنرا کوفته بر عضوی
 آلوده میکند و آنرا در ری کا کهک عاشقان گویند کوفته آنرا دینبه کرده برداشتن چنانچه
 زمانست چون از حیض پاک شده باشند و بعد چند ساعت صحبت دراز کردن
 نافع است و کل زرد که آنرا ضرع گویند و در مغزار بسیار میباشد چون چند عدد آنرا

بدست بماند نیک نازم شود همچنان بخود بردارند و صبر کنند مدتی و بعد از آن
 صحبت دارد و بار گیرد باذن الله تعالی و چند زنی که تمام از آبستنی مایوس شده بود
 و این عمل کردند و بار گرفتند با امر الله تعالی و گاه بود که جسم ازین علقه ننگین
 ورشش شود هیچ اندیشه از آن نباید کرد که آن بمنزله داعی و تنقیه تمام بود رحم را
 و بدان پاک شود همچنان که با دبا نر می شوید پاک میکرد و در اوقات که الم کم شود
 مباشرت نباید کرد و طریقی چند که گفته شد و گفته میشود بعد ازین مرعی داشتن
 فرجه که از بچه دان حیوانات ترتیب کنند بسی نافع آید و خوردن و برداشتن زدن
 خشک ساخته سک و کرک و گفتار زدن باب نفی عجیب دارند و شایانی از
 مشک و زعفران و دو برابر آنها مغز سر خشک ز بهم سوده ساخته باشند رحم
 بردارند بدستور بعد از هر نیم نفی عظیم بخشد و مجرب است بغایت و بسیار
 که اختلاف و محبت زوجین را درین باب اثر عظیم است و اینحال موقوف است بر
 چند امر یکی مرغوبیت صورت دوم حسن سیرت و معاشرت و معاشرت سوم
 تناسب آلت چهارم شدت شهوت پنجم موافق فراغت از انزال منی و طول
 و بنابر معنای حکما فرموده اند که مناکحت با جمیده اختیار کنند و با اشتباهی
 جابنین صادق نباشد صحبت ندارند و در وقت میل صحبت رفع موانع ملذذ و از شو
 بودن طبع بعضی لفانی یا بدفع بول و براز و غیره حسب المقدور میکنند و خوشحوی
 و خوشبوی و خوشکوی و ملاعبه و ملاحظه و مساس و تغسل و اشتباه آن ابتدا
 کنند و بعد صدق رغبت بر بیت مقرر عام مشغول شوند و در اسالی منی روج خود
 نگاه دارد و چند آنکه زن است که کند و آنرا توان که با و مناع تفرس نمودن و در آن
 حال روج فارغ سازد خود را و زن را در حال انزال سخت بخود کشد و بدار خنده
 حرکات فم رحم او که شبیه است بحرکات قضیب در حین انزال تمام شود و جم
 قرار گیرد آنگاه با هر تنگی بر خیز زن همچنان مدتی زانو را بر آورده و در آنها هم نهاد
 قرار گیرد و با عقد و انقضاء صورت بند و جهت از دیاد لذت برای زیادتی محبت در

نذکور گفتند اندک غسل نجس بر پروده را بآب دهن حل کنند و بر قضیب بی لته
 طلا کنند و بکندارند تا خشک شود و انگاه صحبت دارند و چون مکر شود این عمل
 لذت و محبت عظیم حاصل آید و طلای کبابه بعسل و آب سرشته رقیق
 و حلالت بعسل و آب دهن سرشته رقیق و عسل و فلفل پروده و آب دهن حل کرد
 همین حال دارد و جهت مراعات تناسب همچنین برای از دیاد لذت و محبت و دریم
 یکی و عشق دیگری هم سعی فرموده اند چنانچه در کتب ایشان مذکورست و تاثر این
 اختلاف و محبت زوجین در حسن کسب و اخلاف فرزند هم بسیارست و اندک
 افراط حیض و احتیاس آن بد آنکه استفراغی که موجب صحت مزاج زنانست
 رفتن حیضست با اعتدال که آن قانون طبیعیست و هرگاه این استفراغ از قانون
 بگردد چنانچه بیشتر رود و یا باز ایستد یا سخت کم شود بی آنکه بغذاهی چنین مرتب شود
 موجب حصول امراض گردد و در بدن ایشان چنانچه اکثر بتقریب دیگر اسباب امراض
 مذکور شده قانون طبیعی در احوال حیض نزد اطباء آنست که از پس ده سالگی
 تا چهارده سالگی پدید آید در ابتدای بلوغ زنان از آن محسوس بود و هر ماه یک نوبت
 ظاهر شود و در مدت آن ظهور اقل از سه روز بود یا دو روز و اکثر آن از سفته تجاوز
 نکند و انقطاع کلی آن چنانچه دستور جمله است بیشتر از سی و پنج سالگی نباشد
 و از شخصت سالکی بسته شود و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید و با هم تنگی
 کمتر شود تا بتدریج منقطع گردد و چون این احوال بیشتر یا کمتر واقع شود و مختلف باشد
 بمقداری که لایق باشد وقتی مت آن را بسبب غیر طبیعی بود و اصحاب تحارب
 در اوقات و احوال تفاوتی بحسب اختلاف مزاج یافته اند میوقوع تفاوتی در حد
 فحش ایشان چنانچه اکثر نوبا لغان را چنان افتد که بعد وقوع نوبت اول چندین
 ماه بیکرید پدید آید و با هم تنگی بر دستور قرار گیرند و بعضی را چنان افتد که مدت طمث ایشان
 یک روز بیشتر نباشد و بعضی را بده روز کشد بی موجهی غیر طبیعی و همچنین بعضی را و آنچه
 که چندین احوال سالها از پس شخصت سالکی حیض مرتب بدستور سابق آید فلذا

استدلال با اختلاف طمث بر حصول اسباب غیر طبیعی نسبت بقانون مذکور در پیش
و چنان معتقد تر بود که نسبت بقواعد مستمره مراقبی از حالات حیض او بوقت صحت
واقع شود جهت وجوب ملاحظه اختلاف افروزه و عادات بحسب اختلاف اوضاع
و احوال اصناف در حفظ صحت و دفع مرض اما سبب افراط حیض یا امتناع
بدن بود از خون و قوت طبیعت در دفع آن بدن طریق بواسطه افتد از برین استغفار
معتاد یا ضعف عرقی بود در رحم و کشاده شدن سر آن بحیث استرخائی آن
از رطوبتی بدنی یا جفاف آن از طبیعت بدنی و رسیدن زوری اندک بدان و یا گرمی
و تری خون بود و کشادن سر رگهای رحم را بمعونت قوت دافعه عرقی و یا قرحه باشد
در داخل یا خارج رحم یا با سوری دامیه بود در آن مجمل و یا شفاقی باشد از سوء المزاج
یا بسبب حاصل شده بواسطه کثرت استعمال قوالبض و مجمل و اشباه آن و یا
شفاقی بود عنقی که بزور ولادت و ازاله بکارت و اشباه آن حاصل شده باشد
یا ضعف نسج رحم بود بسبب ازمان مرضی قوی و یا حکه قوی بود در رحم از خلط نفوذ
کننده و غلبه سیل دم بدان موضع و منفتح شدن عروق مجمل آن جهت و یا دفع
المی بود از سقطه یا ضرب در رحم عسلاج انجام که سبب استلای دم بود علما
آن چنانچه سبقت بیان یافت مرار بدان گواهی دهد بقصد کامل و حجامت وطن
منع آن میسر گردد و در اکثر حال بعلاجی دیگر محتاج نگردد و اگر زیادتی تدبیر استیلاج فته
قادر بر حیوانی در دوع دادن کفایت باشد و انجام که سبب استرخای جفا
سدرکی بود در رحم و خروج دم یا جفا دبی وجع و بودن اندک غشیان و صداع
و علامات لیرین میس رحم و غلبه رطوبات یا یبوست عروق تن سبب تدابیر
و کثرت استفراغات بدان اشیها کنند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و
علامات گرمی مزاج بدن و سوزش محل از که شتن خون بران دلالت کند و یا سبب
قرحه داخل یا خارج رحم بود و علامات قرحه چنانچه در قرحه اعضای داخلی گفته شد
از ظهور درد و غیره بدان گواهی دهد از معالجات که جهت خون آمدن از شانه بینی

و اسهال خون و قی الدم و نفث الدم گفته شده آنچه مناسب مقام بود بسیار
 باید کردن ولیکن در اینجا در رسانیدن آبهای قابض و اشباه آن بداخل رحم زرقه
 و سایر خلهاسمی باید نمودن و اگر آن میسر نشود در پیش نهادن احقان هم
 فایده رساند و ضماد بر ناف و عانه و بالاتر از کش ران و قطن و کمرگاه باید نهاد
 و اکثر خوردن ادویه زودتر و بهتر نفعت رسانند و چه استرخار عرق کبک و درک بود
 خشک سوده آب عمل سرشته بر کمرگاه و حد و ناف طلا و ضماد کردن
 بی لته نافع بود و غسل و سیاه تخم سوده و درک مورد با هم طلا کردن نیکو بود و
 اینجا که سبب یا سوراخ جسم بود آمدن خون قطره قطره دکاه کاه سیاه و به نواپ
 غیو نواپ حیض دبی نواپ و بودن اندک صداع و گرانی سرد در داحشا و کبد
 و سپرز و تسکین یا فتن اعراض از غالب آمدن و بودن بادی و چیشی در حوالی نوا
 بدان کواهی دهد علاج آن باز را له چشاد و کبد و سپرز و تسکین یا فتن اعراض
 از غالب آمدن بواسیر میسر گردد و آن امری بغایت با خطر و صعبست و مخصوص
 که با سوراخ در قعر رحم بود چه دستکاری در رسانیدن و دادن نیکو نتوان و آنچه
 بر فم آن بود از بریدن آن که از صعب اخلاط عقل و بطلان او از پدید آید جهت
 بودن اعصابی الخلقه و اغلب سبب تولید ماده این مرض بواسیر رحم و وقوع
 آن غمی عظیم بود که از جانب فراق فرزند بیشان رسد و بسیار افتد که با سوراخ
 استخوان زهر را بپوشاند و ضایع سازد و باشد که عانه را سوراخ سازد و
 تدابیری که درین باب فی الجمله نافع بود فصد با سلیق است و حجامت سرین و
 روی را بنها و تنقیه بدن از ماده سوداوی و بلیغیانی که در با سوراخ مقرر گفته شده
 و از همان نوع شربت ها و غذاها میسور آن بکار بردن و از همان نوع تدابیر مرعی
 داشتن و در منع این خون با تمام کوشیدن فصد مریض بود یکی را
 این مرض بود و جهت بستن خون او قرص کبریا و اشباه آن بدو دادند
 او شکوهر شد و دیگر را همان علاج کردند که ورشد و بران بماند و اینجا که سبقت

شفاق رحم بود از سود المزاج یا پس تدبیر سابقه و علامات سود المزاج خشک هم بدان که این دهر
 بمریضهای مناسب اصلاح باید کردن چون هم سفید راج و توتیای منسول بصغره بیض حشرشته دیگر
 این شفاق در ظاهر رحم نباشد اجزای همها را با پیله تازه بزرگ گفته ازان شقایق بزرگ خسته
 از میش بکار دارد و در تعدیل و تبدیل مزاج تن در جسم کوشد و چون مزمن کرد و از اندام
 امحانچه مناسب باشد اختیار باید کردن و چیزهای حالبس و مغری دادن و در ان
 نشاندن تا بالای ناف و هم ازین نوع چیزها بر جالی ناف و کمرگاه ضما کردن و انجا
 سبب شقاقی بود که از زور ولاده یا با اصولیهایی قابل افتاده باشد چون از چله
 بگذرد و باقی بود و مزمن کرد و بهین نوع مذکور عمل باید کردن و زمان آخر را که می
 کرد و گویند که پشت او سست شده و جهت این در حمام قوایض کرم و غیره بر کمرگاه
 طلا کنند چنانچه سبقت بیان یافت سفید آید و بزرده مرغ بر پشت و کمرگاه طلا کردن
 و بر بالای آن مورد سوخته و امثال آن یا گنج سوخته یا شنیدن متی قرار گرفتن با
 سر و نشستن ناف آید و مجرب است و اگر آرد عدس بر بالای زرده طلا کرده باشند
 و کرم باسی خام بر بالای آن بر کمرگاه چسپانند و بگذارند تا بران خشک شود ناف بود
 و حلوائی که در پشت آرد و بعضی ادویه قابضه عطری بنزد خوردن در میان منفعت عجیب
 دارد و چندین بدان صحت یافته اند بسیار آن بگزیند پوست درخت زرا را بگویند
 و نرم بپزند و آنرا باد و بر آرد میدهند و آمیخته در روغن بریان کنند و دو شایان افکند
 به سورتا حلوائی تری شود و در صحن برداشتن اندکی مصطکی و دارچینی سوخته
 بر افکند و بهم نیک خلط کنند و بردارند و انجا که سبب رفع یکایه بود
 او را بر نجا کستر ز نشاندن و فاذا بر هر حیوانی در دفع سائیده دادن و تسکین
 فرمودن بسیار سودمند بود چالینوس کوبید در جمیع انواع افراط حیض خوردن
 عصیر خرقوله و تخم آن در ان نشستن و بدان خفته کردن را زجاسین خوردن
 شیرینی که خفت الحیدر سوخته در ان جوشیده بود یا نیکو آهن تاب کرده باشد
 هر صبح سه اذقیه با قرص طباشیر کافوری و غیر کافوری نافخ بود و در

استعمال آن درین ابواب نافع است کماهی که قطع آن جایز باشد بهمانست که
 در رفتن خون از اعضای داخلی و خارجی گفته شده مراراً تدا بیرسم از غذا
 و شراب و دوا میل ساختن مواد بجانب مخالف و غیر ذلک هم قریب بدانها
 اختیار باید کرد و اینجا که سبب ضعف و تحلیل تشنج رحم بود در تقویت مزاج
 باید کوشیدن با غذای مناسبه و مداومت خوردن ادویه مقویه و استعمال حمو لا
 و شیافات و احتقانات و آرنجهای وضاد های و روغنهای قابض مقوی عضو
 کردن و از تدا بیرمی که جهت تحلیل تشنج و استرخای اعضای عصبانی چون
 معده و مثانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و اینجا که
 سبب حکه قوی باشد و خاریدن و دغده پیوسته و آرزوی حرکت و تما
 قضیب و امثال آن و از رده شدن از ان فعلها و دمی که کی ظاهر فرج بدن
 کواهی و بدختست ملاحظه باید کرد تا موجب حکه خلط صفاوی است یا خلط سودا
 لذاغ چنانچه شواهد قوانین بران دلالت نماید پس اول تنقیه آن خلط باید کرد آن
 اصلاح حال عضو کردن بموم روغنهای که در جرب و حکه عام خارج و بعضی اعضا
 درونی گفته شده و از تدا بیر جرب آلات بول بعضی اختیار نمودن و درین
 فصد و حجامت ران و کمرگاه و نقطه شیب ناف و استعمال سهلات غیر حقه
 بس نیکی بود و در آب معادن و درون و اشباه آن و در طریخ برکشتم
 نشستن و بعد از ان بغیر و طی های که کمی جرب کردن و لعاب خطمی با کل سرشو
 بزناف و درون فرج طلا کردن و چیزهای مرطب و خشک خوردن و قی بسیار کردن
 عظیم نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بخورد و در سایه خشک
 سازد و از لون آن دریابد و مناسب آن تدا بیر کنند و گاه بود که این حکه هم
 گرمی منی زن بود و اینجا که کثرت مجامعت و استعمال ادویه که جهت شبق کاذب
 و غالب شرط گفته شده فایده دهد و تعدیل مزاج ادویه منی ایشان بمرد
 نافع آید و گفته اند که طلا کردن فم جسم به افاقیا و عصاره لجنه التیس و کل دهنه

و شیان مامیثا و پوش در بندی با سر که در دغن کل یا با عصا به رکاب
 یا عصا به رک خزنه نافع بود و در جمله این حکما اورا نفعی از ان باشد و خفته
 در قواض باشد بخته هم نافع آید و کل سرشوی یا کل ارمنی فقط پوسته نافع
 انفع از جمله بود و بعصاره خامیر کرده بسیار مسکن حله و سیلان باشد و در
 اکثر امراض زنان اعتماد بر جانب تجارب عجایز بیشتر بود و انجا که سبب سقط می
 بود اول فصد با سلیق باید کردن و بعد از ان در تدبیر از آنکه کوفت که رحم بدستور
 کوشیدن انگاه منع خون بخورانیدن حواس مذکوره از فاذیر و عصا به خنوله
 و غیره کردن و آسایش و آرامش حبتن و اما سبب احتباس طمث
 در غیر وقت استنی اغلبه بود در منفذ رحم یا در عروقی که تغذیه جنین میکنند
 در رحم و دفع فضلات دم که ماده حیض آنست بدانهاست و موجب سد منفذ رحم
 یا درم عضوی مجاور با سپه شرب و یار و دیدن کوشتی پان منفذ از قرحه و غیره
 و یاریدن ثولولی و اشباه آن و یار دمی که از خارج بدان رسد و این حال بندها
 در زمستان بسیار افتد چون هنوز بهوای این ممالک متعاد نباشند و موجب سد
 عروق یا غلبه کردن سور المزاج بارد سازج بود در بدن که با جاد مواد بدان فصل
 پیدا آید یا غلبه سور المزاج خارج است که با حراق آن رطوبات دم آن فصل کند
 و یا سور المزاج سازج کرم و خشک که بخشکی عرق را نیک سازد و جمله این نوع
 سده عرقی مردم بغایت لاغر افتد و گاه بود که بجهت غلبه کی گوشت و غلبه
 بهضم آن مرخون متولد را و عدم حصول فصله بدان جهت حیض باز ایستد و یا
 کمی خون و استساج بدن بدان فصله پدید نیاید و حیض باشد علاج
 انجا که سبب درمی بود علاج درم بدستورش باید کردن و انجا که سبب سبب
 سیه باشد و لاغر کردن او بدستور باید کوشیدن و میان بسته و میاده رکوز
 و تلها رفتن نباشتا پیرا کم سازد و بشه طمی که گوشت و چربی بغایت کم خورد
 و انجا که سبب روئیدن چیزی بود در منفذ رک علاج کشدن او لا بود و مرصها

متوقع آنرا بدگر گفتا و مراعات خوردن و آشامیدن ریاضت و غیره تدارک باید کردن و
 آنجا که سبب بروز خارجی بود بکرم کردن و تغیر فصل سر تا تدارک پذیرد و آنجا که سبب بود از
 باشد دستور که مراد اینست در تغیر فصل مزاج فریاضت باید که بشیند و بعد برفع تدریس آن
 او را ریاضت بادویه و اعمال که مذکور نمیکرد و کردن و آنجا که سبب غلبه کی گوشت
 بود مادام که از آن ریاضی در مرضی نباشد نباید کافتن و هرگاه به یقین دانند که مرض
 از آن حاصل میشود نخست در آنرا کردن اگر مصلحت دانند سعی کنند بعد از آن تدریس
 که مبین میشود و کشایند و الا در کشودن سعی نکنند ممکن بود که بفصد و حجامت
 و ریاضت و اشباه آن تدارک دفع مضرات آن نمایند و آنجا که سبب خون بود
 بپایند و این اگر از تقصیری حکمت علاج چکه باید کرد و اگر از غلبه ریاضت
 و کم یافتن غذا و یا غلبه استفرغات است بخلاف آن عمل باید نمودن با کمال
 طریق کشادن حیض آنست که اول مزاج دیدن محل را مستعد و قابل آن استفرغ
 کردانند بر رفع موانع چنانچه بدان اشارتی فی الجمله شد بعد ماده را جهت
 و لپها هر روز بصوابه نرم است از پنج بران کرده و تخصیص در ایامی که حیض وی
 در آن ایام می بوده و یا ما بعد ادویه که در آن تفتیحی و تلینی و تلطیفی باشد میخورند
 و در آن می نشاند و شبها بفرزج بکار میرسد و درین اثنا با کاهی حرکتی عیف
 زور در آورد و یا سواری میکند و اگر محلات و لمینات و مفتحات جوشانند
 در قمقه کنند و قلعی بران سرد استوار فرو کنند و لوله قمع را بخود گیر چنانچه بفرزج
 رسد و مدتی بران صبر کند تا آید و مرطوباتی که سبب سد حیض شحم و یا لحم بود
 اعمال سخت موافق آید و بتدریج تدارک بکار احتیاج نیوفتد ولی گاه بود که تدارک
 فصد باض یا صافن محتاج شوند و قلعی عظیم خشت بسیار ادویه که در مینا
 استعمالست فردمانا بزرگستی اینسیون حرف خردل ثوم جوی حلیت و جوی حلیت
 جوز سداب فلفل زیره سعد روداسکس پنجه دار چینی مصطکی شبت بادیان
 حلیه خبازی ملو خیا حلی کند ناخی تخته تخم کند نا پیاز پنجه و خام تخم مرو زردچوبه

شقاق رحم بود از سوراخ مزاج پس تدابیر سابقه و علامات سوراخ مزاج خشک هم بدان گواهی دهد
 بر همه های مناسب اصلاح باید کردن چون هم سفیداج و توتیای منسول بصفه و بیض ترشته و دیگر
 این شقاق در ظاهر رحم نباشد اجزای همهارا با پیوسته تازه بزرگفته از آن شقایق بزرگ ساخته
 از پیش بکار دارد و در تعدیل تبدیل مزاج تن در جسم کوشد و چون مزمن گردد از تداوم فرج
 امعا آنچه مناسب باشد اختیار باید کردن و چیزهای حالبس و مغری دادن و در آن
 نشاندن تا بالای ناف و هم ازین نوع چیزها بر جوی ناف و کمرگاه ضا کردن آنجا
 سبب شقاقی بود که از زور ولاده یا بی اصولی هلمی قابل افاده باشد چون از جله
 بگذرد و باقی بود و مزمن گردد بهین نوع مذکور عمل باید کردن و زمان آخر را که بزرگ
 گردد گویند که پشت اوست شده و جهت این در حمام قوالض کرم و غیره بر کمرگاه
 طلا کنند چنانچه سبقت بیان یافت سفید آید و بزوده مرغ بر پشت و کمرگاه طلا کردن
 و بر بالای آن سوراخ سوده و امثال آن یا گنج سوده یا شنیدن سدی قرار گرفتن و با
 سر دشتن نافع آید و مجربست و اگر آرد عددس بر بالای زرده طلا کرده باشند
 و اگر باسی خام بر بالای آن بر کمرگاه چسپانند و بکند ازند تا بران خشک شود نافع بود
 و حلوائی که در پشت آرد و بعضی ادویه قابضه عطری پزند خوردن در بناب منفعت عجیب
 دارد و چندین بدان صحت یافته اند **بیان آن** بگریزد پوست درخت رزرا بگویند
 و نرم بپزند و آنرا باد و برابر آرد میوه آنیخت در روغن بریان کنند و دو شای افکنند
 به سورتا حلوائی ترشی شود و در جبین برداشتن اندکی مصطکی و دارچینی سوده
 بر افکنند و هم نیک خلط کنند و بردارند و آنجا که سبب رفع یکاوه بود
 او را بر خاکستر رزرا نهند و فاذ بر هر حیوانی در دغ سائیده و اوان لیسکین
 فرمودن بسیار سودمند بود **جالیئوس** گوید در جمیع انواع افراط حیض خوردن
 عصیر خر قو له و تخم آن در آن نشستن و بدان چغنه کردن آنجا بسین خوردن
 شیرینی که خشت الحمد سوده در آن جوشیده بود یا نیکو آهین تاب کرده باشد
 هر صبح سه اوقیه با قرص طباشیر کافوری و غیره کافوری نافع بود و حلوائی

استعمال آن درین ابواب نافع است کماهی که قطع آن جایز باشد بهمانست که
 در رفتن خون از اعضای داخلی و خارجی گفته شده مرا از تدابیر سهیم از غذا
 و شراب و دوام میل ساختن مواد بجانب مخالف و غیر ذلک هم قریب بدانید
 اختیار باید کردن و آنجا که سبب ضعف و تحلیل تشنج رحم بود در تقویت مزاج
 باید کوشیدن با غذای مناسبه و مداومت خوردن ادویه مقویه و استعمال حولا
 و شایفات و احتقانات و ازرنهایی و ضماوی و روغنهای قابض مقوی عضو
 کردن و از تدابیری که جهت تحلیل تشنج و استرخای اعضای عصبانی چون
 معده و مثانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و آنجا که
 سبب حلقه قوی باشد و خاریدن و دغده پیوسته و آرزوی حرکت و تما
 قضیب و اشال آن و از رده شدن ازان فعلها و دمی که کی ظاهر فرج بدن
 کواهی و بدختست ملاحظه باید کردن تا موجب حلقه صفر اویست یا خلط سودا
 لذاغ چنانچه شواهد قوانین بران دلالت نمایند پس اول تنقیه آن خلط باید کردن نگاه
 اصلاح حال عضو کردن بموهم روغنهایی که در جرب و حلقه عام خارج و بعضی اعضا
 درونی گفته شده و از تدابیر جرب آلات بول بعضی اختیار نمودن و درین
 فصد و حجامت ران و کمرگاه و قطن شیب ناف و استعمال سهلات غیر حار
 بس نیکی بود و در آب معادن و درون و اشباه آن و در طبخ برک شلغم
 نشستن و بعد ازان بغیر و طی های که کمی جرب کردن و لعاب خطمی باکل سرشود
 بزناف و درون فرج طلا کردن و چیزهای مرطب و خشک خوردن و قی بسیار کردن
 عظیم نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بخورد و در سایه خشک
 سازد و از لون آن دریابد و مناسب آن تدابیر کنند و گاه بود که این حلقه هم
 گرمی منی زن بود و آنجا که کثرت مجامعت و استعمال ادویه که جهت شقی کاذب
 و غالب شرط گفته شده فایده دهد و تعدیل مزاج ادویه منی ایشان بمردان
 نافع آید و گفته اند که طلا کردن فم و جسم به افاقیا و عصاره لحیته التیس و کل و صند

وشیان مایند و پوش در بند می بایست که دروغن کل یا با عصاره برگ کاه
 یا عصاره برگ خرفه نافع بود و در جمله این حکما اورا نفی ازان باشد و حقنه
 در قواضی بشه آب بختیه هم نافع آید و کل سرشوی یا کل ارمی فقط پوسته کباب
 انفع از جمله بود و بعصاره خامیر کرده بسیار مسکن حله و سیلان باشد و در
 اکثر امراض زنان اعتماد بر جانب تجارب عجایز بیشتر بود و آنجا که سبب سقط یا
 بود اول فصد با سلیق باید کردن و بعد ازان در تداویر از آنکه کوفت که رحم بدستور
 کوشیدن نگاه منع خون بخوراندن حوا بس مذکوره از فاذهر و عصاره خرلو
 و غیره کردن و آسایش و آرامش جستن و اما سبب احتباس طمث
 در غیر وقت البتنی اغلب سده بود در منفذ رحم یا در عروقی که تغذیه جنین میکنند
 در رحم و دفع فضلات دم که ماده حیض آنست بدانهاست و موجب سده منفذ رحم
 یا درم عضوی مجاور با سه شرب و یار و سیدن کوشتی بران منفذ از قرحه و غیره
 و یار دادن ثولومی و اشباه آن و یار دمی که از خارج بدن رسد و این حال بندها
 در زمستان بسیار افتد چون هنوز بهوای این ممالک معتاد نباشند و موجب سده
 عروق یا غلبه کردن سور المزاج بارد و سافج بود بر بدن که با جاد مواد بدن فضل
 پدید آید یا غلبه سور المزاج حار خارج است که با حراق آن رطوبات دم آن فضل کند
 و یا سور المزاج سافج گرم و خشک که بخشکی عرق را نیک سازد و جمله این نوع
 سده عرقی مردم بغایت لاغر افتد و گاه بود که بجهت غلبه کی گوشت و غلبه
 بهضم آن مرخون متولد را و عدم حصول فضله بدن جهت حیض باز آید و یا سبب
 کمی خون در حتماج بدن بدن فضله پدید نیاید و حیض باشد **علاج**
 آنجا که سبب ورمی بود علاج ورم بدستورش باید کردن و آنجا که سبب سده
 پیه باشد و لاغر کردن او بدستور باید کوشیدن و میان بسته و ساده بر کوه
 و تلهارفتن نباشتا پیرا کم سازد و بشه طمی که گوشت در چربی بغایت کم خورد
 و آنجا که سبب رسیدن خیزی بود بر منفذ رک علاج کشادن او لا بود و در مضرها

متوقع آنرا بیکر کفیتها و مراعات خوردن و آشامیدن ریاضت و غیره تدارک باید کرد و آنرا
 آنجا که سبب بروز خارجی بود بکرم کردن و تغیر فصل سرماندارک پذیرد و آنجا که سبب بود از اجزای
 باشد بدستور که مراد اینست در فعل و تبدل مزاج فزیاضت باید کوشیدن و بعد رفع تدبیر آن
 او را ریاضت بادویه و اعمال که مذکور میگرد و کردن و آنجا که سبب غلبه کی گشت
 بود مادام که از آن ریاضی و مرضی نباشد نباید کافتن و هرگاه به یقین دانند که مضر
 از آن حاصل میشود نخست در آنرا گردن اگر مصلحت دانند سعی کنند بعد از آن تدبیر
 که مبین میشود و بکشایند و الا در کشودن سعی نکنند ممکن بود که بفصد و حجامت
 و ریاضت و اشباه آن تدارک دفع مضرات آن نمایند و آنجا که سبب خون بود
 بایست دیدن اگر از تقصیری حکمت علاج جگر باید کرد و اگر از غلبه ریاضت
 و کم یافتن غذا و یا غلبه استفراغات است بخلاف آن عمل باید نمودن با کمال
 طریق کشادن حیض آنست که اول مزاج دیدن محل راسته و قابل آن استفراغ
 کردانند بر رفع موانع چنانچه بدان اشارتی فی الجمله شد بعد ماده را جهت
 و لپها بر روز بعباده نرم است از پنج ران کرده تخصیص در ایامی که حیض دی
 در آن ایام می بوده و یا ما بعد او دیده که در آن تقیتی و تلینی و تلطفی باشد میخورند
 و در آن می نشاند و شبها بفرزجه بکار میرسد و درین اثنا با کاهی حرکتی تنفیس
 زور در آورد و یا سواری میکند و اگر محملات و ملیات و مفتحات جوشانیده
 در قهقه کنند و قهقه بران سرد استوار فرو کنند و لوله قمع را بخود گیر چنانچه بفرم
 رسد و مدتی بران صبر کند تا نافع آید و مرطوباتی که سبب سد حیض شحم و یا لحم بود
 اعمال سخت موافق آید و تقهیم دایره دیگر با احتیاج نبوده ولی گاه بود که تکرار
 فصد با بضع یا صافن محتاج شوند و نفی عظیم غش بسیار او دیده که در بنا
 شملست قرومانا بزرگستی انیسون حرق خردل ثوم جوق طلیت و ج جود
 جوز سداب فلفل زیره سعد و واسکینجه دار چینی مصطکی شبت بادیان
 حله خبازی طوخیا خطمی کند نامی پخته تخم کند نامی پخته و خام تخم مرو زرد چوب

ماء الحسل طبع اهل طبع نخود بنج شاسته طبع اکلیل بابونه گرنه سخته
 و طبع آن چیه دنده دروغنها و گفته اند اگر ششم خط نخور کند و بلو نه قمع از
 بغم رحم رساند در روز حیض بکشد و همچنین چون افریون سوده را در سیه
 کرده بخورد و در دانه و لحظه بدان صبر کند نافع آید شایسته گوید زنی را به طبع
 احتباس حیض شده بود شایانی ساختن جهت او را مرقومه بنج نبری اهل
 و سداب خشک و موزر جمله را بزهره کا و سرشته چند بار برداشت بکشد و اگر
 اشنان دعا فرقا و شونیز و سداب تر و فریون جمله را مساوی بکیند و بکوبند
 و بسته سرشته شیان سازد و بردارد بغایت نافع بود یکی را حیض نبش شده
 و از وعده گذشته و از بچه گرفتن در کمان بود یکی فرمود که خبازی را در زیر گاهست
 در لته تر چیده نهادند تا نسوخته شد انگاه از انرم کرده بر دهن خرد و آلائید
 و بخورد و داشت نیم گرم و با بهار فرمود که به پشت باز خسیده بر بلندی نهد و در شب
 چنین کرد بکشد و چنانچه افراطش را نیز علاج کردند و مجربه گفت که فرج را چون از کل
 استان افرور بکنند و دوسه روز به چنان بگذارند و در رات حیض خورند و دروغها
 نرم به پشت زمار نرم دارند البته حیض بکشد و تجربه پیوست سیلان الرحم
 این علتی بود که پیوسته رطوبتی از رحم غیر از ندی میرود و منوی یا عفن غیر منوی
 و بد رنگ و غیر آن بگرفتند خرقه سپید آسان باشد و سبب سیلان رطوبت
 ایشان چون با غلبه شهوت بود و با گرمی و غلبه آن باشد یا حکم رحم بود که بدان
 جهت دغدغه لذتی و ایامی باشد و چون بی شهوت بود و تخلف نسج رحم و استسار
 او عیبه منی سبب آن شده باشد و سبب سیلان رطوبت عفن ضعیف قوت
 رحم و بعضی مواد حیضی بود و عروق آن و عجز ماسکه از حفظ آن و ضعف طبیعت
 و قوت دافعه از اخراج آن یکبار بهر حیض علامات در اکثر سیلان رحم
 نشانی کند و اشتباهی طعام کم بود و هر رنگ متغیر باشد و او از لرز آن و اشتباهی
 چشم متعجب باشد که بعضی را اکثر اوقات چشم در د کند و علامت غلبه گرمی منی

حدت و رقت آن و گرمی آن اعضا و بعد مباشرت کم یافتنی آن باشد و تقدیم
 صعب و مزمن و حدوث سیلان با آن و کشادگی سر رحم و شیب بر آمدن
 آن و سستی ملموس جرم رحم بر استرخا و تهلیل نسج آن گواهی دهد علاج
 اینجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد مباشرت غدا و لیل
 و طوبات بدن بر ریاضات و تواتر قی و سهلات منی را کم باید ساختن انکاه چیرهای
 سردکننده و ادویه خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و ضما و کردن و
 حمل نمودن و احقان کردن از اینجا در تدبیر کربن نعوظ گفته شده و اصل در
 حین مرضها مداومت و دوائی مصلح مزاج بدن و عضو است بخصوصها و مخترا
 و سکنات درین باب نافع بود و اینجا که سبب حکه بود بطریق که در اوطا حکمت
 سبب حکه گفته شده علاج باید کردن و اگر چه بصیرت میر کرد و اینجا که سبب
 رطوبت عفون استرخا و تهلیل نسج رحم بود همان نوع که در اوطا حیض استرخا
 بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن اینجا چون عفونت فضلات طمش مد
 ضعف عضو است در تنقیه نخست سعی باید کردن سهیل و مدرو و فصد و حجامت
 آنچه مناسب وقت فراج و در جمله مبالغه در قی نافع و مداومت حب الشفا و شفا
 آن تا حد تخدیر بعد تنقیها عظیم مفید آید و همه غذاها تریاقی با قند باید اختیار کردن
 رجا این حالتی بود شبیه البستنی در اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و پستان
 درنگ کردنیدن سر پستانها و آرزوهای سهیل و احتباس حیض و بهم آمدن
 فم رحم و بدین سببها زنان به فرزندان میسوار شوند و نباشد گاه بود که این
 حالتها چهار سال و تا پنج سال کشد و اکثر در او خرمی و در زادن پدید آید و بجا
 بجه رطوبتی چند و بادامی بسیار بیرون آید و شکم خالی گردد و فرقی میان این
 علت و بستن نیست که اینجا شکم صلیتر بود و تن سست تر باشد و حرکتی که بجا
 می باشد اینجا نباشد و دست و پاها تشنج بود و همچو در سور القنیه زنی تا چهار سال
 این حال داشت و یراق فرزند به ستور گرفته بود و بعد چهار سال آب و نادر

چند وضع گرد و خلاص شود و گاه باشد که چیزی همچو گوشت پاره برون آید
 با رطوبتی که در ولادت ظاهر میشود و انزال را بگویند و موجب اینجمله قوت رحم بود و در
 استیلاي غلبه آب زن و ضعف قوت عاقله منی مرد سبب پیری و غیره و
 اشتغال کردن رحم بران آبها جهت علوق و قدر نیافتن واسطه موانع و
 ماندن بران چند آنکه طبیعت دفع آن طلبد بسبب عجز از تحصیل مقصود و غلبه
 و بدی کیفیات ماده آن علاج تنقیه متوالی بود و بههمات و بهداوت
 و تلطیف غذا و دستورهای علاجه که در سوره القنیه و احتباس طمث گفته
 اکثر آنها تدبیر این علت بود و الله اعلم جمع شدن آب در رحم
 علامت این آن بود که حیض باز ایستد و در حیض حرکت شکم قراقر کند
 و در مراق اندک باشد و رمی و حالتی شبیه باستسقای زنی پدید آید و گاه
 رطوبتی از رحم پدید آید و سبب این هم از ان نوع تواند بود که در رجا گفته شد
 علاج ادویه که بجهت ادرار حیض گفته شد اغلب اینجا نافع آید و در تنقیه و
 تفتیح باید کوشیدن و ضامه که در استسقای زنی بکار آید استعمال باید کرد
 و تدابیر سوره القنیه و غنقی از تدابیر استسقای زنی مرعی داشتن و کونین چون
 سفید حمل کردن نافع آید جمع شدن باد غلیظ در رحم این
 حالتی بود شبیه باستسقای طبعی با قراقر و خس و ضریان بود و باشد که
 حرکت آن از طرفی بطرف دیگر محسوس گردد و دتد و کند و دتد و آن بیشتر در زن
 و کش را نهاده بود و باشد که بران فرو آید و باشد که بحجاب و معده براید و از
 کمید تکین یابد و باز عود کند و بسیار بود که صاحب آن درین علت تا آخر عمر مانده
 و علاج قبول کننده تخصیص که باد در میان توپها رحم باشد و سبب این
 علت ضعف مزاج رحم باشد و آن علت از ضرب یا سقط یا زور ولادت
 و قاعله افتد و باشد که از سرمای که بفهم رحم رسد و سوره المزاج سرد بران رسد
 گردد و ضعیف شود و تحلیل ماده سبب ریح نتواند که درن و خوردن چیزی

باد انگیز بر این حالت نماید ممکن بود که باد بواسطه سیر بدانجا انتقال کند و دیر ماندن آن نیز بخت باشد
 علامت هر جمله تدابیری که در پیچ شانه گفته شده و بعضی از آنچه در پیچ معده و استسقا بطریق
 اینجا نافع است یکی این است که در احوال چکانیدن حاجت نباشد در رحم باید چکانیدن نهادن تقویه مایه و احتیاج
 باشد که محلل کر را بسبب منفعت رساند و باد مایه سوری را هم بدستورش تدبیر باید کرد و آن انتقال
 رحم سبب باز کردن رحم یا تعبی و قوی عظیم بود که بر رحم رسد از دور ولادت
 و تهور قابل و صحیح قوی و ضربه و سقطه چیزی که آن برداشتن و امثال اینها و یا خونی
 عظیم بود که بیکبار برسد از مری یا سموعی و یا غلبه رطوبت لغزنده بود که در احوال
 سازد و آنرا فرو لغزاند و باشد که در احوال آن بقرص خورنده خورده گردد و آن بالضرر فرود
 علامت این علت گاهی که تمام بیرون نیفتاده باشد آنست که از اندر زار معده
 و پشت و حوالی آن دردی عظیم باشد و چنان در یابد که گویا چیزی در عانه دی جمع شده
 و ایستاده و اندک کرانی میکند و قابل و صاحب علت از اینها نیست تواند در یافتن و صاحب
 آنرا خونی بی سببی حادث گردد و باشد که این درو شب آید و باشد که عرش تولد
 کند و باشد که بول و براز باز گردد و جهت ذکاکی که تمام باطن آن ظاهر گردد و اعراض منفذ
 رحم ناپدید شود و چون غیر از این باشد منفذ رحم را توان دیدن که در فرو
 علاج اینجا که مرض کهنه شده باشد و یا صاحب آن سپرد و یا رابطهای آن
 از جانبی غورده شده باشد بجای باز ایستادن آن ممکن نباشد و اینجا که بخلاف این حالها
 باشد نخست روده را بجهت نرم و مقوی از فضل پاک باید کردن تا فراحت بر طرف شود
 به بول و سهولت بیرون آید بعد از آن باید فرمودن تا به پشت باز خستد و قابل و اصول
 را بنهای او را از هم باز کرد و در پیشم مرغزی پاکیزه بر شان پلته بچید و رحم را بدان پلته
 تا به سبب و احتیاط تمام بجای باز برد و آنرا بردارد و پاره پیشم دیگر را بصباره افاقیا
 و یا بشراب گل که چیزی قابل مناسبت در آن جوشانیده باشد تر کرده بر پیشم رحم بپاشد
 و پیشم دیگر را بسره که فروج تر کرده بر فروج و زبانه او بپاشد و یا اینها مریض را بنها هم کرد و در
 بخسپ و در اوقات این اعمال احتیاط کند تا روزی عطسه واقع نشود و بعد از این محجمه الش

برحوالی ناف و کمر پیوسته می‌نهند و عطربامی خوشبوی می‌بویانند و نفس خود پیوسته
 بازمی‌کنند تا بدین حیلها رحم بجای خود باز آید و از بویهای گریه که رحم از آن کزیزان
 و از هر چه تعب آورد از دور می‌باشد و دور در بر بین شکل می‌باشد روز سوم ششها
 بدل کنند از آب شیمی که آنرا بشیرانی که برک مورول سرخ و نایبوست و آقا قیاد غیره در آن کشید
 باشد تر کرده باشند و بزخم معده رحم او بنهند و تا ممکن بود بهمان شکل به پهلوی سپیده
 باشد و همچنان هر ساعت محجّم بنهند و پیوسته عطری قوی می‌بوید و غذا شور بامی
 قابض کم ترشی می‌خورد و از آب و سردیها و چیزهای نرم لغزاننده پرهیز میکند و ضما
 قابض می‌نهند کچ باز در تخم مرغ برحوالی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود که
 فی الجمله قرار یافت آنگاه با حسیط در آبهای قابض مذکور تا نبات می‌کشند و یا بر ضما
 و قطرها و قابض بکار داشتن بر قطن و ناف و حوالی آن جهت احتیاط اقتصادر نماید
 و بجه دان سک و کرک را خشک کرده و سوده هر روز دادن مفید بود و آنجا که طریقه
 لغزاننده باشد تر آگیزی که مناسب آن بود دادن لازم باشد و در قوابض مجفّف با
 داخل باید ساختن واجب بود رتق این بسکی منفذ فرج بود چنانچه منع دخول کند و
 سبب این باغشای قوی باشد بی منفذ که بر دهن فرج از اصل مخلوق شده یا بواسطه
 روئیدن فرج پیدا شده و صاحب این علت را که اصلی بود رتقا گویند و زنان باطلح
 خویش رومی بند خوانند و رتق غشای بود که آن مقدار بدرون باشد حشفه را
 مانع نشود و باشد که بکثرت مجامعت آن مقدار بپایس رود که نصف قضیب در آن در بکاف
 این علت رتق با لغزاید پیدا بود بواسطه روئیدن کوشی چنانچه منفذ خروج حیض مانند انواع
 مرضهای ایشان را بسبب انتشار داده حیض در بدن دست و دزدنی فرج کثرتی را بسبب سرخ
 داغ کرده منفذ فرج کثیر بعد روئیدن ریش با کل سدد و شد و آن کثیر ضعیف و مرطوب
 بود و سبب آنست که دست بود و بیشتر از اوقات ماضی علاج در جمله این خرم
 و دستکاری چاره نباشد و اول بکافتن بود و رتق غشای غلب آن بود که ناسته
 و منجّ استن آن بعد کافتن باوخال میل اسر و حفظ آن ایما و تدبیر چو تیر غن میل تا

تا بعد لایق گمان بود اگر چه صعب باشد و گوشت را بعد شکافتن با دخال پسته اشک
 تقاضی و روغن زیت فاخته کرده منع بهم رستن باید کرد و در هم این بی رنگ اسرب
 نیک باشد و دستور این شق کردن جراحت است و نیکو دانند و اینجا که منقذ حاصل
 نشود از انشمار مورد طمشی بهم بود پیوسته به تنقیه و ارتیاض تدارک آن باید نمودن
 و اندک اعلم اما سرحم این اغلب کرم بود و سبب آن یا سقطه بود یا ضعیف
 یا غلبه مجامع یا عسر ولات یا زور قالمه دران صین یا احتباس طمث یا منی یا سبب
 یا رسیدن سرحم یا جی بس کننده مواد و مانع تحلیل بد آن خسل علامت
 آن تب لازم و تشویه در اکثر اوقات بود و گرانی و درد محسوس و ضربان دریم و
 برآمدگی آن از خارج یا داخل باشد که سبب مشارکت معده کرب و غثیان و فوق
 رنج دارد و باشد که سبب مشارکت دماغ صداع یا فوخ و درد کردن اصل و درد
 چشمها حادث گردد و باشد که سبب مجاورت و مزاحمت آن با دوده و مثانه
 بول و باد و براز حبس شود و از سواد لون روی زبان و عرق اطراف خالی نباشد
 و گاه بود که آواز نتواند کردن و نفوت مرض و باشد که غشی و یا تشنج حادث گردد
 و هرگاه و بدلیل شود این اعراض اشتداد یابد همچنان سیر در سرطانی و بوقت نفج و
 انحطاط امراض کم شود چنانچه مرار بدان ایما شده و چون صلب گردد طمث کاهی
 توان دریافتن و درد کم باشد و بول و براز حبس شود و تن و ساقها لاغر شوند و
 ضعیف غلبه کنند و باشد که شکم بزرگ شود و همچون شکم مستقی و درم هرگاه
 در جانب پیش رحم یا در نفم رحم بود درد و ضربان در زنا بر پدید آید و در نفم
 رحم بسیار باشد و هرگاه و درم در جانب قهای رحم بود درد و ضربان در قطن
 پدید آید و چون در قعر رحم بود درد و ضربان بناف باز دهد و بهر حال مریض بر جانب
 درم خفتن نتواند و در جمله بر خاستن و نشستن بدشواری تواند و اما در درم قطن
 چنانچه مرار گفته این امراض از حمی و ضربان و امثال آن نباشد و درد و گرانی و باد
 محل درم آن کوهی دهد و در کمتر از آن بود که در درم کرم و لمس ظاهرست و عانه و سوا

و عضله‌های کم مترهل باشد و ضعف و علامات بلغم ظاهر بود و علاج
تدبیر آن همان نوع باید کردن که در درم معده در روده و مثانه و خصیه گفته شده
و بخصوصه رعایت چنان باید کردن که هرگاه درم در قسم رحم بود محملات را
بیشتر چون از داخل فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود محملات را
بزرگ‌تر بیشتر نهند و چون در جانب پشت بود از تخلیص با حقان بیشتر کوشند
و چون در فقر رحم بود محملات بر ناف و حوالی آن بیشتر بکار دارند و احتقان
بسیار کنند و بزراقه بدرون رحم نیز رسانند و علاج این نوع صغیر از جمله
بود جهت صحت رسانیدن و دلدان و تحلیل و درم رحم خبازی نخچه
و لعاب پشگل و حله و خطمی و ورق نخچه آنها و روغن پیه در دهن خرد و خمر و روغن
خشک کند و نخچه هر یک را خاصیتی بس نیکیست کاهی که آنرا بوقت استعمال نمایند
و ضمادات و احتقانات و آنزبهای محلول زود بصلاح آورد این مرض را وضع
خواب درین علت بغایت نافع بود و بیلکه فم رحم چون درد عظیم است شکافتن
اگر توانند مناسب بود و درم فقر رحم را در آن سبک نماید و البته علم
احتقان رحم این علتی بود شبیه بغشی و صرع و سبب این یا حبس شدن
حیض بود و متعفن آن در رسیدن بخار عفن بدماغ و ول و حجاب بسبب بشارت
و یا جمع شدن بود و در ادعیه و حوالی آن و مترکم و سرد شدن آن و تسخیل
بکیفیتی می و رسیدن بخار آن بدل و دماغ و حجاب چنانچه در بحث صرع بدین
اشارتی شده این حال اغلب زنان را افتد که نوز سیده و بکر باشند
و تن آبادان و قلیل الحيض و یا زانی را که کثیر المنی باشند و از شوی مدتی جدا مانده
و به بارداری گذرانیده احتیاطی که از احتباس طمث افتد اسلام ازان بود که
از احتباس منی بجا نماند و آنجا که سمیت ماده بیشتر بود مضرت آن بحاجت بیشتر
رسد و تنگی نفس غلبه کند و مملک باشد علامات هرگاه این علت خواه
افتادن نخست اندیشهای بد و خیر کی چشم و کند حی حس و در دسر و دلد

و طنین و خفتان و تنگی پدید آید و در قرب وقوع مرض باشد که چنان دید
 که چیزی مثل حرکت مورچه یا بادی در زیر پوست از رحم یا از مژده و بطون
 بالابری آید و در وقت حدوث علت رنگ متغیر گردد و در لبها و چشم و رو
 حرکات بی اراده پدید آید و آواز نتواند کردن و اگر ماده غلیظ باشد خواب را
 غلبه کند شبیه سبات و بالاسیان و کسلان بود و در حال مرض خواب که در آن
 و باشد که بقی بلفجی براندازد و آگاه شود و اگر ماده سوخته باشد تشنگی غالب بود
 و در حال نوبت چشم وردی او سرخ باشد و از پستی و درد چشمی خالی نبود و وقوع
 علت یا عدم حیض بعد استقراغ منی و عدم حبس حیض و غلبه میل جماع و جدا شدن
 رطوبتی از رحم در حین علت و فایده یافتن از آن دلالت کند بر بودن مرض منوی
 فوق میان این علت و صرع بدان کنند که اینجا زبان خائیدن و آواز بلند کردن و بسیار
 لرزیدن و کفک بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبود و باشد که در آن
 تشنه بعضی سخنان گوید و تشنج این بسیار قوی علما چنانکه سبب بسته شدن
 حیض بود نخست ادراک بدستورهای که سبقت بیان یافت باید کرد و نگاه
 تقویت بر جسم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق آنها اکثر مذکور شده
 کردن و از تدابیری که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و غذاها
 سبک و زبانی دادن و اینجا اکثر مذکور شده که سبب احتباس منی بود و در آن
 آن بوجه لایق باید کردن یا کرده مقتضی را این حالت واقع شد و تواتری هم
 پیدا کرد و در اربعه هفته بمشوی دادند بهین صحت یافت و اگر این نوع میسر نباشد
 در تخفیف و تقلیل سعی باید کردن با استعمال سهیل و ریاضت و تقلیل آب و غذا
 و دغدغه کردن قابل فم جسم و فرج و ادراک گشتان جرب کردن و آشپزخانه
 مالیدن و جذبانیدن اسافل و اربعه و خوراندن فاذ هر حیوانی که را در محل
 مرضی و غذاها را می منفعت کلی بخشد و در حین علت مطلقا بویا نیندین و چند
 و بر جسم ملامت کردن و از داخل اگر توان استعمال کردن اندکی فایده دهد و بعضی بویا

دیگر هم مثل بوی چرخ کشته و خیارشور و بلور مفید باشد و بویهای نیکو مضرب
 و از بن ران تا بعد م بستن و در آب گرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و محرق
 التشنج بر روی رانها و ساقا افکندن نافع باشد و گفته اند که شیخ انصاری یک بند
 بر دهن جبهه الفار چرب کرده بفهم رسانیدن و همچنین غلیظه را رسانیدن
 مفید بود و ندابیری که در صرع بخاری و غیره گفته شده اغلب جهت منوب
 هم سودمند بود و در طبایعهای محلل شستن و بدان اختان کردن هر دو را فایده
 و همچنین تنی کردن و سواری و مشغولی طبع و شیافا که ماده را بقا مایل سازد و البته
 کمی شیر سبب آن یکی خون بست در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استفراغ
 یا زرق یا از اطحیض یا کم یافتن یا بدی جوهر غذای یا سیل خون بوری و یا ضعف
 در تولید آن و یا سبب بدی جوهر خویش که به پستان می آید بواسطه غلبه خلطی
 بر آن و یا کسب کردن آن کیفیت نا لایق را در بدن و یا سبب تصور مزاج پستان
 که بواسطه یس خشک غلیظ سازد و یا بواسطه غلبه رطوبت ابتلا سازد و قبول
 بهضم و استحاله لیت از آن برد و کاه باشد که از جهت غلبه خون طبیعت از بهضم و از سیر
 ساختن آن عاجز آید چنانچه بسیار افتد که سبب آن لاغری غلبه خون باشد علل آن
 آنچه سبب آن ماده کمی شیر بود بعد از اسباب آن دلیل باشد و آنچه سبب آن
 بدی جوهر خون بود علل آن غلبه هر خلطی و سوء المزاجات بدنی باشد آن گردان
 شیر صفراوی زرد و رقیق و گرم و حاد و طعم بوی بود و شیر بلغمی سفید کبود فام
 و آبناک و شور و طعم یا ترش طعم و شیر سوداوی غلیظ و تیره و کم بو باشد
 که از جهت غلبه می چورشته بیرون آید و شیر نیکو تنگ قوام معتدل باشد و طعم و بو
 آن خوش باشد چنانچه دستور شیر حیوانات تذکره است و آنچه سبب تصور مزاج
 پستان است لاغری و سختی گوشت و برجستگی دلیل یوست و حرارت مزاج دی خاده
 بزرگ و ظهور کبودی رگهای آن نشان غلبه سرد و تری مزاج آن باشد و آنچه سبب
 درم بود علل آن بدان اشتباه کند علاج تدبیر این حال بعینه تدبیر دفع لاغری

و دستور اصلاح هر سببی ازین اسباب مراراً بتقریب مبین شده و اعتماد
و تحصیل این مقصود بر خدا بود و آنچه از اغذیه درین باب نافع و موجب است
شکسته گو سفند و کا دست و زانهای پاکیزه که تخمه درانی بادیان بود و آردینهای که
در قاتیق آن شیر کرده باشند و ترش نباشد و بجزرات و شیرین
و مغزهای حیوانات و پستان حیوانات بسیار شیر که قبل از دوشیدن در
کرده باشند و همچنان بخت خرنجک بریان در شیشه شیر و فالوده قندی و فنی
و دوف با آن و دوف شیرین و گوشت ماهی تازه و روغن کاه و گوشت مرغ فربه
و بره و قمر تازه و شیر شتر کم ترشی و خرپزه و نخود و باقلای ترد و بورانی و علف است
و ربغث و شاخ بادیان و ساق شقایق و اسفناخ بجزرات یا قروط یا زردان و
و هند و آن شیرین قبل از طعام و نازک و با بجمله هر چه منی و خون را زیاده می
و اصلاح می آورد و شیر را نیز زیاده میگرداند و اصلاح میکند و هر چه بد اینجا
مضرست بدینجا نیز مضرست و استعمال هر غذائی ازین اغذیه و غیره با سبب
هر مزاجی گاهی که هم بدین اغذیه تعدیل مزاج جویند برای طبیب متعلق بود و کیفیت
مزاج خویش عالم باشد هم این مراعات تواند کرد و تعدیل این اغذیه جهت
هر مزاجی بادویه سبب جاز بود و بلکه لازم و اندک علم بسته شدن شیر
در پستان اینجا که سبب گرمی مزاج و روغن اسنخه طلا کردن و موم روغن
بنفشه را با کشیر تر و ساق خرفه در نادن باید مالیدن نیک و ضما و کردن و گاهی که
در روغن گل بهم آمیخته طلا کردن و اینجا که سبب سردی باشد موم روغن قسط
و یا خیری و یا سوسن طلا باید کردن و ضما و حلب کوفته و در روغن گل و سرکه هم نافع
و اگر فودنج را بنزد تا همچو عقیقه شود با موم روغن ضما و کنند مفید باشد و خوردن
چیزهای پر بادیان و شاخ تر آن و تخم آن هم سود دارد و خرطین کوفته طلا کردن
بسی نیک بود و آرد و جو و کرب و حلبه و تخم کتان بخت ضما دی مفید باشد و در
از خوردن چیزهای که مقوی آن مزاج بود و بریز باید کرد و شیر مایه و چیزهای که شیرین

چون فاذر هر و آنچه مایه دارد نباید دادن و بسیکن منزه مایه را در سر که حل کرده
 طلا کردن سود دارد و بسیار باشد که شیر بسته متعفن شود و آنجا سلق را با بقیق
 تا مهر اشود و آنرا با مغز نان آرد با قلا باید کوفتن غالب در روغن کل بر چکانیده ضما
 کردن و آرد کتجد و غسل و آرد با قلا نان تنگ نیکو بهم کوفته ضما کردن مفید بود
 و ضما در هر روز دوسه نوبت تازه کردن تا زودتر تخلیل کند و آب نیک کرم را
 هر ساعت لته دوسه تو بدان تر کرده تمکید کردن نافع آید و تیزاب نرم مالیدن
 سودمند بود و اندک علم کوفته گوشت پستان از ضربه
 استباه آن بگیرند ماش و گویز بهم نیکو بگویند باب برک سر و بسر شدند
 و ضما کنند نافع بود آما س پستان علامات آماس اعضا ظاهری ظاهره و با
 آن همانست که در ارمین شده علاج آنجا که آماس کرم باشد تمکید کردن بسبک
 منروج آب کرم نافع آید و ضمید به بخین مخلوط بر روغن کل و آرد با قلا مفید بود و کوفته
 غلب الثعلب که بر روغن کل چرب کرده باشند نیکو آید و آنکو را از نرم کرده مالیدن
 پیوسته مفید آید و چون از سر روز گذرد ضما تا که در بسته شدن شیر کفشته
 نهادن فایده بخشد و در او اخر ضما کوفته تخم کتان بر که سرشته نیکو بود اگر
 پنجدرم خطمی و سه درم مرد و دو درم زعفران را بر زده تخم مرغ رشته طلا کنند
 نافع بود و در جمله اوقات تیزاب نرم مالیدن فایده دهد بغایت و چون آماس سرد
 باشد تخم کرفس کوفته ضما کردن و همچنین بابونه کوفته و باب بادیان پیوسته
 یا باب کرفس نافع آید تیزاب کاری بسی مفید بود و ضما دای کرم که در بسته
 شیر از سردی کفشته شده جمله مفید بود و آنجا که درم صلب بود اول روغن بنفشه
 و زرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا کردن سود دارد بعده آنرا بر روغن کل و زهر کمان
 آمیخته طلا کردن مفید آید و اگر فطران قدری پیسته با آن بیا میرند اقوی باشد
 و در وی سر که در برگ مازد کوفته ضما کردن بسی نیکو بود همچنین برک شفتا
 با برک سداب کوفته نهادن و آنجا که درم دبیله شود تخم کتان و کتجد اصل

و میوه تر و لپشک بزوز بل کبوتر و نظرون و سادخ حمله مساوی میگویند و بر وزن کل
 و مغز ساق کاه و غیره و میفینج لب بر شند و ضا د کنند و اگر به تیزاب گرم کرده آنرا
 به ستور دملها سوراخ کنند زودتر و بهتر بود و آنجا که فرجه سوختگی فخور شده چنان
 واقع شود اگر طاقست سوزش تیزاب باشد اولی آن بود که به تیزاب آنرا پاک کنند
 و بصلح آورند و بمرهمهای لایق که در فروج بجه واکله کف بر ویانند و الا نکهت
 سبزه و سلیخته از هر کی جادایک من چو سر و زمین سماق جمله را در یکمن شراب قاض
 کنند و بیست روز بگذارند بعد با تش نرم بزنند و خوب سرد می جنبانند
 چنانکه به نصف آید پس ببالند و صاف ببالانند و بقوام آورند فی الجمله و به نرم
 رابن قرصه طلا میکنند مفید آید بامر الله تعالی و آنجا که نور سیدکان را پستان پوش
 بلوغ کرد کند و در و کیر و فصد باید کردن و طعام کم لطیف دادن و صندل و آقا قی
 و اشباه آن طلا کردن تا سرطان نشود و آنجا که سلیمه در پستان پیدا آید برک
 شفا لو و برک سداب ترکوفته ضا د کردن نافع بود و آنجا که خواهند در او ایل بلوغ
 که پستان را حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طبخ عفش و عصا نامی قاض ستو
 طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده آب طلا کردن و اشباه این نوع
 محققانه سودمند آید و بر بسته داشتن آن دایما بسیار منفعت دهد و در ارض
 و منی آنرا کوچک دارد و الله اعلم حصول آب شنی اما در ابتدا چنان بود که
 انزال مرد وزن با هم اتفاق افتد بر غایت تمام و زنان را انزال حالت دلالت
 و سستی محکم پیدا آید و اندک چسبی و زنا ف خود در یابد و مرد چون بنیض زد و در خود را
 و محل مدخوله بیسج آلودگی منی بدستور سابق نیاید وزن بعد فراغ هر چند سعی کنند
 منی بیسج باز نکردد و بعد از این قسم رحم بهم آید و بالار و وزن را و از روی مبار
 کمتر شود و در عین مجامعت اندک دردی از رحم نبات باز دهد و منی مرد بزودی
 باز گردد و محل از قاعده بیشتر خشکتر و نیکتر شود و نبض قوی تر بود و بوی بسته
 حرارتی مثل حرارت حمام زده میباشد و حیض مطلقا نبات و ابرار طلب بود

و با آنکه بیدار آید پست از محل خود و این کم باشد و غشای و کرب و تاریکی چشم
 و دوار و کسالت و خفقان و آرزوهای بیدار میشود جمله با کثر اینها بعد یکماه و بیست
 یا دو ماه و چهل روز و قریب بدین ایام رنگ چهره تیره شود و ریه تان سیاهی
 میل کند و کلهها بر روی پید آید و سبیدی چشم نزدی یا کبودی زنده و شکم بزرگ
 و بعد چهار ماه اکثر اعراض چون دلشور و کرب و تاریکی چشم و دوار و ادرار خضاب
 و جنین بچه در درون محسوس گردد و آنجا که در است استباه افتد که علوی
 حاصل شده است یا نه تحقیق آن بهمان طریق که جهت تحقیق سده رحم گفته شد
 باید کرد و گفته اند که در وقت خواب و باوقیه غسل آب باران یا آب سرد
 بخورند اگر بعد از این جوشی و دردی و زنان خود در یابد حامله باشد و نه بول نشین
 در اول بزرقت مایل باشد و در وسط قاروره او چیزی همچو پنبه زده نماید و در آخر هم
 مایل شود و گاه باشد که بول اوصافی و با قوام بود و بر سر آن همچو ضباب چیزی استوار
 باشد و در میان آن همچو جبهه پیدا بود و چون چنین باشد بالاتر و شیب تر رود و گفته
 که زرا و ندر را بسایند و غسل بپوشند و بزناشتان زن از آب پستی سبزه بخورد و دارد
 و تا پیشین هیچ نخورد اگر در آن اوقات طعم دهن خود را شیرین باید که مان بترری
 چنین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ یا بکمان بر باد کی چنین بیشتر شود
 و موجب است و اگر هیچ تغیری غالب و طعم دهن نیابد حامل نباشد و اندک سلم
 و اما تدبیر احوال حوامل بدانکه تی و غشای ایشان را مادام که با فراطمی مضر
 نیجامد بیشتر از چهار ماه در منع آن کوشیدن با آنکه پیوسته نشود مضرب است جهت
 دفع کردن طبیعت مواد طبعی مایله بقم معده را هرگاه معدت مضعف و زور آرد و
 بسیار شود و یا چهار ماه در گذشت باشد تسکین دادن لازم بود و طریق این
 علاج همانست که در بحث امراض معدی مذکور شد همچون طریق علاج و آرزوهای
 بد ایشان و آنجا که خفقان نخبه دارد تجرع آب گرم و کلاب گرم و ریاضت
 معتدل فایده دهد و اگر بفرید تدبیری احتیاج افتد خفیفی از آنچه در مجلس مبینست

اختیار باید کردن و آنجا که بادی در معده در دوده میگردد و اندامیکند معجون
 گونی و بهفون مقوی داشت باه آن اندکی رب بالای طعام خوردن سودمند آید و نقل غذا
 و حرکت بهم نیکو بود و آنجا که در می پشت پاهای طاهر کرد و روغن کل و سرکه بهم
 آسیخته طلا کردن مناسب بود و همچنین طین قیو لیا و نمک با سرکه و شراب و سرکه طلا کردن
 و ضماد در کرب نخبه و طلائی حوض باب کرب و صبر و صندل و فوفل و آب
 غلب الثعلب بسی مفید آید و آنجا که خارش و جوششی در درون و بیرون
 فرج باشد لعاب خطمی و کل سرشوی طلا کردن و در دوغ و عصیر غلب الثعلب و بنده و
 و کاسنی که کل سرشوی در آن حل کرده باشند شستن و درون و بیرون آنرا
 بدان آسیدن فایده بخشد و آنجا که عضلات پشت و شانه و شکم بختلات
 و کرافنی محل متملی و کشیده شود و اعیای قوی در آن موضع پدید آید روغن کل طلا باید کرد
 و دلک نیک نمودن و از پیشک بز و آرد وجود النعم خمیر کردن و نانی بختن و گرم فرشته
 نهاده نیکو کردن و دیگر چنانچه حامله را این حال در شبها حال پریشان و
 چنانچه بخاری هر لحظه بدیشان برآمدی که گمان میکردند که از خود نخواهد رفت و غمی
 عظیم واضطراب از آن میبودند مجرب تا این زمان نیکو نیکم کردی و غذای لطیف داد
 و روغن کل طلا کردی و عضلات پشت و دوش و بغلها و شانهها را محکم کردی باید
 چنانچه در ذات الجنب بدان اشارتی شده و از او در ری رک گرفتن گویند و باید
 تدبیر صلاح آید و من بعضی را فاو در هر حیوانی در دوغ و ادم نافع آمد و حکم غذا
 اعجایی جمله آنها را پسرا میزند و آن حال بسلامتی در باب زینه بود و فرزند شهادت
 یافته بود و آنجا که بی محل و سیدستور خونی ظاهر شود در طبع عدس و کلناز و
 و انجیر خشک و سرکه و مجموعه شستن و بر عانه طلا کردن نافع بود و اگر تسکین نیابد
 این را که از جهت افراط حیض گفته شد بکار داشتن و آنجا که جهت خلط زایدی یا
 مرضی یا استفرغی محتاج شوند بتخصیص فصد و سهیل باید که البته قبل از چهار
 و بعد هفت ماه این تدبیر نکنند که خطای عظیم است بچه را و بعضی فصد و محتاج

اعالی و شطراو مناسب بود و عوض سهیل و ملین تیر خشت که از اجزاء شتر
 گویند و انشال آن در انجا که ولادت بدیری و صعوبت میشود او را تا بناف در طبع
 کرب و شبت طبله و تخم گتان و خبازی غلظی باید نشاندن و ازین طبعیخ بار و غن
 خروج یا کنج یا شبت آمیخته اندر شبت و هیکاه و زمار و کمرگاه و کش ران های او
 مالیدن و فرمودن تا چند کامی برود پس بر قد جها نشیند و بیکبار از جای جدا
 چند نوبت چنین کند انگاه قافله لغاب تخم گتان بار و غن با دام یا با شیر که کنج
 یا با پیله بط و مرغ یا بار و غن نبشت آمیخته پیوسته بر فم رحم دی می مالند و در رحم گمان
 و در حین آمدن روز ولادت میفرمایند تا نفس نیکو بخورد و اگر در بر یا بهای خود زور
 کند و مثل این سگها چون با یاها متعلق است و تجارب ایشان در بناب باریست
 و خوب میدانند در سگله غرض کردن مناسب نیماهد لیکن انچه منفعت آنرا درین امر
 نیکو یافته اند و چهار درم پوست خیارشبر منسحق و طبعیخ مرکبه یا در جلاب و ادویه
 و همچنین خوردن حسونای بر طبله بار و غن مرغ و بادام و برگ سیرک و غلظی و آتش ماند
 حلیت و جذبید ستر و دار چینی و مشکطرا شمع هر یک اندر مطبوخی مناسب
 و لغز انده لغایت نافع بود و من چندان را فرمودم مقدار یک با قلا نرک
 مرکبی با نصف آن زعفران سوده در طبعیخ طبله خوردند و بزودی خلاص شدند
 بسیاران مجونی موجب بسی از اطباء بگیند جذبید ستر و میعه و مرکب شغال و مساباد
 دار چینی و اهل نیم شغال و جمله را کوفته و غسل سرشته بخوراند و در آب کرم دیام
 غسل آب کرم یا در شراب کهنه فائز کرده عطسه آوردن و معطیات به
 نافع بود و بخور چشم ماهی و زبل کبوتر و سنگ لشت و سم خرگوش و موی سر
 زیرا و فایده دهد و گفته اند که گرفتن مقاطیس در دست چپ و بستن زیر ران راست
 و اصیقلک افزینی بهسم بران فایده عظیم دارد و در درانیز کم بسیار درخت
 و گفته اند که طریق احتیاط نیکو درین باب اینست که چون ابتدای آثار وضع دریا
 فی الحال بحمام رود و در حمام مکث نیکو کند و باها و دروغهای بسیار انجا نیز مکث کند

چنانچه نذگورش و آب گرم بسیار بریزد و اسافل خود را نرم و گرم دارد در محلی که
 هموای آن بکرمی مایل بود بوضع اشتغال کنند و خود را از بول و براز خالی کنند قبل از
 غلبه درد و اگر قبض باشد در حمام بجهت نرم شکم را فرو آورده و شور بای چوب
 بز و بخورد و از آب سرد و سردیها و ترشیها در آن حین خذر کند و بر درد صبر نماید
 و فریاد تا ممکن بود نکند و باقی اعمال که سابقا گفته شد میکند مادام که او را از روز مقرر
 خود و آمدن فرزند نباشد و اگر تکلیف زود کردن نکند و اگر عسر از جهت خون
 اوست که خود را به هم میزد و از واسطه نبودن این حال او را قبل از آن باید که
 او را بخیل از آن خوف بیرون آورند و اگر عسر از جهت میل بجه بود بطریق غیر لایق
 قایله آنرا بخیل هموار سازد و اگر بعضی اعضا نه بوجه لایق باشد بیرون آید به
 آنرا قایله با دست یا ط باز پس کند اگر تواند والا او را به پشت خوابانند و با دست که
 او را کشاده داشته بالا برد چنانچه سیرین او از جای خیسله برداشته شود
 و آنکه بجهت بانچه باز بجای پس رود باز او را بنشانند بروی در افتاده تکیه زده
 تا بجهت فرو آید و قایله بدست آن احوال را در یابد و اگر بجهت پهلوی هموار آید منع نماید
 کردن که گوشت بیشتر و خطر تر باشد و اگر یکپای یا یکپایست بیرون کند بد بود منع
 لازم بود و بهترین اوضاع آن بجهت فرو آید و قبل از سه عضو دیگر ظاهر نشود رد
 بجهت بجانب پشت مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر ولادت سطر می شویم
 و آن پرده ایست که در رحم بر گرد جنین متکون میشود و جهت حفظ آن همچو کیسه
 که دو دانه اما صلبتر و بهتر از آن آنهنگام چاره نماند جز آنکه قایله با کشتن آن
 کشیده دارد و بدست راست یا بپاکی آنرا باره سازد و هرگاه درد و آنرا زادن
 از چهار روز بگذرد و بجهت بیرون نیاید باید دانستن که مرده است و تدبیر اخراج آن
 باید کردن زیرا که گذارستن آن موجب هلاک مادر شود و بجهت تعفن پذیرفتن آن
 در سیدن بخار آن بدل داوی آن بود که چون اعضای آن ظاهر باشد و دست
 قایله بر آن رسد قطعه قطعه کرده آنرا بخیل تمام بیرون آورد و بشه طایفه آنرا

سیسی باد زرسد و الا نترخ رحم کند چنانچه گفته شد و قوت حامله را بشور با
 نرم بر قوت نگاه دارند و بویها و بخورها که مذکور شد در سهیل بکار آورند و جود دارند
 مانند آن در لعاب جلبه دهند و فیتله قوی از کاغذ یا چوبی از شاخ قوی ایشان
 یا اطمینا یا سداب یا پنج تیزک یا چند بر مرغ بقطر آن آلا سیده یا روغن بلسان یا آب
 خنظل یا لیمو آن بفرمایند تا بخود بردار و ششانی که از بخور مریم و فته و حلیت سازند
 فرزند کردن آن نیکو بود و سودم ایشان فارسی گوشت و طبخ طبعه است
 آن دادن مفید آید و برمانیدن جند و مرکبی و خوراندن آنها نافع بود و فرزند که از
 خربق سیاه و موینج و زراوند و حرج و بخور مریم و حب مار زیون و شحم خنظل و
 جله را گوشت و بخت زهره کا و سرشته ساخته باشند بقایت قوت بود و بر
 و ناف ضاد شحم خنظل و قط و برک سداب زهره کا و سرشته نهادن عظیم
 نافع آید و آنجا که بعد از آن بچه شیمه که زمان آنرا جفت گویند بر آید باید که قابله آنرا
 بدست نگاه دارد یا با کفی کش بران بندد و نگذارد که باز پس رود که از آن خفقان
 و احتقان رحم مملک پدید آید و آنرا زورشاید بیرون آوردن که از آن بیم انقلاب
 رحم بود و تند بر آوردن هم نزدیک با آوردن بچه مرده بود و بویها بدو دم گرفتن
 و آب خاکستر خوردن و قرچ اندک و عطسه در آن باب نافع بود و اگر بدنها نشود
 صاحب علت آنرا باید خوابانیدن و چیری بران بسته بکشد آتش و از فرغات بگذرد
 دادن تا بمدا را جدا شود و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت است
 مایل شود منفعت بخلاف دستور و عادت و یا جسی شود از آن المی حادث کرد
 و علاج آنها از همان انواع باید کردن که در افراط حیض و احتباس آن گفته شده
 لیکن در منع افراط خیزی که آنرا تمام باز دارند شاید دادن که مضر باشد مگر آنکه از حد گذرد
 جهت رفع احتباس فاسد محض گفته بزرگ بخورد و در شستن چنانچه دستور است بسیار
 مفید بود و همچنین که آنکسین برک بلوط در و اینز تکیین میکنند بالنحاصیه و نفاس
 نرینه است و پنج روز بود یا سی روز و نفاس مادینه پنج روز بود و با جله و بعضی با

که ایشان را ناعاس نبود و یا اندک باشد و آن علاج مستغنی بود و آنجا که عادت بوده باشد که بجهت او قبل از وقت بيفته تدبیر آن رفع تقویت عادت و منع آن حالت چنان باید اندیشیدن که نخست اسباب آنرا باز جویند و در ازالۀ آن سعی کنند انگاه در غیر اوقات محل تقویت اعضا تخصیص رحم و دماغ و دل و کرده میکنند و در صین محل از مضرات بخل و مسقطات باز میدارند و اسباب این عادت اسقاط یا با جسم بود که مانع آید از فرا گرفتن جسم چنین با و بردن آن و کولان آید نماید بر دفع آن یا بطوبی غالب و لغزائنده بود از جهت سوء المزاج بارد در ذین رکبای جسم که آنها را فقر الرحم گویند و شیمه در جسم بدان متصل باشد و واسطه بود غذا گرفتن چنین را از ان عروق و بجهت این طوبت اتصال شیمه بدان عروق بنجاست ضعیف بود و در صین بزرگی و کانی چنین حفظ آن نتواند و بنقل واحد از ان طوبی اندک تبیی از خارج بيفته و یا سوء المزاجی باشد در جسم کرم یا سمد که با حراق یا اجساد منی جبین را مالیدن و غذا یافتن نیکو واقع نشود و طبیعت جسم و شیمه حفظ آن نکند و با غایت مخافت حامله و کثرت احتیاج بدن او بود و بصرف خون در تغذیه بدن وضعیف ماندن چنین طبیعت دفع آن طلبیدن جهت که است از ان و با کشادۀ نم جسم که در صین کانی چنین آنرا تواند نگاه داشتن و جزو برد خارجی را از ان منع نیکو نتوان نمودن و با فالج و سستی اعصاب تن بود و تدبیر رفع اغلب این اسباب بهمانست که در بحث عقر گفته شده و فالجی علاج پذیر نبود و بحقیقت این علاج اسقاط بهمان علاج دشوار پذیرفتن است و هرگاه که این حالات بر طرف شود اعضای ریه تقویت یابند مادام که امری دیگر که بخل مضرت ساختن نشود اسقاط نیوفتد و اموری که بخل مضرت سبب ضایع شدن چنین است معاد و غیر معاد اسقاط را ضرر است و سقطه و سبب معالج بسیار و سهل و فصد بعد بيفته ماه پیش از چهار ماه و صیحه قوی و ویدن با خطرار و سیلخ و خوف عظیم و غم عظیم و نیافتن آن و غلبه مکث در حمام و در میان آبها گرم و مرغی اسافل و بسیار خوردن چیزهای تیز و غلبه امتلائی بدن و دیگر در مفسده

با دراط و خوردن سموم ضعیفه و ادویه سمیه زیانکار و یا سخت سرد و یا سخت تیز و یا
 ترش و غلبه احتقان و ادرار بسیاری که سنگی و تشنگی و تب تیز و درد و صعب
 و مرضهای فوی شام و یا مخصوص برجم و جمله البتین از چنین حالات دور بودن
 واجب بود و احوال آن چو احوال دیگری که حامله است میسر نیست و بحقیقت تدبیر
 هر دو یکی است و مع ذلک بالطبع مخالف یکدیگر اند تقدیر الله تعالی و علامت
 افتادن بجهانت که پستانها بیکبار خرج شود و شیر آن سیلان کند و خون چرخ
 از محل رحم ظاهر گردد و هرگاه بچه بزرگ بود همچو اعراض ولادت پدید آید و آنجا که
 دو بچه باشد یکی را افقی رسیده بود واقع میشود پستان جانب مخالف
 بجال خود بماند و آنجا که بچه مرده باشد در درون طبیعت بجهت نفرت ازان خوا
 که دفع کند شکم سخت کران شود و هرگاه حامله از پهلوی به سر کرد و چنان پیدا رود که
 سنگی در درون او هر طرف می غلطد و مانع او بعد از آنکه گرم بود سرد
 و لاغری سخت در پستان پدید آید و از رحم آبی زرد و بدبوئی روان شود و سید
 چشم مکرر گردد و باشد که کنار مایه کوشش و بینی بعد از آنکه سرخ می بوده اند سفید
 و آنچه دلالت کند بر ضعف جنین و منذر بود بسقوط سقم بدن حامله و آمدن جفین
 باوقات خود و حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندک حرکت کردن بعد شش ماه
 و ظهور رطوبتهای بسیار از فرج و بودن باد در رحم و اندک علم اما تدبیر
 منع نمودن آبستنی گاهی که مصلحت بزرگ در آن باشد مثل بیم
 آفت حامله و غیر ذلک آنست که بکند از آنکه مری بر جسم در آید و اگر اتفاق آفت
 بیرون کنند اما منع در آمدن بکند وجه تواند بود یکی آنکه در حین انزال مرد یا زن
 خود را باز کشند تا لطفه بغیم جسم نشود دوم آنکه مرد منع انزال کند چنانکه بعضی
 سوم آنکه قبل از دخول زن چیزی که سد منفذ رحم کند و دفع کننده مری
 و مانع حبل بود در فم جسم آنها مثل جوی یا شیانفی که از کرب و جسم حنظل
 و هزار خشان و فاقد انسل و حبث الحیدر و یونذ و کز انکبین و قطران و زهره کاد

وزده درون انار و چرک گوشش حیوانات و حیض درخت قوت و سرکین سیل
سقفونیا و سفیداب مجموع یا بعضی سازند اما بیرون کردن از رحم هم بخند و جبه
میسر کرد و یکی آنکه بعد از انزال فی الحال جدا شوند وزن بزور تمام بر خیزد و عظم
و تنج چند و صیحه چند قوی بکند و هفت قدم یا نه قدم بعقب باز جهد محکم دوم آنکه دو
که از ابا بزرگ داند در قسم رحم جهد مثل نوشا در و نبات و ملینات و نمک طبرزد و بوند
و اشال اینها از آنچه برداشتن آن در حیض بود و بعضی از جای حب مذکور را هم این
واقع است سوم آنکه بر سر پای نشیند و نام خود را بگشت لختی تاب دهد و سالاد چیز
بدلوی می بود و در زیر خود بخور میکند از آنچه جهت سرعت زادن گفته شده و چیزی
مزنقی می خورد و آنجا که بدینها اخراج نیاید و علوق حاصل شود چاره نباشد خراک
سیلی یا چوبی سخت همچو سیلی تراشیده و تخصیص از پنج خیار می قدری در رحم فرستند
و یکس از ارباب یانی بر آن بسته دارند و ماه بالا زد و شیب و اکثر اوقات زور از آن
همچنان بگذارد و مبالغه و تعجیل در دفع بیشتر فرستادن سیل و غیره نکند و
در آن باز دو یکد و هفت برین پنج میگذراند تا حیض اندک اندک آمدن کرد
و تا هسته تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری کاغذ را بر هم چپند محکم با هم میسلی
و قدری ریسمان بر آن چپند و زنجبیل ساییده بروالند و بگذرانند تا خشک نشود
آنکاه در رحم فرستد تا حیض آمدن کرد و پاک شود و این عمل مضرتی ندارد و اگر گاه
به بالا رود باکی نباشد جهت آنکه بزودی نرم شود و بیرون آید و ازین عمل بهتر
و بخوردن ادویه نهادن بسم کا هی می افتد و در اثنا می کا فتن رحم باید که خود را از
سرد مایه خط کند و قطعا جمله چیزهای قابض و ترش و سردیها و آب سرد دهند و
و شفا لو و چیزهای با ذاک و جغرات نخورد و هر یک روز در میان حمام رود و شکم درج
بلعها و دروغهای نرم ترنج بکند و چیزهای نرم کشنده و محلات خورد مثل کاجها
نخه دار و اماچ پر پیاز و گندنا و خبازی و زرد چوبه و دنبه بار و عن مرغ بادام و شنبه
بکوشد مرغهای جوان یا بی آن و از حرکت غنیف و جماع بجزد ریاست و ملاغیه فایده در

وزنان زائیده و اسقاط کرده را هم این تدابیر باید کرد تا چله اقلای تمیخ که بدان
محتاج نباشند و جهت رفع تشنگی و کم خوردن آب زائیده را در تابستان و دفع
کاو شیرین علاجی نیکوست و در دالیشان را هم که تا هفت روز بعد ولادت میباشند
نافع بود و در بوزنه هم بحبای آب نیکو بود و در خلو معده از طعام و در غلظت خلط بدین
و قمر و دفع شتری تازه هم موافق آید و جلا بهایم بسیار مناسب باشد و کشتن
نفاس بفرزجه قویند و کز انکبین و اشباه آنها آن در درات کین نیکو دهد و اگر این رعایا
نکنند و بخلاف این اعمال جرأت نمایند هم وقوع انواع امراض رحمی و غیره بود چنانچه بر عالم
باجوال بدنی مخفی نیست هرگاه بحال صحت باز آئند بدستور معتاد عمل باید نمودن الله اعلم بالصواب
باب بیست و نهم در بیان امراض نشیت و مفاسل

و پاسبان و اسباب علامات و معالجات اما در نشیت و تهی کا
اما سبب در نشیت یا سوز المزاج سرد ساده بود یا بادی و در حوالی فقر با از داخل یا
خارج و یا بادی بود غلیظ در آن حدود و این بیشتر افتد و اکثر دفع مریدن یا یا بدو سیر
یا استلای رموی بود در رک بزرگ که در نشیت بد رازی کشیده است و یا ریخ و ماندگی بسیار
بود از زوری یا از غلیظ حرکت یا از کثرت مجامعت و یا مرض اعضا مجا و بود چنانچه در
اعراض آنها گفت شد و این قسم خارج بحث باشد اما سبب در تهی کا غلب
اوقات یا با غلیظ بود یا بلغمی خام در آن حدود و **علاج** آنجا که سبب سوز المزاج
سرد بود و سردی محل نبودن و کرائی یافتن اکثر در قطن و نافع بودن چیزهای
گرم با فحل و بالاتر و زیاد شدن در سکون و در شب و در سر ماران دلالت
کنند تبدیل مزاج باید کردن بداروست بلادریات و رس و کبی معجون خرقانی و آب
اینها از مقویات و معدلات و غذای گرمی فراهم آید و روغن کبک و روغن تخم
و دهن الاراحه و امثال کرم کرده و نشیت بر آتش داشتن و روغن و نمک جرب کرده
بدیکر روغنها و بدست مالیدن سود دارد و آنجا که سبب بلغم غلیظ بود و کرائی محسوس

و ظهور قوت و جع با هستکی اندک اندک و دشواری برخاستن و بر محل و بودن آن
 اغلب و قطن و سن و سخته و زیاده شدن سکون و سرما و بخوردن میوه و آب سرد
 و نشسته ناکردن محل روغنی را که بران یالند بدان اشتها دکنه بعدتی مکرر و سهال نادر
 غلیظه با عمل مذکوره اصلاح باید کردن و تیزاب مدخلیت و جدوار مالیدن درین
 هر دو قسم بغایت سودمند بود و غده کردن و کاهشی تسکین یافتن و باز عود
 کردن و ظهور و تمددی اقوی در حرکت و کم شدن در آخر حرکت بدان کواهی دهد
 و غذای بادشکن باید خوردن و ضامه و کما دمای بادشکن بکار داشتن در غن
 زیره و روغنهای مذکور مالیدن و دوائی مقوی مذکور خوردن و مسح ذلک باد کواهی
 بدستوری که مبین شده تحلیل نمودن و فتح مراق را به بعضی از تدابیر یا نحوای مراقی
 اصلاح کردن و آنجا که سبب امتلائی عرق پشت بود و بودن و جع بر و ازین پشت
 بان اشارت کند باید دیدن که سبب آن امتلا باز ایستادن حیض یا نفاس
 یا جس منی است استقران آنها باید کردن و اگر ترمید تبیری احتیاج افتد قصد با
 باید کردن و غذا کم ساختن و مالیدن آن عرق بر لول و در طرف مهره پشت و بعد
 تدبیر روغنی محلل چون روغن مصطکی و یا سکن چون روغن کل باشد که از خوردن
 نقل معده واقع شود و آنجا که گردن و کلفه و سفوف مقوی و رس و امثال آن
 خوردن نافع بود و حرکت غالب با هستکی سواری سود دارد و آنجا که سبب تعب
 باشد بعدم اسباب آن چنانچه گفته شد بدان کواهی دهد و تسکین ذلک معتدل
 و استراحت و تطیب و خوردن غذای مناسب که در اعیان گفته شد و بتفریح و بپای
 خوش اصلاح باید کردن و از جماع و محلات قویه و تعبها خذر نمودن جوانی را
 در کمرگاه نزدیک قطن بمقدار کف دستی در محکم کرد و در میان دوشانه هم بمقدار
 محلی دروسیکرد و باقی پشت بسلامت بود و در کمرگاه چنان بود که بر جمت نشستی
 برخاستن و کشتن و در میان شانها چنان بود که گردن و سینه راست نشستی
 بر کشیدن و داشتن و انواع تدبیر گرمی فرا میگرد و محلات می مالند فایده زیاده و علا

و گفته شده بود جوگی رسید و حال او دید فرمود تا محل در درابر نه ساخت اول
 بر محل که گاه او که در دوا بیشتر بود به سه یا کی تیر تا می از آنرا شید چنانکه اندک
 خونی از آنها بیرون آمد و ستم تیس را ساید باب و به پر مرغی بران مالید و گذاشت
 تا خشک شد ساعتی را آن محل درم کرد بمقدار نصف سیسی پس آنرا بر غم
 جرب کرد و گذاشت روزی دیگر از آن زخمها زردابی اندک ترا سیدن گرفت ز پیسه کشید
 بران بسته داشتن میفرمود و هر روز بهان روغن جرب میفرمود و هفت روز درم و در آن
 و آمدن زرداب تمام نکین یافت و بعده آن محل با باین با هم بهین نوع علاج کرد
 و بعد نکین در دوا سهیل صیالی قوی داد و در اثنای این محالجات ادرا برنجی جرب
 و نرم نخت میداد و در مدت بیست روز صحت تمام حاصل کرد و دیگر عود نکرد و الله اعلم
 میل کردن مهره پشت آنچه بجانب بیرون آید آنرا حبه خوانند و آنچه
 بجانب درون رود آنرا قفس گویند و آنچه به یک پهلو میل کند آنرا التوانا مند و آن
 بیشتر رطوبات لغز انده بود و در محل ربط مهره یا رطوبات غلیظ یا بادی غلیظ در
 آن موضع و از آنرا سه گویند و باشد که از ورمی داخلی در صفاق حده پدید آید و مهره
 از محل خود بجنبانند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض که در
 بسیار افتد جهت غلبه تولد ماده خام و غلیظ و نفخی در بدن ایشان بواسطه کثرت اشتها
 و جهت نرمی روابط مهرهای ایشان و انقباض گفته که هرگاه خداوند بخواهد سرفه کردن
 قبل از بلوغ این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود و همگام بود بواسطه انتقال مواد
 آن مرض سابق و حادث شدن خراجی بزرگ و مرض از آن مواد علامات
 شاید موادی که اسباب این علت اند همان نوع است که در در پشت گفته شد
 و عاقب ضربه و سقطه شاید بود بر سینه آنها و وجع جاس و حمی دال بود بر درم
 چنانچه مرار گفته شده و در جمله سابقا بار یک شود جهت تنگ شدن منفذ
 غذای آن علاج آنجا که سبب رطوبتی افلیج آورده اند و از آنچه در علاج
 افلیج در بو گفته شده مخفی حیت آن اختیار باید کردن و در یک ذیره بستن ناف و

وانجا که سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد بنوعی در تشنج بلغمی گفته شده
 عمل کردن تا نافع آید وانجا که سبب باد غلیظ باشد علاج کزاز مفید بود و باطل
 در تمامی اقسام استفراغ و تحلیس خلط و باد سبب علت باید کردن چنانچه
 مرا را طریق آن معلوم شده بعده تعذیل مزاج نمودن و بدست مجمه و آب
 آن چهره را بجای باز بردن و از دستورهای که در هر مقامی مذکور شده آنچه
 مناسب باشد مرعی باید داشتن و الله اعلم در و **در و سرن**
و عرق النساء فرق میان این دو مرض آنست که وجع درک همین در سرن
 باشد و بران فرو نیاید مگر اندکی و در عرق النساء بر رازی آن رکی کشیده
 باشد و بدین جهت با سمن آن رک که محل ست موسوم بود بی ذکر حال و عوام
 این مرض را رک قنیه گویند و سبب هر دو ماده فصلی بود که در درون
 موضع ریزد و بماند لیکن ماده در سرن در مفصل درک بود ماده عرق النساء
 در مفصل درک و درین عرق بود و در در پی پی که کشنده است تا بنیه زانو
 محیط شده و فرو آمده و هر چند که ماده آن فرو و تر آید و یاب باشد و
 انکشان بای هم رسد و گاه بود که ماده آن که درین در و مذکور شد بی آنکه در
 مفصل بوده باشد و بدینجا انتقال کرده و سبب میل مواد بزرگ اغلب
 آن بود و بسیار نشستن بر چیزهای صلب و باشد که ماده وجع رحم بدینجا
 کند و این درد پدید آید و اکثر ماده سبب آن بلغم خام بود و این مرض اغلب مقدمه
 عرق النساء باشد **علامات** دلیل هر خلطی چنانچه مرا مذکور شده
 ظاهر بود و بسیار بود که درین دو مرض چون که نه سحر استخوان از حقه بیرون خیزد
 و ساق دران باریک شود و هر دو خداوند عرق النساء شدن و خم شدن
 و سوار تر بود و در بازوی رطوبات مخاطی بسیار باشد **علاج** تدبیر
 این هر دو وجع تدبیر وجع المفصل بود لیکن اینجا چون ماده در غورت و محیط
 است در تدبیر این مرضها ملاحظه و اهتمام بیشتر باید و طریق کلی در علاج این وجع

امراض مزمنه کاهی که نوباشند آنست که نخست ماده آنرا باز جویند در قلیس
 کوشند بتفاریق و تقایای آنرا از محل تحلیل کنند بجللات قوی که ماده را از عمق
 بکشند انگاه عضور تقویت نمایند تا دیگر فصد را قبول نکند و آن عادت از دو
 زایل شود و آنجا که کهنه شده باشد استفراغ حاجت نبود و در تحلیل
 باید کوشیدن بدستوری که بعد تنقیه نکور میکرد و اما آنجا که در او ایل ماده و
 غالب یابند ابتدا بفصد باسلیق از جانب مخازمی باید کردن و در روز روز
 فرمودن و یا چیزی قلیس لطیف دادن بعد چون درد از جانب وحشی را
 و ساق فرود آمده بود یا از عرق النساء فصد کردن و چون از جانب الشی فرود
 آمده باشد فصد صافن کردن و بعد مهلتی بکیبار از رک که بر پشت پایی نهاد
 میان بنصر و خضر فصد کردن و بعضی گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء
 بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق یا از باسلیق صواب باشد و جاکینوس
 گوید که فصد صافن و ما بضع درین مرض النفع است از فصد عرق النساء و ما بضع النفع
 از صافن است و بعضی مجربان گفته اند که اولی آن بود که در روز قبل از فصد هر دو
 یکنوبت حقه کند و در دومی هم سهیل فایده عظیم رساند و بعضی گفته اند که در
 اگر چیزی سحج آورنده کنند نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در درد سرین و عرق النساء
 سحج و اسهال خون واقع شود صحت یابند چنانچه در آبله و زک و بعد این
 تنقیهات نیز ابکاری باید کردن بر تمامی رک یا بر حقه ران در عرق النساء و غیره
 باید کرد و حق حقه ران برود و در و غنها سوختن بکیبار یا بدفعات از هر دو مرض
 و در آن اثنا از مولدات ماده مرض و مضعفات عضو بقدر امکان خدر کرد
 و گفته اند که مجمه ماده را از قعر محل بیرون کشیدن و بعد از آن محل را بمقراض بر
 ساختن تا دفع شود یا شست و پودن بدستور حجامت و خون بسیار از آن
 کشیدن و زیاده از قاعده علاجه باید کردن و از مطلق این علتهای تدبیری که خشک
 کننده ماده و خام کننده آن بود از داخل یا خارج نشاید کردن و استعانت

بمقتویات عضو بدن بعد تنقیه لازم و نافع بود و قبل از آن مضر بود و مقتویات
 بهمان نسبت که مرارند کور شده و مداومت آنها هم هیچ این علتها را نکند و اگر بعضی
 دوا را یابند که در آن هم جذب ماده از محل تحلیلی آن و تقویت عضو باشد
 از خارج بکار داشتن آنرا افزونی عظیم باید دانستن بلکه خزان استعمال کردن خطا بود
 و آنچه نفع و جمیع این خواص در و تجربه بر رسیده است نیز آب مدبر به سیاحت و طبیعت
 و دارای ابله و نیک و همین حسن و همین المفاصل عورنی را علت بود و بطن نفع کردید
 و در پی آن در و جسم پیدا کرده و آن بعد دو هفته بوجج الورك منتقل شد و در آن
 محل از سرین اندک و رمی هم ظاهر بود و عجب نیز انواع روغنهای محلی که در او جامع چنین
 استعمال میکنند چون روغن اسپست و روغن شیت و روغن نانخواه و روغن سیاه
 تخم و روغن کرچک و روغن زیره و روغن حلیت و روغن تخم کندنا و غیره با میالند
 و ضماد های محلی بکار میباشند و زرنباد و جد و ار و امثال آن طلا میگردند و گاهی
 جهت تسکین و جمع مخدرات نیز استعانت می نمودند و نافع نمی آمد و بعد یکماه بعد
 و او بغایت ضعیف شد چنانچه از حرکت باز ماند و ران و ساق او بسی لاغر شده
 و از ضعف و درد سخن نتوانست گفتن فرمودم ما بر موضع وجع و درم او تیزاب مالیدند
 و قدری فاذر بر حیوانی در کلاب سائیده بد و خورانی بد بعد ساعتی چشم باز کرد
 و از ناله برآسود و نگاه هر روز و وقت فاذر بر رسید و اند و تیزاب نیز می مالیدند
 و غذا برشته مرغ میخورانیدند و بهین در سه روز قوت گرفت و در دو روز هم
 و خلاص شد و جوی علاج عرق النساء چنان میکرد که تمامی آن بای ما و فاذر برین و تیزاب
 میکرد و بعد ریسمانی قوی را بکشت کلان آن بای می بست و در ایض را بد آن
 از بلند ی بر می آویخت چنانکه سر مرخص از زمین مقدار شیری برداشته میشد
 و سه چوب ران ریسمان می زد و مرخص را از در لخته غشی میشد و انگاه او را فرود
 می آورد و میکشید بهین تیزاب آن وجع مرتفع میشد اما درین کاهی که بی احتیاط
 واقع شود استرخای در آن کشت بای بدیدی آمد و همچنان بکشت ماند و شخصی که گوشت

این علاج کرد و این قصور پیدا کرد و حکما میهند طریق در شستن مقرر کرده اند
 که آن ملازمت در مرض عظیم نافع است و آنچنان بود که مریض مریخ نشین بعد از
 و تبریح محل و سه پای غیواؤن چنانکه بکشد ران متصل بود بعد از آن پاک
 ماؤن را بزور بکشد و بیاورند و بر بالای ران غیر ماؤن چنانکه بکشد ران متصل بود
 همچنان قرار گیرد و اسلام و در جمله این نوع امراض شستن مریض در آب مساون
 بعد از این بر روغنهای مناسب و بعد از آن هم روغن مالیدن نافع بود و اگر در
 نشین که محملات قوی دگر در آن باشد هم نیکو بود و در پنج گفتا در دبا و
 کلاغ سیاه و عک و پدگرک و کلمس که در صحرایا میدود و سه پهن دارد
 و دم دراز و ضفیع سبز و غیره شستن بسی مفید و مجرب است و اگر دوسه از اینها
 با هم جمع کنند انفع آید و گفته اند که چون مریض را این علاجه موثر افتد هر روز
 یکدوم یا مثقالی فقط سفید باشد بر سجا بخورد صحت یابد **بسیان** شیان فی نافع
 کتیک مرض بکیر یکج و جابو شیر و انزروت و مقمل داشتن و زنجبیل و سورنجان
 و شقاقل و شحم قطل و بلخ بندی و جندوز زنباد و قسط و ما یزینج و برگ سداب و انیسون
 و تخم بادیان و بوره و فانیند بمسافات جمله را سوده با هم بسپارند و شاف
 و اندر علم و حج المفاصل سبب منفعل و درد بندای زانو و دستها و انگشتان
 سبب ضعف این اعضا بود بواسطه سوء المزاجی سافج بارد این بیشتر افتد و یا
 که جذب مواد بد انجامد و سبب فاعل درین مرض یا سوء المزاج تمام بدن بود یا از
 اعضای ریغ فقط که بد جهت ماده موجه متولد گردد و بمفاصل منفع گردد و این
 سوء المزاج یا ساده باشد یا مادی و ماده آن یا بلغم و مره بود این بیشتر افتد
 و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفرا باشد و یا باد بود و گاهی هم از سودا واقع
 و اکثر اینها فضل مضم دوم یا سوم باشند و آنچه برین مرض اعانت می نماید خوردن
 غذای ناموافق مولده است و بدی مضم و ترک ریاضت و حرکت عنیف بر سر
 و جلاع و حمام بر پشت و اخباس خون بواسطه طمٹ و شرب خمر و آب میوه برشتا

و در هم خوردن بی ترتیب و بسیار باشد که بحیث خشمی عظیم غلطی بکند از دوران صحن
 حرکتی نا هموار کرده شود و آن ماده در بندگاه ریزد و بماند و این مرض میراث بفرزند
 رود و در یکاه بماند و بعد شکین در هر چندگاه عود کند و سبب دیر ماندن این علت
 آن بود که در مفصل کجای مواد صفت بی اختلاط با خرابی اعضا تا بدان
 شناختن از دوامی فصل طبیعت و بعد بود و چون در مفصل و تر و غضروف
 استخوان و رباطست و هم این اعضا ضعیف بود دفع ایشان مرفصله را بدید میر کرد
 و بسیار باشد که ماده آن در بندگاه تجمیع شود و بندگاه سخت گردد و انگشتان سطر
 در هم چسبیده شود یا کوزه بماند و باشد که در میان بندگاه انگشتان کوشد
 فردنی پدید آید و این از ماده دموی افتد و تجمیع از ماده لغوی و سوداوی و سبب
 حرکت مفصل محصل است مواد فی الجمله وجع و نفوذ مواد هم درین مواضع صلبه و تر و سیر
 گردد و اکثر مردمی را که مفصل افتد اول نفرس پدید آید و این علت بیشتر بران نا آه
 و مردم ضعیفی و سوداوی را افتد علامات شناختن هر ماده و سودا مزاجی
 همون محل و لمس و ضربان و کراتی و تمدد و خراج صاحب و ضرر یافتن از دوامی
 موافق و راحت یافتن از دوامی معاد طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب
 و بقاروره و ایت و فصل و سخته و سن آسان بود چنانچه مرا را تقدم بیان باشد
 و آنچه دلالت کند بر ترکیب ماده آنست که از کرم فقط و سرد فقط نفع نیابد و از گرمی
 و دفعه نفع یابد و دفعه دیگر از سردی منتفع شود و گاهی را که مزاج کرم بوده باشد
 و تدابیر بارد و رطب چون خوردن میوه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب
 بسیار بود که ماده این علت فاسد شود همچو سده و علامت آن بآن باشد
 که وجع یا حکه یا سوزش بود و از چیزی های کرم و ملاست جامه متضرر شود و از چیزی های
 خشک راحت یابد و آنجا که ماده ریجی بود و خفت محصل و انتقال در دوازده محل بران
 دال گردد و تقدم تناول الطعمه و قوا که با دانه نیز هم بران گواه باشد و آنجا که این ماده
 از حرارت و حدت بر تیره باشد که در استخوان در رود و از آفتابه کند و این را طبیب

ریح الشوک که گویند علاج آنجا که مرض اندک در بعضی مفاسل بود و گنبد
 و عرض ابله فزنگ نباشد قبحی کردن بسیار و مداومت خوردن بلا دریات یا زنجیر
 یارس و مالیدن محلات که در عرق النساء گفته شده بزودی اصلاح یابد
 و آنجا که عرض ابله فزنگ و باد آن بود همان نوع که در مجلس مسین است علاج بزرگ
 و آنجا که مرض قوی و نوبه اگر سبب سوء المزاج ساده باشد نخست تعدیل
 باید کردن بدستوری که مراراً مذکور شده بعد از آن تسکین دفع و تحلیس ماده مذکور
 و چون سوء المزاج بدن یا اعضای رئیس مقدمه مرض باشد در تعدیل آنها اول
 سعی باید کردن بعد از آن بتدبیر یا ده مرض پرداختن چنانچه مسین یک و دو که مذکور
 که در تعدیل ساده حاران با استفراغ اندک خون و صفر محتاج شوند و در تعدیل بارد
 آن با استفراغ اندک بلغم و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن با استفراغات مقرر
 و منع غلبه ریختن آن عضو باید کردن و انکاه در تحلیس باقی از محل کوشیدن و در
 هر تدبیری چند چیز مرعی باید داشتن اما آنجا که ماده دم باشد چنان رعایت باید کرد
 که بعد دو سه روز فصد کنند و در آن ایام مریض چیزی قلیل و لطیف نسا خوردن
 و چون درد در دست راست باشد اکحل دست چپ را بکشایند و بر عکس در
 زانوی راست باشد با سلیق دست راست را بکشایند و اگر در زانوی چپ باشد
 با سلیق دست چپ را بکشایند و اگر در هر دو پای بود از هر دو با سلیق به یکبار فصد
 و اگر در هر دو دست بود از هر دو اکحل سلیق با فصد کنند و خون بمقدار قوت بردارند
 و بعد سه روز یا دو روز از آن قی فرمایند خصوصاً که در دور یا پها باشد و اگر بدین هم
 تسکین نشود سهیلی لایق هم دهند در یکی از ایام بحران بتخصیص در هفتم و نهم
 و چهاردهم غذا و شربت سوء المزاج دموی میدهند چنانچه در امراض دمو
 مراراً مذکور شده و در باقی افلاطون هم برین قیاس باید کردن و درین اثنا بنطول
 آب سرد یا طلای را در فی الجمله منع ریختن ماده غالب بجل باید کردن و آنجا که
 ماده صفر باشد چنان رعایت باید کرد که نخست بر داعی قوی منع ماده میکشند

و شربت های مناسب بخوراند و انتظار نضج می کشند و بقی ماده را کم و بخلاف مال می آید
 و چون نضج پیدا آید سهیل صفا دهند لیکن در جمله مواد گرم چون تپی یا در اتفاق
 افتاده باشد یا تشنگی غالب و حرارتی در سهیل دادن و در غذا و شربت ملاطفه
 جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها در تدابیر هم بکار باید داشتن و آنجا که ماده غلیظ
 خام بوده از ابتدا در نضج ماده کوشند بمبالغه بخورانند و کلنگین عسل برناشتا با
 آب رازیانه و اشباه آن در اوج دور دارند و نضج تمام است فراغ کنند و این قسم
 چون عصر ترست است فراغات این قویتر باید وقتی قبل از سهیل و بعد از آن مکرر
 و بمبالغه باید کردن و آنجا که ماده آن مرکب از بلغم و صفر بود هم سخت تدبیر نضج باید کرد
 بخورانیدن چیزهای مرکب که مناسب هر دو ضد بود چنانچه در شرط الغب و غلبه غیر خاص
 و اشباه آن مذکور شده و قوی بسیار باید فرمودن و بعد نضج سهیلی که هر دو خلط را
 دفع کند دادن و آنجا که ماده از سودا و سی خالی نباشد از منضجات و سهیلات سودا
 استعمال باید کردن و هرگاه نضج دیر حاصل شود ما را اصول بار و غن خروج چند روز
 باید دادن و آنجا که با سهیل ماده دفع نشود مدت قوی بعد از آن باید دادن و
 چنانچه در بحث امراض کرده و مثانه مبین شده و بسیار بود که بعد از محض رفع
 نماند و حاجت سهیل نیاید و آن برای طبیب مجرب منوطست و بعد از این
 تنقیها تحلیل تنقیه ماده و تقویت عضو و تشکین و جع باید کردن بمالیدن تیز آب
 و روغن ها که در وجع الورك و عرق النساء مذکور شد و قبل از تقلیل ماده و نضج تمام
 عضو مجرب و دلیات و محملات بکار شاید داشتن زیرا که مفصل بعد از آن دوام
 ماده بجرکت آمده دفع کنند از خود و آن ماده باز گردد و در بدن طبیبان کابل بسیار
 گردد و از آن حال بیم حدوث انواع امراض باشد و اگر با عصاره تقصیر دل و دفع
 زرد ملاک گردد و این نوع خطا از طبیبان کابل بسیار واقع شده است و در اوج
 قوی هم قریب بدین فعلی کند و از سهیل ضعیف هم جهت تحریک کردن آن مواد
 و دفع نام نکردن و در اول مرض منع کرده اند چون محصل مرض عصبانی واقع است

از هر چه بعصب مضرت مثل ترشیهها و لبنیات و سه دیها تا ضرورتی کلی نباشد
 برهنه باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است بحمل از این
 حذر باید نمودن و طریق حکمای هندی در علاج این چنین امراض آنست که در آن
 چون وجع غالب بود طبیعت بدفع آن مشغول شود و سخت در تسکین وجع کوشند
 با استعمال مسکنات از خارج نه بخدرات که بعصب مضرت خلط را هم فسرده و خام
 میکنند بلکه بخیزی که ماده را از عضو خارج بکشد و تحلیل میکند و مع ذلک تقویت
 عضو هم مینماید همچو تیزاب فاروقی مدبر و میفرمود که سورنجان در آن حل کنند و آن
 زیرا که سورنجان را در دفع و تحلیل فضلات از این اعضا خاصیتی نیکوست و
 تسکین سهیل خلط سبب دهند سهیلی قوی سریع الحریکه تا از عود آن بزد
 ایمن شود و بعد از آن چیزهای که تقویت عضو کند نوعی که دیگر قبول آن ماده نکند
 و این الا و جاع مالیدن و بدان مداومت نمودن فرمایند چنانکه عود آن از موضع
 بگذرد تا چهار فصل بر آن بگذرد و عود نکند و درین اوقات مداومت خوردن مقویات
 بدن و مصلح مرض بر بالای غنای مناسب مقرر دارند و چون مرض کهنه و اند
 بود بجللات مذکور تحلیل آن نمایند و درین جا کاهی که است با سهیل که هم
 قوی آورد و هم اسهال کند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط غلیظه سهیل
 و حبای تبز می دهند و جهت دفع صفرا از اینها در لبنیات صفرا داخل است
 دهند و کاهی که ماده خونی سبب باشد و مرض نو و قوی افتاده بود فضا
 تجویز کنند و کرسک نیک دهند و من این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان
 یافتیم شخصی را مفصل کهنه شده بود و آنکشتهای دست او بر یک
 مقدار با درنگ خورد که شده بود و اندک کسور کشته و لون آن بسیار سیاه
 بود و ماده آن از سودا و بیتی خالی نبود بمداومت مالیدن و این الما اصل کشتهای
 بحال اصلی رسیده و او مرد دریم الخمر بود و اکثر اوقات غذای غلیظه خورد
 اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نموده و کاهی سهیلی ماده غلیظه هم خورد

محورتی در بهار شیر و ماست در یواس و چنانکه با هم خورده بود و در دهنده
 سردست و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب نبود و مدتی گذشت و از آن
 دواهای گرم مثل زنجبیل برورده و دوا لشک و غیره خوردی تمام صحت
 نمی آمد فرمودم تا تخم تیرتره را ساییده بگل آب غشته بر لته کند بر تمامی بندگاه
 عضو و آفتی بچند روز این مداومت نمود و صحت یافت و چند شخص دیگر را قوی بسیار
 میفرمودم و از این دوا می بستند و بر بنریس که دند بزودی صحت یافتند
 و چند مرض را که این علت گفته شده بود البته فرنگ فرمودم مالمند
 و دستور عرق کردند و صحت یافتند و چندین را که ریج الشوک داشتند هم بدین
 نوع علاج کردم و گاهی در ریج الشوک تیزاب مالمند فرمودم عظیم نافع اند
 و طبعیهای که در عرق النساء گفته شد در آن بسیار شستن هم از موده است
 بتخصیص که بعد از آن بر دغنه های مذکور تدبیر کنند و آب معادن هم بسنی نافعند
 و اینچنین امراض مزمنه بدین علاج پذیرد و اگر تسکین باز زد و عود کند بهما
 ادویه مسهل که حکمای یونان استعمال آنها را درین مرض نافع یافتند اند
 اما **مسهل صفرا** همانست که در امراض صفراوی مذکور شد اما چون
 شربتی از آنرا مقوی بیکدم تا نیمدرم سورنجان کنند بدین مرض النفع آید
 و اما **مسهل بلغم** بیکدم سورنجان و بوزیدان و تخم خنظل از هر یکی
 دانه غار لقون از هر یکی نیمدرم تربد بیکدم و جمله بکوبند و با یکدرم مقبل در آب گرم
 حل کرده بسر شند و بدیند این کیشربت بود درم قوی مزاج را و یکدرم
 بکیزند تخم زایانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یکی
 سه درم تربد سفید و سورنجان از هر یکی دو درم و جمله را بجوشانند در دوطول
 آب تالشی بماند انگاه آنرا صاف کرده سی درم زنجبیل اضافه کنند و بدیند مردم
 قوی مزاج را و حب منتن و ایارج لوغاذ یا با هم پسندیده اند در مطبوخی مناسب
 سورنجان و تصرفات درینها لایق حال هر فراجمی و مقدار قوت هر شخصه و آن

برای طبیب دانا متعلق بود و کسانی را که از خوردن دو آنفرت باشد حبس میل
 او فتن باشد و مجرب است اما **مسهل صغیر** و بلغم مرکبی بود ازین
 مسهلات که جهت آنها مذکور شد لیکن اجزای مسهل بلغم بیشتر باید اگر سهلا
 بلغم را بصبر و سقمونیا مقوی سازند نیکو بود و ایاریجات خود کافی بود درین مقصود
 لیکن در مطبوخی سورنجان ادلی بود و اما **مسهل سودا** همانست که در
 ادراس سوداوی گفت شده مقوی بسورنجان بیان ادویه که مالیدن
 آنها را نافع یافت اند و روغن زیت که رافعی در آن جوشیده بود غسل آب
 نارسیده بعد بیرون آمدن از حمام و واکشی این علت بود که بعضی از کباب
 سابق و قدم سطر و بر خاسته شود و باشد که کره بدان پدید آید و اغلب ساق
 حدوث شود و سبب این مرض کشاده شدن عرق بود و یختن ماده غلیظ
 در آن و اکثر ماده این مرض چون سوداوی باشد و یا خون بلغمی دکاه بود که چون
 صرف باشد بی اخلاط خلطی دیگر هر یک را بعلا مات آن چنانچه مرا را امید شده
 بتوان شناختن و طعماهای غلیظ خوردن بسیار و راستا حرکت کردن که بر
 پاهای در آورد و برین مرض اعانت کنند و از یختن بیکان و حمالان را بسیار
 افتد دکاه بود که از انتقال ماده مرضی محال و یا غیر آن پدید آید و این علت چون
 گفته کرد و علاج بدی قبول کند و باشد که احیاناً بسبب حرارتی عارضی عفونی
 بجاده آن یابد و آن جهت ریش کرد و **علاج** طریق اصوب در تدبیر
 این مرض آنست که برهنه کنند از چیزهای سودا انگیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه
 خون را غلیظ میسازد و کم خوردن بیشتر از هضم حرکت و جماع نکنند و در خفتن
 پاهای را بر بلندی نهاده دارند و بسیار هم بر پاهای نشینند بلکه دایم دراز کرده نشینند
 و ماده آنرا بقصد باسلیق هر دو دست محکم کنند و هم جهت مخالف بایل سازند
 و مداومتی که در تنی کردن مرغی دارند چنانکه یکروز در میان تنی میکنند هم قریب
 بدین منفعت یابند و در جمع بهتر نفع یابند و بعد این تدابیر تنقیه ماده را

بابایرج فیترا و حجار منی و بیسج افیتمون و یا حب آن و افیتمون نیم درم روغن
 کنند انفع بود و چون مرض مستحکم شده باشد چاره نبود جز آنکه پوست را
 بشکافند و رک را بسید کنند و بدرازی شق سازند و بدست بمالند تا خون غلیظ از آن
 بسیار برود و ماده از عضو منفع گردد و در بدن نشتر گردد و انگاه اصلاح آن کنند
 و اگر امن نباشد و از خود ترسند و یا بار دیگر ماده بدانجا میسل نکند لیکن درین
 تدبیر ساق ضعیف و لاغر شود و چون ماده آن سوداوی بوده باشد از قطع آن
 بیم انتشار آن ماده بود و در بدن و پیدا آمدن امراض سوداوی از آن و الله اعلم
و اما الفیل این علتی بود که ساق و سر پای سطر شود چنانچه شبیه کرد و بپای
 میل و سبب آن غالب آمدن خون سوداوی حاد یا بلغمی بود بعروق انوضع و
 نفوذ کردن آن از رک بگوشت و تشرب کردن گوشت یا می آن ماده را و ضعف
 جذب محل ماده را و استلا از اغذیه مولده سودا و زور کردن بر پاها در سیر
 جمله برین علت اعانت کنند ازین نیز بدین جهت حاملان و سقایان را بسیار واقع
 شود و کهنه این علت را علاج کردن دشوار بود و این بیشتر ریش کرد و جهت
 بودن ماده این صلب تر و تیزتر از ماده دوائی و کاه بود که با کله منجر شود و چاره جز
 بای را از آن نوبرنند یا از بند کاه قدم اگر خوره در سر پای باشد **علاج**
 ضعف این علت را علاج قوی دوائی باید کردن و قوی آنرا بعد تو از تنقیه بعد تیزاب
 کاری قوی اصلاح ممکن بود و دواغیا بسیار و مکرر نهادن بر اطراف پای خصوصا
 بر عروق و محلهای که دانند که ابتدا از آن محل بنیاد شده بود نافع بود فی الجمله
نقرس این وجع صعب بود از جنس وجع المفاصل که در سر پای پیدا آید
 و مردمان فاسق را بسیار افتد و ابتدای آن کاهی از انگشتان شود و تخصیص
 از انگشت بزرگ و این بیشتر باشد و کاهی از پاشنه شود و یا از شیب قدم
 یا از یک پهلوی آن و باشد که عام شود در تمام سر پا و بالا بر آید و در بران
 رسد و ماده نقرس در رباطات مفاصل قدم و پا در غشاء و محیط بدن مفاصل باشد

و بدینجهت زودتر دروج مفاسل عود کند چنانچه اندک عضو دوام حرکت
فشاردی آن و عدم صلابت محل چنانچه دروج المفاسل واقع است بدینجهت
سرعت قبول و نزول ماده گردد بلاشبیه ماده و اسباب حدوث این
مرض همان است که دروج المفاسل گفته شد و شناختن هر ماده بدلائی که
هم انجا بدان اشارت شده میسر گردد و این علت مردم خصی و کودک را نه باشد
و زنا را نیز تا درافتد و منقرس را پوست خصیه دراز کرد و علاج
طریق مذکور این مرض همانست که تفصیل دروج المفاسل مذکور شد لیکن طریقی
هنر یان اولی و از موده است و حضرت خداوندی سلطان حسین بایقرازی
بزرگان را بدین نوع علاج کردند زودتر و بهتر علاج یافتند و تقویت مجرد
منقیه و روع قوی و اول این مرض همان وحشت آورد که دروج المفاسل مذکور شد
و الله اعلم در و یا ششمه غیر تقرسی سبب آن یا ضرب و سقطه بود
انجا مایه و کل از منی را در آب حل کرده طلا کردن و آرایش بستن و حب الشفا
و امثال آن بر بالای طعام دادن فایده دهد یا سبب فشارده شدن و منوره
بود و ایما بعد از آنکه آب سرد بسیار بر آن ریخته باشند همین طلا فایده بخشد
و یا سبب بختن ماده بود بر آن محل از اعالی بدن انجا قی کردن طلا کردن و عن کلی فایده
رساند اگر زیاده و کهنه شود به نرانی یا لیدن بروغنی محل و مسکن بدین نوع و الله اعلم بالصواب
باب بیست و ششم در بیان سموم و ادویه زیانکار و حیوانات
سمی کننده و تریاقات مطلقا و طریق خوردن بعضی سمها و ادوای مضر جهت حفظ
صحت و دفع مرض و احتیاط از درد و سموم و از حیوانات سمی و موموی و علاج
کسانی که زهری بریشان وارد شده باشد بخوردن غیر آن بدانکه سم بخور
که چون بوجهی از وجوه دارد شود بر بدن فاسد شود مزاج روح و یا مزاج جلد برآ
بخا صیتی که از اثر صورت نوعیه اوست خواه بکیفیت ممدان باشد و خواه نباشد
و تریاق خیر است که چون بوجهی از وجوه وارد شود بر بدن بخا صیت و دفع سمیت سموم

نماید از بدن خواه بکیفیت ممد آن باشد و خواه نباشد خواه درود سموم
 مقدم بوده باشد و خواه موخر و از پنجهت موسوم بود بفاد زهر حیوانی یعنی متولد
 با سم و بنا برین اصطلاح هر سمی بخاصیت دفع ضرر سمی دیگر میکند نسبت بدن
 تریاق فاروق بود و آنچه این افعال بکیفیت غالبه کند آنرا سم و تریاق بگوئیم بگو
 آنرا از جمله ادویه زیانکار یا نافع و مقوی عد کنیم ولیکن در عرف طبها هر چیز که چون
 وار در بدن فساد عظیم کند خواه بخاصیت و خواه بکیفیت غالبه و خواه بهر
 و این فساد خواه که نسبت بمزاج تمام بدن باشد و خواه نسبت بمزاج روح تنها
 و خواه نسبت بمزاج عضوی مخصوص آنرا سم گویند زیرا که هر کیفیتی که بمرتبه رابعه
 رسد فعل سم آن ظاهر میشود و تریاق در مقابل این بود یعنی آنست که
 چون وارد شود بر بدن تقویت بدن و دفع سمیت و مضرت سموم کند و خواه
 بخاصیت و خواه بکیفیت غالبه و خواه بهر دو تقویت خواه که نسبت باتمام
 بدن باشد و خواه نسبت باروحی از ارواح ثلثه و خواه نسبت باعضوی از
 اعضا و هر یک از این سم و تریاق سه نوع بود نباتی و معدنی و حیوانی
 اما سموم حقیقه نباتی که هندیان جمله افرا بس و بسی و مهورا و کیدار
 و بیونت نامند آنچه محبوب است افعال آن یازده است هندی و بطریق حکمای
 هند تحقیق هر یک کرده و نام نهاده و بیان حالات آن نموده اند اینجا ثبت
 میشود سینک یا سنجی است در نوع هیأت بشاخ آهواره ماند و آن در کوه
 کیدار پرست که میان هند و خطای واقع است میباشد و قوت اعلائی آن
 بمرتبه ایست که اگر کسی آن کنند عرق تن بدان آلوده شود و یار زبان
 رسانند در ساعت سرایت کند و هلاک سازد بواسطه تنگی شدن روح
 ملاقی جلد از آن و فرار کردن بطرف مبداء و منشای خود که آن دل است و فاسد شدن
 روح حیوانی را اندر دل و یا فرار نمودن روح از کیفیت آن و منحصر شدن یا بیرون
 رفتن از دل چنانچه در افراط اعراض نفسانی دانسته شده و حکمای هند امتحان

قوت بدان کنند که بر شاخ کاوش شیر دار تعلیق کنند و بدو مشند اگر بجای شیر
 خون آمدن گیرد بغایت بقوت بود والا بهترین سینگیا آن بود که بوزن کران باشد
 و چون بشکند درون آن سیاه و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن
 مایل بسرخ نیز یا سفیدی تیره یا زردی بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بر روی
 آن چیزی همچو سحیحی طلق یا کافور پدید آید و سرخ آن اقوی از زرد و سفید باشد
 و زرد اقوی از سفید بود و از جمله سموم نباتی و غیر نباتی سینگیا سیاه اقوی
 باشد و گویند که اگر آنرا بر کباب مالند از برون موزه را کب سرایت کند و این
 قسم کمیاب بود و آنچه یابند حکما و مسلاطین هند کسی ندهند و بزعم ^{بالسبل} سمرقانی
 نوعی از این است و پهل که بعضی از اهل بلبل گویند صمغ اینست و گویند صمغ ^{بجنا} چنان
 و گویند بلبل موضعی بود که در وی سسی بر وید و یا این صمغ اینجا حاصل میشود کالاکو
 یعنی سیاه کلی و آن خبی بود که کل نبات آن لبیاهی کراید و در بهشت و لون شبیه
 بجد و اثر نقش یا سیاه بود و اعلای آن نیز در کوه کیدار پرست شود و در قوت قوی
 بود بکل و سنگ او هم در غایت قوت باشد و بهترین او آن بود که براق درون
 و صلب و کران وزن نباشد بچیناک بیخی است در بهشت و ناهمواری ظاهر
 شبیه بجد و درون درون آن شکری بود و برون او لبیاهی کراید و نبات
 او بمقدار ذراعی متوسط بر آید و درک آن بهرک خس ماند و کل دی سرخ باشد
 که زرد بود یا بنفش و اعلای آن در کوه کیدار و سر حد غت کوچک یابند و بهترین
 آنست که بوزن کران باشد و اندرون وی صلب و براق صمغ مانند بود و اثر قوی
 بمرتب نیست که اگر مقدار از زنی بخورند در یک لحظه هلاک گردانند بعضی روح و بدن دیدم که
 زنی از صفت کینه آن مقدار دود انگ خورد و یک لحظه زبان و دهی و حلق او طرخ کرد و
 او گرم گشت و بعد چند ساعت باز به حال خود آمد بی انگه تریاتی خورد یا عادی بوده
 او را سم پیش که حکمای یونان و اتباع ایشان از از جمله سموم قویه عذ کرده اند اینست
 و چون بوی چیناک هلاک نیست و دست بدو میتوان بردن و بیشتر ترافیت میشود

در ترکیب و معالجات این سبعل بوده و آنچه بدین ممالک می آورند همسرست
 و دمیای و پا چنتک و پنچساین این هر سه از اصناف بچناک ضعیفند
 و دالک و یانیم درم از اینها کشنده بود و تیغ ریح و در لون و هیئت شبیه بچناک
 باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته می شود و از دیار هند هموات سخت
 که بنفید شکری رنگ و تیره و طولانی غیر مخروطی و در کوههای دحوالی کشمیر از املک
 آن یابند و آنرا بعضی محموده هم گویند و یکن که هیچ نوعی از محموده آنها باشد و
 اصناف هرنی بودی و از جمله سموم نباتی این افسون قبول میکنند و این حال مشعرست
 بلکه روی حیثیت محضه عمل میکنند بلکه بیشتر مضرت او کیفیت غالبه است زیرا که هر چه از
 نباتات بخا صیت محضه است و میکند قبول افسون میکند و یکد آنک ازین کشنده بود و سوز
 درون و غلبه حرارت و از لطافتی و اسهال سبج و تشنج خشک و تحلیل روح بله و ا
 یعنی زرد چوبه مانند کاهای آزاد در میان زرد چوبه زار یابند و بنا بر هیئت که زرد چوبه را نا چشید
 نمیشد ببلع و تغفل آن نمکند و این در قوت بچناک قوی و کالاکوت بود و جوکیان را
 که در تبساق چون در جوف کوطیخ کنت در میان عصیر برک تا قوره منعقد شود و صنفی
 ممشی از آن کسب کند که در طریح مفید بود و الحمد لله الی الادی سنشیا و او سنت و این
 گویند یعنی زنجبیل مانند و آنرا کاهی در میان زنجبیل هم یابند و بنا برین زنجبیل را نا چشید
 نمیشد ببلع و تغفل نمکند و این در قوت مانند بچناک متوسط باشد و بسیار دانستن
 که در زمینی که سنگی و کالاکوت و بچناک اعلامیر و دید هیچ کاهی دیگر نمیرد الا جد و ادر
 و آن نیز بچند ذراع دور تر برمی آید و در زرد کز دسم همچو خدم در در حکام و خاک آن محس
 بسیار بی مایل بود و چنان نماید که گویا چربست و در موسم کل این سهها هیچ حیوان را
 نکند و که هر که ام بوی آن بشنوند هلاک شوند که حیوان را که از آموشش میش گویند آن حیوان
 در حوالی اینها جای گیرد و از آن بچنا خورد و هیچ مضرتی نیابد شیخ گوید مرغیست بجوی آنرا
 آسمانی گویند و قتل الرعد هم گویند جهت آنکه از آواز رعد آسمان بپزد و اکثر خربچون
 سیم پیش بد و بخوراند غذای او شود و هیچ مضرتی نیابد و جوکیان و حکیمان بپند نهادن

خوردن این سموم عادت کرده باشند و با قسوت نیز سمیت اینهارا به بندند ایشان
 نیز با انجار وند بوقت کل و بوقت رسیدن آنها و انجا آنچه خواهند چسبند و مضرت
 و جوکیان دم گرفته کل اینهارا چسبند و در طبیعت مطلق بیش میان حکمای یونان و
 خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند و در مرتبه رابعه جهت بعضی آثار و فساد آنها
 تا به خواص اینها می شناسند و حکمای یونان بیش را گرم و خشک دانسته اند
 در مرتبه رابعه جهت بعضی آثار که هر آن بحد که هر روح یافت اند و چون تجربه حکما می
 درین سموم بیشتر است جهت آنکه دوا می ملک ایشان است اعتماد در استعمال اینها بر
 هندیان باید کرد و الله اعلم و طعم هم چپک ازین اصناف مذکوره تلخی و تیزی
 و سوزندگی نباشد الا در مهوات که آن سوزاننده باشد و لیکن جمله اینها را خنجر
 باشند و فی الفور از خوردن اینها عوضا بچپاک بعد خدر شدن اعضای دل بسیار
 و غشی و دوار پدید آید و چشمها بیرون خیزد و باشد که رعات کند و باشد صرع گیرد
 و گویند که از بوی آن نیز صرع بدافتند و هر که ازین آفات خلاص شود کم بود که اندر دق
 و سل افته و جمله اصناف بیش دافع ضرر لسع اکثر حیوانات اند چون باب سائید
 بران بماند و یا ترتیب کرده بخوراند و حکمای هند حفظ قوت و نکاه داشت جمله این
 سموم در میان کبچد غالبی است کنند و از حکیمی مجرب شنیدم که گرفتن این سموم قوی
 چنان بود که در وقتی که این پیچهار رسیدند انجار وند و دران جین علفهای آن مواضع تمام
 خشک شده باشد و باد آنها را برده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتوانند خوبه را از
 یافتن شبهای تاریک دران موضع سیر کنند هر جا که سمی قوی باشد از ان موضع
 شعاعی ظاهر گردد و قدری خاکستر بران محل ریزند و در ویدان علامت نخل را بکنند
 و آن یخ را بپزند و با حیاط انرا برآوردند و اما دوائی زیان کار نباشد
 که آنها را از جمله سموم عد کرده اند بلادر شمری شهرست طبیعت آن گرم و خشک
 بود در چهارم درجه از بوی عسل که در میان پوست و مغز است بینی و روی و درین
 و عسل در وضع و مغز او هر جای تن که رسد درم کند و ریش کرد و چون بخورند

و حرارت و سوزش درون پدید آید و در بیمارهای حاره افکند و باند که اندرون
 را ریش سازد و دو مثقال از وی کشنده بود اگر این مضرات خلاصی یابند و سوس
 حادث شود جهت آنکه اخلاط را بسوزاند بهترین دی آنست که فربه بود و تازه و ریش
 نو کر آن شیخ گوید تعجب شخصی را دیدم بلا در تنها را می خوراید و می خورد و مضرت
 نمی یافت و عجب است که شیخ را معلوم نبود که این حال بعبادت بلا در خوردن پیدا
 میشود بلکه در اکثر سموم ممکن است چنانچه بتقریب بسین کرد انشاء الله تعالی
 کنگه پیش یعنی آنچه پیش در میان آن حفظ کرده باشند خاصیت پیش دارد
 و کمی تر و قریب بدان اعراض از خوردن دی ظاهر شود و اگر بیشتر بایش بوده باشد
 قوتش بیش بود و آنچه با قوی بوده باشد با قوی باشد افیون معروفست
 طبیعت آن سرد و خشک بود و خوراک آن خدر و فسد کی اخلاط و ارواح و فواق و
 تاریکی چشم و پریشانی عواس و تنگی نفس و گرفتگی زبان و کرانی خواب چون
 سبات آورد و خارش در همه پوست تن احداث کند و چشمها بغور در رود پس
 از آن کر از و عرق سرد آید و هلاک سازد و دو درم از وی کشنده بود و تخم تارم
 و اخما و حرارت در و در و ز چند شخص در عراق به هلاک خود مقدار مذکور را خوردند و از
 عقب آن قدری روغن کجند آتش میدند تا ویکر قبول علاج نکند و چنین بود آن
 خاصیتی عجیب است و سرکه و جزوات ترش و ترشیهها هم از عقب بد باشند و
 قویج بد احداث کند و افیون تر یا ق بسی از سموم حیوانی و نباتی و معدنی بود و نباتی
 بعضی از آن تر یا ق مطلق گویند و در اکثر تر اکیب افیون کشنده جهت آنکه تر یا ق
 و تقویت بدین دارد و حفظ قوت او و به سبب الهاب بار میکند جو را مثل آنرا
 درین ممالک تا توره و تا نو که گویند و هندیان و تور گویند و آن تخم
 نباتیست شبیه نبات بادنجان در هیئت دلون و برجم پسید کی همچو تخم
 بادنجان بود و غلات او همچو غلات بادنجان بود در لون و خشونت و لیکن
 تا توره تمام تخمها بود و مجتمع در درون همان غلات و بادنجان را تخم در درون

و علامات برکسر و علامات باقوره گرد بود و قوی همچو سپوله جزو کل او در لون و طبع
 همچو کل که د بود و لیسک اندکی سطر بود و باقوره آنچه هندی بود بهتر باشد و آنچه
 سیاهی که آید و درم از وی کشنده بود و بفرود میرانیدن حرارت غریزی
 و از خوردن وی زوال عقل و خیالات باطله و خواب کران بدید آید و بدین
 گوید حرکات مجنونه کند و چون خواهد که براه رود بیوفت و تنگ نتواند شستن
 و موشش و مور بسیار بنید و خواهد بگرد و خدای هرزه کند و سخن نیکو نتواند گفتن
 و چشمها سرخ و تاریک شود و بالجملة حالی سکر و جنون طاری شود و بسیار در
 بجا آمد و فرشت و دیوار برد و خواهد که چیزی گیرد مطلق و تور اربطیج افیون بود و
 روغن کنجد و غیره و ترشها با وی مضر نباشند و او تریاق بسع جانوران بود و چون
 برگ و عصاره برگ او طلا کنند هوشش بود و فرقیون ضعیفست و بار البطم و الکرا
 طبیعت آن کرم است در چهارم درجه از خوردن وی تاسه و سوزش اعضای
 و فواق بدید آید و باشد که اسهال عظیم کند سه درم از وی پسته روز یکشنبه
 بتقریب معده و امعاء و او تریاق افیون و بعضی از سموم سرد و بعضی از حیوانات
 میفرستد پنج نوع از محمود است در کوههای کشمیر بسیار باشند و آن دو
 نوع بود یکی سیاه و یکی سفید شکری و هیئت طولانی غلبه مخروطی و مقابل
 سرحد دار بود در حجم اما سیاه وی کرم و خشک بود در چهارم درجه و
 مقدار نیم نخود از وی کشنده باشد با سهال مفراطی و سحج و سوزش و
 و حرارت دردن و غشی و تشنج خشک و سفید و بر حرارت در اخر سوم درجه بود
 و آنکی از وی هم کشنده بود با سهال و قی مفراط غشی و تشنج خشک و کله
 سیاه آنرا در سهلات و غیره استعمال میکنند جهت غلبه حدت او و سفید او
 اکثر سموم را بقی و اسهال دفع کنند و بخاصیت با همه مقادیر مست نماید در و
 که یزنی را می کوشند روی خود را بسته از دور قلایی در آن می کشند و میگردانند
 تا خشک شود و بردارند و چون برسد روی و بینی تمام درم کند و از لولون سیاه

مازنیون از تیوعات آن و انواع بود یکی را برک آن بزرگ باشد و رستق
 شبیه بزرگ زیون و بر ساق نبات وی مجتمع شده بعضی همچو سری بهن آن
 بازگشته و آن در ادویه مستعمل بود و دیگری را برک آن کوچک باشد و غلیظ و کد
 و بسیار بی نایل و همچنان سرد و بر سردی بعضی جمع آمده و این وی بود و
 و درم از تروی خصوصاً آنچه در از آب باشد بکثرت حرارت و سوزش درون
 و قوی و اسهال مفروط غشی و تشنج و طبیعت جمله آن کرم و خشک بود در چهارم درجه
 و لیکن تفاوت چون قدری از آن با شراب بیاشامند سیمی هوای آتشی نافع
 بود و گویند چون نوش و سک و خوک مازنیون بخورند هلاک شوند ششم
 از تیوعات است و شاخهای او متعدد از زمین برآید و برک آن بزرگ طرخون
 و بید که چاشمش مانند آنچه ساق آن سرخ از آب دور بود اقوی باشد و
 و درم از وی هم گشته باشد بقی و اسهال مفروط و حرارت و سوزش درون
 و غشیان و غشی و تشنج و طبیعت شیروی کرم و خشک باشد در چهارم
 درجه باشد آب بیاشامند نهش هوام را نافع آید و طلای آن عظیم مفید بود
 با انجیر ضما و نیکو باشد سیمونیا عصاره محموده است و محموده را بعضی ترک
 گویند و آن از تیوعات معروفه است طبیعت سیمونیا کرم و خشکست در آخر سوم
 درجه لیکن گرمی بر دی غالب بود از خوردن وی تشنگی عظیم و غشیان و اضطراب
 و حرارت و اسهال مفروط و سحج و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و عرق سردی
 و گویند جگر را بکند از د و نیم درم از وی گشته باشد و عصاره نبات هرنی و
 مازنیون و شبرم را همین مضرات بود لیکن عصاره هرنی اقوی بود و اگر چیز
 شیرین تیوعات بالا آیند چنانکه مقدار نیم دانگ گرفت شود قوت آن زیاده
 از مقدار مذکور از عصارات بود و بسیار را دیدم که برگ محموده را بوقت میکنند و لقمه
 نان شیرامی آلایند چنانچه مقداری بخورد از آن شیر گرفته میشود آزمای خوش
 تی و اسهال بسیار میکنند و سلامت خلاص میشوند و نفق می یابند لیکن کاهی

بهم محتاج میشوند بلکه منع افراط آن کنند بمسکنات مثل دوع کاوی و طعام حر
 و ترش و غیر اینها از تریاقات و شرب و طلای سقمونی که یک کی عقرب را انباشت
 نافع آید و شربت از سقمونی سی مشوی از دانه تا دو دانه و فلفل سی که
 که بفارسی آنرا خرزهره گویند و چهار پایان آنرا بغلط خورند و در سخت و در
 شکم آن گیرد و بیاماسد و بمیزند طبیعت آن کرم باشد در سوم درجه و خشک
 بود در دوم درجه از خوردن گیاه تخم کرم در آن ناشسته شستن و تنگی
 نفس و سرفه و در شکم و پیش عظیم پیدا شود و بیشتر کدیرم از وی کشند
 بود و تخصیص آنچه آب کمتر خورده باشد و آنچه بری باشد اقوی بود و کل و
 همین خاصیت دارد و آبی که دفلی در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد
 که یک کج از زمی انواع بود یکی از ویرا بعضی جاها کاکب عاشقان گویند بزرگ
 و شاخ آن به برگ و شاخ ناخواه شبیه می باشد اما استخوان در برگ آن هست و کل
 وی زردست و نبات وی از شبری بلندتر نشود و چون نبات وی برسد
 اندک خاری بجای کل آن پیدا شود و طعم آن تیز و سوزاننده است
 چنانکه از تازه آن قدری اگر بگویند و در عضوی بندند در یک ساعت ابله کند
 و غالب از عصاره آن اگر بیاشامند محارمی اعضایی درونی را ریش کند
 و حرارت و سوزش در درون پیدا آید و هلاک سازد طبیعت آن کرم و خشک
 در سوم درجه و آن ضما و عفن و لسع حیوانات سمی بود و سداب بر طبیعت
 آن کرم و خشک باشد در سوم درجه از بسیار وی سوزش و حرارت اندر تن
 افتد و چشمها بیرون خیزد و رنگ سرخ شود و بول و غایط باز گیرد و هلاک سازد
 و او تریاق اکثر سموم بود و شرب او طلا و ضما و برونیک ^{اطباء آنرا بزرگ پنج گویند}
 و نبات آن نیم ذراع بر آید و برگهای پهنی آید و این تخم در غلافها بود آن غلافها چون تپا بود
 و در غلافهای دیگر رقیق و بهشت قدحها و این تخم سرخ و سفید و سیاه بود و
 تفاوت نبات وی طبع جمله سرد و خشک بود در ششم درجه و سیاه وی از

جمله آخر باشد و بعد سرخ وی دکل سیاه وی سرخ بود و کل سرخ وی زرد
 و کل سفید وی سفید باشد با شکری و از خوردن اینها چشمها سرخ شود و
 اندامها و خارش تن و دودار پیدا شود و زبان سیاه گردد و بسیار ماسد و کفک
 بر لب می آید و اعراض جنون ظاهر شود و از بیخمت بسیار جاها آزار اسک و کوفت
 و باشد که از خنجاق هلاک کند و عصاره درق او را نیز قریب بدین خواص باشد
 قنب شهر بود به بنک قلندران جهت کثرت میل ایشان بخوردن آن و
 با صطلاح ایشان اسرار گویند طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر سوم درجه از
 بسیار خوردن آن قریب بحالات نزله پنج ظاهر گردد و بسیار بود که هلاک کند و شود
 آن هندی بود و منعی که از پوست آن اسبها سازند که اگر چه در لون و طبیعت و
 طبع و بدی بوی قریب به قنب لیکن در خواص افعال و مضرات بدان مرتبه نباشد
 و شاد آن خشم ازین قنب مست میسب و ج الصنم بیج نبات لقاح است
 و بعضی عوام آنرا پنجهک گویند کل او سرخ بود و نبات او در مغز را بسیار درد
 و بعضی اطراف سراو که در شیب نیست همچو پنجه باشد و بعضی پنجه خاصی در دهنم پیوسته و هر گاه از
 او شاخ شده باشد و در دو شاخ آن دیگر در رفته چون پاهای و شخص که در دهنم بود طبیعت
 سرد و خشک بود و در او آخر سوم درجه لیکن سردی وی کمتر باشد و از خوردن وی اعراض اختناق
 رحم و خون پیدا آید و باشد که به نسیان مانده و ندانان گوید و باشد که مدتها
 در آن کیفیت بماند و بعضی را قریب سالی هم دیده شد که در کیفیت آن بودند و بعد
 از آن بصلاج صحت یافتند و بالجملة در دماغ خللی عظیم میکند و اگر بسیار خوردند هلاک
 میسازد و گویند بیخ آنرا که یکسال بیشتر زنده نماند و بنابرین بیخ آنرا بعد ظهور
 از شیب خاک بر میان سک بندند و بیی کنند تا بکشد و بعضی سخره از بیخ جفت
 شده که به نیت محبت کتده باشند تا بغور محبت کنند آن سک را بنان خوانده
 باشند اندکی شخصی که محبت او مطلوبست خورانش اثری از آن خلافت
 پیدا آید خصوصاً که ساعات و دیگر شرایط رعایت کرده باشند بعضی در سنا

مرغ در روز مرغ بطالعی که مناسب مرغ بود و زحل در هشتم افتد بخرم تا بنوب
 بخورات مرغ کنند و او عیله لایقه بدفع عدد خوانند صایم و تنها و انگاه به نیت
 ختم آنرا بستوار دل بکنند و در آویزند هرگاه خشک شود عدد دفع شود و نیت
 مرض هم چنین نافع آید و بروج طلا اکثر لسوع بود شوکران به نیت بری
 مشهورست و آن پنج نباتی بود شبیه نبات رازیانه بری و در حوالی نزد نیت
 بسیار شود و گویند شوکران خشم این نباتی بود که هیچ آنرا نیت نامند طبیعت
 آن سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه از خوردن و نیت اطرا ن سرد شود
 و تاریکی چشم و دوار پدید آید پس تشنج و خاق صعب کشد و هلاک کند
 شیخ انرا از جمله انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید مینماید جهت اتفاق جمله
 اطباء می این دیار بر گرمی بیش و سردی کبیس شوکران و قول تشنج مقوس
 قول حکمای هندست در طبع بیش کرده اند مشهورست در میان زنان و
 طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه دو مشقال از وی بخورند خارش و
 سوزش در همه تن افکند و سیاه سازد و هلاک سازد و خرق سیاه
 عروق صفرا کم برک و سیاه رنگ بود که از نزدیک اصل وی گیرند طبیعت آن
 گرم و خشک در آخر سوم درجه از آن چون زیاده خورند اسهال با فراط کند و
 کلو بکیرد و دردم از وی تشنج خشک هلاک سازد و جلهنگ تخم درختی
 بود بد بوی و بلند بمقدار یک ذراع و نیم فدا و ذراع در کنار بعضی آبها بسیار
 روید و برک او شبیه برک قنب بود و ساق وی بشاخ عودی و بزردی
 مایل بود و پنج آن اکثر زرد باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول چهارم
 درجه یکدم و نیم از وی کشنده باشد و فعل و اعراض آن همچو فعل و اعراض
 خرق سیاه بود و گاه باشد که چندان فی آورد که باز نتوان داشتن و بعضی
 گفته اند که جلهنگ تخم تر بد سیاه است و ترید زرد پوست پنج و نیت و آن
 که این شجره در کنار آن بسیار روید مضر باشد و جلهنگ هندی اقوی بود

از غیر پستی صمغ سداب بری که آنرا تنسیا گویند حرارت وی زیاده
از حرارت نبات وی بود و از خوردن وی همان امراض پدید آید و باشد که باد
در شکم افتد و زبان بیاماسد و بکشد و احراق و تخفیف آن نیز زیاده از نبات
خود بود لیکن جهت رطوبت فضله که در او هست احراق ویران نیابد اما
بعد از ساعتی سوزش و حرارت او در کلو و دهن پدید آید و قوت این صمغ تنسیا
بیشتر نباشد میونج آنرا بعضی عوام کشک کالیان گویند جهت آنکه کالیان
آنرا گیرند و فروشدند و در پخت بکشمش کوچک ماند و لون از زردی بسپاهی گراید
و لزج و بردست چسبیده باشد و اندر کوچه ها روید و طبیعت او گرم و خشک بود در
سوم درجه و از خوردن او ریش شانه و اعراض ذرا بچ خورده پدید آید و گویند
قریب به بیت درجه از وی کشنده بود کندش و خربق سیاه و عطیشا
و عصاره قشال الحافار لقون سیاه و شونیز غیر مستعمل و بر
زرد و سیاه طبیعت این جمله گرم و خشک است در سوم درجه از خوردن
متفسر گشتن و تناسل گشتن پدید آید و باشد که چند آن قی آید که نتوان باز دانستن
و باشد که اسهال عظیم کنند و باشد که خنق آورند و اگر بیشتر خورند بهوش سازند
و قوت را قطع کنند و عرق سرد آورند و تشنج هلاک سازند و کندش سختی بود
حار و خربق را غطینت گویند که نوعی از بخور مریم باشد صنفی از آن صنفون شولان
و حلو اگر آن بکار دارند جهت صوف سفید ساختن صنفی آن با شراب حلو آبیا شانه
لسع هوام و تسکین و حج آنها را نافع آید قشال الحمار را بعضی جاها اسفند سفید گویند
و باران شبیه بیارگز بود و لیکن کوچکتر باشد و گویند که خربق سفید را چون مسک
و خوک بخورند پدید آید که در او چیزی بود همچو آردی سیاه در میان و برک نکند باند
و در وقت خشکی آن طبیعت آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود در اول چهارم درجه
یکدم از وی کشنده بود با فراط اسهال و قی و تهوع و سوزش درون تشنج
و خنق و سرفه در اول حال حرارت و اضطراب و ضعف غلبه کند

پوست پنج درخت شاه توت چون از تقیع آن بسیار بخورند اسهال
 دقعی مفرط آرد و تشنج خشک بکشد و باشد که شکم باد بکشد و بسیار مانند و اعضا
 خدر شود و زبان کران و خناق افتد و بکشد و اندکی از وی مسح ترید را نافع آید
 و گویند آن تر باقی شوکران است و چرکی که از درخت توت روان بود سفید
 و در آخر سرخ شود و مسوح را نافع آید شراباً و طلاء و بسیار خوردن آن با خطر بود و
 حمل آن مهلک جنین باشد خالق الذیب و خالق النمر این
 هر یک گیاهی اند که چون کرک آن یک را بخورد و بپزند این یک را بخناق بمیزند
 و بزجک و یوز و سگ هم آزموده اند و بخناق هلاک شده اند و خوردن آن
 تعفن اخلاط و اعضا پدید آرد و هلاک سازد و نخست اندر کام و دهن و زبان
 و حلق و قصبه شش قبضی پدید آید و آماس کنند و دهن خشک میشود و از دهن بوی بد
 می آید پس زبان بسته گردد و علاج اندر بنا گوش پیدا شود و قراقر و با اندر شکم افتد
 و بر عنبه و تشنج خشک منجر شود و آدمی نخست تلخ طعم هدیت جو چون بسیار از آن
 بخورند قبضی و دردی عظیم در شکم پدید آید و بکشد طبیعت آن کرم و خشک باشد در سوم
 درجه و چون مقداری از آن با شراب بیاشامند اکثر سموم را نافع بود و بسوسع طلاء کرد
 هم مفید آید و رنگ نوعی از نوشوری بود که در جگر کاهند می شود در هدیت شبیه
 بلوبیا بود اما پوستی مر جانی و سخت دارد و شیران سیاه باشد و مغزوی سفید همچو لوبیا
 یکدم از وی بخورند تشنج دقعی با فراط و دوار و سرد و بیوشی و تاسه ضعف آرد
 و باشد که بکشد فقط مشهور بسامدوغ بود و آن چند نوع باشد و طبیعت جلیه سرد
 در سوم درجه و تر بود و در دوم درجه انچه سیاه یا سبز یا طماوسی باشد و در هر جوانا
 سمی رسته باشد یا در میان بوسیده در خنان مضر یا در مواضع عفن و جایی که
 پوست شل توک بسیار ریخته باشد سخت بد بود و علامت صفت اخیر آن آنست
 که چون دست بدان کنند طوبی لرج عفن از آن بردست چسبد و چون آنرا کنند
 و نبندد زود متغیر و متعفن گردد و کر میبار آرد و خوردن این ضعف خناق و تشنج النفس

و باد در شکم و معده اکثراً و فواق و عرق سرد و غشی بدیده آورد و رنگ کونند زرد شود
و بلرزانند و باشد که بخدر تمام و یا سکت ملاک کند و صالِح آنرا که میخورند لکلا از خام
آن بسیار خورند بیضه آورد و غلبه الشعلب مشهور به انگور سبک بود
و هیچ آنرا تر ب روبا نه نامست و آنچه انگورهای زرد بود مستعمل بود و نسبت
به دیگر اصنافش کم مضرت رساند و بسیار نفع دهد و آنچه غیر از زرد بعضی را
از وی خاصیتی قریب به افیون باشد و چهار مثقال از ترابن صنف کشنده بود
بتجدید اعضا و اخلاط و روح و اخلاط و کاه بود که تی خون و اسهال مخاطی آورد
و سبب کند و کمتر از چهار مثقال اعراض جنون آورد و کونیند جلد اصناف وی سرد
و تر بود و در آخر دهم درجه لیکن صنف آنرا و ارباب بهرتبه زیاده بود و از بسیار خوردن
صنف صالح وی تنگی نفس و اختلاط عقل و برد اطراف و دوار بدید آید زعفران
طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشک است در درجه اول کونیند که چون سه
چهار مثقال از آن بخورند بتفریح بسیار ملاک کند صمغ زیتون بری در طبع
و افساد قریب بود بصمغ سداب بدی لیکن در اضرای بدن آن مرتبه نباشد
اشنان معروفست طبیعت آن گرم بود در دوم درجه و خشک بود
در سوم و صنف آخر تیز تر باشد و کونیند ده درم از اشنان بخورند میکشد
و اعراض آن قریب به اعراض آنجه باشد سورحمان بیخی معروف
ست و آن سرخ و سیاه و سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد
ظاهر او باطن طبیعت آن جمله گرم و خشک بود در سوم درجه و از رطوبت فضیله
خالی نباشند و سرخ و سیاه آنرا بیس و حرارت بیشتر بود از خوردن آنها
اعراض خریق و فطر بدید و مملک باشند بخناق صعب و شربتی از سفید
از نیندرم تا یکدرم بود مختلط در عربستان بسیار باشد و بهند دانه
خردمانه و پوست وی در آخر نبرد وی کراید و طعم وی بغایت تلخ باشد خوردن آن
کرب و تی و اسهال مفوط آورد و باشد که ملاک سازد و آنچه مفوط از شکم آن

دلاک از وی سنده باشد و یک انگ از تخم وی و یک انگ از پوست وی چم کنند با
 و عربان بادیه بخوردن آن معاداند و بجای میوه خورند و مضرت نیابند چنانچه
 گزندی که عقرب دافعی را نافع آید شد با و طلاستصل از پنج وی یک گرم بود و عصا
 برک کشنیز طبیعت آن سرد و خشکست در دوم درجه نیم ظل ازان بخورند
 و در اختلاط عقل بد پیداورد و بشیر به تبرید هلاک کند و چون ازان خلاص یابند
 و در قوت رجولیت فتوری عظیم در یابند و این خاصیت در بسیار خوردن کشنیز
 خشن در کشنیز زار و بسیار بوی کردن آن بهم باشد **عصاره موم**
 موم بعضی ترکیست و آن اسم نباتی بود که شاخهای آن بنده دارد و لیکن بنده
 آن اگر بشکند از هم جدا نشود و هیچ برگ ندارد و اکثر در کوهمستان و در آب روید
 و بازی همچو غلب زرد آرد و زما هموار و یکبک آنرا بسیار خورد و بعضی صیادان
 عصاره آنرا به برند و پیکانها را بدان بیالایند و چون اندکی از آن پیکانها شکاری را
 بمحروج سازد شکار ساعته راست گردد و بیوفته بواسطه سیرت سمیت
 آن پس آنرا بکشند و محصل جسم آنرا ببرند و بپایند و باقی را بخورند مضرت
 نکند و بهر حیوان و آدم که آن پیکانها برسد همین حال بود و کوسفند چون ازان
 بخورد و از پی آب بخورد بیامسد و هلاک شود همین در لفظ کشمیری گیاهی
 که برکهای آن باریک بود و دراز و کوچک و شاخهای بسیار و کلی دارد که بود
 بهنیت همیشه بهار و همواره کل آن روی در آفتاب دارد و بهر طرف که آفتاب بگردد
 روی آن کلهامم بگردد و پنج انقدار جد داری بزرگی باشد سفید رنگ و خوب
 و آن در کوه های کشمیر بود صیادان آنجا پنج آنرا ببرند چون سرشیم شود و تیر را بدان
 بیالایند و بز شکار زنند در ساعت بیفته و هلاک شود و یکد از آن تا تمام سر شود
 و چون سرد شد تمام زهر را از بدن ادا بگردد با خون در محصل زخم جمع شود و کنگری
 پیدا آید آنرا نیکو از آنجا ببرند و باقی کوفت آنرا بخورند هیچ مضرت نکند و بعد چمن
 امتحان قوت و بخت شدن آنجا کنشند که نمیش پاک بعضوی فسد و نیز

تا قطره خون روان شود پس محل زخم را پاک کنند و قدری ازان بر سر قطره
 نهند فی الحال خون را باز گردانند و بر طرف زخم بر د چون مریض باید که سرایت کند
 بهما بخامی جوشد و حرکت میکند و اگر فی الحال بشویند از پوست نیز سرایت کند
 سوزش و خارش حرارت عظیم دارد و بیدار کند و درم کند و گریخ سازد و اگر
 علاج نکند هلاک سازد و اگر فی الحال آن عضو را بشویند و جرب سازند
 نافع بود و تریاقات مفید آید بر آن محل مالیدن پوست گریخ از خورد
 سوده آن پوست زبان و دمان بیاماسد و سرفه عظیم در معده و معا
 بدید آید و هلاک کند و زرع این خاصیت در نوعی مخصوص از برنج تواند بود
 نه در مستعمل و مضرت آب برنج زار از صدر کتاب معلوم شده و بعید نیست
 که بیخ تروی را هم این مضرت بود آنرا درخت کوبین نوعی از کنار است
 برگ او چهار بابان را بکشد و چون ثمره او را مردم غالب خوردند همچو اعراض خزره
 بدید آید و آبش که بکشد و بسینه سخت مضرباشد و تفاح آن کرم بود در سوم
 درجه عصاره اطراف آنرا چون با غسل لعق کنند مقاومت نماید با جمیع سموم
 و لسوع و نیز رقطونا مشهور است با سپغول و اسپوش طبیعت آن سرد
 و تر بود و در دوم درجه کوبند و در سوم از مسحوق آن چون چهار پنج درم بخورند
 سست و غمناک سازد و تنگی نفس و تند تاسه و خدر بدید آید و در
 آن مضرت کمتر کند جهت آنکه لزوجت ظاهر آورد و بلغزانند و بیرون برد و منع طلب
 تا شراو کنند و کوبند سردی دی در سوم درجه بود چپچال و دندنی و
 حب السلاطین نامند و بلغلط در هرات حب الملوک کوبند بغایت شبیه
 تخم بید انجیر بود چون یک مغز آنرا درست بخورند بغایت افراط در قی و اسهال کند
 و بیشتر از دو مغز بکشد با فراط اسهال قوی و تشنج خشک در میان مغز و جز
 مثل و در برگ بود ازان سبج مهلک بدید آید و من شخصی از اهل اسباق ما
 دیدم که سبج سهیل در بدن تاثیر نمیکرد و جی که از جیبال درست فرستیده

یکبار بخورد بد عوی و سیح علمی و اثری ظاهر نشد و این بغایت عجیب است بسیار
 آنرا غنصل و اسقیل گویند و موش چون از آن بخورد بمیرد و یکی صنفی از آن
 غیر متصل باشد و بغایت گرم بود در سوم درجه تر بود در دوم درجه دیگر
 مزاج اعضا بود چون بیشتر ک پیاز و کولی طلای کرد که تسع هوام را نافع آید
 و گویند خوردن طبع آن و با آنچه گوشت ضا و کردن تسع عقرب و تیلای مرغی
 آید بغایت آنجمله بعضی آنرا گزته گویند بر روی برکها و شاخهای دی خا و
 بغایت بار یک و سفید و غالب باشد و هر جای تن که رسد در سوزش آید
 و درم کند بطبع همچو غنصل بود و از بسیار خوردن دی همان اعراض پدید آید
 لیکن با این سرفه غلبه کند و در هر مجاری بیشتر باشد و الله اعلم اما سسم
 حقیقه معدنی خاک بیش خاصیت آن قریب بخاصیت مسن و دیندرم از وی
 کشنده باشد بتعفن روح و از خوردن آن همچو اعراض بیش سسم الفار پدید آید
 سسم الفار بفارسی مرک موش گویند و آن خاکی سپید سنگ مانند بود
 و مسر و فست و بعد از شک و زرداب با لک هم گویند و بعضی گویند که آن بخار
 معده مضرب و از خوردن آن سوزش درون و کرانی اعضا و خدر پدید آید و
 چشمها سرخ و تن گرم و رنگ افرخته گردد و باشد که بقی و خون و اسهال
 کشته گردد و همه تن بیاماسد و درد و درم از وی در بک و زکشت بتعفن روح
 و بدن و هر موش که از آن اندکی بخورد بمیرد و بوی آن موش را هر موش که بشنود
 بگریزد و الا بمیرد و مجرب است سیام مصعد و شنکوف مصعد
 هر دو را یک حال بود از خوردن اینها اعراض سسم الفار پدید آید لیکن اینجا پیش
 نامت و دروده و عسل بول بیشتر باشد و نیم درم از اینها کشنده بود بتقطیع
 اخلاط را و گویند نفوذ تام مفید در اجرام عضو بواسطه ثقل و حدت تصد
 و گویند بتعفن روح و مضرت غیر کشته و بسته کمتر بود و بخار مصعد
 که در کمان فقره گیرند هم قریب بدین افعال کند و بعضی آنرا هم سسم الفار گویند

حجر احمر گویند سنگیست همچو بسوزن دانگی از وی کشنده بود و بیغضین دافع
 با صنایع بیش تر دیک باشد و زعم من آن یکم نوع زرکین است بقوت تر
 زرکین مصعد از خوردن این اعراض سیما مصعد پدید آید و همان مقدر
 ازین همان مضرت کند و آنچه غیر مصعد بود بدان قوت نباشد و دیک که دیک
 این مرکب است از زرکین زرد و لوزه آب نارسیده و زنگار فزینق و نوستنادر که زیرین
 در صلابت با اینها خاک و غبار ساخته باشند و در انال که شبیه است بدلی که بر بالا
 دیک بود و فرود کرده باشند مصعد ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم
 شده است و از خوردن این مصعد امراض مفردات آنها ظاهر گردد و بدتر از آنها
 و اندک علم و اماند و انارنگار معدنی که آنها را از جمله سموم عد کرده اند این
 رصاصی که مشهور طبعیت آن سرد و خشک بود در دوم درجه در دم چون آرد
 بخورند سنده و قواق و اختلاط عقل پدید آید و زبان و لب سفید و مغرور و دهم تن
 سرد شود و تنگ نفس و در دل پدید آید و اندر خلق عفوشتی بود چنانچه گویا باز
 خورده است و اکثر کشنده باشد و اگر نه نوسادر مصعد سازند سم شود و
 سمکی بود سفید و صفیاهی که از آن کج بیرون آرند و از خوردن آن امراض استعلاج
 پدید آید و همان طبع دارد و خنثی دی بدستور اخر باشد حبسین از بسیار
 خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آماس کنند و بول و غایط باز گیرد و باشد که اطلاق
 با فراط افتد و اندر معده و امعا کرانی و نفخ پدید آید و سحج شود و مقفده باز گردد
 و نفس تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که بخناق کشد و باشد که اعراض
 ایلا و نس ظاهر گردد و باک سازد و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد
 و خشک بود در دوم یا سوم درجه بعضی سردی زیاده از خشکی باشد مرد و اشک
 و سونش رصاص از بسیار خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آماس گیرد
 و لون و غایط باز گردد و اطلاق با فراط افتد و اندر معده و امعا کرانی و نفخ پدید آید و سحج شود
 و مقفده باز گردد و نفس تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که بخناق کشد و باشد

که اعراض الیلاوس ظاهر شود و هلاک سازد و هر یکی را نیز چون مصعب سازند شود
و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم و سوم درجه و نیز بعضی سرد و زیاده از یک
آهک تار و توره متعطل از خوردن آهک در معده حبس بول و
خون شکم و درشتی زبان و خلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی افتد
و چون باز زنج مرکب خوردند از حدت آن تفرج و معده درد و سوزش صعب
در شکم پدید آید و آهک بطبع کرم و خشک بود در دوم درجه زنج در سوم درجه و حرارت
و حدت فاعراق و تفرج مرکب زیاده از بسط هر دو باشد رنجار از خوردن اینها
صداع خشکی و اززه پدید آید و کرم کند و سوزش سخت در خلق و شکم و معده قوی
و معا حادث شود و قی بسیار افتد و هلاک کند تجلیل روح و طبیعت آن کرم و خشک بود
در چهارم درجه حدید و سوسن خشک آن از خوردن اینها صداع و خشکی خلق
و دهن و در شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود و تخصیص آنچه
از سر که ساخته باشند ریزه الماس از خوردن آن سوزش و ریش درون
و سحج و اسهال خون حادث شود و دروده را سوراخ کند و بکشد زاج و شنب
از خوردن اینها سرفه عظیم و قبض و خشکی شش و مجاری پدید آید و باشد که
که بل انجامد طبیعت جمله اصناف زاج کرم و خشک در سوم درجه تیزاب
فاروقی و صابون کران از خوردن اینها در ساعت خلق و معده مجاری
غده معده و امعاء سوزد و ریش گردد و سوراخ شود و هلاک سازد و الی البریلان
فی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قی و اسهال و سستی حادث شود
و لیکن زهر خورده و ملسوع و معضوض را بسی نافع آید و جذب سم نموده بقی و
اسهال دفع کند و اگر تیزاب نیز بر محصل غرض ووسع مالند جذب کند و بکند و اگر
منشکر گردد و به تفرج دفع کند و بهتر از داغ بود در اعضا و اندام
اما سموم حقیقیه حیوانی بر می سمی بود که آنرا می گیرند و طریق آن چنان
بود که بچناک و مار سیاه به ختر و غنی بستانند چنانچه دابست و از آن بجاوی خورند

در ساعت هلاک شود و فی الحال اورا نکون از در آوزند و ظرفی در شیب دهن و سینه
 نهند و در وقت روغن کشیدن هم از بوی آن حذر بکنند که هلاک بود و از خوردن
 مباری اعراض پیش قوی ظاهر شود و اینجا که طبع قوی لحظه احتمال آن کند
 موشش پیش از خوردن گوشت آن اعراض لسع نماید می بدطاهر شود
 مثل درم عام و گزختی اعضا دقتی و اضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در
 یک ساعت بکشد و از تریاق پیش و ما ذران بد بود طلای زهره و خون او و ضما
 گوشت او جمع لسوع بود و عضو را نافع بود زهره مار و پلنگ خوردن
 اینها از لسع و عضو اینها زد و تر بکشد و کسی که زهره افغی خورده باشد از
 دهن و بینی خود بوی صبر در یابد و در چشمهای او همچو زردی یرقان پدید آید و اگر
 زهره پلنگ را ببول موش ضم کرده خورند خلاصی بجای ممکن نباشد زهره
 سگ آبی و بیضه مار کوبند که چون یک عدد س از آن بخورند بعد از یک هفته بمیرند
 اما دوائی زیانکار حیوانی که آنها را از جمله سموم عد که داند در این صبح
 حیوانی بود چون زنبوری سبغ در او و آخر بهار بر سر علقها بسیار جمع شوند
 و آب دهن و بول آنها بهر جای تن که برسد آید کند و ریش گردد و از خوردن
 آن دردی پیدا شود که از دهن تا مشانه را ریش کند و قضیب و حوالی بیابسد
 و درد گیرد و آب تا خنق دشوار گردد و بول آنچه آید خون بود و بارهای گوشت
 و اسهال سحج و غشی و اختلاط عقل و ضعف و اضطراب سخت پدید آید و هلاک کند و آن ریا
 بخت کلب سباع دیوانه بود شرابا رن بجرمی حیوانی باشد صد فی رنگ او بر خیزد
 و اندر انداخته و اجزای او همچو گوشت برک ایشان از خوردن گوشت و خون آن نفس تنگ شود
 و چشم سرخ گردد و سرفه خشک میکند و خون بر اندازد و بول باز گیرد و آنچه آمد خون بود تا بخت
 سعه و کرده و قی صفر حادث شود غایطه مخاطی آید و عرق میکند و علامت خاصی نیست که
 از مایه ترسد و گوشت مایه نتواند خوردن و هر که خلاصی یابد در سل افند حریبا
 حیوانیست که بعضی جاها آنرا آفتاب پرست گویند از آنکه همواره روی در

آفتاب دارد و از حرارت آفتاب رنگ رنگ برآورد و کجیه نرگتر از عطا دود
 و از اصناف کرپاسه است چون بگذرد کسی را مضرت نخفت نکند و گوشت این جانور
 گویند کشته است و از خوردن آن در دل خیزد و فی مفرط آرد و شنج گویند
 بیضه او هم قاتل است فی الساعه جرد نوعی از موش دریای است از خوردن
 گوشت و خون او زبان بیامسد و سیاه گردد و درد و سوزش پدید آید و
 چشم تاریک شود و خارش در همه تن تو که کند و طبع آن تریاق لیسع هوایم
 شرب باطلا سارامند زار سلامند هم گویند آن نوعی از کرپاسه است که دنیا
 او بوده و کرپاسه کلس بود از خوردن آن درد معده خیزد و شکم آس کندی
 سال استسقا و کزاز و جس بول پدید آید و گویند زبان بیامسد و استرخا
 و ذوال عقل حادث شود و باشد که برتن او جایی جایی سیاهی می آید و غفن
 می گردد و اگر کسی را بگذرد هم قریب بدین امراض ظهور یابد و باشد که خذرا
 پدید آید و لرزه کند و باخر آن عضو غفن شود و بیوفتد و خند نبید شتر
 مشهور بخایه قنذر و قنذر فسی داشت بچکان بود و آن خصیه نوعی از سگ است
 که از قنذر گویند و آن زرد بود و سیاه بود و اخیر بود زرد او اسلم باشد و طبیعت
 جمله گرم و خشک بود در سوم درجه و گویند خشکی آن در دوم باشد و گرمی تا چهارم
 و چون از سیاه و یا اغبران بسیار خورند نشانه های سگم پدید آید و کلویک و اندر
 روز بکشد و در اشربه از صالح آن تا دو درم استعمال کنند و بسیار آن نیز مضر
 باشد و آن تریاق خاق خریق و امثال آن باشد چون بیاض مند و طلا
 کنند همچنین نافع بود سح هوام صفیع سبزه و سبزه و سرخ درمای
 از خوردن اینها و خون اینها رنگ روی تیره شود و بزردی گراید و تن بیامسد
 و مترهل شود و تشنگی نفس تاریکی چشم پدید آید و بوی دهن ناخوش گردد و
 حرقت در دهن و حلق می باشد و باشد که تشنج ادا کند و باشد
 که اسهال تو که کند و باشد که اختلاط عقل و غشی حادث شود و باشد که

بقی منی براندازد اگر سلامت یابد دندانها میفکند و گویند که ضفدع سرخ قصد
 کزیدن حیوانات و مردم کند و کزیده او آماس عظیم کند و زود بکشد ضفدع زرد
 از خوردن آن و خون آن اشتهای طعام برود و آروغ ترش می آید و رنگ روی او
 تپاه شود و پیش کشتن دق و درد دل و آماس شکم و سابقا حادث شود و گویند
 چون مطلق ضفدع را با زیت نمک برند و بخورند تریاق پیش بیام و مرض جذام
 و شکافتن آن بستر هر لحظه تازه جمله لسوعرا مفید آید گرمی سبزه که در جوش
 صنوبر بود از خوردن آن بیامسد و درد در کام دهن و حلق بیدار آید و معده
 و روده فشرده می آید و در همه تن سوزش و حرارت افتد و ضعف عظیم آورد و طرف
 و نب ابل از خوردن آن تاسه و بیهوشی و ضعف سخت بیدار آید و هلاک
 کند و جهت کزیدن ما نافع آید موزه و وزک جوانی بود که چک و تشش
 و منقوط بهیئت نفث بخورد اندر فالیزه خرابی کند از خوردن آن قریب با عرض
 از اربع بیدار آید جهت عضو خورده آن نافع آید و گوشت متعفن انچه بریانی
 بوده باشد که از تنور تازه برآورد و محکم پوشانیده عفن شده باشد خوردن آن
 تاسه و بیضه آورد و باشد که یک روز تا دو روز بیهوش افکند و باشد که علت
 سبب آن آید و بکشد و انچه گوشت آن ماهی بخیمه باشد که شب مانده عفن شده باشد
 از خوردن آن اعراض فطر بیدار آید و انچه گوشت ماهی مضر باشد اضر باشد عرق
 و اب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آماس کند و از همه تن
 عروق کنده آید تخصیص از بغل و کش ران چرک گوش حیوانات
 از خوردن آنها رنگ بشره سبز شود و فحشی افتد و اطراف بیامسد و باشد
 که بکشد و چرک گوش بپاک سخت کشنده باشد و همچنین چرک گوش
 سبع دیوانه و از دواب شتر سخت اضر باشد خون گا و که تازه باشد
 گویند که از آتش میدان آن در مجاری طعام درو خیزد و زبان سرخ شود و نفس تنگ
 گردد و همچو بارهای خون بسته از آنکه ترش شده در میان دندانها بیدار آید و تشش

و تا سبب واضطراب آورد و باشد که بخناق و گرازش و خوردن گوشت او
 حجام آورد و فساد خون و بواسیر آورد و انواع بیدار سازند خاصه برای قلب بنجایت
 بدست شیر ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد مفید مزاج
 بود و سرکشتن و غشی و چیش نم محده آورد و باشد که بهیضه انجامه گوشت ما
 از خوردن آن ضعف و غشی و قی با قی با طبع سرد و ورم و کرحی اعضا و اضطراب
 پیدا آید و آنچه زهر آن اقوی بود ضرر آن بیشتر دزد و تر بود و بکشد و ضما و گوشت
 هر ماری بر بسج آن مضرت آنرا کم کند قی افعی بر بک و بهیت پخال مرغان سگار
 باشد بر سر سگها بر مرفعی یا بکند از خوردن آن غشی و خسر و قی با فراط
 و ورم اعضا و ضعف حادث شود و هلاک کند بعضی اما حیوانات سمی
 گزنده که سم آنها اثری تمام بود مار بد آنکه جمله ماران بحسب ضعف و قوت
 سمی سه صنف باشند یک صنف آنست که سم ایشان قوی بود و بمرتب که بهر که رسد
 بکشد و بیشتر از سه ساعت مهلت ندید و اصحاب تجارت گفته اند سم این صنف را
 علاج نباشد الا بقطع عضوفی الحال قبل الا نشاء و بسیار بوده اند که
 بدین تدبیر نیز خلاص شده اند و اشخاص این صنف چند قسم باشند یکی
 قسم موسوم بکله و آن ماری باشد که بر سر او سه فرع بود شبیه تاجی
 و بعد مقدار دو برابر باشد و سر او چشمهای او سرخ و رنگ او سیاه
 و زرد بود و مار گیران از او هم واصل گویند یعنی افسون نمی شود و بر و کار میکند
 و این ملک ماران باشد و شاه ماران نیز خوانند و دوات سم آن
 بمرتب است که هر چه بد و نزدیک شود از بهوای نفس او سوزد و در گرد و سوراخ
 او هیچ گیاه زوید و هیچ حیوان در حوالی مقام او نزود و بهر مقام او نزدیک شود
 از یک تیر و تپ و طرآن مار بر او افتد از دور و یا آواز او بشنود هلاک شود
 و هر حیوانی را که بگذرد ساعت بدن او منبوسش بکند از بهر چه صد بدغالی از او
 روانه کرد و قی الحال میرد و گویند سواری بر بکندری نیزه بدین مار رسانید و

و فی الفور او را سپهر و ببردند و گویند در رکب از لب کسی را که زید اسپ و سوار
 و ساعت مردند لغو باشد و مقام این مار بترکتان باشد و کم بود ناکا
 پدید آید و در وقتی اندک از سالی حرکت کند و در اوقات هیچ احدی بدان
 صحرا گذر نیاورد و نتواند آمد و مراجع نیست ازین که تحقیق این چنین خطری چگونه
 کرده باشد قسم دیگر موسوم بخطاف باشد جهت مشابهت رنگ آن رنگ
 خطاف که از ابریشم گویند درازی او نزدیک بکزی بود و قسم او در قرب دو
 ساعت بکشت نخست فواق پدید آید و خدر شود و اندامها سست و گردن سست
 و خفقان و درد عظیم پدید آید و چشم باز نتواند کردن قسم دیگر موسوم بپروان
 و زراق تیزی آب دهان را گویند و از ابدان جهت بدین نام خوانند که چون کسی
 بمیند پس نوز ناکزیده و دندانها بر هم فشارد و هر از دهان بمیند و آن آب دهان
 بر بر که آید بپاک شود در یکد ساعت و او در یک باشد و رنگ او خاکستری بود و در
 زنده از کزیدن او نخست تشاوب و مطنی پدید آید و گردن به سجد همچو صاحب کرازان
 و محل لسع در وی سخت میکند پس از آن جستن حرکت باطل شود و همچو سکوت
 بقیف و قسم دیگر موسوم بچراغ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده و
 روشن باشد و درازی او سه کز و چهار ذرع و پنج کز بود و پوست او درشت و
 خشک باشد و لون او خاکستری کون بود و بز روی کراید و سم اندر دست
 بکشد از کزیدن او همچو اعراض کزیدن براقه پدید آید و قسم دیگر موسوم بمقرنه بود
 یعنی شاخدار بدان جهت که بر سر او د و بلندی بود و همچو دوسه روی درازی
 آن از نیک گزنا و کز بود و لون آن ریک بود و بر شکم او غلوسه های صلب باشد
 و دندانهای او راست و دراز باشد و در زمین شناک جای گیرد و از کزیدن آن تن
 سخت کران شود و پشت چشم بیامسد و دوا و زوال عقل پدید آید و غشی کند
 و قسم دیگر موسوم بادرنوس و سودرروس بود بلفظ یونانی و آن در خشکی و
 آب هر دو باشد و آنچه در خشکی باشد با سم دوم موسوم بود و آنچه در آب بود با سم

اول موسوم بود و از دیگر ماران قدری کوتاه تر باشد و گردن او پهن بود و از گردن
او حرارت سخت بدید آید پس محل زخم سرد مناکل شود وقتی صفا نکند که مضمت
ستولی شود و اندر سه ساعت بکشد و اگر کسی از آن خلاص شود در بیمار بهاد افتد
که خلاص نیابد و قسم دیگر دوسر داشته باشد و آن اندر حوالی مصر بود و چند قسم
و اگر هر سه بود که با سمی مخصوص نباشند بعضی سخت بزرگ و بعضی کوچک تر و بعضی
سرخ و بعضی اشقر و بعضی بزرگ آنکبین و بعضی را دندانها بود همچو ضاده و بعضی مانند
افعی باشد و گویند ثعبان کشنده از جمله اینهاست و صنف دوم آنست
که زهر از بسیار قوی نباشد و بحمد ضناده می یاطلای تریاقتی و علاج قرصه و صبلج
باز آید و بتدبیرات قوی احتیاج نیوفت مثل مارها که اکثر در آب و علف زار باشند
و از آنجمله بعضی ماران بزرگ باشند که بقدر پنج کز و بزرگتر و آنها را قدسی ذرع بود و
آنها را تین گویند و اندر جثه و مدت و بهندی اعظم جمله بود و
بعضی ازین بزرگتر ثعبان گویند چشمهای این مار بزرگ بود و اندر زیر یک او چوب
سیرون آمده باشد چون زرخدان و از هر سوی سه دندان زهر بود و دندان او سخت
فراخ باشد و ابروان دارد و دراز چنانکه چشمهای او را به پوشد و برگردن او قلوب
باشد و گرداگردان موی باشد همچو بال حیوانات و آدم و حیوانات را بنفس در کش
و فرود و یک قسم ازین دریای بود جراحت آن نیز همچو جراحت تین صخرای
و صنف سوم آنست که سم از اهلته باشد چنانچه گاه بود که بعضی را
به روز رسد و بعضی را بدو هفته رسد و بعضی را بشش و بعضی را رشتکار
هم شود و اکثر آن علاج پذیر باشد نزد آنشخاص این صنف هم چند قسم بود
یک قسم موسوم بافعی باشد و آن ماری بود زرد و سیاه و شکم و چشمهای
او سرخ بود و سر او پهن باشد و گردن او باریک و بلند و سر زنب او کوتاه
و قوی بود چنانکه گوی دم بریده است و ازین جهت او را کله دم گویند و قدا و
مقدار یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود و ششهای او چون قلاب بود چون بکزد

نشان دو دندان او پدید باشد و از آن موضع نخست صدیدی پدید آید همچو عسل
 گوشت تازه و باشد که نخست از آن رطوبتی آنراک آید شبیه روغن زیت
 پس رطوبتی آید زنگاری و در آن موضع را بهمه اندامها باز در اندران محل آماست
 سرخ و گرم پدید آید و شراب از آن پدید آید چنانکه از سوختن کشتن بر می آید پس گردد
 خشک شود سوزش و حرارت اند را حشا افتد و تب کرم و نافض پیدا شود و عرف
 سرد گردد و لون بشه پس بری زند و هیچ پدید آید نفس متوار و خفیف گردد
 و منش کشتن و فواق و فی صفرا تو که کند بول دشوار بیرون آید و شب کران شود
 و از سخت و غشی میکند و چند مار دیگر بود که در لون مخالف افقی اند چنانچه بعضی سیاه
 تر اند و بعضی زرد تر و بعضی سرخ و بعضی سفید و سبز هم باشند و اما در نهایت فعل
 قریب بدانها اند اینها را هم از قسم افقی دانسته اند و یکت قسم دیگر موسوم بمحیط بود
 یعنی تشنه کنند و این ماری بود که یک شربست و بر تن او شاخهای سیاه باشد
 و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بدنال به باریکی باز آید
 و بدنال بر دشته رود و از میانگاه پشت تا بدنال او بسیار پی زنده و از گردن او
 سوزش و حرارت در شکم افتد و تشنه غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه میخورد
 نه بعرق بیرون می آید نه ببول و در کبها پر شود و تن او بیاماسد و قسم دیگر ماری بود که
 از گردن آن منافذ و مسام تن کش ده کرد و خون آمدن گیرد تا بجدی که اگر قرص بوده
 و درست شده دیگر باره خون از آن روانه شود و بفرقه قبی خون بر آید و از بینی کوش
 و چشم نیز خون آید و جایگاه گردن بیاماسد و سیاه شود پس رطوبتی آنرا
 می آید و در مدد و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و استرخای اعضا حادث
 شود و از آن منقطع شود و عالی همچو علت نسیان و سبات پدید آید و باشد که گراز
 افتد و دندانها بیفتند و پلاک شود و الوان این قسم مختلف بود سیاه باشد
 و سفید و منقط بنقط سیاه در یک رنگ و سرخ و مخطط و درازی جمله همچو متعربه بود
 و ذنب باشد خشخشی رفتن بر زمین همچو خشخشی در خان بود و قوت باد و

و دندانهای او دراز باشد و جفان و قسم دیگر موسوم به چیده و آن ماری با
 باریک و کوتاه در درخت نشود و هرگز آبسند خویش را بر آید و اگر در بعضی
 باشد که هم سومی بیش چید و هم سومی پس جبر و دم و میان او هموار بود و آن
 آنها لیسری را که از گردن آنها اعراضی که زدن افی بدید آید و قسم دیگر موسوم به
 بود و آن ماری باشد باریک و دراز و همچو تیر مقدار یک ذرع و نیم و در زرع بسیار دیده
 که خود را بر پهلوی حیوانات زده و همچو تیر از پهلوی دیگر بیرون رفته شخصی در شش کج
 کرد که دیدم که بر تنک ابریشم در بار خود رازد و از آن طرف بد آمد تا ابریشم در بر او
 بود و زور او را دو باره کرده بود و از سر تا دم از گردن آن هم قریب به ماری افی
 اعراض بدید آید و آن کمتر کرد و قسم دیگر موسوم به بلوطیه بود جهت آنکه در محلی که
 بلوط بسیار باشد مادی دارد هرگز که بدوست باز که دارد و آنکه او را تعهد علاج
 هم بدوست باز که دارد و ازین ماری بوی خوش آید و هرگز که او را بکشد این بوی درد
 گیرد و اعراض مسح آن گردن چون اعراض گردن افیست و قسم دیگر موسوم
 به جادرسیه جهت مشابه رنگ او بر تنک کا و رس و اعراض مسح آن نیز همچو گردن
 افیست و قسم دیگر موسوم به رغش بود و این ماری باشد رنگین بر نگهای
 مختلف از گردن آن جگر و زرد و ما خورده شود و بریزد و در روز یکشنبه قسم دیگر
 موسوم به کفجه بود جهت آنکه سر و چانه او پهن باشد و میان سر او و جالی بود
 و گردن بلند شبیه کفجه و چون بر او سر و سینه را سخت بلند برداشته
 رود و چنانکه کوئی ایستاده میرود و از گردن آن نیز همچو اعراض سیش افی
 بدید آید و در موضعی از چنایال حوالی یزد ماری بود بمقدار یک کبیر و از سر تا دم
 بیک اندازه و بر تنک صنفدع صوت بود و کور و چون بر سر را به خاکسار
 کسی دروغی خفته است و آنمارا در مار گویند موسوم به موضعی که آن نام دارد و
 جلبکی آن در آن محلی و بعضی آنرا کور مار گویند جهت آنکه کورست از گردن
 آن اعراض مسح افی بدید شود و زودتر از آن یکشنبه و قسم دیگر موسوم به

آن ماری باشد بزرگ و دریائی و گزیدن آن همچو گزیدن افعی بود و قسم دیگر بسم
 دریائی بود که از گزیدن آن درد سخت گیرد و طسوع سه مایه و خدر شود و هلاک گردد
 با سمی مخصوص نبود و قسم دیگر موسوم بآلج بود و آن ماری بود سخت سیاه
 باشد در جاهای دور از آب و سنگستانها ماری دراز و از گزیدن اعراض او
 پدید آید و بعضی زودتر از افعی کشند بسیار است که زهر ماران اگر چه
 در یک طبقه باشند بحسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند
 چنانچه زخم مار ماده بدتر از مار نر بود جهت آنکه دندانهای شیش ماده چهار و
 بود و نر را اکثر دوش بود و در طبقه افعی بزرگترین که بعضی اقوی باشد
 و مار جوان بدتر از پیر بود و کرسنه بدتر از سر بود و در یک صنف بزرگتر و درازتر
 آن بدتر از خرد و کوتاه باشد و آنچه در مواضع خشک بود بدتر از آن باشد که بر آب
 آب میباشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد بدتر از آن بود که در زمینی و
 همواری دشت جای دارد و آنچه تنباستان و آخر بهار گردد بدتر از آن بود که بدگر
 گردد و آنچه سیاه بود بدتر از سرخ باشد و سرخ بدتر از زرد بود و زرد بدتر
 از سفید باشد و سفید بدتر از لیلک باشد و خاکستری میان سرخ و سفید
 بود بعضی بدتر از سرخ باشد و آنچه بگز زخم زخم دیگر از ضعیفتر از زخم اول باشد
 و آنچه در خشکیها گرمی روز گردد بدتر از آن بود که در میان آب اتفاقا و یا در وقت خنکی
 و آخر روز و شب گردد و آنچه خشم زده بود بدتر از آسوده باشد و آنچه در وقت خفت
 گرفتن گردد بدتر از اوقات فراغت آن باشد و آنچه نیش بر شریان یا عصب یا
 رگ رسد بدتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبد و آنچه با عضای رئیس زده
 بود بدتر باشد از آنکه دور بود و نزد حکما و مجربان هندی زخم مار سیاه بدتر باشد
 از دیگر زخمها و هر چند سیاه تر باشد بدتر باشد و زهر مار مطلقا نزد ایشان سرد
 جهت تخدیر و خواب آوردن و کم درد کردن و بکر مهای قوی علاج یافتن و نزد
 حکمای یونان و اشباع ایشان زهر مار در فاسیت که میست جهت سرعت نفوذ

و احراق و تعینات قویه سرجه و تولید حرارت و زهر مار بیشتر در زهره و دندان و کله
 و قریب همین باشد و اما علم انواع عقرب کزدم سه نوع بود یکی آنکه
 دوم برداشته دود و آن نخست لون سفید باشد و نصف باشد شکری
 و زرد و سبز و کبود و چنگ و مک و سیاه و دود ناک و دهنی و باشد
 که بعضی را غالب تن زرد بود و دنباله سیاه باشد و این نوع کزدم اندرین ماه
 بسیار بود و بوقت طلوع شخای شمالی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و از جمله
 اصناف دی ماده بزرگتر بود و از زولینکیش ماده باریکتر باشد و بعضی عقربها
 و ونیش باشد و از زخم او دوشان پدید آید و از جمله اینها هر سیاه بدتر باشد
 و زرد و سفید ضعیفتر بود و مهربه دنبال بعضی را بیشتر بود و بعضی را کمتر و اغلب شش فرقه
 داشته باشند از هر کزدم بیشتر در نیش دم او باشد و مطلقا کزدم کور بود و از
 کزیدن بدین نوع همتن کرم شود و جایگاه زخم سرخ گردد و آما س در دو کپش آرد
 که برف بر روی می بارد و گاه گاه بخلد همچو خیلدن سوزن و لها اختلاج کند و فواق و ته
 غالب شود و بقی چیزی لزج بر آید و لرزه و استر خا پدید آید در همتن و با اندرین
 افتد و لون او کبرود و قرطاردی افتد و تخصیص کز زخم بر ساغل بوده باشد و
 لب و دمان می آفسرد و از چشم او رطوبتی می پالاید و گوشه چشم می آفسرد
 مقعده بیرون خیزد و قضیب آما س کند و اگر زخم بالای نیمه بوده باشد و پنجه
 دست آما سی پدید آید و باخرین زبان سطر شود و دندانها بر هم نشینند و این هنگام
 این علاج نبود جالینوس میگوید که اگر زخمی از و بر شریان افتد غشی آورد و اگر
 بر عصب افتد تشنج کند و اگر بر روده عفونت پدید آرد و لو عده مکر عقرب پر دار بود
 و آن در شش روده عیزه بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و با دانتا را بجای آورد
 و زخم آن گویند همچو عقرب سیاه باشد نوع سوم موسوم بر حرارت بود
 جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن او همچو شکل برک آنکه ان باشد
 و پنجه دندان و عکس بسیار باشد و گویند زهر او کرم بود در حال که زنده در او

در
 کله
 و دندان

بسبب پاسته دیگر روز یا سوم روز در سخت پدید آید و لون او بگرد و باشد که بر جان
 شود و زبان بیاماسد و جایگاه رشم ریش گردد و بول خون شود و باشد که شکم
 باو گیرد و هلاک شود و سخت خفکان کند و بعضی اسهال و سبب آنکه در اول در در شکم
 صاحب نبود و تدابیر او را اجمال نباید کردن که زهر او بد باشد و چون سستی کرد و در میان
 نبرد خصوصاً در او آخر گویند که زهر است در بای و آن نوعی مخصوص است از کزین
 آن شکم بر آماسه همچو استسقا و بخواب است و دوی یاد دارد و حکمای هند زهر
 جمیع اصناف عقرب را گرم دانسته اند جهت غلبه و ج و حرارت و علاج پذیرفتن
 بسد دیها و حکمای یونان زهر غیر حرارت را سرد دانسته اند جهت سرما یافتن و کزین
 و قبول علاج که میباید و حق رجوع این احوال بود بخواص سموم نه بطبیعت آنها و چون حکمای
 استدلالت نیکونه باید اینجا و نه در مار و نه در بیش و غیره انواع عسکبوت
 لطیقات آن بسیار است سمی و غیر سمی اما آنها که با بهای دراز دارند و اندر خانه مقام
 دارند یا در چوبار یا در بر روی دیوار های خانه و روی آنها دام نهیست سمی معتد
 ندارند و کبسی مضرتی زیاده و اینها بود در صحرای کم آب و زمین بی زهرا
 و خرابها و شورستانها جای دارند اکثر سم بد دارند و مضرت رسانند و این
 نوع را و تیلایا گویند و لکن اصناف با سمی خاص موصوف بود جالینوس میگوید
 و تیلایا یازده گونه است و بدترین آنها مضرت که موسوم بر تیلایا دراز دارد و آنجمله
 بعضی سفید و گرد شکم و کوچک و آن بود بر پشت او نقطه های و فشان باشد
 همچو ستارها و ازین جهت موسوم بود بکوکه و بعضی زرد و بزرگ و دراز باشد
 و زغنی دارد و چون براه رود کویا سر بخوا کرده باشد و این را بعضی جابها و ملک
 خوانند و بعضی بدانکه انکور سیاه مانده و کوچک و بزرگ بود و هر دو را خنینه نامند
 و بفارسی انکورک گویند و بعضی را دغان بر میان سبب باشد و با بهای او کوتاه
 بود و سبیل او بسوی پشت بود و هرگاه خواهد کسی را بزهر طبیعتی از دغان سبب از د
 و بعضی بر شکل مورچه باشد کردن او سرخ و سر او سیاه و پشت او منقذ بقطعات

الوان بود و از الملیده گویند و سم آن ضعیف بود و بعضی زنبور ماند و اگر از زنبور
 نامند و بعضی مقابل دانند که سینه بود و دمان آن خرد و شکم سرخ و دست
 و پاهای آن سفید باشد و از اگر سینه گویند و بعضی و یوچه ماند آرد و یوچه گویند
 و بعضی بزرگ و فربه شکم و آنچه خاکستر لون و مویدار بود آنرا بعضی جابهها گویند
 و فنده گویند و او در زمین سوراخی کرد سازد و اکثر بر دیوار آن سوراخ از دام نوا
 خود تند و بعضی کوتاه دست و پایی بود و بجهد همچو جستن بود و یکس بکیر و آنرا قند
 گویند و بعضی سخت سیاه بود و بعضی دو دناک باشد و گویند که کیصنف از فاه
 باریک و سبز رنگ بود و حد زیر کردن را و چیزی بود چون سوزنی و درگزیدن جلاینها
 سخی غالب در دست پدید آید و باد در شکم گیرد و عرق سرد کند و سر مایید و موضع
 گزیدن آن بیاماسد و می خارد و سرخ شود و در آخر تیره شود و بسبب میزند
 اگر خدر نیز حادث شود و خواب نیاید و باشد که از ریتلا در دل خیزد و غشایان
 و صداع سخت پدید آید و تمامی تن را فراهم کشد که راست نتواند شدن و غشی افتد
 و هلاک کند و از گزیدن سیاه فقط رعشه تیز افتد و رانها گران شود و از گزیدن
 گو کبه گرانی سرد و استرخای همه تن حادث شود و از گزیدن غلیبه گرازد و
 همه تن و تیرکی بول و لغوظ وقتی بمیرا و دی پدید آید و آواز منقطع شود و از گزیدن
 سیاه دود دناک در دمه و وقتی متواتر و در دسر و سرفه پیوسته پدید آید
 و بزودی بکشد و از گزیدن زرد موی ناک رعشه پدید آید و از گزیدن و یوچه جلایها
 بر آید و زبان سنگین شود و از گزیدن زنبوریه که از دوسبات ضعیف زانو بر آید
 و از گزیدن کر سینه آواز منقطع شود و لغوظ بمیرا و تیرکی بول و سردی همه تن
 پدید آید و از گزیدن همه مویدار همین حالات نیز ظاهر گردد و همترا بعضی سخت
 دانسته اند و من هرگز ندیدم و نشنیدم که از آن مضرتی سخت رسیده باشد
 فلما از غلیبه مضرت بسیار ظاهر میشود و عمومی دارد و اندر حارسان عمدت
 کسی گزیده گویند کم علاج پذیرفته است و نزد من آنست که علاج صواب

نیافته اند الا جمله اینها را مهلتی هست تا سه روز و هشت روز و بسیار را علاج کردیم
 که رتلا مهلک گزیده بود و بدانکه مکنون عتکبوتی هست در از پای از گزیدن او باد
 شکم افتد و اسرار بغوص و بر دایران بدید و جوانی غریب متن بهین دارد
 و پاهای سفید و لیکن یکی بر پیش سر او و دوز و نسبت یکی بر پیش سر او و دوز
 چون حلی و آن دیگر راست بر او تقاطع شده و ازین پس بدان ماند که از او دوز
 و چهار پا و آن دیگر راست بغوص و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز و دوز
 آن هر دو چون مضرت گزیدن کردیم ست زنبور انواع ست سرخ باغی و صحرای
 و زرد و مورچه میان و زرد باغی و صحرای و سیاه مورچه میان و دراز کوچک و بزرگ
 و زنبور سیاه سر بزرگ که بر تن او دایره است تشنج و ضعف پاهای و زانو پدید آید
 آن باشد که لک لک کند و گاه باشد که جایی صلب شود در ریش گردد و آنچه بر حیوانات
 سموم و سمی مرده نشسته باشد زخم آن بدتر باشد و آنچه زخم آن بر غصبت
 افتد در آن صعبتر بود و سبب آن جانوری بود سرخ بمقدار دانه از زنی و نسبت
 شکم و نسبت دست و پاهای ایشان همچو عتکبوت بود و بدبوی باشد مثل
 کما فیطوس و شکم او بغایت نرم بود و چنانچه دست چون بدان رسید فی الحال منضم شود
 و این حیوان در عمارات کوهستان بسیار باشد تخصیص کهنه عمارات اکثر در سقف
 خانه های خوب پوشش و در دیوارهای گلی و گچ حرکت بسیار کند و در جامه در
 همچو پیش تن را بخورد و دیر جایی که دم و آب دهن برسد و یا بکند و درم کند صلب
 و خارش سخت میکند و ملواسه و دغدغه پیدا آید و باشد که تب و قی آورد و
 اشتها ی طعام برود و چون علاج کند بدیری آن در مهابحال خود باز آید و اقبل
 آن هفت باشد و الله اعلم خرجه حیوان نیست که بود و بجزی مایل مقدار ما
 و شبیه بود بکنه سخت که کوچک و بوی آن نیز شبیه بود بوی کاره و بزرگ باشد
 و اندام آن نیز نرم باشد و آن نیز در سقف خانه های کهنه بود و در زیر دیوارها جا
 گیرد و شب در جامه در دود و تن را بخورد و بر جسم نوعی از سس بدست

و اندر بظام از جبال دارا از بسیار باشد از کزیدن آن ورم و خارش تن و ب
 و تلوا و ضعف بدید آید وقتی صفر او بهوشی حادث شود و باشد که بیماری
 دیری کشد و باشد که بکشد و الله اعلم شش کس حیوانیت چون پیش
 و کنه سخت کوچک جالینوس گوید از کوچکی آن آزار بد تواند دیدن ولیکن مضرت
 آن بزرگ باشد و آن نیز در بعضی جاها باشد همچنان مقام گیرد که در خرجه معلوم
 و بر عسم من آن نوع خرجه بدست از کزیدن آن از نشانه و مقعده و ازین دندانها
 روان شود و به تنی نیز خون برمی آورد و بسره نیز خون برمی اندازد و باشد که کار
 از دست بشود و الله اعلم پلنگ اندر ناخن و دندان و قلاب سردم اد
 سمیت بسیار باشد و بهر عضو برسد متعفن آن رحم باشد البته آن معضوض هلاک شود
 و این خاصیتی عجیب است و اعراض آن قریب به اعراض سبع ماران متوسط است
 و ناخن دندان یوز هم خالی از سمیت نباشد لیکن بسلامت و عافیت باشد
 و الله اعلم سگ دیوانه سبب دیوانگی سگ سوختن اخلاط وی و سخی
 شدن آن بود بواسطه گرمی و عفونت هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی و آیه
 دیا خوردن آبهای عفون و مرم و استغفات دیا بواسطه کزیدن سگ دیوانه بگردن
 جنون وی آنست که احوال طبیعی او مختلف شود و باشد که تن او سختی برآماسید شود
 و چیزی کم خورد و خواب نکند و قوز نکند و چشمهای او سرخ بود و اگر تشنه نشود و
 آب خورد از آب بترسد و نفرت کند و باشد که بلرزد و لرزه اندر پوست رود
 او قند چشمش تاریکی کند و زبان از دهان آویخته بود و بیرون و لعاب کفک
 از دهان او بیچکد و از بینی او برمی آید و کوشتهها در آویخته بود و سر در پیش افکند
 و قوز برآورده و بیک طرف برده باشد و دم در میان کشیده و از همه چیز خشم
 و ترسان باشد و او از نلکند و نتواند مکرز دور و غف بسیار کند و بدان ماند که گوی
 او افشده باشند و رفتن او چون رفتن مستان بود و چند گامی که رود و بسره آید
 و هر چه پیش راه او آید خود را بران زند و بر هر چیزی حمله کند و صاحب خود را نشناسد

و سگان که او را بنید بگزیند و اگر کسی باز خورد آن سگ را محال قرار نباشد و
 نمک نمایی پیش او بر سبب زنده و لیس بر خاک می افتد و بسیار باشد که چون
 یکبار آب می رسد ترسد و بگریزد و برایی که رود بطرفهای دیگر میسل کنند
 و درگزیدن آن اگر چه در اول اندک جراحتی پدید باشد کمتر از دیگر جراحتها و ایک بعد
 از چند روز اندیشه باید و آید و خشمناکی و وسواس و اختلاط عقل و تشنج اطراف
 و اختلاط ابروان و فواق و خشکی دمان و تشنج پدید آید و خواهبای اشعه و هولا
 بیند و بزود بگریزد و از روشنائی بگریزد و اندامهای او سرخ شود خاصه روی و سینه
 روی او ریش گردد و آواز او گرفته شود و باخ بگریزد و از آب ترسد و هرگاه همی آب
 بیند همی خیال سگ در آب می بیند و از آن سخت متفر و گریز میکند و همچنین از همه احوال
 گریزان باشد و گاه بود که اعتقاد کند که آب پلیست و باشد که در خاک می غلطد
 و باشد که بشبوت مباشرت منی از وی جدا شود و تشنج و گرازا و آنگذ و عرق سرد
 و غشی کند و هلاک شود و باشد که قبل از آن کاهی از غایت عطش آب طلب
 و چون بیازند فریاد کند و بخورد و گاه باشد که بچله آب در حلق او چکانند و در
 او همانند هلاک شود و باشد گاه گاه مانک سگ کند و باشد که آواز او منقطع شود
 و اندر بیشتر حالها بول او قیق باشد که سیاه شود و گاه باشد که باز گریزد
 و درد در شانۀ او پیدا آید و طبع او اکثر خشک بود و گاه بود که شانه و مجاری بول او
 درد و سوزش عظیم میکند و چیزی با بول او می آید شکل سگ کوچک داین حال امیدوار
 بود اگر چهل عدد از آن بیاید با بول خلاص یابد بسیار مجرب است و عجب تر از آن که
 او آنست که بگزیند مردم حریص شود و هر که را بگزید همچو او دیوانه شود و طعام و شراب
 که از وی بماند هر که بخورد هم دیوانه شود و دیدیم که بسیار حیوانات و سباع را گزید و
 بعضی را نفس و آب دهن بد او رسید بی آنکه بگزید همه دیوانه شدند و جدا سبب را
 دیدیم که گزید و بعد هفت دیوانه شدند و خواط و فریادی اختیار داشتند باز روز
 میکردند و خود را بندگان میکردند و بر حیثیت ما مردند و معرفت خود دیوانه گشته باشند و

باشد که چون در آینه نظر کند خود را نشناسد و باشد که بجای خود بسگی در آینه
 بیند و ترسد بدانکه هر که از آب نمی ترسد علاج او آسانتر بود و بعد از آن
 که خلاص گردد و اگر در مشامه بکشد و سبک بچد آید ببول علاج یابد و الا نشوای که زخم
 نماند و شغفس آن اعراض ظهور یافت باشد علاج پذیر بود و اگر چه از آب ترسد
 و اگر که گزیدن خون بسیار از جراحت رود و باین اعراض بد بود و کمتر ظاهر شود و
 علاج بهتر پذیرد و هر که را در بول او خون گردد و از ترسیدن آب این شود
 و از بیخمت و راجع لفع عظیم رساند و بعضی و بعضی ترسند در آب و بعضی بعد
 از چهل روز ترسند و بعضی از پس چهار ماه و بعضی از پیش شش ماه و بعضی از پس
 چهار ده ماه و بعضی از پس هفت سال بر حسب ضعف و قوت سم به قبول طبیعت
 و حفظ و مداربان و مغلوب گشتن و مدیافتن سم و بعضی ترسیدن او را بعد
 هفت سال منع کرده اند و این نیکو نیست جهت آنکه هر چه تاثر آن پس از
 چهل روز و چهار ماه ظاهر تواند شدن پیشتر از آن نیز مهلت تواند یافتن و بسیار
 سسمومان را دیده ام و هم شنیده ام که بعد از علاج بر سال همان وقت باز
 اثری از مضرت آن سم ظهور می یافت و دیگر علاج میکردند و سالها بر همین پنج
 سیکذشت و اکثر سم آن در چهل روز بگذشت و چون گزیدن سگ دیوانه یا نحیر
 دیوانه شبیه شود و خواهند که تحقیق کنند باید که چیزی خوردنی بر آن جرح
 بندند و ساعتی بعد از آن پیش مرغ کر سنده اندازند اگر نخورد و نفرت نماید یا
 بخورد بسیر و نباید دانست که دیوانه بود و الا نشوای که چیزی از آن جراحت می یابد
 قدری نان یا گوشت بدان بیالایند و نزدیک سگ دیگر اندازند اگر نفرت نکند
 و نخورد باید دانست که دیوانه بود و الا نشوای که زخمی نبوده باشد مشکل بود و حقیقت
 بسیار باید کردن و اندک علم کرک و دیوانه علامات آن و اعراض گزیدن
 آن همچنان بود که در سگ گفته شد لیکن سم کرک بدتر باشد و از چهل روز در
 مگذرد و اکثر بکتر از چهل روز گذشت و بعضی بجای سگ کرک بیند و هر که قبل از

خون از آب بعضی خلاصی یابد علاج کفار دیوانه و شغال و دیوانه
 و روباه و دیوانه و راسومی و دیوانه علامات اینها اعراض کردن اینها
 قریب با اعراض کردن سک دیوانه بود و در آب از اینها بنید و ترسد و تخصیص
 نیکو اینها با وجود امکان خون دیگر حیوانات هم مضرت از آنها آنست که اهل تجربه چون
 اینها را بی آنکه حیوان دیگر اینها را گرفته باشد و بواسطه دیوانه شده باشند دیده اند
 و در حیوانات دیگر ندیده اند و باید دانست که این جانوران دیوانه زود میمیرند ^{عطش} و
 واضطراب سمیت ماده خود و چون آدمی نه آخنینست اما ترقات نباتی
 مطلقا آنچه معتقد از مضرت معتد بها عادی باشد اینجا بسین میگرد و مخفی ماند
 که خصوصیت فعل بر ریاضی و طریق استعمال آن بحمل دیگر تقریب معالجات و غیره
 مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی جد و ارفا رسی ماده بردین گویند و آن
 چهار نوع بود شی و سیاه و سفید و زرد و بهترین جمله شی بود که چون باب بر سنگ بسته
 و کاغذی سفید بدان بیا لایت تنفش کونه شود و باید که مخروطی و صلب اندر
 کران وزن بود و بغایت تلخ بود جهت آنکه هر چیزی که تلخ باشد از تریاقی خالی
 نبود هر چند تلخ تر بود تریاقت آن زیاده باشد و اعلائی آن در حوالی بیش اند
 کوه کیدار پربت روید و سیاه خطائی بهتر بود از زرد و سفید هندی و کشمیری بهتر
 از زرد و جد و ارفا رسی و بیرون بسپیدی کراید و کوچک بود و بسیار صلب
 نباشد و جد و ارفا رسی و بیرون بسپیدی کراید و کوچک بود و بسیار صلب
 بعضی فا در هر مطلق بسی و نفع جد و ارفا رسی و بیرون بسپیدی کراید و کوچک بود و بسیار صلب
 یکمقال از جد و ارفا رسی و بیرون بسپیدی کراید و کوچک بود و بسیار صلب
 صلایه کرده میدهند اسهال نیکوکنند و در علاج و میل و طواعین و و با و سموم اعتدال
 تمام بر خوردن جد و ارفا رسی و بیرون بسپیدی کراید و کوچک بود و بسیار صلب
 در جامع ابن بیطار آورده که در جلبابی اندلبس نوعی از جد و ارفا رسی و بیرون بسپیدی کراید و کوچک بود و بسیار صلب
 است که گویند طعم آن تلخ است و از عفونتی خالی نیست و یک نبات آن بزرگ تر از ثعلب ماند

و با این نبات دیکمی روید شیرین طعم و بیخ او با بیخ آن بهرم بر برقت
 چنانکه گویا از یک جلد و آنرا اطواره گویند و آن سم قوی است و ذریاقی آن
 همین نمله است که با او باشد چنانچه بعضی از حیوانات کاهی بخلط نبات طواره را میخورند
 و حس سم درمی یابند و فی الساعه میروند و از گیاه نمله میخورند خلاص میشوند
 زراوند بیخی است و آن دو نوع بود یکی در از همیت و آنرا طویل نامند و گویند
 که آن امیر است و دیگر که در همیت و آنرا حرج نامند و گویند آن ماده است و حکمای
 هند مدحرج را صنفی از جد و از زرد دارند و طبیعت مطلق زراوند قریب است بجد و در مد
 خوردن آنرا هم نفی قریب بفتح مداومت جد دارد و همچنین در بعضی عقوبات و دود
 از زراوند بیاض است و قدری ضا و کند عظیم نافع بود و اسع هوام را و با اکثر سموم را
 کشند و در تفتیح و لطیف مدحرج زیاده و از طویل بود زرنبا و مشهور است طبیعت
 آن کرم و خشک بود در سموم درجه بغایت شکسته باد باشد و مقوی روح طبیعی و منفج
 قلب و جهت نهش هوام منفعت جد دارد و زنجبیل معروفست طبیعت آن
 کرم بود در اکثر سموم درجه و خشک بود در دوم درجه و از رطوبتی فضلیه خالی نباشد
 و او تر یاق سموم هوام و شکسته قوت سمیت بیش بود چون با آن سخن میگویند
 که از آب کشد که بیخ صمغ نباتی کم منفعت طبیعت وی کمرست در سموم درجه و خشک
 در دوم درجه چون بخورند مقاومت کند با سموم و طوخ کردن نهش افعی و غیره
 نافع بود تخصیص تازه وی و سهیل خلط لرج و آب زرد بود و شربت از وی از در
 بود تا مشقال و فوفا از دنیارویه گویند و طبیعت آن کرم و خشک است در سوم
 درجه خوردن و طلا کردن اسع عقرب را نافع آید و مار از بوی آن بگریزد و بتعلیل
 از نبات تخم هر دو بود سیرانچه نباتی بود کرم و خشک کشنده مزاج با
 در سموم درجه یا چهارم درجه اثر با قیست آن در بحث میاه رویه ای باشد و گویند
 که قوت ثوم بری بیشتر است ولیکن هندیان یستانی را بکار برند فلطف کرد
 سیاه و سفید بود سیاه آن قوی باشد و طبیعت جلد کرم و خشک است تا آخر

سیم درجه چون آنرا با سم میش سحی بنکو کند سمیت آنرا بشکند ذوق آنرا کم کند
 و این خاصیت بهیچ دوائی را نیست الا قلیلی در زنجبیل و اقحس چنانکه گفته شد
 از جهت که حکمای هند چون رس سب از نذ اول آنرا با فلفل سحی میکنند و میگویند که بدین
 میشود و دلا کردن آن با سرکه نولسع عقرب و زنبور عظیم نافست و موجب و اکثر لیسج
 با سرکه یا خمر یا آب لیمو یا غوره یا حاضن التریج نافع پوست بهیچ کبر طبیعت آن
 کرم و خشک است و آخر دوم درجه و گویند که آن یا در هر پیش است و در شاخ
 تازه و در ک غنچ کل و بار کبر هم تریاقی نیست که است جهت سموم و لسوع و بخور پوست کبر
 جهت ضرر اکثر نهوش و استرخا مفید آید هر گاه صغیست معروف و کثیر الاستعمال
 طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم درجه بهترین غیر مغشوش باشد که رنگ آن
 بسفیدی بسرخ می گراید و خوش بوی بود و با صفا و آن تریاق عفونات بود و آسان
 با شراب یا فلفل جهت لیسج عقرب و زنبور عظیم نافع آید و همچنین مالیدن محلول آن
 در سه که و اشباه آن مخلصه شهرتی و آن اصناف بود در شبانگاه و دلا
 شام خوب آن یافت شود و بهترین آن بود که کم برگ بسیار دانه و تلخ و از آن
 دور باشد تریاقیت آن بمرتبه ایست که چون از مقدار نیم درم ازان تا یک درم
 یا یک مثقال بخورند در مدت یکسال بهیچ زهری بر آنکس مؤثر نیفتد بمقتضی
 وحشرات و در شیردان که او محمل مایه شیطست بسته شود همچو چوب و از
 چیزی که در میان فاذر هر گاهی می باشد گویند که از چوب و داله مخلصات
 افستین شیشی است شبیه بدرمنه برگ آن بیک سقر ماند و بعضی آنرا
 شیخ رومی گویند و آن سوسنی نورمی و نبطی خراسانی بود و بهترین آن سوسنی
 اطرسوسی بود که بوی صبر کند طبیعت آن کرم بود و از اول درجه و خشک دوم
 و گویند در سوم درجه چون با شراب بپاشند نه بشن منتن و عقرب را نافع آید
 و با سرکه خاق خطرناک مفید آید و ضرر شو که آن کم سازد و مستعمل از وی تا دو درم
 باشد و آن در بول بود و اسهال صغیر اذاع کنند و کرم شکم بشد و عصاره آن

کمتر بود در جمیع این افعال اقوی باشد انیسون بزر بادیان رومی است طبیعت
 آن کرم و خشک است در اول سوم درجه نافع بود جهت ضرر اکثر سموم و لسوع چون
 با خمر بیاشامند و مستعمل از وی یکدرم و نیم مورو طبیعت آن سرد است
 در اول درجه و خشکست در دوم و از حرارت لطیفه هسم خالی نیست درخت و
 در هر موضعی که بسیار باشد عفونت بهوای آن موضع کم راه یابد طبسرخ برگ و عصا
 ثمره و طبسرخ آن چون بیاشامند نهش ریتلا و عقرب را نافع آید تخصیص بسیار
 یا شراب آفریون نوعی از افحوان زرد است و لیکن شنبلیله بسیار دارد
 و مقدار بلند شود بموثره و ابوی نباشد معتد به و برگ او طولانی بود با غیب و
 گویند یک صنف او را لون سرخ باشد طبیعت وی کرم و خشک است در سوم
 درجه خوردن وی مضرت جمیع سموم و لسوع را نافعت و عظیم مقوی قلب است
 شربتی از وی یکدرم باشد حلیت صمغ انجدانست و آن دو نوع باشد
 یکی سخت منتن و از انجدان نشتن گویند و منتن آن قریب به تن سیر بود و دیگری
 طیب که تن آن کمتر بود و آنرا انجدان کم بوی گویند و منتن اقوی بود و نهان
 و افغانیان و بدخشانیان و ملکانیان این را بنیک گویند و بعضی انگوزه گویند
 و بیشتر در اطعمه بجای سیر استعمال کنند و بسی مقصد منافع وی باشند
 طبیعت جمله کرم بود در اول چهارم درجه و خشک بود در دوم درجه لطیف آن
 عضو کلب کلب و نهش هوام را عظیم نافع آید و بازیت طلا کردن و با شراب
 آشامیدن همچنین نافع آید و ضرر سهام مسمومه را دفع کند و در ورق نبات
 که انجدانست آنرا بعضی کما و گویند و در بیخ آن مغوشیت قریب بهم بدین منافع
 باشد و بهترین حلیت آن بود که بسرخ کرایه و صاف باشد شبیه برآ
 قیسوم نباتیست که در اول بهار بر آید بوی خوش دارد و کلها لمی زرد و در
 بود و بر سر وی مجتمع شده و بعضی آنرا بوی مادران گویند و طبیعت آن کرم
 در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون با شراب بیاشامند جهت جمیع سموم

نافع آید و از افزایش آن هوام بگریزد و بپوشاننج سوسن آسمان کونست
 و بعضی آنرا بنفشه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه و
 بهترین وی آن بود که صلب و کثیف و خوشبوی بود و اندکی بپرنجی گراید و از
 رایحه تری خالی نباشد و بوییدن وی عطسه آورد و مستعمل از وی نصف اوقیه بود
 تا بهفت درحمیات چون با شراب بیاشامند جمیع سموم و لسوع را نافع آید و سهل
 آب زرد و مره بلغم باشد و تخم وی را هم قریب منفعت وی در سموم و لسوع
 و عصاره تخم و بنج سوسن باغی را هم این مناسب بود شرابا در روغن آن
 تریاق بنج فطر و کشیز تر بود تخم ترنج انچه در میان ترنج ترش بود و از آن
 در میان ترنج شیرین بود طبیعت جله گرم است در اول درجه و خشک کننده مزاج
 با سموم درجه یکدم از آن با شراب بیاشامند مقادیر است که با جمیع سموم
 و نافع آید و زهرهوشن تخصیص نهش عقرب و طلاهی آن هم نافع آید و لو
 ترنج که بر روی کوشش و لیست در تریاقیت قریب تخم وی باشد و گویند
 عصاره آنرا آتش میدن و کوفته آنرا ضا دکر دن برهش افعی عظیم نافع آید
 و پوست ترنج از مفرحات قلب بود و ترشی وی آنرا حامض اترج گویند نافع
 بود لسع مار و حرارت سپش و کرس و ساس و خرچه را شرابا و طلا و منفرت
 چند سیاه و تیره را رفع نماید بلسان و حب و روغن آن بلسان
 در خست اندر زهر در موضعی که آنرا عین الشمس گویند میرود و در هیچ موضع
 دیگر میرود و گویند آن محل قصر فرعون است درق وی و بوی وی شبیه است
 بدار بستانی لیکن وی سفیدی مایلتر باشد و بزرگی درخت وی بمقدار
 شجره جنض بود و حب بلسان بار این شجر بود چون شعاع طلوع کند پوست آن
 درخت را آبپزی تیز زخها کنند از آن رطوبتی ترشح کند اندکی آنرا به پیشه از نجبا
 می سترند و جمع می کنند چنانچه در مدت دو ماه قریب بطلا حاصل شود
 از جمله آن اشجار و در سالی دوسه رطل بیشتر نیابند این روغن بلسان باشد

و استعمال غالباً این اجرا بود و عصاره ورق وی نیز در تریاقات کاهبی داخل سازند
و عود وی در تریاقیت قوی باشد از جمله این اجرای روغن اقوی و اخرا و لطف بود
انگاه حب وی انگاه عود وی و حرارت روغن بلسان تا سوم درجه باشد بن حب
در دوم درجه بود و بهترین روغن بلسان آن بود که آنرا مغشوش ساخته باشند
به روغن دیگر و علامت خالص وی آنست که چون بر زبان زنند اندکی زبان را
بکزد و در بوی وی هیچ خموشی نباشد و نرم و سریع الاخلال بود و چنانچه در آب
فی الحال حل کرد و در آب چنان آمیزد که کوئی شیرست و اگر شیمی در آن بیالانند
و بشویند هیچ اثر آن در آن شیم نماند و اگر قدری از آن در شیر ریزند شیر را
به بند و گویند چون قدری از آن با شیر بیاش مندرضرت شوکران و خالص
و انشال آن باز دارد و اکثر بهوش را نافع آید و تخفیف عقریب بد را و حب و
عود آن همین فایده بخشد و گویند هر یکی با اکثر سموم مقادمت کند نکار چون
زبان هندی بتوخی را گویند نبات آن بر روی زمین پهن باز میشود و همه جانبی یکسا
و ساق نبات وی بغایت ضعیف بود و بر کهای آن از دو جانب در مقابل یکدیگر
و به نصف عدس ماند و درین ممالک بسیار روید و اکثر در زمین های ریک بوم و در
از آب و نزدیک آب و اقوی آن بود که دور از آب روید و سرخی در نبات او
نباشد طبیعت جمله آن گرم و خشک بود و در اول سوم درجه عصیر آن و یا مدقوق
آنرا چون با شراب بیاش مندر اکثر بهوش را نافع آید و طلاء کردن عصیر وی هم
مفید بود و اگر با شیر بیاش مندر سهل اخلاط بد باشد و سموم را از بدن براند
بهنکرا از زبان هندی نام گیاه است شبیه به نبات خدا و باد و روح اعلا
آن در جنگلهای بلند یافت شود و ضعیف آنرا در کیلان در مرغزار نمایانند و از آن
بعضی جهت صباغی رنگ سیاه گیرند طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه
و آتش آید و عصیر و سحق آن در شراب و طلاء کردن عصاره آن جمیع کزیه
جودان را مفید بود **کالاچسترا** از زبان هندی یعنی سیاه سیطرح درین

شیطیح سیاه ساق و برک بود و اندر رهند یافت نشود و پوست چوب خشک اگر
 جهت التشنج کشانیدن با آتش برکن گاه دارند و بهند یا آنرا جارس کوبند
 یعنی اردی که در جابگاه میس دارند و جبارا در نیمک جدا کوبند و آن علف را
 جهت غلبه شهرت این پوست با سم آن پوست باز خوانند و شیطیح معرب آن
 بود طبیعت شیطیح مطلقا گرم و خشک است در سوم و سیاه را گرمی و خشکی در آخر
 این درجه باشد و بغایت حاره محرق بود چون با شیر یا شامند جمیع نهوش
 و لسوع را نافع آید و عصاره وی طلا کردن مفید آید خطیانا نبات و
 در قتل کرمهای بلند و در محلها که سایه و نمناک بود و روید غطیم آن بمقدار یکدفع
 و نیم و دو ذرع باشد درق آن شبیه بورق جوز و لسان الحمل باشد و با
 او محوف و املس و با عقد بود و بفظ اصبعی باشد و لون آن سبزی تر
 کراید یا نرودی و سیاهی و لون یک آن نرودی زرد و مستعمل ساق و عرق
 وی بود و بهترین آن رومی بود و تخصیص آنچه در قتل جبال شامنه یا بنده طبیعت
 جله آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود در دوم درجه خوردن آن عظیم نافع آید
 مسع عقرب را در دوم با خمر غرض کلب کلب و امثال آنرا مفید بود جوز
 طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک است در اول و دوم درجه چون با
 انجیر و سداب کوفته بخورد جهت جمیع سموم نافع آید و با پیاز و نمک ضا
 عض کلب کلب باشد و روغن آن بخورند تنها و با طعام مضرت ندارد
 جوز مائل و شوکران و خجریات سمی و زراچ و موزه و دوزک کم کنند با انجدان
 مضرت خون کا و باز دارد سیاه از طبیعت آن گرم است در سوم درجه
 و در طوبت فضلیه هست آب آنرا با نمک و شراب بریزد کی سبک دیوانه و امثال
 آن فطول کردن نافع آید و خوردن پیاز خام ضرر باد سموم و عفونات هوا باز دارد
 و همچنین مضرت آبهای بد را بر سیاه و شان طبیعت آن گرم است در سوم
 درجه اول و طوبت فضلیه هست آب آنرا با نمک و سداب بریزد کی

سبک دیوانه و امثال آن نطول کردن نافع آید و خوردن بسیار خام ضرر بسیار است و
 هوام باز دارد و همچنین بضرر آبهای بدر در کنار آنها تخصیص قنات و چشمه سارها
 بسیار روید که بشیر نور آید همانند لیکن ساق بر کههای اواز سرخی بسیاری که آید و بخت
 صلب باشد و برک آن دایم سبز بود و هیچ کل و بار نیارد و ساق و پنجه اندازد
 و طبیعت و حرارت و یوست قریب معتدل باشد و یکدم دهنم از برک آن ساعد
 با شراب بیاشامد نهش بار و هوام و غضبها را نافع آید پنجه گشت درخت که بر که
 آن پنجه با هم بود همچو پنجه کاشاده و یازی آورد و شبیه لعل سفید لیکن سخت تر
 و کم طعم تر از لعل باشد و بعضی بار از لعل فارسی گویند هندیان پنجه گشت را
 به بیماری نامند و درین ممالک مشهور بقا قد النسل بود و گویند جهت تسمیه آنست
 که خوردن وی منی را خشک کند و بدخیت نسل منقطع شود و یکدم از ورق آن بیاشامد
 گزیدن مار و سم ضفدع را نافع آید و ضاد آن عضو سباع دیوانه را مفید آید و از دود آن
 هوام بگریزند و طبیعت سمهای کرم در اول درجه و خشک در سوم درجه و سم و کلا
 منفعت بسی باشد جمده نوعی بود از درمنه لیکن از آن خوشبوی باشد و در
 خواص اقوی بود طبیعت دشتی آن کرم و خشک در دوم درجه طبیعت جبلی کرم
 در سوم درجه و خشک در دوم درجه طبع آن جمله نافع بودش هوام را شرب و طلاء
 بتخصیص نهش عقرب بدرا ملوک علفی بود در کوهستانها بسیار روید و در
 آنها و ساق آن مقدار دوزخ شود و ضحامت مثل عصائی بود و چون خشک سفید
 و بر کههای آن پهن بود و بهیئت برک خیار و تخم آن بهیئت تخم لاله کوهی بود
 بوی تخم و علف آن قریب به بوی دینارویه باشد بلکه اقوی بود و علف تازه
 آن در بهاران در دوزخ پرورند و با طعام خورند طبیعت تخم آن کرم و خشک بود
 در سوم درجه یکدم از آن بیاشامد اکثر اسوع را نافع آید و از چینی طبیعت آن
 کرم و خشک است در سوم درجه مفرج قلب و مقوی قوی بدنی بود و با انجیر کوفته
 میکوبد و مع عقرب را و خوردن وی ضرر سموم هوام را دفع کند در تقویات نافع آید

باز در چون تازه بود با شراب بیاشانند نهش هوام و خست را
 غنیمت نافع آید و با تخم کوفته ضما دگر نهش و غض حیوان را نافع باشد طبیعت
 سردست در اول درجه و خشک است در سوم درجه رفت مشهور است
 آنچه رطب بود چون با آدویه بخورند با جمیع سموم مقادست کند و نمک نهش
 افغی و حیوانات سمی طلاء کردن نافع آید **حب الکرسا** و تخم تره نیز است
 و از آن حرف هم گویند طبیعت گرم و خشک است در سوم درجه خوردن آن
 و با عسل ضما کردن نافع آید نهش هوام را و از دودی بگریزند شمره
 چسک بری خشک نباتیست شنو که برک آن شبیه است به برک خرفه
 و بری از اشا خجای دراز بود و بر زمین کسترده شده و پیش برکهای
 دی خاری صلب و تیز برآمده و باری صلب آورد وستانی را شاخ ازین
 برخاسته باشد و سر شاخهای دی قوی تر از پنج شاخها بود و برک و سر
 بهتر بود و خاروی نزد ورق دی نهاده بود و چیز باریان رسته باشد همچو موی بار
 و مجتمع چون سنبه و باری صلب با آن بود طبیعت سردی مطلقا گرم و خشک
 در اول درجه لیکن بری را فردن تر باشد از نری چون دو درم از آن با شراب
 بیاشانند نهش افغی را نافع بود و دو درم تخمی با شراب سموم قتال را مفید
حماض علفی است ترش طعم و برکهای پهن دارد و بزرگ و قوی و بعضی
 آن را ترش گویند آنچه از آب دور روید بهتر باشد و خوردن آن لیسع عقرب
 را مفید آید و چون تخم آنرا خورده باشند اگر عقرب بگذرد هیچ مضرت نکند
 و طبیعت آن بکرمی مایل بود و تر باشد در دوم درجه کمتر و رخت کرد
 طبیعت آن سرد و خشک باشد چون بیاشانند لیسع رتیل را نافع آید
 طاحشقوق آنرا تلخ گویند بکاهو ماند و تلخ بود آنرا نوعی از کاسنی
 دانسته اند طبیعت آن سرد و تر بود چون بخورند با اکثر سموم مقادست کند
 و ضما دی نافع بود جمله لسوع را بتخصیص لیسع عقرب بد و ضما دگاسنی هم

منفعت ساقم شد که شب انواع است سهو چون رومی و قیبط و
 طبیعت جمله کرم است در اول درجه خشک است در دوم درجه و عصاره از
 چون باشد آب بیاض اندافع آید نهوش و عفو و راکر اثار
 کند تا گویند بعضی جاها تره خوانند و آن انواع بود بری و نبلی و شامی و ترین
 نبلی بود طبیعت آن کرم است در سوم درجه خشک در دوم درجه عصاره
 خام و خسته آن خوردن نهوش را نافع آید مقل را رزق ضعیفست
 معروف و مقل در نوع بود وضعی و عربی و آنچه یکی بود آن ثمره شجره دوم است
 که آنرا همانجامی پزند و آن در کربا غیر عملی اند و بهترین قهله از رزق و صافی تلخ طعم
 بیفش و خوشبوی باشد و سراج الاختلال بود یکی طبیعت بمرطبی خشکی مایل باشد و طبیعت دیگر با گرمی و خشکی
 مایل بود چون بیشقال مقل از رزق بیاض است جهت لیسع هوام نافع آید شقال مسهل عظیم بود و شیرین
 نباتی معروفست طبیعت آن کرم و خشک است در سوم درجه خوردن گویند آن مقادیرست کند با عفو
 و جهت لیسوع عظیم نافع آید ضما و نکو بود لیسع زنبور را و شربتی از وی در دوم بابا بکنجین خواهی نمود
 طبیعت آن کرم خشک در سوم درجه طبع آن کرم لیسع عرق نند در دسا کند و خوردن نهوش تمام را نافع
 دهند یا نافع خواه را بجان گویند و بغایت بقیه باشد ساقم نباتی نباتی معروفست طبیعت
 کرم و خشک است در سوم درجه چون یکدم از تخم آن آب شراب بیاضند
 با جمیع سموم مقادیرست کند من قبل و من بعد و با انجیر و جوز کوفته خوردن
 جهت نهوش و ضما کردن بسی مفید آید کنگد لعل کرم و خشک است در اول درجه
 خوردن روغن آن نافع بود ضرر بلا در و ذرا ریح و اشال آنها را و گویند جهت کرم
 ماریش خدا را مفید بود مالیدن روغن بری جرم و جراحت بلا در و ذرا ریح بزودی
 آورد در تخم سر و کوهی اوهل که آنرا ادرس گویند طبیعت آن کرم
 در اول درجه و خشکست در دوم درجه چون در دوم از آن آب شراب بیاضند
 لیسع هوام را نافع آید و از تخم سر و کوهی و بار سرد مطلقا هوام بکشد و تخم سرد
 گویند مطلقا با همه سموم مقادیرست نماید زهر تری بهیئت شود نیز بود و طبیعت آن

کرم بود در آخر دوم درجه و خشک بود در سوم درجه چون باشد آب بیاض است
 جهت نهش بهام نافع آید سیاه تخمه مستعمل طبیعت آن کرم و خشک است
 در سوم درجه یک دو تخمی از آن بیاض است جهت تسع تریب لانا نافع بود در چهارم درجه
 کم کند غش عصاره غوره انکور که شب بر مایه تاب مانده صاف شده باشد
 یک کره از آن در کشنده نداشت تا که زندی اکثر بهام را نافع آید تخصیص ساس و خرب
 و سپش که کسی وز نور دراز را و خمر عصاره آن تریاق اکثر سموم بود و زود اثر بود
 رسد در اعضا نفوذ کند و منع نفوذ سموم کند و هر تریاق که با او ضم کرده خورند از
 زود بدل و اعضا دارد و از رسانی و تاثیر از زود تر پدید آید و سر که از این نهش طلا
 کردن نافع آید خصوصا که بر کل پاکیزه خشک چکانند و در تسع زبور را فی الحال
 تسکین دهد و خوردن بعد از دویه جالبه قوت آنها را بشکند کافور شهر است
 و آن انواع بود بهترین آن قیصوری و جودانه است طبیعت آن سرد و خشک است
 در سوم درجه تریاق بسپهای کرم و مفرج دلی و منوم ملطف روح باشد و با حلا
 خوردن آن طبع پیری پدید آورد و منی را خشک کند و شهوت را ضعیف سازد
 لیمو پوست تخم او کرم و خشک بود در دوم درجه در ششی او سرد و خشک بود
 در دوم درجه در حله اخراجی او تریاقی نیکو بود نسبت با اکثر سموم و در پوست تریاق
 بیشتر باشد و مقوی قلب بود و هر ششی او تریاقیت بیشتر از تخم او باشد
 قبل از وقوع سموم خوردن هم نافع باشند بار و از و خیمیت بزرگ برک نبات
 آن به برک رز شبیه بود و نبات آن همچو زیز درختان برود و باران همچو خوشه
 انکور سیاه کوچک دانه بود و این پنج را در تری چون قطع کنند طبعی غلیظ چون
 سرشک باز از وی برون آید لیسکن بد بوی باشد و لون آن سیخ از سفیدی
 بزرگی که آید خصوصا در حین خشکی و از پنج ترب صلبتر و عظیم تر باشد و نبات
 انرا اگر متالیفیا خوانند و صغی دیگر بود که لون آن به سفیدی و سیاهی نزدیک
 ورق و نبات آن هم از سبزی سیاهی که آید در گهای آن بهتر و قوی تر باشد

و آن متصل نباشد طبیعت جمله کرم و خشک بود در رسوم درجه یکدربمی یا در درجه
ازینها باشد شراب بیاض اند نافع بود جهت نهش دفعی و طبع جمیع هوام باشد که
شاید طلاء کردن عظیم مفید بود قبل از رسم مداومت خوردن با العاده خرز بر
سم حشرات را در حیوانات کم سازد و در خشک حیوانات را تنگیدنی بد چون
سه چهار شقال سائیده با طبع حبه بخوراند در رنج حقیرانی بخیف
مشهور از جبال شام بسیار گیرند دو عقده است شبیه بدم عقرب و درون
سفید بود و برون وی اخضر و صلب و زرین باشد و در طعم اندکی مراریت
و از عطریاتی خالی نباشد طبیعت وی کرم و خشک در رسوم درجه نافع بود از جمیع
سموم لسوع شراب و ضماد آنخصیص با انجیر و مفرج و مقوی و سخن دل و جگر معده
بود و در عقوبات مفید آید تا غایتی که تحلیق وی نیز فایده دهد حسب القار
بود و شکل فندقی کوچک پوست آن سیاه و تنک بوده و مغز آن خوش طعم
بوی باشد و برگ آن بزرگ مورد ماند و طبیعت آن کرم و خشک است در درجه
درجه یا شراب بیاض اند لسع عقرب را نافع آید و ترایق جمیع سموم شراب را
و تازه او ضماد نیکو باشد جهت لسع زنبور و خسل و فودنج بود نه گویند
مشهور است در کنار آبها بسیار بود و مکنوع از آن در کوهها شود و برگ طعم
آن بزرگ ماند و قوت آن بیشتر از نهری بود طبیعت جمله کرم و خشک است در درجه
چون با شراب بیاض منبجست نهوش و ضماد کننده عظیم نافع آید و طلاء کردن
آن کمی کنند در لسوع و اگر بیشتر خورند ضرر رسم قاتل باز دارد و در
و انراش آن هوام بگیرند و گویند چون سلا قه بود و بیله با مطبوخ بخورند
عفن سباع را نافع آید **عفن سباع** طبیعت آن قریب است به طبیعت خود و
آن نوعیست از فودنه و تحقیقت فودنه است نباتی و بسیار را دیدیم که خود را در
بستان نشاندند و تربیت کردند مگر چند سال باز میکنند و می نشاندند چند لکه
عفن سباع شد و بسیار خوردن آن عفن سباع را نافع آید و از بوی آن هوام کمتر

و عصاره آن خوردن نهوش را نافع آید **سرب تخم** اوقوی اینج و کرک است
 طبیعت تخم دی کرمست در سوم درجه نقیق آن کوفته در خمربت اکثر سموم
 و نهوش نافع آید و عصاره پوست ترب همین منفعت دارد و آب ترب بر عقرب
 ریزند بمیرد و کسی که بسیار ترب خورده باشد عقرب بگز و مضرت نکند و بری آن
 نیز قریب بدین منافع باشد **تخم شلج** طبیعت آن گرم بود در سوم درجه
 چون نقیق آن در خمربت باشد اکثر سموم قتل و نهوش را دفع کند و قبل از درد
 در سم منع نماید **قرطم سرب** کا چیره بود در صحرای دور از آب می رود و
 تخم دی کوچک تر از لبتانی باشد و کل وی کم رنگ بود و بزرگی مایل لبتانی
 کرک و بار نازه آن باشد آب بیاشامند که زندگی عقرب را عظیم نافع بود و بعضی
 ادعا کرده اند که اگر کینوع از بار و کرک آن در دهن نگاه دارد مادام که آن در دهن
 باشد هیچ وجع در نیابد و چون بقیلند وجع عود نماید بارز و آنرا قنه گویند
 و آن صغیست شبیه بکند رنات آن به نبات باد رنگ ماند طبیعت دی کرمست
 در دوم درجه و خشک کننده مزاج است در سوم درجه چون با شراب بیاشامند
 مضرت سم بهایم و مار و عقرب دفع کند و از بوی و دود وی هوام بگیرند و بهتر
 آن بود که تازه دماک و کران بوی باشد و اگر از اندکی تخم نبات دی بادی بود
 شاید ر لوندی شهورست و بهترین صنفی آن بود که چون آب کشند درون وی
 مبرخی زند و تخلخل باشد و طعم دی تلخ بود و باندک قبض و در وی طباع مختلفه جمع
 یکشغال از آن با شراب جهت جمع نهوش و عضو نافع آید راز یانه نبات
 آن گرم و خشک بود در دوم درجه و بری آن گرم و خشک بود در سوم درجه و بری او
 اوقوی باشد و طبعی بادیان مطلقا نافع بود جهت نهوش و کوفته هیچ آن طلاگردن دفع
 عفن کلب را **شیح ارمنی** از در نه ترکی گویند طبیعت آن کرمست
 در دوم درجه و خشک در سوم درجه چون بخورند مضرت که مهای شکم را کم کند و کرک
 بکشد و بر آورد و زندگی عقرب در نیلانافع آید و مضرت سموم کم کند **سبب**

همچو شیرین باشد مایل بجرارت بود و خوردن آن تسخاضی را نافع آید و جمله سبب
 گویند کفر سموم را کم بآید و خوردن دطلا کردن عصاره و دوق آن تسخاضی را نافع بود
 و سبب شیرین از مفرحات و مقویات قلب بود و نفع از این جهت باشد که
 چون با جود سرداب قبل از آنکه سموم خوردند مضرت سم از دوازده دارو و تهرخ شیرین
 نافع بود تسخاضی عقرب و ریت را و طلا می آن در اعضا بغایت مفید بود همچنین عصاره
 و رقی اخیر کوفته خام آنرا طلا و ضماد کردن نافع باشد و زرع من نیم درم شیر
 و اخیر خام باشد آب آشامیدن جهت اکثر سموم و بنوش نافع بود کاهوی
 برمی از تنوع حالت شیر آنرا چون با خمر بیاشند تسخاضی عقرب و ریت را نافع آید
 خبث از می نوعی بود از ملوخیاء در فرس و بعضی ملوخیاء را نان کلاغ انبرک
 گویند در بابتین قرب آنها بسیار برآید برک وی و کل وی چون برک و کل طی
 باشد اما بسی کوچک تر بود و لون وی از سفیدی و کبودی بگلونی زرد و خند
 برک بری بود و اقوی از ملوخیاء باشد طبیعت جله سردی و تری مایل بود و در کرات
 چون بازیت بر تسخاضی زبور ضما و کنند در دکن سازد و تخم آنرا جهت سموم چون
 بیاشند و تنی گفته منفعت دهد و تسخاضی بغایت نافع آید غار لقیون
 سفید بعضی گویند غار لقیون مطلق بخیست و بعضی گویند در میان
 درخت تنکون بشود بر سبیل عفونت و از جنس بوسیده میان اسحباب
 و بهترین وی آن بود که لون آن نیک سفید بود و در ملاست و تری یکسر و خفت
 و وقت پیوده بید مانند باشد و طعم وی اندکی تیز باشد و قبضی و حرارتی
 از آن بحدی در یابند و در ابتدای ذوق اندک حلاوتی بهم فهم شود و از این صفت
 و یا لون دگر داشته باشد نیک نباشد طبیعت وی گرم است در اول درجه و
 در دوم درجه شربتی از وی جهت اسهال سودا و بلغم تا دو درم باشد چون
 ضما و کنند بر تسخاضی که سم ایشان سرد باشد نافع آید و یکدرم از آن با ثواب
 بیاشند تسخاضی اکثر هوام را مفید آید و الله اعلم اما تریا قات معده فی مطلقا

آنچه معتقد است و از معتد بهاء عاری باشد مبین میگردد طین مخموم کلی است
 سرخ رنگ فوسما ساخته و مهر زده از جانب فرنگ آورند و علامت خوبی دمی است
 که خالص باشد و بوی شنبلیله از آن آید و بزبان چسبان بود و بر محلی که خون
 از درددیده باشد و خورابه بند و یکدم چون با شراب بپاشند یا سموم قاتل را مقادیر
 کند و جمع نبوش را نافع بود و شراب و طلا مع الخلل و اگر پیش از انتشار رسم در بدن
 بخورند چندان فی آورد که دفع شود و قبل از درود دسم منع تاثیر آن کند طین
 ارمنی معروفست طبیعت آن سردست در اول درجه خشکست در دوم درجه
 و نافع بود با شراب قسین یا مغز و جفت و با عفونات و حمیات و با عی و بسی نافع
 آید وزن لدم و لغت لدم و قروح عقنه و سل عفونت اعضا را با نباتات لانه مطبوخ
 مناسبه و با سکه بر بهش عقرب در بنور طلا کردن فی الحال تسکین دهد لفظ
 سفید و سیاه آن شهرت و کثیر الاستعمال سپید از احدت و لغت و شنبلیله
 طبیعت لفظ کرم خشکست تا چهارم درجه بر جمیع السوء مکرر طلا کردن عظیم نافع آید
 موسمیانی معروفست طبیعت آن گرم بود در دوم درجه و درجه از آن با طبع
 و انجمن بیاض مندهجست سموم نافع آید و قیراطی با خمر بیاض مندهجست لسع عقرب
 مفید بود و قیراطی بار و غن کا و هم با طبع نافع آید مر از ابلور زهر کرمی طبیعت آن
 گرم و خشک بود در آخر در دوم و گویند پس از آن سموم زهر رسد خوردن محرق و
 غیر محرق اوجیت خاق قیطر و امثال آن نافع بود و عوض کلب کلب را و چون با آب یا روغن
 بیاض مندهجست ذرا بچ باز دارد و با انجمن مضرت خون کا و طری را رافع نماید
 حجر پا و زهر آنچه از بند و ختن آورند میخورد و برنگ زرد باشد یا اغبر بهتر باشد
 چون دوازده شعیره از آن بیاض مندهجست اثر آن باشد واضی و شعیره از آن بخورد
 بمیرد فی اب عده در مواضع عفون بپاشند و طلا کنند نصب صلاح آید بر لسع عقرب نهند
 در دکان شود فی اب عده خاک لانه حسن که و حسن که و غصبت که و کرم
 و کبود رنگ و کوتاه دم اندر که پستانها بسیار بود بر روی سنگها و کوههای بلند خانه سازد

از کل بهیئت کبندی و در کله آن کبند راه آمد شد او باشد و همواره منجی و فریاد کند
و گوشت حیوانات و حشرات و دانه جله خورد و بهترین خاک لانه او آن بود که کبند
در استخوان مار در آن یابند چون آن خاک را در آغشته کنند و آب آنرا از آن
عض سباع دیوانه بخورند تو حش آب را منع کند و بر کشدن بول و آمدن بجمار با
و هندو چون در اوایل خورند اکثر آن بود که بصلاح آورد چنانچه بخت نماید خوردن بخیر کند
کبریت آنرا کوکر دو کیند و آن انواع بود سرخ و سفید بهترین سرخ بود
و اعلامی آنرا از کوه دما ندگیرند طبیعت جله کرم و خشک باشد در سوم درجه چون کرم کرم
بر محل لسوع باشند غلیم نافع آید و با آرد عجن کرده و یا با بول آمیخته و یا غسل ضم کرده
و یا با ذبل خشک انسانی باب و یا با علك البطم که اخت بر لسوع بندند بغایت مفید است
و لسوع را در آب معدن کوکر و شستن بسی نافع آید و البه علم اما تر یا قاقا
حیوانی مطلقا آنچه معتقد از مضرت معتد بها عادی باشد اینجا بسین گردد
با و اکثر هر قیسی معروفست بهترین آن بود که بزرگ باشد و بهیئت ولون
زیتون بود چون با آب بر سنگ سایند همچو شیر سفید رنگ باشد که بستر
شود و اگر سوزنی تابیده بر دفر و بر بند دوی ازان بر آید و دوا نگ از وی ساییده
باشیر یا کلاب حل کرده با دغ یا خمر یا آب غوره یا آب لیمو بیاش مندر اکثر سموم
و لسوع را دفع کند اگر کسی هر روز بر بنیم دوا نگ ازان خوردن عادت کند هرگز هیچ
سمی بر او موثر نه آید و در تقویت قوی و منع خون رفتن از اعضا و دفع عفونا
شانی عالی دارد مسک بحسب محلی که حاصل می شود و امنست تبی و چنی
و خرمی و بندی مجری بهترین نبی غیر مغشوش بود بجهت آن که آهوی آن کسبل
و عسیره پیچند و مع ذلک آنچه زرد رنگ و سیب بوی باشد بهتر بود و آنچه زرد
آهوی کبند بهتر ازان بود که خود در صحرا از نافع ریخته باشد طبیعت جله کرم و
در سوم درجه و گوشت خشکی او زیاده است و مطلقا او تر یا قاقا سموم نیست
بتجصیفش و مله و قرون السبل با جماع حکما بول و پیش آب مرد روز

چون سالی چند جهت همش افعی بران میریزد بغایت نافع بود و بالطردن برهم
 عضوها مالیدن و طلا کردن مفید آید و گه نه آنرا آتش میدن جهت از نب سحر
 و اکثر سموم نافع بود و حکمای هندی گویند هرگز حیوانی بگزید بول او تریاق آن لسع باشد
 و چون بیاشامند و طلا کنند و آنها که بخوردن سموم معتاد اند بول ایشان اکثر
 سموم و لسوع بود و طلا زبل گویند چون زبل خردش بیاشامند
 جهت سمی که خورده باشند فی الساعه بقی آورد و ذبل گفته سفید شده
 سگ تریاق لسع خرچه و ساس و پیش و کرکسی باشد و اگر بیشتر هم خورند از
 کزیدن ایشان مضرت نیابد و زبل آهوی و سگ باخمر بیاشامند جهت سموم نافع
 و ضما و لسوع بود و زبل تیس دایل لب که بخت با شرب بر لسوع طلا کردن مفید آید
 مسحر اطین چینی آمین مانند بود که از گرم خراطین کشند چون دوز
 داکم آب بسایند و بخورند جهت سیم نیش نافع بود و اگر در طعام سموم اندازند
 جوشش برآورد و قوت سم آن بشکند سخاخ کر کردن چون طرفی از آن باشد
 زهر خورده و لسوع و معوض در آن آب و طعام و شراب خورد عظیم مفید آید
 و طعام سموم درین طرک کشته جوشش برآورد و قوت آن بشکند التفح
 پیزیایه بود که از شیر دال حیوانات شیر خواره گیرند طبیعت آن جمله گرم آن
 باشد و گویند تازه آن در جمله تریاقی نیکو بود نسبت با اکثر سموم کسی که سوزا
 یا فریون و امثال آن خورده باشد بغایت نافع آید بتخصیص التفح
 و در سموم نیز این اقوی بود بعد مایه آهوی و جاتری و شربت بی ازینها درین
 ابواب سه الووسات بود و از ده قیراط دفع ضرر دایما کمتر مستعمل نباشند
 و از خواص التفح نیست عقد شیر و اخلاط رقیقه و منع سیلان رطوبات
 و تحلیل خون و شیر که در معده و غیره همان بسته شده باشند و سمیت پیدا کرد
 اندر زرا چیزی بود و زرد و قهقر و سر یغ التفح که احیاناً در زهره کا و باشد
 بوقت پرسی ماه و اجزای آن چون از مراره حاصل شده بغایت طعم تلخ

و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر صوم درجه دودنک باد و جلازوی بیاشامند
 نافع آید لسع عقرب در تیل و زنبور و با او سرکه سائیده مالیدن پس
 نافع بود و با شراب یا شیر خوردن جهت اکثر سموم ماده مفید آید
 و زهره کا و را نیز قریب بدین منافع بود **خون پس** و کوزن
 آنچه گیاه مخلصه تریاقات **لحورده خون** او تریاقتی و نیکو بود اکثر سموم و
 لسع اراچون یک ملقه با خمر بیاشامند و آنچه مار خورده تریاقتیت خون و
 بیشتر بود و طلای جمیع نهوش نافع آید و آنچه مار خورده بود بهتر آید طلا کرد
 آن نافع آید و در عجم من اکثر زهر خورده را مفید آید تخصیص کسی را که حیوانات
 سمی خورده باشد **قضیب ایل** گویند که مسح و خشک آرا چون
 جهت لسع افعی بیاشامد بغایت نافع بود همچنین بخت آزار حرکت
چشم ایل در پیش و چشم دو مغاکست که چون آب از چشم او
 رود در اینجا منعقد گردد تخصیص در وقتی که مار خورده یکد انگ یاد و دانک
 ازان بیاشامد نافع آید جمیع **لسوع** **سور** چون بول
 بز کوهی بر سنگ میریزد آن مجتمع شده غلیظ و بسته گردد آنرا **سلاخه**
 گویند چون جهت نهروا بیاشامد عظیم نافع آید و طلا کردن آن سم
 مفید آید **لبن** جامع طبایع مختلفه بود از حرارت غالبه مائیه و حرارت
 معتدل و سوسمه و بردت معتدله جنیه و غالبترین شیر در تریاقتیت شیر بز
 کوهی است از مخلصه شایسته سایر تریاقات جبر و بعد ازان شیر کا و کوی که تریاقت
 خورده بعد شیر کا و اهل که از تریاقات جبر بعد شیر آدمی که بسوم قویه معتاد باشد
 بعد آنچه بیشتر از گیاهای تریاقتی خورند و مطلق بیشتر نافع بود زهره مار خورده
 و کزنه و انگوزک کزیده و ذرا ریج خورده و ارب بجمی خورده و گانی را که دارد
 زیاکار خورده باشد مثل بنج و شوکران **سیاه** و زرنج شیر کا و زهره مفید
 باشد و علاج اکثر زهر خورده و لسوع و نهوش بدان کنند و تحقیق طریق آن

محل خوردن گوشت الله تعالی **الحکم** گوشت بز کوهی و گاو کوهی که از تریاقا
 چند تریاقی نیکو دارند جهت اکثر سموم ولسوع کوبین خوردن گوشت بره فایده
 جهت لیسع حیات و عقارب بغایت نافع آید و با شرب عض کلب کلب را مفید آید
 و گوشت ضفدع پیه که بنمک و زیت نخته باشند جهت لیسع اکثر هیوام نافع بود
 و چون شکم آن بشکافند و گرم محصل لیسع نهند عظیم فایده دهد و تکرار سبی مفید آید
 و گوشت افعی را بر زخم افعی بنهند آید و گوشت اکثر حیوانات کزنه را بر زخم
 ایشان بستند عظیم نافع بود و خوردن گوشت مار جهت کزندی اذ نافع بود
 همچنانکه جگر حیوانات دیوانه جهت عض ایشان و کوبیدن که گوشت نمکسودان
 عرس که آنرا لیسوعانند با شرب آب آشامیدن اکثر سموم را مفید بود و گوشت
 حیوانی که آنرا اذله خوانند در کبوتر خانها قصد کبوتران بسیار کند تریاقی تمام دارد
 و گوشت قنفذ که آنرا خارشپشت کوبین جهت اکثر سموم ولسوع مفید آید نخته
 و خام و طبخ گوشت ماهی بیاض مندرج جمیع سموم منهوشش مشرب در لکم سازد
شهره طبیعت عمل گرم و خشکست در دوم درجه چون جهت عقل کلب
 کلب لعق کنند نافع آید و باروغن کل بیاض اند و نهوشن هیوام را مفید آید و
 پنجه بیاض مندرج جمیع مخدرات نافع آید و اگر بدان قی کنند اکثر زهر مار را آورد و بر
 سوم که الایش خانه نخل است چون بر زخم بیکانهای سمومی طلا کنند جذب سم
 آن کنند و بمق در مسکه تازه روغن کاد و کوسفند تازه و سیه آنها
 و سیه خرگوش قنفذ و کوزن و بز کوهی و آه و سوسس ماریاقی نیکوست
 جهت سموم ولسوع هیوام چون بخورند و بر زخم کزندی آنها نهند و آنچه
 تریاقات خورد اجزای او و روغن او باشد و الله اعلم دار و دمای مضر
جهت حفظ صحت در دفع مرض بدانکه این نوع تدبیر چون از
 حکمت حکمای هندست بطریق قی که ایشان بیان فرموده اند انجا تقرر میشود
 و از جمله سموم و ادویه مضره آنچه منفعت مداومت آن تجربه پیوسته در

حکمت یونان نیست و دستور آن درین ممالک نمیدانند که کورسکزد و آن شش
 و د است بچناک و بلاد در زرنج و زنج و تا توره اما طریق خوردن بچناک
 و بعضی آنها سه نوع بود یکی آنکه سمیت آزا با فسون تب بپزند و بپزند
 افسون را منتره گویند و من جوکی را دیدم که بچناک اعلی را با فسون چنان سخت
 که کسی آزا خوردی کویا خاک بود و هیچ تاثیر سمی از آن ظاهر نمیشد و این طریق
 بسیار اعتماد را نشاید جهت آنکه دعای شرایط بسیارست مثل درست خواندن
 و توجه تمام کردن و از استادی رسیدن و دم رخصت ستاندن و آزمون
 و قوت سم شناختن و پاک تسخیری در آن باب حاصل کردن و مع ذلک
 هر سمی را که بپزند هر گاه خواهند که با فسون دیگر میتوان کشودن و سمیت
 آزا بجرکت آوردن اگر چه در تهاران گذشته باشد اگر کسی را خصمی دانا
 باشد و بران مطلع شود که آزا بجرکت آورد و مراعات اینجمله مشکلات
 و منتره های که درین باب از استادان گرفت ام و رخصت دم و سندنند
 و تجربه نموده اینست افسون بس که ستری سنسویا سری لببری کنجا کور
 ایس کی انیا لای او سکتی انگلاری و یکری میسل متساب طلی
 کیس انک منس بامیس بکلا اسک گمار کی بدیا پرد و ایس مهاد
 دیو کے بدیا پرد سنکله کالکوت سخا من بچناک دوسیا حبسک امی بس
 شکمارون مارون ری لبمارون اترده و سامارون کلده بت مارو
 میادنت کیا منت تانیر کور متابق سو سکنی سبت بس ناستری بس
 و قوت این منتره نا غایتی هست که اگر بر جوب طعامی خوانند مکر و بپزند که
 بدین سمهای غدا را مسموم کرده باشند از آن طعام بخورد مضرت یابد
 و اگر کسی را ازین مسموم خوانیده باشند این افسونها را بران آب دیار شیر و
 اشباه آن بخوانند سه کرت اگر هفت کرت بدیند شد ایط و بخوانند
 و بر دینر بخوانند و میدهند بوجه سم ازین او بیرون آید و صحت یابد

بعون الله تعالى و دوم آنکه اورا بر تریاقیات مناسب بکشند و اندک میخورند
 و اندک بخشند و اندک میپویند تا بمقدار نافع آید و این طریق بس معتد بود و سوم
 آنکه اندک از خالص آن میخورند و بتدریج زیاده میسازند چنانچه بدیهی است
 معتد بهایا بد و آن هنگام چون عادت شده باشد مضرت نکند و قوت عظیم بخشد
 و هرگاه از آن منفعتی نیکو بیابند و خواهند که زیاده خورند همچنان بتدریج توانستند
 و این تدبیر آرزو شده تواند کرد و آن که مقدار قوت آن سابق معلوم شده باشد الا
 در سه قوی قلیل و کثیر از تفاوتی نباشد و احتیاط در نیاب آنست که اولاً
 سهم را بر تریاقی بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از آن اندک اندک از خبر و تریاقی
 کم میکنند و بر آن مدتی عادت میکنند چنانکه عادت بدان رسیده باشد که در خالص
 آن شروع تواند کرد و آن هنگام این تدبیر مذکور معتد بود و شنیدیم که سیدی
 هند عادت بخچاک خالص را بدستخار رسانیده بود که هر صبح یکمقال خورد می و دست
 شدی و چنان قریب شده بود که در حرکات عاجز بود و هر جا در تن او شکتها در
 کوشیت و پوست او پدید آمده بود و پیوسته آنها را مراعات کردی تا خراب نشود
 چون ار سک باز می آمد طعام چرب بسیار خوردی و مباشرت بسیار کردی عمر
 طویل یافت با سلامت و قوت و جوهر و بدان که حکمای هند هر شی را که سکنه
 آنرا با تریاقی مناسب سخت کرده سفوفی میسازند و جمله سفوفات را ایشان رس
 می نامند و بیان انواع رس در باب ترکیب خواهد شد انشاء الله تعالی
 و قانون خوردن رس بچکانی و بزهر آن چنان بود که استدای خوردن این بگویند
 پاک کن بود و سرد و مزاج را زبانش تا محو و ر فرج را بر سهی طعام مناسب و یا خوردن
 پاک کن باید مقدار از نصف دانه حدسی باشد و هفته برین هیچ بعد از آن بتدریج
 آنکه اندک زیاده میکند تا سالی را به نیم دانگ رسد و مدتها ازین تجاوز نباید کرد
 و اگر در اوایل مقدار مقدار اجمال نکند و در میان خوردن تا طبع زنجیر و با همسخت قوی کند
 و باید که در اوقات در امت رابه تشرب چیزهای که بکلی دفع خاصیت و قوت آن میکند

مخورند مثل نادر و هر چه دار و امثال آنها و مدتی حذر کنند که سمیت آنها در حرکت می آید
 مثل کتجد و جوز و نار و جسیل و همچنین از چیزهای که با الخاصیه با آن مضربند چون خردل و باکجا
 و همچنین از چیزهای که سمیت آنها میرساند مثل خمر و پهلبل و سایر شیرتهای سخت کرم و
 همچنین از چیزهای که فی الجمله نافع است و شکسته قوت آنند مثل زرشکهای سخت
 زرشک و شیرینهای و تره های تیسر طعم و خربزه شیرین البته اینها تا جمل روز حذر
 واجب داند بعد از آن اگر توانند دایم رعایت کند آن بهتر بود و منفعت آن بیشتر بود
 کرد و الا هرگاه عادت مستقیم و نیکو شده باشد استعمال آنها را زیاده مضر
 نباشد پس بن جهت من بعد هفت ماه بعد امت این در موده خود را علاج
 کرده بودم و هم بران بودم و هر چه خواستی آنها خوردمی و تفاد و نشد با این
 دو و بعد العاده میوه که سخت شیرین نباشد و چیزهای که ترش شیرین مردم کرم
 مزاج را نافع باشد و ترک جمله سردیها و تریها مردم سرد مزاج را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج
 میوه شیرین موافق آید و شیرینها و سردیها مضر بود و مردم کرم و تر مزاج از هر میوه اندک جایز بود
 که رخ را از حرکت عنیف و تعین در مواضع ترک مردم در کافا قاع کرم و از تخم کافور و ادویه سبیل و غیر
 سبیل و فصد حجامت و اکثر استفرغات و جوع و عطش حذر کنند
 و طعاهای چرب و نرم خورد و تخصیص شیر برنج که غذای بس موافق است
 ایشان از همچنین طعاهای بروغن کاه و کوسفند و دنبه و بادام و کوشتهای
 چرب جوان و از استلا بر حذر باشند و در وقت که ماهر روز غسل با آب سرد کرد
 و در کافور مقدل کاسه در آمدن لحظه مناسب بود و از میا شربت زده تا حذر او
 بود و از او آن لغایت مضرب باشد و بعد العاده بسیار مضرت نکند بلکه در او حر
 قوت عظیم در آن باب حاصل کرد و بایست دانستن که چون رس و آب شبا به آنجا
 رفع مرض خورد اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرض کهنه و غلیظ و یاسر د شده باشد
 خوردن بکیفیت نیز مد رفع آن شود و نیز چون مرض قرار یافت و ماده پاک شده
 تحلیل نیکی می پذیرد و از انتقال مرض دیگر میسر میشود الا چون ماده کرم ریشی

هرگاه طبع قوت کند بکن که بر عضو دیگر بخت نشود اما طریق خوردن بلا
 چنان بود که بنهند بلا در را و کبچد پوست کنده یا ناکنده بر در نیزند چنانکه پوشیده
 شود و بعد از اینجمله را با هم در دهن و دق مسحق نیکو کنند و درین صین احتیاط
 کنند که قبل از خلط با کبچد دست بروغن آن آلوده نشود و بینی را نیز از لوبی آن
 حفظ کنند تا ورم نکند و چون نیکو خلط مزاج یافت همچنین ثلث مجموع را سه روز
 و هر روز یک یا یک هفته و بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر مقدار احتمال کند کمتر خورد
 و اگر هر روز احتمال نکند کمتر نوبت کنند و بعد هفته یک نصف خورند و هفته دیگر دو
 خورند و هفته دیگر را تمام خورند و تا چهل روز ازین زیاد و کم از اندازه اگر
 در یابند و کفایت باشد فيها و اگر زیاده طلبند چله دیگر باید و بلا در رسبند
 و چله دیگر را سه بلا در و ازین در نکند و اگر دانند که طبع زیاد میطلبد و مضرت نمیکند
 به ترتیب مذکور تا هفت بلا در توان خوردن و هر گاه ان مقدار رفع نرساند دوا می دیگر باید
 خوردن و آنچه مذکور شد غایت احتیاط است و الا من دیدم شخصی را که دو چله
 بده بلا در رسانیده بود و دفع عظیم می یافت اما کاهنجی بخری های محکم کردی و آخر الامر
 در سردی هوامد و مت نمودن در گرمی هوای ترک کردن و قانون بر همین ترتیب
 بقانون بر همین ترتیب چنانچه معلوم امار و غن جوز و کبچد و شر بهما باین بقایت
 نافع آید و چیزهای شور و ترش و تیز و لبنیات همه مفرازد و میوه و جوبات تر با مانع دفع
 و بست قبل از عادت تمام طریق خوردن در هیچ چنان است که بر سبیل
 تدریج از اقل با کثرت روند و بمحالط مصححی و ابتدا از مقدار ناشی یا عدد فکلی کند
 و هفته همین قدر هر روز بر ناستا فرورند و بعد از آن هر هفته یک عدد سه اضاف
 کنند تا چنان شود که مدت دو سال را بیکدم رسانند و ازین در نکند و اینست
 و در پنج روز و حجب غیر دق بدین تدبیر مخصوص است و بعضی بجهت احتیاط آنرا
 با پله سیاه که مصلح است با بر مسحق نموده خورند و اوست از مقدار خود می کنند
 و در دو سال مقدار و درم قرار دهند و اگر در آخر تدبیر چله را کم کرده بر طرف کنند

نفق آن زیاده بود در پیر این نیز قریب پیر نیز رس باشد اما حرکات اینجا
 بدان مرتبه مضرب بود و کمالات اینجا مطلق جائز نباشد و شیرتها و غذای شک
 همه با این مضرت کند و تریاقات در و عنهای مهنوع خوردن جائز بود و شیرتها
 نافع چند شخص را دیدیم که انواع علتها داشتند مثل قویج کهنه و سبعت از نزل
 و لاغری و قلت اشتهای طعام و سوء هر کمکتها بی کسشی اعضا و مقدار
 مایه خلیا جمله آنها را زرنج صرف خوردن طرف شد در مدت دو سال همه قوی
 اما طریق خوردن زرنج هم اعتماد کوفی است ایت رای آن از مقدار
 مایه بود و اختتام آن در دو سال بر بنیدرم باشد در پیر آن هم
 بدستور پیر زرنج بود و من جوکی را دیدیم که سم افکار را بر کف کرده بود و یک
 و چنان بخورد این دو اینج امراض خبیثه فرستد را بر یکند نزدی اما طریق خوردن
 جوز مائل و نوع بود یکی آنکه صرف آنرا عادت کنند چنانچه دستور خوردن
 افیون است دیگری آنکه او به مقویه با آن ضم کنند که جزو غالب آن باشد
 و این نوع النفع باشد و مداومت این ترکیب را بر پیری خاص نباشد لیکن
 چربها و شیرتها با این النفع باشند و چیزهای سرد و خشک سبب غلبه
 شوند و چیزهای سرد و تر غلیظ بلغم فربه اندر معده پدید آورند و از آن وحشت
 و معاجین آن بعضی در قرابادین اند کور خواهد شد ان شاء تعالی اما طریق
 خوردن مار سه نوع بود یکی آنکه نخته کوشش آنرا بتدریج عادت کنند
 بدستور مار گیران دوم آنکه بدستور حکمای یونان در معاجین کنند و بدان
 مداومت نمایند سوم آنکه بدستور تعینی سازند از اصول نافع مقویه
 می سازند مثل بنج بلرک و بنج مارجه و بنج کبر و بنج فاشه و بنج جوز مائل
 و بنج شیطج سیاه و بنج سمنا جمله کوفته و از علفهای مقوی نافع مثل شبت مثل
 بنکوه و کالایا چرا و نکار جوتی و سنای بوی دینه کوی و قفا و الحمار و اسفند و رکن
 بلرک جمله نیکوب و از تنهها و مقوی حافظ مزاج چون بانخواه و سیاه نخته مستعمل

و جوز مثل و اینگونه و زیره و تخم تیزک و تخم بنگه از هر صنفی اجزای آن را بکوبند و آب نیمه
 در خمی کرده در زمین دفن کنند و بعد شش ماه که جمیع آن اجزا خاصیت و
 طعم و قوت خود با آب باز داده باشد و سه عدد مار سیاه اندر آن خم اندازند
 و سه روز بکینند و بگذارند تا هفت سال که اول محل قوت آسمانست و این
 اجزای مار و ادویه جمله تحلیل یافته یکصورت ابی گرفته باشد پس این آب را
 بیایا لایند و صاف کرده در ظرف صینی نگاه دارند و هر روز اندکی بخورند تا
 بمقدار یک شربت آب نیکو رسند و بعضی تا دوازده سال که محل بلوغ کودکان
 خم را حفظ کنند انگاه صاف کنند و خورند و این را قوت زیاده یابند
 و بعضی امتحان قوت و وضع این قیقع بدان کنند که ترنج را با آب تنها نیم خفته
 کرده در این خم اندازند همراه مار در هر چند گاه و انهای آن ترنج را بیهوده
 سرخ و بزرگ شده چون دانه آنا رسیده باشد و الا بعد از رسیدن
 آن هم بر بسیل عادت خورند و قوتهای عظیم در یابند و در وقتی که چون
 بویان کلب میکند و شربت و غذای ایشان دایم ازین آب و دانه باشد
 و بر سیز این قریب بر سیز ترنج باشد و علم اما طریق احتیاط از
 ورود سموم و از حیوانات سمی و موزی اولی آلتست که هر
 سمی قوی عادت کنند تا از محکم مضرت نیابند بسی و بعضی هم موز نباشد
 و اگر این تدبیر میسر نشود بخوردن بچاک فقط عادت کنند که آن ضرر را که سموم
 و نهوش و عض بار باز دارد اگر این نیز میسر نباشد تریاقات قویه عادت کنند
 مثل جد و اوفا در هر حیوانی و معدنی و معجون الطین و فاروقی و اشپاه آه
 و اگر تریاتی آزموده معتد یابند که قوت آن مدتی باقی بود چون مخلصه
 و مع ذلک افسونهای زهر بند چنانکه سابق مذکور شد بر هر طعامی و شرابی
 غیر معتد یابد و طعم هر طعام و شراب را اول نیک باید کردن انگاه خوردن
 و لیکن بعد از آنکه خورنده عالم باشد عظیم و غیسل سموم و هر چه سخت تر نشیند

یا شور یا شیرین باشد اعتماد بر آن نباشد نباید خوردن که این اشیاء سم
 سم را می پوشند و مذاق سلیم و منتقل مستقیم چون زهره از طعام مسنونم شد
 و الا لحظه تا کل بکند زود در یابد از دور بودن کس و زنبور و مور و کربه و امثال
 آن از آن کولات هم توان در یافتن مسمومیه آنرا که هم شہیم باشد خود به خج
 نباید رفتن و چیزی از آنجا نباید خوردن و جوکیان داناکه بدین ممالک می آیند
 چون بر اطباء و مردمی که بر ایشان حسد می برند تا از ایشان طمع کیمیا دارند
 نیستند درین باب احتیاط بلیغ کند چنانکه بعد از خذرا از غیر متحمه و حصول عاده
 بسموم قویہ و خواندن افسون زهر بند بر اطعمه سیج غذای بی سیر خام بسیار خورد
 و در اکثر آن فلفل ساییده هم غالب لیسنده است جهت آنکه سیر خام و فلفل را که متقا
 اکثر سموم و مسوج شناسند و حشرات نیز از بوی سیر عظیم متلف باشد و آنجا که مر
 مقام حیوانات است سمی باشد ساکن نباید شدن و در فصول که وقت فوت حرکت
 و مضرت حشرات است سکون در مواضع بلند مانع یا مواضعی که آب گرد در آن
 گذرد یا مواضعی که بکچ بسیار کرده باشند مناسب بود در آن مقام چیزی که حشرات
 از بوی او گریزند بجا و در بخواری که حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصا
 در شبانگاه که حرکت اکثر حشرات در آن بیشتر است و گویند کسی که مهره مار با خود
 نگاه دارد هیچ مار بد و مضرت نرساند و بیج حیوانی سمی گرد او نکند و اگر بیشتر
 احتیاط باید چیزها بر تن خود بمالد که حشرات از آن نفرت کنند و بگریزند و اگر
 حیوانات مثل مرغ خانگی و کربه و طاووس و بید و قلع و کلنگ و مرغان شبیه
 و کوزن و مار غور و خار پشت و اسود در مقام خود نگاه دارند حشرات از آنها گریزانند
 و هر چه ظاهر شود ایشان دفع آن کنند و دعوات افسوسناکه در بستن حشرات و دفع
 مضرت آنها مؤثر و مجرب باشند خواندن واجب بود تخصیص در وقت خواب و
 شبانگاه منفعت آن بیشتر باشد و از ادعیه بسی مجرب است آنکه کسی چون
 بوقت آرام خلق بخواند سه کرات نیست فقط از مضرات و بلیات مرگرت که تمام

با شارت بر کرد خود و مقام خود بدیند بلفظ کونه بعون الله تعالی از جمیع ستمها
 در امان باشند و از افسوسها آنچه از موده و معتمد است اینست زردک چه دلیک
 است میان بسته بقتل است سنگ ریزی سفال کردی حست سخته کردی
 در وی دیوان محبی و محفی با فرد این بوقت بنام علی بناد علی بوقت ارام خلق سه و خم
 بخوانند به نیت حفظ از مضرات و هر کرث بر دستهای خود بدیند سه و دم و دو
 بر بزم زند محکم سه نوبت چنانچه نوبت شود خواب کنند چنانچه از غرق و دلیک
 زرد امین شود و خصوصاً دیگر حشرات عموماً و منفعت این را در انواع جسد با تجربه
 نموده ایم و یافتیم و تا کسی با خلاق تمام تجربه نکند او را عموم این باور نباشد
 و دیگر اینست در می ران در می ان ساد دبی کنکاد یو بسی کرا جا و اگر بر ممر حشرات
 و حیوانات مضر خیر بای سموم از قوت آنها و آنهم تا که بعضی آنها را در دست میدارند
 نهند نیکو بودم کدام که از آن بخورند هلاک شوند و دیگر تا از آن نوع که بوی آن مزه نشوند
 بگریزند و الا تمام بمیرند و در موش این تجربه بسیار کرده اند و اگر بوی هم در یابند
 و بخورند بکلی از آنجا فرار می کنند گویند از ترایقات خردل مار را بکشد و در شرب گفته شد
 که آب آن عقرب را بکشد و آبی که حنظل در آن آمیخته باشند کبک را بکشد و چون پیش
 بر زمین ریزد کبکان بر آن جمع شوند و اگر سیه خارشیت بزوبی مالند و بنهند هم جمع شوند
 و اکثر احوار مفر موش را بکشند و دود کنند و زرنج مکنش کشند و اگر زرنج در شرب با دود
 یا نیر می کنند مگسان بر آن جمع شوند همه بمیرند و خالقی سر دیب کلب گفته شد در
 سموم بسیار اند و در حشرات و جانوران مودی از بوی آن بگریزند بسیار
 و پوست نیت قش شاخ تیس و ایل و حلتیه و پودینه و فنجان سر سگ و انیسون سر که کو که در
 سر که حل کرده نیز اب فاروقی پوره ساخت و جده کند تا آنچه سیر بوی آن بکشد
 و قطرات پیاز بر برگ خارا لیشم خردل کرده نوبت در پیاز زرنج در سر که حل کرده بسیار
 آدویه که از ماران و حشرات و موزیان بگریزند چوب انار سیخ سوسن مطلقاً بزرگ است
 دبیردن و لیشم و موسی بزرگ و دود کو سفند مطلق و قتل مود و کبک و بوی الفار

برک و می جوده بچنگشت تا میون شود نیز فو قد و ماز و بیخ انکه ان سیاه میوه و سیاه میوه
 و پودینه کو بهی سبز حلیت بیخ هرک دینار دیه شاخ حیوانات ناشتر ایش از کبیرت
 بز هر در بیخ تخم شلغم فخر دل بیان اودیه که بر خود مالند برای خراش
 و موزیات از بوی آنها نفرت کند و بگزیند مغز خوش در سر که در روغن برشته
 که اخت میوه اندر روغن زیت حل کرده برک صغره تازه کوفته اندر روغن
 آغشته و جوشانیده و همچنین باز سیر و یا حب الفار یا حب العرب یا برک سمها لویله
 بیخ انکه ان یا حب البلسان یا بیخ ترب یا بیخ حرف هر یک تنها یا بعضی خلط کرده
 و کوفته اندر روغن زیت جوشانیده و اگر روغن کا و دو کوسفند تنها مالند
 پشم و یک و در شوند و گویند سوف الحیه بر خود مالند کوفته افعی کسغ نکند و
 عصاره خبازی یا خطمی یا تخم آن بر خود مالند زنبور نکند و کسی که زبان خود بند
 گرفته باشد زنبور کوچک او را بگزیند و اثر نکند و این را تجربه کرده اند و الله اعلم
 اما طریق علاج کسانی که زهر بر ایشان وارد شده باشد
 بخوردن و غیر آن طریق کلی درین باب اطباء یونان و اتباع
 ایشان است که چون در یابند که سمی وارد شده پیش از آنکه قوت آن
 در بدن پراکنده شود و بدل رسد فی فرمایند که را بچیرای تریانی که قوت سم
 بشکند و جذب و منع انتشار آن بکند و طبیعت را یاری دهد بر دفع آن بزیل
 استفراغ مثل طبخ یا روغن شیره قدری بودا فکله از کوه و طبخ
 بخورده باروغن کا و دیاسکه و تریاق کل مخوم اندر شیر حل کرده و بلبلد
 هر دس با آب گرم و سکه و طبخ بزرگان با حب الفار و سکه یار
 شیر در چهار درم باز زده بکدرم مراند شراب شیرین حل کرده و شنباه اینها
 و بعد استفراغی شیر تازه بسیار بخورند تا مضرت مایقی زهر را بشکند
 و تا لوک بعضی فسادات آن نماید و زهر را بخورد بکشد نگاه آن شیر را دیگر فی فرما
 و باشد که عوض شیر سکه تازه غالب خوراند و گویند که آن نیز بهتر

سموم را باز دارد و تخصیص سهامی حاد و حریف و اکال و محرق و مقطع و صفت را
 و اینجا که بغذ اداون حاجت افتد و کفاف نباشد غذای تریاقی مناسب
 و غالب دهند و یا بجهت غلبه تریاقوت سم باز گوشت و باشد که غذا را
 نیز باز فی فرمایند و عظیم نافع آید و اینجا که فهم شود که قوت هم با خاشا اسفل
 رسیده است احتقان فرمایند هم مثل این طبخیهای مذکور و اینجا که اضطراب
 صعب و ناسه بسیار پیدا آید آب برن و پنچ و روغن کل دهند و بدان قوت فرمایند
 و اگر تسکین بیشتر حاجت آید کلاب و کافور و شیر خرفه و اسپغول شیر
 صندل اضافه کنند و بر دل و جگر و دماغ نیز ازین نوع طلاهای تریاقی نهند و
 بسنجهای لبدهای بلته او را بیدار میدارند و هیچ حال نکند ازند که در خواب رود
 یا فرو در آید بجهت آنکه ازین حال ستم بیشتر اثر کند و سستی غالب شود و اینجا که
 بیهوشی میکند یا غافل میشود یا موی صدع می کشد باد در دهن او میدهند و او را
 سیکو میجنبانند و بغره و سخن می آکامانند و بلعها و غیر آن مشغول میدارند و
 قم معده او را میمالند و بهوای سکن او را معطر و مروح میدارند و بهوهای و خانها
 عطر و تریاق و لباسها عنب و مشک و عیو آلوده می سازند و اگر اولافراطی در
 قی و یا اسهال بسبب فعل سم و یا تریاق نهند هم تریاقی حابس منع آن میکنند
 و بعد نقافی الحمله تسکین مابقی سم تریاقی قوی مینمایند و اگر زخمی از پیشی سموم
 و یا ضربت حیوانی و حشراقی رسیده باشد تخت بر محل زخم تریاقات
 وضع کنند و محجود و علق و اشباه آن سم را فی الحال هم از زخم بکشند
 و کم سازند و بخورانی تریاقات تدارک مابقی نمایند و کاهبی داغ را بعد
 جمله دانند و بهمان اصلاح کنند و در هم حشرات بد کاهبی قطع را از جمله علاجا
 شناسند و اما طریق کلی نزد حکمای هند آنست که تخت تحقیق نمایند
 که سم دارد از چه نوع است اگر از انواع نیش یا سم مار است جمله از افسون
 دفع کنند چنانچه همواره افسون آن سم بخوانند و بر شیر کاه و دزد میدهند و

میخورانند و جارد می از بهفت شاخ علف بزم برهم بسته از سر بطرف پای او
 میکنند و افسون میدهند و بعد از آن بر زمین میزنند چنانچه در بستن تپها زنده گشته
 بجمک حضرت ربانی زیر باشیه آمیخته مالبقی و اسبهای و از موز خشم بیرون آید
 زود هر چند مسموم بهیوش شده باشد و آماس کرده بدین تدبیر در اندک
 او را بخیزانند و بحال اصلی باز آورند و بعضی که سمیت سسم را قوی یابند در
 آشنای تر یا قیات خوراند و بزخمهای نیز مالند و ادعای ایشان آنست که اگر زهر
 خورده و مار گزیده سه روز باشد که مرده باشد او را بخیزانند و میگویند کسی که زهر
 مردمان سه روز خدر شده بهیوش است و تمام مرده است چون از آن مدت
 بگذرد دیگر قابل اصلاح نباشد و از کبار جوکیان شنیدم که در اول حال چون
 افسون بر مسموم بهیوش شده میخوانند دستورش آنست که بر گرد او بسجود
 مندل میکشند و بر سر او جارد می میکشند و از بیرون شسته طشتی روئین میوزانند
 و افسون بپایک و باصول میخوانند ساعتی را بر میخیزد و می نشیند و همچون میخوب
 سخنها میگوید از زبان زهر انگاه در افسون آن هم رایا آن مار را که زخم زده سگوند
 میدهند و می پرسند که کدام زهر یا از کدام مارئی و چه بچه نوع برین شخص وارد شد
 آن از زبان سم میگویند که من فلانم و بچه نوع وارد شده ام و برین سخن که خودش
 و چه جواب داده اکنون در افسون التماس میکند که بروا می رود آن شخص بهیوش
 می آید و گاه هست که سم ماری از زده و از غایت غضب بدنی عوض میطلبند
 تا از اینجا بیرون رود اگر انگزد چهار پای معین بدو احوال میکند و بدو نقل میکنند
 فی الساعه این شخص بر میخیزد و این حیوانی می افتد و هلاک میشود و من چندین بار
 و عقرب و دلمک گزیده را دیدم که بافون محض خلاص یافتند و چندین را دیدم
 که بعلاج مذکور خلاص شدند و بسیار نیش خورده را دیدم که با افسون و شیر و عسل
 خلاص شدند و افسون نیش خورده همان است که سابق در تدبیر غیر خورده
 میشد نکور شد و اما افسون مار گزیده اینست من من او بد زاکا

منس نار الک مرث کرنا مرث کن منس احر جاحر اکال و سب الکاری الک ملیا پر
 پر کبود اندک و دهر منده داری کو جا کبا طین جا گفت آو منس جا کری ما با بکری سدن
 چهری تور نکری بی کل جودی سر کی اندکی باب جن او سب سکر ماسه او منس
 جیا که یون او منس جا کری ایسر که انکبا لاسکه مها و لو سکه انکبا رس
 و اما افسون عقرب سیاه کزنده اینست بجی بجی کالابجی دیو کشتی زهره بجی
 توره توره جاده دی ایسر مها دیو کی مندر لاک و این افسون را دایم بر کار و بولاد میخواند
 و بزخمس کزدم میدهند و کار و زافر و میکشند و هر نوبت که تمام شد سر کت
 میدهند و کار و رس کت بر زمین میزنند و عدد طاق مقرر است و اینجا که افسون
 تنگی نباشد و یا شرایط بعضی مفقود یا موانع موجود باشد و علامات بهم نهد
 تریا قتی می باشد شیر کا و خام تازه تخصیص از کا درون با فراط میدهند و بعد نطفه با زرا
 قی میفرمایند و ملاحظه رنگ و قوام و بوی آن میکنند اگر عظیم متغیر است تکرار میکنند
 چند آنکه شیر فی الحمله بحال خود باشد باز آید و کس از آن نفرت نکند و مضرت نیابد و اگر
 نیز همین حکم دارد انگاه تریاقات قوی در شیر کرده دهند مثل مشک و شیر خام
 و جود و ارداف و زهر و بچاک و سیاهاب و فلفل و زنجبیل و اشباه اینها آنچه
 مناسب مسموم بود و اینجا که بغذا حاجت آید همین شیر دهند چند آنکه در یابند که زهر سر و
 شد و اینجا که در احشا خللی یابند که کاوی تازه بسیار دهند و اینجا که قوت باقی بود
 و سم تمام دفع شده باشد اندکی هر روزی در شیر کاوی میهند و یا با مال
 یا باقی از ابر و درون بدو اینجا که حرارتی و سوزش در درون باشد و دغ تازه کاوی
 خشک کرده دهند یا تریا قتی قوی و بدان قی فرمایند اینجا که زخمی باشد از حیوانی سمی
 یا خشراتی بدان موضع خشت تریاکی قوی مانند مثل بچاک و سیر و فلفل و اشباه
 اینها و اگر زخم اندک بود آن محل را گاهی بسد تیغ بیا چند انگاه بمالند و گاهی زو
 بر افکنند و انگاه تریاقات بمالند و اینجا که منپوشش باشند مثل رس و فلفل و زنجبیل

پرورده در بینی او دهند و او را به دستور مذکور بپایا کاهند و او را در مقامی مبروخ نگاه دارند
 و بهوای آنرا به دستور مذکور و خوش مناسب سازند و لباس او بر تریاقات الاینه
 دارند و او را آب و شیر و طعام در شاخ کرگدن دهند یا در پوست کرگدن و یا در
 شاخ کاه و کوهی یا در پوست آبناب و در میان شیر کاه و یا کوسفند نشانند بهتر گردد
 و اگر در میان بول کند بهتر بود و اگر شیر آینه اندازند در میان بول کاه و مطلقاً بپزینند
 یا هر دو یا بول آدمی مجموع نشانند و کاه بود که آرنجی ترتیب کنند از طبع علفهای تریاق
 مثل انجدان و سیب کوفته و بهنگار و کاه لاجر و سداب و پر سببشان و جده و
 کرنگار و جونی و هر یک را شباه اینها دهند و آنرا آن نشانند و او را در هر چند ساعتی
 اندازان کرانند و او را اگر رسم دارد از معدنیات بود در شیر و مسکه مبالغه کنند
 و نه از تریاق قوی دهند و مراعات قوت دل و حفظ احتیاج نمایند
 و اگر غرض سباع دیوانه باشد انخل به تیغ بپازند و بچنک بران مالند و با فسق
 و خوراندن مدرات از تریاقات و مسهلات سودا تا چهل روز او را مراعات کنند
 و زخم او را نکند و آنکه درست شود بعد از آن تا سال او را بر نیز اجتناب نمایند
 و سهامی همراه سهیل سودا دهند و از اعظم ایشان نفقوست که کحلی ساخته اند
 که میسل در چشم برسمومی که کشند صحت یابند هر چند سمی قوی بوده باشد
 و چون اخباری آن با تمام معلوم نشد و الله اعلم اینست و دستور علاج
 و معضوضیه از روی کلیه هر که این دستور را امری دارد یا آنکه تریاق و هر سمی را مخصوص
 چنانکه ذکر کردیم استخراج بود و علاج جمله بر آسان بود اما چون این علاج امری
 بغایت عظیم القدر است به تفصیل به برسمومی و هر لمسومی و هر معضوضی چنانچه
 تجارب خاص بدان رسیده باشد مذکور کرد و ما بر طالبان استخراج هر یک قوت
 ضرورت آسان تر بود و الله اعلم علاج بلش خوردن بهمان طریق است
 که مذکور شد لیکن از او به دفع آن آنچه بی آزموده قویست مسکن است و فاقد هر معده
 و شیر و غیره تجسس و موش و جد و وار و مربی و قدید پوست را سودی دشتی و پوست

پنج کبر و طین مختوم همچون آن و تریاق اربعه و تخم سیر و تخم ترنج و حلتیت و زرا و
 و قرفل و تریاق کامل و تریاق الطین صدیک علاج فریون خورده و آنچه
 بدان ماند از صمغ حاده تی فرمودنت بهینکه شیر دروغن کا و دشورای
 چرب دادند در آب سرد نشاندند و هر لحظه دروغن کل یا کافور و کلاب دادند و ضما و خشک
 بر دل و جگر نهادند و جد و ارد و فاذر هر حیوانی و غیره در دغ تازه کاوی دادند پس
 جو پست و سیب و انار ترش و لیمو و کشکاب جمله مناسب بود و بجز بای نرم و خشک یا
 معتدل هفتاد کردن نافع آید علاج سقمونی خورده و آنچه بدان ماند
 از این نوعیات همچون علاج فریون خورده بود و ترشیهایی قابض چون آب راجی
 و رب ربوای و سیب سماق و دغ ترش مضرت آن زود شکسته کرد و علاج
 جیبیال خورده و آنچه بدان ماند از سهلات قویه تی فرمودنت است
 بر دغن کا و مسکه و دشورای پر سخت چرب و برنج چرب نرم بخت و کرکی دادن کفای
 دست و پای و شکم را بر دغن کا و نیکم چرب کردن و جد و اریا فاذر و امثال
 در دغ تازه کاوی دادن جهت افراط اسهال علاج جیبیالک خورده
 و آنچه بدان ماند از چیزهای خاق آورنده قویست به علاج جیبیال خورده
 لیکن بعد دروغن دادن زیره و انیسون و چند ناهید موافق آید و نمک کرم کرده
 بر شکم نهادن و ضما کردن مناسب بود با وجود غلای چرب نیز تازه با عمل
 نیکو بود و هفتاد در حبس لازم آید و آنچه که خشک باشد علاج خشک کنند
 علاج دفلی خورده و آنچه بدان ماند از خانی حیوانات بجز بای چربترین
 حذر باید کردن و بخت و تخم دی و طبع دی و تریاقی نیکوست و گریه را
 و طبع خرمای هندی و حله مناسب است و جد و ارد و فاذر هر بسی مفید باشد
 و بنید آهن تاب کرده و خشت الحدید و پیچها اندر بنید بعد از احتقان بلعبات
 نافع آید و فرامیون در کرس و سقر و امثال انجمله را اندر بنید بعد از احتقان بلعبات
 نافع آید و دشورای چرب موافق آید علاج فریون خورده و آنچه بدان

از خدرات و قیامات فی فرمودست بروغن کوفته یا کادی دلبوره و نمک
و بعد از آن غسل آب و چیزهای چرب و شیرین دادن بروغنها می خورد و
شیرین همه نیکو بود و جذبه بیدستر بوسیدن و زعفران و مشک اندر طعنا
و شربت ها دادن و سیر و شیر و جوز و مغزها نافع آید و شراب کهن و شیرین
با لفل و دارچینی مفید بود و تر یا ق الطین و مترد و بطونس و جذبه
و زعفران و جد و اربسی مفید آید اندر جلاب و لوز سر و سپنج و حلیم و فلفل
و سداب و انجیر و خردل همه موافق بود و گاه بود که احتقان کرم کمر باید کردن
تخصیص در علاج بزرالنج و شوکران خورده آن هنگام از بی فراغ حقنه هر ساعت
شراب شیرین با لفل و شیر فستین دادن صواب بود و آنرا که پویشی بسیار بود
در کس اندکی در بینی دمیدن مناسب بود و پیوسته او را مالیدن موافق باشد
و عرق آورنده دادن لازم بود و تیزاب فاروقی بر میان سر و پیشانی
و کوفته های دست و پای مالیدن نافع باشد علاج بلا در خورده و آنچه
بدان ماند از چیزهای ریش کننده چون کبکج و اشباه آن است که بر تن
کنجه یار و غنی لوز و آب کرم تی فرمایند و بر تمام اعضای او ازین روغنها مالند
و شوربای چرب بر پنج چرب بدین روغنها میسند و روغن کنجد افق بود و هر روز
و نوبت خوراندن جد و دار و فاو در سر و روغ کادی ساید بس مفید بود و
در جهاد سوزشها را بر طرف کند و شخصی جهت عظم کلت تناسل قدری
روغن بلا در بران مالیده بود و در روز دوم درم کرده بود و بوشش بند شده و
اضطراب بجهت سیکردن او را فرمودم تا قدری روغن کنجد هر ساعت بران
می مالند و هر روز و نوبت میخورد یا حلیم فرستاد و بر پنج چرب روغن کنجد
میخورد و جهت حرارت دوف تازه کادی میخورد بوشش بزودی بشود و درم رفع
شد اما جاحت در ریش آن متهما بصلاح آمد و پوستها از افتاد و مقصود او
منفکس شد جهت طلب نفس و هوای شوم علاج همه خورده و آنچه بدان

مرعی داشتن دستور کلی است و اگر زخم مارج باشد بجهت بکشد و زویرا
 بعد از تریاقت غالب بماند و شستن آن موضع در اول حال مفید بود و علاج زخم
 خورده و آنچه بدان ماند از معنیات جادو محسوس و اکال همچون
 علاج فرقیون بود الا آنکه اینجا عوض ترشی شیرینی دهند و در لعابهای تریاتی
 مبالغه کنند علاج سم الفار خورده و آنچه بدان ماند از اجاری
 که مضاد اند بگوهر خویش بآید آنست که در قی فرمودن بجزئیهای چرب شیرین
 و بهما بالعسل و بوره و بشیر و جد و اریا فاد زهر مبالغه کنند و اگر با خشم مضری رسد
 قتهای تریاتی کنند مکرر و غذای چرب خورند و هر سه در سم شراب گویند نافه
 و آنچه که شکم بادگیرد و یا حبس شود حب جیال یا سقونیایا هر بی دهند اندر
 مارا لعسل اینجا که سچ کنند علاج خبث خورده و آنچه بدان ماند
 از اجار مضرت همین نوع است که در شنج گفته شد لیکن در خبث و سجال آهن
 چون متفرق شده باشد دریدن حاجت آید که هر روز قریب یک شقال مقلطیس
 سوده دهند نگاه اسپهال فرمایند و باشد که جوب چرب بعد مقلطیس دهند
 اسپهال آورد و بر سه طلاهای نرم و خشک لازم آید جهت آماسن مبالغه
 ملعات خورائیدن و بدان حقه کردن نافه آید و سهیل نرم با شیر دادن هم فایده
 علاج زهر مار خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات مہلک دستور
 علاج مار بود علاج زرا ریج خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات
 محرق و مفرج و مضر شخصی کم دانش از مریدان شنیده بود که کسی را سگ دیوانه
 بکزد و زرا ریج سود میسازد شبی در خواب دید که او را سگ دیوانه کزید علی الصباح
 برخاست و زرا ریج خشک کرده خاصه پنج عدد از آن دست و پا پیارا انداخته خانه
 و فرورد در ساعت زبان و حلق و کامش ورم کرد و بوبش بند شد و حرارت
 و درد و سوزش در اندر و نش پدید آمد و ماسه واضطراب و بهوشی میکرد و مردم
 آماجدار بسیار سائیده قدری در حلقش ریختند و قدری با کلنگین در چکانیدند

و زرد و مثانه اش مالیدند و گاهی روغ گاوی تازه میخورانیدند و شیر میسید
 و ناست گاوی و شیر گاوی با طعام میدادند و هر چند از جده دار میخورد و بوشش نشود
 در نهها کم شد اما مدتها ضعف داشت و آخر الامر پوست انداخت و سرتا بای بعد
 از آن بقوت آمد بیشتر از بیشتر و بعضی علتها می کنند داشت مثل تلخ و ضعف
 معده و در دشت و اشباه اینها جمله بدین فصل بطرف شد و اگر اول جبهه
 فصد با سلیق کنند هم مناسب بود و لعابهای خشک مفید آید و قی بمسکه و سر سب
 باشد و حقه بلغات که جد دارد در آن باشد عظیم موافق آید و طبعی با شیر آب
 و میوه های چرب همه نافع آید و حب الصندلین با میخچه نیکو بود و فاد زهر حیوانی
 در شیر بسیار نافع آید علاج ارنج بحری خورده و انچه بدان ماه
 از حیوانات معض و مورم مزاج و غنیه کنند که بعد از قی و تنقیه بمسکه قوی از است
 حیوانات شیر مزه و طبعی سرطان و نهری و گوشت خارشست و خون مار و خون
 بط و بول کهن انسانی و گوشت را سوخته بود دارد و جد دارد و فاد زهر و انچه خرگوش
 و آب بود در شیر یا شراب موافق بود و چیزهای که شش و مثانه را قوت دهد و حجاب را
 و پیوسته حب سعال در دهن داشتن و غذای چرب و دوشاب خوردن و غن
 بادام و حب الشفا و حافظ الصحة و ترایق کامل در شیر حل کرده تمام باشد
 علاج مارگزیده همانست که در قوانین کلیه معلوم شد و اسلم ندایر آن
 سخت بد باشد و داغ آن اگر در آن خطری نباشد چنانچه قص بود آن اولی از مرز
 باشد و اگر رسم مار را با قطعی بود یا قطع را مانعی باشد سدر فاد بالای رسم
 در ساعت واجب بود تا از بهر سراسریت ننواید بزودی کردن انکه آنکه بجهه بر آنرا
 کشیدن و ترایق نیکو در حال خوراندن بعد از زلو بر آن مجلس افکندن و جدا کنه
 تمام زهر کشیده شود و زلو از کشیدن آن خون هلاک میشود بعد از آن سیر خام بسیار
 گفته باد و روغ گاوی و طلا کردن و بر محل بسع و بر بالا و ششیت اینها و چند کس با ویدیم که از
 سم مار بدین نوع خلاص یافتند سیر خام بسیار با خمر خوراندن کویست فنی بود

از همه علایجها پیاز کندن و خردل خوراندن بغایت مفید باشد و تریاق کافور
 و شرابی که افعی در وی افتاده باشد قافی که خورده مار ذکر کردیم و مثقال تخم بخی
 و پنج انگدان و پاد زهر و جد و وار و پاد زهر معدنی و تریاق فاروق و تریاق الطین
 میر و رس و کورا چوبی بری و سهیل مرئی و قضیب ایل و مخلصه و حب البلسان
 ابله و قهاج گوشت خرد و خون سنگ پشت و سپر زکوز و سیر و پیل و تریاق
 العضو و دینار و بلفخه جدی و حرکوشش و خون تیس و مراره آن و گوشت مار با حبه
 مفرد مرکب خوردن بغایت آزموده است و ضا و اهل و حب الفار و مانونه و غیر
 کهنه شور و گوشت افعی و غیره و ضفدع و شکم شکافته و کلاغ و مرغان شکم شکافته
 و سرکین سوخته بز و سیر صحرای کوفته باد و غ و یا شراب و پاد کندن و کوفته و غنض
 کوفته با سرکه و یاد و غ یا شراب جمله نافعت مفرد و مرکب و طلاس و آب سیر
 و حلیت و عصاره کند نا و جد و آب سرکه سرشته یا بخر فط سیاه و کل مخوم لبسه که
 حل کرده و خون تیس و بز کوهی با جوز کرم و فلفل لبسه که سرشته و روغن بلسان
 و روغن مار و روغن عقرب و روغن وزغ و پی مار و پیه را سو و تیراب فاروقی و
 جمالی و بول رس خواره و امثال آن و سکنج لبسه که حل کرده و زراوند و پنج کبر و شراب
 و سرکه حل کرده و عصاره مخلصه و شیطیج و آب خردل و تخم تره تیزه کوفته در
 سرکه خوب و نیزاب در عصاره کند نا و حجر و فایز هر در بول سائیده و زهر کاک و کوهی
 و عصاره هینکه و عصاره فو و پنج جله آنها مفرد و مرکب مفید آید و شیر کاک و زرد
 با فراط خوردن مجرب است علاج مار و کر و دم کزننده است که در است
 فلفل سائیده در سرکه حل کرده بمالند اگر توانست که آنخت از محل لسع زهر را بکنند
 بسیار یا میچمه و امثال آن بکشند و اگر ممکن بود اول بالاتر از محل جسم را ببنند و تا
 زهر به بالاتر نرود و سرایت به تن نکنند و بعد سیر خام کوفته بسیار بخورند
 از پی آن بلغمه خمر دهند و گرم بنوشانند تا عرق کند و اگر رس با فلفل یا جد و ارسیم
 هم بغایت نافع بود و اگر بز و تخم اندک بچنانک آب سوده بمالند در ساعت رفع

و هر چند که بد باشد بسیار از مواد و بهتر از این دوا فلفل و سرکه و از کبده بسیار
 و هر لحظه آن آب از دهن و در انگشتان علما می ندیده ام و گویند شخصی را عقرب بد
 چهل موضع تن او را زد و او یکدم خفیل تازه خورد و اندکی مالید در ساعت صحت یافت
 و عرب گاهی که خفیل تر نیابند یکدم بنج آنرا بجای آن میدهند و نافع می آید و این
 بسی مجرب است علاج انگور کی که زده آنست که بالاتر از محل نهش را بزنند
 و بر زخم او از تریاقات که در بحث مار و عقرب گزیده مذکور شد بمالند و شیر
 میدهند و پی میفرمایند و اگر بعد خوردن شیر او را در جوال نشاند چنانکه یکدم است
 و سر او را از جوال بیرون باشد و در آویزند و آنرا تاب میدهند و صحرانند باقی شیر
 بهتر بود و اگر تریاقات خورانیدن نافع بود و آبریزن و کرابه و عرق آوردن مفید آید
 بسیار را بمالیدن جد وارفقط و خورانیدن آن علاج کردم و اگر در اول او را از محل
 نوازند بخیری کشیدن چنانچه در عقرب و غیره گفته شد بعد چیری مالیدن او را
 شخصی مجرب را دیدم که چندین دلمک گزیده را بدین افسون علاج کرد اینست
 ذب ذیاعندی عندی باعثنی دوا سما و لکنی حکم محنی جبا کیش حی حی حی
 و بهمان دستور که در افسون عقرب گفته شد خواندن ادلی بود علاج زنبور که
 آب غوره بر کل چکانیده مالیدن و یا سرکه بر کل چکانیدن و بچاک مالیدن نفع آید
 و سرگرفته بستن هم مفید است فی الفور کسی که زبان خود بدندان گزیده باشد محکم داد
 و زنبورک زرد او را بگزداثر نکند مجرب است گوئی چند را که در ساعت گزیده بود
 گفتم چنین کردند در لحظه در بر طرف شد و گویند در حال شده گفت کشیز خشک خوردند
 در ساکن شود و یکدم تخم بنک و یکدم تخم مرغ نکوش همین صفت دارد
 و شیا فی اینج بردارند بسی نافع آید و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و این
 داشت باه آن بوضاره خرد و غیر آن طلا کردن مفید آید و آن موضع را در آب گرم دستان
 لحظه نیک امکا و در آب شور و سرکه نهاده اند فی الحال درد ساکنند و آنزوده است
 و مکس کشته طلا کردن نافع است علاج خرچ و ساس و نیش و کس

مالیدن و خوراندن تریاق است از آنچه در مار و عقرب دانسته شد و آنها
 سماق و غوره عظیم نافع آید و آب غوره اسهال فرمون نافع آید و تب را رفع کند
 و آزموده است اندر شیر شستن و ببول و ذبل کا و تمام شستن بسیار
 نیکو بود و ببولهای دیگر مفید آید و با آب اشترخاره و غوره و آب خنظل و
 آب خاکستر تن شستن نافع آید و در کوبستان رستخوار زبل خشک سک در
 آتش ترش کرده مفید بود و بهان صلح می یابد قبل از تسع مانع مضرت آن باشد
 و تریاق کامل در آب غوره یا لیمو خوردن بغایت مفید است و عصیر علفهای سترخ
 بر تن مالیدن موافق است **علاج پلنگ** گزیده قریبست بعلاج پلنگ
 و اصلاح و مراعات زخمهای آن تریاقات بجمعه تا چهل روز لازم آید از نموش درین
 مدت او را پارس باید داشت که مبادا بران زخمها بول کند و از مورچه نیز حفظ باید کرد
 که بسیار برافزند و او را عذاب کنند و ضا دجگر پلنگ بزخم او مفید باشد و خوردن
 آن با تریاقی نافع آید و نامکن باشد او را نباید گذاشتن که در خواب رود و در خواب
 پلنگ بید که زود هلاک شود و داغ کردن محل زخمها را در اول بقیله مناسب بود
علاج سباع گزیده که از اسامی میباشد که قریبست بعلاج پلنگ
 و او را سسی نیست اصلاح زخم تا فسیست **علاج سگ** دیوانه گزیده
 آنست که جراحت را نکند از دست شود تا چهل روز بجمعه و زو و متصل زهر از آن می
 چند آنکه در بایند که کم شد و محل آنرا از آفت کفند بخارجه مناسب و تازه کنند هر روز
 بدوامی نیز و سوزان تریاقی طلا و ضا دجگر آنکه در بحث ما گزیده مذکور شد میماند و از آن
 تریاقات میخورند و سهیل سودا هر دو سه روز میدهند و حب جیبال و حب سحر
 بسنگ سلمانی یا در طبع و خافیتون بهر سه مناسب است و مردمی که خون بسیار
 دارد و فصد کردن بغایت مناسب است بشرطی که نکند از آنکه نظر او بران خون شده
 و آب و طعام او را در بخت جهان سک یا پوست کفاز یا پوست آهو باید
 که در ظرفی که قرار این کلیه مینماید و اگر در حال تحمل زخم را داغ کنند بقیله

بغایت صواب بود و از آب رسیدن ایمن سود و ز اول در و ز دوم بلع کردن
 هم منفعت دارد و بعد از آن مفید نبود و داغ سر و پشانی قریب بمیان دوا بر تو کم
 نافع بود و در حیوانات خود آزموده است که چون حیوان دیوانه کرد و از آب بمیان دوا بر
 حیوان داغ نیکو کنند از دیوانه شدن ایمن کرد و موجب است و اگر تیزاب بر
 در ساعت انوضع معوض را سوراخ و مجروح کنند که چرک دریم بسیار از آن
 برود و چنانچه در ذیل گفته شده بغایت نافع آید و اگر مریض را طاقت نباشد
 بحسب الشفا و زبرک او را بهوش سازند اول و انگاه این عمل کنند و جگر سگ دیوانه
 را قبل از خوف و از آب خوردن عظیم نافع آید و بعد از آن نیز دیده اند که فرغ را
 برد و پیرمایه سگ هم سخت مفید آید و شراب و آب مخوج بمناصفه شیر و شراب
 همچنین بود و او را همواره گرم باید داشتن چنانچه عرق کند و از سر محافظت باید کرد
 و کرمانشاید که سم را در بدن منتشر سازد و تریاق العوض درین باب عظیم آزموده است
 و دواهای فاریخی هم جهت حبس بول و آوردن بچنان مفید است و بیان آن در اجزا
 آن معجون الفرقانی کرده خواهد شد و اولی آن بود که چون او را آب و شراب خواهند
 که دهند بول نصف کنند در از از موم و غیر آن و یک سه آنرا در دهن او کنند و از جا
 د و آب در دهن او کنند که او بیند و بهیچ حال آب و مالعات و آینه و چیزهای روشن
 که در وجهش نماید در نظر او نباید آوردن که سبک در آن بیند و خون کند و مرض
 بیشتر شود و گفته اند جهت رفع عطش و منع احتراق اخلاط و اگر از آب متمنع باشد
 از موم و عقیقه طرفهای مخدوف سازند و آب کنند و او را حکم کنند تا آنرا فرو برد و نگاه
 بود که گاهی با کراهت بر روی آب از لوله اندک اندک در حلق ریختن یا سهیل توان دان
 و از حرارت هلاک نکرد و بجز در فم معده او ضماد نمانی خشک باید نهادن و بر میان سرخا
 و نشاء سه که در دهن کل و آب کاستنی طلا کردن تا عطش او مکر نشود و انچه که
 ضعیفی در دهان فم شود و آب زدن باید نشاندن و بعد از آنکه دوا می ضرایح یا ترین
 العوض خورده باشد چند آنکه در آب زدن بول کنند و آنرا اندک که مایه فطر او است بود

چند کس را دیده اند که بعد از رسیدن آب هم خلاص شده اند بعللاج لیکن آنها را
 آدمی کزیده بود و دیوانه ساخته و من چندین را دیدم که در چلم چیل بچه با بول کردند و
 خلاص یافتند بعد از آنکه از آب ترسیده بودند اندکی شخصی را خر دیوانه گردید طبعی ماهر
 او را تا چیل روز سه شلست سودا در هر سه روز یک نوبت میداد و تریاقات میخورد
 در چلم چیل کرده خورد از سر ذکر او بیرون آمد و صحت یافت و بسیار تجربه شده که
 سک دیوانه کننده را چون در اوایل از میان بایستی شخصی که او در آن حال بوده و صحت یافته
 کند زاینده اند بهولت بچه کرده و صحت یافته و آبی که خاک لایه کهنه خوس فکد و در داشته
 باشند خوانند در فرغ از آب و بچه کردن و غیره عظیم نافع آید آزموده است و جدواری
 و چنگاک خوردن و بزخم مالیدن عظیم نافع است و مشغول داشتن مریض بلعها و خیراتی
 بغایت نافع است و نقل بود مقام بسیار مناسب است و سک کشتن چنانکه در معلوم شود
 هم مفید است و سهل سنگ سلیمانی و افیمون و فلوس و مله سیاه بغایت نافع است
 اگر توانی او را کوبید جطیان و جسم سرطان سخت نافع است و شیاف چند ماهودانه ماهر
 سرشته بسی مفید است و دل سک دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و روغن عقیق
 و روغن فدرایج بر زمار مالیدن جهت الم بغایت نیکو بود و اگر از بول هر روز مخفی قدری بر تپا
 بد و بخوراند مناسب به علاج کرک دیوانه کننده امثال آن هم بعللاج سک دیوانه
 کننده نزدیک است و در جله اینها افیون نافع آید و تجربه پوسته که از نهجای که صاحب این
 بلاد خبر میکند نافع آید اگر سفت عدد کسی بخورد یا بیشتر بعد از غرض قطعاً بر و موثر نیاید
 سم اینها و این همچون طاعون خوردن است و الله اعلم بالصواب
 باب نسیب و هفتم در بیان بعضی ترکیب که عمده اند در معالجات
 و در کتب اطباء ممالک این مسطور نیستند و با آنکه منفعت آنها نسبت بامر اض
 فی الجملة عمومی دارد و بعضی از آنها در حفظ صحت نیز دخلی تمام دارند و ستند جمله آنها بحکمت ال
 هندست و این قریباً در شملست بر معالجت سفوفات و سهلات و اشره و ادهان و تیزابها
 اما معالجت حب الشفا این معالجت از معالجت غلظت العاجون اکثر استعمال آن بطریق حبست میسر است

اجزای ترکیب آن بگیرند زنجبیل یک جزو راوند چینی دو جزو جوز
سه جزو جمله را دق و حل نرم کرده باد و بر آن غسل معجون کنند و نگاه دارند و هرگاه
خواهند بکار دارند و قوت آن تا عمر طبعی باقی بود معجون فرقیانی هم از مختار
حضرت است و جهت نسبت بفرقان آنست که اجزای بسبیل تبیین و تبرک بعد و سو
کلام الله تعالی نالیف یافته و اعلم اجزای ترکیب آن بگیرند اصل سوسن
اکلیل الملک آنیسون مرزنگوش بابونج حکایت جده دینارویه جادشیر
قلوسوک نیم سوخته رازیانچ صنداب عود کنبیل زرشک خشک تخم نیک از زرد
مارجہ ناخواه زهره خروس جفت بلوطه آن هنوز پوست زنج تخم عود بلبلان
صبر سقراشند تخم کاهو قودنج نهری زبد الحی زعفران پوست سنگ نیک
پرسیاوشان صمغ عربی بزر خروع عظم فحش کتیرا مرد تخم زیره از هر یکی دو درم
درق ذهب درق فضه بد جویشب عقیق مسک شسته قلعی کشته سرب کشته
سیماب کشته قیر وزه یا قوت ریزه نعل ریزه کهربای فاد زهر حیوانی فاد زهر معدنی
هوارید ریزه حجار منی لا جورد حجار البقر از هر یکی دو درم و نیم ایرس پنج بنفشه پنبه از هر یکی
درونج عقربی زراوند طویل مرکی دار چینی زرنبا و زراوند صمغ عاقر قرحا زرد و
سنبل حب الفار عنبر اشهب قلفه قرنفل جوز مقشره موسیا بلبله از هر یکی سه درم
جند بیدستر اسطوخودوس سرطان نهری محرق آفتیون بادرنجبویه زنجبیل سنا
صندل سفید کاشه اشک سفید آبریشم محرق قشراصل کبسه جنطیانا دار قفل
لعقی باردار فادانیا فراسیون یعنی تخم صحرای سصلکی کشته خشک کل سرج خشک
بهنگار پنج حرف از هر یکی سه درم و نیم جزو بوده عدد آنجی خشک ده عدد جد و داره
خام و دودله خراطین خشک چهار درم غاریقون پنجر درم ذرا یخ خشک عدس مقشر
از هر یکی شش مثقال ریوند چینی ده درم حبث الحدید بدر عرق خشک بید کنبه عین
از هر یکی بیست درم ناآورد و عرق غمرا از هر یکی صد مثقال دو بار بجله احجار را بید ستور
کنند لعرق بید نگاه دارند و ذرا یخ را دست و پای افکنده با عدس و تخم خروع کوبند و بکوبند

وزعفران و سنبل و پیل و دارچینی و فاسیون از هر یکی سدس و زاریج نایک
 باشد سائیده و بجسته و با آن نیک ضم کنند و بعرق خمر بگویند و بپوشند و در صبا
 ساخته خشک کنند و نگاه دارند و در انداز زاریج این بود نگاه باقی او در را خوب
 بگویند نرم و بنیزند و با یکدیگر خلط و مزج کنند پس با این در ترکیب نیکو ضم کنند و
 با هم بسیار سخی کنند چند آنکه تمام با هم نیکو آمیخته شوند و زیرها آنچه باشد جمله
 کثیف شود بعد جمله را بعسل بزنند و در ظرف فلعی ضبط کنند و در زیر نگاه دارند و
 بعدش ماه استعمال نمایند و شش بجند فنی کو چک تر باقی نیکو دارد
 و در حفظ صحت و قوای بدنی اثر می کلی دارد و قوت این دوا هم بعرط طبعی برسد
مفرح شاهی از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بگیرند قاز هر حیوانی ده درم جد و دار پانزده درم زعفران پنج درم آب ریشم محرق
 و با درنجوبیه هفت درم ریزه لعل شش درم کا و زبان سه درم غبر اشهب و دو درم
 مشک یک درم صندل سپید و درونج عقبی از هر یکی چهار درم آنکه مقشر و زرب و
 از هر یکی سه درم و نیم کل سرخ هشت درم عرق بید آنقدر که جمله آن سرشته
 گردد و پس جمله را بستر کوفته و بجسته بعرق بید بپوشند و هم خشک کرده
 در شربت سیب شیرین محجون کنند و نگاه دارند شش به شش شالی بود
حافظ الصلحه این ترکیب از مخترعات مصنف است اجزای ترکیب
 آن بگیرد پیل و دارچینی بادیان جوز بو از هر یکی یک جز و مشک یکی جز و
 مصطکی دو جز و کندر یک جز و نیم جوز مائل برابر مجموع جمله را کوفته و بجسته بعسل محجون
 کنند و هرگاه خواهند بکار برند شش به شش مقدار بخودی بزرگ بود بزرگان را و قوت
 این دوا هم بعرط طبعی برسد **العض** هم از مخترعات مصنف
اجزای ترکیب آن بگیرند چند بیدستر شش سلطان بچاک سیب
 از هر یکی یک جز و درونج پیرانه یک پیرانه آهسته سلطان محرق لعل و قند و
 مشک از هر یکی دو جز و خطیا نایک یک جز و آنکه از هر یکی شش جز و زعفران یکی نیم

افقون عشر جمله ذرا بچ دست بای انداخته بیست عدد ماش مقشتر مقابل ذرا بچ
 خاک لانه حسن که دو دو برابر مجموع نخست ذرا بچ را با ماش مقشتر واقفون و قنفل و
 زعفران و دارچینی نیکو بکوبند و با هم به بیزند نرم و خاک لانه حسن که دو دو برابر
 گرم کیش آب آغشته کنند و نگاه صاف آنرا بردارند و آن بخت ذرا بچ بدان خمیر
 کنند پس سیاه و بچاک و فلفل و زرنج و مشک را با هم بکوبند و به بیزند نرم آنرا در
 بچ مذکور بپوشانند و نگاه پنیر یا با و سلطان محرق و جگر سک و جنطیان و چشم
 سلطان را با هم بکوبند و نرم به بیزند و با آب مذکور بپوشانند پس جمله را با هم
 بسیار و قنفل و سحی کنند و نگاه جمله را خشک ساخته بخون بزمار خور بپوشانند و قنفل
 و به سایه خشک کنند و نگاه دارند شربت بکشتن قال بود با خمیر یا آب گرم یا شکر
 یا تنبا هر روز تا چهل روز بکند **ترتیب کامل از مخمرات مصنف احوال**
ترکیب آن بکیزند سیاه گشته زرنج چنانکه از هر یک یک جزو را
 سرخ فلز بهر حیوانی معده فی مرکبی زنجبیل فلفل و قنفل بپوشانند و به مشک تخم مرو
 گوشت افغی خون کسف از هر یکی دو جزو فراسیون پنج انگدان تخم ترنج گوشت
 مخلصه قضیب ایل الفخه حدی الفخه خرگوش از هر یکی سه جزو فاوینر حیوان
 جد و ارنج کنیز دارچینی جنطیان از هر یکی چهار حبس و جوز مائل نصف مجموع خون
 لث مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند و قضیب ایل را همچنان خشک بچوب سای بپوشند
 و در آتشها بکوبند پس تنها را با آن بکوبند پس دارچینی و پوست کنیز و پنج انگدان
 و زنجبیل را نرم بکوبند و با آنها ضم کرده دق کنند و به بیزند بعد سیاه بچاک
 و زرنج و فلفل و قنفل و مشک را با هم سحی کرده بخون کسف صلا یه کنند و نگاه
 باقی اجمار ادویه را سحی بچسل کرده با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم نرم بپوشند
 و بچسل کنند جمله را بخون تیش بپوشانند و چندان سحی و صلا یه کنند که با هم
 خشک شود و نگاه جمله را بعل معجون کنند و ظرف قلعی کرده در شیب چون
 نگاه دارند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربت از نیم درم بود تا یک درم

قوت وی بطبعی رسد **تریاق الطین** حدید بکیزند کل ارمنی ده درم فاو
 حیوانی بنجدرم سیاه کشته ده درم پنجاک بکیزم جمله را ساسیده باهم بخون بزمار خور
 بسرشد و قرصها کرده بسایه خشک کنند و نگاه دارند شربتی دو دهنک ازان بود
 از اجزای ترکیب آن از مخترعات مصنف هر مد العمر اجزای این
 ترکیب بکیزند بلا در یکجوخ کینج سفید و جزو غفل و قرقند دارچینی از هر یکی
 سه جزو و نشک نصف جزوی بلبله از هر یکی چهار جزو جوز نائل نصف مجموع
 اول بلا در و کینج را با هم سحق نمایند و انگاه باقی را کوفته و بخیته با آن ضم
 کنند و بمسل معجون کنند شربتی چند قند قوی بود و هر روز محروم بر سر طعام و میرود
 بر ناشتا کورا چوبی بری این صفت از مخترعات اهل هند و حکیمی که این ترکیب
 کرده کورا چوبی نام داشته و بری حب را کویند چون هر سخن ایشان و از کونه است
 لفظ بری را موخر داشته مجموع را نام این حب داشته اند و اجزای آن بزبان خود
 بنظم آورده برین وجه نظم ریس بس کندک ز سرتار تریلا تر گنا تنکار اچیا
 بنکر ایند عون بری جوسب اردک کامورس کورا چوبی بری ریس رین را
 کویند و بس پنجاک را کویند و کندک کو کر در کویند بلغتی دیگر و سرتار زرنج را کویند
 و ترپلا یعنی اطرافیل صغیر که آن مجموع بلبله و آمله است و ترکنا داروی آسین بود
 که آن مجموع فلفل و زربیل و زرد چوبه است و تنکار یعنی تنکار اچیا و دهنکار معلوم
 بند مون نمی یعنی شصت و چهار را و عبارت باز کونه زدک یعنی علت کاسی را سورت
 یعنی میسر و ترکیب آن بکیزند از مفرد و هر دوائی یکجز و الا بهنگار که آن عصاره
 آن باید گرفتن ان مقدار که جمله ادویه بدان سرشته شود پس سیاه را با بزر
 و کندک سحق و صلابه و تشویه کنند چند انگه تمام خاک شود انگاه بیش را از ترکنا
 باب بهنگار بسرشد و جهاس از دهنر یک بمقدار خودی سیاه و بوقت حاجت
 حی بر بالای طعام چرب خورد و مرضی باهم چنانست بود خورد و تنهائرتان خورد
 و حافظ صحت با این برینر جان باید کردن که با سس و زرنج مقرر شده و اگر خوا

که اسهال کمتر کند بسیار کمتر کنند و اگر بنفشه را نیابند درین ملک عوض آن برگ گریک کنند
حلوائی بلادور هم از مخمرات اهل هند اجزای ترکیب آن بکینند و چون
یکجور روغن بکشد و در برابر آن دارد میدهد خوب بدان بسرشند انقدر که پوستور
حلواست پس غسل مصفی بران بریزند بمقدار کفان انگاه فلفل و زنجبیل و دارچینی
و باد بایان و جوز بود و فلفل از هر یکی یک جزو سائیده و بنجسته بران بریزند و نیکو بپزد
و بر روزده شقال میخورد حلوائی جوز مثل هم از مخمرات حکما میهند اجزای
ترکیب آن بکینند تا نوره نیمین و نیکو بکوبند در پنجمین شیر اندازند و قدری
آب در شیر کنند و نرم میجوشانند چند انگه آب برود پس آنرا بسیار لایند و مایه زنند
چون به بند بدستور مسکه آنرا بکینند و نصف آن صفه بیض خام باد و بمقدار غسل
سرشته از آرد میدهد حلوا بنهند چون آتش بر خوانند و آشتن عشب مجموع دارچینی
و جوز بود و بایان کوفته و بنجسته بران بریزند و کینقال زعفران سوده بدان خلط کنند
و نگاه دارند هر روزده شقال میخورد و زیاده کمتر برای طبیعت متعلق است معجون بنجسته
هم از مخمرات اهل هند اجزای ترکیب آن بکینند خبث الحدید ده جزو و لیلیه و بلبله
و آله از هر یکی سه جزو و هجمن سفید و قشقرق و زنجبیل و فلفل و جوز بود و فلفل از هر یکی یک جزو
مصطکی و مرکی و تخم خنشا شش از هر یکی چهار جزو بسیار بنجسته و پاک کرده ده عشب
حب تا نوره نصف مجموع جله را کوفته و بنجسته نیکو خلط کرده بعسل بسرشند بدستور
نگاه دارند و شربت دو شقال بر ناستا گویند قوت جوانی و سیاهی موی نکاه دارد
معجون سیاب از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بکینند سیاب
ده درم سفوف مقوی پنجم حنا و فلفل و زنجبیل از هر یکی دو درم کوفته و بنجسته
سیاب را با نیا بکشد و بعسل و لیمون معجون سار شربت مقیدار بخودی
برشش عشا از مخمرات مصنف بغایت مفید بود اجزای ترکیب آن
بکینند مصطکی و کندر و دارچینی از هر یکی دو شقال فلفل شقالی زعفران ربع جزوی از
نیم درم جله را کوفته و بنجسته بعسل بسرشند سفوفات

این سفوف از مخترعات حکمای اهل هند است و کهن اتم خبث الحید است چون علم
 اجزای آن این دوا می خبث است بدان موسوم گشته اجزای ترکیب آن
 بکیز خبث الحید مقدار که خواهند در بست شقال از آن کهن مسحق و متخول فلفل
 و جوز بوا و میل و قرفل و زنجبیل و بهمن مقشر از هر یکی گشقال کوفته و بخته ضم کنند
 و با هم بسیار خلط نمایند نگاه در هر یک شقال و نیم مقدار یک گوش پاک کن سر درس
 ضم کنند و در برده شقال یکیز جیال بخته و پاک کرده ضم کنند و بسیار با آن بگویند
 و سحق کنند و جمله را با هم بپزینند و نگاه دارند شربتی از آن دودانک بود تا نیم درم تا
 یک درم هر روز یک وقت یا دو وقت مردم ضعیف مزاج را و بر سر طعام مردم
 محروم مزاج را و اما صحتی و مردم قوی مزاج را و مبرودان را نشا انسب بود و بوقت خوا
 هم نیکو آید و بعد العاده بیشتر هم تواند خوردن و از دو درم زیاده نشود و آن
 نیز بد و دفعه توان خوردن و بر پزیر آن بهیچ چیز زرنج بود رس و نوع بود یکی را
 رس گویند و دیگری را چهار رس و سر درس سه نوع بود و صغیر و وسط و کبیر و جمله
 آن از مخترعات حکمای هند است اجزای سر درس و ترکیب آن
 بکیز فلفل کرد و زنجبیل از هر یکی دو شقال بیش قوی شقال فلفل دراز و پنج هر یک
 که آزا هند یا ان کپوری گویند و قطر یفل صغیر از هر یک شقال عاقر قرحا یک شقال
 سه شقال نوش در عنب محلول شقال زیره و ناخواه از هر یکی ثلث شقال جمله را
 با هم سحق نیکو کنند و جل نمایند از لته سفت و نگاه دارند و بعضی گویند و زرنج
 اجزای سر درس و وسط و ترکیب آن بکیز بچاک چوب و شقال
 و مشک پوست تخم مرغ و فلفل کرد از هر یکی شش شقال بلبله سیاه بزرگ و زرنج
 و بوره ارمنی از هر یکی یک شقال و نیم عاقر قرحا جمله را دق و سحق نیکو نموده از شقال سفت
 بکیز راند و نگاه دارند و بعضی گویند و زرنج و شونیز و زیره از هر یکی نیم درم ضم کنند
 اجزای سر درس و صغیر و ترکیب آن بکیز بچاک اعلا دق و نقل از هر
 یک شقال زنجبیل دو شقال فلفل کرد سیاه سه شقال جمله را با هم دق و سحق

از لته نیم سفت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی بجهت قوت باه از ادویه باهیه جز
 باین ضم کنند و باید که در حین کوفتن سمو قمل از خلط بینی و دست را از آلوده شدن
 بگردان نگاه دارند و سوس را اول از فلفل سحقی نیکو کنند و نگاه بادیکر ادویه که سوس بدان
 گشته کرد و بعضی بجهت فزاید قوت آن فلفل نمیکشند و آن غلط است و فلفل
 چیزی که سمیت آنرا بشکند و قوت آنرا کم کند نیست لیکن العاده مختارند و آنچه که
 ادرار زیاده طلبند فلفل کمتر کنند و سوس را بیشتر و اگر سوس ضعیف یا کهنه باشد
 اجزای قتل که کم باید کردن اجزای مہار سوس و ترکیب آن بکیرند اجزای
 سر در سوس کبیر بشرطی که پنجاک را یک شقال و نیم کنند و فلفل راسه شقال سازند
 و باقی بحال خود باشد و از اجزاء منقولہ از ہر یکی سبع مجموع ضم کنند و باہم
 دق و بخل کنند و نگاه دارند و شربت این بسیار باشد از سر در سوس لیکن بیشتر
 بہمان بود و دستور خوردن بہمان و بعضی بیش را اول میسند و نگاه دارند و فلفل
 میسازند و گویند کہ آن اسلم است سفوف مقوی و اجزای ترکیب آن
 از مخترعات مصنف بود بکیرند و از چینی و بادیان و مضطکی از جمہ برابر و جملہ را دق
 و سحقی نیکو نموده بیزند و نگاه دارند و جهت اطفال کاہی کبیر و نبات اضافہ کنند
 و شربتی انقدر کہ مینوبت بپرسد آنکشت بردار تمام بود و دق و کثرت برداشتن نیز
 بعضی را جایزست و اطفال را نصف آن کافی بود سفوف الماطف
 از مخترعات مجربان دیار ما اجزای ترکیب آن بکیرند بلید زرد و مضطکی
 و غلاف بیرونی پستہ از ہر یک یک جز و بادیان و پوست نارنج و پوست انار سبز
 از ہر یکی نیم جز و جملہ را باہم سحقی و بخل باریک کردہ نگاه دارند کاہی بی آب و کاہی در آب
 و کاہی در عصیر فواکہ نافعہ بوقت حاجت بخوراند و اگر جهت غلبت اطفال نصف جملہ
 قند اضافہ کنند شاید و دیگر می مردار سنک و بادیان و قند از ہر یکی دو دانگ شدہ
 در آب خیار بادرنک و سیب ترش بدیند و این یک شربت بود و اندک اسلم
 اما مہلات خب جیہانی از مخترعات حضرتست مظلہ العالی

اجزای ترکیب آن بگیرند مغز چپال نخته و پاک کرده آنچه خواهند بود
 هر مغزی یک پلید سیاه کوچک که از اموزنک گویند کوفته و نخته با آن نیکو
 بکوبند و برابر مجموع آرد و برنج سفید با آن نیکو خلط کنند و جمله را آب لیمو یا غو
 بسیار ذوق و سخن کنند در دادن سنگین انگاه چهار ساله هر یک بمقدار خود
 کلنی کلان در سایه خشک کرده شربت جی بود و این حب با سهال و غیره
 فاضله معده و اخلاط لرج و بلغم شور و صفای محی و قلیل سودا دفع کند و در اندک
 حل کرده بر بالای خود آب داو نیکو ترکند حب سقمونی
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند از حب چپال مذکور آنچه خواهند بود و بعد
 هر جی یکدس هرنی مربی ضم کرده بکوبند و آب لیمو شسته چهار ساله از کوبیدن
 آن اول شربت جی بود و در سهال جمله اخلاط فاسده قوی بود و منفعت آن
 بیشتر از چهار ساله چه از اعماق جسد و مفاصل بلا غم رویه بود امی مخففه را بکنند
 و سهولت دفع میکند و قی بیشتر آورد از آنها قیر و طی سهیل هم از مخترعات
 مصنف بگیرند و در غن چپال سه درم موم سفید یکدرم و بر آتش نرم موم را
 اندران که ازند و نیمدرم پلید سیاه سوخته و یکدانک هرنی کوفته و نرم نخته
 اندران ریزند و نیک به هم برآورند شربت جی بکنند پاک بود نوعی دیگر از مخترعات
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند شیر که هرنی اندران ترتیب کرده اند چنانچه عمل خود
 آن مذکور کرد و آن شربت را بپزند و بعد به سوز مسکه آنرا بگیرند و در هر سه درم از آن
 سه درم سیمید بکازند و در هر سه درم نیم پلید سیاه یک مغز چپال ترتیب کرده
 کوفته و نخته بریزند و به هم نیک خلط کنند شیرینی کوشش پاک کن بود سهال و
 با غلط آورد از هر خلطی فاسد بخنی نیک دفع کند قیر و طی قوس
 از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن بگیرند و در غن چپال دو درم
 مسکه شیرین که هرنی در دو جو شیده یکدرم موم صافی یکدرم جمله را بر آتش نرم بکازند
 و یکداند شربت جی نصف کوشش پاک کن باشد و اولی آن بود که این قیر و طهارت

برقوری مغرغان مالیده بلع کنند و بد آنکه این مقدار در قیر و طیلهها حببت استیاط
مقرر شده والا بعضی مردم قوی مزاج هستند که طبع ایشان بشیر از این طلب
سهل حب النیل از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
بگیرند حب النیل بپنجاه شتاد دانه و آنرا شب در روغن بادام نجبت کنند
و صبح بر آورند و نرم بایند و یکلنگ بخیسبیل و دو دنگ ریوند چینی و نیم درم
کل خشک همه سوده و بجسته با آن خلط کنند و در آب نیکرم بیاش منده جمله
یکشربت بود و اگر کل نکند در کلاب بیاش منده بلغم لزوج و آب زرد و سودا بیا
سهل حب سنگ سلیمانی هم از مخترعات مصنف اجزای
ترکیب آن بگیرند سنگ سلیمان که از کاشان می آورند و کاسهها را بپزد
از آن نیکو میکنند و اگر از منی گویند اندکی لا جوردینماید ده درم بلبلیه سیاه ده درم
پنجدرم جمله را کوفت و بجسته اندر روغن بادام مالند آن مقدار که جمیع اجزای آن بر
انکا بستانند حب صیال و بانه شقال از آن یک حب سحق کنند و جمله را حبیل
چهار سیر بسپارند شربتی از آن دو درم بود اقویا را و یک درم ضعفلا و حب
ویا در مطبوخی افیتون با سهال سودا و اخلاط لزوج دفع کند و اسهال بود از سهال
عامه و سنگ دمنه که در جبال انیلک یا بند همین نوع عمل کند بلکه بهتر و ترتیب سهل
آن نیز همین نوع باشد و اگر لا جوردیک و نیم آن در جها کنند هم قوی باشد
سهلات اجزای ترکیب آن بگیرند رب بلبلیه سیاه ده درم
رب افیتون پنجدرم رب تربد و درم و نیم جمله را بسایند و بسجیل بسپارند
شربتی از یکدرم بود تا دو درم اندر کلاب اسهال شود اخلاط غلیظ و صفرا
محی و محرقة بکند و اگر یکدرم سقمونیا مشوی با مجموع ضم کرده بسجیل با آب لیوسهند
و درمی و نیم در سکنجین زوری و امثال آن بدیند صفرای محترقه براند و بغایت مصلح
مزاجهای سوداوی طین مقبولی هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
بگیرند غناب بیست عدد و آلوی بخارا و غیر آن سه عدد و اخیر پنج عدد کل سرج دو درم

بنفشه را دو جوش دهند نگاه از آب بیا لایند و ده درم فلوکس خیار شنبه در آن حل کنند
 و بیا لایند باز مقدار نیم قاشق بزرگ روغن بادام بر آن ریزند شربت بود تمام
 لنگ سودا سوخته و صفرای محترقه بیاورد و مردم سودای را عظیم موافق بود و اگر
 بکیرم افیمون کورمه بسته همراه کل بنفشه در آن بچوشند مسهل نیکو شود و سودا
 و صفرا نیز دفع کند چار شربت مستعمل بخراسان اجزای ترکیب
 آن بکیرد آئوی خنجر سه سیر تر بند می سه سیر شرب در آب غشته کنند
 و شیر خشت بیت متقال در کلاب آغشته کنند و بوقت صبح ترو آلود است
 بمالند و بیا لایند آنرا و شیر خشت را نیز بیا لایند و بدان خلط کنند و بخورند
 این یک شربت بود جمله را باید که از یک پیاله زیاده نباشد و اگر چهار درم سنا را
 درین کلاب با شیر خشت آغشته کنند صفرا بیشتر آورد و قوت اسهال
 وی زیاده شود و کودکان و محرومان را عظیم نافع آید ملین خنک
 هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بکیرد عصیر غوره یک پیاله
 و بیت درم ترنجبین و سان آغشته کنند و صاف بیا لایند و بخورند یک شربت
 بود صفرا در طوبات معده و امعاء را براند اما شربت نفع است
 صغیر از مخترعات اهل ملک ری اجزای ترکیب آن
 بکیرد اصل سوسن ده عدد بمقدار شبری پوست بچ کاسنی ترده درم
 پوست بچ بادیان تر بیت درم بچ کرفس بچ درم عناب بیت و یک عدد
 امرو و سیب و بی از هر یکی کمی کوبیده بچ درم نارنجی نفع را طرب یکدسته
 آب یک انار شیرین کوچک و یک انار ترش کوچک سرکه نیم پیاله شهد و ابوج
 که نیکو چاشنی شود و اول بنجها را نیکو فته در سه من آب اندازند و بچوشانند
 و بعد سنا عتی عناب و تخم کروی و پوست نارنج بنیدازند و بعد از ساعتی
 نفع در آن کنند و بعد نیم ساعت که بچوشند جمله را صاف کنند و باقی اجزا را
 بنیدازند و چاشنی کرده بقوام آورند و در ظرفی کاسنی نکاه دارند شربت بود

اجتماع تیر و کبیر از مختصرات حضرت مد ظله العالی اجزاء است
 ترکیب آن بکینند پوست پنج کبیره درم پوست پنج بادیان سی درم
 پوست پنج کاسنی بیت درم اصل یکوس ده عدد بمقدار شبری بزر بادیان
 سی درم بزر ناخواه بزر کاسنی و سیاه تخم از هر یکی بخورم نفع از و بهشت
 سرخ پاتروده درم سیب و امرو و شفتالو آلو و بهی از هر یکی سه عدد مال
 و سرکه پس از هر یکی یک پیاله آب سماق نیم پیاله شهد و قند آن مقدار که
 چاشنی شود بقوام آید اول اصول را نیکوب در پنجمن آب خراسان بخوش
 ساعتی نیک بعده میوه های مقشره و آلو و زرشک و عناب و سپستان و موین
 و انجیر بخوش اند ساعتی نیک انگاه بدست مالیده جمله را بیالایند انگاه
 نفع از و تخمها را در افکنند و بخوش اند بعد از ساعتی آب اندود و شاد و
 سماق و سرکه بریزند و اندک بخوش اند انگاه جمله را با ذراک بیالایند و
 شهد قند برینند و بقوام آورند و چون از آتش بر میدارند و ورق نفع از
 خشک سه درم در آن ریزند و بهر سه بر آوزند و خشک ساخته نیک بدارند
 و در آتش می جوشند هر گاه آب کمی کنند لختی اضافه کنند سنگنجین
 اطفال از مختصرات مصنف اجزای ترکیب آن بکینند ناخواه
 یکدرم کر وید و درم شبت سه درم جمله را در آب بخوش اند ساعتی نیکو
 بیالایند انگاه پنج درم پوست پنج بادیان و یکدرم پنج کزفس و پنج
 پوست نارنج و ده کشته و شمش اندران اندازند و ساعتی بخوش اند و
 بهی شیرین و نصف سیب و قدری نمک اندک نفع از و ترا اندازند چون
 بخت شود شهد و سرکه و قند در آنجا اندازند و بقوام آورند و بمقدار شهد
 و قند هر دو بمقدار سه که باید و احتیاج بیالایند نیت همچنان
 نیکاه دارند بغایت مفید است و طعم مرغوب طبع ایشان دارد
 سنگنجین اصولی از مختصرات مصنف اجزای ترکیب آن

بگیرند پوست بچ کاستی و پوست بچ بادیان و پوست بچ کبر و بچ کز
 واصل سوسن و شنبلیله و شونیز و کرک و دارچینی و نافع از هر یکی بایست جز
 و بچ تا توره و بچ جز و غاب برابر یکجز و کل سبزه برابر و جز و فغاج و ترنصف
 یکجز و پوست ترنج و نارنج از هر دو یکجز و نیم عصا ره بهی ترش و زرشک و نانر
 و سرکه از همه مساوی یکدر لیکن انقدر که آب او دیده را ترش کند قند
 انقدر که چاشنی شود بدستور که در فغاج شرف بگیر گفته شد بچوشانند
 و بیالاین بقوام آرند بشربتی قابل و در حین فرود رفتن مصطکی سوده انقدر
 که چاشنی شود بران ریزند اندک اندک طعم مصطکی بدید آید شنبلیله نیم بلعقه
 بجهت تهیائی نام عظیم مفید آید شربت مورد و اطفال
 هم از مخمرات مصنف چون تب و سرفه و اسهال با هم افت
 عظیم نافع آید ایشان را و بسی آزموده است اجزای ترکیب آن بگیرند
 امرو و نیم تخم یکجز و نیم مورد و نیم شده و انار و جز و هر دو را نیم کوفته
 بچوشانند چنانکه حل شود و نگاه آنرا بدست بمالند و بیالاین و بقند قوام
 آرند بعضی اندک کلابی اضافه کردند نافع بود شربت خشخاش اطفال
 از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند خشخاش درخت
 نیم خشک بمیت و بچ عدد و نیم کوب کنند و با نمک آن الحیمه القیس که از ادر
 شبکه گویند در دمن آب فرغار کنند و شبانه روز از ابرجوشانند
 چنانکه حل شود تا یک شربت و اربانه صاف کنند و بقوام آورند قوام قوی شربت
 زمره از مخمرات اهل عراق اجزای ترکیب بگیرند زیره نیم و درین
 سرکه و نیم شرب آغشته کنند کیشب و صباغ آنرا بدست بمالند
 و صاف بیالاین و در ظرف سنگین بچوشانند تا به نیمه آید انگاه غسل نمایند
 و بقوام غلیظ آورند و بشیرینی مایل بود جهت تهیائی نام نیم بلعقه خور و عظیم
 شربت مصطکی از مخمرات اهل ری اجزای ترکیب آن بگیرند آب

انارین و آب سیب و آب بهی و آب امرو و آب زرشک از هر یکی یک جزو و کلاب
 یک جزو و نیم آب بپزند و اند و چند شاخ نفعاع و نیم جزو بادیان در ظرف سنگین
 تا به نیمه آید پس قند بپزند و بقوام آورند در صحن برداشتن برابر و جزو مصطکی
 سوده بر آن ریزند و بر هضم زنند و نگاه دارند شش مرتبه غلیظ نم ملحق بود
 کوارشش دیگر از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند آب بپزند و
 شیرین آب انار شیرین آب انار ترش برابر جمله در ظرف سنگین بپوشند
 تا بقوام آید در یکین ازان بوزن خاکسان دو سیر مصطکی سوده و یک سیر قند
 سوده و بخت را بکنند و بهم بریزند و نگاه دارند شش مرتبه بخت اکنش تا ازان
 کوارشش فوکه از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بگیرند عصیر سیب شیرین عصیر به شیرین عصیر خرزبه شیرین عصیر
 امرو و شیرین عصیر زرشک عصیر غوره عصیر حماض ترنج عصیر حماض لبو آب
 رمانین از هر یکی یک جزو و صندل سوده با مناصف آن کلاب آغشته شد
 به جزو جمله را در ظرف سنگین با هضم بپوشانند لحظه نیک و قند انقدر
 نهند که زود و بقوام غلیظ آید و بسته کرد و بدستور جوارش در در وقت
 ریختن بر تخت ده و یکدرم مصطکی سوده خلط کنند و بریزند اما اداوان
 راحت از مخترعات حضرت مد ظله العالی اجزای ترکیب آن
 بگیرند بابونه و قیوم و جوده و اسفند شیر و کل سنج خشک از هر یک
 بیت درم فودج هنری و حنا از هر یکی ده درم تخم شبت و سیاه دانه
 و قند الحار از هر یکی پانزده درم حب النیل شبت درم فشر اصل جوز قشر
 اصل کبر از هر یکی هفده درم جوز مائل و اصل مخلصه از هر یکی هجده درم تخم
 پنجه درم جله را بنیکوب در پنجه آب بپوشانند پس پنجه را در آغشته و
 بنیکوب بپوشانند و در آخر کل را بنیکوب و ساعی بپوشانند پس حب النیل را
 بنیکوب و باقی مخلصه را در آغشته و در آخر کل را بنیکوب و در دوج

بدهند و بیالایند و آب باید که کمین مانده باشد و نگاه ده سیر روغن
 زیت دده سیر روغن کرچک دده سیر روغن کنجد دده سیر روغن شمش
 تلخ را فکند و نرم میجوشانند تا آبها برود و روغن ماند نگاه پنج درم کل
 قیوم گوشت در آن ریزند و نگاه دارند و من **ممن** از مخترعات
 اجزای ترکیب آن بکینند خراطین کمین تلخ کمین نبات انجوره نیکو گوشت
 و من در ده من آب میزنند چندانکه نرم گردد و مهر شود پس آنرا بیالایند
 و بیاز و زکس نیکو گوشت دوسیر و تخم انجوره و شبت رقیق خم خرد و نیکو گوشت
 پنج سیر کرب یک سیر زفت سه ششخیز خرمین در افکند و چندان میجوشانند که
 تا کمین آید آنرا صاف بیالایند و سه سیر روغن بلا درخت کرفته هفت سیر
 روغن کنجد آیمخته اندران ریزند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آن
 بر عضوالت و دوا مست نمایند در مواضع کرم فربه کنند و اگر بر تمام تن مالند
 همچنین نافع بود و باد و در مهاد بدر تحلیل کند مجربست و من **المفصل**
 از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بکینند بارسیاه یا فی را
 سه درم افکند و پاره در شکم کنند و او را بر روغن شبت اندازند و بعد
 در آفتاب تابستان چهل روز بر گردانند و آنکه در آب شبت میجوشانند
 و بیالایند و روغن کنجد را فکند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن
 بماند هم نیکو بود و این روغن تحلیل اکثر در مهابط کند و تخصیص **از مفصل**
 و من **الاول** و جاع از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن
 بکینند علف سنج تا توره کوفته و تا توره نیکو گوشت کمین در آب سبتور میجوشانند
 چون نیک پنجه شود بالای و عیش آن آب ختم تا توره کوفته و پنجه
 در آن اندازد ساعتی میجوشان و دیگر سیالای پس قدری روغن زیتون
 در آن کن و نرم میجوشان تا آب برود و روغن را نگاه دارد و اکثر در مهابط
 شکین و همچون فایز بماند و اروسی آید **فرنگ** از مخترعات

حکمای فنک و مجربان ایشان از خراشی ترکیب آن بکیرند و بقیه مصطکی و
 از هر یکی سی درم کند و مر دار سنک و توتیا و سفیداج انوزیر و صمغ لوازیر
 سیست درم زاج سفید و پوست نارنج و توره و تمیا و صمغ سر و از هر یکی ده درم
 چنانچه سبزه درم زریق را بجا خاک کنند و دای دیگر جمله را کوفته بخت
 آنرا نیکو با آن خلط کرده یا روغن کل در روغن پیه نوک در روغن زیت
 و روغن دنبه بسرشته بقوام قیر و طی چنانکه زریق زنده نشود نگاه دارند
 دیگری از مجربات اهل عراق و خراسان و از با بجان خراشی ترکیب آن
 بکیرند سیما ب چهل درم مصطکی سی درم کند رست مر دار سنک ده درم
 چنانچه سبزه درم صمغ سر و پنجم درم عود و عصاره درم جمله را بجان دستور در روغن
 مذکور برشته و نگاه دارند سن روغن مغز زرد آلو تلخ را بجای دنبه در روغن
 فرمودم و انفع بود بمزاج دگاه بود که جهت مالیدن بر ریشهای صلب آن
 زکار نیکو اضافه کنند و توتیای هندی هم بعضی اضافه کنند نافع بود روغن
 خشک بخت از مخترعات اهل یونان طریق آن بکیر از آن سید
 و بشکن و پارناس از بمقدار جوزنا و اینها را در کوزه عداوی تافه میکند در روغن
 زیت کهنه می افکند جوز تمام روغن بخوبی بکوب در قرق و ابینق و تظیر کن دستور
 و آن قطره را نگاهدار سه ماهی روم در او استرخار نافع بود و الله اعلم
 اما تیزابهای فاسد از مخترعات سبکان بود و فاروق برای آن گویند
 که نقره و طلا از هم جدا میکند خراشی ترکیب آن بکیر مسادی و او شین
 و دور این آن زاک سوز با آن کم کن و جمله را نیکو ب در قرق کن انقدر که زرد
 قرق را شغل کن و چهارم یک خالی ماند و بر دیگران حکمت پر بار کن چنانکه
 دستور است و بر کردن قرق انجا که محس میل اینست است بجل آلوده را
 بر آن پیچ باندازه و این ابینق تا در تطیبات بیرون براید محس وضع و در آن
 هم در این قابل از نظیر بجل نباید گرفت تا هوا بسیار داخل نکند و از نظیر

باز گذاشتن تا دیر نشود پس متصل آتش نرم در دیکه آن بکن چند انگه
 بنیاد شود آنگاه اندک نیز کن آتش را که بچوش بریزد و شیشۀ را بشکند
 و با هسته آبهام قطر کرد و چون آبهام تمام کرد و بخار زردی در درون او بدید
 و آبهام آتش را بسدرج بیشتر باید کردن چندانکه رنگ بخار سبز نماید و قریب
 و تا بله را با آب بردارد و نگاه دارد پس امتحان قوت آن کن چنانچه قدری
 در ظرف شیشه آن کن و در زیر خاکستر گرم کن مسوزنی اینی را در آن انداز
 اگر فی الساعه جوش بخار آن پدید آید در سوزن اثر تمام کرد و آنرا تمام حل ساز
 بغایت خوبست و الا فکرا حدس آخن آن باید کردن و آن بر چند نوع است
 یکی آنکه باز در نو قریع کرده یکبار تقطیر آن کنند و بوقت ظهور بخار آتش نیکو دست
 دیگری آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از تقطیر آن در چهارمقدار ازان
 نیز آب ریزند و با هم تقطیر کنند و بنقره آنرا بریزند و تصفیه کنند چنانچه دیگران
 کرده شود چون نمک و آب کم داده مقطر شود تبیر آن چنان کنند که نمک را
 بر تابه گرم کرده با حقیاط بریان کنند چنانچه خیال یافته شود آنگاه در ظرف سفالی
 نو کنند و در موضعی نمناک دفن کنند و بعد مدت بر آورند و تقطیر کنند تا آب خالص
 حاصل شود و دیگری از انواع تجدید آب آنست که چون نرمی آن از غلظت باشد
 نه از خامی و کمی جزو حاد چنانچه تبیر آن گفته شد آنرا تصفیه باید کردن چنانکه
 قدری نقره خالص در بوتۀ بگذارند و بجا نشسته آنرا برداشته از بلندی چنان در تاخت
 بر آب نرم ریزند اندک اندک که جمله ریزه ریزه شود این کیفیت که بر آید شود
 و الا براده بهتر بود بعد این ریزه را را خشک کرده در قدری ازان نیز آب ریزند
 و در تابلۀ باید که یک نصف آنرا بگل حکمت گرفته باشند ازین بهلول پس آن
 بهلولی کل گرفته را بر سه خاکستر گرم نهند تا نیز آب گرم شود و در نقره بیشتر بکنند
 و جمله را حل سازد بعد آنرا تمام در آن باقی نیز آب سرد ریزند و نیکو بکنند
 و بنهند بر خیزی که در جمله آن باشد متخلل همچون جزات بریده شود و غلیظ آن بهتر است

و صاف آن بر بالا ماند و آن صاف را بگیرند در غایت حدت باشد و آن
 نه کام تیزاب حاصل شد قدری سیاه در و باید ریختن که آن غذای
 باشد و ضعیف نشود و بدان مدبر کرد اکنون چون بدست و اعصار سنگ
 کثیر روی بول را سفید کند و هر جا خواهند که حاصل کنند همچنین بمانند
 و اگر نرم تر خواهند آب صاف آنرا نرم کنند آنقدر که خواهند یکی با چای برآید
 آب نیک نرم و اگر جست یا بعضی صمغ یا اجحار نافه جهت معالجات دین
 حل کنند شفقت تام دهد نوعی دیگر از مراره تیز از مخمرات مصنف
 طریق اخذ آن بکیند راج سیاه طاری آنرا مدتی بجوستان در مقدار
 آب بدستور آنرا بنده تا منعقد شود همچون قرصی انگاه ازین راج دو لوز دهم
 داز شبت نصف داز لمیاد و بسیت دم در قرع آن مناسب کن چنانچه پیش
 در دیدگان حکمت بازند بدستور تقطیر و بعد از دو در درک آتش بدار
 که در سردی بخودی خود دیگر قدری مقلطه کرد و بعد از آنرا در نگاه دار در
 قرع قوی و اگر خواهی بنقره تصفیه کن و الا غذای آنهم قدری سیاه در این برزد
 و با نقره بهتر بود و خواص آن بوقت استعمال مسهل و تقویت کننده مسکن اگر خواهی و الا مختار
باب بیست و هشتم در بیان بعضی الفاظ عربیه که متعارف اطباء
 و اوزان مذکوره در طب خصوصاً آنچه درین کتاب آورده شد و طریق تدبیر
 بعضی ادویه از طبع و اخراق و سحق و تنقیه و پروردن و غسل کردن و کشیدن
 و روغن گرفتن رب و امثال اینها و اگر چه بعضی ازین جمله در ابواب سابقه
 معلوم شد اما الفاظ غریبه طلاء عبارتست از دوامی سخت آنرا که
 اکثر گفته بدان بیالایند و بر عضو افکند و گاه بود که همچنان بر عضو ماند و
 طلائی صندل صوده بر جهت صداع کرم ضما و عبارتست از دوامی بر طوب
 فی الجملة که اکثر آنرا همچنان بر عضو نهند و آنرا جمعی معتد به و تماسک اجزا باشد
 گاه بود و برکت کنند تا بر عضو قرار یابد همچون ضما و کل و برک مورد و زیره با آب

سرشته بشکم جهت رفع اسهال صفرالکما و عبارتست از دوائی خشک
 کم رطوبت آنرا گرم کرده اکثر در لته کنند و بر عضو بندد و گاه بود که عضو را برهنه بران
 نهند و لته بر بالای آن بندند تا بریشان نشود همچون کما و در یک گرم وزیره
 در استسقا طول عبارتست از دوائی که اندر آب نخته طبع آنرا بر عضو معلوم
 با هستکی ریزند و یا بر بخار آن می دارند چون روی بر بخار شلغم نخته جهت نزله و یا در آن
 نشیند سهو ط عبارتست از دوائی خشک پازر که بر بینی بالا کشند و یا دوائی خشک
 را با گشت درون بینی مالند چنانچه ریس را جهت زکام نفوخ عبارتست از
 دوائی که بر بینی دردمند و غیر آن قیصر و طی موم روغن بوده باشد
 که دوا با هم در آن کنند لیکن توام آن همان بود لشوق عبارتست از دوا
 تر که بر بینی کشند قطور عبارتست از دوائی که قطره قطره بر عضو در چکانند
 عطوس عبارتست از دوائی که میویند یا دردمند در بینی تا عطسه آرد
 بخور عبارتست از دوائی که بر آتش نهند و تن و جامه و مشام را بر دود
 و بخار آن میبندارند نخلخچه عبارتست از دوائی چند تر و خوشبوی بهم کرده
 که نزدیک خود میدارند تا بوی آن شنوند و بختی برشت نام اعضای را پس
 میمالند مرفوخ عبارتست از آب گرم و روغنی بهسم آمیخته تا بر عضو مالند
 و بدان بشویند نرم تا نرم گردد آن فصل را تمریح گویند نفوخ عبارتست
 از دوائی اشپایی که ظاهر عضو را بدان بیا لابند و مالیدن ادمان بهسم
 ازین قبیل است و تدبیر آن لطیح را دهن گویند نفوق عبارتست
 از آبی که دوائی مثل شتر خشک در آن چینیانیده باشند جذ ساعته
 سنون عبارتست از دوائی خشک که آنرا سستی کرده باشند بدان مالند
 جلوب عبارتست از دوائی که آنرا بهوشیدن و یا عصیر و یا لته کشیده یا
 آنکند یا به سستی مالیدن که بر نفوق عبارتست از دوائی غلیظ القوم
 یا لزجت که آنرا همچنان می کشند و میخورند و در عبارتست از دوائی

نرم رسوده که اندر زخمها باشد عروق عبارتست از دوائی آنکال که بدین کتاب از
 و لخمی بجلجلی آنرا چوب بنامند بهوای نفس حقنه عبارتست از دوائی آنکال که از راه
 اندر زیند شیا ف عبارتست از دوائی که بهیست استخوان زینو سازند
 بوقت ضرورت اندر راه قفا بردارند فرج عبارتست از دوائی که بهیست
 شیا ف سازند و زنان از راه پیش بردارند حمل عبارتست از دوائی
 که کوفه و بخته و سر کشند زنان از طرفی بردارند فتول عبارتست از دوائی
 که از راه ابرشیم یا ملت الا این مردان یا زنان از راه پس بردارند و اما اوزان
 در سیم شش و یک بود ذکی که آنرا دلق گویند شش جبه بود اما اوزان جبه
 دو جو متوسط بود مثقال یک درم درج و رمی بود قراط نصف ذکی بود قراط
 و نیم و لکی بود خمس درم دانی و جبه و ثلث و سدس جوی بود تقی باربع درم
 ذکی و نصفی بود و تخم قریب بمثقال بود یکمین و بیست و پنجاه هفت درم و سیم
 درم بود که مجموع آن چهل سیر هرا میشود سیر شش درم و دوداد
 بود و آن چهار مثقال و دوداد یک میشود و گویند که سیر شش درم و نیم بود
 و گویند شش درم و سه سیم یک درم بود رطل لغد اوی سیر بود
 ملعبه از عمل و آنچه بدان ماند از اشربه چهار مثقال بود و دار و یک مثقال نالک
 سکر جبه که بعضی آنرا پیا گویند شش سیر و ربعی بود و وزن زر هفت مثقال
 و نیم بود و وزن سیم ده درم سنگ و سیم درم سنگ بود و بنده درجی
 بود سطل و دوسیر بود اوقیه یا یلاف مهریه چهل و بیست و هشت
 با قلاب یونانیه بیست و چهار جوست برمه دو قراطیت جوز ه
 با قلابان مار نه درجی است و نیز بعضی چهار متعافست حوزا و بوله سه قراط
 کسبه ششصد درم و کسری بود فقیر بیست و پنجن برانست مکنوله
 دودانست خر توله شامیه یک قراطیت و الداعل طروق بعضی
 اوی و پنجن و بعضی جیال جان بود که پوست آنرا در گشته چنانچه مغل

درست برآید پس آن مغز را در صره با آب نیکوتر کنند و سر کین کا و تازه در کوان
گیرند آنقدر که از هر طرف دو ابعضا محاط است سه انگشت زبل بود انگاه آنرا در شب خاک کنند
و بر بالای آن آتش کنند چنانکه برون زبل در گیرد و نخعی بدرون نرسد آنرا لطیف
دیگر کردند همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز بیرون زبل در گیرد انگاه آنرا درازند
و پاره را بر آورند و مغز را پاک از میان آن بردارند و بان آب کرم بشویند و هر مغزی را
از طول چنانچه متصف است بدو شکافند و پاره در میان آن هست و شاخ از آن
پاک از میان مغز بیرون کنند و مغز را بکار دارند چنانکه پس خاک که بود
قطعه ها سازند و ستر تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیده آنرا بر دارند و قدری غسل
جالی بر آن می کنند و نیک بپزم زنند و آن پارهای مس را در میان آن کنند
و ستر تخم بکنند و در شب آتش نرم بچته کنند و نگاه دارند که رس ازین سازند
خشنکی آن کمتر بود و این اندکی قوت سیرس اکثر سازد و تپه های بسیار بقوت
چنین تدبیر موافق بود و اکثر جوکیا بچته استعمال کنند چنانکه مری
چنان بود که تازه از اقطاعهای خرد بسازند و در میان شیر کوسفند یا کاوزم
میجوشانند چنانکه نخعی نرم شود و اکثر طعم آنها در شیر درآید و انگاه بر آورند
و در سایه خشک کنند و بکار دارند آنچه سخت با قوت بود و دو نوبت در شیر تازه
جوشانند و زور از ایدان بستانند طین سقمونیای چنان بود که سیبی یا
بهری شیرین را سر بر دارند و میان خالی کنند و سقمونیای را در آن جوف بکنند
و سر آنرا محکم ببند چنانچه هیچ منفذی نبود و بعد از آنرا در خمیر کینه سبطری آغشته
و در تنور کرم در شب خشک کنند چنانکه آن سیب با بهی بچته شود و هنوز
بوست آن سوخته باشد آنرا بردارند و سقمونیای از میان آن بیرون کنند
و در سایه خشک سازند و بکار دارند سوختن خر خشک چنان بود که
خر خشک زنده را آنچه خواهند در دیک سی سفید کرده سر آنرا محکم سازند
و آتش میکنند چنانکه از حرارت دیک خر خشک سوخته گردد و اگر دیک مسین نیاید

در طرف آهینین بسم توان کرد اگر آن بسم نمایند در کوزه بخت که ضخم از کل سنان
 کنند و سوزان محکم کرده در کوزه خلاص بمقدار آتش دهند که دانند که نسوخته شود
 و نسوزد بکلیش یافته بردارند سوختن عقرب را بنیچ بدانند چنان بود که آزاد بر شیشه لایق مقدار آن کنند
 و در کل حکمت گیرند و در هوا گرم میان آتش نهند شش ساعت بردارند اگر قبول سحر میکند یا
 و الا باز ادا کنند و احتیاط کنند بکلیش نشود که قوت آن برود و سوختن شاخ و انچه بدانند
 بطریق تقیم او بود سوختن ابریشم چنان بود که ابریشم را بر روی
 طبقی سخت گرم نهند و ابریشم را بر آن میگردانند تا نیکو خشک شود و بوی
 آن فریب بویهای خضر بر یانگی می ماند باشد چون بایند سحر کرد در انگاه
 بردارند سوختن صدف چنان بود که آنرا بر آتش تافته نهند
 و تا بهیستکه با در آن میبندند تا از وضع خود بگردد و آثار سوختن که قریب بکلیش
 در آن پیدا آید و سحر نیکو قبول کند انگاه بردارند خشک کرده بکار دارند
 همانکندون شکلیا چنان بود که انچه صلب بود با تاش آنرا تابانند و در آب
 یا در آب آهک اندازند چنانوبت تا چنان شود که شقوق پیدا کند و بوی منفطر کرده
 انگاه سحر کنند و انچه صلایه کردنی باشد از جوابه صلیبه و غیر صلیبه بعد از سحر
 با آب عرقها یا غیر آن بر سر سنگ سماق صلایه نمایند بمرات تا نیک سوده شود
 سحر طملا چنان بود که درون بونه بمرادار سنگ بیندایند و طلا را اندازند
 بکد از نکر تا بوی آن مرتک طملاش کنند و کرد پس سحر کنند و اگر براده
 سازند یا نیک شکسته و در طبق ملع کنند و در چینی صلایه کنند تا نیک نرم شود و انگاه
 در بونه کنند و بر سالتش نهند تا گرم شود و ریغبار رود و طلا بماند و خاک نرم هم نیکو
 سحر نقره چنان بود که بونه را بسفید آب تسلی بیندایند و نقره را چند کث اندازند
 اندازند تا شکسته کرد و پس سحر کنند و اگر بدستور نکرده ملع کنند هم نیکو بود
 و سحر باقی چند تا در کشتن اجساد نکر کرده طبعه لا جور و چنان بود
 که نرم مسائیده آنرا با آب صلایه کنند تا نیکو نرم و هموار گردد و انگاه آنرا

کرده بروغن سندر و سبسر شیند و محبلی سازند انگاه استه استه
 در آب کرم میالند و آنچه از وی در آب می آید میگیرند و هرگاه دیدند که در روغن
 رنگ لا جورد نماید و جزیر کهای آن چیزی ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب
 نه نشان کنند و لا جورد را خشک کرده بکار دارند و از بجمه آنچه از سه آب آن گیرند
 نیکو بود و مقبیه این فرنگ آنچه مغشوش بود هم بدستور لا جورد باشد
 و آنچه از بجمه غیر مغشوش باشد صلا نیکو و سراب آن گرفته کافی بود جهت استعمال
 برین قیاس بود در سایر سنگها طلا مغشوش بخلاص بود انجان باشد
 که نخست طلا را بمطر قه چندان بر روی سندان بکوبند که همچون کاغذ تنگ گردد و در
 انشای کوفتن هر لحظه بیاید و نکه از آن افاقن تا بهتر فرمان برد و بعد کوزه بگیرند از گل
 سرخ و ضخیم که قوت آتش داشته باشد و اجر از نرم بکوبند با سدس آن نمک طعام
 و آن در قهارا آب ترکسند و هر دور وی آنرا باین اجر و نمک سوده بیالایند و
 در نه کوزه قدری از آن پاشند و یک درق را می نهند و از آن سوده قدری بران میزنند
 چنانکه طرف پر شود و انگاه که طرف پر شود از آب گل حکمت بگیرند و دیگرانی سازند
 با نکه کوزه کوزه و کوزه را بر سر آن دیگران تهد چنانچه از هر طرفی منفدی بود که آتش از آن
 بیالار آید و بر گرد آن همچنان کنند و زنده فرآوران و دوسه منفذ در آن بگذارند و
 روز در آن دیگران آتش کنند چنانکه از سوراخهای بالای کوزه بیرون آید انگاه آزار آید
 و در قهارا بشویند و بکوفتن نازک سازند و بکار دارند چنانکه معلوم شد فقره طمع
 مغشوش بر دپاس بود و آن چنانست که گاهی به بند و در خوران از خاکستر
 کوزه آهنگری و یا از آجر و خاکستر و استخوان سوخته فقره اندران گذارند و نصف آن
 سرب پاک اندران فقره گذارند و دوم بران میدارند بالا چنانکه سربها جدا شود و
 فقره صاف شسته پیچ اندر آید درگاه و بیکاه همچون شاهی فقره از میان کاه بر آید
 همچون پرده سفید بروی دی پدید آید و بسته گردد و آزار دارند و حتی نموده بکار دارند
 بیضه سیاب چنان بود که آزار از لطف سفت بگذرانند تا هر خاکی و جرمی که اندر

باشد در لته بماند و جیت از آبکار دارند نقبه س که بدستور نقره میسازند و رود
 جاب و تخصیص تو تیا با انواع بود اما آنچه در غوره و اشباه آن پرورند که عصاره آن بکنند
 تو تبا ی سوخت را نیکوب در آن ریزند و در آب نگاه دارند چهل روز پس از آنکه
 بهفت توبسته دارند تا کرد و زیر نرود و در آب نگاه دارند و طوطی صنی باید همیشه
 چهل روز بر آورند با شیش و بچان خشک ساخته سخی کنند سخی خوب و نرم جیت
 نگاه دارند از آنچه در جوبات پرورند مثل شلغم یا در فو که مثل سیب باید که سر از آب
 سیاه خالی کنند اندکی تو تبا ی نیکوب در آن کنند و سر از آب بپزند و در حیر گیرند و در سیب
 شش خست سازند و بر آورند و خشک کنند و سخی و جمل کرده نگاه دارند و
 در شکم حیوانات چون موش و بچین بود که در میوه گفته شد شش اشجار
 و از آبکار شستن آن مقرر و دستور بود لا جوردست و دسه و سیلوی خطای و حجر
 ارمنی و تو تبا و آنچه بدینها نزدیک بود و علی انها بوجلا حال بهمانست که در ملعه ها
 مذکور گشت شستن شکم و در پنج و سرخ چنان بود که بر سنگ ساق
 و سنگهای هموار و صلب یا در صنی هموار با آب فقط صلابه بسیار کنند و در ظرفهای
 درون پاک آنها را در آب بسیار بشویند و نشان کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته
 خشک سازند و بکار دارند شستن کل که اندران ایک بود و چنان است که
 آنرا در آب قلیه آغشته کنند و یک شبان روز نقره یا بعه از اینچنانند و در ظرفهای
 سراب آن میکردانند پس خشک کرده بکار دارند شستن بول و واهن و مس
 چنان بود که بطرقه تنک سازند و آبش سرخ میکنند و در بول کایومی افکنند
 چند آنکه سخی قبول کند نگاه سخی کرده بکار دارند شستن قلع و سرب
 هم بدین نوع بود ولیکن آنها را کمتر فایده یافتن تا بکنند از شستن طلا و سرب
 چنان بود که در صفاغ سازند و زاج سیاه را بسبک بشویند و بر هر دوری آن
 طلا کنند و بدستور خلاص الش دهند و بعه بر دارند جمله سیاه و سرب و طلا
 و خشک گشته بود و آنرا در آب نمک بشویند و سخی کرده بکار دارند نقره شستن

که از اَصْفاج سازند و بس که و کبریت بسپارند در بوتۀ کوره زرگری نرم نرم
 و براد میدهند متنی چنانچه تافته و لیکن نگذارند بدین فصل خشک و سریع لایس
 شود آنرا بمرکه بسیار بشویند و سخن کرده بکار دارند و آنچه در سخن هر یک سابق
 گفته شد هم نوع در کشتن است لیکن این طریق اولی بود کشتن سه بار
 چنان بود که در بوتۀ گرم میکنند نیک اندکی گوگرد را بر آن میباشند و در
 میسوزند و بهر سخن و در آخر هسم در چینی بر روی خاکستر گرم نهاده سخن
 میکنند چند آنکه تمام خاک شود و میسوزد ریزه از آن نماند و اگر در اول با دار در
 خشک سوخته در چینی کرده سخن میکنند چند آنکه با آنها تمام خاک میشود نیم سخن
 از کشتن بود و اندکی آب و آبشابه آن اندازان کنند و صلاهی میکنند و از
 آنها تمام خاک شود هم شاید کشتن خشت السجده چنان بود که از آنجا
 بود بگیرند و اندازان کوره حادی آنرا چندین کرت تپانند و اندر سرکه اندازند
 بعد از آن بر وعصاره غصاع می افکنند آنقدر که ریزه ریزه شود و در قوت و در
 این تدبیر کنند باز و در ریزه نشود و اگر اول در عرق شونیزه نگاه آنرا بنجین سخن
 کرده بکار دارند کشتن روغن بچها و دونه بود یکی آنکه نیکو بکار
 در آب بجوشانند بپار آنگاه از اَصاف کرده روغن برافکنند و بجوشانند
 نرم تا آب برود و روغن بازماند و این ضعیف بود دیگری آنکه بنجها را بنج
 سازند و در دلی کلین نو کنند و سرپوش بر نهند و در آنرا بنجها
 محکم کنند پس در یک لبضغ کوسوراجها نماید محاذ آن طرفی بنجها نیست و آنجا
 از بنجها در ظرف چکه روغن آن بود و بقوت بود پس اگر حلقی داشتند
 با ربع آن روغن کجده و غیره استعمال نولان نمودن کشتن روغن
 آنچه مغز نیکو دارد خود بدستور مشهور باید کشیدن و آنچه مغز معتدله
 و در و صلب است بدان نوع مذکور باید کشیدن لیکن بزور چون جزو مائل و بنجها
 و آبشابه آنها را بنج روغن کشند و ریزه و آبشابه آنها را در کتب طبی طریقتش

این است اما در تش کردن بسیار احتیاط باید کردن که روغن تخم منبها سوخته
 کشیدن روغن چو یا چنان بود که بگیرد چوب نیم خشک را و سر
 برگیرانند و بر روی صفحه آهنین یا مسین نهند رطوبتی روغن مانده
 آن بر روی صفحه ظاهر گردد و از راه انگشت بر دارند و بجا دارند کشیدن رو
 باد در چند نوع بود یکی آنکه نیم خشک است اندر جگر کنند و بدستور مذکور در تخمها
 روغن گیرند و دیگری آنکه ابری را گرم کنند نیک بلا در را بران میگیرند تا از آن
 روغن بچکد دیگری آنکه بلا در را نیم خشک کنند و بر صفحه از احتیاط نهند
 و دسته تاون را گرم کرده بران زور کنند تا از آن روغن بر صفحه ظاهر شود
 و در جمله اینها دست و اعضا را از آلائش آبی بینی را از ششیدن بوی آن خط
 آید که درون و اگر با کج بدستور بگویند بغایت نرم و اندک ملک آب بران برینند
 و در لته قوی اندازند و شنگه کنند روغن با سلامت از آن گرفت شود
 کشیدن روغن از صفدع چنان بود که آنها را بشکافند
 و غاله این را با طبع کنند تا آنچه چربی کند بر سر آید و اندر جگر کنند و بدستور
 روغن کشند کشیدن روغن مار و کوه چو شامیدن بشطوطی
 سرد و دم و زهره او را بیرون کنند و پیه او را که از نداد اگر در طبع او
 روغن اکلنت میجو شامند تا آب برود و مین بماند هم نیکو بود جهت کمی
 ربی مار و اگر در روغن پرورند در دست بدستور عقرب و ذرا بچ هم بغایت
 سیاهی بود و اکثر روغن مار را ازین گویند کشیدن روغن نفثه
 چنان بود که بگیرند زرد و تخم مرغ بچه نیکو نرم کنند و قدری نوشا در را
 برینند و در فلیته کنند که نیکو بکل حکمت اندوده باشد و قدری سویی مالین
 بر فلیته نهند و فلیته را سرنگون بردیکدان باز کنند و در شیب آن
 فلیته را فی نهند بدستور جگر از بالای آن آتش میکنند تا آنچه بود در طرفین
 شیب جمع میگردد و تخم نیکو توان چنین کشیدند و به قطعه نیکو توان از قرح روغن

جمله نیکو بود که رستن آب پلیدم چنان بود که بستاند عدد عدد
 پلید رشتند و اندر شیش کرده تمام اندر روی آب ریزند و مقداری پلید
 گرم نهاده در روز صبح بار آردا بجنبانند چنانکه طعم قوت و رنگ پلید
 اندران آب آید انگاه بی لایند و صاف آنرا در شیش و با قلاب میر
 چنانکه کرد در آن زرد و گاه گاه بچینبایند و بچوبی بسیار هم برمی زنند چنانکه تقوا
 غسل شود پس آنرا خشک میسازند و نگاه میدارند خرمی بود همچون صبر دانه
 ازین مقابل بسیاری از وی پلید عمل کند که فتن آب عرو و دلیمو
 ایشاه اینها جمله بدین دستورند که بود در پلید ابارپ فواکه اگر فتن
 آن بوجهی دیگر است چنانچه در کتب مهین است در عبارت است از غلیظ
 ساختن عصا ره چیر یا خواه با قلاب بود چنانچه گفته شد و خواه با شش
 چنانچه در رب فواکه مقرر است و الله اعلم بالصواب بعونه تقیبات سید و نهایت
 انجاسید شطیر این سطور شریف و تحریر این ابواب منیف این کتاب
 مستطاب بی بدل و این نسخه منبع در بی مشت فی مثل قاتون
 شفای دل پیاران و همچون آسایش جان طلیلان حاوی معالجات
 عاقدان جامع ادوات اطبای هندوستان موجز کتب حکمای مشهور
 مختصر نسخ متاخرین بتاریخ بست و دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۳ هجری
 نبوی مطابق سوم ماه ستم سنه ۱۲۱۳ هجری با ختم تمام رسید

قطعه بکلی طبع از خود شریف و الا تبت و لتعلق سخن می نازک خیال منشی احمد علی سردار

از سی حکیم فاضل الدین	تد طبع حلاصه التجارب
این عمده کتاب است در طب	مختصر رباکت تاریخ

